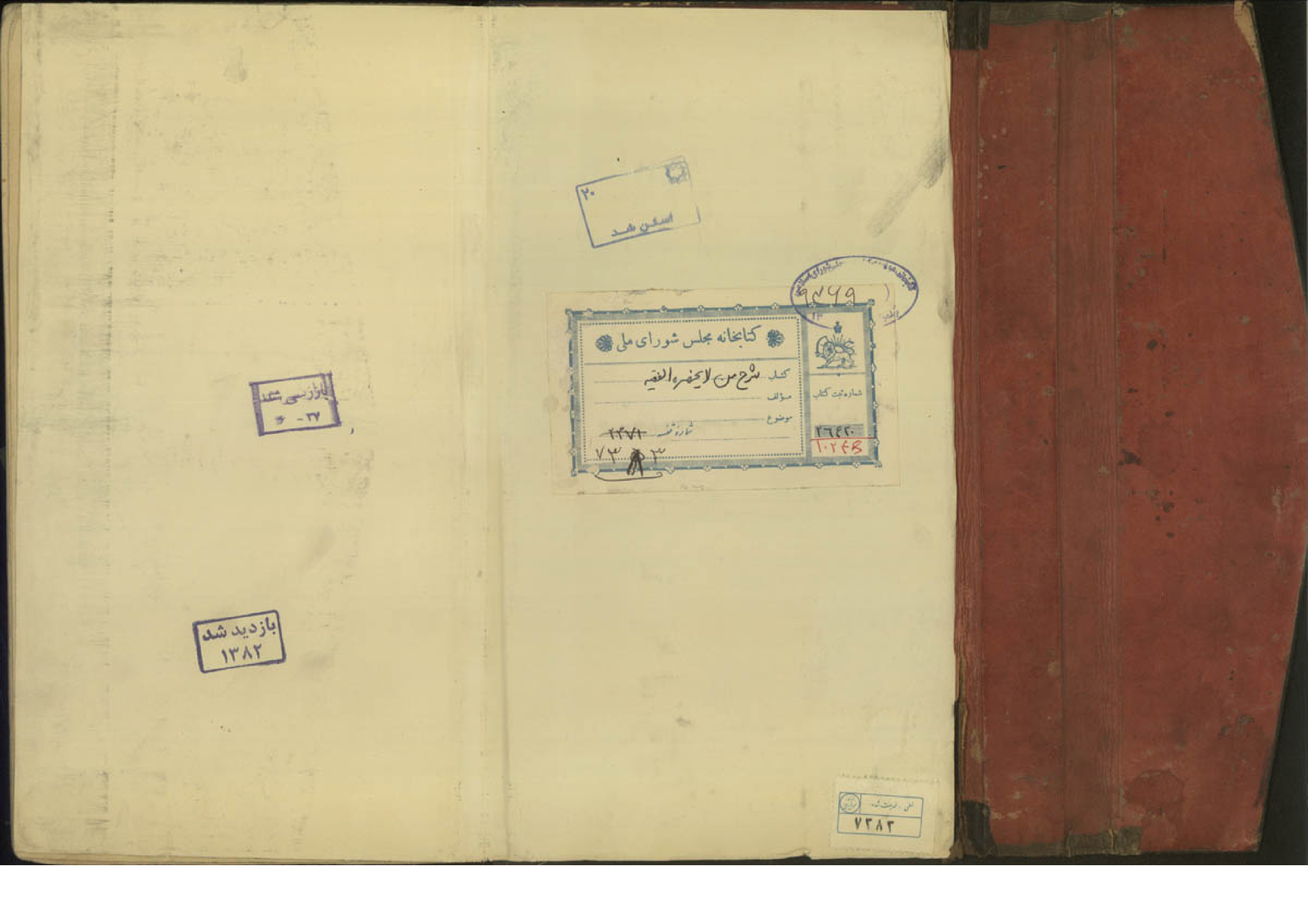
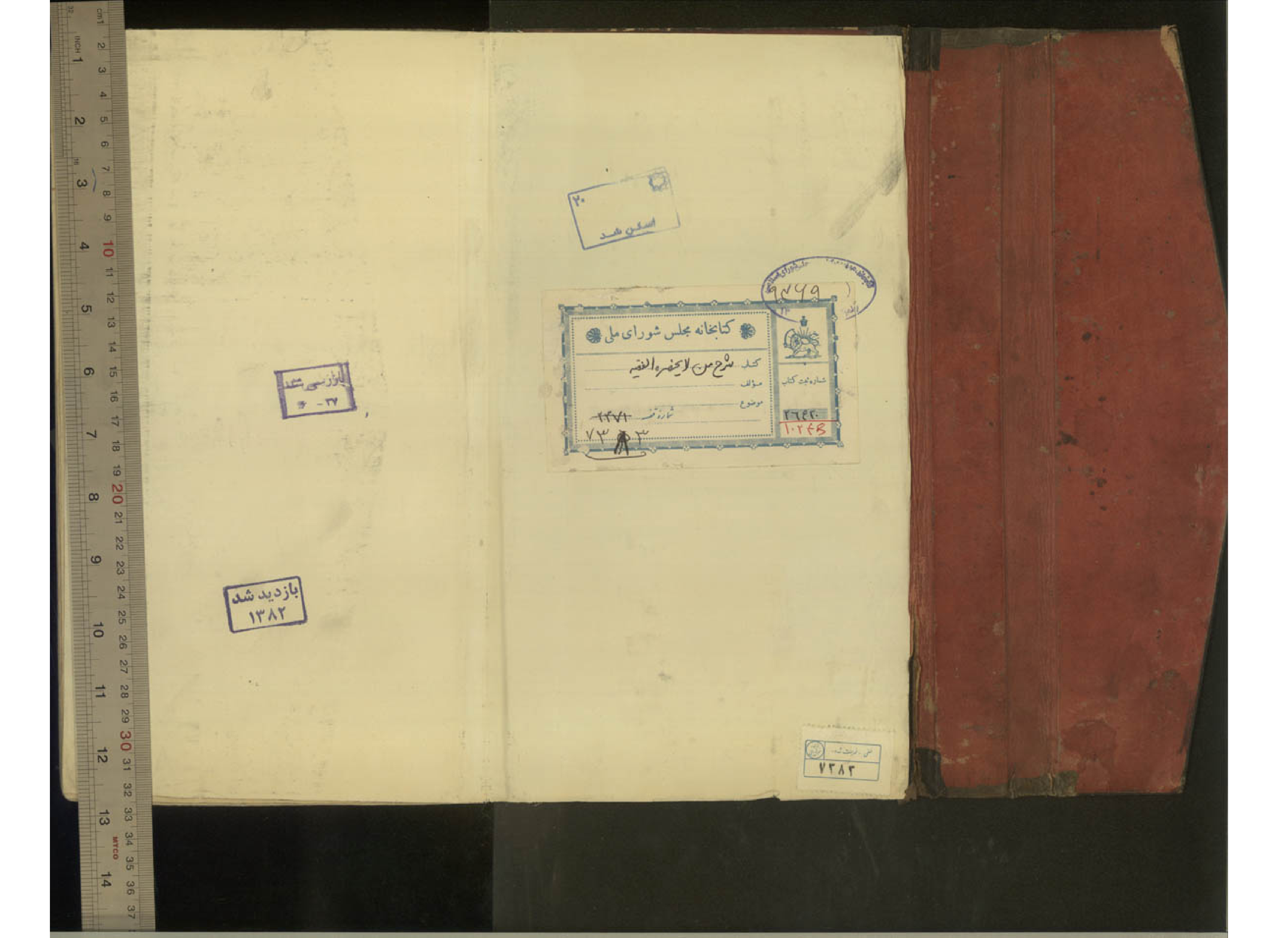
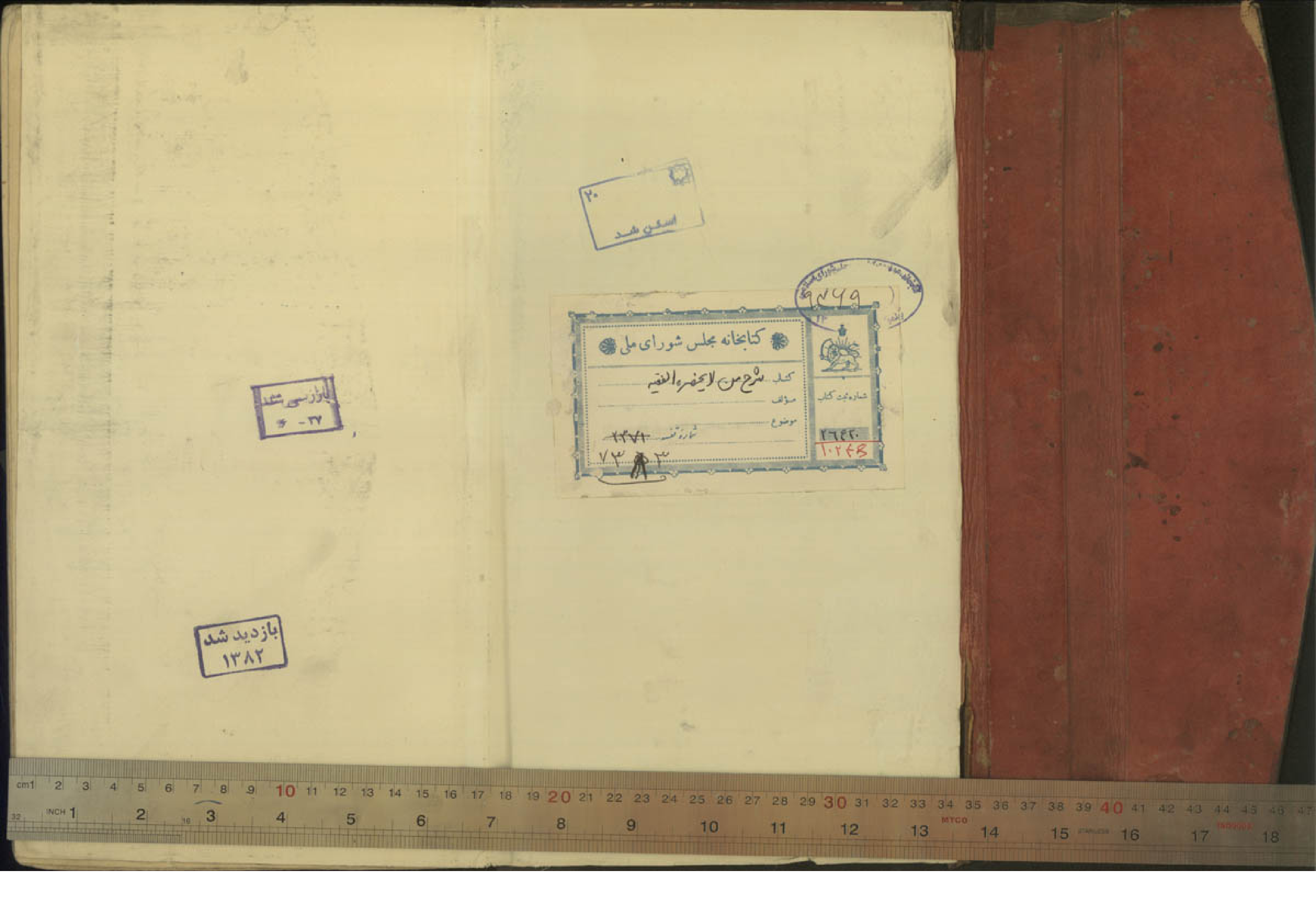


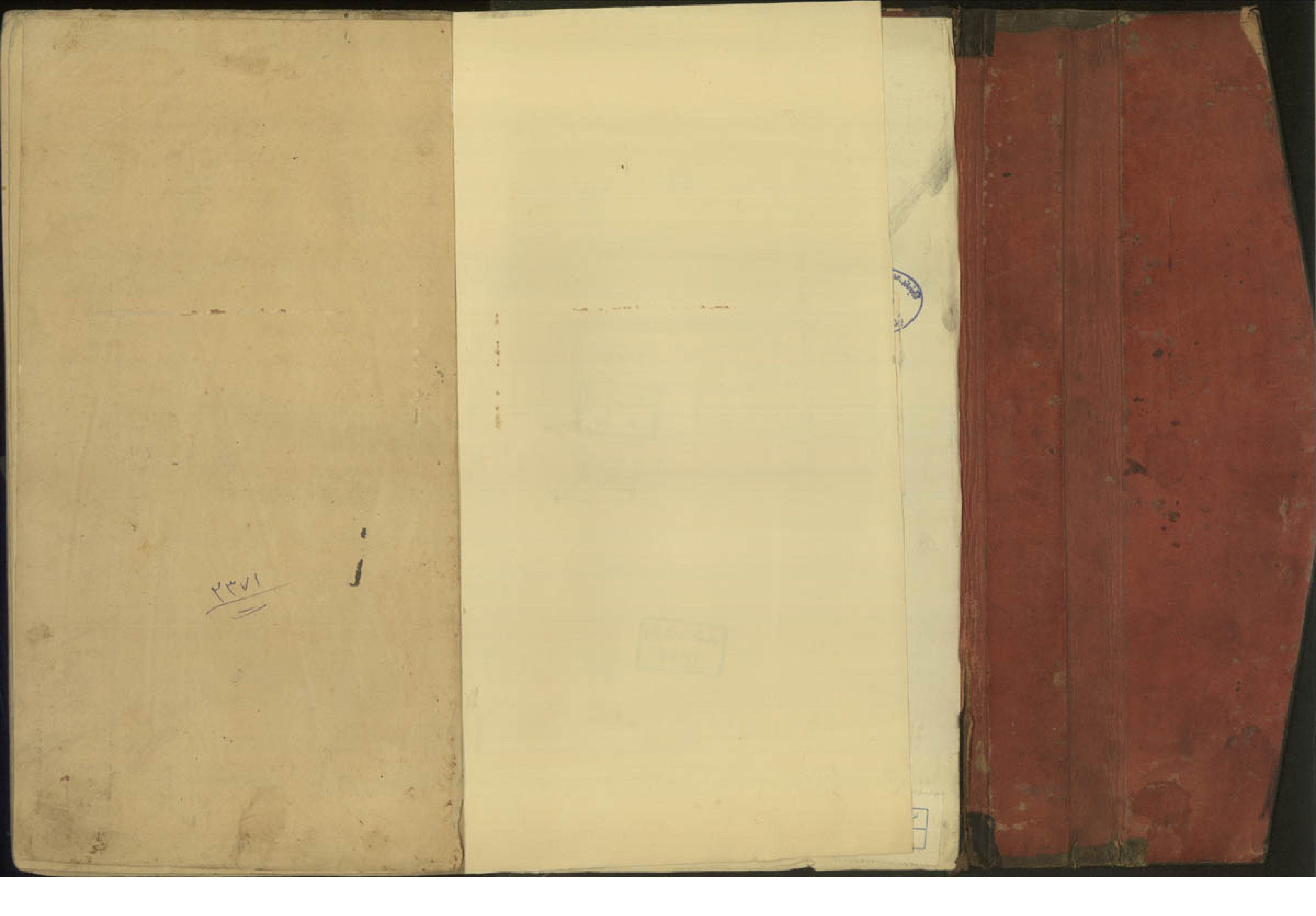
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح من لا یحضره الفقیه
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۷۳۸۲



۲۰
اسکن شد
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح من لایحضره الفقیه
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۲۶۴۲۰
۱۰۲۴۶
بازرسی شد
بازدید شد
۱۳۸۲
۷۳۸۳



۲۰
اسکن شد
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح من لایحضره الفقیه
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۲۶۴۲۰
۱۰۲۴۶
بازرسی شد
بازدید شد
۱۳۸۲







بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که با اقلام اشجار و مداد بحار بر صفحات لیل و نهار شرح شطری از آن نتوان نگاشتن
سزاوار فایض الانوار یست که مقربان بارگاه جلالش بقدم عجز لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک طی وادی نامتناهی ستایش نموده اند و شکری که لوای
امکان گنجایش برخی از آن نداشته باشد مالک الرقابی را رواست که خسروان
با هیبت و جلال و سلاطین با شوکت و اقبال جبین عبودیت و انکسار بر آستان کبریائش
سوده زبان نیاز باعتراف اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء گشوده اند کریمی
که از محض فضل بی نهایت ازلی و عنایت بی غایت لم یزلی مهیات ممکنات را از بطن عدم
و مشیمه قابلیت بصحرای وجود و ساحت ظهور رسانیده و بنی نوع انسان را بتشریف و لقد
کرمنا بنی آدم مشرف ساخته منشور فوقیتشان را بطغرای وعلم الانسان ما لم یعلم موشح
گردانیده ذوالجلالی که مقیمان حریم احدیت و ساکنان سرادقات صمدیت را از زبان
عجز و قصور جز بنوای سبحانک ما عرفناک حق معرفتک نگشوده و صدرنشینان ایوان عزت
و باریافتگان رواق لاهوت را تسبیح و تحمید غیر سبحانک ما عبدناک حق عبادتک
ننموده حکیمی که حیرت زدگان وادی تکلیم را گاهی بنوای نبئ عبادی

انی انا الغفور الرحیم امیدوار ساخته و گاهی بتازیانه و ان عذابی هو العذاب الالیم
نفس سرکش ایشان را رهوار گردانیده و شعاع خورشید عزتش بر ابصار ارباب
عرفان غبار حیرت بیخته و شهباز عقل در پرواز اولین پایه قصر توصیف مسندنشینان
رواق قربش پر و بال ریخته داغ بندگیش زیب چهره عزت و رفعت و محبت
مقربان درگاهش مورث فیروزی دنیا و آخرت شعر بیت جولان زعز دانشش
وهم د تنگ میدان زکنه وصفش فهم د پاک از انچه غافلان گمان کنند د یا کم ز آنکه
عاقلان گفتند د و درود بی انتها و صلوات بیحد و احصا نثار بارگاه شهباز
بلند پرواز فضای سبحان الذی اسری مسندنشین ایوان ودنی فتدلی محرم حریم فاوحی
الی عبده ما اوحی مشرف بتشریف ولسوف یعطیک ربک فترضی سلطان سریر
رسالت و نبوت مهر سپهر فتوت و جلالت عالم علوم ازل و ابد خازن اسرار ملک ابد
بلند قدری که خیل انبیا مقدمة الجیش عسکر هدایت اویند و ملائکه سبع طباق در ربقه
تسخیر و اطاعت او سلطانی که کریم ذی الجلال یرلیغ نبوتش را بطغرای و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین موشح ساخت و فرمان عزتش را بخاتم ولکن رسول الله و خاتم النبیین
مزین گردانیده اگر نه در بدو ایجاد بشارت معراج او در گوش افلاک خوانده
چرا پیوسته در وجد و اهتزاز هست و اگر حرفی از دیوان وقایعش بر جبین ارضین
نوشته چرا همیشه با سکون و صبر است رفیع قدری که عرش اعلی نخستین پایه معراج
قدر اوست و سدرة المنتهی پست ترین درجه منبر عندلیبان گلشن نعت او رشته اندیشه
از کنگره قصر توصیفش نارسا و متاع دعای پر زینت صلوات بر او و آل اخیارش بازار
قبول باد شعر ای وقف از حقیقت اشیا بهر لباس د نفس ترا عقول مجرد بود حواس
بیرون ز روشنائی خورشید شرع تو د گرد در بنگ شب پره پروانه قیاس د

۲

و صلوات نامیات و تحیات زاکیات بر آل اطهار و اهل بیت اخیارش که سوره کریمه

هل اتی بکنایه سطری است از پیش طاق ایوان جلالشان و دفتر جامع علوم ما کان و ما یکون حرفی چند

از مصحف علم و کمالشان خازنان علوم ربانی و نفحان اسرار سبحانی شهسواران میدان

شجاعت و شموس فلک امامت و خلافت زهی مفخران بارگاه احدیت که خبر بود

ولایتشان ملکوتیین ملاء اعلی را سلوک طریق سموات میسر نیست و گروه رسل و انبیا را

بدون عزم بر تولای ایشان محل سعادت در بر نه اورنگ نشین مسند من کنت

مولاه فهذا علی مولاه معنی آیه کریمه بسم مظهر قدرت ربانی مخزن اسرار وحی

قبلة العارفین و امام المتقین و یعسوب الموحدین و قائد الغر المحجلین اسد الله الغالب و

سیف الله الضارب و شهاب الله الثاقب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله

علیه و علیهم ما دامت الاحکام مستنبطة من متون الاخبار و الاحادیث ماثورة عن الائمة

الاطهار اما بعد خادم شکسته مستمند فیوض قدسی محمد تقی بن العلی الملقب بالمجلسی

بضمایر صافیه و خواطر زاکیه سالکان شوارع نجات و متعطشان مناهل سعادات

چنین تقریر و تصویر مینماید که از پرتو اشراق حدیث معتبر که از مشرق امامت و ولایت

درخشیده و جویبار سند شریف بحر مواج حقایق امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق

صلوات الله علیه ما دامت المشارق و المغارب منقول گردیده که اذا اراد الله

عز و جل برعیته خیرا جعل لها سلطانا رحیما و قیض له وزیرا عادلا پس روشن و لایح گشت

که چون اراده کریم لا یزال جل شانه و عظم سلطانه بمقتضای حکمتهای نامتناهی بصلاح

و خیریت و رفاه و امنیت جمعی از عباد تعلق گیرد تاج سروری ایشان بر تارک فرمان

فرمایی نهد که سطح نظر اندیشه اش جز صلاح حال عباد و بلاد نباشد و از خلعت خانه توتی

الملک من تشاء تشریف صاحبقرانی بر قامت شهریاری درست کند که نصب العین

خاطر خورشید مناظرش بسط بساط رفعت و عدالت و خفض جناح ترحم و مکرمت

بوده باشد و زمام حل و عقد مصالح دولت و رتق و فتق امور مملکت را در کف کفایت

وزرای نصفت شعار و خواقین عدالت آثار سپارد و مصداق این مقال و مصدق این حال

احوال خیر مآل سکان ایران جنت نشان است که کافه اهل این دیار در ظل ظلیل رافت

و عدالت و حصن حصین شوکت و نصفت شهریار عادل کامل باذل گردون بارگاه

ملایک سپاه جمشید حشمت و فریدون سیرت سکندر شان دارا دربان گلبن گلستان

مصطفوی نوباوه بوستان مرتضوی ثمره شجره نبوت و رسالت غصن شجره امامت

و ولایت ابر فیاض سخا بحر مواج عطا مهر سپهر گیتی ستانی و مرکز دایره جهانبانی رافع لوای

دین و دولت موسس اساس ملک و ملت قطب فلک اقتدار مرکز آسمان عدالت

ذو الفقار محیی مراسم ملت و دین مروج مذهب ائمه طاهرین در طاعت شریعت غرای مصطفوی

از عالمیان ممتاز و بسعادت برافراشتن لوای ولای طریقت مرتضوی سرافراز صفای

جبینش از صبح صادق باج خواه و نور ضمیر انورش بالانشین شعاع خورشید و ماه برج

عزتش [illegible] رنگ منازل قسمه دعای دولتش جز شیوه دوستش اثر کرده گرانش توتیای

دیده خورشید برکت خدمت رای منیرش روی صبح سفید [illegible] عدلش در اطراف

جهان در حرب [illegible] مظلومان و مرهم [illegible] زارع ستم پیشگان را برق سوزان آتش نسیم

گلشن سحاب [illegible] خطرات ارباب حاجت گلستان و از شمیم بوستان عطایش جیب آرزو

نسرین و ریحان چنانچه جوانان شجاعت حیدر کرار نسبت درست کرده تیغ آتش بارش

با ذوالفقار از یک جویبار آب خورده برق شمشیر آتش خونریز حیات اعدای دین مبین

مهجه لوایش ملجاء ملت بیضاء سید المرسلین چوب دربان و از شانش صد باغ

نخوت سرکشان را صندل پیشانی نهیب چوب باش [illegible] پاسبانش خار پندار زیاده

سرافرازان مهر پیشانی آستان جلالش بخت گاه خسروان بالتخت و دیهیم صاحب
عظمت و اقبالش پناه سروران هفت اقلیم حریم سرادق حشمتش جلوه گاه طاوس تاج
و دوال سلطنت و شهریاری در و بام رواق عزتش معشش همای همت و کامکاری
کره خاک نقطه از دیوان حلم و وقارش و فلک اثیر شرری از سطوت آتش بارش عالی
نسبی که چون اندیشه را بر خیابان نسب عالی قدرش گذر افتد از کثرت شموس نجباء جلالت
شعار و اقمار اوصیاء عالیمقدار و نجوم سلاطین فلک اقتدار که از گلشن حیرت در نظر آورد
برای پاس حرمت دست بر دیده نهد و برای تعظیم جبین بر زمین فرساید و زبان بتلاوت
آیه نور گشاید از ملوک گذشته تا آدم ٥ نسبتی چنین که دارد یا و ٥ خورشید در هنگام
طلوع زد جبین انورش از پنجه شعاع پشت دست تسلیم بر زمین سپارد و وقت غروب
بگیند زو و آمدن صبح را دست اطاعت بر دیده نگذارد و صرصر قهرش اگر بر زمین وزد
بر چهره محیط حبابی گردد و اگر بر محیط وزد بر دامن کره ان سراپا نماید آب هوای بوستان
عدلش نحوی ضعیف نواز گردیده که پشه با عقاب ستیزد و مگس با شهباز در بنیاد وزد
پنجه شیر رنجه بازوی مورست و قصه مغلوب چیل از پشه از باب غلطهای مشهور با شعاع
خورشید ضمیر انورش آفتاب جهانتاب از شرم اظهار نور در نقاب در بار مستور گردیده
رخ ننماید و ماه چهارده شبه روشنی خود را کلف دانسته پرده کشیده کلف از چهره
نگشاید صیت قهرش هر زمان از چهره اعداء دولت قاهره رنگین کبوتری سبوی
قابض ارواح فرستاده مضمون مکتوب اگر مرغ روح منظور زمان اینای کوثر ابروی
تیغش فرستاده و مرغ فطنتش دانه جواز فراغ قدسش نچیده و شهباز فطرتش جز در
فضای الهام شکاری نپسندیده و زبانها را در ستایش طبیعت که مو در میان نگنجیده و دیدها
با غبار با دو پیمایش الفیت که ترازوی اندیشه نسنجد خلوت نشینان صوامع ریاضت

دعایش را

دعایش را مفتاح خزاین فیض خوانند و معتکفان مساجد عبادت بحرکسته دعای دوام دولت
ابد قرین حرزی ورد زبان ساخته باریافتگان مجلس قدسش بیان مسند نشینان محافل
قدس مرآت ضمیر خویش بصیقل مهر طل آبی از زنگ حسد و کین پرداخته و بمصداق کریمه
نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین هر یک برینه خویش
ساخته حسد را چه یارا که بمکامه شوری سازد و کین را چه قدرت که طرح فتنه اندازد و در شرع
عدلش سیاست تعزیرها بجای حاجب اشاره چین جبین رعیت و تیغ خشم و کین کشیدن جزای
دفع اعدا دین و ملت بکار نه در گلشن جاه و حشمش عرض نیاز ضعیفان بر نغمه عندلیبان
خوش الحان مقدم نشین و در نظر قدسی نظرش خطای خاطر حق شناسان بعید در آینه
دلبران چمن دلهای روشن ضمیران قندیل اسرار و اوریش و سینهای پاک طینتان مشکوة
انوار دعایش از حلاوت گفتارش کام آرزو شیرین و از لطف کف کرم بارش سحاب را
عرق بر جبین در زمان حشمش ساحل ایمن شجره وادی ایمن شعله نور و سینه از وفور تجلیات
پاره پاره نمونه جبل طور ساحت ضمیر منیرش مشرق انوار تجلیات ربانی و عرصه خاطر قدسی منشش
مهبط واردات سبحانی اعنی السلطان الاعظم والخاقان الافخم مالک رقاب العرب والعجم حامی
بیضه والامیر الاعدل الاکرم محرز ممالک الدنیا مظهر کلمات الله العلیا باسط بساط الامن والامان
رافع رایات العدل والاحسان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابو المظفر
ابو المکارم والمفاخر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی الصاحبقران بهادر خان شعر شاه خورشید
منزلت عباس ٥ پاسبان جهان و مرشد ناس ٥ آسمان سبز کرده جاهش ٥ ابر زنگار
کرده خرگاهش ٥ تو منش میوای مذهبها ٥ منبرش پادشاه منبرها ٥ خصم روبه صفت
گرفتارش ٥ شیر حق یار و حق نگهدارش ٥ سبق ظفر زاد و بچاه هنر ٥ ارادو سطو کرده سکندر
لا زالت رایات جلاله مرفوعة منصورة و آیات مدحته مذکورة مشهورة بغزایک

ورفاه حال در مهد سلامت و فرش راحت آرمیده اند علی الخصوص طبقه علیه علماء دین
مبین که ببیامن توجهات شاهنشاهی و عنایات ظل اللهی در ترویج شریعت غراء مصطفوی
نموده و پیوسته در عرق سعی غوطه خورده و از بحار اندیشه جواهر حقایق و لآلی دقایق برآورده اند
و آنچه از آن جمله بهره این بی بضاعت گردیده آنست که علم اخبار اهل بیت رسالت که
مشکوة انوار علوم ربانی و مخزن حکم و اسرار فوقانی اند اشرف علوم حقیقیه و ارفع سعادات
ابدیه است و بجهت استیلای سلاطین جور و ائمه ضلال این علم شریف متروک و منسوخ
گردیده بود و سلف صالحین رضوان الله علیهم از آن جهت متوجه حل مشکلات و تبیین معضلات
کماهی نگردیده بودند و این فقیر بر مضمون هدایت بغایت یهدی الله لنوره
من یشاء بذل جهد خویش در احیای مراسم و تبیین معالم آن نمودم که اکنون بحمد الله
ناسخ جمیع علوم گردیده و اکثر علماء زمان در ترویج و تحصیلش کوشیده اند الحمد لله
الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و بسیاری
از اخبار بود که هیچ یک از علما الی یومنا هذا پیرامون حلش نگردیده و پرده خفا از رخش
نکشیده بودند و حل مشکل و تفصیل اجمالش از خزانه ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء نمودم و این کمینه ایام گردیده بود و جریان عین الحیوان زندگانی باوایل
عشر هفتم رسیده ضعف و ناتوانی بر اکثر قوای بدنیه مستولی گردیده بود و بر آن اندیشیدم
که مبادا بعد از انقضای حیات مستعار خورشید این علم حقایق انوار در سحاب جهل مستور
و در شمال حقایق متروک و مهجور گردد بنابرین متوجه شرح اخبار و کشف استار از وجوه
آثار آل اطهار سلام الله علیهم گردیده و کتاب مستطاب من لا یحضره الفقیه را که از سواد دیده
نقشش صبح صادق حقایق لامعست و از بیاض صبح حاشیه بخش خورشید معارف
لایح و از میان سایر کتب با اجتماع کثرت فواید و حسن اختصار ممتاز است عنوان

ساختم

ساختم و اکثر اخبار مشکله کتب دیگر را بتقریبات مذکور ساخته در غایت وضوح شرح
کرده ایم و بحمد الله بمساعدت توفیق یزدانی و اقبال حضرت صاحبقرانی بروجه
کمال باتمام رسیده و مقبول طباع خاص و عام گردیده و چون امریست مقرر که نهال
هنر هر چند برومند باشد بی آفتاب مکرمت پادشاهی و سحاب مرحمت شهریاری کما ینبغی
سر باوج رفعت نمیساید و شهرت تمام و قبول کامل انام را نمیشاید و شهرتش موجب
ازدیاد دعاگوئی دوام دولت قاهره و انتظام سلطنت باهره میگردد و بدینجهت تحفه مجلس سامی
شاهی و هدیه خزانه عامره ظل اللهی گردید و بحمد الله نظیر قصه سلیمان و مور و خلیفه و آب شور
بظهور آمده و مقبول طبع اشرف علا زمان آستان کیوان پاسبان گردید ادام الله تعالی ظلاله علی روس
و سایر اهل الفضل ظلال جلاله بحق محمد و آله و چون پیوسته شیمه پادشاهان دنیا و دین که
سایه رحمت رب العالمین اند آنست که جمیع برایا و عموم رعایا را کنفس واحده دانسته
نموده صلاح حال هر یک را احب المقاصد منظور نظر اشرف داشته در خور قابلیتش بهره
وافی و نصیب کافی برسانند و اکثر سکان این دیار را تکلم بلغت فارسی واقع میشود و
هر یک از ایشان را تتبع و تعلم لغت عرب ممکن نیست و بسبب این بسیاری از این گروه
از مطالعه کتب حدیث و شرح مذکور بی بهره بودند بنابرین خورشید فرمان قضا جریان
حکم نافذ و واجب الاذعان از افق شهریاری و جهانداری ساطع و لامع گردید که این فقیر
کتاب مسطور را بفارسی ترجمه نمایم و در ترجمه آن این سلوک نموده بودیم که اولا حل
الفاظ عبارت حدیث نموده و بعد از طی آن جمله ای که علمای سلف را درین باب شده مشروحا
بنویسم و بعد از آن آنچه فقیر را در آن مسئله بخاطر فاتر رسیده در سلک بیان منسلک سازم
و چون غرض کلی انتفاع عموم خلایق است فارسی آن را قریب بفهم ایراد نموده متوجه عبارات
مغلق و استعارات مشکل نگردم از ورود فرمان واجب الاذعان مضمون آیه

إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ از زبان جان شنیدم و حسب الامر اعلی متوجه انشا و ترجمان
والانشان کردیدم و چون از برکات توجهات سلطانی و عنایات علی حضرت خاقانی
باین شغل گرامی که موروث از دیاد دعاگوئی و ثناخوانی نواب اشرف اعلی است
سرافراز گردیدم آن را بلوامع صاحبقرانی نامیدم امید که این نام و این کتاب الی یوم القیام
با دولت ابد قرین مقرون بوده باشد بمحمد و آله الطاهرین از فضل واهب متعال و کرم بی زوال
رجا واثق و عمل بیا دقیق است که این شرح نیز باتمام رسیده بقبول طبع اشرف گردد انه
علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر و چون ذکر بعضی از امور قبل از شروع
مقصود ضرور بود و مقصد بمقدمه گردید و مقدمه مشتمل بر چهارده فایده گردانیدم
فایده اولی در فضیلت علم و علماست و آن زیاده از آنست که در محصورات گنجد و لیکن
اشاره بجملی از آن میشود خداوند عالمیان میفرماید که يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ یعنی الله تعالی بلند میفرماید درجات و مراتب آن جماعتی را که ایمان
آورده اند و آن جماعت که ایشان را بفضل خود علم کرامت فرموده و درین آیه اجمالا بلطیفه است
که ایمان بخدا و رسول و ائمه هدی کار بنده است اما عطای علوم از تفضل الهی است مکرر ارشاد
فرموده و دیگر فرموده است که هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا
يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ یعنی آیا مساوی اند دانایان و نادانان و این معنی را نمیدانند
مگر عقلا پس هر که عاقلست میداند که علم بهتر است از جهل و غیر اینها از آیات کثیره و در روایات
صحیحه وارد شده از حضرت سید الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند زیادتی
عالمان بر عابدان مثل زیادتی ماه شب چهارده است بر باقی ستارگان و در روایت
صحیحه وارد شده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله که فرمودند که فضیلت علما بر عباد چون
فضیلت آفتاب بر کواکب و فضیلت عباد بر سایر الناس چون فضیلت ماه است

بر سایر ستارگان و در صحیح وارد شده از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمودند
که عالمی که مردم از علم او منتفع شوند بهتر است نزد حق سبحانه و تعالی از هفتاد هزار عابد و در حدیث
صحیح وارد شده است که از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام پرسیدند که هرگاه دو
کس باشند یکی از ایشان فقیه باشد و راوی احادیث و دیگری بعبادت الهی مشغول باشد
و راوی احادیث نباشد کدام یک از ایشان بهتر حضرت فرمودند شخصی که روایت
حدیث بسیار کرده باشد و علوم آن را تحصیل نموده باشد بهتر است از هزار عابدی که فقه
و روایت نداشته باشد و جمع میان این دو حدیث آنست که مراد از اول عالمی
که مردمان از او منتفع شوند و از دویم جمعی که از علوم ایشان کسی منتفع نشود و چنانکه
منقولست از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام که فرمودند یک عالم بهتر از هزار عابد است
و زاهد و عالمی که از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و انتفاع بر دو قسم است
اول بدرس گفتن طلبه و موعظه عوام و نوشتن تصانیف و امثال اینهاست و دویم آنست
که بعلم خود عمل نماید که در صورت دیدن او سبب زیادتی علم و صلاح و تقوی میشود و بجهة
شنیدن کمالات او سبب ازدیاد و ربط بندگان میشود بجناب قدس الهی که بجهة
ایشان سبب بقای عالمست و مثل اولیاء الله که علماء ربانی اند و عالم بوجود ایشان قایمست
چنانکه در فایده ششم باین اشاره خواهد شد و دیگر روایتست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
که فرمودند خداوندا رحم کن خلفای مرا خداوندا ببخش خلفای مرا خداوندا ببخشای خلفای
مرا صحابه گفتند یا رسول الله خلفای تو کیستند حضرت فرمودند مراد من از این خلفا جمعی اند که
احادیث مرا بخلق میرسانند و سنت و طریقه مرا آشکار میکنند و بامت من تعلیم میکنند
و دیگر منقولست از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام که آنحضرت فرمودند که چون فردای
قیامت همه خلایق را در یک صحرا جمع نمایند و اعمال خلایق را میزان در آورند پس سنجند خون شهدا

بهشت شهدا را با مرکبهای علما پس زیادتی کند مرکب علما بر خون شهدا جمعی ذکر کرده‌اند که
چون شهدا که در طلب اعداء دین جانهای خود را فدا کردند تا به مرتبه شهادت فایز شدند
همچنین علمای دین جانهای خود را فدا کردند در ترویج دین مبین مجاهدان سعی نمودند
در اظهار اسلام به تیغ و سنان و علما مجاهده نمودند در تحقیق ایمان به دلیل و برهان و حجت
مداد علما زیادتی میکند بر دماء شهدا چنانکه زیادتی دارد ایمان بر اسلام و به عبارت
اخری کار مجاهدان ثمره‌اش ظاهر خلق است باظهار کلمتین چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله فرمودند که از جانب حق سبحانه و تعالی مامور شده‌ام که با مردم جهاد کنم تا ایشان
به کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله قایل شوند و چون ایشان این دو کلمه گویند محفوظ میگردد خونهای ایشان
و مال ایشان و علما مجاهده میکنند به دلایل و براهین تا منور سازند دلهای مومنان را به نور ایمان
و ایقان و در روایتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی
خیر بنده را بخواهد او را خواهد که بر عالمیان تفضیل دهد او را عالم میگرداند به علوم دینی
و دیگر آنحضرت فرمودند که خیر و خوبی نیست در کسی از اصحاب ما که علوم دینی را یاد نمیگیرد
و چون شیعه ما عالم نباشد اگر ضرور شود او را مسأله رجوع به علمای مخالفان خواهد نمود و به دین ایشان
هلاک خواهد شد و آنحضرت فرمودند که خیر نیست مگر در عالمی که اطاعت کنند و از علم او مردم
منتفع شوند یا در متعلمی که یاد گیرد و حفظ نماید علم را از اجل آنان دیگر فرمودند که علما امینان خدا و رسول اند
و متقیان و پرهیزکاران از احصارهای دین اند و اوصیای پیغمبران بهترین عالمیانند و از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که همه کمالات در تعلیم علوم دینیست و در صبر بر بلاها
و در تقدیر معاش است که اسراف نکند و بر خود و عیال خود تنگ نگیرد بلکه وسط را رعایت
نماید و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمودند که عالم باش
یا متعلم یا دوستدار ایشان باش و مباد که دشمن ایشان شوی که به سبب دشمنی ایشان

هلاک

هلاک خواهی شد و در روایت معتبره وارد شده است از حضرت سید المرسلین و حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام که فرمودند که طلب علم کنید و بخوانید علم که خواندن علم حسنات است
اعظم حسنات و درس گفتن آن به منزله تسبیح و تنزیه کردن حق سبحانه و تعالی است و بحث
نمودن در اظهار آن جهاد فی سبیل الله است و یاد دادن به نادانان تصدق نمودن است
بهترین تصدقات و علم سبب قرب بندگان به جناب اقدس الهی زیرا که از علم دانسته میشود
حلال و حرام الهی و علم علما را به بهشت میبرد و علم است که مونس است در وحشتها و مصاحب در
تنهاییها و شمشیر برنده است بر سر دشمنان دین و زینت در میان دوستان و حق تعالی
به سبب علم جمعی را بلند مرتبه میگرداند و ایشان را مقتدای خلایق میسازد که همه کس پیروی ایشان
و بر کردار ایشان و عالمیان منور میشوند از انوار ایشان و فرشتگان همگی دوستداران
ایشانند و خود را به واسطه تبرک با ایشان میمالند و در حالت صلوات از جهة ایشان طلب رحمت
بدرستی که زندگی دلها به علم است و بینایی بصیرتها به علم است و قوت بدنها در عبادت به علم است
علم است که عالم را به مرتبه نیکوان میرساند و در دنیا و عقبا او را به همنشینی اخیار فایز میگرداند
به علم بندگی و عبادت الهی میتوان کرد و به علم خداوند عالمیان شناخته میشود و یگانگی پرستش
کرده میشود و به علم صله رحم و رعایت خویشان و دان کرده میشود و به علم حلال و حرام دانسته میشود
و علم پیشوای عمل و عقلست و هر چه تابع علمند خداوند عالمیان توفیق علم کرامت میکند سعادتمندان را
و محروم میگرداند از علم شقاوت کیشان را و در خبر است از حضرت سید المرسلین که یک ساعت
که گذر کند عالمی بر فراش خود که مطالعه نماید در علوم بهتر است از عبادت کردن عابدی
هفتاد سال و در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که
وجود یک عالم دینی بر شیطان دشوارتر است از عبادت هزار عابد و در خبر کالصحیح منقولست
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند که چون روز قیامت حق سبحانه و تعالی

شنیده کرده اند عالم و عابد را بفرماید عابد را که به بهشت خرام و بعالم فرماید که بایست و شفاعت
کن مردمان را چون ایشان را هدایت نموده در دار دنیا ایضا آنحضرت فرموده اند که یک عالم بهتر است
از هزار عابد و هزار زاهد و فرموده اند که یک رکعت نمازی که عالم کند بهتر است از هفتاد هزار نمازی که
عابد کند و ظاهر مراد از این عابد عابدیست که بی بجا آوردن واجبات خود را از علما اخذ نموده مشغول عبادت
شده باشد و اگر نه عبادت او کالعدم است بلکه سبب عذاب او خواهد بود و اگر بر وجه
مطلوب نباشد چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین مرویست که هر که عمل
کند بی علم فساد او بیش از صلاح است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
عمل کننده بی بصیرت که امام خود را نداند یا حکم او را نداند مثل کسیست که بی راه هر چند
تندتر رود از مطلوب دورتر شود و فرموده اند که حق سبحانه و تعالی هیچ عمل را قبول نمیکند بدون
معرفت و معرفت بعمل نیز حاصل است پس هر گاه که عارف شود او را رهنمایی میکند
بعمل و اگر عمل نکند معرفت ندارد و بدرستی که ایمان بعضی از بعضی است یعنی اعتقادات با عملیات
و هیچ یک بدون دیگری تمام نمیشود و احادیث متواتره وارد است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم وارد شده است که اگر کسی یک امام از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را نشناسد هر چند که
عبادت بسیار کند همه مردود است چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی و احادیث در فضیلت علم
و علما زیاده از آنست که عد و حصر توان نمود و برین اختصار شد فایده دوم در وجوب طلب علم است
قال الله تبارک و تعالی فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اهل
علم اگر ندانید و در اخبار متواتره وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که مراد ازین
از اهل ذکر ائمه طاهرین اند به دو عنوان اول آنکه مراد از ذکر حضرت سید المرسلین است زیرا که
ذکر در لغت بمعنی شرف آمده است و شرف عالمیان بوجود شریف او است بلکه علت ایجاد
خلایق وجود مقدس آنحضرت است چنانچه در اخبار متواتره وارد است که حق سبحانه و تعالی فرموده

که یا محمد

که یا محمد اگر تو نمیبودی من آسمانها را نمی آفریدم و ائمه اهل آن حضرت اند و عنوان دوم آنکه مراد
از ذکر قرآنست و مراد از اهل بیت حضرت سید الانبیا اهل قرآن اند چنانکه خواهد آمد
ای مال ظاهر شد که جاهلان مامورند بطلب علوم دینی و گفته است حق تبارک و تعالی فَلَوْلَا نَفَرَ
مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ
إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ترجمه اش اینست که چرا از میان جمعی کثیر جماعتی
قلیل از ایشان بیرون نمیروند تا تعلم نمایند و بدانند علوم دینی را و چون برگردند بقوم خود
ایشان را از عذاب الهی بترسانند شاید که بسبب این بحذر در آیند قوم ایشان حذر کنند از عذاب
الهی و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده است که آنحضرت
فرموده که تفقه و تعلم کنید علوم دینیه را زیرا که اگر شما شیعیان تفقه نکنید و علوم دینیه را
یاد نگیرید مانند اعرابیان بادیه نشین خواهید بود و چه فایده در توطن در شهرها تعلم علوم دینیه است
با آنکه حق سبحانه و تعالی بادیه نشینان را فرموده است که ایشان کافرتر و منافق‌تر از کفار شهر
باعتبار ترک مهاجرت و سزاوارترند بجهل باحکام الهی و نه للهیه در مدت ایشان و بسبب جهل
پس هر گاه اهل شهر ترک تعلم نمایند بدتر از ایشان خواهند بود بلکه بدتر چون بر ایشان اتمام حجت
و بر اعراب نگشته بعد از آن حضرت استشهاد فرموده اند بقول باری تعالی فلولا نفر تا آخر
آیه که ترجمه اش گذشت و احادیث متکثره از حضرت سید ابرار صلوات الله علیه و آله
منقولست که آنحضرت فرموده اند که طلب علم واجبست بر هر مرد مسلمانی و بر هر زن مسلمانی
بدرستی که حق سبحانه و تعالی دوست میدارد طلب کاران علم را و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که فرموده اند که طلب علم فریضه بزرگیست از فرایض الهی و در حدیث
صحیح از آنحضرت وارد شده است که فرموده اند که من دوست میدارم که جمعی موکل شوند
بر اصحاب من و تازیانه بر سر ایشان زنند و ایشان را بضرب تازیانه بدارند بر تعلم علوم دینیه

تا همگی تعلم نموده عالم شوند و در حدیث کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
که آنحضرت فرمودند که ای گروه آدمیان بدانید که تمامی دین شما در طلب علم است و در
عمل به آن و بدرستی که طلب علم بر شما واجب تر است از طلب مال زیرا که مال را قسمت کرده اند
از برای شما و ضامن شده اند که بشما برسانند و قسمت را خداوند عادل فرموده است و او
ضامن شده است و البته بضمان خود وفا میکند بلکه محال است که وفا نکند و علم را از جمعی
سپرده اند و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس شما البته طلب کنید علم را از اهل
آن و ایشان ائمه معصومین اند در زمان حضور و در زمان غیبت ایشان احادیث و اخبار
منبع است و متابعت آنها متابعت ایشان است چنانکه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و منقولست
از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام که فرمودند که تعلم کنید و تفقه کنید در علوم دینیه و نباشید
اعراب بادیه نشین بدرستی که هر کس از شما تعلم و تفقه نمیکند در علوم دینیه حق سبحانه و تعالی
در روز قیامت نظر شفقت و رحمت بسوی وی نمیکند و هیچ عملی از اعمال او را قبول نمی نماید
و نیکوئی او را از و زیاد نمیکند و در روایتست که شخصی بخدمت آنحضرت عرض نمود که فدای تو
گردم مردی است که شیعه است و لیکن در خانه خود نشسته مشغول عبادتست و با کسی آشنائی
نمیکند پس حضرت فرمودند که این چگونه علوم دینی را یاد میگیرد و حال آنکه در باب تعلم
آیات و اخبار درین باب بسیار است باینها اختصار شد فائده دویم در علومیست که علم
آن لازمست یا مستحب قال الله تعالی فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ یعنی بدانکه نیست خدائی
بجز الله تعالی و علما ازین آیه استدلال نموده اند بر وجوب معرفت الله و معرفت وحدانیت
الهی چون امر از برای وجوب است یقینا و اوامر قرآن بیشمار درین امر که بحسب ظاهر کسی خلاف
نکرده است و درین وجه ظاهر اگر چه خطاب بسید المرسلین است صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن
باجماع مامور است درین امر بمتابعت آنحضرت و محتمل است که خطاب عام بوده باشد نسبت بهر کس

که صلاحیت خطاب داشته باشد از مسلمان و کافر و مرد و زن غیر از صبی و مجنون که ایشان
اهل خطاب نیستند و محتمل است که امر باشد بدانستن وحدت الهی از قول حق سبحانه و تعالی
چون آیات و دلایل وجود الله تعالی اظهر من الشمس است و حق سبحانه و تعالی آنرا ظاهر ساخته است
در آیات بسیار پس هرگاه انبیا و اوصیا مؤید بمعجزات بسیار خبر دهند از جناب
اقدس الهی است او بوحدت او با آنکه نزد همه عقلا ظاهر است قبح کذب و استحالت آن بر
جناب اقدس الهی پس اخبار الهی کافیست از جهت علم بوحدانیت او و احتیاج بدلیل دیگر نیست
اگر چه دلایل بران بسیار است و لیکن سیاق آیه بر نفی دلالت میکند و شامل بسیاری از آیات
که دلالت میکند بر معرفت الله و معرفت النبی والائمه صلوات الله علیهم و شکی نیست در آنکه
بهترین علوم این علم است و دلایل این معارف در قرآن و اخبار از ائمه اطهار سلام الله
علیهم فوق حد و حصر است و این علم مسمی است بعلم کلام و ظاهرا احتیاج بکتب متکلمین نیست
بلکه آیات و اخبار کافیست دیگر علم تفسیر قرآن مجید است و مبتدی را ناچار است از علم لغت
عرب و علم نحو و صرف از جهة معرفت آیات ظاهر الدلالات و آنچه مشکلات قرآنست که محتاج
بتفسیر است دانستن آن منحصر است در علم حدیث دیگر علم فقه است و آن متعلق است باعمال مکلفین از
واجبات و مندوبات و محرمات و مکروهات و مباحات و احکام مستند آن نزد این فقیر منحصر
در قرآن و حدیث و ظاهر شد که معرفت قرآن نیز بحدیث حاصل میشود پس بنابرین علم
منحصر است در علم باحادیث منقوله از حضرت سید المرسلین و ائمه المعصومین صلوات الله علیهم
اجمعین و روایت کرده اند خاصه و عامه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که روزی
آنحضرت داخل مسجد شدند و دیدند که جمعی بر دور شخصی بر آمده اند حضرت فرمودند چه خبر است
گفتند علامه ایست حضرت فرمودند که چه علم را خوب میداند و از چه جهه او را علامه میگویند
اصحاب گفتند که این مرد اعلمست از همه مردمان بنسبهای عربان و وقایعی که در میان عرب

بوده است واحوال روزهایی که در زمان جاهلیت حوادث دران واقع شده است
واشعار عرب را میدانند وعلم عربی را نیز میدانند پس حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم
فرمودند که اینها علمی است اگر کسی نداند باو ضرری نمیرسد از ندانستن آن واگر کسی بداند
نفعی باو عاید نمیشود از دانستن آن پس حضرت فرمودند که علمی که بکار می آید سه علم است
اول آیتی است محکمه که ظاهر الدلالة باشد یا معلوم الدلالة یا خفی الدلالة که خواهد آمد یا فریضه ایست عادله
که حکم آن منسوخ نشده باشد وباقی باشد ویا سنتی است قایمه که حکمش باقی باشد از جهت
وغیر این علوم هرچه هست فضل است یعنی زیادتی است که بکار نمی آید وجمعی گفته اند که مراد
حضرت از فریضه عادله اصول دین است که حکم او درهیچ ملتی منسوخ نشده است ونخواهد شد
ومراد از سنت قایمه فروع دین است که قول رسول خدا وائمه هدی ظاهر شده است ومراد
از فضل فضیلت است یعنی سبب کمال است اگرچه واجب وسنت نیست ولیکن اظهر بحسب روایت
این شکسته معنی اول است ودیگر روایتست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند که
علومی که مردم را درکار است چهار است اول آنکه خداوند خود را بشناسی وذات ودران
معرفت صفات ثبوتیه وسلبیه وعدل وحکمت او بخوبی که رسول خدا وائمه هدی صلوات الله
علیهم بر همین ساخته اند دوم آنکه بدانی نعمتهای آلهی را از ایجاد وتربیت وارزاق واولاد وازواج
وسایر نعمتهای ظاهره واز ارسال رسل وانزال کتب وهدایات وتوفیقات وغیر اینها از نعمتهای
باطنی تا در مقام شکر آنها درآیی سیم آنکه بدانی چه خواسته اند از تو از فعل واجبات ومندوبات
وترک مکروهات ومحرمات چهارم آنکه بدانی چه چیز ترا از دین بیرون میبرد وآن انواع
بسیار است مثل انکار حق سبحانه وتعالی یا شک در وجود او یا در علم او وقدرت او یا انکار
صفات کمالیه او ویا اثبات صفات نقص ویا انکار نبی یا یکی از انبیا یا یکی از ائمه اثنا عشر یا شک
در امامت ایشان یا عصمت ایشان ویا انکار یکی از ضروریات دین مثل زکوة وصلوة

وصوم

وصوم وحج یا حلال دانستن شراب وقمار وامثال اینها یا انکار معاد یا علم ومعاد جسمانی از حشر
ونشر وبهشت ودوزخ وثواب وعقاب وامثال اینها ومحتمل است که شامل کبایر نیز بوده باشد
چنانکه بعضی از اخبار دلالت بران میکند ومتکفل این علوم قرآن وحدیث وخداوند عالمیان
فرموده که وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ یعنی هیچ تری وخشکی
نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کننده است وآن قرآنست بحسب اخبار بسیار ودیگر فرموده
که لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ یعنی تا تو بیان کنی از جهة خلایق آنچه نازل شده است
در قرآن بر ایشان پس ظاهر شد که جمیع علوم در قرآن هست اما بیان آن مخصوص بحضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله بوده وآن حضرت همه را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فرموده چنانکه
خواهد آمد وهمچنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بفرزندان خود دست بدست داده اند تا بحضرت صاحب
الزمان صلوات الله علیهم اجمعین وهمچنین سایر خلایق آنچه ایشانرا درکار بوده تا روز قیامت
ولیکن چون صحابه حضرت سید المرسلین بعد از حضرت گرفتار دنیا گردیدند حق را دانسته ترک
کردند واقرار بحضرت نکردند بواسطه مطالب فاسده دنیوی واحادیث متواتره نقل نموده اند
سنیان از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله درآنکه حضرت فرمود که همه امت
من بعد از من مرتد خواهند شد چنانکه حق سبحانه وتعالی فرموده است در خطاب صحابه أَفَإِنْ
مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ یعنی اگر محمد صلی الله علیه وآله وسلم بمیرد یا کشته شود
بر خواهید گشت بکفر وتفصیل این آیه انشاء الله در تفسیر قرآن بیان خواهد شد ودر صحیح بخاری ومسلم
که سنیان همه را بمنزله قرآن میدانند بلکه مقدم میدارند بر قرآن در بسیاری از مواضع است
نموده اند از ابوهریره عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى
إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ فَقُلْتُ أَيْنَ فَقَالَ إِلَى النَّارِ وَاللهِ
قُلْتُ وَمَا شَأْنُهُمْ فَقَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى

ثُمَّ اِذَا زُمْرَةٌ حَتّٰی اِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ مِنْ بَیْنِی وَبَیْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ قُلْتُ
اَیْنَ قَالَ اِلَی النَّارِ وَاللّٰهِ قُلْتُ وَمَا شَانُهُمْ قَالَ اِنَّهُمْ ارْتَدُّوا عَلٰی اَعْقَابِهِمُ
الْقَهْقَرٰی فَلَا اَرَاهُ یَخْلُصُ مِنْهُمْ اِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ ترجمه اش حسب که حضرت سید
المرسلین بیان فرمودند که حق سبحانه و تعالی بر من منکشف گردانید عالم ملک و ملکوت و گذشته و آینده را
دیدم در آن عالم که من بر کنار حوض کوثر ایستاده بودم که ناگاه جمعی متوجه من شوند و من ایشان را
شناسم که از اصحاب منند شخصی از میان من و ایشان بیرون رود و گوید با ایشان که بیایید من گویم
کجا آن شخص گوید بجهنم والله من گویم که ایشان چه کرده اند آن شخص گوید که ایشان بعد از تو مرتد و کافر
شدند و از کفری که بیرون آمده بودند باز بآن کفر رفتند پس طایفه دیگر با جمعی که می آیند تا آنکه
ایشان را بشناسم شخصی از میان من و ایشان بیرون رود و گوید که بیایید من گویم که کجا گوید باتش
دوزخ من گویم که ایشان چه کرده اند گوید ایشان از عقب خویش بکفر اصلی برگشتند پس نمی بینم که از
صحابه من کسی بماند مگر مانند شتر همل از گله گذشتگان و این اثر که از اعظم علمای اهل سنت
گذشت که معنی حدیث آنست که بعضی از صحابه قلیلی خواهند بود و قریب باین مضمون روایت کرده اند
در بحث حوض از عبدالله بن مسعود بچند طریق و از حذیفة بن الیمان و از عبدالله بن عمر و از عبدالله بن عباس
و از انس بن مالک و از سهل بن سعد بچند طریق و از ابو سعید خدری و از ابو هریره بچهار سند دیگر
و از ابو ذر و از عقبه و از اسماء بنت ابی بکر و از عایشه و غیر ایشان بطرق بسیار و چندان که
در هیچ بابی این مقدار نقل نکرده اند که درین باب نقل نموده اند و در اکثر این اخبار مسطور است
که صحابه متوجه من شوند و ایشان را منع کنند و نگذارند که بنزد من آیند و ایشان را بجهنم برند و من گویم
الهی اینها صحابهای منند خطاب رسد که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چها کردند مرتد شدند و بکفر اصلی
برگشتند پس من گویم که بیزارم از ایشان دور باد از ایشان و ایشان از من و ظاهر است که ارتداد
ایشان بسبب مخالفت نصوص جلیه بود در امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و [illegible]

کرده اند

کرده اند از آنحضرت بطرق متکثره که فرمود امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک فرقه از ایشان
ناجی خواهد بود و باقی هالک و بطرق متکثره روایت نموده اند عامه و خاصه که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرموده اند که مثل اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است چنانکه هر کس در کشتی نوح
نشست رفت نجات یافت و هر که تخلف نمود هلاک شد همچنین هر که بعد از من تمسک باهل
بیت من جوید ناجی است و هر که مخالفت ایشان کند هالک است و از امثال این و غیر اینها از اخبار
متواتره در مذمت صحابه در صحاح سته مذکور است و مع هذا کل اهل سنت همه صحابه را عادل
میدانند بلکه هر کس که یکبار آنحضرت را دیده باشد عادل میدانند و خبر او را در صحاح خود می آورند
والحمد لله رب العالمین که بطلان مذهب ایشان بر نهجی است که بر ذوی عقل مخفی نماند ولیکن چون
برین مذهب باطل بر آمده اند حب مذهب آبا مانع است از قبول حق و این معنی مجرب است
ما بارین ممکن جستیم مجمعی که باتفاق همه عادل و ثقه اند بلکه مقتدای عالمند بگفته خدا و رسول
مثل امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم و سنیان روایت
کرده اند در صحاح خود از عایشه و ام سلمه و غیر ایشان که آیه اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ
الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا در شان ایشان نازل شده است
و در همه کتب احادیث و تفاسیر شان مسطور است و بعد از ایشان متابعت باقی ائمه معصومین
صلوات الله علیهم کرده ایم که باتفاق سنیان هر یک از ایشان اعلم و اصلح و اتقی اهل زمان خود
بوده اند و همه ایشان در صحاح خود از ائمه ما روایت کرده اند بلکه در صحاح سته ایشان احادیث
بسیار نقل نموده اند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمودند که لَا
یَزَالُ هٰذَا الدِّینُ عَزِیزًا مَنِیعًا اِلٰی اثْنَیْ عَشَرَ خَلِیفَةً و در روایت دیگر لَا یَزَالُ
الدِّینُ قَائِمًا حَتّٰی تَقُومَ السَّاعَةُ وَیَکُونَ عَلَیْکُمُ اثْنَا عَشَرَ کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ
و در روایت دیگر لَا یَزَالُ هٰذَا الْاَمْرُ عَزِیزًا اِلَی اثْنَیْ عَشَرَ خَلِیفَةً و امثال این عبارات

و بخاری در بابی دیگر کرده است و بجز او احمد و مسلم در مسند روایت کرده است این اخبار را ابو
داود در مسند خود باسانید مختلفه روایت نموده است و ترجمه این عبارات این است که
همیشه این دین اسلام عزیز و منیع خواهد بود و دست تعدی بذیل اجلال وی دراز نخواهد آمد
تا دوازده خلیفه من در دین باشند و همیشه این دین برپا خواهد بود تا روز قیامت و خواهد بود
خلیفه من بر شما دوازده خلیفه از قریش و اکثر سنیان چون علاجی ندارند قایلند که مراد از ایشان
ائمه اثنی عشرند و با جمعی از فضلای ایشان این فقیر را مباحثات واقع شده و از ایشان استفسار نمودم که
این خلفای دوازده که اند ایشان گفتند که همین دوازده امام شما و هر که انکار ایشان کند کافر است
و خود گفتند که اگر خلفای اربع را گوییم ایشان خمس ندارند و اگر خلفای بنی امیه و بنی عباس را گوییم
ایشان مضاعف این عددند و چون کسی ایشان را رسول خدا تواند گفت با آن ظلمها و کفرها که از ایشان
صادر شده و الحمد لله جمعی از ایشان بشرف ایمان مشرف شدند والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم و آنچه علمای متقدمین ما روایت نموده اند از طرق عامه در ذکر ائمه اثنی عشر مجملا و مفصلا
با اسامی ایشان زیاده از حد و حصر است و آنچه از طرق شیعه از ثقات و عدول روایت شده
از حضرت سید المرسلین صلعم و ائمه طاهرین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تا صاحب الامر علیه السلام اضعاف
مضاعف متواتر است و همچنین نص هر یک بر دیگری نیز متواتر است با معجزات متواتره از هر یک
بعد از دعوی امامت و این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و ان شاء الله کتابی نوشته خواهد شد که
از آنها را در آنجا ذکر کنیم و ما النصر و التوفیق الا من عند الله العزیز الحکیم و مخفی نماند که آنچه ما از حضرت
سید المرسلین صلعم روایت میکنیم اکثر آن از امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و
امام رضاست صلوات الله علیهم و از باقی ائمه کمتر است بنابر تقیه ایشان از سلاطین زمان از بنی امیه
و بنی عباس لعنهم الله پس حدیثی که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کنیم واسطه اش منحصر است
تا بحضرت سید المرسلین و لهذا احمد حنبل که می شنید حدیث حضرت امام رضا را علیه السلام که معروف

که خبر داد

که خبر داده مرا صادق صدیق پدرم موسی بن جعفر و او روایت نموده از صادق صدیق جعفر بن
محمد الصادق از پدرش علیه السلام صادق صدیق محمد ابن علی باقر علوم الانبیاء والمرسلین از صادق صدیق
علی بن الحسین زین العابدین از صادق صدیق سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام سید شباب اهل الجنة
اجمعین از صادق صدیق اکبر امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب از برادرش سید الانبیاء
والمرسلین صلوات الله علیهم اجمعین از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از خداوند عالمیان میگفت
هذا السعوط المجانین یعنی این سند دیوانگان را عاقل میکند و با خبر میسازد که از جماعت محدث
میباید شنید نه از جمعی که باتفاق فریقین خاین و فاسق و کافر بوده اند چون ابو هریره و عبد الله
بن عمر و انس و عایشه که تفصیل کفر و فسق ایشان را در کتب خود ذکر کرده اند و اکثر احادیث
اهل سنت از این چهار کس منقول است و پاره ای از احوال ایشان خواهد آمد درین شرح ان شاء الله تعالی
پس هرگاه حدیثی یکی از ائمه معصومین سلام الله علیهم رسیده است در حقیقت بحضرت سید المرسلین بلکه
بجناب قدس الهی رسیده است و قول ایشان قول حق سبحانه و تعالی است چنانکه در اخبار بسیار
وارد شده است که ایشان اجتهاد نمیکرده اند و صاحب رای نبوده اند بلکه هر چه فرموده اند
از حق سبحانه و تعالی فرموده اند لهذا اکثر اخبار ما که بهر یک از ایشان میرسد بابای خود نسبت میدهند
و سند را برسول خدا صلی الله علیه و آله متصل میسازند مگر آنکه در مجلس ایشان سنی حاضر باشد یا راوی
از اهل سنت باشد چون بسیاری از علمای اهل سنت در مجلس ایشان حاضر میشده اند و از ایشان
احادیث روایت میکرده اند از آنجمله مالک بن انس که یکی از علمای چهار مذهب سنیان است کتابی جمع
تصنیف نموده است در اخباری که از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام شنیده است و علمای ما از او روایت
کرده اند آن کتاب را و صدوق آن اخبار را روایت نموده است در کتاب آمالی و غیره و لیکن
از ما تا ائمه هدی صلوات الله علیهم رعایت سند لازم است و علمای ما کتب رجال تصنیف نموده اند
و احوال راویان را در آن کتب ذکر کرده اند دیگر از حضرت سید المرسلین صلعم منقول است که هر کس

از امت من حفظ کند چهل حدیثی را از احادیثی که بآن احتیاج دارند از امر دین ایشان حق سبحانه و تعالی
او را در روز قیامت مبعوث کند فقیه عالم و در زمره علما و فقها باشد و بروایتی دیگر از آنحضرت
منقولست که هر کس از امت من چهل حدیث حفظ کند در امر دین خویش از جهت رضای آلهی و
تحصیل مثوبات اخروی حق سبحانه و تعالی او را حشر کند فقیه عالم و در روایت دیگر حشر کند او را
با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان و در روایت معتبره
از حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام وارد شده است که هر که حفظ کند چهل حدیث از احادیث ما اهل البیت را
در حلال و حرام حق سبحانه و تعالی او را مبعوث گرداند فقیه عالم و او را عذاب نکند و بطرق
دیگر نیز وارد شده است از عامه و خاصه و همچنین اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم
وارد شده است که ایشان سید ... مهم را بقدر روایات ایشان از ما کما و کیفا و از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که راحت دهید نفوس خود را بحکمتهای تازه بدرستی که نفوس را
کلال و ملالت حاصل میشود چنانکه بدنها را و از آنحضرت اشعار حکیمانه ... و مولانا

فایده چهارم

در بیان علوم اهل بیت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم از انجمله علم کتاب الله است که
مخصوص بایشانست چنانکه در اخبار متواتره از عامه و خاصه وارد شده و مسلم در صحیح خود به
سند روایت نموده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آنحضرت در غدیر خم در میان مکه و مدینه خطبه
بلیغ فرمودند و حمد و ثنای آلهی بجای آوردند و موعظه و نصیحت بسیار فرمودند و از عذاب آلهی
تخویف نمودند پس فرمودند که ای گروه مردمان بدرستی که من نیز بشرم و عالمم در عدم بقا در دنیا
و عنقریب است که رسول حق سبحانه و تعالی بر من خواهد آمد و من اجابت او خواهم نمود و از این
دنیا بدار القرار خواهم رفت و من در میان شما دو چیز عظیم میگذارم اول کتاب حق سبحانه و تعالی
است که در وی است هدایت و نور پس عمل کنید بکتاب حق سبحانه و تعالی و تمسک جوئید بآن و دوم
اهل بیت منند شما را از عذاب آلهی میترسانم در امر اهل بیت خود و شما را تذکر مینمایم بمحبت

آلهی

آلهی از مخالفت ایشان وعدهای آلهی را بشما وعده میدهم که مخالفت ایشان ننمائید الی آخر الخبر و از این
مرتبه مبالغه نمودن در امر متابعت اهل بیت و کم مرتبه در امر قرآن دلیل است بر آنکه متابعت ایشان
اهم است این خبر را احمد بن حنبل در مسند خود که یکی از صحاح است بنابر مذهب اکثر ایشان و اجماع
اهل سنت است بر عدالت او روایت نموده است از زید بن ارقم و از ابو سعید خدری و از زید بن ثابت
و همچنین ثعلبی که از اعظم محدثین و مفسرین ایشانست در تفسیر خود روایت نموده در آیه واعتصموا
بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا از ابو سعید خدری و همچنین روایت نموده است ابن مغازلی
از ابو سعید خدری هم نقل نموده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که الا
ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا
ما ذا تخلفونی فیهما بدرستی که خداوند علیم است خبیر مرا خبر داده است که کتاب خدا و
اهل بیت من از یکدیگر جدا نمیشوند تا بر سر حوض کوثر بر من حاضر شوند پس ملاحظه نمائید و نظر کنید که بعد از
من چگونه با ایشان سر خواهید کرد و ابو داود سجستانی و ترمذی هر دو در صحیحهای خود که از جمله صحاح
ستّه ایشانست و معتمد علیه ایشانست از زید بن ارقم روایت کرده اند باین زیادتی و ظاهر است
که از روی عناد مسلم این زیادتی را انداخته است با زیادتی من کنت مولاه فعلی مولاه
با آنکه دیگران از مسلم روایت کرده اند مجموع حدیث غدیر را از زید بن ارقم بر روایت مسلم و بخاری
که عناد و تعصب شان ظاهر است در اصل روایت نکرده است لهذا متعصبین علماء ایشان بخاری را بیشتر اعتبار
میکنند و بعد از آن مسلم را و بعد از آن چهار کتب دیگر را که ابن ماجه و سجستانی و ترمذی و نسائی اند و
ششم خلاف که مسند احمد است یا موطای مالک و بهر تقدیر همه را اعتبار میکنند چون اجماع بر آنها
بر صحت کرده اند و آنچه معتقد ما و علمای ماست روایت کرده اند باحادیث فوق تواتر از عامه و خاصه
آنست که حضرت سید الانبیاء و المرسلین خطبه ثقلین را در حجة الوداع در عرفات خواندند و در مسجد
خیف در منی خواندند و ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح و سالم مولی حذیفه و جمعی دیگر فهمیدند که غرض

حضرت نص بر امامت علي ابن ابي طالب است همگي بكعبه رفتند و هم سوگند شدند كه سعي نمايند
در ازاله آن يعني وحق سبحانه وتعالي آيات درشان او و حضرت رسول صلي الله عليه وآله وسلم ايشان را
طلبيد و آيات را بر ايشان خواند ايشان قسمها ياد كردند كه چنين نكرده ايم و تكذيب حق سبحانه وتعالي
و رسول او صلي الله عليه وآله كردند تا آنكه آيه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
مِنْ رَبِّكَ در راه مدينه در منزل اول نازل شد و حضرت امير المؤمنين عليه السلام و رسول
بجبرئيل گفتند كه امت من تازه عهدند باسلام و قديم العهدند در عداوت امير المؤمنين چون اگر
خويشان ايشان بدست آنحضرت كشته شده است ميترسم مرتد شوند و همگي كافر شوند و در منزل دوم
تا اين آيه نازل شد كه وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ يعني اين رسالت را
نرساني هر رسالتي را كه رسانيده عبث ميشود چون امامت از اصول دين است و مثل نبوت است حضرت
رسالت دعا فرمودند و عرض نمودند مطلب اول را و فرمودند كه اگر غرض الهي كشته شدن من است
سهل است صد هزار جان فداي تو است در منزل سيم كه غدير خم است رسيدند كه ناگاه آيه نيكو ببرد جبرئيل آمد
وبشارت داد بايه وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ را آورد و در بسياري از روايات
آنست كه جبرئيل مجموع آيه را در موضع آورد و جمع مفسران گفته اند كه مضمون آيه را در روز
پنجشنبه و اين آيه را در منزل پس حضرت امر فرمودند كه در ميان آن صحرا فرود آمدند و زير
چند درخت از خار مغيلان را رفتند و منبري از پالانهاي شتران ساختند و حضرت بران منبر برآمد
و خطبه كه قريب بدو جزو است ادا فرمودند و احاديث متواتره غدير خم مشتمل است بر زياده
و نقصان بسيار چون همگي را وقت حفظ نبود وليكن همه اخبار متفقند در آنكه حضرت سيد المرسلين
فرمودند كه أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ يعني من اولي نيستم بشما از نفسهاي شما چنانكه حق سبحانه وتعالي فرموده
كه النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يعني نبي واجب الاطاعه است بشما كه ميبايد همه جان خود

فداي او كنيد و طاعت او همگي كنيد با رسول است پس فرمودند كه هر كه من واجب الاطاعه و مولاي
او بودم پس علي مولي و واجب الاطاعه اوست خداوندا دوست دار هر كه علي را دوست دارد و دشمن دار
هر كه علي را دشمن دارد و نصرت ده هر كه علي را نصرت دهد و فرو گذار هر كه علي را فرو گذارد و لعنت كن هر كه
ستم كند بر علي پس عمر بن الخطاب برخاست و گفت بخ بخ يا ابا طالب گرديدي مولاي من و مولاي هر
مؤمن و مؤمنه و آنحضرت حكايت ثقلين را نيز درين ضمن مذكور ساختند و از علما احمد بن حنبل در مسند خود
ابن مغازلي روايت كرده است از سعد و قاضي مسلم روايت كرده است از زيد بن ارقم و ثعلبي روايت
كرده است از عبد الله بن عباس و از جعفر بن محمد و از براء بن عازب و از نعمان باسانيد بسيار و در صحاح
سته ابو داود سجستاني و ترمذي هر دو روايت نموده اند از زيد بن ارقم و از سعيد بن وهب
از پنج كس يا شش كس از اصحاب سيد المرسلين صلي الله عليه وآله وسلم و بچهار سند ديگر روايت كرده اند از ابو
و از براء و از ابو ليلي و ابو عامر از زيد بن ارقم و از ابن وهب پنج كس و از بريده و علي بچهار سند كه حضرت
رسول خدا صلي الله عليه وآله گفت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و ابن مغازلي شافعي در كتاب
حديث غدير را بطولاني بچهارده سند از اصحاب آن حضرت صلي الله عليه وآله و در كتابي متفرد ديگر
حديث غدير خم روايت نموده است با نود سند از صد و پنج كس از اصحاب آنحضرت و محمد بن جرير طبري
در تاريخ در كتاب ولايت روايت نموده است اين حديث را بهفتاد و پنج سند و ابن عقده حافظ روايت
نموده است بصد و پنج سند و شيخ زين الدين ... روايت نموده است در كتاب خود و از پانصد نفر از آنجا
رسول الله صلي الله عليه وآله و همه اخبار متفق اند در عبارت مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ و بعضي اكثر گفته
مفصلا و بعضي مجملا و بسياري از اخبار مفصل ايشان حكايت ثقلين است كه آنحضرت سيد المرسلين صلي الله عليه
وآله فرمودند كه لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ و چون اين عبارت متواتر است يعني آنست
كه كتاب خدا و اهل بيت از يكديگر جدا نميشوند و ظاهر است كه مراد حضرت اين است كه الفاظ قرآن نيست
نزد اهل بيت است بلكه يعني خصوصيتي با ايشان نيست بلكه مراد حضرت آنست كه تفسير قرآن نزد

اهل بیت است و بس و غیر اهل بیت معنی قرآن نمی‌دانند و از حقایق قرآنی خبر ندارند و مراد
از اهل بیت ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم و اخبار متواتره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین
و دیگران از طرق عامه بطول می‌انجامد و چون این معنی در اکثر تفاسیر و احادیث سنیان هست مشغول شدن
بذکر آن و اخبار متواتره از طرق اهل البیت سلام الله علیهم وارد شده است که جمیع علوم در قرآن است
و عقول همه کس بآن نمی‌رسد و بغیر از ائمه معصومین کسی دیگر بآن راه نیافته است و سنیان و شیعیان همگی از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت نموده اند باسانید متکثره که آنحضرت فرمود که انا مدینة
العلم و علی بابها و دیگر فرمود که انا مدینة الحکمة و علی بابها یعنی من شهرستان علوم
الهی ام و علی در آن شهرستان است پس بعلوم آنحضرت نمی‌توان رسید الا باکتساب از آنحضرت چنانکه
عامه از ابن عباس بطرق متکثره نقل کرده اند در تتمه این حدیث و لن تؤتی المدینة الا من الباب
یعنی داخل آن شهرستان نمی‌توان شد مگر از در آن و منقول است که چون در اوایل سلطنت شاه جنت
مکان علیین آشیان شاه اسمعیل انار الله تعالی برهانه مولانا حسین کاشفی از هراة بدار المؤمنین سبزوار
آمد سبزواریان در غضب شدند در تشیع مولانا که کتابی منور ساخته که در اثنای موعظه تفتیش مذهب
او کنند اتفاقا مولانا گفت که جبرئیل بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دوازده هزار مرتبه نازل شد آن
سبزواری سؤال نمود که بر حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نازل شد مولانا در جواب گفت
بیست و چهار هزار مرتبه و این حدیث را خواند و گفت هر گاه علی باب مدینه علم رسول شد جبرئیل در دخول
و خروج هر دو بر علی وارد شده شیخ سبزواریان خاطر جمع شد که مولانا از مذهب آبای خود برگشته است
دیگر متواتر است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله
در مرض موت مرا تعلیم نمود هزار باب از علم که گشوده میشود از هر دری از آن هزار باب هزار در آن که
هزار هزار نوع از علم بوده باشد و بر هر تقدیری که هزار هزار مسئله بوده باشد خلافی نیست بین الفریقین
که هیچ کس هزار یک آنرا ندانسته اند و این مجموع در یک سرگوشی آنحضرت حاصل شد صلوات الله علیهما

چند مرتبه

دیگر

دیگر متواتر است از باب مدینه علم صلوات الله علیه که فرمود که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله
هزار کلمه تعلیم من نمود که منشعب میشود از هر کلمه هزار کلمه و دیگر متواتر است که فرمود که آنحضرت یاد داد مرا هزار حرف
که منشعب میشود از هر حرفی هزار حرف و دیگر در اخبار مستفیضه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه
فرمود که یا علی چون من فوت شوم مرا غسل ده و کفن کن و بنشان مرا و هر چه خواهی از من بپرس که هر چه بپرسی
جواب خواهم گفت و شنیده و بجهت غسل میت نیز خواهد آمد و احادیث متواتره وارد شده
است که جمیع این علوم و غیر اینها از علوم پنهان که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بعلی رسیده است
بائمه معصومین صلوات الله علیهم رسیده و ایشان همه را میدانسته اند و در اخبار متواتره وارد شده است
که روح القدس که از اعظم ملائکه مقربان است و از همه فرشتگان عظیم تر است و با اولوا العزم انبیا بوده
با ائمه معصومین بوده و مددکار ایشان بوده و باین جهت بسیار ائمه را محدث میگفته اند چون روح القدس
با ایشان حدیث میکرده و در روایت است که فضل کلی باشد بافضل از آنکه آن را چیزی بیند و باز در اخبار متواتره وارد
شده است که حق سبحانه و تعالی در شب قدر ملائکه و روح را میفرستد بخدمت ائمه طاهرین سلام الله
علیهم و مقدرات این سال را از ارزاق و آجال و بلایا و نعمتها و آنچه واقع میشود در سال دیگر بخدمت ایشان
عرض میکنند و در اخبار مستفیضه وارد شده است که در هر شب جمعه ائمه هدی را صلوات الله علیهم معراج جسمانی
واقع میشود و بعرش مجید میروند و چون مراجعت مینمایند علوم بسیار با ایشان حاصل کرده اند و در اخبار مجید متواتره
وارد شده است که هر شب و روز اعمال جمیع امت را از خیر و شر عرض مینمایند بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و ائمه طاهرین سلام الله علیهم چنانکه حق سبحانه و تعالی از روی تهدید فرموده است وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ
وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی بگو یا محمد که هر چه خواهید بکنید که اعمال شما را الله تعالی می‌بیند و رسول او و مؤمنان
که ائمه معصومین اند می‌بینند و در جمیع تفاسیر ایشان و در اخبار متواتره وارد شده است که اخبار غایبات بر ایشان
منکشف میشود و علوم آینده و در اخبار متواتره وارد شده است که احوال هر کس از عنوان بمکاشفه میدانسته اند
و مینمودند که شیعیان با هم هستی ما شمشیری است و اسامی هر یک را میدانسته اند و نزد ایشان کتابیست که

شیعیان و غیر ایشان چنانچه حضرت سید المرسلین به نبوت و در صحیح بخاری و غیر آن مسطور است که آن
حضرت در روز کسوف شمس بعد از نماز فرمودند که الیوم بر من منکشف شد همه چیز حتی اهل بهشت و اهل
دوزخ و بر همه عالم شدم بعلم حضوری و جمعی کثیر از ارباب کتب سماوی خود را با خبر ساختند و آن کتاب عظیمی است مسمی
بناموس و در اخبار متواتره وارد شده است که اسامی عظام الهی هفتاد و سه است یکی از آنها مخصوص ذات
مقدس الهی است و هفتاد و دو اسم دیگر را بحضرات سید المرسلین و ائمه معصومین داده اند و آصف برخیا
یک اسم میدانست که تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر ساخت و حضرت عیسی را از آنها
دو اسم داده بودند که مرده زنده میکرد و کور مادرزاد را روشن میکرد و پیس را شفا میداد و حضرت
موسی را چهار اسم عطا نموده بودند و حضرت ابراهیم را شش اسم داده بودند و حضرت نوح را هشت اسم
داده بودند و حضرت آدم را بیست و پنج اسم داده بودند و ائمه هدی را هفتاد و دو اسم داده اند مبین
بیان تفاوت مراتب ایشانست با یکدیگر و در اخبار متواتره وارد شده است که نزد ائمه هدی صلوات الله
علیهم بود کتاب علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین فرموده بودند و حضرت
سید الوصیین نوشته بخط مبارک خود و جمعی کثیر آن کتاب را دیده بودند مثل زراره و محمد بن مسلم
و غیر ایشان روایت کرده اند که آن کتاب بضخامت ران شتری بود و درستی بود و بجا بود
و در آن جامعه مسطور است هر حلال و حرامی و هر حکمی حتی اگر کسی بدن کسی را بخراشد ارش آن چند است
و دیگر نزد ایشانست جفر جامع و علما اعلام نقل کرده اند که علم آن نزد اهل البیت است و آنچه الحال در میان
هست بیست و هشت جزو است هر جزوی بیست و هشت صفحه هر صفحه بیست و هشت خانه در طول و بیست
و هشت خانه در عرض و در هر خانه چهار حرف از حروف تهجی و جمعی که مدعی آنند که چیزی از علم آن را ادراک کرده اند
کم اولیاء الله که ایشان محل اسرار علوم اهل بیت اند سلام الله علیهم و ایشان ملهم اند بسر آن دیگر مصحف فاطمه
و آن کتابیست که حضرت امیر المؤمنین نوشته است از املای جبرئیل امین بعد از وفات حضرت سید المرسلین
حضرت فاطمه بسیار غمگین بوده و چنانکه بوده و چون مذکور است که قصص و حکایات فی الجمله رفع اندوه

وحزن

وحزن مینماید حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد و از جهت تسلی دادن آنحضرت حضرت جبرئیل میگفت و
حضرت فاطمه می شنید و حضرت امیر المؤمنین مینوشت و در آن مسطور است احوال ما بعد حضرت سید المرسلین
تا انقضاء دنیا و مشهور آنست که حروف نورانیه که مفتتح سور قرآنی است صاحب کشاف و غیره در
فضائل آن سخنان نقل کرده اند و مجموع آن چهارده حرفست صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حقست
و آن را تمسک جسته ایم و در این کتاب نیز مسطور است مثل جفر جامع بهمان عنوان که چهارده جزو است و هر جزوی
چهارده صفحه و هر صفحه چهارده خانه طولا و عرضا و هر خانه چهار حرف درستی بخط ایشان و آنچه مشهور است از جفر جامع
و خواهش محض مشهور است نه در حدیثی دیده ام و نه از عالمی بعنوان جزم شنیده ام و این حقیر هم دو را
داشتم در صحت آن چنانچه بسیاری از علما از آن نقل کرده اند هم کسی دعوی علم آن کرده و که شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله
که گفت من هیچ جفر دارم از آنکه نوشته بودند که گفت من قواعد علامه را از جفر جامع استخراج مینمایم کرده بنده
عرض کردم که آن بعنوان مییابد که کل کلمات آن در این جفر است و چون جمع کشنده آنها میشود در جواب
فرمودند که این معنی آنچه کس میداند بعنوان جزم میدانم و لیکن بسیار بوده ام تو خود میدانی و الله تعالی یعلم و علی
نیست که اگر جمعی از ائمه مطلع باشند عاقبت جمیع آن شنیده باشد که معلوم نیست که این همه کتاب جفر جامع
و بعضی بر آنند که هر چیز نزد ائمه معصومین است الفاظ و معنی و الله تعالی یعلم و انواع علوم را ائمه
معصومین سلام الله علیهم از حضرت رسالت پناه آنچه نقل نموده اند در اخبار احصا نتوان کرد و آنچه نقل
نموده اند نزد آنچه نقل نموده اند مثل نسبت قطره است به دریا و از آنجمله علم الهیاتست که فهم علوم
انسانست و لیکن جمعی این علم را آنچه نزد ایشان نسبت بایزید و ابراهیم ادهم و حسن بصری و امثال ایشان
و انکار مینمایند در آنچه معصومین صلوات الله علیهم آنکه خود نقل نموده اند که همه منسوب بایشانند و
ابو یزید بسطامی که معظم ایشانست این رتبه را از سقائی خانه حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله
علیه یافت و معروف کرخی از دربانی حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما یافت
و هر که تفصیل آن خواهد باید که رجوع نماید به تذکرة الاولیاء شیخ عطار و شواهد النبوة مولانا جامی بگنجد

روضة الصفا و حبيب السير و ساير كتب تواريخ ايشان شهرت از معجزات و كرامات اهل البيت سلام الله
عليهم و بعضي از انواع علوم ايشان در اثناي اخبار اين كتاب خواهد آمد مجملاً و مفصلاً ان شاء الله تعالى **فايده هجدهم**
در وجوب رجوعست در همه علوم بائمه معصومين صلوات الله عليهم قال الله تبارك و تعالى فَاسْأَلُوا
اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ يعني هر چه را ندانيد از اهل ذكر سؤال كنيد و اخبار صحيحه متواتره وارد شده است
كه اهل ذكر ايشانند و اشاره بآن شد سابقاً و ديگر حق سبحانه و تعالى فرموده است كه اَطِيعُوا اللّهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ يعني اطاعت كنيد الله تعالى را و اطاعت نماييد سيد المرسلين را و فرمان بردارى كنيد
و فرمان بردارى كنيد صاحبان حكم را و باتفاق مراد ازين آيه ائمه هدى اند نه پادشاهان و عقل
كافيست در تنبيه ظاهر است كه محال است كه حق سبحانه و تعالى امر فرمايد باطاعت غير معصوم مانند يزيد ملعون
و وليد كافر و حجاج و امثال ايشان بجهت انقضاي بني اميه و بني عباس و غير ايشان بلكه محال است كه حق سبحانه
و تعالى امر فرمايد باطاعت غير معصوم و باتفاق است غير امامي غير معصوم بوده اند و جميع خلفا را اثنا عشر
خليفه ميدانند باحاديثي كه در جميع صحاح سته وارد شده است در خلافت ايشان و بآن اشاره شد در جواب
بايد اطاعت ايشان با آنكه اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است كه اولوا الامر ايشانند
و اين احاديث را انشاء الله تعالى با آيات و اخبارى كه در شان ائمه هدى است در كتب متفرقه ذكر كرده ام و ان شاء الله
تعالى مجملاً نيز ذكر خواهم نمود و در كتب اشاره بآن ميشود و ديگر حق سبحانه و تعالى فرموده است كه يا ايها
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقِينَ يعني اي گروهي كه ايمان آورده ايد بخدا و رسول
از الله تعالى بترسيد و با صادقان باشيد يعني دست از متابعت ايشان بر مداريد و در همه صدق در افعال و اقوال
و اطوار در همه زمان در كار است چنانكه گمان نه در آن كتاب تصنيف نموده است و آنچه ذكر كرده
و غير ايشان محال است وجود آن در غير ائمه معصومين و احاديث مستفيضه وارد شده است كه مراد از صادقان
ائمه معصومين اند كه حافظان شريعت سيد المرسلين اند و اخبار وجوب متابعت ايشان نيز متواتر است
و ديگر حق سبحانه و تعالى فرموده است كه اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلوةَ

ويؤتون

وَ يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ يعني نيست ولي شما و صاحب و واجب الاطاعه شما مگر حق سبحانه و تعالى
و رسولش سيد المرسلين صلوات الله عليه و آله و مگر كسانيكه بپا مي دارند نماز را و زكوة را ميدهند
در حالت ركوع و باتفاق مفسران شيعه و سني اين آيه در شان حضرت امير المؤمنين نازل شده است
و اخبار متواتره از خاصه و عامه وارد شده است كه اين آيه در شان امامت آنحضرت نازل شده
و ذكر اين اخبار بسيار طول ميشود و مجملش آنست كه سايلي سؤال نمود در مسجد و حضرت امير المؤمنين صلوات
الله عليه در نماز بود و اشاره بسايل نمود بانگشتري خود و سايل آمد و انگشتر را از دست حضرت بيرون آورد
و اين آيه نازل شد و صاحب كشاف و ساير مفسران عامه ذكر نموده اند كه ايراد آن بلفظ جمع براي
تعظيم است و بجهة آنكه ديگران نيز در اين فضل متابعت آنحضرت نمايند و در احاديث ائمه هدى
صلوات الله عليهم مذكور است كه سايل از ملائكه بوده و بر هر يك از ائمه معصومين نازل شده و سؤال كرده
در حالت ركوع و ايشان در حالت ركوع تصدق نموده اند و ابن مغازلي شافعي اين خبر را از عبد الله
عباس و ابوذر غفاري روايت كرده است كه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله از حق سبحانه و تعالى
استدعا نمود كه خداوندا حضرت موسي از تو طلب نمود خليفه و وزيري از برادرش هرون خليفه و وزير او
گردانيدي من نيز از تو مي طلبم كه علي بن ابي طالب را خليفه و وزير من گردان با حضرت تمام كرده
دعا را كه جبرئيل آمد و اين آيه را آورد و مؤيد اينست خبر متواتر از عامه حتي در صحاح سته در يك كتب
از عامه كه حضرت سيد المرسلين بامير المؤمنين صلوات الله عليهما فرمود كه يا علي تو از من بمنزله هروني
از موسي الا آنكه بعد از من پيغمبري نخواهد بود و اگر ميبود هر آينه تو ميبودي و در جميع رتبه هروني را
از جهة آن حضرت ثابت ساخت بغير از رتبه نبوت و مجمله هروني خلافت حضرت موسي بود
و نسائي در صحيح خود كه از صحاح سته است خبر خاتم و نزول آيه را از عبد الله بن سلام روايت نموده
و بطرق متكثره از حضرت امير المؤمنين و عبد الله عباس و غير ايشان روايت نموده اند و ثعلبي از سدي
و غالب بن عبد الله روايت نموده است كه اين آيه در شان امير المؤمنين صلوات الله عليه نازل

شد بعد از تصرف بحجاز و نزد شيعه اشهر از آن است سند او دلالت آيات و اخبار درين باب
زياده از حد وجهت و غرض مجرد اشاره بود بآن

فايدۀ ششم

در اوصاف علماء ديني است كه از
ايشان اخذ علم توان نمود بدانكه چون تتبع شده و اخبار متواتره وارد شده است كه ائمه اثنا عشر علوم دين
از اهل بيت حضرت سيد المرسلين صلوات الله عليهم و روايات متواتره وارد شده است در نهي از آراء
و مقاييس و اجتهادات جمله كه ذكر آنها موجب طول است چون اين رساله محل آن نيست بعضي از آنها
در روضة المتقين ياد كرده ايم و درين شك نيست كه در زمان حضرت سيد المرسلين تا زمان غيبت كبرى
مدار شيعه برين بود كه اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار صلوات الله عليهم مي شنيدند و بشرهاي خود در نقل
مي نمودند و شيعيان بآن عمل مي نمودند و چون ائمه جور كه سلاطين آن اوقات بودند غالب بودند
با آنكه جمعي از آن سلاطين شيعه بودند چون منصور و هرون و مامون بواسطه خوف زوال ملك ظاهرا
ميكردند مذهب خود را و بر وفق اقوال بعضي از علماء آن وقت كه ايشان را
ميدانستند عمل مي نمودند و اگر كسي مخالفت آن ميكرد امر بقتل او مي نمودند چنانچه صاحب كشاف در تفسير
آيه كريمه لا ينال عهدي الظالمين گفته است كه اين آيه دليل است كه فاسق صلاحيت امامت
ندارد و چگونه صلاحيت امامت داشته باشد كه اگر قاضي باشد و فاسق باشد حكمش باطلست و اگر
گواهي فاسق باشد گواهي مسموع نيست و اطاعت او واجب نيست و خبرش مقبول نيست و پيش نمازي
نمي‌توان كرد و ابوحنيفه پنهان فتوي ميداد كه واجبست نصرت زيد بن علي بن الحسين صلوات الله عليهما
و زيد را امام ميدانست و ميگفت واجبست مال نزد او بردن و با او خروج نمودن برين دزد متغلب كه
نام امامت و خلافت بر خود بسته است مثل دوانيقي و امثال او و زني آمد پيش ابوحنيفه كه تو فتوي
دادي كه پسرم خروج نمود و جنگ با محمد و ابراهيم پسران عبد الله بن الحسن و ايشان بر منصور خروج
نمودند و پسرم كشته شد بفتوي تو ابوحنيفه گفت كاش من بجاي پسر تو بودم و همچنين ابوحنيفه در باب
منصور و امثال او از خلفاي بني عباس و بني اميه ميگفت كه اگر اينها مسجدي بسازند و امر كنند مرا

كه آجر

كه آجر آن را بشمارم هر آينه نشمارم و از ابن عيينه منقولست كه او ميگفت كه حق سبحانه و تعالى بر ظالم
امام نميكند و چگونه جايز است كه ظالم امام كند و حال آنكه امام براي دفع ظلم است پس هر كه ظالم را
نصب كند مثل مشهور ميشود كه هر كه گرگ را شبان گوسفندان كند ظلم بر گوسفندان كرده است
عبارت كشاف تمام شد اما زمخشري بجايست خبر خواره كه همه اينها روا داشت در خلافت خلفاي
ايشان در زمان خلافت ايشان بسيار است و هر سه ايشان در كفر بوده اند و غرض آنست كه هر
كه في الجمله ظالم باشد صلاحيت نبوت و امامت ندارد چنانكه حضرت ... در تفسير خود ذكر كرده است كه آيه دلالت
ميكند بر آنكه پيغمبران مي بايد كه معصوم باشند پيش از بعثت و بعد از بعثت و امامان مي بايد كه
معصوم باشند بعد از امامت و پيش از امامت كه از كه ثابت ... در نبوت است و
امامت مثل آنست القصه منصور ابوحنيفه را گرفت و حبس كرد او را در زندان كشته شد و همين محبت باعث
اعتبار او شد بنا برين ائمه معصومين صلوات الله عليهم از غايت تقيه مي نمودند غالبا و ليكن اصحاب ايشان از
مذهب ايشان مطلع بوده اند و مذهب ايشان را ميدانسته اند و تقيه را از غير آن ميدانسته اند تا آنكه زمان ظهور ايشان
منقضي شد و غيبت كبري حضرت صاحب الامر واقع شد و ديگر كسي نماند كه رجوع با او كنند و
اخباري كه از حضرات شنيده بودند و در كتب ايشان بود رجوع بآنها نمودند و باخبار متواتره
عمل مي نمودند و شيوع ... مي نمودند تا آنكه بواسطه غلبه سلاطين جور و سوختن كتب ايشان و آب كشيدن اكثر كتابهاي
از اينها از دست رفت و كتبي كه در ميان شيعيان ماند اكثر اخبار اينها از حد تواتر ساقط شده و اقوال
عامه نيز بسيار شده و اين تميز از دست رفت كه بدانند كدام خبر از روي تقيه است و كدام موافق
حق و ديگر اموري كه ذكر آنها موجب اختلافات در ميان شيعه بهم رسيد و هر يك بموجب فهم
خود از قرآن و حديث عمل مي نمودند و مقلدان مطالعت ايشان ميكردند تا آنكه درين حال قريب بآن
از اين فاضل متبحر مولانا محمد امين استرآبادي رحمة الله عليه مشغول بمطالعه اخبار ائمه معصومين شد
و مذهب ايشان را و مقاييس را مطالعه نمود و طريقه ائمه معصومين را دانست و فوايد مدنيه را نوشته باين

بلاد دوستان و اکثر اهل بحث و عتبات عالیات طریقه او را مستحسن داشتند و رجوع باخبار
نمودند و الحق اکثر آنچه مولانا محمد امین گفته است حق است مجملا طریقه این ضعیف وسطی است میان افراط
و تفریط و آن طریق را در روضة المتقین بیرون ساخته ام بتدریج و ان شاء الله در این شرح نیز مجملا یاد خواهم
نمود و مجمل آنست که از عالمی یاد ولی که عارف شده باشد بطریقه مرضیه اهل بیت سلام الله علیهم
مزاولت ایشان و جمع بین الاخبار ایشان تواند نمود و عادل باشد بلکه تارک دنیا و عامل بعبادت

اخبار

او میتوان کرد بلکه واجب است عامی را عمل بفتوا کردن و در این صورت عمل بقول او نکرده اند بلکه عمل
بقول الله و قول الرسول و قول الائمة معصومین صلوات الله علیهم نموده اند و در حدیث صحیح از حضرت
امام جعفر الصادق صلوات الله علیه وارد شده است در تفسیر آیه انما یخشی الله من عباده العلماء
ترجمه اش اینست که نمیترسند از حق سبحانه و تعالی از جمیع بندگان او مگر علما و ظاهرش آنست که حصر خشیت
از عظمت او تعالی بر علما باشد اگر چه من حیث اللفظ حصر خشیت است در علما بعین شرف ایشان را
بس است بلکن معنی اول اظهر است و حضرت فرموده اند که مراد از علما در این آیه جمعی اند که بعلم خود عمل نمایند
و فعل ایشان مصدق قول ایشان است و اگر فعلش تصدیق قولش نکند او عالم نیست و از تفسیر
حضرت نیز ظاهر شد که خشیت از عظمت و خشیت یعنی آنست که بعلم خود عمل کند نه از باب خشیت
جمعی که گریه کنند و همان عمل قبیح را کنند و در حدیث صحیح وارد است از حضرت امام جعفر الصادق
علیه السلام که فرمود طلب کنید علم را و بعلم زینت خود نمایید و حلم و بردباری و وقار را که علما
با آلتی باشند با تن آرام شده و از علما بزودی در نیابید و تواضع کنید از برای کسانی که علم را یاد ایشان
میدهید و تواضع کنید با استادانی که از ایشان علم اخذ میکنید و مباشید عالمان جبار متکبر
باطل شمار و فق علم حق شمار ضایع میکرده اند بلکه ظاهرش آنست که مطلق حق شمار را باطل میکنند یعنی
شما را بر هم میزند و از مرتبه کمال می اندازد نعوذ بالله منه و از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه
منقولست که روایت کنندگان کتاب بسیارند و رعایت کنندگان آن کم اند بسا کسی

که علم

که علم او حدیث دارد و لفظ و معنی آنرا درست میکند و لیکن چون عمل بآن نمیکند آن علم بدی که
و ضایع کرده است پس علمای حقیقی علم عمل دارند و اهتمام ایشان در عملست و جاهلان در علم
اینند که حدیث را حفظ کنند کاری بعمل ندارند یکی رعایت حیات ابدی خود میکند و دیگری
رعایت هلاک سرمدی خود و بواسطه این است که در میانه ایشان ربطی نیست هر چند هر دو در یک
کارند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که ای طالب علم علم را فضائل
بسیار است که اول او از سر اوست پس علم مانند آدمی است که سر او تواضع است و اخلاق
و چشم علم بیزاری از حسد است و گوش علم فهمیدن است و زبان علم راستگوییست
و حفظ علم تفحص است از آن و دل علم نیت اخلاص نمودن است از برای خدا و عقل علم همه خیر و همه کارها
دانستن است و دست علم رحمت است و پای علم زیارت علماست و همت علم سلامتی دنیا و آخرت
و حکمت علم ورع و پرهیزکاریست و دوار علم نجاتست و کشاننده علم عافیت و مرکب علم وفا و عهد
خدا و خلقت و سلاح علم هموار سخن گفتن است و شمشیر علم رضا بقضاست و کمان علم مدارا با دشمنانست
و لشکر علم بحث کردن است با علما و مال علم ادبست و ذخیره علم اجتناب است از گناهان و توشه
و ردای علم بجهت اختلاف نفس نیکی با خلایق نمودنست و مأوای آن یا آب آن با همه کس صلح نمودنست
و دلیل علم هدایت نمودنست و رفیق علم محبت خوبانست دیگر منقولست در حدیث صحیح از حضرت
امام جعفر الصادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده اند که میخواهید شما را خبر دهم از فقیه و عالم
حقیقی کسی است که آنها را از عذاب الهی مردم را نسازد که ایشان نا امید شوند از رحمت الهی و آنها را در رحمت
الهی نقل کند که مردم ایمن شوند از عذاب الهی بلکه چنان کند که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد
فرموده است و بیم و امید را با هم قرین ساخته است اگر آیه رحمتی بیان فرموده در عقب آن آیه عذابی یاد
کرده است و بر عکس و دیگر از علامات علما آنست که رخصت ندهد عوام را در مخالفت الهی بلکه بعلم
خود عمل کند پس اگر از عالم صغیره صادر شود سبب گناهان کبیره دیگران میشود و اگر از ایشان

گروهی خجل آید دیگران جرأت بر ما فوق آن خواهند کرد و گناهان جهال در گردن ایشان خواهد بود
پی آنکه از گناهان جهال چیزی کم شود و علامت دیگر آنست که دست از دامن متابعت قرآن برندارد
با آنکه متوجه دنیا و زینت آن شود و یا مخالفت الهی کند در کبیره یا صغیره یا آنکه ترک قرآن کند بالکلیه
و متوجه احادیث شود چنانکه ما جمعی کثیر در این زمان بر این بوده است و الحال نیز هست بلکه
حدیثی که مخالف کتاب الله است غیر مقبولست با احادیث بسیار از حضرت سید المرسلین و ائمه
طاهرین سلام الله علیهم پس فرمودند که بتحقیق که خیر و خوبی نیست در علمی که از روی فهمیدن نباشد و بخود
در معانی و حقایق آن نکند و همچنین خیر و خوبی نیست در قرائت قرآنی که از روی تدبر و تفکر در
معانی آن نباشد چنانکه حق سبحانه و تعالی امر فرموده است بآن و نهی کرده است از عدم تدبر در آن
و از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه نیز منقولست که هر آیه از آیات قرآنی گنجی است از گنجهای
رحمانی باید که چون سر هر خزینه را بگشائی نظر بآنچه در خزینه است بکنی و آنچه ممکن است از جواهر
حقایق برداری و بگیری و فرمودند که خیر و خوبی نیست در عبادتی که از روی تفکر و حضور قلب نباشد
و در روایت دیگر از آنحضرت منقولست که خیری نیست در عبادتی که بی علم باشد و خیری نیست
در حجی که در آن ورع و پرهیزکاری از محرمات الهی نباشد و دیگر روایتست صحیح از حضرت علی بن موسی الرضا
صلوات الله علیه که علامت فقه و علم و حلم و بردباریست و خاموشی از گفتن ناشایست پس عالمی که او را
این صفت نیز شایسته باشد عالم نیست و دیگر روایتست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که حواریان
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از آنحضرت پرسیدند که با که همنشینی کنیم حضرت فرمودند با کسی
همنشینی کنید که چون او را ببینید خدا را یاد کنید و چون او سخن در آید علم شما زیاد شود و عمل او شما را رغبت
گرداند در آخرت حاصل آنست که با عالمی همنشینی باید نمود که همیشه بیاد خدا باشد و هرچه گوید و هرچه
کند از برای حق سبحانه و تعالی کند و اینها اوصاف علمای ربانی است که اولیاء الله اند و دوستان
حق سبحانه و تعالی اند چنانکه در حدیث معتبر از حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله وارد شده

که هرکه

که هرکه خدا را بشناسد و بزرگواری او را بداند منع میکند دهان خود را از سخنانی که عبث باشد
و شکم خود را از خوردن زیاده بر قوت لایموت و تعب می اندازد خود را بروزه روز و عبادت
شب گفتند یا رسول الله آنجماعت اولیای پروردگار اند حضرت فرمود اولیاء الله جمعی اند که چون ساکت شوند
در خاموشی بیاد الهی اند و چون سخن میگویند سخنان ایشان حکمت آمیز است که بر ایشان فایض میشود
و چون براه میروند رفتن ایشان برکت است از جهت خلایق اگر نه اجلی باشد که حق سبحانه و تعالی از
جهت ایشان مقرر ساخته است قرار نگیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان یک چشم زدن از شوق ثواب
الهی و خوف عقاب الهی پس ظاهر شد که همنشینی با امثال این جماعت چنانچه کرده و در صحیح از حضرت
سید المرسلین صلوات الله علیه وارد شده است که همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرتست و در
حدیث معتبر وارد شده است که لقمان به پسر خود نصیحت نمود که ای پسر چشم باز کن و ببین که با که
همنشینی میکنی پس اگر ببینی جمعی را که بیاد خدا اند و سخن خدا میگویند با ایشان بنشین اگر تو عالمی علم
تو نفع تو میدهد و اگر جاهل باشی ایشان ترا تعلیم میکنند و شاید که حق سبحانه و تعالی
رحمتی بایشان فرستد و ترا نیز فرا گیرد رحمت و اگر ببینی که بیاد خدا نیستند با ایشان منشین
که اگر عالمی علم تو ترا نفع نبخشد اگر تو جاهلی ایشان ترا جهالت نمودن و اگر جاهلی جهالت زیاده میشود
و ممکن است که حق سبحانه و تعالی عقوبتی بایشان فرستد و ترا نیز فرا گیرد پس تا ممکن باشد همنشینی با علمای
صالح باید کرد و هیچ شک نیست که همنشینی نیکوتر است و دیگر بسند معتبر از حضرت سید المرسلین
و ائمه الطاهرین سلام الله علیهم منقولست که طالبان علم سه طایفه اند باید که ایشان را و صفات ایشان را
بشناسی تا متابعت ایشان و خوبان ایشان بکنی و از بدان ایشان دوری بجوئی اول طایفه اند که
طلب علم میکنند از جهت آنکه قوت بحث بهم رسانند که با یکدیگر مجادله نمایند و دقایق تو بشنوند
دوم طایفه اند که طلب علم میکنند بواسطه اعتبار دنیوی و زیادتی اموال که از روی خدعه و فریب
تحصیل آن کنند سیوم گروهی اند که مطلب ایشان تحصیل علم است از جهت رضای الهی و عمل نمودن بآن

و امّا صفات و علامات ایشان آنست که طایفهٔ اولی کار ایشان ایذای مؤمنان است بمجادله
اگر کسی در مجلسی باشد که جمعی در آنجا باشند سخنی در می آید و ذکر کمالات علمی خود میکنند که با فلان
عالم چندین بحث دارم و چندین تصنیف کرده ام و نظیر خود ندارم و علم و بردباری که ندارد و در مجالس
نقل میکنند که فلان طالب علم با من درشتی کرد و کذا نیندم با آنکه قدرت بر ضرب و قتل او داشتم
شاید که از امثال خود شخصی با این سخن در آورد و با او بحث کند و هر چند داند که حق بجانب اوست مجادله کند
و درشتی کند و نفسی بزرگانه قیمت آن است که با من چنین گوید من فلان فاضل و فلان عالم را
الزام داده ام و امثال اینها از اقوال و افعال مخالف دعوای علم و ورع اگرچه اظهار خشوع و حلم میکنند
امّا در واقع از حق سبحانه و تعالی شرم ندارد و کاذب است پس حضرت عزّت برو خشم نمود و او را که
حق سبحانه و تعالی او را همیشه خوار و زار کند بر گوش زند که گرفتند و ما در حصه شود و امّا طایفهٔ دوم
چون غرض ایشان مال و جاه است چون اهل دنیا میرسند تملّق و تواضع بایشان میکنند که ایشان را
توجّه کنند و چون امثال خود و از فضلا و طلبه میرسند با ایشان بغایت تکبّر میکنند سیّما اگر علما و اهل کمالات
بیشتر از و خوانده باشند با آنکه اگر اغنیا هیچ نخوانده باشند با ایشان تواضع میکنند و با علما تکبّر میکنند پس
او رشوه باشیر و هدایای اغنیا بخورد و دین خود را برباد میدهد پس حق سبحانه و تعالی چشم بصیرت
او را کور گرداند و قطع کند اثر او را از آثار علما که نام و نشان این جماعت نماند و امّا طایفهٔ سیم
همیشه غم دنیا و آخرت دارند شبها بیدار اند و بخفیه بندگی میکنند بر کلاه عبادت ملبسه
و در ظلمت شبهای تار بعبادت الهی بر پای ایستاده خفیه بندگی میکنند و نهایت خوف دارند که
مبادا از نظر آن مفقود باشند و مقبول درگاه الهی نبوده باشند و خدا و خود را نخوانند با نهایت
خوف از آخرت و عاقبت و کلّی متوجّه احوال خود شده اند و در واز همه کس کرده اند و اهل
زمان خود نیاشند و دیده اند که مصاحبت ایشان مضرّ است بلکه از معتمد ترین برادران دینی هم خود
وحشت دارند چه هر چند خوب باشد ساعتی که با ایشان می نشینند از عبادت الهی باز مانند

قطع نظر

قطع نظر از لوازم آن صحبت که غالباً مشتمل بر مفاسد بسیار پس حق سبحانه و تعالی قوّت او را
زیاده کرداند در عبادت و طاعت و روز قیامت او را امان دهد از عذاب خویش و امید
که خبر باشند و دعا و دیگر منقولست از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام که عالم حقیقی کسیست که ترک دنیا
کرده باشد و رو بآخرت داشته باشد و پیرو شرع حضرت سیّد المرسلین صلّی الله علیه و آله باشد
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هرگاه ببینید که عالمی دنیا را دوست میدارد او را
بر دین خود متّهم دانید و علوم از او اخذ منمائید که هر که چیزی را دوست دارد او را جمع میکند و چون
او را بسیار دوست میدارد سعی در تحصیل او مینماید و غم خود و دیگران ندارد و دین خود را بدنیا میدهد
پس حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بحضرت داود علی نبینا و علیه السلام که ای داود
واسطه مکردان در میان من و خود عالمی را که فریفتهٔ دنیا باشد که او ترا از محبّت من باز میدارد
و امثال این علما راه زنانند کسانی را که رو بمن دارند کمتر چیزی که با ایشان میکنم آنست که
حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان بر میدارم و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مرویست که آسیائی است در جهنّم که بآن خورد میکنند سرهای علمای فاجر را و قرّاء
فاسق را و جباران ظالم و وزرای خائن را و منقولست که یکی از علمای فاسق با پسران ساده بجهت
شعر شاه عالم آفتاب اولیا ٭ پیشوای دین صفیّ الاصفیا ٭ آنکه از وی گشت شهر اردبیل ٭
ز جلالش گشت پر نور اردبیل ٭ آمد چون شیخ صفی علیه الرحمه او را با آن وضع ناخوش دید و بعین
حدیث را برو خوانند آن فاسق در جواب گفت سرها را بجهت آسیابان خواهند داد حضرت شیخ در
بدیهه فرمود که آسیابان حصهٔ خود را خورد میکند و از حضرت سیّد المرسلین و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام
منقولست که هر که خواهش از طلب علم این باشد که فخر کند بآن بر علما یا جدال کند بسبب آن با امثال خود
از نجر دان یا روی مردم را بسوی خود کند پس جای خود را در جهنّم مهیّا کند که ریاست برکسی
که ریاست سزاوار نیست مگر اهلش را و آنها کسانی اند که نخواهند آنرا و اگر کنند با مراء الهی کفته

نه از برای غرض نفس و هوا متصف باشند بشرایط آن و این خبر و غیر این از اخبار بسیار ظاهر میشود
که میباید غرض از طلب علوم رضای الهی بوده باشد نه مطالب باطله دنیوی و اخبار بسیار از ائمه
اطهار سلام الله علیهم منقولست که هر که غرض او از تحصیل علم حدیث مال و جاه دنیوی باشد او را
در آخرت بهره از رحمت الهی نباشد و هر کرا غرض رضای الهی باشد حق سبحانه و تعالی او را عطای [کند]
دنیا و آخرت و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بر حذر بوده باشید که ای مردمان هرگاه
عالم شوید بعلم خود عمل نمایید تا هدایت یابید بعلوم لدنیه و معارف یقینیه و عالمی که بعلم خود عمل ننماید
مانند جاهلیست که هرگز از جهل خلاصی نداشته باشد بلکه حجت الهی برین عالم عظیم تر است از جاهل
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که عفو کنند جاهل را هفتاد گناه پیش از آنکه یک گناه
عالم را بیامرزند و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایتست که علما دو طایفه اند یکی عالمی
که بعلم خود عمل نماید و او در نجات یافته است و دیگر عالمیست که بعلم خود عمل ننماید و او هالک است
و بدرستی که اهل جهنم در اذیت اند از گند این عالم و از اهل جهنم نادم تر و حسرت کش تر کسی است که او خلقی
بحق سبحانه و تعالی خوانده باشد و آن شخص قبول کرده طاعت کرده باشد و حق سبحانه و تعالی او را به بهشت
برد و آن عالم را که بعلم خود عمل ننموده باشد بجهنم برد بسبب عدم عمل و متابعت هوای نفسانی و دور
اندیشی دنیا اما متابعت آرزوهای نفسانی پس آن مردم را از حق باز میدارد و اما طول امل
آخرت را از خاطر بکشد پس حق سبحانه و تعالی علما را در آن تشبیه بسگ و حمار نموده و نعوذ بالله
منه و آیات و اخبار در مدح علمای با عمل و مذمت علمای بی عمل بسیار است باین اکتفا شد

فایده هفتم در بیان اختلاف اخبار و جمع میان آنهاست چون سابقاً مذکور شد که بواسطه تقیه از
سلاطین جور بعضی اخبار بعنوان تقیه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم صادر شده است و گاه است
که بواسطه قلت تدبر روات یا عدم حفظ ایشان یا بواسطه فسق ایشان اخبار مختلفه وارد شده است
و وجوه دیگر که نقل شده اند در مواضع خلافات بیان خواهد شد بنا بر آنکه محدثان ما هر طایفه

بهر خبر

بهر خبر صحیحی که بایشان رسد عمل میکنند و اگر دو خبر مختلف باشد میگویند مکلف مخیرست در عمل بهر
که خواهد بواسطه اخباری که از ائمه معصومین بایشان رسیده است که بایهما اخذت من
باب التسلیم وسعک یعنی بهر یک از این دو خبر مختلف که عمل نمایی از باب تسلیم جایزست
ترا یعنی بمقام طاعت و فرمان برداری آنست که هر چه بتو رسانند بشنوی و قبول کنی و کاری نداشته
باشی که چرا مختلف گفته اند چون وجوه خلاف بسیار است بسا باشد که تو خبری را سبب اختلاف
ندانی که چنان باشد و در این صورت اقرار بایشان بسته باشی و وجوه دیگر که ظاهر خواهد شد و از
این طایفه است شیخ اجل اعظم محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه و طایفه دیگر میگویند که از حضرات ائمه معصومین
در جمع میان اخبار اخبار دیگر وارد شده است پس باید که میان این اخبار نیز جمع کنیم پس عمل بتخییر
در صورتیست که از ترجیح و جمع نتوان کرد و چون کلینی قایل بتخییر است در اینجا نیز بتخییر قایل است
از اینجا منقولست در حدیث موثقی که علما از قبول نموده اند و عمل بآن کرده اند بواسطه موید بودن
خبر را بوده است و جزم بصدور این خبر از معصوم صلوات الله علیهم ایشان را حاصل شده است
و ارباب صحیح این خبر را بعضی در کتب خود ذکر کرده اند و کلینی و ابن بابویه بحکم بعضی آن
کرده اند از عمر بن حنظله که او گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه در
میان دو کس از شیعیان منازعه باشد در دینی یا میراثی و محاکمه را بسلطان جور یا بقاضیان
بغیر حق برند آیا حلالست حضرت فرمودند که هر کس محاکمه بسوی ایشان برد در امر حقی یا باطلی چنانست
که محاکمه بطاغوت برده باشد و طاغوت ثابت شیطانست و هر چه بحکم ایشان از خصم بگیرد
حرامست و اگر چه حق او ثابت شد چون بحکم باطل گرفته است حق او نمیشود و حال آنکه حق سبحانه و تعالی
امر نموده است که کافر شوند بطاغوت در اینجا که فرموده است یریدون ان یتحاکموا
الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به یعنی اراده دارند که محاکمه خود را
بطاغوت برند و حال آنکه مامورند که بآن کافر شوند یعنی رجوع بایشان ننمایند و اعتقاد بایشان

نزاع داشته باشند و مرافعه نزد طاغوت در آنکه بحکام جور برند راوی میگوید که پس گفتم پس ایشان چکنند
حضرت فرمود که نظر کنند بشخصی از شیعیان شما که روایت کرده باشد حدیث ما را و نظر کرده باشد
در حلال و حرام ما و شناخته باشد احکام ما را پس باید که راضی شوند که او حاکم ایشان باشد که من
هرگاه باین وصف بوده باشد بر شما حاکم کرده ام و هرگاه چنین شخصی میانه ایشان حکم کند و حکم او را محکوم
علیه قبول نکند پس چنانست که حکم الهی را سبک شمرده است و رد حکم ما کرده است و کسی که
رد حکم ما کند حکم الهی را رد کرده است و او در مرتبه شرک بحق سبحانه و تعالی است و مانند مشرکان است
راوی گوید که گفتم اگر هر یک از ایشان اختیار نمایند شخصی را از اصحاب ما و هر یک راضی بحکم یکی از ایشان
شوند و حکم ایشان مختلف باشد باعتبار حدیث مختلف که بایشان رسیده باشد یا حدیث را
هر یک معنی غیر معنی دیگری فهمیده چه کنند حضرت فرمود که حکم آن اعتبار دارد که عادل تر
و فقیه تر و راست گوتر باشد در حدیث و پرهیزکارتر باشد و التفات نمیکنند بحکم دیگری راوی
گوید که گفتم اگر هر دو عادل باشند و علما هر دو را خوب دانسته و هیچ یک را بر دیگری زیادتی نباشد
چکنند حضرت فرمود که نظر کنند در آن دو روایت که بایشان رسیده است و بآن حکم کرده اند
هر یک که مجمع علیه است که اصحاب بآن اعتقاد دارند و بآن عمل میکنند عمل بآن نمایند و بآن حکم کنند
و آنچه نادر است و مشهور نیست نزد علمای شما او را ترک نمایند و ظاهر مراد از مجمع علیه مشهور است پس
بدرستی که مجمع علیه شکی نیست در آن و امور احکام بر سه قسم است یکقسم آنست که ظاهر است حقیقت
آن و واجب است که آنرا متابعت نمایند و قسمی آنست که هیچ طرف ظاهر نیست علم آنرا بخدا و رسول
رد میباید کرد و گفت که خدا و رسول بهتر میدانند و ما نمیدانیم چنانکه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که حلال ظاهر است و حرام ظاهر است و مشتبهات در میانه هر دو است که
حلیت و حرمت آن ظاهر نیست پس کسی که ترک نماید شبهات را از محرمات نجات یافته است
چند غذغه چه ممکن است که در واقع حرام بوده باشد و هر که بشبهات عمل نماید بآنکه مثلا گوید که اصل

اباحت

اباحت یا حرمت ظاهر شود و مثال این اجتهادات که از روی نص نبوده باشد مرتکب محرمات
خواهد شد چه ظاهر است که بعضی شبهات در واقع نادرست که حلال باشد پس داخل شده است در
بسیاری از محرمات و بنادانی هلاک شده است راوی گوید که گفتم پس اگر هر دو خبر از شما مشهور
باشند و هر دو را ثقات یعنی عدول ضابط روایت نموده باشند از شما چه کنند حضرت فرمود که نظر
کنند در آن هر یک از این دو خبر که حکم او موافق کتاب الهی است و سنت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
بوده باشد و مخالف سنیان باشد بآن عمل کنند و هر چه حکم او مخالف کتاب و سنت و موافق عامه باشد
ترک کنند گفتم فدای تو گردم اگر این هر دو فقیه در این هر دو حکم موافق فهمیده از کتاب و سنت فهمیده باشند
و لیکن یکی از این دو خبر موافق عامه باشد و دیگری مخالف ایشان بکدام یک از اینها عمل نمایم حضرت
فرمود که حق در آن طرفیست که مخالف عامه است بآن عمل باید کرد گفتم فدای تو گردم اگر هر دو خبر
موافق ایشان باشد و علمای سنیان نیز مختلف بوده باشند چه کنند حضرت فرمود که نظر کنند در آنچه
حاکمان و قاضیان ایشان بآن مایل اند آنرا ترک کنند و بدیگری عمل نمایند گفتم اگر حاکمان ایشان
نیز مختلف باشند حضرت فرمود که در این صورت واگذار هر دو را و عمل بهیچ یک از اینها مکن
تا وقتی که ملاقات نمائی امامت را زیرا که توقف نمودن نزد شبهات بهتر است از داخل شدن در هلکها
و چون این در حقوق الناس است توقف اولیست و اگر حقوق الله باشد ظاهر اینست که مخیر باشند و
نیست که مراد حضرت از تاخیر آن باشد که جزم باحد الطرفین نکنند بلکه بتخییر قائل باشند چنانکه شایع
در حدیث موثق کالصحیح روایت نموده اند از سماعه از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه
که او سؤال کرد از حضرت که هرگاه دو کس از شیعه دو خبر روایت کنند پس یکی خبر امر باشد
و یکی نهی چکنند حضرت فرمود که تاخیر کنند تا کسی برسد که حق را بگوید و بر او موسع است تا ملاقات
ایشان آنکس را و ظاهر توسعه تخییر است و در روایت کرده اند صدوقان محمد بن یعقوب الکلینی
محمد بن علی بن بابویه القمی رضی الله تعالی عنهما باسناد صحیح نزد ایشان از سلیم بن قیس هلالی که گفتم

بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه که من از سلمان و مقداد و ابوذر شنیده‌ام از تفسیر قرآن
و احادیث که ایشان از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت میکنند بر خلاف آنچه در دست مردمانست
و از شما هم چیزی شنودم موافق روایت سلمان و مقداد و ابوذر و بسیاری از تفسیر و حدیث که در
دست مردمانست شما همه بر خلاف آن میدانید و میفرمائید که همه باطلست آیا این مردمان عمدا بر رسول
خدا دروغ می‌بندند و برای خود تفسیر میکنند پس حضرت متوجه من شد و فرمود که چون پرسیدی
جواب بشنو و بفهم بدرستی که در دستهای مردمان حق است و باطل است و راست است و دروغ
و ناسخ است که حکمش باقیست و منسوخ است که حکمش زایل است و عام است و خاص است که عام را تخصیص
عام میدهد و محکم واضح الدلاله است و متشابه مجمل الدلاله است و حفظ است که درست بخاطر دارند و وهم
هست که صحیح در خاطر ایشان نمانده است و تحقیق که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
بر آنحضرت دروغ بستند تا آنکه خطبه را خواندند و فرمود که ای گروه مردمان دروغ بر من بسیار بسته‌اند
پس کسی که عمدا دروغ بندد بر من جای خود را در جهنم مهیا بکند بار بعد از آنکه این را فرمود دروغ بر آنحضرت
بستند و بدرستی که حدیثی که بشما میرسد از چهار کس است که پنجم ندارد یکی منافقیست که اظهار ایمان
میکند و احکام ظاهر مسلمانانرا بجای آورد و از گناه و ننگ دروغ و در واقع کافر است همچنین شخصی که
نمیداند دروغ بستن بر آنحضرت را و پروا ندارد که دروغ بندد و مطالب دنیوی او حاصل کرد
پس اگر مردمان بدانند که او منافق و کذابست از او قبول نخواهند نمود ولیکن مردم میگویند که او یار رسول
خدا صحبت داشته است و حضرت را دیده و احادیث از آنحضرت شنیده است از او اخذ مینمایند و خبر
و حدیث و احوال او را نمیدانند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی خبر داده حضرت رسالت پناه را بآنچه خبر داده
از نفاق ایشان و مکر ایشان و فرموده که چون منافقانرا می‌بینی خوش می‌آید ترا بدنهای ایشان
و جسم و جمال ایشان و اگر سخن میگویند گوش میدهی و سخنان ایشان را میشنوی پس هرگاه آنحضرت ایشان را
نشناسد دیگری چون بشناسد ایشانرا پس همین منافقان ماندند بعد از آن حضرت و تقرب

جسته

جسته بامامان ضلالت و پیشوایان و خوانندگان بآتش جهنم بآنکه دروغها از جهت ایشان
بستند و بهتانها بر اهل حق گفتند مقرب ایشان شدند پس آن پیشوایان این منافقانرا حکومتها
دادند و بر مسلمانان مسلط گردانیدند و بسبب ایشان دنیا را خوردند و جمع نمودند و بدرستی که مردمان
تابع پادشاهان و دنیا اند مگر کسی که حق سبحانه و تعالی نگاه دارد و پس این یکی از چهار کس است و اگر
آن زمان این فرقه بودند چنانکه گذشت و اگر منافق نبودند مثل امیر المؤمنین با ایشان میشدند که
متابعت آن جماعت نمایند دوم شخصی است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله خبری چند شنیده است
و خوب ضبط نکرده است لفظ آنرا یا معنی آنرا نفهمیده و غلط فهمیده است و عمدا دروغ بر آن حضرت
نبسته است پس آنرا در دست دارد و بآن عمل میکند و روایت میکند و میگوید که از رسول خدا شنیده‌ام
پس اگر مردمان بدانند که او غلط کرده است هرآینه از او روایت نخواهند کرد و اگر خود بداند که غلط
کرده است روایت نخواهد کرد و سیم شخصی است که از رسول خدا صلی الله علیه وآله حکمی شنیده است
که آن حضرت بآن امر کرده است بعد از آن حضرت از آن نهی نموده و حکم اول منسوخ شده و او نمیداند
یا حضرت او را نهی فرموده و دیگر امر فرموده و او مطلع نیست بر حکم ثانی پس این شخص منسوخ را دارد و از آن
عمل میکند و از ناسخ خبر ندارد و اگر بداند که این حکم منسوخ است هرآینه ترک آن مینمود و اگر مسلمانان
بدانند که این حکم منسوخ است آن عمل نکنند و چهارم کسی است که دروغ بر حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وآله نبسته است و دشمن کذبست از ترس حق سبحانه و تعالی و بجهت تعظیم حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله و فراموش نکرده است بلکه هرچه را شنیده است بعینه چنانکه شنیده است ضبط کرده
و چنانکه شنیده است نقل میکند و زیاده و کم نمیکند و ناسخ و منسوخ را میداند و بناسخ عمل میکند و منسوخ را
ترک میکند پس بدرستی که همچنانکه در قرآن ناسخ و منسوخ است در اوامر آنحضرت نیز هست و همچنین
عام و خاص و محکم و متشابه در همه هست و بسیار بود که سخن آنحضرت دو وجه داشت و ایشان نمیفهمیدند
و کلام عام بوده و کلام خاص بوده و همه این حالات بر آن گروه مشتبه شد که نمیدانستند که چگونه جمع باید کرد و دلالت

حق سبحانه و تعالی فرموده بود که وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا یعنی هرچه پیغمبر شما آورد از اوامر بآن عمل کنید و هرچه شما را از آن نهی کند شما خود را از آن باز دارید پس امر آنحضرت نیز مثل قرآن واجب الاتباع بود و هرچه در قرآن است از ناسخ و منسوخ و عام و خاص در کلام آنحضرت نیز بود پس کسی که اینها را نمیدانست بر او مشتبه میشد و نمیفهمیدند مراد خدا و رسول را و چنین نبود که همه چنین باشند که هرچه از آنحضرت بشنوند فهمند بسیار بود که می پرسیدند و جواب آنحضرت میفرمود و ایشان بواسطه عدم قابلیت نمیفهمیدند و بواسطه حیا مرتبه دیگر نمی پرسیدند تا آنکه دوست میداشتند که اعرابی یا بیرونی بیاید و بپرسد همین سؤال را تا ایشان مرتبه دیگر بشنوند و بفهمند شاید که حضرت بواسطه ایشان واضحتر بفرماید یا ایشان مکرر بپرسند چون آن جماعت رعایت حیا میکردند تا برکت آن جماعت ایشان بفهمند و من هر روز یکمرتبه بر آنحضرت داخل میشدم و آنحضرت با من خلوت میکرد و یکجا تنها را بیرون میکرد و هرچه میخواستم می پرسیدم و همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانستند که آنچه با من میکرد با دیگری نمیکرد و بسا بود که حضرت بخانه من می آمد و چون بخانه آنحضرت میرفتم خلوت میکرد با من و زنان را از خانه دور میفرستاد و غیر من کسی با آن حضرت نمیماند و چون بخانه من می آمد کسی را بیرون نمیکرد و چون همه محرم اسرار آنحضرت بودند و هرچه می پرسیدم جواب میفرمود و چون من خاموش میشدم آنحضرت ابتدا میکرد و میفرمود پس نازل نشد آیتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر آنکه آنرا بر من میخواند و من می نوشتم بخط خود و تعلیم میفرمود تأویل آن آیه را و تفسیر آنرا و ناسخ آنرا و منسوخ آنرا و محکم آنرا و متشابه آنرا و خاص آنرا و عام آنرا و دعا کرد و از جناب اقدس الهی که فهم و حفظ آنرا بمن کرامت فرماید پس فراموش نکردم آیه را از کتاب الهی و نه علمی را که بر من خوانده باشد آنحضرت و نوشته باشم از آن روز که این دعا کرد و هیچ نگذاشت آنحضرت چیزی را که حق سبحانه و تعالی باو تعلیم نموده باشد از حلال و حرام و امر و نهی و آنچه بوده است و آنچه خواهد بود و هر کتابی که حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران سابق فرستاده بود از طاعت و معصیت

مگر آنکه

مگر آنکه همه را تعلیم من نمود و من همه را بخط خود نوشتم و یک حرف از آنها را فراموش نکردم پس آنحضرت دست بر سینه من نهاد و دعا کرد که خدا دل مرا پر گرداند از علم و فهم و حکمت و نور ایمان پس گفتم که یا رسول الله از آن روزی که دعا کردی از برای من هیچ چیزی را فراموش نکرده ام آیا خوف داری بر من که من بعد چیزی را فراموش کنم حضرت فرمود که نه خوف ندارم بر تو فراموشی را و نه جهل و نادانی را که چیزی بر تو پوشیده بماند و این حدیث و هرچه کلینی و ابن بابویه روایت نموده اند از سلیم همه در کتاب سلیم هست و آن نزد ما هست و اعتبار این کتاب و مطالبش بحدی است که دلیل صحت آنست قطع نظر از اسانید معتبره و این حدیث بعینه در باب سبب اختلافی که در اخبار واقع شده هست و اخبار در این باب بسیار است و همه را در رساله ذکر کرده ایم و این رساله گنجایش بیش از این ندارد فایده هشتم در اجازه است جمعی وجوب میدانند در نقل حدیث که راوی اجازه داشته باشد بیکی از انواع هفتگانه که از آن اول آنست که شیخ حدیث را بر شاگرد خود بخواند و این بهترین انواع اجازه است و هم در حدیث صحیح وارد شده است که عبدالله بن سنان بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که جمعی نزد من می آیند و حدیث شما را از من میشنوند و من دلگیر میشوم و قوت ندارم که همه را برای ایشان بخوانم بواسطه کثرت اشتغالی که مرا بود و خوشنودی ایشان را طالبم و حضرت فرمود که پس بخوان بر ایشان حدیثی از اول کتاب و حدیثی از وسط کتاب و حدیثی از آخر آن و این مرتبه دوم است بر اولیت اول بیکند و با نظر این مرتبه دوم است و این هم اجازه قرائت شیخ است سیم آنکه حدیثی را شاگرد بر استاد بخواند و بعضی این اجازه را مقدم میدانند بر اول و ثانی و بعضی بر ثانی فقط و احوط آنست که چون حدیث را بر استاد بخواند و کتاب تمام شود استاد چند حدیث را از کتاب بترتیب مذکور بخواند تا هر دو قسم اجازه را داشته باشد و این قسم مستحسن است از اول و بر شیخ چهارم شنیدن بر شیخ است با آنکه دیگری بخواند و این شخص بشنود و این مرتبه

و بعد از مرتبه سیم مرتبه پنجم مناوله است باینکه شیخ کتابی بشاگرد بدهد و بگوید که احادیث
این کتاب یا این کتابها را از من روایت کن بلکه اگر نگوید که از من روایت کن هر گاه دانم
که کتاب از روایات اوست جایز است از او روایت نمودن چنانکه منقولست از احمد بن عمر حلال
که من بحضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما عرض نمودم که اگر شخصی از استادان
من کتابی بمن دهد و نگوید که این کتاب را از من روایت کن جایز است مرا که از او روایت کنم حضرت
فرمود که اگر دانی که کتاب از اوست یعنی از روایات اوست از او روایت کن ششم اجازه است
بمعنی اخص باینکه شیخ بشاگرد بگوید که اجازه دادم که فلان کتاب یا فلان کتابها را از من روایت کنی
و اشعاری باین نوع اجازه دارد آنچه منقولست از مفضل بن عمر که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بمن فرمود که هر چه از ما میشنوی بنویس و علم خود را در برادران خود منتشر ساز و در وقت مردن وصیت
کن که کتابهای ترا بمیراث پسران تو دهند که عنقریب چنین خواهد شد که از فتنه بشورش مردمان
بر استادان انس نخواهند گرفت مگر بکتب خودشان اگر چه احتمال مناوله هم دارد و هم اجازه هفتم
وجاده است باینکه بدانم که این کتاب بخط فلان شیخ است نقل کنم که بخط فلان شیخ این حدیث را
دیده ام و در روایت موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حفظ نمائید
کتابهای احادیث خود را که عنقریب محتاج بآنها خواهید شد و در حدیث قوی از
حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست که راوی بآنحضرت عرض نمود که فدای تو گردم بدرستی
که مشایخ ما از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت نموده اند و چون
تقیه شدید بود کتب خود را پنهان ساختند و کتابها را از ایشان روایت ننمودند و چون ایشان مردند کتابها
بما رسید حضرت فرمود نقل کنید آن کتابها را که همه حق است و این خبر با خبر احمد که سابق گذشت
اشعاری دارد که عمل بکتاب میتوان کرد و هر گاه دانیم که کتابی از مصنفی است از این کتب
حدیث الیوم مثل چون متواتر بما رسیده است که کتاب کافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی است

و کتاب من لا یحضره

و کتاب من لا یحضره الفقیه تصنیف ابن بابویه قمی است و کتاب تهذیب و کتاب استبصار تصنیف
شیخ طوسی است پس احتیاج باجازه نباشد ولیکن احوط آنست که بدون اجازه بجهت تیمن این
اجازه بلکه شش اول نقل حدیث نکنند بنابرین بعضی از اجازات خود را ذکر میکنیم تا هر که این
کتاب را بخواند نقل کند باین اجازات و باسناد روایت کند چنانکه از حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام منقولست که چون حدیثی را نقل کنید مسند سازید بآن کسی که او شما را روایت کرده است
پس اگر راست باشد ثوابش از برای شما است و اگر دروغ باشد گناهش بر اوست و بر هر حالی تمام است
گفته اید که فلان گفته است و اگر نسبت دهید بلا واسطه شاید آن شخص دروغ گفته باشد تا شما بر دروغ گو خواهید بود
و اگر گوئید که از آن شخص دیگر روایت کرده ام یا شما از جمعی روایت کنید که معلوم شماست که شما اخبار را از او نشنیده اید
دروغ گفته اید و لیکن چون احتمال دروغ دارد اولی آنست که از آن که شنیده اید روایت کنید اما
اگر شنیده باشید بس است و مذموم نیست که شخصی زمان شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله را دریافته باشد
و حدیثی از شاگردان شیخ شنیده باشد و گوید که شیخ چنین گفته است این بس است اما اگر گوید که از
شیخ شنیدم و نشنیده باشد این دروغ صریحست نمود باشد منه و این نوع نقل مسمی است بکذب
مفترع چنانکه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که زنهار زنهار بپرهیزید از کذب مفترع گفتند
یا ابن رسول الله کذب مفترع کدام است حضرت فرمود که آنست که شخصی خبری نقل کند بتو از شخصی تو آن
شخص را از میان بیندازی و بگوئی که فلان چنین گفته است و در لغت افتراع بکارت بر داشتن است و گویا
که بکارت دروغ اول را تو بردی اما اسناد احادیث این کتاب و غیر این از کتب احادیث و
کتب رجال و کتب فقه و تفسیر و قرائت و غیر آن از کتابهائی که از جماعت مذکوره یا ایشان اجازت
آنها را دارند که بنده محمد تقی مجلسی دارم از جمعی کثیر و تعداد آنها بسیار است ولیکن نقل میکنیم درینجا آنچه سندش
عالی ترست و قوی تر از انجمله خبر داد مرا بجمیع کتب احادیث و غیره شیخ العلماء والفضلاء شیخ الاسلام
والمسلمین شیخ بهاء الدین محمد بن شیخ الاسلام والمسلمین شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی از روی

از شیخ علمائنا المتأخرین شیخ زین الدین از شیخ او علامه فهامه مروج المذهب شیخ الطایفه
شیخ نور الدین علی بن عبد العالی خبر داده مرا کتباً احادیث شیخ العلماء و استاد الفضلاء
الشیخ الاعظم ابو الوالد المعظم مولانا عبد الله بن الحسین التستری عن الشیخ الاجل نعمت الله بن خاتون
العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی ح وعن جماعة من الفضلاء منهم استاد الفضلاء القاضی شیخ
بهاء الدین محمد والعلامة الفهامة القاضی معز الدین محمد والشیخ یونس الجزایری عن الشیخ العلامة الفهامة الشیخ
عبد العالی وعن جماعة من الفضلاء منهم استاد الفضلاء القاضی ابو الشرف وابن عمی الشیخ عبد الله بن جابر
العاملی وخالی مولانا محمد قاسم جمیعا عن شیخ علماء الزمان فی زمانه الشریف جدی مولانا درویش محمد
الاصفهانی النطنزی العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی رضی الله تعالی عنهم عن الشیخ الاجل العلامة
نور الدین علی بن هلال الجزایری عن جمال العارفین و شیخ المتألهین الشیخ احمد بن فهد الحلی عن الشیخ زین الدین
علی بن احمد الخازن عن شیخ علمائنا المحققین السعید الشهید محمد بن مکی العاملی ح وعن الشیخ نور الدین
علی العاملی عن الشیخ شمس الدین محمد ابن عم الشهید عن الشیخ الاجل ضیاء الدین علی عن الشهید [illegible]
ح وعن الشیخ شمس الدین عن الشیخ العلامة علی بن [illegible] عن الشیخ شمس الدین [illegible] عن السید [illegible]
الحسن بن ایوب بن الاعرج عن الشهید عن جماعة کثیرة من الفضلاء منهم فخر المحققین ابو طالب محمد بن
العلامة الحسن بن یوسف بن مطهر والسید العلامة عمید الدین عبد المطلب بن الاعرج الحسینی والسید الاجل
والسید الاجل العلامة تاج الدین محمد بن القاسم بن معیة الحسنی الدیباجی والسید الاعظم احمد بن زهرة الحلبی
والسید الافضل نجم الدین مهنا بن سنان المدنی والشیخ العلامة مولانا قطب الدین محمد الرازی صاحب
شرح المطالع والشمسیة والشیخ الفاضل العالم رضی الدین علی المزیدی والشیخ الفاضل علی بن طراد المطارآبادی
جمیعا عن العلامة الفهامة الشیخ جمال الدین الحسن بن الشیخ العلامة سدید الدین یوسف بن المطهر
الحلی عن ابیه وجماعة کثیرة من الفضلاء منهم شیخ المحققین ابو القاسم جعفر بن الحسن الحلی والسیدین الاجلین
الاعظمین رضی الدین ابو القاسم علی وجمال الدین ابو الفضائل احمد ابنی موسی بن جعفر بن طاوس الحسنیین

والوزیر

والوزیر السعید سلطان العلماء والمحققین خواجه نصیر الدین محمد بن محمد الطوسی عن الشیخ الاجل الاعظم
نجیب الدین محمد بن نما الحلی والسید الاجل الاعظم فخار بن معد الموسوی عن العلامة محمد بن ادریس الحلی
والشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی والشیخ سدید الدین شاذان بن جبرئیل
القمی عن الشیخ ابو عبد الله جعفر بن محمد الدوریستی عن شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی کتبه وعن شیخ المفید
محمد بن محمد بن النعمان عن الصدوق رئیس المحدثین محمد بن علی بن موسی بن بابویه القمی کتبه سیما کتاب
من لا یحضره الفقیه وعن الدوریستی عن ابیه عن الصدوق عن المفید عن شیخ الاجل جعفر بن محمد بن قولویه عن ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب الکلینی الرازی بکتابه الکافی وعن ابن ادریس عن الشیخ العماد محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ
ابو علی الحسن عن ابیه شیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی وعن ابن نما عن الشیخ ابو الفرج عن السید فضل الله الحسنی
عن السید ابو الصمصام ذو الفقار بن معبد الحسنی عن شیخ الطایفه والنجاشی کتبهما وغیر این از اجازات
که بعضی از انها را در روضه ذکر کرده‌ام و تمام آنرا از اجازه کبیره شیخ زین الدین و اجازه کبیره شیخ علی
بن عبد العالی و اجازه کبیره شیخ شهید و اجازه کبیره علامه و سیدان ابنا طاوس علی و احمد رضی الله عنهما
و شیخ نجیب الدین خواهند یافت و اما نقل حدیث پس [illegible] کرا کر بهمان الفاظ کنند
بهتر است بسیار برای آنکه عربی فهمند چنانکه در اخبار صحیحه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد است که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله در حجة الوداع و در منی در مسجد خیف خطبه ادا نمودند مشتمل بر حمد و ثنای
الهی و بر حکایت ثقلین که ازپیش گذشت و بعد از آن فرمودند نضر الله عبدا
سمع مقالتی فوعاها ثم بلغها الی من لم یسمعها فرب حامل فقه غیر فقیه
ورب حامل فقه الی من هو افقه منه یعنی حق سبحانه وتعالی خوش رو و خوشحال
گرداند و رتبه او را عالی گرداند بنده را که بشنود سخن مرا و همان را حفظ نماید و برساند بکسی که
آنرا نشنیده باشد پس بسیار کسی باشد که حامل و بردارنده علم بوده باشد و لیکن عالم نبوده باشد
و بسیار کسی که حامل علم و فقه باشد بسوی کسی که از او اعلم و افقه باشد پس اولی آن است که نقل حدیث بهمان

عباراتی که از حضرات شنیده اند بعینه بلکه بسیاری که حضرت فرموده اند که گاه باشد راوی
نفهمد اسلام مراد حضرت را و چون عین آن عبارت را عالمی بشنود بفهمد و گاه باشد که مطلب حضرت
را فهمیده باشد و حضرت را از آن عبارت مطالب بسیار منظور باشد که گاه همان عبارت را نقل نماید
بجمعی که از او اعلمند ایشان معانی دیگر فهمند و همچنین هر چند داناتر باشند بیشتر و بهتر می فهمند و در اخبار
بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم منقولست که گاه هست سخنان ما بهفتاد وجه محمل دارد و در مثل قرآن حق
سبحانه و تعالی فرموده است که و فوق کل ذی علم علیم یعنی بالاتر از هر صاحب علمی دانایی هست
و از این آیه فهمیده اند که علم الهی عین ذات الهیست و اگر نه عبارت که فوق آن عالمی باشد و چون علم
الهی هر کس فهمد باشد ذی علمست و علم ایشان غیر ذات ایشان است بالاتر از ایشان عالمی باید هر
حضرت سید المرسلین را بالاتر از وی حق سبحانه و تعالی است و از این حدیث استدلال کرده اند که هر چند
عالم بالاتر است از مرتبه محدثست و هر چند فضیلت بیشتر است بهتر می فهمند و لیکن فضیلت فهم قرآن و حدیث
بیشتر از جانب حق سبحانه و تعالی است و بعد از فضیلتهای متعارف بسیاری بکلام ایشان
بسبب کثرت تتبع میباید و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و اگر سخنان ایشان را
معنی گویند اولی آنست که الفاظ ایشان را بکمال خود بنویسند و ترجمه کنند که از تحت اللفظ جمعی از فضلا در اکثر
به معانی او برند غالبا آن ضعیف مرجع است این معنی ظاهر نماید اگر بسبب این معنی عبارت را از ایران نهیچی که
میباید ادا بتوان نمود و دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیه وارد شده است
که اعربوا احادیثنا فانا قوم فصحاء یعنی نقل کلام ما بلغت عربیه کنید که ما جمیعا فصیحان و فصاحت
در لغت عرب بیشتر است و اگر ترجمه کنند که اعراب کنید موافق علم نحو مبادا جاهلی بر خلاف اعراب بخواند
و از نظم میاندازد با معنیش آنست که بعربیه و اعراب ضبط نمایند در خواندن و نوشتن بنحوی که تمام کم
چون ما بلاغت بر کمال داریم سخنان ما را وجوه بسیار هست هر کس بقابلیت خود و خواهد جهت
و لهذا سنت آنکه و جهت کتاب احادیث اهل البیت مثل قرآن مجید با مضبوط باید احکام الهی

چنانکه در اخبار سابقه امر بکتابت وارد شده بود و ایضا در حدیث معتبر بلکه صحیح از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام وارد شده است که بنویسید احادیث را بدرستی که نمی نویسید حفظ نمیتوانید کرد
یا محفوظ نمیماند لفظا و معنی و ایضا بطریق معتبر از آن حضرت منقولست که دل اعتماد بر کتابت میکند یعنی خود
و دیگران که دیده اند که در وقت نوشتن شنیده است خاطر جمع میشود و احتمال دیگر هست که نوشته
خاطر تمام بسبب نوشتن بر جمیع و حفظ مطلوب میباشد چنانکه گذشت اما معنی اول ظاهر است با جماع
جمع بین الاخبار بانکه نوشتن نیز نوعی از حفظ است بلکه اکثر نوشته بهتر حفظ میتوان نمود
لهذا بهترین انواع حدیث آنست که شیخ بخواند و شاگرد در حین گفتن او بنویسد و لهذا حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله میفرموده اند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می نوشتند و لیکن
باکثر مردمان بهتر آنست که در کتب بعد ایشان محفوظ بوده باشد و اول تحمل کتاب خود را کتاب شیخ کنند
بلکه از روی کتاب شیخ بنویسند و بعد از آن شیخ بر ایشان بخواند و شاگرد در حین گفتن او بنویسد چون
چون بسیاری از عرب و عجم در وقت تعلم از شنیدن نمیکنند بعضی حروف را مثل ضاد و ظا و
و ثا و امثال اینها بلکه احوط آنست که کتب حدیث را بخطی واضح بنویسند که مشتبه نشود و چنین مضبوط بوده
باشد چنانکه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست اما نقل حدیث بالمعنی پس جمعی تجویز فرموده اند
که اگر راوی فاضل بوده باشد نقل بالمعنی میتواند کرد و الا فلا چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن مسلم که از فضلای اصحاب
امام محمد باقر و حضرت امام جعفر الصادق صلوات الله علیهما عرض نمودم که من حدیث از شما میشنوم و زیاده و کم
میکنم آیا جایز است حضرت فرمودند که اگر همان معنی را بعبارات زیاده و کم نقل کنی باکی نیست و داود
بن فرقد نیز از آنحضرت سؤال نمود و همچو جواب شنید و چون ایشان از فضلا بودند با ایشان تجویز نمودند
و اشاره فرمودند که ذکر آن اولی است با آنکه فرمودند که باکی نیست و این عبارت دلالت بر آن دارد
که این بر خلاف اولی و مکروهست اما جایز است بوجهی که از پیش گذشت و بسبب معنی شیء موثق کالصحیح
از ابو بصیر که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد در تفسیر این آیه که الذین یستمعون

القول فیتبعون احسنه یعنی یا محمد بشارت ده بهشت آن جماعتی را که می‌شنوند سخن را و متابعت
میکنند احسن آن را و معنی دارد حضرت فرمودند که مراد آنست که حدیثی را که بشنوند بعینه عبارت
نقل نمایند و زیاده و کم در عبارت نکنند و تغیری دارد بجواز نقل بالمعنی از لفظ احسن چه اگر
حدیثی را که از معصومی شنیده باشد از معصومی دیگر نقل نماید ظاهرا قصوری نداشته باشد چون قول همه
قول خداست چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست بطرق معتبره که فرمودند که
حدیث من حدیث پدر منست و حدیث پدرم حدیث جدم است و حدیث جدم حدیث حضرت
امام حسین است و حدیث امام حسین حدیث امام حسن است و حدیث امام حسن حدیث امیرالمؤمنین است
صلوات الله علیه و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول خداست صلی الله علیه و آله و حدیث رسول خدا
قول حق سبحانه و تعالی است و ابو بصیر بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که گاه هست حدیثی از شما
میشنوم از پدر شما روایت میکنم یا بر عکس آیا جایز است حضرت فرمود که مساویست و هر دو
یکسان است چون علم ما علم واحد است ولیکن از پدرم نقل کنی بهتر است و ظاهرا وجه بهتر بودن
آنست که بصدق اقرب است چون از حضرت شنیده است که هر چه من روایت میکنم پدرم گفته است
و از جهت عصمت محال است کذب ایشان بخلاف عکس که از حضرت نشنیده است مگر آن وجه که گفتیم
بوده بنا برین تجویز فرموده‌اند و اگر محدثین که احادیث این دو معصوم بسیار شنیده‌اند اگر در خاطر
نداشته باشند که از کدام یک شنیده‌اند میگویند عن احدهما یا صادق او جعفر باشد و صادقین یا
منکلت بدون غرض و عناد و مداومت تقوی بسیار حاصل نمیشود چنانکه روایت نموده است
عمرو بن ابی المقدام که اول مرتبه که بر حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل شدم حضرت فرمودند که اول صدق را
یاد گیرید و بعد از آن حدیث بشنوید و عبارات و ادا و مقامات بسبب اختلاف معانی میشود
می‌باید که همه را رعایت کنند مثلا اگر شخصی قرآن خواند و حرف فرعون را در قرآن بخواند که انا
ربکم الاعلی کافر نمیشود و چون نقل کرد او گفته است پس اگر کسی از و نقل کند که او گفت این عبارت را

بحب ظاهر راست گفته است و کفر او کرده است ولیکن بر ناقل واجب است که بگوید که از زبان فرعون
نقل کرده و بر مستمع واجب است که بر همان حکم بخوانند چنانکه نقل کرده‌اند که روزی ابو یزید بسطامی خدام
تعجب این آیه را میخواند که مخلوقی با صد هزاران احتیاج بخالق چگونه جرأت چنین کلمه میکند شخصی از و شنید
نزد شیخ خود رفت که ابو یزید چنین کفری گفت آن شیخ گفت شاید ابو یزید عبارت قرآن را میخوانده
باشد از روی تعجب منقولست در حدیث صحیح از ابو کهمش که من سلام عبدالله بن ابی یعفور را
که از بزرگان اصحاب است بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم حضرت جواب
سلام او دادند و فرمودند که چون بعبدالله رسی سلام ما را باو برسان و بگو باو که نظر کن
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از قرب و منزلت که بهم رسانید
از چه جهت بهم رسانید تو آن را لازم گیر بدرستی که حضرت آن مرتبه را بصدق
حدیث و ادای امانت یافت و از جمله ادای امانت آنست که هر چه شنیده است بعینه بی زیاده و کم نقل کند
چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی و الله سبحانه و تعالی ائمه معصومین را وصف نموده بصادقین و فرموده
که اتقوا الله و کونوا مع الصادقین و امر نموده خلایق را که با ایشان باشند که صادقانند و حضرات
روا داشته‌اند که بتقیه حکمی بروفق مشهور علیهم آن صفت است پس از اینجا ظاهر میشود که با غیر صادق
مجالست نباید نمود چنانکه اخبار بسیار در منع از مجالست کاذبین وارد شده است که مرد دروغگو را بنماز
بسیار و سایر عبادات بسیار نماید که بسیار است که معتاد شده‌اند و بحسب عادت آنها را بجای
می‌آورند ایشان را بیازمائید در صدق حدیث و ادای امانت و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که نشستن با عالمی که ثقه و معتمد باشد بهتر است از عبادت یکساله فایده نهم
در تعلیم و تعلم و آداب آن و ثواب آن منقولست در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که هر که برود در راهی که طلب
علم حق سبحانه و تعالی او را ببرد در راه بهشت یا آنکه راه طلب علم راه بهشت است و بدرستی که فرشتگان

بالهای خود را میگسترانند از جهة طالبان علم از جهة رضا و خشنودی ایشان بعلم و طلب آن
و بدرستی که استغفار میکنند از جهة طالبان علم هر که در آسمان و هر که در زمین است از ملائکه
و جن بلکه حیوانات حتی ماهیان دریاها و فضیلت علما بر عباد مثل فضیلت ماه شب چهارده است
بر سایر ستارگان و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند و بتحقیق که پیغمبران اشرفی و دیناری
نگذاشتند بلکه علوم را بمیراث دادند پس هر که بهره از علوم داشته باشد نصیب عظیم از میراث
زیرا که رتبه میراث بردن ایشان رتبه فرزندان و خویشی منقولست اگرچه یک مسئله هم باشد
و آنکه وارد شده است از گسترانیدن بالها مشهور آنست که از جهة آنست که بالهای ایشان بقدمهای
طلبه علوم مشرف گردد یا آنکه تواضع ملائکه و خود را بر خاک انداختن است از جهة ایشان یا نازل
شدن در مجلس ایشان اگر طلبه تواضع ایشان را بچشم ظاهر نبینند بچشم یقین می بینند از
گفته حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم و آنکه درین حدیث اشاره شده است که
پیغمبران دینار و درهم میراث نداده اند بحسب ظاهر منافات با آیات و احادیث دیگر دارد که
از ایشان میراث ماند پس چنین تاویل میکنیم که میراثی که بهمه عالم رسید علم بود یا آنکه عمده میراث
ایشان علم بود و باقی چیزها در حکم عدم بود یا آنکه دینار و درهم نگذاشتند که ایشان را ضرور در
نگاه داشتن آن بود و چیزهایی که از لوازم بشریت بود مثل خانه و لوازم خانه گذاشتند و دیگر
در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که شخصی که تعلیم میکند ثواب متعلم را
دارد و بازیادتی بی آنکه از ثواب متعلم چیزی کم شود و بس باید که علم یاد گیرید از حاملان علم و برادران
مومن خود یاد دهید بنحوی که علما یاد شما داده اند یعنی بی زیادتی و نقصان لفظ و معنی یا چنانکه
علما یاد شما داده اند شما نیز یاد دیگران دهید دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که هر که یاد دهد علم حقی را او را هست ثواب هر که بآن علم عمل نماید تا روز قیامت
بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم گردد و هر که تعلیم نماید علم ضلالت را و راه باطلی را بکسی بنماید از

بدعتها گناه هر که بآن عمل کند تا روز قیامت در گردن او خواهد بود بی آنکه از گناه ایشان
چیزی کم گردد و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که تعلیم
چیزی کند هر کس بآن عمل نماید او را ثواب ایشان خواهد بود راوی گفت که اگر آن شخص هم تعلیم
بکسی دیگر یاد دهد اول از ثواب سیم بهره دارد چنانکه دویم دارد حضرت فرمود که اگر دست
بدست بجمیع عالمیان برسد اول از ثواب همه بهره دارد و همچنین دویم از ثواب باقی راوی
گفت که اگر اول بمیرد همان ثواب او را خواهد بود حضرت فرمودند که اگرچه بمیرد و مجملا تا روز قیامت
این ثواب از جهة او خواهد بود و در حدیث معتبر از طرق خاصه و عامه از حضرت سید المرسلین و از
ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که فرمودند که هر که علم یاد گیرد از جهة رضای الهی
و عمل بعلم خود کند خالصا لوجه الله و یاد دیگران دهد از برای رضای الهی او را در آسمانها بزرگ یاد
نمایند و گویند که تعلم نمود لله و عمل بعلم خود نمود لله و تعلیم نمود لله و در صحیح دیگر منقولست که رتبه
ازین بالاتر نمیباشد بلکه رتبه انبیاست و این جماعتند که منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
که علمای امت من مثل پیغمبران بنی اسرائیلند و از حضرت امام زین العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما
منقولست که آن حضرت فرمودند که اگر مردم میدانستند که چه ثواب عظیم در طلب علوم دینی هست هر آینه
میشتافتند و اگرچه جانهای خود را فدا بایست کرد و اگرچه دریاهای مواج را قطع بایست نمود و چنانکه
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده که طلب علم کنید اگرچه علم در چین باشد پس حضرت فرمود
که حق سبحانه و تعالی وحی نمود بحضرت دانیال علیه السلام که دشمن ترین بندگان من نزد من جاهلی
است که حق اهل علم را نداند و متابعت ایشان ننماید و دوست ترین بندگان من نزد من پرهیزگاری است
که طالب ثواب عظیم خود باشد و ملازمت علما نماید و متابعت نماید علمای با عمل را و علوم ایشان را
بدیگران برساند یا از ایشان قبول نماید یا آنکه بدان عمل کند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه السلام که علما رحمت

سید المرسلین صلوات الله علیه و آله است خوانده ام که حق سبحانه و تعالی بر جاهلان واجب گردانیده
که طلب علم کنند تا بر علما واجب ساخت که تعلیم علوم نمایند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که زکوة علم آنست که به بندگان حق سبحانه و تعالی یاد دهند و حضرت فرمود که چهار چیز در تعلیم کردن
... و نیکی ... باشند و ترجیح بعضی بر بعضی بواسطه دنیا نکنی و در حدیث صحیح از زراره و محمد بن
مسلم و برید بن معویه وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که هلاک
عالمیان بواسطه آنست که نمی پرسند و بسبب نپرسیدن هلاک میشوند و در حدیث صحیح از حمزه
وارد است که جایز نیست مردمان را مگر آنکه بپرسند و تعلم کنند و امام خود را بشناسند و چون
امام خود را شناسند هرچه بفرماید باید که بآن عمل نمایند اگرچه تقیه باشد و بر خلاف حق چون تقیه
بر حق است و واجب و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت سید المرسلین وارد شده است که حق تعالی
میفرماید که گفتگوی علوم کردن دلهای مرده را زنده میگرداند هرگاه ... نمایند ... که ...
و چون بحق رسند بآن عمل نمایند و از آنحضرت منقولست که مذاکره کنید علوم را و باید که ملاقات
نمایند و حدیث را نقل کنید که حدیث زنگ دلها را زداید چنانکه زنگ شمشیر را آب ... میبرد
و صاف میشود و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد است که آنحضرت فرمود که مذاکره
علم نزد ... درس خواندن ... ثواب ... و درس خواندن نزد ... نماز ... منقولست و منقولست که آنحضرت فرمود
که حق سبحانه و تعالی رحمت کند بنده را که علم را زنده کند پرسیدند که زنده کردن علم چگونه است حضرت
فرمود که آنست که مذاکره نمایند علم را با اهل دین و پرهیزکاری یعنی علمای صالح و متقی و در حدیث کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اف
باد مسلمانی را که در هر جمعه خود را مشغول امر دین خود نکند و سؤال از امر دین نکند و تعهد مسایل خود نکند یعنی
جمعه بجمعه سعی باید کرد و دیگر منقولست که حضرت فرمود که این علوم دینی را قفلی است و کلید آن
سؤالست و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که از آنحضرت پرسیدند که شخصی

آمده است

آمده است و جنب شد چنانچه باو گفتند که غسل کن پس غسل کرد و مرد حضرت فرمود که آنجماعت که
این فتوی دادند او را کشتند و گناه در گردن ایشانست چرا سؤال نکردند از عالمی پرسیدنی که
شفای مرض جهل سؤالست و از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیه منقولست که چون عالمی از
علمای شیعه ما که جاهلی را هدایت نماید و عالم گرداند او را بشرع ما فردای قیامت با او خواهد بود در اعلی
مراتب پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست
که فرمود که هر کس از شیعیان ما را از ظلمت جهل بدر آورد و داخل گرداند در نور علمی که از ما باو رسیده است
فردای قیامت تاجی از نور بر سر او گذارند که جمیع عرصات قیامت از نور او منور گردد و حله بر وی
پوشانند که جمیع دنیا و مافیها برابری یک رشته از رشته‌های آن نکند پس او را شفاعت
کرامت فرمایند که جمیع متعلمان خود را به بهشت برد و همچنین متعلمان متعلمان ایشان را اگرچه یک مسئله تعلیم
کرده باشند ایشان را یا یک شبهه ایشان را از دفع ساخته باشند و از حضرت صدیقه فاطمه زهرا صلوات الله
علیها منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که علمای شیعه ما را محشور خواهند نمود و ایشان را
بقدر علوم و تعلیم عباد الله خلعتهای کرامت خواهند داد تا آنکه بعضی را هزار هزار خلعت نور کرامت
خواهند نمود و متعلمان را نیز بقدر تعلم علوم خلعتهای نورانی کرامت خواهند نمود تا آنکه بعضی را صد هزار خلعت
خواهند داد و پس بعد از آن علما را با متعلمان اول خلعتهای کرامت خواهند داد و پس حضرت فاطمه
صلوات الله علیها فرمود که یک رشته از آن خلعتها بهتر است هزار هزار مرتبه از کل دنیا و مافیها
و از حضرت امام حسن صلوات الله علیه منقولست که فضیلت علمائی که تربیت شیعیان میکنند بعد
ایشان بنور علم بر کسانی که رعایت احوال یتیمان میکنند مثل فضیلت آفتابست بر ستارها و از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را ترغیب فرموده است
در رعایت احوال یتیمان چون پدر ندارند پس هرکه شما را محافظت نماید حق سبحانه و تعالی ایشان را
با آنکس را محافظت نماید و هرکه ایشان را گرامی دارد حق سبحانه و تعالی ایشان را گرامی دارد و

وهرکه دستی بر سر یتیمی کشد از روی مهربانی حق سبحانه و تعالی بعدد هر موئی که دست او بر آن کشیده
شده هست قصری کرامت فرماید از دنیا فراختر و در آن قصرها بجهة او از نعمتها هرچه نفوس ایشان
آرزو خواهد و آنچه چشمهای ایشان از آن لذت یابد و ابد الآباد در آن نعمتها باشند و از حضرت
امام حسین علیه السلام مرویست که هرکه یکی از شیعیان ما را که دستشان بما نرسد بواسطهٔ غیبت ما تربیت
کند بعلوم و ارشاد نماید بسبیل خداوند عالمیان فرماید که ای بندهٔ بزرگوار من کرم کردی بعلم
سزاوارترم بکرم ای فرشتگان این بنده را بعدد هر حرفی که تعلیم این بنده کرده است از
بهشتهای من هزار هزار قصر بدهید و اضافه کنید بآنها از نعمتها آنچه مناسب این قصرها باشد و از حضرت
سید الساجدین صلوات الله علیه منقولست که خداوند عالمیان وحی کرد بموسی بن عمران علی نبینا
و علیه السلام که ای موسی محبت مرا در دل بندگان من در آور و ایشان را محبوب گردان تا من ایشان را
دوست دارم حضرت موسی عرض نمود که خداوندا چگونه محبت ترا در دل ایشان جای دهم خطاب رسید
که ای موسی بیاد آور ایشان را نعمتهای ظاهری و باطنی که بر ایشان انعام کرده‌ام تا محبت من در دل ایشان
جای کند پس بذات خود قسم که اگر بندهٔ گریخته را بدرگاه من آوری یا گم شده از رحمتهای مرا
بمن آشنا سازی از برای تو بهتر است از صد سال عبادت که روزها روزه بداری و شبها بر پا ایستاده
عبادت من کنی حضرت موسی گفت خداوندا بندهٔ گریخته کیست حق سبحانه و تعالی فرمود که بندهٔ که
عصیان و مخالفت من میکند و گردنکشی میکند از بندگی من گفت خداوندا گم شده از درگاه تو کیست حق تعالی
فرمود که آن کسی است که واجبات شریعت و دین را نداند و بطریقهٔ بندگی جاهل باشد و راه رضای مرا نداند تو
او را هدایت نما و تعلیم کن که او را چه عقاید باید داشتن و چه باید کردن پس حضرت امام زین
العابدین صلوات الله علیه فرمود که ای علما بشارت باد شما را بشنوید که عظیم ثوابهاست و بزرگ
جزاهاست و از حضرت باقر علوم الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیه منقولست که عالم مانند کسی است که
در تاریکی شمعی در دست داشته باشد هر کس از نور شمع او روشنی یابد او را دعا میکند همچنین

عالم

عالم شمع علم در دست دارد و ظلمت جهل و حیرت را از دل متعلمان زایل میگرداند پس هر چراغی
که از نور علم او مستفید شده از حیرت نجات یافته باشد و هر جاهلی که بسبب چراغ علوم او از جهالت
خلاصی یافته باشد از آتش دوزخ آزاد میشوند و بعدد هر موئی که بر تن این آزاد کرده از آتش جهنم بوده
خداوند عالمیان ثواب صد هزار قنطار بآن عالم کرامت میفرماید که تصدق کرده باشد و قنطار
مال بسیار است بعضی گفته اند پوست گاوی پر از زر است و ثواب صد هزار رکعت نماز
که در حطیم نزد کعبه کرده باشد که بهترین اماکن مشرفه است و در ابواب جنت فضل حطیم مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که علمای شیعهٔ ما بمنزلهٔ جمعی اند که مرابطه مینمایند در سرحد
و محافظت مینمایند بلاد اسلام را از شر کفار و همچنین علمای شیعه ما محافظت دین میکنند از
شر شیاطین جن و انس که بر ضعفاء العقول شیعه دست نیابند پس هر کس از علمای دین
در دفع مخالفان کوشد خواه بمباحثه و خواه باظهار دلایل بر متعلمان و خواه بتصنیف کتابها
در رد ایشان ثواب او بهتر است از کسی که با رومیان و ترکان و کرجیان جنگ کند هزار
هزار مرتبه زیرا که علما دفع شبهه از دین شیعیان میکنند و مجاهدان دفع شر از بدنهای
ایشان میکنند و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که وجود یک عالم که تعلیم شیعیان
ما کند آنچه را بآن احتیاج داشته باشند بر شیطان دشوارتر است از وجود هزار عابد زیرا
که همت عابد در خلاصی خود است و غلامان و کنیزان الهی تمام و از این جهت است که او بهتر است از
هزار عابد بلکه هزار هزار عابد و از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه منقولست
که روز قیامت بعابد میگویند که تو نیکو مردی بودی همین غم خود داشتی و غم دیگران نداشتی
داخل بهشت شو و چون عالم کسی است که خیر او بمردمان جاری شد و ضعفای شیعه را از شر دشمنان
محافظت نموده و بسبب تعلیم علوم نعمتهای جنان را از جهة ایشان تحصیل نموده و رضای الهی را از جهة
ایشان حاصل نموده بود میگویند که ای کسی که رعایت احوال شیعیان کرده و کفیل یتیمان اهل البیت اند

و بسبب اختفا از حضرت معصوم که والد حقیقی است دور افتاده و یتیم شده بوده باشند و هدایت
ایشان کرده باشد و شفاعت کن هر کرا از تو تعلم علوم کرده است پس شفاعت کند فقهای او را
تا ده فیام و فیامی هر ده هزار نفس است و اینها جماعتی باشند که از و استفاده علوم کرده باشند
یا از شاگردان او یا از شاگردان شاگردان او تعلم نموده باشند تا روز قیامت پس نظر کنید
تفاوت ره از کجاست تا بکجا و از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست که هر جماعتی که کفالت
یتیمان آل محمد که شیعیان اهل البیت اند و از امام خود که والد حقیقی است دور افتاده اند و در جهالت
متحیر شده اند و اسیر شیاطین جن و انس شده اند بکنند و ایشان را از تصرف شیاطین خلاصی
دهند و از حیرت جهل بنور علم رسانند و وسوسهای شیاطین را از ایشان مدفوع سازند و براهین
قاطعه الهی و نبوی و ائمه معصومین که بایشان رسیده دفع شبه مخالفان بکنند فضیلت ایشان
بر عابدان زیاده دارد و بسیار زیاده از فضیلت آسمان بر زمین و از بلندی عرش و کرسی و حجابها بر آسمان
اول و فضل ایشان بر عباد مثل فضیلت ماه شب چهاردهست بر مخفی ترین ستارگان و از امام
علی بن محمد النقی الهادی صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر نه آنست که بعد از غیبت
قائم آل محمد صلوات الله علیه جمعی از علمای شیعه خواهند بود که شیعیان را هدایت نمایند بحق سبحانه و تعالی
و راه حق را بایشان بنمایند و دفع شبه مخالفان از ایشان بکنند ببراهین الهیه حقه و خلاصی دهند
شیعیان را از دام شیاطین هر آینه نماند احدی مگر آنکه مرتد شود و از دین الهی برگردد و لیکن
علما دلهای ضعفا العقول را بحق رهنمائی میکنند چنانکه کشتی بان مهار کشتی را دارد و بر اوست
این طایفه از علما نزد حق سبحانه و تعالی از همه کس فاضلترند و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
علیه مرویست که فردای قیامت علمای شیعه که راه نمایندگان شیعه و محبان ما اند در صحرای محشر
حاضر شوند و بر سر هر یک تاجی نورانی جلوه کند که نور آن تاج تا سیصد هزار ساله راه را منور
گردانند و جمعی که در دار دنیا از انوار علوم ایشان بهره مند شده اند چنگ در رشته ازان

زده مراتب عالیه در جوار استادان خود و در جوار ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین جای گیرند
و هر دشمنی از دشمنان اهل بیت که شعاع آن نور بر ایشان تابد کور شود و کوششهای ایشان کرد و
ایشان باطل و زبانیه دوزخ ایشان را در میان جهنم در آورند و احادیث در فضایل علما زیاده از حد
حصر است انشاء الله در تفسیر قرآن در ضمن آیات فضل علما مبین خواهد شد و از حضرت امیرالمؤمنین
منقولست که از حقوق عالم آنست که بسیار ازو سؤال نکنی و جامه اش را نگیری با برام که رخصت دهد
تا درس مرا گوید مشغول و هرگاه بر او داخل شوی و جمعی نزد او باشند بر همه سلام کنی و او را بخصوص
سلام تحیت بگو متوجه او شده او را دعا کنی و در برابر عالم بنشین و در مجلس او چشمک مزن اگر
اگرچه بر دیگران باشد چون چشم زدنست مبادا او توهم کند که اشاره بعیب او میکنی و بدست اشاره
بسوی او مکن که خلاف ادبست و بسیار مگو که فلانی چنین گفته است و فلانی چنین گفته است و دلتنگ
مشو از طول صحبت او که عالم بمنزله درخت خرمائیست که در زیر آن نشسته باشی که کی بادی بیاید
و خرمائی بزیر اندازد و همچنین منتظر باش که نسیمی از مهب رحمت الهی بوزد و در خاطر عالم القا کند سخن
در آید و ثواب عالم نزد حق سبحانه و تعالی بیشتر است از کسی که روزها بروزه باشد و شبها بقیام

فایده دوم

راه حق سبحانه و تعالی جهاد کند و انشاء الله در باب حقوق خواهد آمد حقوق عالم و حقوق متعلم
در مذمت اجتهاد و آرا و باطلست هیچ شکی نیست در آنکه حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه
و آله افضل کل بود و حق سبحانه و تعالی حقایق ملک و ملکوت را بر آنحضرت منکشف ساخته بود و کافران
حضرت سؤال مینمودند از اصول دین و فروع دین حضرت منتظر وحی الهی بودند تا آنکه یهود و نصاری
ازان حضرت سؤال نمودند از نسبت پروردگار که از اصول دین است حضرت سه روز جواب
نفرمودند تا جبرئیل سوره قل هو الله احد را آورد و بر همه عقلا ظاهر است که متبحران فضلا از جواب
خود عاجزند و هر روز غلطها بسیار میکنند پس این مجهول الضعفه چه دانند مراد الهی را که خواهند باین
عقول اجتهاد و قیاس و استحسان را که رفع نمایند مع انستیان در محاج خود اخبار در مرتبت

قیاس نقل کرده‌اند و شیعیان در مذمت هر یک اخبار متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله
علیهم روایت نموده‌اند بلکه بسیاری از آیات و اخبار دلالت میکند بر آنکه هر چه را علم آن نداشته
باشند بآن فتوی نتوان داد قال الله تعالی أتقولون علی الله ما لا تعلمون
یعنی آیا میگوئید بر حق سبحانه و تعالی آنچه بآن علم ندارید إن الذین یفترون علی الله
الکذب وجوههم مسودة یوم القیمة یعنی آن جماعتی که دروغ بر حق سبحانه و تعالی می‌بندند
روهای ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت و مکرر فرموده است که ومن أظلم ممن
افتری علی الله کذبا یعنی کیست ظالم‌تر از کسی که دروغ بر حق سبحانه و تعالی بندد و مذمت گمان نیز
است در آیات بسیار و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که
فرموده‌اند که حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام محمد حرام است تا روز قیامت خلاف آن نمیشود
و شرعی دیگر نخواهد بود پس حضرت فرموده‌اند که هر بدعتی که کردند سنتی ترک کردند و آن بدعتها
که مخالفان در دین آنحضرت وضع کردند بسبب آنکه اول مرتبه دست از حضرت امیرالمؤمنین که خلیفه رب
العالمین است کشیدند چنانچه اکثر ایشان روایت کرده‌اند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
از دنیا رفت و اهل بیت بتجهیز او مبتلا شدند منافقان که در کعبه هم سوگند شده بودند حدیثی
وضع کردند که ما هر یک این حدیث را نقل کنیم شما از برای ما گواهی دهید که راست میگوید ما نیز از رسول
خدا شنیدیم و آن این بود که حضرت رسالت فرموده است که ما اهل بیتیم که حق سبحانه و تعالی آخرت را اختیار
نموده است از برای ما نه دنیا را و جمع نمیشود نبوت و امامت در یکخانه و تکفین حضرت را گذاشتند بسقیفه بنی
ساعده رفتند و در فکر بودند که کرا امام کنند انصار با خبر شده ایشان نیز بسقیفه آمدند و گفتند که اگر
بکلمه پیغمبر عمل میکنید امام و خلیفه علی بن ابی طالب است و الا از ما امیری باشد و از شما امیری و سعد بن عباده را
آوردند که ما با این بیعت میکنیم و شما با هر که میخواهید بیعت کنید تا عاقبت یکی از مهاجران ابن [illegible] را
خوانده که حضرت مکرر فرموده که ائمه از قریش خواهند بود تا آنکه ابوبکر بر منبر رفت و گفت ای انصار

وزارت با شما خواهد بود و انصار پاره فرو که نشستند و ابوبکر دست دراز کرد بسوی عمر که من با تو
بیعت میکنم و دیگران نیز یاد آمدند که ابو عبیده هم قابلیت دارد و تا آنکه عمر دست ابوبکر را گرفت و
بیعت کرد و منافقان مهاجران با او در آن روز بیعت کردند و پاره از انصار و شروع کردند در
ترغیب و تهدید حتی آنکه ابوسفیان بفغان آمد که این پایه خانواده کجا قابل ریاست بر ما که بزرگان قریشیم
همان شب ارجنه پیرا و یزید حکومت شام را منشور ساختند و همچنین جمعی را بترغیب و جمعی را بتهدید بیعت
فرمودند و حضرت امیرالمؤمنین با اهل بیت صلوات الله علیهم مشغول تعزیه و گریه و زاری بودند تا آنکه
حضرت در روز دوشنبه وفات کرده بود و در روز پنجشنبه یا چهارشنبه علی الاختلاف دفن نمودند و ایشان
در فکر امارت بودند و حضرت امیرالمؤمنین را با مردی که بود نبی هاشم و آنها نیز قلیلی بودند مستضعف
مثل عباس و عقیل تا آنکه چون حضرت را دفن کردند حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بمسجد آمدند و اکثر
در آنجا حاضر بودند و حجتها بر ایشان تمام کردند و حکایت روز غدیر و سایر نصوص امامت خود را بیان
فرمودند یکی از انصار برخواست گفت یا علی اگر در روز اول می‌آمدی و اینها میفرمودی هرگز کسی از تو
متخلف نمیشدند و لیکن اکثر بیعت کرده‌اند با ابوبکر الحال علاجی نیست پس حضرت فرمود که اگر بیعت
معتبر است ساعة نشده است که همه در حضور حضرت سید المرسلین بامر خداوند عالمیان با من بیعت
کردید و حضرت فرمود که همگی سلام بر من کردید بامارت مؤمنان که السلام علیک یا امیرالمؤمنین
آنها چه شد فردای قیامت جواب خدای را چگونه خواهید داد و جمعی منافقان با هم شمشیرها
بسته ایستاده بودند که اگر بنی هاشم زور آورند همه را بقتل رسانند و سخنان بسیار گذشت
در میان ایشان که در احادیث و تواریخ و کتب سنیان مسطور است و چون آن حضرت حجت
الهی را بر ایشان تمام کردند و دانستند که نفعی نمیکند بامر خدا و رسول بخانه بازگشته متوجه قرآن
گردیدند و نه روز بیرون نیامدند و جمع قرآن بر نحوی که نازل شده بود در نمودند و قرآن را بمسجد
آوردند و فرمودند که من عهد کرده بودم با خداوند عالمیان بر نبوده حضرت سید المرسلین که ردا

بر روش نمی‌دارم و قرآن را چنانکه نازل شده است جمع کنم ایشان در جواب گفتند که ما را احتیاج
بجمع تو نیست با چهار کس از انصار را نشانیده‌ایم که قرآن را جمع کنند حضرت فرمودند که تو نخواهید دید
این قرآن را تا قایم آل محمد ظهور کند و متوجه عبادت شدند و آن ملاعین باز ماندگان از بیعت که در
خانهای خود مخفی شده بودند تفحص بجستن می‌نمودند و هر کس بیعت نمیکرد بضرب و تهدید و قتل بیعت از
ایشان میگرفتند تا شش ماه بعد از آن بروایات بخاری و مسلم متوجه بنی هاشم شدند که بیعت
بگیرند تا آنکه اجتماع عظیم نمودند و آتش و هیمه آوردند که خانه حضرت را با اهل بیت بسوزانند و قنفذ غلام
عمر را که از نوصب و دشمن‌تر بود و در درشتی و خشونت روی از بسیار مردمان آن ملعون تر بود
مقرر ساختند از جهت سوختن و حضرت فاطمه بپشت در آمد که یا ابن الخطاب خانه مرا میسوزانی آن ملعون در را
بر شکم آن معصومه زد و قنفذ تازیانه بر حضرت زد از پشت در و ابوبکر کوشش میکرد که کار بانجام رسد
رونق سلطنت برسد و عمر طلب بیعت میکرد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها سقط محسن نمود که در شکم آنحضرت
بود و حضرت رسول او را محسن نامیده بود چنانکه صاحب قاموس ذکر کرده است بیمار شد و حضرت فاطمه
صلوات الله علیها از سقط و ضرب هم سه روزی دیگر بودند و بخاری از جهت آزردگی پوشیدند بخاری
روایت نموده است در شش ماه بعد از رحلت حضرت که فاطمه زنده بود و صحابه رعایت فاطمه علیها نمینمودند
و چون فاطمه رفت دانستند که ایشان را قتل خواهند بعد از شش ماه بیعت نمود و با ابوبکر اکراه
شش ماه بیعت با غلط دانسته گفته است و لیکن روایت کرده است که حضرت فاطمه با ابوبکر سخن
نگفت و با او در غضب بود تا از دنیا رفت و شب آنحضرت را دفن کردند که مبادا ابوبکر بر او نماز
گذارد و همچنین بخاری در همه صحاح سته و غیره این را نیز از حضرت سید المرسلین روایت نموده‌اند
که فاطمه پاره از منست هر که آزار او کند آزار من کرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است و خداوند
عالمیان فرموده است که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة
واعد لهم عذابا مهینا یعنی بتحقیق که آن جماعتی که آزار میرسانند خدا و رسول او را لعنت کرده است

ایشانرا

ایشان را حق سبحانه و تعالی و مهیا ساخته است از جهة ایشان عذاب خوار کننده را ایشان در جهنم
این اخبار را مفصلا در تفسیر قرآن مجید یاد خواهیم کرد اگرچه در اکثر کتب ایشان هست مذکور و مجملا
چون اینها کردند و دست از کتاب خدا و اهل بیت کشیدند با آنکه احکام الهی نزد اهل بیت بود در
روز حوادث واقع میشد اجتماع مینمودند و فکرهای خود را بر مردم میبردند و پاره بقیاس و پاره باستحسان
کارها میکردند و چون این امر شنیع خلافت را بهم رسانیدند علما و باطل وجوه را برای کردهای ایشان
پیدا کردند جمعی این حدیث را وضع کردند که حضرت فرمود لا تجتمع امتی علی الخطاء با آنکه
اگر مراد کل امت است در مدت شش ماه بقول ایشان بنی هاشم و ابوذر و سلمان و مقداد و جمعی کثیر
داخل نبودند پس امامت ابوبکر در آن شش ماه باطل بود و اگر بعض امت مراد است بیعت با مسیلمه کذاب
و اسود عنسی هم اجماع نیز کردند و با یزید پلید و ولید کافر بقول ایشان بیعت کردند و عطای حال ثلاثه
که این بیشتر از آن حضرت نیست و چون ثنا خوان علمای اهل سنت دیدند که اجماع صورتی ندارد گفتند
بیعت یک کس کافی است چنانکه فخر رازی و ملا سعد الدین و میر سید شریف و غیر ایشان ذکر
کرده‌اند و این بسیار شنیع است پس لازم آید که هر منافقی که با منافقی بیعت کند خلیفه
او واجب است اگر کل معصومین مخالفت ایشان کنند همه را باید کشت و چون سنیان این اجماع
را بهم رسانیدند شیعیان بوجه رد بر ایشان گفته‌اند که اجماع حق است وقتی که معصوم در آن
داخل باشد و ایشان نیز در برابر سنیان بر مطالب خود نقل اجماعات نموده‌اند و گفته‌اند که معصوم در
اجماع ما داخل است با آنکه در واقع قول معصوم حجت است و اتفاق دیگران بکار نمی‌آید و خلاف نیست
نزد شیعه که اگر همه مجتهدان شیعه اتفاق نمایند بر امری اتفاق ایشان حجت نیست و اگر معصوم بفرمود
قول آنحضرت حجت است پس اجماع نزد شیعه صورتی ندارد و همچنین دلایل عقلی ظنی پس مستند ما کتاب
حق سبحانه و تعالی است و سنت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و در
حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که شخصی از آنحضرت سؤالی فرمود

حضرت جواب او فرمودند دیگر سوالی کرد و گفت رای شما چیست حضرت فرمودند که زود ما را ای
نمیباشد هرچه میگوییم سخن رسول خدا است صلی الله علیه و آله و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه وارد است که قیاس در شرع نمیباشد نمیبینی که زن حایض قضای روزه میکند بعد از پاک شدن
و قضای نماز نمیکند با آنکه مقتضای قیاس ایشان آن است که بر عکس شود زیرا که نماز اشرف از
روزه است و هرگاه قیاس کنند دین برهم میخورد و در حدیث حسن از ابو بصیر منقولست که گفت بحضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که بر ما چیزها وارد میشود که در کتاب خدا و سنت نیست پس
جایز است که فکر کنم و بعقل خود جواب گویم حضرت فرمود که نه اگر در واقع فکر تو موافق حق باشد
ثواب نیابی و اگر مخالف حق باشد دروغ بر حق سبحانه و تعالی بسته و در اخبار بسیار وارد شده است
که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم ابو حنیفه را لعن نموده اند بواسطه عمل بقیاس و در حدیث صحیح از حضرت
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم ابو حنیفه را
لعن نموده اند بواسطه عمل بقیاس و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده است
که هر که فتوی دهد مردم را بدون علم و بدون هدایت لعنت میکنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب
و در گردن اوست گناه هر کس که بفتوی او عمل نماید و ظاهر امراد از هدایت اخبار ائمه اطهار است
و ممکن است که عطف تفسیری باشد که هر دو یک معنی داشته باشند و در حدیث صحیح وارد شده است از عبدالرحمن
بن الحجاج که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمود که دوری کن از دو خصلت که هر که هلاک شده است
و مستحق عقوبات الهی شده است از این دو صفت شده است زنهار که فتوی برای خود دهی و چیزی
که علم آن نداشته باشی اعتقاد بآن مکن و عمل مکن و ایضا در حدیث حسن وارد شده است که حضرت
بمفضل بن یزید فرموده که ترا نهی میکنم از دو خصلت که بسبب آنها مردمان هلاک شده اند از جهت آن
یکی آنکه اعتقاد کنی یا عمل کنی بباطل و دیگر آنکه فتوی دهی مردمان را بآنچه ندانی و در حدیث موثق کالصحیح
وارد است از محمد بن طیار که عرض نمودم بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بعضی از خطبه های پدرش را

بجایی رسید که شک داشت حضرت فرمود که بس کن و خاموش باش شما را جایز نیست در آنچه
بر شما وارد شود و علم آن نداشته باشید مگر گفتن و حفظ خود نمودن از عمل بآن و باید بسوی ما
نقل کردن بسوی ائمه تا بگویند آنچه حق باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون یعنی هرچه را ندانستید از اهل ذکر که ائمه معصومینند صلوات الله
علیهم سوال کنید و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که توقف
نمودن نزد شبهات آنچه حکم بعینه آن نرسیده باشد بهتر است از آنکه خود را در مهلکه اندازیم
و علم جواب آن بدانید یا آن عمل ننمایید و حدیثی که خوب فکر کرده باشید رد مکنید تا آن
آن اولیست و در احادیث معتبره وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله
که حق سبحانه و تعالی از بندگان خود دو چیز طلبیده است یکی آنکه هرچه میدانند بگویند و دوم آنچه را ندانند
و عقل ایشان بآن نرسد نگویند شاید حق باشد اما اول را در این آیه که الم یؤخذ علیهم میثاق
الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق یعنی آیا عهد و پیمان از ایشان نگرفتیم در کتاب
خود که نگویند بر خدا مگر حق را که بدانند که خدا فرموده است و اما دوم را در این آیه که آنحضرت فرموده
یعنی آنکه چیزی را که ندانند تکذیب آن نکنند فرموده است که بل کذبوا بما لم یحیطوا
بعلمه ولما یأتهم تأویله یعنی بلکه انکار و تکذیب نمودند چیزی را که علم ایشان بآن نرسیده
و هنوز بایشان نرسیده است تأویل آن و این مذمتی عظیم است جمعی را که غالب ایشان بر این
وصفند بنا بر آنکه عادت نموده اند که بعقل ناقص خود حکم کنند همیشه و از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که حق حق سبحانه و تعالی بر بندگان آن است که هرچه را دانند
بگویند و هرچه را ندانند در آن توقف نمایند و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هرگاه از شما چیزی پرسند که ندانید بگویید که نمیدانیم
بگویید که الله تعالی بهتر میداند که این گفتن سبب آن نمیشود که کسی می‌افتد و متوهم میشود که شما میدانید

ولیکن حق سبحانه و تعالی بهتر میداند و در حدیث صحیح دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه وارد
شده است که اگر از عالمی چیزی پرسند و نداند بگوید الله اعلم و غیر عالم چنین نگوید و عار
بر آنست که الله یعلم بگویند احتیاطا و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که یکی از فضلای اصحاب خود فرمودند که آنچه عالم باشید بآن بگویید و هر چه را
ندانید بگویید الله اعلم بدرستی که بسیار است که شخصی تفسیر آیه کند بنادانی و از درجات خود
پست شود و بیفتد بزیر در شیب مسافت آسمان تا زمین و کسی که از اینقدر راه بیفتد زنده
نخواهد ماند و در حدیث معتبر روایت است از ابن شبرمه که یکی از قاضیان اهل سنت است
و نزد حضرت بسیار میگفت که هر مرتبه که بخاطرم میرسد حدیثی را که از جعفر صادق
صلوات الله علیه شنیده ام نزدیکست دلم پاره پاره شود و او فرمود که پدرم از پدرم از
جدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس ابن شبرمه گفت که قسم بخدا که نه او دروغ بر پدرش
بسته و نه پدرش بر جدش و نه جدش بر رسول خدا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که عمل بقیاس کند هالک است و دیگران را نیز هلاک کرده است و هر که فتوی دهد و ناسخ را
از منسوخ فرق نکرده باشد و همچنین محکم را از متشابه خود هالک است و دیگران را از جهالت هلاک نموده میروند و در
حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که آنحضرت خطبه فرمودند و فرمودند
که ای گروه مردمان بدرستی که ابتدای فتنها که در دین اسلام واقع شد هواهای نفسانیه بود
که متابعت آن نمودند و احکام شرعی چند بود که بدعت کردند برخلاف کتاب الله تعالی
جماعتی متابعت جمعی کردند پس اگر آنکه باطل محض میبود حال آن مخفی نمیماند بر زیرکی عقلا
و اگر حق محض میبود نیز مخفی نمیماند و لیکن پاره از حق را با باطل جمع نمودند و بسبب اغوای مردمان شیطان
و شیطان مسلط شد بر دوستان خود و نجات یافتند جمعی که توفیق الهی رفیق ایشان شد
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت

سید المرسلین

سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر وقت که بدعتی بهم رسد بعد از من در امت من آن عالم را
و ایمان و دین رسد حق سبحانه و تعالی ولیی از اولیای او از اهل بیت من مقرر ساخته است که متوکل
بجهة باشد بحفظ دین و دفع کند آن بدعت را از دین و تحقیق کند بالهام الهی و آشکار کند حق را و نور
سازد آنرا بر بیان و رد کند مکر مکاران را و از جانب ضعفاء العقول رفع شبهه مبتدعان بکند پس عبرت
گیرید ای صاحبان بصیرت و فکر کنید که این جماعت کیستند و توکل بر حق سبحانه و تعالی کنید تا شما را
کند بسوی اهل حق و ظاهرش آنست که مراد از این جماعت معصومین اند و ممکن است که تعمیم کنند بنحوی که شامل
علما شیعه نیز باشد چون علوم ایشان علوم اهل بیت است صلوات الله علیهم و در اخبار بسیار وارد شده است
از ائمه معصومین صلوات الله علیهم در تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی مذمت یهود و نصاری میفرماید که اتخذوا
احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله یعنی ایشان علما خود را و زهاد خود را خدایان خود گردانیدند
و عبادت خدا و نه خود کردند و حضرت فرمودند که والله که این علما و زهاد کسی را بعبادت خود نخواندند
و کسی ایشان را عبادت نکرد بحسب ظاهر و لیکن اگر ایشان حکمی میکردند برخلاف حکم الهی متابعت ایشان
میکردند و اگر حرامی را حلال میکردند و حلالی را حرام ایشان اطاعت مینمودند حق سبحانه و تعالی این معنی را فرمود
که گویا است چون اقوال علما را مقدم داشتند بر قول الهی و خطابات این آیه را بر سنیان بود فرمودند
که مدار ایشان برین بوده است چنانکه در آیه و احادیث متواتره ایشان وارد شده است که بجای حج
که از مسجد الحرام در حج تمتع گشتند و چون حج تمتع در زمان جاهلیت نبود و عمر میخواست که مخالف زمان
جاهلیت چیزی واقع شود در مقام معارضه در آمد در حج وداع و جمعی کثیر با عمر موافقت کردند و حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که جبرئیل آمده است و این آیه را آورده است که فمن تمتع بالعمرة
الی الحج جواب حضرت گفت که خدا فرموده است واتموا الحج والعمرة لله و همه سنیان بر متابعت
عمر اند و بر مخالفت خدا و رسول و اهل بیت الله هر آیه که علما سنیان مخالفت صریح نموده اند قول
الهی را پایمال خواهد شد و اگر چه ظاهر این جابر از حضرت عام است و لیکن منبهه است مر خاصه را از متابعت

ایشان و زمینی و بعضی کرده اند آنچه کرده اند و ان شاء الله آن نیز ظاهر خواهد شد و در روایات بسیار
وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی راه جهنم
نعوذ بالله من الضلالة بعد الهدایة **فائده دوازدهم** در اصطلاحات حدیث است بدانکه خبر و حدیث
عبارتست از قول رسول الله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم یا حکایت فعل ایشان یا تقریر ایشان
یا آنکه در حضور ایشان کسی سخنی گفته باشد یا کاری کرده باشد و ایشان دانسته باشند و آن شخص را از آن
نهی نکرده باشند و خبر و حدیث یک معنی داشته باشد و آن سه قسم است اول خبر متواتر و آن خبریست که
انقدر کسی آنرا روایت کرده باشند که از اخبار ایشان علم بهم رسد پس گاه باشد که اگر ده مرد دیندار
که خبر دهند که فلان شخص را دیدم علم حاصل شود و مدار این بر علمست نه بر عدد و این خبر متبع است باجماع
علمای در وجوب عمل باین خبر نیست مگر آنکه متواتر شود که حضرات خلاف آن از ایشان گفته اند و یکی از اینها نسخ
خواهد بود و در صورت جمع خواهیم نمود بیکی از وجوه جمعی که گذشت چنانکه در قرآن مجید نیز مخالف یکدیگر
هست و یکی ناسخ است یکی منسوخ و مثال آن که خواهد آمد و دوم خبر محفوف بقرینه است که از خارج خبر قراین
بوده باشد آنقدر که علم بهم رسد مثل آنکه شخصی از خود را سخنی گفته باشد و کسی دیگر را مطلع نشده باشد
مردی ثقه از جانب او بیاید و کتابی سر بمهر بیاورد و چون کتاب را باز کنند جمیع آنچه با و گفته باشد
در کتابت نوشته و خط و مهر او را شناسد بسیارست که از مثال این خبر از این قراین علم حاصل میشود و این
بابیست هر گاه شخصی از جانب پادشاهی بحکومت ولایتی رود و حکم پادشاه را داشته باشد با خلعت و نشان
همگس شک میکنند که این شخص از جانب پادشاه آمده است و از این باب آنچه در احادیث
سابقه گذشت که همین که دانند که کتاب از شیخ است آن عمل میتوان کرد و از این باب کتبی که
درین اوقات ظاهر میشود از کتب قدمای شیعه مثل کتب ابن بابویه قمی کسی را که مربوط باشد بسخنان
او و کتب او خصوصا هر گاه کتابی سند رسانند از قم بیاورند که تاریخ کتابتش تاریخ زمان او
یا قریب بزمان او باشد و مثل کتاب امالی که درین اوقات ظاهر میشود با خطوط جمعی از

علما

علما و مثل کتاب معانی الاخبار صدوق و مجالس بسیار است که از این علم بهم میرسد و ظاهرا باین خبر
نیز عمل واجب باشد چنانکه اکثر علما آنرا قائل شده اند سیم خبر واحد است و آن خبریست که علم از آن حاصل نشود
خواه خبر دهنده یکی باشد یا هزار کس و اگر کسی بیشتر خبری را نقل کنند و از آن خبر ظنی قوی بهم
رسد و قریب بآن مرتبه کرده این خبر را مستفیض میگویند و از افراد خبر واحد است و جمعی که خبر واحد را حجت
نمیدانند بعضی از ایشان این نوع را حجت میدانند و جمعی همه را حجت نمیدانند بآیات و اخباری که
نهی نموده اند از متابعت غیر علم و از متابعت ظن و اظهر آنست که عمل بخبر واحد میتوان کرد و چون اکثر
اصحاب ائمه معصومین صلوات الله علیهم در زمان حضور ایشان بوده اند و در سوال ایشان بوده و همیشه بهر یک از
اصحاب حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم خبری که با ایشان نقل نموده اند عمل بآن میکرده اند و هر گاه خبر
متواتر یا احاد می نموده اند و حضرات ائمه هدی امر میکرده اند شیعیان خود را باخذ احادیث از ایشان
و بعمل بآن اگر چه در اخبار ایشان متواتر و محفوف بقراین و مستفیض و خبر واحد بوده ایشان فرق
نمیکرده اند و در میان آنها مگر در وقت ضرورت که معارضی بهم میرسید و بسیاری از اصحاب را ارجاع
بسیاری از اصحاب کرده اند و نهایت مرتبه ایشان توثیق است بفضل و علم و رساله درین باب نوشته ام
مشتمل بر اخبار متواتره که دلالت میکند بر حجیت خبر واحد و ظاهر آیات نیز دلالت دارد مثل آیه
فلولا نفر چنانکه گذشت و آیه ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا یعنی اگر فاسقی خبری بسوی شما
بیاورد تامل کنید و بآن خبر عمل مکنید تا ظاهر شود صدق آن و مفهومش اینست که اگر غیر فاسق
یا عادل خبری بیاورد تامل مکنید و بآن عمل کنید با آنکه اخباری که درین چهار کتاب ثابت است
در شیخ معظم ایشان از کتب معتبره نقل نموده اند که بعضی از آن کتب را بر حضرات ائمه هدی عرض نموده اند
و ایشان تحسین فرموده اند و بعضی را حضرات حکم بحقیقت آن نموده اند و تفصیلش در جای خود
آمده ان شاء الله تعالی و ایضا خبر واحد منقسم میشود باقسام بسیار نزد عامه و بعضی از متاخرین ما ولیکن
اکثر متقدمین ما علم بصحت جمیع نموده اند چنانکه از دیباچه کافی و این کتاب ظاهر میشود بلکه از کتب صدوق

ظاهر می‌شود که حدیث غیر صحیح را در کتابهای خود نقل نموده است و ظاهر حجت نزد قدما آنست که معلوم
بوده باشد که حضرات ائمه معصومین فرموده‌اند و این علم ایشان را میسر بوده است بواسطه کتب بسیار که
از اصحاب ائمه بایشان رسیده بود و لهذا بر تقیید سند نشده‌اند و تجربه کرده‌ام که بسیاری
از اخبار که کلینی رحمه الله مرسل روایت کرده است صدوق رحمه الله و غیر او آنرا باسناد بطرق صحیحه
روایت کرده‌اند و از کتاب تهذیب و استبصار شیخ طوسی رحمه الله نیز ظاهر است که او نیز اخبار را از
کتابهای معتمده روایت نموده است و این معنی ظاهر است که مدار قدمای ما بر کتابها بوده است که ثقات
اصحاب معصومین صلوات الله علیهم از حضرات روایت کرده بودند و لیکن چون هر روز آنچه می‌شنیدند
در کتاب خود می‌نوشتند و آن کتب نزد علما مضبوط بود و لیکن اخبار آنها منتشر بود جمعی دیگر از فضلای
اصحاب ائمه صلوات الله علیهم مثل محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و حماد بن عیسی و بزنطی آن کتب را
مرتب ساخته کتابها تصنیف نمودند بر ترتیب کتب فقهی و راویان مثل زراره و محمد بن مسلم و برید و فضیل و لیث
و امثال ایشان را در کتب خود نقل می‌نمودند و معاصران ایشان ملاحظه اصول و فروع می‌نمودند که تا بحدی
که اصلا غلط در آن نبود و روات آنها در نهایت عدالت و فضیلت بودند بلکه مدایح ایشان و کتابهای
ایشان را از حضرات شنیده بودند و از میان چندین هزار کتاب چهار صد کتاب را اعتبار نمودند
و اجماع بر عمل باین کتب واقع شد و فضلای شیعه رضی الله عنهم اکثر بلکه همه آنچه نقل نموده‌اند درین کتب اربع
از آن چهار صد کتاب نقل نموده‌اند و بسیار ظاهر است فرق میان کسی که از کسی نقل کند که جمعی شنیده
بوده‌اند که رجوع بآن کتاب میکرده‌اند اگر نبوده است و یا کذاب و وضاع حدیثی می‌بوده
اند و چنین کتابها را مطلقا اعتبار میکرده‌اند بواسطه آنکه ممکن است که سهوا از و واقع شده باشد
یا دیگری آن خبر را عمدا در کتاب او داخل کرده باشد و بنابرین است که عامه و خاصه نیز اعتبار کرده‌اند
کتب لغت متاخرین را مثل صحاح و قاموس هر چند که از و فاسق بوده‌اند مجهول الحال چون ایشان ملتفت می‌شدند
اگر دروغی در آن کتاب می‌بود فضلای اهل لغت آنرا اعتبار نمیکردند پس اگر این هر سه قائل خبری

نقل کنند

نقل کنند از شخصی که گاه باشد که علم بهم رسد و گاه باشد که ظن قریب بعلم بهم رسد اما اگر هر سه خبر را
از کتاب حسین بن سعید روایت کنند و هر سه موافق نقل نمایند ما را علم بهم رسد که ایشان از روی
کتب حسین بن سعید نوشته‌اند پس نظر باین ممکن است وجود اخبار متواتره درین کتب اربعه با آنکه جمع
حمد رب العالمین کلینی و دیگر از علما اخبار است که مؤید آن اخبار میتواند شد مثل کتاب محاسن برقی و قرب
الاسناد حمیری و بصایر الدرجات صفار و غیر اینها از کتب و در روضه اشاره به همه شده است در
ضمن تهیه اخبار اما موافق اصطلاح متاخرین از زمان علامه و آنکه بالاتر حدیث بر پنج وجه است
که فایده دارد و تقسیمات دیگر در کتب علما مذکور است و بعضی از فاضله متابعت ایشان کرده‌اند و چون فایده
بر آن مرتب نمیشود ذکر نکردیم آنها را اول صحیح و آن خبریست که راویان خبر تا معصوم همه امامی
مذهب شیعه و عادل باشند که گناه کبیره نکنند و اصرار بر صغیره نداشته باشند و مروت داشته باشند
که از ایشان چیزی صادر نشود که دلالت بر خفت عقل ایشان کند و مع هذا ثقه و معتمد باشند یا اگر سهو
الحفظ یا سهو النسیان نداشته باشند و ظاهر این خبر غلط که گذشت دلالتی برین دارد و در نزد متاخرین این خبر حجت است
مگر آنکه معارضی داشته باشد دوم خبر حسن است و آن خبریست که رجال سند همه شیعه امامی ممدوح باشند
بدون توثیق یا بعضی ممدوح باشند و باقی را توثیق کرده باشند یا همه ممدوح بدون توثیق در سند هست
حدیث را حسن میگویند هر چند باقی ثقه باشند سیم موثق و گاهی قوی نیز میگویند و آن خبریست که
همه را توثیق کرده باشند و همه یا یکی از ایشان بد مذهب باشد مانند سنی یا زیدی یا فطحی یا واقفی یا
کیسانی باشند چهارم خبریست که یکی ممدوح داشته باشد یا بعضی و یکی موثق بد مذهب داشته
باشد یا بعضی و این قسم خبر نامی ندارد و لیکن در میان اصحاب خلاف است که حسن بهتر است یا موثق
جمعی که حسن را بهتر میدانند این خبر را موثق میباید بنامند چون حدیث تابع اخس رجال است چنانکه در
منطق نتیجه تابع اخس مقدمتین است پنجم ضعیف است و آن خبریست که یکی از آن چهار خبر نباشد
بآنکه یکی از راویان آن خبر را قدح نموده باشند بفسق یا مجهول الحال باشد یا مرسل باشد یا آنکه در میان فطحی

ونموده اند بوجوهي كه ايشان را يقين حاصل شده است و متأخران كه صحيح ميگويند معني آن
اينست كه جماعتي كه روايت كرده اند ثقه بوده اند و محتمل است كذب و سهو هر يك و غرض بنده
ازين ضبط باصطلاح متأخرين آنست كه چون اكثر مردم باين اصطلاح مأنوس شده اند و مخالفت باعث
غفلت ايشان ميشود و با آنكه در وقت تعارض صحت فايده دارد چنانكه در حديث عمر بن حنظله
گذشت و آنچه مجهول الحال است او را قوي ناميده ام چنانكه شهيد اول عليه الرحمه نيز كرده است
و باين معني اول نيز اشاره نموده است كه حكم بصحت حديثي كرده است از حسن بن محبوب عن بعض اصحابنا
و گفته است كه حسن بن محبوب ممن اجمع بر صحت است ارسال او ضرر ندارد و همچنين اشاره باين معني كرده است
در اوايل ذكري و بسيار است كه علامه و غير او حكم بصحت حديث ميكنند بر خلاف اين اصطلاح از جهت
عمل اصحاب بر آن و اگر حديث بمعصوم نرسد آن حديث را موقوف ميگويند و اگر از قدما است اشتباه
ميشود در كسي كه تتبع ندارند و در واقع موقوف نيست و اگر در آخر حديث سلسله باشد اين حديث را
مضمر ميگويند كه معلوم نيست كه سؤال از معصوم است يا غير معصوم و اگر از قدماست اين معني بر شبهه ميشود
بر كسي كه كم تتبع است و وجه ديگر آنست كه بسيار است كه زراره در كتاب خود اولا ذكر ميكند
كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه چنين فرمود و بسياري از اخبار را نقل ميكند و نام حضرت را
نميبرد بسبب آنكه اول نام آنحضرت را برده است و محدثان كه از كتاب او برداشته بهمان عنوان در كتاب
خود نقل نموده اند بنا بر آنكه نزد ايشان ظاهر بوده است و نميدانسته كه بر جماعتي مخفي خواهد ماند و
همچنين در اول كتاب سماعه ذكر كرده است كه سالت ابا عبد الله عليه السلام و باقي را گفته است و سالته
و بواسطه تقطيع ها در اين سبب اشتباه شده است و بسياري از خبرها بر جمعي مشتبه شده است كه ان شاء الله
رفع آنها خواهد شد چنانكه در روضه ذكر شده است و در محل خود مذكور خواهد شد ان شاء الله تعالى و اگر
سند و طريق عبارتست از جمعي كه حديث را معنعن روايت ميكنند باينكه ميگويند اخبرنا فلان عن فلان
عن فلان و قانون محدثين نيست كه اگر استاد بر يك شاگرد حديث را خوانده است يا ديگري بر او

انداخته بشنوند يا گفته باشند عن رجل يا عمن حدثه يا عمن رواه يا مرفوع باشند باينكه راوي گفته باشد
رفعه عن الصادق صلوات الله عليه يعني بحضرت رسانيده و رجال سند را نگفته و در حاشيه من نيست كه اينها
گسسته باشد راوي بگويد كه قال رسول الله صلى الله عليه و آله و يقين داريم كه راوي حضرت را نديده است
اما اين فقير فرقي نميكند در ميان اين اخبار باينكه هر چه در آن فاسقي باشد ضعيف ميشمارم و الا مجهول الحال
و هيچ دغدغه نيست كه مرتبه اول پست تر است و ممكن است كه اين مجهول الحال ثقه باشد خصوصا وقتي كه گويند
عن رجل من اصحابنا يا سيما وقتي كه گويند عن جماعة من اصحابنا خصوصا هرگاه اين عبارات را جماعتي بگويند
كه روايت نميكنند مگر از ثقه يا ارسال نميكنند مگر از ثقه مثل محمد بن ابي عمير و صفوان بن يحيى و حماد بن عيسى
و بزنطي كه جمعي نقل نموده اند كه مراسيل اين جماعت مثل مسانيد ايشان است بلكه جمعي از اصحاب گفته اند
كه اجماع نموده اند اصحاب بر تصحيح ما يصح عنهم مثل زرارة بن اعين شيباني و محمد بن مسلم ثقفي و بريد
بن معاويه عجلي و ليث المرادي ابو بصير و فضيل بن يسار بصري و معروف بن خربوذ المكي و ابو بصير
بن القاسم الاسدي و عبد الله بن مسكان و جميل بن دراج و حماد بن عثمان و صفوان بن يحيى و ابان
بن عثمان و عبد الله بن بكير و عثمان بن عيسى و فضالة بن ايوب و محمد بن ابي عمير و حماد بن عيسى و احمد بن محمد
ابي نصر البزنطي و حسن بن محبوب و حسن بن علي بن فضال و ظاهر [illegible] آنست كه هر حديثي كه صحيح شد تا طريق
آن بايشان صحيح است و ملاحظه بعد از ايشان نميكنند چون اجماعيست كه خبري نزد ايشان يقيني بوده است
در كتاب خود داخل ميكرده اند پس اگر ما بعد ايشان ضعيف يا مرسل باشد ضرر ندارد و چون اين جماعت
علم باين خبر داشته اند بتواتر يا بغير آن از اسباب علم و ليكن جمعي از متأخرين در حديثي چند
تأمل دارند بنده مثل اين مراسيل را كالصحيح مينامم از جهت موثقيت ايشان و همچنين است احاديث جمل
محمد بن يعقوب كليني و محمد بن بابويه قمي بلكه جميع احاديث ايشان كه در كافي و من لا يحضره الفقيه است همه را صحيح
ميتوان گفت چون شهادت اين دو شيخ بزرگوار كمتر از شهادت اصحاب رجال نيست يقينا بلكه بهتر است
از جهت آنكه ايشان كه صحيح ميگويند معني آن آنست كه يقين خبرات ائمه معصومين صلوات الله عليهم

فصل از

حدثني واگر بر جماعتي خوانده است که راوي با ايشان بوده است راوي ميگويد حدثنا واگر شاگرد
بر استاد خوانده است وکسي ديگر شريک او نبوده است ميگويد اخبرني واگر ديگري با او بوده است
ميگويد اخبرنا واگر ديگري خوانده است واو شنيده است ميگويد سمعت علي فلان يعني من از او شنيدم
در حالتي که بر او ميخواندند واگر حديث را باجازه از او داشته باشد ميگويد اخبرنا اجازة واگر بخط شيخ
ديده باشد گاهي ميگويد اخبرنا وجادة وگاهي ميگويد که وجدت بخط فلان يعني يافتم بخط فلاني
يا رايته في كتاب فلان يعني در كتاب فلاني اين حديث را ديدم واکثر بچنين چيزي عمل نميکنند
مگر آنکه کتاب متواتر باشد از شخص مثل کتب اربعه از مشايخ ثلثه وديگر بدانکه اجازه حديث باصطلاح
علما آنست که تواند گفت که اين کتاب از فلاني است بحکي از بعض وجهي که سابقا مذکور شد ودر آن
معني دارد که نزد عوام مشهور است که جايز باشد او را نقل حديث نمودن يا عمل بحديث نمودن بلکه شيخ
شهيد عليه الرحمه نقل کرده است که سيد محمد بن معيه حسني ديباجي را ادراک نمودم واو اجازه داده
مرا و فرزندان مرا وهر کرا ادراک کند بشود از حيات او در کرده طفلي که قبل از وفات او متولد شده باشد
از او نقل تواند نمود که جميع حديث را روايت ميکنم از سيد محمد وآنچه مشهور است نزد عوام مراد از اجازه
وتصديق اجتهاد است ديگر بدانکه در اخبار شيعه امير المؤمنين را اطلاق مي کنند بر غير حضرت علي ابن ابي طالب
صلوات الله عليه وچون روايت از حضرت امام حسن وامام حسين صلوات الله عليهما ميکنند گاه است کنيت ايشان
با آنکه کنيت حضرت امام حسن عليه السلام ابو محمد است وکنيت حضرت امام حسين عليه السلام ابو عبد الله است
بر ايشان اطلاق ميکنند تا مام لبس نشود گويند وحضرت امام زين العابدين را هميشه باسم ياد ميکنند وحضرت
امام محمد باقر را غالبا بکنيت وآن ابو جعفر است وابو جعفر را بر امام محمد تقي نيز اطلاق ميکنند وابو الحسن کنيت
معصومست امام موسي کاظم وامام رضا وامام علي نقي صلوات الله عليهم و بر ايشان اطلاق ميکنند وگاهي
ابو الحسن اول وثاني وثالث ميگويند بواسطه تميز وبيشتر از راويان علوم مشتبه ميشود وعبد صالح و
ابو ابراهيم را بر حضرت کاظم صلوات الله عليه اطلاق ميکنند وعالم که گويند مراد معصوم است وخصوص

احدي

احدي مراد نيست وهادي وفقيه را بيشتر بر امام علي نقي عليه السلام اطلاق ميکنند وگاه است که فقيه را
بر امام حسن عسکري وصاحب الامر صلوات الله عليهما اطلاق ميکنند وبيشتر رجل را بر حضرت امام حسن
عسکري اطلاق ميکنند وابو محمد کنيت آن حضرت است وجواد را بر حضرت امام محمد تقي اطلاق ميکنند وصاحب
ناحيه را بر حضرت صاحب الامر اطلاق ميکنند وگاه است غايب وجليل وغريم وحجت نيز بر آن حضرت
اطلاق ميکنند وانشاء الله در مواضع خود هر يک بيان خواهد شد وآنچه از اصطلاحات حديث اهتمامي
بشان آن بود در اينجا مذکور شد انشاء الله تعالي باقي اصطلاحات را در اثناي نقل احاديث مذکور خواهيم ساخت

فايده دوازدهم بدانکه علم بهترين عبادات است وچنانکه در همه عبادات نيت قربت ضرور است همچنين در طلب علم
ميبايد که غرض رضاي الهي بوده باشد ونيات باطله سبب آنست که حق سبحانه وتعالي توفيق نميدهد واو را
نفع نميرساند علوم را وخوبي وبدي علما بنيت است وچنانکه علماي ربانيين وارثان پيغمبرانند علماء بد بدترين خلق
واتباع واعوان شياطين اند در اغواي خلايق ودر اخبار بسيار از حضرت سيد المرسلين صلي الله عليه وآله
وارد شده است که دو طايفه اند از امت من که اگر ايشان خوب باشند امت من خوب خواهند بود
واگر ايشان بد باشند امت من بمتابعت ايشان بد خواهند شد وآن دو طايفه امرا وعلما اند وظاهر است
که اگر پادشاهان خوب باشند عاليان بمقتضي مضمون الناس علي دين ملوکهم باينها ميشوند وهمچنين علما بلکه خوبي علما
چنان که خوبيت که خوبي ايشان بحسب واقع مؤثر است در نفوس خلايق وچند انکه اين جماعت در خوبي کوشند
هرچند خلايق از خوبي ايشان خبر داشته باشند خلايق در مقام خوبي وصلاح در مي آيند وهمچنين در بدي
وفساد وبحسب احاديث معتبره ايشان در جميع ثوابهاي اهل عالم شريک خواهند بود وآنچه که در بديها بهم رسيد
ودر احاديث بسيار وارد شده است که لا عمل الا بنية يعني هيچ عملي بي نيت عمل نيست ودر حکم
عدم است پس لازم است بر طالب علم که اول تصحيح نيت بر رياضات ومجاهدات بکند و آسان نيست اين
معني بلکه بدون مجاهدات غالبا حاصل نميگردد وحق سبحانه وتعالي فرموده است که والذين جاهدوا فينا
لنهدينهم سبلنا وان الله لمع المحسنين يعني آن جماعتي که در راه ما مجاهده مينمايند با نفس

و شیطان بریاضات هر آینه راههای خود را بایشان خواهیم نمود و بدرستی که حق سبحانه و تعالی
با نیکوکاران است و این جهاد اکبر است چنانکه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بروایات معتبره
وارد شده است که فرمودند که رجوع کردیم از جهاد اصغر بجهاد اکبر پرسیدند که یا رسول الله جهاد اکبر
کدام است فرمودند که جهاد نفس است و فرمودند که دشمن ترین دشمنها نفس اماره است و حق سبحانه و تعالی
فرموده است که قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها یعنی رستگاری یافت
کسی که تزکیه نفس خود نمود و او را پاک کرد از صفات ذمیمه مثل کبر و ریا و عجب و بخل و سایر صفات ذمیمه
و زیانکار شد کسی که نفس خود را در پستیها گذاشت و عیبهای خود را پوشانید و در اخبار معتبره از
حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که از ایشان پرسیدند که احسان
کدام است فرمودند که احسان آن است که عبادت الهی چنان کنی که گویا او را می بینی و اگر تو او را نبینی او ترا
می بیند پس ظاهر شد که مجاهده با احسان سبب هدایت راههای قرب است بجناب اقدس الهی و علم را بهما [illegible]
در نیات و از نتیجه است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که همه مردم هالکند مگر علما و همه علما هالکند
الا عاملان که بعلم خود عمل نمایند و همه عاملان هالکند مگر آنها که علم و عمل ایشان خالص شد از جهت رضای الهی و آیات
و اخبار درین باب زیاده از حد و حصر است ان شاء الله بعضی از آنها نیز مذکور خواهد شد و چون ظاهر است که خوبی
ضروری است پس غرض منتفی آن است که از علوم آنچه ظاهر بوده باشد که رضای حق سبحانه و تعالی در تحصیل آن است
طلب نماید و هیچ شکی نیست که حق سبحانه و تعالی اعرف است باحوال بندگان از ایشان باحوال خود و پیغمبران را
بخلایق فرستاده که ایشان را هدایت نمایند بخیری که صلاح ایشان در آن است از علم و عمل و منع کنند ایشان را
از آنچه فساد ایشان در آن است از علم و عمل و چنانچه در حدیث است که پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و اوصیای او بهترین
اوصیای پیغمبران اند بلکه کتب انبیا و متواتره از طرق اهل بیت است که ایشان بهتر از جمیع انبیا اند بعد از
حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین و ایشان بخلق رسانیدند آنچه در کار است ایشان را از علوم دینی
و معارف یقینیه پس بر همه طالبان لازم است که متابعت ایشان نمایند و علوم ایشان را کسب نمایند و از ایشان

گذشته اند

گذشته اند چیزی که ضرور باشد مردم را مگر آنکه آنرا بیان فرموده اند و در معرفت حق سبحانه و تعالی
در قرآن بیان شده است و در آیات بسیار که هر ذره از ذرات موجودات دلیل هستی اوست
چه بر همه عقلا ظاهر است که اگر جمیع آدمیان که زنده اند و گذشته اند خواهند که پشه را از کتم عدم بوجود آورند
قادر نیستند بلکه اگر خواهند که بفهمند آنچه را که حق سبحانه و تعالی در خلق او کرده نمی توانند فهمید مثل
آنکه او را بصورت فیل آفریده است و بیاد دیده داده است او را بر فیل بدو برده و او را بر فیل مسلط کرده
است که اگر بر او هجوم آورند او را هلاک میکنند و از جهت او را خرطوم بشکل فیل داده است که پشه را از خود
دفع نماید و خرطوم آن را مانند خرطوم فیل میان خالی ساخته است بلکه قوت تر با آلات چشم او را خوردی مرتبه است که
نمی توان دید چنانکه دیده است که آن آسمان و زمین را می بیند و بال او را بالی داده است که در شب تاریکی می بیند
و می فهمد که در کجا خرطوم او فرو می برود و کجا خون بیشتر دارد و با نهایت جرحی که دارد از جوع چون که
بآنجا رسید سر خرطوم که مشتمل بر سمی بران موضع گذاشت و آن زهر آن عضو را سست نمود
خرطوم خود را فرو برده و خون بدن را میمکد و نهایت ملاحظه میکند که مبادا آدمی در دفع او در آن شود و
و همین که فهمید که کسی اراده کشتن او نمود میپرد و غالب وقتها انتظار خواب آدمی میکشد چون صدای او
که در وقت طلب نفس بیشتر بعمل می آید با آنکه اگر چشمی بیند در حضور آن شخص نمی فهمد که بخواب رفته یا نه
پشه میفهمد که وقتا و بخواب رفته و بعد از آن بخاطر جمع مقداری که غذای اوست مانند حجام میکشد
کشیده میپرد و جای چند ساکن میشود که بجای دم بر و دست نیابند چون میفهمد که چون ضرر بایشان
ایشان در دفع او میکوشند با این همه که در احتیاط دارد در تسبیح و تحمید خداوند خود مشغول است
و فواید وجود ایشان بسیار است از جمله خونهای ردیه را از بدن آدمی میکشد تا دفع بیماریها شود
لهذا در جایی که پشه بسیار است بیماری کمتر است فایده دیگر آنکه بندگان الهی ضعف خود را
مشاهده نمایند که از دفع ضعیف حیوانات عاجز و عاجزند و باین حشره ها که خورده اند و کمینه فهمها
مارها و عقربهای جهنم را و بر وجود او و بر بدایع صنع و قدرتی که در وجود او داده است استدلال کنند

بوجود واجب الوجود و بر علم و قدرت او دلالت دارد و بر آنکه خالق او نیست با مشابهتی بمخلوق در هیچ
بهیچ وجه و مع هذا دو طرف یعنی صد هزاران هزار از ان می آفریند و بر نمرود یکی که دعوی الوهیت میکند
با صد هزاران هزار لشکر او مسلط گردانیده و دو طرف یعنی همه را هلاک میگرداند تا عظمت و جلال
با ضعف مخلوقات بر عالمیان ظاهر سازد و همچنین اگر بنده فکر کند که در هر ذره از ذرات عالم دلیل
وجود او هست و هر که غافل باشد در نسیکه که خانه بی بنا ساخته نشود و یا کشتی که کشتی بان براه رود و فرق
همه عقلا ظاهر است که کسی که دانش متعقی نیست چون تواند که چیزی را وجود دهد ذات بی هست
از هستی بخش چون تواند که شود هستی بخش مجملا چون حق سبحانه و تعالی مشاهده بندگان خود را بر
ارشاد ایشان بمثال این براهین نموده است نه براهین و دور و تسلسل و نه براهین تطبیق و تضایف
که عالمی را بضلالت در آورده و از خداوند خود دور ساخته بسبب متابعت یونانیان بلکه حق سبحانه و تعالی
مقرر ساخته که چون بندگان او او را بآیات آفاق و انفس بشناسند و مشغول عبادت او شوند
درهای معرفت خود بر روی ایشان بگشاید تا بمرتبه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین برسند و نور یقین را
در دلهای ایشان بیندازد چنانکه منقولست در خبر صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که
روزی حضرت سید المرسلین از نماز صبح فارغ شده نظر فرمودند بجوانی که در مسجد سر بزیر انداخته
از نعاس بسبب بیداری شب و رنگ او زرد شده و بدن او ضعیف و نحیف گشته از کثرت عبادت
و چشمها فرو رفته از بسیاری ریاضت حضرت فرمودند که ای حارثه چه حال داری در جواب گفت
الحمد لله صاحب یقین شده ام حضرت فرمودند هر چیز را دلیلی و علامتی است چه دلیل داری که
بر یقین تو کند در جواب گفت که یقین من یا رسول الله سبب غم آخرت شده است و غم و بیداری
از دل من که شبهای مرا به بیداری و روزهای مرا بگرسنگی و تشنگی داشته است که گویا
می بینم که قیامت برپا شده است و عرش را برپای داشته اند از جهت حساب خلایق و همه خلایق
محشور شده اند و در آن صحرا از جهة حساب و من در میان ایشانم و چنان می بینم که جماعتی

درنعیم

در نعیم جنت متنعم اند و بر تختهای خود تکیه داده اند و چنان می بینم که اهل جهنم را عذاب میکنند و زبان
و فریاد میکنند و صدای ایشان در گوش منست پس حضرت رو باصحاب کرده فرمودند که
این بنده ایست که حق سبحانه و تعالی دل او را بنور ایمان منور گردانیده و با او فرمودند که برین
حالی که هستی باش و ترک این مکن پس حارثه گفت یا رسول الله چون دنیا بر من تنگ شده
و اشتیاق آن عالم زیاده شده است از حق سبحانه و تعالی طلب کن که مرا شهادت روزی گرداند
حضرت دعا کردند و در آن چند روز غزوه پیش آمد و در آن جنگ بکار رحمت ایزدی پیوست
و درین باب اخبار بسیار است حاصل آنکه مثل این یقین بجز از عبادت الهی نمی آید و حق تعالی فرموده
والذین اهتدوا زادهم هدی یعنی آن جماعتی که هدایت می یابند بکردن اعمال
صالح حق سبحانه و تعالی زیاده میفرماید هدایات ایشان را بحقایق و علوم الهیه و معارف یقینیه و حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که در شب معراج خداوند عالمیان فرمود که هر که دوستی از
دوستان مرا خوار کند چنانست که با من محاربه نموده است و بندگان بمن تقرب نمی جویند
بچیزی که محبوبتر باشد نزد من از ادای واجبات و تحقیق که نزدیک میشود بنده بمن بکردن سنتهای
عبادات از ذکر و فکر و مراقبه تا آنکه محبوب من میشود و چون محبوب من شد من میشوم دیده او که
می بیند و بمن میگوید و بمن حرکت میکند اگر دعا کند اجابت میکنم دعای او را و اگر سؤال کند
عطا میکنم هرچه را خواهد حاصل که به الله و بالله و مع الله میشود و این مرتبه نهایت رتبه مقربانست
که برتبه عیان وصل میگردند و نمیتوان ادراک این معنی کردن تا حاصل نشود و در احادیث بسیار
واقع شده است که معرفت فطریست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که فطرة الله التی
فطر الناس علیها یعنی حق سبحانه و تعالی همه آدمیان را بر فطرت اسلام آفریده است و همه را
نور معرفت کرامت فرموده یعنی که میدانی که خداوند خود را میشناسی با آنکه جزم داری که عطای
داری که نیا از لوازم عطای عقل است چنانکه عقل سریع کامل میشود تا این نوع یقین حاصل

حق سبحانه و تعالی چون دلایل وجود خود را ظاهر ساخته است و این یک معنی است از حدیث من
عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر کس که آدمی خود را شناخت بعقل خداوند وجود را البته بشناسد
معنی دیگر آنکه هرگاه که آدمی علم بوجود خود بهم رساند خواهد دانست که البته او را موجدی هست چه محال است
که خود بخود بهم رسد چه ظاهر است که مادر و پدر در ایجاد او دخلی ندارند بسیار است که فرزند میخواهند
و نمیشود و بسیار است که نمیخواهند و میشود و پسر میخواهند دختر میشود و دختر میخواهند پسر میشود الی غیر
ذلک مما لا یخفی و معنی دیگر آنست که هر که فکر کند در غرایب صنع و بدایع حکمت که حق سبحانه و تعالی
در خلق انسان فرموده و او را نمونه عالم کبیر گردانیده است از مجردات و مادیات روح که از عالم قدس است
باین بدن مربوط گردانیده و عقل که از عالم جبروت است وزیر او کرده و حواس باطن و حواس ظاهر را
که از قید کارفرمایان او گردانیده و او را قوت نطق کرامت کرده که ما فی الضمیر خود را اظهار کند
بعبارات فصیحه و قوت حافظه را خزینه دار او ساخته که هرچه خواهد از مجهولات باندک تاملی از جهت
او معلوم گرداند و همچنین جابر قوی و آلات که او را کرامت نموده که در مجلدات بسیار نگنجد و نگفته اند
از علما که فکرها کرده اند بعشر عشر آن نرسیده اند چنانکه باب حکمت رب العالمین شعر
دواؤک فیک وما تشعر ۞ وداؤک منک وما تبصر ۞ وتحسب انک جرم صغیر ۞ وفیک انطوی
العالم الاکبر ۞ وانت الکتاب المبین الذی ۞ باحرفه یظهر المضمر ۞ یعنی دوای دردهای تو در تست و
تو شعور نداری و درد تو هم از تست و تو نمی بینی و تو می پنداری که این جسم خردی و حال آنکه
پنهان است در تو عالمی که از همه عوالم آلهی بزرگتر است که آن روح و عقل است و تویی کتاب ظاهر
کننده که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین
یعنی هیچ تر و خشکی نیست یعنی مجرد و مادی یا جمیع کاینات مگر آنکه همه در کتاب مبین است یعنی
حضرت فرموده که حروفهای کتاب تو ظاهر میسازد علم و قدرت و حکمت و اراده و سایر کمالات
آلهیه را چون انسان را رتبه جامعیت کرامت کرده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است

که

که سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق یعنی زودی
بنمائیم بایشان باندک تفکری دلایل ذات و صفات خود را در عالم آفاق و در نفسهای
ایشان تا بر ایشان ظاهر شود که حق خداوند عالمیان است و مابقی همه باطلست الا کل شیء ما خلا الله باطل
پس هرگاه خود را شناخت بعنوان خداوند خود را البته خواهد شناخت بصفات جلال
و جمال شعر نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل ۞ آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست ۞ معنی دیگر آنکه حق سبحانه
و تعالی انسان را مظهر صفات کمالیه خود ساخته است از علم و قدرت و امثال آن و اکثر انبیا را بعثت
متصف بعلم و قدرت و سایر کمالات آلهی را چنانکه در خبر است که حق سبحانه و تعالی بحضرت داود علی نبینا و
علیه السلام فرمود که من گنجی بودم مخفی پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته
شوم و چون ظاهر شد که رتبه انسان رتبه ایست که از همه رتبه ها حتی از رتبه ملایکه بالا رفته است تا بمرتبه
میرسد که در آینه روح او جلوه گر میشود صفات کمالیه آلهی و علم او علم آلهی میشود و کمال او کمال حق سبحانه
و تعالی میشود و قدرت او قدرت حق در مطلق جل و علا میشود و هرگاه باین رتبه رسید و خود را
بر تحقیق حق سبحانه و تعالی را خواهد شناخت بصفات کمالیه جمالیه و نعم ما قال رباعی در جستن جام جم
جهان پیمودم ۞ روزی ننشستم و شبی نغنودم ۞ ز استاد چو وصف جام جم بشنودم ۞ خود جام
جهان نمای عالم بودم ۞ و آیات و احادیث در این باب بسیار است معنی دیگر آنکه چون آدمی علم بوجود
خود دارد و آدمی نفس ناطقه است این بدن مع هذا نمیداند که سیاه است یا سفید در بدنست یا بیرون
بدن بزرگ است یا کوچک بلکه هیچ یک از این صفات موصوف نیست چون مجرد است و تعلقی باین بدن
دارد مثل تعلق عاشق بمعشوق پس وجود نفس معلوم است و حقیقت آن معلوم نیست همچنین میداند که
وجود واجب الوجود را و حقیقتش را دانستن محال است و بعبارت اخری اگر تو نفس خود را
نشناختی خدای خود را شناسی و نعم ما قال الحکیم الغزنوی شعر چو بود نفس کس نشناخت
شو نیست ۞ ذات او هم بدو توان دانست ۞ ای شده از نهاد خود عاجز ۞ کی شناسی خدای را هرگز

چون تو در نفس خود زبون باشی ؛ عارف کردگار چون باشی ؛ دانه ایی که ما دری داد
لیک چونیّه بوصف درنارد ؛ ذات او را بنزده راه ادراک ؛ عقل را جان و دل در آن
ره چاک ؛ نه بزرگیش هست از فزونی ؛ ذات او برتر از چندی و چونی ؛ با مکان آفرین مکان چه کند
آسمان کرا باسمان چه کند ؛ عقل رهبر و لیکن تا در او ؛ فضل او مر ترا برد بر او ؛ عقل عقلست
جان جانست او ؛ آنچه زو برترست آنست او ؛ با تقاضای عقل و نفس و حواس ؛ کی توان بود کردگار
شناس ؛ معنی دیگر آنکه هر که نفس خود را شناخت بنقص و احتیاج خداوند خود را شناخت بغنی
و عدم احتیاج و هر که خود را شناخت بفنا و عدم خداوند خود را شناخت ببقا و قدم و
همچنین بسایر صفات متضاده و جمیع این معانی حق است و میتواند بود که همه مراد امیر المؤمنین صلوات الله
علیه باشد بلکه اگر کسی تفکر کند ازین معانی بمعانی دیگر راه میبرد چنانکه جمعی از طالبان معرفت الهی بسیاری ازین
شکسته معنی این حدیث استفسار نمودند و ترتیب بیچ مذکور شد از معانی و بعضی شمرده بود و هفتاد
معنی گفته بودم و الله تعالی یعلم و دیگر در معرفت ضرورتست که بدانند که صفات ذاتیه الهی عین ذات
مقدس اوست چنانکه احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است باین معنی که ذات مخلوق
غیر صفات ایشانست و نفس ما خود عالم نیست و عالم میشود و آنچه ما نعلم میدانیم حق سبحانه و تعالی بذات
میداند و لیکن لازم نیست که بدانند که چگونه میداند چون علم عین ذاتست و دانستن ذات از محالاتست
باخبار متواتره و باتفاق عقلا همچنین میدانند که عین ذاتست و دانستن آنها نیز از محالاتست و میباید دانست
که علم الهی بجمیع مکونات قبل از وجود ایشان مثل علم اوست بآنها بعد از وجود ایشان و چنین نیست که بر
علم او چیزی بیفزاید بعد از وجود و علم او احاطه کرده است بهمه اشیا بموجود و معدوم و همچنین قدرت او
نیز محیط است بهمه اشیا و بدانند که حق سبحانه و تعالی سمیع و بصیر و مدرکست باین معنی که مسموعات و مبصرات
و مدرکات همه نزد او ظاهرست و علمست بهمه اشیا و حیات الهی عبارتست از وجود او تعالی
شانه که عین ذات اوست بلکه ذات مقدس او محض وجود است و وجوب وجود او یعنی

ماکه

ماکه وجود است زیادتی زاید بر آن و اراده الهی بنابر احادیث صحیحه کثیره عبارتست از تعلق
قدرت الهی بایجاد اشیا و این معنی از صفات فعل است نه از صفات ذات و نه باین معنی است
که چیزی در نفس او حادث شود چنانکه در مخلوق می باشد و کلام الهی عبارتست از خلق حروف در هوا
و غیر آن از اجسام و میباید دانست که حق سبحانه و تعالی جسم نیست و جسم چیزیست که طول و عرض
و عمق داشته باشد و هر جسمی خواه لطیف باشد مانند ملائکه و جن و هوا و خواه کثیف باشد مانند زمین
محتاج است باجزا و مکان و جهت و غیر آن و هر محتاجی ممکن است و با وجوب وجود منافات دارد
و همچنین عرض نیست و در مکان نیست و در جهت نیست چون اینها همه مستلزم احتیاج است و محال
است که او را توان دید در دنیا و عقبی چون دیدنی جسم کثیف باشد و در جهتی باشد و دیده نمیشود
و اینها همه مستلزم احتیاج است و آن مستلزم امکان و بر این مضامین احادیث متواتره وارد شده
است و در قرآن و آیات بسیار که همه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و چون اخبار نموده بمعجزات مخبر
داده اند که حق سبحانه و تعالی واحد بالذات است و هیچ وجه تعدد و تکثر در ذات مقدس او نیست در
دلائل وحدت کافیست و در وصیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد است که اگر خدای
دیگر میبود هر آینه پیغمبر و کتابی میفرستاد و چون لطف بر حق سبحانه و تعالی واجبست بعثت انبیا و ارسال
رسل لطف است پس عدم اینها دلالت بر عدم وجود بلکه عدم امکان وجود شریک میکند و بر این بسیار
بر هر یک از این مطالب هست که محتاج است بمقدمات بسیار بر اینها اکتفا نموده شد و میباید که اعتقاد
بوجود انبیا داشته باشند مجملا و همچنین بکتابهای ایشان مجملا که حق سبحانه و تعالی بر بسیاری از انبیا
کتابها فرستاده است خصوصا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و واجبست که بدانند پیغمبر آخر الزمان
و آنکه معصومست از صغایر و کبایر و سهو و نسیان و آنکه آنحضرت خاتم پیغمبرانست چون آن حضرت
دعوی نبوت فرمود و بر طبق دعوی خود معجزات بسیار نمود و از انجمله در آنچه احادیث گذشت

از بسیار معجزات است و بهترین آن معجزات قرآن است که جمیع فصحای عرب عاجز شدند از آنکه سوره برابر
آن بیاورند و کشتن و جنگ را بر معارضه اختیار نمودند با آنکه هر یک در آن زمان بخطبه‌های طویله داد سخن می‌دادند
و وجوه اعجاز قرآن بسیار است اول فصاحت الفاظش با آنکه خطب امیر المؤمنین علیه السلام در مرتبه
ایست که جمیع فصحای عرب و بلغای عجم معترفند که بشر مثل آن نمی‌تواند ادا کرد و اگر آیه از قرآن درمیان
در آنجا بوده باشد مانند یاقوتی است که بر لوح طلایی سوار کرده باشند دوم قوانین اسلوبش که بر وجهی
است که جمیع فصحا از آن در عجب اند نه پیش از آن حضرت و نه بعد از او کسی ادا نکرده است
سیم اخبار از مغیباتش از اخبار انبیا و سلف با آنکه اکثر اهل کتاب اخبار که از ایشان از آنحضرت
می‌پرسیدند جواب ایشان بر وجهی میداد که در کتب آلهیه بود و سبب اسلام ایشان میشد با آنکه
نزد عالمی تردد نکرده بود و درسی نخوانده بود چهارم اخبار از مغیبات آینده مثل سوره
انا اعطیناک الکوثر که نازل شد از جهت آنکه آنحضرت را کفار قریش ابتر می‌گفتند بسبب آنکه فرزندان
ذکور حضرت فوت شدند و در کتب اخبار سابق بود که اولاد او بسیار خواهند بود و حضرت از
گفته ایشان غمگین شد حق سبحانه و تعالی بشارت فرمود که کثرت اولاد و اتباع و ملوک و علما از امت
و فرمود که ان شانئک هو الابتر یعنی دشمنان تو بی‌نسل و ابتر خواهند بود و چنان شد که
عالم از فرزندان آنحضرت پر شد با آنکه بی‌نهایت از ایشان شهید کردند و اثری از بنی امیه
و بنی عباس و بنی ابی جهل و بنی الولید و غیر ایشان نماند و ملک آن حضرت مشرق و مغرب را احاطه کرد
و علما و امت آنحضرت از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و اولاد و اتباع ایشان بی‌نهایت شدند
و اخبار از مغیبات که در قرآن است از آنچه عقول خلایق از آن بهره بسیار است و آنچه ائمه معصومین از
قرآن بوقوع آن خبر داده اند و واقع شده و خواهد شد بسیار است از آنجمله حکایت فتح مکه و سایر فتوح که بود
فتح مشتمل بر آن و غلبه روم و کشف اسرار منافقان که در بسیاری از سورها است و اخبار از آنکه
دین آنحضرت بر همه ادیان غالب خواهد شد و سایر خبرها که تمام گنجایش آن ندارد و [illegible]

در تفسیر

در تفسیر قرآن بیان خواهد شد و بسیاری را مفسران ذکر کرده اند پنجم اشتمال قرآنست بر علوم اولین
و آخرین و با آنکه زیاده از صد هزار تفسیر نوشته اند و هر یک بقدر قابلیت خود از آن حقایق
یافته اند صد هزار یک آن را نیافته اند و آنچه برین حقیر واقع شد این بود که در اوایل طلب علوم
مشغول بتفسیر کتب بودم و مجمع البیان و کشاف و تفسیر قاضی و بسیاری از تفاسیر در نظر بود
و مطالعه میکردم و بار یافتن شایق بودم و میخواستم که از حقایق قرآنیه بهره یابم در اثنای شبی
دست داد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در واقعه دیدم که نشسته اند و بنده در خدمت
او بخاطرم رسید که خوب تفکر نما در کمالات آنحضرت هر چند ملاحظه بیشتر مینمودم انوار آنحضرت
در ترقی بود بمرتبه که عالم را فرو گرفت و من از دهشت آن واقعه بیدار شدم بخاطرم رسید که چون
در اخبار وارد شده است که کان خلقه القرآن باید که تفکر در معانی قرآن کریم بیشتر
نمودم در تدبر در آیه که بآن رسیده بودم شروع شد در کشف حقایق آن هر چند تفکر مینمودم
بیشتر ظاهر می‌شد تا آنکه علوم لا تحصی و لا تعد یکبار ریخت که اگر مدت عمر شرح نمایم از آن نتوانم
و همچنین هر آیه را که ملاحظه مینمودم فایض میشد علوم بسیار و بعزت حق سبحانه و تعالی قسم
که اغراق نکرده ام مجملا از جهة اعجاز قرآن اوضح من الشمس است با آنکه آنحضرت امی بود و همین اعجاز
کافی است که حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین نزد کسی تعلم ننمودند بغیر از آنحضرت و علوم ایشان را
حصر نتوان نمود و همه را واضح میباشد از قرآن و اخبار متواتره وارد است در آنکه قرآن مشتمل است
بر علوم اولین و آخرین و علم آن نزد ائمه اهل بیت علیهم السلام بوده و سنیان در این خلافی ندارند
مگر خوارج علیهم اللعنة اگر چه خوارج نیز آنحضرت را اعلم میدانستند ششم اشتمال قرآنست بر شریعت
مقدسه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که اگر عالم بآن عمل نمایند همه احوال ایشان منتظم
و الحق که این اقوی معجزاتست نزد عقلای منصفین و هر که تدبر نماید در هر حکمی از احکام شرعی عقل
حکم میکند که چنین میباید و انشاء الله پاره از آن مذکور خواهد شد هفتم خواص سور و آیات قرآنیات است

۲۶

از انجمله آیة الکرسی تنها مجرب است از جهة محافظت نفس و مال و عرض و دین و قطع نظر از اشتمال او بر معارف

الهیه و همچنین سوره حمد و توحید ثابت الیه که بسیار بیماران را که اطبا از ایشان عاجز شده بودند و مجرب بوده

هفتاد مرتبه حمد خوانده ام و شفا یافته است و این معنی با کثر اهل ایمان ظاهر است و همچنین آیات دیگر

بواسطه مطالب دیگر که نفع دهنده است که هر آیه از قرآن مجرب است بوجوه بسیار هستم اگر چند

بیشتر خوانند رغبت بان بیشتر میشود و ایمان مومنان در زیاده میشود و علم علما در رد و قرآن و کتب

سایر کتب که اگر چه باز بخوانند ملال حاصل میشود و وجوه اعجاز قرآن بسیار است نزد اهل ایمان

و سایر معجزات آنحضرت که از بیرون اعجاز است شق قمر است که در قرآن متواتر است و اگر نمی بود

لا اهل کفار که مسلمان نشدند بنگ می افتادند و اقلا نقل میکردند منافقان که غلط است و دیگر

نقل کرده اند که عمر بن الخطاب که در جنگ حدیبیه با حضرت سید المرسلین در جا دادا آمد که گفتی

لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤسکم و مقصرین یعنی

داخل خواهید شد در مسجد الحرام اگر خدا خواهد ایمن از دشمنان سرها تراشیده و تقصیر موی و ناخن

کرده و چون صلح نمودند که برگردند سال دیگر کفار مکه را خالی کنند و حضرت با اصحاب داخل شده سه روز

در مکه باشند عمر بر حضرت که من شک در نبوت تو نداشتم و الحال باجبار شک شدم تو گفتی که داخل

خواهیم شد و نشدیم حضرت فرمودند که من نگفتم امسال داخل خواهید شد گفتم داخل خواهید شد انشاء الله

سال دیگر داخل خواهید شد و نزد ابوبکر رفت و همین سخن را گفت همین جواب شنید اگر شنیده بود

اتفاقا عمر سکفت غلط است و دیگر خبر دادن حضرت امیر المومنین که عنقریب قتال خواهی کرد با ناکثان

که با تو بیعت کنند و بیعت خود را برهم زنند و با قاسطان و مارقین که خوارج نهروان بوده اند و برگشتند

شهید شدند و دیگر خبر شهادت حضرت امیر المومنین را که در شب نوزدهم ماه رمضان چهل از هجرت یعنی

واقع خواهد شد و همه حضرت خبر نموده اند و همین خبر را اهمار از آن حضرت روایت نموده اند و از

و همچنین خبر شهادت حضرت امام حسین و صلح حضرت امام حسن و خبر ملاقات جابر انصاری حضرت امام محمد باقر

صلوات الله

صلوات الله علیه و خبر شهادت امام رضا علیه السلام در خراسان و دفن آنحضرت در آنجا و خبر غیبت

هزار ماه ب

ائمه اثنا عشر و خبر پادشاهی بنی امیه هزار ماه و سال در سوره انا انزلناه و خبر امارت فرزندان عباس و بشارت

ائمه بر دست ایشان که همه اینها متواتر است و دیگر اخبار که انشاء الله در این کتاب مذکور خواهد شد

و دیگر مرده زنده کردن حضرت و بطعام قلیل خلق کثیر را اطعام نمودن و این معنی بسیار واقع شد

و دیگر ناله ستون خانه و دیگر تسبیح گفتن سنگ و ریگ و شهادت دادن بر نبوت آنحضرت و این

بسیار واقع شد و دیگر آب از میان انگشتان آنحضرت در آمدن و بعضی کس بشتران شبانی آن

شدن و دیگر زبان زهرآلوده بسخن در آمدن و دیگر سوسمار بسخن در آمدن و شهادت بر نبوت آن

حضرت دادن و سایر معجزات که اینجا گنجایش ذکر آنها ندارد و دیگر معجزات ائمه معصومین که هر یک

از حد حصر بیرون است همچنانکه دلیل امامت ایشان و دلیل نبوت سید المرسلین نیز هست و دیگر کرامات

اولیا هر یک از صد هزار هزار ولی که در اعصار و ادهار بوده اند و کرامتها که در این عصر در بسیاری از مردم

ظاهر شد همه دلیل حقیت آن حضرت است و چون این مقام گنجایش بیش ازین ندارد برین اختصار شد

و دیگر اینها اوضح از آن است بر تو باد که ملاحظه حق هر که باشد و زنهار که نظر بکثرت که کثرت کفار بیش از مسلمانان است

و کثرت مخالفان بیشتر از شیعیان و فساق بیشتر از صلحا اند و جهال اکثر از علما اند و علما بطلب بیش از

علما حقه و در قرآن مجید حق سبحانه و تعالی در بسیار جا مدح قلت فرموده است و در بسیار آیه مذمت

کثرت و چون بسیاری از علما اشتباهات کرده اند و در روضة المتقین حق را بیان کرده ام بر وجهی

که دفع شبهها شده است و نام کسی نبرده ام که مبادا خجالت کشند و امید داریم که همه را اجتهادات

و سهوها که از جهة رضای الهی بوده اند ثابت باشند و چون در این شرح حسب الامر الاعلی

ذکر نموده اند که مذهب علما را نقل کنم و بعد از آن آنچه بخاطر این ضعیف رسیده است بیان کنم و علامی دارم

والده و دیگر آنها خواهش نمودند و اشاره با اختلاط خواهم کرد و استدعا از اخوان مومنین آنست که

بر این بنده مواخذه ننمایند و غلطات این شکسته را بنظر شفقت اصلاح فرمایند بحق المعصوم الامام

عصمه الله تعالی من انبیائه و اوصیائه و ما توفیقی الا بالله و هو حسبی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر

بسم الله الرحمن الرحیم یعنی استعانت به نام بزرگ میجویم در افتتاح کتاب و در تألیف آن
به اسم واجب الوجود بالذات الله که مستجمع جمیع کمالاتست و بخشاینده است در دنیا و عقبی
به نعمتهای ظاهره بر همه عالمیان از مؤمنان و کافران و مهربانست بر مؤمنان در دنیا به توفیقات
و هدایات و در آخرت به ادخال ایشان در بهشت و اعطا درجات به ایشان و ابتدای حق سبحانه و تعالی به
کتاب خود را مفتتح به بسم الله نموده ارشاد نموده است که در ابتدای کتب خود و بلکه جمیع افعال خود
افتتاح به آن نمایند و در خبر مشهور از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است
که هر امری که صاحب شأن و بال باشد و در ابتدای او بسم الله یا به اسم الله نگویند آن امر
عاقبت ندارد و به اتمام نرسد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که ترک مکن
بسم الله الرحمن الرحیم را و اگرچه بعد از آن شعری باشد یعنی در نوشتن یا تکلم از نوشتن و خواندن
آن در همه کارها حتی در خواندن شعر که مذمومست و از آنحضرت منقولست که این آیه اعظم آیات
قرآنست و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که چون بنده بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
در اول کاری خداوند عالمیان میفرماید که بنده من ابتدا به نام من کرد بر من لازمست که تمام کنم کار
او و مبارک گردانم جمیع احوال او را و از حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما
که بسم الله الرحمن الرحیم اقربست به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی آن و اکثر علما بر آنند
که اسم اعظم مستور است و معین نیست حق سبحانه و تعالی او را مخفی ساخته که همه کس نداند مگر دوستان او و عباد متقی
بانکه آرزو که از شخصی بهم رسانند به اسم اعظم آن شخص را هلاک کنند و گاه باشد که آن شخص مستحق
این نباشد که از همه اسما منقطع کردند چنانکه شب قدر و ساعت استجابت دعا و اولیاء الله مخفی اند
و الله تعالی یعلم و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که چون معلم کودک را بگوید بگو
بسم الله الرحمن الرحیم خداوند عالمیان برات می‌نویسد از جهت کودک و برائی از جهت پدر و مادر

او

او و برائی از جهت معلم او که همه را از آتش دوزخ آزاد نموده‌ام و در احادیث صحیحه از حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین وارد شده است که فرمودند در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم که باء بهای
و حسن خدای تعالی است و سین سناء و رفعت الهی است و میم ملک و پادشاهی الهی است و الله یعنی
خداوند و پروردگار و آفریدگار همه چیزها و رحمن یعنی بخشاینده بر جمیع خلایق و رحیم یعنی بخشاینده بر
مؤمنان مخصوص و در روایتی وارد شده است که میم مجد و عظمت الهی است و در حدیث کالصحیح وارد است
که از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدند که بسم الله چه معنی دارد حضرت فرمودند که معنیش
آنست که داغ بندگی بر جبین روح خود میگذارم از جهت حق سبحانه و تعالی از آنکه بنده باشم و بندگی
کنم و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایتست که از آنحضرت پرسیدند
از بسم الله الرحمن الرحیم حضرت فرمودند که باء بهاء و خوبیهای الهی است و سین سنا و بلندی مرتبه الهیست
و میم ملک و سلطنت الهی است و الف الله آلاء و نعمای الهیست بر تمام آن و واجب و لازم گردانید
بر خلایق که ائمه معصومین باشد و لام دارنده ولایت از امام خود و ها هوان و خواری مخالفان
محمد و آل محمد را صلوات الله علیهم و رحمن بخشنده است بر جمیع عالمیان و رحیم بخشنده است بر مؤمنان بالخصوص
و در حدیث کالصحیح منقولست که شخصی در مجلس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخواست و گفت یا امیر
المؤمنین خبر ده مرا از معنی بسم الله الرحمن الرحیم پس حضرت فرمودند که الله اعظم اسمای الهیست و آن
اسمیست که غیر حق سبحانه و تعالی را بآن اسم نمیتوان خواندن و کسی غیر خود را باین نام مسمی نکرده است
آن شخص گفت که الله چه معنی دارد حضرت فرمودند که معنی آن اینست که در همه حوایج و شداید پناه
میبرد به او مخلوقات و همه کس که امید او از جمیع خلایق بریده شود و وسیله‌ها از غیر حق سبحانه و تعالی بگسسته
شود پس گویا حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون ابتدا کنید به هر کاری از صغیر و عظیم بگوئید بسم الله
الرحمن الرحیم یعنی استعانت میجویم و یاوری میخواهم در این کار و در همه کارها از خداوندی که
سزاوار نیست بندگی کردن غیر او را و آن خداوندیست که فریادرس هر کسیست هر گاه او را بخوانند

نمایند و اجابت کنند و فایده آنست هر وقت که او را بخوانند و رحیم آنست که روزی خود را
مبسوط کرده است و بر ما بندگان رحیم است بر ما در دین و دنیای ما و آخرت ما خفیف و دین ما را سبک و
آسان کرد و ان تحمل این دین را بر ما که بسهولت بجا آوریم و باز رحمت کرده است بر ما بآنکه ما را جدا ساخته است از
دشمنان او پس حضرت فرمود که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر کرا مهمی پیش آید و بگوید
بسم الله الرحمن الرحیم از روی اخلاص و حضور قلب البته حق سبحانه و تعالی حاجت او را در دنیا یا
با ذخیره دیگر دارد مطلوب او یا در زود حاصل شود و یا در روز قیامت باو رساند و آنچه نزد حق سبحانه و تعالی مهیا است بهتر
و باقی تر است از جهت مؤمنان از آنچه در دنیا بایشان میرسد و اخبار بسیار در فضیلت بسم الله وارد
شده است و همچنین در حقایق و معانی آن و علما در بای بسم الله چند احتمال داده اند یکی آنکه با برای مصاحبت
و مقارنه باشد و در این صورت معنیش آنست که از روی تیمن و تبرک ابتدا میکنم بنام الهی که
کاری که مقرون بنام او باشد آن کار مبارک میشود دوم آنکه بمعنی استعانت باشد که تا بنده بداند
که هیچ عملی از اعمال خیر بطریق استعانت باسم الهی از بنده صادر نمیشود و با [illegible]
و احادیث از ائمه معصومین صلوات الله علیهم بدین معنی وارد شده است و بنای این معنی
بر مسئله خلق اعمالست چون معتزله را گمان آنست که بنده در اعمال خود مستقل است معنی اول را
اختیار کرده اند و اشاعره چون افعال را از حق سبحانه و تعالی میدانند معنی ثانی را اختیار نموده اند
و چون شیعه را اعتقاد آنست که هر دو مذهب باطل است بلکه فعل از بنده است و با توفیق الهی از
بنده صادر نمیشود معنی ثانی بمذهب ایشان انسب است و دیگر خلاف است که مراد از اسم الله لفظ
الله یا مطلق اسماء الهی است یا معنی که ذات الهی باشد اکثر اخبار دلالت بر آن دارد که بنده استعانت
بذات الهی جوید در بسمله و بعضی دلالت بر لفظ دارد و با آنکه لفظ اسما نیز تاثیرات دارند که حروف
اسما نیز موثرند چنانکه گذشت که با بهاء و حسن الهی است و سین سناء و رفعت الهی است و اخبار دیگر
وارد شده است که هر یک از حروف معنیی دارد و از آنجمله در حدیث صحیح کالصحیح از حضرت

امیرالمومنین صلوات الله علیه وارد شده است که شخصی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سؤال
کرد از تفسیر ابجد پس حضرت فرمود که یاد گیرید تفسیر ابجد را که در آن عجایبی چند هست وای بر عالمی که تفسیر آنرا
نداند پس گفتند که یا رسول الله چه معنی دارد پس حضرت فرمودند که الف آلاء الله و نعمتهای الهیست و حرفی از
اسمای الهیست و با بهجت و کمالات الهیست و جیم جنت الهی است و جمال و جلال الهی است و جمال صفات
ثبوتیه و جلال صفات سلبیه است که گذشت و دال دین الهی است و اما هوز پس ها هاویه جهنم است
که درک سفلی است و جای منافقان است پس وای برکسی که در هاویه افتد و اما واو پس ویل است و ویل
جهنم را یعنی وای برایشان و چاهیست عمیق که قعرش هزار ساله راه است و اما زا پس زاویه ایست
در جهنم پناه میجوید از شر آن زاویه و اما حطی پس حا حطوط و افتادن گناهانست از استغفار
کنندگان و در شب قدر و آمدن جبرئیل است با فرشتگان در شب قدر تا طلوع صبح و اما
طا پس طوبی است و آن نام درختی است در بهشت و مانند آفتاب در خانهای شیعیان شاخها کشیده
است و در هر شاخی از آن میوه ها و نعمتهاست که هیچ چشمی ندیده و نه گوشی شنیده و نه در خاطر
کسی خطور کرده و امثال آن نعمتها و آن درخت را حق سبحانه و تعالی بید قدرت خود آفریده است
و آنرا جا داده است که همیشه سایه بر شیعیان و مراتب ایشان است و بهشتیان که در علو مکانی
خود میباشند و نشسته باشند آنرا از بیرون میبینند که شاخهای آن آویخته است و پر است از نعمتها و از
پوششها و زینت آلات که خواهند و هر قسم میوه که خواهند از آن درخت میچینند و این درخت
ثمره شجره محبت اهل بیت است سلام الله علیهم پس طوبی از ایشان است و حسن مآب که مرجع نیکو
مخصوص شیعیان ایشان است و اما یا پس اشاره به ید قدرت و تسلط الهی است بر خلایق
که حضرت فرمودند که حاشا که حق سبحانه و تعالی دست داشته باشد چنانکه بعضی از کفار او را بجسم
میدانستند بلکه ید او عبارتست از قدرت او یا نعمت او که فایض است بر خلایق و اما کلمن پس
کاف عبارتست از کلام الهی که آنچه فرموده است تبدیل نمیتوان کرد و از تغییر آن و بنای تغییر از

زینت و اما لام پس عبارتست از آلام و نزول اهل بهشت بر یکدیگر از جهت زیارت و تحیت و سلام
و ملامت کردن اهل جهنم است یکدیگر را در میان خود و اما میم پس عبارتست از ملک و پادشاهی
الهی که آنرا زوال نیست و دوامی که بران فنا راه ندارد و اما نون پس آنست که حق سبحانه و تعالی
فرموده است که ن والقلم وما یسطرون پس قلم قلمی است از نور و نون دواتیست
از نور و مرکب آن نیز از نور است که در لوح محفوظ نوشته میشود و ملائکه مقربان گواهند و علم
الهی بر ان کافی است و لیکن بواسطه اتمام حجت بر معاندان ملائکه را گواه و گروه ساخته است و اما صاد
سعفص پس عبارتست از صاعی بصاعی یعنی کیلی بکیلی یعنی هر چه یکی از خیر و شر همان را جزای او خواهند
داد و حق سبحانه و تعالی ظلم بر بندگان نخواهد و اما قرشت یعنی حق سبحانه و تعالی همه را میبرانگیزد
روز قیامت محشور میگرداند و در میان ایشان بعدالت حکم خواهد فرمود و از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه مرویست که چون حضرت عیسی متولد شد هر روز آن مقدار ترقی مینمود که دیگران در ماه ترقی
نمایند تا آنکه هفت ماهه شد حضرت مریم او را نزد معلم برد و چون در برابر معلم نشست معلم گفت
بگو بسم الله الرحمن الرحیم حضرت گفتند پس معلم گفت که بگو ابجد پس عیسی سر بالا کرد و گفت میدانی
ابجد چه معنی دارد معلم خواست که او را بزند گفت مرا چرا میزنی اگر میدانی بگو و اگر نه از من بپرس تا از برای تو
را بیان کنم معلم گفت بیان کن پس حضرت عیسی علیه السلام فرمود که الف آلاء و نعمتهای الهی
و با بهجت و حسن ذات الهی است و جیم جلال و صفات کمالیه الهی است و دال دین الهی است و هوز
ها هول جهنم است و واو ویل است از جهت هر نفس زاری و فریاد اهل جهنم است حطی انداختن گناهان است
از توبه کاران کلمن کلام الهی است که مبدل نمیشود سعفص جزا است که هر چه یکی همان را جزا میدهند
از خیر و شر قرشت خدا ایشان را جمع میکند و حشر میکند در قیامت معلم بمریم گفت که دست این پسر را
بگیر و ببر که احتیاج بمعلم ندارد و چنین بود حکایت صاحب الامر که جمیع ائمه صلوات الله علیهم در حال صغر
و در حدیث معتبر از بهترین جوانان اهل بهشت یعنی حضرت امام حسین صلوات الله علیه منقولست

که یهودی



که یهودی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر بود و از وی
پرسید که چه فایده هست در حروف تهجی پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علی
علیه السلام فرمود که یا علی جواب او را بده و حضرت دعا فرمود که خداوندا علی را توفیق کرامت فرما
که جواب وی بدهد و درست جواب بده پس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند که هر حرفی از
حروف تهجی اسمیست از اسمای حق سبحانه و تعالی پس الف الله لا اله الا هو الحی القیوم
است یعنی خداوند عالمیان منم او خدائیست که بغیر از او خداوندی نیست زنده است که همیشه بوده و
خواهد بود و قیومیست که واجب الوجود بالذات است و قوام وجود و ثبات خلایق باوست و اما با
یعنی باقیست بعد از فنای خلایق و اما تا یعنی توابست یعنی توفیق دهنده توبه و قبول کننده توبه بندگانست
و اما ثا پس ثابت است قایم بذات خود و ثابت دارنده مومنانست بقول ثابت در حیات دنیا
ایشان و اما جیم جل ثناؤه یعنی ثنای او از آن عظیم تر است که خلق توانند گفت و تقدست اسماؤه
او از آن اقدس است که کسی بکنه او تواند رسید یا شبیه باشد اسمای او را با اسمای مخلوقات هرچند
بحسب لفظ بغیر او اطلاق کنند و اما حا پس اشاره است بحقیت و ثبات و دوام الهی و اما خا
پس حی که زنده است بذات و با هم حلیم که بردبار است از بندگان و زود ایشان را نمیگیرد بر گناهان
ایشان و اما خا پس خبیر و عالم است بآنچه بندگان میکنند آنرا و اما دال پس دیان دین است یعنی
دین جزا او قرار داده است یا ثواب دهنده است نیکوکاران و بدکاران را جزا دهنده است بندگان را
بر خیر و شر ایشان و اما ذال پس اشاره است بذو الجلال و الاکرام یعنی او راست جلال و عظمت و از وست
اکرام و انعام بغیر او و جمعی گفته اند که جلال صفات تنزیهیه و سلبیه است و اکرام صفات ثبوتیه
ذاتیه که عین ذات است و اما را پس رؤف و مهربانست بر بندگان و اما زا پس زین المعبودین
است یعنی زینت میدهد کسی را که بندگی میکند بسبب نسبتی که ایشان را بجناب اقدس او هست زینت داده و بالای
من حیث الذات و الصفات الجمالیه و الجلالیه با آنکه چیزهائی را که می پرستند هر چند در نظر ایشان زینت

کافر چون بزرگ خدا را خوانده اند و اما سین پس اشاره است بآنکه سمیع است و بصیر و عالم است
بآنچه بندگان میگویند و دانا است بآنکه میکنند یا سمیع است و اجابت کننده دعوات ایشان است
و بصیر است که اگر نخوانند او را و نطلبند باز بحسب استعدادات و قابلیات و استحقاقات هر چه باید
میدهد و اما شین پس شاکر است بندگان مومن خود را بآنکه ثوابهای عظیم میدهد بایشان از ادنی
طاعت و اعلی بخوبیها یاد میکند یا جزای شکر ایشان کرا از ایشان بر وجه اتم و اکمل کرده است میفرماید
و اما صاد پس صادق است در وعدهای که بمطیعان کرده است و فوق آن از امید میدهد و وعیدی
که بکافران کرده است از عذاب ابدی خلاف آن نخواهد فرمود و اما ضاد پس اشاره
بضار نافع یعنی ضررهای که بخلق میرساند هم نفع است بایشان و نفع میرساند بحسب حکمت و مصلحت
و اما طا پس عبارت است از طاهر مطهر یعنی پاک است از همه وجوه حق ذات مقدس او است و پاک
کننده مومنان است از صفات رذیله و اعمال قبیحه بتوبه و تفضل و پاک کننده کافران است از شوب
شرک و کفر بتوفیق ایمان و اسلام و اما ظا پس ظاهر مظهر است یعنی وجود او ظاهر است بآیات آفاقی
و هر ذره از ذرات وجود او دلیلی هستی و علم و قدرت و حیات و ارادت و رحمت و جود و کرم
خود کرده است و ظاهر کرده است اشیا را از کتم عدم بدایره وجود و درآورده است آیات دالة
کند بر وجود او و صفات او بتسبیح و تحمید و عبادت او کنند چنانکه فرموده است و ان من
شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم یعنی نیست چیزی مگر آنکه بتسبیح و تحمید
الهی مشغول است ولیکن شما نمی‌فهمید تسبیح ایشان را و اما عین پس عالم است باحوال بندگان خویش
و اما غین پس او غیاث و فریادرس محتاجان و بیچارگان است از همه خلایق و هر که استغاثه
کند بدرگاه او خواه مومن و خواه کافر بفریاد ایشان میرسد و اما فا پس فالق و شکافنده دانها
و تخمهاست که از آنها بیرون میآید نباتات و اشجار را و اما قاف پس قادر است بر همه ممکنات و همه
خلایق و اما کاف پس کافی و کفایت کننده مهمات خلایق است و او را کفوی و نظیری نیست و او را

پدر و فرزند نیست چنانکه نصاری میگویند و اما لام پس لطیف است و لطفها و شفقتهای او بر بندگان
عظیم است یا بقدرت و علم او احاطه نموده است ایشان را و اما میم پس مالک الملک است و هر کرا میخواهد
پادشاه میگرداند و از هر که میخواهد باز میگیرد و اما نون پس نور و روشن کننده آسمانهاست
بکواکب از نور عرش و همه را بنور خود منور کرده است و از عرش عظمت و جلال او هدایت کننده اهل
آسمانهاست بنور معرفت که اکتساب نموده اند از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین که عرش عظمت الهی اند
صلوات الله علیهم و اما واو پس واحد است که هیچ گونه تعدد و تکثر در ذات و صفات او نیست
و صفات او عین ذات او است و محل حوادث نیست که خوشحال شود و یا آزرده یا حرکت داشته
باشد یا سکون زیرا که اینها از صفات جسمانیات است پس هر جا که واقع شده است رضا و غضب
عبارت است از ثواب و عقاب و صمد است واجب الوجود که همه ممکنات روی احتیاج بسوی او دارند
و اما ها پس او هدایت کننده خلایق است بفرستادن پیغمبران و کتابها و توفیقات و تاییدات
و اما لام الف پس اشاره است بلا اله الا الله وحده لا شریک له یعنی نیست خداوندی
بجز الله تعالی که او یگانه است در ذات و صفات و او را در هیچ معنی شریکی نیست و این کلمه ایست
که هر که آنرا از روی اخلاص بگوید بهشت او را واجب شود و اخلاص آنست که این کلمه او را از محرمات نگاه دارد
و اما یا پس اشاره است بآنکه دست قدرت و نعمت الهی مبسوط است بر خلایق پس آن حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه تمام فرمود و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی بحق
گفتی حق سبحانه و تعالی بآن راضی بود و قول او است پس یهودی مسلمان شد و در بعضی نسخ کافی از
حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه نیز وارد شده است که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی
آفرید تا خلایق نوشتن کتابت کردن و ما فی الضمیر خود را از علوم و حقایق در آن درج کردن
حروف معجم بود و از آبای بزرگوار خود بمن رسیده است از حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه که
الف آلاء الهی است و با بهجت الهی است و تا تمام شدن امت بقائم آل محمد صلوات الله علیهم

و ثا ثواب مومنان است بر اعمال صالحه ایشان و جیم جمال و جلال الهی است و حا حلم الهی است
از گناهکاران و خا خول و بی‌اختیاری گناهکاران است نزد حق سبحانه و تعالی و دال دین الهی است
و ذال از ذو الجلال است و را از رؤوف رحیم است و زا از زلزلهای قیامت و سین سنای
الهی است و شین جبار است از شاء الله ما شاء و اراد و یعنی حق سبحانه و تعالی آنچه هرچه را خواست
اراده نموده و شما نمی‌توانید بر خلاف مشیت الهی کاری کردن و صاد از صمد و صدق وعده الهی است
در اکرم مومنان از صراط بگذرانند چون برق جهنده و نگاه داشتن ظالمان است در صراط و ضا [illegible]
عقوبت و ضاد ضلال و گمراهی مخالفان محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم و لعنة الله علی اعدائهم
و مخالفیهم و طا طوبی است از جهت مومنان و بازگشت خوب است ایشان را و ظا ظن خوب مومنان است
بحق سبحانه و تعالی و ظن بد کافران است بحق تعالی و عین از عالم است و غین از غنی است
فا فوج و … جهنم است و قاف قرآن است که بر حق سبحانه و تعالی است که جمع کند و حفظ کند آن را
از جهت خلایق و کاف از کافی است و لام از لغو کافران است در دروغهایی که بر حق سبحانه و تعالی
بستند یعنی … بجهت … و میم ملک الهی است روزی که پادشاهی بخداوند است و نون
حق سبحانه و تعالی کدام روز پادشاهی از کیست پس ارواح پیغمبران و ائمه هدی گویند که پادشاهی
از یگانه قهار است که همه را میرانید پس حق سبحانه و تعالی فرماید که امروز همه را حشر خواهم نمود
و جزا خواهم داد و واو ویل … با کسی که کرده است از خیر و شر و کسی را ظلم نخواهند کرد و چون حساب
کننده خداوند است زود حساب خلایق خواهند کرد و با هر یک سخن گوید چنانکه آنکس را اخبار
این شده باشد که همین با او سخن میکنند و بس و نون نوال و عطای الهی است با مومنان و نکال و عذاب
الهی است با کافران و لام الف لا اله الا الله است که کلمه اخلاص است با آنکه هر که این کلمه را از
روی اخلاص بگوید بهشت او را واجب شود و یا ید دست قدرت و نعمت الهی است که بقدرت [illegible]
و اکرام است و منزه است از آنکه جسم باشد پس حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی این قرآن را

بحروف فرستاد که متداول است بر زبان عرب و فرمود که اگر جمع شوند آدمیان و جنیان
همه و خواهند که قرآنی مثل این قرآن بیاورند نمی‌توانند آورد و اگر چه همه هم را مدد کنند
و همین آیه از معجزات قرآن است که حق سبحانه و تعالی خبر داد که نمی‌توانند و نتوانستند با آنکه بلغای
فصیح زبان کافر بودند و در مقام رد اسلام بودند و نتوانستند که یک سوره بیاورند و آنکه در این
اخبار مذکوره بحسب ظاهر مخالفتی هست در واقع مخالفت نیست زیرا که میتواند بود که هر حرفی اشاره
بچند اسم بوده باشد و در هر حدیثی اشاره با بعضی کرده باشند و چون علم حروف علمیست عظیم چنین گفته‌اند
صوفیه کتابها در آن تصنیف کرده‌اند خواستم که متمسک آن نصوص اهل البیت باشد با آنکه بنای قرآن
و دعوات و احادیث بر آنهاست و بر طالبان ظاهر شود که الف ب علوم اهل البیت اینست پس
قیاس باید کرد و آن باقی علوم ایشان را و در آنچه مذکور شد بر سبیل اختصار علوم و حقایق بسیار مندرج
بیان کردیم تا موجب ملال نشود و بر سبیل اجمال اشاره بعضی از آنها شد که جمعی که طالب و راغب
… بفهمند و بعلوم دیگر برسند چنانکه این راه گشوده شد و تفسیر من عرف نفسه فقد عرف ربه
دیگر همچنانکه افتتاح کتب به بسمله مطلوب است چنانکه گذشت همچنین مطلوب است که در هر کاری …
در تالیف و تصنیف کتب افتتاح بحمد الهی نمایند چنانکه مفتتح کتاب الهی بعد از بسمله حمد الهی است که تعلیم
بندگان کرده تعلیم فرموده که در افتتاح جمیع کارها بعد از بسمله حمد الهی بجا آورند تا آن مبارک باشد و باتمام
رسد و همچنین حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در خطب افتتاح بحمد الهی فرموده‌اند
چنانکه در خطب متواتره منقولست با آنکه در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد
شده است که محبوبترین اعمال حمد الهی است و در حدیث مشهور از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
وارد است که هر امری که عظیم باشد و افتتاح آن بحمد الهی ننمایند آن امر عاقبت ندارد
و باتمام نرسد بنا بر این مصنف گفت که اللهم انی احمدک و اشکرک یعنی خداوندا
ترا حمد میکنم و ترا شکر میکنم اصل اللهم یا الله است حرف ندا را حذف نموده‌اند و میم را عوض

آن آورده‌اند و اختیار این اسم از آن جهت است که الله اعظم اسمای الهی است و اگر عنوان ندا
یاد کنند بهتر است سیّما هرگاه ندا به منزلهٔ جزو کلمه شده باشد و الله انسب است به دعا باعتبار
جامعیتی که او راست چون اسم ذاتی است که مستجمع جمیع کمالات است پس اگر از برای بواسطهٔ
طلب رزق بخواهند به منزلهٔ یا رزّاق است و اگر به واسطهٔ مغفرت بخوانند به منزلهٔ یا غفور است و اگر
به واسطهٔ دفع دشمن بخوانند به منزلهٔ یا منتقم است و علی هذا القیاس و جهی از جهت آنکه از اسم اعظم الهی است
پس دعا کردن به آن اولی است و مناسب دعا در این مقام استعانت است بجناب اقدس الهی که
حمد و شکر و غیر آن از آنچه بعد از این مذکور خواهد شد و حمد ثنایی است به زبان بر صفات کمال الهی
و شکر کار بستن آن به ازاء نعمت که دلالت کند بر تعظیم منعم خواه اسم از آنکه به زبان باشد یا به دل یا به اعضا و
جوارح باشد پس جمیع اعتقادات و عبادات شکر می‌توانند بود و پس اگر آنها را به واسطهٔ شکر نعمتها بجا
آورند صحیح است بنا بر مذهب جمعی از علما و احوط آنست که از جهت محض رضای الهی بجا آورند و شکر کامل
آنست که بنده جمیع نعمتها و دادهای الهی را صرف نماید در آنچه از جهت او داده است و تفصیل آن در باب
حقوق خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است
که هرگاه حق سبحانه و تعالی انعام فرماید بر بنده خواه اندک و خواه بسیار و آن بنده بگوید الحمد لله
اداء شکر آن نعمت بجا آورده است و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است
که هرگاه حق سبحانه و تعالی نعمتی بر بنده انعام فرماید و بنده به دل داند که آن نعمت از حق سبحانه و تعالی
است و حمد الهی را بر زبان جاری سازد هنوز کلام او تمام نشده باشد که حق سبحانه و تعالی امر فرماید به
که نعمت او را زیاده کنند و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که
شکر هر نعمتی هرچند آن نعمت عظیم باشد آنست که حق سبحانه و تعالی را بر آن حمد کند و ایضا از آن حضرت
صلوات الله علیه منقول است که همین که بداند که آن نعمت از حق سبحانه و تعالی به او رسیده است شکر آن
نعمت کرده است و در نبود ... شکر نعمت اجتناب از محرمات است و تمامی شکر این است که بگوید الحمد لله

رب العالمین

رب العالمین و آیات و اخبار در امر به حمد و شکر و فضایل آن بسیار است و معنی الحمد لله آنست که
جمیع ثناها مخصوص حق سبحانه و تعالی است چون جمیع کمالات مخصوص اوست و اگر بندگان را کمالاتی باشد
از جهت علم و عمل آن نیز به عطا و توفیق اوست و بهترین حمدها و شکرها اعتراف به عجز از ادای حمد و شکر
است چنانکه سید عالمیان صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا من حمد ثنای ترا نمی‌توانم کرد و ثنای ترا
تو چنانی که خود ثنای خود کرده و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد
شده است که خداوند عالمیان وحی نمود به حضرت موسی علیه السلام که یا موسی مرا شکر کن چنانکه حق شکر
من است حضرت موسی گفت الهی من چگونه حق شکر ترا بجا آورم که شکر هم از نعمتهای تست
نیز محتاج است به شکری دیگر است و چون خطاب رسید که یا موسی چون دانستی که عاجزی از شکر من حق
شکرم بجا آوردی و منقول است که این خطاب به حضرت داود علیه السلام شد داود گفت الهی چگونه
حق شکر ترا بجا آورم و حال آنکه اعضا و جوارحی که بآن شکر میکنم از نعمتهای تست و شکر آن را چه گویم
و همچنین شکر را الی غیر النهایه خطاب رسید که باین شکر از تو راضی شدم پس محققان گفته‌اند که اکثر
شکر به شمول شکر شده و باین معنی داشته باشد که شکر تو میکنم با آنکه میدانم نعمتهای تو را در خود و عاجزم
که شکر تو نمی‌توانم بجا آورد و این حال تو شکر نامیده و وجه آنکه بجملهٔ فعلیه ادا کرده بجهت این است که
دلالت بر تجدد کند گویا می‌گوید که چون کمالات تو غیر متناهی است و همچنین نعمتهای تو آنا فانا حمد و
شکر تو بجا می‌آورم اگرچه مناسبی قرآن و خطب نبوده و بلفظ الحمد لله انسب بود و چون دلالت بر دوام
و ثبات میکند با عموم ... و اشعاری بر تجدد داشت که حمد او را یاد کند گذشته بود و نعم ما قال
آنجا که کمال کبریای تو بود ∴ عالم نمی از بحر عطای تو بود ∴ ما را چه حد حمد و ثنای تو بود ∴ هم حمد و ثنای
تو سزای تو بود ∴ وَاُومِنُ بِكَ یعنی اعتقاد به وحدانیت تو دارم و اظهار ایمان خود با تو میکنم یا
در ازدیاد ایمان عبادت و طاعت تو میکوشم و این عبارت در خطب منقول است بنا بر این
این یاد کرده شود و در اکثر خطب بلفظ جمع است بعنوان نون یک و همچنین عبارات مابعد و جمع

بهتر است از جهة آنکه ایمان و توکل و عبادت خود را با دیگران منضم میسازد تا شاید قبول شود و جمع
افراد و هیچ نبوده و که این شبهه که فعال من قابل آن نیست که با فعال دیگران منضم سازم عبادت نمایم
من از انها نیز محروم گردد و ایمان در لغت بمعنی تصدیق است یعنی باور داشتن و در اصطلاح
عبارتست از تصدیق بوجود حق سبحانه و تعالی و تصدیق بوحدانیت او و تصدیق بصفات ثبوتیه
و سلبیه و تصدیق بنبوت سید المرسلین و بهر چه او آورده است و از جناب الهی بخلق رسانیده
و از جمله است تصدیق بامامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و سایر اعتقادات که گذشت و در بعضی
جزو از وهم و شک نیست که این اعتقادات در کار است و در جزویت اعمال فعلیه و ترک محرمات خلافست
اخبار متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که ایمان اقرار است
بزبان و اعتقاد است بجنان و عمل است بارکان و مثال این خبر بسیاری از آیات نیز بهمین معنی
ظاهری دارد و لیکن اکثر متکلمین علما همه را تاویل نموده اند با آنکه ایمان کامل آنست که بنده مطلقا مخالفت
الهی نکند و فایده در ین ظاهر میشود که فاسقی را که اعتقادش صحیح باشد جایز است او را مومن
گفتن یا نه و حق آنست که ایمان مشترک است در همه اطلاق میکنند گاهی مومن میگویند و مطلق اعتقاد را
میخواهند و گاهی مومن میگویند و کسی را میخواهند که مرتکب کبیره نشود و گاهی مومن میگویند و کسی را میخواهند
که صغیره و کبیره نکند و گاه هست اطلاق میکنند بر کسی که اقرار ظاهری از و صادر شود و حتی منافقان را
مسلمان شمارند و اگر چه در واقع کافر باشند و این اطلاقات در قرآن مجید و اخبار بسیار واقع
شده است وَاَتَوَکَّلُ عَلَیْکَ یعنی توکل میکنم بر تو و در جمیع امور اعتماد بر تو دارم و کارهای خود را بتو
میگذارم که بفضل خود همه را کفایت نمائی با آنکه در اعمال توفیقم روزی کنی که آنچه خوب باشد بجا آورم
و آنچه بد باشد ترک نمایم و در امر معاش آنچه ضرورت است برسانی و نگذاری که دشمنان بر من مسلط شوند
و فی الحقیقة بامر حق سبحانه و تعالی همه را با تو میگذارم چون امر بتوکل فرموده است و در آیات بسیار و اخبار
بیشمار از آنجمله حق سبحانه و تعالی فرموده است وَعَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ یعنی باید که مومنان

توکل

توکل بر خدا بکنند و فرموده است که هر که توکل بر حق سبحانه و تعالی کند پس خدا او را بس است
و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که اول مرتبه کمال اسلام است
بعد از آن ایمان است بعد از آن تقوی است بعد از آن یقین است و یقین بسیار کم یافت میشود و آیتی
که یقین که است حضرت فرمودند که توکل بر حق سبحانه و تعالی است و تسلیم کردن و نهادن است
و راضی بودن بقضاهای الهی است و تفویض جمیع امور است بحق سبحانه و تعالی و ظاهر آنست
که تفویض آنست که یقین در نهایت کمال بهم رسد چنانکه مومن آل فرعون در وقتی که گریخت
از فرعون گفت تفویض مینمایم کار خود را بخدا پس حق سبحانه و تعالی او را از شر فرعون و لشکر او حفظ
نمود و بحسب ظاهر توکل است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده
است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده که در غزوه‌ای بودند جماعتی از سواران بخدمت
رسیدند و سلام کردند حضرت فرمودند که شما کیستید گفتند مومنانیم یا رسول الله حضرت فرمودند
که حقیقت ایمان شما چیست و چه دلیل بر آن دارید گفتند دلیلش آنکه رضا داده ایم بقضای الهی و
گردن نهاده ایم امر الهی را و تفویض امور خود باو کرده ایم پس حضرت فرمودند که این جماعت
عالمند و حکیمند و نزدیکست رتبه ایشان برتبه پیغمبران اگر در فهمی صادقید پس بنا مکنید آنچه در آن ساکن
نخواهید شد و جمع مکنید آنچه را نخواهید خورد و بترسید از خداوندی که بازگشت شما بسوی او خواهد بود
و در حدیث کالصحیح از امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست در تفسیر توکل که مراتب توکل بسیار است یکی از آنها
آنست که در جمیع چیزها توکل بر او کنی و هر چه بر سر تو آورد از بلا و محنت راضی باشی و بدانی که هر چه بر تو
بر سر تو می آورد و بدانی که حکم حکم اوست پس توکل بر او کنی و تفویض امور خود باو کنی و باو واگذاری و
همه امور اعتماد بغیر او نکنی و دیگر منقولست باسانید معتبره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
حق سبحانه و تعالی در بعضی از کتب منزله فرموده است که بحق عزت و جلال و بزرگواری و بلندی مکان
عظمت و ارتفاع قسم میخورم که هر بنده که امید از غیر من داشته باشد قطع کنم امید او را و او را بجامه

رنجانم و او را خوار گردانم نزد عالمیان و از قرب او را دور سازم و او را بدرد هجران خویش
مبتلا سازم آیا این بنده در دفع و رفع شداید و محنتها امید از غیر من میدارد و حال آنکه محنتها
و رفع آن بید قدرت من است آیا این بنده امید منافع از غیر من دارد و فکر در غیر من
میکند و حال آنکه کلید همه ابواب بسته در دست منست و درگاه رحمت من باز است از جهة دعا کنندگان من کرا
مصیبتی روی داده و بدرگاه من آمده که من رفع مصیبت او کرده‌ام و کدام بنده کار بزرگی داشته و
بدرگاه من آمده که کار او را نساخته‌ام اگر تا چیزی در رسیدن ایشان مطلوب شود و تعلق بمصلحت ایشان
و مطلوب ایشان را از برای ایشان حفظ نموده‌ام که در وقت بهتر بایشان رسانم چرا بحفظ من راضی نیستند
و من آسمانها را پر کرده‌ام از فرشتگان که ملال نمیآرند از تسبیح و تقدیس من پیوسته و ایشان را امر کرده‌ام که در
روی بندگان من نبندند و دعاهای ایشان را عرض نمایند و مستجاب کنم چرا اعتماد بگفته من نمیکنند آیا
نمیدانند که بلائی که من فرستم کسی نمیتواند آنرا دفع نمودن غیر من باذن من چرا بنده من عاقل آرزو
نمی‌بیند که من ... و نطلبیده عطاها کرده‌ام بالکل که از او بازگرفته‌ام از دیگری سؤال میکند مرا که من نطلبیده داده‌ام
اگر بطلبند نخواهم داد آیا بنده من مرا بخیل میداند آیا بجود و کرمی از من بیشتر است آیا عفو و رحمت بدست
من نیست آیا هر دوی از من برنمیآید و اگر برآورم که قطع میتواند کرد غیر من آیا آرزو مندان منقطع نشده
از من که آرزو را از غیر من میکنند پس اگر همه اهل آسمانها و همه اهل زمین آرزوهای خود را عرض نمایند و من
هر یک را بدهم آنچه همه آرزو کرده‌اند از ملک من بقدر عضو ذره کم نمیگردد و چگونه کم شود ملکی که من خداوند
او باشم پس احوال جمعی که از رحمت من نا امید میشوند و بد احوال کسانی که عصیان من میکنند و مخاطره
مینمایند که من مطلع بر احوال ایشانم و امثال این اخبار بسیار است پس بر بنده لازم است که جمیع امور خود را
بخداوند گذارد و بهر آنچه حق سبحانه و تعالی بر او آورد راضی و خشنود باشد و بداند که حق سبحانه و تعالی
عالم است و بی نیاز است و کریم و رحیم است پس هر چه میکند عین حکمت و مصلحت است و در حدیث
قدسی بسند صحیح وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی میفرماید که

جمعی

جمعی از بندگان من هستند که مصلحت دین ایشان در توانگری و فراخی روزی و تن درستی است
ایشان را توانگر میگردانم و روزی ایشان را فراخ میسازم و بدنهای ایشان را صحیح میدارم تا
دین ایشان صحیح باشد بطاعت و عبادت و تصدقات و خیرات و مبرات که از ایشان
بفعل آید و جمعی از بندگان من هستند که مصلحت دین ایشان در فقر و فاقه و بیماریست امتحان
و ابتلا میفرمایم ایشان را بفقر و مسکنت و بیماری تا دین ایشان صحیح شود بسبب صبر و رضا بقضا
و تضرع و زاری و من اعلم و داناترم بآنچه صلاح حال بندگان مؤمن من در آنست و بسا باشد
که جمعی از مؤمنان سعیها نمایند در بندگی من و شبها از بسترهای خواب لذیذ خود بیرون آیند
و بعبادت من مشغول شوند و تعبها کشند در بندگی من و من بخشش و مهربانی ایشان چند شب کنم دادم که بخواب روند
و ایشان را بخواب برم تا صبح از جهة شفقتی که بر ایشان دارم و ایشان بر خیزند و بعجب مبتلا شوند و چون
صبح بیدار شوند با خود در جنگ و جدال باشند که عبادت شب از ایشان فوت شده
و اگر میگذاشتم که بعبادت برخواسته بودند هر آینه بعجب مبتلا میشدند و فریفته اعمال خود
میشدند و بسبب آن هلاک میشدند بآنکه از خود راضی میشدند و گمان ایشان این بود
که از همه عبادت کنندگان درگذشته‌اند و از تقصیر بیرون آمده‌اند و در حضور ... از
من دور افتاده باشند و گمان ایشان این بود که بمرتبه رحمت من نزدیک شده‌اند زنهار که تکیه و اعتماد
نکنند عابدان بر عملی که از جهة ثواب عمل میکنند اگر مدت عمر در عبادت و بندگی من بسر برند
با تعب بسیار و مجاهده بسیار هر آینه آنچه شرط بندگی منست بجا نیاورده‌اند و در آنچه میطلبند از کرامتهای
من و نعیم جنات من و مراتب عالیه که از جهة ایشان مقرر ساخته‌ام و عبادت ایشان باعث این نعمتها
نمیشود بلکه میباید که اعتماد ایشان بر رحمت غیر متناهی من باشد و فرح ایشان از فضل من باشد و اطمینان
قلوب ایشان بحسن ظن من باشد بر عملشان که در صورت رحمت من ایشان را فرا میگیرد و رحمت
من ایشان را میرساند برضای من و بخوشنودی من و خلعت مغفرت بر ایشان میپوشاند بدرستی که منم خداوند

رحمن و رحیم و من بر حمایت تو محتاجم وَاُقِرُّ بِذَنْبِي اِلَيْكَ یعنی اقرار میکنم بگناهان خود نزد تو
که خداوندی و ذکر اقرار بگناهان بعد از ذکر توکّل بنا بر تأسّی و متابعت حضرت سید کاینات
و ائمه اطهار صلوات الله علیهم که در اکثر خطب فرموده اند و چون خطب را مقدمه مطالب و مباحث خود
که از جناب اقدس آلهی تعالی شأنه بمعنی طلب مینموده اند حضرت عاقبت آن طلب را مناسبت
که توکّل بر خداوند نمایند تا هر چه خیر باشد چنان کند و اعتراف بگناهان نمایند که ما قابلیت استجابت
دعا نداریم بسبب گناهان بسیاری که از ما صادر شده است قطع نظر از آنکه اقرار بگناهان سبب مغفرت
و استجابت دعوات و برآمدن حاجات است چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که چون طلبی داشته باشی اوّل حمد و ثنای آلهی بجا آور و صلوات بر محمّد
و آل محمّد بفرست و بعد از آن اعتراف بگناهان خود بکن و بعد از آن حاجت خود را طلب کن اگر مناسبت
خطبه اینها طلب حاجات است و چون در افتتاح صحایف مطلوب اهتمام آنست هر چند ملک مناسب
خطبه مشتمل بر اینها سبب اهتمام آنست و مصنّف را سهوی واقع شده است که صلوات که اهمّ
مطالبست در خطبه ذکر کرده است و ممکن است که از نسّاخ سهو شده باشد و همچنین شهادتین لیکن
اشعاری بآن نموده است وَاَشْهَدُ لَكَ اَنِّي مُقِرٌّ بِوَحْدَانِيَّتِكَ یعنی گواهی
میدهم برخود که اقرار میکنم بوحدانیت تو و اقرار بوحدانیت متضمن کلمه اولی شهادتین است
و کلمه اولی بدون ثانیه تمام نیست پس اشاره بهر دو در ضمن این اقرار نموده است و وحدانیت
آلهی آنست که حق سبحانه و تعالی را واحد من جمیع الوجوه دانند و در ذات و صفات ذاتیه
آلهی را عین ذات دانند و ذات آلهی را عین وجود خاص دانند و وجود خاص را عین
وجود دانند چنانکه در اخبار متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است و منقولست
که روزی در جنگ جمل اعرابی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و عرض نمود که آیا میگوئی
که الله تعالی واحد است اصحاب حضرت رو باعرابی کردند که اینجا چه وقت این سؤال است هم

گرفتار

گرفتار جنگند و حضرت پریشان خاطر است حضرت فرمود که بگذارید او را که هر چه خواهد سؤال
کند که مطلب اعرابی همین مطلب است که ما از این قوم داریم و غرض ما از این جنگ آنست که
ایشان را بوحدانیت آلهی یاد کرده ایم چون خروج بر امام زمان شرک است پس حضرت فرمود
که ای اعرابی واحد چهار معنی دارد دو معنی را اطلاق نمیتوان کرد بر جناب اقدس آلهی و دو را
میتوان کرد امّا آنچه اطلاق بر آن حضرت جایز نیست اوّل آنست که بمعنی واحد عددی باشد
زیرا که چیزی را که ثانی نباشد واحد نمیگویند نمی بینی که کافر شدند آنها که گفتند اِنَّ اللهَ ثالِثُ
ثَلاثَةٍ یعنی خداوند عالمیان سیّم از سه است آن جماعت نصاری اند که قایلند بخدا
و عیسی و مریم و این عبارت را معانی بسیار گفته اند با آنکه واحد در اعداد بمعنی یکم است و احد بمعنی
یک است و یکم را در جایی اطلاق میکنند که دوم داشته باشد و چون حق سبحانه و تعالی را نظیری نیست
که او دویم باشد واحد بمعنی بر او اطلاق نمودن جایز نباشد یا آنکه واحدی که بجناب اقدس آلهی اطلاق
نمودن جایز است واحد من جمیع الوجوه است و این معنی در غیر جناب او نیست و مخصوص ذات
اقدس او است و ذات اقدس او را بهیچ وجه تصور نتوان کرد یا آنکه واحدی که بر جناب اقدس آلهی
اطلاق مینمایند با کثرت منافات ندارد بخلاف غیر او زیرا که واجب الوجود است و علم است و
قدرتست و حیاتست و سمیع است و بصیر است و اراده است و وجود است و همه یکیست یعنی
بخلاف غیر او با چون وحدت او نیز عین ذات اوست و چنانکه ذات معلوم و مدرک احدی نیست
وحدت او نیز مدرک احدی نیست چنانکه قال الحکیم الغزنوی شعر احد است و شمار از او معزول
صمد است و نیاز از او مخذول ❊ آن احدی که عقل داند و فهم ❊ وان صمدی که حس شناسد و وهم
نی نی که همین که تصور وحدت آلهی بکنی واحد بهم تو خدای را میسازی و در حقیقت
و چگونه خدای ساخته و هم خدای باشد و وارد از حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه و سایر ائمه معصومین
صلوات الله علیهم در روایات متواتره وارد شده است که هر چه را تصور نمایند بوهمهای خود

که نهایت وقت کنید در تنزیه او و مخلوقیت مثل شما بلکه ساخته شماست و حق سبحانه از آن منزه
است که مثل شما باشد یا ساخته شما باشد و دیگر معانی دقیقه ذکر کرده اند که عقل این فقیر
و نمیتوان آن رسیدن الا بنور کشف بعد از ریاضات و مجاهدات بسیار و هرکدام از معانی
که اطلاق آن بر حق سبحانه و تعالی روا نیست آنست که وحدت او را وحدت نوعی دانند چنانکه
گویند که او یکی است از ده مثلا یعنی یک نوع است از جنس این نیز بر حق سبحانه و تعالی جایز نیست
زیرا که تشبیه است و ذات مقدس او از آن اعلی است که او را با مخلوقات تشابهی باشد
و این کلام را از معانی بسیار گفته اند یکی آنکه بمعنی اول بر گردد و چون او را تشابهی بغیر او نیست نتوان
او را با خلق در شمار آوردن و دیگر آنکه منزه است که نوع ماهیتی است که در تحت ماهیتی دیگر داخل باشد یعنی
او مقدار او اگر از آن ماهیت سؤال کنند با بهوان آن جواب گفته شود مثلا انسان حقیقتی دارد که آن حیوان
ناطق است و این حقیقت در تحت حیوان مطلق که جنس است داخل است و چون پرسند که حقیقت
انسان چیست در جواب گفته میشود حیوان ناطق و چون حق سبحانه و تعالی را با احدی شرکت نیست
در ذات و نه در ذاتیات و نه در صفات هر آینه این وحدت را بر او اطلاق نتوان کرد زیرا که اگر جنس
باشد پس ناچار است از ممیزی که او را تمیز دهد از سایر شرکا پس مرکب خواهد بود از جنس و فصل و هر
مرکبی محتاج است باجزا و هر محتاجی ممکن است و همچنین اگر حقیقت الهی داخل شناخته ماهیتی باشد نوعی که
متصور نشود و بعنوان کلی و اگر چه آن کلی منحصر در فرد باشد و این معنی نیز اطلاق نتوان کرد بلکه او را
شریک نیست و محال است شریک او در ذهن و خارج و داخل نیست در تحت هیچ نوعی و جنسی
لهذا تعبیر از ذات مقدس او بواجب الوجود وارد نشده است در هیچ آیه و حدیثی چون ممکن است که
باشد که متوهم نشود که کلی است چون در لغت واجب الوجود کلی است و اما آن معنی
که اطلاق نتوان نمود بر ذات مقدس او یکی آنست که یکتاست و او را نظیری نیست چون
در ذات و صفات او را نظیری نیست چنانکه میگویند فلان عالم وحید عصر خود است یعنی نظیر و همتا

دارد

ندارد دوم آنکه احدی المعنی است یعنی واحد من جمیع الوجوه است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود و نه در عقل
و نه در وهم همچنین است حق سبحانه و تعالی پس اگر قایل بصفات زایده شوند قایل بهشت قدما شده اند
و همچنین است احوال معتزله که قایلند بحالیت الهی و قدرتیت و این معنی را نه موجود و نه معدوم دانند
معدوم و آنچه بر ایشان لازم می آید بدتر است از آنچه بر اشاعره لازم می آید و احادیث بسیار
درین باب واقع شده است و مقام گنجایش بیش ازین ندارد و اگر چه مراد مصنف است چون
کتابی عظیم درین باب تصنیف نموده است و چون مصنف اعتقاد بصفات ثبوتیه ندارد و ظاهر از
ذکر کرد و صفات سلبیه را ذکر نمود باز گفت ومنزهاً عما لا يليق بذاتك مما نسبك
اليه من شبّهك والحد فيك یعنی ترا پاک و منزه میدانم از آنچه لایق ذات
مقدس تو نیست از چیزهایی که نسبت بتو داده اند کسانی که ترا تشبیه بخلق کرده اند و ملحد شده اند
در ذات تو با آنکه از حق میل نموده اند بباطل چون در لغت لحد بمعنی میل است یعنی معطلیه که انکار
خداوندی تو کرده اند زیرا که قایل شده اند بآنکه خدا نیست یا آنکه مراد شیخ عبد الرحمن روانیست
سنیان که اکثر ایشان حق سبحانه و تعالی را جسم میدانند مثل حنابله و اکثر شافعیه و در کتاب ملل و نحل
که تصنیف شهرستانی است و در شرح مواقف سید شریف و در بسیاری از کتابهای ایشان نقل
کرده اند بعضا دو جهم مذهب را و از مذاهبی این بعضا دو جهم کفر ها و زندقه ها نقل کرده اند اگر چه
نسبت بشیعه داده اند از جهت تشنیع شیعه از آن مذهب بیزارند و کتابهای شیعه در میان است
ندیده ایم که کسی از شیعه والعیاذ بالله قدما بدین مذهب باطل قایل باشد و آنکه نسبت ببعضی از قدما
داده اند مثل هشام بن الحکم و هشام بن سالم اگر راست باشد مذهب سابق ایشان پیش از تشیع ایشان
بوده است چنانکه در موضع خواهد آمد دیگر از مذاهب باطله زیادتی صفات الهی است بر ذات
الهی که اشاعره و معتزله بآن قایل شده اند و اشاره بآن شد در مقدمه مجملاً چه باید که حق سبحانه
و تعالی را بهیچ وجه تشبیه بمخلوق ننمایند در ذات و صفات بلکه در فعل و احادیث متواتره

از ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد شده که اول معرفت الهی آنست که حق سبحانه و تعالی را تنزیه
داری از تعطیل و تشبیه تعطیل آنست که بگوئی که نیست هر گاه بعقل تو باور نرسد و بگوئی که بحقایق
چنانکه جمعی از حکما قایلند که حق سبحانه و تعالی عقل اول را آفریده است و بس بلکه میگویند که آفریده است
بلکه میگویند از خدا بهم رسیده است و قدیم است مثل خدا بلکه چنان باید که اعتقاد کنی که حق سبحانه و تعالی موجود
است کل یوم هو فی شان یعنی هر روز در کاریست که میکند کارهای الهی آنست که یک
قافله از حیوانات را در جهان در می آورد و یک قافله دیگر را از جهان بیرون می آورد و یک قافله دیگر را
میبرد الله رب العالمین است که همه را از پیچ میوه ماید روزی قسمت کرده که همه بر سر خوان بیدریغ نشسته اند
و نعمت او را میخورند آسمانها را او دور گردش دارد و هر یک را بحرکتی خاص غنی ایجاد است که بهر کدام که
با وعرض نماید اجابت میفرماید بلکه پادشاه و هر که از درختی برگی افتد و بیان کارهای الهی در کتاب
عقل میسر نیست و هر که اندک بصیرتی دارد میداند و تشبیه آنست که خدا جسم است خواه جسم کثیف و خواه جسم
لطیف و دیدنی دانند و در مکانی دانند و از قبیل اعراض دانند و حلول و اتحاد قایل شوند چنانکه نصاری
قایلند بحلول الهی در عیسی و قایل باتحاد شده اند چنانکه جمعی از نصاری قایلند که خدا با عیسی یکی شد با آنکه
اصل اتحاد محال است و حلول عرض را میباشد و هر عرضی محتاج است بجسم و جسم ناچار ممکن است و در اخبار
در اخبار اهل بیت بعنوان متواتر واقع شده است که ظاهر آنها چه آنست از آنجهت که حق سبحانه و تعالی
با بندگان بزبان ایشان سخن گفته است و در میان عرب و عجم و ترک و هندی متعارفست مجازات
و هر کلامی که مجازی در آن نشسته باشد لطافت دارد چنانکه متعارفست که فلان خوش دستی در آن
کرده است یعنی سلطنتی بر دمان بسر جا بنده است و دست پادشاه بالای دستهاست یعنی قدرت
او بالای همه است و علی هذا القیاس هر مجازی که از اینباب در قرآن مجید واقع شده است در اخبار
اهل البیت تاویل آن واقع شده است و حضرات ائمه معصومین مکرر فرموده اند که هر گاه حق سبحانه
و تعالی خود فرموده است لیس کمثله شیء یعنی هیچ چیز از ممکنات شبیه نیست بحق سبحانه و تعالی

ندارد و خود فرموده است که لا تدرکه الابصار یعنی بصرها یا بصیرتها ادراک او نمیتوانند
نمود و خود فرموده است که ما قدروا الله حق قدره یعنی بندگان بزرگی الهی را ادراک
نکرده اند و نمیتوانند کرد و چون حق تعالی شانه نقص خود فرماید زیرا که اگر این صفات باطله داشته باشد
شبیه با جسام و مخلوقات خود خواهد بود و دیگر اینها اند در محل خود همه تاویلات مذکور خواهد شد
و اقول انک عدل فیما قضیت حکیم فیما امضیت یعنی میگویم و اعتقاد دارم
تو عادلی در آنچه قضا فرموده و حکیمی در آنچه امضا کرده و جاری ساخته و بنای این مسئله برآنست که حسن
و قبح اشیا عقلی است یعنی بعقل و فهمیدن بعضی از چیزها مستقل است مثل آنکه عقل میباید که حق سبحانه
و تعالی عادلست با آنکه ظلم بر او محال است و بظلم ظالمان راضی نیست زیرا که کسی ظلم میکند که نادانسته ظلم
بدانست یا احتیاج بظلم کردن داشته باشد و حق سبحانه و تعالی عالمست و غنی و بی نیاز با آنکه حق سبحانه
و تعالی بکرات و مرات در قرآن مجید یاد فرموده است که من ظلم بر بندگان نمیکنم و بظلم ایشان راضی
نیستم و ظالمان را لعنت فرموده است پس هیچ تیخ اندبود که افعال بندگان فعل الهی باشد و جمیع قبایح
و قبیحها را حق سبحانه و تعالی کند و باز ایشانرا در جهنم عذاب کند آخر چه فایده خواهد داشت از
فرستادن پیغمبران و کتابها با آنکه حق سبحانه و تعالی در زیاده از هزار جا در قرآن مجید فعل را نسبت
به بندگان داده است و امر و نهی فرموده است و بر فعل خیرات ثواب قرار داده است و بر بدیها عقوبت
مقرر فرموده است و اکثر سنیان بر مذهب اشعری اند و قایلند که همه فعل الهی است و عقل را از میانه
برداشته اند و فارغ شده اند و اما آنچه در قرآن و اخبار وارد شده است بلکه در اخبار بسیار
واقع شده است که واجبست ایمان بقضا و قدر و همچنانکه در آیات و اخبار بسیار وارد شده است
بلکه در اخبار بسیار واقع شده است که واجب است ایمان بقضا و قدر و بقضا و قدر مختلف
اخبار بسیار نقل نموده اند در مذمت قدریه و اکثر حضرات فرموده اند که قدریه مجوس این امت اند
و مراد از قدریه معتزله اند که بنده را مستقل میدانند در اعمال و توفیق الهی را دخل نمیدهند و اخبار

واخبار بسیار در نفی مذهب اشاعره نیز واقع شده است واخبار بسیار واقع شده است که جبر باطلست
وتفویض که اختیار محض است باطل است ولیکن واسطه میان هر دو حق است بآنکه فعل از بنده است
وتوفیق از حق سبحانه وتعالی واخبار بسیار واقع شده است که قضا وقدر عبارتست از
علم الهی در آنچه تعلق باعمال مکلفان دارد وهر چند بنده را در ان دخلی نیست مثل تندرستی وبیماری
وزندگانی ومردن ومثال اینها بقضای حتمی است ودر اخبار بسیار وارد شده است که در باب
خوض مکنید چون معنی بسیار دقیق است وفرق میان قضا وقدر واضح آنست که اول حتمی
وثانی قضا میشود مانند مرض یا موت را وممکن است که بتصدقات وخیرات برطرف شود برودی واگر نه
کاری که بسبب دفع قضا شود مقدر میشود ومرض یا موت ودرین صورت بسیار مشکل است
اما ممکن است واگر دفع کرد بتصدقات وتضرعات بسیار بقضا میشود ودرین مرتبه نادر است
که منع شود ولیکن امکان دارد ومثل آنکه ابتدای بیماری دفع آن برودی ممکن است بفصد
امساک وچون فصد وامساک نکردند وبیماری سنگین شد معالجه مشکل میشود وچون محتضر
میشود مشکلتر ودر باب جبر وقدر احادیث خواهد آمد وغرض صدوق از ین عبارت آنست
که ما اعتقاد بعدالت الهی داریم وایمان بقضا وقدر داریم وباعتقاد صدوق قضا وقدر عبارتست
از علم الهی وعلم الهی علت فعل نمیشود همچنانکه علم منجم بکسوف سبب کسوف نیست بلکه چون کسوف
میشد منجم دانست که میشود وبتفصیلی در کتب خود تصریح نموده است حضرت صدوق در کتاب توحید
ودر مؤلفات دیگر کرده است قضا وقدر را ولیکن از مجموع اخباری که ذکر نموده است ظاهر
میشود آنچه مذکور شد واگر کسی اعتقاد کند که قضا وقدر حق است وبنده مجبور نیست باو
نیست که هر چه خواهد کند ولیکن حقیقت آنرا نداند ودر ان فکر نماید کافیست بر ... بیکی
والله تعالی یعلم ودیگر آنچه لازمست آن اعتقاد داشتن آنست که حق سبحانه وتعالی را حکیم
داند وحکیم در لغت راست گفتار درست کردار است ودر اصطلاح آنست که هر چه بکند

رعایت

رعایت مصلحتی در ان بفرماید وکار بیهوده وعبث نکند چنانکه فرموده است افحسبتم انما خلقناکم
عبثا یعنی آیا می پندارید که ما شما را عبث آفریده ایم ودیگر فرموده است وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدیم جنیان وآدمیان را مگر از جهة آنکه مرا بندگی
کنند وامثال این آیات در قرآن مجید بسیار است ودر احادیث بسیار نیز وارد شده
است بر مضامین واشعری را اعتقاد آنست که افعال الهی معلل بغرض نیست واگر لازم می آید که
حق سبحانه وتعالی بآن افعال کامل شود وقبل از ان ناقص بوده باشد وجواب او آنست که اگر غرض
راجع شود بجناب اقدس الهی استکمال لازم می آید وکسی باین قائل نیست بلکه غرض راجع به بنده میشود وآن
نفع بندگان است واخبار متواتره وارد شده است از حضرات سید المرسلین وائمه طاهرین سلام الله
علیهم که حق سبحانه وتعالی نمیکند مگر آنچه مصلحت بحال بندگان او در کار است که بندگان اعتراض بر افعال
الهی نکنند بلکه اگر گویند که اگر حق سبحانه وتعالی ما را غنی میکرد بهتر بود یا اگر فرزند ما را نمیمیرانید بهتر بود
دفعه بعد اخری میشود ومکرر اتفاق افتاده است که نفع ما در ان بیشتر بود [illegible]
آنچه حق سبحانه وتعالی کرده است بهتر است ولیکن اولی واحوط آنست که این قسم عبارات را بر زبان جاری
نسازند چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است از حضرات ائمه طاهرین سلام الله علیهم که اگر جمعی
خداوند عالمیان را بیگانگی بپرستند وعبادات نماز وروزه وحج را بهمه جای آورند وبا اینهمه
چیزی را که خدا ورسول کرده باشند گویند که اگر چنین نمیکردند بهتر بود وهمچنین اگر این اعتقاد داشته
باشند هر چند بزبان نیاورند مشرک میشوند یعنی که حق سبحانه وتعالی میفرماید که نه بخدای
پروردگار تو که ایمان نمی آورند ودر زمره مؤمنان داخل نمیشوند تا ترا حکم نسازند در هر نزاعی
که در میان ایشان واقع شود وتو هر حکمی که کنی ایشان انکار ننمایند واصلا از حکم وسخن تو دلگیر نشوند
وگردن ننهند حکم ترا گردن نهادنی نیکو ودر حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام که صبر نمودن وراضی از حق سبحانه وتعالی راضی بودن سر همه عبادات است وهر که در بلاها و[illegible]

الهی صبر کند خشنود باشد از حق سبحانه و تعالی در هر چیزی که بر سر او آورد خواه محبوب او
باشد یا مکروه الّا آن حق سبحانه و تعالی خیر او را در آن کند در دنیا و عقبی و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده‌اند که داناترین مردمان بحق سبحانه و تعالی کسی است که راضی تر باشد بقضاء الهی و ایضاً در
حدیث صحیح از آنحضرت وارد شده است که حق سبحانه و تعالی وحی نمود بحضرت موسی که نزد من هیچ خلق
و هیچکس دوستتر از بندهٔ مؤمن من نیست و هر چه بسوی او می‌آورم خیر او در آنست و هر چه از او
باز میگیرم خیر او در آنست پس میباید که صبر کند بر بلاهای من و شکر کند نعمتهای مرا و راضی شود
بقضاهای من تا من او را در زمرهٔ صدیقان داخل گردانم هر گاه با اینها عمل نموده باشد بآنچه من از او
طلب کرده‌ام و طاعت نموده باشد امر مرا و از آنحضرت بطریق صحیح وارد شده است که تعجب دارم از حال
مؤمن که هر چه حق سبحانه و تعالی بر سر او می‌آورد خیر او در آنست اگر او را بمقراض ریزه ریزه کنند
خیر او در آنست و اگر پادشاه مشرق و مغرب شود خیر او در آنست و از آنحضرت منقولست که هرگز
حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله چیزی را که واقع شده بود نفرموده که اگر غیر این میشد بهتر
بود و نفرموده که من چنان میخواستم که هر که در خاطر او در نیاید مگر رضا بقضا بر دعائی که بکند اگر مستجاب شود
بلکه اگر دعا کند نیز حق سبحانه و تعالی آنچه خیر او است نزد او می‌آورد چنانکه در حدیث صحیح از آن
حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که هر که رو کند بآنچه محبوب الهی است از عبادات و [illegible]
و رضا بقضا و امثال اینها حق سبحانه و تعالی رو کند بآنچه محبوب او است در دنیا و عقبی و هر که پناه بحق
سبحانه و تعالی برد حق سبحانه و تعالی او را در پناه خود گیرد و کسی که چنین باشد اگر عالم سرنگون شود او را
ضرری نرسد و آیات و اخبار در این باب فوق حد و حصر است لطیفٌ لما یشاء یعنی
هر چه اراده میفرماید نسبت ببندگان خود همه محض لطفست و احسان و فضل و رحمت نسبت بایشان
و این معنی اشمل است بسابق و لاحق و محتملست که مراد و مقصود این باشد که علمای شیعه لطف را
بر حق سبحانه و تعالی واجب میدانند و آن فعلی است که بندگان را بطاعت نزدیک گرداند

و از معصیت

و از معصیت دور سازد و چون حق سبحانه و تعالی از روی حکمت بندگان را از جهت بندگی آفریده است پس هر چه
ایشان را به بندگی نزدیک سازد لازم است که بفرماید و الّا غرض الهی بفعل نخواهد آمد و میباید که
لطف بحد الجاء نرسد چنانکه خود فرموده است که و لو یشاء الله لهدی الناس جمیعاً
یعنی اگر حق سبحانه و تعالی میخواست که جبر بندگان را بهدایت فرماید میتوانست چنانچه نمودن که همه مؤمن
باشند و لیکن حکمتش اقتضا کرده است که باختیار خود بهدایت اختیار نمایند تا مستحق ثواب
شوند چون ثواب نفعی است که مقارن تعظیم و اجلال بوده باشد و عقلا قبیح است که تعظیم و اجلال کسی کنند
که مستحق آن نباشد و همین مضمون از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما وارد شده است
و از جمله الطاف الهی فرستادن پیغمبرانست و کتابها و لهذا حق سبحانه اول حضرت آدم علیه السلام را
پیغمبر فرمود و بعد از آن از نسل او خلق را آفرید و هیچ زمانی نبوده که پیغمبری یا وصیی بوده باشد
و از اینجا فرموده است که انی جاعلٌ فی الارض خلیفةً و در اخبار بسیار از ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم وارد شده است که مراد الهی این است که مقرر ساختم که در زمین همیشه خلیفه از جانب من بوده باشد
و مراد از این آیه همین حضرت آدم نیست و لیکن این معنی مناسبت دارد با آنچه بعد از این میگوید که
لخلق عباده لطافة یعنی خداوندی نیست که بندگان خود را از جهت احتیاجی که بایشان داشته
باشد یعنی که تا ما هم بحکمت کامل شویم باستکمال بلکه خداوند عالمیان بی نیاز است از ایشان
و از عبادت ایشان و غرض او از خلق و تکالیف محض افاضه جود است کما قال المولوی شعر
من نکردم خلق تا سودی کنم ❊ بلکه تا بر بندگان جودی کنم ❊ و همین مضمون در حدیث قدسی
وارد شده است از طرق خاصه و عامه و بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که از آنحضرت پرسیدند که چرا حق سبحانه و تعالی خلق را عبث نیافریده است
و ایشان را مهمل نگذاشته است بلکه ایشان را آفریده است تا ظاهر سازد قدرت خود را
و ایشان را بعبادات مکلف سازد تا مستوجب [illegible] الهی شوند و ایشان را نیافریده که نفعی از ایشان

باو رسید و دفع مضرتی از و کنند بلکه ایشان را آفریده تا نفع بایشان رسانند و ایشان را از جنت
ونعیم ابدی درآورد **ولا کلفتهم الا دون الطاقة** یعنی اعتقاد دارم که بندگان خود را
تکلیف نفرموده با وامر و نواهی مگر کمتر از طاقت ایشان چه ظاهر است که بندگان در شبانروزی
هزار رکعت نماز میتوانستند کرد و همیشه روزه میتوانستند گرفت و هر سال حج میتوانستند کرد
در شبانروزی هفده رکعت نماز واجب کرده اند و در سالی یکماه روزه واجب ساخت و در
عمری یکمرتبه حج طلب نموده و حق تعالی واین است مضمون آیه **لا یکلف الله نفسا الا وسعها**
یعنی حق سبحانه و تعالی تکلیف نمی فرماید بندگان خود را مگر بچیزی که برایشان آسان باشد و دشوار نباشد
یا بآنچه تکلیف نموده است بیشتر از آن نیز میتوانستند کرد و آنچه نیز رو است بر جمیع ایشان
بلکه اکثر ایشان که اعتقاد ایشان آنست که حق سبحانه و تعالی تکلیف ما لا یطاق کرده است چون بنده کارها
اختیاری نیست در کرده ایشان کرده حق سبحانه و تعالی است و مع هذا ایشان را تکلیف کرده است
وانک ابتدأتهم بالنعم وجها یعنی اعتقاد دارم که ابتدا کردی خلایق را بنعمتهای ایشان که پیش از آن
کاری کرده باشند که مستحق آن شده باشند بلکه رحمت کرده ایشان را انعام کردی از کتم عدم بوجود آوردی
و صدهزاران احسان و انعام بایشان کردی هر چند شکر این نعمتها واجب بود اگر شکر بطریقی
انجمله بود که مستحق نعمتهای غیر متناهی تو شوند نه آنکه بازاء نعمتهای تو باشد والا تکلیف ما لا یطاق
میبود که بنده قدرت دارد که نعمتهای تو را ادراک تواند کرد و چون لا یعد و لا یحصی
غیر متناهی هر چه آنگه تواند شکر کمترین نعمتی از نعمتهای تو را کردن **کما قلت وان تعدوا
نعمت الله لا تحصوها** یعنی اگر خواهید که بشمارید نعمتهای الهی را نتوانید شمرد و به نهایت آن
رسیدن آن که اگر ممکن بود جهای آن نیز ممکن بود **وعرضتهم للاستحقاق حکیما**
یعنی خلایق را در معرض استحقاق مثوبات غیر متناهی درآوردی از روی حکمت یعنی مستحق ثواب
میشدند قبیح بود که ایشان را ثواب دهی چون ثواب نفعی است که از روی تعظیم و اجلال است

فرماید

فرمایند و بدون آنکه ایشان عبادات و طاعات بجا آورند استحقاق آن هم نمیرسد پس
تکالیف نموده تا بسبب عمل بآنها مستحق ثواب شوند و اینها همه ثمرات لطف الهی است
چنانکه گذشت و رد است بر اشاعره که قایل باستحقاق نیستند برخلاف قرآن مجید که حق
سبحانه و تعالی فرموده است **جزاء بما کانوا یعملون** و امثال آن چون تکالیف
ناچار بود از آلتی چند که بدون آن ممکن نبود و تکلیف ما لا یطاق بود و اول همه آن عقل
بود و دگر گر دگر که **فاکملت لکل مکلف عقله** پس کامل کردی عقل را برای هر مکلفی عقل
او را پس مجنون و طفل را تکلیف نفرموده چون قابلیت خطاب و فهم تکلیف ندارند و مراد از این
عقل عقلی است که مدار تکلیف بر آنست و غالبا وقت قریب ببلوغ تمام میشود و کمالش را انتها
ونهایت از آن تجربه بسیار زیاد میشود و بیشتر از تحصیل علم و عمل که مرتبه روح مقدس میشود و دیگر
از جناب اقدس الهی فایض میگردد و بخیله که بآن حقایق اشیا را کماهی ادراک میتواند کرد و میکند
در صورت انبیا متوجه دنیا و ما فیها بلکه متوجه بهشت و نعیم آن نیز نمیشود بلکه از معشوق حقیقی بدیگری
نمیپردازد و اکثر بر آنند که عقل و نفس یکیست بمراتب نفس است با جوهریست مجرد که بنیاد و در
نفس است و آن بحسب مراتبی که دارد اسامی آن مختلف میشود و در روح نیز بسبب آنکه کامل میشود و انواع
مراتب آن چهار است اما عقل پس در مرتبه اول او را عقل هیولانی می نامند و آن مرتبه قابلیت
محض است که هیچ کمال علمی او را حاصل نگردیده باشد عقل هیولانی که قبل از بلوغ دارد و محض قابلیت است و
بعد از آن عقل بالملکه است و بتدریج بسبب تحصیل کمالات عقل مستفاد میشود و بعد از آن
عقل بالفعل و همچنین اول مراتب نفس در عمل نفس اماره است و دیگری لوامه است و دیگری ملهمه است
و دیگری مطمئنه است و چون مراتب عقول و نفوس با یکدیگر است بعضی اتحاد و وحدت هر دو
بلکه از بعضی اخبار نیز ظاهر میشود وحدت آن چه جای اتحاد و بر هر دو ممکن است که مراد از عبارت
همه مراتب بوده باشد و در هر مرتبه کمالی که او را حاصل میشود از جناب اقدس الهی است و بحسب

اورا تکالیف است چنانکه در اخبار معتبره از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وارد شده است
که ما گروه انبیا مأموریم که با مردم در خور عقل ایشان سخن گوییم و هیچ شک نیست که هر چند کمالات
بیشتر میشود تکالیف آن بیشتر زیاده میشود چنانکه وارد است در اخبار بسیار از حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم که ثواب بقدر عقل است و عقاب بحسب عقل و وقت در حساب قیامت
بحسب عقل است و جمیع کمالات بکمال عقل است و بسبب عقل است که آدمی بهتر از فرشتگان
مقرب میشود و بسبب مخالفت عقل از حیوانات بدتر میشود و آیات و احادیث در این باب از حصر بیرون است
و بعضی از آن در این کتاب خواهد آمد انشاء الله تعالی واوضحت له سبیله یعنی واضح و ظاهر ساختی
از برای هر مکلف راه او را یعنی بسبب کمال عقل راه خیر و شر را دانسته باشد که خدا
دارند عالم و قادر و حکیم و لطیف و هر چه آفریده است بعبث نیافریده است و دانسته که نعمتهای
الهی بر ایشان بیشمار است و شکر نعمت واجب است و میداند که چگونه شکر نعمت منعم را باید کرد و محتاجند
بکسانی که از ایشان بهتر باشند و ربطی بجناب اقدس الهی داشته باشند و ربطی با ایشان داشته باشند
بسبب ایشان خداوند خود را و مراد او را از خلق و آنچه آنجا است انبیا و اوصیا اند و بعقل می فهمد که
هر که دعوی کند نمیتوان تصدیق نمودن با آنکه دعوی چند از ایشان صادر نشود که معجزه و از بشر نباشد
و کار حق سبحانه و تعالی باشد و دانسته که قبیح است که حق سبحانه و تعالی اظهار معجزه بر دست کاذبی بکند
یا کسی را نصب کند که معصوم نبوده باشد و امثال این امور که اگر عقل نباشد ممکن نیست تصدیق پیغمبران
و اوصیای ایشان سلام الله علیهم و حکمت کرده است مصنف این فقره را بسبب احتیاج ارسال رسل و انزال کتب
و چون آینده تفصیل این اجمال بوده باشد و معنی اول اقوی است بطریقه متکلمین و ثانی بنهج محققین ولا التکلیف
مع عدم الجوارح ما لا یبلغ الا بها یعنی تکلیف نکردی بدون اعضا و جوارح چیزی را که نتوان
آنرا بجا آوردن بدون جوارح پس اول مادی تکلیف بایمان و رضا بقضا و معارف و اخلاص و
توکل و تفویض و تسلیم و امثال اینها از تکالیف قلب نفرمودی و همچنین تکالیف زبان و چشم و گوش

و دست

و دست و پا را نفرمودی تا این اعضا را احسان نفرمودی چنانکه تکلیف نفرمودی بنی آدم را که
بپرد بدون پر و بال و غرض عمده بیان آنست که تکلیف ما لا یطاق نفرمودی رد اعظم الاشاعره
و همچنین اگر گفته شده است ولا مع عدم المخبر الصادق ما لا یدرک الا به یعنی تکلیف
نفرمودی بدون خبر دهنده راست گوی چیزی را که آن معصوم است از انبیا و اوصیا صلوات الله
علیهم چیزی را که بدون مخبر صادق آن نتوان رسیدن یعنی در تکالیف نقلیه محتاج مخبر صادق بودیم که
مخبر صادق را بعقل دانستیم که مخبر صادق است و لیکن در کیفیت معارف و تکالیف عقل مستقل نبود انبیا
فرستادی آن تکالیف کردی کما قال الله تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا
یعنی ما هرگز عذاب نکرده ایم امتی را تا بایشان رسولی نفرستاده ایم و هرگز نبوده که پیغمبری نباشد
از زمان آدم تا حال چنانکه گذشت که اول آدم را آفریدند و دیگر فرزندانش را التکلیف ساختند که
فبعثت رسلک مبشرین ومنذرین یعنی لطف بر تو واجب بود و تکالیف
بحسب حکمت لازم و بدون وجود انبیا ممکن نبود پس فرستادی پیغمبران خود را در حالتی که
بشارت دهندگان بودند مطیعان را بثواب و بیم کنندگان بودند مخالفان را از عقاب یعنی
این هم از لطف بود که پیغمبران ترغیب و ترهیب کنند چون طبیعت بشر مایل است بشهوات
نفسانیه و لذات جسمانیه بشارت را با نعمتهای نفیس کرده اند تا ایشان را ترغیبات بسوی بهشت
و ترهیب عالیه کرده اند و انذار و بیم نیز لازم باشد نفوس را که بترسند و مخالفت نکنند و اگر این
بشارت و انذار نبود بسیار نادر بود کسی که طاعت نماید و جمعی که خود را مخلص میدانند خبر ندارند
و اوصیا اگر خاطر جمع بودند از وعید ما از پی نشدند ظاهر هیچ که طاعت ایشان در چه مرتبه بود و چه جای
دیگران و اخبار بسیار وارد شده است که حق سبحانه و تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاده
در عرب و عجم بلکه ظاهر آنست که جایی که نبی فرستاده باشد و منقول است از حضرت امام رضا صلوات الله
علیه که پیغمبری از پادشاهان عجم سید عجم را شهید کردند و قبور انبیا در این بلاد است انچه

لازم است که اعتقاد به پیغمبران و کتابها مجمل داشته باشد چنانکه گذشت وامر فیهم
بنصب حجج معصومین یعنی امر کردی پیغمبر را که نصب نمایند بعد از خود اوصیای چند را
که معصوم بوده باشند علامه حلی رحمه الله در کتاب الفین هزار برهان ذکر کرده که امام باید معصوم
بوده باشد و چون عصمت امریست که بران اطلاع ممکن نیست مگر حق سبحانه و تعالی را پس چاره است از
نص نبی یا وصی معصوم بر او و در آیات و روایات هست که همه انبیا وصیت نموده‌اند و وصی را از برای
خود مقرر ساخته علی الخصوص پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه چنانکه خواهد آمد در باب وصیت و در اینجا
مجملا مذکور خواهد شد یدعون الی سبیلک بالحکمة والموعظة الحسنة یعنی
اگر چه با انبیا حجج کار ایشان این بود که خلق را دعوت مینمودند و میخواندند براه معرفت و عبادت
بحکمت و موعظه نیکو مشهور آنست که مراد از حکمت کتاب الله است و مراد از موعظه سنت نبی
صلی الله علیه و آله و بعضی گفته‌اند که حکمت اصول دین است که دلایل او معلوم است و موعظه فروع دین است
یا آنکه حکمت آنست که با علما براهین سخن گوید و موعظه حسنه با عوام بخطابیات و اظهر آنست که حکمت
است از آنکه ایشان را بحسب مصلحت وقت هدایت نماید گاهی بدلایل و گاهی بشبهه و موعظه حسنه یعنی
مشتمل بر وعده و وعیدات والله تعالی اعلم لئلا یکون للناس علی الله حجة
بعد الرسل یعنی پیغمبران مؤید بمعجزات فرستادی و با کتابها و با بشارت و انذار از روی
حکمت و موعظهای نیکو تا بوده باشد آدمیان حجتی بر خداوند عالمیان بعد از فرستادن
پیغمبران و گویند که اگر پیغمبران میفرستادی هر آینه ما ایمان می‌آوردیم و بندگی میکردیم و این عبارات
مقتبس است از آیات چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که رسلا مبشرین و منذرین
لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و دیگر فرموده است که ادع
الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة و دیگر فرموده است که لیهلک من هلک عن بینة
و یحیی من حی عن بینة و مصنف درین آیه واو را زیاد کرده است تا عطف باشد بر ما قبل یعنی

بعد الرسل

اینها که

اینها کرده تا اگر کسی هلاک شود بکفر و فسق بعد از حجت و اتمام حجت بوده باشد و تا اگر کسی حیات
یابد بایمان و عبادت بعد از تمامی حجت بوده باشد که باختیار خود اختیار نجات ابدی کرده باشد
تا هر یک استحقاق ثواب و عقاب بهم رسیده باشد و در آیه معنی دیگر گفته‌اند که تا حجت
تمام کنیم تا اگر کسی بمیرد و بجهنم یا بهشت رود حجت بر او تمام شده باشد و اگر کسی زنده بماند خواه خوب
و خواه بد حجت بر او تمام شده باشد و معنی اول موافقست بروایات اهل بیت علیهم السلام
و در اینجا ظاهر معنی اول مراد مصنف است و آیات بدین مضمون بسیار است و همه این آیات و دلالت
میکند بر آنکه حسن و قبح عقلی است نه چنانکه اشاعره میگویند که هر چه حق سبحانه و تعالی کند خوبست اگر همه
انبیا را بجهنم برد حاکم است و اگر همه کفار را بهشت برد خداوند است اگر چنین میبود چه احتیاج بود به بعثت انبیا
که کنند تا بر حجت نباشد با آنکه بسیار جاها ازین باب فرموده است و تمام غرض مصنف رد
از جهة فراموش کرده است صلوات را که در خطبه لازمست و امکان دارد که بعد از لفظ حجة بوده
بوده باشد و از قلم ناسخ ساقط شده باشد فعظمت نعمتک لک منتک علی بریتک
یعنی پس عظیم شد نعمت تو بسبب الطاف بر مخلوقات تو که از محض رحمت و فضل بر ایشان هادی
و پیغمبران و کتابها فرستادی تا ایشان را دعوت نمایند بطریق معرفت و عبادت بندگی تو تا مستحق
ثوابهای غیر متناهی تو شوند هر چند نعمتهای غیر متناهی بایشان داده اما این نعمت عظمی
معنی ... تا آنکه بر بعضی که داده همه را از جهة معرفت و عبادت داده چون غرض از خلق
عبادتست پس همه نعمتها درین داخلست پس چگونه کسی وصف عظمت این نعمت تواند کرد و ممکن
کرمت را بعضی متعارف کرده‌اند و بعضی از مخلوق قبیح است چون بنده اند و نعمتها همه از حق سبحانه
و تعالی است چنانکه کبر از ایشان قبیح است از جهة آنکه کبر مخصوص حضرت است اما از حق سبحانه و تعالی
نیکوست هم کبر و هم منت لهذا در قرآن مجید همه جا منت مینهد بر بندگان بنعمتهایی که بایشان
داده است و از جهة خود را امتنان فرموده است و محتمل است که بمعنی منعم باشد اما هر دو خوبست

واسم تبرّت واوجبت عليهم حمدك يعني بسبب اين نعمتها كه بايشان عطا فرموده حمد خود را
برايشان واجب كردانيدي واز انجمله در شبانروزي يازده مرتبه سوره حمد واجب كردانيدي
در نماز بلكه ميبايد بنده هميشه رطب اللسان بحمد باشد بحمد الهي چنانكه كذشت كه حمد بهترين عبادات است
وممكن است كه اوجبت بسكون تا خوانده شود وضمير راجع بنعمت بوده باشد يعني اين نعمت عظيم
بر بندكان واجب ساخت حمد را وبنا براين مجاز خواهد بود چون نعمت سبب حمد است پس كويا
او واجب كردانيده است حمد را پس چون ظاهر ساخت خلقت الهي را مناسب اين بود كه شكري
كنند حق سبحانه وتعالى را كه مناسبت باين معني داشته باشد كفت فلك الحمد عدد ما
احصى كتابك واحاط به علمك يعني پس مخصوص تست جميع حمدها ويا مخصوص ميكردانم
همه محامد چون همه كمالات مخصوص ذات مقدس تست بعدد آنچه احصا نموده است آنرا كتاب
تو كه قرآن باشد وجميع علوم در قرآن است يا لوح محفوظ باشد وآن نيز مبين است وهمچنين قول شده است در آيه
كه مراد وصدوق ازين عبارت اشاره باين آيه است كه ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين
وبعدد آنچه علم تو احاطه كرده است آن را وهر دو مضمون آخر البته غير متناهي است پس بازاي نعمتهاي غير
متناهي شكر غير متناهي بجا آورده وظاهر آنست كه لام الحمد از جهت استغراق باشد يعني حمد
مخصوص ذات اقدس تست اكر از براي جنس نيز بوده باشد استغراق مفهوم ميشود واز جهة لام اختصاص
لك بتقديم او وچون متبادر از لفظ ما خبر است واكر چه محتمل است وچون مشتمل است بر كاف خطابي
راجع بحق سبحانه وتعالى است مناسب تقديم است ومؤيد عموم است آنكه منقولست در حديث صحيح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه نعمت هر چند عظيم باشد همين كه بنده كفت الحمد لله اداي
شكر آن نعمت كرده است ودر حديث كالصحيح از آنحضرت منقولست كه از مسجد بيرون آمده است
حضرت كم شده بود حضرت فرموده كه اكر حق سبحانه وتعالى اين اسب را بمن رساند من شكر او را كنم
آنچه حق شكر او باشد پس اندك زماني شد كه آن را بخدمت حضرت آوردند حضرت الحمد لله فرمود

زبان

زبان را بند نميكني از حمد او كفت خدايا تو كرده ام خوشنودي كه من شكر الهي بجا آورم حضرت فرمود
كه نشنيدي كه الحمد لله كفتم وخضوع صاحب كاه وبا اين تتمه باشد چنانكه وارد شده از حضرت ابو محمد عليه السلام و
شده است اين تتمه ودر اخبار بسيار وارد شده است كه هر كاه بنده بكويد الحمد لله رب العالمين
كثيرا على كل حال كما هو اهله ومستحقه كاتبان عمل عاجز ميشوند وعرض ميكنند كه خداوندا اين بنده
چنين حمدي كرده وما نميتوانيم رسيد بحمدي كه تو اهل آن هستي آيا در نامه عمل او آنرا بنويسيم خطاب
ميرسد كه چنين است وحقوق حسابي اين نميتوانيد كرد شما هر چه كفته است بنويسيد من ميدانم مقدار آنرا
وثواب آنرا وعبارت مصنف مشتمل است بر معني زيرا كه علم الهي احاطه كرده است حمد را كه حق آنست
با چيزهاي ديكر كه حق تست از تسبيح وتهليل وتكبير وغفران اكر چه اينها نيز بحمد بر ميكردد وتعاليت عما
يقول الظالمون علوا كبيرا يعني تو برتري از آنچه ستمكاران بر خود را بآن وصف ميكنند در ذات
وصفات وافعال نسبت بي بالاتر از آن كه عقل آن رسد بكجا رسد قال الحكيم الغزنوي شعر اي پاك تر از آنكه عاقلان كفتند
بالاتر از آنكه عاقلان كفتند واشاره است بآنكه اكر نسبتهاي بجناب اقدس او دهند ستم بر خود كرده اند
كه خدا ونه خود را نشناخته اند وخود را مستحق عذاب ابدي كرده اند واين عبارت بر منقبس از آيه
كريمه سبحانه وتعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا وصدوق اين قسم تصرفات در آيات
تجويز ميكند چون اين تصرفات را حضرات ائمه معصومين صلوات الله عليهم كرده اند ومتابعت ايشان كرده است
شعر منزه ذاتش از چند وچه وچون تعالى شانه عما يقولون قال الشيخ الامام السعيد
الفقيه ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي مصنف هذا الكتاب
قدس الله روحه ظاهر آنست كه اين عبارت مصنف نبوده باشد ومشهور آنست كه هم خود املا كرده اند
وليكن غالب اوقات تعريفات را شاكردان زياد ميكرده اند يعني چنين كويد بزرك اسلام وپيشواي
حديث سعادتمند عالم ابو جعفر پسر علي پسر حسين پسر موسى پسر بابويه قمي كه اين كتاب را تصنيف نموده است
ومقول قول او اما بعد است وممكن است كه امام سعيد اشاره باشد بآنكه دعا كرده حضرت صاحب الامر

چنانکه شیخ نجاشی نقل نموده است که علی بن الحسین پدر شیخ بعراق آمد و ملاقات کرد حسین بن
روح را که نایب حضرت صاحب الزمان است و مسائلها کرد و جوابها ازو پرسید بعد از ان کتابی بعلی
بن جعفر بن اسود داد که او نیز از وکلای حضرت بود که کتابت او را بحسین بن روح برساند و
رقعه بحضرت صاحب الامر نوشت و در ان رقعه از حضرت استدعای فرزند نمود حضرت نوشتند
در ان رقعه که دعا کردیم و حق سبحانه و تعالی ترا درین زودی دو پسر خواهد داد خیر و نیکوکار
پس حق سبحانه و تعالی باو کرامت نمود محمد و حسین را و ابن بابویه همیشه در مجالس افتخار میکرد که من
بدعای حضرت متولد شده ام و الحق نفعی که ازین دو پسر بعالمیان رسید از کسی نرسیده مصنف
قریب سیصد کتاب در حدیث تصنیف کرده که یکی از آنها این کتاب است و بسیاری از کتب او
بحال هست و از حسین فرزندان بسیار بهم رسیدند همه محدث و فاضل و احوال بعضی از ایشان را
شیخ منتجب الدین در رجال خود ذکر کرده است و نجاشی ذکر کرده است که محمد بن بابویه شیخ ما و فقیه ما و
وجه شیعه است و همه علما و محدثان اهل خراسان ازو استفاده علم مینمودند و در اوایل سن بعراق
عرب آمد و جمیع علمای عراق پیش او درس خواندند و ازو اجازه گرفتند و شیخ طوسی نیز مدح بسیار کرده است
او را و گفته است که جلیل القدر بود و احادیث را در حفظ داشت و ضبط حدیث نیکو کرده بود و در
میان علمای قم کسی مثل او نبود در حفظ و کثرت علم و مجتهد بود و ابن طاوس نیز مدح بسیار کرده است
و توثیق او کرده است بلکه جمیع علما توثیق او کرده اند چون همه حکم بصحت احادیث صحیح او کرده اند و بالجمله
این شیخ رکنی است از ارکان دین بلکه اکثر علما تابع اویند چنانکه در محال خود مذکور خواهد شد ان شاء الله

اما بعد فانه لما ساقنی القضاء الی بلاد الغربة وحصلنی القدر بها بارض
بلخ من قصبة ایلاق از حمد حق سبحانه و تعالی پس بدرستی که چون قضا مرا کشانید ببلاد غربت
و قدر بسبب غربت بزمین بلخ انداخت در قصبه ایلاق و ظاهر ایلاق قصبه ایست از قصبهای بلخ و محتمل
که مراد این باشد که بلخ از قصبهای ایلاق است و ایلاق ترکستان باشد و ظاهر که شیخ مصنف آنست که

قضا و قدر دخل دارند در مثال این امور بنده را اختیاری نباشد و لیکن مصنف این القضا
ذار و بلکه معنی آن موافق قضا و اوست که چون در علم الهی گذشته بود که من بغربت افتم باختیار
خود و شهر بلخ بیایم باختیار خود چنان شد و علم الهی علت نمیشود و اگر کسی در مثال این امور قایل
بقضای حتمی شود مضایقه ندارد و لیکن اخبار اختیار عام است و در خصوص سفر نیز وارد شده است
بروایت خاصه و عامه که شخصی از اهل عراق داخل شد بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت
یا امیر المؤمنین خبر ده ما را که این سفری که کردیم بواسطه جنگ اهل شام که آن سفر صفین است
آیا بقضا و قدر الهی بود حضرت فرمودند که بلی ای شیخ والله که بر بلندی بالا نرفتیم و به پستی بزیر نرفتیم
مگر آنکه بقضا و قدر الهی بود پس آن شیخ گفت که حق سبحانه و تعالی مزد ما را بدهد چون مجبور بودیم
و اختیاری ما نداشتیم مستحق ثوابی نداریم مگر فضل الهی کاری کند حضرت فرمودند که چنین مگو ای شیخ
و گمان کردی که قضا لازم است و قدر حتمی واجب اگر چنین باشد باطل شود ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر
و فایده نداشته باشد وعده و وعید الهی و کسی که بدی کند او را ملامت نتوان کرد و کسی که خوبی کند
او را مدح نتوان کرد و هر آینه نیکوکار اولی خواهد بود بملامت از بدکار و بدکار اولی خواهد بود بمدح از نیکوکار
این سخن بت پرستان و دشمنان خداوند رحمن است و گفتگوی قدریه این است و مجوس این امت است
ای شیخ حق سبحانه و تعالی اختیار داده است بنده را و تکلیف نموده و نهی کرده و تحذیر نموده و برای اندک
عبادتی ثواب بسیار میدهد و کسی او را عصیان نکرده است که بی اختیار عصیان او کنند یا بی اختیار اطاعت
او کنند و طاعت او کنند و آسمانها و زمین را و هر چه در میان هر دو است باطل نیافریده است این گمان
آن جماعتی است که کافر شده اند پس ویل از برای آن جماعت است که کافر شده اند و مراد از ویل آتش جهنم است
پس آن شیخ رو نهاد و شعری چند در مدح آن حضرت خواند و عبد الله عباس نیز این خبر را نقل
کرده است و در آخر آن نقل کرده است که شیخ گفت یا امیر المؤمنین پس قضا و قدر کدام است که ما
بر بلندی و پستی نرفتیم مگر بقضا و قدر حضرت فرمودند که آن امر و حکم الهی است که فرموده بود که

این جهاد بر روم نمی‌نمی کرد حق سبحانه و تعالی فرموده است وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا
إِلَّا إِيَّاهُ یعنی پروردگار تو حکم فرموده است که عبادت مکنید مگر او را و اگر حضرت فرموده که نیکو
کار سزاوار تر است بملامت و بدکار اولی است بمدح و ذم نیست که از آنجهت باشد که نیکوکاران
مغرور بعبادات خود و غالبا و آنها از ایشان نیست و بدکاران همیشه غمناک و بواسطه اعمال قبیحه
آن از دیگر است و یا اگر چون بیخ اختیار آن جماعت اعلی بها داده اند و اینها را بد بها باید کرد
هر هر بعد آن گو شود یا اگر هر گاه تجویز این قسم باطلی کرده فضل از زبان برخیزد و هر گاه فضل باشد
چه نیز بر بنده فضل خواهد بود وَرَدَ دها الشریف الدین ابو عبد الله المعروف بنعمه
وهو محمد بن الحسن بن اسحق بن الحسن بن الحسین بن اسحق بن موسى بن جعفر بن
محمد بن علي بن الحسين بن علي ابن ابي طالب عليهم السلام یعنی بن گ و از بلخ
شدم و از بلخ شد یا شده بود پیش من سید متدین ابو عبد الله که مشهور بنعمه و اسم او محمد بن
حسن بود و در بعضی از نسخ حسین بن اسحق بن حسن و در بعضی از نسخ حسین بن حسین بن اسحق بن امام
ابو الحسن موسی بن جعفر که نسبش بحضرت میرساند و بابی ائمه را نبینا و هر گاه ذکر کرده است و مراد از
در عرف عرب کسی است که از اولاد علی و فاطمه صلوات الله علیهما باشد و گاه است که اطلاق میکنند بر اولاد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که از اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها نبوده باشد و گاه است بر مطلق بنی
هاشم اطلاق میکنند اما از عجم کسی را شریف میگویند که مادرش سیده باشد و پدرش سید نبوده باشد
بنا بر این است که سادات عظام مکه معظمه و مدینه مشرفه را شرفا میگویند باصطلاح اول و دین نعمت شهرت یعنی
دین دار و صالح و نعمه لقب او است ظاهرا اصلش نعمت الله بوده است بواسطه تخفیف جلاله را انداخته
بو نعمه شده است و ابو عبد الله کنیت او است و کنیت لفظی است که در اول او اب یا ام یا ابن یا بنت
بوده باشد مثل ابو عبد الله و ابن عبد الله در مرد و یا ام عبد الله و بنت عبد الله در زن و کنیت نهادن
مرد را با بو فلان و زن را بام فلان مستحب است در روز هفتم ولادت تفألا بانکه کامل خوبی است و بعضی گفته اند

اگر انشاء الله

انشاء الله بزرگ خواهد شد و فرزندی باسم خواهد رسانید که عبد الله نام خواهد داشت اگر او
عبد الله باشد یا علی اگر ابو علی کنیت کنند و همچنین در دختر ام سلمه میگذارند بفال خیر که او
او را پسری خواهد داد و سلمه نام خواهد داشت و این کنیت از روی فال نیست بلکه باسم پدر بخوانند
مثل محمد فرزند حضرت امیر المؤمنین که او را ابن حنفیه میخوانند بواسطه آنکه ظاهر شود که از حضرت فاطمه
صلوات الله علیها نبوده است بلکه مادرش از اسیران لشکر بود که آن حضرت او را آزاد فرمود
و زن گرفت و بعد از اسلام و اولاد و محمد به اسم رسید و او بسیار بزرگ است و متعارف علمای ما رحمهم الله
بتقاضای اخبار بسیار چنان بهجت است که بحروف که اسم رسول خدا مذکور میشده است صلوات
مینوشته اند و می نوشته اند و سنیان آل را بواسطه عداوت ایشان می اندازند و چون اظهار
عداوت اهل بیت نزد ایشان نیز کوبیده است میگویند که علمای شیعه میاندازیم باآنکه در جمیع صحاح
احادیث بسیار نقل کرده اند که چون آیه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا نازل شد یعنی بدرستی که حق سبحانه و تعالی
و فرشتگان او صلوات میفرستند بر پیغمبر ای جماعتی که ایمان آورده اید صلوات بر آن حضرت بفرستید
و گردن نهید حکم او را و گردن نهادید نیکو اصحاب گفتند یا رسول الله سلام بر او دانستیم که چگونه
بکنیم صلوات را چگونه بفرستیم حضرت فرمود که بگوئید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ
و در بعضی از روایات بخاری و آل محمد نیست کَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ
آل ابراهیم مجملا شاید که زیاده از پنجاه سند باشد که در همه آل هست و جمعی گفته اند که حق سبحانه و تعالی
نبی را فرموده و حضرت آل را داخل کرده تا ظاهر شود که مراد آل نبی و آل است و چون هر که نقل و اجداد هم
اکتفا نمی‌کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشعار فرمودند که صلوات بر من بی آل صلوات برآنم
صحیح نیست و در احادیث صحیحه از طرق اهل بیت سلام الله علیهم وارد شده است که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که صلوات بر من فرستد و بر آل من نفرستد بوی بهشت نمیشنود با آنکه

با آنکه بوی جنت از پانصد ساله راه می آید و صاحب کشاف و غیر او ذکر کرده اند که آیه [illegible]
میکنند بر هر کس ولیکن چون شعار رفضه شده است که بر ائمه خود صلوات میفرستند بنا برین ما و علمای
منع کرده ایم الحمد لله که علی رغم دین اسلام و ایمان از دست داده و کافر شده اند و در کفر همه شیطان
این معنی ببین که حق سبحانه و تعالی مودت اهل بیت امر و رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله نموده و ایشان اهل مودت عداوت میورزند لعنهم الله تعالی و قاتلهم الله انی
یؤفکون لهذا گاهی علمای ما رضوان الله علیهم بعد از ذکر اهل بیت صلوات میفرستاده اند و گاهی
میفرستاده اند از جهت تقیه از ایشان ولیکن بنده در روضة المتقین این عبارت نوشته ام که چون
صلوات سلام فرستاده ام و گمان ندارم که صدوق سلام فرستاده باشد چون کتابها و تصانیف صدوق
که قریب بزمان او نوشته اند اگر او فات [illegible] تعظیم و صلوات یاد میکنند پس ممکن است که او
تقیه نکرده باشد والیوم الحمد لله که بدولت ابدی تقیه در ایران که در جمیع بلاد بر طرف شده است این
رعایت باید نمود و علامتی عالی اکثر علمای عامه و خاصه گفته اند که مراد از صلوات آنست که حق سبحانه دین این
حضرت را رواج دهد در عالم و امت او را غالب گرداند بر سایر امم و در روز قیامت شفیع [illegible]
و امثال تقیه [illegible] که باعث که برکرده و الا رتبه آنحضرت بمرتبه رسیده است که فوق آن مرتبه در قوت
امکانیه ممکن نیست که از جهت آنحضرت صلوات الله علیه طلب توان نمود چیزی که از صلوات آنحضرت [illegible]
میکرده [illegible] آنحضرت ثواب بغیر متناهی از جهت متصل بر آنحضرت چنانکه خواهد آمد و قایل [illegible]
و دیگر وجه آنست که چون آنحضرت را شفاعت کبری کرامت کرده اند این خصوصیتی بروز قیامت
ندارد و بلکه آنحضرت شفیع کاینات است در افاضه جود از مبدأ فیاض بدلیل لولاک لما خلقت
الافلاک پس صلوات بر آنحضرت استفاضه کمالات است از جهت مواد قابله کاینات و بگفته [illegible] این
سخن از وقت بلکه انوار تربیت باب مدینه علم بر وفایض کرده است در زوار در حین زیارت آنحضرت
با سایر تحقیقات که مذکور است در این رساله نفیسه و اگر بر رسول خدا یا ائمه هدی صلوات الله علیهم

سلام فرستند

سلام فرستند نیز قریب بمعنی صلوات است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که تحیة
من عند الله مبارکة طیبة یعنی تحیه ایست که از جانب حق سبحانه و تعالی است با
برکت و نیکویست و همچنانکه صلوات بر مردم مختلف میشود باختلاف قابلیات سلام نیز چنین است
ولیکن سلام طلب سلامتی است از حق سبحانه و تعالی از جهت شخصی که بر او سلام میکنند و این سلامتی
اعم است از سلامتی نفس او از جمیع صفات ذمیمه و سلامتی جمیع بدن او از بلایای دنیا و سلامتی دنیا و
آخرت و چون حضرت نبی و ائمه صلوات الله علیهم مستغنی اند ازین دعا و دعا از جهت دین آن حضرت
و امت آنحضرت و شیعیان آنحضرت خواهد بود و در اخبار اهل بیت وارد شده است که سلام اسم
الهی است یعنی حق سبحانه و تعالی سلام است و منزه است از همه عیوب ذات و صفات و افعال
و لهذا که جبرئیل که سلام الهی بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میرسانید حضرت میفرمودند که
و علی ربی السلام پس سلام بر نبی و ائمه صلوات الله علیهم نیز ممکن است که فی الحقیقه ثنای الهی است
که ایشان از نقایص مطهرند و متصف بجمیع کمالات اند و چون ضرور بود تبیین این معنی [illegible] کثرت
صلوات و سلامی که وارد میشود در اخبار مجملا ذکر کرده و تفصیل آن مرتبه بمرتبه ظاهر خواهد شد در اثنای شرح
و این علیهم السلامی که مذکور شد ممکن است که سلام بر مخصوصین باشد و بس چرا که در غالب اوقات سلام
ایشان میفرستند و محتمل باشند میان ایشان و غیر ایشان ولیکن در صورت اجتماع اگر قصد [illegible] کنند
سبحانه و تعالی در هر یک بقدر استعداد آن کس طلب کنند ظاهر اسم آن باشد و از [illegible] طالب است که با جماعت
علمای شیعه [illegible] حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر او نماز گذارد و بالله که آنحضرت ممنوع بود از
بر منافقان تکلیف بر کافر و منعی نیز با وارد خواهد آمد آیت الحمد فسلام بمجالسته تشرف
و انشرح بمذاکرته صدری و عظم بمودته قدری فتشرق فی الاخلاق فلما جمعها
الی مشرفه پس دایم شد سبب تشنیعی و خوشحالی من و نور شده سینه من سبب [illegible] خزاین
او و زدودن از علوم چون او فاضل بعد و لهذا از روی آداب در سر او اند اگر نامیده و سبب [illegible] او

باو ستي من او را شرف شدن من زياده شد بر شرف شدن صحبت او که چون صحبت جمعي از
من بزرگ شدم نه از جهت رتبه دنيوي اگرچه داشت وليکن آن منظور نبود بلکه از جهت صفتهاي نيکو که با وي بود
جمع کرده بود مِن سِتْرٍ وصَلاحٍ وسَکِينَةٍ ووَقارٍ ودِيانَةٍ وعَفافٍ وتَقْوي واِخْباتٍ
و آن اخلاق حسنه ستر بود يعني مستور بودن عيوب يعني عيبي ظاهر نداشت که کسي بتکلف نظر
نيست بسيار از عيوب مردمان بود و مستور ساخته بود که کسي در مجلس او حرف غيبت گويد يا بر او
وصلاح داشت و آن عبارتست از کردن فرايض و نوافل و اجتناب از صغاير و کباير بلکه مکروهات
نيز و سکينه داشت که هميشه دلش بياد آلهي بود و وقار و طمانينه داشت که از تحکمان ناخوش و غوغا
از جا در نمي آمد بلکه از بلا نيز و بعضي گفته اند که سکينه از بيست و وقار از دل اما اول اظهر است چون حق
سبحانه و تعالي همه جا در قرآن سکينه را نسبت بدل داده است و ديانت داشت يعني مذهب حق
ايمه اثناعشر با تقيد بشرع در مرتبه اعلي داشت و عفت داشت و آن اجتناب است از شبهات در ماکول و مشرب
و منکح و تقوي داشت و آن عبارتست از محرمات و مکروهات بلکه مباحات و افعال او همه
از براي خدا بود و اخبات داشت آن خضوع و خشوع بدن و قلب است بدرگاه آلهي فذاکَرَني بکتابٍ
صَنَّفَهُ محمدُ بنُ زکريّا المُتَطبِّبُ الرازي وتَرجَمَهُ بکتابِ مَنْ لا يَحْضُرُهُ
الطَّبِيبُ وذَکَرَ انّه شافٍ في مَعْناهُ پس گفتگو کرد با من و ياد من آورد کتابي را که تصنيف کرده
بود آن محمد پسر زکريا متطبب يعني علم طب را ميدانست و بکار مي فرمود و يا آنکه طبيب نبود وليکن طب را
بر خود بسته بود چون طبيب عرفا يعني شافي است و شفا از حق سبحانه و تعالي است و رازي
يعني اهل ري و عرب در نسبتها بشهرها در بعضي جاها تغييرات بزياده و کم ميدهند چه در ري و مرو زاي
زياده ميکنند و مروزي و رازي ميگويند و محمد بن زکريا آن کتاب را من لا يحضره الطبيب نام کرده بود
يعني اين کتاب طبيب است کسي را که طبيب نزد او نباشد و سيد نقل کرد که هم با اسم کتاب است
يعني در واقع کتابيست تمام و وافي که کتاب طبيب خوانده بود و اين دلالت ميکند که سيد

در علم طب نيز ماهر بود و داشت وسَألَني أن اُصَنِّفَ له کتابًا في الفِقْهِ والحَلالِ والحَرامِ
والشَّرايِعِ والأحکامِ و از من سوال کرد سيد که تصنيف کنم از جهت او کتابي در فقه و حلال و حرام
و راههاي دين و احکام آلهي و ظاهرا مراد مصنف از فقه عبادات است و از حلال و حرام تجارات
و اطعمه و اشربه و از شرايع نکاح و طلاق و توابع آنست و از احکام قصاص و ديات و حدود و ميراث
و احتمالات ديگر هست اما آنچه مذکور شد انسب است بترتيبي که کرده است اين کتاب را و مشهور ميان
مجتهدين آنست که فقه عبارتست از جميع احکام شرعي و فرعي که مخصوص هر يک استدلال بر آن نمايند
از مدارک آن بحيثيتي که از ضروريات مذهب نباشد اما در عرف محدثين اخبار را که بآن عمل نمايند مي نامند و
و علماء فقه را بر چهار قسم کرده اند بآنکه مقصد از آن آخرت است و آن عبادات است مثل نماز و روزه و
زکوة و خمس و حج و جهاد و امر بمعروف و نهي از منکر و اگر مقصود آخرت فقط نباشد پس صيغه در کار است
يا نه اگر ضرور باشد اگر از هر دو کس ضرور است آنرا عقود ميگويند مثل انواع تجارات و نکاح و اگر از يک طرف ضرور است
آنرا ايقاعات مينامند مثل طلاق و توابع آن و نذر و توابع آن و اگر صيغه در کار نيست آنرا احکام مينامند
مثل حدود و ميراث و قصاص و ديات و ديگر تقسيمات کرده اند که فايده بر آن مترتب نيست و الله تعالي
يَعلَمُ شَوقِيا الي جَميعِ ما صَنَّفْتُ في مَعْناهُ وأُتَرْجِمُهُ بکتابِ مَنْ لا يَحْضُرُهُ الفَقِيهُ
لِيَکُونَ إلَيْهِ مَرْجِعُهُ وعَلَيْهِ مُعْتَمَدُهُ وبِهِ أخْذُهُ ويَشْتَرِکُ في أجْرِهِ مَن
يَنْظُرُ فيهِ ويَنْسَخُهُ ويَعْمَلُ بمُودَعِهِ که مشتمل بوده باشد اين کتاب بر جميع مسائلي که
تصنيف کرده ام در فقه و حلال و حرام و شرايع و احکام يا در فقه که شامل همه باشد و التماس نمود
که نام نهم اين کتاب را بکتاب من لا يحضره الفقيه يعني اين فقيه و عالم است کسي را که عالمي نداشته باشد
يا دسترس باو نرسد و غرض سيد ازين التماس اين بود که رجوع باين کتاب کند و اعتماد وي
برين باشد و باين عمل نمايد و باشد شريک ثواب هر که نظر کند درين کتاب و بنويسد آنرا
و عمل نمايد بآنچه درين کتاب گذاشته ام زيرا که چون ثوابش شرکت دارد و باو اگر از ثوا

او چیزی کم شود و چنانکه گذشت و احادیث بسیار نیز واقع شده است از حضرت رسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم که هر که سنتی خیری بگذارد هر که عمل بآن کند از ثواب ایشان بهره‌ور
باشد تا روز قیامت و شکی نیست که مراد از عبارت اینست ولیکن بنابر نسخه بعضی از
نساخ سهوا زیاده شده است و ممکن است که بسبب شبهه که منقول است لفظ من باشد مثل بعینه بجا و ممکن است
که علی سبیل التقلب باشد یعنی لفظا لا معنی و ممکن است مراد این باشد که او و دیگران نیز ثواب بیابند چنانکه
سنت بمیرد و الا از نسخ افتاده باشد که بسبب ثواب و دیگران بسبب نیز ثواب خواهد بود و ممکن است
که ضمیر راجع بکتاب باشد یعنی این باشد که تا شریک باشد بسبب در مزد و ثواب کتاب کسانی
که نظر میکنند در آن و بنابراین ضمیر منصوب بنزع خافض خواهد بود و یعنی مع من و بتنه تعالی بعلم هذا
مع صحته لأكثر ما صحبني من مصنفاتي وسماعه لها وروايتها عني ووقوفه
على جملتها وهي مائتا كتاب وخمسة وأربعون كتابا فأجبته أدام الله توفيقه
إلى ذلك لأني وجدته أهلا له یعنی بر آنکه تصنیف من لا یحضره بعد از آن بود که نوشته بود
اکثر آنچه با من بود از تصانیف من بر من خوانده بودم و شنیده بود و اکثر آنرا و بر همه اطلاع یافته
بود چون احادیث قریب بیکدیگرند یا آنکه اجازه مجموع را از من گرفته بود و مطالعه کرده بود و بر همه
بود از من رسیده بود و تصانیف من یا آنچه با من بود از تصانیف من دویست و چهل و پنج کتاب
بود و باقی را بعد از این تصنیف کرده خواهد بود و بنابر احتمال اول و بنابر نسخه ما بقی را نیز دیده بود پس اجابت
نمودم التماس او را حق سبحانه و تعالی توفیق او را مستدام دارد و از جهة التماس او را قبول نمودم که قابل او
این بود که التماس او را قبول کنم با اهلیت این تصنیف داشت وصنفت له هذا الكتاب
بحذف الأسانيد لئلا تكثر طرقه تصنیف کردم و جمع کردم احادیث این
کتاب را از جهة التماس او و نفع او تصنیف کردم و اسانید اخبار را انداختم تا آنکه کثیر نشود طرق او
یا من حدیث را نقل کردم بعنوان فقه تا سبب داطرق او و اسناد او موجب زیادتی حجم کتاب شود

و سبب

و سبب عدم رغبت بعضی شود و محتمل است که مراد این باشد که بعضی از اسنادها را در جمیع
ذکر کردم بجهت آنکه هر چند جزء السندها بسیار داشتم از حضرت که متواتر شده بود نزد
من این معنی من حیث العبارة اظهر است تا ظاهر امر او را دانست و بعضی آن کثرت فوائد
یعنی هر چند فواید سند بسیار بود و بنابر احتمال دوم ضمیر بمعنی مناسب بود که راجع با سند باشد
و فواید سند آنست که خود دیده‌ام که از کدام کتاب است در وقت تعارض ترجیح میتوانم داد و اگر
سهوی شده باشد زود رجوع بآن کتاب میتواند کرد و دیگران بعد از وفات مثل آن نسخه
کرد و در حال حیات نیز فضلا عمل میتوانند کرد و هرگاه کسی شکی داشته باشد با نسخ مغلوط بهم
رجوع بآن میتوان کرد و دیگر عمل بحدیث با سناد کرده خواهد بود که قولش مستحباب و غیر
این از فواید بسیار و بعد از این بجای خود گذشته و طلبی را اختیار نموده که اسم صاحب
کتاب را ذکر کنند و در فهرست سند خود را بآن کتاب ذکر کنند و بنابراین تمام کتاب بلکه هر برابر کتاب
مختصر شده است و فایده سند بحال خود مانده است و مجزوی که تصنیف کرده بود و این معنی معلوم شد کاش
از نمیکرد که بهمه سند میشد ولیکن بتوفیق الله بهمه اسانید مرسلات و فتاوی او را هم بیابند
و در روضة المتقین اشاره بآن کرده‌ام مکرر و در بعضی از اسامی شان آن نبود و بعد الله در این
شرح اشاره بآن در نیز خواهد شد ولم أقصد فيه قصد المصنفين في إيراد جميع ما رووه
بل قصدت إلى إيراد ما أفتي به وأحكم بصحته وأعتقد فيه أنه حجة
فيما بيني وبين ربي تقدس ذكره وتعالت قدرته و مانند مصنفان دیگر نکردم
که هر چه با ایشان رسیده از روایات در تصانیف خود ذکر میکنند خواه صحیح باشد و خواه نه و خواه بآن
کنند و خواه نه بلکه قصد دارم که بیاورم در این کتاب هر چه را که بآن فتوی میدهم و حکم الهی
میدانم و جزم بصحت آن دارم که معصوم فرموده است و در آن اعتقاد دارم که حجت است میان
من و پروردگار من که مقدس و منزه است ذکر او و ازانکه جاهلان و تمثال او را گمان کنند و بلند است اسم او از غیر او

توان اطلاق نمودن هر چند هر دو یک لفظ باشد اما معنی هر دو مباین است چنانکه عالم را بر جناب
حضرت الهی اطلاق میکنند و عین ذات مقدس او است و بر مخلوق که اطلاق میکنند معنی او کیفیتی
که مدرک میشود و قدرت و تعالیها است از آنکه توان ادراک وصف آن کردن و این جمله
آخر شمانیه است و اگر صدوق گفته است که فتوی بآنچه درین کتاب است میدهم بسبب این علما هم
حدیثی را که او درین کتاب نقل نموده است از مذهب او نقل نموده اند و مذهب او میدانند مگر
نادری که در سه جایی باشد که از مذهب او نقل نموده اند و اگر گفته است که حکم بصحت جمیع این احادیث
میکنم موافق اصطلاح متقدمین است چنانکه شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی در مشرق الشمسین ذکر کرده است
و از جاهای دیگر نیز ظاهر میشود که مراد ایشان از صحت آنست که معلوم شود انتساب آن خبر بمعصومین
سلام الله علیهم و علم ایشان حاصل شده است یا بتواتر یا بآنکه آن خبر را در اکثر اصول ایشان که چهار صد
اصل بوده است ذکر کرده باشند و آن چنان بوده است که کتب احادیث که در زمان حضرات ائمه هدی سلام الله
علیهم تصنیف شده بود بسیار بود و از آنجمله ابن عقده در کتاب رجال خود اسامی اصحاب حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه را ذکر کرده است که چهار هزار مصنف بودند و از چهار هزار کتاب ایشان زیاده از آن
باشند چون بعضی کتب متعدد داشته اند از هم کتابی بعد از آنکه احوال آن شخص را ذکر کرده است
چند حدیث از کتاب او نقل نموده است بترتیب کتب فقه و این کتاب عظیمی بوده است که نزد مشایخ
ما بوده است و همچنین شیخ کتابهای بسیار تصنیف نموده است در تفصیل کتابهای اصحاب حضرت امام محمد تقی
و غیر آن حضرت سلام الله علیهم و حافظ احادیث بوده است و نقل کرده است که آنچه در خط دارم از احادیث
با سند صد و بیست هزار حدیث است و آنچه سند آنرا در خاطر دارم سیصد هزار حدیث است
ابن نوح که زمان او را دریافته است و ثقه و معتمد است و استاد شیخ طوسی است در رجال که
تصنیف نموده است مصنفین اصحاب حضرات را در آنجا ذکر کرده است که ابن عقده کتابهای
ایشان را از نوشته و ابن نوح نوشته است و باین نسبت که حساب کنیم با آنچه شیخ طوسی از علمای

حدیث و کتب ایشان ذکر کرده است و شیخ نجاشی نیز در فهرست خود یاد کرده است از جمله آن است
و از جابر جعفی منقول است که هفتاد هزار حدیث از اسرار حضرت امام محمد باقر علیه السلام بخاطر دارم و محمد
بن مسلم سی هزار و همچنین که پاره از آن در فهرست گفته خواهد شد و در شرح نیز تفصیلی داده ام که تا غیبت
هیچ کس از علما کم کرده بودند مجملا از میان این کتابهای بسیار چهار صد کتاب را اصحاب معتبر نموده
اصول نامیده اند و در فهرست ان شاء الله مذکور خواهد شد و چون این چهار صد اصل همه ایشان بود و اکثر
خبری را در اصول بسیار میدیدند حکم بصحت آن میکردند یعنی از حضرت فرموده است و همچنین حکم
بصحت خبری میکردند که بطرق متعدده از ائمه صلوات الله علیهم منقول بود و ایشان را از آن طرق
علم حاصل میشد یا جمعی روایت میکردند خبری را در اصول جمعی که علما اجماع کرده بودند بر تصدیق ایشان مثل زراره
و محمد بن مسلم و فضیل بن یسار و یا اجماع کرده بودند که هر خبری که صحیح شود که ایشان گفته اند صحیح است
مثل صفوان بن یحیی و یونس بن عبد الرحمن و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی یا اجماع نموده بودند که عمل
بروایات ایشان میتوان کرد مثل عمار ساباطی و حفص بن غیاث و غیاث بن کلوب و سکونی و امثال
ایشان که شیخ طایفه در عدة ذکر کرده است اینها را و در مواضع خود یاد خواهیم کرد ان شاء الله تعالی و همچنین
رایی میکردند در یکی از کتبی که بر حضرات ائمه صلوات الله علیهم عرض نموده بودند و حضرات تحسین نموده
بودند ایشان را مثل کتاب عبید الله بن علی حلبی که بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودند
و کتاب یونس بن عبد الرحمن و فضل بن شاذان را که بر حضرت امام حسن عسکری عرض نمودند مجملا که چون تا
کر بسبب علم ایشان بود بسیار بود و چون بواسطه تسلط سلاطین جور بسیاری از آن کتب از
دست رفت علمای ما این اصطلاح را وضع کردند که در فایده یازدهم مذکور شد و لیکن شیخ صدوق
نیست که اخباری که این عظیم الشان در این کتاب نقل کرده اند از آن کتب برداشته اند که محمد بن
بابویه که درینجا و در فهرست ذکر کرده است و شیخ طایفه نیز در آخر تهذیب و استبصار نقل کرده است و
محمد بن یعقوب کلینی اکثر گفته است که از آن کتب نقل کرده ام و لیکن از تتبع ما را جزم حاصل است که این قسم

که از ان کتب روایت کرده است بوجوه بسیار از انجمله خبری که شیخ صدوق و شیخ الطایفه مثلا
از کتاب حسن بن محبوب یا حسین بن سعید روایت کرده اند باسانید خود و همین خبر را
کلینی روایت نموده است بهمان سند و غیر آن از شان آن متن و جزم داریم که جمعی که در سند
کتابهای ایشان ذکر کرده است مشایخ اجازه این کتابها بوده اند که بواسطه اتصال سند ذکر کرده اند
و چون قریب العهد والزمان بوده اند و ایشان یقینا کتب آن مشایخ نزد ایشان بوده مثل این کتابها
است نزد ما که همه علما دانسته اند که آن کتب از ان مشایخ بوده است و جمعی از مشایخ ما اصحاب
رحمهم الله تعالی بواسطه عدم تتبع این معنی را نیافته بودند حکم بضعف بسیاری از اخبار کرده اند با آنکه محمد
بن یعقوب رضی الله عنه در دیباچه کافی ذکر کرده است که اخبار کافی از آثار صحیحه است از اهل بیت
سلام الله علیهم و ابن بابویه نیز حکم بصحت این اخبار نموده است و جزم داریم که صحتی که ایشان میگویند آنست
که یقینا از معصوم صلوات الله علیهم صادر شده است و صحت نزد متاخرین این معنی دارد که راوی ثقه و معتمد بوده
باشد که ظن بهم رسد این خبرها باصطلاح ایشان پس کلام این دو بزرگ این است که یقینا این خبرها
از معصوم است که گویا ایشان از معصوم شنیده اند و هیچ دغدغه نیست که حکم بصحت ایشان بهتر است
از حکم بصحت متاخرین و آنکه رعایت اصطلاح متاخرین کرده ایم از آن جهت است که چون اکثر فضلا بخبر
ایشان مانوس شده اند موجب تنفر ایشان نشود و با آنکه در وقت تعارض اخبار بتوسط
ترجیح با صحت فایده دارد چنانکه در مقبوله عمر بن حنظله گذشت و هر که تتبع کند خواهد دانست آنچه را
ذکر کرده ام بلکه ظاهر میشود از بسیار جا که ابن بابویه حدیث غیر صحیح را در هیچ کتابی از کتابهای
خود نقل نکرده است چنانکه در کتاب عیون اخبار الرضا حدیثی نقل میکند در جمع بین الاخبار بعد
از آن ذکر میکند که در سند این حدیث محمد بن عبد الله مسمعی هست و شیخ ما محمد بن الحسن بن الولید
باو چه اعتقاد بوده است بنابراین این حدیث را نقل کردم درین کتاب که من این حدیث را از شیخ خود
در کتاب رحمت بن سعد عبد الله شیخ قرار نموده اند بواسطه آنکه سندهای دیگر بشیخ رسیده

بنابرین

بنابرین من نقل نمودم و اگر نه هر چه شیخ ما بآن اعتقاد ندارد من آنرا ذکر نمیکنم و گمان من آنست
که شیخ او بسیار از عده ور رفته است در وقت رجال مع هذا هر گاه این مقدار وقت نموده
باشند و قطع بعد از شان باید بوده است و شیخ الطایفه نقل کرده است که صدوق نقل رجال
و حدیث بنه کرده است که فوق آن متصور نیست و همچنین محمد بن یعقوب کلینی با آنکه کلینی
کافی را در عرض مدت بیست سال تصنیف نموده که مقصود است هر خبری که در انجا نقل کند علم داشته باشد
که از معصوم است و بسیار است که کلینی خبر را مرسلا روایت میکند و همان خبر را ابن بابویه یا شیخ
باسانید صحیحه کثیره روایت کرده اند در کتب خود و در روضة المتقین و در اکثر جاها بآن اشعار نموده ام
بلکه بسیار جاها است که متاخرین علما حکم کرده اند که درین باب هیچ شیء نیست یا حدیث صحیح نیست
باصطلاح ایشان بنده ذکر کرده ام احادیث صحیحه در آن باب ان شاء الله تعالی بهر اشعار خواهد شد
و درین شرح چنانکه در روضه بآن اشعار نموده ام و رسیده های بنده از فضلا آنست که آنچه بنده نقل
کنم بآن رجوع نمایند مگر تا خاطر ایشان جمع شود و جمیع ما فیه مستخرج من کتب مشهورة
علیها المعول والیها المرجع و جمیع احادیثی که درین کتاب است بیرون آورده ام از
کتابهای مشهوری که اعتماد علمای شیعه بران کتب است و اکثر مسائل ایشان را خود رجوع
باین کتب میکنند و ظاهر مشهور متواتر است که از مصنفان آن کتب متواتر بوده است و از
اصول اربعمائه است اشتمال آن و صدوق در آخر این کتاب فهرست کتب را ذکر کرده است
و از چهارصد کس چهار کسی کم روایت کرده است و شاید هر کسی را نام برده باشد در فهرست که
در اصل کتاب نام ایشان را ذکر کرده است ممکن است که از ان کتابها حدیث نقل کرده باشد مرسلا و از
جمعی حدیث نقل کرده است در اصل که در فهرست ایشان را یاد کرده است بنده سند از آن کتابهای
صدوق و کلینی ذکر کرده ام و همچنین بسیاری از اخبار را مرسل روایت کرده است و سند آنرا
ذکر کرده است با بعنوان فتوی ذکر کرده است سندهای آنرا بهم یافته ام اکثر آنرا از کتابهای

صدوق و پاره از کلینی یا قدما که بسیار نادری که بنا در شش هم وازده میکند و چون ظاهرا او
جمع بوده است ذکر سند نکرده است نمی‌دانست که چنین زمانه خواهد شد که اعتماد نکنند و اگر چه اکثر علمای
سلف قول صدوق را نص حضرات میدانند چون از ارباب نص است و اجتهاد در غیر نص را
جایز نمی‌دانسته و هر جا اجتهاد کرده است سهو کرده است در اجتهاد و علما آن را ذکر کرده‌اند و مذکور
خواهد شد ان شاء الله مثل کتاب حریز بن عبد الله السجستانی مانند کتاب حریز بن
عبد الله سجستانی و ظاهرا مراد از کتاب حریز است که بزعم علیل و کثیر اطلاق میکنند و او از اصحاب
امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق است کتب بسیار تصنیف نموده است و شیخ طوسی در فهرست
گفته است که کتابهای او همه از اصول اربعمائه است و ممکن است که مراد کتاب صلوة او باشد که حماد
بن عیسی بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض کرد که من کتاب حریز را دارم و آن عمل میکنم
فرمود که باکی نیست اگر چه ممکن است که مراد حماد نیز چنین باشد و سند صدوق باین کتاب صحیح است
سند صحیح است و کتاب علی بن عبید الله الحلبی که ثقه است و معتمد اصحاب بوده و کتابی
بزرگ تصنیف کرده و آنچه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیده بود بعد از اتمام عرض نمود
بر حضرت و حضرت تحسین فرمودند و فرمودند که سنیان چنین کتابی ندارند و این کتاب نیز از
از او و جمیع علما آن عمل مینمودند چون حضرت تحسین فرموده بودند و صدوق طرق بسیار صحیح دارد
باین کتاب از آنجمله هفت طریق صحیح دارد و بطریقی دیگر نیز دارد و کتب علی بن مهزیار الاهوازی
و کتابهای مجالسی و سی کتاب بوده است که نزد صدوق بوده است و ثقه و معتمد بوده است و بخدمت
حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی صلوات الله علیهم رسیده بوده و منصب وکالت حضرات را
داشت و حضرات فرمانها که باو نوشته‌اند تعظیم او مینمودند و کتب او معتمد اصحاب بوده و اهوازی است
قریب بحویزه و کتب الحسین بن سعید و کتابهای حسین بن سعید اهوازی سی کتاب بوده
و همه اصحاب بکتب او عمل میکردند و او ثقه و عظیم الشان است و بخدمت حضرات امام رضا و امام محمد تقی

و امام علی نقی رسیده بوده و از ایشان احادیث شنیده بود و اخبار کتب او در کتب ثلثه
بسیار است و معمول علیها است طرق ابن بابویه بکتابهای او و بعلی بن مهزیار و فضلای آینده بسیار است
و صحیح همه را در فهرست ذکر کرده است و در آنجا بیان خواهیم کرد ان شاء الله و نوادر احمد بن
محمد بن عیسی و کتاب نوادر احمد که کتابی بزرگ بوده است در هر باب و نوادرش نامیده
که احادیثش همه نفیس بوده است و صحیح و معتمد اصحاب بوده و خود بزرگ قمیان بوده و ثقه و جلیل القدر
و عظیم الشان و بخدمت حضرات ثلثه متقدمه صلوات الله علیهم رسیده بوده و از ایشان اخبار روایت
کرده است و کتاب نوادر الحکمة تصنیف محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری
و این کتاب بزرگی بوده است در جمیع ابواب اصول و فروع و معتمد اصحاب بوده است و لیکن ابن الولید
از جمعی که در آن کتاب بوده‌اند اسامی ایشان را ذکر کرده است روایت میکرده است و ابن بابویه نیز متابعت
او نموده است در استثناء از جمعی دیگر روایت میکند که او و ابن ولید اعتماد بایشان داشته‌اند و ثقه و
است و کتاب الرحمة لسعد بن عبد الله و سعد شیخ علمای شیعه بوده و ثقه و
جلیل القدر و بخدمت حضرت امام حسن عسکری رسیده بوده و حضرت صاحب الامر را ملاقات کرده بود
و کتب او همه معتمد بوده و جامع شیخنا محمد بن الحسن بن الولید رضی الله
عنه و این کتاب عظیمی بوده است بجامع و معتمد علما بوده و خود ثقه و عظیم الشان بوده و هم شیخ صدوق
بنهایت فضیلت و بسیار تقلید او مینموده است چنانکه خواهد آمد و نوادر محمد بن ابی
عمیر و کتاب نوادر او نیز کتاب عظیم بوده و او نزد علمای شیعه و سنی بزرگ بوده و کسی بعبادت
تقوی و عدالت و اتقیاد باو نمیرسید و بسیار بزرگست و بخدمت حضرت امام موسی کاظم و حضرت
امام رضا رسیده بوده و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده بوده و از مشایخ عظیم الشان
که اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بوده‌اند احادیث بسیار شنیده بود و علمای
کرده‌اند که هر چه صحیح شود که او روایت نموده است صحیح است و مانعی از ملاحظه فیما بعد ولهذا

بر سبیل اورا قبول میکنند و نود و چهار تصنیف داشت و کتاب المحاسن لأحمد بن أبي عبد الله
البرقي و این کتاب نزد ما هست و چنانکه مشایخ نقل کرده اند بسیار بزرگ و ثقه و معتمد علیه بود
آنچه الحال هست شاید ثلث آن باشد و بغیر از این کتاب نود و سه کتاب دیگر تصنیف نموده است
در فنون علوم و اسامی این کتابها و سایر کتابهای علمای ما در فهرستهای اصحاب رجال موجود است
و رسالة أبي رضي الله عنه إلي چون صدوق در قم اخبار بسیار اخذ کرد از پدرش
و ابن ولید و سایر مشایخ قم بعزم رفت بواسطه زیادتی علم و طلب حدیث پدرش رساله
نوشت که بآن عمل نماید و صدوق رساله پدرش نیز از نقل میاند چون از غیر نقل نموشتند و
عمل میکردند از جمله رساله را متفرق ساخته است درین کتاب و در هر بابی چیزی از آن نقل میکند با آنکه
میدان آن از اخبار متواتره و مشهوره است اما هو مشتهر که رعایت نحو میکنند تنبیها آنرا ذکر کرده است
هو شیخ و بزرگ اهل قم بود در عهد خود و همه رجوع باو مینمودند و اعدل و اوثق آن زمان بود و
حکایات او پاره مذکور شد و خواهد آمد و کتب بسیار بوده که ابن بابویه ازو روایت میکند و غیرها
من الأصول والمصنفات التي طرقي إليها معروفة في فهرست الكتب التي رويتها
عن مشايخي وأسلافي رضي الله عنهم وبالغت في ذلك جهدي مستعينا بالله
ومتوكلا عليه ومستغفرا من التقصير وما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وإليه
أنيب وهو حسبي ونعم الوكيل و اخبار این کتاب را بیرون آورده ام ازین کتابهای
مذکوره و از غیر این کتابها از اصول که اصول اربعمائه است یا مطلق کتب معتمده و از مصنفات که غیر از اصول
اربعمائه است یا کتب فقهی محدثین که سندها را می انداختند و حدیث را بعنوان کتب فقهی نقل
میکردند چنانکه مصنف در اوایل این کتاب گفته است و شیخ الطایفه در نهایه گفته است و سندهای
من معروفست در فهرستی یاد بوده که کدام را در آخر کتاب که ذکر نموده ام در آن کتابها
که روایت میکنم کرده اند مشایخ و استادان من از کتب خود و کتب پیشینیان از علمای

[illegible]

حق سبحانه و تعالی از ایشان راضی و خشنود باشد و درین کتاب بذل جهد خود نموده ام یعنی
سعی کرده ام که از آن کتب معتمده همه را بیرون آورده ام و هر چه علم بصحت آن داشتم درین کتاب
ذکر نموده ام در حالتی که استعانت و یاوری از خداوند خود خواسته ام و توکل بر او کرده ام که هر خیر
من در آن باشد نزد من آورد و طلب آمرزش میکنم از جناب اقدس او اگر تقصیری از من
شده باشد یا شود و نیست توفیق من مگر از خداوند عالمیان بر او توکل کرده ام و رجوع من از
تقصیرات یا در جمیع امور باوست و او بس است مرا و نیکو وکیلیست که اگر جمیع کارها باو گذارند بر وجه
احسن میسازد و بر وجهی در اصطلاح محدثین مجهول و مخفف میباشد یعنی شیخ من روایت
کرده است و من مروی شده ام و بعنوان معلوم من عوام است که از مصطلح بهتر نمود و گاه هست
شده و مینوشتند تا دلالت کند بر کثرت روایت اما در کتب ندیده ام که شده بجهت آنکه
و چون عبادات مقدم است بر غیر آن از ابواب فقه بواسطه آنکه در آن قرب بندگان بجناب
اقدس الهی حاصل میشود و اهم و افضل عبادات نماز است و بنابرین جهت همه کس آنرا مکلفند بر او
یعنی تقدیم آن لازم بود و چون نماز مشروط است بطهارت و با طهارت صحیح است تقدیم
آن لازم بود و چون طهارت بآب حاصل میشود مصنف آنرا مقدم داشت و گفت و بالله التوفيق

باب المياه وطهرها ونجاستها و میاه جمع ماء است یعنی این باب
در بیان قسم آبها و احکام آن و پاکی آبها و نجاسات آن که کدام آب پاک است و کدام
نجس است و اگر نجس شود چگونه پاک میشود و چیزهای دیگر را از آب چگونه پاک باید کرد و چون محمد
از حدیث نقل میکند و احادیث در کتب حدیث منتشر بود و صدوق از هر کتاب حدیثی و از کتب
و اول کسی که کاری کند بسیار مشکلست که نحوی که باید بشود و لهذا اختلاطی چنانکه باید نشد و مگر چیزی
که از خود نقل میکند در مجلس بطریق ایراد قال الشيخ السعيد الفقيه أبو جعفر
محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي الفقيه مصنف هذا الكتاب

رحمة الله علیه ان الله تبارک و تعالی یقول وانزلنا من السماء ماء طهورا
مرتبه دیگر نام خود را یاد کرد تا ظاهر شود که این سخنان از وست و بگوید که براستی که خداوندی که بزرگواری
و فیض و برکت او بر عالمیان فایض است متعالی است از آنکه او را کسی او توان نمود و نسبت او را
با کیفیت فضل او را میفرماید در قرآن مجید که ما فرستادیم از جانب آسمان آبی که پاک کننده است شما را
از نجاسات حدث و خبث و طهور لغت یعنی ما یتطهر به آمده است یعنی چیزی که بآن پاک کنند از نجاست
و نجاسات چنانکه غسول یعنی ما یغتسل به است و وضوء یعنی ما یتوضأ به است و درین آیه مراد از
طهور بقرینه آیه سیم و بقرینه اخبار صحیحه بسیار که در همه استعمال طهور بمعنی مطهر کرده اند و خواه مراد آب باشد و لفظ
ماء اگرچه بحسب ظاهر افاده عموم نمیکند ولیکن چون حق سبحانه و تعالی در مقام امتنانست بر بندگان
اگر از جهت عموم نباشد فایده کمتر میشود پس ظاهر آیه آنست که آبهایی را که از آسمان فرستاده ایم پاک
کننده شماست و تنکیر آن بواسطه تعظیم است یعنی آبی فرستاده ایم و چگونه آبی که سبب حیات کل است
و طهور است و چگونه طهوری که هر قسم نجاستی که از حدث و خبث باشد بآن زایل میشود و میفرماید حق
عز و جل وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض وانا علی ذهاب به
لقادرون دیگر خداوندی که عزیز و جلیل است از آنکه ذات مقدسش تعظیمات او توان رسیدن
میفرماید که ما از جانب آسمان آبی فرستادیم باندازه احتیاج خلایق و آن را در زمین ساکن ساختیم و
ما اگر خواهیم آبها را میتوانیم برد که همه هلاک شوند و این آیه نیز چون دو روشنی است که حق سبحانه و تعالی
بر خلایق کرده است دلالت میکند که آبهایی که در چشمها و چاهها و رودخانهاست همه از جانب
آسمان آمده است و ظاهر است که اگر چند سال باران نیاید آب در هیچ چاهی و هیچ چشمه
نمیماند و اگر یکسال باران نیاید بسیار کم میشود و همچنین قطع نظر از آیه از تجربیات و میفرماید حق عز و
جل و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و تیراشی است که و یذهب
عنکم رجز الشیطان و باز حق عز و جل میفرماید که خداوند شما همیشه بتدریج از جانب آسمان

آبی میفرستد

آبی میفرستد تا شما را بآن پاک کند از حدث و نجاست شیطان یا که منی است از شما زایل گرداند یا جنابت
که سبب احتلامی است که بواسطه تخییلات شیطان شما را حاصل شده و بسبب آب از شما زایل سازد و دور
نمایند و احادیث از ائمه معصومین وارد شده که این آیه وقتی آمد که در بدر بودند و اصحاب آن حضرت
صلی الله علیه و آله بواسطه کثرت عدو و دشمنان و قلت ایشان غمگین بخواب رفتند و اکثر بتخییل شیطان
محتلم شدند و قریش بر سر آب فرود آمده بودند و مسلمانان آب نداشتند که غسل کنند حق سبحانه و تعالی
بدعای حضرت باران فرستاد و کوهها پر از آب شد و همگی محتلمان غسل کردند و از از نجاست منی کردند
و اگرچه در بدر نازل شد اما حکمش عامست بجمیع مسلمین با آنکه درین آیه بلفظ تطهیر واقع شده است
و نصها دلالت بر تطهیر باران میکند و این آن آیه میشود و این آیه آیت و بر عکس فاصل
الماء کله من السماء و هو طهور کله پس ازین سه آیه ظاهر شد که اصل آبها از آسمانست حتی آبهای
زمین و مطلق آب طهور و مطهر است و تطهیر نیست الا از حدث که نجاست حکمی است و در رفع او احتیاج
بنیت قربت است و خبث نجاست عینی است که در رفع او احتیاج بنیت قربت نیست اگرچه از جهت
حصول ثواب محتاج است بنیت و اگر تطهیر جسم باشد از ازاله نجاست عینی و حکمی و از ازاله کثافات
همان ازاله نجاست بعد از تعالی داخل خواهد بود و اگر مقصود دفع وساوس در خاطر داشته که بر عظیمی
آیه که نازل شده است ذکر کنند و بعد از آن اخبار را نقل کند بعد از آن از بعضی گذشته است که متمسک
هستند و آیات بودن نماز ائمه هدی صلوات الله علیهم منقول نشده باشد مبادا قرآن ایشان بسته شود که
حق سبحانه و تعالی ولیکن فرقی نیست میان آیه و حدیث بلی اگر دلالت اینها ظاهر نباشد نقل نباید کرد
مع هذا احادیث بسیار از حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله الطاهرین منقولست که هر گاه خبری بشما رسد
از ما آن خبر را عرض کنید بر قرآن مجید اگر موافق قرآن باشد بآن عمل کنید و اگر مخالف قرآن
باشد طرح کنید و محتملست که مراد ازین اخبار اخبار غیر معلومه باشد و نزد متقدمین چون اخبار
معلومه داشتند احتیاج باین معنی نمیشد و الیوم البته ضرورت است استدلال بقرآن مجید بکرات

معنا مکن ان شاء الله این خبر ذکر خواهد کرد و در هر باب آنچه از آیات وارد شده است وَمَاءُ
الْبَحْرِ طَهُورٌ وَمَاءُ الْبِئْرِ طَهُورٌ یعنی ظاهر شد از آیات که مطلق آب مطهر است پس آب دریا نیز مطهر
بوده باشد و آب چاه نیز مطهر بوده باشد اما آب دریا پس کسی از مسلمانان خلاف در طهارت آن نکرده الا
مگر سعید بن مسیب و عبد الله بن عمرو عاص از سنیان که ایشان گفته اند که اگر غیر آب دریا باشد آب دریا را
در باب طهارت واقع نسازند و اجماع سنی و شیعه بر خلاف این بوده واقع است و احادیث از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است بر آنکه آب دریا طهور است یعنی مطهر و کلینی رحمه الله یک حدیث
صحیح نقل کرده است یک حدیث که تصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آب دریا طهور است
و از این حدیثها علما استدلال کرده اند بر آنکه آب نمک مطهر است و نمک آب بخلاف نمی شود چون آب
دریا آب نمک است و خالی از اشکالی نیست زیرا که فرق است میان نمک ذاتی و عارضی شاید ذاتی
مؤثر در اضافه نباشد و عارضی باشد و لیکن هیچ فقیهی از علما ندیده ام پس اگر در صحرای نمک آب ایستاده باشد و شور
باشد و گر باشد از ازاله نجاست و وضو و غسل بتوان کردن خصوصا که آن آب را نمک آب گویند
که در صورت ... است و اگر نمکاب گویند و آب دیگر بهم رسد بهتر آنست که بآن آب طهارت
کنند هر چند مجاورت نمک شور شده باشد که این شوری ضرر ندارد و اما آب چاه که طهور است اگر کشند
از چاه و بآن ازاله حدث یا خبث کنند بید خود مطهر است و همچنین اگر کسی که آب از چاه کشند
اگر نجاست بر آن وارد شود نجس نمی شود و علما آن نجس را پاک میکنند هر گاه عین آن زایل شود و اگر
نجاستی در چاه افتد اگر قدمای اصحاب چاه را نجس میدانند و اکثر متأخرین پاک میدانند و
پاک بودن اظهر است چنانکه خواهد آمد و چون ظاهر آیات طهوریت مطلق آب است پس هر حدیثی که دلالت
بر طهارت آب چاه کند موافق آیه خواهد بود و عمل بآن لازم است والله تعالی یعلم و ظاهرا مراد دفع توهم
از مطهریت چاه یعنی اولیت چنانکه خود در اخبار تصریح بآن کرده است وقال الصادق جعفر بن
محمد صلوات الله علیهما کُلُّ مَاءٍ طَاهِرٌ اِلَّا مَا عَلِمْتَ اَنَّهُ قَذِرٌ یعنی حضرت فرموده

که هر آبی

که هر آبی پاک است تا بدانی که نجس شده است یا نجس است و محمد بن یعقوب کلینی و شیخ طوسی بعنوان
صحیح و قوی همین مضمون را روایت نموده اند از آنحضرت صلوات الله علیه باین عبارت که الْمَاءُ
کُلُّهُ طَاهِرٌ حَتَّى تَعْلَمَ اَنَّهُ قَذِرٌ و شیخ بعنوان موثق از آنحضرت روایت نموده است که کُلُّ شَیْءٍ نَظِیفٌ
حَتَّى تَعْلَمَ اَنَّهُ قَذِرٌ و هر یک مضمونست و دلالت میکند بر آنکه اگر آب را ببینیم و ندانیم که بول
یا آب پاک است یا نجس حکم بپاکی آن میکنیم هر چند ظن نجاست نیز باشد چنانکه در آنها و در حمامها و در ... که بآبها میخورند
مظنون آنست که بول است و لیکن چون علم نداریم حکم بطهارت آن میکنیم مگر آنکه طبیبی بول کند و در این آب
شود که علم بهم رسد که نجس است اجتناب میکنیم و اکثر علما گفته اند که اگر دو عادل شهادت دهند بر نجاست آبی
حکم بنجاست آن میکنیم و وجه شرعی که دلیل این باشد بر آنکه علم نموده است و لیکن مشکل است چون در خصوص
نجاست وارد نشده است که قول عدلین معتبر است و اگر یک عادل یا چند غیر عادل گویند که این آب نجس است
عمل بقول ایشان لازم نیست مگر آنکه جمعی کثیر گویند یا قلیلی گویند و قراین منضم شود که علم حاصل شود حکم
نجاست میکنیم و احوط آنست که بسبب گفته دو عادل بنجاست آب بلکه یک عادل نیز اجتناب کنند
اگر آب دیگر بهم رسد و اما از این آب طهارت نکند و چون آب دیگر بهم رسد احتیاط آنست که منع
شود و الله تعالی یعلم وقال صلوات الله علیه الْمَاءُ یُطَهِّرُ وَلَا یُطَهَّرُ یعنی
حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند چون آن حضرت از پیش کسی شنیده است و قال
همه خصوصا صدوق آنست که ضمیر راجع به شخص معصومی که از پیش کسی شنیده باشد و موید این معنی آنست
که کلینی رضی الله عنه همین خبر را بروجه قوی از آنحضرت روایت کرده است و گفته است که آن
حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه فرمودند که آب تطهیر همه چیز میکند
حتی آب را و از چیز دیگر پاک نمی شود و طریق این حدیث بقانون متأخرین صحیح است و لیکن چون بعضی
حکم بصحت حدیث کتابهای خود کرده اند علما باین حدیث عمل نموده اند با تأییدات دیگر پس
اگر کری متغیر شود بنجاست نجس میشود و اگر کری دیگر آب بر رو ریزند که ازاله تغیر او کند یک

میشود باجماع و اگر خود بخود تغیرش زایل شود یا چیزها بیندازند که تغیرش مرتفع شود اشهر
میان علما آنست که پاک نمیشود تا کری بر او بریزند و یا باران ببارد یا آب روان بر او متصل شود
و بعضی از علما گفته اند که پاک میشود اما اگر کمتر از کر باشد و متغیر شده باشد بنجاست و تغیرش بنجس یا بغیر
آب یا خود بخود زایل شود بی خلاف پاک نمیشود و احوط دیگر آنست که چون زوال تغیر آن بغیر
آب شود کری آب بران ریزند و دفعةً یا باران بیاید یا آب روان متصل شود و قبل ازین تطهیر
استعمال نکنند و بنابر آیات و احادیث عامه که آب مطهر است جمعی گفته اند که لازم نیست که کر
آبرا یکدفعه بران ریزند پس اگر متصل شود بکر کافیست و همچنین اگر آب ظرف نجس باشد و با کر
یا آب روان فرو برند پاک میشود اگر چه آب بهمه جزو آن نرسد حتی آنکه بعضی از علما گفته اند که اگر
شیشه گلاب نجس شده همین که بکر فرو برند پاک میشود و چون آب طاهر همه جا نرسد و لیکن خلاف احتیاط است
اما اگر شیشه گلاب را در کر ریزند که آب شود همه پاک میشود هر چند بو یا آن کر گردد و اگر گلاب کمتر
آنقدر گلاب در کر بریزند که آب نیز گلاب شود و عرفا گویند که گلابست پس اگر گلاب پاک باشد
آب آن حوض پاک کننده نیست و اگر گلاب نجس باشد خلافست میان علما
بعضی میگویند که چون بکر رسید پاک شده و چون آب را گلاب کرد از مطهریت می افتد نه از طهارت
و بعضی میگویند تا گلاب آب نشود پاک نمیشود و نجس باشد احوط اجتنابست از آب کر که [illegible]
بحوض نجس آید اگر چه سطح مساوی باشد حوض پاک میشود و بعضی بعکس نیز قایل شده اند که اگر
حوض پایین پاک باشد و حوض بالا نجس بالا پاک میشود اما خلاف مشهور و خلاف احتیاطست والله
تعالی یعلم پس چون صدوق آیات و احادیث مطهریت آب را ذکر کرده و آنکه اصل در آب طهارتست
و اگر چه اخبار متواتره بر طهارت واقع شده است بهمین اکتفا نمود و مسایل بران تفریع ساخته که
گفت فمتی وجدت ماءً ولم تعلم فیه نجاسة فتوضأ منه واشرب
پس هرگاه چاه یا آبی را او در آن آب نبینی نجاستی یا علم بهم رسد که نجس است پس جایزست

ازان آب

ازان آب وضو کردن و آشامیدن اما اگر آب از شخصی شنیده یا خبر دهد که آب نجس است شیخ
آنست که استعمال نمیتوان کرد و باعتبار آنکه صاحب هدایت و قول صاحب بر مطلق است
و در صورت نیز حکم نجاست کردن مشکل است اگر چه احوط اجتنابست بنحوی که گذشت و اگر
وجدت فیه ما ینجسه فلا تتوضأ ولا تشرب الا فی حال الاضطرار
فتشرب منه ولا تتوضأ منه فتیمم و اگر در آب چیزی باشد که بسبب آن نجاست
آن باشد پس ازان آب وضو مساز و میاشام مگر در حالت ضرورت مثل آنکه تشنه باشد
و بغیر از آب نجس چیزی نداشته باشد و خوف هلاک داشته باشد پس در صورت جایزست
آشامیدن بقدر ضرورت که نمیرد و لیکن طهارت بآن آب جایز نیست بلکه بدل وضو تیمم میکند
با آب نجس وضو نمیسازد باجماع علما الا ان یکون الماء کرا فلا بأس بأن تتوضأ منه
و تشرب وقع فیه شیء او لم یقع ما لم یتغیر ریح الماء فان تغیر فلا تشرب
ولا تتوضأ منه اما اگر آب یک کر باشد پس میتوان وضو ساختن و آشامیدن خواه
چیزی از نجاسات در او باشد و خواه نباشد مگر آنکه بوی آب متغیر شده باشد بنجاست و همچنین رنگ
و مزه نیز اگر متغیر شده باشد از نجاسات پس در صورت آن آبرا مخور و ازان آب وضو مساز
و ظاهر این کلام آنست که آب قلیل بسبب ملاقات نجاست نجس نمیشود مگر با تغیر و در جزو اخیر اجماع
علماست در غیر آب چاه و خلافیست که خواهد آمد و اگر آب کمتر از کر جاری باشد و آن آبیست
که از چشمه بیرون آید و اورا در عرف چاه نگویند خلافست اکثر علما برانند که چشمه بملاقات نجاست
نجس نمیشود و حکم کر دارد و علامه کریت شرط کرده است در آن و این قول احوط است و اول
اظهرست و در نجس شدن آب قلیل که از کر کمتر است که نابع نباشد اگر چه روان باشد مثل آب برف
و آبی که از چاه میکشند و روان میشود خلافست علمای ما غیر ابن ابی عقیل قایلند بنجاست و ابن
ابی عقیل قایلست باینکه آب قلیل نجس نمیشود تا متغیر نشود بملاقات و ظاهر کلام سید المعظم [illegible]

در کر نجس نمیشود

در آب چاه

میان آنکه نجاست داخل آب شود و آنرا نجس میداند و اگر آب بر نجاست وارد شود نجس نمیداند
و این قول قویست اگر چه احوط اجتناب است مطلقا والکر ما یکون ثلثة اشبار طولا
فی عرض ثلثة اشبار فی عمق ثلثة اشبار یعنی کر مقداریست از آب که طول آن سه شبر
باشد و عرض سه شبر و عمق سه شبر که مجموع بیست و هفت شبر باشد چون سه در سه نه است و نه در سه
بیست و هفت است و این مذهب قمیانست و در کر مشهور میان علما سه و نیم در سه و نیم است که مجموع
آن چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر باشد چون سه در سه نه است و سه در نیم یک و نیم است و نیم در
یک نیم است و نیم در نیم ربع مجموع دوازده شبر و ربع شبر میشود و دوازده را در سه و نیم که ضرب کنی سی و شش
میشود و دوازده در نیم شش و ربع در سه و نیم سه ربع و نیم ربع میشود و سه ربع و نیم ربع چیزی هفت ثمن آن است
و ابن جنید میگوید که نزدیک بصد شبر است و قطب راوندی میگوید که سه و نیم را ضرب در ده و نیم است
بیشتر این دو قول آخر وجهی ندارد و قول قمیان قویتر است بجهت جمع بین الاخبار و قول مشهور با احتیاط اقربست
و روایت صحیحی وارد شده است از اسمعیل بن جابر که عرض نمودم بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که چه مقدار آب را چیزی نجس نمیکند حضرت فرمودند که دو ذراع در عمق در یک ذراع و یک شبر وسعت
و وسعت اغلب اطلاق مینمایند در طول و عرض پس آنچه ظاهر است عمق چهار شبر میشود و هر یک از طول
و عرض سه شبر میشود و حاصل ضرب سی و شش شبر میشود و اگر وسعت را مدور اخذ کنیم بیست و هفت شبر
میشود و موافق مذهب قمیان و اگر آب بسی و شش شبر باشد و نجاست بر او وارد شود و بنده حکم بنجاست
آن آب نمیکنم بنا بر این حدیث صحیح باتفاق علما بلکه بیست و هفت شبر و احتیاط لازم نمیدانم والله
یعلم و ما بالوزن الف و مایتا رطل بالمدنی و کر بحسب وزن هزار و دویست رطل مدنیست
و بحسب مشهور هزار و دویست رطل عراقیست و رطل مدنی یک و نیم رطل عراقیست و این خلاف متبادر است
که در حدیث صحیح متفق علیه وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
که فرمودند مقدار کر آب که چیزی او را نجس نمیکند هزار و دویست رطل است و صدوق و جمعی گفته‌اند که چون

ظاهر آنست

ظاهر آنست که حدیث از آنحضرت فرموده در مدینه اند ظاهر آنست که اطلاق رطل متعارف شود و رطل مدنی
و اکثر گفته‌اند که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم رعایت بلد راوی را بیشتر مینموده‌اند چنانکه خواهد
آمد در بحث فطره که صاع و مد را بجهة اهل عراق فرموده‌اند مع هذا در حدیث صحیح دیگر وارد شده است که
محمد بن مسلم از آنحضرت صلوات الله علیه روایت نموده است که کر ششصد رطل است و محمد بن مسلم
طائفیست و رطل آن تابع رطل مکه است و رطل مکه برابر دو رطل عراقیست و از این حدیث ظاهر میشود
که رعایت بلد راوی مینموده‌اند و باید حدیث هزار و دویست رطل عراقی باشد که جمعا بین الاخبار
باشد و رطل عراقی قریب است باشبار چنانکه مشهور و رطل مدنی از او برابر بیشتر میشود و موافق مذهب
مصنف پس در اینجا اظهر قویست و میباید که صدوق زیاده را حمل بر استحباب کند اگر ظاهر کلام او
تخییر نیست بلکه تخییر میان این دو قول است و سید ابن طاوس رضی الله عنه گفته است که مکلف مخیر است
در عمل بجمیع اخباری که در کر وارد شده است و خالی از قوتی نیست و لیکن ترجیح میشود قول او بانکه
کمتر از همه کر است و زیاده بر آن حمل بر استحباب است و ابن ابی عقیل میگوید که این اختلاف بسیار
قرینه آنست که رعایت کر نمودن سنت است زیرا که در واجبات این قسم اختلافات در اخبار
نمی‌باشد و حق او خالی از قوت نیست اگر چه مخالف احتیاط است غالبا وقال الصادق صلوات الله
علیه اذا کان الماء قدر قلتین لم ینجسه شیء والقلتان جرتان یعنی حضرت
صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه آب بقدر دو قله باشد چیزی او را نجس نمیکند و قله سبوست
و ظاهر آنست که تغییر از راوی باشد و ممکن است که از حضرت باشد و این را شیخ روایت نموده است از حضرت
کالصحیح از ابن ابی زیاد و حمل بر تقیه کرده است چون شافعی قائل است بقلتین و علما حمل نموده‌اند
بر آنکه مراد از قله سبوهای هجر است و هر سبوئی تخمینا پنج مشک آب میگیرد و ده مشک یک
کر است و موافق مذهب قمیان و در روایتی کالصحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه
پرسیدند که اگر سبوئی ششصد رطل آب داشته باشد نجس میشود حضرت فرمودند که بلی

و این حدیث دلالت میکند که قلتین ممکن است که یک کر و نصف کر باشد و در روایتی
از آنحضرت وارد شده است که فرمودند که مقدار کر مثل این خم است و اشاره فرمودند بخمی از
خمهایی که در مدینه متفرقه میباشد و آب در آن میکنند و در روایت صحیح از زراره منقولست که هرگاه
آب زیاده از راویه باشد چیزی او را نجس نمیکند اگرچه مرده که در آن افتاده و شتر از هم پاشد مگر
آنکه بوی آب بگردد و نجاست و این روایت احتمال کرده اند که راویه کر باشد و یا آنکه چون راویها
که بر شتر بار میکنند ممکن است که کر باشد و جمعی از علما گفته اند که مختلف مقادیر باعتبار کثرت و قلت
نجاست است والله تعالی یعلم و عمل اصحاب بر رطل شبر و نیم است اگرچه مردمان در شبر و نیم است
بازارها و هم است مطلع عراقی و رطلی نود و یک مثقال شرعی است و مثقال شرعی مطلقا هر سه ربع مثقال
صیرفی متعارف است که بمن شاهی شصت و شش من یکچاریک است و بر احتمالی که مثقال شرعی
مثقال مشهور باشد نود و یکمن شاهی میشود و شبری که گفتیم کمی بر سه چاریک شاه آب میگیرد و بنابراین اعتقاد
من شاه میشود و این قریب است با مثقال شرعی و اختلاف بسیار در آب میباشد بحسب سبکی
و سنگینی بنابرین جمعی کثیر از علما وزن را اعتبار نموده اند و اختلاف اشبار را حمل بر اختلاف آبها
نموده اند که اگر آب سبک باشد رطل شبر و نیم اعتبار میکنند و اگر سنگین باشد رطل شبر و اگر وسط باشد
سی و شش شبر و این قول نیز بعید است بلکه اظهر مذهب رطل شبر است و زیاده محمولست بر
استحباب والله تعالی یعلم ﴿و لا باس بالوضوء والغسل من الجنابة والاستیاک بماء
الورد﴾ یعنی باکی نیست وضو ساختن و غسل جنابت کردن و مسواک کردن بگلاب و در بعضی از
نسخ لفظ نیست بعد از بالوضوء و بنابرین نسخه معنی این میشود که باکی نیست وضو و غسل کردن با آب
قلتین و همچنین باکی نیست مسواک کردن بگلاب یا آنکه مسواک را در گلاب اندازند و مسواک کنند تا دهن
خوشبو شود و ظاهر انساخ زیاده کرده باشند تا مذهب صدوق موافق مذهب مشهور شود و لیکن
صدوق در کتابهای دیگر ذکر کرده است و محمد بن یعقوب کلینی این روایت را از یونس نقل نموده است

که بحضرت

که بحضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه عرض نمودم که بگلاب وضو و غسل میتوان کرد
و آیا آن وضو میتوان ساخت از جهت نماز حضرت فرمودند که باکی نیست و شیخ طوسی نقل کرده است
که اجماع شیعه است که آب گلاب مضاف است و غیر آن از آبهای مضاف وضو و غسل نمیتوان کرد و بعضی
خبر را طرح میباید کرد و حمل بر تقیه میباید کرد و خصوصا اخبار حضرت امام رضا صلوات الله علیه را چون وقتی
که تشریف بخراسان آوردند اکثر اوقات جمعی کثیر از سنیان در مجلس آن حضرت میبودند لهذا
تقیه در اخبار آن حضرت بیشتر است از سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و محتمل است که مراد از آب گل
آبی باشد که گل در آنجا انداخته باشند یا گلاب در آنجا کرده باشند که خوشبو شده باشد و لیکن گلاب
نشده باشد مجازا و در حال اختیار عمل باین حدیث مشکل است و از صدوق نقل نموده اند که او وقت
در حال اضطرار و احوط آنست که اگر آب نباشد وضو و غسل بگلاب بکنند و تیمم با آن هم بکنند و اکثر
علما گفته اند که حدیث ضعیف است چون در سند سهل بن زیاد است و لیکن این سهل است چون که شیخ نقل
کرده است که این حدیث در اصول مکرر شده است و بسیار روایت کرده اند و لیکن بعضی چون
میرسانند و بعد از این صدوق ذکر خواهد کرد و آب مضاف را که با آن وضو میتوان ساخت در اخبار وارد است
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی ﴿والماء الذی تسخنه الشمس لا یتوضأ به و لا یغتسل
به من الجنابة و لا یعجن به لانه یورث البرص﴾ یعنی آبی که آفتاب گرم کرده باشد وضو
با آن نمیتوان ساخت و غسل جنابت از آن نمیتوان کرد و خمیر از آن نمیتوان کرد زیرا که سبب
پیسی میشود و کلینی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است بسند قوی
که حضرت فرمودند که آبی را که آفتاب گرم کرده باشد وضو با آن مسازید و غسل از آن مکنید و خمیر با آن مکنید
که مورث برص است و شیخ طوسی بطریق قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت
کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داخل شد بر عایشه و او آفتابه در آفتاب
گذاشته بود حضرت فرمودند که چرا گذاشته گفت میخواهم سر و بدن خود را بشویم حضرت

فرموده که دیگر چنین مکن که مورث برص است و این هم خبر را حمل بر کراهت نموده اند از
جهت چیزی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که باکی نیست در وضو ساختن
از آبی که در آفتاب گرم گذاشته باشند اگرچه ممکن است که حمل کنند بر آنکه بغیر قصد گرم شده باشد
و اکثر علما ذکر کرده اند که مخصوص ظرف است و از آب نهر و چشمه و مثال آن ضرر ندارد و هرچند بسیار گرم
شده باشد و نقل اجماع کرده اند بر نفی و ظاهر اخبار اعم است از هر ظرفی و بعضی گفته اند که کراهت در
ظرف مس و مثال آنست و در بلاد حاره است نه غیر آن و ظاهرا چون واقع علی الخصوص چنین بود و لیکن حکم
اول عام است و جمعی این نهی ارشادی میدانند و مراد از امر و نهی ارشادی طبی است که فایده اش
دنیوی باشد و ثواب اخروی نداشته باشد چون حضرت فرموده که مورث برص است لیکن ظاهر
اول اظهر است و منافات ندارد که فایده دنیوی نیز بر آن مترتب گردد چنانکه در اخبار بسیار وارد
شده است و هیچ کس سبب دیگر نیست مجهول بودن خبر نیست که بر سبیل احتمال گویند جا دارد
مذهب ابن بابویه ظاهر است که حرام میداند یا مکروه و چون او نیز بر وفق حدیث نهی نموده است اظهر
کراهت است جمعا بین الاخبار و جمعی از علما گفته اند که کراهت مخصوص استعمالات حتی اگر کسی غسل را
شده باشد نیز مکروه دانسته اند و این اصح است و باحتیاط اقرب ولا بأس ان يتوضأ
الرجل بالماء الحميم الحار و باکی نیست وضو ساختن از آبی که بآتش گرم شده باشد هرچند بسیار
گرم شده باشد اخبار صحیحه وارد شده است که هر چیزی مباح است تا نهیی وارد شود و از وضو ساختن
بآب گرم و ممکن است که بصدوق خبری رسیده باشد باین مضمون کسی از سنیان در این خلاف نکرده
مگر مجاهد از سنیان و چون خلاف اجماع است سنیان نیز سخن او را اعتباری نکرده اند و ممکن است که غرض
صدوق رد بر او باشد ولا يفسد الماء الا ما كان له نفس سائلة یعنی آب را نجس نمیکند
حیوان مرده مگر حیوانی که خون روان از رگ داشته باشد و همین عبارت را شیخ روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بعنوان موثق و قوی و مضمون این عبارت وارد

در احادیث

در احادیث بسیار و در خبر موثق وارد شده است از آنحضرت صلوات الله علیه که کژدم یا مار یا غیر
یا وزغ که چلپاسه باشد داخل آب شوند و زنده بیرون آیند از آن آب اجتناب میباید کرد
و این اولی است و بر تقدیر مردن بطریق اولی خصوصا مار که جمعی گفته اند که رگهایی ضعیف دارد
و میته آن نجس است اگرچه فی الجمله طهارتش اعم نجاست بهم رسد وکل ما وقع فی الماء
مما ليس له دم فلا بأس باستعماله والوضوء منه مات فيه او لم
يمت یعنی هر چیزی که در آب افتد که او را خون جهنده نباشد چون مگس و پشه و حشرات الارض
باکی نیست که آن آب را استعمال نمایند و وضو از آن آب بسازند خواه در آن بمیرند خواه زنده بیرون آیند
و همین مضمون در اخبار معتبره متکثره وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
و عمل اصحاب بر این است که میته حیوانی نجس است که نفس سائله داشته باشد و هرچه نفس سائله
ندارد میته آن پاک است فان كان معه اناءان فوقع في احدهما ما ينجس الماء
ولم يعلم في ايهما وقع اهرقهما جميعا وتيمم پس اگر با تو دو ظرف آب باشد
و در یکی از آنها نجاستی واقع شده باشد و ندانی که در کدام یک واقع شده است پس هر دو را بریز
و تیمم کن و این مضمون را کلینی و شیخ رضی الله عنهما در دو حدیث موثق کالصحیح روایت کرده اند
از آنحضرت و در سؤال واقع است که آبی دیگر بهم نمیرسد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
فرمودند که هر دو را بریز و تیمم کن و عمل اصحاب بر این است و خلافی ندارند مگر در ریختن که واجب
نیست چون در هر دو حدیث امر بریختن شده است و مع هذا احادیث است که آب یک ... چون
یقینا یکی از این پاک است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر آب نیابید تیمم کنید و اکثر علما وجوب
و حمل نموده اند امر بریختن را بر مجاز یعنی بسبب اشتباه ظاهر نجس حکم نجس دارد و مجملا و عدم
نیست در یکی اگر خوف تشنگی نداشته باشد ریختن و تیمم کردن بهتر است اما اگر خوف عطش خود
یا توابع خود داشته باشد نریزد ولو ان میزابين سالا میزاب بول و میزاب ماء

فاختلط الماء اصاب ثوبك منه لم يكن به بأس واگر آنکه جوی ناودان روان
شود که یک ناودان بول یکی ناودان آب و بیکدیگر مخلوط شوند و ازین آب مخلوط بجامه
رسد باکی نیست این عبارت ایشانست بعنوان قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده اند و علما حمل نموده اند حدیث را برآنکه در وقت آمدن باران بیکدیگر مخلوط شوند
و آب باران متغیر نشود از بول چنانکه غالب این میباشد که ناودان ناودان باران روان میشود و آب
باران مضاعف بول میباشد و مؤید این حمل آنکه شیخان بعنوان حسن کالصحیح از آنحضرت روایت
نموده اند که هرگاه حوض ناودانی روان شود که چیزی از بول و چیزی از آب باران و بیکدیگر مخلوط شوند و بجامه
شخصی رسد باو ضرری ندارد یعنی نجس نمیشود وسأل هشام بن سالم اباعبدالله صلوات الله
علیه عن السطح یبال علیه فتصیبه السماء فیکف فیصیب الثوب فقال
لا بأس به ما اصابه من الماء اکثر منه و سؤال کرد هشام پسر سالم از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که هرگاه پشت بامی را بول کنند بعد از آن باران بیاید و از آنجا قطره قطره بزیر آید
بجامه ما رسد چونست حضرت فرمود که باکی نیست آنچه از آب باران به آن میرسد بیشتر از بول است
که بر آنجا کرده اند و این خبر باصطلاح متاخرین صحیح است یعنی جمعی که از ابن بابویه بآنحضرت روایت
میکنند همه اعتقاد شان حجت صحیح است و عادلند و معتمد علیه اند و اگرچه آخر همه را اینجا خواهیم گفت
اما در روضه التزام کرده ایم که در وقت نقل خبر هم اشاره به آن بکنیم که بآنکه سند کیست
و ایشان را که حال شود و درینجا نیز از رعایت خواهیم کرد و بعبارت محقق و کلینی رضی الله عنهما روایت
نموده است بعنوان کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که راوی عرض نمود که من
برای میروم و از ناودان میریزد آب در وقتی چند که غالب اوقات مردمان در آنجا قضای حاجت
بیت الخلا میشوند و بول میکنند و یقین گمان من اینست که آنچه بر من میریزد نجاست بول است حضرت فرمود
باکی نیست سؤال مکن و من پرسیدم که این چه خبر بود که ریختند دیگر پرسیدم که گاه است باران می آید

و آب بـ

و آب بر من میریزد و از آن متغیر است و آثار کثافت نجاست را میبینم یعنی در آن بام است
و دیده ام و قطرات بر من میچکد و گاه هست بر پشت بام بول میکنند و باران که می آید قطره قطره
بزیر می آید و بجامه ما میریزد حضرت فرمود که باکی نیست مشوی آنرا از جامه و بدن که آن جوی آب
باو میرسد پاک است حاصل این اخبار آنست که آب باران حکم آب جاری دارد و به هر چه میرسد پاک میکند
در وقت آمدن اگر نجاسات رسد تا متغیر نجاست نشود پاک است و تغییری که واقع شده است در
حدیث مراد از آن تغییر کثافت است که از پشت بامها می باشد وسئل صلوات الله علیه
عن طین المطر یصیب الثوب فیه البول والعذرة والدم فقال طین المطر لا ینجس
وسؤال کردند از حضرت صادق صلوات الله علیه از گل باران که بجامه میرسد و در آن بول و غائط و خون
هست چنانکه متعارف است و در کوچه ها میباشد حضرت فرمود که گل باران ازین نجاسات نجس نمیشود
یا جامه شما را نجس نمیکند و حمل کرده اند که در حال آمدن باران است اگر عین نجاست باشد و بعد از باران
اگر عین نجاست مانده باشد باران آنرا پاک کرده است و در حال آمدن هرچند نجاست باشد ضرر ندارد و گل را
نجس نمیکند چون باران حکم آب جاری دارد و آیات گذشت که آب آسمان طهور است وسأل علی بن جعفر
اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن البیت یبال علی ظهره ویغتسل من الجنابة ثم
یصیبه المطر ایؤخذ من مائه فیتوضأ به للصلوة فقال اذا جری فلا بأس به و به سند صحیح
روایت کرده است علی بن جعفر که سؤال کرد از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیهما که گاه
خانه بر پشت بام او همیشه بول کنند و غسل جنابت کنند و غالب اوقات سؤال از غسل جنابت از جهت
آنکه منی هست و باران می آید آیا از آن آب باران وضو میتوان ساخت از جهت نماز حضرت فرمود
که هرگاه باران آن مقدار باید که جاری شود باکی نیست بام را پاک میکند و آب آن نیز پاک است
و محتمل است که مراد او این باشد که تا باران می آید آن آب پاک است تا آخر اول اظهر است و موافق احادیث
دیگر است و این حدیث بحسب مفهوم دلالت میکند که اگر باران جاری نشود پاک نمیکند چنین جایی را

که بسیار بول کرده باشند و از آدمی کرده باشند و شیخ طوسی استدلال کرده است باین حدیث که
باران از ناودان روان شود و جای و چیزی را پاک میکند و اظهر آنست که اگر عین
نجاست را فرو گیرد که هر جای او برسد پاک میکند تا عین زایل شود و اگر بنجاستی باشد که عینی
داشته باشد تا آن عین زایل نشود پاک نشود و اما آب پاک است اگر متغیر نشده باشد بنجاست
والله تعالی یعلم وسأله عن الرجل یمرّ فی ماء المطر وقد صُبّ فیه خمر فاصابت ثوبه و در بعضی نسخ
فاصاب ثوبه هل یصلی فیه قبل ان یغسله فقال لا یغسل ثوبه ولا رجله ویصلی فیه
ولا بأس و دیگر سؤال میکند از حضرت صلوات الله علیه که هرگاه شخصی بگذرد و آب باران که در آنجا شراب
ریخته باشند و آن شراب بجامه او برسد و بنابر نسخه آن آب باران بجامه او رسد آیا در آن
جامه نماز میتوان کرد پیش از آنکه جامه اش را بشوید پس حضرت فرمودند که جامه اش را نشوید و پایش را
نشوید و در آن جامه نماز کند و باکی نیست این بود حدیث الشیخ طوسی علیه الرحمه بسند صحیح روایت کرده است
و لفظ اصاب بصواب اقرب است بنابر مشهور که آن نجاست خمر است و اما بنا بر رای ابن بابویه که طهارت خمر
هم احتمال دارد و ظاهرش آنست که چون باران میآید شراب مستهلک شده است و پاک شده است و بنا
بر آن باکی نیست و محتمل است که عین شراب باقی باشد و جایز باشد نماز بنا بر احادیثی دیگر که در این باب وارد
شده است و خواهد آمدن اما باین حدیث استدلال بر طهارت نمیتوان کرد چون محتمل است که بواسطه
باران پاک شده باشد و اصابت بر سبیل مجاز باشد بلکه این اظهر است خصوصاً هرگاه که نسخه اصاب
نیز باشد وسأل عمار الساباطی اباعبدالله صلوات الله علیه عن القیء یصیب الثوب
فلا یغسل فقال لا بأس به و بسند موثق معتبر روایت کرده است از عمار که او سؤال نمود از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر قی بجامه برسد و نشوید چون است حضرت فرمودند که باکی
نیست و ظاهر میشود که اگر قی دیگران باشد هم ضرری ندارد و لیکن شیخ بسند دیگر موثق از عمار روایت
کرده است که از حضرت سؤال نمود که هرگاه شخصی در جامه خود قی کند آیا جایز است که نشوید از او نماز کند

و از حضرت

در آن حضرت فرمودند که باکی نیست و محتمل است که عمار دو مرتبه سؤال کرده باشد یکبار مطلق و یکبار مقید
و لیکن مشهور حمل مطلق است بر مقید و استدلال نمیتوان کردن بر جواز نماز در قی دیگران با آنکه
خواهد آمد حدیث زراره که ظاهرش آنست که در فضله حیوان غیر ماکول اللحم نماز نمیتوان کرد و
در اینجا مفصل بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و علمای ما دلالت میکند بر طهارت قی چنانچه اکثر علمای
ما برآنند و بعضی قایل شده اند بنجاست قی و دلیلی ظاهر نیست بر آن با آنکه اصل در اشیا طهارت است و
این خبر موید است با عمل اکثر بر آن اما حضرت بجز شوید و باکی نیست اشعار بر کراهت دارد قطع نظر از آنکه
نظافت مطلوب است شرعا چنانچه خواهد آمد انشاء الله وقال رسول الله صلی الله علیه
و آله کل شیء یجترّ فسؤره حلال ولعابه حلال یعنی هر حیوانی که نشخوار کند و برگرداند آنچه را خورده
است و آن ماکول اللحم اند پس باز مانده او حلال است و آب دهنش اگر داخل آب شده باشد حلال است
و این خبر را شیخ بسند موثق از عبدالله بن الحسن المثنی و او از پدرش حسن مثنی از حضرت امام
حسن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است و شکی نیست در منطوق حدیث اما مفهوم
حدیث دلالت میکند که هر حیوانی که نشخوار نکند سورش حلال نیست و لعابش حلال نیست و باین مفهوم عمل
کرده اند بعضی از علما و این قول ضعیف است زیرا که دلالت مفهوم ضعیف است خصوصا مفهوم صفت
سیما با معارضه احادیث صحیحه که دلالت میکند بر طهارت سور حیوانی که حلال گوشت نباشد با آنکه
مفهوم حدیث آنست که سور غیر ماکول اللحم حلال نیست و هرچه مکروه است حلال نیست زیرا که حلال مباح
آنست که مساوی الطرفین باشد و مکروه ترکش راجح است وأتی اهل البادیة رسول الله
صلی الله علیه و آله فقالوا یا رسول الله انّ حیاضنا هذه تردها السباع
والکلاب والبهائم فقال لهم صلی الله علیه و آله لها ما اخذت افواهها ولکم
سائر ذلک شیخ طوسی رضی الله عنه روایت نموده است این حدیث را بسند قوی از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر بر سر آبی رسیدند پس اهل بادیه گفتند آن

حضرت آمدند و گفتند یا رسول الله بدرستی که این حوضهایی [?] در مکان و مکان شتر و گاو و گوسفند
آب از آنها می آشامند چونست پس حضرت فرمودند که آنچه آنها میخورند از ایشانست و باقی از ما
یعنی پاک است و ظاهر آنست که حوضهای ایشان حوضهای بزرگ بوده است و چندین کر آب
داشته است چنانکه الحال نیز هست حوضهای عظیم که بر سر یکی از آنها که مشهور است بسرکه عمر و جیده [?]
فرود آمدیم و ده روز در آنجا بودیم و قافله زیاده از بیست هزار نفس بودند بعد از برگشتن آنجا
بکمتر کم شده بود پس این حدیث استدلال نمیتوان کرد بر طهارت قلیل بلکه حضرت سید
کر گروهست باید زیرا که ظاهر حدیث آنست که آن حوضها را شما چه بوده و اقل مرتبه محتملست که کر گرد باشد
قطع نظر از آنکه ظاهر چنین حوضها که شتر و گاو و گوسفند ایشان همه از آن آب میخورده اند آنست
که اضعاف مضاعفه کر بوده باشد وَاِن شَرِبَ مِنَ المَاءِ دَابَّةٌ اَو حِمَارٌ اَو بَغلٌ اَو شَاةٌ
اَو بَقَرَةٌ اَو بَعِیرٌ فَلَا بَأسَ بِاستِعمَالِهِ وَالوُضُوءِ مِنهُ یعنی اگر بخورد از آب خواه آب کر
و خواه کم از کر اسبی یا الاغی یا استری یا گوسفندی یا گاوی یا شتری پس باکی نیست استعمال آن
آب کردن و از آن وضو ساختن و مراد از سؤر باز مانده حیوانست و علما تجویز کرده اند که سؤر [?]
که بدن حیوانی که حیات دارد از عضو طول که نجسیه بآن برسد و غالب آنست که در آب استعمال
میکنند و در غیر آب از خوردنیها نیز استعمال میکنند چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که سُؤرُ المُؤمِنِ شِفَاءٌ یعنی طعامی که باز مانده مؤمن است شفا است و روایت کرده است شیخ طوسی
بسند صحیح از جمیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از سؤر دواب که
اسب و استر و الاغ باشد و از سؤر گوسفند و گاو آیا از آن وضو میتوان ساخت و میتوان خورد حضرت فرمودند
که باکی نیست و دیگر روایت کرده است بسند صحیح از ابو العباس که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه و فرمودند از فضل و باز مانده گربه و گوسفند و گاو و شتر و الاغ و اسب و استر و حیوانات وحشی و از هر
و هر چه بود از حیوانات سؤال میکردم و حضرت میفرمودند که باکی نیست تا رسیدم بسگ حضرت فرمودند که نجس

نجس است

و نجس است از باز مانده سگ وضو مساز و آن آب را بریز و اول آن ظرف را بخاک بشوی
و دیگر با آب و امثال این اخبار بسیار است که دلالت میکند بر طهارت سؤر هر حیوانی غیر از
سگ و خوک و کافر و احادیث بسیار واقع شده است در کراهت سؤر الاغ و استر و اسب
و غیر آن هر چه گوشت آنرا نخورند معهود نیست مگر بعضی و صدوق ذکر خواهد کرد فَاِن وَقَعَ وَزَغٌ
فِی اِنَاءٍ فِیهِ مَاءٌ اُهرِیقَ ذٰلِکَ المَاءُ پس اگر چلپاسه در ظرفی افتد که آب داشته باشد
یا داخل شود و بیرون آید آن آب را میباید ریخت همین عبارت در حدیث صحیح وارد شده است
و ظاهر ریختن آب بواسطه زهرست نه از جهت نجاست چون نفس سائله ندارد و اخبار گذشت که هر چه
نفس سائله ندارد پاکست و در حدیث صحیح وارد شده است از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از
برادرم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از خطایه که نیست از زغه در خانها میباشد بشکل مار و دست
و پا دارد و شبیه بآدمیست از مار و وزغ و از آن بزرگترست و در صحراها میباشد و آن را چلپاسه و آفتاب
پرست میگویند که هرگاه اینها در آب روند و بمیرند در آب آیا از آن وضو میتوان ساخت حضرت فرمودند
که باکی نیست پس جمع میتوان کرد باینکه امر بریختن از جهت این باشد که مبادا کسی آن آب را بخورد و سم
باو ضرر رساند اما وضو توان ساخت یا ریختن آب یا از روی استحباب باشد و وضو ساختن مکروه باشد
چنانکه اکثر علما گفته اند یا اگر بمیرد آب را باید ریخت و اگر نمیرد نه و این جمع ظاهرترست اگر چه بهتر
والله تعالی یعلم و وزغ شامل این هر دو هست و شامل کلپه نیز هست که از آنها خردترست و در صحرا
میباشد و گنجشک عرب آنرا میگویند و اما [?] فارسی آنرا وزغ میگویند و عرب آنرا ضفدع میگویند
نزد علمای شیعه کراهت ندارد و جمعی از سنیان آنرا نجس میدانند و جمعی مکروه فَاِن وَقَعَ فِیهِ
کَلبٌ اَو شَرِبَ مِنهُ اُهرِیقَ المَاءُ وَغُسِلَ الاِنَاءُ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ مَرَّةً بِالتُّرَابِ وَ
مَرَّتَینِ بِالمَاءِ ثُمَّ یُجَفَّفُ و اگر سگی در آب افتد یا از آب بخورد آنرا میریزند و آن ظرف را سه مرتبه
میشویند یکمرتبه بخاک و دو مرتبه بآب بعد از آن ظرف را خشک میکنند بدانکه احادیث صحیح وارد شده

در نجاست سگ مطلقا خواه شکاری باشد یا غیر شکاری اما سگ آبی پس احوط اجتناب است اگرچه
جزم بنجاست آن مشکلست و چند بیده سر که خفیه سگ آبیست خلاف نیست در حرمتش و اگر علما گفته باشند
نماز جایز نیست در آن علی المشهور نه باعتبار نجاست بلکه باعتبار آنکه جزو حیوان غیر ماکول اللحم است اما
شستن ظرف را سه نوبت شنیده ام در حدیثی الا از محقق در معتبر که حدیث ابو العباس را بی قید
نقل کرده است و در آخر حدیث ذکر کرده است ثم بالماء مرتین و همچنین علامه و در نسخ تهذیبی که
در نزد ما است لفظ مرتین نیست شاید در نسخ ایشان بوده باشد و صدوق تعمیم کرده است در ولوغ
کلب را نیز داخل کرده است و مشهور ولوغ است که آب خوردن باشد بسر زبان و لیس و در حدیث صحیح
لا یتوضا بفضله واقع شده است و غالب اینست که فضل را در ولوغ استعمال میکنند و بنابر تغیری
که علما سور و فضل را کرده اند و آن آنست که جسم حیوانی ملاقی او شده باشد تعمیم صدوق انسب است
و در بعضی اخبار بعنوان ولوغ واقع شده است و در بعضی شرب واقع شده است که آن هم ولوغ است
و این معنی سبب تقیید اکثر است بولوغ و لیکن تعمیم احوط است پس اگر موئی از سگ در ظرفی
افتد نجس میشود بنا بر مذهب مشهور و بنا بر مذهب سید مرتضی نجس نمیشود و او ذکر کرده است که مو
حیات در آن حلول کرده است پاکست و ظاهر احادیث نجاست است تا شستن اول بخاک کرده بعضی از
علما از لفظ غسل چنین فهمیده اند که آب را داخل خاک کنند و بر ظرف بمالند و بعضی بخاک تنها اکتفا می کنند
احوط جمع است که اول بخاک تنها بمالند و دیگر بگل بمالند بعد از آن بآب قلیل بشویند دو مرتبه بشویند
و اگر بآب روان یا کر بشویند یکمرتبه کافی است و آنکه گفته اند در آخر که خشک کنند در حدیثی ندیده ام
و ظاهر آنست که صدوق حدیثی دیده باشد در خشک کردن ظروف و شاید خشک کردن تا آب قلیل
شسته باشند و بعوض خاک چیزی دیگر صحیح نیست هر چند تاثیر شستن بیشتر باشد مثل ریزه آهن
چون نص بر خاک وارد شده است و این حکم مخصوص سگست اما خوک گفته اند که این حکم جاری است و بعضی
خوک را ملحق بسگ کرده اند بواسطه اخوت و بطلانش ظاهر است واما الماء الا

فيجب

فيجب التنزه عنه الا ان يكون لا يجد غيره و اما آنچه گفته و مجوز کنند بوده باشد
پس واجب اجتناب از آن نمودن در وضو و غسل مگر آنکه آب بهم نرسد که در ضرورت وضو
و غسل میتوان بآن کردن و شیخان بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت
کرده اند که حضرت فرموده که آب کنده وضو میتوان ساخت مگر آنکه آب دیگر بهم رسد که در ضرورت
از آن کنند باید اجتناب کرد و ظاهر قول باستحباب و صدوق وجوب فهمیده است و ممکن است که مراد
او استحباب موکد باشد و این اطلاق در عرف قدما شایع است و میتوان حمل کردن بر تغیر
نجاست زیرا که نجس در حال ضرورت وضو میتوان ساخت باجماع و حدیث اول از شیخین نیز
شاهد است ولا باس بالوضوء بماء يشرب منه السنور ولا باس بشرب سوره و باکی
نیست وضو ساختن از آنچه گربه از آن خورده باشد و باکی نیست که آن آب را بخورند و در اخبار
صحیح وارد شده است که سور آنرا میتوان خورد و وضو بآن میتوان ساخت چون از اهل خانه است
و اجتناب از آن مشکل است و از جمله سباع است و سباع پاکند بنا بر این گربه از جمله ما لا یوکل
درستست وقال الصادق صلوات الله عليه اني لا امتنع من طعام طعم منه
السنور ولا من شراب شرب منه حضرت فرموده که من اجتناب نمیکنم از طعامی
که گربه بآن دهان رسانیده باشد و از آنچه که او خورده باشد از آن و در حدیث صحیح از حضرت
صلوات الله علیه وارد است که در کتاب حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه مذکور است که گربه از
جمله سباع است و باکی نیست در سور او و مرا از حق سبحانه و تعالی شرم می آید که نخورم طعامی را بسبب
گربه از آن و در حدیث صحیح دیگر وارد است که حضرت امیر المومنین علیه السلام منع نمودند که از سور
گربه و ضب زیرا که او از سباع است و از این اخبار و غیر اینها ظاهر میشود که مکروه است
اجتناب از سور آن ولا يجوز الوضوء بسور اليهودي والنصراني وولد الزنا والمشرك
وكل من خالف الاسلام واشد من ذلك سور الناصب و جایز نیست

سائر فرق از سؤر یهودی که امت حضرت موسی اند و نصرانی که تابع حضرت عیسی اند و ولد الزنا
که معلوم شده باشد که از زنا است و مشرک که بت و چیز دیگر را شریک حق سبحانه و تعالی و هر که بر خلاف
دین مسلمانان باشد از سایر کفار و بدتر از همه سؤر ناصبی است که عداوت یکی از ائمه معصومین داشته
باشد و کلینی رضی الله عنه روایت کرده است بسند قوی که حضرت امام جعفر صلوات الله علیه کراهت
داشته اند از سؤر ولد الزنا و سؤر یهودی و نصرانی و مشرک و هر که بر خلاف دین اسلام باشد و کراهتش
از سؤر ناصبی بیشتر بوده و صدوق این خبر را عمل نموده است و کراهت اینجا بمعنی حرمت بوده است
چون جمعی کثیر از علما یا نقل اجماع کرده اند بر نجاست جمیع کفار و ناصبی بلکه کافر است چون منکر ضروریه است از
ضروریات دین اسلام و همه مسلمانان مودت اهل بیت را واجب میدانند بنص قرآن و اخبار متواتره
و وعده خلود نیست در جهنم مگر در ولد الزنا و آنچه این ضعیف از تتبع کلام اهل بیت فهمیده ام مراد از ان
ولد الزنا اعادی اهل بیت است و چون صریح نمیتوانستند حکم بنجاست آن بکنند که همان ناصبی است باین
عبارت بیان میفرمودند و ظاهر است ولد الزنا یقینی بهم نمیرسد غالبا چنانکه خواهد آمد اخبار در مبحث
حدود و در این کتاب خواهد آمد روایات متواتره که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
از آمیزش حلال زاده و حرام زاده بدوستی و دشمنی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میکردند و اکثر
دشمنان ایشان نزد اهل سنت نیز ظاهر است که اولاد زنا بوده اند و زمخشری در ربیع الابرار نقل کرده است
معویه را نقل کرده است که از زنا بهم رسیده و همچنین زیاد بن ابیه و عمرو عاص و عمر بن الخطاب و غیر ایشان
که در کتب ایشان مسطور است عمده عداوت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که اقوی دلایل است
بران و بنا بر آنچه جمعی از علما قایل شده اند بنجاست ولد الزنا مثل سید مرتضی و ابن ادریس و نقل نسبت
ابن بابویه هم ظاهر نیست که مراد ایشان نیز اینها باشند و اگر غیر اینها مراد ایشان باشد چنانکه ظاهر کلام
ایشان بران دلالت دارد دلیلش ظاهر نیست و این حدیث دلالت بر کراهت بمعنی اعم
دارد که در کفار بر سبیل حرمت باشد و در ولد الزنا بر سبیل کراهت باشد چنانکه صدوق گفته است بلکه

بلکه گفته است

بلکه گفته است که وضو نمیتوان ساخت از سؤر ایشان و این دلالت بر نجاست ندارد چنانکه خواهد
آمد در جاهای دیگر که خواهد گفت وضو نمیتوان ساخت مع هذا پاک میداند مانند غساله حمام و جنب
را از نجاست و سایر آنچه خواهد آمد و در سؤر یهودی خلافیست اکثر علمای ما سؤر اینها را نجس میدانند
و بعضی پاک و احادیث خواهد آمد. وَمَاءُ الْحَمَّامِ سَبِيلُهُ سَبِيلُ الْمَاءِ الْجَارِي إِذَا كَانَتْ
لَهُ مَادَّةٌ و آب حمام حکم آب روان دارد اگر ماده داشته باشد بدانکه در حدیث صحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که آب حمام بمنزله آب روان است و در حدیث صحیح از
صفوان از منصور از بکر بن حبیب از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که پاک است
آب حمام هرگاه ماده داشته باشد و اگر چه بکر بن حبیب را توثیق نکرده اند اما چون حدیث در کتاب
صفوان بوده است و اجماع عصابه بر تصحیح ما یصح عنه بوده است بنابرین اصحاب جمیع بآن عمل نموده اند
و بعضی از متاخرین که متفطن این معنی نشده اند بحث بر علما کرده اند که چرا این حدیث عمل نموده اند با آنکه
سوای این حدیث احادیث دیگر مجملا خلافی نیست در آنچه صدوق گفته است ولیکن خلاف است که آیا ماده
شرط است که کر باشد یا نه محقق و دیگران گفته اند که در کار نیست کریت ماده و اکثر برآنند که شرط است
و اگر نه فایده نخواهد داشت و مراد از آب حمام کم از کریست که در حوضهای صغیر میباشد یا در حوض کبیر
کر نشده باشد و در حال آمدن از ماده اگر حوضهای صغار نجس باشد پاک میشود و اگر کر است از او
نجاست زائل کند پاک میشود و از این باب است هرگاه آب حوض را بقلتین برسانند پس کر هم نشود
یک کر آب داشته باشد و متصل باید تا تمام بقلتین آید اگر قلتین نجس باشد پاک شود یا کمی از ازاله نجاست
کند پاک میشود و ظاهر الازم نیست که ماده از کریت بیشتر باشد هرگاه آب بالا و پایین هر دو بهم کر
باشد خوبست و ظاهر مراد محقق نیست چنانکه بعضی از او نقل کرده اند و بنابرین اکثر علما شریک کرده اند
و ظاهرا غیر حمام نیز این حکم داشته باشد و تساوی سطوح شرط نباشد چنانچه در حمام باجماع شرط
نیست و از این اخبار ظاهر میشود که در آب روان کریت در کار نباشد چون آب روان ماده

از زمین وارد و ماده در زمین نیز ماده است بنقل حدیث صحیح که خواهد آمد و در حدیث معتبر
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرموده‌اند که غسل مکن از غساله که غساله
حمام در آنجا جمع میشود که در آنجا غساله ولد الزنا هست و او پاک نمیشود تا هفت پشت و در آنجا غساله
دشمنان اهل بیت هست که بدتر از ولد الزنا اند زیرا که حق سبحانه و تعالی نجس‌تر از سگ در میان
حیوانات نیافریده است و ناصبی از سگ کمتر است راوی عرض میکند که پس از چه جهت به
حمام میگویند غسل کنیم و حال آنکه در آنجا غسل میکنند جنب که بدتر منی دارد و اطفال نجس و یهودی
و نصرانی و مجوسی حضرت فرمودند که آب حمام مثل آب نهر است که بعضی بعضی را پاک میکند یعنی اگر کمی
متغیر شود بنجاست هرگاه اتصال آب باید که تغییرش را زایل کند پاک میشود و همچنین اگر همه
کم از کر حمام نجس شود همین که متصل شد بماده پاک میشود و اخبار دیگر خواهد آمد انشاء الله تعالی
وقال الصادق صلوات الله علیه في الماء الذي يبول فيه الدواب وتلغ فيه الكلاب
ويغتسل فيه الجنب انه اذا كان قدره كرًّا لم ينجسه شيء یعنی از حضرت سؤال نمودند
از آبی که در آن بول میکنند سباع از شتر و الاغ و سگان از آن میخورند و جنب از آنجا غسل میکنند و از آنجا
نجاست میکند چه حال دارد حضرت فرمودند که هرگاه آب بقدر کر باشد چیزی آن را نجس نمیکند
و سایل محمد بن مسلم است چنانکه شیخان بسندهای صحیح روایت نموده‌اند که او سؤال کرد و حضرت
فرمودند که اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شيء و همین عبارت را شیخان و غیر ایشان از اخبار بسیار
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم نقل کرده‌اند باسانید صحیحه
معتبره که معنی کر از ایشان متواتر است و اجماع علمای اسلام است بر آنکه هرگاه آب بقدر
کر باشد نجس نمیشود و اما در مفهومش خلاف است که اگر کمتر باشد نجس میشود یا نه اکثر اهل اسلام
بر نجاست اند و قلیلی بر طهارت و بنابر قول قلیل مفهومش مستحب است و بسیار بعید است دیگر
خلاف در کمیت کر است و آن گذشت وقال الصادق صلوات الله علیه كان

بنوا

بنوا اسرائیل اذا اصاب احدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاریض وقد
وسع الله عزوجل علیکم باوسع ما بین السماء والارض وجعل لکم الماء طهورًا
فانظروا کیف تکونون حضرت فرمودند که در زمان بنی اسرائیل هرگاه قطره بول بیدن ایشان
میرسید گوشت بدن خود را میبریدند و حق سبحانه و تعالی بر شما واسع و فراخ ساخته است بمقداری
که واسع‌تر است از میان آسمان و زمین و آب را مطهر گردانیده است از جهت شما امت محمد صلی الله
علیه و آله پس تأمل کنید که حق سبحانه و تعالی هرگاه بر شما تکالیف چنین آسان کرده است
باید که شما شکر نعمای الهی بجا آورید و مساهله ننمایید در طاعت او با این سهولت و باید که اجتناب
از بول بکنید و ظاهرش آنست که تطهیر فردی از افراد و توسعه باشد با آنکه در همه تکالیف کار را
بر شما تنگ کرده است یکی از نعمها تطهیر آب است چنانکه احادیث متواتر خواهد آمد و در توریه مذکور
که حال در دست یهود است در سفر خامس از تکالیف شاقه هست که وصفش توان کرد و اکثر
یهودان گذاشته‌اند بقول خود شان و این حدیث و احادیث صحیح بسیار دلالت میکند بر آنکه
بنی نجس طهارت است و مراد آنکه از طهور در آیه مطهر است ظاهر و این حدیث و احادیث صحیح صدوق
و شیخ روایت کرده‌اند و سنیان نیز در صحاح این حدیث را از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
روایت کرده‌اند و ظاهرش آنست که غیر مخرج بول را نیز شامل کرده‌اند فان دخلت حية في حب
ماء وخرجت منه صب من الماء ثلاثة اكف واستعمل الباقي وقليله وكثيره
بمنزلة واحدة یعنی اگر داخل شود ماری در خم آبی و از آنجا بیرون آید سه کف آب از آن
میریزند و باقی را استعمال میکنند خواه آب کم باشد و خواه بسیار این حدیث را شیخ بسند
صحیح روایت نموده است و شیخان بسند موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت نموده‌اند که هرگاه ماری داخل شود در خم آبی و بیرون رود اگر آبی دیگر داشته باشد
این آب را بریزد و در غیر آن نیز حدیث موافق وارد شده است که هرگاه داخل آب شود و آن

آب شود آن آب را بریزند و چه محمولست بر استحباب زیرا که در حدیث صحیح علی بن جعفر و غیر آن گذشت که
گذشت پس اگر ریزه ریزه بریزند بهتر است و اگر یک کف بریزند خوبست و اگر همه را بریزند بهتر خواهد بود و لا بأس
بأن یستقی الماء بحبل اتخذ من شعر الخنزیر و باکی نیست آب کشیدن از ریسمانی که از موی
خوک بافته باشند این حدیث را شیخ به سند صحیح روایت نموده است از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه و چون احادیث صحیحه وارد شده است در نجاست خوک این حدیث را
تأویل کرده اند که به کار آب را از جهت زراعت و سقی حیوانات کشند بوی خوک یا که میته چون متعارف
بوده در عراق عرب و مدینه مشرفه این بوده است و الحال نیز متعارفست و ظاهر حدیث مؤید مذهب سید
مرتضی است که موی سگ و خوک کافر نجس نمیدانند و اگر نجس باشد چاه به ملاقات نجاست نجس
نمیشود و این اظهر است اگر چه شیخ حمل کرده است بر آنکه ریسمان به آب نرسد و لیکن بعید است و سئل
الصادق صلوات الله علیه عن جلد الخنزیر یجعل دلوا یستقی به الماء فقال لا بأس
به و شیخ این روایت را به سند صحیح علی الظاهر از زراره روایت کرده است که او از حضرت
سؤال کرد از پوست خوک که از او دلو کنند و آب کشند حضرت فرمود که باکی نیست و این خبر را
بعضی حمل بر تقیه کرده اند مثل خبر سابق و بعضی حمل نموده اند که آب را به جهت زراعت کشند یا به حیوان دهند
و ظاهر این خبر نیز آنست که چاه به ملاقات نجاست نجس نشود و الله تعالی یعلم و سئل الصادق صلوات الله
علیه عن جلود المیتة یجعل فیها اللبن والماء والسمن ما تری فیه فقال لا بأس
بأن تجعل فیها ما شئت من ماء او لبن او سمن و تتوضأ منه و تشرب و لکن
لا تصل فیها و از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از پوستهای حیوان مرده که در آنجا شیر
و روغن میکنند شما چه اعتقاد دارید حضرت فرمودند که باکی نیست هر چه خواهید در آنجا بکنید از آب
و شیر و روغن و از آن آب وضو بسازید و بخورید و لیکن در آن پوست نماز مکنید این خبر را ایراد نموده
در کتابی غیر این کتاب و ظاهرا چون این خبر بنا بر تقیه واقع شده است به قرینه آنکه از زبان حضرت

سؤال کرد

سؤال کرده و شنیدن این گفتگو با حضرت میکرده اند علما در کتب خود نیاورده اند و احادیث
بسیار وارد شده است که دلالت بر نجاست میته حیوان صاحب نفس سائله میکنند و بعضی
گذشت پس ناچار است از حمل آن بر تقیه سوء چون علما اعراب بر آنست و آب و روغن
و شیر در آن میکنند و بنده دیده ام بسیار که حکم است که در غیر آن کنند و اگر بر تقیه وارد شده
باشد نیز ظاهر آن قصد حضرت همین باشد و نهی که وارد شده است از نماز بر سبیل استحباب است
والله تعالی یعلم و لا بأس بالوضوء بفضل الجنب والحائض ما لم یوجد غیره
و باکی نیست وضو ساختن از باز مانده جنب و حائض مادام که آب دیگر یافت نشود که اگر یافت شود
اولی آنست که از آن وضو نسازد و در این باب احادیث بسیار بعضی صحیح و بعضی حسن وارد
شده است بر نهی از وضو ساختن از فضل جنب و حائض خصوصا حائض و اخبار معتبره نیز بر جواز وارد
شده است و تفصیل نیز وارد شده است که اگر حائض و جنب متهم باشند به عدم اجتناب از نجاسات
از ایشان اجتناب نمایند و الا فلا و مراد از جنب زن جنب است و اکثر علما به تفصیل قائلند و صدوق
به این تفصیل قائل است که ذکر کرده است و اولی آنست که اگر آب دیگر یافت شود از آن وضو نسازند
و اگر غیر از فضل و سؤر جنب و حائض نباشد جنب غیر متهم مقدم است بر حائض غیر متهم والله تعالی یعلم
جنب مرد را اجتناب از او نمیکنند و اگر مرد متهم باشد به عدم احتراز از نجاسات بعضی قائل شده اند
به استحباب اجتناب از او و مهتمی و به نیت اجتناب تا قصد قربت و مشروعیت مشکل است
چنانکه خواهد آمد فان توضأ رجل من الماء المتغیر او اغتسل او غسل ثوبه
فعلیه اعادة الوضوء والغسل والصلوة و غسل الثوب و کل آنیة صب فیها
ذلک الماء پس اگر شخصی وضو سازد از آبی که متغیر باشد به نجاست یا غسل کند یا جامه را از آب نجس بشوید
عمدا و نماز کند واجب است که وضو و غسل را اعاده کند و نماز را اعاده کند خواه عمدا کرده باشد و خواه
نسیانا یا جاهلا چون نماز مشروط است به طهارت و هرگاه وضو و غسل باطل باشد نماز هم باطل

و اعاده نماز نمیکند در وقت و خارج وقت اعاده میکند و امّا اگر جامه را با آب نجس شسته باشد
و عمداً نماز کرده باشد باطلست و در وقت و خارج وقت اعاده میکند و اگر جاهل مسئله باشد و چنین
کرده باشد مشهور میان علما آنست که حکم عامد دارد و در وقت و خارج وقت اعاده میکند و بهتر
آنست که اگر در خارج وقت قضا کند بقصد احتیاط قضا کند و اگر شخصی جاهل بنجاست آب
باشد و جامه را شسته باشد و بعد از نماز در آن جامه ظاهر شود که نجس بوده است مشهور آنست
که در وقت و خارج وقت قضا میکند و بعضی گفته اند که در وقت اعاده میکند و این قول اقوی است
امّا اظهر عدم وجوب قضاست مطلقا و اگر نجاست دیده باشد در آب و فراموش کرده
از ازاله نجاست آن کرده باشد در صورت مشهور آنست که در وقت اعاده میکند و در خارج
وقت قضا میکند و اگر احتیاطاً نیز در خارج وقت نیز قضا کند بهتر است و بعضی گفته اند که در وقت
نیز اعاده واجب نیست و خالی از قوت نیست ولیکن البته اعاده نمودن بهتر است و این احکام
خواهد آمد و ظاهر از صدوق عدم است و در جامه خلافی نیست و در همه صورت اعاده و قضای کند
و هر ظرفی که آب نجس در آن کرده باشند و جامه که با آب نجس شسته باشند ابتدا باید دیگر بشوید
و تطهیر میسر نماید و بر بعضی از احکام مذکوره اخبار بسیار وارد شده است و اکثر آن خواهد آمد و از آن

دخل رجل الحمّام ولم يكن عنده ما يغرف به ويداه قذرتان
ضرب يده في الماء وقال بسم الله وهذا مما قال الله عزّ وجلّ وما جعل
عليكم في الدين من حرج وكذلك الجنب اذا انتهى الى الماء القليل في الطريق
ولم يكن معه اناء يغرف به ويداه قذرتان يفعل مثل ذلك

بدانکه هر جا او گفته میشود و بعضی آنست که منشو و بکر چنین است که بعد از او مذکور میشود پس اگر
شخصی داخل حمام شود و ظرفی نداشته باشد که از آنجا آب بردارد و دستهای او قذر باشد
یعنی کثیف یا نجس دست در آب زند و بگوید بسم الله و غسل کند و این حکم داخل است در عموم

قول حق سبحانه و تعالی

قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که حق جل و علا در دین شما حرجی و تنگی قرار نداده است
و همچنین است حکم جنب هرگاه در راه آب قلیلی رسد و ظرفی نداشته باشد که از آن ظرف
آب بردارد و بر دستهای خود ریزد و دستهای او قذر باشد چنان میکند که اول که بعضی
بسم الله میگوید و آب برمیدارد و غسل میکند بدانکه چون قذر را اطلاق میکنند بر چرکن
و نجس پس اگر آب حمام کر باشد بهتر آنست که دست را بیرون بشوید و بعد از آن غسل کند
و چون ظرفی ندارد و بسم الله میگوید از آن سنت میکند پس در صورت آب قلیل راه احتمال نجس کنیم
که کر نباشد باید که بیاد از گرد و همان در دست نجس داخل کردن دخوف انفعال در آن آب است
چنانکه در حدیث از محمد بن اسمعیل بن بزیع وارد شده است که من نوشتم بشخصی که از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه سؤال کند که آبهای غیر جمع میشود از آب باران یا از چاه میکشند
و مردمان در آنجا استنجا میکنند یا جنب غسل میکند در همه جایز نیست پس حضرت فرمودند
که نامه و رنشوو از چنین آب وضو مساز پس ممکن است که کر باشد و کراهت داشته باشد داخل
شدن با نجاست بهم از کر باشد و قذر را احتمال میکنیم بر چرکن کثیف و ممکن است که مراد از بسم
شروع باشد یعنی بسم الله بگو و شروع کن و بعضی رضی الله عنه بسند حسن کالصحیح روایت کرده
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی از آنحضرت سؤال کرد که هرگاه جنب با آب قلیل
رسد در راه و خواهد که غسل کند و ظرفی نداشته باشد که بآن آب بردارد و دستهای او
قذر باشد چه کند حضرت فرمود که دست در آب کند و دست را بشوید و بعد از آن غسل کند
این از آن جمله است که خداوند عالمیان فرموده است که حق سبحانه و تعالی بر شما تنگ نکرده است
کار دین را و از این باب احادیث وارد شده است و ظاهرش آنست که اگر ممکن باشد رعایت
کثرت چاه کردن و اگر نه کار را بر خود و دیگران تنگ نباید کرد ولیکن علما را تأویل کرده اند
چنانکه گذشت و در این حدیث بسم الله بود و حکایت حمام نبود و ابن بابویه صدوق

رسیده بوده است اگرچه همین حدیث کافی است در حکم حمام بنابر طریقه متأخرین ولیکن قائلین
متقدمین نیست که چنین کنند و ایشان تابع نص اند وَسُئِلَ عَلِیٌّ صَلَوٰتُ اللّٰهِ
عَلَیْهِ اَوْ سُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوٰتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اَیَتَوَضَّأُ مِنْ فَضْلِ وَضُوءِ جَمَاعَةِ
الْمُسْلِمِینَ اَحَبُّ اِلَیْكَ اَوْ یَتَوَضَّأُ مِنْ رَكْوٍ اَبْیَضَ مُخَمَّرٍ فَقَالَ لَا بَلْ مِنْ فَضْلِ وَضُوءِ
جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِینَ فَاِنَّ اَحَبَّ دِینِكُمْ اِلَی اللّٰهِ الْحَنِیفِیَّةُ السَّمْحَةُ السَّهْلَةُ
از آن حضرت پرسیدند که آیا نزد شما وضو ساختن از باز مانده آب وضوی جماعت مسلمانان بهتر
و شما آن را دوستر میدارید یا وضو ساختن از خنبی پاکیزه سر بسته که دست کسی به آن نرسیده
باشد حضرت فرمودند که نه بلکه محبوبتر آنست که از باز مانده وضوی مسلمانان باشد بدرستی که محبوبترین
دین شما نزد حق سبحانه و تعالی ملت حنیفیه خوش آینده سهل و آسان است و وسواس مطلوب شارع
نیست و حنیفیه ملت حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام است که مایل است از افراط و تفریط که
حضرت موسی و عیسی علی نبینا و علیهما السلام داشتند بحسب مصلحت زمان ایشان لهذا این امت را
حق سبحانه و تعالی امت وسط نامیده است و چون دین حضرت ابراهیم این دین است
در این محل این دین را حنیف میگویند و وجهی دیگر آنکه در اصول دین شما در غیر شرک متفقند
چون حضرت ابراهیم بت شکنی کرد حضرت سید المرسلین نیز سیصد و شصت بت قریش را در هم
شکست و وجهی دیگر آنکه چون عرب محبت دین حضرت ابراهیم علیه السلام در دلهای ایشان جا کرده
بود حضرت بواسطه تألیف قلوب ایشان میفرمودند که من بر دین حضرت ابراهیم و از این حدیث
ظاهر شد که وسواس از دین آن حضرت نیست بلکه دین شیطان است چنانکه در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که نزد آن حضرت عرض نمودند که
شخصی مبتلا بوضو و نماز است یعنی از جهت طهارت یقینی آب وضو بسیار میخواهد و جامهای خود را
مکرر آب میکشد یا بواسطه نیت نماز و وضو تعب بسیار میکشد و عرض نمودند که مرد

عاقل

عاقل حضرت فرمودند که چه عقل دارد و حال آنکه اطاعت شیطان میکند راوی پرسید که
چون اطاعت شیطان میکند حضرت فرمودند که از خودش بپرسید که این وسواس از
کیست خواهد گفت که از شیطان است لهذا میباید جمعی که در نهایت بلا هستند همین که مبتلا
بوسواس شده اند فی الجمله میکنند که بخاطر فضلا برسد چون معلوم شان شد که شیطان است همین
اعادها که مذکور شد و میشود و در این باب کافی است از برای دفع وسواس فَاِنِ اجْتَمَعَ مُسْلِمٌ
مَعَ ذِمِّیٍّ فِی الْحَمَّامِ اِغْتَسَلَ الْمُسْلِمُ مِنَ الْحَوْضِ قَبْلَ الذِّمِّیِّ پس اگر مسلمانی در حمام با ذمی مجتمع
شوند اول مسلمان غسل بکند و بگذارد ذمی بواسطه شرف مسلمان و از جهت آنکه حوض را نجس کند چون
حوضهای ایشان غالبا کم از کر بوده است چنانکه در بلاد و عادت غالب این نیست که حوض بغیر ماده دارند وجهی
دارد که هر وقت میخواهند آب را از خزانه داخل این حوضها میکنند وَلَا یَجُوزُ التَّطْهِیرُ بِغُسَالَةِ
الْحَمَّامِ لِاَنَّهُ یَجْتَمِعُ فِیهِ غُسَالَةُ الْیَهُودِیِّ وَالْمَجُوسِیِّ وَالنَّصْرَانِیِّ وَالْمُبْغِضِ لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلَیْهِمْ وَهُوَ اَشَدُّهُمْ و جایز نیست وضو و غسل کردن بغساله حمام و آن آبیست که از غسل
ایشان بهم میرسد و جمع میشود در چاه زیرا که این آبیست که جمع میشود از آب غسل یهودان
و گبران و نصرانیان و دشمنان آل محمد صلوات الله علیهم و اینها بدتر و نجستر اند از یهود و نصاری
و مجوس و بدین مضمون چند روایت شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم و بلفظ لا تغتسل که نهی است
و احتمال کراهت نیز دارد و اگر وهم که کفار در آنجا غسل کرده اند اجتناب لازم است بر آنکه چهار
پنج خبری که بر نهی وارد شده است هیچ یک صحیح نیست باصطلاح متأخرین غایتش حسن است و
کالصحیح است و کلینی حکم بصحت آن کرده است و یک خبر موثق کالصحیح صدوق در علل الشرایع
ذکر کرده است پس احوط اجتناب است مطلقا خواه دیده باشد غسل اینها را یا ندیده باشد و جمعی کثیر از
علما از جهت حمام را نجس میدانند تا علم بطهارت آن بهم رسد و در اینجا تغلیب ظاهر کرده اند بر اصل
و اکثر متأخرین حمل بر کراهت کرده اند و بهتر اجتناب است اگرچه اظهر طهارت است تا علم بنجاست بهم رسد

وسئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن مجتمع الماء فی الحمام من غسالة
الناس یصیب الثوب منه فقال لا بأس به و از آنحضرت سؤال کردند که آبی که در حمام جمع
میشود از آب غسل مردم اگر بجامه رسد آیا ازاله باید کرد حضرت فرمودند که باکی نیست و این حدیث
و این حدیث را شیخان رحمهما الله بعضا روایت کرده‌اند بسند قوی و مؤید آن حدیث بسیار
وارد شده است از آنجمله شیخ بسند صحیح روایت نموده است از محمد بن مسلم که من حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه را دیدم که از حمام بیرون آمدند و چون بمنزل تشریف آوردند پایهای مبارک را شستند
و فرمودند که چون در راه نجاسات با کثافت بود پاهای را شستم و اگر آب حمام نجس نیست و در حدیث
موثق کالصحیح از زراره منقولست که من بکرات دیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از حمام بیرون
بیرون آمدند و پاهای مبارک را نشستند و نماز گزاردند و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که
بحضرت عرض نمودم که در حمام جنب و غیر جنب غسل میکنند و من از آب حمام غسل کنم حضرت فرمودند
که بلی من غسل کردم و چون بخانه آمدم پا را شستم بواسطه کثافت راه نه بواسطه نجاست حمام
و در حدیث موثق کالصحیح منقولست از حنان که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
سؤال نمود که من بحمام میروم و غسل میکنم و دیگران نیز غسل میکنند و آب غسل ایشان بر من
ترشح میکند حضرت فرمودند که آیا آب حمام جاری نیست من گفتم بلی حضرت فرمودند که باکی نیست و
از این حدیث ظاهر میشود که حمامات مدینه مشرفه چنین بوده است که همیشه از کنار آب از خزینه بحمام
روان بوده است چنانکه منقولست که بالفعل در شام و غیر آن چنین است و همیشه آب از بالای ناودان بجوی
داخل خزانه میشود و از آنجا داخل میشود در صحن پس ممکن است که نشستن پا از نجاسه بوده باشد و آنچه ظاهر
میشود از این اخبار و غیر اینها آنست که آب حمام و صحن اندرون و بیرون همه پاکست و کراهتی که
بواسطه غساله است که چون از بدن ریخته میشود و کم دست مرتبه دیگر بآن غسل کردن مکروه است
هم رسد و بر تقدیر علم بنجاست ظاهرا آب بخش پاک میشود و چون همیشه حمامات اگر [illegible]

بر تقدیر

و بر تقدیر نجاست پاک هم میشود و پس حکم نجاست نتوان کرد و اگر کسی گوید علم عادی هست
بنجاست زمین حمام و اهل حمام از دلاک و جامه دار و سقا همچنین علم بنجاست اکثر مردمان هست
و در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نجاسات بیشتر بوده است چون در مدینه مشرفه
آب روان نبود و حوضها نبود و منافقان و خوارج و نواصب بسیار بودند و طهارت متعارف نبود
که بآنجا روند اکثر اوقات در شبها در راهها قضای حاجت میکردند و چند جایی که در آنجا بود
همه از چاهها آب میکشیدند و مجوز نمیدانند و غسل و وضو میکردند و این وسواسها و طهارت تحقیقی از
شیطان بهم رسیده که مردمان از نجاسات آنجا بسیار دور بودند و دشمن همه عالم شوند و حکم نجاست
همه کس کنند و همه کس دشمن ایشان شوند مجملا طهارت و نجاست حقیقت واقعی دارد و تکلیف ظاهر است
و تا علم بنجاست بهم نرسد که توانند قسم خوردن که اینجا نجس است حکم نجاست نمیتوان کردن
والله تعالی یعلم و لا بأس بالوضوء بالماء المستعمل و کان النبی صلی الله علیه و آله
اذا توضأ اخذ الناس ما یسقط من وضوئه فیتوضؤا به و در تهذیب بجای
فتوضؤا فیتمسحون است یعنی که میگرفتند وضو ساختن آنچه که از اعضای وضو ریخته میشد و منقولست
که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وضو میساختند مردمان آب وضوی آن حضرت را مینمودند
و تبرکا بر بدن میمالیدند و وضو میساختند و این حدیث را شیخ بسند از زراره روایت کرده است
چون کتاب زراره نزد صدوق بوده است ظاهرش آنست که صدوق از آنجا نقل کرده باشد یا از کتاب
بزنطی و در سند شیخ ضعفی هست باحمد بن هلال و ظاهر آنست که احمد از کتب روایت میکند
ولهذا ارباب حدیث اعتنا نموده‌اند بر مرویات او از کتاب شیخ حسن بن محبوب و کتاب نوادر
ابن ابی عمیر و غرض از نقل این خبر رد است بر سنیان که اکثر ایشان آب غساله وضو را نجس میدانند
با آنکه خود نقل کرده‌اند که آب وضوی آن حضرت را بواسطه تبرک میبردند و از اکثر ایشان مسموع است
ایشان را الله تعالی منع میفرمودند و اگر آب وضوی آنحضرت پاک بوده آب وضوی مردم نجس است اگر حدیث

یکبار بشویند که نجس است ازان اجتناب کنند حتی آنکه بسیار حدیثی بر آن وارد شده
و در یکی از کتب حدیث ایشان هست که حضرت حکم بنجاست کرده‌اند و باجتناب ازان کرده

والماء الذی یتوضأ به الرجل فی شیء نظیف فلا بأس أن یأخذه غیره فیتوضأ
به فاما الماء الذی یغتسل به من الجنابة او تزال به نجاسة فلا یتوضأ به

فاما الماء الذی یغتسل به مو

و آبی که شخصی ازان آب وضو ساخته باشد در ظرف پاکیزه پس باکی نیست که شخصی دیگر ازان بردارد و وضو
بسازد و اما آبی که بآن جامه را میشویند و بعد از فشردن از جامه میریزد یا بآن غسل جنابت میکنند و
از بدن میریزد یا بآن ازاله نجاست از بدن یا ظروف و امثال آن میکنند پس بآن آب وضو نمیتوان
ساخت شیخ طوسی رضی الله عنه این روایت را نیز ذکر کرده است بسندی که در و احمد بن
الحسن بن محبوب رحمه الله بسند است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن
حضرت فرمودند که باکی نیست وضو ساختن از آب مستعمل و اما آبی که بآن جامه را میشویند یا غسل جنابت
میکنند جایز نیست که وضو و امثال آن ازان آب بسازند و اما آنچه که رو و دست شسته باشند
در ظرف پاکیزه پس باکی نیست که دیگری بردارد و وضو بسازد ازان و روایت کرده است که هرگاه
حضرت وضو میساختند مردمان آنچه را که از بدن حضرت میریخت بر میداشتند و وضو میساختند
و در اصطلاح مستعمل آب پس مانده هست آب از بدن ریخته پس چون نظر میکنیم بر فقره روایت
صحیح وارد شده است و بعضی فقرها که مصدوق اده در آن روایت و درین روایت بنابر آنست
که نقل حدیث بهمان لفظ نیز است و اعتماد بر فتاوی نمیتوان کرد و ازین جهت هر جا که چنین واقع شود
است ضرور است نقل آن خبر که سبب اشتباه دیگران نشود و اگرچه پیش ازین مکرر ازین است
اما وجهش این است حمل بر سهو این فقیر نشود و کسی که تتبع احادیث کرده است میداند که
سهوها بسیار شده است از مصنفان یا از ناسخان و همین معنی سبب این شده است که
جمعی عمل بخبر واحد نمیکنند و لیکن بتوفیق الله تعالی در روضه همه را درست کرده‌ام بی آنکه

برهم

برهم که غلط کرده است چون و غدغه خبث میشود و مع هذا ممکن است که از محدثین نشده باشد و از
ناسخین شده باشد و درین شرح نیز اشاره بآن میشود و چون اظهار غلط واجب است از جهة آنکه
افترا بر خدا و رسول است و در احادیث صحیحه وارد شده است که هرگاه غلطی ظاهر شوند واجب است
بر عالم که اظهار کند و الا لعنت خدا بر اوست و روز قیامت او را لجام میکنند بلجام آتشین و یقین
که امثال صدوق معاقب نخواهند بود در امثال اینها چون سهو او واقع شده است و سهو مغفور است
چنانکه خواهد آمد اما آنکه واقع شده است که از غساله جنب و غساله نجاست وضو و غسل نتوان کرد اعتقاد
صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی و اکثر گذشتگان آنست که جایز نیست و اکثر علما کرده میدانند و این اظهر است
اگرچه احوط آنست که در حال اختیار وضو و غسل بآن نکنند و در جائی که بغیر ازین آب آبی نباشد اظهر آنست
که وضو و غسل باین آب بکنند و احتیاطا تیمم هم بکنند و کراهت غساله در صورتیست که آب اکثر
باشد و در کر خلافی نیست بحسب ظاهر که وضو و غسل میتوان کرد و احادیث صحیحه بآن وارد شده است
و حدیثی که بر نهی وارد شده است محمول بر تقیه است بلکه اکثر علما این حدیث را نیز حمل بر تقیه کرده‌اند
و لیکن حمل بر کراهت اولی است و جمعی از علما اتفاق کرده‌اند بر غساله غسلی را که بآن رفع حدث
نشود مثل حیض و نفاس و استحاضه و مستحب غساله جنابت و حیض طاهر نیست بلکه بحسب ظاهر
قیاس است و اجتناب اولی است از جهة خروج از خلاف جمعی که بآن قایل شده‌اند چون ممکن است
که بایشان حدیثی رسیده باشد والله تعالی یعلم و اما غساله نجاست پس دفعه دوم ازان که بآن رفع
حدث بآن نمیتوان کرد چنانکه در یک حدیث وارد شده و نقل اتفاق علما نیز بران کرده‌اند اما در
حکم آن خلافی است عظیم میان علما پس اکثر علما قایلند بنجاست آن و حدیث صحیحی بر آن دلالت
کرده است بحسب آنچه تتبع کرده‌ام و علما نیز گفته‌اند و در کیفیت نجاست نیز خلاف کرده‌اند که هرگاه
مثلا در جائی که هفت مرتبه باید شستن اگر در مرتبه ششم آن غساله را در ظرفی کنند بعضی گفته‌اند که آن ظرف را
یکمرتبه میباید شست چون یک شستن نیک شده است و در مرتبه اول هفت بار و در مرتبه دوم شش بار و علی هذا القیاس

وبعضی گفته اند که در هر مرتبه هفت بار چاه را بشستن وبعضی گفته اند که در هر مرتبه اول شش بار و در مرتبهٔ دوم
پنج بار و در مرتبهٔ هفتم پاکست وبعضی گفته اند که در همه مراتب یکبارست واین قول اقویست وقول چهارم اظهر
است وبعد از آن قول سیم والله تعالی یعلم وَسُئِلَ الصّادِقُ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ عَنْ ماءٍ
شَرِبَتْ مِنْهُ دَجاجَةٌ فَقالَ اِنْ کانَ فی مِنْقارِها قَذَرٌ لَمْ یُتَوَضَّأْ مِنْهُ وَلَمْ
یُشْرَبْ وَاِنْ لَمْ یُعْلَمْ فی مِنْقارِها قَذَرٌ تَوَضَّأْ مِنْهُ وَاشْرَبْ وسؤال کرده شد از
حضرت صلوات الله علیه از آبی که مرغ خانگی از آن خورده باشد آیا نجس است چون عذره میخورد
گاه گاهی حضرت فرمودند که اگر در منقارش نجاستی باشد از آن آب وضو نمیتوان ساخت و نمیتوان
خورد چون آب قلیل بملاقات نجاست نجس میشود واگر معلوم نباشد نجاستی در منقارش از آن وضو
بساز وبخور هرچند دیده باشی که عذره خورده است چون در حیوانات زوال عین نجاست کافیست
واحتیاج بآب کشیدن آن نیست واین حدیث را شیخ طوسی روایت کرده است بهمین عبارت بسند
موثق از عمار ساباطی واین خبر دلالت میکند بر آنکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس میشود وَکُلُّ
ما اُکِلَ لَحْمُهُ فَلا بَأْسَ بِالْوُضُوءِ وَالشُّرْبِ مِنْ ماءٍ شَرِبَ مِنْهُ وهر حیوانی که گوشت او را
خورند باکی نیست وضو ساختن وخوردن از باز مانده آن واین مضمون در همان حدیث عمار وارد
شده است با آنچه می آید وشیخ گفته است که این حدیث دلالت میکند بر آنکه آنچه گوشت آن حرام
است سؤر او را نتوان وضو ساختن وخوردن و دلالت مفهوم وصف ضعیفست خصوصا با وجود احادیث
صحیح بسیار بر آنکه سؤر سباع پاکست واگر دلالتی داشته باشد بر کراهت دلالت خواهد
داشت چنانکه از بعضی اخبار ظاهر میشود که مکروه باشد وعلی ای حال سؤر آدم وگربه مستثنی است
چنانکه گذشت وَلا بَأْسَ بِالْوُضُوءِ مِنْ ماءٍ شَرِبَ مِنْهُ بازِیٌّ اَوْ صَقْرٌ اَوْ عُقابٌ
ما لَمْ یُرَ فی مِنْقارِهِ دَمٌ فَاِنْ رُئِیَ فی مِنْقارِهِ دَمٌ لَمْ یُتَوَضَّأْ مِنْهُ وَلَمْ یُشْرَبْ
وباکی نیست وضو ساختن از آبی که از آن خورده باشد باز یا چرخ یا شاهین مادام که در منقارش

خون دیده نشود و پس اگر در منقارش خون دیده شود وضو نمیتوان ساخت و نمیتوان خورد و شیخ
طوسی قائلست که سؤر همه مرغان پاکست خواه حلال گوشت وخواه حرام گوشت از جهة اخبار بسیار
غیر خبر عمار فَاِنْ رَعَفَ رَجُلٌ فَامْتَخَطَ فَصارَ ذلِکَ الدَّمُ قِطَعاً صِغاراً فَاَصابَ
اِناءَهُ وَلَمْ یَسْتَبِنْ ذلِکَ فِی الْماءِ فَلا بَأْسَ بِالْوُضُوءِ مِنْهُ وَاِنْ کانَ شَیْءٌ بَیِّنٌ فیهِ
لَمْ یَجُزِ الْوُضُوءُ مِنْهُ پس اگر شخصی خون از بینی او بیاید پس بینی خود را بیفشاند پس آن خون قطره های
خورد شود و بظرف برسد و در آب چیزی ظاهر نباشد باکی نیست وضو ساختن از آن واگر چیزی
ظاهر باشد جایز نیست وضو کردن از آن این حدیث صحیح علی بن جعفر است که روایت کرده است
از برادر خود امام موسی کاظم صلوات الله علیه وشیخان این متن را بنحو روایت کرده اند که علی بن
جعفر گفت که پرسیدم از آنحضرت سؤال کردم که هرگاه شخصی در اثنای وضو خون از دماغش بگیرد
ویک قطره در آن ظرف ریزد آیا صحیح است وضو ساختن از آن آب حضرت فرمودند که نه
وصدوق تغییر داده است عبارت حدیث را بتغییری که ضرر ندارد و بآنکه جمعی از علما از این حدیث
استدلال کرده اند بر آنکه خون ریزه که بچشم درک آن نتوان کرد آب قلیل را نجس نمیکند
ولیکن ظاهر آنست که دلالت ندارد بر آن ومحتملست که مراد سائل این باشد که چون بظرف رسیده
است ظاهرش آنست که به آب رسیده باشد آیا عمل بظاهر کنیم یا چون اصل عدم رسیدن آبست
عمل باصل کنیم حضرت فرمودند که نه پاکست وعمل باصل طهارت وعدم وصول نجاست کنید بلکه میتوان
گفت که این معنی اظهر است بقرینه تتمه واز این باب هرگاه شخصی بول کند و بولش ترشح
کند و بعضی دانند که بول بیکی از بدنش رسیده است اما شک داشته باشد که بجامه اش رسیده است یا نه
وامثال این مسائل که تغلیب اصل کرده اند بر ظاهر بسیار است بلکه در نجاسات بغیر از این از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم وارد نشده است مگر بر سبیل استحباب مثل اجتناب از سؤر حائض متهمه والله یعلم
وَالطَّیْرِ وَاَشْباهِهِما اِذا وَطِئَ شَیْءٌ مِنْهُما الْعَذِرَةَ ثُمَّ دَخَلَ الْماءَ فَلا یَجُوزُ

الوضوء منه إلا أن يكون الماء كرًّا و ماکیان و مرغ پرنده و امثال اینها هر گاه عذره
راه روند و پای اینها نجس شود و عین نجاست باقی باشد و داخل آب شوند جایز نیست از آن
آب وضو ساختن مگر آنکه آن آب کر باشد و این عبارت مضمون حدیث صحیح علی بن جعفر است
که از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت نموده است و دلالت میکند
بحسب ظاهر بر آنکه آب قلیل بملاقات نجاست نجس میشود و مثل اخبار صحیح بسیار که خواهد آمد
بعضی از آن فإن سقط في راوية ماء فأرة أو جرذ أو صعوة ميتة قد تفسخ فيها
لم يجز شربه ولا الوضوء منه وإن كان غير متفسخ فلا بأس بشربه والوضوء منه
وتطرح الميتة إذا خرجت طرية وكذلك الجرة وحب الماء والقربة وأشباه
ذلك من أوعية الماء پس اگر در راویه آب که مشک بزرگ است موشی بیفتد یا
جرذ که موش صحرائی است یا صعوه که مشهور است به [illegible] و اینها بمیرند در آن راویه و از هم
پاشیده شوند جایز نیست خوردن و وضو ساختن از آن آب و اگر از هم نپاشیده باشند باکی نیست
بخوردن و وضو ساختن از آن آب و مرده را هر گاه تازه باشد می اندازند و همچنین است حکم
آب و مشک و امثال آن از ظروف آب و این حدیث منقولست از زراره و در سند شیخ
بن حدید است و حال او معلوم نیست و ظاهر آنست که مصنف از کتاب زراره نقل کرده باشد
و طریق صدوق بزراره صحیح است و باین حدیث استدلال کرده اند بر مذهب ابن ابی عقیل
که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود اما دلالت ندارد بلکه ظاهرش آنست که
میته نجس نباشد چنانکه ظاهر مذهب صدوق است و در پیش گذشت و خواهد آمد و شیخ حمل کرده است
از جهت نجاستی که در اندرون آنست و در وقتی که از هم پاشیده داخل آب میشود بخلاف اگر
از تازه در آورند مجملا مذهب صدوق ظاهر از وقت نیست چون حدیث صحیح صریح بر نجاست میته
ام و لیکن بر حرمت خوردن آن احادیث وارد شده است چنانکه منقولست از حضرت امام جعفر

صلوات الله علیه

صلوات الله علیه که شخصی نزد آنحضرت آمد که موشی در خم روغن یا در روغن زیت افتاده است آن
روغن را میتوان خورد حضرت فرمود که مخور پس آن شخص گفت که موش چه چیز است که بسبب آن طعام خود را
روغن را بریزم حضرت فرمود که تو موش را سبک نکردی و دین خود را سبک ساختی در واقع سبک
که اگر دین تو قوی میبود چنین سخنی نمیگفتی با آنکه رد کردی زیرا که حق سبحانه و تعالی هر میته را حرام کرده
است و ملاقی میته برطوبت حکم میته دارد و لیکن جمعی کثیر از علما یا نقل اجماع نموده اند بر نجاست میته
که نفس سایله داشته باشد و هیچ شکی نیست که اجتناب احوط است و حدیث [illegible] و دلالت
بعید ذکر کرده اند و ذکر آن مناسب نیست فإن وقعت فأرة أو غيرها من الدواب
في بئر ماء فماتت فعجن من مائها فلا بأس بأكل ذلك الخبز إذا أصابته النار وقال
الصادق صلوات الله عليه أكلت النار ما فيه پس اگر موشی یا غیر آن از جانوران
در چاه آبی بیفتد و بمیرد و از آن آب خمیر کنند باکی نیست از آن نان خوردن چون آتش رسیده است
و آتش از آن پاک است و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که آتش خورد آنچه در آن
نان بود از نجاست [illegible] و اول این حدیث را شیخ روایت کرده است به سند قوی
ظاهرش آنست که آب چاه نجس میشود و آنچه در آن بود [illegible] دلالت میکند بر آنکه آتش [illegible]
محتمل است که مراد از آن کراهت بوده باشد و چنین کراهتی را آتش زایل کند [illegible]
و هم را شیخ روایت کرده است به سند کالصحیح که صحیح است چون مرسل ابن ابی عمیر است و مرسل او
است چون او ارسال نمیکند مگر از ثقات از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آنحضرت سؤال کردند
که هر گاه نانی را که پخته باشند و بعد از آن ظاهر شود که حیوان مرده در آن آبی که از آن آب خمیر کرده اند بوده
حضرت فرمود که باکی نیست آتش خورد آنچه در آن بود و ممکن است که آن موش آخر افتاده باشد
و چون راوی گمانش این بوده است که پیشتر افتاده بوده است بسبب این [illegible]
حضرت رفع کراهت او فرموده باشد و مراد این باشد که آتش چنین نجاستی را که وهمی باشد پاک کند

میکنند و مؤید این معنی است آنکه شیخ در حدیث صحیحی مثل این حدیث در صحت بلکه بهتر روایت نموده
است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که اگر چیزی را با آب نجس خمیر کرده باشند
او را چه کنند حضرت فرمودند که بفروشند آن را بجمعی که خوردن میته را حلال میدانند یعنی بکفار بفروشند
و مثل این سند روایت کرده است که حضرت فرمودند که دفن کنند و جمع میانه این اخبار آنست که
چون اول نجاستش یقینی نبوده تجویز خوردن فرمودند با آنکه اگر در واقع نجس بوده است آتش پاک
شده بود و چون پخته بودند و درین خبر نیست که پخته بودند شاید که پیش از نجاست تنور بوده و علاج
آن کندن نبوده است بنابرین فرمودند که بفروشند یا دفن کنند و محتمل است که اول جایز شده
و یکی ازین دو سنت باشد و دفن کردن در صورتیست که نتوان خمیر را بجوز حیوانات دادن یا استعمالی
که در آن طهارت شرط نبوده باشد کردن و الّا آن مقدم است که اسراف نشود و کلینی در حدیث
صحیح و در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که هر گاه حیوان میته
و ذبح کرده هم مشتبه شود و نتوان شناخت هر دو را بکفار فروشند حلال است و ظاهر اعلام این کردن
بهتر باشد و خواهد آمد اخبار صحیحه در فار مُنثاله فَاِنْ وَقَعَتْ فَارَةٌ فِي خَابِيَةٍ فِيهَا
سَمْنٌ اَوْ زَيْتٌ اَوْ عَسَلٌ وَكَانَ جَامِداً اُخِذَتِ الْفَارَةُ مَعَ مَا حَوْلَهَا وَاسْتُعْمِلَ
الْبَاقِي پس اگر موشی در خم روغن گوسفند و گاو یا در روغن زیت یا عسل افتد و اینها سخت
باشند و روان نباشند آن مرده موش را با اطراف آن برمیدارند و بقیه را استعمال میکنند
و میخورند و این مضمون در حدیث صحیح و حسن کالصحیح و موثق وارد شده از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه و کسی درین خلاف نکرده است وَكَذٰلِكَ اِذَا وَقَعَتْ فِي الدَّقِيقِ وَاَشْبَاهِهِ
و همچنین است هر گاه موش در آرد و امثال آن میرد موش را با اطراف آن برمیدارند و بقیه را
استعمال میکنند و باین مضمون حدیث موثق وارد شده است و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند
و بعضی گفته اند که اگر چیزی برسد بحیوانی مرده آن چیز نجس میشود اگر چه خشک باشد و آن

قول ضعیف است

قول ضعیف است و اخبار صحیحه برخلاف آن وارد شده است و خواهد آمد و لیکن چون
ممکن است که اجزاء موش از فضله و رطوبت و بول داخل آرد شده باشد بهتر آنست که اطراف
آن را بردارند فَاِنْ وَقَعَتِ الْفَارَةُ فِي دُهْنٍ غَيْرِ جَامِدٍ فَلَا بَأْسَ بِاَنْ يُسْتَصْبَحَ بِهِ
پس اگر موش در روغن افتد که روان باشد و باکی نیست که آن روغن را در چراغ کنند و بسوزانند
و این مضمون در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است
و نیز هم حدیثی که دلالت کند بر آنکه این روغن را در زیر آسمان بسوزانند و جمعی از علما چنین گفته اند شاید بایشان
حدیثی رسیده باشد پس اگر در زیر سقف نسوزانند احوط است و این حکم در صورتیست که روغن
با پیه نجس شده باشد اما اگر از دنبه حیوان مرده باشد یا دنبه حیوان زنده را بریده باشند از روغن آن
استعمال جایز نیست مطلقا چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد
شده است که مطلق انتفاع از میته حرام است و احادیث معتبره بر خصوص دنبه نیز واقع شده است
و بعضی نیز وارد شده است و بعضی از آنها خواهد آمد در اطعمه فَاِنْ وَقَعَتْ فَارَةٌ فِي حُبِّ دُهْنٍ
فَاُخْرِجَتْ قَبْلَ اَنْ تَمُوتَ فَلَا بَأْسَ بِاَنْ يُدَّهَنَ مِنْهُ وَيُبَاعَ مِنْ مُسْلِمٍ پس اگر
موشی داخل خمی از روغن شود و موش را درآورند پیش از آنکه بمیرد و باکی نیست که آن روغن را
بر خود بمالند و بمسلمانان بفروشند و این مضمون در حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
وارد شده است و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله در حدیث صحیح قریب باین وارد شده است
و هر دو دلالت میکنند بر آنکه موش نجس نیست و در حدیث صحیح وارد شده است از علی بن جعفر که گفت
سوال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه موشی در آب رود و از آنجا
درآید و بر روی جامه راه رود آیا نماز در آن جامه میتوان کرد حضرت فرمودند که هر چه را ببینی
که زنگ کرده است آن را بشوی و هر چه را نبینی و اثرش ظاهر نبوده باشد آب بر آنجا نضح کن یعنی
بریز یا بپاش و حمل کرده اند علما این خبر را بر استحباب بواسطه آنکه وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ

عليه عن بئر استُقِيَ منها وتُوُضِّئَ به وغُسِلَ به الثياب وعُجِنَ به ثم عُلِمَ انه
كان فيها ميتة فقال لا بأس ولا يُغسَل منه الثوب ولا تُعاد منه الصلوة از آن
حضرت صلوات الله عليه پرسيدند از چاهي كه از آنجا آب كشيدند و وضو ساختند و جامه شستند
و خمير كردند و بعد از آن يافتند كه در آن حيوان مرده بوده است حضرت فرمودند كه باكي نيست و جامه را
نبايد شست و نماز را اعاده نمي‌كنند و اين حديث را كليني و شيخ بسند موثق كالصحيح روايت كرده‌اند
و قريب باين معني در دو روايت صحيح و در روايت كالصحيح بل الصحيح و در اخبار قويه نيز وارد شده است
كه همه در اين مضمون مشترك‌اند كه اگر يافتند بعد از نماز و غسل ثوب كه ميته در چاه بوده است اعاده نماز و شستن
جامه نمي‌كنند و بعضي دلالت مي‌كنند بحسب ظاهر بر آنكه آب چاه بملاقات ميته نجس نمي‌شود و ممكن است كه حمل كنند
بر آنكه مراد راوي از علم ظن بوده است كه چون احتمال ديده‌اند گمان كرده‌اند كه پيشتر افتاده بوده است
وليكن اين گمان بعيد است از فضلاي اصحاب آنحضرت كه علم را از ظن فرق نكرده باشند و دلالت مي‌كنند بر عدم قبول
نجاست را اگر با تغيير با احاديث بسيار كه بعد از اين مذكور خواهد شد ان شاء الله در بحث چاه
والفارة والكلب اذا اكلا من الخبز او شمّاه فانه يترك ما شمّاه ويؤكل ما بقي و موش
و سگ هرگاه از ناني بخورند يا بو كنند پس بخورند از آن موضعي كه اينها بو كرده‌اند يا خورده‌اند و باقي
ميخورند چون غالب اوقات نزديك بيني بهم ترشح شده در خوردن و بوئيدن سگ و لعابش نجاست
است و در موش از جهة كراهت ترك مي‌نمايد از روي استحباب هرچند اخبار از آن گذشته
شود و كراهت خوردن بواسطه آنست كه سبب نسيان مي‌شود يا قايل شويم بحرمت در خوردن
موش نيز هرگاه لعاب آن در نان بماند باعتبار خباثت نه باعتبار نجاست و اين مضمون در حديث
صحيح علي بن جعفر و حديث موثق عمار وارد شده است در كراهت خوردن موش و در آنكه خوردن آن
سبب نسيان است و در مناهي خواهد آمد ولا بأس بالوضوء من الحياض التي يبال فيها
واذا غلب لون البول الماء فلا يتوضأ منها و باكي نيست وضو ساختن از حوضها كه در آنجا بول ميكنند

هرگاه غالب نشده رنگ آب بر رنگ بول و اگر غالب شده رنگ بول بر رنگ آب پس از آنجا
وضو نمي‌توان ساختن و علما حمل كرده‌اند اين خبر را بر آنكه حوض كر باشد چون غالب در حوضهاي آن زمان
آن بوده است كه اضعاف مضاعفه كر بوده است چنانكه بالفعل هست و علما را در صحت اين خبر
سخني هست چون در سندش محمد بن سنان است از علاء بن فضيل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
عليه و ظاهر آنست كه صدوق از كتاب علا نقل كرده است اگرچه ظاهر آنست كه محمد بن سنان نيز نزد صدوق
ثقه است چنانكه شيخ مفيد تصريح بتوثيق او كرده است و مؤيد اين حديث اخبار صحيحه هست كه مطلق
است و حضرت مدار آنرا بر تغيير نجاست و عدم تغيير گذاشته است و چون اخبار مطلق است و افاده
مفصلا واقع شده است متواتر كه حضرات رسول خدا و ائمه هدي صلوات الله عليهم فرموده‌اند كه
آب اگر كر است نجس نمي‌شود و بعضي از آن گذشت و اين حديث رد جماعتي ميكند كه ميگويند حوض
و ظرف بملاقات نجاست نجس مي‌شود اگرچه زياده از كر باشد و ظاهر است كه مراد ايشان حوضهاي
خرد باشد كه هر روز دلوي آب بيشتر نگيرد و غالب اوقات كه حوض ميگويند آنرا مي‌خواهند و
مؤيد عدم نجاست حوض بخصوص روايات معتبره وارد شده است مثل روايت صحيح صفوان بن مهران
كه گفت سوال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه از حوضها كه در مابين مكه معظمه و مدينه
مشرفه هست كه درنده‌ها بر آن وارد مي‌شوند و سگان از آن آب ميخورند و الاغها از آن آب ميخورند
و جنب در آنجا غسل ميكند و از آنجا وضو ميسازند حضرت فرمودند كه چه مقدار آب دارد گفتم
كه تا نصف ساق دارد و كاهست تا زانو دارد حضرت فرمودند كه وضو بساز از اينها
چون حضرت آنها را ديده بودند و مي‌دانستند كه تا نصف ساق آن چند كر است بنابرين تجويز فرمودند
و اگر آب قليل نجس نمي‌شد بسبب ملاقات چرا اين قدر آن نمي‌پرسيدند و در حديث موثق كالصحيح از
ابو بصير از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد شده است كه سؤر سگ را نمي‌توان خورد مگر آنكه
حوض بزرگي باشد كه از آنجا آب بردارد و غير اينها از اخبار ولا يجوز التوضا باللبن لان الوضوء

إنما هو بالماء والصعيد و جایز نیست وضو ساختن بشیر زیرا که وضو یعنی طهارت نیست
مگر بآب یا خاک و برین مضمون احادیث معتبره وارد شده است و ازین حدیث استدلال نیز
ظاهر میشود که گویا حضرت میفرماید که آنچه حق سبحانه و تعالی آنرا طهور گردانیده است در قرآن دو
چیز است آن آبست که گذشت و در آیه تیمم فرموده است که فتیمموا صعیدا طیبا
و حق سبحانه و تعالی غیر این دو چیز را نفرموده است پس نتوان طهارت از غیر این دو چیز کردن
چون طهارت حکمی است شرعی تعلیم کردیم از آنکه حق سبحانه و تعالی و رسولش نفرموده اند غیر این دو چیز
عرض حضرت رد است بر عامه که تجویز کرده اند اکثر ایشان طهارت بآب مضاف را و دیگر در احادیث صحیح
نیز وارد شده است که خاک احد الطهورین است بهمین معنی که حق سبحانه و تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله
طهور قرار داده اند و آن آبست و خاک پس همین احادیث دلیلست بر آنکه از گلاب وضو و غسل نتوان
کرد و لیکن چون صدوق عمل بآن حدیث کرده است تخصیص این اخبار میدهد بآن خبر و حق آنست که آن
خبر را حمل بر تقیه کردن بهتر است چنانکه گذشت ولا بأس بالتوضی بالنبیذ لان النبی صلی الله
علیه و آله قد توضأ به وکان ذلک ماء قد نبذت فیه تمیرات وکان صافیا فوقها
فتوضأ به فاذا غیّر التمر لون الماء لم یجز الوضوء به والنبیذ الذی توضأ به وأحل
شربه هو الذی ینبذ بالغداة ویشرب بالعشی ویشرب بالغداة و باکی نیست
در وضو ساختن از نبیذ زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن وضو ساخته اند و آن آبی بود
که چند دانه خرما در آنجا می انداختند تا شوری آب را برطرف کند و آب صاف بر بالای خرما ایستاده
بود و از آن وضو میساختند پس هرگاه خرما رنگ آب را بگرداند جایز نیست وضو ساختن از آن
چون مضاف میشود و نبیذی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آن وضو میساختند آبی بود
که در آنجا چند دانه خرما می انداختند صباح و آخر روز یا شب میخوردند یا شب می انداختند و صباح
میخوردند بر آنکه احادیث متواتره وارد شده است در حرمت نبیذ و آنکه نمیتوان از آن وضو ساختن

و سنیان جایز میدانند وضو ساختن از نبیذ را بواسطه خبری که بایشان رسیده است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وضو ساخت از نبیذ و احادیث صحیح وارد شده است که نبیذی که حضرت
وضو ساخت چنان بود که اهل مدینه شکایت کردند بخدمت آنحضرت که ما از آب شور مدینه
مشقت و آزار میکشیم و بهم رسیده ضعف معده و غیر آن از امراض مبتلا شده ایم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمودند که چند دانه خرما در ظرف آب بیندازید و صبح که انداخته باشید شب بخورید
در همان شب بخورید و شب که انداخته باشید صبح بخورید و بعد از روز نیم بظرف آب نریزید که مبادا فاسد
آب شود و مسکر بهم رساند و سنیان مست کننده مسکر میخورند با آنکه در صحاح سته احادیث بسیار
نقل کرده اند که حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر مست کننده حرام است و خوب
رسید و شراب حلالی دیگر خواهند گذشت و خواهند خورد و این جزا ایشان
از آنحضرت روایت کرده اند که هیچ میل از آن نخواهند و در مجلس مطالب وفق است که
بگوید جایز باشد تا نیز در جواز وضو بنبیذ اما چنین نبیذی که خود نقل کرده اید بمثل جواز و حرمت را
فان اغتسل الرجل فی وهدة وخشی ان یرجع ما ینصب عنه الی الماء الذی
یغتسل منه اخذ کفا وصبه امامه وکفا عن یمینه وکفا عن یساره وکفا
عن خلفه واغتسل منه پس اگر شخصی غسل کند در گودی که آب در آنجا باشد و گمان داشته باشد
و ترسد که آب غساله که از بدنش بریزد در آن گودی داخل شود یک کف آب را بجانب پیش بریزد
و یک کف بجانب دست راست و یک کف بجانب دست چپ و یک کف به پشت سر و بعد از آن
غسل کند از آن گودی و این حدیث را شیخ روایت کرده است بسند معتبر و علما خلاف
کرده اند در آنکه آب را بچهار طرف زمین بریزد یا بچهار طرف بدن آنکه بدن بشوید و جمعی گفته اند
که پیش از غسل بدن را تر کند که در حال غسل آب زود بریزد و از بدن نگذرد و ترکند که بگو رود و آنکه میگوید
و جمعی گفته اند که زمین که رطوبتی بهم رساند آب را جذب بکند

ازان طرف بود و اگر آن ریگ روانست و همین که ترشد آب را جذب میکند و مولانا احمد
میگفت که ظاهرش زمین است از جهت کثافت که سیاه و آب کثیف شود و گلین شود و سید محمد مرا
میگوید که مراد از خبر آنست که دست بر آب زنند از چهار جانب تا کثافت آب بر طرف شود و بعضی
اراده بدن. در حدیث صحیح علی بن جعفر است که روایت میکند از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه که سوال کردم از آنحضرت که هرگاه جنب باید برسد در جوئی یا گوئی آیا غسل جنابت میتواند کرد و یا وضو از
برای نماز میتواند ساخت هرگاه غیر از آن آب نیابد و حال آنکه آب بمقدار یک صاع بوده باشد از جهت غسل
و یک مد نباشد از جهت وضو و متفرق باشد چکند و حال آنکه میترسد که در هرگاه از آن آب بردارد دستها
حضرت فرمود که هرگاه دستهای پاک بوده باشد یک کف آب بردارد و بر پشت خود بریزد و یک
کف بر پیش و یک کف از دست راست و یک کف از دست چپ پس اگر ترسد که آب کافی نباشد
سرش را سه مرتبه بشوید پس تمام بدنش را دست بماله مانند روغن مالیدن با جریان که همین کافیست و اگر خواهد
که وضو بسازد رو را بشوید و هر دو دست را مسح کند بعنوان کمین با جریان و مسح سر و پاها بکند
و اگر آب متفرق باشد و نتواند که جمع کند وضو والا از اینجا و از آنجا غسل کند و اگر در یک جا باشد و اندک
باشد که از برای غسل کافی نباشد باید نیت که غسل کند و آب غسل بآنجا رود که مجزیست ظاهرا مراد
از فتن آنست که چون کم است متفرق است از غساله غسل بقیه اعضای غسل را بشوید و دلالت میکند
بر آنکه غساله پاکست و در حالت اختیار خوبست که از غساله غسل کنند و در حدیث صحیح از
کاهلی مرویست که من از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمود که هرگاه پا به
رسیده که قلیل است پس آب بپاش از دست راست خود و از دست چپ خود و از پیش روی
خود و وضو بساز و ظاهر این حدیث چنین است چون برای وضو بدن را بریختن فایده ندارد
و ظاهر این خبر نیز دلالت میکند که ریختن از جهت آنست که آب کثیف نشود و چون غساله وضو
بد خود مطهرات. در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که آنحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

علیه عرض نمودم که بسفر میرویم و مبتلا میشویم بغدیرهای باران که در گوشهای قریها میباشد و در آن
آب عذره میباشد و اطفال در آنجا بول میکنند و حیوانات بول میکنند و سرگین می اندازند پس
حضرت فرمودند که اگر از آنها کراهتی داشته باشی دست بآب زن که اینها همه [illegible] و وضو
بساز که در دین اسلام حرج و تنگی نیست چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که ما جعل علیکم فی
الدین من حرج یعنی حق سبحانه و تعالی در دین اسلام هیچ تنگی بر شما نخواسته است و ازین حدیث
سید محمد رحمه الله آن حمل کرده است و این معنی ربطی بآن ندارد و اصل مجموع ظاهر شد بخبر [illegible] بیان
ریختن بعد از ریختن بزمین پس اگر آب وفا کند بهر دو پا و الا یکی کافیست و الله تعالی اعلم
فان انتضح علی ثیاب الرجل و علی جسده من الماء الذی یستنجی به فلا بأس بذلک
وان ترشش من بدنه فی الاناء او انصب فی الارض فوقع منه فی الاناء فلا
بأس بذلک پس اگر ترشح کند بر جامه شخصی یا بر بدنش از آبی که آن مخرج بول و غایط را میشوید باکی نیست
و اگر از بدنش ترشح کند در ظرف یا بر زمین بریزد و از آنجا ترشح کند در ظرف باکی نیست
خلاصه اش آنست که آب استنجا پاکست بلکه پاک کننده از خبث و این مضمون در اخبار معتبره
وارد شده است از آنجمله در حدیث صحیح منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند
که اگر جامه شخصی بآب استنجا برسد آیا جامه نجس میشود حضرت فرمودند که نجس نمیشود و در حدیث
حسن کالصحیح وارد شده است که راوی عرض نمود که من از بیت الخلا بیرون می آیم و با آب استنجا
میکنم پس جامه ام می افتد در آب استنجا حضرت فرمودند که باکی نیست و در حدیث کالصحیح بل
الصحیح مرویست که از آنحضرت راوی پرسید که استنجا میکنم و جامه ام در آب استنجا می افتد
و حال آنکه جنبم حضرت فرمود که باکی نیست و ظاهرش آنست که قید جنابت از آنجهت میکند که غالب
اوقات جنب نجاست منی دارد و ازاله منی نیز کرده است پس بنابرین ظاهر میشود که غساله
نجاست پاک باشد مطلقا و آنچه مظنون است آنست که آب استنجا سایر نجاسات باشد

واحادیث بسیاری از غساله غسل جنابت که قطعا غسل از جهة منی باشد نه از جهة غسل جمعه مثلا اگر نجاست منی
میداشت میبایست حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم بیان میکردند که اگر بدن به منی آلوده شده
باشد آب نجس است و ترک استفصال در حکایت حال مفید عموم است چنانکه در اصول مبین شده
است با آنکه وارد شده است از ایشان صلوات الله علیهم که اسکتوا عما سکت الله عنه
یعنی هر چه را حق سبحانه و تعالی مذکور نموده باشد شما از آن ساکت باشید و در میان علما خلاف است
که آب استنجا پاک است یا معفو است حدیث صحیح اول صریح است در طهارت و دو حدیث دیگر
ظاهر است در طهارت و حق طهارت است و اکثر علما ذکر کرده اند که طهارت آب استنجا مشروط
است بآنکه متغیر نشده باشد بنجاست چون اجماع است که هر آبی که متغیر میشود بنجاست نجس است
و دیگر آنکه بر نجسی وارد نشود چون ملاقی نجس نجس است و لیکن میباید قید کردن که نجاستی
نباشد که از آب استنجا پاک شود چنانکه سنگی نجس باشد و بر بالای آن سنگ استنجا کنند
و آب از اطراف بدر رود بعد از آنکه در کار است در این صورت سنگ نیز پاک میشود و کسی
که آب قلیل را بملاقات نجس نجس میداند این قید را میکند و قیدهای دیگر وجهی ندارد و غسل آنکه آب
زیاد نشود از استنجا و این معقول نیست چرا که هرگاه اجزای نجاست داخل این آب شود و البته
میشود مع هذا گفته اند و اگر در کار میبود میگفتند دیگر آنکه اول آب بمخرج رسد که اگر اول آب
بدست پاک نیست زیرا که آب غساله دست منضم خواهد بود و این نیز موهوم است زیرا که غساله
حالی دست نجس میشود و نجسیت قلیل است و دلیل دیگر آنکه نجاستی دیگر نباشد در مخرج مثل بول با منی
و این قید در قید اول داخل است دیگر آنکه استنجا از غایط غیر متعدی معفو است زیرا که متعدی
ازاله نجاست جای دیگر است و این صورت وارد در صورتی که بسیار تعدی کرده باشد که برانها
رسیده باشد مثلا و اگر غیر متعدی آنست که اصلا مخرج آلوده نباشد مثل زنا کیان در صورت
معلوم نیست نجاست آن تا محتاج بازاله باشد والله تعالی یعلم والاحتیاط بهر حال در همه ولکل

في الاغتسال من الجنابة یعنی در غسل جنابت همچنین است یعنی آب غساله غسل نجس نیست
باجماع پس اگر بجامه کسی بریزد پاک است یا اگر ترشحی بکند و قطره چند در آب بریزد که از آن غسل کنند
پاک نیست و این اسم و فی خواهد گفت و این بحثی که ذکر کرده است ظاهرا آنست که مراد مسبب و حدیث
و اگر چه ممکن است که از این احادیث سابقه و لاحقه استنباط کرده باشد و ان وقعت میتة
في ما یرى فلا باس من الوضوء من الجانب الذي ليس فيه الميتة و اگر حیوان
مرده در آب روان باشد باکی نیست وضو ساختن از جایی که در آن جانب مرده باشد چون آب
جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود و پس اگر جایی که میته در آن جانب باشد متغیر شده و با شد
چنانکه غالب نیز چنین است از آن جانب وضو نمیتوان ساخت از زیرا که متغیر شده باشد احتیاط بر سبیل اگر
است و علمای اعمال بر آنجایی که متغیر است وضو نمیتوان ساخت و حمل بر جاری کرده اند و حدیث صحیح را که
منقولست از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه آب غالب باشد بر بوی مرده
آب وضو بساز و بخور و اگر آب متغیر شده باشد و مرده متغیر شده باشد وضو مساز و مخور و همچنین
کالصحیح که از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که عرض کردند که هرگاه شخصی بآب رسد و در آن آب
حیوان مرده افتاده باشد و گندیده باشد چه کند حضرت فرمودند که اگر آب گندیده باشد وضو
مساز و مخور و چون درین هر دو خبر حضرت نپرسیده که آب چه مقدار بود حمل بر آب جاری کرده اند
و سئل الصادق صلوات الله عليه عن الماء الساكن تكون فيه الجيفة قال
يتوضأ من الجانب الآخر ولا يتوضأ من جانب الجيفة و از آنحضرت صلوات الله علیه سوال
کردند از آب ایستاده که مردار در آنجا باشد حضرت فرمودند که از جانب دیگر وضو بساز و از
مردار وضو مساز و این حدیث را کلینی مسندا روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله
علیه بنا بر دیگری که واراده استنجا نزاده و پس جواب حضرت که فرمودند وضو میساز و شامل
استنجا نیز میباید باشد تا جواب مطابق سوال باشد و وضو را بمعنی لغوی اطلاق نموده اند در صورت

ومراد از آب ساکن غیر آب چشمه و چاه است وسئل الصادق صلوات الله علیه عن
غدیر جیفة فقال ان کان الماء قاهرا لها لا توجد الریح منه فتوضأ
واغتسل واز آنحضرت صلوات الله علیه سوال کردند از آب کوی ایستاده جمع شده از آب
باران که دران حیوان مرده افتاده باشد چه کنند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر آب
غلبه کند بر بوی مردار وضو بگیرید و غسل بکن از آن آب این حدیث را کلینی بسند صحیح
روایت کرده است از آن حضرت و در آخرش غسل جنابت و شیخ طوسی احادیث بسیار
باین مضمون روایت کرده است بعضی صحیح است و بعضی کالصحیح و جمعی عمل کرده اند باینها و گفته اند بی حاجت
که فرق باشد میان آب باران و آب جاری که در حوض کنند با آنکه آب باران حکم آب
روان دارد و کریت دران شرط نباشد و در آب چاه کریت شرط باشد ولیکن این جمع
هرگاه از کسی دیده ام و بعضی از معاصران چنین قایل بوده اند باین تفصیل جمع میان اخبار نجاست
وطهارت قلیل میتوان کرد به تفصیلی چنانکه اصحاب تکلف بسیار کرده اند والله یعلم وعن جنب
في سفر ولم یجد الا الثلج فلا بأس بأن یغتسل به ولا بأس بأن یتوضأ به ایضا
یدلک به جلده وکسی که جنب شود و در سفری و بهم نرسد آب مگر برف پس باکی نیست که بان غسل
کند یا وضو کند با آنکه باید بر بدن مالد تا آب شود و جریان غسل شود و اقل جریان آنست که آب حرکت
کند و اگر چه آن قدر باشد که از موئی بموئی دیگر حرکت کند و اگر چه به دست باشد و این
موجه است که خوف ضرر باشد نباشد والا تیمم میکند و باین تفصیل جمع کرده اند علما میان روایت
معتبره که در برف وارد شده است و صحیحه علی بن جعفر نیز دلالت میکند بر آن ولا بأس ان
یغرف الجنب الماء من الحب بیده و باکی نیست که جنب دست در آب فرو برد و بکشد بیرون
آب را از خم بردارد و بعضی هرگاه دستش پاک باشد جنابت سبب نجاست آب نمیشود و برین مضمون
اخبار صحیحه وارد شده است وان اغتسل الجنب فنزل رشش الماء من الارض فوقع فی

الآبار او سئل عمن یبول في الآبار فلا بأس فيه واگر غسل کند جنب در زمین پس بریزد رشحش
پس باکی نباشد و چون غسل کند و آب بر زمین ریزد و ترشح کند از زمین و در ظرف آبی که از آنجا
غسل میکند بچکد یا از بدنش ترشح کند قطره چند و دران ظرف ریزد باکی نیست و بر تقدیری که
از غساله جنب وضو و غسل نتوان کرد این قطرات ضرر ندارد و چند قطره چون غساله پاک است پس
و چند قطره و بر این مضمون روایات صحیحه و موثقه وارد شده است و کسی خلاف نکرده است لیکن بعنوان بیان
واقع نشده است چنانکه صدوق گفته است ولیکن ظاهر مراد صدوق نیز قطرات است والله تعالی یعلم
ولا بأس بأن یغتسل الرجل والمرأة من اناء واحد ولکن تغتسل بفضله ولا یغتسل
بفضلها و باکی نیست که مرد و زن از یک ظرف غسل کنند ولیکن بهتر آنست که در آب بر داشتن
اول مرد آب بردارد و دیگر زن چنانکه در حدیث صحیح فضلا که آن زراره و محمد بن مسلم و ابو
بصیراند روایت کرده اند از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما و خواهد آمد
و حاصل مراد آنست که سور جنب نجس نیست بلکه طاهر و مطهر است و بر این مضمون اخبار صحیحه وارد شده
است اما تقدم مرد بر زن در این صحیحه فضلا واقع است و بیش از این نیست که از جهت شرف مرد باشد
بر زن و در جای دیگر زن شوهر نسبت باو پس لازم باشد که در همه جا زن نسبت بشوهر خود رعایت
ادب بکند چنانکه خواهد آمد در نکاح واکبر ما یقع في البئر الانسان فیموت فیها فینزح منها
سبعون دلوا واصغر ما یقع الصعوة فینزح منها دلو واحد وفیما بین الانسان
والصعوة علی قدر ما یقع فیها و بزرگترین چیزی که در چاه می افتد که شارع از جهت آن دلو
وارد داشته آدم است خواه بزرگ خواه کوچک و خواه مرد و خواه زن و خواه مسلمان و خواه
کافر علی الظاهر که اگر بمیرد در چاه هفتاد دلو بکشند و کوچکترین چیزی که در چاه افتد صعوه است
که از او فرو کنجشکت در لغت عرب و هم چنانکه میگویند از آنکه اگر در چاه بمیرد یک دلو بکشند
و از آدمی تا صعوه بحسب جثه زیاد و کم میشود و ظاهر آنست که چنین تکلف باشد در ریگ و کوچکی

وعدد ما بين يك تا هفتاد و سگ بسي دلو مناسبت دارد و خوک بچاه دلو و گربه هفت
دلو و امثال اين و همين قرينه استحباب نزح است و جمعي از علما ذكر كرده اند كه غرض حضرت
بيان ضابطه كليه نيست كه ما براي خود استنباط توانيم نمود بلكه در تفاصيلش رجوع باخبار ديگر بايد
كرد و اين خبر موثق عمار ساباطي است و علما عمل باين حديث كرده اند اگرچه عمار فطحي است ليكن ثقه و
معتمد است و ديگر علما بر آنند كه امثال اين اخبار و گر رسيده است عمل ميكرده اند و با آنكه اين
در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه روايت كرده بودند و در آن وقت مذهب
ايشان صحيح بوده است و چون ايشان بعد از حضرت از مذهب حق عدول كردند از ايشان
روايت ميكردند و نهايت اجتناب مينمودند از ايشان ليكن اخباري كه از ايشان شنيده
بودند در حالت ايمان و عدالت نقل ميكرده اند باين خبر عمل نموده اند و علاجي كرده اند هر كه از
كه بعضي گفته اند كه كل آب را بايد كشيد چه حضرت نجاست مردن او نموده است و بعضي نجاست كفر او منظور فرموده اند
و چون اخبار ديگر وارد شده است كه چاه بملاقات نجاست نجس ميشود و پس بايد كه در جايي كه نصي نبوده
نباشد بايد كل را بكشند و در بعضي گفته اند كه تا ما لانص فيه چهل دلو ميكشند و بعضي سي دلو گفته اند بنا
بر اين دو قول هفتاد دلو كافي است و ابن طاووس عليه الرحمه گفته است كه در ما لانص فيه ميكشيم چون شارع
نفرموده است كه بكشند و بنا بر قول او نيز هفتاد دلو كافي است و حق آنست كه اين مسئله از ما لانص فيه
نيست چون حضرت فرموده است كه از جهت انسان هفتاد دلو بكشند و هر آنكه در نجاست آب چاه
بملاقات نجاست هر گاه متغير نشود بنجاست كه رنگ يا بو يا مزه اش بنجاست بگردد خلافي نيست كه نجس
ميشود و اگر متغير نشود چهار قول است مشهور ميان قدما نجاست است و وجوب نزح و بعضي نجس نميدانند
و كشيدن آب را واجب ميدانند تعبدا يعني چون شارع فرموده است بجا مي آوريم و حكمتش بر ما
ظاهر نيست و بعضي نجس نميدانند و كشيدن را سنت ميدانند و اين قول اكثر متاخرين است و بعضي گفته اند
كه اگر آب چاه كر باشد نجس نميشود و الا نجس ميشود و آنچه اظهر است نزد بنده طهارتست و احتياط

در نزح آب

در نزح است بنحوي كه مذكور خواهد شد و از روايتي كه مذكور خواهد شد ظاهر خواهد شد دليل طهارت
و اگرچه صدوق عمل بخبر عمار نموده است كه اكثر هفتاد دلو است و ليكن كر را ذكر كرده است بنا
بر آنكه كر زياده از هفتاد دلو نيست چون نقل كرده اند كه چاهي در طولي و صاع آب بگود و مشهور ميان
علما آنست كه دلو معتاد آن چاه اعتبار دارد و اگر آن چاه دلو معتادي نداشته باشد دلوي
كه اكثر مردم آن بلد كشند معتبر است و ظاهر ميشود كه صدوق چاه را بملاقات نجاست نجس نميداند
بلكه بنا بر تقدير عدم نجاست آب نزح را واجب ميدانسته باشد و ظاهر عبارتي كه در اول كتاب گفته
كه ما را اعتبار طهور اين است كه پاك است اگرچه محتمل است كه مرادش اين باشد كه چون بكشند ازاله
نجاست آن ميتوان كردن چنانكه سياق كلام بر آن دلالت ميكند و باين معني اشاره
نموده است در امالي و گفته است كه آب چاه طهور است مادام كه چيزي از نجاسات در چاه نيفتد
كه باعث نجاست چاه شود و ظاهر آن توقف داشته باشد از جهت تعارض روايات چنانكه در روايت
صحيح از محمد بن اسمعيل بن بزيع وارد شده است كه حضرت امام رضا صلوات الله عليه فرمودند كه
آب چاه واسع و فراخ است هيچ چيز آن را نجس نميكند تا متغير نشود بنجاست و همين حديث را
نيز بعنوان مكاتبه روايت كرده است و در روايت صحيح ديگر از آن حضرت صلوات الله عليه
نقل كرده است كه حضرت فرمودند كه آب چاه واسع است يعني ماده دارد و با فراخ است حكم آن
از حيثيت عدم نجاست و هيچ چيز آن را فاسد نميكند مگر آنكه بوي آن يا مزه آن متغير شود كه
در آن صورت آن مقدار آب بكشند تا بوي آن زايل شود و مزه اش خوب شود زيرا كه
ماده دارد كه از زمين بيرون مي آيد و همين علت در آب چشمه جاريست بلكه اولي هر گاه
پيش آن باز باشد و روان باشد ديگر در حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
عليه منقولست كه جامه را نميشويند و اعاده نماز نميكنند از جهت هر چيزي كه در چاه افتاده باشد مگر
آنكه بوي آن نجاست متغير شود و پس اگر متغير شده باشد جامه را ميشويند و اعاده نماز ميكنند

و آب چاه را میکشند و درین باب اخبار بسیار خواهد آمد و جمعی که قایل بنجاست چاه شده اند بعلاوه
نجاست عمده ادلهٔ ایشان آنست که شارع طریق تطهیر چاه را بنزح مقرر فرموده است و در بعضی اخبار
بلفظ تطهیر واقع شده است اگر نجس نمیشد نزح مقرر نمیساخت و جوابش آنست که ممکن است
که مراد از تطهیر تنظیف و پاکیزگی باشد تا جمع میان اخبار شده باشد با آنکه اختلاف عظیمی که در نزح
واقع شده است قرینهٔ استحباب است که حضرات ائمهٔ معصومین نظر بحال سائلان میکرده اند هر کس
که استکراه ایشان بیشتر بوده است بیشتر میفرموده اند و هر که کمتر بوده است کمتر و جمعی که قایل
بتفصیل شده اند دو حدیث موافق ایشان هست هر دو حدیث یکی موثق کالصحیح است و یکی
قوی کالصحیح حسن صالح است و این دو خبر را نیز حمل بر استحباب میتوان کرد که اگر کر باشد استحباب
اجتناب کمتر است و اگر کمتر از کر باشد بیشتر و تواند که نجس نمیشود و نزح واجب است تعبدا نیز جمعی
میان اخبار طهارت و اوامر نزح و احوط آنست که مقدرات را بکشند و تا نکشند استعمال آن
نکنند و اگر عمل بطهارت کنند و نکشند ظاهرا معاقب نبوده باشند والله تعالی یعلم فإن وقع
فيها فارة ولم تتفسخ ينزح منها دلاء فإن تفسخت فسبع دلاء پس اگر موشی در
چاه افتد و بمیرد و از هم نپاشد یک دلو میکشند و اگر از هم پاشد هفت دلو میکشند و اگر
چون بعد وقت عمل کمیت مقدار معلوم نیست فاره را از بابت هم و یک دلو قایل شده است و اخبار
صحیحه بسیار بر سه دلو واقع شده است و هفت دلو و در حدیث ضعیف واقع شده است که اگر از
هم بپاشد هفت دلو بکشند اکثر علما باین مضمون قایل شده اند که اگر از هم نپاشد سه دلو و اگر بپاشد
هفت دلو و احادیث صحیحه در خصوص فاره واقع شده است که سبب نجاست چاه نمیشود و در بعضی
اخبار معتبره وارد شده است که چهل دلو بکشند و در بعضی اخبار تمام آب را بکشند و آنها محمول است
بر آنکه موشی بسیار در چاه افتاده باشد چنانکه مدار برین است در چاههای راه مکه یا آنکه آب
متغیر شده باشد چهل دلو بکشند اگر تغیرش زایل شود و الا آنقدر میکشند که تغیرش زایل

شود

شود و بهتر آنست که تمام آب را بکشند اما آنچه مظنون بنده است آنست که در مطلق فاره اگر آب
متغیر شده باشد آنقدر میکشند که تغیر آن زایل شود و سنت است که سه دلو بکشند و بهتر
هفت دلو است و بهتر چهل دلو والله تعالی یعلم وإن وقع فيها حمامة أو دجاجة ينزح منها سبع دلاء
و اگر ماکیان در چاه افتد و بمیرد هفت دلو آب میباید کشید و باین مضمون حدیثی معتبر کالصحیح وارد
شده است و اکثر علما باین عمل کرده اند و در احادیث صحیحه وارد شده است از برای [illegible]
در روایات برای [illegible] و الاغ استعمال میکنند و بعضی اوقات ما بین آنها [illegible] است کاو و گوسفند
و شتر که چند دلوی آب بکشند و مظنون آنست که سه دلو کافی است نهایتش ده دلو و اگر تمام
و کل بهتر است چون در حدیث صحیحی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که
اگر در چاه بمیرد جانوری کوچک هفت دلو بکشند و اگر گاو و زیاده چیزی که در جثه مثل او باشد بمیرد تمام
ریخته شود کل آب را بکشند پس در واقع اگر کل آب بکشند بهتر است وإن وقع فيها كلب ينزح منها
ما بین ثلاثین دلوا الی اربعین دلوا و اگر سگی در چاه افتد و بمیرد سی دلو میکشند تا چهل و در بعضی
اخبار آن بیست است و اگر شش چهل دلو و در میان بیشتر هر چه باشد بهتر است و این بخبری ندیده ام
و قولی نشنیده ام و در موثقهٔ سماعه سی دلو است و چهل دلو و در حدیث [illegible] چهل
و در احادیث صحیحه وارد شده است چند دلوی که اقلش پنج است و در اخبار صحیحه وارد شده است
پنج دلو و هفت دلو واقع شده است و اظهر آنست که پنج کافی است و از آن بهتر هفت است و اولی
از آن بیست یا سی یا چهل است و در بعضی روایات کل واقع شده است و ظاهرا برآنکه اگر متغیر
شده باشد سنت است کل و وجوب آن مقدار است که تغیر آن برطرف شود و چنانکه در اخبار
صحیحه وارد شده است که اگر آب چاه متغیر شده باشد [illegible] باید کشید و اگر متغیر
شده باشد آنقدر بکشند که تغیر او زایل شود و مظنون همین است و بوی آن مستحب است و اگر زنده
بیرون آید از چاه مشهور آنست که هفت دلو میکشند و برین مضمون حدیث صحیحی وارد شده است

و ظاهر آنست که هیچ چیز کافی باشد استحباباً والله تعالی یعلم فان وقع فیها سنّور نزح منها
سبع دلاء و اگر گربه در چاه افتد از آنجا هفت دلو بکشند اگر بمیرد و درین مضمون اخبار
صحیحه وارد شده است تا یک ولیکن چون جمع و توفیق ما بر حدیث عمار کرده شده است سی تا چهل است
داده است و هفت اگر گربه چون جثه او کوچک است و ظاهر آنست که در گربه سه دلو کافی باشد و پنج بهتر
و هفت بهتر چون حدیث در مطلق نجسه وارد شده است که هفت دلو بکشند و دیگر سی تا چهل بهتر اگر
متغیر شده باشد والا آن قدر که تغییر زایل شود و کل بهتر است فان وقع فیها دجاجة او
حمامة نزح منها سبع دلاء و اگر در چاه بمیرد مرغ خانگی یا خروس یا کبوتر هفت دلو آب بکشند
و در روایات صحیحه درین و در مطلق طیر که از کبوتر باشد تا شتر مرغ وارد شده است هفت دلو
و پنج و چند دلو و هیچ دلو پس کشیدن هفت مستحب است و هفت دلو بهتر است و اگر مطلق پرنده را حتی
گنجشک هفت دلو بکشند بهتر است چون در لغت اطلاق میکنند طایر را بر هر پرنده و طیر جمع است
اگر چه گاهی اطلاق میکنند آنرا بر واحد وان وقع فیها بعیر او ثور او صبّ فیها خمر
نزح الماء کله و اگر بمیرد در چاه شتری یا گاوی یا ریخته شود در آن شراب کل آبرا بکشند
و بعیر شامل شتر کوچک و بزرگ و نر و ماده است و در آن اخبار صحیحه وارد شده است که همه را
بکشند و خبری که دلالت کند که شتر را اگر بکشند و احادیث چند دلو از برای مطلق
وارد است و احادیث صحیحه وارد شده است که هیچ چیز نمی‌باید کشید از چاه هیچ چیز تا متغیر نشود
پس اخبار کل را حمل بر تغییر آب میتوان کرد و حمل بر استحباب والا واجب در صورت تغییر آن قدر است
که تغیر زایل شود و همچنین شراب و خمر را احوط در خمر آنست که تمام را بکشند اگر چه یک قطره باشد
و بعضی در چند قطره بیست دلو گفته‌اند و بیست نیز در روایت واقع شده است و اکثر علما گفته‌اند که حکم
خمر دارد هر نبیذ که شراب خرما و شراب عسل و شراب شکر و امثال اینها از چیزهایی که مست کننده
است و از طلوعات میگیرند همچنین فقاع که آن بوزه است که از حبوبات میگیرند مثل جو و ارزن

و برنج و بعضی ملحق باینها ساخته‌اند عصیر عنبی را که شیره انگور است هرگاه بجوش آید و غلیان کند
و دو حصه آن بجوشیدن نرفته باشد و مستند ایشان آنست که احادیث متواتره وارد شده است
که اینها حکم شراب دارند ولیکن چون ظاهرش این است که حکم شراب دارد در حرمت مشکل است
دخل کردن اینها درین حکم اگر چه احوط است وان قطر فیها قطرات من دم استقی منها
دلاء و اگر چند قطره خون در چاه بریزد چند دلو آب بکشند و در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است
که از برادر خود امام موسی کاظم صلوات الله علیه سوال کرد از شخصی که مرغ خانگی یا کبوتری را سر بریده بچاه
افکند آیا جایز است که از آب آن چاه وضو بسازد حضرت فرمودند که چند دلو کم بکشد و بعد از آن
وضو بسازد و در صحیحه محمد بن اسمعیل منقول است که شخصی کتابتی نوشتم که بحضرت امام رضا صلوات الله
علیه عرض نماید که هرگاه چاهی در خانه باشد از جهت وضو ساختن پس چند قطره بول یا خون در آن چاه بریزد
یا نجاستی مثل آن از فضله آدمی در چاه افتد چه چیز آن چاه را پاک میکند تا حلال باشد وضو ساختن
و از برای نماز از آب آن چاه پس حضرت بخط مبارک خود در کتابت من نوشتند که چند دلو آب
میکشند و در نمود که آب چاه واسع است چیزی او را نجس نمیکند تا متغیر نشود و ظاهر این حدیث آنست
که سه دلو کافی باشد استحباباً و اکثر علما ده دلو گفته‌اند و این احوط است و حدیث سی دلو خواهد آمد و آن
بهتر است والله تعالی یعلم وان بال فیها رجل استقی منها اربعون دلوا و اگر مردی
که بالغ باشد در چاه بول کند چهل دلو آب بکشند و این روایت موثق علی بن حمزه است و علما عمل باین خبر
کرده‌اند و در صحیحه فضلا وارد شده است که تمام آبرا بکشند و آن بهتر است اگر چه ظاهرش آنست که مستحب
باشد یا چاه بآن متغیر شده باشد و اظهر آنست که چهل دلو نیز مستحب است و از پیش گذشت که از برای
قطرات بول چند دلو کافی است وان بال فیها صبی قد اکل الطعام استقی منها سبع
دلاء وان کان رضیعا استقی منها دلوا واحدا و اگر کودکی که غذایی دیگر بر شیرش
غالب باشد بول کند در چاه هفت دلو آب بکشند و اگر شیرخواره باشد که شیرش بر غذا غالب باشد

یک دلو بکشند و اکثر اصحاب به این عمل کرده اند و در روایت موثق وارد شده است که از برای
فطیم یک دلو بکشند و فطیم آنست که او را از شیر باز کرده باشند و علما حمل کرده اند بر طفلی
که قریب به آن باشد که از شیر باز کنند مجازاً و در صحیحهٔ الفضلا تمام آب است محمول بر استحباب است
فان وقع فی البئر زنبیل و نحوه دیگر زنبیل و در هر دو جا من عذرة رطبة او یابسة
او زنبیل من سرقین فلا بأس بالوضوء منها ولا ینزح منها شیء این مضمون حدیث صحیح علی
بن جعفر است پس اگر در چاه افتد زنبیلی از فضلات آدمی که تر باشد یا خشک باشد یا زنبیلی از سرگین
در چاه افتد پس باکی نیست و وضو بسازند و از آب چاه چیزی نکشند و این ترجمهٔ حدیث است
ولیکن ظاهر حدیث است و نزدیک به این معنی روایت کرده است عمار ساباطی که از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه سوال کرد از چاهی که در آن بیفتد زنبیلی از عذرهٔ خشک یا تر حضرت فرمودند
که باکی نیست هرگاه آب چاه بسیار باشد و ظاهر از تقیید به آب بسیار از آن جهت است که اگر آب
کم باشد نجاست متغیر میشود و این هر دو حدیث نیز دلالت میکند بر طهارت آب چاه یعنی بملاقات
نجاست نجس نمیشود ولیکن چون بحسب ظاهر منافات دارد با حدیث آینده صدوق تاویل کرده است
بانکه هذا اذا کانت فی زنبیل و لم ینزل منه شیء فی البئر یعنی اگر گفتم باکی نیست
موافق حدیث در صورتیست که از آنچه در زنبیل است از عذره داخل آب چاه نشود و اگر آن عذره
داخل بگردد جمع میتوان کردن که باکی نیست یعنی نجس نمیشود و نزح چهل یا پنجاه دلو
در کار است که حدیث دیگر باشد و پیش گذشت احادیث بسیار که دلالت بر طهارت آب
چاه میکرد و این دو حدیث نیز مثل آنهاست و ممکن است که صدوق چاه را به این نجاسات نجس داند
و بسبب بودن چون نجس نمیداند مکروهی که از هم پاشیده و نجاسات از زنبیل بیرون آید چنانکه در پیش
اشاره به آن شد و متی وقعت فی البئر عذرة استقی منها عشرة دلاء
فان ذابت فیها استقی منها اربعون الی خمسین دلوا و هرگاه در چاه افتد عذرهٔ

آدمی

آدمی ده دلو آب بکشند پس اگر از هم پاشیده باشد در چاه چهل دلو بکشند تا پنجاه دلو چنانچه در حدیث گذشت
و در روایت قوی است و در آن واقع است چهل یا پنجاه و نه تا پنجاه و اگر چه در روایت ضعیفی است علما
به آن عمل کرده اند و قائل به پنجاه شده اند که بیشتر بهتر و پیش گذشت در صحیحهٔ ابن بزیع که چند دلوی
بکشند و به چیزی پاک میشود و در صحیحهٔ علی بن جعفر نیز گذشت به احتمال پس اظهر استحباب نزح است و
چند دلو که اقلش سی است کافیست و به این روایات عمل نمودن بهتر است والله تعالی یعلم
والبئر اذا کان الی جانبها کنیف فان کانت الارض صلبة ینبغی ان یکون بینهما
خمسة اذرع وان کانت رخوة فسبعة اذرع و چاه هرگاه در جانب آن نجاستی باشد
که چاه آن به آب رسیده باشد پس اگر زمین سخت باشد سزاوار آنست یعنی سنت است که در میان
چاه و چاه پنج ذرع باشد کم ... و اگر زمین سست باشد پس سنت هفت ذرع است و همین مضمون را
کلینی در روایت قوی نقل کرده است و بجای صلبه کوه گفته است و بجای رخوه سهل گفته است که دشت
کوه باشد و صدوق چنین فهمیده است که حضرت صلوات الله علیه بر سبیل مثال گفته است و علما
متابعت او کرده اند و ممکن است که روایتی دیگر به صدوق رسیده باشد به همین عبارت که نقل
کرده باشد از او و در روایات معتبره دیگر که یکی از آن حسن کالصحیح است وارد شده است که حضرات
ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم جهت اعتبار فرموده اند و در روایتی واقع شده است که ظاهر
آن بلندی و پستی قرار است به این معنی که منبع آب مختلف می باشد هرگاه چاه را کنده باشند تا سر
آب رسیده باشد ممکن است که چاه را اگر هم کنده به آب رسیده باشد بنابراین چاه بالا است
و از آب چاه بچاه دیگر می آید در کشیدن این را تجربه کردیم و موافقت حدیث چنانکه در روایات معتبر وارد
میشود و آنست که مجرای همه چشمه ها از جانب شمال است و آن از قطب شمالی است تا مغرب اعتدال
پس اگر چاه در طرف باشد و چاه در طرف جنوب باشد و آن مقابل شمال است از قطب جنوب
تا مشرق اعتدال لهذا است چون آبها از جانب می آید پس اول بچاه می رسد و دیگر بچاه دیگر پس عکس

چاله فوقیت و اگر چاه در طرف صبا باشد و آن از قطب شمالیست تا مشرق اعتدال و چاله در طرف
دبور باشد مقابل آن از مغرب اعتدال تا قطب جنوبی و بر عکس سالم میماند پس احتمالات همه میشود
زیرا که زمین سست است یا سخت و بر هر احتمالی یا منبع چاه بلند است یا چاله یا مساوی اند و هم در شش
صورت میشود و این شش را در سه صورت جهت زدیم که فوقیت چاه است یا فوقیت چاله یا تساوی
هجده صورت میشود و چون یکی از این شش هیچ کرا کافیست پس هیچ صورت پنج ذرعست که زمین
صلب است و در صورت فوقیت قرار چاه نیز پنج ذرعست و در صورت تساوی نیز و در تحتیت
آن و در صورت فوقیت جهات است پس چهارده صورت پنج ذرع کافیست و چهار صورت هفت
ذرعست و بآنچه گفتیم با تأملی ظاهر میشود که تقسیم بیست و چهار صورت بوجه است چون تساوی جهات را
دو صورت کرده اند یکی آنکه چاه در مغرب باشد و چاله در مشرق و بر عکس و هر گاه هر دو یک حکم داشته
باشند و در حکم تساوی باشند پس هجده صورت کردن هیچ وجه نخواهد بود و این که بر هشت صورت در
بعضی از روایات در طرف فوقیت سه و چهار واقع شده است و در طرف کثرت دوازده واقع شده است
در جهت و با تساوی جهت هفت ذراع واقع شده است و در بعضی از نسخ نه ذرع باشد و در بعضی
سیزده است و اگر در طرف تحت هفت ذرع باشد بهتر والله تعالی یعلم وقال الرضا صلوات الله علیه
لیس یکره من قرب ولا بعد بئر یغتسل منها و یتوضأ ما لم یتغیر الماء و حضرت صلوات الله
علیه فرمود که نجس نمیگرداند قرب و بعد بالوعه چاهی را که از آب آن چاه غسل کنند و وضو سازند
ما دام که آب چاه متغیر نشود و این حدیث را کلینی بسند حسن از محمد بن القسم نقل کرده که کتاب او نزد صدوق
بوده است و طریق صدوق با او حسن کالصحیح است روایت کرده است از ابو الحسن الرضا صلوات الله
علیه که پرسیدند از آنحضرت از چاهی که میان آن و چاله پنج گز باشد یا بیشتر یا کمتر حضرت فرمود
که ضرر ندارد قرب و بعد چاله بچاه و وضو میتوان ساخت و غسل میتوان کرد ما دام که آب چاه متغیر نشود
و چون صدوق خواسته است که اختصار کند باعث اختلال معنی شده است اما مآل هر دو یکی معنی

بکیفیت

بکیفیت و ظاهرش آنست که چاه بملاقات نجاست نجس نمیشود تا متغیر نشود و علم بوصول نجاست
حاصل نمیشود و غالبا و اول اظهر است و روی عن ابی بصیر انه قال نزلنا فی دار فیها بئر
الی جنبها بالوعة لیس بینهما الا نحو من ذراعین فامتنعوا من الوضوء منها فشق
ذلک علیهم فدخلنا علی ابی عبد الله صلوات الله علیه فاخبرناه فقال توضأوا
منها فان لتلک البالوعة مجاری تصب فی واد ینصب فی البحر طریق صدوق تا ابی بصیر
موثق است و او دیگر گوید که جمعی در خانه فرود آمدیم که در آن خانه چاهی بود که در جنب آن
چاله بود که فاصله میان چاه و چاله تقریبا دو ذرعی بود و پس بآیه که با من بودند وضو نمی ساختند
از آب آن چاه و کار بر ایشان مشکل شد که عبادت آب بالا بیرون بیاورند پس بخدمت حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه رفتیم و واقعه را عرض نمودیم پس حضرت فرمودند که از آن چاه وضو
بسازید که آن چاله را راهیست بجوئی که آن جوی بدریا میریزد و جوی گویا مجهول است که در مدینه منوره [illegible] را
هم راه و او دانسته اند در زمین حجاز که چاهها یافتن اشرف همه را هم راه و دارند و همه سر بدریا میروند [illegible] چون
دریا نزدیکست و ممکن است که مراد این باشد که چون آب زیر زمین هم راه دارند و دریا متصل
دارند کنایه از زیاده باشد که چون بر هر حال آب ده دارند دیر متغیر میشوند تا متغیر نشوند نجس نمیشوند و در
ومتی وقع فی البئر شیء فغیر ریح الماء وجب ان ینزح الماء کله فان کان کثیرا و صعب
نزحه فالواجب ان یتکاری علیه اربعة رجال یستقون منها علی التراوح من
الغدوة الی اللیل و هر گاه چیزی در چاه افتد و بوی آب را متغیر سازد واجبست که همه را بکشند
پس اگر آب بسیار باشد و مشکل باشد کشیدن آن آب آن چاه واجبست که کرایه کنند چهار کس را که آب
بکشند بنوبه که یکدیگر را راحت دهند از صبح تا شام و این معنی در حدیث واقع شده است و صدوق
از آن خبر ورد نوشته است چون در آن خبر پرسیدند از حضرت صلوات الله علیه از سگ و خوک و موش
و خوک حضرت میفرماید که کل آب را بکشند پس اگر آب غلبه کند تراوح کنند پس اگر [illegible] واقع شده است

در بنا که گل کشند حمل جایز کرد و در صورت تغیر آب تا جمع شود و در میان اخبار جماعتی که شیخ بر همین گفته است
ولیکن چون تمام کشیدن را سنت میدانیم همچنین تراوح را سنت میدانیم و آنچه ظاهر میشود از خبر
صحیح و دو خبر حسن کالصحیح و یک خبر موثق کالصحیح آنست که هر گاه متغیر شود و آب چاه را آنقدر بکشند که بوی
برطرف و زایل شود و ظاهر همه این اخبار آنست که چاه بملاقات نجاست نجس نمیشود زیرا که با تغیر هم نجاست
هست و چون تغیر زایل شد چنان است که سنگ از چاه بیرون آرند پس اگر نجس شده باید که
بعد از زوال تغیر چهل دلو بکشند لهذا بعضی که قایلند بنجاست استیفای مقدر با این معنی را قایلند
و جمعی دیگر با این معنی قایلند که تمام کنند آن مقدار را با آنکه در سنگ اکرسی دلو بکشند و تغیر زایل شود
ده دلو دیگر بکشند چنانکه محقق در معتبر قایل شده است با بعضی و اما کیفیت تراوح پس جمعی گفته‌اند که
چهار کس چهار کس بکشند باین عنوان که یکی در چاه رود و دلو را بزودی پر کند و دیگری از بالا بکشند و اینها
مانده شوند استراحت کنند و چهار کس دیگر بکشند بهمان عنوان اقلا میباید که چهار کس باشند و اگر بیشتر باشند
ضرر ندارد و بعضی گفته‌اند که هر دو بر لب چاه ایستاده بکشند و هر کس که خواهد بر رابطه جهت دادن بگیرد
یکی مددی بدهد و یکی استراحت کند و همچنین تا شام و اگر شش کس بیشتر باشند احوط است که یکی اندرون چاه باشد
و دو کس بالا و این دو کس که مانده شوند دو کس دیگر با محمل بهر دو قول کرده باشند و مشهور آنست که نماز جمعه
میتوانند رفت و همچنین نماز جماعت و با هم چیزی میتوانند خورد و بهتر آنست که در وقت استراحت
چیزی بخورند و مشهور آنست که روز صوم اعتبار دارد و با تمام اول صبح بکلا آنکه پیشتر از باب مقدمه شروع
بنزح شوند و تا شام بکلا آنکه بعد از شام داخل کنند و بعضی گفته‌اند که این قسما در کار نیست زوال کافیست
و فروع بسیار درین مسئله ذکر کرده‌اند و احتیاط ظاهر است و گمان بنده آنست که زوال تغیر کافی است
و اینها بر سبیل استحباب است والله تعالی یعلم و دیگر مشهور آنست که هر جا که تمام آب را باید کشید و متعذر باشد تراوح
میباید کرد و وجوبش بر ظاهر نیست چنانکه گذشت که همه جا نزح بر سبیل استحباب است واما ما الحمات
فان النبي صلى الله عليه وآله انما نهى ان يستشفى بها ولم ينه عن التوضي بها وهي المياه

الحارة التي تكون في الجبال يشم منها رائحة الكبريت وقال صلى الله عليه وآله انها
من فيح جهنم و اما آبهای گرم پس مراد آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرموده که طلب
شفا از آن بکنند و نهی نفرموده که از آن وضو بسازند و آن آبهای گرمیست که در کوهها میباشد
و بوی گوگرد میدهد و حضرت فرموده‌اند که این آبها از نسیم و بوی جهنم است و غرض از نهی شاید آنست
که بندگان الهی در هر حالی پناه بجناب اقدس او برند بلکه غرض الهی از بلاها همین است که بندگان از غفلت
خود دفع بلا را طلب کنند و بسبب استجابت دعوات و تضرعات اعتقادات ایشان بخدا و رسول
زیاده شود و سبب محبت و قرب الهی شود و لهذا منقولست که ابراهیم صلوات الله علیه بحضرت جبرئیل
گفت اما الیک فلا در وقتی که منجنیق شد او را در آتش انداختند و مشکلان خود را عرض نمود و
درد و قبول نفرمود تا آنکه روح الامین رسید و گفت هل لک من حاجة آیا ترا حاجتی هست حضرت
فرمود که اما بتو ندارم گفت از آنکه داری بطلب حضرت گفت که او عالم است بحال من هم احتیاج است
بسؤال من و این معنی مخصوص انبیا نیست و جمعی دیگر حسب الامر ایشان دیگران متابعت کنند زبان دعا کنند
و در دل با آنکه ترسیده‌اند و دعای ایشان مشروط است برضای الهی که اگر حق سبحانه و تعالی مصلحت داند
مستجاب سازد و الا فلا و این حدیث را کلینی بطریق متعدد نقل کرده است وان قطر خمر او
نبيذ في عجين فقد فسد ولا بأس ببيعه من اليهود والنصارى بعد
ان يبين لهم والفقاع مثل ذلك و اگر قطره خمر یا نبیذ از شرابهای دیگر در خمیری افتد آن
خمیر فاسد و ضایع میشود از جهت حرمت و نجاست علی المشهور و در صورتی باکی نیست که بیهود و ترسا
عیسوی مذهب بفروشند بشرط آنکه بگویند بایشان که این عیب دارد و فقاع که بوزه است نیز همین حال
دارد و حدیثی در این باب وارد شده است از حضرت امام رضا صلوات الله علیه بسند قوی و احادیث بسیار
وارد شده در حرمت بیع خمر بر کمکت که جمع کرده‌ایم آنکه در اینجا شراب خمر و خر است چون اکثر
مستهلک شده است بلکه خمیر نجس شده است و ظاهر آنست که اظهار این عیب باید نجاست

که شرع ایشان نیز مکلف بخوردن واگر نخورند گناه ایشان زیاده میشود و احوط آنست که
نخورند بلکه دفن کنند یا بخورد حیوانات دهند چنانکه گذشت   وسأل عمار بن موسی
الساباطی اباعبدالله صلوات الله علیه عن الرجل یجد فی انائه فارة وقد توضأ
من ذلک الاناء مرارا او اغتسل منه او غسل ثیابه وقد کانت الفارة
متسلخة فقال ان کان رآها فی الاناء قبل ان یغتسل او یتوضأ او یغسل
ثم فعل ذلک بعد ما رآها فی الاناء فعلیه ان یغسل ثیابه ویغسل کل ما اصابه
ذلک الماء ویعید الوضوء والصلوة وان کان انما رآها بعد ما فرغ من ذلک
وفعله فلا یمس من الماء شیئا ولیس علیه شیء لانه لا یعلم متی سقطت فیه ثم
قال لعله ان یکون سقطت فیه تلک الساعة التی رآها   طریق صدوق بعمار موثق است
کالصحیح و او از حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد از شخصی که در ظرف خود موشی یابد و حال آنکه از آن
ظرف مکرر وضو ساخته باشد یا غسل کرده باشد یا جامهارا شسته باشد و مع هذا موش هم از هم پاشیده
باشد که ظاهرش این باشد که مدتی پیش از این در آن ظرف مرده باشد پس حضرت صادق صلوات الله
علیه فرمودند که اگر این موش را در آن ظرف دیده باشد پیش از غسل و وضو و شستن جامه و بعد از
دیدن موش این کارها کرده باشد پس لازم است که جامهارا بشوید و هر چه را این آب به آن رسیده
است بشوید و وضو را اعاده کند که باطل بوده است وضوی سابق و نماز را اعاده کند که نماز او نیز
صحیح نبوده است و اگر این موش را بعد از آن دیده باشد که این کارها کرده باشد دیگر کاری
نکند بعد از این آن آب را و بر او چیزی نیست بسبب آنچه کرده است و اعاده وضو و نماز نمیکند زیرا
که علم ندارد که این موش کی در این ظرف افتاده است شاید موش از هم پاشیده و در این ساعت
در آن ظرف افتاده باشد و پیشتر نیفتاده باشد حاصل آنکه در نجاست علم یقینی میباید و علم عادی
اعتبار ندارد چنانکه در اینجا علم عادی هست مع هذا اعتبار ننموده اند و مؤید این خبر اخبار بسیار

هست

اخبار بسیار هست که خواهد آمد بعضی از آنها   وسأل علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر
صلوات الله علیهما عن الرجل الجنب هل یجزیه من غسل الجنابة ان یقوم فی المطر
حتی یغسل رأسه وجسده وهو یقدر علی ماء سوی ذلک فقال ان کان یغسله
اغتساله بالماء اجزأه ذلک   و بسند صحیح سؤال کرد علی از برادر خود حضرت امام موسی کاظم
صلوات الله علیه از مردی که جنب باشد آیا کافیست او را از جهة غسل جنابت که در باران بایستد
تا سر و بدنش شسته شود و حال آنکه آب دیگر بهم رسد که آن غسل کند پس حضرت صلوات الله علیه
فرمودند که هرگاه چنین که از آب غسل میکند از باران غسل کند کافیست و ظاهرش آنست که غرض
غسل کند و اول قصد شستن سر کند و دیگر بدن یا بعد از آن قصد جانب راست و بعد از آن قصد
جانب چپ کند یا اگر باران عظیم باشد که بی فاصله عرفیه همه اعضا آب بعنوان جریان برسد
کافیست و بدان غسل ارتماسی خواهد بود و باز بسند صحیح از برادرش صلوات الله علیه سؤال کرد که
هرگاه شخصی خواهد که وضو بسازد و آب باران بر اعضای وضو او بریزد آیا مجزیست حضرت فرمودند که اگر خود
وضو بشوید مجزیست و صحیح است که نیت کند و اول روی را با باران دارد تا شسته شود و دیگر دست
راست و دیگر دست چپ بعد از آن مسح سر و پا کند که آب باران داخل او نشود که آب
جدید شود و همچنین مسح پاها و از این باب است آنچه علما ذکر کرده اند که هرگاه شخصی در میان حوضی یا نهری
باشد روی را بر آب زند بعد از نیت و دیگر دست راست را و دیگر دست چپ را و بعد از آن مسح
و پاها بکند که بعنوانی که آب جدید نباشد بلکه اگر زیر آب باشد و نیت کند و اول روی را از آب
بیرون آورد و بعد از آن دست راست را بیرون آورد و دیگر دست چپ را بقصد شستن صحیح است
بشرط آنکه مسح آب جدید نباشد   وروی اسحق بن عمار عن ابی عبدالله صلوات الله
علیه ان اباجعفر صلوات الله علیه کان یقول لا بأس بسؤر الفارة اذا شربت
من الاناء ان تشرب منه وتتوضأ منه   و بسند کالصحیح روایت کرده است

نقل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منع نمودند که بآبی
بنت بیازماند موش هرگاه از ظرف آب خورده باشد آن آب را میتوان خورد و میتوان
وضو ساخت و پیشتر گذشت که مکروه است سور فاره و این منافات با کراهت ندارد و بلکه مؤید کراهت
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که از آنحضرت سؤال نمودند
از موش و عقرب و امثال اینها اگر در آب روند و زنده در آیند آیا از آن آب میتوان خورد و وضو میتوان
کرد حضرت فرمودند که یک کف آب از آنجا بریزند و باقی را بخورند و وضو بسازند و ظاهر آنست که باین
یک کف ریختن کراهت تخفیف یابد و ممکن است که زایل شود بالکلیه والوزغة اذا وقعت
فی البئر نزح منها ثلث دلاء و هرگاه چلپاسه در چاه افتد از آن سه دلو آب بکشند و بر این مضمون
سه حدیث صحیح وارد شده است و شیخ زین الدین علیه الرحمة ذکر کرده است که حدیثی ندارد از
روی علت واذا ذبح رجل طیرا مثل دجاجة او حمامة فوقع بدمه فی البئر ینزح منها
دلاء و اگر شخصی مرغی را بکشد مثل مرغ خانگی یا کبوتر و با آن خون بچاه افتد از آن چاه چند
دلو بکشند و بر این مضمون صحیحه علی بن جعفر و موثقه عمار دلالت میکند و قریب باین گذشت و سأل
علی بن جعفر صلوات الله علیهما عن رجل ذبح شاة فاضطربت فوقعت فی بئر ماء
واوداجها تشخب دما هل یتوضأ من تلک البئر قال ینزح منها ما بین الثلثین دلوا
الی اربعین دلوا ثم یتوضأ منها و سؤال کرد [illegible] حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از
شخصی که گوسفندی را بکشد و دست و پا بزند تا خود را بچاه اندازد و خون از رگهای او روان شود و بنها
در چاه رود آیا از آن آب چاه وضو میتوان ساخت حضرت فرمودند که از سی دلو تا چهل دلو بکشند
بعد از آن وضو بسازند و سند صدوق بعلی بن جعفر صحیح است و ظاهرش آنست که هرگاه خون گوسفندی
در چاه رود و چون این مقدار آب بکشند تغیر آب بر طرف میشود و اگر متغیر نشده باشد نزح مستحب
خواهد بود و بدانکه در خون قلیل و کثیر خلاف عظیم است در میان علما و اکثر بر آنند که از برای قلیل ده دلو

میکشند

میکشند و از جهت کثیر پنجاه دلو و اخباری که در خون وارد شده است در قلیل و الاکثر است ده دلو
کثیر حدیث علی بن جعفر و اقوال اکثر دلیل ندارد و آنچه صدوق گفته است حق است و اگر از جهت خونهای غیر نجس بکشند
پنجاه دلو کشیده باکثرت بهتر است و اکثر علما گفته اند که از جهت خون حیض و نفاس و استحاضه و خون نجس العین
جمیع آب را بکشند و آن نیز دلیلی ندارد و ظاهر آن خونها نیز مثل سایر خونها بوده باشد و اگر همه را بکشند خوب
است و همچنین هر چه نصی در آن نباشد مثل منی و بول زن و بول صبیه و علما گفته اند که [illegible] چاه
و بیرون آید و همچنین خوک اگر زنده بیرون آید یا افضلیت که گربه و سایر فضلات انسان بهتر آنست
که تمام آب را بکشند اگر چه ظاهر آنست که واجب نیست والله تعالی یعلم وسأل یعقوب بن عثیم
ابا عبد الله صلوات الله علیه فقال له بئر ماء فی مائها ریح یخرج منها قطع الجلود فقال
لیس بشیء لان الوزغ ربما طرح جلده انما یکفیک دلو واحد و از آنحضرت صلوات الله
علیه سؤال نمودند که چاه آبی داریم و بو کرده است و پارهای پوست بیرون می آید که ظاهرش آنست
که حیوانی در چاه مرده باشد حضرت فرمودند که باکی نیست گاه باشد که پوست چلپاسه باشد که در زیر ریگ
می اندازد مثل مار یک دلو کافیست که بکشی و این حدیث نیز دلالت میکند که احتمالات دور کافی است
بواسطه عدم نجاست بعدم نزح وجوبا یا استحبابا و چون کراهتی در خاطرش بود حضرت فرمودند که یک
دلو آب بکشد و سند صدوق بیعقوب صحیح است و کتابش معتمد است بنا بر این که [illegible]
ابن ابی عمیر است و اجمعت العصابه بر صحت بعضی احادیث شده است که هرگاه از یکی از ثقات کسی که اسامی ایشان
در مقدمه گذشت صحیح شود که از ایشان معتبرست کشف از آن حدیث صحیح است و بنا بر این صدوق حکم کرده است
بصحت خبرهای او و امثال او وسأل جابر بن یزید الجعفی ابا جعفر صلوات الله علیه عن السام
ابرص یقع فی البئر فقال لیس بشیء حرک الماء بالدلو جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
سؤال کرد از چلپاسه که در چاه افتد حضرت فرمودند که قصور ندارد آب را حرکت ده بدلو یعنی دلو را
زن که اگر زهری در آب داده باشد متفرق شود و ضرر نرساند یا کنایه باشد از یک دلو آب کشیدن

واگر در بعضی حدیث حرکت آب و یک دلو واقع شده است از نجاسات که در غیر مرده است
و سه دلوی که پیش گذشت در صورتیست که در چاه مرده باشد و هفت دلوی که می آید در صورتیست
که از هم پاشیده باشد پس منافاتی نیست در میان این اخبار و جابر ثقه عظیم الشأن است کتاب او
نزد صدوق بوده است و از کتاب او روایت کرده است و سندی که ذکر کرده است در او
بجابر و ران ضعیفی است باصطلاح متأخرین و چون از مشاهیر کتب بوده است سند را اعتمادا ذکر
کرده است و جعفی قبیله ایست از قبایل عرب که در یمن می باشند و در فهرست احوال ایشان انجا
مذکور خواهد شد و جابر از اصحاب اصولست و مراد از اصول چهار صد اصل است که علمای شیعه
از میان چندین هزار کتاب که در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم تصنیف کرده
بودند آن چهار صد کتاب را اختیار کردند و آنها را اصول نامیدند چنانکه گذشت در مقدمه
و بواسطه تکرار ذکر کرده میشود و بعضی از اوقات و یک صنف از اصناف وزغ را سام ابرص میگویند
و از عجم آفتاب پرست میگویند چون غالب اوقات در صحراها رو بافتاب دارد و سام ابرص
بعضی صاحب زهرند پس هم زهر دارد و هم نقش سیاه و سفیدیست گویا پیسی دارد وسأله
يعقوب بن عثيم عن سام أبرص وجدناه في البئر قد تفسخ أن ينزح منها سبع
دلاء فقال لم ثيابنا قد صلينا فيها نغسلها ونعيد الصلوة قال لا و یعقوب از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کرد چون آنحضرت پیش گذشته بود و احتمال حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه نیز دارد و چون شنید از آنحضرت احوال چاه پرسیده بود که سام ابرصی در چاه افتاده
که از هم پاشیده بود و حضرت فرمود که پیش از این بر تو نیست که هفت دلو آب کشیده شود
میشود و جامهایی که با آن آب شسته ایم مرتبه دیگر بشوئیم و نماز را اعاده کنیم حضرت فرمودند که نه و ظاهرا
نزح از جهت زهر باشد نه از جهت نجاست والعظاية إذا وقعت في اللبن حرم اللبن ويقال
إن فيها السم و عظایه که آن نیز از اصناف وزغ است و اکثر اوقات در معموره میباشد

وما و مالی میگویند اگر در شیر افتد آن شیر حرام میشود و میگویند که زهر دارد و چون در شیر می افتد زهر
خود را در شیر میدهد و تجربه کرده ایم که تا شیر زهر نشد و شیر شسته از چیزهای دیگر است و این حدیث
موثق عمار است و در تهذیب و فقال است و این الفاظ است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده
باشند و متعارف نیست که نوعی باشند که چنین میگویند مگر وقتی که اعتقاد آن سخن داشته باشند
و اگر اعتقاد نمی داشتند حکم بحرمت شیر نمیکردند و ظاهر این غلط از نساخ باشد یا از صدوق
و مؤید حدیث عمار است حدیث صحیحی دیگر که حضرت فرموده اند که هر چیزی که در غیر انجا افتد
از ان منتفع میتوان شد وإن وقعت شاة وما أشبهها في بئر ينزح منها تسعة إلى
عشرة دلاء و اگر گوسفندی یا چیزی که در جثه مثل گوسفند باشد در چاه بمیرد نه دلو یا کشند تا
ده دلو و این روایت موثقه اسحق بن عمار است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
اما روایت تبع او عمر است و تغییرا و بالی در سه جا واقع شد و ظاهرا از نساخ باشد و اگر چه پیش
گذشت توجیهی میتوان کرد و اما در اینجا توجیه نمیتوان کرد و ممکن است که مراد صدوق در هر جا
اشاره باین باشد که غایت آنچه در چاه در کار است ده است و در چاه و جهل است در
سابق والله تعالی یعلم وقال الصادق صلوات الله عليه كانت في المدينة بئر في وسط
مزبلة فكانت الريح تهب فتلقي فيها القذر وكان النبي صلى الله عليه وآله
يتوضأ منها و فرمودند که در مدینه چاهی بود در میان مزبله و آن محل انداختن سرگین حیوانات
پس بسیار بود که بادی می آمد و از این کثافتها در چاه می ریخت و حضرت صلی الله علیه وآله از انجا وضو
میساختند و این حدیث دلالت ظاهری دارد بر طهارت چاه و صریح نیست زیرا که سرگین مطلقا
نجس نیست مگر سرگین حیوانی که گوشت او را نخورند و ممکن است که چنین سرگینی در انجا نبوده
باشد بلکه ظاهر آنست که سرگین ما کول اللحم اطلاق میکنند مع هذا منقولست که حضرت فرمودند آن
چاه را پر کردند وسأل محمد بن مسلم أبا جعفر صلوات الله عليه عن البئر يقع فيها الميتة

فقال ان كان لها ريح ينزح منها عشرون دلوا محمد بن مسلم بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله عليه سؤال كرد از چاهي كه دران چاه مرداري بيفتد پس حضرت فرمودند كه اگر آن ميته
بدبو شده باشد بيست دلو آب بكشند واين حديث بسند صحيح وارد شده است واكثر روايات
محمد بن مسلم كه درين كتابست در كليني يا تهذيب هست بسند صحيح وسند اين كتاب نيز قوت
وظاهر صحيح باشد زيرا كه سند بعلاء بن رزين رسيده است وصدوق طرق صحيحه بعلاء دارد
كتاب محمد بن مسلم كه از اركان اربعه است در شهرت مانند آفتاب بوده است مع هذا صدوق
حكم بصحت آن كرده است وليكن علما باين حديث عمل كرده اند چون مخالف احاديث مستفيضه
خلاف اين است وظاهرا عمل توان كرد در ميته كه نصوص آن از حضرات منقول نباشد والله تعالى يعلم
وسأل كردويه الهمداني ابا الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليهما عن بئر يدخلها
ماء الطريق فيها البول والعذرة وابوال الدواب وارواثها وخرء الكلاب فقال
ينزح منها ثلثون دلوا وان كانت مبخرة نعم بميم وكسر خا يا بفتح ميم وخا وكردويه از حضرت
صلوات الله عليه واله سؤال نمود كه چاهي داخل ميشود دران چاه آب راه ودران آب هست بول و
عذره آدمي وبولهاي حيوانات وسرگين حيوانات وفضله سگها پس حضرت فرمودند كه از ان چاه سي دلو
بكشند واگرچه چاه بدبو شده باشد وشيخ طوسي بسند صحيح همين حديث را روايت كرده است از
كردويه وبجاي ماء الطريق فيها ماء المطر ذكر كرده است وظاهر اينست كه تغير از نجاست شده باشد يا گرد
مگر گفته باشد يا مگر عرض بوده باشد وعلماي حال را از آب راه ناودان بارانست وسند اين
بابويه گرديده كالصحيح است از ابن ابي عمير وعلما باين عمل كرده اند وشبهه كرده اند كه هرگاه بواسطه بول چهل
دلو بايد كشيد وبواسطه عذره چهل يا پنجاه وبواسطه فضله سگ تمام آب را چگونه همه كه جمع شوند سي دلو بايد
كشيد وجواب گفته اند كه چون آب باران با اينها جمع شده است شايد حكم نجاست اينها را تخفيف
داده باشد يا آنكه آب چاه مبناي آن بر اختلاف متفقات واتفاق مختلفات است چنانكه گذشت

وظاهر آنست

وظاهر آنست كه اين اختلافات دليل طهارتست وچون جمعي قايل بنجاست شده اند بر بيان آن
اشكالات وغير اين وارد شده است از آنجمله هرگاه يك كر از آب چاه بكشند باجماع علما
بملاقات نجاست نجس نميشود واگر همين كر در اندرون چاه باشد بصد كر ديگر ودو دشته باشد
كه صد هزار كر بوده باشد كه هرچند كشند پرورن آيد اگر گربه بول كند دران همه نجس شود وهمه را بايد كشيد
وجواب گفته اند كه احكام شرعي بعقل درست نميشود ونمي بيني كه اگر شخصي هزار فسق بكند ويگويد من زنا نكردم
كه حضرت سيد المرسلين رسولست صلى الله عليه واله دران فسوق كافر نميشود وباين كلمه كافر ميشود
اين مشكلات از جهت آنست كه علما اكثر بر تقليد پيشينيان است بلكه شيخ طوسي رحمه الله چنانكه سيد ابن
طاوس رحمه الله ذكر كرده است كه بعد از شيخ طوسي مفتي علما تحقيق بهم نرسيد بلكه همگي تقليد شيخ داشتند
احاديث صحيحه را طرح نموده اند ودست باحاديث ضعيفه زده اند چون شيخ گفته است كه اگر باين حديث
عمل كنيم بهمه عمل كرده ايم واگر باين احاديث عمل كنيم اينها را طرح مي بايد كرد وغافل شده اند كه عكس است
مثلا اگر عمل بطهارت چاه كنيم اين اخبار را حمل بر استحباب خواهيم كرد وبهمه عمل كرده ايم واگر بنجاست قايل
شويم اخبار طهارت را همه ترك كرده ايم واگر گويند كه احتياط اينست درين جزويست وليكن احتياط
واجب نيست والله تعالى يعلم ولا يجوز ان يبول الرجل في الماء الراكد فاما الجاري فلا
باس ان يبول فيه ولكن يتخوف عليه من الشيطان وجايز نيست كه شخصي بول كند در آب
ايستاده واما آب جاري پس باكي نيست كه درانجا بول كند وليكن خوف اين هست كه شياطين
بر وي مسلط شوند وديوانه يا فاسق شود وشيخ طوسي حديث صحيحي نقل كرده است كه حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله عليه فرمودند كه باكي نيست كه شخصي در آب باران بول كند ودر حديث موثق
ابن بكير روايت كرده است كه باكي نيست بول در آب جاري ودر حديثي تقييد كرده باينكه
باكي نيست در آب جاري اگر روان باشد يعني مثل چشمه ايستاده نباشد ودر حديث قوي از
آنحضرت صلوات الله عليه روايت كرده است كه حضرت فرمود كه جايز نيست در آب بول

ودر حديث ديگر هست كه در آب ايستاده بول كند و صح

کردن جایز است ولیکن خوف تسلط شیطان هست و در روایتی موثق کالصحیح وارد شده
است که از آنحضرت پرسیدند که در آب جاری بول میتوان کرد حضرت فرمود که باکی نیست
و در روایتی دیگر وارد است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نهی کرد از بول کردن در آب
جاری مگر در حالت ضرورت و فرمود که آب را اهلی هست و در حدیث صحیح از حضرت صادق صلوات الله
علیه وارد شده است که بول مکن در آب ایستاده که هر که بول کند و باو برسد بلائی پس ملامت
نکند مگر خود را و اگر برسد باو بلائی از آن غلامی ندارد مگر آنکه خدا نخواهد و شیخ طوسی و جمعی کثیر
از علما استدلال کرده اند باین اخبار بر آنکه آب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود و آب
ایستاده اگر کم از کر است نجس میشود در جائی که حضرت بلفظ کراهت فرموده و اگر کر است نجس
نمیشود و آنجا که حضرت فرموده اند که باکی نیست در نجاست پاک است و لیکن مشکلست استدلال کردن
باین اخبار بلکه ظاهر این اخبار آنست که چون آب اهلی دارد از ملک و جن اگر ایستاده باشد
و کسی بول کند گویا بر سر ایشان بول کرده است و سبب تسلط جنیان میشود بر او و اگر روان باشد
کراهت دارد و لیکن مثل ایستاده نیست مثل آنکه جمعی براه روند و بولی از ناودان بر سر ایشان
آید یا در مجلسی نشسته باشند و کسی بر سر ایشان بول کند فرق بسیار هست و مقام مقتضای
این معنی میکند نه طهارت و نجاست والله تعالی یعلم وقد نهی ان یبول الرجل فی الماء الراکد فانه
یورث النسیان و در روایات بسیار وارد شده است که بول کردن در آب ایستاده
سبب فراموشی است و آن هم از شیطان است و ظاهر این اخبار آنست که در آب روان بول کردن
بد است پس اگر بیرون آب بول کند و آن بول در آب رود و یا بول در ظرفی باشد و در آب بریزد
کراهتش کمتر است و بهتر آنست که در آب ایستاده نریزند و اولی آنست که غایط در آب نکنند
و نریزند بلکه سایر نجاسات مثل خون و منی اگر چه جزم بکراهت اینها مشکل است والله تعالی یعلم
حقایق احکامه باب ارتیاد المکان للحدث والسنة فی دخوله

والاداب

والاداب فیه الی الخروج منه باید دانست یعنی سابق طلب کردن جایست از جهة بول و
غایط و طهارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله در داخل شدن در بیت الخلاء و مستحباتی که
در آنجا میباید بجا آوردن و وقت بیرون آمدن از آنجا قال الصادق صلوات الله علیه
کان رسول الله صلی الله علیه وآله اشد الناس توقیا للبول وعن البول
حتی انه کان اذا اراد البول عمد الی مکان مرتفع من الارض او مکان یکون
فیه التراب الکثیر کراهیة ان ینضح علیه البول حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود
که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله از همه کس احترازش از بول بیشتر بود یا بول که مبادا
ترشح کند نهایت احتیاط میفرمودند تا آنکه هرگاه اراده بول میکردند بجای بلندی میرفتند یا بجائی
که خاک نرم بسیاری بود میرفتند که مبادا بول ترشح کند و این حدیث را شیخ در حسن کالصحیح
روایت کرده است و کلینی باسناد قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله روایت
نموده است که از جمله علم یا از علامات علم آدمی آنست که از جهة بول خود جائی طلب کند که ترشح
نکند و شیخ باسناد قوی از سلیمان جعفری روایت کرده است که شبی در خدمت حضرت
امام رضا صلوات الله علیه بودم در دامن کوهی پس چون آخر شب شد حضرت برخاستند و رفتند
و بر بلندی بر آمدند و بول کردند و وضو ساختند و فرمودند که از فقه و علم مرد است که طلب
کند موضعی از جهة بولش و جامه خود را انداختند و بر بالای وی نماز کردند و در احادیث صحیح کثیره
وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله که بیشتر عذاب قبر از جهة استخفاف
و سهل دانستن بول است و از نجاست وکان رسول الله صلی الله علیه وآله
اذا اراد دخول المتوضا قال اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث
المخبث الشیطان الرجیم اللهم امط عنی الاذی واعذنی من الشیطان الرجیم
واذا استوی جالسا للوضوء قال اللهم اذهب عنی القذی والاذی

واجعلني من المتطهرين واذا انزجرا و انزجر قال اللهم كما اطعمتنيه طيبا في عافية
فاخرجه مني خبيثا في عافية و داب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله چنین بود که چون
اراده داشت که داخل متوضا شود این دعا را میخواند و ترجمه دعا اینست که خداوندا پناه میبرم
آورم از شر رجس که اعمال قبیحه باطنه دارد و نجس است که اعمال قبیحه ظاهره دارد و چون قدرت
بر نجس دارد و ممکن است که بد فعلی در کمال خبث شد چون کافر است و خبیث و مخبث است
یا اعمال قبیحه میکند و مخبث است یعنی مردمان را با عمال بد میدارد یا مصاحبان بد دارد که ایشان
جن لمسند اگر مراد ازین شیطان بزرگ باشد و اگر جنس شیاطین جن و انس مراد باشد
معنی اول مراد است و این اظهر است و شیطان است یعنی دور است از رحمت الهی یا متمرد است
از فرمان الهی و رجیم است یعنی رانده شده است از بهشت یا آسمانها یا آنکه در وقت فرستادن
او را بزمین فرشتگان او را سنگباران کردند یا سنگهای لعنت بر و انداختند خداوندا
دور کن از من چیزهای ناخوش یا که آن فضلات خبیث است که اکثر آزارها و مرضها از حبس شدن
بول و غایط و ریح است و چنانکه بدنها و فضلات ظاهری را از من دور کنی از شر شیطان رجیم
او که سبب نجاستهای معنویست مراد پناه خود دار آورده و ممکن است که مراد از جمله ثانیه نفس اماره
باشد که بدترین شیاطین است چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله فرموده اند که دشمن ترین
دشمنان نفس تست که در میان دو پهلوی تست هر چند شیطان عدو مبین است بکفته الهی
و چون دست نشیند از جهت وضو که بول و غایط است و از جهت متوضا میگویند آنجا را یعنی محل
سبب وضو یا محل وضو چون متعارف بوده است که در همانجا وضو میساختند یا مراد از متوضا
استنجا و شستن موضع است و اول اظهر است بقرینه دعا که حضرت خوانده اند و ترجمه اش اینست
که خداوندا از من دور کن و دفع کن نجاست بول و غایط را تا دفع شود از من آزارهایی که از لازم
احتباس آنست یا اذی عبارت از صفات رذیله است که سبب آزار روح است از حقد و حسد

وکبر و عجب

وکبر و عجب و امثال اینها و بکردان مرا از جماعتی که پاکیزه گردانیده اند از جمیع رذایل نفسانیه و جسمانیه از کناهان ظاهر
و باطن یا بطهارت صوری طهارت معنوی منضم کردان بعصمت خود و چون زجر یعنی چشش کنی
و بعضی از علما گفته اند که چون وقت خروج غایط شود این دعا بخواند و ترجمه اش اینست که خداوندا
همچنانکه بمن خورانیدی طعامهای نیکو با عافیت بدن و گوارا ساختی پس فضلهای خبیث او را
از من دفع کن با عافیت بدن نه مانند اسهال و اذخال پس زایل کن درشتیهای الهی که
که بنده کان در هیچ حالی از و غافل نباشند و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد شده است که چون داخل خلا شوی بگو بسم الله اللهم انی اعوذ بک من
الخبیث المخبث الرجس النجس الشیطان الرجیم و چون بیرون آیی بگو الحمد لله الذی عافانی
من الخبیث المخبث و اماط عنی الاذی و چون خواهی که وضو بسازی بگو اشهد ان
لا اله الا الله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین والحمد لله رب
العالمین و بهتر آنست که این دعا را بخواند و اگر دعای اول بخواند بسم الله با آن ضم کند و
کان صلوات الله علیه او و کان علی صلوات الله علیه یقول ما من عبد الا
و بیده ملک موکل یلوی عنقه حتی ینظر الی حدثه ثم یقول له الملک یا ابن آدم هذا
رزقک فانظر من این اخذته والی ما صار فعند ذلک ینبغی او فینبغی للعبد عند
ذلک ان یقول اللهم ارزقنی الحلال وجنبنی الحرام و حضرت سید المرسلین صلوات الله
علیه وآله و بنا بر نسخه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و صدوق در علل بسند قوی از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه این حدیث را روایت کرده است و دعای آخر را ذکر کرده است
و لیکن علما از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله روایت کرده اند این خبر را که میفرمودند
که هر بنده که هست فرشته موکلست برو که گردن او را کج کند تا نظر بحدث خود کند پس ملک
با او میگوید ای فرزند آدم عاقبت روزی تو این شد پس ببین که چه سعیها نمودی در تحصیل آن

و عاقبت بکجا رسید پس سزاوار آنست که بنده در خجالت متوسل بجناب اقدس الهی شود و بگوید که خداوندا
روزی کن مرا روزی حلال و نگاه کن مرا از خوردن حرام و کلینی و صدوق رضی الله عنهما بسند قوی
کالصحیح روایت کرده اند از زید شحام که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که شخصی
بخدمت آنحضرت آمده و مسایل پرسید پس حضرت فرمود که هر چه احدی بدان احتیاج دارد از فرزندان
آدم البته حکم آن از خدا و رسول آمده است و جمیع حاصل آن از ایشان ائمه معصومین اند آن شخص
گفت که از رسول خدا چه رسیده در امر دخول خلا حضرت فرمود که ذکر خدا کند و پناه برد بخدا از
شر شیطان رجیم و چون فارغ شود بگوید الحمد لله علی ما اخرج منی من الاذی فی یسر وعافیة
پس آن شخص گفت درین چه چیز وارد شده است که آدمی بخلا میرود البته نظر بفضله خود میکند حضرت
فرمود که هر کس است ملک موکل او میشود و چون در آنجا قرار گرفت آن ملک گردن او را میگیرد
و با دیگر میگوید که ای فرزند آدم نظر کن بچیز خبیثی که میکشیدی در تحصیل آن عاقبت بکجا رسید پس از این خبر
ظاهر شد که ملکی که در متن واقع شده است مراد از آن جنس است که شامل هر دو است اگر چه بر جانب
یکی نیز هست و ممکن است که این دو ملک علی بشند که همیشه با بنی آدمند از جهت کتابت اعمال خیر و شر
و آن یک ملک از جهت همین کار مقرر شده باشد و این دو ملک نیز مدد او کنند والله تعالی یعلم و فایده دیگر از
جهة نظر کردن رفع تکبر است چنانکه در احادیث صحیحه از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که
عجب دارم از فرزند آدم که اول او نطفه منی گندیده است و آخر او جیفه مردار و در ما بین ظرف
نجاسات است و مع هذا تکبر میکند و لم یر للنبی صلی الله علیه وآله قط نجو و نجو قط لان الله
تبارک وتعالی وکل الارض بابتلاع ما یخرج منه و هرگاه فضله آنحضرت را صلوات الله
علیه وآله نمی دیدند زیرا که حق سبحانه وتعالی زمین را موکل کرده بود که فرو برد آنچه را جدا شود از آنحضرت
و در آخر کتاب خواهد آمد بسندی موثق کالصحیح که زمین موکل بود که فرو برد آنچه را از حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم جدا شود و این معنی از خصایص نبی و امام است صلوات الله علیهم و کان

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اذا اراد الحاجة وقف علی باب المذهب ثم التفت
عن یمینه وعن یساره والی ملکیه فیقول امیطا عنی فلکما الله علیّ ان لا احدث
بلسانی شیئا حتی اخرج الیکما و همیشه آنحضرت صلوات الله علیه که اراده قضای حاجت
داشتند بر در آنجا می ایستادند و نظر بجانب راست و چپ خود میکردند و بجانب دو ملک خود میفرمودند
که دور شوید از من که از جهت شما خدا را بر خود گواه میگیرم یا بر خدا عهد میکنم که خدا را بر من که حکایتی
بر زبان جاری نسازم تا بنزد شما آیم و از نوشتن خوبیها گذشتم و هر وقت که تخفیف زبان
از آنجهة باشد که غالب در آنجا کاری که میتوان کرد زبان است و شیخ این حدیث را بسند کالصحیح
روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در آنجا لفظ بلسانی نیست و ظاهرا ابن بابویه
صدوق کرده است یا نساخ و کان صلوات الله علیه اذا دخل الخلاء یقول الحمد لله الحافظ
المؤدی فاذا خرج مسح بطنه وقال الحمد لله الذی اخرج عنی اذاه وابقی فیّ قوته
فیا لها من نعمة لا یقدر القادرون قدرها و چون آنحضرت داخل خلا میشدند
این دعا را میخواندند که ترجمه اش اینست که جمیع ثناها و ستایشها مخصوص ذات مقدس خداوندیست
که مستجمع جمیع کمالاتست و حافظ است آنچه را حفظ میباید کرد و دفع میکند آنچه را دفع میباید کرد و
چون از خلا بیرون می آمدند دست بر شکم میمالیدند و میفرمودند این دعا را که ترجمه اش اینست که
جمیع محامد مخصوص ذات اقدس خداوندیست که همه خوبیها مخصوص او است و از جمله نعمتهای او نسبت بمن این
که آنچه خوردم فضلات آنرا از من دفع کرد و قوت آنرا در بدن من باقی گذاشت پس ای نعمتی
که هیچکس بزرگی این نعمت را ادراک نمیتواند نمود و بدانکه چون در دعاها انسب آنست که هر مطلبی که بنده را
بوده باشد بجناب ایزد متعال خداوند معبود را بسی بخواهد که ثنا جانب آن مطلب باشد و چون درین
مقام دو نعمت عظیم است یکی قوت ماسکه که غذا را در معده حفظ کند و نگذارد که بیرون آید بی حکم
خود و حق سبحانه وتعالی معده را مانند دیگی کرده است و حرارتیکه در آن مقرر فرموده است

که در اکثر ملایم هر غذایی که دران وارد شود و طبخ نماید و بعد از طبخ آنچه زبده و خلاصه غذاست آنرا
بجگر فرستد و از انجا خون شده بخاری لطیف از انجا بدل رود و از انجا بعروقی که در بدن گسترده است
و آن سیصد و شصت عرقست و بقیه آنها را شرائین میگویند جاری شود و آنچه خونست از عروق دیگر
دهن آنها متصلست بجگر بقدرت آلهی هریک را آنچه باید بجز و همچنین صفرا و بلغم و سودا را در کل
بدن جاری سازد و این اخلاط اربعه را در هر عضوی آنچه ضرورست جزو بدن فرماید و هر چه زیاده باشد
دفع نماید و آنچه فضله غذاست آنچه فضله آبست بول کرده در بول و آن در آورده و با آنکه سوراخ
او بجگر بارانست قوت ماسکه کرامت فرموده است که تا آدمی اراده بول کند دفع نشود و آنچه
فضله طعامست از روده ها روان گرداند تا قریب مخرج آید و قوت ماسکه حفظ نماید و چون اراده
نماید قوت دافعه آنرا دفع نماید پس اگر قوت ماسکه ضعفی بهم رسد سلسل بول و اسهال میشود و
اگر در قوت دافعه ضعفی بهم رسد حبس البول و قولنج و سایر امراض حاصل میشود و همچنین در هر عضوی از
چهار هضم که در بدن موثر ساختهاست ماسکه و دافعه موثر ساختهاست و تفصیل اینها را در کتب طب
ملاحظه نمایند مجملا چون اکثر بلکه همه امراض از ضعف قوت ماسکه و دافعهاست و حفظ بدن باین چهار
قوتست و قوت این چهار قوت از حق سبحانه و تعالی است بنابرین چون حمد و ثنای آلهی مناسب
اینمقام و موءدی بود بآن ستایش آلهی فرموده و هر چند طلب شکر و حفظ آنچه ضرورست و دفع
آنچه در کارست اما هم طلبست چنانکه هر گاه پادشاهی را مدح کنند کرم معنی آن طلب احسانست
هر چند بزبان نیاورند و در وقت بیرون آمدن چون اینها دفع شده بوده و لازم بوده شکر این نعمت
شکر کرده و اظهار نموده که اگر قوت یارای شکر چنین نعمتهاست شکر آنرا باظهار عجز از شکر
بجا آورده شد و این نعمت از نعمتهای بسیار عظیمست یکی آنکه حفظ بدن سبب قوت بجای آوردن عبادات
و طاعات که بسبب آن بمراتب عالیه میرسد دیگر آنکه بنده با این ضعف بیچاره و مخالفت آلهی
حق سبحانه و تعالی تربیت و حفظ نماید در همه امری حتی در حفظ غذا و دفع اذا پس شکر لازمست

بالآنکه شکر نعمت سبب مزید نعمتست در دنیا و عقبی و باید که بدانند که در هر کلمه از قرآن و
احادیث رموز و اشارات بسیارست چنانچه کار از آن غافل نشوند و بعضی از آنها اشاره میشود
و باقی را باید که تدبر در بیان یافت و میباید دانست که کتب احادیث مانند کتب فقهاست که در انجا
مکرر عیب است بلکه در احادیث مکرر مطلوبست بواسطه وجوه بسیار اول آنکه حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم هر کسی را در خور استعداد او دعا تعلیم نموده اند و مجموع را فکر میکنند که
کسی را ضعف و زیاده بر آن بخوانند و الّا آنچه ضعف و زیاده و گاه باشد که اسم اعظم آلهی در دعا باشد و نداند
بالآنکه هر دعا خاصیتی چند دارد که دیگری ندارد و در هر دعا اشاراتی چند هست که در دیگری نیست و همچنین
در احادیث احکام بلکه در آیات قرآنی که بحسب ظاهر مکرر شده است در واقع مکرر نیست مثل بسم الله
الرحمن الرحیم که صد و چهارده جا واقع شده است و در هر جا خصوصیتی دارد و ارباب قلوب
و مجاهدات باین اشارات فایز شده اند و میشوند و در حدیث صحیح وارد شده است که چون حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه از بیت الخلا بیرون می آمد این دعا را میخواندند که الحمد لله الذی
رزقنی لذّته و ابقی قوّته فی جسدی و اخرج عنّی اذاه یا لها نعمة سه بار و بعمل
که مجموع را سه مرتبه خوانده باشند یا عبارت یا لها نعمة را سه مرتبه خوانده باشند و این مشهور است
و عبارتی که اکثر علما ذکر کرده اند جمع کرده اند میان این دو حدیث و گفته اند که بخوانند الحمد لله
الذی عرّفنی لذّته و ابقی فی جسدی قوّته و اخرج عنّی اذاه فیا لها من نعمة فیا
لها من نعمة لا یقدر القادرون و اگر بگویند یا لها نعمة را سه بار نیز خوبست اگر چه مذهب جماعات
بخوانند نیز بعمل خوانده است و الله تعالی یعلم و کان الصادق صلوات الله علیه اذا دخل
الخلاء یقنّع رأسه و یقول فی نفسه و در تهذیب یقول سرّاً فی نفسه بسم الله
و بالله و لا اله الا الله ربّ اخرج عنّی الاذی سرحا بغیر حساب و اجعلنی لک
من الشاکرین فیما تصرفه عنّی من الاذی و الغمّ الذی لو حبسته عنّی هلکت لک الحمد

اعصمني من شر ما في هذه البقعة واخرجني منها سالما وحل بيني وبين طاعة
الشيطان الرجيم و شيخ طوسي روايت كرده است اين خبر را بسند قوي كه آنحضرت صلوات الله
عليه چون داخل خلا ميشدند و اين نام خلا دلالت برين دارد كه جاي خلوت باشد و كسي آنجا نباشد
سر خود را بمقنعه مي پوشيدند و آهسته ميخواندند يا در خاطر ميگذرانيدند اين دعا و ترجمه اش كه بياد مي
نام حق سبحانه و تعالى و باستعانت اقدس او داخل خلا ميشوم و اعتماد باو دارم چون خداوندي
جزا دهنده پروردگارا اين فضلات را از من بيرون آور بزودي و حساب اين نعمت را از من مخواه
با هر چند مستحق اين انعام نيستم تو كريمي اين نعمت را بتفضل عطا فرما و توفيقم كرامت كن كه از جمله
شكر كنندگان تو باشم بسبب اين نعمت كه اين دو چيز را از من دفع كني كه اگر دفع نكني هلاك
خواهم شد زيرا كه جميع شاها و خوبيها و غير آن امي است خداوندا مرا حفظ كن از شر شياطيني كه درين موضع
ميباشند و مرا از شر ايشان بسلامت بيرون بر كه من طاعت شيطان مردود نكنم و ظاهر
اين حديث آنست كه سر پوشيده شود و بعضي گفته اند كه رو پوشيده شود و جمعي گفته اند كه بخارات كثيفه داخل
دماغ نشود و بس اگر عمامه نيز بر سرش باشد سنت است كه جامه بر بالاي آن بر سر اندازد ه
وينبغي للرجل اذا دخل الخلاء ان يغطي رأسه اقرارا بانه غير مبرئ نفسه من
العيوب و سزاوار آنست كه چون شخصي خواهد كه داخل خلا شود سر را بپوشاند و گويا سر پوشانيدن
از روي حياست و اقرار ميكند بنده كه نفس من بري نيست از عيوب و معيوب من بسيار است
بنا برين ميپوشانم و همين معني در تقنع بيشتر است اگر چه سر برهنه نيز دلالت بر رفع حيا ميكند و چون
صدوق از ارباب نصوص است و اين معني باو رسيده باشد چنين حكمي ميكند ظاهرش آنست كه او
نص را ديده باشد اما بما نرسيده است بلي در وصيتهاي حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله كه
با بوذر كرده است اشاره باين معني است ويدخل رجله اليسرى قبل اليمنى فرقا بين دخول
الخلاء و دخول المسجد و سنت است كه چون داخل خلا ميشود پاي چپ را مقدم دارد بر پاي

راست

راست كه اشرف است و پاي چپ را مقدم دارد و در حالت دخول و خواهد آمدن حديث آن و چون
خلا جاي كثيف است پاي چپ بآن انسب است و ظاهر اين عبارت نيز عبارت حديثي است
كه نيست از جهة تقديم پاي چپ و با علت تقديم همين باشد و اگر از صدوق باشد قياسي است جلي
و حاشا كه او قياس كند و لهذا اكثر علما متابعت او كرده اند درين حكم و ساير احكامي كه او گفته است
چون از ارباب نصوص است والله تعالى يعلم ويتعوذ بالله من الشيطان الرجيم لان الشيطان
اكثر ما يهم بالانسان اذا كان وحده و سنت است كه در وقت داخل شدن در خلا
پناه بحق سبحانه و تعالى برد از شر شيطان مردود و بآنچه عبارات منقوله را بگويد يا بعبارتي كه باشد
و ليكن ميبايد كه در دل در آورد و همين معني را نه محض لفظ باشد از آنجهة كه اكثر اوقات كه شيطان بر آدمي
دست مييابد گاهي است كه تنها باشد چنانكه احاديث بسيار در مذمت تنهايي وارد شده است
و خواهد آمد و در حديث كالصحيح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه شيطان
و سخت ترين تسلطهاي شيطان در وقت تنهايي آدمي است و بلفظ اجرى نيز وارد شده است
يعني در تنهايي جرأت شيطان بر آدمي بيشتر است واذا خرج من الخلاء اخرج رجله اليمنى
قبل اليسرى و چون خواهد كه از خلا در آيد پاي راست بر پاي چپ مقدم دارد و عكس مسجد كه در وقت
بيرون آمدن پاي چپ را مقدم ميدارد و ظاهرش آنست كه مجموع اين يك حديث باشد و در آن
حديث استعاذه نيز باشد و وجدت بخط سعد بن عبد الله حديثا اسنده
الى الصادق صلوات الله عليه انه قال من كثر عليه السهو في الصلوة فليقل اذا
دخل الخلاء بسم الله وبالله اعوذ بالله من الرجس النجس الخبيث المخبث الشيطان الخبيث
الرجيم و يافتم بخط سعد كه اسناد داشت و اسناد آن معتبر است و حال آنكه گذشت حديثي را
كه اسناد آن را رسانيده بود از مشايخ تا بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه آنحضرت
فرمودند كه هر كه در نماز سهو بسيار كند بايد كه چون داخل خلا شود اين دعا را بخواند تا سهو از او زايل شود

و دعا و شرحش گذشت و آنکه صدوق وجاده را اعتبار کرده است ظاهر آن محض وجاده نبوده است
بلکه جمیع روایات سعد را اجازه از پدرش داشته است و چون اجازه بمعنی اخص وجاده
جمع شده بود وجادت گفت یا آنکه این کتاب متواتر بوده است از سعد و علم داشته است
که از وست در صورت نیز احتمال میتوان کرد چنانکه در مقدمه گذشت احادیثی که دلالت بر این
میکند و الا بر تقدیری که وجاده را ذکر کند مضر نمیدارد نقل کردن ولیکن نمیتوان گفت
که میان من و خدا حجت است و الله تعالی یعلم وقال ابو جعفر الباقر صلوات الله
علیه اذا انکشف احدکم للبول او لغیر ذلک فلیقل بسم الله
فان الشیطان یغض بصره عنه حتی یفرغ و فرمود که هرگاه عورت شما باز شود از جهة
بول کردن یا غیر آن باید که بسم الله بگوید تا شیطان نظر بعورت شما نیفکند چون بسم الله
میگوید چشم خود را بهم میگذارد تا وقتی که عورت خود را بپوشید بعضی گفته اند که مراد از چشم
برهم گذاشتن آنست که شما را بوسوسهای فاسده نمی اندازد و شیخ رحمه الله این حدیث را بسند صحیح
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده است یغض بصره بدون زیادتی و امثال این
احادیث بسیار است شرط ایمان آنست که تصدیق کنند و کاری بتاویل آن نداشته باشند چنانکه
در آیات و احادیث بسیار واقع شده است که هرچه علم شما بآن نرسد رد مکنید وقال رجل
لعلی بن الحسین صلوات الله علیهما این یتوضأ الغرباء فقال یتقون شطوط الانهار
والطرق النافذة وتحت الاشجار المثمرة ومواضع اللعن قیل این مواضع اللعن قال ابواب الدور مردی عرض کرد
که غریبان در کجا بادخانه روند چون خانه ندارند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اجتناب کنند از
اینکه بول و غایط کنند در کنار نهرها و در راههایی که تردد در آن کنند و در زیر درختان میوه دار و
در مواضع لعن یعنی جایی که مردمان نفرین کنند پرسیدند که مواضع لعن کجاست حضرت فرمودند
که در در خانها ممکن است که مراد حضرت از درهای خانها مثال باشد و لفظ اول بر عموم خود باشد

چنانکه

چنانکه اکثر علما چنین فهمیده اند پس گذرگاهها و امثال آن از جاهایی که سبب ایذای مسلمانان باشد
مکروه باشد و ممکن است که مراد حضرت در اینجا همین درهای خانها باشد و آنها را از عمومات ایذای مؤمنین
و فهم آن استخراج نمایند و محتمل است که مراد از موضع لعن این باشد که حق سبحانه و تعالی و فرشتگان لعن
میکنند چنانکه خواهد آمد در مثل این و بنا بر این حمل کرده اند که در جایی از در خانه که ملک شخصی باشد
بی رضای او حرام است و مستحق لعن است و مکروه نیست و ممکن است که ملعون باشد یعنی از رحمت الهی دور
باشد و بنا بر آنکه معنی آن این باشد که مردمان لعن میکنند ظاهر میشود که لعن ایشان خوب باشد شاید از
حیثیت بد باشد که سبب گناه دیگران میشود و چون اکثر مردمان آن تقوی ندارند که خود را در امثال اینجا
ضبط نمایند و این حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده اند
و بجای لفظ یتقون یتقی ذکر کرده اند و معنی یکیست و فی خبر آخر لعن الله المتغوط فی ظل النزال
والمانع الماء المنتاب والساد الطریق المسلوک و در حدیث دیگر وارد شده است که شیخان
او را بسند قوی کالصحیح روایت کرده اند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی لعن کند
کسی را که غایط کند در سایه ای که قافله در آنجا نزول میکنند خواه کاروانسرا باشد یا زیر درخت باشد و لعن کند
کسی را که منع نماید مردم را از آب مباحی که در چاهها و چشمها مردمان بنوبت بر آن وارد میشوند
یا آبی که ملک جماعتی باشد و هر روز یا هر شب نوبت شخصی باشد صاحب نوبت را منع کردن حرام است
و کسی که راه شارع مردم را سد کند یا آنکه دیواری بکشد که تردد نتوانند کرد و یا راه را تنگ کند یا راه را
بگرداند که سبب آن شود که از آن راه کسی تردد نکند و در کافی و تهذیب از ابن عباس است که این طایفه
ملعونند محتمل است که مراد این باشد که مردمان لعن ایشان میکنند یا خدای تعالی وفی خبر آخر من سد
طریقا بتر الله عمره و در حدیث دیگر وارد شده است که هر که راهی را ببندد حق سبحانه و تعالی
عمر او را قطع کند و کوتاه گرداند و چون در آن خبر سد طریق بود باین تقریب این حدیث را ذکر
کرد وسئل الحسن بن علی صلوات الله علیهما ما حد الغائط قال لا تستقبل

القبلة ولا تستدبرها ولا تستقبل الريح ولا تستدبرها و سؤال کرد شخصی از
آنحضرت صلوات الله علیهما که آداب بیت‌الخلا چیست حضرت صلوات الله علیه فرمودند که رو بقبله
مکن و رو بباد مکن که ترشح میکند و پشت بباد مکن که از زیر جامه تو ترشح میکند غالبا بتقدیر که وجه
آن ظاهر نیست و این حدیث را شیخان بسند قوی روایت کرده اند و صدوق قائل بحکم آن
کرده اند و مؤید جزو اول آن احادیث بسیار وارد شده است و در غیر حدیث که حضرت ائمه
معصومین صلوات الله علیهم نهی از استقبال و استدبار قبله فرموده اند و لیکن خلاف است که نهی
بر سبیل حرمت است یا کراهت یا در صحراها حرام است و در بناها مکروه و یا در صحراها مکروه است و در بناها
جایز چون حدیث صحیح وارد شده است که محمد بن اسمعیل بن بزیع نقل کرده است که من داخل خانه حضرت
امام رضا صلوات الله علیه شدم و در آن خانه بیت‌الخلائی بود و رو بقبله پس گذاشتن حضرت آنرا
بحال خود دلیل آنست که جایز است نشستن رو بقبله یا پشت بقبله بر تقدیری که حضرت نشسته
و نیز حضرت حجت است و حال آنکه ابن بزیع در حدیث صحیح دیگر روایت کرده است که من داخل خانه
حضرت شدم و در آنجا کنیف رو بقبله بود و حضرت فرمود که هر که برابر قبله بول کند سهوا و بخاطرش
رسد که رو بقبله است و بگرداند از جهت تعظیم و اجلال قبله از آنجا برنخیزد تا حق سبحانه و تعالی او را
بیامرزد و مجملا چون حدیثی بما نرسیده است که صریح باشد در حرمت یا کراهت در چنین جاها خوب طرف مبیج
نیکنیم و احتیاط بکنیم و الله تعالی یعلم و فی خبر آخر لا تستقبل الهلال ولا تستدبره
و در خبری دیگر وارد شده است که رو بماه و پشت بماه مکن بخاطر ندارم که این خبر را در جای دیگر دیده
باشم که پشت بماه مکروه باشد و خواهد آمد در مناهی نبی صلی الله علیه و آله که حضرت نهی فرمودند
از آنکه در حال خلا فرج کسی ظاهر باشد بر آفتاب و ماه بلکه شعاع آنها بر فرج افتد و کلینی مرسلا روایت
کرده است که رو بآفتاب و ماه مکن و شیخ نیز بسند البسند قوی و بسند موثق کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله

و آله فرمودند که کسی بول نکند باین عنوان که فرجش ظاهر باشد بر ماه یعنی رو بماه بول نکند که شعاع
ماه بر فرج او افتد و من استقبل القبلة فی بول و غائط ثم ذکر فتحرف عنها اجلالا للقبلة
و فی بیت و تعظیما لها لم یقم من موضعه حتی یغفر الله له و ترجمه اش گذشت که ذکر کردیم
پیش از این و همین عبارت حضرت با اندک تغییری که لفظ او غائط زیاده شده است و لفظ
و تعظیما لها ساقط شده است و در حدیث که نقل بالمعنی کرده باشند یا حدیثی دیگر باشد یا نساخ زیاد
و کم کرده باشند و الله تعالی یعلم و منقولست بروایت شیخین که ابو حنیفه ملعون از خدمت حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه بیرون آمد و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه در اوایل بلوغ
ایستاده بودند ابو حنیفه از حضرت پرسید که شخصی که غریب باشد و در شهر شما رسد و خواهد که
قضای حاجت کند چه کند حضرت فرمودند که در حوالی دیوارهای مساجد منشین و همچنین در کنار
نهرها و زیر درختان میوه دار و منزلهای قافله و رو بقبله مکن در حال بول و غائط و جامه ات را بالا کن
و هر جا خواهی بنشین و در روایات بسیار وارد شده است که رو بمشرق یا مغرب کن در خلا
بهتر است و بعضی گمان کرده اند که واجب است و دخل ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه الخلاء فوجد
لقمة خبز فی القذر فاخذها و غسلها و دفعها الی مملوک کان معه و قال تکون
معک لاکلها اذا خرجت فلما خرج صلوات الله علیه قال للمملوک این اللقمة قال
اکلتها یا ابن رسول الله فقال انها ما استقرت فی جوف احد الا وجبت له الجنة فاذهب
فانت حر فانی اکره ان استخدم رجلا من اهل الجنة آنحضرت صلوات الله علیه داخل خلا
شدند و دیدند که لقمه نانی در آنجا افتاده بود آن لقمه را برداشتند و شستند و بغلامی دادند و فرمودند
که با تو باشد که چون در آیم بخورم پس چون حضرت صلوات الله علیه بیرون آمدند فرمودند که کو غلام
گفت که یا ابن رسول الله آنرا خوردم حضرت فرمودند که هر که چنین لقمه را بخورد که از جاهای کثیف
نجس برداشته باشند بعد از شستن آن بهشت او را واجب شود برو که ترا آزاد کردم

از برای خدا که مرا خوش نمی‌آید که شخصی از اهل بهشت باشد او را بعنوان جنب که مذمت فرمودم
غرض از ذکر این حدیث آنست که دلالت میکند بر آنکه در بیت الخلا چیزی خوردن خوب نباشد
چون حضرت فرمودند که بیرون آیم و بخورم هر چند در وقت بول کردن نبود و ظاهر میشود که در آن
وقت بطریق اولی خوب نباشد و دلالت میکند که مردمان صالح را مذمت فرمودن خوب نباشد
و ظاهر آنست که در آنجا کری نبوده است بلکه آب قلیل نشسته باشند اما ظاهر نیست که بواسطه
نجاست نشسته باشند یا بواسطه کثافت پس اگر نانی در راهها افتاده باشد و آنرا بردارد [illegible]
که بشوید و بخورند مگر آنکه در شب صحرا باشد که بجهت ظاهر زمینش پاک بوده باشد و این حدیث دلالت
میکند بر آنکه سنت است تعظیم نان کردن چنانکه منقولست در اخبار بسیار از حضرت سید انبیا
صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که عزت نان را بدارید که از عرش تا فرش و [illegible]
زمین در آن کار کرده اند تا نان شده است یعنی افلاک و کواکب و ملائکه علوی و سفلی و آدمیان و حیوانات
و اگر نان حاضر شود انتظار نان خورش نکشند و نان را زیر کاسه و امثال آن نگذارند و نان را بکارد نبرند
و اگر نان و گوشت حاضر شود اول نان بخورند و خرده نان را که پیشتر در راهها نیندازند و پا بر بالای آن نگذارند
و بنان استنجا نکنند و اخبار معتبره وارد شده است که جمعی بنان استنجا میکردند حق سبحانه و تعالی
ایشان را ببلای قحط مبتلا گردانید تا عاقبت نان را با فضلات خوردند و فرزندان خود را
خوردند و نان جو را تعظیم بیشتر از نان گندم میباید کرد و علما ذکر کرده اند که استنجا بتربت حضرت
امام موضع پاک میشود و اگر والعیاذ بالله بتربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه استنجا کند [illegible]
از نجاست محل پاک میشود و نجاست کفر حاصل میشود و تربت ملک ضریح مقدس تربت یا خاکی را که از کربلای
معلی میاورند تسبیح کرده باشند و یا بواسطه تیمن و تبرک برداشته در روضه گذاشته باشند و از آنجا آورده
باشند یا خاکی را که از حوالی آنحضرت بقصد تیمن و تبرک برداشته باشند هر چند در روضه نگذاشته باشند
علی المشهور بین الاصحاب و انشاء الله در باب زیارات و اطعمه خواهد آمد احادیث تربت

ونهی

ونهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یطمح الرجل ببوله فی الهواء من السطح او من الشیء المرتفع
و نهی فرموده اند که شخصی بول کند در هوا از پشت بام یا جای بلندی که بسیار بلند باشد و ظاهرا چون
ملائکه و جن در هوا میباشند سبب آزار ایشان میشود و بقدری از بلندی که ترشح کند خوبست اگر
خاک نرم نباشد و اگر باشد خاک بهتر است و این حدیث به سند قوی کالصحیح منقولست و علما بآن
عمل نموده اند و خلافی ندیده ام وقال صلوات الله علیه البول قائما من غیر علة من الجفاء
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که ایستاده بول کردن خلاف آداب و عقلاست
بلکه کار حیوانات است و در مناهی آنحضرت صلی الله علیه و آله خواهد آمد که حضرت کراهت داشتند
از حدث کردن ایستاده و حدث شامل بول و غایط هست و در اینجا نیز مراد هر دو است و لیکن
اکثر جاها نام غایط را بواسطه قباحت نمیبرند و بول میگویند و بسیار است که نام بول را نمیبرند و کنایه
دیگر میگویند چنانکه خواهد آمد و احادیث سابقه نیز دلالت میکند بر کراهت ایستاده که حضرت فرمودند
که جایی اختیار کنند که ترشح نکند و علت ترشح در اینجا نیز هست با قباحت فعل و از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه سؤال نمودند که جایز است ایستاده بول کردن حضرت فرمودند که بلی و لیکن خوف
این هست که شیطان او را دیوانه کند مجملا دغدغه در کراهت آن نیست والاستنجاء بالیمین
من الجفاء ظاهرا جزو خبر سابق است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که استنجا
بدست راست کردن خلاف آداب و عقلاست چون بآن چیز میخورند و در حال وضو بر محاسن میکشند
و از آنحضرت منقولست که دست راست از برای روئیدن است و دست چپ از برای فرج است و ظاهرا
هر دو حدیث یکی است و کلینی این عبارت را با سند دیگر از آنحضرت روایت کرده است و در
روایت کالصحیح از آنحضرت صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آنحضرت نهی فرموده اند از استنجا
کردن بدست راست وقد روی انه لا باس اذا کانت الیسار معتلة و در روایتی دیگر واقع
شده است که با کراهت است استنجا بدست راست کردن مگر آنکه دست چپ را علتی باشد مثل آنکه

یا شل یا مریض باشد و کلینی نیز با بن عنوان روایت کرده است و اگر روایت نیز نباشد عموم
ما جعل علیکم فی الدین من حرج و امثال آن کافیست از جهة رفع کراهت و سأل هشام بن
سالم ابا عبد الله صلوات الله علیه فقال له اغتسل من الجنابة و غیر ذلک فی الکنیف
الذی یبال فیه و علی نعل سندیة فاغتسل و علی النعل کما هی فقال ان کان الماء
الذی یسیل من جسدک یصیب اسفل قدمیک فلا تغسل قدمیک و بسند صحیح
سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من غسل جنابت میکنم در میان آنجا که
در آنجا بول میکنند اما کفش سندی پا نه که کناره دارد در پا دارم و کفش غسل میکنم که پای من نجس
نشود آیا غسل صحیح است حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر آب غسل کف پایت برسد در میان
کفش احتیاج بشستن پاها مرتبه دیگر نیست و از مفهوم حدیث در می آید که اگر آب نرسد بشست باید
و این حدیث را کلینی و شیخ بسند قوی از هشام روایت کرده اند و اینجا پس آنچه صدوق بعد از آن
گفته است ممکنست که جزو حدیث باشد یا مفهوم را از کلام خود نقل کرده باشد و بمضمون حدیثی باشد که
شیخان روایت کرده اند بسند صحیح از حماد از بکر بن کرب که گفت سؤال کردم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر کسی غسل جنابت کند آیا بعد از غسل پاهای خود را میشوید حضرت فرمودند
که اگر در جایی غسل میکند که آب غسل زیر پای او میرسد باکی نیست اگر زمین گل نداشته باشد و بر روی زمین
پاک صاف غسل کند پس اگر مرتبه دیگر پاها را نشوید باکی نیست و اگر پاهای او در میان آب فرو رفته
باشد پس باید که پاهای خود را بشوید و ظاهر امر او از آب گل است یعنی در میان گل فرو رفته باشد
و آب بزیر پا نرسد و احتمال دارد که ظاهر مراد باشد یا آنکه در میان آب غسل ترتیبی کند
بردارد و باعضای خود ریزد پس هرچه را آب بنجاست بقصد غسل صحیح است و هرچه بقصد غسل آب
بانجا نرسانیده است از غسل مجزی نیست پس لهذا حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بشوید آن عضو
یک احتمال آنست که پا را از آب بیرون آورد و آب بر او ریزد بقصد غسل و بصورت مسح پا

صحیح است و یک احتمال آنست که اگر در میان آب نیز حرکت دهد بقصد غسل کافی باشد و حق این
که هر دو خوبست بترتیبی که مذکور شد پس بنابرین اگر غسل ترتیبی در میان حوض کند باید که اول سر و گردن را
در میان آب بشوید و هرچه از دوش از آب بیرون باشد بشوید و آنچه در میان آب باشد بیرون آورده
و آب بریزد یا نیت کند و حرکت دهد صحیح است و کذلک اذا اغتسل الرجل فی حفرة و جری
الماء تحت رجلیه لم یغسلهما و ان کانت رجلاه مستنقعتین فی الماء غسلهما
و همچنین هرگاه شخصی غسل کند در کوی و روان شود آب در زیر پاهای او نشوید و اگر پاهای او فرو رفته
باشد در آب بشوید پاها را و این حدیث را صدوق در اینجا ذکر کرده است بواسطه آنکه در ادعیه
غسل میتوان کرد و مناسب آن بود که در باب غسل ذکر کند چنانکه دیگران کرده اند اما این معنی
از کلام ایشان مفهوم میشود و از کلام صدوق موهوم میشود و تفصیل حکمش پیشتر مذکور شد چون مطلب ذکر
عبارت حدیث بود و بیان هر احتمال بحسب عبارت ظاهر آنست که تتمه حدیث تمام شد و الا
ذلیل است لیست آن صدوق جایز نیست و لیکن چون در اول کتاب سخن از حدیث درهم آمیخت
و خود ذکر کرده است که همه فتوای ما است و میان او و حق سبحانه و تعالی حجت است اگر چنین کسی
ذلیل نیست اما بعد از آنکه شروع میکند در بیان احادیث بغلط که معلوم شده است اگر چنین چیزی
از و واقع شود لایق نیست و نشده است که اکثر را و سئل الصادق صلوات الله علیه عن الرجل
اذا اراد ان یستنجی کیف یقعد قال کما یقعد للغائط سابق عمارت است بطریق صدوق
بعمار موثق است هرچند در طریق شیخین سهل است و لیکن امر او سهل است چنانکه مذکور شد از حضرت
صلوات الله علیه سؤال کرد که هرگاه شخصی خواهد استنجا کند چگونه بنشیند حضرت صلوات الله علیه فرمودند
که چنانکه از برای تخلی می نشیند و ظاهر عموم مساوات که از لفظ ما فهمیده میشود آنست که در حال
استنجا نیز عورتین خود را از ناظر محترم بپوشاند واجبا و روی بقبله و پشت بقبله نکند احتیاطا و
بآفتاب و ماه نکند و پشت بماه نکند و روی و پشت بباد نکند استحبابا و همچنین در باقی مکروهات

نشستن مثل آن باشد و اکثر ذکر کرده اند حال استنجا را و جمعی که ذکر کرده اند بر سبیل استحباب ذکر کرده اند
الا ستر عورتین را که آن واجب است بر خود و دخلی در خلا و استنجا ندارد و لهذا اکثر قید ذکر کرده و وجوب
ستر عورتین را از ناظر محترم چنانکه همه فقها ذکر میکنند و در اخبار خلا نیز وارد شده است و علما که ذکر
کرده اند از جهة ذکر کرده اند که چون واجبست ستر عورتین و در خلا آدمی عورت خود را باز میکند
مناسبت داشت که ذکر کنند و ذکر کرده اند و صدوق در بحث حمام ذکر خواهد کرد چون حمام احکام
بسیار دارد و اخبار بسیار در آن وارد شده است و متعارف فقها نیست که در کتب مختصره
آن را ذکر کنند و باین وجوه دفع اعتراضات از صدوق شد وقال ابوجعفر صلوات الله علیه اذا
بال الرجل فلا یمس ذکره بیمینه و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه مرد
بول کند دست راست خود را بذکر خود نرساند در وقت استبرا و غیره و این خبر را اسانید دیگر هم
و عامه در صحاح خود بطرق متعدده از ابو قتاده از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و جمعی کثیر
از علما ذکر کرده اند که مراسیل صدوق در حکم سایر احادیث است چون ذکر کرده است که میان من و خدا حجت است
و از کتب معتمده ذکر کرده ام و ضمن صاحب کافی هم مجرای آنکه گوید قال ابوجعفر مثلا بخلاف آنکه گوید روی فی آنجا
اگر چه ظاهر آنست که نزد او یکسان است وقال صلوات الله علیه طول الجلوس علی الخلاء یورث
الباسور و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که بسیار نشستن و مکث کردن در ادبخانه
سبب بواسیر است و بنون نیز خوانده اند و ناسور متعدد بواسیر است و صدوق و شیخ این خبر را
کالصحیح از آنحضرت روایت کرده اند و لیکن شیخ ذکر کرده است که حضرت فرمودند که لقمان به پسرش
این را گفت و بعد از آن گفت که این را بر در ادبخانه نوشتند و ممکن است که محمد بن مسلم که راوی
این خبر است هر دو مرتبه از حضرت شنیده باشد و ظاهر خبر کراهت است باین معنی که اگر ترک
این کنند از برای حق سبحانه و تعالی ثواب خواهند داشت و محتمل است که نهی ارشادی باشد چون فایده اش
دنیویست و در این صورت وقتی ثواب دارد که قصد کند که اگر صحیح باشم عبادت الهی خواهم کرد که بقصد شفقت

ومن

ومن جهات صحت را از برای عبادت خدا میخواهم در این صورت ثواب خواهد داشت اما
این نیت در نهایت صعوبت است بلکه طبیعی آدمی است که صحت بدن را فی نفسها میخواهد مگر فضلاء مثل
حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام که مأمور شد بآنکه بگوید که نماز خود و حج خود و زندگانی خود و مردن
خود را از جهة رضای او میخواهم و انشاء الله در نماز خواهد آمد و غرض از بیان این آنست که وقتی
میان بکلام ارشادیه و تکلیفیه نکنند و احادیث بسیار وارد شده است در ارشادیه خصوصا در اطعمه
و اشربه وسأل عمر بن یزید اباعبدالله صلوات الله علیه عن التسبیح فی المخرج
وقراءة القرآن فقال لم یرخص فی الکنیف اکثر من آیة الکرسی ویحمد الله او آیة
الحمد لله رب العالمین و سوال کرد از حضرت صلوات الله علیه از تسبیح در مخرج که محل خروج فضلات است
و از خواندن قرآن در آنجا پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رخصت نداده اند در کنیف بیشتر از آیة الکرسی را و حمد حق سبحانه و تعالی بجا آورد و آیه الحمد لله رب العالمین
را میتواند خواند بر آنکه سند صدوق بعمر بن یزید صحیح است و این مرتبه عظیم الشان است و شیخ
بواسطه تقیه از نهی آیه این بلفظ نکرده اند و فایده نیز داشته است از برای دیگران که وقتی
که تقیه کنند قصد ایشان کنند مثلا هرگاه در شهر و قسم خورند که ما محبت میداریم ابوبکر
ابوبکر را و مراد ایشان آن جماعت باشند حتی آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرزندان
خود را نام ابوبکر و عمر و عثمان کرده بودند و هر سه در کربلا شهید شدند رضی الله عنهم و شیخ طوسی
رحمه الله این حدیث را کالصحیح روایت کرده است تا آیه و تحمد الحمد لله رب العالمین را ذکر کرده است
و بنابر این مراد آنست که خواندن یک آیه کراهت ندارد و بنابر نسخه مصنف ظاهر آنست
که جایز است در خلا هر چه مشتمل بر حمد و ثنای الهی باشد پس مطلق ذکر بر هر آیه که باشد خوب باشد چنانچه
گذشت اگر مشتمل است بر حمد خوب خواهد بود و این عبارت احتمال این معنی دارد که آیة الکرسی
که خواند بقصد حمد بخواند با آنکه بحمد الله حال باشد و از آنجا نیز بیرون می آید که هر حمدی که تواند خواند

و همچنین عبارت آیهٔ الحمد لله رب العالمین نیز احتمال دارد که مراد این باشد که هر آیه که مشتمل بر حمد
و ثنای الهی باشد توان خواند اما معنی اول اظهر است و معنی ثانی بعید نیست باعتبار اخباری که
بعد ازین می آید و محتمل است که مراد این باشد که چون آیهٔ کریمه بخواند حمد الهی بکند یا آیهٔ الحمد لله رب
العالمین بخواند چون در آیة الکرسی بنحوی که نازل شده در روایات اهل بیت صلوات الله علیهم
از تعظیم و الحمد لله رب العالمین هست و بعد از له ما فی السموات و ما فی الارض وارد شده است و ما بینهما
و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم من ذا الذی و این روایت را علی بن ابراهیم و
کلینی و شیخ طوسی و سید ابن طاوس و غیر ایشان ذکر کرده اند و می شنید این را بنا بر آیة الکرسی علی التنزیل
نخ بعلم و من سمع الاذان فلیقل کما یقول المؤذن و کسی که اذان بشنود در خلا باید
که حکایت قول مؤذن بکند و این نیز مستثنی است از آنچه خواهد آمد که سخن نگوید و در بعضی [illegible]
وارد شده است چند حدیث کالصحیح که در حالت خلا هر چه مؤذن بگوید او نیز بگوید و در حدیثی معتبر
وارد شده است که سبب زیادتی روزی است پس ظاهر شد که شنیدن [illegible]
چون من لا یحضره الفقیه و علل الشرایع را نخشته اند معذور بوده اند و در باب اذان خواهد آمد
و اگر آهسته مثل حدیث نفس گوید بر تهست چنانکه گذشت و لا یمتنع من الدعاء و التحمید و
التمجید من اجل انه علی الخلاء فان ذکر الله حسن علی کل حال و ترک نکند دعا و حمد الهی
و در نسخهٔ دیگر تحمید و تعظیم الهی را باعتبار آنکه در خلاست زیرا که ذکر الهی خوب است و مطلوب است در همه احوال
و لما ناجی الله عز و جل موسی بن عمران قال موسی یا رب ابعید انت منی فاناديك
ام قریب فاناجیك فاوحی الله جل جلاله الیه انا جلیس من ذکرنی
فقال موسی یا رب انی اکون فی احوال اجلك ان اذکرك فیها فقال یا موسی اذکرنی
علی کل حال و چون مناجات کرد حق سبحانه و تعالی با موسی موسی گفت ای پروردگار من آیا
تو از من دوری تا دعا و ذکر را بلند بگویم یا نزدیکی آهسته بگویم پس وحی کرد خداوندی که عظمت او

ازان عظمت که وصف توان کرد بموسی که ای موسی من هم نشین کسانیام که بیاد منند
پس موسی گفت که ای پروردگار من در حالتی چند میباشم که ترا ازان عظیم تر میدانم
که ترا دران حالتها یاد کنم پس خداوند عالمیان فرمود که در هر حالی که باشی مرا یاد کن
و بذکر من مشغول باش بدانکه از ابتدای و من سمع الاذان تا باینجا یک حدیث است که
صدوق در علل ذکر کرده است با اندک تغییری بحسب لفظ بسندی معتبر و بسندی صحیح روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که بمحمد بن مسلم فرمودند که ترک مکن ذکر الهی را
در هیچ حال و اگر بشنوی که مؤذن اذان بگوید و در حالتی که در خلا باشی هر چه مؤذن
بگوید تو آنرا بگوی و در روایت صحیحی ذکر کرده است که زراره گفت که من بآنحضرت صلوات الله
علیه عرض نمودم که من چه گویم وقتی که اذان را بشنوم حضرت فرمودند که هر که ذکر الهی بگوید
تو نیز بگو و در حدیث معتبری ذکر کرده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که از آنحضرت
پرسیدند که چه علت دارد که سنت است آدمی را که چون اذان را بشنود هر چه مؤذن بگوید او را
باید گفت اگر چه در حالت بول و غایط باشد حضرت فرمودند که سبب زیادتی رزق است و کلینی و شیخ
هذا بسندی کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که باکی نیست در ذکر الهی اگر چه بول کنی بهر رتبه که ذکر الهی در همه احوال خوبست پس نباید که ترا
ملال بهم رسد از ذکر الهی و بسندی صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است
که حضرت موسی گفت الهی مجلس چند واقع میشود که من ترا ازان عزیزتر و عظیم تر میدانم که دران
مجالس یاد کنم خطاب رسید که ای موسی ذکر من کن در همه احوال و بسندی صحیح از آنحضرت
روایت کرده است که در توریتی که یهودان آنرا تغییر نداده اند و نزد ما هست مذکور است
که حضرت موسی سؤال کرد که ای پروردگار من آیا تو بمن نزدیکی تا با تو راز خود را آهسته بگویم
یا دوری که فریاد کنم خداوند عالمیان وحی کرد باو که ای موسی من هم نشین کسانیام که بیاد منند

پس موسی گفت که خداوندا که در ستر تو خواهد بود در روزی که ستری نباشد مگر ستر تو یعنی
از سایهٔ عرش تو سایه نباشد و حکمی در آفتاب قیامت گرفتار باشند حق سبحانه و تعالی فرمود
که کسانی که در دار دنیا مرا یاد کنند و من ایشان را در دنیا و عقبی بهر الطاف یاد کنم و جمعی که از جهت
رضای من با یکدیگر دوستی کنند من نیز ایشان را دوست دارم پس ایشان که ... کاه بخواهم
عذاب با اهل زمین بفرستم برکت ایشان نفرستم و از فنای ایشان ... بسیار است در ذکر آلهی
و مطلب از ذکر اینها آن بود که اسانید این اخبار را بعنوان صحیح یاد کنم با فواید بسیار آنها امده که حضرت
موسی گفت آیا دوری یا نزدیک هر احتمال دارد یکی آنکه کیفیت ذکر و دعا را طلبیده باشد که آیا
بلند ذکر کنم مانند کسی که دور باشد و ملاحظه بعد خود کنم که چون آنچه میباید از قرب آلهی در من نیست
مناسب آنست که بجهت دوری آن دعا کنم یا بملاحظهٔ قرب تو کنم بفضل و رحمت که ما داریم امارت رحمت تو
نظر بهر عالیان گرفته شعر حقت نزدیکتر از من بمن است ۞ وین عجبتر که من از وی دورم ۞
و آهسته یاد کنم مانند نزدیکان و بنابرین احتمال جواب نیز دو احتمال دارد یکی آنکه در هر مقامات
یعنی رعایت میباید کرد که اگر بنده بدل بیاد من است من در دل اویم چنانکه در حدیث قدسی
وارد شده است که آسمان و زمین گنجایش من ندارند و دل بندهٔ مؤمن گنجایش من دارد و چنانکه
از بعضی از مقربان بارگاه ایزدی منقولست که اگر عرش و آنچه در عرش است اگر هزار هزار برابر
بزرگتر در گوشهٔ دل عارف باشد گنجایش آن دارد و چون چنین باشد که دل مؤمن عرش رحمانست
یعنی که دل محل معرفت و محبت آلهی است چنانکه در تفسیر آیه انا عرضنا الامانة اه گفته است که شعر
آسمان بار امانت نتوانست کشید ۞ قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند ۞ و دیگری گفته است که
شعر نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل ۞ آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست ۞ و اگر دلش محل
معرفت من نیست کو فریاد زدن که فایده ندارد و وجهی دیگر چنانکه منقولست از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه آنست که چون بنی اسرائیل اولا سوال کردند که میخواهیم کلام آلهی را بشنویم که با تو



سخن بگوید و از میان هفتصد هزار مرد جنگی هفتاد کس را انتخاب کردند که با حضرت موسی بکوه طور
روند پس حضرت موسی استدعا نمود که خداوندا تو میدانی حاجت بنی اسرائیلیان را
و بواسطهٔ همین معنی آمده اند خداوندا با من چنین سخن بگو که ایشان بشنوند پس بدعای موسی
حق سبحانه و تعالی با موسی سخن گفت چنانکه آن هفتاد کس شنیدند بعد از آن گفتند که ما سخن
شنیدیم اما چه دانیم که این سخن آلهیست تو چنان کن که ما خدا را ببینیم تا خاطر ما جمع شود و تصدیق
رسالت تو از روی یقین کنیم حضرت موسی فرمود که خداوند عالمیان مجردست و محال است که او را
اگر غرض حجت و برهان حجتها و برهانها تمام کردم بر عالمیان کشف اینها فایده ندارد و ما تا ایمان
نیاوریم تا خدا را ببینیم پس صاعقه آمده و هر هفتاد کس سوخته شد پس حضرت موسی گفت خداوندا من چگونه
نزد بنی اسرائیلیان روم که منتخب ایشان همه مرده باشند خواهند گفت تو ایشان را بردی و کشتی
پس بدعای حضرت موسی خداوند عالمیان ایشان را زنده گردانید باز شروع در طلب اول کردند
و بعد از معارضات بسیار گفتند تو باسم خود طلب کن و قربه بین و ما را خبر ده که چگونه است تا
معرفت ما چنانکه باید بجناب اقدس او حاصل شود خطاب رسید که یا موسی سوال کن که من ترا آموزنده
نیستم بجهالت این قوم پس حضرت موسی سوال نمود که رب ارنی انظر الیک خداوندا خود را
بمن بنمای تا من ترا ببینم خطاب رسید که هرگز نمیتوانی دیدن و لیکن نظر کن اگر کوه قرار کرد
تو مرا میتوانی دیدن پس حق سبحانه و تعالی آیتی از آیات خود در ابر کوه تجلی کرد کوه از هم پاشیده شد
و در اطراف عالم متفرق شد و پاره بزرگش نجف اشرف است که تپه ایست که نسبت بآن زمینها
یک منار بلندتر است و حضرت موسی بیهوش شد و چون بهوش آمد از این سخن استغفار نمود و گفت
خداوندا تو میدانی که من میدانستم که ترا نمیتوان دیدن و من برین ایمانم پس حکمت که ایشان
طلبیده باشند قرب و بعد از حضرت موسی با ایشان گفته باشد که حق سبحانه و تعالی از قرب
و بعد صوری منزه است این هر دو از لوازم جسم است تا ایشان مبالغه کرده باشند و بام آلهی حضرت موسی

این سؤال کرده باشد چنانکه منقولست که چنین بود ولیکن چون سند این نقل ثابت نیست بعنوان
صحیح بلکه از مشایخ شنیده ام بنابرین بر سبیل احتمال ذکر کردم و وجهی دیگر ذکر کرده اند
که ممکن است که حضرت موسی خواهد که باین سبب رتبه خود را بیابد که آیا از مقربانست یا از دوران و
جواب مجمل شنید که همان در میان خوف و رجا باشد و این وجه وجیه تر است و الله تعالی یعلم
دقایق حقایق و معارفی که ازین اخبار مفهوم میشود بتفکر تو که نشسته که ازین حالات چه بایبد آری یا بتضرع
و زاری از جناب اقدس الهی از آنجمله تفکر کن در عنایات الهی که میخواهد که بنده در بیت الخلا به
یاد او باشد که جای این نوازشها او را میخواند و گاهی ملایکه را میفرماید که سر ترا بزیر افکنند
و گویند که نظر کن بآنچه از تو بیرون آمده است از طعامهای لطیف و شربتهای لذیذ که بمجرد چند ساعت
مصاحبت تو چنین گندی بهم رسانیده که تصور آن نمیتوان کرد و باز میگویند با او که ای فرزند
آدم که تو همیشه مصاحب مکن از فضلات نجس هستی که اگر اندکی بر رخت تو باشد در نظرها
چنان بی اعتبار میشوی که مدت العمر که آنرا دیده باشد نمیخواهد که با تو هم نشینی کند و تفضلات الهی
ملاحظه کن که این فضلات با این تعفن را چنان کرده است که گند آن ظاهر نشود با آنکه حایل آنرا
پوستی کرده است و اگر در غیر شکم باشد هیچ چیز حایل آن نمیتواند شد با آنکه اینها چیزهای سهل است آن
صفات ذمیمه که در تو مخزونست بصد هزار مرتبه از اینها گنده تر است و آثار آن گند نزد علمای ربانی
ظاهر است ولیکن ستاریت الهی از ایشان نیز بمحض سامحه است با آنکه ایشان از مشغول خود کرده اند
که بدیگری نمیپردازند باز تفکر کن در آنکه اخس حیوانات که سگ و خوکست فضلات آنها باعتبار تعفن ندارد
که فضلات انسان و حکمت الهی در تعفن آنست که نظر بخبث خود کند و تکبر و عجب را از سر بدر کند و گویا
مخصوص جناب اقدس الهی اوست چنانکه اکثر اینها از ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست و از خوف
تطویل ذکر آن اخبار نکردم ولا یجوز للرجل ان یدخل الخلاء ومعه او علیه خاتم
علیه اسم الله او مصحف فیه القرآن فان دخل وعلیه خاتم علیه اسم الله تعالی

فلیحوله

فلیحوله عن یده الیسری اذا اراد الاستنجاء و جایز نیست کسی را که داخل خلا شود که با او بوده باشد
انگشتری که بران اسم خدای تعالی باشد یا نوشته که در آنجا قرآن باشد اگر چه یک آیه باشد
پس اگر داخل شود و انگشتری که بران اسم الهی باشد با خود داشته باشد پس می باید که از دست
بیرون آورد در وقت استنجا چون استنجا بدست چپ میکند و خوف رسیدن نجاست بآن
هست و روایت نموده است شیخ طوسی بسند موثق از عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منع نمودند که جنب دست مالد و مس کند درهم و دیناری را که اسم الهی بران باشد و استنجا کند
در حالتی که انگشتری در دست داشته باشد که اسم الهی در آن باشد و جماع کند هر گاه چنین انگشتری در دست
او باشد که داخل خلا شود و هرگاه در دست او باشد و ببندد دیگر روایتی از آنحضرت صلوات الله علیه وارد
کرده است که از آنحضرت سؤال کرد شخصی که اگر کسی انگشتری در دست داشته باشد که اسم الله بران
باشد و خواهد که داخل خلا شود و چون است حضرت فرمودند که من دوست نمیدارم این را گفت که اگر اسم محمد
بران باشد گفت باکی نیست علما ازین فهمیده اند که اگر اسم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله باشد کراهت
دارد ولیکن کمتر از آن که اسم الله بران باشد و ملحق ساخته اند باین اسامی ائمه معصومین اسامی پیغمبران دیگر را
چون منافات بتعظیم دارد اگر مقصود از آن اسم ایشان باشد مثل آنکه نوشته باشد محمد رسول الله اما اگر
اسم همنام ایشان باشد مثل محمد علی مقصود نباشد بخلاف اسم الله که مطلقا خوب نیست که با او باشد مثل عبد الله
هرچند اسم شخصی باشد همان اسم الهیست بهر حالی که باشد مگر آنکه از اسامی مشترکه باشد مثل محمد کریم و محمد رحیم که مقصود
ندارد و دور نیست که مراد حضرت از حدیث دویم این باشد و علما ذکر کرده اند که اگر نجاست
باینها رسد حرام است چون منافی تعظیم ایشانست و از اینجا استنباط کرده اند که نمیباید که چون بنویسد
قرآن یا آیه از قرآن که اسم خدا او نوشته باشد و الا باز منافی تعظیم قرآن است و ظاهر شیخ آنست
که صدوق استنباط کرده باشد بلکه حدیثی بر مضمون دیده باشد و در حدیث موثقی از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که مکروهست با خود ببرد در خلا شاهی سفیدرا مگر آنکه آنرا در جایی بسته باشد یا در کیسه بسته باشد

و ظاهر کراهت باعتبار آنست که در شأن نگین اسم خدا و رسول منقوش میبوده است چنانکه از کلینی
است وَکَذلِکَ اِذا کانَ عَلَیهِ خاتَمٌ فَصُّهُ مِن حِجارَةِ زَمزَمَ نَزَعَهُ عِندَ الاِستِنجاءِ
و همچنین هرگاه انگشتری داشته باشد که نگینش از سنگریزه چاه زمزم باشد در حال استنجا از دست
بیرون آورد و شیخان رضی الله عنهما در حدیث صحیحی روایت کرده اند که یکی از وکلای حضرت امام حسن
عسکری صلوات الله علیه عرض نمود که چه میفرمایید در نگین انگشتری که از سنگ ریزه چاه زمزم باشد
حضرت فرمودند که باکی نیست ولیکن در وقت استنجا از دست بیرون آورد و ظاهر اصدوق
و سایر علما چنین فهمیده باشند که سؤال راوی از بردن انگشتری به بیت الخلا باشد و حضرت فرموده
باشند که باکی نیست و حال آنکه حرف ادخال خلا در روایت نیست بلکه ظاهر پرسش آنست که راوی
پرسید که چاه زمزم داخل مسجد الحرام است و سنگ ریزه هیچ مسجدی را بیرون نمیتوان برد از آن
مسجد خصوصا مسجد الحرام چنانکه خواهد آمد و حضرت فرموده باشند که ضرر ندارد و این از جمله فواید چاه است که
چون چاه را پاک میکنند گلهای آنرا بیرون میریزند و از انجا مردمان سنگریزهای یابند و نگینها از آن
نگین انگشتری میکنند و ازین حیثیت رخصت داده باشند ولیکن آنچه علما گفته اند با احتیاط اقربست و الله
تعالی اعلم پس باید که آن نگین را باز در مسجد الحرام بجا برند و بیندازند در آن و مشهور آنست که بمساجد دیگر
میتوان انداخت و ان شاء الله خواهد آمد و شهید رحمه الله ذکر کرده است که در بعضی از نسخهای قدیمه
کافی دیدم که بدل زمزم زمرد بود و بنابرین اشکالات رفع میشود و ظاهر آنست که آن نسخه غلط بوده است
چون لفظ حجاره را بر جواهر در لغت عرب استعمال نمیکنند اگرچه در لغت عجم استعمال میکنند مع هذا در
کل کتب احادیث صحیحه بلفظ زمزم است و اگر این راه باز شود در اخبار اعتماد بر هیچ حدیثی نتوان کرد چه ممکن
است تبدیل لفظی ببعضی با ضداد آن و در لا یجوز محتملست که املا یا نساخ زیاد کرده باشند و در بعضی
انداخته باشند و نظر بهذا القیاس فَاِذا فَرَغَ الرَّجُلُ مِن حاجَتِهِ فَلیَقُلِ الحَمدُ لِلّهِ الَّذی اَماطَ
عَنِّی الاَذی وَهَنَّأَنی طَعامی وَشَرابی وَعافانی مِنَ البَلوی پس چون فارغ شود و قضای

حاجت او بشود بگوید که شکر و حمد خداوندی را سزاوار است که این فضلات را از من دور کرد و هضم
و گوارا ساخت در من وجود و جزو بدن من گردانید خوردنی و آشامیدنی مرا و مرا از بلاها عافیت
کرامت فرمود و دعاهای دیگر گذشت و ظاهر اصدوق این دعا را از جهت فارغ شدن ذکر کرده است
و دعاهای گذشته از جهت بیرون آمدن پس مکرر نباشد اگرچه منافاتی هم ندارد بلکه تکرار نمود و یکی از اینها
کافیست و جمیع اولی است وَالاِستِنجاءُ بِثَلاثَةِ اَحجارٍ ثُمَّ بِالماءِ فَاِنِ اقتَصَرَ بِالماءِ اَجزَأَهُ
یعنی فرد کامل استنجای غایط آنست که به سنگ پاک بمالد بعد از آن آب بشوید پس اگر اکتفا
به آب کند کافیست و مفهوم درین حدیث که جمع کردن میان به سنگ مالیدن و بعد از آن
شستن آن بعد از که عین و اثر غایط زایل شود افضلست و اگر اکتفا به آب کند و از سنگ تنها بهتر
است از اکتفا بسنگ کردن و در مضمون احادیث وارد شده است و اجماع علماست و
اکتفای بسنگ خواهد آمد وَلا یَجوزُ الاِستِنجاءُ بِالرَّوثِ وَالعَظمِ لِاَنَّ وَفدَ الجِنِّ جاؤوا
اِلی رَسولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فَقالوا یا رَسولَ اللّهِ مَتِّعنا فَاَعطاهُمُ الرَّوثَ وَالعَظمَ
فَلِذلِکَ لا یَنبَغی اَن یُستَنجی بِهِما و جایز نیست استنجا بسرگین و استخوان کردن زیرا که جمعی از
جنیان برسالت از جانب جنیان بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند که یا
رسول الله ما را بهره ده یعنی از جهت خوردن چیزی مقرر ساز که بنی آدم آنرا نجس نکنند و ما از آن بهره
توانیم شد پس حضرت صلوات الله علیه و آله سرگین حیوانات و استخوان مقرر فرمودند بنابرین است
که سزاوار نیست که استنجا باین هر دو بکنند و از عبارت لا یجوز صدوق حرمت ظاهر میشود و از لا ینبغی
کراهت و در حدیث معتبری که باصطلاح متأخرین ضعیف است و اعمل بآن کرده اند منقولست از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کردند از استنجا باستخوان یا
بپشکل یا چوب حضرت فرمودند که اما استخوان و سرگین پس آن طعام جنیان است و از آنجهت
سید المرسلین شرط کرده اند پس صلاحیت ندارد که بآن استنجا کنند و ظاهر شرط آنست که

که بني آدم را بنها استنجا کنند تا با ايشان کاري نداشته باشيم و ظاهرا اکثر حرمت بنابر آن
اکثر علما بحرمت آن رفته اند وجمعي مکروه ميدانند باعتبار ضعف سند وعدم صراحت متن خبر در حرمت
و استخوان را مانند سرگين کرده و در صحاح خود از سلمان رضي الله عنه روايت کرده اند که کفار بما گفتند که پيغمبر
شما چه چيز را ياد شما ميدهد حتي طهارت خانه رفتن را سلمان گفت بلي ما را نهي کرده است از آنکه استنجا بدست
راست کنيم يا رو بقبله کنيم و نهي کرده است ما را از استنجا بسرگين و استخوان و از آنکه کمتر از سه سنگ استنجا
کنيم و احتياط در ترک است وکان الناس يستنجون بالاحجار فاکل رجل من الانصار
طعاما فلان بطنه فاستنجي بالماء فانزل الله تبارک وتعالي فيه ان الله يحب
التوابين ويحب المتطهرين فدعاه رسول الله صلي الله عليه وآله فخشي الرجل
ان يکون قد نزل فيه امر يسوؤه فلما دخل قال له رسول الله صلي الله عليه وآله
هل عملت في يومک هذا شيئا قال نعم يا رسول الله اکلت طعاما فلان بطني فاستنجيت
بالماء فقال له ابشر فان الله تبارک وتعالي قد انزل فيک ان الله يحب التوابين
ويحب المتطهرين فکنت انت اول التوابين واول المتطهرين ويقال ان هذا الرجل
کان البراء بن معرور الانصاري صدوق مضمون اين حديث را کالصحيح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله عليه روايت کرده است که مردم استنجا بسنگ ميکردند چون بسر که خرماي زرد است
ميخوردند و مانند پشکل از ايشان جدا ميشد پس شخصي از انصار يعني مسلمانان
مدينه منوره که نصرت حضرت سيد المرسلين صلي الله عليه وآله کردند طعامي خورد که آن که وجود شکمش
روان شد و بآب استنجا کرد پس حق سبحانه وتعالي اين آيه را فرستاد که بدرستي که حق سبحانه
وتعالي دوست ميدارد توبه کاران را و دوست ميدارد پاکيزگان را پس حضرت صلوات الله عليه وآله
او را طلبيد و آن مرد ترسيد که مبادا در شان او آيه عذابي آمده باشد از جهة اين کاري که کرده بود
بي رخصت حضرت صلي الله عليه وآله بعقل خود يا بعموماتي که از حضرت باو رسيده بود و نظير آن

چنانکه

چنانکه در همين حديث است و استنجا نمود بالماء پس چون داخل شد حضرت صلي الله عليه وآله باو فرمود
که آيا امروز کاري کرده گفت بلي يا رسول الله آنش که خوردم و شکمم روان شد و استنجا بآب
کردم پس حضرت فرمود که گوارا باد ترا که حق تعالي در مدح تو آيه فرستاده است بشارت باد ترا
و آيه را خواندند که خداي تبارک وتعالي دوست ميدارد توبه کاران را و دوست ميدارد پاکيزگان را
پس تو اول توبه کاراني و اول پاکيزگاني و شنيده ام که براء بن معرور انصاري بوده و اين
خبر بحسب ظاهر دلالت ميکند بر آنکه حسن و قبح اشيا عقلي باشد و استنجاي غير متعدي مانند
پشکل بسنگ مجزي باشد و متعدي بآب باشد و چون اين عمل خير را از جهة رضاي الهي کرد حق سبحانه وتعالي
گناهان او را آمرزيد با آنکه سنت حسنه گذاشت که هر که باين عمل کند او در ثواب ايشان شريک
باشد پس اين عمل را حق سبحانه وتعالي بمنزله توبه گردانيده و ممکن است که توبه بمعني لغوي مستعمل شده
يعني رجوع بخدا يا آنکه دائر و عمل قبيحي کرده باشد و از آن توبه کرده باشد اما اول اظهر است باعتبار آنکه
او را اول توابين ناميده و معني ثاني نيز محتمل است و در هر يک از اينها بحث ميتوان کرد اما منافات با ظاهر
ندارد و محتمل است که چون از کرده خود پشيمان بوده و تائب شده بود که بي رخصت شارع کاري
کند هر چند خوب بود و حق سبحانه وتعالي مدح بر همه فعل او کرده باشد چنانکه جاي ديگر فرموده است که جوانان
کارهاي خوب ميکنند و دلهاي ايشان خايف است از آنکه مبادا مقبول نشود و چيزها که زياد کردم
در همين حديث بود از کلام صدوق افتاده بود و از کلام کليني رضي الله عنه ظاهر ميشود که استنجاي
سنگ را منسوخ ميدانند و سنگ را ذکر کرده است و بسند صحيح روايت کرده است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله عليه در تفسير آيه ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين که آن
حضرت صلوات الله عليه فرمودند که مردمان استنجا بخرقه و سنگها ميکردند بعد از آن حضرت شستن را
متعارف ساخت و اين شستن عمل بسيار خوبي است پس حضرت سيد المرسلين صلي الله عليه وآله بآن
امر فرمودند و خود نيز بجا آوردند شستن را و حق سبحانه وتعالي نيز در کتاب خود فرستاد که ان الله

يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و شيخ طوسي بسند صحيح از آنحضرت روايت كرده است
كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله با زنان انصار فرمود كه حق سبحانه وتعالى شما را بخوبي ياد كرده است شما چه كار
ميكنيد گفتند كه ما استنجا بآب ميكنيم وَمَنْ اَرادَ الْاِسْتِنْجاءَ فَلْيَمْسَحْ بِاِصْبَعِهِ مِنْ عِنْدِ
الْمَقْعَدَةِ اِلَى الْاُنْثَيَيْنِ ثَلٰثَ مَرّاتٍ ثُمَّ يَنْتُرُ ذَكَرَهُ ثَلٰثَ مَرّاتٍ وكسي كه خواهد استنجا كند
از بول وغايط بايد اول استبرا كند بآنكه انگشت وسط وبعد از انگشت ميان دست چپ را
از پس سوراخ مقعد بقوت بكشد تا زير خصيتين سه مرتبه پس بكشد ذكرش را سه مرتبه وبعد از آن
غايط را بشويد ونزديك باين است آنچه كليني روايت كرده است بسند حسن كالصحيح از محمد بن مسلم كه
عرض نمودم بحضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه كه هرگاه شخصي بول كند وآب نداشته باشد حضرت
فرمودند كه بيفشارد بيخ ذكر را از طرف آن سه مرتبه وبكشد بقوت طرف آنرا پس اگر بعد از آن
چيزي ظاهر شود بول نيست وليكن از ريسمانهاي پشت است وودي است و وذي است و در عبارت
دو احتمال هست يكي آنكه مراد از طرف ذكر باشد چنانكه در لغت آمده است وظاهرا صدوق اين
معني را فهميده باشد وليكن كشيدن ذكر سه مرتبه واقع نشده است در حديث كه كم مرتبه كه بايد باشد
وبعضي طرف را بمعني سر ذكر گفته اند وبنابرين دو احتمال دارد يكي آنكه مراد از بيخ ذكر قريب بمقعد باشد پس
شستن شش مرتبه ظاهر ميشود سه مرتبه زير خصيتين وسه مرتبه ذكر را ومراد از نتر نتر خفيف است
چنانكه بعضي از علما گفته اند كه سنت است كه ذكر را نيز بيفشارد و بجنباند تا بولي كه در آنجا هست بريزد
احتمال ديگر آنست كه از بيخ ذكر آنچه ظاهر است بكشد تا سر ذكر وبعد از آن بيفشارد سر ذكر را اين حديث را
شيخ كليني روايت نموده است ودر تهذيب واستبصار ودر تهذيب بجاي طرفه ذكره نقل كرده است
ودر نسخ استبصار بعضي چنين است وبعضي الى راس الحشفه است وظاهرا اين خلاف از نساخ شده است
وشيخ روايت كرده است بسند صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه فرمودند كه
هرگاه شخصي بول كند سه مرتبه ذكرش را بيفشارد وبعد از آن اگر آبي ظاهر شود وتا ساق او برسد ضرور

ندارد

ندارد و در اين حديث نيز محتمل است كه مراد نه مرتبه كشيدن باشد چنانكه گفته شد يا از بيخ ذكر تا سر ذكر كشيدن
سه مرتبه باشد واحتمال شش نيز دارد كه سر ذكر نيز داخل باشد ودر حديث حسن كالصحيح نيز روايت
كرده است از آنحضرت صلوات الله عليه كه پرسيدند از آنحضرت كه اگر شخصي بول كند وغايط را بشويد بعد
از آن تري ببيند چه حكم دارد حضرت فرمودند كه اگر بعد از بول فشرده است ميان مقعد وخصيتين را
سه مرتبه وفشرده است ميان هر دو را وبعد از آن غايط را شسته باشد اگر آن مقدار آب بيرون
آيد كه بساق پاي او برسد پروا نكند كه ضرور ندارد وآنچه در اين حديث واقع شده است كه ميان
هر دو را فشرده باشد ظاهرش آنست كه مراد ميان خصيتين و سر ذكر باشد وبقرينه سياقي وقياس احتمال تمام
آن نيز دارد وبشستند ومحتمل است كه تاكيد اول باشد پس اگر سه مرتبه از مقعد تا سر ذكر فشرده باشد اگر آبي بيايد ضرر ندارد
بول نيست واگر ذكر تنها را فشرده باشد يا ما بين مقعد وخصيتين را تنها فشرده باشد محل شك است اگرچه
اظهر آنست كه يكي از اينها كافي باشد واحوط هر دو است واكمل آنست كه ذكر را نيز سه مرتبه بيفشارد وتا نه
دفعه نباشد والله تعالى يعلم فَاِذا صَبَّ الْماءَ عَلىٰ يَدَيْهِ لِلْاِسْتِنْجاءِ فَلْيَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي
جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجِساً وچون آب بريزد بر دو دست از جهت استنجا ومراد از يد
دست چپ است ودر بعضي از نسخ يده است يعني بر دست تنها بريزد وظاهرا هر دو نسخه غلط
نساخ است ويده ميبايد چنانكه خواهد آمد در وضوي حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه بيان آنكه
كه اين دعا را بخواند كه جميع ثنا مخصوص خداوند است با جميع شكر كه خداوند بر ما منت نهاد كه آب را
مطهر گردانيده است واين آب را نجس نگردانيده است از جهت منفعتهاي بسيار در آشاميدن وتطهير بدن
وثياب وساير طهارات وبنابرين احتمال نيز اشاره دارد بعدم تنجس آب قليل اول ظهور است وهم
اين امور از طهور استفاده ميشود وميبايد كه غافل نشوند از آنكه مشتمل اين اخبار ودلالت ميكنند بر آنكه
طهوري كه در قرآن مجيد واقع شده است بمعني مطهر است چون در مقام تطهير بدن از نجاسات واقع
شده است بعبارت قرآن مجيد واكثر فضلا از اينها غافل شده اند وبحث ملعون ابو حنيفه را قوي

میدانند که طهور مبالغهٔ طاهر است و ملاحظه نکرده اند که باجماع لغویین طهور بمعنی مطهر آمده است
و احادیث متواتره وارد شده است بر آنکه طهور بمعنی مطهر است نه بمعنی مبالغه در طاهر و آنکه لیطهرکم
نیز قرینه ایست که طهور بمعنی مطهر است چون یکجا فرموده است که وانزلنا من السماء ماء طهورا و جای
دیگر فرموده است وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به اگر همین آیه کافیست اما حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم آن آیه را مستند میسازند چون عموم آن بیشتر است و بعد از این نیز
خواهد آمد ویجب غسله من الماء مثلی ما علیه من البول یصبه مرتین هذا ادنی
ما یجزی و میریزد بر مخرج بول از آب دو مثل آنچه بر آن مانده است از بول غالب اوقات
یکقطره میماند پس دو قطره کافی باشد اما دو مرتبه میریزد و این کمترین آنچه است که مجزیست و اگر سه مرتبه
بریزد بهتر است از جهت صحیحهٔ زراره که حضرت سه مرتبه استنجا میکردند از جهت بول و از غایط بکلوخ
وخرقه استنجا میکردند و عبارت صدوق مضمون حدیث کالصحیح یا صحیح علی المشهور است از نشیط
بن صالح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال میکند که در استنجای بول چه مقدار آب
کافیست حضرت صلوات الله علیه فرمودند که دو برابر تری که بر حشفه مانده است و دو برابر غالبا
صدوق دو قطره فهمیده است و درین حدیث و احادیث دیگر استنجا دو مرتبه بار نرسیده است
اما در احادیث تطهیر بدن و جامه از بول وارد شده است که دو مرتبه آب بریزد یا دو مرتبه
بشوید و ظاهرا صدوق از آن اخبار حکم کرده است بر یکتن دو مرتبه و لیکن مشکلست استدلال از آن
اخبار زیرا که مدار استنجا بر تخفیف است بنا بر مشهور میان اصحاب مع هذا الشیخ طوسی جزئی دیگر
کرده است بعضی از استادان خود و ایشان از حضرت صلوات الله علیه که مجزیست در استنجای
بول که بشوید او را بمثل خود و میتوان این خبر را حمل بر قطره کرد اگر چه ظاهر آنست که مراد
حضرت این است که میباید در استنجای بول بمحض آب باشد چون بول آبست آب آن را پاک میکند
نه سنگ و از روی تقیه بعنوان مجزی فرموده اند و از این باب در مکالمات حضرات بسیار خواهد آمد

و هرگاه این معنی نیز مراد باشد دلالت دارد که هرگاه آن قدر آب باشد که اقل غسل منفصل آن
کافی باشد پس یکقطرهٔ بزرگ نیز اقل غسل منفصل می آید و مؤید این معنی است احادیث
معتبرهٔ بسیار که بعضی صحیح است و بعضی کالصحیح وارد است که حضرات آب بر یکجا میریختند و در هیچ خبر
وارد نشده است که دو بار ریخته باشند و بنا بر آنکه دو بار ضرور باشد جمعی از علما گفته اند که ظاهر
حکمی کافیست که آنچه آب بریزند اگر چه بیک کف باشد که اوله و آخری دو وطی داشته باشد پس ریختن
اول و آخر دو مرتبه میشود و میانه اگر دخل در طهارت نداشته باشد البته دخل در عدم نخواهد داشت
و آب ریختنهای حضرات را از این باب اخذ کرده اند و لیکن این استدلال ضعیف است زیرا که اکثر
امور شرع تعبدیست و معقول را در آن مدخلی نیست نمی بینی که اگر چیزی نجس باشد و آب کمتر از کر باشد
اگر یک کف از آنجا بردارند و بر آن نجس بریزند پاک میشود و اگر آن نجس را در آن آب اندازند
کل آب نجس میشود با آنکه آن آب بمراتب از آن کف بیشتر است چون در حدیث زراره سه مرتبه
واقع شده است احوط و اولی آنست که سه مرتبه آب بریزند هر چند علما عمل بآن حدیث نکرده اند
بعنوان وجوب بلکه حمل بر استحباب کرده اند و ما نیز جزم بوجوب آن نداریم اما میگوییم که اگر کسی
عمل متعدد کند بآن حدیث عمل کردن بهتر است از این استدلالات ضعیفه و الله تعالی یعلم
ثم یستنجی من الغائط و یغسل حتی ینقی ما ثمّ پس خود را میشوید از غایط و آنقدر میشوید
که پاک شود و نجاستی که در ظاهر در آنست روایت کرده اند شیخان بسند صحیح یا حسن کالصحیح
از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که از آنحضرت سؤال کردند که آیا استنجا را حدی
هست که چند مرتبه باید شست حضرت فرمودند که نه آنقدر میباید شست که مخرج پاک شود دیگر ولی
گفت که پاک میشود و اما بوی میماند حضرت فرمودند که نظر ببو نمیباید کرد یعنی بو ضرر ندارد و همچنین اگر
بوی در دست بماند ضرر ندارد و ظاهر آنکه اگر جرم بر آن موضع بماند یا بر دست بماند ضرر باشد بنجاست
که در ضرورت نجس است و موضع نیز بتبعیت آن نجس خواهد بود و لیکن این فرض نادر است

و از لفظ ثمّ ظاهر میشود که مذهب صدوق آنست که اوّل استنجای بول میکند و دیگر استنجای غایط
و بر مضمون اشعار وارد روایات بسیار از صحیح و موثّق و حسن بعنوان ترتیب ذکری که اوّل
استنجای بول را ذکر کرده‌اند و دیگر غایط را و بعضی از علما بعکس قائلند باعتبار موثقهٔ عمّار که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم که اگر کسی خواهد که
استنجا کند بکدام یک ابتدا کند فرمودند که اوّل بمقعد بعد از آن بذکر و اکثر
علما قائلند باینکه مخیّر است میان هر دو و ممکن است جمع کردن میان اخبار باینکه اگر آب استنجا کند اوّل
بر عکس چنانکه بعضی از اخبار اشعار بآن دارد و ظاهر نیست که حکمت تقدیم استنجای غایط آنست
که مخرج پاک شود تا در استبرا دستش آلوده نباشد و تا نجس نشود باین وجهی دیگر ظاهر میشود و در جمع که اگر [illegible]
باشد اوّل غایط را و الّا بر عکس و این احتمالات از جهت رفع تناقض است در اخبار که ممکن است چنین
مطلوب باشد و راویان فهمیده باشند و الّا باینها عمل نمودن مشکلست پس مخیّر بودن اظهر است و الله
تعالی یعلم **والمستنجی یصبّ الماء اذا انقطعت درّة البول** و کسی که خواهد استنجا کند صبر کند
تا سیلان بول منقطع شود بعد از آن آب بریزد و ظاهر نیست که در صورت استبرا در کار باشد
چنانکه مجرّبست که اگر بعد از این استبرا کند چیزی بیرون نمی‌آید و مکرر این ملاحظه کرده‌ام و ظاهر
یصبّ الماء آنست که بکمتر کافی باشد و همین مضمون از شیخان بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه روایت کرده‌اند که آن حضرت فرمودند که چون سیلان بول منقطع شود
آب بریزد و احادیث معتبره کالصحیح بر مضمون وارد شده است **و من صلّی فذکر بعد**
ما صلّی انّه لم یغسل ذکره فعلیه ان یغسل ذکره و یعید الوضوء و الصلوة و کسی که
نماز کند و بعد از نماز بخاطرش برسد که استنجای بول نکرده بود و پس بر اوست که استنجا
بکند و وضو و نماز را اعاده کند و بر مضمون حدیث صحیح و موثّق و قوی وارد شده است که اعاده
وضو کند با استنجا و اعادهٔ صلوة و احادیث صحیحه و حسنه و موثقه نیز وارد شده است که اعاده

مخرج غایط را شوید و بعد از آن بول را و اگر [illegible] کند

استنجا و نماز بکند و اعادهٔ وضو نکند ناچار است از آنکه اعادهٔ وضو را حمل بر استحباب کنیم و در اعادهٔ
نماز نیز احادیث بسیار از طرفین وارد شده است و مشهور وجوب اعادهٔ صلوة است و حدیث
صحیحی وارد شده است که در وقت اعاده میکند و در خارج وقت اعاده نمیکند و طریق جمع باین
عنوان بد نیست امّا اگر باین نحو جمع کنیم که اعاده در وقت و خارج هر دو بر سبیل استحباب است مطلقا
اگر چه احوط آنست که در هر دو صورت اعاده کند و مظنون آنست که فرق نیست میان نجاست
مخرجین و غیر آن و مشهور نیست که وقتی که در استنجا قائلند که نماز را اعاده میکند در وقت و خارج
وقت و در سایر نجاسات در وقت اعاده میکند و ظاهرا فرقی نباشد و الله تعالی یعلم **و من نسی**
ان یستنجی من الغایط حتّی صلّی لم یعد الصلوة و کسی که فراموش کند استنجا از غایط را
تا نماز کند اعادهٔ نماز نمیکند و بر مضمون موثقهٔ عمّار وارد شده است و موثقهٔ سماعه وارد شده است
که اعاده میکند و صحیحهٔ علی بن جعفر وارد شده است که اگر در اثنای نماز بیاد شد اعاده کند و اگر از نماز فارغ
شده باشد اعاده نکند و ظاهر عبارت صدوق اشعاری باین تفصیل دارد که گفته است حتّی صلّی
یعنی از نماز فارغ شده باشد و عمل باین جمع بد نیست و اگر چه اعاده احوط است خصوصا در وقت
و نهایت احتیاط آن است که در خارج وقت نیز قضا کند **و یجزی فی الغایط الاستنجار بالحجارة**
والخزف و المدر و کافیست در استنجای غایط که موضع را پاک کند بسنگ و کهنه و کلوخ و بر
مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و خلافی ظاهرا نیست در میان علما که غیر سنگ و دیگر
کلوخ و سه کهنه و دیگر خلاف است که اگر بیک سنگ یا دو سنگ پاک شود آیا تمام آن سه سنگ
لازم است مشهور لزوم است و همچنین اگر سه طرف یک سنگ را بر خود مالد خلاف است احوط آنست
که سه عدد باشد خصوصا سنگ و خلافی نیست که اگر به سه سنگ پاک نشود زیاده لازم است تا پاک شود
و سنت است که بطاق تمام کند پس اگر بچهار سنگ پاک شود سنگی دیگر بر خود مالد تا پنج شود و مشهور
آنست که در اینجا زوال عین کافیست بخلاف استنجای آب که در آنجا زوال عین و اثر هر دو میباید و اثر

جایز نیست از اجزاء و صغار که بغیر از آب غالبا زایل نشود پس اگر اثر مانده و عرق کند و زیر جامه رنگ
بردارد و مثلا نماز میخواهد کرد و اثر معلوم نیست که پاکست یا نجس است ظاهر نیست و آنچه از اخبار صحیحه ظاهر میشود
آنست که تا آب متعذر باشد اکتفا بسنگ نکند و خلافی نیست در آنکه استنجای مخرج بول را به آب
باید کرد و کلوخ و غیر آن مجزی است و در استنجای غایط دغدغه درین نیست که جمع میان سنگ
و آب بهتر است و در صورت جمع لازم نیست که سه سنگ باشد همین که عین زایل شود اگر چه بیک سنگ
باشد سنت است اگر چه سه سنگ بهتر است وقال الرضا صلوات الله علیه فی الاستنجاء یغسل
ما ظهر علی الشرج ولا یدخل فیه الانملة و بسند صحیح منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله
علیه فرمودند میشوید آنچه از ظاهر است از حلقه دبر و انگشت باندرون نمیکند و بسند موثق از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز وارد شده است و خلافی نیست میان علما در آنکه
واجب نیست اندرون را شستن و همچنین در ذکر اما در فرج زنان جایی که بشویند آنچه را ظاهر میشود در
وقت نشستن نه در وقت ایستادن علی المشهور ولا یجوز الکلام علی الخلاء لنهی النبی صلی الله
علیه وآله و جایز نیست یعنی مکروه است حرف زدن در حالت بول و غایط یا در وقتی که نشسته باشد
از جهت آن زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله نهی کرده است از سخن گفتن درین حال و روایت بسند
کالصحیح از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
نهی فرمودند از آنکه شخصی در خلا باشد و از چیزی سوال کند که او جواب دهد یا ابتدا سخن گوید مطلقا
با کسی سخن گفتن بدست و نهی حضرت دلالت ندارد بر حرمت زیرا که آنحضرت نهی از مکروهات
کرده اند چنانکه از محرمات کرده اند چنانکه خواهد آمد مناهی آنحضرت که اکثر آن مکروهات است و ظاهرا
لا یجوز هم نیز صریح در حرمت نیست چنانکه صدوق و شیخ مفید بسیار ازین باب گفته اند خصوصا
در استنجا و لیکن احتمال هر دو دارد و [illegible] حال نهی حضرت دلالت بر آن میکند که با کسی سخن
نه آنکه سخن نگوید مگر آنکه مراد صدوق نیز این باشد چون نادر است که کسی با خود سخن گوید و لیکن

بنقل آمده

آینده

آینده مطلق است ورُوی ان من تکلم علی الخلاء لم تقض حاجته و در روایتی واقع شده است
که هر که در حالت خلا سخن گوید حاجتش بر آورده نمیشود و ظاهرا مراد همین حاجت باشد یعنی فضله
بیرون نمی آید زیرا که میباید که طبیعت متوجه دفع آن باشد و وقتی که متوجه چیزی دیگر میشود آن دفع
نمیشود و سبب طول جلوس میشود و ممکن است که نهی حضرت شامل کلام نفسی باشد و مجرب است که اگر
آنجا مشغول فکری شود و با خود در سخن باشد قضای حاجتش نمیشود و محتمل است که قضای حاجت شامل این حاجت
و غیر این حاجت باشد و مراد این باشد که سخن کردن سبب این است که هیچ حاجتی او بر آورده نشود
چون مخالفت حضرت رسول الله کرده است و این روایت را صدوق در علل بسند قوی از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت نموده است که فرمودند که سخن مگو در خلا که هر که سخن میگوید
در آنجا حاجتش بر آورده نمیشود و ظاهرا روایت دلالت برین دارد که در وقتی که نشسته باشد
مکروه است پس اگر پیش از نشستن یا بعد از آن سخنی گوید ضرر ندارد چنانکه گذشت در حکایت
غلام خود فرمود که با تو باشد تا من در آیم و ازین حکم استثنا کرده اند ذکر را و احادیث در آن
گذشت و همچنین اگر ضرور شود سخن گفتن مثل کاری که فوت شود اگر نگوید و عمومات آیات و اخبار
دلالت برین میکند مثل وما جعل علیکم فی الدین من حرج وان النبی صلی الله علیه وآله قال لبعض
نسائه مری نساء المؤمنات ان یستنجین بالماء و یبالغن فانه مطهرة للحواشی و مذهبة
للبواسیر به تحقیق و درستی که آنحضرت صلی الله علیه وآله بعضی از زنان خود فرمودند که امر کن زنان
مؤمنه را که استنجا به آب بکنند و مبالغه کنند در شستن و خوب بشویند که آب بسیار دخیل است در پاک
کردن اطراف دبر و بسیار مؤثر است در دفع بواسیر بمضمون این حدیث کلینی و شیخ بسند صحیح
روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ظاهر حدیث آنست که امر مستحب باشد
بتجربه فواید که حضرت ذکر نموده است و آنکه خطاب بزنان نموده مردان نیز شریکند در این حکم
چنانکه اگر خطابها با مردانست زنان شریکند و دلالت میکند بر آنکه خبر واحد حجت باشد و عمل

توان کرد و با وجود قدرت بر علم خصوصاً نسبت بزنان که تکلیف ایشان ببعضی مسائل بیرون
آمدن پس اگر شوهر ایشان مسئله را از عالم بشنود و بایشان بگوید میتوانند بآن عمل نمودن چنانکه
مدار برین بوده است در زمان حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
وَلا يَجُوزُ التَّغَوُّطُ فِي فَيْءِ النُّزّالِ وَتَحْتَ الأَشْجارِ المُثْمِرَةِ و جایز نیست قضای حاجت نمودن
در سایه که قافله در آنجا منزل میکنند و در زیر درختان میوه دار و ممکن است که مراد از فیء نزّال منزل
باشد و فیء بمعنی مرجع باشد چنانکه در حدیث سؤال ابو حنیفه گذشت که در منزل قافله بقضای حاجت
مرو و مراد از شجره آنست که بالفعل میوه داشته باشد چون در همان حدیث بلفظ مساقط اثمار
واقع شده است یعنی جایی که محل افتادن میوه باشد و اشعاری دارد بآنکه یک علت آنست که
مبادا سبب نجس شدن میوه باشد و در حدیث قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
منقولست که آن حضرت نهی فرمود از آنکه بقضای حاجت روند در کنار چاهی که از آنجا آب میکشند
یا در کنار نهری که از آنجا آب بردارند یا در زیر درخت میوه داری که میوه داشته باشد وَالعِلَّةُ
فِي ذَلِكَ ما قالَ أَبُو جَعْفَرٍ البَاقِرُ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ إِنَّ لِلّٰهِ تَبارَكَ وَتَعالَى مَلائِكَةً وَكَّلَهُمْ
بِنَباتِ الأَرْضِ مِنَ الشَّجَرِ وَالنَّخْلِ وَما مِنْ شَجَرَةٍ وَلا نَخْلَةٍ إِلّا وَمَعَها مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مَلَكٌ
يَحْفَظُها وَما كانَ مِنْها وَلَوْلا أَنَّ مَعَها مَنْ يَمْنَعُها لَأَكَلَها السِّباعُ وَهَوامُّ الأَرْضِ إِذا كانَ
فِيها ثَمَرُها وَإِنَّما نَهَى رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَضْرِبَ أَحَدٌ مِنَ المُسْلِمِينَ خَلاءَهُ
تَحْتَ شَجَرَةٍ أَوْ نَخْلَةٍ قَدْ أَثْمَرَتْ لِمَكانِ المَلائِكَةِ المُوَكَّلِينَ بِها قالَ وَلِذَلِكَ تَكُونُ الشَّجَرُ وَالنَّخْلُ
أُنْساً إِذا كانَ فِيهِ حَمْلُهُ لِأَنَّ المَلائِكَةَ تَحْضُرُهُ و علت کراهت یا عدم جواز آنست که صدوق
بسند حسن کالصحیح در علل روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود
که الله تبارک و تعالی را فرشتگانی چند هست که موکل ساخته است ایشان را بآنچه از زمین میروید
از درختهای میوه و درختان خرما پس هر درختی که هست از درختان میوه و درختان خرما البته

الله تبارک

تبارک و تعالی ملکی موکل ساخته است که محافظت آن درخت بکند و اگر نه حفظ این فرشتگان
باشد هر آینه اینها را بخورند درندگان و جانوران زمین وقتی که میوه داشته باشند و از این جهت
است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرموده از آنکه احدی از مسلمانان بقضای حاجت
رود در زیر درخت خرمایی که میوه داشته باشد از جهت فرشتگان که موکل اند بر آن درختان
پس حضرت فرمود که از این جهت است که درختان میوه و خرما در وقت بار داشتن انس اند
و مؤنسان میخواهند که در زیر آن درختها ساکن شوند هر چند میوه آنها رسیده باشد یا میوه نخواهند
بلکه از جهت فرشتگانی که در آنجا حاضر اند با ایشان انس دارند و این خبر نیز دلالت میکند بر آنکه
کراهت در وقت میوه است پس در جایی که شجره مطلق واقع شده باشد حمل بر مقید باید کرد
و لیکن جمعی کثیر از علما گفته اند که چون حضرت مطلق فرموده است و مقید پس در مطلق کراهت باشد
و در مقید کراهت بیشتر باشد پس هر درختی که میوه بردارد خواه در وقت میوه و خواه در غیر
آن وقت مکروه باشد در زیر آن قضای حاجت کردن و لیکن در وقت میوه کراهت آن
شدیدتر باشد بلکه محتمل است که در وقت میوه حرام باشد چون سبب تنفیر میشود و ایذای
حرام است و سبب هتک حرمت آن نیز میشود و در غیر وقت میوه مکروه باشد و از کلام صدوق
این ظاهر میشود و نیز ظاهر میشود که حرام است در منازل قافله و اگر کاروانسرا باشد محتمل است حرمت
آن چون واقف وقف کرده است که مردمان در آنجا منزل و استراحت کنند و وقف
نکرده است که چنین کنند قطع نظر از آنکه سبب است که مردمان در شبها پای ایشان نجس
میشود و موجب ایذای ایشان و لعن ایشان است والله تعالی یعلم وَمَنْ لا يَنْقَطِعُ بَوْلُهُ
وَيَغْلِبُهُ فَاللّٰهُ أَوْلَى بِالعُذْرِ فَلْيَتَّقِ عَلَيْهِ ما اسْتَطاعَ وَلْيَتَّخِذْ خَرِيطَةً و کسی که بول
او منقطع نشود و غلبه کند بر او که نتواند منع آن کردن پس چون بلا از حق سبحانه و تعالی واقع است
پس او اولی است که عذر بنده را بپذیرد و معذور دارد و بنده را یعنی البته معذور داشت

نزد حق سبحانه و تعالی و با این حال نماز میتواند کرد و میباید بکند پس باید که از بول ایشان نگه
و نماز گمگشتن باشد و نگذارد که بجامه و بدنش برسد و بدر کیسه میدوزد از کرباس پنبه دار تا نجس
یا از امثال آن که بول از آنجا بیرون نیاید و ذکر خود را در آن کیسه کند که همین ذکرش نجس شود
و تعدی بجای دیگر نکند بدانکه کلینی رضی الله عنه بسند کالصحیح روایت کرده است از منصور بن حازم
که عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی علت بول داشته باشد
و قادر نباشد بر حبس بول چکند حضرت فرمودند که هر گاه قدرت بر حبس آن نداشته باشد
حق سبحانه و تعالی اولیست بآنکه او را معذور دارد از مخلوقین و ایشان معذور میدارند بندگان
خود را در چیزی که بنده ایشان قدرت بر آن نداشته باشد اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین
معذور میدارد و پس کیسه با خود نگاه دارد که بول تعدی نکند و شیخ طوسی رحمه الله از آنحضرت
صلوات الله علیه باسند صحیح روایت کرده است که از آنحضرت سوال کردند از سلس البول حضرت
فرمودند که در وقت نماز کیسه با خود نگاه دارد که بول تعدی نکند و بسند موثق کالصحیح از آنحضرت
سوال کردند که اگر شخصی از ذکر او قطره قطره بول یا خون آید چکند حضرت فرمودند که کیسه با خود نگاه
دارد و وضو بسازد و نماز بکند که این بلایی است و ابتلایی است که بآن مبتلا شده است و وضو را
اعاده نکند مگر از حدیثی که از آن وضو میسازد و ظاهر مراد آنست که بسبب سلس البول وضو را اعاده
نکند اگر بول بعنوان متعارف یا غایط یا باد از وی صادر شود وضو بسازد و بعد از این حدیث حضرت
فرمودند ومن بال ولم یتغوط فلیس علیه الاستنجاء وانما علیه غسل ذکره ومن
تغوط ولم یبل فلیس علیه ان یغسل ذکره وانما علیه ان یستنجی و کسی که بول کرده
باشد و غایط نکرده باشد استنجای غایط بر او واجب نیست بلکه ذکرش را میشوید و کسی که
غایط کرده باشد و بول نکرده باشد بر او استنجای بول لازم نیست و این عبارت حدیث موثق کالصحیح است
که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و حضرت رد بر جماعتی از سنیان

فرموده‌اند

فرموده‌اند در چیزی که لازم میدانند و چیزی را دلیل آورده که بمنزله دلیل باشد گویا
میفرمایند که شما قایلید که اگر کسی بول کرده باشد استنجای غایط بر او لازم است از جهت آنکه شاید
از او نجاست بدر آمده است و نجاست در مخرج غایط نیست پس هر گاه شما در اینجا قایلید همان دلیل در
عکس آن جاریست و این بحث الزامی است ومن توضأ ثم خرجت منه ریح فلیس
علیه الاستنجاء وانما علیه اعادة الوضوء و کسی که وضو بسازد و بعد از آن از وی
از او بیرون آید استنجا بر او واجب نیست بلکه اعاده وضو میکند و بسند دیگر روایت کرده است
عمار بسند موثق که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردم که اگر شخصی بادی از او جدا
شود استنجا بکند حضرت فرمودند که نه وروی ان ابا الحسن الرضا صلوات الله علیه
کان یستیقظ من نومه فیتوضأ ولا یستنجی وقال کالمتعجب من رجل سماه بلغنی
انه اذا خرجت منه ریح استنجی روایت کرده است شیخ رحمه الله بسند صحیح از سلیمان
جعفری که من دیدم آنحضرت صلوات الله علیه که از خواب بیدار میشدند استنجا نمیفرمودند و
میفرمودند از روی تعجب از شخصی که حضرت نام او را بردند که بمن خبری رسیده است که فلانی هر گاه
بادی از او جدا میشود استنجا میکند و چون نزد عامه خواب ناقض است باعتبار آنکه وقتی که آدمی
بخواب میرود قوت ماسکه ضعیف میشود و باد از او جدا میشود و چنانکه ظاهر کلام صدوق است چنانچه
خواهد آمد پس آنشخص از جهت خواب نیز وضو میکرده است که بسبب خروج ریح است بنابرین
حضرت بعد از خواب این را فرمودند و ممکنست که غرض حضرت این باشد که بطلان قول او
که استنجا از برای بول و غایط است نه از برای باد و خواب را بوضو ساختن و
عدم استنجا بیان فرمودند و بیان عدم استنجا از ریح را بآن تعجب بیان فرمودند و حق
تعالی یعلم **باب** اقسام الصلوة این بابی است در اجزای نماز و در بیان
و مجاز است یکی آنکه اجزا را اقسام گفتن مجاز است چون اقسام را در افراد استعمال میکنند

استنجا ریح

وعلاقهٔ تجوز آنکه گویا هر جزوی ازین اجزا نمازیست برسر خود و هم طهارت جزو نیست بدون مجازات
و وجه مجاز آنست که چون طهارت شرط نماز است و نماز بدون آن صحیح نیست پس گویا جزو
اعظم صلوة است. وقال الصادق صلوات الله علیه الصلوة ثلثة اثلاث ثلث
طهور و ثلث رکوع و ثلث سجود. کلینی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح و بعضی این
قسم حدیث را صحیح میدانند که ابراهیم بن هاشم در آنست از حضرت امام جعفر صادق صلی
الله علیه که نماز سه جزو دارد یک ثلث آن طهور است که عبارتست از وضو و غسل و تیمم و ازاله
نجاست از جامه و بدن و مصلی و غیر آن چنانکه بعضی از آنها گذشت و بعضی خواهد آمد و ثلثی دیگر
رکوع است و ثلثی دیگر سجود است. نماز اگرچه بیشتر است اما چون اهتمام شان رکوع و سجود بیشتر است
و لهذا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید امر باین فرموده است که ارکعوا و اسجدوا این دو جزو را
فرموده تا مکلف اهتمام شان این دو جزو بیشتر داشته باشد و غرض از ذکر طهارت با وجود
اعظم آنست که مکلف اهتمام شان طهارت داشته باشد که بمنزلهٔ جزو اعظم نماز است بلکه ثلث
نماز است و با آنکه مسایل طهارت ثلث مسایل نماز است و چون حکیم تامل نماید خواهد دانست
بعلم **باب** وقت وجوب الطهور این بابیست در بیان وقت واجب
شدن طهارت و علما از آیه استدلالات کرده اند مناسب آنست که اول تفسیر آیه کرده شود
و آنچه از آن استنباط کرده اند مذکور شود و بعد از آن شروع در حدیث شود چنانکه وعده شد
قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم
الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنبا فاطهروا و ان کنتم
مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا
ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه ما یرید الله لیجعل
علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون ترجمه اش

اینست

اینست که ای گروهی که ایمان بخدا و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم آورده اید هرگاه بنماز
برخیزید و اراده نماز داشته باشید پس بشوئید روهای خود را و دستهای خود را تا مرفقها و مسح
کنید بعضی از سرهای خود را و پاهای خود را تا کعبها و اگر جنب باشید پس غسل کنید و اگر بیمار باشید یا در سفر
باشید یا از ادب خانه بیرون آمده باشید یا با زنان مجامعت کرده باشید و آب نیابید پس
تیمم کنید از خاک پاک یا زمین پاک و بعضی از روهای خود و دستهای خود را از آن مسح کنید
که خداوند عالمیان نمیخواهد که کار را بر شما تنگ کند ولیکن میخواهد که شما را پاک کند تا شاید که شما شکر
او را بجا آورید اما استنباطاتی که علما کرده اند از یک یک ازین فقرات و الله سبحانه و تعالی چون
بار تکالیف از جهة مصالح بندگان بر دوش ایشان که نهاده است ایشان را مخاطب ساخته است
و لهذا از خود و از سبب لذت مخاطبه مستکینیها هر یک شود دیگر بخطاب یا ایها الذین آمنوا مخاطب
ساخته و خطاب اوقات یا اوصاف ندای بعید اطلاق میکنند و با آنکه حق سبحانه و تعالی از قرب و بعد
جسمانی منزه است گویا بنده کار ناسیزا باید که ای دوران از بساط قرب من خبردار باید که چه میشنوم
خوانده از صفت قرب خود گردانیده ام بیائید و دیگر تاکید آن بلفظ ای و ها تنبیه فرموده است گویا
میفرماید که از خواب غفلت بیدار شوید و دیگر ایشان را بوصف ایمان یاد فرموده گویا میفرماید که اگر راست
میگوئید در دعوی ایمان این اعمال را بجا آورید تا اعمال شما تصدیق اقوال شما کند و دیگر بلفظ آمنوا که فعلیست
و دلالت بر تجدد و حدوث میکند فرموده و نفرموده که یا ایها المؤمنون تا اشعار فرماید که میباید ایمان
شما در تزاید باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی وصف مؤمنان فرموده است که و اذا تلیت علیهم
آیاته زادتهم ایمانا یعنی مؤمنان جمعی اند که چون آیات الهی بر ایشان خوانده میشود ایمان ایشان
زیاده میشود و اشعاریست بآنکه کمال شما در ایمانست و کمال ایمان در عبادتست پس مردم را
در عبادت من کوشش کنید و دیگر بلفظ جمع عامی آورد تا شامل حاضران و غایبان و موجودان
و کسانی که موجود خواهند شد الی یوم القیام بوده باشد و چون قرآن موجود است الی یوم القیامه

خود خطاب میکند همه را چنانکه خلایق در علم الهی موجودند کل یوم و اکثر تکالیف الهی سبحانه و تعالی
مصدر باین خطاب ساخته است تا هوشمندان از لذت خطاب زنده شده مشغول آن تکلیف
گردند اذا قمتم الی الصلوة مشهور میان علما آنست که مراد آنست که اذا اردتم القیام
یعنی هرگاه اراده نمایید که نماز را بجا آورید و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست
بسند کالصحیح که مراد هست که اذا قمتم من النوم یعنی هرگاه از خواب برخیزید وضو بسازید
و اکثر علما از این حدیث غافل شده اند بآنکه در ورق هم تهذیب است و اذا اگرچه در لغت از
جهة عموم نیست ولیکن عرفا از آن عموم میفهمند و قمتم بنا بر مشهور چند احتمال دارد یکی قیام نماز است
چنانکه میگویند هم بجا آوردن نماز است چنانکه میگویند فلان قیام بامر الهی کرد یعنی بجا آورد دوم
استاده و خوابیده نشسته سیوم رفتن بسوی مقصدات از جهة نماز و آنچه مناسب حدیث باشد
که گذشت و لفظ صلوة محتمل است که مراد از آن نماز واجب باشد و در این صورت وضو واجب خواهد
بود و یا اعم از واجب و سنت باشد وضو نیز اعم خواهد بود فاغسلوا وجوهکم لفظ فا در جزا اذا واقع
شده است یعنی هرگاه بنماز برخیزید پس روها بشویید و اخبار برای نماز واجب و پیش از
وقت نماز واجب نیست پس در آمد که بعد از وقت نماز وضو واجب است و آنچه
که در این باب مطلوبست و حدیث نیز بر این معنی دلالت میکند و گویا چون حق از عالمیان فرمود
که چون برخیزید بنماز روی را بشویید و ظاهرش آنست که بشویید از برای نماز پس حقیقت آن
یا رفع حدث در آمد بحسب ظاهر کلام دیگر فرمود که بشویید روها و دستها را و مسح کنید سرها و پاها
ظاهرش آنست که شستن و مسح کردن در حقیقت متقابل یکدیگرند پس هر جا که باید شست
میباید که جریان آب بشود چنانکه اخبار بسیار خواهد آمد تا شستن متحقق گردد و اما قطرات
یعنی روان شدن آب و همین که از موضعی بموضعی دیگر حرکت کند شستن بفعل آمده است
دیگر فرموده است وجوهکم ظاهرش آنست که جمعیت باعتبار مکلفین است یعنی روهای خود را بشویید

یعنی هر یک روی خود را بشویید و اگر ایشان را باهم جمع فرموده است اشعاری دارد که نفس واحده
میباید همه باهم وضو بسازند تا باهم نماز جماعت کنند و جماعت وضوی ایشان نیز بفعل آید که در اول
وقت همگی مشغول مقدمات نماز شوند و اگر فرموده که روی را بشویید در عرف چنین میفهمند که کل روی
باید شست خصوصا هر گاه دو باقی را همه مقید بحدی ساخته و او را مطلق گذاشته باشد که این دلیل
اراده کل وجه است و جمعی گفته اند که وجه از مواجهه است پس هر گاه هر کس رو بروی امام نشسته
باشند هر چه از روی که مواجهه بهر گرفته اند آن روست و خفی نیست که اشتباه کرده اند و بر عکس است
زیرا که مواجهه روی بر نشستن است و از وجه گرفته اند نه بر عکس بنا بر این است که حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه بیان آن فرموده اند که مراد الهی آن مقدار است که ابهام و وسطی بر او
گردد اگر از ظاهر قرآن در میآمد حضرت میفرمودند و ائمه هدی از بطن قرآن همه چیز را میدانستند
اما اگر کسی چند رو داشته باشد همه را میشوید بنا بر قول همه اگر اصلی و زاید از هم جدا نباشد و اگر ممتاز باشد
بعضی را گفته اند که اصلی را میشوید و بعضی گفته اند همه را بواسطه ظاهر آیه که بلفظ جمع آورده است و محتمل است که
جمعیت آیه اشاره باشد بآنکه باید روی بدن روی دل را بشویید بتوبه و انابت از معاصی و تقلبات که مانع
دل را از صلوة حقیقی که حق سبحانه و تعالی فرموده است از حال حضرت ابراهیم که گفت وجهت وجهی
و مخفی نیست که در آن آیه مراد وجه قلب است و همچنین روی عقل را بشویید از دناس تفکرات باطله
متوجه جناب اقدس الهی کند تا و شود که بتفکر و یتفکرون فی خلق السموات والارض و روی روح را بشوید
از هر کینه که او را حاصل شده است از توجه او بغیر معشوق حقیقی و علی هذا القیاس روی سر و روی خفی
را بشویید از غیر او و لهذا سید العارفین و قبلة الواصلین امام المحبین و مقتدی المصطفین علی بن الحسین
زین العابدین صلوات الله علیه در حالت وضو متغیر میشدند به مرتبه که اصحاب خوف فنا داشتند
و از آنحضرت سبب آن را سوال مینمودند حضرت میفرمودند که نمیدانید که بجناب که مشغول میباشم
و با که گفتگو میباید کرد و همچنین منقولست که خطاب بحضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام رسید که یا عیسی

طهارت را از برای جسد که من بشویی و باطن را از برای عبادت من از آنچه که دوات و بلیّه باک
کن و خواهد آمد همچنین در باب اعضای ظاهر و باطن هر یک را شیئی خاص دارد و حکمتی که جمعیت
اشاره به آنها باشد و ایدیکم الی المرافق و بشویید دستهای خود را تا مرفق اکثر علمای عامه و خاصه
الی را بمعنی مع گرفته‌اند چون همه نقل اجماع کرده‌اند بر آنکه واجب است شستن مرفق و اگر بمعنی انتها
گیرند دخول مرفق از ایشان فوت میشود و بعضی که بمعنی انتها گرفته‌اند بعضی متعلق بمغسول گرفته‌اند یعنی
دست را بر چهار معنی اطلاق میکنند در یکجا چهار انگشت مراد است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که
والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما یعنی دست دزد را ببرید خواه مرد و خواه زن و بمذهب
شیعه چهار انگشت غیر ابهام مراد است چنانکه احادیث خواهد آمد و اطلاق میکنند بر دست تا
بند دست و بر دست تا مرفق و بر دست تا کتف پس حق سبحانه و تعالی خواست که بیان فرماید
که کدام دست را باید شست فرمود که دست را تا مرفق بشویید تا آن احتمال را رد و بعضی دیگر از بیان
انتهای غسل گرفته‌اند و گفته‌اند که تا مرفق بشویید که مرفق را داخل کنید و ابتدا از هر جا میتوان کرد
اما اگر ابتدا از سر دست باشد و انتها مرفق بهتر خواهد بود و چون اجماع شیعیان و سنیان است که
ابتدا از سر دست واجب نیست و کلینی بسند قوی کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که تنزیل آیه من المرافق است یعنی چنین نازل شده است الی بمعنی من
است و آنچه ظاهر است قطع نظر از احادیث آنست که در شستن رو و دستها ابتدا و انتها
از آیه ظاهر نمیشود بلکه آیه در شستن آنها معلوم الدلالة است و در ابتدا و انتها مجملست تا از اخبار ظاهر
شود و از طرفین دلایل گفته‌اند و همه مذکور شده است و آنچه در شستن رو مذکور شد در دستها جاری است
دیگر وامسحوا برؤسکم اما مسح پس ظاهر آن دست مالیدنست پس اگر دست مالیده
شود بر سر آن مقدار که رطوبت آن بسر برسد کافیست و در زیادتی مشهور آنست که بمنزله قبل
غسل برسد و اگر اوقات بعد از مسح سر که پا را مسح میکنند اقل تخیل بلکه اضعاف آن محقق میشود

و در نیت

و در نیت که ضرر رسیده باشد اما اگر آب بر دست بنحوی که کم شود و بعد از آن مسح کشید
احوط است و اما پس در حدیث صحیح وارد شده است که مبیّن تبعیض است یعنی بعضی از سر را
مسح کشید و در احادیث صحیحه وارد شده است که پیش سر را مسح کشید و تفصیل آن در اخبار
ظاهر خواهد شد دیگر وارجلکم الی الکعبین بنصب قراءت کرده‌اند و بعضی ایشان بر نصب و در حدیث
کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که جبرئیل نازل کرده است بکسر جر را و بنابر جر عطف
خواهد بود بر محل جار و مجرور که آن نصب است بمفعولیت پس گویا حق سبحانه و تعالی فرموده باید که سرها را
مسح کنید و پاها را مسح کنید و الی در اینجا همان احتمالات دارد و ظاهر شستن آنست که پاها را با کعبین
مسح کنید تا موافق الی المرافق باشد و اگر بمعنی انتها گیریم نیز ضرر نیست و لیکن احادیث صحیحه دلالت
میکند بر معنی اول و خواهد آمد و همچنین در کعب خلاف عظیمی است که در ضمن اخبار بیان خواهد شد
و از ترتیب ذکر یا آنکه جمعی ترتیب در آورده‌اند بوجوه بسیار و لیکن دلالت خفی میدارد
عمده احادیث است که خواهد آمد پس از عموم اذا قمتم ظاهر میشود که هر گاه بنماز برخیزید وضو بسازید
و باجماع شیعه و سنی واجب نیست پس بعضی قایل بعموم مجاز و اشتراک شده‌اند و گفته‌اند
که مراد آنست که اگر وضو نداشته باشید وضو بسازید بر وجه وجوب و اگر وضو داشته باشید
بر وجه استحباب و خواهد آمد که تجدید وضو مستحب است و بعضی تقدیر میکنند که هر گاه بنماز برخیزید و محدث
باشید بحدث اصغر وضو بسازید و اگر محدث باشید بحدث جنابت غسل کنید و بنابر حدیث از این
آیه مراد آنست که هر گاه از خواب برخیزید وضو بسازید و وضو با احداث دیگر از آیه دیگر و احادیث
ظاهر میشود و هیچ محذوری نمی‌باید کرد و ان کنتم جنبا فاطهروا بنابر حدیث عطف خواهد بود بر جمله اول
کلام که اذا قمتم باشد یعنی وضو را از برای نماز بسازید و اگر جنب باشید غسل کنید و در این صورت
غسل جنابت واجب لغیره خواهد بود و پیش از دخول وقت نیز غسل واجب خواهد بود و لیکن
بوجوب موسع که تاخیر آن جایز است تا آخر وقت بتقدیر غسل و نماز و بعد از آن واجب مضیق

میشود و بنابر مشهور عطف خواهد بود بر آنکه گفتیم و مجموع ثبت مقدر و معنی آن چنین میشود که هرگاه که بنماز
برخیزید اگر محدث بحدث اصغر باشید وضو بسازید و اگر جنب باشید غسل کنید و در صورت
غسل نیز غسل و وضو واجب لغیره خواهد بود از جهت نماز و پیش از دخول وقت سنت خواهد بود و بعد از آن
واجب و بنابرین وضو با غسل جنابت نخواهد بود و غسل خواهد بود و بس بقرینه مقابله وضو
با غسل و حق اینست که آیه درین معانی مجمل است و محتمل الامرین رجوع باحادیث میباید کرد و تتمه
آیه با بسیاری از تحقیقات خواهد آمد و در باب تیمم اگر شیخ مذکور خواهد شد و آنچه در جواب این
تحقیقات هست یک کتاب عظیمی از برای آن میباید نوشت و لیکن مجملی که ضرور بود ذکر کردیم
والله تعالی یعلم قال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه اذا دخل الوقت وجب الطهور
والصلوة ولا صلوة الا بطهور حضرت فرمودند که هرگاه داخل میشود وقت نماز واجب میشود
وضو و غسل و تیمم و نماز و نماز بی چیزی صحیح نیست بی مطهر و محتمل است که مراد از طهور اعم از مطهر از حدث باشد
یا خبث و این اظهر است اگرچه معنی اول اشهر است و ظاهر مفهوم شرط آنست که پیش از دخول وقت
هیچگاه که نماز واجب نیست طهور نیز واجب نیست چنانکه ظاهر آیه نیز این بود و گذشت و ظاهر لاصلوة
الا بطهور نفی صحت است اگرچه بسیار جا این عبارت از جهت نفی کمال واقع شده است مثل لاصلوة
لجار المسجد الا فی المسجد چنانکه خواهد آمد و لیکن اجماع مسلمانان است از خاصه و عامه که نماز بیطهور باطلست
بر آن نماز نیست و خلافی که شده است در صورتیست که آب و خاک نباشد احوط آنست که بعنوان ادا
بجا آورد و بعد از طهور قضا کند

باب افتتاح الصلوة وتحریمها وتحلیلها

باید است در آنچیزی که اول نماز است و آن چیزی که چون آنرا بجا آورند آن چیز حرام میکند
بسیار چیز را که پیش از نماز جایز بود و آن چیزی که چون آنرا بجا آورند آنچه حرام شده بود
حلال میشود و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه افتتاح الصلوة الوضوء وتحریمها
التکبیر وتحلیلها التسلیم فرمودند که افتتاح نماز وضوست یعنی گویا بمنزله جزو صلوة است

وتحریم

وتحریم آن تکبیر است و لهذا آنرا تکبیر احرام میگویند یعنی تا تکبیر احرام نگفته باشد هر عملی میتوان کرد از
حدث و استدبار و کلام و امثال اینها و چون الله اکبر گفته شد همه حرام میشود و تکبیر احرام تکبیریست
که بعد از نیت گفته میشود و چون سلام واقع شد حلال میشود آنچه حرام شده بود و ظاهرش حصر خروج
بر آنست و جمعی کثیر از علما قایل باستحباب سلام شده اند و سلام را افضل افراد مخرج شمرده اند
یعنی بهتر آنست که سلام بگوید از جهت خروج از صلوة و اکثر علما بر آنند و ... اند در سلام خواهد آمد
و این حدیث را عامه و خاصه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده اند و همگی تلقی بقبول
کرده اند اگرچه در کتب عامه مرسل است و در کتب خاصه نیز مرسل است الا در کافی که مسند است اما باصطلاح
متاخرین ضعیف است

باب فرایض الصلوة

فرایض الصلوة سبع الوقت والطهور والتوجه والقبلة والرکوع والسجود والدعاء و فرایض
نماز عبارتست از چیزی چند که نماز بدون آن صحیح نباشد اعم از آنکه شرط باشد یا رکن و محتمل است
که مراد از آن چیزی چند باشد که حق سبحانه وتعالی آنها را در قرآن مجید یاد کرده باشد اعم از آنکه واجب
کرده باشد یا سنت و فرایض نماز هفت است اول وقت که حق سبحانه وتعالی در قرآن مجید یاد کرده
و بحث اوقات خواهد آمد و اگر کسی عمداً یا سهواً یا جهلاً نماز را تمام پیش از وقت بجا آورد باطلست
و اگر بعضی را در وقت دریابد تفصیل آن خواهد آمد پس فی الجمله شرطیت دارد و دوم طهور است
و در باب پیش گذشت سیم توجه است و محتمل است که مراد از آن نیت باشد و آیات و احادیث
در وجوب آن وارد شده است و مذکور خواهد شد و در رکنیت و شرطیت آن خلافست
اگرچه بشرط اشبه است و علامتی حال نماز بترک نیت باطلست و محتمل است که مراد از توجه تکبیر
احرام باشد چون بآن داخل نماز میشویم یا هرچه چون لازم است شرعا در میان ایشان هرچه
داخل نماز میشویم و آیه توجه بعد از هرچه خوانده میشود و با دعاهای توجه و مع هذا حق سبحانه وتعالی
فرموده است که وکبره تکبیرا و فرموده است که وربک فکبر یعنی خداوند خود را ببزرگی یاد کن

چهارم قرائت حق سبحانه و تعالی آیات در این باب فرستاده است و خواهد آمد و در جمله
شرطیتی دارد که اگر عمداً بر خلاف قبله نماز کرده باشد نمازش باطل است و اگر سهواً کرده باشد یا جهلاً در
وقت اعاده میکند و بعضی در خارج نیز گفته‌اند و خواهد آمد پنجم و ششم رکوع و سجود است و حق سبحانه و تعالی
هر دو را در قرآن یاد کرده است بعنوان امر وجوبی و هر دو رکن است و خواهد آمد هفتم دعای بعضی
گفته‌اند که قنوت واجب است چنانکه صدوق قایل است به آن و بنا بر قولی که فریضه را اعم از واجب
و سنت گیرم همین بس است که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید به آن امر کرده است و خواهد آمد و بعضی گفته‌اند
که سوره حمد است که ترک آن عمداً نماز باطل میشود و بنا بر این فریضه را بمعنی واجب میباید گرفت
نه واجبی که از قرآن ظاهر شده باشد اگرچه علما از آیه استدلال کرده‌اند اما ضعیف است و حدیث
صحیح بر خلاف قول ایشان هست و مذکور خواهد شد و ممکن است که اعم از هر که گیریم و شامل قنوت و سوره
و حمد و دعاهای توجه و غیر آن باشد والله تعالی یعلم باب مقدار الماء
للوضوء والغسل در بیان مقدار آبست از جهت وضو و غسل و اقل واجب آن مقدار است
که مسمای شستن بفعل آید و بیشتر سنت از جهت وضو یک مد است و از جهت غسل یک صاع و زیاده از سنت ظاهراً
اسراف کرده باشد مگر در جایی که جمعی به آن احتیاج داشته باشند که در آن صورت اسراف حرام است
و تفصیل آن خواهد آمد انشاء الله تعالی قال ابوالحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
للغسل صاع من ماء وللوضوء مد من ماء وصاع النبي صلى الله عليه وآله خمسة
امداد والمد وزن مائتين وثمانين درهما والدرهم ستة دوانيق والدانق
وزن ست حبات والحبة وزن حبتين من شعير من اوساط الحب لا من
صغاره ولا من كباره و نمودند که از جهت غسل یک صاع میباید و از جهت وضو یک مد آب میباید
صاع حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پنج مد است و مدی وزن دویست و هشتاد درهم
و درهمی شش دانگ است و دانگی وزن شش حبه طلاست و حبه طلا وزن دو دانه جو است

از جوهای

از جوهای میانه نه از بزرگها و نه از کوچکهای دانه جو و این را شیخ طوسی بسند قوی از سلیمان
بن حفص مروزی روایت کرده است از حضرت امام ابوالحسن صلوات الله علیه و ظاهر است که صدوق گمان
کرده است که ابوالحسن اول است و گمان بنده آنست که ابوالحسن ثانی است صلوات الله علیهما و
احتمال دارد که ابوالحسن امام رضا صلوات الله علیه باشد اما این بعید است و حضرت امام موسی
صلوات الله علیه بسیار بعید است و چون ظاهر شد که حدیث او است طریق صدوق بکتاب او
صحیح است و او را اگرچه در کتب رجال ذکر نکرده‌اند ولیکن صدوق ذکر کرده است در عیون که او
متکلم خراسان بود و نظیر خود نداشت و مأمون او را حاضر ساخت که با حضرت مباحثه نماید
و بحث بسیار کرد و شیعه شد و محتمل است که پیشتر نیز شیعه بوده باشد و بواسطه مصلحت آن
مباحثات کرده باشد ولیکن بعید است لهذا روایت از حضرت امام موسی بعید است و بعد از آن
هر سه که درک خدمت حضرت امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله
علیهم بوده است و استغنا دیگر در مجلدات حدیث او حسن میدانیم ولیکن این حدیث را معارض
دارد با احادیث صحیحه که در صاع و مد وارد شده است و صدوق در باب غسل و وضو چون
از سنت جای این روایت عمل نموده است و در باب فطره عمل باحادیث مشهوره کرده است
اگرچه احادیث مشهوره در باب وضو و غسل وارد شده است ولیکن محتمل است که مجزی باشد
آدمی میان هر دو و از آنجمله شیخ رحمه الله بسند صحیح از زراره از امام محمد باقر صلوات الله
علیه روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیک مد از آب وضو میساختند
و بیک صاع آب غسل میکردند و مدی یک رطل و نیم است و صاعی شش رطل یعنی برطل مدینه
که یک رطل و نیم عرف است پس صاعی نه رطل عراقی باشد و مد هم رطل و ربع عراقی باشد که
چهار یک صاع باشد و در روایت کرده است بسند صحیح از محمد بن احمد بن یحیی الاشعری ثقة از جعفر
همدانی که جعفر با ما در راه حج همراه بود و بمن گفت که کتابتی نوشتم بحضرت امام علی نقی صلوات الله

علیه و غرضم بپدرم که از وکلای حضرت بود و دادم که بخدمت حضرت برد و نوشته
بودم که فدای تو گردم بدرستی که علمای ما اختلاف کرده اند در صاع بعضی میگویند که بصاع [illegible]
و بعضی میگویند که بصاع عراق است پس حضرت بخط مبارک خود بمن نوشت که صاع شش رطل است
برطل مدینه و نه رطل است برطل عراق و دیگر از علی بن بلال روایت کرده است که او نیز بخدمت
حضرت صاحب الامر یا امام حسن عسکری نوشت و همین جواب آمد و دیگر شیخ روایت کرده
باسناد موثق از سماعه که گفت از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدم از مقدار آبی که از جهة غسل
کافیست حضرت فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله غسل میفرمودند بیکصاع و وضو میکردند
بیک مد و صاعی در زمان حضرت ع پنج مد بود و مدی یک رطل و سه وقیه بود و وقیه هفت مثقالات
که ده درهم باشد پس مجموع صد و پنجاه درهم میشود که قریب یک رطل مدینه است و بآن پنج رطل
شش رطل مدینه میشود و ده [illegible] کمتر خواهد بود که نه رطل عراقی باشد و اگر وقیه را چهل درهم حساب کنیم
که بر آن نیز اطلاق میکرده اند و رطل را رطل عراقی حساب کنیم چهل و دو مثقال صیرفی زیاد میشود
و احادیث صحیحه از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیکصاع غسل میفرمودند و بیک مد
وضو میساختند و در حدیث صحیح از معاویه بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
وارد شده است که آنحضرت بیکصاع آب غسل میفرمودند و اگر بعضی از زنان آنحضرت غسل
میکردند یک مد بر آن می افزودند و بر این مضمون نیز احادیث صحیحه وارد است پس ظاهر شد
که صاعی نه رطل است و رطلی نود و یک مثقال است و هر ده درهم هفت مثقال است پس
رطلی صد و سی درهم باشد و چون حساب درهم بنا بر مذهب مشهور شش دانگ است و هر دانگی هشت
دانه جو و جو اختلاف در آن بهم میرسد بحسب شهرها و در بزرگی و کوچکی بلکه در هر شهری بحسب زمینها
مختلف میشود تا آنکه شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه هر تفتیشی که میکردند یکمرتبه از روی [illegible]

وجورا

وجو را میکشیدند و بآن حساب مینوشتند و لهذا در تصنیف و موافق میت و هر جایی بغدادی
قرار داده است و این ضعیف را بخاطر رسید که علمای عامه و خاصه ذکر کرده اند که دینار
در جاهلیت و اسلام تغییر نیافت و دینار اشرفی است و اشرفی قدیم دیدیم که بهمین وزن اشرفی
حال بود که چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی مشهور است و آن حساب کردیم درهم را هفت عشر مثقال شرعی
مثقال و چهار ده مثقال و ربع مثقال شد بمثقال صیرفی و بنابر آن که نوشتیم در جمیع مقادیر
که گذشت و خواهد آمد ان شاء الله و اگر رطل را مدینه حساب کنیم و دینار را هم حساب کنیم برابر
مشهور میشود که کمتر شاهی و بیست و هشت مثقال و نیم باشد و نزدیک میشود بتحدیدی که بعضی کرده
و ممکن است که این صاع مدی باشد که حضرت بازوجه خود میفرمودند باشند و آن قریب دو صاع
میشود زیرا که بنابر مشهور صاعی هزار و صد و هفتاد درهم است و بنابر آنچه صدوق گفت هزار و
صد درهم میشود پس بنا بر این چهل صاع پنج مدی را با صاعی که حضرت با زوجه خود غسل کرده باشد
اگر نه صاعی چهار مد است چنانکه گذشت و از آنچه گفته شد همه تحدیدات بسهولت معلوم میشود
وَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الوُضُوءُ مُدٌّ وَالغُسْلُ صاعٌ وَسَيَأْتِي أَقْوامٌ
بَعْدِي يَسْتَقِلُّونَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ عَلَى خِلافِ سُنَّتِي وَالثّابِتُ عَلَى سُنَّتِي
مَعِي فِي حَظِيرَةِ القُدْسِ و حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که آب وضو یک مد است و
آب غسل یکصاع است و عنقریب جمعی بعد از من خواهند آمد که این مقدار آب را کم شمارند و آب
بسیار بریزند و اسراف کنند و آن جماعت دشمنان سنت اند که آبهای رود خانه را نیز کم شمارند و
و آن جماعت بر خلاف سنت منند و هر که ثابت قدم باشد بر سنت من با من خواهد بود در حظیره
قدس که جای پیغمبران و اوصیای ایشان است بلکه جای پیغمبر است صلی الله علیه و آله و اوصیای
او صلوات الله علیهم وَسُئِلَ أَبُو الحَسَنِ الرِّضا صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنْ رَجُلٍ احْتاجَ
إِلَى الوُضُوءِ لِلصَّلاةِ وَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى الماءِ فَوَجَدَ ماءً بِقَدْرِ ما يَتَوَضَّأُ بِهِ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ

هل یجب علیه ان یشتریه و یتوضأ به او یتیمم فقال بل یشتری قد اصابنی مثل ذلک
فاشتریت و توضأت و ما یسرّنی بذلک مال کثیر یا و ما یسوؤنی یا و ما یشتری
باختلاف نسخ این کتاب و کلینی و تهذیب و شیخان بسند صحیح روایت کرده‌اند از حضرت
امام رضا صلوات الله علیه که از آنحضرت سؤال کردند که هرگاه شخصی محتاج بوده باشد بوضو از جهت نماز یا مگر
محدث شده و آب قدر نباشد پس آب به مقدار وضو فروشند بصد درهم یا بهزار درهم آیا او را میباید
که آن آب را بان بها بخرد و وضو بسازد یا تیمم کند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بلکه میباید بخرد چنین
واقعه مرا روداد و او خریدم و وضو ساختم و آنچه مرا مسرور و خوشحال میکرد داده‌ام مال بسیار است یعنی هرچند بسیار
بهم خوشحال نمیشوم چون رضای الهی در اینست آنچه سبب سرور منست مال بسیار است یعنی ثواب بسیار
و بنا بر نسخه و ما یسوؤنی یعنی آزرده نمیسازد مرا مال بسیار چون میدانم که رضای او در اینست اسراف نمیکنم
که سبب غم من شود و بنا بر نسخه و ما یشتری یعنی آنچه این خریدم مال بسیار است چرا که عوض یافتنم آید که بسیار نشود و هم
فنای میکند در دنیا و بهشت یا مال بسیار میباید داد که رضای الهی را حاصل کند والله تعالی یعلم و علما فتوی
کرده‌اند بمضمون این حدیث دلالت بر جواز خریدن میکند نه بر وجوب و بر تقدیری که
دلالت کند بر قول حضرت که دنیا و ما فیها از وضو سهل است پس اگر کسی ضرر بحال او نرسد واجب است
او را خریدن و اگر شخصی همین زر داشته باشد و مایه تجارت او باشد و اگر بخرد محتاج شود [illegible]
نیست بعمومات و ما جعل علیکم فی الدین من حرج یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر یعنی حق سبحانه و تعالی
کار دین را بر شما تنگ نکرده است و حق سبحانه و تعالی آسانی شما را میخواهد و دشواری شما را نمیخواهد
و امثال این از آیات و اخبار که بعضی گذشت و این قول خالی از قوت نیست و محتمل است که اگر جاب
و تحمل باشد باید بفروش خرید والا فلا والله تعالی یعلم و بر این قیاس کرده‌اند که هرگاه دلو و ریسمان یافت
نشود و آن را بقیمت بسیار فروشند باید خرید و همچنین اگر بعوض ریسمان بند بهای نفیس داده تا بهم گره کرده شد
باید داشته باشد و اگر ریسمان آب بچاه کند ارزانیت بچند اگر ضرر بحال او نرسد میباید خریدن یا ساختن

کردن اما اگر ظالمی بر سر آب باشد و اگر آنکس بر سر آب رود و کفش از آنکس بزور بگیرد
واجب نیست زیرا که معاونت آن ظالم کرده است بر ظلم و عدوان و حق سبحانه و تعالی
فرموده است که و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان معاونت و یاری مکنید ظالمان را
بر گناه و ظلم و تفصیل در باب تیمم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و قال ابو جعفر صلوات الله
علیه اغتسل رسول الله صلی الله علیه و آله هو و زوجته من خمسة امداد
من اناء واحد فقال له زرارة کیف صنع فقال بدأ هو و ضرب یده فی الماء قبلها
وانقی فرجه ثم ضربت هی فانقت فرجها ثم افاض هو و افاضت هی علی نفسها حتی
فرغا و کان و فی نسخة فکان الذی اغتسل به النبی صلی الله علیه و آله ثلثة امداد
و الذی اغتسلت به مدین و انما اجزأ عنهما لانهما اشترکا فیه جمیعا و من انفرد بالغسل
وحده فلا بد له من صاع شیخ رحمه الله روایت کرده است بسند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و
ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و امام جعفر صادق علیهما السلام که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
غسل کردند با زوجه خود از پنج مد آب که در یک ظرف بود پس زراره گفت که بچه عنوان غسل کردند حضرت
صلوات الله علیه فرمودند که حضرت اول دست بر آب زدند پیش از زوجه و عورت خود را شستند
دیگر زوجه آب برداشت و عورت خود را شست دیگر حضرت آب بر سر ریختند دیگر زوجه آب بر سر ریخت
تا فارغ شدند پس آنچه حضرت آن غسل فرموده بودند سه مد آب بود و آنچه زوجه غسل کرده بود دو مد آب
بود و از جهت پنج مد اکتفا نمودند که بشرکت غسل کردند و کسی که تنها غسل کند ناچار است از
یک صاع و احادیث صحیحه باین مضمون بسیار است از طرق خاصه و عامه و آنکه حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه فرمودند که حضرت از نه مد آب غسل کردند ظاهرش آنست که بعلم وحی میدانستند و حکمت
که باعتبار رخصت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و جهت ام المؤمنین ام سلمه تخمین فرموده باشند
و اول اظهر است زیرا که شهادت نسبت بغیب بی علم از معصوم محال است و لا بد للوضوء

مِن ثُلثِ الکفِّ مِن ماءٍ کفٌّ للوجهِ وکفّانِ للذراعین و اجازت در وضو از
یک کف آب یک کف از جهت شستن روی و دو کف از جهت دستها و این حدیث را زراره
بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است بازیادتی بسیار که
ان شاء الله مذکور خواهد شد و باین مضمون اخبار صحیحه کثیره وارد شده است فمن لم یجد الّا
علی مقدار کفٍّ واحدٍ فرّقه ثلث فرقٍ پس کسی که قادر نباشد مگر بر یک کف آب آنرا
سه حصه کند و وضو بسازد و شرط جریان بقدر دهن و آن روغن مالیدن با آمدن نرم باران است
بر دست که اگر دستی بران بمالد آب از عضوی بعضوی دیگر برود و اگر چه از ته موی بچکد
برسد و این حدیث را کلینی بعنوان مرسل روایت کرده است و احادیث صحیحه وارد شده است
که در غسل و وضو شستن جریان کافی است اگر چه مانند دهن باشد خواهد آمد قال الصادق
صلوات الله علیه انّ الرجل لیعبد الله اربعین سنة وما یطیعه فی الوضوء لانه
یغسل ما امر الله بمسحه و حضرت صلوات الله علیه فرموده اند که بسیار است که شخصی چهل سال
عبادت حق سبحانه و تعالی میکند و اطاعت الهی نمیکند در وضو زیرا که آنچه حق سبحانه و تعالی امر کرده
است که مسح کنند آنرا میشوید ظاهر عبارت آنست که مخالفت در وضو میکند و وضو شرط صلوة است
پس نمازهای او همه باطل است و احتمال دیگر دارد که عبادت میکند و نمیکند از جهة وضو چنانچه
کرده او کرده است و این بحسب معنی ارتباطات دارد و اول بحسب لفظ و این مضمون را صدوق و شیخ
در دو خبر قوی روایت کرده اند و خلاف مذهب است در دین بلکه از ضروریات دین شیعه است که انکار
آن کفر است

باب صفة وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله

در بیان صفت وضوی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله چون حق سبحانه و تعالی میدانست که
و طالبان منافقانرا که در خدمت آنحضرت بودند و میدانست که جمعی که شعوری دارند بیشتر
متوجه دنیا و جاه خواهند شد خلیفه از جهة آنحضرت مقرر ساخت که معصوم نباشد و خطا کند و دروغ

بر آنحضرت مقرر ساخت که معصوم باشد خطا کند و دروغ بر آنحضرت بندد و جمیع امت از شیعه و سنی
متفق اند که در میان اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه وآله اعلم از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
نبود بلکه در همه کتابهای خود ذکر کرده اند که در بوستان علوم سید المرسلین صلی الله علیه وآله
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود و وقتی که حضرت از دنیا رفت مشهور آنست که چهار صد هزار صحابه
داشت نمیدانستند که حضرت چگونه وضو ساخت با آنکه اکثر اوقات در برابر ایشان وضو میساخت
و خلیفه دوم که او را از چنان میگفتند که هر کس میشنیدند و هر روز پنج مرتبه میگفتند بر منارها است مسح هر
بعد از حضرت نزاع در آن واقع شد چنانکه خواهد آمد و سبب اشتباه این شد که چون اکثر عرب
ساکنان صحرا بودند و کفش نمیپوشیدند نعلین عربیه در پا میکردند و پشت پای ایشان بسبب
رابطه های آن بر پشت پای خود بول میکردند و با آن حال داخل مسجد میشدند حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله مبالغه در نجاست بول میفرمودند و میفرمودند که پاهای خود را بشویند و داخل مسجد شوند و
بدان پشتهای نجس که در حجم خواهد بود و اگر نشویند و داخل مسجد شوند بعد از آن خلاف شد که پا بشستن
جزو وضوست یا نه جمعی که در دین پیش شده و مکرر از حضرت دیده بودند و معنی قرآن را شنیده بودند
پا را مسح میکردند بنص قرآن و فعل آنحضرت و جمعی از منافقان که منصب خلافت آنحضرت را غصب نموده
بودند و میدانستند که این جماعت تابع حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اند اگر ایشان چیزی از آن
حضرت صلوات الله علیه نقل میکردند نمیشنیدند و جمعی نقل کنند کان وضو در صحاح سنیان عثمان بن عفان
و ابو هریره و عبد الله بن زید است که در صحاح ایشان مذکور است آخر از جمله چهار صد هزار صحابه که در شهر
آنحضرت آنچه میدیدند همین کس قول ایشان معتبر بود و اهل البیت که همیشه حضرت در خانه ایشان
بود و اکثر وحیها در خانه ایشان نازل شد و حق سبحانه و تعالی آیه عصمت در شان ایشان فرستاد و
در دعای مباهله محتاج بایشان بود و سوره هل اتی در شان ایشان بلکه اکثر قرآن باعتراف سنیان
قول ایشان در وضو اعتبار نداشت چون آن جماعت معین ایشان بودند مقصد حاصل آنکه چون

حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم رسیده که دین از دست رفته است و گفته اند ایشان اعتقاد
نیکرده اند فعل را با قول منضم میباشند و خود در برابر اصحاب وضو میساختند و میفرمودند که رسول خدا
صلی الله علیه وآله همچنین میساخت و همچنین هر جا که ایشان آن فعل را در برابر فعل می آوردند
و نسبت بحضرت میدادند و همه جنس این بود و هم خواهد آمد قال ابو جعفر الباقر صلوات الله
علیه الا احکی لکم وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله فقیل له بلی فدعا بقعب
فیه شیء من ماء و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که نخواهید که بیان کنم از برای
شما که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله چگونه وضو میساخت صحابه گفتند بلی ای فرزند رسول خدا
کاسه چوبینی طلبیدند که آب داشت و ظاهرا از آنجا آب میجوشیدند یا وضو میساختند و حاضر بود حضرت
و فرمودند که آنرا جا و ربیدا آوردند و اگر خود برکرده است و بیا در وند از جهت بود که آب طیب بیدا
نیست که کرده باشند بلکه استعمالش کرده است که آب بیت الخلا کرده و اگر خود آب برسید است
نزد بود طلبیدن بواسطه بیان جواز است فوضعه بین یدیه پس حضرت صلوات الله علیه
کاسه را گرفته و در برابر خود گذاشتند و از اینجا ظاهر میشود که سنت بوده باشد که ظرف وضو
در پیش رو نهاده و در برابر باشد تا نشستنش به هر دو دست مساوی باشد و آنچه مشهور است میان
علما که سنت است که ظرف وضو در دست راست باشد تا حال حدیثی بر این مضمون ندیده ام
و علما نیز اعتراف نموده اند که ندیده اند و چون بعضی از علما ذکر کرده اند دیگران نیز متابعت کرده اند
که البته آنجماعت حدیثی دیده خواهند بود اما معلوم نیست که در روز قیامت این عذر را از ما قبول
کنند بلکه ظاهر سخن آنست که بر ما حجت تمام کنند و بگویند که احادیث صحیحه بشما رسید و عمل
کردید که فلانی گفته بود البته خبری دیده خواهد بود بلی اگر حدیثی بر خلاف مشهور بما رسیده باشد
ممکن است که از ما قبول کنند با آنکه در آن نیز حرف است چون دلیلی داریم که تقلید مردگان جایز نیست
ولیکن اکثر علما در سنتها تجویز نموده اند باعتبار حدیثی که بشیعه و سنی از حضرت سید المرسلین

صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آنحضرت فرمودند که هر گاه شخصی را برسد که فلان کار ثواب دارد
و آنشخص از جهت رضای الهی آن عمل را بجا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را بمیدهد هر چند در واقع
من نگفته باشم و مضمون حدیث اینست و عبارتش زیاده و کم دارد و بنا بر این اکثر علما در عبادات
مسامحه مینمایند و بحدیث ضعیف و قول فقیه عمل مینمایند و جمعی گفته اند که شاید مراد حضرت آن
باشد که اصلش ثابت باشد و لیکن ثوابش ثابت نباشد مثلا نماز شب از حضرات رسول خدا
و ائمه هدی صلوات الله علیهم بما رسیده است بعنوان تواتر و شخصی حدیث ضعیفی ببیند که نماز شب
این ثواب دارد و بقصد آن ثواب آنرا بجا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را بمیدهد اما اگر
حدیثی در نماز ضحی وارد شده باشد و عایشه یا انس بن مالک یا ابوهریره روایت کرده باشند
با آنکه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده باشد که اگر در وضحی را از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله این ملعون شنیده اند و احادیث وارد شده باشد که نماز ضحی بدعت مفعول
است در چنین جا با گفته ضعیفی عملی بر حق سبحانه و تعالی افترا کنیم و حال آنکه حق سبحانه و تعالی در آیات
بسیار فرموده باشد که و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا کیست ظالم تر از کسی که دروغ
بر حق سبحانه و تعالی ببندد و غیر این از آیات و اخبار که در مقدمه ذکر نمودیم مع هذا اکثر علما
با این حدیث زراره را عمل کرده اند و در کتب استدلالیه ذکر کرده اند و حکم بعضی کرده اند
پس لازم است که ظرف را در برابر بگذاریم اگر سر باز باشد و اگر مثل ابریق باشد مشهور آنست
که آنرا در دست چپ میگذارند تا آسان باشد بدست راست وضو کردن و گمان نیست بنده آنست
که آنرا نیز در برابر گذاشتن بهتر است و چون ممکن است که مراد حضرت مطلق ظرف باشد
مع هذا در حدیث کالصحیح بسیار خواهد آمد در باب وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که
حضرت امام رضا صلوات الله علیه ابریق را در برابر گذاشته که وضو بسازند ثم حسر عن
ذراعیه پس آستین را بالا کرد و این دلالت میکند که سنت باشد آستین بالا کردن

تا در وقت شستن آن بر پا باشند و فعلی دیگر در اثنای وضو فعل نیاورد و از این باب
هرگاه جاقشور در پا داشته باشد خصوصا هرگاه بند شلوار بسته باشد بهتر آنست که بند شلوار را
بازکنند و از پا بیرون آورد تا فاصله میان افعال وضو نشود چون دغدغه وجوب موالات
یعنی متابعت میشود و خواهد آمد ثُمَّ غَمَسَ فِيهِ كَفَّهُ الْيُمْنَى پس دست راست را در آب فرو برد
بواسطه آب برداشتن بسیار و ظاهر شد که سنت است که از دست راست آب رو را بردارد
و فرو بردن تا دست پر شود هذا إذا كانت الكف طاهرة یعنی اگر دست را در ظرف
کردن جایز است پیش از شستن دست بنا بر اینکه دست پاک باشد یعنی اگر نجس باشد ظرف
نجس میشود چنانکه احادیث صحیحه وارد شده بر آن و محتملست که مراد این باشد که اگر کر نباشد و کف را
نشسته باشد شستن پیش از وضو در کار نیست با آنکه وقتی دست در ظرف بنهد که دست را
شسته باشد و معنی اول اظهر است و احتمال دارد که هر دو باشد ثُمَّ غَرَفَ مِلْأَهَا مَاءً یعنی
آب برداشت آن قدر که دست راست آنحضرت پر شد ثُمَّ وَضَعَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ یعنی آب را
بر پیشانی گذاشتند و دست بر زیر آن زدند که مبادا هدر ریخته شود وَ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ و بسم الله
گفتند چون اول افعال صورت وضو را گفتند بنا بر آنکه نیت کار دل است و شیخ رحمه الله گفته است
که بسم الله عبارت از نیت است چون بنده استعانت از حق سبحانه و تعالی میجوید
که وضو را از برای حق سبحانه و تعالی میکند و مؤید این معنی ذکر کرده است حدیث صحیحی از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که شخصی وضو در خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و نماز کرد و بسم الله
حضرت فرمودند که وضو و نماز را اعاده کن بار دیگر حضرت او را به اعاده وضو و نماز فرمود دیگر آن شخص
بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و واقعه خود را عرض نمود حضرت فرمودند که
بسم الله بگو در هر چه که وضو ساخت و بسم الله گفت و نماز کرد حضرت رسول صلی الله علیه
و آله نفرمودند که اعاده کن اگر چه حمل این حدیث بر نیت بحسب ظاهر بعدی دارد ولیکن چون امر

نیت

چون امر نیت سهل است چنانکه از اخبار ظاهر میشود و بر استبعادی ندارد که همین که حق سبحانه و تعالی
در خاطرش باشد نیت باشد زیرا که میداند که این فعل را حسبة لله میکند و احوط آنست که ترک
بسم الله نکند هرچند نیت کرده باشد تا برکت بسم الله وضوی صحیح خالص از برای خدا باشد و
صدوق نیز مطلقا نیت را ذکر کرده است ولیکن در اخبار صحیحه وارد شده است که إنما الأعمال
بالنيات وإنما لامرئ ما نوى و مذکور خواهد شد یعنی جمیع اعمال صحیح بدون نیت و هر کس را
نیت میکند همان از اوست و حدیث إنما الأعمال اگرچه کلینی بسند حسن کالصحیح روایت نموده است
ولیکن در کتب صدوق در میان اخبار بعنوان صحیح وارد شده است و صدوق در کتب خود
بسند صحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه چیز سبب رستگاری است
در روز قیامت حضرت فرمودند که نجات حاصل نمیشود مگر آنکه با خداوند خود مکر نکنید که هر که با خدا
مکر کند خدا با او مکر میکند و ایمان را از او سلب میکند و اگر بفهمد با خود مکر کرده است نه با خداوند خود
گفتند یا ابن رسول الله مکر با خدا کدام است حضرت فرمودند که مکر آنست که بجا آوری آنچه حق سبحانه و تعالی
کنند و غرض ایشان غیر رضای الهی باشد پس زنهار که از خدا بترسید و ریا مکنید که ریا شرک
بخدا است و با آن شخص را شریک خداوند خود کرده بپرستی که آنجا هیچ که ریا میکنند ایشان را در روز قیامت
بچهار نام خواهند خواند ای کافر ای مکار ای فاسق ای زیان کار عمل تو باطل شد و اجر تو ضایع شد
و ترا از رحمت الهی امروز بهره نخواهد بود برو مزد خود را از کسی بگیر که عبادت از جهة او میکردی
و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد شده است از رسول خدا صلی الله
علیه و آله که جماعتی را بجهنم برند خداوند عالمیان بمالک فرماید که آتش را بگو که قدمهای ایشان را
بسوزاند که بآن پاها بمساجد میرفتند و روهای ایشان را بسوزاند که بآن رو استقبال دعا میکردند و دستها
من بلند میکردند و زبانهای ایشان را بسوزاند که تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعد خازن جهنم
با ایشان میگوید که ای شقیها چه کار بد میکردید ایشان گویند که ما این اعمال را از برای غیر خدا میکردیم

که جالایرو بوده و ثواب خود را از وی کم دید و بسند صحیح از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه روایت
کرده است که زیرکی نیست و نیشی دعوی اگر نه تواضع و بهتری نیست که بسبب تقوی و عملی نیست که
با نیت و عبادتی نیست مگو با علم و پرستی که دشمن ترین مردمان نزد حق تعالی کسی است که برین
تابع ائمه معصومین نیست و متابعت نکند کردهای ایشان را و کلینی در حدیث صحیح از عمر بن یزید روایت
کرده است که در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که حضرت این آیه را خواندند
که بل الانسان علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره یعنی بلکه آدمی بر حال خود بیناست هر چند عذرها آورد حضرت
فرمودند که آدمی چه عذر میتواند گفت چیزی را که حق سبحانه و تعالی میداند که نه چنانست مثلا میگوید که من
نماز را از برای رضای خدا کردم و خدا میداند که دروغ میگوید پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند که هر چه نیت تو آنست حق سبحانه و تعالی تو را میدهد اگر خیرات است خیر میدهد و اگر شر است شر جزای
آن عقوبت الهی است و ازین باب اخبار فوق حد حصر است و آنکه در مثل نماز و روزه و زیارات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم نیت را گفته اند هر کجا و در زیارت مؤمن و امثال آن احادیث بسیار
متواتر در نیت واقع شده است آنست که با احتمال این میداده اند که کسی وضو و نماز را با کند که مردم
کسی میکنند و کاری نیست که عاقلی از برای غیر خدا بفعل آورد و بخلاف زیارت مؤمن که غالب
آنست که در آنجا مطالب بسیار میباشد و فرموده اند که اگر از جهت رضای الهی است ثواب هست و الا فلا
دیگر آنکه هر عملی که آن را بنحو خاصی بفعل باید آوردن مثل وضو که میباید اول رو شسته شود و دیگر دست
راست و دیگر دست چپ بعنوان خاصی که ظاهر است این قسم عملی را باید نیت و قصد در آن عمل
میباید که از جهت رضای الهی بفعل آورند اما مانند ازاله نجاست که غرض از آن همین است که نجاست
نباشد خواه آن جامه را بیندازند و جامه پاک بپوشند و خواه نجاست را بتراشند بریزند و خواه
اندازند و خواه دیگری ازاله کند و خواه در آب غصبی ازاله کنند همه صحیح است این را عبادت
نمیگویند و در اینجا نیت در کار نیست بلی اگر کسی آن را از برای رضای الهی بفعل آورد مثاب

خواهد بود

خواهد بود و وضو و غسل و تیمم از عبادات اند که هر یک شرایط بسیار هست و کیفیت خاص که
اگر آن نحو واقع نشود باطلست و علما ضابطه قرار داده اند که هر چه عبادت باشد مانند فعل است
نیت در آن لازم است و ترک که الفعل مانند صوم و احرام است که اینها ترک چیزی چند است
اما چون کف نفس است بمنزله فعل است و آنچه ترک است مثل ترک جمیع محرمات چون غرض الهی
آنست که بفعل نیاید همین که کرد معاقب نیستی اما ثواب وقتی میدهند که غرض از ترک
آن رضای الهی باشد مگر خصوص شراب که احادیث بسیار در آن وارد شده است که اگر
کسی آن را ترک کند بواسطه حفظ عرض یا بواسطه آنکه خوردنش آن شخص را ضرر رساند یا بواسطه
ریا که مردمان او را خوب دانند حق سبحانه و تعالی همان ثواب امید هست از روی تفضل نه باستحقاق
دیگر مراتب نیت بسیار است که انشاء الله در نیت نماز گفته خواهد شد و اگر در وضو قصد
رفع حدث یا استباحة الصلوة بکند احوط است و غالبا هست زیرا که شخصی که وضو دارد و وضو
میکند مطلبش همین است که پیش از وضو نماز نمیتوان کرد و وضو میسازم تا توانم نماز کردن و این معنی
رفع حدث و استباحة الصلوة هست و اگر وقت نماز داخل شده است و وضو میسازد و میداند
که میباید ساخت و حق سبحانه و تعالی بآن امر کرده است خیر باشد یعنی وجوب و قربت است و اگر
بواسطه دخول مسجد مثلا وضو میسازد و میداند که بی وضو نیز داخل مسجد میتواند شد و لیکن اگر با وضو
داخل شود بسبب رضای الهی است درین معنی سنت است مجملا و اگر تقیید اینها که علما کرده اند چیزی
چند است که البته چنان واقع میشود و آنکه داعی است بر فعل آن نیت است نه تکلم آن و نه
آنکه بخاطر گذرانند مثلا شخصی مطلبی از کسی دارد و در دل میگذراند که چون برادر مؤمن است بدیدن
او میروم از جهت رضای الهی و خود میداند که دروغ میگوید و نه چنانست بلکه اگر آن مطلب نباشد هرگز
بدیدن او نمیرود در صورت نیت نکرده است بلکه نیت باطل کرده است مگر آنکه قصد
خود کرده باشد و آن مطلب را نیز از برای خدا خواهد مثلا اشتغال کرده است و اشتهار دارد و

که چیزی خوردن ضرر دارد و قصد صوم میکند نیت کرده است که اگر قصدش این باشد
که صحت بدن را بنماز حق سبحانه و تعالی بخواهم و نمیخواهم وقتی صحیح است که اگر محض خدا و قربة بجا آورده باشد که مردان
توان برای تو بنده است از دنیا و آخرت چیزی را نخواهد و مرکب را از روی صدق اختیار نماید و این معنی بسیار
نادر است که بعضی را که بریاضات بسیار بمرتبه محبت الهی رسیده باشند و عاشق شده باشند
این معنی ممکنست والا نیست بلکه خطور بالیست چیزی چند بخاطرش میکند و دلش از آن
خبر دارد و بآن خبر دارد و مبدا اندکه کافی نیست وسدله علی اطراف جبینه یعنی آب را برو که
دلیل است گفت و دست را با آب بر روی زیر آورد که آب بر اطراف محاسن او
جاری شد و بهتر آنست که رو را پیش آورد و سر را پس برد تا آب بهمه روی او روان
گردد و اکثر مردم آب را بر پیشانی میزنند و دست خالی را بر روی میکشند و آب بجائی نمیرسد
و بعوض غسل مسح بفعل می آورند و صحیح نیست بلکه آب بر رو بریزند تا خاطر جمع شود و لیکن
در آب اسراف نکرده اند و بدستی از آنکه حضرت آب را بر پیشانی گذاشته اند و به پایین آورده اند
علما استدلال کرده اند که واجبست که ابتدا از بالا کنند چون در بیان وضوی واجب است و لهذا
دست را شسته اند و مضمضه و استنشاق سنت را نفرموده اند و جمعی گفته اند که چون رو شستن که
خواهند بیک کف باشد از باب افعال طبیعت پس ابتدا از بالا میکنند پس ممکنست که از باب
افعال طبیعت باشد و باز درین وضو سنتهای بسیار است پس جزم بوجوب مشکلست
در بیان وضوی پیغمبر نفرموده اند که ابتدا از بالا کنند و اگر در کار می بود بیان میفرمودند مجملا و در بعضی
که ابتدا از بالا بهتر است و درین نیز دغدغه نیست که همین که اولا آب را به پیشانی رسانند کافی است
لازم نیست که از بالای موی بریزند چنانکه اکثر مردمان چنین میکنند زیرا که حدیثی که در آن واقع شده
ابتدا از اعلی همین است و در صحیح نیست پیشانی است بالاتر نیست و ظاهر الطراف اینست که
کل محاسن را آب رسانیده اند و دغدغه درین نیست که محاسن حضرت صلوات الله علیه کم بود و قبضه

پس زیاده

پس زیاده از رو بوده است و شسته بوده اند پس ظاهر میشود که زیادتی یا یک قبضه را
شستن سنت باشد پس آب آن مسح توان کشید و آب بجا نباشد بنا بر آنکه
از فقهای مستحبه وضوست ثم امر یده علی وجهه و ظاهر جبینیه مرة واحدة
پس دست مبارک خود را کشیدند بر رو و آنچه ظاهر بود از دو طرف پیشانی خود
ظاهر آنست که اول دست را با آب بزیر آورده باشند و مرتبه دیگر دست کشیده
باشند که آب بهمه جا رسیده باشد پس راوی گفت که این کار را یکمرتبه کردند یعنی آب
ریختن یکمرتبه و اول ظاهرست بحسب معنی و ثانی ظاهرست بحسب لفظ ثم غمس یده الیسری
فغرف بها ملأها ثم وضعه علی مرفقه الیمنی فامر کفه علی ساعده حتی جری
الماء علی اطراف اصابعه پس دست چپ را در آب کردند و او را از آب کردند
و بر مرفق بکسر میم و فتح فا یا بر عکس گذاشتند یعنی دست را با آب بزیر آوردند و دست را
بر دست کشیدند تا آنکه آب را جاری ساختند بر سرهای انگشتان و آنکه در دستها از
ابتدا بمرفق ساختند جمعی از علما استدلال کرده اند که ابتدا از مرفق واجب باشد چنانکه در
مذکور شد و بحث همان است و احتیاط در ابتدا از اعلی است در رو و از مرفقها در دستها
و مرفق بند دست است که متصل است بآن ذراع یا بازو و از آنجهة مرفق میگویند که آلت
رفق و استراحت است چون تکیه بر او واقع میشود و محل رفق است بنا بر فتح میم و کسر فا
دست بر رو و دستها بعضی قایل بوجوب امرار شده اند و از آنکه تا سر انگشتان
آب را جاری ساختند ظاهر میشود که آنچه پیشتر بر دست بوده است فایده نداده و آب
دیگر میباید باو برسد و آنکه دست را خالی نکردند ظاهر میشود که وجود آب باقی ضرر
ندارد و غسل رو اگر پیشتر مضمضه و استنشاق کرده باشند و بعضی از آن تر شده باشد
ثم غرف بیمینه ملأها فوضعه علی مرفقه الایسر فامر کفه علی ساعده

حتی جری الماء علی اطراف اصابعه پس از دست راست یک کف آب پر کردند
بر مرفق چپ گذاشتند و دست خود را با آب بر ساعد و ذراع کشیدند تا آب بسرهای
انگشتان ایشان رسید و اگر حضرت ابتدا از مرفق نمودند معلوم نمیشود که ابتدا از مرفق را
جایز نشمرده باشند از باب مقدمه و ظاهر آنست که فی نفسه واجب باشد و متعارف نیست که آنچه
از باب مقدمات بگویند مع هذا اشکل است که توان یافت که حضرت چه مقدار
آب رسانیدند و احوط آنست که در فضا شسته شود و اندکی بالاتر از باب مقدمه واجب
بایمعنی که چون تمام روی و دستها را واجبست شستن و علم بشستن آنها وقتی بهم میرسد که
اندکی زیادتر شسته شود تا یقین شود که همه شسته شده است و خلافست که مقدمه علمیه
واجبست یا لابدست و کسی خلاف کرده است که البته میباید از جهة حصول ذی المقدمه مثل
طی مسافت از جهت حج و مسح علی مقدم رأسه و ظهر قدمیه ببلة بقیة مائه
بعد از آن مسح کشیدند بر پیش سر و پشت پاها به بقیه تری که از آب وضو مانده بود و این
حدیث را کلینی رضی الله عنه بسند صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت
نموده است و یکجای لفظ الا بلل الیسری است در کافی و آخر حدیث چنین است که ببلة یساره
و بقیة بلة یمناه یعنی مسح کشیدند بتری دست چپ و بقیه تری دست راست و بعد
از آن ذکر کرده است که زراره گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند
که خداوند عالمیان واحد است و دوست میدارد عدد طاق را پس بتحقیق که کافیست ترا
در وضو سه کف آب یک کف از جهة شستن روی و دو کف از جهة شستن دستها و حضرت
گفت که مسح بکش از تری دست راست پیش سر را و آنچه مانده است از تری دست
راست پشت پای راست را مسح کن و بتری دست چپ مسح کن پشت پای چپ را
بعد از آن حضرت فرمودند که شخصی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوال کرد از

کیفیت وضوی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس حضرت بهمین عنوان چنان وضو
و امثال اینها از اخبار کیفیت وضوی سید المرسلین بسیار وارد شده است چون بعضی از آنها
مشتمل بر مطالب ضروریه نیست ذکر خواهد شد در موضع خود و روی ان رسول الله صلی الله
علیه و آله توضأ ثم مسح نعلیه فقال له المغیرة انسیت یا رسول الله قال بل
انت نسیت هكذا امرني ربي و در روایت وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
وضو ساختند پس مسح بر نعلین عربی کشیدند یعنی دست بزیر بندهای آن نکردند
پس مغیره گفت آیا فراموش کردی یا رسول الله حضرت فرمودند که بلکه تو فراموش کردی
همچنین امر کرده مرا پروردگار من و اکثر محتمل است که چون مغیره ندیده بود که حضرت مسح بر پاها میکشیدند
چون دید که حضرت مسح بر نعلین کشیدند گفت یا رسول الله فراموش کردی که نعلین را
بیرون کنی حضرت فرمودند که تو فراموش کردی که من پیغمبرم و نسیان نمیکنم یا فراموش کردی
که حق سبحانه و تعالی بعضی از پاها را او فرموده است و ممکن است که مغیره گمان کرده باشد که حضرت
پا را از جهة نظافت شسته باشند چون مسح کشیدند این سوال کرد و ممکن است که پیش از نزول آیه
مائده غسل متعارف بوده باشد و آیه را نشنیده باشد و فراموش کرده باشد و علمای حال احادیث صحیح
وارد شده است بجواز مسح بر نعلین و نعل عربی که در مدینه مشهور و اطراف آن می بوده است و
نعل نیز یک تسمه در طول پا وارد و از پا بسته میشود و آن تسمه در میان انگشت مهین و ما بعد او
در می آید و در صورت استیعاب عرضی قطعاً میشود و منافات با استیعاب طولی ندارد و بعضی
نقل اجماع کرده اند بر آنکه استیعاب طولی میباید و اگر چه بیک انگشت باشد بخط مستقیم از سر انگشتان
تا کعبین و اگر اعم باشد نعلین از آنچه مذکور شد و از نعل عربی که دو تسمه در عرض دارد استیعاب طولی
نیز ساقط میشود و معلوم نیست که در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نعل عربی
بوده باشد پس احوط آنست که اگر مسح کشند بر روی نعل عربی کشند و اگر کشند انگشت

بر ترسیم کنند تا خطا طولا بهم رسد و لیکن احادیث صحیحه وارد شده است که مسمّی کافیست
و الی المرافق [الکعبین] که در قرآن واقع شده است بنابرین بیان غایت محل مسح است نه غایت مسح چنانکه
گذشت در مرفقین و میان کعبین و مرفقین فرق است زیرا که در کعبین باء تبعیض در معطوف
او مقدرست یعنی مسح کنید بعضی از پاها را تا کعبین بخلاف یدین که اغسلوا بر سر او در آمده است
یعنی دستها را تمام بشوئید تا مرفقین و لیکن احوط آنست که کل پشت پا را مسح کنند چنانکه خواهد
آمد و قال الصادق صلوات الله علیه والله ما کان وضوء رسول الله صلی الله
علیه و آله الا مرّة مرّة حضرت سوگند یاد کردند بخدا که نبود وضوی حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر یکبار یکبار یعنی هر عضوی را یکبار می‌شستند و عضوهای مسح را یکبار
مسح میکشیدند بدانکه این عبارت کلینی و شیخ رضی الله عنهما باسم علی صلوات الله علیه ذکر کرده‌اند
که والله ما کان وضوء علی صلوات الله علیه الا مرّة مرّة و ممکنست که آنچه صدوق ذکر کرده است
حدیثی دیگر باشد یا مضمون احادیث صحیحه باشد که در کیفیت وضوی حضرت سید المرسلین ص
وارد شده است و همه یکمرتبه است شیخان بسند صحیح روایت کرده‌اند از حماد که من نزد
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نشسته بودم که حضرت آب طلبیدند و یک کف آب بر
رو شستند و دیگر یک کف آب بر دست راست ریختند و تمام دست راست را شستند و کفی دیگر بر دست ریختند و همه دست
چپ را شستند پس مسح بر سر و پاها کشیدند و فرمودند که این وضوی کسیست که در وضو
حدثی نکرده باشد یعنی اگر پا را بشویند بدعت کرده‌اند چون حضرت سید المرسلین پا را نشستند
و همچنین سه مرتبه شستن بلکه دو مرتبه نیز بدعت است علی الظاهر و در حدیث صحیح دیگر از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که وضو یکی یکی است و بعد از آن بیان فرمودند
که کعب در پشت پاست بدانکه خلافست میان شیعه و سنی در کعب همه سنیان مگر قلیلی
از ایشان قایل‌اند که کعب قوزکست و آن استخوانیست که از دو طرف پا ظاهر شده است

واجماع

و اجماع شیعه است که آن کعب نیست و لیکن میان شیعیان خلافست اکثر علمای شیعه را اعتقاد
آنست که آن برآمدگیست که بر پشت پاست بساق نرسیده و ظاهر احادیث و بعضی از احادیث
با ایشانست و هر یک ازین دو طایفه احادیث معارض را تأویل میکنند پس جماعتی که مفصل قدم
و ساق را میدانند میگویند که آن هم پشت پاست و غرض حضرت رد بر سنیانست که ایشان
قوزکهای پا را میدانند و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد است که
بزنطی میگوید که از آنحضرت سؤال کردم از مسح بر پاها که چگونه است پس حضرت دست مبارک
خود را بر انگشتان پا گذاشتند و کشیدند تا کعبین که بر پشت پاست من گفتم فدای تو گردم
اگر شخصی مسح کشد بدو انگشت حضرت فرمودند که نه مگر تمام دست و اکثر علما تمام دست را احتیاط میکنند
و احوط آنست که ترک نکنند بسند صحیح از شیخ و کالصحیح از کلینی روایت کرده‌اند از زراره و بکیر
که هر دو از امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردند از کیفیت وضوی حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله پس حضرت طشتی یا توری طلب فرمودند و شک از راویست و فرمودند که طشتی
یا توری که ظرفیست که از آن آب میخورند پس دست در آب کردند و یک کف آب
بر رو شستند و روی خود را از بالا شستند و سرا بالا نشستند و دیگر از دست راست یک کف آب
بر رو شستند و دست چپ را از مرفق شستند و دست راست بعد از آن مسح سر و پاها کشیدند
به بقیه تری که در دست مانده بود و آب تازه بر نداشتند بعد از آن فرمودند که بر روی نعلین
که مسح کشند انگشتان خود را در زیر بند نعلین نکنند پس فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است
که هر گاه بنماز برخیزید روهای خود را و دستهای خود را تا مرفقها بشوئید پس چیزی از روی
و دستها را ترک نمیتوان کرد و همه را میباید شستن بعد از آن فرمودند که مسح کشید بعضی از
سرهای خود را و بعضی از پاهای خود را پس هر گاه اندکی از سر را یا اندکی از پاها را تا کعبین مسح بکشند
بکشند مجزی است زراره و بکیر گفتند که ما پرسیدیم که کعبها کدام است حضرت اشاره فرمودند

فصل ۱۴۲

که اینجا یعنی زر و استخوان ساق پس گفتیم که اینها چه چیز است حضرت فرمودند که استخوان ساق است

و کعب پایین تر است پس گفتیم حق سبحانه و تعالی آنچه خبر شما باشد پیش شما آورده و یک کف آب

بس است بواسطه رو و یک کف از برای دست حضرت فرمودند که بلی بس است هرگاه به مبالغه

کفی با گوگه پر برداری و بگذاری که آبش تمام بریزد و همه جا برسد مثل عنوان جریان اما

در کف خوب همه جا برسد و این حدیث حسن است چون صحیح است که مفصل را کعب میداند

و از طرفین قوی تر است اگرچه اظهر مذهب مشهور است که استخوان پشت پا است و حدیث

اخوین که مستند ایشان است تتمه آن را ذکر کرده است شیخ که حضرت فرمودند که پایین تر است

و اگر از بالای پا آمده که پشت پا مفصل باشد ظاهر که بشده است وَتَوَضَّأَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

وَآلِهِ مَرَّةً مَرَّةً وَقَالَ هَذَا وُضُوءٌ لَا يَقْبَلُ اللهُ الصَّلَوةَ إِلَّا بِهِ حضرت صلی الله علیه وآله

یک مرتبه یک مرتبه وضو ساختند و گفتند که این وضوئی است که حق سبحانه و تعالی نماز را قبول نمیکند مگر به این وضو یعنی

حدیث را علما مسند ذکر کرده اند و اگر که حدیث زراره را نقل میکنند این تتمه را آورده اند و محل

آنست که چون سابقاً معلوم نیست که چگونه وضو ساخته بودند حضرت استدلال علما بهتر است اما

صدوق چون نهاده است دیده که در آن حدیث حضرت یک مرتبه یک مرتبه شسته اند با اسلاطین صدوق

نافع نیست و لیکن ضرر دارد و آنچه خواهد گفت که دو مرتبه ضرر ندارد اما ثواب ندارد و ظاهر آنکه حضرت

وضو ساخته است که خدای تعالی قبول میکند مگر مثل این وضو اصل فعل شسته با ترتیب بیرون رود و شستن

و مسح آب جدید نکردن و امثال آن از چیزها که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله بجای آورده

که واقع خواهد شد فَأَمَّا الْأَخْبَارُ الَّتِي رُوِيَتْ فِي أَنَّ الْوُضُوءَ مَرَّتَيْنِ مَرَّتَيْنِ فَأَحَدُهَا

بِإِسْنَادٍ مُنْقَطِعٍ يَرْوِيهِ أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ ذَكَرَهُ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ

عَلَيْهِ قَالَ فَرَضَ اللهُ الْوُضُوءَ وَاحِدَةً وَاحِدَةً وَوَضَعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

وَآلِهِ لِلنَّاسِ اثْنَتَيْنِ اثْنَتَيْنِ پس چون ابطال حدیث کرده را ذکر کرد و شروع کرد در تأویل احادیث

دو مرتبه

دو مرتبه اما جزایی که روایت کرده اند و محتمل است روایت محمد بن یحیی بن سعید از علمای کاشی

از اینها و در بعضی از نسخ بعجم واقع شده است یعنی آن را میدانم باسناد و یعنی شخصی است

در میان که معلوم نیست که کیست و خوب است یا بد که روایت میکند آن را ابو جعفر احول و او محمد بن

علی بن النعمان است که مؤمن الطاق و شاه طاق میگویند و ثقه و عظیم الشأن است و سند صدوق

باو کالصحیح است و او دیگر کرده است از کسی که او از روایت نموده است و آن کس معلوم نیست که کیست

احوال او را و پوشش کرده است یا ابن ابی عمیر راوی او و علما آن حال مرسل ابن ابی عمیر است و حکم مسانید داده اند

و صدوق طرح میکند و میگوید که چون معارض است با احادیث مسنده احادیث مسنده بر آن

مقدم است لهذا تأویل میکند و نقل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت میکند

که حضرت فرموده اند که حق سبحانه و تعالی وضو را یکی یکی واجب گردانیده و حضرت رسول خدا

دو دو مقرر ساخته و آنچه صدوق اولاً طعن بر هر خبر زده است بر سال یعنی خوب است که حدیث مسند باشد

و حال آنکه شیخ در حدیث صحیح نقل کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که وضو

مثنی مثنی است یعنی دو دو و در حدیث کالصحیح از آنحضرت روایت کرده است یونس بن عمار

که گفتم که آن وضوئی که حق سبحانه و تعالی بر بنده کان واجب ساخته است بر کسی که بول و غائط کرده

حضرت فرموده اند که ذکر شستن را میشوید و اراده غائط میکند و وضو میسازد دو مرتبه دو مرتبه و غیرها

از اخبار مسنده که بعضی از آن خواهد آمد وَهَذَا عَلَى جِهَةِ الْإِنْكَارِ لَا عَلَى جِهَةِ

الْإِخْبَارِ كَأَنَّهُ يَقُولُ حَدَّ اللهُ حَدًّا فَتَجَاوَزَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَتَعَدَّاهُ وَقَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ

یعنی محتمل است که حضرت بر وجه انکار فرموده باشند آن حدیث را و استفهام انکاری باشد

نه بر وجه اخبار از واقع که چنان است که آن حضرت میفرماید که چون چنین باشد که حق سبحانه و تعالی

یک مرتبه واجب داده باشد و رسول خدا صلی الله علیه وآله دو مرتبه واجب داده باشد و از حد الهی تجاوز کند و تعدی

کرده باشد و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که از حدّ الهی تجاوز کند بر خود ستم کرده است
و برین حمل صدوق اعتراض وارد است بچند وجه اول آنکه اگر راه این تاویلات داده شود آخر
اعتماد بهیچ حدیثی نتوان کرد و همه را استفهام انکاری میتوان گرفت دوم آنکه اگر صدوق
بعد ازین باب اخبار روایت کرده باشد این سخن میتوان گفت در کتاب صلوة ذکر کرده است حدیث
صحیح زراره را که حضرت امام محمد باقر فرمودند که حق سبحانه و تعالی نماز را ده رکعت واجب ساخت
و حضرت سید المرسلین هفت رکعت زیاد کرد و دیگر ازین قبیل بسیار نقل کرده است که خواهد آمد
بلکه ظاهر کلام صدوق که در کتاب علل الشرایع در باب روزه ایام البیض گفته است که اول این روزه
بود و چون حق سبحانه و تعالی تفویض برسول خود نموده بود امر فرمود آنحضرت سنت روزه
پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر و چهارشنبه اول از دهه میانه را قرار داد چون فرموده است که ما آتیکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه بیاورد بشما رسول خدا بآن عمل کنید و هرچه شما را از آن
نهی کند باز ایستید از آن و اگر آنها را تاویل کنند که زیاده و نقصان را بامر الهی میکرد در اینجا
تاویل باید کرد که غایتش آنکه دو احتمال است که هرگاه جمع کنند میان هر دو خبر یکی را تاویل میباید کرد و تاویل
خلاف ظاهر است پس بحث نتوان کرد ولیکن تاویل دیگر میتوان کرد مثل آنکه مثنی مثنی احتمال دارد که
بدو کف آب بشوی و ممکن است که حق سبحانه و تعالی یک کف قرار داده باشد و حضرت یک کف زیاد
کرده باشد و بدو کف غسل محقق شود و غسل آنست که تمام شسته شود و مؤید این احتمال است حدیث
زراره که گذشت حضرت فرمود که یک کف کافیست و اگر مبالغه کنی دو کف بریزی که تمام
آب بهمه جا برسد و مولانا عبد الله رحمه الله باین تاویل قائل بود و شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه
تاویل دیگر کرده که مراد از مثنی مثنی دو شستن و دو مسح است چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که فاغسلوا
وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین تا رد باشد بر سنیان که بجای
مسح و غسل قائلند و مؤید این تاویل است آنکه سنی و شیعه از ابن عباس روایت کرده اند که وضو

مکلف

مکلف کرده حق سبحانه و تعالی بغسلتین و مسحتین مقرر ساخته است و منافقان تغییر داده اند و شستن
پاها را بدعت کرده اند و غسل و یک مسح شد و قد روی ان الوضوء حدّ من حدود الله
لیعلم الله من یطیعه و من یعصیه و ان المؤمن لا ینجسه شیء و حال آنکه بسند صحیح
روایت کرده اند مشایخ از زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که وضو
حکمی است از احکام الهی و حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده تا بدانند که کیست که اطاعت او میکند
و کیست که عصیان او میکند و بدرستی که مؤمن را هیچ چیز نجس نمیکند و انما یکفیه مثل الدهن یعنی کافیست
او را از جهت وضو و غسل مثل روغن مالی با رنگ باران و از تتمه ظاهر میشود که مراد آنست که اسراف
نکنند در آب وضو و غسل چنانکه وسواسیان میکنند و آنچه فرموده است که مؤمن را چیزی نجس نمیکند
یعنی بسبب حدث نجس نمیشود و بلکه تعبدی است که از جهت فرموده الهی میکنند و مستحق ثواب میشوند
و اگر نکنند مستحق عقاب شوند و مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی اعظم است از آنکه بسبب حدث نجس شود
و ممکن است که عبارت را بر عموم خود بگذاریم و مراد از مؤمن روح مؤمن باشد یعنی چنین نیست که اگر
بدن یا جامه او نجس باشد ذکر الهی نتواند کرد و اگر از میان ذکرها نماز را حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته
که با رفع حدث و خبث کنند متوجه آن شود و محض تعبدات که بسبب این نجاست او را ثواب حاصل
و مستحق مراتب عالیه شود و پس مشخص شد که مطلوب نیست آب بسیار ریختن و هر مرتبه اعضا را
شستن و ظاهر خبر آنست که حضرت از جهت حالت اضطرار فرموده باشند که آب اگر کم باشد بعموم شسته
که اگر آب بیشتر میبود بیشتر میبود و قال الصادق صلوات الله علیه من
تعدّی فی وضوئه کان کناقضه و بروایت دیگر حضرت صلوات الله علیه فرمود
که هر که تعدی کند در وضو و زیاده بشوید یا زیاده آب بریزد مثل کسیست که او را بشکند
و چنانکه آن سبب بطلان است یا نه بطلان آن ثواب است و در بعضی از نسخ کناقضه نقطه دارد
یعنی مثل کسی است که او وضو را بشکند و وضوی خود را شکسته باشد اما نقصان در مقابل تعدی نیست

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که یکی از تمام کف
روغن بر میدارد و بکل بدن میرساند و آب از روغن فراخ تر است و ظاهرا آنها مبالغه نموده
باشند و احتمال دیگری از جهت آنست که از آب رفع حدث و خبث میشود و از روغن نمیشود و در حدیث
صحیحی دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که وضو را حدیست که هر که از آن تجاوز کند
مزد ندارد و آدمی مبالغه در غسل میکند پس شخصی گفت که حد آن کدام است حضرت فرمودند که حد
آنست که روی و دستها را بشوئی و سر و پاها را مسح کنی و در حدیث صحیحی وارد شده است از آنحضرت
صلوات الله علیه که فرمودند در وضو همین که آب بپوست برسد بس است یعنی یا جاری گردد و در
حدیث صحیحی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در غسل و استنجا آن قدر
آب بس است که دست تر شود و ظاهرا مراد از این اخبار آنست که آب بسیار در کار نیست
چنانکه وسواسیان اسراف میکنند و حکمت اقتضا میکند که رفع وسواس باین مبالغات نموده باشند
و ممکن است که مراد وقت ضرورت باشد چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد شده است که فرمودند که اگر آب کم باشد اسباغ کن وضو را و کامل ساز بآنکه در هر مرتبه آب
بر هر عضوی بریزی و اگر آب بجسم رسد اندکی آب کافیست و احادیث اسباغ متواتر است
از حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم خصوصا در هواهای سرد و اگر سبب علو درجات
و کفاره گناهان و خواهد آمد در وصایای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وفی ذلک
حدیث آخر باسناد منقطع رواه عمرو بن ابی المقدام قال حدثنی من سمع
ابا عبد الله صلوات الله علیه یقول انی لاعجب ممن یرغب ان یتوضأ
اثنتین اثنتین وقد توضأ رسول الله اثنتین اثنتین و در این باب حدیث دیگر
مرسل که روایت کرده است آنرا عمرو بن ابی المقدام و ظاهرا صدوق از کتاب او برداشته است
و حکم بصحت کتاب او کرده است ولیکن اگر سند باشد اصح است که گفت فرموده امام حضرت

امام جعفر صادق

امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من تعجب دارم از کسی که رغبت دارد که وضو را دو مرتبه دو مرتبه
بسازد و حال آنکه رسول خدا دو بار دو بار کرده و اینجا غلطی و تصحیفی مناسب تر است و آنچه صدوق
گفته است بحسب ظاهر باعتبار لفظ وضو و لیکن بنا بر این مطلوب تکرار خواهد بود فان النبی صلی الله
علیه و آله کان یجدد الوضوء لکل فریضة و لکل صلوة فمعنی هذا الحدیث
هو انی لاعجب ممن یرغب عن تجدید الوضوء وقد جدده النبی صلی الله علیه
و آله یعنی بسبب آنکه رسول خدا تجدید وضو میکرد از جهت هر نماز فریضه و هر نمازی پس معنی این حدیث
این خواهد بود که من تعجب دارم از کسی که رغبت نمیکند در تجدید وضو و حال آنکه حضرت رسول تجدید
میکردند این عبارت صدوق بحسب ظاهر تشویشی دارد و احتمال دارد که تعلیل جزو وجه سابق باشد و بنا بر این معنی
که صدوق گفته است در کار نیست زیرا که هرگاه تعلیل تجدید باشد ظاهرا اثنتین اثنتین تجدید است و
احتمال دارد که بر تقدیر جزئیت دلالت بر معنی کند بلکه مراد دو غسل یا دو غرفه باشد و حضرت
بواسطه رفع استبعاد تجدید را فرموده باشند و معنی آن این خواهد بود که من تعجب دارم از کسی که دو مرتبه
نشوید و حال آنکه حضرت دو مرتبه میشست و تجدید میکرد زیرا که از جهت هر نماز تجدید میکرد و چون احتمالات
بود معنی را گفت از جهت رفع احتمالات و احتمال دارد که حدیث اول تمام باشد و باقی سخن صدوق باشد و قال النبی
تمهید این معنی باشد والله تعالی یعلم والخبر الذی روی ان من زاد علی مرتین لم یوجر و خبری
که وارد شده است که هر که زیاده کند بر دو مرتبه ثواب ندارد و روایت کرده است شیخ بسند قوی کالصحیح
از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که وضو دو مرتبه است کسی که زیاده کند بر آن ماجور
نمی‌باشد پس حضرت حکایت وضوی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نمودند و در روی یک مرتبه شستند و
هر یک از دستها را یک مرتبه شستند و مسح سر کشیدند و پاها بزیادتی که بر دست آن حضرت
مانده بود و کلینی بعد از روایت یک مرتبه یک مرتبه و بعد از روایت تصحیح که بود وضوی علی صلوات الله علیه
یک مرتبه یک مرتبه گفته اند که این دلیل است که وضو نمیباشد مگر یک مرتبه یک مرتبه زیرا که حال حضرت امیر المؤمنین علیه

صلوات الله علیه این بود که هر گاه دو امر طاعت پیش می آمد آن طاعتی را اختیار میکرد
که احوط بوده و دشوارتر بود و بر بدن آن حضرت آنچه از اهل البیت صلوات الله علیهم وارد شده
است که وضو هر مرتبه هر مرتبه عبادات از برای کسی وارد شده است که یک مرتبه او را کافی نباشد و زیاده
خواهد هر مرتبه از جهت او فرموده اند پس حضرت فرموده که هر که زیاده بر دو مرتبه کند ثواب نمی یابد
آنچه گفته اند که هر مرتبه بغایت مرائی است که در وضو دوان کرده هر که از آن تجاوز نماید آثم است
و وضوی او صحیح نخواهد بود و مثل کسی خواهد بود که نماز ظهر را پنج رکعت بکند و اگر حضرت تجویز دو مرتبه
بکرده اند آن نیز در مرتبه سوم نبود پس ظاهر شد که آنچه کلینی ذکر کرده است بهتر از اوّل و اظهر نیز است
که دو مرتبه را سنت میدانند و بهتر از توجیه صدوق است که این همه تکلف میکند و بنا بر طریقی که
مرتبه اول هر عضوی که یکبار و یک مرتبه را یک غسل هیچ تکلف نمی ماند پس اگر هر مرتبه آب بریزد و بعد از آن
که یک بشستن بعمل آید بهتر است و اگر بیشتر از آب یک مشت دستی زیر عضو وضو بالد که خشکی
و هر چه آن زایل شود یک مرتبه پس خواهد بود و مراد بنده برین بوده است از طولیت بحال
ندارم که محتاج به دو مرتبه شده باشم و اگر خواهد که چنین کند هر مرتبه آب بریزد و بعد از آن
که آب بهمان عضو جاری کرد تؤکد ما ذکرته ومعناه ان تجدیده بعد التجدید
لا اجر له یعنی خبر سابق مؤید این است که مراد تجدید است و معنی آن چنین میشود که تجدید بعد از تجدید
اجر ندارد و اگر از نفی که در آورده است صدوق این حکم را که دلالت بر آن میکند در نفی اجر چنانچه
گذشت و این هم حکم صورت دارد از جهت آنکه احادیث تجدید عام است اگر صد مرتبه تجدید کند ثواب
خواهد داشت کلینی بسند قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که از وضو بر وضو ده حسنه در نامه اعمال نوشته میشود و خواهد آمد دیگر کالاذان من صلی الظهر
والعصر باذان واقامتین اجزأه ومن اذن للعصر کان افضل والاذان الثالث
بدعة لا اجر له و این تجدید مثل اذان است کسی که نماز ظهر و عصر را بیک اذان و دو اقامت

بکند

بکند بدعت است و او کسی که اذان از برای عصر گوید افضل است و اذان سیم بدعت و اجزأ
و ظاهر امر او شاید این باشد که در روز جمعه نماز جمعه را باذان و اقامت بجای آورد و نماز
عصر را با اقامت تنها اگر اذان برای آن جمع کند بهتر است و اذان ثالث بدعت و آن است
که از برای جمعه و ثانیه دیگر گوید چنانکه عثمان مقرر ساخت اما استحباب اذان از برای عصر
روز جمعه صورتی ندارد و بلکه اذان سیم اذان عصر است که بعد از اذان و اقامت ظهر است بر
مذهب جمعی از علما و این قیاس هر مرتبه تجدید با اذان و اب صدوق نیست بلکه واضح
گشته است وکذلک ما روی ان مرتین افضل معناه التجدید و همچنین معنی که وارد شده
است که دو مرتبه فضیلت و این قسم تعبدات روایت کرده است شیخ بسند موثق از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که اعتقاد داشته باشد که یک مرتبه او را مجزی است
بر دو مرتبه ثواب نخواهد بود و ظاهر شیخ هم وارد است وکذلک ما روی فی مرتین انه اسباغ
و همچنین روایتی که وارد شده است که دو مرتبه اسباغ است مراد هم تجدید است و این بسیار بعید است
بلکه ظاهر آن است که مراد دو آب یک مشت است چنانکه گذشت در حدیث زراره وروی ان تجدید
الوضوء لصلوة العشاء یمحو لا والله وبلی والله و در روایت واقع شده است که تجدید وضو از
جهت نماز خفتن محو میکند لا والله و بلی والله را اگر یعنی قسم دروغ خورده باشد و اگر سهواً سبیل العفو
باشد مکروه است و تجدید وضو کراهت آن را زایل میکند و این روایت را صدوق بسند قوی از
حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است وروی فی خبر آخر ان الوضوء نور علی
نور و در روایت دیگر وارد شده است که وضو بر وضو نور است بر نور و از این حدیث استنباط
کرده اند که وضوی تجدیدی رفع حدث میکند باآنکه در خاطرش نباشد که وضو ندارد و از جهت تجدید بجا آورد
و ظاهر شود که وضو نداشته است رفع حدث شده است لیکن مشکل است زیرا که وضو بر وضو مثبت
در صورت و نور لازم نیست که رفع حدث کند شاید دل منور شود و آن چنانکه ظاهر حدیث است

وَمَنْ جَدَّدَ وُضُوءَهُ لِغَيْرِ حَدَثٍ جَدَّدَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ تَوْبَتَهُ مِنْ غَيْرِ اسْتِغْفَارٍ
وهر که تجدید وضو کند بی آنکه حدثی از وی صادر شده باشد حق سبحانه و تعالی توبه او را تازه کند بی آنکه او توبه
کند یعنی تجدید وضو گناهان را پاک میکند چنانکه توبه گناهان را محو میکند و صدوق این روایت را
باسناد خود از مفضل بن عمر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وَقَدْ
فَوَّضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمْرَ دِينِهِ وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ تَعَدِّي
حُدُودِهِ چون اخبار تجدید را ذکر کرد بر سر همان سخن رفت که چون نزد حضرت خبری را از
احکام شرعی زیاد و کم کند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی تفویض نموده به آن حضرت امر دینش را که تبلیغ نماید
و تفویض نکرده به آنحضرت که از حدود الهی در گذرد و زیاد و کم کند و جوابش گذشت وَقَوْلُ الصَّادِقِ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ تَوَضَّأَ مَرَّتَيْنِ لَمْ يُؤْجَرْ و آنکه حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده
است که هر که دو مرتبه وضو بسازد اجر ندارد و شیخ در حدیث قوی از آنحضرت صلوات الله علیه روایت
کرده است که یکمرتبه فرض است و دو مرتبه ثواب ندارد و سیمین بدعت است يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ أَتَى بِغَيْرِ
الَّذِي أُمِرَ بِهِ وَوُعِدَ الْأَجْرَ عَلَيْهِ فَلَا يَسْتَحِقُّ الْأَجْرَ وَكَذَلِكَ كُلُّ أَجِيرٍ إِذَا فَعَلَ
غَيْرَ الَّذِي اسْتُؤْجِرَ عَلَيْهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَجْرٌ مراد حضرت صلوات الله علیه آنست که اتیان بغیر مأمور
کرده است و غیر آنچه از جهت آن اجر مقرر شده است پس مستحق اجر نباشد همچنین هر مزدوری که بجا آورد
غیر آنچه او را بآن استیجار کرده باشند او را مزدی نیست لیکن جمعی که خبر را ذکر کردیم فرق نهاده اند میان
دو مرتبه و سه مرتبه و گفته اند که در دو مرتبه ثواب بر مرتبه دوم نداشته باشد و در سه مرتبه باطل باشد چون
مسح به آب جدید کرده است اگر همه اعضا را سه مرتبه شسته باشند و باقی را دو مرتبه وضوی او صحیح است
اگر سه بار دست چپ کند و اگر هر دو دست را سه مرتبه بشوید و دست چپ را یکمرتبه یا دو مرتبه دفعه
میشود که وضوی او نیز فی نفسه باطل باشد چون مسح کرده است **باب صفة**
وضوء امیر المؤمنین صلوات الله علیه این باب است در بیان صفت وضوی حضرت امیر المؤمنین

علیه

صلوات الله علیه و زیادتی این وضو بر وضوهایی که گذشت آنست که در اینجا دعاها است
و اگر نه در کیفیت واجبات و بسیاری از مستحبات مثل یکدیگرند و این حدیث باصطلاح متأخرین ضعیف است
اما محمد بن یعقوب و صدوق رضی الله عنهما حکم بصحت آن کرده اند و علما همگی باین حدیث عمل نموده اند
و در اکثر اسانیدی که واقع شده است این حدیث بعبد الرحمن بن کثیر هاشمی میرسد و صدوق
در کتب خود مسند روایت کرده است و باور سانیده است مثل شیخین رضی الله عنهما اما متن حدیث
و دعاها شهادت بر صحت حدیث میدهند زیرا که مشتمل است بر معانی بسیار که محال است از امثال
این روات که توانند ضبط چه جای آنکه وضع توانند نمود و عامه در کتب خود از آنحضرت روایت
کرده اند و بعضی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند با تفاوت قلیلی قَالَ الصَّادِقُ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ بَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ مَعَ مُحَمَّدِ
بْنِ الْحَنَفِيَّةِ إِذْ قَالَ يَا مُحَمَّدُ ائْتِنِي بِإِنَاءٍ مِنْ مَاءٍ أَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ فَأَتَاهُ مُحَمَّدٌ بِالْمَاءِ فَأَكْفَأَهُ
بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى يَدِهِ الْيُسْرَى حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که روزی
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با پسرش محمد بن حنفیه نشسته بودند و او را از جهت مادر
منسوب میخوانند باو که از حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بهم نرسیده است و مادرش از جنگ
مسیلمه کذاب اسیر کرده بودند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را خرید و آزاد کرد و فرمود و
خواست و از و محمد بهم رسید و او بزرگست و اعتقاد بامامت حضرات امام حسن و امام حسین و امام
زین العابدین صلوات الله علیهم داشت و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه که محمد بن حنفیه بعد از شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه با حضرت سید الساجدین
که مصطفی گفتگوی امامت کردند آخر حضرت گفت بیا برویم بنزد حجر الاسود و برفتند محمد دعا کرد و جواب نشنید و حضرت
دعا کرد و حجر الاسود بزبان فصیح گفت که خدا و نبوت و وصیت و امامت بعد از امام حسین از تست
پس محمد قائل بامامت حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما شد و اخبار جمعی گفته اند که محمد از

جمعی کرده که او در سکهٔ نو با ماست مراد از زیدی چون سنی هر چند محمد با ایشان گفت که بعد از الحسین
امام است نفع نبخشید و این دعوی را نا کرد و بر او حجت ظاهر شد و پس فرمودند که یا محمد ظرف آب
بیار تا وضو بسازم از جهت نماز پس محمد بن حنفیه آن را آورد و پس حضرت ظرف را کج کرده بدست
راست و آب بدست ریختند و غرض از کج کردن ظرف آن بود که دستها را بشویند قبل از
داخل کردن در ظرف که اگر نجاستی داشته باشد پاک شود و اگر پاکیزه باشد پاکیزه تر شود چنانچه
اکثر علما فهمیده اند و یا آنکه چون حضرت بول کرده بودند اول آب بر دست ریختند که بر مخرج بول بریزند
آن را بر دست چپ ریختند که هم پاکیزه شود و هم استنجا آن واقع شود و یا آنکه در این حال همین خواستند
که استنجا کنند و پس هنوز دست نشسته بودند اول بر دست ریختند و استنجا کردند و بعد
از آن دستها را از جهت وضو شسته باشند و محمد آن را ذکر کرده باشد و یا آنکه آب پیشتر ریخته باشند
که هم دست چپ شسته باشد و هم استنجا کرده باشند و چون مختصر کرده باشند و محمد که دست
چپ نجس بوده باشد کج کرده باشند و آب بر این ریخته باشند که پاک شده باشد و آنچه را از جهت
استنجا بر دست راست ریختند استنجا کرده باشند ثم قال بسم الله و الحمد لله الذی جعل الماء طهورا
و لم یجعله نجسا چون مقدمات افعال وضو بود و آب را دیده بودند بسم الله را از جهت شروع
گفتند و حمد را از جهت نعمت آب بجای آوردند یعنی استعانت و یاوری در جمیع کارها خصوصا در وضو
از جناب اقدس خداوندی میخواهم که جمیع کمالات مخصوص او است و مستحق عبودیت است و استعانت
از اسم او میخواهم یا از اسم الله باعتبار جامعیت کمالات یا برکت میجویم که این کار بسیار کرده شد
چون در اول کارها نام او میبرم و پیشتر مذکور شد که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بای را از
برای استعانت گرفته اند و تبرکا آورده و در بعضی از نسخ با تبرک است اما در فقیه و تهذیب
و خواندن مهم است و بنا بر آنکه باشد یک احتمال آنست که اول استعانت باسم الهی کرده اند
بعد از آن بذات او و یا آنکه و بالله حال باشد و معنی این باشد که استعانت بذات الله تعالی باسم

مقدس میجویم و چون بجویم که وجود و لوازم وجود من همه قائم است با او و جمیع محامد و ثناها
ستایشها مخصوص ذات مقدس او است که مستجمع جمیع کمالات و معبود بر حق و خداوند عظمت
و شکر میکنم او را بزبان و دل و اعضا و جوارح و بهر اعتراف بندگی او میکنم و از جهت بندگی او
دارم آن خداوندی که آب را مطهر گردانید تا نجاسات حدث و خبث را بآن ازاله کنیم و نجس
کردیم و آب را نجس نکرد که از و منتفع نتوان شد یا آب استنجا را نجس نکرد که بر ما حرج و تنگی باشد
بلکه بر ما آسان کرده است همه تکالیف را بتمام این تکلیف را قال ثم استنجی فقال اللهم
حصّن فرجی و اعفّه و استر عورتی و حرّمنی علی النار حضرت فرمودند که چون آب را
گرفته دعا خواندند بعد از آن بر خود ریختند و این دعا را خواندند و ظاهرا بول کرده بودند و در وقت
رفتن محمد که آب را بیاورد و دلالت میکند که استنجای بول را از دو زه میتوان کرد و ظاهرا
محمد در وقت استنجا پشت بر حضرت ایستاده بوده است و چون استنجای بول لازم داشت
باز شدن عورت و دیدن آن را غالبا دعائی که مناسب آن بود خواندند که بار خدایا فرج مرا حفظ
کن از زنا و امثال آن و از آنکه نظر کسی بر فرج من افتد که محرم نباشد چون محرمات الهی از لطف و رحمت
بلکه عفیف دار از آنکه مشتبه شبهات و مکروهات نیز نشود و بپوشان عورت مرا که کسی در نظر
آن نیفتد و بعضی عورتی تثنیه خوانده اند یعنی عورت قبل و دبر مرا پوشیده دار از نامحرم یا عورت
ظاهر و باطن مرا که عیوب باشد از خلق بپوشان و اگر عورتی مفرد خوانند ظاهرا مراد از آن عیوب باشد
چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است و آن عیوب او
یعنی حرام است تجسس عیوب مؤمنان کردن و ستر عیوب ظاهر از جمله لوازم میشود و ستر عیوب
اعم است از آنکه آنچه دارم از نظر خلق مخفی دار و ازاله آن نیز بکن که پوشیده باشد بهترین
سترها و در اکثر دعاها هر دو مطلوبست و چون عورت ظاهر و باطن سبب دخول جهنم میشوند
در غالب اوقات طلب کرد که خداوندا بدن مرا بر آتش جهنم حرام گردان که بجهت کرام

١٤٩

بجنّتی و به جبر کرده ام که داری که بگیرم قال ثمّ تمضمض فقال اللهمّ لقّنی حجّتی یوم
ألقاك وأطلق لسانی بذکرك حضرت فرمودند که بعد از ان مضمضه کردند و مضمضه آنست
که آب به دهان کشند و گردانند و بیندازند مضمضه بفتح آمده است ولیکن مشهور میان علما
آنست که سنت است ریختن آن آب و آنچه بحسب عرف فهمیده میشود آنست که ریختن آب
جزو حقیقت مضمضه است و مضمضه دهان شستن است که ریختن بهتر است و بهتر آنست که آب را در جمیع اطراف
دهان بگردانند و مشهور آنست که سه مرتبه مضمضه و سه مرتبه استنشاق سنت است و احادیث
از عدد خالی است و ظاهر است که بیک مرتبه حاصل شود و سه مرتبه بهتر باشد و بهتر آنست که اول مضمضه را
واقع سازد و بعد از ان استنشاق را چنانکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه واقع ساختند
بترتیب و خلاف است که مضمضه و استنشاق جزو وضو اند یا سنتی اند برخود و قبل از وضو
سنتهاست که آنها را بجا آورند مثل مسواک و ظاهر روایات صحیحه عدم جزویت است پس احوط آنست
که نیت وضو را مقارن این هر دو واقع سازد و اگر باز اعاده نیت کند نزد شستن روی بود بعد از
مضمضه این دعا بخواند که خداوندا حجت مرا تلقین من کن در هر جا که از من سؤال کنند در قبر و
محشر و از جمله تلقین حجت آنکه در قیامت حق سبحانه و تعالی خواهد فرمود که یا ایها الانسان ما غرّك
بربك الکریم یعنی ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت بخداوند کریمی که ترا آفرید و نعمتهای غیر متناهی
داد تا بنده در جواب بگوید که کرم تو مرا مغرور ساخت که هر چند بد میکردم تو احسان میفرمودی
گفتم البته در ان عالم نیز با من چنین خواهی کرد و این سبب بخشش خواهد شد و اگر نه تلقین حجت باشد
مناسب این بود که بفرماید که ما غرّك بربك الغفار و امثال این اسمها از اسماء جلالیه ولیکن در نهج
البلاغه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است خطبه در نهایت بلاغت و میفرماید که حق سبحانه
و تعالی حجت را بر بندگان تمام فرموده است و باز منافات ندارد که حجت الهی تمام شد و باعتبار سبقت
رحمتی غضبی که رحمتش بر غضب پیشی گرفته است همیشه تلقین حجت میفرماید و از جمله تلقین حجت

حجت ظ

دعاها

دعاها در وقت حاجات چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که هرگاه حق سبحانه و تعالی
خواهد که عطایی یا دفع بلایی از بنده بفرماید او را الهام میسازد بدعاها در دنیا و عقبی تا آنکه در حدیث
معتبر وارد شده است که بنده سالها در جهنم معذب باشد که بخاطرش رسد که تو همیشه مرا کاری
کرده بستی توسل بمحمد و آل او بجستی پس گوید که الهی بحق محمد و آل محمد که مرا ازین عذاب خلاصی ده و چنانکه
حضرت آدم سیصد سال بگریست تا آخر ملهم شد بدین دعا حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول فرمود
چنانکه این حدیث نیز از دوستان مستفیض است از عبدالله بن عباس و غیر او و بعضی از علما تخفیف نون
میخوانند که از تقی باشد نه از تلقین چنانکه در قرآن واقع شده بسیار وارد شده است و معنیش
این خواهد بود که حجت مرا در جایی که مرا فرو گیرند بسبب اقبال من فرمودت و هر دو خوبست اگرچه تلقین
بحجت انسب است و در زیارات آلهی ثواب عقاب و سؤال است و اگر نسبت
الهی باطلی در این عالم و آن عالم بکار است و زبان مرا گویا کن بذکر خود یعنی توفیقم کرامت کن که
همیشه زبانم مشغول ذکر تو باشد تا آنکه خداوند از من بغیر از بدی نمی آید تو چیرا مرا بذکر خود مبادرت
مضمضه بواسطه تطهیر دهانست که ملائکه شادی میشوند از بوی بدان و تا ذی ایشان از نخمان
بهشت است بنابرین این دعا مناسب است که دهان مخزن زبانست و زندان آن است و چون
اکثر بلاهای آدمی از زبانست حق سبحانه و تعالی از جهة آن زندان دو دیوار و دو در مقرر ساخته یکی
دندانها و دیگری لبها بخلاف چشم که از جهة آن یک حجاب مقرر فرمود که چیزی را که نباید دید چشم را بهم
بندد و در حدیث صحیح از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه وارد است که هر صباح زبان
آدمی با عضو و جوارح میگوید که چه حال دارید همه میگویند که حال ما خوبست اگر تو ما را بحال خود گذاری
داد و قسم میدهند و مبالغه میکنند که زنهار کاری مکن که ما را در بلا اندازی کاری کن که باعث
نجات تو و ما باشد که عقوبت ما بسبب تو و نجات ما از تست و در حدیث کالصحیح ابا بوذر
رضی الله عنه منقول است که ای طالب علم ای ابوذر کلید همه خوبیها و کلید همه بدیهاست پس زبانت را

خلال کن و خوش کن چنانکه مهر بر طلا و نقره است میزند و بیگذاری که ضایع شود و بعد ازین نیز خواهد آمد
و ذکر آن بعضی ذکر است و در بعضی از نسخ ذکر کرد با الف است و در بعضی و شکر گذاری زیاد
کرده اند و بهتر است و در کافی این زیادتی نیز هست که واجعلنی ممن ترضی عنه یعنی خداوندا بگردان
مرا از کسانی که تو از ایشان راضی و خشنودی و آنها جمعی اند که از خداوند خود خشنودند و در رضا بقضای
او داده اند و خواهش خداوند خود را بر خواهش خود مقدم داشته اند و فایده تقیید شده اند
بخطاب رضی الله عنهم و رضوا عنه سرافراز شده اند و اما مقدمه این خشیت و خوف که از خدا
است که ذلک لمن خشی ربه یعنی این رتبه بسبب خوف الهی از جهت ایشان حاصل شده است
رزقناه و ایاکم بجاه محمد و آله الطاهرین ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة
واجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و طیبها و در بعضی از نسخ در کجا هست بعد از طیبها
چنانکه در کافی هست و در بعضی قبل از آنست پس استنشاق کردند و استنشاق آنست که
آب پیش بینی نگاه دارند و بالا کشند و اگر بهتر زنند چنانکه بالا رود نیز خوبست و اگر
هر دو را بکنند بهتر است و اگر بینی را بتکانند که هر چه در آنجا است از آنجا بیرون آید بهتر است و اگر به
انگشت کردن بکنند و هر چه خشک شده است از آنجا نیز بیرون آورند اکمل است و باب بیرون
سنت بفعل می آید و ازین زیادتی تنها بهتر است و این مضمضه و استنشاق هر یک فی نفسها مطلوب
اگر چه وقت نماز نباشد هر گاه دهان و بینی کثافت داشته باشند چنانکه احادیث بسیار
وارد شده که اینها از ده چیز است که حضرت ابراهیم صلوات الله علیه بر آنها مداومت داشتند و حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز بر آن مداومت می نمودند و پسندیده‌ی از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که مبادا که در مضمضه و استنشاق مبالغه نمایند
که سبب آمرزش گناهان شما است و سبب دور شدن شیطان است از شما و در باب
مسواک خواهد آمد و بعد از استنشاق این دعا بخوانند که ترجمه اش این است که خداوندا

بوی بهشت

بوی بهشت حرام شود و برین مثل حق بپرورده و در خبرهای دیگر که خواهد آمد و اشاره است بآنکه
حق سبحانه و تعالی چنین از اخبار این واده است که بوهای خوش بهشت البشنوم مبادا از بنده کاری
صادر شود که از آن محروم شود و دیگر دوان مراد از جاها که بوی بهشت را در بهشت شنوند یا درین دنیا
شنوند بآنکه چنین مرتبه رسد که آن را بشنوند یا از عبادات و طاعات بوی بهشت می آید و
مشغول آنها باشم یا بوهای بهشت و نسیمهای خوش آن از هر چه خوشبو باشد و در آنجا بهشت
استنشاق آنها کنم یا مراد بهشت قرب و وصال است چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و
آله فرموده اند که ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها یعنی که پروردگار شما را در ایام
زمانهای شما نسیمها هست خود را در معرض آن نسیمها در آورید و آن ریاضات و مجاهدات و کثرت
ذکر و فکر حاصل میشود بلکه بهشت صوری سایه بهشت معنویست چنانکه همیشه خطاب بروح فرا
از جناب قدس الهی خطاب آن میرسد که یا ایتها النفس المطمئنة ای نفسی که بذکر بهشت قرار گرفته
راجع شو از غیر خدا بسوی پروردگار خود که همیشه تربیت تو میکند پس داخل شو در زمره دوستان
من و داخل شو در جنت قرب و وصال من بلکه آدمیرا از جهت این مرتبه آفریده اند و ملک را تابع او
کرده اند و مسجود ملائکه گردانیده اند و بار امانت محبت و معرفت را بر دوش او گذاشته اند
و لذتی که این جمع را میباشد وصف نتوان کرد امید که حق سبحانه و تعالی همه را باین رتبه عظمی فایز
گرداند بجاه محمد و آله الطاهرین قال ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم
تسود فیه الوجوه و لا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه پس روی مبارک را
شستند و خواندند بعد از آن یا بعد از آب ریختن بر رو و اول اظهر است این دعا را که ترجمه اش
اینست که خداوندا سفید کن روی مرا در آن روزی که روهای کفار و فجار سیاه خواهد شد
و سیاه مکن روی مرا در آن روزی که روی صلحا و فقها و مؤمنین رو سفید خواهند بود و درین اشاره است
بقول الهی جل شانه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه و بعد ازین در ضمن اخبار متواتره مذکور خواهد شد

و ملکوت ط

اش

که سفیدی و نور مؤمنان بسبب اعمال ایشان خواهد بود و بعضی گفته‌اند آفتاب و بعضی گفته‌اند ستاره و همچنین سیاهی
گفته‌اند که سفیدی رو کنایه است از خوشحالی ایشان چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
نَاضِرَةٌ و منافاتی نیست که هر دو مراد باشد و آنکه طلبیده است سفیدی رو را در روزی که روها سیاه خواهد
بود اشعاری دارد بآنکه من بسبب اعمال ناشایسته می‌خواهم که در زمره ایشان نباشم و در حضور سادات
بهشت باشم و بر عکس اگر والعیاذ بالله جمعی را روسفید کنی و من روسیاه باشم از این بدتر عذابی
نیست خدا و ندامت و خجالت خود داخل روسفیدان کن و چون رو را می‌شوید باید که بسبب این دعا تذکر
احوال روز قیامت باشد و ملاحظه این معنی نماید که هرگاه بسبب طبیعت قضای حاجتی کرده باشد و ازو سیاهی
حاصل شده است که جبران بوضو می‌باید کرد و تا خود را پاک کند آبروی مناجات با خداوند خود نمود
پس ملاحظه کند که روحی که سالها مقرب بارگاه احدیت بوده و گرفتار تعلقات جسمانی شده و بجهات
الکفر کرده روی او را که آئینه جهان‌نما بود بزنگ معاصی سیاه کرده کجا روی مناجات و قرب مطلوب
بر سطوت ورا باقی مانده باشد و تا روی او را از چرک زنگها بصیقل ریاضات و مجاهدات پاک نکند کجا با
آن بارگاه می‌یابد و کجا قابل مجالست و مؤانست می‌شود بلکه اگر اندک بصیرتی داشته باشد بجمیع [illegible]
خود را خواهد دید و هرگز توجه بغیر خود نخواهد شد و معنا اگر ما لا آن که دولت خواهد کشید و
ممکن است که مراد این باشد که جمعی که طالب انس و قرب‌اند از ذات نزاری درگاه رانده و روسیاه برنگردند
می‌خواهم که در کمالات مردود و روسیاه نگردم حاصل آنکه اگر تعمیم کنیم بهتر است که شامل هر روسفیدی باشد
خواه در دنیا و خواه در عقبی خواه صوری و خواه معنوی بهتر خواهد بود ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُمْنَى فَقَالَ
اللَّهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بِيَسَارِي وَحَاسِبْنِي حِسَاباً يَسِيراً بعد ان
دست راست را شسته باشد و این دعا خواند که خداوندا نامه عمل مرا بدست راست من ده و نامه ابدی
بودن در بهشت را بدست چپ من ده و با ساینده عبور کرده آن و مرا حساب کن حساب آسانی و این دعا
اشاره بان آیه است که اما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا وینقلب الی

اهله

اهله مسرورا یعنی در وقتی که نامه‌ها پران شود هر که نامه او را بدست راست او دهند پس عنقریب او را
حساب خواهند کرد حساب آسان و برمیگردد و بسوی اهل خود خوشحال و مراد از آیات قرآنی صریح است
در آنکه حق سبحانه و تعالی دو ملک مقرر ساخته است با هر آدمی یکی بر دست راست او نشسته است و حسنات
بنده را می‌نویسد و یکی بر دست چپ نشسته است و گناهان او را می‌نویسد و چون روز قیامت
برپا شود و همگی زنده شوند نامه‌ها پران شوند خوبان را بدست راست آید و بدان را بدست چپ آید
و چون نامه بدست راست آمد بآسانی در زودی او را حساب میکنند و برای دیگران و بعید بهشت و این معنی
در چند روایت وارد شده است و جمعی از فضلا احتمال داده‌اند که مراد این باشد که خداوندا چنان
کن که همیشه بودن در بهشت و اسباب آن از برای من آسان گنجی و محتمل است که مراد این باشد که از من بجای
صادر نشود و هر خوبی صادر شود که ملک از برای من جابجا و ایقاع نویسد که بآن مستحق خلود بهشت باشم
با آنکه کار را دایرست که بدیها را بنویسد چون از من بدی صادر نشود و خوبی بنویسد با آنکه از دست
چپ چیزی صادر نشود که مستحق خلود جهنم شوم چه جای دست راست و از جمله حساب آسان است که به فضائل بهشت
روم بفضل تو و دیگر محتمل است که بجگر و بر معانی آنها ظاهر میشود ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيُسْرَى فَقَالَ اللَّهُمَّ
لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ
پس دست چپ را شسته شده و فرموده که خداوندا نامه عمل مرا بدست چپ من مده و مگردان
با دست چپ مرا داخل کرده در گردن من چنانکه در همین سوره فرموده است که و اما من اوتی
کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا ویصلی سعیرا و اما آنکس که نامه او را از پشت سرش بوی دهند
پس عنقریب فریاد و ابتورا کند و آرزوی هلاک نماید و فایده نکند و در آتش افروخته جهنم گردند
و پناه بتو میبرم و در بعضی از نسخ بر عنوان است واعوذ بک رب [illegible]
پروردگارا من از جامه‌ها که از آتش بریده باشند چنانکه حق جل و علا فرموده است که قطعت
لهم ثیاب من نار یعنی از برای کفار بریده شده است جامه‌های آتشین با آنکه کنایه باشد از آنکه آتش

مانند جامه‌ها ایشان را فرا گرفته باشد یا آنکه مراد از مقطع جبه پنبه دار است که عربان در زمستان
می‌پوشند و این نیز کنایه است از احاطه آتش بر روی ایشان یا اشکال دیگر که جمعی
مقطعات خوانده‌اند بقاف و طاء نقطه‌دار و ظاهرا کاتب نقطه قاف را افشان کرده بوده است در
نسخه ایشان و ظاهرا تصحیف است و از مشایخ بقاف رسیده است و در نسخ بقاف ضبط نموده‌اند
و بنابرین از باب انفعال خواهد بود یعنی آتشها که مرا احاطه کند و کار را بر من دشوار سازد و ممکن است که
دعا بقاف و طاء بی‌نقطه شده و لازم است که شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله احتمال بدهد و اما تجویز خواندن
بیکی دو این قراءات یکی مذکر عذاب الهیست که بنده در هر وضو ساختنی متذکر شود تا در وقت نماز
با خضوع و خشوع باشد ثم مسح رأسه فقال اللهم غشنی رحمتک و عفوک و در کافی
رحمتک و برکاتک و عفوک و در تهذیب بسقوط عفوک و ظاهرا برکاتک این کتاب و عفوک از
تهذیب از قلم نساخ افتاده باشد چون در کتب صدوق است بنابرین داخل اصل نمودیم پس مسح
کشیدند و فرمودند که خداوندا فرو گیر بر من رحمت را مانند جامه که بر سر کشند و کنایه است از آنکه از هم
بهبهایی که از جوارح من جدا در شده است در کنار به همه جوارح را توفیقات خود فرا گیر و برکتهای خود را
از نعمتهای صوری و معنوی شامل حال من گردان و عفو خود را بر من گیر و بر جوارح من و معاصی بسیار
[illegible] در رحمت نعمتهای اخرویست و در برکت نعمتهای دنیوی و در عفو مغفرت گناهان
که جامع جمیع منافع صوری و معنوی و دنیوی و اخروی باشد و احتمال دارد که [illegible] که هم
خوبیست از حق سبحانه و تعالی طلب نمائیم کرد و تقصیرات اینجانب را بس او گذاریم و در همه دعاها
بهتر است ثم مسح رجلیه فقال اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام
واجعل سعیی فیما یرضیک عنی و در کافی و اما الی بجای ثبتنی ثبت قدمی است و در نسخ
کتب مثل اصل است و هر دو خوبست پس مسح پاها کشیدند و فرمودند که خداوندا ثابت
قدم دار یا قدمهای مرا ثابت دار بر صراطی که بر جهنم کشیده شده است از مو باریکتر و از شمشیر

تیزتر

تیزتر و از آتش گرمتر و هزار ساله راه او بر بلندیست و هزار ساله هموار است و هزار ساله سرازیر است
و مؤمنان بعضی مانند برق از آن گذرند و بعضی مانند باد و بعضی مانند اسب دونده و در خبر اعلام
و جمعی باشند که بسینه بر آن روند و آن را عقبه‌هاست عقبه نماز و عقبه زکوة و عقبه روزه و عقبه
حج و عمده آن عقبه اهل بیت است صلوات الله علیهم و هر که تقصیر در این عبادات کرده باشد
از عقبه آن بجهنم خواهد افتاد و یا در آن عقبات آنقدر خواهد ماند که از عقوبات آن خلاص شود و صراط مستقیم
شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یعنی آن صراطست قدر استقامت بر آن خواهد
بود در روزی که قدمها بلغزد بر آن صراط و بقدر تقصیر در این صراط لغزشها که عکس مراد باشد که صراط است
مجاری برین صراط مستقیم شرع آمده اند بر آن صراط مستقیم باشم و لغزش در دین و دنیا سبب لغزشها
سبب لغزش بر آن صراط خواهد بود و دیگر در آن سعی مرا در چیزی که تو از من راضی و خشنود باشی
یعنی با بن پای یا معنوی که عبادتست از همت مشغول رضای او باشد و قدمی بر ندارند بخلاف رضای
الهی ثم رفع رأسه الی محمد فقال یا محمد من توضأ مثل وضوئی و قال مثل قولی خلق الله
تبارک و تعالی من کل قطرة ملکا یقدسه و یسبحه و یکبره و یکتب الله عز و جل
ثواب ذلک له الی یوم القیمة پس حضرت صلوات الله علیه سر بالا کردند و نظر به محمد بن حنفیه
کردند و فرمودند که ای محمد هر که وضو سازد مثل وضوی من که بدعت درو داخل نکند و بگوید آنچه من گفتم
از دعاها بعد و هر قطره از قطره‌های آب وضوی او را ازین قطرها بیافریند حق سبحانه و تعالی ملکی که
تقدیس الهی و تسبیح الهی و تکبیر الهی گویند تا روز قیامت و ثواب جمیع اینها را نوشته با ثواب آن
تا روز قیامت نویسند یعنی با آنکه تا روز قیامت ایشان عبادت کنند و ملک ثواب آنها را از جهت
این بنده بنویسند و کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا توضأ لم یدع احدا
یصب علیه الماء فقیل له یا امیر المؤمنین لم لا تدعهم یصبون علیک الماء فقال لا
احب ان اشرک فی صلوتی احدا روایت کرده است شیخ باسناد قوی از آنحضرت صلوات

صلوات الله علیه که چون آن حضرت وضو میساخت نمیگذاشت کسی را که آب بر او ریزد
پرسیدند که یا امیر المؤمنین چرا نمیگذاری که آب بر شما ریزند حضرت فرمودند که من دوست
نمیدارم که در بندگی حق سبحانه و تعالی کسی را شریک گردانم و چون اشاره واقع شده بآیه کریمه صدوق
آیه را ذکر کرده است با آنکه حضرت امام رضا علیه السلام نیز استشهاد بآیه فرموده‌اند چنانکه کلینی
باسناد قوی و شیخ کالصحیح روایت کرده‌اند از حسن بن علی وشاء که گفت داخل شدم
بر آنحضرت صلوات الله علیه و ابریقی در برابر حضرت بود و میخواست که وضو بسازد از برای نماز
من پیش رفتم که آب را من بدست حضرت بریزم حضرت صلوات الله علیه ابا فرمودند و نگذاشتند
که آب را من بریزم من گفتم که یا حضرت چرا نمیگذاری که من آب بدست شما ریزم مگر نمیخواهید که من
ثواب ببرم حضرت فرمودند که تو ثواب ببری و من گناه خواهم داشت پس من گفتم که چرا گناه کنی
پس حضرت فرمودند که نشنیده که خداوند عالمیان میفرماید و آیه را خواندند و فرمودند که اینک من
وضو میسازم از برای نماز که عبادت است و مرا خوش نمی‌آید که کسی را در عبادت الهی شریک
گردانم و قال الله تبارک و تعالی فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا
یشرک بعبادة ربه احدا و حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که امید لقای رحمت عظمای
پروردگار خود دارد پس باید که عمل شایسته در گاه او کند و کسی را در بندگی خداوند خود شریک نگرداند
و این شرک اعم است از شرک جلی که غیر خدا را پرستند یا ریا کنند یا استعانت جویند در عبادت
از غیر حق سبحانه و تعالی و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در لفظ آن از شرک اشاره بآیه
فرموده بودند و حضرت امام رضا علیه السلام تصریح بآن فرمودند بنابرین صدوق آیه را ذکر کرده
ممکن است که در کتابی که صدوق خبر را از آنجا روایت کرده است که آن کتاب شهاب باشد آیه
در آنجا بوده باشد و لیکن در علل از شهاب بن عبد ربه روایت کرده است و آیه را ذکر کرده است
و بعید است که بوده باشد و او ذکر نکند و شیخ نیز از شهاب روایت کرده است از طریق

صدوق

صدوق شهاب صحیح است و این کتاب پس ظاهر آنست که حدیث صحیح باشد هر چند در علل بعنوان
صحیح روایت نکرده است باصطلاح متأخرین والله یعلم و ظاهر بر هر تقدیر آنست که نهی متوجه باشد
که آب بدست حضرت صلوات الله علیهما کرده باشند و آب بدست کردن استعانت نکرده است
بنا بر مشهور و در هر صورت مبالغه نمودن در نهی و آیه را خواندن مبالغه در کراهت خواهد بود و اگر
راویان اراده ریختن آب بر عضو داشته باشند حرام است و مبالغه در موقع خود است مجملا محمول
آنست که هیچ یک را نگذارند که بغیر آید و قال ابو جعفر صلوات الله علیه مسح امیر المؤمنین
صلوات الله علیه علی النعلین و لم یستبطن الشراکین و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مسح کشیدند بر نعلین عربی و دست بزیر تسمه‌های آن نبردند
و این حدیث را شیخ بسند صحیح و کلینی کالصحیح از آنحضرت روایت کرده‌اند و تفصیلش گذشت و کان
امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا توضأ قال بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله و اکبر الاسماء لله و قاهر
لمن فی السماء و قاهر لمن فی الارض الحمد لله الذی جعل من الماء کل شیء حی و احیی قلبی بالایمان
اللهم تب علیّ و طهرنی و اقض لی بالحسنی و ارنی کل الذی احب و افتح لی بالخیرات من
عندک یا سمیع الدعاء و حضرت امیر المؤمنین هر گاه که میخواستند که وضو بسازند این دعا میخواندند
و این دعائی است که جامع جمیع خیرات دنیا و آخرت است یعنی استعانت میجویم در هر کاری خصوصا
در این وضو ساختن از نام خداوندی که جمیع کمالات مخصوص ذات مقدس او است و معبودی بنام او شروع
میکنم و چون استعانت از نام او و از ذات او کرده‌ام و حال آنکه همه اسمای خوب اسم او است و از دست و
بزرگترین نامها نام او است و ذات مقدسش غالب است بر هر که در آسمانهاست و هر که در زمینهاست تعظیما
گویا که الله دارد و از بعض نسخ زیاده شده باشد و بنا بر آن معنی اخیر خواهد بود و ظاهر غیر آنست خواهد
بود یا بر عکس بخواندن آن اولی است چون موجب تنزیه بیش معنا است و در اکثر نسخ نیست و بعد از
تنبیه شروع بحمد کرد که جمیع ثناها مخصوص ذات خداوندیست که آب را سبب حیوة هر چیز کرده است

حتی زمین که آب نزده میشود و زنده کرده است دلهای ما را بایمان خداوندا چنانکه آب را
سبب گردانیدی که بر هم کرده بندی توبه ام کرامت فرما یا قبول کن توبه ام را تا از گناهان بیزاری جویم
و مقدر ساز از برای من هر چه خوبست عاقبت مرا بخیر گردان که با ایمان از دنیا بروم و بهشت برین هر چه محبوب
من است در دنیا و عقبی و بگشا بر من در همه خوبیها را از نزد خود که همه را بتوفیق تو بجا آورم ای که اجابت
کننده دعاها مستجاب کن دعاهای مرا **باب** حد الوضوء وترتیبه وثوابه
بابیست در بیان حد اعضای وضو و بیان ترتیب اعضا و ثواب وضو قال زرارة بن
اعین لابی جعفر الباقر صلوات الله علیه اخبرنی عن حد الوجه الذی ینبغی ان
یوضأ الذی قال الله عز وجل روایتست باسناد صحیح که زراره پرسید از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه که خبر ده مرا از قدر رویی که در وضو میباید شست که خداوند عالمیان در قرآن
مجید فرموده است که فاغسلوا وجوهکم فقال الوجه الذی قال الله عز وجل وامر الله بغسله
و در بعضی روایت بدل از همه امر الله بغسله و تکرار یافته است الذی لا ینبغی لاحد ان یزید
علیه ولا ینقص منه ان زاد علیه لم یؤجر وان نقص منه اثم پس حضرت فرمودند
که آن روئی که حق سبحانه وتعالی فرموده است و امر بشستن آن کرده است که نمیباید بر آن زیاده کنند و نه کم کنند
اما که اگر زیاده کنند در آن زیادتی مزدی نخواهند داشت و ثوابی نخواهند بود و اگر از آن قدر
کم کنند گناهکار خواهند بود چون وضو باطلست و نماز نیز باطل خواهد بود بخلاف زیادتی که آنچه در کار
است آن شسته است و این در صورتیست که زیادتی را بقصد اینجا آورده باشند و یا عمدا و دانسته که نیست
اما اگر عمدا بقصد وجوب بفعل آورده و داند که واجب نیست مشهور آنست که باطلست چون تشریع بزیادت
و بازی کرده است و اگر جاهل مسئله باشد و گمانش آن باشد که زیادتی در کار است مبنی گفته اند اکثر که باطلست
چون جزو وضو کرده او قصد کرده است و فرض است ولیکن ظاهر این حدیث آنست که صحیح است و زیادتی لغو
و این ظاهر است ما دارت علیه الوسطی والابهام من قصاص شعر الرأس الی

الذقن

الذقن وما جرت علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه وما سوی ذلک
فلیس من الوجه آن رو مقداریست که بر آن بگردد دو انگشت میانی و انگشت مهین یعنی بزرگ از
رو و از رستنگاه موی سر تا ذقن بحسب طول رو و آنچه بر او بگردد و آن دو انگشت بعنوان تدویر
پس آن از روست و غیر این در طول و عرض آنچه بیرون از آنهاست از رو نیست پس هر گاه
از ابتدای رستنگاه و از میان آن میان انگشت مهین و میانین را بگذارد و به پایین آورد از بالا بجانب
در هر دو از قدر رو و آن دو هر جانب که از دو طرف پیشانی است که آن موی پیش سر است و از پایین
صدغ که آن دو طرف پیشانی است که این دو انگشت بآن نمیرسد و بعضی میگویند که عوام آن را
در هر دو پیشانی داخل میشود و آن بلند است و از دو طرف او که کوه است بصدغ رسیده است
جبین میگویند و هر دو مستحب است بچنین داخل رو میشود و بعضی گفته اند که آنچه از مقابل اول گوش
تا بیخ گوش که آن بر آمدگیست که از پیش گوش آمده است و از محاذی آن الف بیرون میآید هر دو جانب ذی
بالای گوش است تا بیخ گوش آن صدغ است و از بیخ گوش تا منتهای نرمه گوش عذار میگویند
که زلف برابر آنجا در میآید پیش از ریش و از پایین نرمه گوش عارض است و بعضی میان گوش
و عارض است که موی برابر آنجا بر نمیآید این چهار جزو اکثرش بلکه در اکثر مردمان همه اش از قدر رو بیرون
میرود که صدغ و عذار و عارض و بعضی باشد و بترتیب از طرفین بر کشیده است و چون در میان
رو پیشانی واقع شده است و انگشتان که بر رو میگردد نه بخط مستقیم از طرفین بزیر میآیند بلکه
از طرفین بشکل دایره و طول بزیر میآیند حضرت فرمودند که دارت مستدیرا یعنی گردد و بعنوان
دایره چنانکه اکثر علمای ما چنین فهمیده اند و بعنوان نیابت شیخ بهاء الدین محمد را اعتقاد آن
بود که معنی این عبارت آنست که دست بر رو بگرداند بعنوان دایره با آنکه میان انگشت
بلندی و پستی بگذارند و هر دو انگشت را بر رو بگردانند و هر چه بر رو دارد روست و با آنکه آنچه
شیخ مرحوم فهمیده بود نه بعید است و در کلام معصومین محکم است فایده بر آن مترتب نمیشود

و دیگر بحث میکرده‌ام و بجایی نرسیده چون این حدیث را علما همگی عمل کرده‌اند و جمعی کثیر نقل اجماع
بر مضمون آن کرده‌اند و بعضی از آن خلاف کرده‌اند در عذار و عارض و حق این است که بعد از نقل
اجماع و حدیث صحیح بی‌معارض خلاف کردن وجهی نداشته باشد اگرچه ظاهر خلاف ایشان بحسب لفظ
بر میگردد که جمعی میگویند که انگشتان بهر سه و بعضی گفته‌اند که نرسد و علما همگی گفته‌اند که این بحسب
نظر مستوی الخلقه است یعنی جمعی که دست و روی ایشان مناسب یکدیگر باشد پس اگر روی بسیار فراخ
باشد و دست تنگ رجوع میکنند بجمعی که مستوی الخلقه که چه مقدار از روی ایشان شسته میشود و
گوشت از طرفین چه قدر میماند آن قدر را بنسبت آن رو میشویند مثلا غالب اوقات از چهار دانگ عذار
دو انگشت کم میماند می‌بینند که روی ایشان چه مقدار است و بآن نسبت آن را میگذارد از طرفین
و باقی را میشوید و همچنین عکس آن اگر شخصی انگشتان بلند داشته باشد یا روی او خورد باشد
که انگشتانش گوشت سر یا از گوش تجاوز کند هر آینه نباید شست بلکه از طرفین نسبت روی
مستوی الخلقه خواهد گذاشت پس بنابر این ظاهر شد که از عذار و عارض هر مقدار را که انگشت
و اگر دو میباید شست و هرچه بیرون رود نباید شست و همچنین انزع و اغم رجوع بمستوی الخلقه
میکنند و انزع کسی است که موی پیش سر او بسیار بالا آمده است و اغم کسی است که از پیشانی
پاره را فرا گرفته باشد ایشان نیز بعنوان سابق رجوع بمستوی الخلقه میکنند و اغم موی را میشوید آنچه زیر
آمده است و غالب احوال مستوی الخلقه آن است که پیشانی ایشان بانگشت تمام میباشد پس انزع
همان مقدار را میشوید و بالاتر را نمیشوید و اگر کسی زیاده بشوید انزع را و عذار را و عارض را باین عنوان
که اگر مطلوب شارع باشد فبها و الا عبث باشد ظاهرا بد نباشد فقال له الصدغ من الوجه
فقال لا پس زراره عرض نمود که آیا صدغ که موضعی است محاذی گوش از بیخ آن و موی دارد
و داخل موی سر است و زلف اطفال را از آن مو میگذارند و داخل سر است و میباید شست حضرت فرمودند
که نه قلت له زرارة قلت له أرأيت ما أحاط به الشعر فقال كل ما أحاط الله به

من الشعر

من الشعر فليس على العباد أن يطلبوه ولا يبحثوا عنه ولكن يجري عليه الماء باز زراره
گفت که عرض نمودم که مرا خبر دهید که آنچه را موی فرا گرفته است و در بعضی از نسخ من المحرم و کل
نیست لفظ الله نیست و بر تقدیر بودن معنیش آن است که هرچه را که حق سبحانه و تعالی بر روی آن مو
آفریده است و آن را پنهان نموده پس بر بندگان لازم نیست که طلب آن کنند یا از آن تفحص نمایند
یعنی حق سبحانه و تعالی نفرموده است که تخلیل کنند همین بس است که نفرموده است تا تاکید و بر سبیل
که کار شما مشکل نشود چنانچه بر بنی اسرائیل نمود که هرچند احتیاج بیشتر کردند کار بر ایشان دشوارتر شد حق سبحانه
و تعالی بر ایشان فرمود که گاوی بکشید هر گاوی را که میکشتند صحیح بود و آنقدر ابرام کردند در سؤال که آخر
نوعی منحصر در فرد شد و زر بسیار دادند و خریدند و مجمل کلام مراد حضرت همین باشد که هرچه موی فرا
گرفته است تا آن را واجب نیست شستن و لیکن جاری میباید ساخت آب را بر روی مو پس ظاهر شد که هر
موی رو خواه ریش و خواه سبیل و خواه ابرو ظاهر ریش را میباید شست و شستن زیر مو واجب نیست
و بر این مضمون حدیث صحیح محمد بن مسلم نیز وارد شده است و خلافی نیست که اگر مو کثیف باشد و تمام آن
ننماید ظاهر مو را میشویند و تخلیل باطن نمیکنند و اما اگر مو تنک باشد و تمام آن نماید یا تخلیل آن میباید کرد
مشهور میان علما آن است که تخلیل واجب نیست چون حضرت فرمود که هرچه را مو فرا گرفته باشد تخلیل نباید
کرد و در اینجا مو فرا گرفته است و ظاهر آن است که همین که آب بریزد و دست بر رو کشند کافی باشد
و لیکن احوط آن است که تخلیل بکنند چون بعضی از علما نقل اجماع کرده‌اند که هرچه از رو پیدا باشد واجب
است شستن آن و هرچه پیدا نیست واجب نیست باجماع علما پس خلاف نمانده بحسب تحقیق
و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله میگفتند که چون وجه از مواجهه است پس هرجا از مو که در هر مجلسی
از مجالس مخاطب پیدا باشد یعنی بحیثیتی باشد که شخصی که در برابر او باشد و در دست راست او یا در جنب
او نشسته باشد آن مو پیدا باشد آنجا را باجماع میباید شست و جایی که از آن مو که در بعضی از مجالس
پیدا نباشد و در بعضی پیدا باشد آن محل خلاف است بعضی ذکر کرده‌اند که اگر بعضی از جاها پیدا باشد

وبعضی جا پیدا باشد آنجایی که پیداست البته باید شستن و آنچه پیدا نیست از باب مقدمه
آنجا که پیداست باید شست چون نمی‌توان آب به آنجا رسانیدن تا آب به آنجا نرسد خلاف
در این است که آنجا از باب مقدمه باید شست واجب است که اگر نشوید بر ترک آن معاقب
خواهد بود همچنانکه بر ترک آنچه پیداست معاقب است یا همین بر ترک آنچه پیداست معاقب است
و بسیاری از محققین خلاف این بر می‌گردد که مقدمه واجب واجب است الا به منهیات همچنانکه خلاف
شده است در هر مقدمه وجوب و بعضی کسی خلاف ندارد که مقدمه را البته بفعل باید آورد و فائده
خلاف در عقاب است و بس و اما آنچه اظهر است آن است که در شستن ریش که بیخ که چند موی داشته باشد
خلاف نیست و در چنین جاها که بعضی از مواضع پیدا باشد و بعضی پنهان خلافست و این اجماعی که
نقل کرده‌اند ثابت نیست پس احوط آن است که آب برساند و اظهر آنست که واجب نیست والله تعالی
یعلم وحد غسل الیدین من المرفق الی اطراف الاصابع و مقدار شستن که فرض است دستها
آنست که ابتدا از مرفق کند و تا سر انگشتان بشوید که آب بعنوان جریان به همه جا برسد پس اگر
گوشتی زیاده شده باشد یا انگشتی و دستی زیاده شده و پایین مرفق باشد شستن آن واجب است و اگر
زیاده بالای مرفق باشد شستن آن واجب نیست و احادیثی که دلالت بر معنی کند گذشت و ظاهرا
از اینجا کلام صدوق است و داخل حدیث زراره نیست اگرچه از احادیث زراره در می‌آید چون
احادیث زراره را صدوق و کلینی و شیخ و غیرهم ذکر کرده‌اند و این عبارت با آنچه بعد از این می‌آید در آن
نیست وحد مسح الرأس ان تمسح بثلاث اصابع مضمومة من مقدم الرأس و حد
مسح سر و مقدار آن آنست که مکلف مسح کشد به سه انگشت متصل بیکدیگر از مقدم سر و اگر این
مضمون وارد شده است در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه فرمودند که زنان را از مسح سر همین بس که پیش سر را همین مسح کشند به انگشت و مقنعه را
از سر نیندازند و جمعی از علما به این استدلال کرده‌اند که هرگاه زنان را به انگشت مسح کشیدن لازم

باشد

باشد مردان را بطریق اولی این مقدار می‌باید و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه وارد شده است که از مسح سر موضع سه انگشت کافیست و همچنین پای و جمعی از علما به این حدیث
عمل نموده‌اند ولیکن در موضع خلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند که از طول سر سه انگشت می‌باید پس اگر
یک انگشت مسح کشد مقدار سه انگشت کافی است به آنکه سه انگشت را از پیش سر بگذارد و بکشد
و بعضی گفته‌اند که از عرض مقدم سر سه انگشت کافی است و بعضی هر دو را گفته‌اند پس در این صورت
اگر یک انگشت را بر ناصیه که پیش سر است بگذارد و به مقدار سه انگشت از طول سر پایین آورد کافی
خواهد بود و موافق آنچه صدوق گفته است و حدیث صحیح زراره دلالت دارد آنست که سه انگشت را
بگذارد و اندکی حرکت دهد تا استیعاب طول و عرض به سه انگشت شده باشد چنانکه جمعی از علما
قائل به وجوب این شده‌اند و اکثر علما این مقدار را سنت می‌دانند و مقدار سر انگشت که بر سر بگذارند و اندکی
بکشند کافی می‌دانند و بر گفته ایشان دلالت میکند روایت صحیح زراره و بکیر که از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه روایت کرده‌اند که حضرت فرمودند که هرگاه شخصی مسح کند چیزی از سر را و چیزی
از پا را از میان کعبین تا سر انگشتان مجزی و کافیست او را و گذشت و همچو زراره در بحث تیمم خواهد آمد
که مسح بعضی از سر و بعضی از پاها مجزیست و این مذهب اظهر است و آنچه صدوق ذکر کرده است احوط
است بلکه احوط آنست که این مقدار سه انگشت از ناصیه باشد که پیش سر است نه از کل سر چنانکه در احادیث
بسیار بر این وارد شده است و احوط آنست که زیاده از سه انگشت در طول سر و در عرض سه انگشت نه
و اگر اندکی بالا ترک مسح سر کشند بهتر است که دستش تر نشود و از آنچه که بواسطه مقدم شستن رو آمده
از سر داشته باشد چون غالب اوقات بیشتر از قدر مقدمه می‌کشند زیرا که دفعه دفعه می‌شود و کم آب
باشد و چون پا را مسح کند با آب مسح سر مسح کرده باشد و اگرچه ظاهرا این فتوی در کافی شیخ بعنوان حدیث
ذکر کرده است وحد مسح الرجلین ان تضع کفیک علی اطراف اصابع
رجلیک و تمدهما الی الکعبین فتبدأ بالرجل الیمنی فی المسح قبل الیسری و مسح

آنست که دستها را بر سرهای انگشتان پا بگذاری و بهر دو کشی تا کعبین و ابتدا کنی در مسح پای
راست پیش از پای چپ و اگر چه حدیث صحیح بزنطی موافقت با آنچه صدوق گفته است و احادیثی که
احال گذشت دلالت میکرد بر آنکه تمامی مسح کافیست چنانکه ظاهر آیه کریمه نیز بران دلالت میکند
پس لازم است که حدیث بزنطی را حمل بر استحباب کنیم و اگر چنانچه صدوق گفته است دست
راست را بر سر انگشتان پای راست گذارد و بعضی گفته اند که کج کند که اگر دست پشت پا را بگیرد
و حرکت دهد تا کعبین بهتر است و بهمه احادیث عمل کرده خواهد بود و اما ابتدا بپای راست
کردن خصوصا بدست راست پس دغدغه نیست که بهتر است و حدیث صحیح زراره و حدیث
کالصحیح محمد بن مسلم بران دلالت میکند و احوط آنست که ترک این نکنند اگر چه اکثر بر آنند که جایز
است و ابتدا بپای چپ میتوان کرد و بهر دو پا را باهم مسح میتوان کشید و پای راست را بدست
چپ و پای چپ را بدست راست مسح میتوان کرد ولیکن اول احوط است و اطلاق روایات صحیحه و ظاهر آیه
موافق قول اکثر است والله تعالی یعلم ویکون ذلك بما بقی فی الیدین من النداوة
من غیر ان یجدد له ماء و میباید که مسح سر و پاها از بقیه تری آب وضو باشد پس اگر آب تازه
برداری و این مضمون را صدوق در علل الشرایع باسانید صحیحه و کلینی بسند حسن کالصحیح در حکایت
معراج از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که خداوند عالمیان بحضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله خطاب نمود در تعلیم وضو که مسح کن به بقیه تری دستها سر و پاها را و مفصل خواهد آمد
ان شاء الله تعالی در باب اذان و در حدیث صحیح زراره وارد است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه فرمودند که مسح میکشی بتری دست راست پیش سر را و جایز نمانده آن تری که پشت پای راست را
مسح میکشی و بتری دست چپ مسح میکشی پشت پای چپ را و احادیث متواتره وارد شده
که حضرات ائمه هدی در وضوی بیانی بآبی که در دست مانده بود مسح کشیدند و آب تازه بر نداشتند
و از ابن جنید نقل کرده اند که او جایز دانسته است مسح بآب جدید را و چند روایت وارد شده است

که حضرت

حضرت ائمه هدی صلوات الله علیهم امر کرده اند بعضی را که مسح بآب جدید بکشند و ظاهرا
از جهت بوده است که تقیه کنند تا آنکه از سنیان بایشان آزاری نرسد چنانکه علی بن یقطین
و داود بن زربی را امر فرمودند که بنحو سنیان وضو بسازند سه مرتبه اعضای وضو را بشویند
و بسبب این بازگشتن خلاص شدند و حکایت ایشان طولی دارد و مجملا میتوان گفت که اینها
از ضروریات دین شیعه است و همیشه میان شیعیان و سنیان بر سر این مسایل مباحثات عظیم
واقع میشود و دغدغه درین نیست که در حالت اختیار مسح بآب جدید جایز نیست و در تقیه
واجب است و اگر هوا گرم باشد و آب کم باشد تجویز کرده اند مسح بآب جدید را و چنین فرضی بسیار
نادر است در سرطان و اسد در مکه معظمه و ما بین الحرمین و در مدینه مشرفه بودیم و جائی گرمی آنجا باین مثابه
جائی که از جمعی کثیر شنیده ام و کمی آب نیز با آن جمع میشود گاه گاهی و هرگز چنین نشد که خشک
شود تا مسح بر دست نماند و اگر این فرض نادر واقع شود و آب جدید مسح کشند و احتیاطا تیمم نیز با آن وضو ضم کنند
ولا تردوا الشعر فی غسل الیدین ولا فی مسح الراس والقدمین و برگردانیدن موی از
دستها بآنکه آب را از پائین ببالا بری و ظاهرا غرض نیست که ابتدا از مرفق باید کرد و چنانکه در حدیث
موثق کالصحیح از زراره و بکیر منقولست که هر دو سوال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از
کیفیت وضوی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون حضرت بشستن دستها رسیدند دست
راست را از مرفق تا سر انگشتان بشستند و آب را از مرفق بر نگردانیدند یعنی سر بالا نشستند مانند
سنیان و همچنین دست چپ را تا آخر حدیث و حاصل آنکه ظاهر حدیث و کلام فقها این است
و حکمت که چون حضرت صلوات الله علیه ابتدا از مرفق کرده بودند و دستها را ببالا نیاوردند که
مو را پس شکسته باشند چون روی مو بجانب پائین است ولیکن از پس شکستن ظاهر میشود که
پس شکستن مو باشد مگر باعتبار آنکه ابتدا از مرفق کنند چون در احادیث وارد شده است که
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و امام جعفر صادق علیه السلام امر کرده اند که ابتدای شستن از

مرفق کنند و علمای حال هیچ شک نیست که مثل آن حضرت وضو ساختن بهتر است که رو بمو کنند
در شستن دستها و نه در مسح سر یعنی مسح سر را از بالا بزیر می آوردی و اکثر علما این را سنت میدانند
و بعضی واجب و ظاهر کلام صدوق نیز آنست که از پایین ببالا مسح کشیدن و وجهش آنست که در احادیث
وضوی پا نیز واقع شده است که حضرات مسح سر کشیدند و ظاهر آنست که بعنوان متعارف از بالا بزیر
آمده باشند که اگر بر خلاف متعارف مسح میکشیدند البته از آن نقل میکرده اند و علمای حال البته
حرام نیست از پایین ببالا از جهة حدیث صحیح حماد بن عثمان که روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست مسح وضو را از بالا بپایین و از پایین ببالا و حدیث صحیح یونس که گفت
خبر داد مرا شخصی که حضرت امام رضا صلوات الله علیه را در منی دیده بود که حضرت مسح پا کشیدند که از
انگشتان تا کعب و کمتر به از کعب تا انگشتان و فرمودند که کار مسح پا سهل است هر که خواهد از پایین ببالا رود
و هر که خواهد که از بالا بزیر آید که حق سبحانه و تعالی آسان کرده است انشاء الله و آنکه صدوق گفته است در
در پاها رو بمو کنند ظاهر مثل آنست که از کعب بکشند تا سر انگشتان زیرا که موی پا مایل بسر انگشتان است
پس اگر از انگشتان مسح کشند مو را پس کشند است نه بر عکس و مطلوب صدوق این نیست زیرا که
بیشتر گفته از سر انگشتان پا مسح کنند تا کعبین پس در اینجا مجاز تغلیب شده است که تبعیت دستها
و سر این را رو گفته است و قرینه مجاز آنکه پیشتر گفته است اما احتمال بهتر است و هیچ دغدغه نیست
که در مسح پاها بهتر آنست که از سر انگشتان مسح کشند تا کعب چنانکه حدیث حضرت امام رضا صلوات الله
علیه دلالت بر آن میکند و ظاهر آیه نیز دلالت برین میکند باحتمالی که مراد منتهای مسح باشد اگر چه جمع
میتوان کرد باین عنوان که حدیث بزنطی را حمل بر استحباب کنیم چون شیخ تصریح کرده است که مسح پشت پاها را
مسح کند و آن سنت است چنانکه اکثر علما کرده اند با آنکه در حدیث صحیح دیگر از حماد منقول است که حضرت
فرمودند که باکی نیست که پاها را از پایین ببالا و از بالا بپایین مسح کنند ولیکن احوط ابتدا از سر
انگشتان است تا تمام کف والله تعالی یعلم وقال ابو جعفر صلوات الله علیه تابع بین

الوضوء کما قال الله عز و جل ابدأ بالوجه ثم بالیدین ثم امسح بالرأس والرجلین
ولا تقدمن شیئا بین یدی شیء تخالف ما امرت به فان غسلت الذراع
قبل الوجه فابدأ بالوجه واعد علی الذراع وان مسحت الرجل قبل الرأس فامسح
علی الرأس ثم اعد علی الرجل ابدأ بما بدأ الله به این حدیث را از زراره بسند
صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت فرمودند که متابعت
کن و پی در پی بجا آور و اتباع کن در افعال وضو را چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است
اول رو را بشوی و دیگر دستها را پس مسح بکن اول سر بکش و پاها را و مسح عضوی را مقدم بر عضوی
واقع مساز که مخالف کرده خواهی بود آنچه را که مأمور شده پس اگر دست را پیش از رو
شسته باشی اول رو را بشوی و یک بار دیگر دست را بشوی و اگر مسح پا را پیش از مسح سر کشیده
باشی پس مسح سر کن و دیگر مسح پا ابتدا کن بآنچه حق سبحانه و تعالی بآن ابتدا فرموده است
و مؤید این معنی است حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یا حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه که از آنحضرت پرسیدند از شخصی که ابتدا کند بدست پیش از رو و یا ابتدا کند بمسح پا پیش از
شستن دستها حضرت فرمودند که ابتدا کند بآنچه حق سبحانه و تعالی بآن ابتدا کرده است
و اعاده کند ما بعد آنرا با آنکه هر چه شسته باشد بار دیگر بشوید تا بآخر و با آنکه در جمیع احادیث متابعت
شده است و ظاهر مثل آنست که مراد ترتیب باشد و ما بعد آن تفسیر آن باشد و مؤید این معنی
آنکه در حدیث کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آنحضرت
سؤال کردند از شخصی که فراموش کند دست و رو را حضرت فرمودند که اعاده کند وضو را زیرا که
اعضای وضو هر تابع یکدیگرند یعنی ترتیب است و بعضی از علما حمل کرده اند امثال این عبارت را بر موالات
بمعنی متابعت یعنی میباید که عضوهای وضو بی فاصله شسته شود که اگر با فاصله شسته شود نامشروع کرده است
و مستحق عقوبت الهی شده است اما در بطلان وضو خلاف کرده اند بعضی باطل میدانند و اکثر برآنند

که اگر این مقدار فاصله شود که عضای سابق خشک شود باطل میشود و الا فلا و یک قول دیگر آنست که
در حال اختیار متابعت واجب است و در حال اضطرار مراعات خشک شدن عضا میکنند و اظهر
آنست که واجب بودن متابعت دلیل ندارد ولیکن احوط آنست که فاصله عرفی نشود و اگر فاصله عرفی
ضرر ندارد و دیگر از این حدیث ظاهر میشود ترتیب در رو و دستها اما ترتیب دست راست بر دست
چپ ظاهر نمیشود و از احادیث آینده ظاهر میشود ولیکن رد مذهب ابو حنیفه میکند که او ترتیب را
واجب نمیداند و بنا بر مذهب او هفت صد و بیست نحو میتوان وضو ساخت چون عضای
وضو شش است و هر عضوی صورت دارد که این عضو مقدم باشد با آن عضو و عضو سیم مقدم
میشود و هر را در هم میزنند شش صورت بهم میرسد و این شش صورت بحسب ضرب بالا میرود و از جهات
که یک صورت بحسب تقدیم و تاخیر کلمات چهل هزار و سیصد و بیست صورت میشود و غیر آن و گرنه شکل علی
امام کریم حلیم تقی نقی جلیل عظیم وکذلک فی الاذان والاقامة فابدأ بالاول فالاول فان قلت
حی علی الصلوة قبل الشهادتین تشهدت ثم قلت حی علی الصلوة و همچنین است حکم اذان
و اقامت چون حق سبحانه و تعالی بترتیب مقرر ساخته است ابتدا کن بآنچه اول است دیگر بر چه مقدم
بر باقیست پس اگر حی علی الصلوة را قبل از شهادتین گوید عمدا یا سهوا شهادتین میگوید و بعد از آن حی علی
الصلوة را میگوید و ظاهرا در حدیث زراره این زیادتی بوده است کلینی و غیر او آنرا در باب اذان
ذکر کرده اند و صدوق در اینجا ذکر کرده است بمتابعت روایت و غرض حضرت رد بر مخالفین بوده است
ظاهرا چون ایشان اعتبار ترتیب در اذان و اقامت نمیکنند اگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و
آله فرموده باشد پس گویا حضرت میفرمایند که همان دلیل در وضو جاریست زیرا که جهلای سنیان چنین
روایت کرده اند که آنحضرت یکبار وضو را بی ترتیب واقع ساخته باشند اگر ترتیب از آیات
سنیان نیز روایت کرده اند از آنحضرت صلی الله علیه و آله که فرمودند که ابتدا کنید بهر چه حق سبحانه و تعالی
آن ابتدا فرموده است وروی فی حدیث آخر فیمن بدأ بغسل یساره قبل یمینه انه

یعید

یعید علی یمینه ثم یعید علی یساره و در روایتی واقع شده است در کسی که
ابتدا کند بدست چپ پیش از دست راست که اعاده میکند شستن دست راست را یعنی
اعاده میکند شستن دست چپ را و دلالت میکند بر مضمون حدیث صحیح منصور بن حازم
و حدیث حسن کالصحیح حلبی و موثق کالصحیح ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
وقد روی انه یعید علی یساره و در روایتی واقع شده است که دست چپ را
اعاده میکند ظاهرا مراد صدوق حدیث صحیح علی بن جعفر باشد که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه شخصی وضو سازد و فراموش کند دست چپ را حضرت
فرمودند که همین دست چپ را میشوید و همین را میشوید ولیکن بسیار مستبعد است که مراد صدوق
این باشد و حدیثی بر این مضمون ندیده ام و بر تقدیری که باشد حمل میکنیم احادیث سابق را بر آنکه دست
چپ را شسته و دست راست را نشسته باشد بر عکس و دو دست راست را میشوید و بعد از آن دست
چپ را میشوید و حدیث دیگر را حمل میکنیم بر آنکه دست راست را بعد از دست چپ شسته باشد دیگر
احتیاج نیست که دست راست را بشوید چون بموقع خود واقع است و دست چپ را مرتبه دیگر میشوید
و بر تقدیر صورت اعاده دست راست مجاز شایع است بواسطه اعاده دست چپ باآنکه در قرآن
مجید و احادیث بسیار اطلاق کرده اند اعاده را بر فعل اول و موید این جهت حدیث حسن کالصحیح
حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه شخصی فراموش کند که دست
راست را بشوید و دست چپ را بشوید و مسح سر و پا را بکند و بعد از آن بخاطرش آید که دست راست را
نشسته است دست راست را بشوید و بعد از آن دست چپ را و مسح سر و پا را بکند و اگر هنوز
چپ را فراموش کرده است دست چپ را بشوید و آنچه پیش شسته است دیگر نشوید و بعد از آن
فرمودند که عضای وضو را تابع یکدیگر کن یعنی بترتیب واقع ساز و از این عبارت نیز فهمیده اند موالات
یعنی متابعت را و بعید است مثل سابق و محتمل است که مراد صدوق این حدیث باشد و این نیز

و ممکنست که جمع میان احادیث چنین کنند که در احادیث اول بر تقدیری که دست راست آلوده
باشد مرتبه دیگر بشوید هرگاه عمدا دست چپ را مقدم کرده باشد چون در ضرورت دست راست مبتلا
دست چپ کالعدم است مرتبه دیگر باید شست و در حدیث دویم سهوا شسته باشد یا جاهل مسئله
باشد در ضرورت دست راست بموقع خود است و دست چپ را میشوید و بس والله تعالی یعلم

و قال الصادق صلوات الله علیه اغسل یدک من البول مرة و من الغائط مرتین
و من الجنابة ثلثا و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون خواهی وضو بسازی و ظرف
کوزه اگر باشد و سرش باز باشد پیش از آنکه دست را داخل ظرف کنی اگر وضو از حدث بول باشد
یک مرتبه دست را بشوی و اگر از حدث غائط باشد دو مرتبه دست را بشوی و اگر خواهی غسل جنابت
کنی سه مرتبه دست را بشوی و بعد از آن دست را داخل ظرف کن و باین مضمون یک حدیث صحیح و دو حسن
کالصحیح منقولست و اگر بول و غائط هر دو شده باشد دو مرتبه کافیست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است

و قال الصادق صلوات الله علیه اغسل یدک من النوم مرة و حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که اگر از خواب برخاسته باشی و خواهی که وضو بسازی یک مرتبه دست را بشوی
پیش از آنکه داخل ظرف کنی و مضمون این خبر نیز در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است مثل حدیث
سابق و هیچ یک از این دو عبارت در احادیثی که بما رسیده است نیست و ظاهرا نقل بالمعنی کرده
چنانکه بسیار میکند و محتملست که بصدوق رسیده باشد حدیثی باین عبارت و لیکن بعید است

و من کان وضوءه من النوم و نسی فادخل یده الماء قبل ان یغسلها فعلیه ان
یصب ذلک الماء و لا یستعملها و کسی که وضوی او بجهت خواب باشد و فراموش کند و دست
در آب کند پیش از آنکه دست را بشوید پس بر او لازمست که آن آب را بریزد و استعمال
نکند و حدیث موثقی منقولست از عبدالکریم بن عتبه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که هرگاه شخصی بول کرده باشد و دستش نجس نشده باشد آیا داخل ظرف میتواند

کرد پیش از آنکه دستش را بشوید حضرت فرمودند که نه دست را بشوید و داخل ظرف کند باز عرض
کردم که هرگاه از خواب برخاسته باشد و بول کرده باشد آیا دست را داخل ظرف میتواند کرد
تا نشوید حضرت فرمودند که نه زیرا که نمیداند که شب دستش در کجا بوده است پس باید که بشوید
دست را و ظاهرا مراد این است که چون عرب اکثر اوقات زیر جامه در پا نمیکردند بسیار
بود که جنب بخواب میرفتند و بحسب عادت دست بر محل نجس میرسانیدند و باید بشوید که
پس چون نجاست احتمال دارد باید که دست را بشوید و ظاهرا این خبر بعنوان تقیه وارد شده
باشد بر تقدیر صحت چون سنیان این حدیث را از ابوهریره در صحاح سته روایت کرده اند
و ممکنست که حضرت صلوات الله علیه بر سبیل طنز و سخریه فرموده باشند و از این باب اخبار
خواهد آمد و بر تقدیر موافقت حق حضرت فرقی نفرمودند میان بول و خواب در همین حدیث
نیافتیم که چه چیز باعث صدوق شده است که در خواب این مبالغه فرموده است و در غیر خواب ملاحظه
نیافته که همه بر سبیل کراهت است زیرا که اخبار صحیحه وارد شده است که جنب و غیر آن
دست را داخل ظرف میتوانند کرد پیش از شستن هرگاه دست ایشان نجس نشده باشد و اگر
نجس شده آب را بریزند و از آنجمله حدیث کالصحیح محمد بن مسلم و حدیث صحیح شهاب بن عبد ربه و حدیث
موثق سماعه و حدیث قوی ابوبصیر است و ان لم ادخلها فی الماء من حدث البول
والغائط قبل ان یغسلها ناسیا فلا بأس به الا ان یکون فی یده قذر ینجس
الماء پس اگر دست را داخل آب کند بعد از حدث بول یا غائط پیش از آنکه دست را بشوید
از روی فراموشی باکی نیست مگر آنکه در دستش نجاستی باشد که آب را نجس کند و احادیث صحیحه
باین مضمون وارد شده است و لیکن فرقی نیست میان خواب و غیر آن والوضوء مرة مرة
و من توضأ مرتین لم یوجر و من توضأ ثلثا فقد ابدع و وضو یک مرتبه یک مرتبه است
و کسی که دو مرتبه وضو بسازد ثواب ندارد بر مرتبه ثانی و کسی که سه مرتبه وضو بسازد بدعت

بحث کرده است و این حدیث را شیخ بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کرده است و گذشت ومن مسح باطن قدميه فقد تبع وساوس الشيطان
و کسی که مسح کند شکم پاها را بتحقیق که متابعت نموده است وسوسه شیطان را یا متابعت شیطانی
کرده است که اسم او وسواس است و آنها جماعتی اند از سنیان که عمل بمسح کرده اند موافق
آیه ولیکن کل پا را از پشت و شکم مسح میکنند بگفته شیطان که مبادا اکمل در کار باشد
وقال امير المؤمنين صلوات الله عليه لولا اني رايت رسول الله صلى الله
عليه وآله يمسح ظاهر قدميه لظننت ان باطنهما اولى بالمسح من ظاهرهما و آنحضرت
فرمودند که اگر نه این بود که من دیده بودم آنحضرت را صلی الله علیه وآله که همیشه مسح بر پشت پاها
میکشیدند جای این بود که من گمان کنم یا توهم کنم که شکم پاها اولاست بمسح کشیدن از پشت
پاها چون شکم پاها بر جای کثیف وارد میشود و غالبا و آن نیز اولاست بپاک کردن از پشت پای که
دور است و رو و آن بنجاست و کثافت و ظاهر است که حضرت این کلام را با عامه میفرمایند از روی
مماشات با ایشان چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بگو یا محمد که اگر خدا را فرزندی میبود من
پیشتر از همه کس او را عبادت میکردم ولیکن فرزند داشتن آنجناب محال است بعبادت من او را
نیز محال است و غالبا معنی لولا اینست و این حدیث را در غیر این کتاب ندیده‌ام و محتمل است که سنیان
این نقل کرده باشند در کتب خود از آنحضرت و صدوق از جهت رد بر ایشان نقل کرده باشند
ومن كان به في المواضع التي يجب عليها الوضوء قرحة او جراحة او دماميل
ولم يؤذه حلها فليحلها وليغسلها وان اضر به حلها فليمسح يده على الجبائر والقروح
ولا يحلها ولا يعبث بجراحته و کسی که در مواضع وضوی او زخمی یا جراحتی یا دملی چند باشد و از
گشودن و شستن آن ضرری باو نرسد پس میباید که آنرا بگشاید و بشوید بر سبیل وضو و اگر گشودن
یا آب رسانیدن ضرر رساند پس میباید که نگشاید و دستی بر بالای آن خرقه که بر آن شکستگی یا جراحت

بسته‌اند بمالد و آنرا نگشاید و آزاری بآن جراحتش نرساند تفصیلش آنست که اگر در عضوی
شکستی شده و بسته باشند و زیر آن پاک باشد و آب رسانیدن ضرر باو نرساند و ممکن باشد آب بآن رسانیدن
بی‌گشودن آن مجزی است که آنرا نگشاید یا موضع را در آب گذارد که آب بآن برسد و اگر زیر آن
نجس باشد بگشاید و بشوید اگر ضرر نرساند والا اطراف آنرا میشوید و بر روی خرقه که بر آنست
مسح میکشد اگر چه در موضع غسل باشد و این در صورتیست که جمیع آن عضو را نبسته باشند والا فقد
بعضی گفته‌اند که تیمم میکند و بعضی جبیره قائلند و احوط در این صورت آنست که جبیره کند و تیمم کند
احتیاطا و اگر جراحتی یا دملی باشد و توان شستن اگر ضرر نرساند اگر چه با آب گرم باشد وضو یا غسل
میکند و میشوید و اگر ضرر رساند اطراف آنرا میشوید و در مسح بر خرقه نهایت احتیاط مسح است و اگر
آب بآن عضو رسانیدن ضرر رساند تیمم میکند و ظاهر بعضی از روایات صحیحه آنست که مطلقا در زخم
تیمم میتوانند کرد و جمع کرده‌اند بآنکه اگر ضرر رساند تیمم کند والا جبیره کند و اگر با جبیره در مطلق جراحت
تیمم هم کند نهایت احتیاطات وقد روي في الجبائر عن ابي عبد الله صلوات الله
عليه انه قال يغسل ما حولها و بتحقیق که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است در
شکستگیها که اطراف آنرا میشوید و بمضمون احادیث صحیحه وارد شده است و لیکن اخبار
حسنه کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که مسح بر خرقه کشند و میان این دو حکم منافاتی
نیست مگر من حیث المفهوم چون در جواب سؤال فرموده‌اند اگر مسح بر خرقه در کار میبود البته میفرمودند
و لیکن منطوق مقدم است بر مفهوم و جمع ممکن است که احوط مسح کشیدن است ولا يجوز
المسح على العمامة ولا على القلنسوة ولا على الخفين والجوربين و جایز نیست مسح
کشیدن بر عمامه و کلاه و مسح سر را و جایز نیست مسح پاها بر موزه‌ها و جورابها کشیدن چون حق تعالی
امر فرموده است که سر و پاها را مسح کشند و احادیث صحیحه در نهی از مسح بر اینها وارد شده است از
جهت رد بر سنیان و ایشان از ملعون عدو الله و عدو رسوله مغیرة بن شعبه روایت کرده‌اند

در حدیث از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که چون عمر علیه اللعنه از مغیره شنید
که من حضرت رسول صلی الله علیه و آله دیدم که مسح بر عمامه و موزه میکشید و میدانست که مغیره
کذابست اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را جمع کرد و از ایشان پرسید که این را
هیچکس از شما دیده است که آنحضرت مسح بر اینها کشیده باشد همه گفتند ندیدیم مگر مغیره که گفت
من دیدم پس حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه فرمودند که پیش از نزول سوره مایده دیدی
یا بعد از آن گفت نمیدانم حضرت فرمود که سوره مایده پیش از وفات حضرت بدو ماه یا سه ماه
نازل شد و حکم آن منسوخ نشده است بحکم آن عمل میباید کرد و مسح بر اینها نمیباید کشید و عایشه مطعونه نیز
میگفت که مغیره دروغ میگوید و مردم میرفتند و این مسئله را از عایشه میپرسیدند در جواب ایشان
میگفت که علی اعلم است از وی بپرسید چون معلوم است که حضرت انکار میفرمودند و عایشه [illegible]
تا زنده بود مبالغه در نهی میکرد و با وجود اخبار متواتره از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نهی از آن
کذابان اهل سنت در صحاح خود ذکر کرده اند که چون از عایشه میپرسیدند او میگفت علی اعلم
از وی بپرسید و چون از حضرت امیر المؤمنین میپرسیدند حضرت میگفت علی اعلم است مسح بر موزه میکشید
و همین حدیث دلالت بر کذب و افترای ایشان میکند زیرا که همه قبول دارند که عایشه منکر مسح بر خفین
بود و با نهایت عداوتی که با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه داشت اگر از این [illegible] که آنحضرت
نیز منکر مسح بود هرگز نمیگفت که علی اعلم است از وی بپرسید و طرفه این است که جماعتی [illegible]
که ابطال مسح اظهر من الشمس است و مذهب حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه بر خلاف [illegible] اظهر من
الشمس است نسبت به آن حضرت میدهند علما و شیعه چنانکه متعه را که متواتر است که مذهب حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه این است که جایز است بلکه سنت مؤکدات است نسبت تحریم میدهند
که آنحضرت حرام میدانست و حدیث منع ابوبکر را از آنحضرت در صحاح خود روایت کرده اند با آنکه [illegible]
آنحضرت صلوات الله علیه با ابوبکر و عمر و اگر کسی اندک بصیرتی داشته باشد در صحیح بخاری و مسلم

که ایشان

که ایشان اکثر اوقات مقدم میدارند بر قرآن مجید مطالعه کند که چه کذب ها بر وی بسته اند معلوم میشود
الا فی حال تقیة والخیفة من العدو او فی ثلج یخاف علی الرجلین یقام الخفین
مقام الجبائر فیمسح علیهما مگر در حال تقیه و ترس از دشمن قتل یا در برفی که اگر موزه را بکشد
بترسد و پا و ضرر برساند یا در برفی باشد که آن خوف باشد که پا را سرما ببرد که در این صورت موزه
بمنزله جبیره است و مسح میکشد بر موزه ها و بر مضمون حدیث حسن از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست و مؤید آنست آیات و احادیث بسیار و ضرورت در شیعه و قال العالم صلوات الله علیه
ثلثة لا اتقی فیهن احدا شرب المسکر والمسح علی الخفین ومتعة الحج
عالم یعنی معصوم که در اینجا امام محمد باقر است صلوات الله علیه فرمودند که سه چیز است که در این سه چیز من
تقیه از هیچکس نمیکنم یکی آشامیدن مست کننده از نبیذ و بوزه و دوم مسح کشیدن بر موزه سیوم
حج تمتع و چون این حدیث مخالف حدیث بسیار است و مخالف احادیث متواتره است که در تقیه
وارد شده است و حضرات ائمه معصومین همه تقیه کرده اند این حدیث را تأویلات کرده اند اول زراره
که راوی این خبر صحیح است گفته است که حضرت نفرمودند که شما تقیه مکنید فرمودند که من تقیه نمیکنم حضرت بهتر
میدانند که چرا تقیه نمیکنند مخالف دارد و این تأویل آنکه کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که در شرب خمر تقیه نیست
و بسند حسن کالصحیح از زراره از جماعتی از استادان نموده که بحضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
عرض نمودند که در مسح بر خفین تقیه هست حضرت فرمودند که سه چیز است شرب مسکر و مسح بر
موزه ها و حج تمتع و شیخ طوسی تأویل کرده است که مراد آن حضرت اینست که اگر کسی از من بپرسد که جایز است
مسح بر خفین من میگویم که جایز نیست زیرا که همه کس میدانند که من جایز نمیدانم مسح بر خفین را و تقیه
ندارد که این فتوی بدهم با آنکه با آن حضرت ضرر نرسیده است از این فتوی چون آن حضرت را از
مجتهدان میدانستند و مع هذا عبد الله عباس و عایشه و جماعتی دیگر با حضرت شریک بودند و [illegible]

حضرت در فعل تقیه میکردند و در فتوی تقیه نمیکردند یا آنکه اگر ضرری اندک برسد تحمل آن ضرر
میبایدشد و تقیه نمیباید کرد و اگر ضرر عظیم رسد تقیه میباید کرد و آنچه اظهر است آنست که عدم تقیه
در شرب نبیذ از جهة آنست که هیچکس واجب نمیدانند شرب آن را مع هذا اکثر سنیان حرام میدانند
پس اگر نخورد میتواند گفت که من بمذهب جمعی عمل میکنم که نمیخورند و همچنین در مسح بر خفین میتوان
کندن که پا را میشوید و پا شستن بهتر است از مسح بر موزه و در حج تمتع ممکن است که هیچکس
که ایشان مطلع نشوند چون سنیان که داخل مکه میشوند طواف و سعی فرادی میکنند و سعی عمره تمتع نیست
در آن ممتاز میشود و نیت امر نیست قلبی پس این حکم مخصوص آن حضرت نباشد و آنکه صدوق
هر سه را ذکر کرده است وجه جمع آنکه عذرات ظاهر او مذهب او تخیر باشد یا آنکه مکلف مخیر باشد میان تقیه و
عدم تقیه که ضرر برسد یا نخورد زراره قائل است و چون عامه قائلند بمسح بر خفین اعتقاد بکفر عامه ایشان واز
و از جهة او بسته اند که حضرت سید المرسلین فرموده که نصف دین خود را از حمیرا اخذ نمایید با آنکه
این نسبت بخلاف ترمیدان نمیتوان داد که زنی که باعتقاد ایشان معشوقه آنحضرت باشد بهر کسی بگوید
که دین خود را از زن من یاد گیرید از جهة الزام ایشان که در کتابهای ایشان هست که باعتقاد ایشان
صحیح است از عایشه روایت کرده است وَرُوِيَتْ عايشة عن النبي صلى الله عليه وآله
انه قال اشد الناس حسرة يوم القيمة من رأى وضوئه على جلد غيره يعني روايت
کرده است عایشه که روز قیامت کسی حسرتش بیشتر است که وضوی خود را بر پوست غیر خود به بیند و
احادیث بسیار نقل کرده اند که امت آن حضرت در روز قیامت روی و دستها و پاهای ایشان
سفید و نورانی خواهد بود از آثار وضو پس هرگاه ایشان مسح بر موزه کشیده باشند و در روز قیامت
حیوانات نیز محشور گردند چنانکه حق سبحانه وتعالی فرموده است که واذا الوحوش حشرت پس پوست
بر پشت حیوانی خواهد بود که موزه را از پوست او ساخته بودند و پوست آن حیوان نورانی خواهد بود
نه پای صاحبش وَرُوِيَ عنها انها قالت لان امسح على ظهر عير بالفلاة احب الي من

آن

ان امسح على الخفين واز عایشه روایت کرده اند سنیان که همیشه میگفت که والله اگر مسح
کشم بر پشت خر کوهی که در صحرا میباشد محبوبتر است نزد من از آنکه مسح کشم بر موزه خود و چون
در اینجا تشنیع عظیم است و این تشنیع است و ظاهرا خواهش این است که بجای مسح موزه مسح پشت خر کوهی
کشم و در ضرورت باین اعتبار محبوبتر است نزد من که اگرچه هر دو صحیح نیست تا وقتی که بر پا باشد
مسح کنم تو هم صحت وضو میشود و سبب اضلال دیگران میشود بخلاف مسح بر خر زنده که این معنی
ندارد و در صحاح سته خصوصا صحیح مسلم احادیث بسیار نقل کرده اند در باب آنکه حضرت سید
المرسلین صلى الله عليه وآله فرموده اند که در روز قیامت بسیاری از صحابه را که وارد شوند که از حوض کوثر آب
بخورند ولیکن بجهنم برند و از آثار وضو ایشان را شناسند یعنی اثر وضو بر پای ایشان نخواهد بود
من گویم الهی این جماعت اصحاب منند خطاب رسد که یا محمد تو نمیدانی که چه بدعتها در دین تو کرده اند بعد از تو
و همه بکفر اصلی خود رجوع کردند من گویم که من بیزارم از ایشان و مسلم شش سند در این باب
این حدیث را ذکر کرده است و ظاهر میشود که مسح بر خفین بدعت است و گمان بنده آنست که تقیه
کرده است و حق سبحانه وتعالی چنین کرده است بسبب سوابق ایشان و لم يعرف للنبي صلى الله
عليه وآله خف الا خفا اهداه له النجاشي وكان موضع القدمين منه
مشقوقا فمسح النبي صلى الله عليه وآله على رجليه فقال الناس انه مسح على خفيه
وعلى ان الحديث في ذلك غير صحيح الاسناد و کسی ندیده بود که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله موزه در پا کرده باشند مگر یک موزه که پادشاه حبشه هدیه فرستاده و از جهة آنحضرت با
چیزهای دیگر و حضرت آن را یکبار در پا کردند و روی پاها از آن موزه شکافته بود پس حضرت از آن
شکاف مسح پا کشیدند و سنیان افترا بستند که آنحضرت مسح بر موزه کشیده با جمعی تقیه نمیدند
که دریده بود و حضرت بر پشت پا مسح کشیده گفتند که حضرت صلوات الله علیه بر موزه مسح کشیده
اگر حدیث مسح بر موزه اسناد آن صحیح نیست زیرا که راوی آن مغیره است و نفاق مغیره و فسق او

برهمه کس ظاهر است و هنوز در آن وقت متواتر نشده بود در پیش خود این سخن را که صحابه نقل کرده‌اند
و در واقع همه عدول از حق نموده مگر قلیلی که از خوف آنچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برحق مانده بسبب اعتقاد
که خود در مذمت صحابه و کافر شدن ایشان روایت نموده‌اند و شاید که از اینجا مسند تجاوز نباشد
که هر یک در مواضع متفرقه از صحاح خود نقل کرده‌اند کسی که خواهد که خاطرش جمع شود رجوع کند ممکن است
که مراد صدوق حدیث فرستادن نجاشی موزه را باشد یعنی این هم معلوم نیست چه جای آنکه آنحضرت
پاک کرده باشند و چه جای آنکه بر آن مسح کشیده باشند وسئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله
علیهما عن الرجل تکون خفه مخرقا فیدخل یده ویمسح ظهر قدمیه ایجزیه قال
نعم از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که موزه‌اش دریده باشد و دستها را
داخل آن سوراخ کند و پشت پا را مسح کند آیا مجزیست حضرت فرمودند که بلی کلینی و شیخ این
حدیث را روایت کرده‌اند باسناد قوی و از این حدیث ظاهر میشود که پشت پا را تمام لازم باشد
مسح کشیدن چون بعید است که چنان دریده باشد که دست بکل پشت پا برسد و اگر چنین دریده
باشد بر پا بند نمیشود وسئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن رجل قطعت
یده من المرفق کیف یتوضا فقال یغسل ما بقی من عضده این حدیث را شیخان بسند
صحیح از علی بن جعفر روایت کرده‌اند که گفت سؤال کردم از آنحضرت صلوات الله علیه از شخصی که دست
او را از مرفق بریده باشند چگونه وضو بسازد پس حضرت فرمودند که آنچه مانده است از بازوی او بشوید
آنرا و ابن جنید بظاهر حدیث عمل نموده و واجب میداند شستن بازو را تا کتف بدل از ذراع و اکثر
علما حمل بر استحباب کرده‌اند و بعضی گفته‌اند که معنی حدیث آنست که چون مرفق مرکبست از جزوی از ذراع
و جزوی از بازو و متعارف بریدن آنست که از بند میبرند پس جزو ذراع مانده است حضرت
فرموده است که آن جزو را بشوید و این احتمال بد نیست و دغدغه در وجوب شستن این مقدار
نیست و لیکن احوط آنست که تمام را بشوید بقصد آنکه اگر مطلوب شارع بوده باشد بعنوان وجوب

باستحباب فیهما والا فوجوبی باشد وکذلک روی فی قطع الرجل و همچنین واقع شده است
در بریدن پاها یعنی ساق را مسح کشد اگر از بند بریده باشند و اخبار صحیحه وارد شده است
که کسی که دست او را بریده باشند مابقی را میشوید یعنی اگر تحت مرفق بریده باشند و همچنین اگر پا را بریده
باشند آنچه مانده است مسح بر آن میکشد و ظاهر مراد صدوق نیز این احادیث باشد
اگر چه عبارتش قاصر است و ممکن است که مرادش این باشد که اگر پا را از کعب بریده باشند
و بنابر آنکه کعب مفصل است جزوی که از آن مانده است مسح کشد آنرا چنانکه در حدیث علی
بن جعفر گفته شد و از حدیث صحیح رفاعه نیز ظاهر میشود که این معنی بیرون آمد چون روایت کرده است
که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی را دست و پا بریده باشند
چگونه وضو میسازد حضرت فرمودند آنجایی که بریده‌اند میشویند یعنی و مسح میکنند که شستن در دست
باشد و مسح در پا و پاها را بطهور که گذشته باشد و تغلیبا فرموده باشند اگر چه ظاهر حدیث
آنست که آنچه مانده باشد میشوید با آنکه دست را از بند بریده باشند و از مرفق و غالب اوقات پا را از
کعب میبرند چنانکه در بحث دزدی و قطع طریق خواهد آمد اما ممکن است که عبارت اعم کرده باشد از بریدن
از مرفق و بالا و زیر و الله تعالی یعلم واذا توضأت المرأة القت قناعها من موضع مسح الرأس
فی صلوة الغداة والمغرب وتمسح علیه وتجزیها فی سایر الصلوات ان تدخل
اصبعها فتمسح علی رأسها من غیر ان تلقی عنها قناعها و هرگاه زن وضو سازد مقنعه خود را
بردارد از موضع مسح سرش در نماز صبح و شام و بر آن موضع مسح کشد و در باقی نمازها
همین کافیست که انگشت را در زیر مقنعه داخل کند و مسح سر کشد بی آنکه مقنعه را بیندازد و در حدیث
این عبارت که گذشت شیخ مفید علیه الرحمه گفته است که در نماز صبح و شام که مقنعه را بردارد
به انگشت مسح کشد و در باقی نمازها که برنمیدارد مقنعه را یک انگشت بس است و شیخ طوسی علیه الرحمه
بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت فرمودند

که مسح زنان مثل مسح مردان نیست بلکه زنان در نماز صبح مقنعه بر میدارند و سر را مسح میکشند
و این روایت بر آنچه ایشان گفته اند دلالت ندارد و لیکن صدوق در کتاب خصال این روایت را
باسناد قوی از جابر جعفی روایت کرده است و کلینی رحمه الله بسند حسن که کالصحیح است بلکه صحیح
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که زنان را همین کافیست که پیش سر را به
انگشت مسح کشند و مقنعه را از سر بر ندارند و از این اخبار ظاهر میشود که اگر زنان سر را باز کنند و مسح
کشند بهتر است و اگر نخواهند که شود دامن چون سرما بیکنند در زینت خود در نماز صبح و شام بسر کشند
و اگر این هم مشکل باشد در نماز صبح بکشایند زیرا که هر صبح سر خود را تازه میبندند و اگر مشکل شان
انگشت را داخل کنند و به انگشت مسح کشند و اگر مشکل شد بنا بر کثرت موی که دارند و میخواهند
که خوب بکشایند تا میان آن ظاهر شود و مسح را بر کشند بر موی که مخصوص مقدم باشد که بکشیدن آن
از حد مقدم سر بیرون نرود و چون خوب بکشایند و از ناصیه بالا تر مسح کشند پاره بر سر مسح کرده اند
و پاره بر موی مخصوص مقدم که آن پیچ موی باشد که اگر از انگشت به پیشانی نخواهد رسید و در این صورت
فضیلت مسح به انگشت را یافته اند و اگر سر را بسته باشند نمیتوانند بر بالای ناصیه مسح کشید بلکه بر
ناصیه مسح خواهند کشید و در ناصیه بعد از تخلیل مقدار یک انگشت ظاهر است و بر موی که میکشند
پیچ موی کشیدن آن به پیشانی میرسد و از حد مقدم میگذرد و چون مشکل است به سه انگشت مسح
کشیدن و یک انگشت کافیست در همه نماز ها یک انگشت مسح میتوان کشید و لیکن از ثواب
سه انگشت محروم میشود و همچنین است مردی که موی سر گذاشته باشد بنا بر این است که مبالغه از شارع
شده است در کشادن چنانکه در باب تعداد این خواهد آمد و اگر احادیث در باره زنان بیشتر
واقع شده است سببش آنست که زنان موی سر را میگذارند و مردان در اغلب اوقات میتراشیده اند
و بنا برین تحقیق همه اشکالاتی که علما درین باب کرده اند زایل شده والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله وقال

الرضا

الرضا صلوات الله علیه فرض الله تعالی علی الناس فی الوضوء ان تبدأ
المرأة بباطن ذراعیها والرجل بظاهر الذراع و حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود
که الله تعالی واجب گردانیده است بر مردمان در وضو که زن ابتدا کند بشکم دست و مرد ابتدا
کند به پشت و این حدیث را شیخان از محمد بن اسمعیل بن بزیع روایت کرده اند بسند قوی
ظاهرا صدوق از کتاب محمد بن اسمعیل برداشته و طریق صدوق بکتاب او صحیح است و لهذا او و کلینی
حکم بصحت این خبر کرده اند و ظاهر فرض وجوبست و لیکن اکثر اصحاب باستحباب قائل شده اند
احوط آنست که ترک نکنند و قصد وجوب و استحباب آن نکنند و اگر قصد وجوب کنند ظاهرا
ضرر نداشته باشد چون دست شستن واجب است و این فرد واجب و بر تقدیری که ترک کردن
جایز باشد از وجوب تخییری بدر نمیرود و اگر در امثال این قصد قربت کنند بس است
و جمعی از علما این حدیث را استنباط کرده اند که در غسله اولی مرد ابتدا به پشت دست کند
و در ثانیه به پیش دست و زن بر عکس و از لفظ ابتدا در آورده اند چون ابتدا لازم دارد انتها
مرتبه دیگر را و این وجهی ندارد زیرا که ابتدا نظر به پشت دست است و انتهایش پیش دست یعنی
سطح پیش است از برای حصول معنی ابتدا پس اگر یک کف آب بیکبار بشکن باشد بهتر آنست که چون دست را
با آب بریزی می آورد پاره آب است بماند از آن بر شکم دست بریزد و اگر دو غرفه بریزد غرفه
اول را بر پشت دست بریزد و غرفه ثانیه را بر شکم دست که هر دو یک شستن شود وقال
الصادق صلوات الله علیه من ذکر اسم الله علی وضوئه فکانما اغتسل بسند
صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که بسم الله بگوید یا اسم حق سبحانه و تعالی را بر زبان
آورد در حال وضو یا در ابتدای وضو چنان است که غسل کرده باشد یعنی چنانکه غسل پاک میکند جمیع
اعضا را از حدث و از گناهان وضو پاک میکند عضوی چند را که آب بآن میرسد از گناهان
هر که بسم الله بگوید وضوی او مثل غسل مطهر جمیع عضوهای او خواهد شد از جمیع گناهان بخلاف الطاهر باز

چنانکه جمعی گفته‌اند وَرُوِیَ أَنَّ مَنْ تَوَضَّأَ فَذَکَرَ اسْمَ اللهِ طَهُرَ جَمِیعُ جَسَدِهِ وَکَانَ
الْوُضُوءُ إِلَی الْوُضُوءِ کَفَّارَةً لِمَا بَیْنَهُمَا مِنَ الذُّنُوبِ وَمَنْ لَمْ یُسَمِّ لَمْ یَطْهُرْ مِنْ جَسَدِهِ
إِلَّا مَا أَصَابَهُ الْمَاءُ و بسند کالصحیح روایت کرده است صدوق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که هرکه وضو بسازد و بسم الله بگوید یا نام الله را یاد کند جمیع بدنش پاک میشود و این وضو
تا وضوی سابق با لاحق باعث کفاره گناهان میشود مگر آنچه آب بآن رسیده است و در بیرون روایت
کرده است شیخ بسند صحیح و کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه در وضوی رسول الله صلی الله علیه
و آله بر گذشت که حضرت رسول امر کردند باعاده وضو و نماز سه مرتبه شخصی را که بسم الله نگفته بود و
صدوق در علل ذکر کرده است که باب علت وجوب بسم الله در حال وضو و ظاهر کلام شیخ صدوق
مگر آنکه مرادش استحباب موکد باشد و در کتب تسبیح حدیثی خواهد آمد که بسبب وضو پاک میشود از
گناهان جمیع اعضای وضو و بعد از این نیز خواهد آمد در علت وضو و غسل وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ
مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمَا مَنْ تَوَضَّأَ لِلْمَغْرِبِ کَانَ وُضُوؤُهُ ذَلِکَ کَفَّارَةً
لِمَا مَضَی مِنْ ذُنُوبِهِ فِی نَهَارِهِ مَا خَلَا الْکَبَائِرَ وَمَنْ تَوَضَّأَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ کَانَ وُضُوؤُهُ
ذَلِکَ کَفَّارَةً لِمَا مَضَی مِنْ ذُنُوبِهِ فِی لَیْلَتِهِ إِلَّا الْکَبَائِرَ و حضرت صلوات الله علیه فرمود
که هرکه وضو بسازد از جهت نماز شام خواه وضو داشته باشد و خواه نداشته باشد آن وضوی او کفاره
گناهانی باشد که در آن روز کرده است مگر گناهان کبیره و هرکه وضو از جهت نماز صبح بسازد بسبب
سابق آن وضوی او کفاره گناهان شب او میشود مگر گناهان کبیره و این حدیث را کلینی بسند
قوی روایت کرده است از سماعه که من در خدمت حضرت امام موسی صلوات الله علیه بودم و
حضرت نماز ظهر و عصر گذاردم و در خدمت حضرت نشسته بودم تا شام پس حضرت آب
طلبیدند و وضو ساختند و فرمودند که وضو بساز عرض کردم که فدای تو گردم وضو
دارم فرمودند که اگرچه وضو داشته باشی وضو بساز و بعد از آن فرمودند که هرکه وضو از برای

نماز شام

نماز شام بسازد و بعد از آن آنچه صدوق ذکر کرده است نقل کرده است و صدوق معنی
خبر را ذکر کرده است وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ افْتَحُوا عُیُونَکُمْ عِنْدَ الْوُضُوءِ
لَعَلَّهَا لَا تَرَی نَارَ جَهَنَّمَ و فرمودند که بگشایید چشمهای خود را نزد وضو ساختن شاید که نبیند
یعنی چشمهای شما آتش جهنم را نبیند و ظاهرش آنست که مراد این باشد که ملاحظه نمایند که آب
بهمه جا برسد یا آنکه چون در حال وضو هر عضوی کاری دارد چشم نیز باین کار مشغول باشد
که جاهای وضو را نیز ببینید یا ملاحظه کنید که مبادا دشمنان در کمین باشند و ضرری بشما رسانند
یا آنکه بچشم ظاهر چشمهای باطن را بگشایید با اخلاص در نیت و اسرار آنرا که گذشت و صدوق
این خبر را باسناد قوی از ابن عباس از آنحضرت روایت کرده و مشهور آنست که ابن عباس آب
وضو را داخل چشم میکرد و بعد از آنکه چشم از ظواهر است و کور شد و این حدیث دلالت
نمیکند که آب بچشم باید رسانید وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ مَنْ تَوَضَّأَ وَ
تَمَنْدَلَ کُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَمَنْ تَوَضَّأَ وَلَمْ یَتَمَنْدَلْ حَتَّی یَجِفَّ وُضُوؤُهُ کُتِبَتْ لَهُ
ثَلَاثُونَ حَسَنَةً صدوق و کلینی بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده‌اند
که هرکه وضو بسازد و بدستمال دست را آب وضو را خشک کند یک حسنه در نامه اعمال او نویسند
و اگر وضو بسازد و بدستمال خشک نکند تا آب وضو خشک شود سی حسنه در نامه اعمال او نویسند
بدانکه از این حدیث ظاهر میشود که از روپاک خشک کردن مکروه باشد و گذاشتن آن تا خشک
شود سنت باشد پس اگر بدامن خود خشک کند مکروه نخواهد بود و لیکن خلاف سنت کرده است
بلکه اظهر آنست که هرچه خلاف سنت باشد چون نهی در تمندل صریح نشده است و آنچه ترک سنتی باشد
مکروه گویند اصطلاح جدید است و مؤید عدم کراهت در غیر روپاک حدیث موثق کالصحیح است از
اسمعیل بن فضل که گفت دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را که از برای نماز وضو
ساختند و از دامن پیراهن روی خود را خشک کردند و مکرر فرمودند که ای اسمعیل چنین

کن و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که باکی نیست که روی خود را بجامه
خشک کند بعد از وضو بلکه گاه جامه پاکیزه باشد و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که سؤال
کردم از آنحضرت صلوات الله علیه از پاک کردن آب وضو از مندیل یعنی دستمال پس اگر
خشک شود حضرت فرمودند که باکی نیست و این جواب دلالت بر کراهت میکند بخلاف حدیث
سابق که دلالت بر عدم کراهت میکند و خشک کنند گاه خوف ضرر باشد در هواهای سرد و نعل حدیث اول
حمل برین میکنیم یا بواسطه بیان جواز و الله تعالی یعلم ولا بأس بأن یصلی الرجل بوضوء
واحد صلوات اللیل والنهار کلها ما لم یحدث وکذلک بتیمم واحد ما لم
یحدث او یصب ماء و باکی نیست که شخصی بیک وضو نمازهای شب و روز را همه بکند تا حدثی از او
صادر نشود و همچنین بیک تیمم نمازهای شبانروز را میتوان کرد تا حدثی از او صادر نشود و یا آب برسد
این عبارت مضمون حدیث صحیح زراره است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است و در
وضو خلافی نیست میان مسلمانان و در تیمم خلافی شده است که خواهد آمد ولیکن آن قولی که از برای
هر نماز تیمم باید ضعیف است و حق همین است که حضرت فرموده اند و احادیث بسیار بهمین مضمون وارد
شده است و اگر مصنف الا بر کفایت است یا اگر در روایت نیست تا اشعار کند به تکرار از برای هر نماز
تجدید وضو مستحب است بلکه تجدید تیمم نیز وقال الصادق صلوات الله علیه اذا توضأ
الرجل فلیصفق وجهه بالماء فانه ان کان ناعسا فزع واستیقظ وان کان البرد
فلم یجد البرد و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه مردی خواهد وضو بسازد آب را
بر رو زند که اگر خوابش آید خواب از سرش بدر میرود و اگر سرما باشد از دهشت زدن آب
سرما را نمییابد و این حدیث را شیخ بسند موثق از عبدالله بن مغیره روایت کرده است از
مردی از آنحضرت صلوات الله علیه و بحسب ظاهر مخالفت دارد با حدیث صحیح زراره که گذشت
و با حدیث موثق کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که حضرت فرمودند

که در وقت وضو آب را بر رو مزنید که همه میریزد و وفا نمیکند بلکه متفرق سازید یعنی کم بر رو بگذارید و
دست را با آب بزیر آورید که آب بهمه جا برسد و جمع کرده اند که خبر اول محمول است
بر جواز و ثانی بر استحباب و بهتر در جمع آنست که اگر خوابش آید یا سرما باشد آب را بر رو بزند
و الا نزند (?) و این جمع بهتر است اما عمل بحدیث زراره مطلقا بهتر است و الله تعالی یعلم واذا کان مع
الرجل خاتم فلیدره فی الوضوء ویحوله عند الغسل وقال الصادق صلوات الله علیه
وان نسیت حتی تقوم فی الصلوة فلا آمرک ان تعید و هرگاه با شخصی انگشتری باشد باید
آنرا که در وضو بگرداند تا آب بپشتش برسد و بگرداند یا از دست بیرون آورد در وقت
غسل و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر فراموش کنی تا بنماز برخیزی پس امر نمیکنم
ترا که اعاده کنی نماز را مجموع مضمون حدیث حسن کالصحیح است که حسین بن ابی العلا از آنحضرت صلوات الله
علیه روایت کرده است و گردانیدن در وضو و بیرون آوردن در غسل را حمل بر استحباب کرده اند
و اگر نه در هر دو حکم یکسانست و بهتر است که بیرون آوردن در غسل از آنجهت باشد که در غالب اوقات
مثل جنابت یا نفاس و استحاضه یا غسل میت و غالب اوقات بر انگشتری اسم خدا و رسول یا ائمه صلوات الله
علیهم میباشد بهتر آنست که بیرون آورد و حضور ما در حمامهای عامه میباید انجاسات برسد و محتمل است
که مراد از تحویل گردانیدن باشد و از جهت تفنن عبارت چنین فرموده باشند و علمای حال اگر
انگشتر فراخ باشد و خاطر جمع باشد که آب میرسد گردانیدن سنت خواهد بود و اگر تنگ باشد یا
نداند که میرسد واجبست که بگرداند تا آب برسد و اما آنکه حضرت فرمودند که اگر فراموش
کرده باشی گردانیدن را تا متوجه نماز شوی اعاده نباید کرد از آنجهت است که شک بعد از
فراغ است و احادیث صحیحه وارد شده است که شک بعد از وضو و غسل و نماز اعتبار ندارد
و در حدیث صحیح از علی بن جعفر مرویست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه که هرگاه زنی بیل (?) دست داشته باشد یا بازوبند در ذراع او باشد و نداند که آب بزیر

او میرسد باید حضرت فرمودند که حرکت دهد تا آب بزیر او برسد دیگر پرسیدم از آنحضرت که اگر انگشتری
تنگ کند که آب بزیر او نرسد باید چه کند حضرت فرمودند که اگر داند که آب بزیر او نرسد
در وقت وضو بیرون آورند وظاهرا در آوردن بر سبیل استحباب باشد که مبادا فراموش
کند در حال وضو و گفته اند و از حدیث ظاهر میشود که فرقی در میان وضو و غسل نیست و بعضی
گفته اند که خواهد آمد در غسل که حضرت فرمودند که زیر هر موئی جنابت است و هر که بگذارد آب نرساند
بجهنم خواهد رفت بنابرین مبالغه در غسل بیشتر کرده اند و این وجه سهلست زیرا که وضو نیز چنین است
و مع هذا در حدیث و حدیث صحیح دیگر بهمین مضمون وارد شده است که در وضو بیرون آورد در غسل
والله تعالی یعلم وَإِذَا اسْتَيْقَظَ الرَّجُلُ مِنْ نَوْمِهِ وَلَمْ يَبُلْ فَلَا يُدْخِلْ يَدَهُ فِي الْإِنَاءِ حَتَّى
يَغْسِلَهَا فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَيْنَ بَاتَتْ يَدُهُ و هرگاه شخصی از خواب بیدار شود و بول نکرده باشد
پس دست خود را داخل ظرف نکند تا دست خود را بشوید بجهت اینکه نمیداند که دستش شب در کجا
بوده است پیشتر گذشت که حدیثی که درین باب وارد شده است منقول است و احتمال تقیه هم دارد
والله تعالی یعلم وَزَكَاةُ الْوُضُوءِ أَنْ يَقُولَ الْمُتَوَضِّئُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ تَمَامَ الْوُضُوءِ
وَتَمَامَ الصَّلَاةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِكَ وَالْجَنَّةَ فَهَذَا زَكَاةُ الْوُضُوءِ و منقولست که بود از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که از جهت تمامی و کمال و زیادتی توفیقات و مثوبات این
دعا را بخوانند و ظاهرش اینست که این عبارت یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم است یا
اندراجست مصنف و ترجمه دعا اینست که خداوندا بدرستی که من سوال میکنم از تو تمام شدن
وضو را باینکه قبول کنی و نقصانی را که در آن واقع شده باشد بفضل خود کامل کنی و طلب میکنم از تو تمام
کردن نماز را باینکه توفیقم کرامت کنی که با اخلاص و حضور قلب و سایر شرایط و ارکان بجا آورم
و از تو مطلبم تمامی رضا و خشنودی ترا باینکه توفیقم کرامت کنی که جمیع افعال من موافق رضای تو باشد
و از تو سوال میکنم بهشت صوری و مراتب عالیه آنرا و بهشت معنوی که قرب و وصال و محبت و معرفت

نت

نت پس هرگاه این دعا بخواند وضوی او تمام میشود و از نقصها پاک میشود و موجب نمو کمالات
او میشود چنانکه زکوة مال سبب پاکیزگی نفس است از رذیله بخل و پاکیزگی مال است از حق فقرا و تمامی
فضل است بکمالات و توفیقات و تاییدات الهی و زیادتی مالست در دنیا و در آخرت سبب ثواب
نامتناهی است و این چند کلمه جامع جمیع خیرات دنیا و آخرتست

باب السواك

چون مسواک جزو و مهمات حقیقة بر مذهب جمعی و مجاز بر مذهب جمعی دیگر و مبالغه بسیار واقع شده
بود در میان ابواب وضو او را داخل ساخت و باب علیحده از جهت آن مقرر ساخت و مراد از مسواک
پاک گردانیدن دندانهاست از چرک و زردی بهر چه باشد و بهتر آنست که بشاخهای درختان
تازه باشد و اکمل آنست که بچوب اراک باشد پس بجوز و کشت و هر چه از او چرک کنده مسواک
متحقق میشود و این مسواک کردن فی نفسه سنت موکد است و بهتر پیش از آنست که پیش از
شستن رو در وضو واقع سازد و اگر پیشتر از مضمضه و استنشاق واقع سازد هم زینت که
نه بهتر باشد و اگر در ضمن مضمضه انگشتان خود را بدندانها بمالد اقل مرتبه مسواک کردن بفعل آمده
و اگر بعد از وضو نیز واقع سازد بهتر است و پیش از نماز نیز سنت است و در وقت خواب نیز مستحب است
و در وقت بیدار شدن و برخواستن بنماز شب مبالغه در آن بیشتر است و چون دندانها زرد
شود باچرک بگیرد مبالغه در مسواک کردن شده است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ مَا زَالَ جَبْرَئِيلُ يُوصِينِي بِالسِّوَاكِ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أُحْفِيَ أَوْ أُدْرِدَ وَمَا زَالَ
يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيَضْرِبُ لَهُ أَجَلًا يُعْتَقُ فِيهِ بسند صحیح از آنحضرت
صلی الله علیه و آله منقولست که همیشه جبرئیل مرا وصیت میکرد و مبالغه مینمود در مسواک کردن تا
رسیدم که از بسکه مسواک میکردم دندانهای من بسیح نماند یا خونین شود دهان من یا دندانها
همه بریزد یا دهان خود را خونین کنم یا دندانهای خود را همه بریزم بنابر قرات معلوم و این
حدیث کلینی بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

وصیت کرد و مبالغه نمود و مرا بمسواک کردن آنقدر که ترسیدم که دندانهای من همه بریزد و همیشه
وصیت نمود مرا برعایت حق همسایگان تا گمان کردم که عاقبت از جهة همسایه میراثی قرار خواهد داد
و همیشه وصیت و مبالغه مینمود برعایت حال غلام و کنیز تا آنکه گمان کردم که از جهة ایشان مدتی مقرر
خواهد ساخت که هرگاه آن مدت خدمت بکنند آزاد شوند بعد از آن و دغدغه نیست که حق سبحانه
و تعالی از جهة همسایه میراث مقرر نساخته است و کلینی رضی الله عنه بخبری مرسل از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است که هر بنده که شیعه باشد بعد از هفت سال آزاد میشود خواه
صاحبش آزاد بکند و بعد از هفت سال خدمتش حلال نیست و این حدیث را حمل بر استحباب کرده اند
گفته است که غلام شیعه را بعد از هفت سال آزاد کنند و کرده است بعد از هفت سال او را خدمت
فرمودن و فی خبر و ما زال یوصینی بالمرأة حتی ظننت انه لا ینبغی طلاقها و در روایتی دیگر
این زیاده است که همیشه مبالغه مینمود مرا برعایت زنان تا گمان کردم که خوب نباشد مطلقا طلاق زن
دادن و اخبار معتبره وارد شده است در کراهت طلاق بی ولایت اخلاق و با عدم الفت کراهت
ندارد و پس حمل لا ینبغی بر طلاق بیجا باید کرد یا بر حرمت طلاق حال اگر نکرده است والله تعالی یعلم
وقال الصادق صلوات الله علیه نزل جبرئیل علیه السلام بالسواک والحجامة
والخلال بسند موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که جبرئیل سواک و حجامت
و خلال را از جهة حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آورد و ظاهرا مراد آنست که حق سبحانه و تعالی سواک را
سنت کرده است همیشه خصوصا در اوقات خاصه و حجامت را از جهة دفع زیادتی خون مقرر
ساخته است و بعد از طعام میان دندانها را بچوب و امثال آن پاک ساختن را سنت کرده اند
و محتملست که چوب سواک و شیشه حجامت و چوب خلال را آورده باشد یا آلات را با حکم
آورده باشد و اول اظهر است وقال الکاظم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
اکل الاشنان یذیب الجسد والتدلک بالخزف یبلی الجسد والسواک فی الخلاء

یورث البخر بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که خوردن اشنان بدن را گداخته
میسازد و چرک کردن بدن بسفال بدن را کهنه میکند و از طراوت می اندازد یا پوست بدن را سست
میکند و ضرر است و مسواک کردن در ادبخانه گند دهن می آورد اما خوردن اشنان ظاهرا
چنان بوده است که بعد از طعام اندرون دهان را باشنان می شسته اند و بسیار از آن بدرون
که فرو میبرده اند از آن نهی واقع شده است چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا
منقولست که حضرت فرمودند که بیرون دهان را از اشنان بشوید که چربی بماند و بد بو میشود
اندرون دهان بد بو نمیشود و در حدیث قوی از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که راوی
عرض نمود که ما اشنان را نخوردیم حضرت فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
وقتی که دهن را بشستن میشستند لبها را بهم میگذاشتند که مبادا اشنان داخل دهن شود
و فرو رود زیرا که سبب سل و دق میشود و بینائی را کم میکند و زانوها را سست میکند و اما چرک
کردن بدن بسفال آن گل که خزف است و شکی نیست که مالیدن آن بر غیر پا خوب نیست و چرک
کف پا و پاشنه را بدان بگویند و در لغت بدن میگویند اگر نمالد بهتر است و اگر سنگ بر بدن
بمالد معلوم نیست که کراهت داشته باشد اگرچه ظاهر عبارت حضرت فرموده اند و در ان بر جمله بدن است
بهتر آنست که غیر پا را بسنگ نمالد و در چند حدیث معتبره وارد شده است که خوف بیدان ...
پیسی می آورد و بهر حال ظاهر احادیث آنست که رفع چرک بسبوس و سدر و امثال اینها بکنند
چنانکه خواهد آمد و ظاهر حدیث آنست که در بیت الخلاء مسواک کردن کراهت داشته باشد
اگرچه حال بول و غایط نباشد و محتملست که مجموع نهی ارشادی باشد و فایده آخرش دنیوی
باشد مگر آنکه کسی ترک اینها از آن جهت کند که چون حق سبحانه و تعالی در جهت مبدا روزنگار ...
از جهت عبادت یا عبادت مطلوب الهی است و هر چند آدمی زنده و صحیح است عبادت
بیشتر خواهد کرد و از آن جهت ترک اینها بکند مثاب خواهد بود و لیکن این نیت مشکلست

کر مخصوص را وقال الصادق صلوات الله علیه اربع من سنن المرسلین التعطر
والسواك والنساء والحناء و بسند موثق وارد شده است از آنحضرت که چهار چیز
از سنتهای پیغمبرانست که همه بران مداومت مینمودند اول تعطر است یعنی بوی خوش
کردن و در نسخ احادیث صدوق و کلینی العطر است بکسر عین یعنی بوی خوش و اخبار
متواتره درین باب وارد شده است که بوی خوش از سنتهای پیغمبرانست خصوصا پیغمبر
ما صلی الله علیه وآله که بسیار بران مداومت مینمودند و در باب روز جمعه خواهد آمد و بعضی
زنان در باب نکاح و حنا در باب حمام وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان افواهکم
طرق القرآن فطهروها بالسواك و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که دهانهای
شما راههای قرآنست و قرآن از دهان بیرون می آید پس پاکیزه سازید دهانهای خود را
بمسواك کردن از جهت تعظیم قرآن و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بسند قوی
منقولست که چون نماز شب برخیزید مسواك بکنید که فرشته دهان خود را بر دهان شما میگذارد
و هرچه میخوانید از قرآن و دعا باسمان میبرد پس باید که دهان شما خوشبو باشد که سبب
خوشحالی فرشته میشود و سبب آزردگی او اگر بدبو باشد نشود وقال النبی صلی الله علیه
وآله فی وصیته لعلی صلوات الله علیه یا علی علیك بالسواك عند وضوء
کل صلوة و باسانید صحیحه منقولست که از جمله وصیتهائی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و
آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را کرد این بود که یا علی بر تو باد که مسواك کنی نزد وضو
از برای هر نمازی که بسازی خواه واجب خواه سنت و آنچه صدوق در باب وصایا نقل کرده
این است که نزد هر وضوئی و نزد هر نمازی مسواك کن و چون این باب وضوست
همین وضو را نقل کرد و ممکنست که از غیر آن ... باشد یا نساخ انداخته باشند و ظاهرا
نزد وضو قبل از وضوست پیش از مضمضه و استنشاق چنانکه کلینی بسند صحیح از معلی بن

خنیس

خنیس روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از آنکه مسواك
کردن بعد از وضو حضرت فرمودند که پیش از وضو مسواك میباید کرد راوی گفت که اگر فراموش
کنم پیش از وضو حضرت فرمودند که بعد از وضو مسواك کن و بعد از آن سه مرتبه مضمضه کن و ظاهر
این حدیث آنست که پیش از مضمضه باید چنانکه در وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که مضمضه و استنشاق فرمودند و بعد از آن رو را شستند میباید که آنحضرت مسواك را
پیشتر کرده باشند و اشعاری وارد که مضمضه و استنشاق جزو وضو باشند و درین باب احادیث
متعارض است و در بعضی از اخبار صحیحه و حسنه قویه وارد شده است که مضمضه و استنشاق
از وضو نیست شده و در حدیث صحیحی وارد شده است که از وضوست و احادیث متواتره
وارد شده بر آنکه سنت است اکثر علما جمع کرده اند در میانه اخبار بآنکه از وضو نیست یعنی از واجبات
وضو نیست و از وضوست یعنی از سنتهای وضوست و محتمل است که سنتی علیحده باشد قبل از وضو
اگر وارد شده است که از وضوست بر سبیل مجاز باشد چنانکه در مسواك نیز وارد شده است که از
وضوست مجازا و فایده خلاف در آن ظاهر میشود که جمعی که قایلند که از وضوست میگویند که نیت را
مقارن هر یک میتوان ساخت حتی آنکه جمعی گفته اند که نیت را مقارن دست شستن سنت
پیش از وضو میتوان ساخت و بعضی گفته اند که مقارن مسواك کردن میتوان ساخت و یکی از جمع
آنست که نیت را مقارن هیچ یک ازین افعال نسازند و بلکه مقارن شستن رو بسازند و اگر
مقارن آنها سازند و اولی مقارن شستن رو نیز بسازند و اگر مقارن شستن رو سازند و بهتر آنست
که در وقتی که آنها را بفعل آورد قصد داشته باشد که از جهت رضای الهی بفعل می آورد تا ثواب بران
افعال داشته باشد و بعضی از علما گفته اند که هرگاه نیت را مقارن شستن رو دارد نیت شامل
آنها که پیش واقع ساخته است میشود و هرچند آنها را اگر بکنند و بجهت ظاهر نیت بکند میباید قصد شستن
اینها نیز از برای خدا بکند تا ثواب داشته باشد والله تعالی یعلم وقال صلوات الله علیه

السواك شطر الوضوء حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که مسواک جزو وضوست
یا نصف وضوست در ثواب و مشهور آنست که بر سبیل مبالغه واقع شده است یعنی بمنزلهٔ جزو وضوست
که چنانچه مقارن وضو میباشد ترک آن نکنند که اگر ترک کنند گویا وضو ناقص کرده اند و قال الصادق
صلوات الله علیه قال رسول الله لما دخل الناس فی الدین افواجا اتتهم
الازد ارقها قلوبا و اعذبها افواها فقیل یا رسول الله هذا ارقها قلوبا قد
عرفناه فلم صارت اعذبها افواها فقال انها کانت تستاک فی الجاهلیة
از وهب بن وهب بسند روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمودند که چون مردمان داخل شدند در دین بعد از فتح مکه معظمه فوج فوج آمدند
گروه طایفهٔ ازد که در یمن میباشند و انصار از آن طایفه بوده اند آمدند از همه طوایف دلهای ایشان رقیقتر
بود و گریه و پشیمان از اعمال ایام کفر و دهانهای ایشان خوشبوتر بود پس پرسیدند از آنحضرت
یا رسول الله آنکه فرمودی که دلهای ایشان نرمتر بود و از آثار گریه و زاری ایشان از خشیت الهی
که از ایشان بودند مر بعد اسلام دانستیم اما ندانستیم که دهنهای ایشان چرا خوشبوتر بود حضرت صلی الله
علیه و آله فرمودند که از جهت آن بود که ایشان در جاهلیت و ایام کفر مسواک میکردند و حکمت که مسواک
کردن ایشان سبب رقت قلوب ایشان شده باشد و از جهت حضرت صادق این را فرموده باشند
یا از جهت که سبب خوشبوئی دهان ایشان بوده و حکمت که خوشبوئی دهان کنایه از آن باشد که
کلام بوده باشند و مسواک سبب آن میشود و همین روایت را در علل ذکر کرده است و در بعض نسخ آنست
که قال الصادق ع قال رسول الله و بجای اتتها اتتهم بوده و مترجم را سهوا ذکر کرده است یا از نساخ
افتاده است و اگر نباشد البته مراد است و اگر نه معنی صحیح نیست زیرا که سؤال ایشان از نرمی دل
کلام دلالت میکند بر آنکه حضرت رسول صلوات الله علیه و آله پیشتر فرموده باشند و قال الصادق
علیه لکل شیء طهور و طهور الفم السواک در تتمه روایت سابق حضرت امام

صادق صلوات الله علیه نقل کرده است که فرمودند که هر چیزی را مطهری است و مطهر دهان مسواک است
ظاهر امرا و این شیء که چنانکه دهان را از کثافت پاک میکند همچنین زبان را پاک میکند از گناهانی که
از و صادر شده است و میگذارد از و صادر شود و ممکن است چون همه جا طهور مستلزم این معنی
نیست و از این عبارت نیز ظاهر میشود که طهور بمعنی مطهر است نه طاهر بلکه در بعضی جاها احتمال طاهر هم
و بر تقدیری که در لغت عرب بمعنی طاهر آمده باشد در عرف خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم بمعنی
مطهر است البته و چند جا ذکر کردیم مطلع باشی و مدارکه مجتهدیه که بعضی از فضلا کرده اند بر
عدم تتبع است و این را نیز مدرکه که تحقیق در اکثر چیزها واقع است در عرف حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بمرتبه رسیده است که غیر متتبعان مطلع بر آن نیستند کسی که تتبع کلام
ایشان کرده میفهمد و بر تقدیری که احتمالی رود در عرف نبی صلی الله علیه و آله در عرف ائمه
صلوات الله علیهم مطلقا احتمال نیست که طهور کافیست احتیاج بتعیین نیست و هر متفنی میداند که
یقین حاصلست که جمیع مراتب کتابهای اصولیان مبنی بر شکوکیست که از وهم ناشی است باعتبار
کثرت مزاولت بر آن و اگر وهم را از میان بردارند معقول و همه امور مستقل است ولیکن کار
واهمه کلی طلبت و اکثر طلبه آنرا وقت نامیده اند و بآن امتحان میخوانند قدر و قال ابو جعفر
صلوات الله علیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یکثر السواک
ولیس بواجب فلا یضرک ترکه فی فرط الایام حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار مسواک میکردند و واجب نیست که ترک آن موجب
عقوبت الهی باشد بلکه سنت موکده است پس ضرر ندارد که کسی آنرا چند روزی ترک نماید و لفظ
فرط را از فرط روزها یا بر زوده روز استعمال میکنند و ظاهر امراد اینجا آنست که به روز رسند
از آن نگذرد و چنانکه در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که میباید که سه روز در
نگذرد که مسواک نکنی اگر همین کردن دهان مسواک باشد مندانها و لا باس ان یستاک

الصّائم في شهر رمضان یعنی باکی نیست که مسواک کند روزه دار در ماه رمضان ای
النّهار شاء در هر وقتی از روز که خواهد پیش از پیشین باشد و خواه بعد از آن و ابن بابویه روایت
کالصّحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در حدیث صحیح از آنحضرت وارد شده است
که از آنحضرت پرسیدند که آیا صائم مسواک میتواند کرد به آب یا بچوب تر که فرمودند بلی آنحضرت
فرمودند که باکی نیست ولیکن در حدیث صحیح دیگر وارد است از آنحضرت که به آب مسواک میتواند کرد
و بچوب تر مسواک نکند و در حدیث حسن کالصّحیح وارد است که آنحضرت فرمودند که مکروه است صائم را
که مسواک کند بمسواک تر و فرمودند که اگر چوب را تر کنند و تری آنرا بتکانند که هیچ تری نماند
بآن مسواک میتواند کرد و در حدیث موثّق دیگر وارد است که بچوب تر مسواک نکند پس از این
احادیث ظاهر شد که جایز است مسواک کردن و اگر مطلقا تری نداشته باشد بهتر است
و اگر مسواک خشک را بآب تر کنند کراهت دارد و اگر بتکانند آبش کمتر میشود و اگر چوب تر
که تازه باشد کراهتش بیشتر است ولیکن اینها همه وقتی است که آب مسواک را فرو برد و اگر ظاهرا
ظاهر اگر کراهتش کمتر میشود بلکه کراهت نخواهد داشت و اگر آب مسواک را در غیر روزه نیز بیندازد بهتر است
چون غالب اوقات زیر دندان می آید و داخل دهن میشود و اکثر علما آب دهان را حرام میدانند
هرگاه از دهان بیرون آید و اگر بعد از مسواک در روزه اگر بچوب تر یا بآب مسواک کرده باشد
سه مرتبه آب دهان را بیندازد بهتر است والله تعالی یعلم و لا بأس بالسّواک للمحرم و باکی نیست
مسواک کردن محرم را که احرام حج یا عمره بسته باشد در حدیث حسن کالصّحیح بل صحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد شده است که آنحضرت فرمودند که محرم مسواک میتواند کرد و اگر خون
درآید چون از سنّت است و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که مسواک
بکند امّا چنان نکند که خون درآید یعنی مبالغه نکند در مالیدن بمرتبه‌ای که خون درآید و چون
بحسب ظاهر مخالف حدیث اوّل وارد شده بمرتبه حمل کرده اند اوّل را بر جواز و دوم را بر کراهت

و امّا اوّل را

و امّا اوّل را بآنکه قصد نداشته باشد که خون درآید و هرگاه درآید و ثانی که حرام است یا مکروه آنست که مبالغه
کند عمداً تا خون درآید یا اگر از حال خود داند که خون درمی آید نکند بهتر است چون یکی از محرّمات احرام
درآوردن خون است از بدن و صدوق عمل بحدیث اوّل کرده است و در محرّمات احرام خواهد آمد
و یکره السّواک في الحمّام لانّه یورث وباء الاسنان و مکروه است مسواک کردن
حمام زیرا که سبب ریختن دندانها میشود و صدوق این مضمون را از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام
روایت کرده است بسند کالصّحیح والسّواک من الحنیفیّة وهي عشر سنن خمس في
الرّأس وخمس في الجسد فامّا التي في الرّأس فالمضمضة والاستنشاق والسّواک
وقصّ الشّارب والفرق لمن طوّل شعر رأسه فرّقه الله یوم القیمة بمنشار من نار

و من لم یفرق شعر راسه

وامّا التي في الجسد فالاستنجاء والختان وحلق العانة وقصّ الاظفار و
نتف الابطین و مسواک کردن از سنّتهای حضرت ابراهیم علی نبیّنا وعلیه الصّلوة والسّلام است که
حضرت سیّد المرسلین صلّی الله علیه وآله بآن مداومت مینمودند و آن ده سنّت است پنج سنّت
پنج سنّت در سر است و پنج در بدن است و امّا آنچه در سر است مضمضه و استنشاق و مسواک کردن و شارب
و جدا کردن موی سر است بآنکه از پیش سر آنرا دو حصّه کند که پوست سر ظاهر شود و کسی که موی سر را
جدا نکند حق سبحانه و تعالی سرش را باره آتشین جدا کند و امّا آنچه در بدن است استنجای بول و غائط
است و ختنه کردن و موی پشت زهار را تراشیدن و ناخنها گرفتن و موی زیر بغلها را کندن
و بسند موثّق صدوق کالصّحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه این حدیث را روایت
کرده است باین عنوان که حضرت فرمودند که پنج سنّت در سر است و پنج در بدن و امّا آنچه
در سر است مسواک و اخذ شارب و فرق شعر و مضمضه و استنشاق و امّا آنچه در بدن است ختنه
و موی پشت زهار تراشیدن و موی زیر بغلها کندن و ناخنها گرفتن و استنجاست و ازینها
ازید قوی است امّا آنکه از سنن حنیفیّه است اخبار بسیار بران وارد است و امّا مبالغه در

مو ممکن است که از جهة مسح بر سر باشد چنانکه گذشت که جایز است مسح بر بشره باشد یا بر موی مخصوص بشره
و آن قدری است که کشیدن از حد پیش سر نرود و از اطراف مقدم سر و اگر فرق کنند که
مسح بر پنج بشره واقع میشود یا بر پنج مو که کشیدن آن از اطراف بدر نرود و هر گاه بمقدار
دو انگشت از بالای پیشانی بکشند این معنی متحقق میشود زیرا که پنج مو تا دو انگشت از هر طرف بدر نخواهد رفت
و قدر سه انگشت سنت را مسح کشیده خواهد بود البته و جدا کردن مو بقدر یک انگشت لازم است
تا مسح بر پا صحیحه واقع شود و از هم جدا کردن کل موها اسنت است اگر سه انگشت را واجب دانیم
اگر لازم است که آن قدر جدا کند که سه انگشت مسح تواند کشید و اگر مردان موی سر را بتراشند
بهتر است و زنان را چون تراشیدن موی سر حرام است فرق لازم است چنانکه گذشت و احکام آن مذکور
خواهد آمد وقال الباقر والصادق صلوات الله عليهما صلوة ركعتين بسواك افضل
من سبعين ركعة بغير سواك و فرمودند دو رکعت نماز با مسواک بهتر است از هفتاد
رکعت بی مسواک و کلینی این حدیث را بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت نموده است و ظاهر این است که اگر در حال وضو مسواک کرده باشد یا در وقتی دیگر که قصدش
این باشد که در وقت نماز کرده باشد کافی باشد وقال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه
في السواك لا تدعه في كل ثلثة ايام ولو ان تمره مرة واحدة بسند موثق كالصحيح از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که ترک مکن مسواک را در سه روز اگر همه یکبار بگردانی در دهان
و اولی آنست که در وقت هر وضو و وقت هر نماز مسواک کنند وقال النبي صلى الله عليه وآله
اكتحلوا وترا واستاكوا عرضا و حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که سرمه را طاق کشید
یا آنکه هر چشمی طاق یا مجموع طاق باشد و در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت صلی الله علیه وآله چهار میل
در چشم راست میکردند و سه میل در چشم چپ و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقولست که هر که سرمه کشد طاق بکشد و این بهتر است و اگر طاق نباشد نیز باکی نیست

و در حدیث کالصحیح وارد است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله چشمان مبارک را از سرمه
سیاه در وقت خواب طاق میکشیدند یعنی هر یک را طاق میکشیدند پس حمل بر تخییر
باید کرد و در حدیث صحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شب سرمه
کشیدن از برای چشم نافع است و در روز زینت است و احادیث بسیار در فضیلت
سرمه سنگ که غالبا در صفاهان میباشد وارد شده است که دهان را خوشبو میکند و مژهای
چشم را قوت میدهد و موی پلک را میرویاند و چشم را تند میکند و مدد میکند بر آنکه سجده
طولانی تواند کرد و دمعه را که ریختن آب چشم است دفع میکند و قوت مجامعت را زیاده میکند
و چشم را جلا میدهد و حضرت فرمودند که مسواک را بعرض دندان بکنید زیرا که بطول دندان
غالبا مجروح میکند وترك الصادق صلوات الله عليه السواك قبل ان يقبض
بسنتين وذلك ان اسنانه ضعفت صدوق این حدیث را از مسلم که آزاد کرده حضرت
بود بسند قوی روایت کرده است که او گفت که آنحضرت دو سال پیش از آنکه از دنیا بروند
ترک مسواک کردند چون دندانهای آنحضرت صلوات الله علیه ضعیف شده بود و ظاهر این است
که سابق داشته اند از ترک فرموده بوده اند چون مجرد انگشت مالیدن کافی است و اگر
بی قوت شده باشد بحیثیتی که خوف داشته باشد که از او اذیت برسد با آنکه راوی مجهول الحال
و شهادت بر نفی نیز مشکل است شاید حضرت در اندرون خانه مسواک میفرموده باشند وسأل علي
بن جعفر اخاه موسى بن جعفر عليهما السلام عن الرجل يستاك مرة بيده اذا قام
الى صلوة الليل وهو يقدر على السواك فقال اذا خاف الصبح فلا بأس و بسند
صحیح سوال کرد علی بن جعفر از برادر خود امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که هر گاه شخصی بانگشت بدست
خود مسواک کند وقتی که بنماز شب برخیزد با آنکه قدرت بر مسواک داشته باشد چون است
حضرت فرمودند که اگر خوف طلوع صبح داشته باشد باکی نیست یعنی اگر ترسد که صبح

شود و وقت نماز شب بگذرد و به نیت بدست مسواک کردن و بجز خصوص دلالت میکند
بر آنکه در فراخی وقت اکتفا بهمین نکند یعنی تا ممکن باشد فرد کامل را بعمل آورد و کلینی رحمه الله روایت
کرده است که اقل مرتبه مسواک آنست که انگشت خود را بدندانها بمالی که چرک آنرا ببرد و قال
النبی صلی الله علیه و آله لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک عند وضوء
کل صلوة و صدوق بسند حسن کالصحیح و کلینی بسند قوی روایت کرده است از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر نه شاق میشد بر امت
من هر آینه واجب میکردم بر امت خود مسواک کردن نزد هر نمازی را و ظاهر این حدیث شریف
است و الا رسول خدا را کی بود که واجب کند و تأویل کرده اند که حق سبحانه و تعالی بر زبان آنحضرت
واجب میکرد و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که میفرمودند باصحاب خود که چرا
دندانهای شما زرد است چرا مسواک نمیکنید و روی لو علم الناس ما فی السواک لاباتوه معهم
فی اللحاف و بسند موثق از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که اگر مردمان
میدانستند که چه ثواب بسیاری در مسواک است هر آینه وقت خوابیدن در میان لحاف
با خود میبردند که چون بیدار شوند بجا مسواک کنند یا آنکه در زیر لحاف مسواک کنند تا خوابشان
ببرد و در بعضی از نسخ فی اللحاف است و این اظهر است و لیکن در ثواب اعمال شامل متن است
و روی ان الکعبة شکت الی الله عز و جل ما تلقی من انفاس المشرکین
فاوحی الله تبارک و تعالی الیها قری یا کعبة فانی مبدلک بهم قوما
یتنظفون بقضبان الشجر فلما بعث الله عز و جل نبیه محمدا صلی الله
علیه و آله نزل علیه الروح الامین جبرئیل علیه السلام بالسواک
و در روایتی واقع شده است که کعبه شکایت کرد بخداوندی که عزیز و جلیل است از گند نفس
آن کنده دهان کفار پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد بکعبه که بشارت باد ترا و چشمت خوش باد

دار گیرد و خاطر جمع دار که من بعوض این جماعت جمعی را خواهم آورد که ایشان دندانهای
خود را پاکیزه سازند بشاخهای درختان و مسواک کنند پس چون حق سبحانه و تعالی حضرت
محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد و رسالت جبرئیل مسواک را از جهت حضرت آورد که امت
او با آن مسواک کنند و ظاهر شکایت کعبه آنست که او را شعوری باشد و ظاهر آیات و احادیث
همین است بعضی تأویل کرده اند که چون حق سبحانه و تعالی امر بتعظیم آن کرده است پس هرگاه تعظیم او
کنند تعظیم الهی کرده اند و تحقیر او تحقیر الهی است پس گویا شکایت میکند که اینها تعظیم نمیکنند و اگر
بظاهر خود بگذارند و تأویل نکنند امثال اینها را ظاهر اظهر باشد و قال الصادق صلوات الله
علیه فی السواک اثنتا عشرة خصلة هو من السنة و مطهرة للفم و مجلاة للبصر
و یرضی الرحمن و یبیض الاسنان و یذهب بالحفر و یشد اللثة و یشهی
الطعام و یذهب بالبلغم و یزید فی الحفظ و یضاعف الحسنات و تفرح به
الملائکة و ظاهر ستکثره و بدانکه از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که در مسواک کردن دوازده
فایده دنیوی و اخروی است اول آنکه از سنت حضرت سید المرسلین است صلوات الله علیه و
متابعت آنحضرت موجب ثواب عظیم است دوم آنکه سبب پاکیزگی دهان است که مؤمنان و
فرشتگان از آن متأذی میشوند قطع نظر از آنکه چرکی سبب بی اعتباری است سیوم آنکه سبب
جلای چشم است چون رطوبات فاسده دفع میشود چهارم آنکه سبب خشنودی حق سبحانه و تعالی
است یعنی ثواب عظیم مترتب است پنجم آنکه دندانها را سفید میکند و چرک سبب فساد آن میشود با آنکه
حسنی که لازم مسواک است بهم میرسد ششم آنکه زردی یا خلط دندانها را میبرد و بوی دهان سبب ریختن
دندانست و قبیح است و از و هفتم آنکه لثه یعنی گوشت دندان را محکم میکند یعنی بن دندان را سخت میکند هشتم آنکه
اشتهای طعام می آورد و سبب دفع فضلات فاسده است نهم آنکه بلغم زیادتی را دفع میکند چون
بسبب مسواک رطوبات بلغمی مرتبه مرتبه می آید و دفع میشود دهم آنکه حافظه را زیاده میکند

چون اغلب اوقات زیادتی بلغم سبب نسیان است یازدهم آنکه حسنات کسی که ازو مسواک صادر
میشود بعد از آن مضاعف میکند و در روایتی از این روایات آنست که مضاعف برابر میشود
ثواب آن و در روایتی دیگر دو رکعت نماز را بهتر از هفتاد رکعت میکند دوازدهم آنکه ملائکه
خوشحال میشوند از آنکه بنده کار خوب میکند و ایشان متاذی نمیشوند از بوی بد دهن و در روایتی
و دیگر آنکه راه قرآن را پاک میکند و در روایتی کالصحیح وارد است که ریختن آب چشم را برطرف
میکند و چشم را جلا میدهد و در روایت کالصحیح دیگر بلغم را میبرد و عقل را زیاده میکند مجملا آنقدر
مبالغه که در مسواک وارد شده است در هیچ سنتی از سنن بخاطر ندارم که شده و الله تعالی اعلم

باب علة الوضوء یعنی چیزی که سبب آن شده است که حق سبحانه و تعالی
وضو را مقرر ساخته است بعنوان وجوب و استحباب و علتهای شرعی کاهست که بسیار است
و لیکن علت حقیقی پیش ما نباشد نزد اکثر علما و حق آنست که آن نیز جاریست یعنی که مثلا هرگاه که
طلب شخصی آید که هر یک مستقل باشند در علیت که اگر هر یک تنها می آمدند او میرفت و بر دو پس
رفتن او در علیت دارد و لیکن باصطلاح ایشان هر یک جزو علت رفتن میدانند هرچند کل را علت
علت دانسته باشند و در شرع نیز چنین است پس اگر علت گویند هر یک را اعتبار این است که تنها
مستقل است در سببیت قطع نظر از دیگری و اگر جزو علت گویند باعتبار وقوع است و جزو علت را
نیز علت میدانند مجازا پس اگر مثل اینها چند علت دانسته باشند همه صحیح است جاء نفر
من الیهود الی رسول الله صلی الله علیه و آله فسأله عن مسائل فکان فیما سأله
اخبرنا یا محمد لای علة توضأ هذه الجوارح الاربع و هی انظف المواضع فی الجسد
روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و بسند قوی
کالصحیح از حضرت امام حسن صلوات الله علیه باندک تغییر لفظی و عبارت متن عبارت سند اول است
که جماعتی از یهودان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و چند مسئله پرسیدند و در

روایت

و در روایت ثانیه و مسئله و از جمله سؤالات ایشان این بود که یا محمد بچه علت در
وضو این چهار عضو شسته میشود و مسح کشیده میشود و چون دستها را یک عضو حساب کرده
و پاها را یکی و حال آنکه این چهار عضو پاکیزه ترین عضوهاست در بدن و علیها عضوی که کثیف تر
باشد شسته نشود و در حدیث دوم چنین است که در وقت سؤال ایشان جبرئیل در جانب
راست حضرت نشسته بود و میکائیل در جانب چپ آنحضرت و بآنحضرت میگفتند که چنین جواب
ایشان بده و حضرت همچو ایشان میگفتند جواب میشنودند تا عاقبت مسلمان شدند و
جوابها را بیرون آوردند که از الواح حضرت موسی نوشته بودند و موافق بود با آنچه حضرت
فرموده بود و ایشان گفتند که در الواح چنین نوشته که کسی این جوابها نخواهد گفت مگر پیغمبر آخر الزمان
و در وقت جواب دادن او جبرئیل در جانب راستش باشد و میکائیل در جانب چپ او
و وصی او در برابر او حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که چنین است جبرئیل از جانب راست است
و میکائیل از جانب چپ است و وصی من علی بن ابی طالب است که در برابر من نشسته است و عاقبت
اسلام آن یهودی باین بر وجه کمال شد قال النبی صلی الله علیه و آله لما ان وسوس
الشیطان الی آدم علیه السلام فدنا من الشجرة فنظر الیها فذهب ماء وجهه ثم قام
و مشی الیها و هی اول قدم مشت الی الخطیئة ثم تناول بیده ما علیها فاکل فطار
الحلی و الحلل عن جسده فوضع آدم یده علی ام راسه و بکی فلما تاب الله عز و جل
علیه فرض علیه و علی ذریته تطهیر هذه الجوارح الاربع فامره الله عز و جل
بغسل الوجه لما نظر الی الشجرة و امره بغسل الیدین الی المرفقین لما تناول بهما
و امره بمسح الراس لما وضع یده علی ام راسه و امره بمسح القدمین لما مشی بهما
الی الخطیئة حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که چون شیطان وسوسه کرد حضرت
آدم را و قسم یاد کرد که من شما را نصیحت میکنم که اگر نخواهید که دایم در بهشت باشید ازین درخت

گندم یا انگور بجز آن حضرت آدم متوجه شجره شد و نگاه بآن درخت کرد آبروی حضرت آدم
رفت و دیگر بر خواست و بجانب آن درخت روانه شد و آن قدمی بود که حرکت کرد بخطا
و ترک اولی پس دست دراز کرد و از میوه آن درخت چید و خورد پس زینتها که بر بدن او بود جدا
گردید و پوشیده بود و همگی از بدن حضرت آدم پرید پس حضرت آدم دست بر سر زد و گریان شد
پس چون حق سبحانه و تعالی توبه آدم را قبول کرد واجب ساخت بر حضرت آدم و بر ذریت او که این
مواضع را پاکیزه کنند بوضو پس حق سبحانه و تعالی او را امر کرد که رو را بشوید چون نظر بجانب شجره
کرده بود و امر کرد او را بشستن دستها تا مرفقها چون بدستها میوه را چیده بود و او را امر کرد که مسح
کند چون دست بر سر زده بود و او را امر کرد که پاها را مسح کند چون بپاها رفته بود بجانب
خطا و ترک اولی و حدیث حریم این تتمه دارد که حضرت فرمود که پس حق سبحانه و تعالی
سنت کرد در امت من مضمضه را تا محبت حرام را از دل ایشان بردارد و سنت کرد که
استنشاق را تا بوی و گند آتش دوزخ را بر ایشان حرام گرداند پس یهودی گفت راست
گفتی یا محمد پس کو چه ثوابست کسی را که این وضو را بجای آورد پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله
فرمودند که اول که دست او بآب میرسد شیطان از او دور میشود و چون مضمضه میکند حق سبحانه و تعالی
دل او را و زبان او را بحکمت منور میسازد که علوم الهیه در دل او بریزد و بر زبانش جاری
و چون استنشاق میکند حق سبحانه و تعالی او را از آتش دوزخ ایمن میگرداند و روزی میکند او را
بوی بهشت پس چون رو میشوید حق سبحانه و تعالی روی او را سفید و نورانی میکند در روزی که
بعضی از روها سفید باشند و بعضی سیاه و چون دستها را میشوید حق سبحانه و تعالی غل آتشین که
بر دستهای گناهکاران خواهد گذاشت بر دستهای او حرام میگرداند و چون مسح سر میکند
حق سبحانه و تعالی گناهان او را از او دور میگرداند و چون پاها را مسح میکشد حق سبحانه و تعالی
او را از پل صراط میگذراند در روزی که قدمها از صراط بلغزد و بجهنم افتد یهودی گفت که راست گفتی

بالجمله و اما خطای حضرت آدم پس آن مادلت ترک اولی و چون تکالیف متوجه بانبیا میشد
دیگر امت ایشان را بر مکروه و ترک اولی عتاب نمیشود که دیگران را بر گناهان آنقدر عتاب
نمیشود و چون انبیا و ایشان بسیار و ارد است که اگر نبی آدم گریه کند بهفت ساعت باید بساعت بیشتر نشود
گر نشاید از و پشیمانی حاصل شود و توبه بنویسند و حضرت همان لحظه پشیمان شد و سیصد سال گریست
تا توبه اش را قبول کرد و مع هذا قیاس احوال خود با ایشان نمیباید کرد که مصلحتها هست که ما
کسی را بر آن اطلاع نداده چنانکه بعضی از محققان ذکر کرده اند که قبل از خلق آدم حق سبحانه و تعالی
فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفة حضرت را از جهة خلافت ارض آفریده بود و نماز جهة مکنتا یکی
بهشت و بهانه بجهت او بهم رسید از جهة ارسال او بزمین لحظه او را آنجا که هشت شد تا باین وسیله او را بزمین
فرستد و چون محبت الهی بر خاطر بهشت جمع میشود محبت او را در بوته محبت میگداخته شد تا باعلی مراتب
کمال رسید از خلافت او را داده چنانکه معلوم است که او و سایر انبیا را بعد از ترک اولی مرتبه
خلافت داده اند و چون آدم مخلوق شد صد هزاران هزار فرشته بسجده او افتادند که سالها
در سجده بودند و مشهور روایت سال است و چون سر از سجده برداشتند سیصد سال دیگر تعلیم اسما از او
میگرفتند و کل حوران و غلمان در مقام طاعت و بندگی او بودند و خوف آن بود که عجبی در خاطر
او بهم رسد تدارک آن باین ترک اولی کردند تا بر وی و عالمیان ظاهر گردد که هر کمال که هست
از حق سبحانه و تعالی است و شفای آن بعصمت است و عجب باشد فرزندان او را که بآن علامت
نمود بسبب ترک اولی او را از بهشت بیرون کردند تا بنی آدم طمع نکنند در بهشت با صد هزاران عصیان
و باز تفضل فرموده و عبادات از جهة رفع سیئات مقرر ساختند تا بنی آدم در میان خوف و رجا
باشند و غیر اینها از وجوهی که انشاء الله در تفسیر قرآن از طرق اهل البیت سلام الله علیهم مذکور
خواهد شد و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که چون
در ظرفی چیزی که آب برداری بسم الله بگوئی به هر کجایی که آن دست گذاشته است میریزد و چون

رو را میشوئی هر گناهی که از چشم و زبان کرده همه میریزد و چون دستها را میشوئی گناهان از دست
راست و از دست چپ فرو ریخته میشود و چون مسح سر و پاها میکشی هر گناهی که از پاها کرده
ریخته میشود و کتب ابو الحسن علي بن موسى الرضا صلوات الله عليهما الى محمد بن سنان
فيما كتب من جواب مسائله ان علة الوضوء التي من اجلها صار على العبد غسل الوجه
والذراعين ومسح الرأس والقدمين فلقيامه بين يدي الله عز وجل واستقباله
اياه بجوارحه الظاهرة وملاقاته بها الكرام الكاتبين و نوشت حضرت امام رضا
صلوات الله علیه در جواب سؤالی چند که محمد بن سنان از آنحضرت کرده بود و در علل الشرایع ایراد
کرده است [illegible] آنحضرت فرمودند که علت وضو که بسبب آن بر بندگان الهی لازم شده است
که بشویند رو و دستها را و مسح کنند سرها و پاها را آنست که نزد حق سبحانه و تعالی بخدمت میایستند
و رو بظاهر کعبه میکنند و روی دل بسوی خداوند و بخدمت او قیام مینمایند و چون اعضای ظاهر متوجه
کعبه است با مراد که با روی اعضا را بجانب او کرده است و اگر نه حق سبحانه و تعالی در جمیع جهات [illegible]
رو بدو کنند و این اعضا ملاقات میکنند و [illegible] را که نویسندگان اعمال اند و از پیش روی میآیند
پس میباید که ظاهر این اعضا از نجاست حدث پاک باشد چون [illegible] وارد و باطن
نیز از تعلقات جسمانیه و کدورات روحانیه مطهر باشد تا روی دل بجانب حق سبحانه و تعالی تواند کرد
و تواند گفت که وجهت وجهي للذي فطر السموات والارض که در باب صلوه خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و این علت را بر سبیل اجمال بیان فرمودند و بعد از آن شروع در تفصیل کل واحد از اعضا
کردند فيغسل الوجه للسجود والخضوع ويغسل اليدين ليقلبهما ويرغب بهما و
يرهب ويتبتل ويمسح الرأس والقدمين لانهما ظاهران مكشوفان يستقبل
بهما كل حالاته وليس فيهما من الخضوع والتبتل ما في الوجه والذراعين یعنی
رو را از جهة آنکه رو را از جهت سجود و خضوع بر زمین میگذارد پس میباید که طاهر [illegible] کرده باشد

و سبب شستن از گناهان پاک شوند تا بمرتبه قرب جوار الهی بهم رسانند چنانکه خواهد آمد که اوقات
حالات بجا آورد در نماز حال سجود است و دستها را میشوید تا در پیش بکار برده شود و از گناهان پاک کرده
تا تواند که بدرگاه الهی بر دارد و طلب بهشت نماید با جمیع مراتب کمالات و طلب خلاصی از جهنم
یا برائت از جمیع نقایص ممکنات و منقطع شود بالکلیه از غیر او و متوسل باو شود و در حالت قنوت
یا در جمیع حالاتی که دارد در اثنای نماز با آنکه در وقت تکبیر احرام برابر رو و پیش و گوش برد
حالت قرائت در برابر زانوها باشد و در حالت قنوت برابر رو باشد و در حالت رکوع برابر زانوها
باشد و در حالت سجود برابر رو باشد و در حالت تشهد بر زانوها باشد و در هر حالتی [illegible]
و انقطاعی او را باشد یا آنکه مراد او رغبت آن باشد که کف دستها را بجانب آسمان کند تا میداند که
حق سبحانه و تعالی از رحمت خود دست او را پر کند و رغبت در حالتی است که رجای او غالب باشد
و اگر خوف غالب باشد رهبت بجا آورد با آنکه پشت دست را بجانب آسمان کند تا مقصود آنکه من مستحق
رحمت نیستم مگر فضل او شامل حال من شود و تضرع کند در حالتی که خوف و رجای او مساوی باشد
با آنکه انگشت سبابه راست بجانب راست آورد و بجانب چپ برد تا اشاره باشد بآنکه نمیداند که
فردای قیامت از اصحاب یمین خواهد بود یا از جمله اصحاب شمال و اگر تحیر بر او غالب باشد تبتل کند
با آنکه انگشت سبابه دست چپ را بالا کند که آیا مرا قابلیت مراتب عالیه رحمت بفضل او [illegible] آورد
کرمش بجا و این آرزو بجا و اگر امید غالب باشد و تضرع و زاری تمام باشد و گریان شود و هر دو دست را از سر
بکند [illegible] بخاطر بگذراند که دست دراز میکنم که رحمت الهی را بگیرم و این اسامی از جهت این مرتب [illegible]
جمیع وارد شده است و مسح سر و پاها میکنند که چون سر و پاها ظاهر است و [illegible] و بانها [illegible]
پس میباید که اینها نیز از نجاسات پاک باشند تا ظاهرشان قابلیت استقبال کعبه ظاهری آن داشته
باشد و سر قدم و قدم سر ساخته متوجه کعبه حقیقی شوند و چون آن [illegible] نیست که روی و دستها را بود سر و پاها را
بشستن بنا بر این اینها را مسح اکتفا نمودند و از امثال این احادیث رتبه محمد بن سنان ظاهر میشود

چون در احادیث واقع شده است که رتبهٔ رجال را از رتبهٔ احادیث باید و نیز وارد شده اند که
با مردمان بقدر عقول ایشان بگوئیم لهذا صدوق اعتماد بر او کرده است بسیار و شیخ مفید توثیق او
کرده است و لیکن جمعی از اصحاب رجال که از حقایق کلمات ائمهٔ معصومین بی خبر اند امثال این اخبار را
دلیل ضعف او ساخته اند و بنده در روضة المتقین تفصیل احوال جمیع ایشان را بر وجه اکمل ذکر کرده ام
و اگر اجل امان دهد در فهرست این کتاب نیز مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **باب**

حکم جفاف بعض الوضوء قبل تمامه این باب در بیان حکم خشک شدن عضوهای وضو است
پیش از تمامی وضو که سبب بطلان وضو است پس باید که وضو را پی در پی بفعل آورد
قبل از آنکه خشک شود و با آنکه خلافی نیست میان علمای ما در آنکه در وضو موالات واجب است و لیکن خلاف
است که آیا چه مرتبه واجب است جمعی از علما موالات بمعنی متابعت را واجب میدانند یعنی آنکه بی فاصله پی در پی
که اعضاء وضو شسته شود و اگر چون از شستن رو فارغ شود بی فاصله مشغول شستن دست راست شود
تا به آخر وضو و اکثر علما مراعات جفاف اعضا کرده اند که اگر عضو سابق خشک نشود و اگر بسابق خشک شود
ضرر ندارد و جمعی گفته اند که هیچ عضوی از اعضای سابق تماما خشک نشود و در این صورت کلام از موالات
بمعنی متابعت میشود و بعضی گفته اند که میباید که همه خشک نشود تمام که اگر تری بر عضوی از اعضا باقی باشد
صحیح است و این معنی از احادیث بیشتر ظاهر میشود و سهولت شرع مقدس مقتضی این قول است و ظاهر
در قول سابق بر این است که افعال وضو را بلا فاصله واقع سازد که چون از وضو فارغ شود هیچ عضوی
خشک نشده باشد و این احتیاط بنا بر آنست که عبارات روایات خالی از اجمال نیست
قال ابی رضی الله عنه فی رسالته الی ان فرغت من بعض وضوئک فانقطع
بک الماء من قبل ان تتمه فاتیت بالماء فتمم وضوئک اذا کان ما غسلته رطبا
و ان کان قد جف فاعد وضوئک و ان جف بعض وضوئک قبل ان تتم الوضوء
من غیر ان ینقطع عنک الماء فاغسل ما بقی جف وضوئک او لم یجف چون صدوق

بعد از آنکه

بعد از آنکه در قم تحصیل علوم کرده بود و از پیش پدرش و محمد بن الحسن بن الولید و سایر مشایخ قم
متوجه عراق عرب شد که از مشایخ آنجا نیز جمع نماید احادیث را و تحصیل اجازات کند چون بغداد آمد
با آنکه سن شریف بود جمیع مشایخ نزد او آمدند و درس شروع کردند و اجازه گرفتند چون حافظ عظیم
داشت و احادیث بسیار در حفظ داشت و احوال رجال حدیث را تتبع عظیم کرده بود مدتی در آنجا
مشغول افاده بود و اکثر مشایخ عراق عرب نزد او درس خواندند و اجازه گرفتند و از آنجمله شیخ
مفید که رئیس العلما بود و شیخ حسین بن عبید الله غضایری که در رتبه بعد از شیخ مفید بود و همچنین باقی
مشایخ و بعد از آن بمکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه رفت و علمای آن حدود نیز از شیخ مستفید شدند و
کتب غریبی نزد مشایخ قم نبود هم رسانید و اجازه از آن مشایخ میگرفت و مشایخ نیز او را اجازه
و بعد از حج متوجه خراسان شد چون مشایخ حدیث در خراسان بیش از همه جا بودند از عامه و خاصه
در خراسان شهرهٔ عظیم کرد و همیشه از علمای خراسان در مجلس او بسیار بودند و در اثنای مسافرت
چون به پیش شیخ فقیه بود و فقیه شان بود رساله‌ای بوی پرسیدند که آن عمل باید و فقیه
محمد بن زکریا بود که جمع بین الاحادیث بفرمانست کردن و چون التماس سید نمود این کتاب را در
آنجا تصنیف کرد و از جهت رعایت حق پدر که اسم او نیز بماند رسالهٔ پدرش را در ابواب این کتاب متفرق
ساخته است و چون متقدمین علمای ارباب نصوص بودند عبارات روایات صحیحه را در کتب خود
می آوردند و بیان اعتبار ایشان را فقه میگفتند و بعضی از ایشان مثل محمد بن یعقوب کلینی تصرف در متن
متن و سند نمیکردند و هر روایتی را که ترجیح میداد در کتاب خود می آوردند و شیخ طوسی
علیه الرحمه تهذیب حدیث را تصنیف نمود و هر حدیثی که در مراتب فقه و احکام دخل داشت از اصول
ارباب انتخاب نمود و در هر مطلبی اکتفا بچند حدیثی از طرفین کرده و در جمع بین الاخبار بیان
فرموده و لهذا علما بعد از شیخ کتاب او را اغلب ترک نمودند و اعتماد بر آن بیشتر داشته اند از جهت
که متوجه کتاب دیگر نمیشوند بنا بر این مرتبه کتب اصول مهجور شد والحمد لله رب العالمین

آنچه هست از کتب اصول سند اولست و گاهی تتبع حدیث خوب میکند میداند که کسی افضل از شیخ
المحدثین محمد بن یعقوب کلینی نبوده است در میان خاصه و عامه و بعد از و رئیس المحدثین محمد بن بابویه
مصنف این کتاب و بعد از ایشان شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنهم و وجه اعظم که اکثر
متابعت شیخ طوسی نموده اند آن بود که شیخ طوسی در فنون علوم یگانه آفاق بود و در تفسیر قرآن تبیان
از وست و کتب فقهی و استدلالی او بسیارست و در علم کلام که در آن زمان اعتبارش
بیش از همه علوم بود صاحب کرسی بود که خلفای عباسی هر که اعلم بود در آن عصر در علم کلام او را کرسی
میدادند و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی هر سه را کرسی داده بودند و تا زمان شیخ طوسی تقیه
کم بود و هر کس اظهار هر مذهبی که داشت میکردند تا آنکه علمای جابر خلیفه گفتند که مذاهب بسیار شده
است چهار چند مذهب را مقرر سازیم و بر آن اجماع کنیم و مذاهب غیر آنها را کسی قبول نکند چون وزرا
بعضی شافعی بودند و بعضی مالکی رد نموده کردند و سید مرتضی رضی الله عنه قرار داد که صد و پنجاه هزار
تومان بدهد که مذهب شیعه نیز ظاهر بوده باشد و خود گفت که من صد هزار تومان از مال خود میدهم
شما پنجاه هزار تومان بدهید شیعیان قبول نکردند از آنجهت که اینها اعتباری ندارد و ما همیشه مذهب
خود را انکار داشته ایم و این خلیفه که بمیرد و دیگری بر طرف خواهد شد و نزدیک است که حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد و حکمت الهی نیز اقتضا کرده بود که این مذهب مخفی باشد تا اظهار
آن بر وجه کمال در دست پادشاهان صفویه انار الله برهانهم بوده باشد اگرچه در زمان آل
بویه پادشاهان ایران بودند و شیعه بودند اما نتوانستند که دفع خلفا کنند با آنکه بسیار
نزدیک شدند و ایشان نتوانستند که با وجود خلفا مذهب شیعه را رواج دهند اگرچه در آن زمان
علمای شیعه از حد و حصر متجاوز بودند و اطراف عالم از ایشان پر بود و از کتب ابن بابویه و شیخ طوسی
و شیخ نجاشی ظاهر میشود که استادان ایشان که یگانه آفاق بودند بسیار بوده اند چنانچه از ابن
و در کتابی دیده ام که در زمان شیخ ابن بابویه از محدثین در قم قریب دویست هزار محدث بوده اند و ظاهر از حدیث این

بوده است که عوام و خواص همه عمل بحدیث میکرده اند و احادیث را حفظ مینمودند و اینست که
انشاء الله بعد از این بدولت پادشاه جمجاه و ملایک سپاه صاحبقرانی بهتر از سابق شود و صدوق
میگوید که پدرم رضی الله عنه در رساله بمن نوشته بود و ذکر کرده بود که اگر بعضی از اعضای وضو را
شسته باشی و آب تمام شود پیش از آنکه وضو را تمام کنی و آب از جهت تو بیاورند اگر آنچه شسته
باشی تر باشد وضو را تمام کن و اگر خشک شده باشد وضو را از سر گیر و اگر در وضو ساختن
و آب داشته باشی و بعضی از اعضا خشک شود و باقی را بشوی خواه خشک شده باشد و خواه خشک
نشده باشد و این عبارت مضمون چند روایت است که با یکدیگر جمع کرده است و همان اجمالی دارد
از آنجمله شیخ طوسی بسند صحیح و کلینی کالصحیح از معویة بن عمار روایت کرده اند که گفت بحضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه عرض نمودم که بسا باشد که وضو میسازم و آبم آخر میشود و کنیزک آب را دیر میآورد تا آنکه
آب وضوی من یا اعضای وضوی من خشک میشود حضرت فرمودند که وضو را از سر گیر و ظاهر این حدیث
آنست که کل خشک شده باشد زیرا که این عبارتست که جفّ وضوئی و محتمل است بعضی داخل
شود و ظاهرش اعضای وضوست و احتمال دارد که جزوی از اجزا خشک شده باشد یا عضوی خشک
شده باشد و گفته باشد که وضوی من خشک شده و کلینی بمعلقات و کلینی و صدوق و شیخ بسند موثق
کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده اند که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه
بعضی از اعضای وضو را شسته باشی و عارض شود ترا کاری که فرو رود بآن تا وضوی تو خشک شود
وضو را از سر گیر که وضو پاره پاره نمی باشد یعنی میباید که متصل باشد و ظاهر الفاظ آنست که وضو بتمام
خشک نشده باشد و کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است از حکم که سوال کردم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی وضو را فراموش کند تا شستن دست و مسح سر را فراموش کند حضرت فرمودند
که وضو را از سر گیرد که میباید اعضای وضو همه تابع هم شسته شوند و این حدیث و سه حدیث دیگر که گذشت که لفظ
متابعت داشت مستند علامه حلی است که میگوید موالات بمعنی متابعت است و ظاهر آنست

ترتیب است و این خبر را حمل کرده اند بر آنکه اعضای وضو خشک شده باشد و ظاهر روایت
نیز اشعاری بآن دارد و چون بیم رسید که فراموش کرده ام ظاهر میشود که زمانی گذشته باشد
و شیخ طوسی بسند صحیح روایت کرده است از حریز در وضو که بحضرت عرض نمودم که اگر عضو پیشتر
خشک شده باشد پیش از آنکه ما بعد آنرا بشویم حضرت فرمود که خواه خشک شده باشد و خواه
خشک نشده باشد ما بقی را بشوی و همین حدیث را ابن بابویه حمل کرده است بر آنکه اگر مشغول وضو
ساختن باشد خشک شدن ضرر ندارد و شیخ طوسی حمل کرده است بر آنکه اگر آب کم باشد و هوا
گرم باشد و خشک شود ضرر ندارد و چون غالب اوقات اگر هوا گرم باشد خشک نمیشود و جمع میان
نیز نزدیک باین است مجملا غرض از ذکر اخبار این بود که همین احادیث سبب اختلاف علما شده
و احادیث دیگر خواهد آمد که ظاهر آن اخبار نیز موالات بخلاف است متابعت یعنی که علما
گفته است اگرچه احوط آنست که بی فاصله عرفی اعضای وضو را بشویند و غالب اوقات چنین است
اگر بی فاصله بشویند اعضا مطلقا درین بلاد خشک نمیشود و بنده در هواهای بسیار گرم بقلت
آب وضو ساختم خشک نشد **باب فیمن ترک الوضوء او بعضه او
شک فیه** باب است در بیان حکم کسی که ترک کند وضو را یا بعضی از افعال وضو را یا شک
کند در وضو یا در بعضی از افعال وضو بدانکه ظاهر آیه دلالت میکند که هرگاه بنماز برخیزند وضو سازند
یا با وضو باشند اتفاقا پس اگر وضو نداشته باشد نماز صحیح نبوده باشد و لیکن نص ثابت و محتمل است
که مراد این باشد که اگر ممکن باشد وضو بسازند یا غسل یا تیمم بکنند و الا همان نماز واجب باشد اگرچه
که آب و خاک نداشته باشد **قال ابو جعفر صلوات الله علیه لا صلوة الا بطهور**
بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نماز نیست بی طهور که وضو
و غسل و تیمم باشد و ظاهر این عبارت نفی حقیقت نماز است و بعبارت اخری نفی صحت صلوة است
بی طهور و گاهست که این عبارت را جهة نفی کمال اطلاق میکنند اما اجماع علماست که در اینجا نفی

صحت مراد است و احادیث صحیحه موید این است **و روی ان رجلا من الاحبار اقعد
فی قبره فقیل له انا جالدوک بمائة جلدة من عذاب الله عز و جل قال لا اطیقها
فلم یزالوا به حتی ردوه الی واحدة فقال لا اطیقها فقالوا لا بد منها قال فیما تجلدونیها
قالوا نجلدک بانک صلیت یوما بغیر وضوء و مررت علی ضعیف فلم تنصره فجلدوه
جلدة من عذاب الله فامتلأ قبره نارا** بسند صحیح روایت کرده است صدوق از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی از احبار یعنی از علما یهود یا مطلق علما و در نسخه قدیمی از رهبان اهل
که فرزند بوده است الاخیار است یعنی از خوبان و این اظهر است او را در قبر زنده کردند و نشانیدند
و با او گفتند که ما ترا صد تازیانه از عذاب الهی میزنیم او گفت که من طاقت ندارم و ایشان کم میکردند
تا او گفت طاقت ندارم تا یک تازیانه رسانیدند او گفت طاقت آن نیز ندارم ایشان گفتند
که چاره نیست گفت به چه سبب میزنید مرا گفتند از این سبب که روزی نماز بی وضو کردی و بمظلوم ضعیفی
رسیدی که او در ستم بود و یاری او نکردی پس او را یک تازیانه از عذاب الهی زدند
که قبر او پر از آتش شد و این خبر دلالت میکند ظاهرا بر آنکه نماز بی وضو حرام است خواه نماز واجب
باشد و خواه سنت و بعد از این نیز خواهد آمد که نیز هست کسی که بی وضو نماز کند از آنکه بر زمین فرو رود
بنابراین است که بعضی از علما گفته اند که وضو از جهة نماز سنت واجب است چون بر ترک وضو
معاقب میشود و حق آنست که بر ترک وضو معاقب نمیشود بلکه بر نماز بی وضو معاقب میشود و لهذا
در شخصی گفتند که تازیانه میزنیم ترا که نماز بی وضو کردی و نگفتند که از جهة ترک وضو میزنیم و گویا مرا
که تازیانه را از جهة عدم ترک نصرت ضعیف زده باشند زیرا که اگر همین از جهة آن بود نماز بی وضو را
ذکر نمیکردند بلکه ظاهر است که از جهة هر دو زده اند **و قال النبی صلی الله علیه و آله ثمانیة
لا یقبل الله لهم صلوة العبد الآبق حتی یرجع الی مولاه و الناشز عن زوجها
و هو علیها ساخط و مانع الزکوة و امام قوم یصلی بهم و هم له کارهون و تارک الوضوء**

والمرأة المدركة تصلّي بغير خمار والزبين وهو الذي يدافع البول والغائط والسكران

صدوق بسند صحیح روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه وآله که هشت کسند که

نماز ایشان مقبول درگاه الهی نیست اول غلامی که از آقا گریخته شده تا با آقا برگردد و دیگر زنی که مخالفت

رضای واجبی شوهر کند که آنچه بر او واجبست بجا نیاورد و محتمل است که مطلق مخالفت شوهر مراد باشد

بقرینه آنکه مذکور نموده است که شوهر از او آزرده باشد و دیگر کسی که زکوة مال خود ندهد نماز او مقبول نیست

و دیگر شخصی که امامت جمعی نماید و ایشان راضی نباشند از امامت او و اگرچه عادل باشد

و ظاهر او در صورتی میباشد که حسب الحکم فلهم پیشنماز باشد او نیز مقبول نیست و دیگر کسی که بی وضو نماز کرده

باشد اگرچه از روی فراموشی کرده باشد صحیح نیست و اعاده واجبست و دیگر زن آزادی که بالغ

باشد و بی مقنعه نماز کند نمازش صحیح نیست پس اگر کنیز باشد بگو دکت باشد صحیح است و دیگر زبین

بزای و بای شده و با نون شده پس از حضرت پرسیدند که یا رسول الله زبین کدام است

حضرت فرمودند که آن شخصی است که او را بول و غائط آید و پیش از نماز دفع نکند و در حال نماز مدافعه نماید

چون مانع حضور قلب است نماز او مقبول نیست و دیگر کسی که مست باشد و در حالت مستی نماز کرده باشد

صحیح نیست و در هشیاری واجبست که آنرا قضا کند حاصل آنکه حضرت فرمودند که نماز اینها مقبول

نیست و این لفظ اعم است از آنکه صحیح نباشد مثل نماز بی وضو و بی مقنعه و یا صحیح باشد و کامل نباشد

مثل باقی و سید مرتضی را اعتقاد آنست که هیچ نمازی که مقبول نیست سبب خلاصی از جهنم شود

اما بهشت نمی رساند و اکثر علما را اعتقاد آنست که بهشت می رساند اما بدرجات عالیه بهشت نمی رساند و عمل

مقبول آدمی را بمراتب عالیه و سعادات غیر متناهیه فایز میگرداند و درجه اخس پست خواهد بود و آن

هیچ دیگر چنین باشد و ظاهر کلام صدوق آنست که نماز اینها نیز صحیح نباشد و جمعی از علما را اعتقاد آنست

که زن ناشزه و غلام گریخته اگر در اول وقت نماز کنند نماز ایشان صحیح نیست بلکه غلام میباید که در آن

وقت بنزد آقا برگردد و پس توقف بواسطه نمازش در اول وقت مشروع نیست و توقف

جزو حقیقت صلوة است و همچنین زن ناشزه و کسی که دینی در ذمّه او باشد و قدرت بر ادای

آن داشته باشد و نه پا بجاستی در مسجدی بنشیند و قدرت بر ادای آن داشته باشد یا ظالمی

بر مظلومی ستم نماید و او قادر بر رفع آن ستم باشد و همچنین هر جا که یکی از واجبات مضیقه با موسّع جمع

شود و آن را ترک کند و نماز کند در فراخی وقت نمازش باطلست و در تنگی وقت صحیح است و دلیل

برین مسئله عقلیست که امر بشی نهی از ضد خاص آنست و یا امر بمضیق بحسب عقل قبیح است و نزد بنده

دلیل آن تمام نیست اما اگر در جمیع اینها واجب مضیق را مقدّم دارد بهتر است والله تعالی یعلم

وتارك الوضوء ناسياً متى ذكر فعليه أن يتوضأ ويعيد الصلوة و کسی که بی وضو نماز

کرده باشد از روی فراموشی نماز او باطل است و واجبست که اعاده نماز کند چون گذشت که نماز

بی طهور صحیح نیست و گذشت که تارک وضو نمازش مقبول نیست یعنی صحیح نیست پس اعاده واجب باشد

مع هذا اجماع مسلمانانست که اعاده واجبست اگر وقت باشد و قضا واجبست اگر وقت بیرون

رفته باشد و اخبار صحیحه درین باب بسیارست و خواهد آمد درین باب و در باب نماز قضا و چون

خوف لوم و عقوبت الهی بود رفع آن باین حدیث نمود که وقال النبي صلى الله عليه

وآله وضع عن أمتي تسعة أشياء السهو والخطاء والنسيان والتفكر في الوسوسة

في الخلق ما لم ينطق الإنسان بشفة صدوق در خصال بسند صحیح و کلینی بسند قوی از آنحضرت

صلوات الله علیه وآله روایت کرده اند ولیکن بدل السهو بعد از ما لا يطيقون وما اضطروا اليه

وما أكرهوا عليه وما لا يعلمون وما لا يطيقون والطيرة والحسد صح

و ظاهر او درینجا سهو شده است از نساخ یا بسندی دیگر باو رسیده است و این اظهر است چون

که امثال این اخبار را در هر کتابی بسندی ذکر میکنند چون یک کتاب دارد و تا ظاهر سازد تواتر آن را

و کلینی از جهت اکثر اوقات در کافی مکرر ذکر میکند چون یک کتاب دارد و مضمون این خبر در آیات

و اخبار متواتره وارد است و ترجمه حدیث آنست که حضرت میفرماید که حق سبحانه و تعالی از امت

من وضع نموده است نه چیز را مراد از بعضی از اینها وضع مواخذه و عقوبت است و بعضی تکلیف و بعضی

نهم اوّل سهو است که خطا بر او مرا داده ان شک است در نماز و وضو و سایر عبادات و بران مواخذه
نیست اگرچه احکام هست چنانکه خواهد آمد و بنابر نسخهٔ که نباشد واضح تر است و محتاج بتکلیف نیست
دویم خطاست یعنی قصد صید در فعلی نداشته و بی قصد از و صادر شود یا قصد فعلی داشته باشد
و فعلی دیگر از و صادر شود حتی در قتل مومن اگر تیری بکبوتری انداز و بر آدمی در گذار شد و بابو خورد مواخذه
اخروی نیست هرچند دیت بر عاقله هست و خواهد آمد و ازین بابست خطای مجتهد یا در اخبار
یا در احکام یا در اجرای احکام چنانکه در محل خود مفصل خواهد شد و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
در شب معراج از جناب اقدس الهی طلب نمود و حق سبحانه و تعالی فرمود که عطا کردم چنانکه علی بن
ابراهیم در تفسیر خود و از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کرده است و باتفاق او صحیح است و بگمان فقیر حسن کالصحیح است که حضرت فرمود که
آیه امن الرسول تا آخر آنحضرت مشافهه از جناب اقدس الهی شنیدند و جبرئیل واسطه نبود و حدیث
طولانیست و در آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا
او اخطانا حضرت فرمود که من عرض نمودم که پروردگارا مواخذه منما من و امت مرا اگر فراموش
کنیم یا خطائی از ما صادر شود خداوند عالمیان فرمود که مواخذه نمیکنم و ظاهر آیه و اخبار صحیحه آنست که
این عدم مواخذه در خطا و نسیان مخصوص این امتست باشد با آنکه مواخذه بر اینها عقلا قبیح است و توجیه
کرده اند که شاید ملاحظه عظیمی که در وسع مکلف باشد در ان امم باشد و درین امت نباشد یا مواخذه
دنیوی باعتبار عدم ملاحظه باشد سیم نسیان و فراموشیست چنانکه اگر کسی سهوا بی وضو نماز
یا نماز را کند یا در نماز مبطلی بفعل آورد مواخذه اخروی ساقط است بعد از وضو قضا میکند و احکام
هر یک خواهد آمد چهارم آنچیزیست که آدمی را بران اکراه نمایند مثل آنکه کسی را بر شرب خمر یا ترک
صلوة یا بر نماز بی وضو جبر کنند و از انجمله است تقیه در همه چیز حتی در کفر و رده اگر اسیر کفار شوند و از
انجمله است حکایت عمار بن یاسر که کفار مکه او را و پدر او را و مادر او را با عمار گرفتند و کشتند

کبری شوید

کبری شوید از دین آنحضرت بایست حضرت رسول صلی الله علیه و آله کشیدند و اگر نه عمار بیکی شیمه عمار خود
کرد و خلاص شد و پدر و مادرش تقیه نکردند و ایشان را بزخم عظیم شهید کردند و مشهور آنست
که سار و بر بدن ایشان بیک شیدند تا ایشان را ریزه ریزه کردند و چون خبر بحضرت رسید فرمود
که علم عمار عمار را نجات داد و آنها سبقت کردند و به بهشت رفتند و عمار را فقهاء با غیبه شهید
کرد در وقتی که جمعی عمار با شیء و صحابه مغموم بودند که حیف عمار که چنین کلمه بر زبان او جاری شد حق سبحانه
و تعالی این و نشان داد که الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان که چون عمار مکره بود در
جنت و ایمان در دل او جا کرده است و حضرت فرمود که ایمان در رگ و ریشه عمار جای گرفته
است که بایشانها کافر شود و حق با عمار است هر جا باشد حق سبحانه و تعالی از جهت تقیه بر آنحضرت
آنحضرت این آیه را فرستاد که الا ان تتقوا منهم تقیة و بنوازید تقیه و خواهد آمد
احادیث متواتره در تقیه پنجم از این امت موضوع است مواخذه بر آنچه ندانند و اگرچه ظاهر این
خبر عام است ولیکن مخصوص شده امت باحکامی چند که جاهل در ان معذور نیست چون شریعت محمّد
آمده است و بجای عالمان با مور طلب علوم دینیه شده اند پس تقصیر از مردمان باشد اما بسیار
هست که جاهل معذور است و خواهد آمد مثل آنکه جاهل باشد بنجاست آب و وضو بسازد و نماز
کند یا با جامه نجس نماز کند اگرچه اعاده یا قضا واجب است بتفصیلی که گذشت و خواهد آمد اما
عقوبت الهی نیست و همچنین اگر بالکلیه جاهل باشد که حکمی هست مثل آنکه چون بسیاری از کتب حدیث
ما را سلاطین جور و زنادقه سوزانیدند چنانکه درین اوقات مذکور شد که روسیاه ازبک
سوخته باشند از است مثبع مقتدای ایشان عثمان که جمیع قرآنها را در جمیع بلاد امر کرد که سوختند و
نقل کرده اند که چهل هزار قرآن بود که سوختند و فرمود که در مدینه مشرفه مصحف قرآن نجی کرده
ترتیب داده هرچه در وصف اهل البیت و مذمت قریش بود بیرون کردند و ستیان آنرا
را امام نامیدند و زمخشری در کشاف بسیار میگوید که در امام چنین است یعنی در مصحف عثمان که گفت

که حکمی چند از احکام الهی در آن احادیث بوده باشد و چون بما نرسیده است بران مواخذه نخواهیم شد
و همچنین در آثاری که بما رسیده است بسیار باشد که احکام آن را ما نفهمیم یا بما نرسیده باشد
چنانکه بسیاری از آن مذکور خواهد شد که اخبار بوده است و بواسطه عدم تتبع یا عدم کتب نزد
جمعی یا عدم تدبر در آن متروک شده است پس ممکن است که بسیاری از احکام الهی مخفی
بوده باشد و ما بران مواخذه نخواهد بود ان شاء الله ششم آنچه را طاقت بران نداشته باشند
یعنی مشکل باشد مثل آنکه گذشت که بنی اسرائیل بدن خود را بمقراض میچیدند از جهت بول و بسیار تکالیف
شاقه که بر ایشان بوده است و در خبر معراج وارد است که این توسعه را حق سبحانه و تعالی اول فرمود
که لا یکلف الله نفسا الا وسعها یعنی حق سبحانه و تعالی تکلیف نمیکند هیچکس را مگر بچیزی چند
که در وسع ایشان بیشتر از آن است و در خطبه کتاب گذشت که حضرت مطالب دیگر را طلبید خود
همه را حق سبحانه و تعالی عطا فرمود تا باخر سوره و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که
هیچ پیغمبری آن عطا را بامت خود نداشت که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و دیگر چیزیست که بان مضطر شوند
مثل میته در حال گرسنگی و شراب در حال تشنگی و خوف هلاک چنانکه همه خواهد آمد و این در خصال
و کلینی بدل سهو واقع شده است و در نسخه من لا یحضره الفقیه است چنانکه اشاره کردیم هفتم طیره و گر طا فتح
یا بسکون آن یعنی فال بد است بچیزهائی را که شهرت کرده است مثل آنکه فلان خانه نمیزاد
و کسی که از خانه بیرون رود و حیوان سیاهی اگر در برابر او پیدا شود بد است و از این جمله است
ساعات نحس چون حقیقتی ندارد و تاثیرات خاصه که ذکر کرده اند اگرچه مستبعد نیست که در واقع اوقات
بشند یا تاثیرات داشته باشند و چون علمی عظیم است بغیر از معصوم احاطه بان نکرده
پس اگر کسی باعتبار شهرت فال بد ملاحظه نماید طیره است و احادیث در این باب بحسب ظاهر مختلف است
در بعضی وارد است که ملاحظه از آن نکنید که حق سبحانه و تعالی تاثیر آن را از امت من برداشته است
و در بعضی احادیث وارد شده است که اجتناب از آنها بد نیست و در بعضی از اخبار وارد شده است که اگر کسی از

خود

از خود تاثیری یابد اجتناب بد نیست و کسانیکه خوف خود را اجتناب نکنند و این حدیث جمع بین الاخبار
میشود و پس ممکن است که در امم سابقه این فالهای بد موثر بوده باشد و درین امت برکت آن حضرت
بر طرف شده باشد یا در امم سابقه بد نبوده باشد اجتناب از فال بد و درین امت بعضی را خوب باشد
اجتناب و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که آن حضرت فرمود
که مدار طیره بران چیزیست که تو آن را قرار میدهی پیش خود اگر سهل میگیری سهل میگردد و اگر سخت میگیری
بر تو سخت میگردد و اگر اعتبار نمیکنی آن را اعتباری ندارد و همین مجرب است که مدار این امور بر توهمات
این واهمات و بسیار است که واهمه میکشد مثلا اگر جائی تنها عادت کرده باشد نمیترسد
اگر تنها بقبرستان رود و در شب تاریک بسیار است که بسبب واهمه هلاک میشود و باز از آنحضرت
صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که توکل بر حق سبحانه و تعالی دفع آن میکند و احادیث صحیحه
وارد شده است که تصدق کن و خاطر جمع دار که حق سبحانه و تعالی دفع شر آن میکند و همچنین از نجوم احادیث
معتبره وارد شده است که حق است و لیکن هرکس را این اطلاع نیست و اگر کسی عالم باشد بان عمل دیگر
را خواهد دانست و جمعی از بعضی خبر دارند از آنجهت است که گاهی حکم ثابت راست میشود و چون از همه خبر ندارند
بسیار است که غلط میکنند و دفع ضرر آن نیز بتصدقات و خیرات میشود و احادیث بعضی از آنها خواهد
آمد در مبحث ان شاء الله تعالی و در اینجا بسط داده خواهد شد هشتم حسد است و رفع آن را بعضی گفته اند
که در امم سابقه تاثیر میکرده است و درین امت آن تاثیری که سابق داشته است ندارد و ظاهر
آنست که معفو باشد هرگاه حسد را ظاهر نکند چون حدیثی کالصحیح وارد است که حضرت صادق صلوات الله
علیه فرمودند که سه چیز است که هیچکس از این سه چیز خلاصی ندارد طیره و حسد و تفکر در وسوسه در خلق
و لیکن مومنان بکار نمیفرمایند و اظهار نمیکنند حسد را و طیره آن را در خصلت و تفکر نیز چنین است
باکی در طیره اگر در خاطر ایشان باشد که مثال اینها شوم است پناه بخداوند عالمیان برند از آن خطر
ایشان محو شود و حسد آنست که رشک برند جمعی را بر مال یا جاه یا علم و مثال اینها که خواهد که

که انجاح حاجت داشته باشند و اگر محسود ایشان نعمتی بیابد ایشان آزرده شوند و ظاهر سازند
آزردگی خود را و اگر بلائی باو رسد خوشحال شوند و شماتت کنند و هیچ شک نیست که بدترین
صفات رذیله است و در احادیث صحیحه وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که حسد
ایمان را میخورد چنانکه آتش هیزم را و آفت دین حسد است و عجب است و فخر بر دیگران کردن است
و مؤمن حسد ندارد و لیکن غبطه دارد و غبطه آنست که زوال نعمت را از جهت آن شخص نخواهد بلکه خواهد که آنچه او
دارد او هم داشته باشد بلکه بیشتر و آیات قرآنی بسیار در مذمت حسد وارد شده است و لیکن
دفع آن بریاضات و مجاهدات میشود و این تکلیف هم شاق است بلکه آنچه از ما تکلیف است آنست
که حسد خود را بکار نفرماید یعنی اظهار نکند آزردگی خود را در نعمت و خوشحالی خود را در بلای محسود و آزردگی
از آن نعمت نکند از محسود و تضرع و زاری کند از حق سبحانه و تعالی این صفت ذمیمه را بفضل خود از دل
ببرد و بعضی از علما گفته اند که اندک حسدی ضرر ندارد و اگر ملکه شده باشد حرام است اما ضبط آن
بسیار مشکل است و تحقیق آن علی الاطلاق نیز هم منکرات در وسوسه در خلق که غالبا همه کس را در خاطر
می آید که آسمان و زمین را خدا آفریده است پس خدا را که آفریده است و چون شود که کسی چنین باشد
و کسی او را نیافریده باشد و اینها را که آفریده است قدیم است یا حادث و امثال اینها از وساوس شیطانی
که حق سبحانه و تعالی را جسمی تصور کند یا صورتی از جهتها و قرار دهد و هر چند بانها اعتقاد نداشته باشد اما
شیطان یا نفس اماره یا واهمه و متخیله اینها را در خاطر در می آورد و ضرر ندارد و روایت کرده است
کلینی در خبر کالصحیح از جمیل که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض کردم که در خاطرم چیزهای
عظیم در می آید حضرت فرمودند که بگو لا اله الا الله جمیل گفت که هر چند از اینها بعد از آن در خاطرم در آمد
و لا اله الا الله گفتم از خاطرم رفت و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که شخصی
بخدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله هلاک شدم حضرت فرمود
که شیطان وسوسه کرده است ترا که ترا که آفریده است تو گفته که خدا باز وسوسه کرده است که

که خدا را که آفریده است گفتم بلی گفت آری چنین است بحق آن خدائی که ترا براستی بخلق فرستاده است
پس حضرت فرمود که این محض ایمان است و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که مؤمن
آنحضرت این که فرمودند که محض ایمان است این بود که این خوفی که داری که مبادا هلاک شوی
محض ایمان است و همین مضمون در حدیث صحیحی از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست که
چون این شکایت بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کردند حضرت فرمود که این صریح ایمانست
هر گاه چنین معنی در خاطر شما در آید بگوئید که آمنّا بالله و رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله
یعنی ایمان بخدا و رسول خدا داریم و باز ایستادن ما از معاصی و قوت ما بر طاعت نیست مگر از
حق سبحانه و تعالی و این حدیث و غیر این از احادیث دلالت میکند که دفع شیاطین بلا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم میباید کرد و مجرب است و چند حدیث هست که لا اله الا الله
بگویند و در اخبار دیگر هست که دفع آن وساوس بر اهلی که میباید بکنید و همه خوبست و سنت
بعلما را بهمین بیشتر است بلکه امثال این وساوس علما را بیشتر میتواند کرد و لیکن شبهه ربط حادث بقدیم
و امثال اینها میکنند چنانکه منقولست در حدیث معتبر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که شیطان
هست و بیت امثال شما را از راه ضعف اعمال نمیتواند زد و از این راه میخواهد که بزند و لیکن هر گاه متوسل بجناب
اقدس او شوید حق سبحانه و تعالی دفع شر او را از شما میکند و ظاهر قول حضرت ما لم ینطق الانسان بشفة
یعنی مادام که بسخن نطق نشود یعنی آنچه در دل اوست بزبان نیاورد آنست که متعلق بکار آخر باشد
و ظاهر حدیثی که مذکور شد سابقا آنست که متعلق بهر سه باشد که در آخر واقع شده است و سئل
ابوالحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل یبقی من وجهه اذا توضأ موضع
لم یصبه الماء فقال یجزیه ان یبلّه من بعض جسده از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال
کردند از شخصی که در حال وضو ساختن جزوی از روی او که آب بآن نرسیده باشد حضرت فرمود
که کافیست که آن را تر کند از بعضی از بدنش و این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه اگر در حال شستن

دست راست باشد همان عضو را بشوید و بس و ظاهر از فرمودهٔ حضرت این باشد که نمی‌باید مرتبه دیگر رو را
بشوید بلکه احتیاج نیست که آب بر آن بریزد و همان رطوبت است کافی است میتوان کرد و بعد از آن باید بعضی
میشوید و محتمل است که این حالت بعد از وضو باشد و اکثر اوقات متعارف است که کسی آینه با خود داشته
باشد یا عدول حاضر باشند که شهادت بدهند که فلان موضع را نشسته بلکه شخصی میگوید که بقیه
داو بشک می‌افتد و شک بعد از فراغ اعتبار ندارد و از جهة رفع شک بعین ... که دستی مالیده
استنجا یا بکند طلب وفات کسانی که خبر میداده اند و اینان بوده اند و در دست مالیدن
با ایشان میشود که ترتیب را در کار نبند اند و این اظهر است بر تقدیر صحت خبر والله تعالی یعلم و موافق
این مضمون را بسند حسنی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است و از این باب
روایتی صحیح که از عبد الله بن سنان منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که
غسل جنابت کرد پدرم و کسی با او گفت که لمعه از پشت شما آن آب نرسیده است پس پدرم با او گفت
که بر تو لازم بود که بگوئی پس دستی با نجا مالید نه گفت که خشک شده بوده و او خیال کرده بود که آب
با آن نرسیده است پس پدرم با او گفت یا اکه حضرت عمدا نرسانیده باشند تا او بگوید و حضرت این مسئله
با او برسانند که در چنین جاها اعلام واجب نیست و اظهر آنست که حضرت غسل کردن بوده اند و آب
نرسانیده اند سایل ... گفت زیرا که ایشان سعی میکرده اند که اطراف را آب نرسانیده اول با
و بعد از آن مرتبه مرتبه آب بهمه جا برسانیده اند والله تعالی یعلم وقال الصادق صلوات الله
علیه ان نسیت مسح رأسک فامسح علیه وعلی رجلیک من بلة وضوئک فان
لم یکن بقی فی یدک من نداوة وضوئک شیء فخذ ما بقی منه فی لحیتک وامسح
به رأسک ورجلیک فان لم یکن لک لحیة فخذ من حاجبیک واشفار
عینیک وامسح به رأسک ورجلیک فان لم یبق من بلة وضوئک شیء اعدت
الوضوء و حضرت صلوات الله علیه فرموده اند که هرگاه فراموش کنی مسح سر را پس از آن مسح کن و پا را

از زنی و وضو اگر پیشتر مسح کرده باشی پس اگر زنی و وضو در دست مانده باشد از تری که
در ریش مانده باشد بردارد و مسح کند سر و پا را و اگر ریش نداشته باشد از ابرو و مژه های
چشم های خود بردارد و مسح سر و پا بکند و اگر از تری وضو هیچ نمانده باشد وضو را از سر
گیرد و باید که مضمون این خبر در روایت صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است و خلافی در این نیست میان
علما و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه وآله فی رجل نسی مسح
رأسه قال فلیمسح قال لم یذکر حتی دخل فی الصلوة قال فلیمسح رأسه من بلل لحیته
و روایت کرده است صدوق بسند موثق از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در باب
شخصی که فراموش کرده باشد مسح سر را حضرت فرمودند که مسح بکند راوی پرسید که اگر بخاطرش
نیاید تا وقتی که داخل نماز شود حضرت فرمودند که سر را مسح کند از تری ریش و این حدیث نقصانی
دارد که از نساخ ظاهرا افتاده باشد و آنچه شیخ روایت کرده است از ابو بصیر در همین مسئله بر وجهی است
که معنی اول بسند صحیح از عبد الله بن مسکان روایت کرده است از ابو بصیر که ظاهر آنست که لیث
باشد که ثقه است چند خبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آنحضرت سوال کردم از شخصی که وضو
سازد و فراموش کند که مسح سر بکند تا وقتی که مشغول نماز شود حضرت فرمودند که ترک نماز کند و مسح
بکند و نماز را اعاده کند و حدیث کالصحیح روایت کرده است از ابن مسکان از ابو بصیر از آنحضرت
صلوات الله علیه در باب شخصی که فراموش کند مسح سر را پس در اثنای نماز بخاطرش رسد حضرت فرمودند
که اگر یقین دارد که مسح سر نکشیده است مسح سر و پاها بکند و نماز را از سر گیرد و اگر شک داشته باشد
و نداند که مسح کشیده است یا نه پس اگر ریشش تر باشد از آنجا آب بردارد و مسح کند و اگر خشک شده
باشد و در ابروها یا چیزی آبی باشد از آنجا آب بردارد و مسح کند و در صورت شک بر سبیل استحباب
بکند چون از وضو فارغ شده است و شک بعد از فراغ اعتبار ندارد چنانکه احادیث صحیحه وارد
شده است بر آن و ظاهر اخبر متن خبر حریم ابو بصیر است و بعضی از آن ساقط شده است

که جزئی دیگر بشوید و مراد او از شک باشد یا سهو باشد و بعضی مراد و یا شد و الله تعالی یعلم وفی
روایة زید الشحّام والمفضّل بن صالح عن ابی عبد الله صلوات الله علیه
فی رجل توضّأ فنسی ان یمسح علی رأسه حتّی قام فی الصلوة قال فلینصرف فلیمسح
برأسه ولیعد الصلوة و در روایت زید بن [illegible] که ثقه است و راوی او مفضل بن
صالح است و در ضعیفی است و در روایت مفضل بن صالح که طریقی او صحیح است و در ضعیفی است اما
کتابهای بر او معتمد بوده است و نزد صدوق بوده و از آن کتابها روایت کرده است از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است در باب شخصی که وضو ساخته باشد و فراموش کرده
باشد که مسح سر کشیده تا بنماز برخیزد حضرت فرمود که قطع نماز کند و مسح سر کشیده و اعاده نماز
کند و ظاهرا همین جا روایت ایشان تمام میشود و این روایت از نجهت ذکر کرد که تدارک اجمال
روایت ابو بصیر بکند و موافق این روایت روایات صحیحه وارد شده است که در صورت نسیان
که یقین داند قطع نماز میکند و هر عضوی که ترک کرده باشد میشوید یا مسح میکشد و ما بقی را تمام
میکند اگر همه خشک نشده باشد و اگر خشک شده باشد وضو و نماز را از سر میگیرد و اجماع شیعه بر این
است و کسی خلاف در این نکرده است و اگر ابو بصیر مجمل نقل کرده است مفضل هم روایت کرده است
ومن شکّ فی شیء من وضوئه وهو قاعد علی حال الوضوء فلیعد ومن قام عن
مکانه ثمّ شکّ فی شیء من وضوئه فلا یلتفت الی الشکّ الّا ان یستیقن و کسی که شک
کند در عضوی از اعضای وضو نشسته باشد در حال وضو ساختن که مشغول وضو باشد یا از وضو فارغ
شده باشد و بر نخواسته باشد چنانکه ظاهر عبارت دلالت میکند اما اول اظهر است پس اعاده میکند
وضو را یعنی عضوی را که شک کرده است بجای آورد و ما بعد آن را تا باخر و اگر از جای خود برخاسته
باشد و شک کند در عضوی از اعضا که آن را شسته ام یا مسح کشیده ام پس ملتفت آن شک
نشود مگر آنکه یقین کند که بجا نیاورده است بجای آورد آن را و بعد آن را اگر تری باقی باشد و الا

ازسر

از سر میگیرد و مجموع مضمون روایات صحیحه است خصوصا صحیحه زراره و اشکالی که هست در صورت
که از وضو فارغ شده باشد اگر یقین داند که مسح پا را کرده است اما هنوز نشسته باشد و شک کند در
عضوی از اعضای وضو ظاهر این عبارت دلالت میکند که اعاده کند و ظاهر اخبار بسیار و قول
اکثر اصحاب آنست که شک بعد از فراغ است و اعتبار ندارد و اگر بر گردد بقصد احتیاط بهتر است و الله
یعلم ومن شکّ فی الوضوء وهو علی یقین من الحدث فلیتوضّأ ومن شکّ فی الحدث
وکان علی یقین من الوضوء فلا ینقض الیقین بالشکّ الّا ان یستیقن و کسی که
شک کند در وضو و یقین در حدث سابق داشته باشد باید که وضو کند و کسی که شک در
حدث داشته باشد و یقین داند وضوی سابق را پس باید که یقین خود را بسبب شک
نشکند که یقین در حدث بهم رسد ومن کان علی یقین من الوضوء والحدث
ولا یدری ایّهما اسبق فلیتوضّأ و کسی که یقین در وضو و حدث داشته باشد و
نداند که کدام یک پیشتر است باید که وضو بسازد و بدانکه درین مسئله عجب خطی هست حدیث
وارد شده است در کلینی و شیخ هم آنرا از کلینی نقل کرده است و عبارتی چند را انداخته است سهوا
و ظاهرا از خطی نوشته است خصوصا و این عبارت را که غالبا اکثرا و فات محدثین در خط خود
داشته اند و بسبب این اغلاط بسیار از قلم شیخ صادر شده است و از انجمله این حدیث و شیخ
آنچه در خطش بوده است نقل کرده است بواسطه مسئله ما و در مسئله دیگر استدلال کرده
بدلیل نقل که بر آن بحثها وارد است و ذکر کردیم که علمای ما بعد از شیخ تتبع ادلّه نکرده اند و
ملاحظه نکرده اند که هر گاه شیخ از کلینی روایت کرده باشد کلینی اصلست و تهذیب فرع آن
اقلا یکبار ملاحظه اصل بکنند و همه متابعت شیخ غلطهای بسیار کرده اند و آنچه کلینی روایت کرده
هر مسئله که در می آید چنانکه صدوق و مفید میخنده اند و اعلا ایشان نقل را در احکام شرعی دخل
نمیدهند و حق با ایشان است و این تتبع نموده ام هر جا در فروع دست بنقل زده ام

بحثهای بسیار بران وارد است واکثر جاها بدیهی البطلان است کرانشاء الله تعالی در محال خود اشعاری بآن
خواهد شد عبارت کافی عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن العباس بن عامر عن عبد الله بن بکیر عن ابیه
قال قال لی ابو عبد الله صلوات الله علیه اذا استیقنت انک قد احدثت فتوضأ وایاک ان
تحدث وضوءا ابدا حتی تستیقن انک قد احدثت عبارت شیخ طوسی اخبرنی الشیخ ابو عبد الله
عن ابی القاسم جعفر بن محمد عن محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن العباس بن
العامر القصبانی عن عبد الله بن بکیر عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام اذا استیقنت انک قد احدثت
فایاک ان تحدث وضوءا ابدا حتی تستیقن انک قد احدثت معنی عبارت شیخ هر گاه یقین داشتی
که وضو ساخته زنهار که وضوی دیگر سازی هرگز تا یقین بهم رسانی که حدث کرده و همین حکم یقین
در وضو است و شک در حدث که بنا بر وضو میگذارد و عبارت کلینی بسند موثق کالصحیح باعتبار
عبد الله بن بکیر که اجماع کرده اند شیعه بر صدق او و صحت حدیثی که صحیح شود که او گفته است
و لیکن فطحی بوده مذهبست از پدرش بکیر بن اعین که بزرگست گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه بمن گفت که هر گاه یقین حدث داشته باشی وضو بساز و شامل دو صورتست یکی اگر شک
در وضو داشته باشد دیگر اگر یقین در وضو نیز داشته باشد و تقدم و تاخر را نداند چون یقین در
حدث دارد و یقین در وضو فایده ندارد و زنهار که وضو مسازی تا یقین بحدث بهم رسانی و این
نیز شامل دو صورتست یکی اگر یقین حدث را نداند که بعد از وضو است دیگر اگر نداند که بعد از وضو
یا پیش از وضو حضرت صلوات الله علیه یقین در وضو و شک در حدث و یقین در حدث
و شک در وضو را هر یک یکبار فرموده اند و یقین در هر دو و شک در لاحق را دو بار و چون از کلام
شیخ احدثت فتوضأ مبدل شده است بآنکه در توضیح این دو مطلب عظیم افتاده است و شیخ
رحمه الله از جهة هر دو مطلب دلیل عقلی گفته است که چون آدمی یقین در وضو داشته باشد در وقتی
که متوجه نماز شود و هر گاه یقین در حدث داشته باشد و شک در وضو یقین در وضو ندارد

پس متوجه

پس متوجه نماز نمیتواند شد و همچنین در یقین در هر دو و شک در لاحق یقین در وضو ندارد پس
متوجه نماز نمیتواند شد و درین مقدمه بر شیخ بحث وارد است قطع نظر از حدیث که چه دلیل
داریم که یقین در وضو میباید شاید که شک و وهم کافی باشد چنانکه در حدیثی که ذکر کرده است
بعبارت خود که یقین در وضو داشت و شک کرد در حدث کلا شک در وضو بهم رسید
نمیداند که وضو دارد یا نه و اگر ظن در حدث بعد از وضو بهم رساند وضو متوهم میشود و مظنون و مع
هذا حضرت در هر دو صورت فرموده است که شک را و ظن را هیچیک اعتبار نکند و آدمی با
شکی که در وضو دارد و همان اکتفا کرده نماز کند پس نظر بر حدیث نبوی که او روایت کرده است
هر گاه یقین در هر دو دارد و شک در لاحق صادق است که یقین در وضو دارد و شک در حدث در
زیرا که هر حدثی ناقض نیست بلکه حدثی ناقض است که یقین داند که بعد از وضو است و آن یقین را
ندارد بلکه هر دو طرف یکسانست و اگر کسی معارضه کند بعکس و گوید که یقین در حدث دارد و
شک در وضو دارد زیرا که نمیداند که وضو بعد از حدث است و یقین در وضو وقتی نفع میکند که یقین
داشته باشد که بعد از حدث واقع شده است و آن یقین را ندارد جوابش اینست که چون یقین در
در وضو و شک در حدث روایت داشتیم آن گفتگو نمیتوان کرد و در یقین در حدث
و شک در وضو باعتقاد شما روایت ندارد پس شاید در طرف وضو وهم کافی باشد و در طرف
حدث یقین باید چنانکه در طهارت و نجاست در طرف طهارت وهم کافیست و در طرف نجاست
یقین میباید باتفاق همه مثلا اگر آبی در خانه باشد و سگی از آن خانه بیرون آید و دهنش تر باشد
و ما داخل آن خانه نشویم و ببینیم که آب حرکت میکند باتفاق همه طاهر است آن آب و وضو میتوانیم ساخت
و اگر بغیر از آن آب نداشته باشیم واجب است که از آن آب وضو بسازیم و نماز بکنیم با آنکه ظن
قریب بعلم بنجاست آب داریم پس وهم ضعیفی در طهارت و وضو داریم و مع هذا از آن وضو
طهارت نماز میکنیم و صحیح است پس ظاهر شد که این قسم استدلالات طریقه شیخ نیست

سستبان است و ما ارباب تتبّع و جمعی از متأخرین چون دیده‌اند که ابن جنید بر استدلال
شیخ وارد است در اثبات این قسم سهو دست باحادیثی زده‌اند که در باب یقین در
وضو واقع شده است و شک در حدث مثل صحیحهٔ زراره که در خواب واقع شده است که یقین
بهم رسانده که بخواب رفته است بنا بر وضو گذارد و چون یقین در وضو دارد و یقین را بشک
زایل نکند و بیکن یقین دیگر آن را برطرف کند و این استدلال هم مشکلست چون در باب خاص
واقع شده است و درین خلاف نیست سخن در عکس اینست با آنکه در مفرد محلّی بلام خلافست که
عموم دارد و مع هذا قرینهٔ عهد هست اگرچه بهتر از استدلال شیخ است اما آنهم ضعیف است و جمعی
باجماع خاصه و عامه زده‌اند و اجماع عامه بچه کار کسی می‌آید و اجماع خاصه وقتی اعتبار دارد که علم بدخول
معصوم در جمله بهم رسیم و در زمان غیبت معصوم این علم از ممتنعات عادیست و این هم بر انتظار
سهو شیخ رحمه الله شده است و سهو دیگر آنکه ملاحظه حدیث کلینی کرده‌اند و بعد از این معنی که استبعاد
عظیمی دارند و یقین در هر دو و شک در لاحق که گفته‌اند وقتی وضو باطلست که حال خود را پیش
ازین هر دو حال نداند که اگر داند پیش ازین هر دو یقین که حدث داشته است مثلاً بعضی بنا بر حدث میکنند
و بعضی بنا بر ضد آن بدلیل ضعیفه لمحمله باطلا و بار شهرا کرده‌اند که وقتی طلبست که صاحب تعاقب باشد
با آنکه عادتش این باشد که عقب هر حدثی البته وضو میکرده باشد پس اگر در صورت سابق بر اینها
داند که وضو داشته است پس الحال وضو دارد و بلکه اگر سابق را نیز نداند الحال وضو دارد زیراکه چون
این هر دو واقع شده است و عادتش اینست که بعد از هر حدث وضو میساخته پس وضو
حادث میباید که وضوی او بعد از حدث باشد و درین سخن بحث وارد است زیراکه صاحب عادت
بسیارست که عادت را فراموش کند و بر خلاف عادت میکند و اگر این عادت کافی باشد میباید مطلقا
متوجه شک در وضو و نماز نشود زیراکه آدمی را عادتی بیشتر ازین هم هست و همیشه وضو را درست
میسازد و نماز را درست میکند چرا در اینجا عادت اعتبار دارد و در اینجا ندارد و بجای از حضرات

صلوات الله علیه

صلوات الله علیه و آله و ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم وارد شده است که غیر حایض رجوع بعادت نماید
با آنکه کافی علما صرف عادت را مسلّم داشته‌اند و گفته‌اند که در صورتی که استمرار شک بهم رسد
و سهو بیقین میشود و غرض ازین تطویل اینست که ظاهر شود که هر ضرری که بمذهب رسیده است
از متابعت علمای عامه است و همیشه شیوهٔ ارباب نصوص بوده‌اند و اخبار متواتره دارند در مذمت
بر آنکه جایز نیست این قسم علتهای عقلی را در مسایل راه دادن که پاره بقیاس عمل میکرده و پاره باستحسان
و امثال اینها از مزخرفات است که مدار عامه بر اینهاست و در وجه راه یافتن اینها این شده که چون همیشه
علمای ما با عامه مباحثات میکرده‌اند بر سبیل الزام ایشان بعد از ایراد احادیث اینها را ایراد
میکرده‌اند چنانچه از کتب شیخ و محقق و علامه ظاهر میشود که مباحثات ایشان با علمای عامه است زیرا
که نقل میکنند که ابو حنیفه چنین گفته است و دلیلش اینست و شافعی این گفته و دلیلش اینست و شیعه
چنین گفته است و دلیل ایشان اینست که درینجا موافق یکی از ایشان شده و رعایت تقیه نیز میکرده‌اند
و جمعی که این رعایتها میکرده‌اند شهید میشده‌اند چنانکه مشهور است که شیخ شهید علیه الرحمة را بواسطه
الفیه شهید کردند که در اوایل الفیه ذکر کرده بود که علم باصول دین میباید و ذکر کرده است از او
و گفته که هرکه اعتقاد این نداشته باشد نمازش صحیح نیست بر این بحث کردند که پس نماز کل مسلمانان
صحیح نیست و شهیدش کردند و شیخ زین الدین رضی الله عنه را نیز بواسطه امری دیگر
شهید کردند والحمد لله رب العالمین که الحال بدولت پادشاهان صفویه ادام الله تبارک و تعالی
دولتهم الی قیام القایم تقیه در بلاد عامه نیز برطرف شده است

باب ما ینقض الوضوء

باب است در بیان آنچه وضو را میشکند و باطل میکند و سبب وضوی تنها میشود و ناقضی
مثل جنابت و حیض و نفاس که وضو را میشکنند و سبب وضوی تنها نمیشوند بلکه سبب وضو
و غسلند بنا بر مذهب مشهور که مذکور خواهد شد مجملاً اصطلاح قدما غیر اصطلاح متأخرین است و قدما
سبب و موجب و ناقض را احداث اطلاق میکنند مطلقاً و نزد متأخرین سبب اعم مطلق است از ناقض

و ناقض و میان موجب و ناقض عموم من وجه است و مراد از ناقض در اینجا سبب است سأل
زرارة بن اعین ابا جعفر و ابا عبد الله صلوات الله علیهما عما ینقض الوضوء
فقالا ما خرج من طرفیک الاسفلین الذکر والدبر من غائط او بول او منی او
ریح والنوم حتی یذهب العقل و بسند صحیح روایت کرده است زراره که سؤال کردم از
حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما از چیزی که میشکند وضوی مرد را پس آن دو
بزرگوار فرمودند که ناقض وضو آن چیزیست که از دو طرف تو بیرون می آید که آن ذکر و
دبر است و آنچه از هر دو طرف بیرون می آید غایط و بول و منی و باد است که هر یک از ایشان ناقض
و دیگر از نواقض خوابست آن مقدار که عقل زایل شود و بگوش صدا نشنود و ظاهرا اینجا حدیث
زراره است چنانکه کلینی و شیخ [illegible] اینجا از زراره روایت کرده اند و زیاده [illegible] روایت کرده اند که هر خوابی
مکروه است یعنی وضو را میشکند مگر آنکه صدا نشنود و هم باسند صحیح روایت کرده اند و این
مضمون احادیث متواتره از حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست لیکن
اکثر احادیث صحیحه بعنوان حصر وارد شده است و چون صدوق چیزی چند اخبار اینها ناقض اند
عبارت حصر را نیاورده و اگر چه نزد جمعی کثیر این عبارت نیز دلالت بر حصر نمیکند زیرا که زراره سؤال
کرد از جمیع آنچه ناقض است چون لفظ ما از جهة عموم است پس میباید که جواب مطابق سؤال باشد و چیزی که
که مذکور در قرآنست استحاضه قلیله است مطلقا و متوسطه در غیر نماز صبح و هر چه عقل را زایل کند مثل جنون
و مستی و بیهوشی و اما استحاضه از ان فهمیده میشود که هر دو مخاطب ساخت پس زنان در آنچه
با مردان شریکند داخلند و آنچه مخصوص ایشانست خواهد آمد و اما مثل مستی و امثال آن چون حدیث
صریح در آن وارد شده است صدوق آنها را ناقض نمیدانند اما آنکه تخصیص نکرد و بر داد
ظاهر میشود که اگر از سوراخی دیگر غیر اینها در آید ناقض نباشد و بعضی ناقض میدانند اگر از آنها
با بول گویند و بعضی بشرط اعتیاد و بعضی بشرط آنکه مسدود شود موضع معتاد و بعضی آنکه از بالای

معده در آید

معده در آید و احوط آنست که اگر جایی داشته باشد کسی که چنین بلایی مبتلا شود و اگر چه آنچه بیرون آید
اثر از بول و غایط گویند و عادت نشده باشد یا منسد نشده باشد موضع طبیعی در مرتبه اول و دوم
وضوی احتیاط بسازد و در خواب اگر عقل با آنکه زایل شود که اصلا آواز نشنود و چند غفلت
و اگر آواز از خوب نشنود و تمیز حروف کند ناقض نیست و اگر همه بشنود و تمیز حروف نتواند
کرد احوط آنست که وضو را ناقض بشکند و از سر گیرد ولا ینقض الوضوء ما سوی ذلک
القیء والقلس والرعاف والحجامة والدمامیل والجروح والقروح ولا یوجب الا الاستنجاء
نمیشکند وضو را غیر آنچه در حدیث مذکور بود و مثل قی که بسیار باشد یا قلس که اندکی باشد آنقدر که دهان؟
پر شود یا کمتر که یکمرتبه بالا آید و مرتبه دوم را قلس میگویند و همچنین رعاف یعنی خون دماغ که از بینی بیاید هر چند
بسیار باشد و همچنین دملها و جراحتها و زخمها که خون از ایشان آید ناقض نیست و اگر از ذکر یا دبر درآید
استنجاء واجب نیست پس اگر کمتر از درهم بغلی را آلوده کرده باشد ازاله آن واجب نیست و اگر
درهم بیشتر باشد ازاله خون خواهد کرد و حکم آن دارد و نه حکم استنجا که غسلا شش یکبار باشد مثلا و احادیث
درین باب بسیار است از انجمله در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت
سؤال کردند از قی و رعاف و چیزیکه از زخم می آید و خون از هر جا که آید آیا اینها ناقض وضو است حضرت
فرمودند که اینها ناقض هیچ چیز نیستند وقال الصادق صلوات الله علیه لیس فی
حب القرع والدیدان الصغار وضوء انما هو بمنزلة القمل و بسند قوی از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که در کرمهایی که شبیهند بتخم کدو اند و در کرمهای کوچک وضو نیست و اینها
نیز از شپش اند که از بدن بیرون می آید و مانند قرحی که بدن سوراخ میشود و از آنجا شپش بیرون
می آید یا چنانکه شپش از بدن بهم میرسد اینها نیز از بدن بهم میرسند و این قیاس را از جهة
رد بر عامه فرموده اند و فی الحقیقه قیاس نیست زیرا که قیاس آنست که حکم شرع از آن استنباط کنند
و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم احکام الهی را [illegible] صلی الله علیه و آله شنیده اند و

وگاهی این تشبیهات از جهت عامه که در مجلس ایشان حاضر میبوده اند میکرده اند و گاهی از جهت
اصحاب آنحضرت که مباحثه نمایند با ایشان و امثال اینها ایشان را ملزم سازند و اگر مقید شاشه
کوچک بنابر آنست که غالب اوقات کرمهای بزرگ آلوده بنجاست میباشند و حدیثی دیگر بسند
حسن کالصحیح کلینی از ابن ابی عمیر روایت نموده است از حسن برادر فضیل از فضیل از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که از آنحضرت پرسیدند از شخصی که بیرون می آید از و مثل کرم کدو از
کرم حضرت فرمودند که برو وضو نیست و شیخ رحمه الله این حدیث را از پسر برادر فضیل روایت
کرده است از آنحضرت که فرمودند که علیه وضوء و طهارت که لیس از قلم افتاده است و اگر لا الوضوء
میبایست بخلاف اگر لیس باشد که الف لام میبایید و معلوم نیست که این سهو از قلم شیخ شده
یا از قلم دیگران چون شیخ این حدیث را از کافی نقل کرده است بلکه از کتاب حسین بن سعید
نقل کرده است که او از ابن ابی عمیر روایت کرده است و در این روایت فضیل هم افتاده است اگرچه
محتمل است که فضیل که سؤال کرده باشد حضرت فرموده باشند که وضو نیست باعتبار آلودگی بفضله و نحو
باشد و لیکن بعید است و هذا اذا لم یکن فیه ثفل فاذا کان فیه الاستنجاء و
الوضوء و اینکه وضو واجب نیست در صورتیست که کرم آلوده بنجاست نبوده باشد که اگر آلوده بفضله
باشد در آن استنجا هست موجب وضو نیست و این مضمون بعنوان موثق از عمار ساباطی است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در روایتی کالصحیح منقولست که اگر در اثنای نماز کرم از
کسی بیفتد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نماز را تمام کند و وضوی او صحیح است
اگرچه روایات عامه کافیست که حضرت فرموده اند که غیر از بول و غایط و باد و خواب هیچ چیز نقض
وکل ما خرج من الطرفین من دم وقیح ومذی وودی وغیر ذلک فلا وضوء فیه
ولا استنجاء ما لم یخرج بول او غایط او ریح او منی و هر چه بیرون آید از مخرج بول یا غایط
خواه خون باشد بشرطی که خون نباشد که فضله باشد مثل اسهال و موی که آن غایط است بحقیقت

وهمچنین

وهمچنین چرک یا مذی که آید شک است که بعد از نعوظ می آید همچنین ودی که عقب بول غلیظ آید
سفید می آید و غیر اینها نه وضو واجب است و نه استنجا مادام که بول و غایط و باد و منی بیرون نیاید اما
خون و چرک پس احادیث بسیار در آن وارد شده است و بعضی گذشت و اما مذی پس
احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار در آن وارد شده است که ناقض وضو نیست و پاکست مثل آب
بینی و ازاله آن از جامه نمیباید کرد و وضو را اعاده نمیباید کرد و احادیث صحیحه در وضو و ازالهٔ آن
از جامه وارد شده است و محمولست بر تقیه یا استحباب اعاده وضوست و ازاله بر سبیل استحباب
احتیاط و اما ودی و آن نیز مثل مذیست در تعارض اخبار و اولی وضوست و اظهر عدم وجوب است
بالطهارت وقال عبد الرحمن بن ابی عبد الله للصادق صلوات الله علیه
اجد الریح فی بطنی حتی اظن انها قد خرجت فقال لیس علیک وضوء حتی تسمع
الصوت او تجد الریح ثم قال ان ابلیس یجلس بین الیتی الرجل فیحدث لیشککه و بسند
صحیح روایت کرده است عبد الرحمن که عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من
در شکم خود بادی مییابم که گمان میکنم در آمده حضرت فرمودند که بر تو واجب نیست وضو تا صدای آنرا نشنوی
یا بوی آن نشنوی بعد از آن حضرت فرمودند که شیطان میان نشستنگاه آدمی می نشیند و
بادی رها میدهد که آدمی بشک می اندازد و همین مضمون در حدیث صحیح معاویة بن عمار و در
حدیث صحیح زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و عامه نیز در صحاح خود ذکر کرده اند
و ظاهرا مراد از باد شیطان این سبب توهمهایی که غالبا از فساد معده بهم میرسد و جمعی اعتقاد آنست
که تا باد و صدا یا بو نشنیده باشد ناقض نیست و بجای آن از وقت نیست خصوصا نسبت بوسواسان و اولی
آنست که متوجه آن نشوند هر چند گمان یقین این باشد که باد بیرون آمده است و اگر وسواس نداشته
باشد اگر در اثنای نماز باشد نماز را قطع نکند و چون تمام کند احوط وضو و اعادهٔ نماز است وسأل
زرارة ابا جعفر صلوات الله علیه عن الرجل یقلم اظافیره ویجز شاربه ویأخذ

من شعر لحيته ورأسه هل ينقض ذلك الوضوء فقال يا زرارة كل ما سنّه
والوضوء فريضة وليس شيء من السنة ينقض الفريضة وان ذلك يزيده تطهيرا
و بسند صحیح از زراره منقولست که سؤال کرد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که ناخنهای خود را بگیرد
و شارب خود را بگیرد و از موی سر و ریش بگیرد آیا اینها وضو را میشکند پس حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که ای زراره اینها سنتی اند که سبب تطهیر ظاهر از کثافتهای ظاهری و تطهیر باطنند
از کثافتهای باطنی که سبب گناهان بر دل نشسته است و وضو واجبی است از الله که حق سبحانه و تعالی
اهتمام بشان آن دارد که آنرا در قرآن مجید ارشاد کرده است از جهة تطهیر ظاهر و باطن پس
این افعال مدد وضو میدهند در تطهیر نه سبب نقض آن میشوند بلکه تطهیر او را زیاده میکرده اند و این
سخن با موافق واقع است و مقصود ضعیفه آن نیز رسید با واسطه آنست که سنیان اکثر اینها را
ناقض وضو میدانند و اعتقاد دیگران این استحسانات دارند و در زمان حضرت با ایشان مباحثه میکرده اند
حضرت از جهت رد ایشان تعلیم زراره فرموده است و ممکنست که هر دو واقع شده باشد والله تعالی یعلم اسرار
احکامه و احادیث صحیحه بر مضمون وارد است که سبب وضو نیست بلکه اینها طهور و تطهیر است و در حدیث
معتبر کالصحیح وارد شده است که اگر از موی و ناخن با آهن گرفته شده باشد آب بر آن بمالند چون کراهتی
دارد و آب مالیدن بر دست و سر کراهت زایل میشود و این مستحب است چون در حدیث صحیحی
وارد شده است که لازم نیست آب مالیدن نیز و در روایتی واقع شده است که راوی میگوید
که سنیان میگویند ما وضو را واجب میدانند حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر
ایشان با شما معارضه کنند شما با ایشان معارضه نکنید و گویید که سنت و طریقه حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین است که موجب وضو نیست و این روایت کالصحیح است
وسأل اسمعيل بن جابر ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل يأخذ من اظفاره
وشاربه ايمسحه بالماء فقال لا هو طهور و بسند صحیح سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله علیه

صلوات الله علیه از خواندن شعر که وضو را میشکند حضرت فرمودند که نه و سنیها را اگرچه توثیق
کرده اند و لیکن ظاهرش آنست که صدوق از کتاب او برداشته است و حکم کرده است که
کتاب او معتمد است و بسند موثق از سماعه روایت کرده است که از آنحضرت صلوات الله
علیه سؤال کردم از خواندن شعر یا بنده خواندن شعر آیا وضو را میشکند یا کسی را ستم کند یا کسی را هجو یا
مطلقا یا دروغ بگوید در شعر یا مطلقا حضرت فرمودند که بلی مگر شعری باشد که راست باشد یا
اندک شعری باشد سه بیت یا چهار بیت دروغ اما اگر شعر باطل بسیار بخوانند وضو را میشکند و حمل
کرده اند بر آنکه کمال وضو را میبرد و سنت است تجدید وضو وسأله سماعة بن مهران عن
الرجل يخفق رأسه وهو في الصلوة قائما او راكعا فقال ليس عليه وضوء
و بسند موثق سؤال نمود سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که پینکی زند
در نماز ایستاده یا در رکوع حضرت فرمودند که بر او وضو واجب نیست و صدوق عمل باطلاق این
حدیث کرده است و علما حمل کرده اند بر آنکه شعورش زایل نشده باشد چنانکه ظاهرش آنست
که شعور دارد که نماز میکند ایستاده است و اکثر غالب آنست که چنین باشد وسئل موسى بن جعفر
صلوات الله عليه عن الرجل يرقد وهو قاعد هل عليه وضوء فقال لا
وضوء عليه ما دام قاعدا ان لم ينفرج و از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از
شخصی که بخواب رود نشسته آیا وضو بر او واجب است حضرت فرمودند که بر او وضو واجب
نیست مادامی که نشسته است و پاها را دراز نکرده است و شیخ طوسی نیز حدیث مجهول الحلال را
نقل کرده است قریب باین و علما این حال حمل نموده اند بر آنکه شعورش باقی باشد و ظاهر حال آنست
بر تقیه چون عامه خواب را ناقض نمیدانند فی نفسه بلکه باعتبار حدث ناقض میدانند و تا کسی
ضبط خود کرده است و نشسته است حدثی از او صادر نمیشود و چون پاها را دراز کرد قوت ماسکه
ضعیف میشود و حدث بیرون می آید و تجربه شاهد است بر خلاف این معنی بجهت زیاده وارد

حدیث صحیح واز احادیث موثقه وحسنه وقوی بسیار دلالت میکند بر آنکه هرگاه
مزه خواب را بیابد وشعورش زایل شود وضوی او باطل میشود در هر حالی که باشد خواه در رکوع
وخواه در سجود وخواه در راه رفتن بلکه بسیار کم است در مطلبی از مطالب فقهی که این مقدار
حدیث در آن وارد شده باشد وتعجب از صدوق دارم که با احادیث متواتره چگونه عمل بحدیث
ضعیفی که ظاهر است که تقیةً وارد شده است کرده است واگر بعکس میبود جا داشت
که عمل بحدیث ضعیف این جانب کند وآن احادیث را طرح کند وبر تقدیری که احادیث
آن طرف نیز متواتر باشد البته آنها را حمل بر تقیه لازم است چون موافق عامه است واحتمال دارد
که اعتقاد بحدیث زراره داشته باشد که در اول باب ذکر کرده است واین را نقل کرده باشد از جهت
عمل آن در حال تقیه چنانکه بسیار چنین کرده است وخواهد آمد وقال ابو جعفر صلوات الله
علیه لیس فی القبلة ولا المباشرة ولا مس الفرج وضوء ودر صحیح زراره واقع است
که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در بوسیدن ودر بدن بدن زنان مالیدن و دست
مالیدن بفرج ایشان وضو نیست واکثر سنیان وضو را در اینها واجب میدانند چون حق سبحانه
وتعالی فرموده است که او لامستم النساء واحادیث صحیح وارد شده است از طرق اهل
بیت صلوات الله علیهم که اینها تقیه است ومراد از ملامسه درین آیه جماع است واهل بیت اعلمند
بآنچه در خانه است واحادیث وارد شده است در وضو از جهت بوسیدن بشهوت واز جهت
دست مالیدن بفرج ودر دست مالیدن بیک ودر مصافحه مجوسی واز جهت قی کردن وخنده کردن
وتخللی که خون جاری کند وهمه محمول است بر تقیه واکثر علما حمل بر استحباب کرده اند وبر ظاهر استحباب
وضو بلکه اکثر را حمل بر دست شستن نمودن ظاهر تر است والله تعالی یعلم واحکامه وروی
حریز عن ابی عبدالله صلوات الله علیه انه قال اذا کان الرجل یقطر
منه البول والدم اذا کان حین الصلوة اتخذ کیسا وجعل فیه قطنا ثم

علقه

علقه علیه وادخل ذکره فیه ثم صلی یجمع بین الصلوتین الظهر والعصر یؤخر
الظهر ویعجل العصر باذان واقامتین ویؤخر المغرب ویعجل العشاء باذان و
اقامتین ویفعل ذلک فی الصبح وبسند صحیح حریز روایت کرده است از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که آنحضرت فرمودند که هرگاه شخصی بول یا خون از او قطره قطره آید
هرگاه وقت نماز شود کیسه پنبه داری را بر خود بیاویزد وذکرش را در آن کیسه کند ونماز
جمع کند میان نماز ظهر وعصر باینکه ظهر را اندکی تاخیر کند وعصر را پیشتر کند اندازد باینکه ظهر در آخر وقت
فضیلت واقع شود وعصر در اول وقت فضیلت وظهر را باذان واقامت بجا آورد وعصر را
باقامت تنها وشام را اندکی تاخیر کند وخفتن اندکی پیشتر اندازد بیک اذان ودو اقامت
همچو ظهر وعصر وهمچنین کند در صبح یعنی نماز شب را اگر این عمل را از جهت نماز صبح بجا آورد
ومحتمل است که مراد از تاخیر ظهر وشام آن باشد که هنوز بآخر وقت نرسد وتعجیل عصر وعشا این
باشد که در آخر وقت فضیلت ظهر وشام بجا آورد وظاهر نیز تعجیل وجمع بیک اذان ودو اقامت
که اگر در اول وقت فضیلت عصر وخفتن باشد تعجیل آنها نشده است وتخفیف اذان آنها بجهت آن
است زیرا که تخفیف اذان در وقتی است که هر دو فریضه را در یک وقت کند اگرچه محتمل است که بجا
بواسطه عذر ساقط شود وظاهر خون اعم است از خون استحاضه وغیر آن ولیکن حمل بر خون د
مل باید کرد که از ذکرش آید بواسطه مرض وظاهر اجمع بین الصلوتین بواسطه تطهیر جامه است
که بواسطه هر نمازی بشستن مشکل است وممکن است که از جهت وضو نیز باشد که هر دو نماز را بیک وضو کند
وحدیث سماعه گذشت که بواسطه سلسل البول وضو نمیباید واحوط آنست که بواسطه هر نمازی
وضو بسازد وچون درین حدیث ذکر وضو نشده است وسال عبدالله بن ابی یعفور
اباعبدالله صلوات الله علیه عن رجل بال ثم توضأ وقام الی الصلوة فوجد بللا
قال لا شیء علیه ولا یتوضأ وبسند صحیح سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

از شخصی که بول کند و وضو بسازد و نماز بر خیزد و بعد از آن تری ببیند حضرت فرمودند که
بر او چیزی نیست و وضو نمی‌سازد و در کافی همین خبر را بسند صحیح روایت کرده است و در آخرش
اینست که این تری از رگهای پی است و یروی عن غیره فی الرجل یبول ثم یستنجی ثم
یری بعد ذلک بللا انه اذا بال خرط ما بین المقعدة و الانثیین ثلث
مرات و غمز ما بینهما ثم استنجی فان سال حتی بلغ السوق فلا یبالی
و روایت کرده است خبر عبد الله بن ابی یعفور را و آن عبد الملک بن عمرو است که در حسن کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است در شخصی که بول کند و بعد از آن
استنجا کند و بعد از آن تری ببیند که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر بعد از بول
کرده باشد کشیده باشد میان مقعد و خصیتین را سه مرتبه و فشرده باشد میان هر دو را یعنی
مقعد و خصیتین را یا میان خصیتین و سر ذکر را بقرینه لفظ غمز که ما تقدم را بلفظ خرط آورد و بعد از آن
استنجا کند پس اگر بعد از آن تری بیابد تا ساق او برود مگنید پس ظاهر کلام صدوق آنست
که چون حدیث اول مطلق بود و این حدیث مقید است مطلق را حمل بر مقید میکند و احتمال دارد که
صدوق استبرا را سنت داند و رطوبت قبل از استبرا را پاک داند با کراهت چنانکه در استبرای
جنابت خواهد گفت و ان مس الرجل باطن دبره او باطن احلیله فعلیه ان
یعید الوضوء و ان کان فی الصلوة قطع الصلوة و توضا و اعاد الصلوة و ان
فتح احلیله اعاد الوضوء و الصلوة و اگر کسی دست برساند باندرون دبرش یا باندرون
ذکرش پس بر او واجبست که اعاده وضو کند و اگر این عمل را در اثنای نماز کند نماز را قطع
کند و وضو بسازد و اعاده نماز کند و اگر بگشاید لب ذکرش را اعاده وضو و نماز کند و این
حدیث را عمار ساباطی روایت کرده و صحیح نیست و اگر صحیح باشد محمول است بر تقیه یا استحباب
و صدوق عمل باین حدیث کرده است و گمان ندارم که غیر او کسی عمل باین حدیث کرده باشد

و من احتقن

و من احتقن او حمل شیافة و فی بعض النسخ شیئا قذرا فلیس علیه اعادة
الوضوء و ان خرج ذلک منه الا ان یکون مختلطا بالثفل فعلیه الاستنجاء
و الوضوء و اگر کسی حقنه کند یا شیاف بردارد یا چیز نجسی بردارد بر او واجب نیست اعاده وضو
و اگر چه آن حقنه و یا شیاف بدر آید مگر آنکه مخلوط باشد بنجاست نه باعتبار بیرون آمدن حقنه
یا شیاف و این نیز وارد است بر جماعه که ایشان هر چیزی که از مخرجین در آید ناقض میدانند
و روایت کرده است شیخ بسند صحیح از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله
علیهما که گفت از آن حضرت سؤال کردم که جایز است که شخصی حقنه کند یا شیاف بردارد و دوا
کند آنها با او باشد و بیرون نیامده باشد آیا وضوی او میشکند حضرت فرمودند که وضوی او
نمیشکند و نماز نمیتواند کرد تا آنرا نیندازد و ظاهرا منع نماز از آن جهت باشد که چون حقنه
بر میدارد که باشد که در اثنای نماز بنجاسات در آید و نمازش قطع شود و منع بهذا احتمال
او هست حدیث صحیحی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که نماز مرد حاقن
و زن حاقنه نماز نیست یعنی مرد و زنی که بولشان آمده و نگاه داشته باعتبار عدم حضور قلب و در
حدیث دیگر نامه و در یک کند نماز نکند چنانکه گذشت عدم قبول نماز زنی بعضی کسی که مدافعه
بول و غایط کند و بعضی بر این اثر گفته اند و علما این حال را ظاهر انهی بر سبیل کراهت باشد در شاف و حقنه
و محتمل است که بر سبیل حرمت باشد و احتیاط در ترک حرامست تا او را حضور قلبی باشد که متوجه جناب
اقدس الهی تواند شد و بعضی گفته اند که نهی باعتبار برداشتن نجاست است و این ظاهر نیست
که نجاست اندرون تا بیرون نیاید حکم نجاست نداشته باشد و اگر نه میبایست نماز هیچکس صحیح
نباشد چون همه کس حامل نجاست هستند و اگر گویند که ضرورست فلا تخفیف آن منها الکل واجب
بود و بر این متفرع ساخته اند که اگر کسی چیزی نجس بخورد و خواهد نماز کند آیا دفع آن بقی کردن
واجبست یا نه معلوم نیست که واجب باشد از جهة آنکه بنده مامور است بطهارت ظاهر بدن

نه بطهارت باطن و اگر واجب که چیز نجس نخورد و بر تقدیر خوردن احوط آنست که قی کند اگر ممکن شود
والا جبر کند تا هضم شود اگر بسبب خروج وقت ادا نشود بلکه وقت فضیلت والله تعالی یعلم

باب ما ینجّس الثوب والجسد این بابیست در بیان چیزهایی که جامه و
بدن را نجس میکند و چیزهایی که نجس نمیکند چون مشتمل بر روایت کان امیر المؤمنین صلوات الله
علیه لا یری فی المذی وضوءاً ولا غسل ما اصاب الثوب منه از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذی را سبب وضو نمیدانست
و واجب نمیدانست که جامه که بر او مذی ریخته باشد بشویند هر چند بسیار باشد و سند این حدیث
قویست و جمعی ضعیف میدانند و لیکن مؤید همین مضمونست احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار هم در آنکه
سبب وضو نیست و هم طهارت آن و حق همین است والله یعلم وَرُوِیَ اَنَّ المذی
والوذی بمنزلة البصاق والمخاط و در روایتی واقع شده است که مذی که از ملاعبه و دست
بازی بعد از نعوظ و برخواستن ذکر می آید و وذی که عقب بول و منی می آید بمنزلهٔ آب دهان
و آب بینی است نه جامه را از آن میشوید و نه ذکر را و همین مضمون در احادیث صحیحه و حسنه
کالصحیحه از زراره و محمد بن مسلم و برید بن معویه و زید شحام و عمر بن حنظله و غیر ایشان از حضرت امام
محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است باسانید بسیار و اگر جامه
و بدن را از آن نباید شست مگر بواسطهٔ آنکه اگر کسی از آن کراهتی داشته باشد و اگر وضو نیز
خوبست و اگر نماز بکند ضرر ندارد و چند حدیث صحیح واقع شده است که امر بوضو شده است و
شستن و محمولست بر تقیه یا استحباب خصوص هرگاه بسیار بیاید وَرُوِیَ [illegible]
اشیاء المنی والمذی والوذی فاما المنی فهو الماء الغلیظ الدافق الذی
یوجب الغسل والمذی ما یخرج قبل المنی والوذی ما یخرج بعد المنی علی اثره
والوذی ما یخرج علی اثر البول لا یجب فی شیء من ذلک الغسل ولا الوضوء ولا غسل

الثوب ولا غسل ما یصیب الجسد منه الا المنی بنابر نسخه وهی یعنی اینها که
از ذکر می آید و بنابر نسخهٔ فیه یعنی در چهار چیز واجب نیست غسل و وضو و آن منی است و مذی
است و وذی بذال معجمه و ودی بدال مهمله چنانکه در اکثر نسخ است و در تهذیب که عنوان حدیث
ودی نقل کرده است بغیر این لفظ اول بدال مهمله است و ثانیه بذال معجمه اما منی پس آن آب
غلیظ جهنده ایست که بعد از آمدن گویا استخوانها از هم جدا میشود و بدن سست میشود و
موجب غسلست و مذی آبیست که غالبا پیش از منی می آید و وذی آبیست که بعد از منی
می آید عقب منی و ودی آبیست که عقب بول می آید و در هیچ یک از اینها غسل واجب نیست و وضو
و نه جامه را میباید شست و نه بدن را از آنچه این آبها بآن رسیده است مگر منی روایتی که
باین تفصیل است در تهذیب نه باین نحو است در ودی و وذی بلکه چنین است که ودی
عقب بول می آید و وذی از جهه گرمیها می آید که سستی کم باشد و ندیده ایم که عقب منی بیاید
و اهل لغت نیز موافق این روایت ذکر کرده اند و در روایت صحیحی وارد است که در ودی وضو
هست چون از رسیلان بولست حمل کرده اند بر آنکه با بول می آید البته مخلوط است ببول و اکثر
حمل بر استحباب کرده اند و چون نادر است که بعد از بول استبرا و وضو بیاید محملست که حمل
کنند بر صورتی که استبرا نکرده باشد زیرا که ودی گرمی آید با قطرات بول می آید و این اظهر است
وسأل عبد الله بن بکیر ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یلبس
الثوب وفیه الجنابة فیعرق فیه فقال الثوب لا یجنب الرجل و در قوی
کالصحیح سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جامه پوشیده و در آن
جامه منی باشد و عرق کند در آن جامه حضرت فرمودند که جامه آدمی را جنب نمیکند یعنی بسبب این
غسل واجب نمیشود و بدا اگر نه تقیه نباشد حضرات ائمه معصومین این نحو حرف نمیزنند که جواب
مطابق سؤال نباشد و چون اکثر سنیان منی را پاک میدانند و راوی از نجاست منی پرسیده

حضرت جواب میفرمایند که سبب غسل نمیشود تا او نفهمد که درین مجلس جای پرسیدن این
قسم خبرها نیست و محتملست که مراد راوی تخمین باشد که حضرت جواب فرموده‌اند باین غرض
سؤال آنست که عرق جنب نجس است یا نه و تُوان در آن جامه نماز کردن حضرت فرموده باشند
که عرق نجس نیست و میتوان نماز کردن یا پرسیده باشد که اگر کسی عرق کرده باشم و جامه نجسی دار
پوشیده باشم و نمیدانم که منی بیدنم خورده باشد یا نه از آب میباید کشید یا پرسیده باشد
که اندک عرق به سبب این میشود که منی تعدی کند ببدن حضرت فرموده باشد که نه و حمل برین
اظهرات در حدیث و در اکثر احادیث آینده والله تعالی یعلم وفی خبر آخر انه لا یجنب
الثوب الرجل ولا الرجل یجنب الثوب شیخ بعنوان قوی این مضمون را از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که جامه کسی را جنب نمیکند یعنی اگر جنب عرق کند
در جامه جنابت نمیشود که اگر آن جامه را کسی بپوشد او را غسل باید کرد و با جامه جنب شود که او را باید
شست هرگاه منی در آن جامه نباشد وسال زید الشحام اباعبدالله صلوات الله
علیه عن الثوب یکون فیه الجنابة فیصیبنی السماء حتی یبتل علی فقال لا
بأس به و سؤال کرد زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از جامه که منی در آن
باشد و باران بر من آید تا جامه تر شود حضرت فرمودند که باکی نیست و چون در نجاست رسیده است
طهارت و نماز احتمال میتوان کرد که حقیقتش آنست که آدمی نجس شود و این خبر را تأویل
میرسد خود را تطهیر میدهد و ظاهرش آنست که اگر در عرق باشد و محتلم شده باشد و در جامه
دیگر نداشته باشد بآن نماز هم میتوان کرد و این خبر در نجاست منی وارد و لیکن کلینی بسند موثق
روایت کرده است همین خبر را و خبر حلبی که می‌آید قرینه همین حالتست واذا نام الرجل علی فراش
فقد اصابه منی فعرق فیه فلا بأس و هرگاه شخصی در جامه بخوابد که در آن جامه منی باشد
و آن شخص عرق کند در آن جامه خواب کردن باکی نیست یعنی هرگاه علم داشته باشد که بدنش

بآن

بآن منی رسیده است برطوبت خبر ندارد و محتملست که مراد این باشد که لازم نیست جامه جنب
پاک باشد و بدن نیز که بکس نجس نشود چون غالب اوقات جماع میکنند و در آن جامه و محتلم میشوند و
چون صبح میشود بحمام میروند و بدن خود را پاک میکنند و در حدیث صحیح از ابوبصیر منقولست
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آنحضرت سؤال کردم از جامه که شخصی در آن جنب شود
و در آن عرق کند حضرت فرمودند که من چنان نمیدانم که در چنین جامه نجاست بهم رسد و اگر
باشد باکی نیست چون عرق کم میکنند و اگر عرق کند کراهت ومن اتی وهو عرق فی ثوبه
وهو جنب فلینشف فیه اذا اغتسل یعنی هرگاه جنب عرق کند در جامه نجس نمیشود آن
جامه و بدن را از آن جامه بعد از غسل خشک میتوان کرد چون عرق جنب پاکست و برین مضمون حدیث
صحیح زراره وارد شده است و احادیث بسیار در طهارت عرق جنب وارد شده است
وان کانت الجنابة من حلال فحلال الصلوة فیه وان کانت من حرام فحرام
الصلوة فیه یعنی عرق جنب مطلقا پاکست اما اگر جنب از حلال باشد نماز در آن جامه میتوان
کرد و اگر جنب از حرام باشد یا که زنا یا لواطه کرده باشد یا دست بازی نامحرمی کرده باشد و محتلم شده
باشد و مثال اینها پس نماز در آن جامه حرامست و جمعی از علما درین حکم متابعت صدوق کرده‌اند
و جمعی نسبت بصدوق داده‌اند که او عرق جنب از حرام را نجس میداند اما این عبارت ظاهرش
آنست که پاکست اما نماز نمیتوان کرد و محتملست که حدیثی باو رسیده باشد و وجهها از جانب صدوق
گفته‌اند که صدوق آن را منی نجس نیست مثل آنکه در احادیث صحیحه وارد شده است که زانی در وقت
زنا مؤمن نیست و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و همچنین اصحاب کبایر تمام پس چون
مؤمن نیست عرقش نجس خواهد بود و صدوق فرق میکند میان مؤمن و مسلم پس اگر از
ایمان در رود از اسلام در نمیرود و آخر چه خصوصیت بزانی خواهد داشت میبایست قایل
شود بنجاست عرق همه اصحاب کبایر و چه خصوصیت بعرق دارد و کجا صدوق بنجاست گفته است

وإذا عرقت الحائض في ثوب فلا بأس بالصلوة فيه و هرگاه زن حایض عرق کند
در جامه پس باکی نیست در نماز کردن در آن و احادیث صحیحه و حسنه و موثقه درین باب
وارد شده است و احادیث وارد شده است در استحباب اجتناب از جامه که ملاصق
بدن اوست که مبادا دانسته نجاستی بآن رسیده باشد و اگر نجس شده باشد نماز
نمیتواند کرد و اگر دانسته بکند قضا و اعاده کند وقال رسول الله صلى الله عليه و
آله لبعض نسائه ناوليني الخمرة فقالت أنا حائض فقال لها أحيضك في يدك
و آنحضرت صلی الله علیه و آله بعضی از زنان خود فرمودند که سجاده و خمره را که بواسطه سجده بوده است
از حصیر به آن زن گفت که من حایضم حضرت فرمودند که آیا دست حیض دارد یا نجس است
که مبتنی است و عامه این حدیث را باین عنوان روایت کرده اند و در حدیث کالصحیح
از ابن عمار منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که حایض آب
بدست مرد میتواند داد حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بعضی از زنان حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله در حالت حیض آب بدست آنحضرت میریختند و سجاده و خمره را بآن حضرت میدادند
و در حدیث کالصحیح از ابو اسامه منقول است که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که هرگاه جنب عرق کرده باشد یا غسل کرده باشد و بدنش تر باشد آیا دست در گردن زنش
میتواند کرد و هرگاه آن زن حایض باشد با پهلوی زنش میتواند خوابید اگر آن زن
حایض باشد یا جنب باشد و عرق کند و عرق آن زن ببدن مرد رسد حضرت فرمودند که
اینها همه قصور ندارد و ازین احادیث بسیار است که معاشرت با حایض میتوان کرد و کراهت
ندارد و بعضی گذشت وسأل محمد الحلبي أبا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل
أجنب في ثوبه وليس معه ثوب غيره قال يصلي فيه فإذا وجد الماء غسله
وفي خبر آخر وأعاد الصلوة و سؤال کرد محمد حلبی در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

از حال شخص

از حال شخصی که محتلم شود و جامه اش شود و جامه دیگر نداشته باشد حضرت فرمودند که در آن
جامه نماز میکند و چون آب بهم رسد جامه را میشوید و در خبری دیگر که آن موثق عمار ساباطی است
از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که نماز را نیز اعاده میکند و اگر علما حمل کرده اند اعاده را بر
استحباب و بحثش خواهد آمد ان شاء الله تعالی والثوب إذا أصابه البول غسل في ماء

في ماء جار مرة وإن غسل في

راکد فمرتين ثم يعصر و جامه که نجس شده باشد ببول اگر در آب روان بشویند یکمرتبه آن را بشویند
و اگر در آب ایستاده بشویند دو مرتبه بعد از آن بیفشارند و این عبارت مضمون صحیحه محمد بن مسلم است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
سؤال کرده است از جامه که ببول نجس شده باشد حضرت فرمودند که در تغار اگر بشوید دو مرتبه بشوید
و اگر در آب روان بشوید یکمرتبه و عصر از حدیث حسنی ظاهر شده است و همه عمل بآن کرده اند
بعلم وإن كان بول الغلام الرضيع صب عليه الماء صبا وإن كان قد أكل الطعام
غسل والغلام والجارية في هذا سواء و اگر بول طفل شیرخواره باشد که پیش از غذا
باشد یکمرتبه آب بر وی بریزند و اگر چیزی خورده باشد بآنکه خوردنش غالب باشد یکمرتبه بشویند و پسر
و دختر درین حکم مساوی اند یعنی در حکم اول موافق اعتقاد صدوق چون در دختر شیرخواره اعتقاد
او شستن است نه آب ریختن و عبارت مصنف مضمون حدیث کالصحیح حلبی است که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از آنحضرت سؤال کردم از بول صبی حضرت
فرمودند که آب بر وی بریزند و اگر چیزی خورده باشد میشویند و پسر و دختر درین حکم مساوی اند
و چون صدوق این حدیث را از کتاب حلبی روایت کرده است حدیث صحیح است و فرق
کرده است حضرت در میان رضیع و صبی و مرد و نموده اند حدیث کالصحیح حسین بن ابی العلا
که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از بولی که ببدن رسیده باشد
حضرت فرمودند که دو مرتبه آب بر وی بریز که آبست یعنی احتیاج بمالیدن نیست بخلاف
نجاست غایط و خون مثلا که محتاجند بدلک و دیگر سؤال کردم از جامه دیگر که نجس شده باشد

از بول حضرت فرمودند که دو مرتبه او را بشوی دیگر سؤال کردم از کودکی که بر جامه بول کرده باشد حضرت
فرمودند که اندکی آب بر آن میریزند و بعد از آن آب جامه را بیفشارند و دیگر در حدیث موثق
کالصحیح از سماعه مرویست که گفت از حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از بول صبی که بجامه برسد
حضرت فرمودند که بشوی گفتم اگر ندانم که کجای جامه را نجس کرده است حضرت فرمودند که تمام جامه را
بشوی و احادیث صحیحه وارد شده است که از مطلق بول سؤال میکنند از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه حضرت میفرمایند که دو بار بشویند و تا علم تحقق نشود و غالبا شستن متعدد میشود
بنابرین علما قایل شده اند بعضی و ازین اخبار ظاهر شد که بول مرد و زن را از جامه و بدن دو مرتبه
بباید شست و بول صبی که طعام خورده باشد یکمرتبه و اگر شیرخواره باشد محض ریختن آب کافیست
و اگر عصر کنند احوط است و اگر صبی را نیز دو مرتبه بشویند احوط است و صدوق عمل کرده است بفرق
میان صبی و بالغ چنانکه در آب چاه نیز فرق بود میان هر سه و اکثر علما فرق کرده اند میان صبی و
و در هر دو دو مرتبه قایل اند و این احوط است اگرچه مذهب صدوق اظهر است وَقَدْ رُوِيَ عَنْ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ لَبَنُ الْجَارِيَةِ وَبَوْلُهَا يُغْسَلُ مِنْهُمَا الثَّوْبُ قَبْلَ
أَنْ تَطْعَمَ لِأَنَّ لَبَنَهَا يَخْرُجُ مِنْ مَثَانَةِ أُمِّهَا وَلَبَنُ الْغُلَامِ لَا يُغْسَلُ مِنْهُ الثَّوْبُ قَبْلَ
أَنْ يَطْعَمَ وَبَوْلُهُ لِأَنَّ لَبَنَ الْغُلَامِ يَخْرُجُ مِنَ الْمَنْكِبَيْنِ وَالْعَضُدَيْنِ و منقولست که روایت
کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که شیر دختر و بول دختر را از جامه میباید شست
پیش از آنکه طعام او غالب شود بر شیر او زیرا که شیر او از بولدان مادرش می آید و شیر
پسر و بول پسر را پیش از طعام خوردن نمیشویند بلکه آب بر آن میریزند چنانکه گذشت زیرا که شیر پسر
از دو شانه و بازوهای مادرش می آید و این خبر را کلینی و شیخ از سکونی روایت کرده اند از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آنحضرت صلوات الله علیه و صدوق باین خبر عمل نموده است
و اکثر علما عمل کرده اند چون مخالف اخبار است از چند وجه یکی آنکه شیر دختر نجس است و بول او

محتاج

محتاج بغسل است و بول صبی محتاج بغسل نیست و این که مخالف نیست بلکه موافق است و دیگر آنکه
فرق واقع شده است و درین خبر میان مخرج شیر و بول دختر و پسر و حال آنکه اطبا فرق نکرده اند
و این سخن ضعیف است زیرا که حضرت اعرف است از هر کس اگر حضرت فرموده باشد و دیگر صحت
این خبر سخن است چون راوی او نوفلی و سکونی و در هر دو ضعفی هست و لیکن چون کلینی و صدوق
حکم بصحت آن کرده اند جبر ضعف کرده است و عمل بآن احوط است و اگرچه عمل بر استحباب شستن شیر
و بول دختر کردن اظهر است وَسَأَلَ حَكَمُ بْنُ حُكَيْمٍ ابْنُ أَخِي خَلَّادٍ أَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ أَبُولُ فَلَا أُصِيبُ الْمَاءَ وَقَدْ أَصَابَ يَدِي شَيْءٌ مِنَ الْبَوْلِ فَأَمْسَحُهُ بِالْحَائِطِ
وَبِالتُّرَابِ ثُمَّ تَعْرَقُ يَدِي فَأَمْسَحُ وَجْهِي أَوْ بَعْضَ جَسَدِي أَوْ تُصِيبُ ثَوْبِي فَقَالَ
لَا بَأْسَ بِهِ و حکم پسر برادر خلاد که از آنحضرت صلوات الله علیه بسند صحیح روایت نموده است
که عرض نمودم که گاه است بول میکنم و آب بهم نمیرسد و دستم ببول آلوده شده است پس
دستم را بدیوار و بخاک میمالم بعد از آن عرق میکنم و دست را بر رو یا بر بعضی از بدن میمالم یا
بجامه ام میرسد حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی بنجاست نجس کردن گناهی نیست یعنی که
آب کشیدن پاک میشود و ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه خاک دست را هم پاک میکند
چنانکه مذهب سنیان است و ظاهرا حضرت تقیه فرموده باشند و موافق واقع مراد آن باشد
که مذکور شد وَسَأَلَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي مَحْمُودٍ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الطِّنْفِسَةِ
وَالْفِرَاشِ يُصِيبُهُمَا الْبَوْلُ كَيْفَ يُصْنَعُ وَهُوَ ثَخِينٌ كَثِيرُ الْحَشْوِ فَقَالَ يُغْسَلُ مِنْهُ مَا ظَهَرَ
فِي وَجْهِهِ و بسند صحیح سؤال کرد ابراهیم پسر ابو محمود از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از طنفسه
و آن از قبیل پلاس است و نمد و چیزها که بر روی آن نشینند و همچنین فرش که نهالی باشد که بر رو
میخوابند نجس میشود ببول بچه خواه آدمی بول از آن کنند و حال آنکه ضخیم است و پنبه بسیار دارد
و همه را آب نمیتوان شستن حضرت فرمودند که ظاهرش را بشویند اندرونش اگر نجس شده

فرزند دارد و شستن طاهر شستن باین نحو که آنرا جدا کنند از پنبه و بشویند و خشک شود و بعد
از آن میندازند بر روی پنبه نجس یا پنبه را بیرون آورند و بعد از آن بشویند پنبه را و داخل کنند
و احتمال دارد که همین آبی که بر روی آن بریزند پاک شود و آن طرفش نجس باشد چنانکه
حدیث است اما گمان ندارم که کسی از علما باین نحو قایل شده باشند پس اولی آنست که پنبه را بیرون
آورند تا بعد خود پاک شود و سأل حنان بن سدير ابا عبد الله صلوات الله
عليه فقال اني ربما بلت فلا اقدر على الماء و يشتد ذلك علي فقال
اذا بلت و تمسحت فامسح ذكرك بريقك فان وجدت شيئا فقل هذا من
ذاك و منقولست که سوال کرد حنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که بسیار است که بول
میکنم یا اراده بول دارم و آب بهم نمیرسد و ضبط بول کردن دشوار است بر من
بول آزار میکشم چون کسی که خود را نشسته باشد آنانکه گمان میکنند که بول در می آید و جامه اش
نجس میشود حضرت فرمودند که هرگاه بول کردی و موضع را خشک کردی باین نحو از سر ذکر
که یک آب دهان بمال بهمین که شیطان وسوسه کند که بول در آمده جواب بگو که رطوبت آب
دهان است و ظاهر است که حضرات صلوات الله عليهم اطبای معنوی اند و دوای درد هر کس را نحوی
میکرده اند صدوق آنچه ضرور است از بیان نجاسات و کیفیت ازاله آن که در احادیث بسیار واقع شده
است ذکر کرده است این اخبار شاذه نادره را از جهت غرابت ذکر کرده است رحمه الله و سئل صلوات الله
عليه عن امرأة ليس لها الا قميص واحد و لها مولود فيبول عليها كيف
تصنع فقال تغسل القميص في اليوم مرة و سوال کرد ابو حفص از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله عليه از حال زنی که او را بیش از یک پیراهن نباشد و فرزندی دارد پسر یا دختر و بول
میکند چکند حضرت فرمودند که هر روز یکبار پیراهن را بشوید و علما ذکر کرده اند که بهتر آنست که
پیراهن را قریب بشام بشوید تا نماز ظهر و عصر را در جامه پاک کرده باشد و نماز شام و خفتن را در جامه

نجسی که نجاستش یک باشد کرده باشد و نماز صبح را در جامه نجس میکند و از نجاسات معفوات
و محتملست که از غایط طفل نیز معفو باشد و بول گفته باشند و هر دو را خواسته باشند و اگر مرد
باشد معفو نیست چون حضرت زن را فرموده و اگر طفل دختر باشد و اگر گفته اند که معفو نیست و لیکن
لفظ روایت مولود است و آن شامل هر دو است و یوم شامل شب و روز است و اگر لنگ داشته باشد
که طفل را آن محافظت نماید که بر آنجا بول کند ظاهرا معفو نباشد چون آنرا نیز ثوب میگویند در لغت
عرب و حدیث اگرچه سندش ضعیف دارد و اما ضعفش زایل شده است بعمل اصحاب و همه بآن
عمل کرده اند و قال محمد بن النعمان لابي عبد الله صلوات الله عليه اخرج من الخلاء
فاستنجي بالماء فيقع ثوبي في ذلك الماء الذي استنجيت به فقال لا بأس به
ليس عليك شيء و محمد عرض نمود بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که من از خلا
بیرون می آیم و استنجا باب میکنم و جامه ام در آب استنجا می افتد حضرت فرمودند که باکی نیست و بر تو
چیزی نیست و این محمد صاحب الطاق است که از بزرگان اصحاب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی
کاظم است صلوات الله عليهم و این حدیث در اینجا و در کافی سندش کالصحیح است و همچنین در
تهذیب و حدیث صحیح عبد الکریم هاشمی صحیح است در پاک بودن آب استنجا و تفصیلش
گذشت در باب اول و قال ابو الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليه في طين المطر
انه لا بأس به ان يصيب الثوب ثلثة ايام الا ان يعلم انه قد نجسه شيء بعد
المطر فان اصابه بعد ثلثة ايام غسله و ان كان طريقا نظيفا لم يغسله حضرت
صلوات الله عليه فرمودند در گل باران که باکی نیست که بجامه برسد تا سه روز
مگر آنکه دانند که چیزی او را نجس کرده است بعد از ایستادن باران و اگر بعد از سه روز بجامه رسد
بشوید آنرا استحبابا بنابر مشهور و اگر راهی باشد پاکیزه شستن ضرور نباشد بعد از سه روز هم نشوید این حدیث را
شیخان صحیحا روایت کرده اند از ابن بزیع و او ارسال کرده است و گفته است که از بعضی

اسناد آن به ما رسیده که او از حضرت روایت کرده است و چون بزرگ است مرسل او در اعتبار
کرده اند مع هذا مؤید این حدیث احادیث بسیار وارد شده و بعضی از آنها گذشت ۵
وسأل ابو الاغر النخاس ابا عبد الله صلوات الله عليه فقال انی اعالج الدواب
فربما خرجت بالليل وقد بالت وراثت فتضرب احديها بيدها او برجلها وفي
بيده او برجله فينضح على ثوبي فقال لا بأس به و سؤال کرد ابو الاغر نخاس مجهول است و مهمله
چنانکه در نسخ فقیه است و بعضی مهمله و زای چنانکه در کافی است و نخاس فروشنده چهارپایان و غلام
و کنیز است و طریق کافی به او صحیح است و طریق صدوق به او کالصحیح است و چون فضالة و ابن ابی عمیر و صفوان
و علی بن الحکم از او روایت کرده اند دلالت بر بزرگی او میکند و لیکن اصحاب رجال او را ذکر کرده اند
و شهادت صدوق دلالت میکند بر آنکه کتاب او معتمد اصحاب بوده است و شهادت صدوق
بر صحت حدیثش کافی است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و گفت کار من با اسب و استر
و الاغ است و اینها را میفروشم و بسیار است که شب بیرون می آیم از بول اینها و اینها بول
و سرگین کرده اند و یکی از اینها دست یا پا زده ترشح میکند بر جامه من حضرت فرمودند که باکی نیست
و این حدیث دلالت میکند بر طهارت بول و سرگین اسب و استر و الاغ و مؤید است حدیثی کالصحیح
که صریح است در طهارت ابوال اینها و عمومات احادیث صحیحه و حسان و موثقات است که دلالت
بر آنکه بول ما یؤکل لحمه پاک است و احادیث بسیار است که گوشت اینها مأکول است و لیکن حدیث
صحیح و حسن و چند موثق کالصحیح و چند قوی دلالت بر شستن میکند بلفظ امر و یک حدیث
صریح است در نجاست و بعضی از علما قایل بنجاست بول اینها شده اند و اکثر قایلند بطهارت و آن احادیث
را حمل کرده اند بر آنکه سنت است اجتناب از آن و اظهر آنست که حمل بر تقیه کنند چون مذهب عامه
نجاست است و هیچ شک نیست که احوط آنست که از بول اینها اجتناب نمایند ولا بأس بخرء الدجاجة
والحمامة يصيب الثوب و باکی نیست در فضله مرغ و خروس و کبوتر که بجامه برسد و این عبارت از

وهب

وهب بن وهب است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
و وهب اگر چه ضعیف است و لیکن کتابش معتمد است مع هذا از دو وجه دیگر پاک است یکی از
حیثیت آنکه فضله طیور مطلقا پاک است و دویم از حیثیت آنکه فضله هر چه مأکول اللحم است پاک است و
حدیث ضعیفی وارد شده است بر نهی از نماز در آن محمول بر تقیه است یا کراهت یا بر
مرغ خانگی غیر از نجاست خوار و درین صورت بنا بر مذهب مشهور فضله اش نجس است
و جمعی که از اخبار صدوق است پاک میدانند بنا بر مذهب ایشان یکی از آن دو محمل اول میباید کرد
و تقیه اظهر است و اجتناب احوط ولا بأس بخرء ما طار وبوله و باکی نیست در فضله هر چه
که پرنده باشد و همچنین باکی نیست در بول آنها چون بعضی از پرنده ها بول دارند و شیخان و حسین
کالصحیح روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر چیزی که پرواز میکند باکی
نیست در بول و فضله آن و از انجمله است شب پره و در خصوص آن حدیث موثقی وارد است
که باکی نیست در بول آن و مؤید اینهاست صحیحه علی بن جعفر که از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله
علیهما سؤال کرده است که هر گاه شخصی در جامه خود ببیند فضله مرغی را در اثنای نماز آیا در اثنا
میتواند حک کند حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر در مرغ تفصیلی میبود البته حضرت میفرمودند
که فضله غیر مأکول را حک کردن فایده ندارد بلکه جامه را میباید انداخت اگر ساتری دیگر داشته
باشد و الا نماز را قطع میباید کرد پس چون این تفصیل را نفرمودند ظاهر میشود که همه پاک است و این
اخبار معارضی ندارد مگر عمومات که خواهد آمد و هیچ شک نیست که خاص مقدم است بر عام و احادیثی
که وارد شده است که اصل در اشیا طهارت است و با سهولتی که شریعت مقدسه مقتضی آنست
و اگر قایل بنجاست بشوند جمیع مساجد و مشاهد میباید نجس باشد و همیشه نجس در کار است
حضور ما بر مذهب اکثر که قایلند بانکه هر گاه پرنده باشد فضله مأکول اللحم بغیر آن واجب است اجتناب
از آن که در ضرورت بر فضله که میبینند ازاله کنند اگر چه بر تقدیر نجاست مظنون آنست که اصل

طهارت است چنانکه احادیث صحیحه بران وارد است و خواهد آمد و اگر احتیاط نمایند کرده اجتناب
احوط است ولا بأس ببول كل شيء اكل لحمه فيصيب الثوب و باکی نیست در بول
هر چیزی که گوشت او را خورند که بجامه رسد و بر این مضمون احادیث معتبره وارد شده است
از آنجمله احادیث کالصحیح از زراره و محمد بن مسلم و عبد الرحمن بن ابی عبد الله از حضرت امام محمد باقر
و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است و همچنین در سرگین اسب و استر و خر
احادیث کالصحیح بل الصحیح وارد شده است که باکی نیست با کراهتی که دارند در غیر مکروه و بطریق اولی
باتفاق جمیع علمای شیعه و مؤید این حدیث که خواهد آمد و همچنین در نجاست بول و فضله حیوان
غیر ماکول اللحم احادیث کالصحیح وارد شده است باجماع در غیر پرنده و در غیر حیوانی که نفس سایله نداشته
باشد مثل مگس و شپش و کیک و امثال اینها و اگر چه بعضی گفته اند که اینها نجس معفوست و احتیاط اولی
نماز در اینها میتوان کرد و بعد غسل ولا بأس بلبن المرأة المرضع يصيب قميصها فيكثر وييبس
يا فتلبسه و باکی نیست بشیر زن شیر دهنده که به پیراهن او رسد و بسیار در آید و خشک شود
یا زن آن جامه را بپوشد و نماز کند و ظاهر آنست که اگر شیر دختر هم باشد ضرر ندارد در ... اگر چه
چون تکلیف باجتناب از ان تکلیف ما لا یطاق است و ظاهر این عبارت روایتی است با مضمون
روایتی که بعد از این رسیده است و بسیار تتبع نمودیم و ظاهر شد که صدوق ره مستندی بغیر
نیز نمود و قطع نظر از وقوع حدیث نیز در نفی آن حدیث است در جایی که مدار زنان بر این است و شیر ایشان
بر پیراهن ایشان میریزد و اگر لازم بود اجتناب از آن باعتبار آنکه فضله غیر ماکول اللحم است البته
بیان است بخصوص این میفرمودند و همچنین حرکت عرق و غیر اینها با آنکه حدیث بسیار وارد
شده است قریب بتواتر که عرق جنب و حایض اگر ببدن غیر ایشان رسد ضرر ندارد و
تفصیلش انشاء الله خواهد آمد وسئل الرضا صلوات الله عليه عن الرجل يطّلي
للحمام وفي رجليه الشقاق فيطأ البول والنورة فيدخل الشقاق اثر اسود مما

يطّلي ظ

وطئ

وطئ من القذر وقد شقّقه كيف يصنع به وبرجله التي وطأ بها أيجزيه أن يغسل
أم يخلّل اظفاره باظفاره ويستنجي فيجد الريح من اظفاره ولا يرى شيئاً فقال
لا شيء عليه من الريح والشقاق بعد غسله و از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله
علیهما سؤال کردند از شخصی که بحمام رود و نوره کشد و پای وی ترکها باشد چنانکه متعارف است
که پاشنه پا میترکد خصوصاً وقتی که پا برهنه باشند یا نعلین عربی در پا داشته باشند و
متعارف است که در حمام بول میکنند پس داخل این ترکیدها میشود از سیاهی نوره چون بر آن
راه رفته است و باکی نداشته است در حال کشیدن نوره یا غیر آن و پا را شسته است
و سیاهی نوره مانده است چکند باین سیاهی نجس دانند و غسلی که کرده است صحیح هست
باعتبار آنکه آب بته آن نرسیده است یا باعتبار نجاست زیر نوره یا آنکه شسته است که
است و از آنجمله بزیر ناخنها نیز رفته است یا ناخنها متعارف است که چرک میدارد و آیا ناخنهای پا را
با ناخنهای دست تخلیل کند و چرک آنرا با سیاهی نوره را بیرون آورد و یک نسخه اظفاره
ندارد و بنا بر آن سؤال از ترکیدها است که تخلیل آن بناخنها کند و یک نسخه باظفاره ندارد و همان
معنی اولست بازیادتی که آیا مطلق ناخن دست و پا را تخلیل میباید کرد و یک نسخه او تحکّک که یعنی
تحکّک باشد و تراشیدن چرک مراد باشد یا تراشیدن ناخنها تا آب بته غیر زیر ناخن
جاری شود و سؤال دیگر آنکه استنجا میکند و از ناخنش بوی بدی آید اما اثر نجاست هیچ
نمانده است و بو مانده است آیا نجس است حضرت صلوات الله علیه جواب فرمودند که اتفاقی
بشقاق ترکیدها و زیر ناخنها کند بعد از آنکه آن را شسته است هر باکی میشود و آب چون
لطیف است بهمه جا میرسد و محتمل است که مراد راوی همین محض طهارت و نجاست باشد و
غسل مراد نباشد چون نام آن را نبرده است اگر چه غالب اوقات از جهت غسل بحمام میرفتند و در حدیث
صحیح وارد است که زیر هر موی جنابت هست و هر که غسل کند و مقدار سر مویی از بدنش را آب

رسانند آن شخص بجهنم خواهد رفت پس احتیاط در وضو و غسل آنست که آب به اعضا
برسانند و ازینجهت است که مبالغهٔ عظیم واقع شده است در گرفتن ناخنها در هفته یکمرتبه
والله تعالی یعلم والدم اذا اصاب الثوب فلا بأس بالصلوة فيه ما لم يكن مقداره
مقدار درهم واف والوافي ما يكون وزنه درهما وثلثا وما كان دون
الدرهم الوافي فقد يجب غسله ولا بأس بالصلوة فيه وهرگاه جامه خونین شد
باکی نیست نماز کردن دران جامه مادام که مقدار یک درهم وافی نباشد و درهم وافی آنست
که وزن آن یک درهم و ثلث درهم باشد و هرچه کمتر از درهم وافی است نجس است و کالا
که واجبست آنرا شستن مثل طهارت از جهت دخول مساجد سیما مسجدین و مشاهد رسول
خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم علی الظهور اما نماز میتوان کرد دران جامه و محتملست که مراد
از وجوب همین نجاست فقط باشد از جهت رفع توهم طهارت آن و این معنی بحسب معنی اظهرست
اگرچه معنی اول بحسب لفظ اظهرست و برین مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است مگر لفظ وافی که در اخباری که بما رسیده است
نیست ولیکن چون صدوق ذکر کرده است البته حدیثی دیده است و اکثر چنین گفته‌اند که
بغلی ذکر کرده‌اند که آن هشت دانگی بوده است و در زمان حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه شش دانگی بوده است و درهمی دیگر چهار دانگی بوده است و بعضی
گفته‌اند که مقدار بند ابهام بوده است و بعضی بند سبابه و بعضی گودی که در کف دست است
و چون در احادیث نیست اولی آنست که مقدار یک شاهی نباشد و اگر مطلقا نباشد بهتر
و اگر چیزی آلوده بخون شده باشد مثل آب بینی ممکن گفته‌اند معفوست و ظاهر اعتبار کم از درهم
آن عفو باشد وان كان الدم دون حمصة فلا بأس بان لا يغسل الا ان
يكون دم الحيض فانه يجب غسل الثوب منه ومن البول والمني قليلا كان

او كثيرا

او كثيرا وتعاد منه الصلوة علم به او لم يعلم واگر خون کمتر از نخود باشد باکی نیست
که آن را نشویند مگر آنکه خون حیض باشد که واجبست که آنرا از جامه بشویند و از بول و منی نیز بشویند
خواه این هر سه کم باشند یا بسیار و نماز را اعاده میکنند از اینها خواه دانسته نماز کرده باشند
یا ندانسته و ظاهرا مراد از نخود قطرهٔ بزرگ خونست که چون در جائی میافتد پهن میشود و غالبا
قدر درهم میشود با وزن یک نخود خون و آن نیز بحسب وسعت و توانائی یک درهم است غالبا
و چون لفظ حمصه در حدیث حسنی وارد شده است و اکثر علما حمل بر استحباب ازالهٔ آن کرده‌اند
چون بگمان ایشان درهم وافی بیشتر از آنست ظاهر آنست که عبارت صدوق حمصه باشد و
در بعضی از نسخ بجای حمصه وارد شده است بمعنی گودی کف دست تا موافق حدیث اول باشد و
ظاهر تصحیف ناسخ یا اصطلاح فضلاست و علی ای حال مراد از خونی که واجبست ازالهٔ آن خونی
است که نجس باشد و آن خونی است که از حیوانی بیرون آید که رگ داشته باشد و هرچه
دفع میکند نجس است پس خون ماهی و خون چلپاسه و کیک و شپش و امثال اینها که رگ ندارند
پاکست و روایات بسیار بران وارد شده است و همچنین خون مثل خون گوسفند و گاو و دیگر حلال
هرگاه اینها را بکشند هرچه دفع میشود نجس است و حرام و آنچه باقی میماند پاکست و حلال اگرچه احتیاط
بشویند که از خون بیرون باشد نزدون و در خون مار خلافست چون معلوم نیست که رگ
دارد یا نه بعضی میگویند که رگ ضعیفی دارد اجتناب از آن احوط است و هرچه خونش نجس است
میتهٔ آن و منی آن نجس است اگرچه گوشت آنرا خورند اما بول و غایط تابع حرمت گوشت است
چنانکه گذشت پس اگر صغیری از بول یا منی در جامه یا بدن کسی باشد معفو نیست و همچنین خون
حیض و اکثر علما خون استحاضه و نفاس و خون نجس العین را نیز ملحق بخون حیض ساخته‌اند
چون روایت در خون حیض وارد شده است و گفته‌اند که نفاس حیض است و در استحاضه
تغلیظ و حرمت میکنند یا آنکه ملاقی تام الصلوة است و خون نجس العین باعتبار ملاقات با آن

اصلاح ظ

نجاستی دیگر بهم رسانیده است و آنچه معفو است نجاست خون است نه غیر آن و احوط اجتناب است
از اندک و بسیار اینها و امّا آنکه صدوق گفته است که نماز را اعاده میکند از اینها اگر دانسته
نماز کرده باشد مشهور میان علما آنست که در وقت اعاده میکند و در خارج وقت قضا میکند
مگر آنکه در وقت بخاطرش رسیده و ادا کند که در خارج وقت قضا خواهد کرد و ظاهر
بسیاری از احادیث صحیحه آنست که در وقت نیز اعاده میکند و در احادیث اعاده
محمول بر استحباب خواهد بود و لیکن احوط عمل بمشهور است امّا اگر جاهل باشد بنجاست جامه
و نماز کرده باشد مشهور میان علما آنست که مطلقا اعاده نمیکند نه در وقت و نه در آخر وقت
و نه در خارج وقت از جهة روایات کثیره صحیحه و بعضی گفته اند که در وقت اعاده میکند چون روایت
وارد شده است در اعاده و آن احوط است و اظهر عدم وجوب است و لیکن سنت است اعاده
در وقت پس آنچه صدوق حکم کرده است باعاده اگر چه جاهل باشد خلاف مشهور است و ممکن است
که حمل کنیم بر جاهل مسئله که معذور نیست و لیکن خلاف ظاهر عبارت است بلکه شامل جاهل مسئله
نیز هست و در احکام نماز مصلی خواهد آمد وَقالَ عَلِیٌّ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ ما اُبالی
اَبَوْلٌ اَصابَنی اَوْ ماءٌ اِذا لَمْ اَعْلَمْ و بسند موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
منقولست که فرمودند که پروا ندارم که بول بمن رسیده باشد یا آب هر گاه ندانم یکی
احتمال عبارت اینست که جاهل بنجاست معذور است و آب و بول یکسانست پس چنانکه نماز را
از آب اعاده و قضا نمیباید کرد همچنین بواسطه بول قضا و اعاده نمیباید کرد و احتمال دیگر
در نجاست علم میباید و تا علم بنجاست نداشته باشد اجتناب واجب نیست و ظاهر اول
مراد باشد و بهر دو معنی از کلام حضرت در می آید و علی ای حال این حدیث مخالف حکم اول است
مگر آنکه جاهل را بمعنی جاهل مسئله در سخن با نقش کنیم وَفی رِوایَةٍ فِی الْمَنِیِّ اَنَّهُ اِنْ کانَ
الرَّجُلُ حَیْثُ قامَ نَظَرَ وَطَلَبَ فَلَمْ یَجِدْ شَیْئاً فَلا شَیْءَ عَلَیْهِ وَاِنْ کانَ لَمْ

إن

یَنْظُرْ وَلَمْ یَطْلُبْ فَعَلَیْهِ اَنْ یَغْسِلَهُ وَیُعیدَ صَلوتَهُ روایتی وارد شده است و
آن چند روایت صحیح و کالصحیح است که روایت کرده اند محمد بن مسلم و عبد الله بن سنان
و سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در منی که اگر شخصی محتلم شده باشد و نماز
کرده باشد و بعد از آن منی را دیده باشد در جامه بر وجهی که نیست یعنی اعاده نماز نمیکند و
اگر ملاحظه جامها کرده باشد و بعد از آن بهم رسد بشوید و اعاده نماز نکند و اکثر علما اعاده را حمل
کرده اند بر استحباب و احوط اعاده است و این احادیث نیز مخالف سخن اول صدوق است
و احادیث صحیحه در منی و بول و خون وارد شده است که اگر جاهل باشد اعاده نمیکند ه
وَلا بَأْسَ بِدَمِ السَّمَکِ فِی الثَّوْبِ اَنْ یُصَلِّیَ فیهِ الْاِنْسانُ قَلیلاً کانَ
اَوْ کَثیراً و باکی نیست بخون ماهی که در جامه باشد و آدمی در آن جامه نماز کند خواه اندک و خواه
بسیار و این مضمون بروایت سکونی است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و در حدیث
صحیح عبد الله بن ابی یعفور وارد است که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که چه
میفرمایید در خون کیک حضرت فرمودند که باکی نیست عرض کردم که گاه هست که بسیار است
حضرت فرمودند که هر چند بسیار باشد ضرر ندارد و روایتی دیگر وارد شده است که خون
پشه ضرر ندارد و اگر نباشد در جامه و بدن بهتر است وَمَنْ اَصابَ قَلَنْسُوَتَهُ اَوْ عِمامَتَهُ
اَوْ تِکَّتَهُ اَوْ جَوْرَبَهُ اَوْ خُفَّهُ مَنِیٌّ اَوْ بَوْلٌ اَوْ دَمٌ اَوْ غائِطٌ فَلا بَأْسَ بِالصَّلوةِ
فیهِ وَذلِکَ لِاَنَّ الصَّلوةَ لا تَتِمُّ فی شَیْءٍ مِنْ هذا وَحْدَهُ و کسی که برسد
بکلاه او یا دستار او یا بند زیر جامه او یا جوراب او یا موزه او منی یا بول یا خون یا غایط
پس باکی نیست که نماز در آنها بکند از جهة آنکه نماز در هیچ یک از اینها بتنهایی تمام نمیشود یعنی
ستر عورتین بهیچ یک از اینها بتنهایی نمیتوان کرد و این علت در حدیث وارد شده است
پس هر چه با آن ستر عورتین نتوان کرد اگر نجس باشد نماز میتوان کرد و عمامه [illegible]

۲۰۳

تجویز کرده است بر علما باعتبار آنکه بهیاتی که پیچیده است ستر عورتین بآن نمیتوان کرد و آن
پوشیده است و حق آنست که تمام این حکم ندارد و اگر بصدوق رسیده باشد حدیثی و قایل
نشده باین حکم بر دیگران که آن حدیث بایشان نرسیده است حجت نیست و دیگر
چیزی که نماز در او تمام نشود اگر نجس باشد نماز صحیح است و روایات بسیار وارد شده است
و کسی در آن خلاف نکرده است پس اگر کسی با جاقو نجس باشد نماز میتوان کرد و اگر بند ازار
بر آن هم نجس باشد میتوان کرد و از انجمله که میتوان بعنوان عمامه بستن عورتین را بآن پوشانید
و آنچه واجب است از ستر عورتین ستر حلقه دبر است و ذکر و خصیتین و از ناف تا زانو مستحب موکد است
وممن وقع ثوبه علی جماد میت فلیس علیه غسله ولا باس بالصلوة فیه و کسی جامه اش
بر اتلاع مرده افتد و ملاقی آن شود بی رطوبت واجب نیست بر او که جامه را بشوید و باکی نیست که
در آن نماز کند و همین مضمون در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است و جمعی از علما ملاقات با میت بی رطوبت
را موجب نجاست میدانند باعتبار روایات مطلق که وارد شده است که ملاقی میت را بشویند
و محمولست بر آنکه ملاقات برطوبت کرده باشد و حدیث سگ مرده نیز خواهد آمد که ملاقی آن نجس
نیست و صدوق که این عبارت را مطلق ذکر کرده است ظاهر مرادش اینست که اگر ملاقات برطوبت
کرده باشد نیز پاکست چنانکه پیشتر گذشت و لیکن حمل کلامش بی رطوبت اولی است ولا باس
ان یمس الرجل عظم المیت اذا جاز سنة و باکی نیست که کسی دست باستخوان مرده بمالد که
یکسال بر آن گذشته باشد و این مضمون حدیثی است که شیخان از اسمعیل جعفی روایت کرده اند
و در سند ایشان جهالتی هست و لیکن سند صدوق بکتاب او صحیح است و در بعضی نسخ نیست
که بعد از یکسال استعمال میتوان کرد و لیکن از مفهوم حدیث در می آید که پیش از یکسال استعمال
نمیتوان کرد و مخالفت دارد با احادیث بسیاری که وارد شده است در آنکه هر چه حیات در آن
حلول نکرده است از میته پاکست مانند مو و کرک و پشم و شاخ و استخوان و دندان و پر و غیره

پس این خبر

پس این خبر مفهومش را اعتبار نباید کرد و محتملست که تقیه از عامه باشد که جمعی از ایشان میگویند
که استخوان چربی دارد و نجس است حضرت فرموده باشند که یکسال که بگذرد چربی نمیماند یا آنکه
مراد استخوانهایی باشد که در صحرا افتاده است و چون حیوانی که میمیرد استخوان نیز ملاقات گوشت و
خون نجس میشود و غالب اوقات در عرض سال باران می آید آنرا پاک میکند و اکثر علما حمل بر
استحباب کرده اند که سنت است که یکسال احتمال کنند تا پیه و چربیهای آن برود و یقینا
والله تعالی یعلم ولا باس ان یجعل سن المیت للحی مکان سنه و باکی نیست که زنده
دندان مرده را بجای دندان خود بگذارد و ظاهر مراد دندان حیوان ماکول اللحم باشد مثل دندان گوسفند
هر چند مرده باشد اما دندان پاکست چون حیات در آن حلول نکرده است و محتملست که مراد او آدمی باشد
با آنکه وقت نماز بردارد و در دندان آدمی مشکلست چون واجب است دفن آن چنانکه خواهد
آمد و ظاهر از مضمون خبری وارد شده است که صدوق ذکر کرده است ومن اصاب ثوبه
کلب جاف ولم یکن کلب صید فعلیه ان یرشه بالماء وان کان رطبا
فعلیه ان یغسله وان کان کلب صید وکان جافا فلیس علیه شیء
وان کان رطبا فعلیه ان یرشه بالماء و کسی که جامه اش بسگ شکاری خورد که
جامه اش خشک باشد و سگ شکاری نباشد پس سنت است باو که آب بر جامه اش بریزد
و اگر ملاقات سگ برطوبت شود واجبست که بشوید جامه را و اگر سگ شکاری باشد و خشک
باشد بر او چیزی نیست و اگر تر باشد بر او لازم است سنت باو که آب بر آن بریزد و محتملست که صدوق
آب ریختن در هر دو جا مراد او واجب دانسته باشد با آنکه علمای ما نقل اجماع کرده اند بر نجاست سگ و خوک
و نقل قول ابن بابویه اکثر کرده اند بلکه این مذهب را از سنیان نقل کرده اند که ایشان استدلال
باین کرده اند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بخورید از شکاری که سگان بگیرند و از جهت تمسک
دارند و جواب داده اند که ظاهر است که غرض آیه آنست که شکار سگ نیز حلالست مانند انسان

والا نجاست خون هم پاک باشد و هرچه در اندرون ذبیحه است حلال شود و هیچ کس از مسلمانان
باین قائل نشده و دور نیست که صدوق حدیثی دیده باشد چون طریقه او نیست استدلال
به آیه خصوصا این نحو استدلالات و دور نیست که هر مسکری نجس است و اگر ملاقات برطوبت
کند واجب است ازاله و اگر ملاقات بیبوست کند سنت است آب ریختن بران و درین
مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و همچنین در خوک حدیث صحیح وارد شده است
بتفصیل مذکور از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما ولا بأس بالصلوة
فی ثوب اصابه خمر لان الله عز وجل حرم شربها ولم یحرم الصلوة فی ثوب اصابها
و باکی نیست نماز کردن در جامه که شراب بران ریخته شده باشد یا رسیده باشد زیرا که حق تعالی
خوردنش را حرام کرده است و حرام نکرده است نماز را در جامه که شراب آن رسیده باشد و اگر
ظاهر کلام صدوق طهارت خمر است اگر چه شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله توجیه نموده که این عبارت دلالت
بر طهارت ندارد بلکه او شراب را نجس میداند و عفو میداند مثل خون کمتر از درهم و در عفو ایضا محل
نماز کردن در آن را جایز میداند و بحث درین است و سید مرتضی و شیخ طوسی هر دو نقل اجماع کرده اند
بر نجاست شراب و روایات درین باب متعارض است و اظهر من الاحادیث بسیار است
صدوق احادیث نجاست را حمل بر تقیه یا باستحباب اجتناب کرده است و اکثر علما احادیث طهارت
را حمل بر تقیه کرده اند چون در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس این احادیث را از ابو هریره
نقل کرده اند و جمعی از علمای آن زمان بواسطه خوشامد خلفا حکم بطهارت آن کرده بودند
و خلفا میخوردند و ائمه معصومین صلوات الله علیهم از روی تقیه بر دوستان خود که مبادا بایشان
ضرری رسد از اجتناب آن نفرمودند که نماز در آن جامه میتوان کرد چون شیعیان بایشان
می نشستند و اگر چه نمیخوردند شراب بر خود ایشان میریخت اگر ایشان اجتناب میفرمودند
سنیان بیشتر میریختند چنانکه نزد عوام متعارف است الحال نیز و این عبارتیکه صدوق نقل کرده

طاهرا

ظاهرا عبارت حدیث صحیحی است که در علل از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما روایت کرده است که جمعی از اصحاب از ایشان پرسیدند که ما جامه که پوشیم میخریم از
جامعی که میدانیم که بافندهای این جامها شراب میخورند و پیه خوک بر آلات جولاهی میمالند
نماز میتوانیم کرد درین جامها پیش از آنکه بشوئیم آنها را حضرت فرمودند بلی باکی نیست حق سبحانه
و تعالی حرام کرده است خوردن و آشامیدن آنها را و حرام نکرده است پوشیدن و دست مالیدن و
نماز کردن در آنها را و این حدیث صریح است در طهارت زیرا که راوی علم بملاقات نداشته است
و احادیث ازین باب بسیار می آید و ظنی که حضرت فرموده اند ممکنست حمل کردن انکه در
چنین جائی که علم بملاقات نداشته باشد حق سبحانه و تعالی حرام کرده است نماز را نه جائی که علم داشته
باشند و الا بر صدوق لازم می آید که خوک هم پاک باشد اما ظاهرا صدوق آنرا نیز التزام میکند لیکن
خوک را نیز درین باب ذکر کرده است و الله تعالی یعلم و هیچ شک نیست که احتیاط در دوری از اینها است
مطلق است چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید امر باجتناب از آن کرده است مطلقا و در کلمات
در مسکرات غیر خمر و در فقاع و عصیر عنبی که جوشش آمده باشد و دو ثلث آن نرفته
باشد اکثر علما بنجاست قائلند و احوط اجتناب است و روایات بر نجاست مسکرات و بوزه هست
و در عصیر عنبی اگر چه روایت بر نجاست ندیده ام ولیکن روایت هست که آنرا نیز شراب علما
ذکر کرده اند که هرگاه شراب باشد پس نجس است و خالی از اشکالی نیست حکم بنجاست اینها
کردن والله تعالی یعلم فاما فی بیت فیه خمر فلا یجوز الصلوة فیه اما در بیوتی
که در آنجا شرابی در ظرفی باشد نماز در آن بیوت جایز نیست و حدیث عمار ساباطی که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که نماز نمیتوان کرد در خانه که در آنجا
شراب بهم رسانند باشد اکثر علما حمل بر کراهت کرده اند و اجتناب اولی است
ومن بال فاصاب فخذه نکتة من بوله فصلی ثم ذکر انه لم یغسله فعلیه

أن يغسله ويعيد صلوته و کسی که بول کند و اندکی از بول بر تنش بچکد و پوشش
کند و نماز کند بعد از آن بخاطرش آید که نشسته بود بر او لازم است که بشوید و نماز را اعاده کند
و این حدیث را شیخان بسندی نقل کرده اند که ضعفی دارد اما مؤید این حدیث احادیث
صحیحه است که اعاده میباید کرد و حدیث صحیحی هست که در وقت اعاده کند و در خارج وقت
لازم نیست و اکثر برین اند بهتر آنست که اگر در وقت اعاده کند قصد قربت کند و قصد
وجوب و اگر در خارج وقت نیز بقصد قربت قضا کند بهتر است والله تعالی یعلم وإن
وقعت فارة في ماء ثم خرجت فمشت على الثياب فاغسل ما رأيت من أثرها
وما لم تره انضحه بالماء و اگر موشی در آبی رود و از آنجا بیرون آید و راه رود بر جامها
پس بشوئی هر چه را بینی از اثر پای آن و هر چه اثر آن ظاهر نباشد آب بر آن بریز و مضمون این حدیث صحیح
جعفر است و ظاهرش دلالت میکند بر نجاست موش و لیکن علی بن جعفر چند حدیث دیگر از
منقول است که دلالت میکند بر آنکه موش پاک است و از آنجمله حدیث داخل شدن موش بود
در روغن که حضرت فرمودند که چون زنده بیرون آمده است روغن نجس نیست و گذشت پس این
حدیث را حمل بر استحباب کرده اند وإن كان بالرجل جرح سائل فأصاب ثوبه
من دمه فلا بأس بأن لا يغسله حتى يبرأ أو ينقطع الدم و هرگاه شخصی را جراحتی
یا دملی باشد که از آن خون آید و بند نشود و جامه اش خونین شود باکی نیست که خون را
نشوید و با آن خون نماز کند تا به شود پس بعد از آن رعایت درهم میکند اگر کمتر از درهم است
معفو است و از درهم زیاده را میشوید و مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و ظاهر احادیث
آنست که تا خون بند نشود اجتناب مطلقا واجب نیست و جمعی از علما قایلند بانکه بقدر ضرورت
معفو است پس اگر ممکن باشد بگذارد که خون تعدی کند بموضعی دیگر و اگر ممکن باشد که خرقه بر آن
بندد که ما یتم الصلوة فیها باشد و همان نجس شود با امکان همان مقدار معفو است و احوط

نیست

نیست که رعایت این قول کنند اگرچه اظهر آنست که این رعایت واجب نیست بخلاف بول
و خون استحاضه که در اینها احتیاط بیشتر میباید کرد چنانکه گذشت وسئل أبو الحسن موسى
بن جعفر صلوات الله عليه عن خصي يبول فيلقى من ذلك شدة ويرى البلل بعد البلل قال
يتوضأ ثم ينضح ثوبه في النهار مرة واحدة و از آنحضرت صلوات الله علیه روایت کرده اند از
فقیر از خصی که ذکر و خصیه او را قطع کرده باشند و بول کند و مشقت کشد باعتبار آنکه چون قوت ماسکه
ضعیف شده است همیشه رطوبتی ظاهر میشود حضرت فرمودند که وضو میسازد یعنی از جهت هر نمازی
علی الظاهر و آب بجامه اش میریزد یعنی میشوید در روزی یکبار و چون حضرت بلفظ نهار فرمودند
بلفظ یوم ظاهرش آنست که در شب نیز جامه را باید شست مگر آنکه بگوئیم که چون در جانب را
نفرموده اند نباید شست بنا بر حدیثی که وارد شده است که اسكتوا عما سكت الله عنه یعنی شما
کاری مدارید با آنچه حق سبحانه و تعالی نفرموده است بلکه ظاهر حدیث آنست که چون یقین نداریم که این
تری بول است شستن واجب نیست بلکه آب ریختن سنت است چنانکه اکثر احادیثی که بلفظ نضح
واقع شده است محمول بر استحباب است چنانکه حدیث موثق سماعه نیز وارد شده است که در فروج
و جروح روزی یکمرتبه جامه را میشویند و اکثر علما آنرا حمل بر استحباب کرده اند و تحقیق آنست که اگر علم
بهم رسد که این تری بول است شستن واجب است و اگر مشکوک فیه باشد آب ریختن سنت است
والله تعالی یعلم و چون عبدالرحیم که راوی این حدیث است مجهول الحال است علما مطلقا حمل بر استحباب
کرده اند و لیکن چون صدوق حکم بصحت آن کرده است همین از برای عمل بآن کافیست ه
وسأل علي بن جعفر أخاه موسى بن جعفر صلوات الله عليهما عن الرجل وقع ثوبه
على كلب ميت قال ينضحه ويصلي فيه ولا بأس و باسناد صحیح سؤال کرد علی بن جعفر
از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که جامه اش بر سگی مرده خورد حضرت
فرمودند که آبی بر آن جامه بریزد و در آن نماز کند و باکی نیست و این حدیث صحیح نیز رد این قول

میکنند که هرگاه جامه یا بدن شخصی برده خورد نجس میشود و نجاست حکمی باین معنی که تا نشویند آن موضع را
نماز نمیتوان کرد و اگر چیزی ملاقات کند آن موضع را برطوبت آن چیز نجس میشود و صریح
بر نجسی دلالت نکرده است بلکه بعضی احادیث مطلقه وارد شده است که شستن آن لازم است
مثل این دو حدیث صحیح علی بن جعفر که یکی در حمار وارد شده است و یکی در سگ پس این
احادیث را حمل بر ملاقات بپوست میکنیم و نضح را بر استحباب و احادیث شستن را
حمل میکنیم بر آنکه ملاقات برطوبت باشد مع هذا نضحی که درین حدیث وارد شده است باقی
آنست که سگ است و در سگ مطلقا احادیث وارد است که ملاقی آنرا بپوست نضح کنند
و برطوبت بشویند لهذا در حدیث حمار نضح میشود و ظاهر نضح آب پاشیدنست ولیکن در حدیث
صحیح وارد شده است که آب بران بریزد و بنابرین علما نضح را تفسیر کرده اند در همه جا بآب ریختن
والله تعالی یعلم **باب العلة التی من اجلها وجب الغسل من الجنابة
ولم یجب من البول والغایط** این باب در بیان علتی است که بسبب آن علت غسل از
جنابت واجبست و از بول و غایط غسل واجب نیست بدانکه ظاهر این کلام آنست که غسل جنابت
فی نفسه واجب باشد و ظاهر بسیاری از احادیث نیز چنین است بلکه غیر آن از غسلها نیز ظاهر
وجوب لنفسه است چنانکه گذشت و اکثر علما جمیع طهارات را واجب لغیره میدانند و امثال این
احادیث را حمل بر سببیت کرده اند یعنی جنابت مثلا سبب آنست که چون وقت نماز
داخل شود غسل واجب شود چنانکه در حدیث صحیح زراره گذشت که هرگاه داخل شود وقت واجب
میشود طهور که وضو و غسل و تیمم است و همچنین نماز بعد از دخول وقت واجب میشود و فایده خلاف
دران ظاهر میشود که هرگاه شخصی خواهد که پیش از دخول وقت غسل کند و مشغول الذمه بنماز
یا طواف یا مس کتابت قرآن واجب مثلا نباشد آیا در نیت قصد وجوب میکند یا سنت
جمعی که واجب لنفسه میدانند قصد واجب میکنند و باقی قصد سنت و مظنون بنده آنست که

غسل

که غسل جنابت لنفسه واجبست و باقی طهارات لغیرها ولیکن احوط آنست که اگر شخصی خواهد که
پیش از وقت غسل کند و نماز قضا داشته باشد و بقصد نماز قضا غسل کند و میباید در خاطر
داشته باشد که بعد از غسل قضا بکند و همین کافیست که نماز قضا دارد علی الظاهر و اگر مشغول الذمه
نباشد اگر دو رکعت نماز نذر کند باین عنوان که اگر توفیق صلوات بر نبی و آل او بیابم فلله علی نذر است
برمن که دو رکعت نماز بکنم قربة الی الله و بعد از آن یکمرتبه صلوات بفرستد و درین صورت غسل
واجب میشود از جهة نماز نذر پس در وقت غسل نیت میکند که غسل جنابت میکنم از جهة رفع حدث
و مباح بودن این نماز و باقی چیزها که بسبب غسل مباح میشود از جهة آنکه واجبست قربة الی الله
و اگر در وقت غسل رفع حدث جنابت را قصد کند چنانچه مذکور شد ظاهرا صحیح باشد یا اگر نیت
کند که غسل جنابت میکنم قربة الی الله و معنی غسل جنابت همین است که غسل میکنیم که جنابت بر طرف
شود و لیکن بعنوان نذر چه عمده است و بر همه اقوال علما صحیح است و اگر همین را در همه غسلها و وضو و
تیمم رعایت نماید نهایت احتیاط بجا آورده است و اگر در وضوی پیش از وقت وضو را بقصد دو رکعت
نماز سنت بجا آورد بهتر است و چون وقت داخل شود بآن وضو نماز واجب میتواند کرد بنابر قول
علما و اگر درین صورت قصد قربت کند کافیست و اشکالی که هست آنست که میان خود و جناب
اقدس آلهی نیت را درست کند که من اطاعت فرمان آلهی میکنم چون فرموده است که این
عبادات بجا آورید و اصلا قصد بهشت و خلاصی از جهنم را منظور ندارد و چون این معنی بسیار مشکلست
اگر قصد رضای آلهی را با قصد خلاصی از عذاب آلهی و رسیدن بمراتب عالیه بهشت بجا آورد
صحیح است و نباید که محض طمع بهشت و خلاصی از جهنم منظور نظرش باشد و این نیات افضل از اراده
عبادت درست میباید کرد و بعد از آن در حال عبادت همین بس است که متذکر باشد
که غسل میکند و همین که در خاطر دارد که غسل میکند البته خواهد دانست که غسل را از جهة این میکنم
که از حدث جنابت فارغ شوم و نماز توانم کرد و اینها بحسب فرموده آلهی است و لازم نیست که

برزبان راند که غسل لرفع الحدث ولاستباحة الصلوة لوجوبه قربة الی الله یا بفارسی گوید که غسل
میکنم از جهة برداشتن حدث ومباح بودن نماز از جهة رضای الهی وبخاطر گذراند این معانی را هیچ
اینها نیت نیست زیرا که نیت عبارتست از داعی بر فعل بسیار است که قصد شخصی ریاست که
مردمان او را خوب دانند و در خاطر میگذراند که این فعل را محض از جهة رضای الهی بجای می آوردم
و در حضرت حق سبحانه وتعالی میداند که او کاذبست و خود هم نیز میداند که دروغ میگوید و چیزی
که او را برین فعل داشته محض دیدن مردم است لهذا اگر مردم نبینند نمیکند و چون مردم ببینند میکند
پس ظاهر شد که آنچه مردمان وسواس میکنند در نیت و مکرر نیت میکنند کار شیطانست
و یکی از شیاطین نام او وسواس است که حق سبحانه وتعالی فرموده است که سوره قل اعوذ برب الناس را
مکرر بخوانند از روی اخلاص تا حق سبحانه وتعالی شر آن ملعون را از ایشان کفایت کند و دیگر دعاها
که گذشت و بعضی خواهد آمد واگر چنین شخصی از شر شیطان خلاصی نداشته باشد باید که پای نیت عبادات
بجا آورد که در حضوری مشروع نیست او را نیت کردن و محالست که کسی کاری بی نیت تواند کرد
والبته هر کس متوجه مسجد میشود نیت نماز دارد و چون رو بقبله کرد و بنماز استاد نیت نماز دارد
ونماز را از جهة رضای الهی آمده است که بکند و گر نام بردن بیضی است باید که الله اکبر گوید و در وقت
وضو آب بر رو بریزد و همچنین غسل ولهذا در احادیث وضو وغسل وتیمم که حضرات رسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم بیان فرموده اند هیچ جا نفرموده اند که پیش از وضو یا غسل یا تیمم نیت بکنید بلکه
بگذارند و مذکور نیت خود را از جهة رضای الهی خالص کنید و ان شاء الله در نماز تفصیلی داده خواهد شد
جاء نفر من الیهود الی رسول الله صلی الله علیه وآله فسأله اعلمهم عن مسائل فکان
فیما سأله ان قال لای شیء امر الله عز وجل بالاغتسال من الجنابة ولم یأمر بالغسل
من الغائط والبول فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ان آدم لما اکل من الشجرة
دبّت ذلک فی عروقه وشعره وبشره فاذا جامع الرجل اهله خرج من کل عرق وشعرة

فی

فی جسده فاوجب الله عز وجل علی ذریته الاغتسال من الجنابة الی یوم القیامة
والبول یخرج من فضلة الشراب الذی یشربه الانسان والغائط یخرج من فضلة الطعام
الذی یأکله الانسان فعلیه او فعلیهم فی ذلک الوضوء قال الیهودی صدقت یا محمد
بسند قوی کالصحیح منقولست از حضرت سید جوانان اهل بهشت امام حسن صلوات الله علیه که
جمعی از یهودان نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله آمدند و داناترین ایشان از آنحضرت
ده سؤال کرد و از آنجمله این سؤال بود که گفت که حق سبحانه وتعالی از چه جهة امر بغسل فرموده است از
جهة جنابت وغسل را واجب نساخت از جهة غایط و بول آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمود
که چون آدم از شجره تناول نمود لذت آن در جمیع رگهای آنحضرت در هر بنی و در پوست و موی
آنحضرت جا کرد پس چون آدمی با اهل خود جماع کرد منی از هر رگ و موی که در بدن اوست
بیرون می آید پس حق سبحانه وتعالی واجب گردانید بر ذریت آنحضرت که غسل جنابت بکنند تا
روز قیامت و بول از فضله آبی که آدمی میخورد بیرون می آید وغایط از فضله طعامی که میخورد
بیرون می آید پس غسل برین دو امر وضو مقرر ساخت چون از همه اعضا بیرون نمی آید است
وعلت وضو را حضرت بیشتر فرموده بود و چون یهودی گفت راست فرمودی یا محمد و بعضی
اطبا نیز ذکر کرده اند که چون منی از کل بدن بیرون می آید لهذا بعد از آمدن کل اعضا سست میشود
و بسبب آن سستی در همه اعضا بهم میرسد و یبوست طراوت بر طرف میکند پس لازم
که آب بهمه اعضا برسانند تا تدارک آن یبوست بشود و چون در غالب احوال منی که برای این
حکم غسل جاری شد ونادر را که جماع بدون انزال است حکم غالب داده اند طرداً للباب چنانکه
در جمیع احکام شرایع چنین است مثلا شراب حرمتش باعتبار زوال عقل است و آن علت
و اثر که عقل را زایل کند بسیار دارد و علی هذا القیاس پس از این حدیث ظاهر شد که بعضی
غسل جنابت و لازم است قطع نظر از نماز و حکمت که در واقع چون این منی که از شهوت نفسانی

آمده است بسبب آن از قابلیت مناجات اعظم الهی که آن نماز است افتاده است پس
چون غسل میکند حق سبحانه وتعالی بسبب غسل گناهان عضوهای او را همه می آمرزد و قابل آن مناجات
میشود و چنانکه یهودی بعد از آن سؤال کرد که یا محمد چه ثواب دارد کسی که غسل جنابت کند
از جنابت حلال که با حلال خود مجامعت کرده باشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که
چون مؤمن با حلال خود مجامعت میکند هفتاد هزار فرشته بالهای خود میگسترند از جهة نزول
رحمت الهی نازل میشود پس چون غسل میکند حق سبحانه وتعالی بعدد هر قطره آبی که ببدن او
میرسد خانه در بهشت از جهة او بنا میفرماید و این غسل جنابت سری از اسرار الهی است که در میان
او و خلق است و چون کسی بر آن مطلع نیست بغیر از حق سبحانه وتعالی و چون غسل میکند تمامی
نفوس الهی میشود و احادیث صحیحه در وضو گذشت که هر که در وضو بسم الله میگوید چنانست
که غسل کرده است و نظیرش گذشت و در همه جا این قسم تأویل میتوان کرد و اما منافات با ظاهر
ندارد و ظاهرش وجوب لغیره است والله تعالی یعلم و قریب باین علت از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه بطریق کالصحیح که فضل بن شاذان از آن حضرت روایت کرده است در
فرق میان وضو و غسل با علتی که بعد از این مذکور میشود و علاوه علتها بنده که و تعبد است که میباید که آن
منظور بندگان الهی باشد و اینها بمنزله نکات است و بسا باشد که در هر حکمی علتهای بسیار باشد
و عقول هر کس بآن نتواند رسید و در خور عقول مخفی این علتها فرموده باشند و اکثر اوقات
چنین است لهذا اخبار اختلاف عقول مختلف میفرمایند و در واقع همه حق است و همه علت است
والله تعالی یعلم وکتب الرضا صلوات الله علیه الی محمد بن سنان فیما کتب
من جواب مسائله علة غسل الجنابة النظافة لتطهیر الانسان مما اصاب من
اذاه وتطهیر سائر جسده لان الجنابة خارجة من کل جسده فلذلک وجب
علیه تطهیر جسده کله وعلة التخفیف فی البول والغائط انه اکثر وادوم من

الجنابة

الجنابة فرضی فیه بالوضوء لکثرته ومشقته ومجیئه بغیر ارادة منه ولا شهوة و
والجنابة لا تکون الا بالاستلذاذ منهم والاکراه لانفسهم و آنحضرت صلوات الله
علیه نوشته در جواب سؤالاتی که محمد بن سنان از آنحضرت کرده بود و از آنجمله سؤال کرده بود
از علت وجوب غسل جنابت پاکیزگی است که پاکیزه سازد آدمی را از آنچه باو رسیده است از اذی
او و باقی بدن را پاک کند چون منی از جمیع بدن بیرون می آید از جهة جمیع بدن را در غسل جنابت باید شست
و علت سبک ساختن تکلیف وضو از جهة بول و غایط آنست که اینها بیشتر واقع میشوند و
کثیرتر از جنابت است پس حق سبحانه وتعالی از بندگان راضی شد بهمین اعضا چون
بسیار واقع میشود و اگر غسل واجب میساخت بر ایشان شاق بود و هر ساعت غسل کردن و مع
هذا بی اختیاری می آیند در غالب اوقات و شهوتی داعی نیست در فضل اینها و در جنابت بواسطه لذت
و شهوتی که در آن هست و خود را بآن میدارند و گاه گاهی است غسل بر ایشان شاق نبود و غسل
مقرر ساخت مجملا غسل جنابت کفاره آن لذتی است که برده و کفاره گناهانی است که کرده است
و سبب تطهیر ظاهر و باطن است بفضل الهی و اگر در بول و غایط نیز غسل مقرر میساخت بسبب
کفاره گناهان میشد بواسطه مشقت بر ایشان مقرر نساخت و بسم الله را در عوض وضو مقرر ساخت
که بگویند و وضو نیز مثل غسل شود بفضل او تعالی شانه باب الاغسال قال ابو جعفر
الباقر صلوات الله علیه الغسل فی سبعة عشر موطنا لیلة سبع عشرة من شهر رمضان
ولیلة احدی وعشرین ولیلة ثلث وعشرین وفیها ترجی لیلة القدر وغسل العیدین
واذا دخلت الحرمین ویوم تحرم ویوم الزیارة ویوم تدخل البیت ویوم الترویة ویوم
عرفة واذا غسلت میتا وکفنته او مسسته بعد ما یبرد ویوم الجمعة وغسل
الکسوف اذا احترق القرص کله فاستیقظت ولم تغتسل فعلیک ان تغتسل
وتقضی الصلوة وغسل الجنابة فریضة این حدیث محمد بن مسلم است که صدوق از زرارة روایت

کرده است بسند حسن کالصحیح و شیخ بسند صحیح و لیکن صدوق بعضی از حدیث را ترک
کرده است و آنرا ذکر نکرده و محمد ذکر کرده است که حضرت فرموده‌اند که غسل در هفده موضع است اول غسل
شب هفدهم ماه رمضان و آن شبی است که لشکر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
که سیصد و سیزده نفر بودند با لشکر کفار که اضعاف ایشان بودند در چاه بدر [illegible]
و مسلمانان در آن شب بسیار خایف و غمگین بودند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله تا صباح مشغول دعا بودند و در روزش فتح شد و این فتح اعظم فتحها بود که اسلام از آن شد
و صنادید و بزرگان قریش بعضی کشته شدند و بعضی اسیر شدند چون چنین فتحی [illegible]
کرامت فرموده بشکرانه این نعمت سنت است که غسل کنند و آن شب در عبادت باشند
دویم غسل شب نوزدهم ماه رمضان است و درین شب می‌نویسند حاجیانی را که توفیق حج یابند
و بر یک احتمال شب قدر است و احیای این شب سنت است و احادیث غسل این شب
بسیار است سیم غسل شب بیست و یکم این ماه است و این شبی است که اوصیای پیغمبران
درین شب بجوار رحمت الهی واصل شده‌اند و از آنجمله بهترین ایشان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیهم بعالم وصال ارتحال فرموده‌اند و درین شب حضرت عیسی را بآسمان و روح حضرت موسی را
ببهشت بردند صلوات الله علیهما چهارم غسل شب بیست و سیم است و درین شب امید
لیلة القدر هست یعنی احتمال شب قدر درین شب بیشتر از شبهای دیگر هست بلکه البته شب
قدر است چون ائمه معصومین محقق الوقوع است و لیکن بحکمت الهی اقتضا نموده است که صریح
نفرمایند پنجم و ششم غسل عید رمضان و عید قربان است هفتم و هشتم غسل اراده دخول
حرم خداست و آن از محلی است که میل نصب کرده‌اند و ممکنست که مراد از آن مکه معظمه باشد
چنانکه خواهد آمد و همچنین حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن از عایر است تا وعیر و محتملست که
مراد از آن شهر مدینه باشد پیش از دخول و بعد از دخول در حرم در هر دو جا جایز است

نهم روز احرام حج است یا عمره و تغییر اسلوب از جهت آن نموده‌اند که اگر بعضی غسل کنند و تا وقت غروب
احرام نبندند صحیح است دهم روز زیارت است یعنی طواف کعبه و بعضی تعمیم کرده‌اند که شامل طواف
و زیارت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم باشد و هر مزاری و چون احادیث
غسل زیارات قریب بتواتر است و اگر حدیث دیگر نبایستی اشکالی داشت از این حدیث
استدلال کردن بر آن چون ظاهرش طواف خانه است و احتمال غسل زیارت نبی
صلی الله علیه و آله نیز هست که آنهم مراد باشد چون لفظ حرمین از پیش گذشته است و احتمال
هم دارد و لیکن با احتمال استدلال نتوان کردن یازدهم غسل دخول کعبه است پیش از دخول
البته و اینجا نیز مثل سابق است که غسل صبح از برای تمام کافی است بتفصیلی که در کتاب حج خواهد آمد
که خواب نرفته باشد بعد از غسل یا حدث نکرده باشد در غسل احرام و ما بعد علی الخلاف دوازدهم
غسل روز ترویه است و آن غسل روز هشتم ذی الحجه است و در وی بسیار احادیث وارد
شده است که در کتاب حج خواهد آمد با وجه تسمیه عرفه سیزدهم غسل روز عرفه است و آن روز
نهم ذی الحجه است چهاردهم غسل مس میت است هرگاه میت را غسل داده باشی و پیش از غسل بعد
از سرد شدن دست بیدن او رسانیده باشی و خواهی که کفن کنی مستحب است که غسل مس
میت واجب را درین وقت بجا آوری تا در وقت کفن کردن پاک باشی و در بعضی از نسخ
درین کتاب و در خصال و در تهذیب بجای واو واقع شده است و ظاهرا سهو نساخ است
و واو بجا بوده و بنابر نسخه او بعضی گفته‌اند که مراد از او و صلیت میتا غسل میت است یعنی غسل واجب و در
وقت کفن کردن غسل مس میت واجب است چون مس میت کرده است تا غسل واجب را
درین وقت بجا آوردن سنت است و همچنین هرگاه مس میت بعد از سرد شدن و پیش از
غسل دادن کرده باشی غسل از جهت آن واجب است واو در هر دو جا بمعنی واو است چنانکه در قرآن
مجید او جاء احد منکم من الغائط بمعنی واو است چنانکه در باب تیمم مذکور خواهد شد و اینها

مخلوطی است که ضرور کرده است مع هذا اکثر نسخ واو هست و غلط نساخ بسیار است
و قرینهٔ دیگر آنکه مصنف در خصال قبل ازین عبارت گفته است و غسل المیت واذا غسلت
میتا و همچنین در کتاب امالی و غرض ازین تطویل آنست که این غلط را بزرگان کرده اند
بواسطهٔ عدم تتبع و بنابران نسخ هر نسخه پانزدهم غسل میت خواهد بود و بنابرین نسخه و نسخه محمد
پانزدهم غسل جمعه است شانزدهم غسل کسوف یا خسوف هرگاه تمام قرص گرفته باشد و بیدار
نشوی و نماز نکرده باشی پس بر تو لازم است که غسل کنی و نماز کسوف شمس یا خسوف قمر را
قضا کنی و عبارت خصال ابن عنوان است که فاغتسل واقض الصلوة و در عبارت شیخ
فاغسل هست و قضا ساقط شده است بنابرین سید محمد و بعضی دیگر گفته اند که در ینجا قضا مذکور
نیست پس ظاهر شد از کلم نساخ افتاده است مشکلست قایل شدن باستحباب غسل از
جهة ادا با آنکه وقتش معلوم نیست که چه مقدار خواهد بود خصوصا هرگاه که بشروع در انجلا وقتش بگذرد
رود و بعضی از اصحاب گفته اند که اگر رصدی عادل خبر دهند اعتماد میتوان کرد در تطویل
نماز پس اگر ایشان خبر دهند که وقتش طولی دارد و زمان غسل قریب بزمان خسوف باشد
مثلا بلاد حاره که در هر وقت و در همه جا غسل میتوان کرد و در ینصورت نیز اشکال زایل نمیشود
چون رصدی را محال است که علم بهم رسد غالبا و اعتماد بظن ایشان کردن بی پیوستند ترتیبی
مشکلست و از آنکه روایت بلفظ امر واقع شده است بعضی قایل بوجوب یا استحباب
مشکلست و اولی آنست که در غسل از جهة قضا قصد قربت کند والله تعالی یعلم هفدهم غسل جنابت
واجب است که وجوب آن از قرآن مجید ظاهر شده است و چنین واجبی را در اصطلاح
حدیث فریضه میگویند و بنابر نسخه که غسل میت دارد این جمله بر سر خود خواهد بود و هفده
عدد غسل سنت خواهد بود و سنت در اصطلاح حدیث آنست که در قرآن مجید ظاهر
مذکور نباشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنرا گفته باشد اعم از آنکه واجب باشد یا سنت

پس غسل

پس غسل میت و غسل مس میت که مذکور شده است سنت است یا بمعنی و بنابر ظاهر
این حدیث سید مرتضی رضی الله عنه غسل مس میت را سنت میداند بلکه غسل میت را
نیز زیرا که غسل میت را از ازالهٔ نجاست میداند و نیت در کار نمیداند و اگر نیت کند ثواب خواهد
داشت و سنت خواهد شد و چون احادیث صحیحه در غسل مس میت بعنوان امر و واجب وارد
شده است و معارضی ندارد و الاشهر این خبر و این قایل تاویل هست اکثر علما قایل بوجوب آن
شده اند و البته ترک نباید کرد و اگر قصد قربت کند بهتر است تا آنکه قصد وجوب یا ندب
نکند والله تعالی یعلم و بنابر آنکه جمله آخر بر سر خود باشد و غسل المیت نباشد میباید که واو اغتسلت
چنانرا بمعنی غسل میت بگیرد و غسل مس را هم جدا حساب کنند یعنی سنت و آن تقدیم آنست بر
کفن و حنوط و واجب و آن مطلق غسل مس است بعد از سرد شدن و قبل از غسل دادن و بعضی
غسل عیدین را یکی حساب کرده اند و همچنین دخول حرمین را و در ینصورت هم عدد کم میشود و
بعوض آن غسل میت و غسل نجاست زیاد میشود و حکمی بسبب اینها تغییر نمییابد بلکه محض تصحیح عدد است
وقال الصادق صلوات الله علیه غسل الجنابة والحیض واحد و آنحضرت
صلوات الله علیه فرموده اند که غسل حیض و جنابت یکیست یعنی در کیفیت مساوی اند یا در وجوب مساوی اند
یا در هر دو یا در آنکه تداخل میشود و در هر یک ازینها روایات صحیح و موثق و حسن وارد است
اما کیفیت پس شکی نیست که چنانکه در غسل جنابت ترتیبی است همچنین در غسل حیض و سایر
اغسال صحیح است و در ارتماسی نیز حیض با جنابت یکسانست و همچنین در وجوب که گفته
باجماع علمای اسلام و در تداخل اغسال نیز احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار است از آنجمله در حدیث
صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت سؤال کردند که هرگاه زنی
جنب باشد و حایض شود آیا غسل جنابت برو واجبست حضرت فرموده اند که غسل جنابت و حیض یکیست
و ظاهر این حدیث آنست که غسل حیض از جنابت مجزیست و دلالت میکند بر آنکه در غسل حیض نیز

وضو در کار نباشد و پنج حدیث کالصحیح از زراره و عبد الله حلبی و محمد حلبی و ابو بصیر و جمیع خبث از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت فرمودند که غسل جنابت و حیض یکیست و یک
غسل کافیست و حدیث کالصحیح و حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که هرگاه بعد از صبح غسل کنی آن غسل مجزیست از
جنابت و جمعه و عرفه و عید قربان و کشتن و سر تراشیدن و کشتن کوسفند و زیارت
و هرگاه چند حق خدا جمع شود یک غسل کافیست از جنابت و احرام و غسل جمعه و غسل حیض و غسل
عید ایشان پس اگر ظاهرا عذر در بین نباشد که حایضی که جنب باشد اگر یک غسل کند
و قصد رفع حدث جنابت و حیض هر دو یا قصد استباحت صلوة تنها کند صحیح است و جمعی گفته اند
که اگر بقصد غسل جنابت کند از حیض مجزیست بالاجماع و اگر قصد رفع حدث حیض کند خلافست
بعضی گفته اند که مجزیست چنانکه ظاهر روایاتست و بعضی گفته اند که اگر وضو هم کند مجزیست و الا فلا
و بعضی گفته اند که با وضو نیز مجزی نیست و حق آنست که بی وضو هم مجزی است و اگر وضو بسازد
احوط است و بهتر آنست که بقصد هر دو بسازد و این اقاویل در صورتیست که دو غسل واجب
با یکدیگر جمع شود با هم اما اگر غسل سنتی با غیر سنتی جمع شود مثل غسل جنابت و جمعه بعضی گفته اند
که درینجا قصد هر دو نمیتوان کرد چون وجوب و سنت ضد یکدیگرند و حق آنست که قطع
نظر از حدیث هم این وجه صحیح نیست و با هم جمع میشوند مع هذا همچنین حدیثی باشد که اول
بسه طریق نقل کرده شیخ ابن ادریس از کتاب حریز نقل کرده است از زراره از احدهما صلوات الله
علیهما و کلینی بسند حسن کالصحیح و شیخ بسند حسنی دیگر کالصحیح روایت کرده اند
از حریز از زراره و درین صورت اگر قصد هر دو کند ظاهرا بهتر است و همچنین اگر قصد جنابت
کند جمعی کثیر گفته اند که کافیست از غسل جمعه و اگر قصد غسل جمعه کند خلافست و مشهور آنست که مجزی
نیست از غسل جنابت و حق آنست که این نیز مجزیست اما بهتر آنست که اول غسل جنابت

بکند

بکند و بعد از آن غسل جمعه احتیاطاً بجا آورد باین قصد که اگر مطلوب الهی باشد فبها و الا لغوی
باشد و همچنین در صورتیکه غسل جنابت و حیض جمع شده باشد اولی آنست که اول غسل جنابت
را واقع سازد و بعد از آن غسل حیض احتیاطا بکند تا بقول همه علما عمل کرده باشد والله تعالی یعلم
وَرُوِيَ اَنَّ مَن قَتَلَ وَزَغاً فَعَلَيْهِ الغُسْلُ و در روایتی واقع شده است که هر که چلپاسه را
بکشد بر او لازمست غسل و کلینی بسند قوی از عبد الله بن طلحه روایت کرده است که
گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از وزغ که چلپاسه است حضرت فرمودند
و آنچه در معموره است مار مالیک میگویند و آنچه در صحراست بزرگش را آفتاب پرست و کوچکش را
انگشت عروسان و هم بچه مثل بچه آدمی دارند و بعضی سوسمار را نیز از جنس او دانند و وزغ میدانسته
حضرت صلوات الله علیه فرمودند که رجس است یعنی نجس لهذا بعضی قایلند بنجاستش و بعضی حمل بر
مبالغه کرده اند پس حضرت فرمودند که همه افراد آن مسخ اند و چون آن را بکشی غسل بکن بعد از آن
فرمودند که پدرم میگفت که هر یک از بنی امیه که میمیرد بصورت وزغ میشود و چون عبد الملک بن
مروان مسخ شد بصورت وزغ و ناپدید شد و فرزندانش از فضیحت و رسوایی ترسیدند چوبی
تراشیدند و کفن در آن پوشانیدند و دفن کردند و کسی بر آن مطلع نشد مگر ما و فرزندانش
و احادیث معتبره درین باب وارد شده است تا آنکه دمیری در کتاب حیوة الحیوان از
مستدرک حاکم که معتمد علمای سنت است از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده است که گفت متعارف
چنین بود که هر فرزندی که حق سبحانه و تعالی کرامت میکرد ما را بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله میبردیم تا آنحضرت از جهة او دعا کند پس مروان بن الحکم را بخدمت آن حضرت
بردند حضرت فرمود وزغ بن وزغ ملعون بن ملعون و کلینی نیز قریب باین از زراره از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است بسند کالصحیح وَقَالَ بَعْضُ مَشَايِخِنَا اِنَّ
العِلَّةَ فِي ذَلِكَ اَنَّهُ يَخْرُجُ مِن ذُنُوبِهِ فَيَغْتَسِلُ مِنْهَا و بعضی از مشایخ ما دانا

میکشند که علت غسل آنست که هر که وزغ را میکشد از گناهان بیرون می آید پس غسل میکند
بعنوان غسل توبه که چون بتوبه پاک میشوند غسل میکنند چنانکه خواهد آمد همچنین قاتل وزغ از گناهان
بیرون می آید و ظاهر احادیث برمعنی داشته باشند و از مشایخ شنیده ام که کسی که وزغ را
بیک ضربت بکشد هفتاد حسنه دارد و اگر بدو ضربت بکشد بیک حسنه دارد و از جهت تقویت
ایمان وضعف آن و چون مشایخ صدوق دران زمان اظهار این معنی نمیتوانستند کرد به
مزخرف میزدند هر چند زمان خلفای بنی عباس بود و ایشان با بنی امیه بد بودند اگر این
سخنان را علمای سنیان میکشند هرزه شت اما اگر شیعه میگفتند آزار میرسانیدند چنانکه
ملا سعد الدین ذکر کرده است لعن یزید و اصحاب او را و لعن هر کس را که با اهل بیت رسول
صلی الله علیه و آله بد کرده اند و بعد از ان ذکر کرده است که چرا بعضی از علما منع کرده اند از لعن
ایشان تا تعدی نکند باعلی فاعلا و مراد وسلش از اعلی اول معاویه است و از ثانی ثلثه لعنهم الله
و اظهار کرده است که ایشان اصلا اند بلعن از جهت آنکه بنای ظلم را اولا ابو بکر و عمر گذاشتند
در غصب حق امامت و فدک و میراث و شهادت حضرت فاطمه و شهادت باقی ائمه صلوات
الله علیهم و این دلالت میکند بر تشیع مولانا یا آنکه حق سبحانه و تعالی بر زبانش جاری ساخت
بی اراده او چنانکه از بسیاری از علمای ایشان واقع شده است و قاضی نور الله رحمه الله
در مجالس المؤمنین اکثر را نقل کرده است وَرُوِيَ اَنَّ مَنْ قَصَدَ اِلَی مَصْلُوبٍ فَنَظَرَ
اِلَیْهِ وَجَبَ عَلَیْهِ الْغُسْلُ عُقُوبَةً و روایتی وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله
علیهم که هر که بقصد دیدن حلق کشیده برود و او را ببیند واجبست برو غسل از جهت عقوبت
برین عمل و ظاهر شکل آنست که مصلوب بیگناه باشد و اگر مصلوب شرعی باشد سنت است
که سه روز او را بر دار گذارند تا عبرت دیگران شود و پس دیدن او خوب خواهد بود در قلیل
بار زغایتش آنکه جمعی از علما تخصیص داده اند این حکم را با بعد سه روز چون مشروع نیست که از ان

بعد از ان

بعد از ان تعمیم کرده اند که خواه شرعی باشد و خواه غیر شرعی و خواه بنهج شرع او را حلق کشیده
باشند یا نه و از مشایخ شنیده ام که نهج شرعی آنست که مصلوب را رو بقبله بر چوب
دار بیهند تا او را بجا بیرد و صلب بنص قرآن از جهت قطاع الطریق است که در کتاب حدود خواهد
آمد و مناسب آنست که اگر شرعی باشد بعد از سه روز غسل کنند و اگر غیر شرعی باشد در همه
وقت و ظاهر کلام صدوق آنست که واجب باشد و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و احوط آنست
که بدیدن مصلوب نروند و اگر بروند غسل را بر سبیل قربت واقع سازند و قصد وجوب ندب
نکنند وَسَاَلَ سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ اَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ عَنْ غُسْلِ الْجُمُعَةِ
فَقَالَ وَاجِبٌ فِی السَّفَرِ وَالْحَضَرِ اِلَّا اَنَّهُ رُخِّصَ لِلنِّسَاءِ فِی السَّفَرِ لِقِلَّةِ الْمَاءِ وَقَالَ
غُسْلُ الْجَنَابَةِ وَاجِبٌ وَغُسْلُ الْحَیْضِ وَاجِبٌ وَغُسْلُ الْاِسْتِحَاضَةِ وَاجِبٌ
اِذَا احْتَشَتْ بِالْکُرْسُفِ فَجَازَ الدَّمُ الْکُرْسُفَ فَعَلَیْهَا الْغُسْلُ لِکُلِّ صَلَوتَیْنِ وَلِلْفَجْرِ
غُسْلٌ وَاِنْ لَمْ یَجُزِ الدَّمُ الْکُرْسُفَ فَعَلَیْهَا الْوُضُوءُ لِکُلِّ صَلوةٍ و سؤال کرد سماعه از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه از غسل جمعه پس حضرت فرمودند واجبست غسل جمعه در سفر و حضر
و لیکن رخصت داده اند زنان را در سفر که غسل نکنند چون در سفر آب کم میباشد و در نسخه تهذیب کلمه
که نزد بنده هست و لقلة الماء است یعنی در سفر و در وقت آب هر زنان را رخصت داده و در بعضی نسخ
که متعلق به همه باشد یعنی در کمی آب به همه کس رخصت داده اند و لیکن نسخه تهذیب موافق فقیه است و همچنین
نسخه علل بعد از ان حضرت صلوات الله علیه فرمودند که غسل جنابت واجبست و غسل استحاضه
واجبست هر گاه مستحاضه خرقه را از پنبه پر کند و خون از پنبه در گذرد و پس برو واجبست
که غسل کند از جهت نماز ظهر و عصر هر دو با هم کند و غسلی کند از جهت نماز شام و خفتن و هر دو را باهم
بگذارد و غسلی کند از جهت نماز صبح و اگر خون از پنبه در نگذرد و پس برو واجبست که از جهت
هر نمازی وضو کند و این حدیث در همه کتب مشتمل است برین عبارت فَعَلَیْهَا الْغُسْلُ کُلَّ یَوْمٍ

مرة والوضوء لكل صلوة یعنی واجبست برین زن که هر روز یک غسل کند واز جهة هر نماز
وضوء بسازد وصدوق نیز قایلست بغسل از برای متوسطه وبعد ازین خواهد آمد وفرق
چنین کرده است میان قلیله ومتوسطه وکثیره که اگر خون بظاهر پنبه رسد قلیله است واگر
بظاهر رسد ودر گذرد وسیلان کند متوسطه است واگر سیلان کند کثیره است و
مستند این تفصیل همین حدیث است پس ظاهر آنست که از نساخ افتاده باشد ومحتملست که مذهب
صدوق این باشد که استحاضه دو صورت دارد قلیله وکثیره وآنچه بعد ازین میگوید مذهب
پدر اوست ولیکن مناسب طریق او اینست که حدیث را چنانکه وارد شده است نقل کند و
بعد از ان تاویل کند نه آنکه از حدیث بیندازد واگر جاها چنین میکند پس البته از نساخ افتاده
است ودر باب استحاضه اشاره باحادیث خواهد شد انشاء الله تعالی وغسل النفساء
واجب وغسل المولود واجب وغسل زنی که زائیده باشد وخونش باید وبسته شود
وازده روز یا هیجده روز علی الخلاف گذرد واجبست وغسل فرزندی که متولد شود واجبست
ودرین غسل خلافست که واجب است یا سنت مشهور استحبابست وخلاف است که
غسل است وترتیب دارد یا شستن بچه است از خون مشهور اول است وخلاف است که
میرزند یا پنبه راز میکنند ودر بدنش همانند ظاهرا هردو سنت است اول پنبه مالیدن
از جهة ازاله خونست وبعد از ان غسل است والله تعالی یعلم وغسل المیت واجب
وغسل من غسل میتا واجب وغسل المحرم واجب وغسل یوم عرفة واجب وغسل
الزیارة واجب الا من علة وغسل دخول البیت واجب وغسل دخول الحرم واجب
ونستحب ان لا یدخله الرجل الا بغسل وغسل المباهلة واجب وغسل الاستسقاء
واجب وغسل اول لیلة من شهر رمضان یستحب وغسل لیلة احدی و
عشرین سنة وغسل لیلة ثلث وعشرین لا تترکه فانه یرجی فی احدهما

لیلة

لیلة القدر وغسل یوم الفطر وغسل یوم الاضحی لا احب ترکهما وغسل الاستخارة
یستحب وغسل مسلمان مرده واجبست وغسل کسی که غسل دهد مرده را واجب است بتفصیلی
که گذشت وخواهد آمد وغسل محرم که اراده احرام بحج یا عمره داشته باشد واجب است واکثر
علما سنت میدانند وبعضی واجب میدانند بسبب این حدیث وحدیث کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که غسل در هفده موضع هست وازانجمله غسل فرض است غسل
جنابت وغسل مس میت وغسل احرام واحادیث بسیار که بلفظ امر وارد شده است و
احوط آنست که ترک نکند وقصد وجوب وندب نکند وغسل روز عرفه واجب است
یعنی سنت موکد است وهمچنین هرچه بعد ازین وارد شده است هم یعنی مبالغه در استحبابست
باتفاق علما وبهتر آنست که این غسل را قریب بزوال واقع سازد وغسل زیارت خانه که
طواف باشد واجبست واکثر علما غافل شده اند واین حدیث را دلیل غسل زیارت رسول خدا و
ائمه هدی صلوات الله علیهم ذکر کرده اند وبر تقدیری که اعم باشد از جهة استدلال نمیتوان کرد
باین حدیث وامثال این چون درمیان افعال حج وارد شده است وآن قرینه طوافست و
از جهة خصوص زیارات احادیث صحیحه وارد شده است که خواهد آمد وهمچنین از جهة اکثر آنچه در
حدیث وغیر این وارد شده است هر یک در محل خود احادیث بسیار وارد که مذکور خواهد
شد ولیکن دأب محدثین وعلماست که در باب طهارت ذکر میکنند اینها را مجملا ودر
ابواب خود مفصلا واین غسل زیارت خانه سنت موکد است مگر آنکه مانعی داشته باشد
وغسل دخول خانه کعبه واجبست وغسل دخول حرم واجب است وسنت است که بی غسل داخل
حرم نشود واین نیز قرینه ایست که دلالت میکند بر آنکه واجب بمعنی سنت موکد است و
غسل مباهله واجب است ومشهور میان علما آنست که مراد روز مباهله است که روز بیست و
چهارم یا بیست وپنجم ذی الحجه است که حضرت سید المرسلین وحضرت امیر المؤمنین وفاطمه زهرا

و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم مباهله نمودند با نصارای نجران بامر الهی که
قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله
علی الکاذبین یعنی اگر بعد از آنکه حق را بدلایل بریشان ظاهر ساختی با تو مجادله نمایند
بگو با ایشان که با شما مباهله میکنیم باینکه ما پسران خود را میخوانیم که بیایند و شما پسران خود را
و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما کسی را که بمنزله جان ماست و شما نیز ایشان را میخوانید
و بعد از آن نفرین میکنیم و لعنت الهی را بر کسی میکنیم که از میان ما و شما که دروغگو باشد
و بعد از آنکه چنین مقرر شد روز دیگر حضرت سید المرسلین عبای بر دوش گرفته و
حضرات امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین را صلوات الله علیهم داخل عبا کردند و ام سلمه و عایشه
بروایت سنیان خواستند که داخل شوند حضرت نگذاشت و از این آیه معلوم شد که حضرت
امیر المؤمنین بمنزله جان پیغمبر است و در جمیع کمالات بغیر از نبوت با آنحضرت شریکست چنانکه اخبار
متواتره عامه و خاصه بر این معنی شاهدست پس آن حضرت باین جلال متوجه صحرا شدند از جهت مباهله
چون صد و پنجاه کس از علمای نصاری آمده بودند و این معنی را مشاهده نمودند با خود گفتند که
محمد نفرین کند یک نصرانی بر روی زمین نخواهد ماند چون [illegible] خود را با تضرع
و زاری بخدمت آنحضرت آمدند و استقاله کردند از آن عهد که یا رسول الله ما با تو مباهله نمیکنیم
بر ما رحم کن و از آن عهدی که کردیم باز گرد حضرت فرمودند که برگشتم و با شما جنگ میکنیم گفتند
طاقت جنگ تو نداریم یا چون بر تو شمشیر کشیم هرگاه بمباهله راضی نشویم بجنگ چون راضی
نخواهیم شد حضرت فرمودند که پس جزیه مقرر سازید حضرت جزیه بریشان مقرر ساختند و فرمودند
که عذاب را از خود دور کردید و الله که اگر دعا میکردم نصرانی بر روی زمین نمیماند و آتشی
در نجران که شهر ایشانست می‌افتاد که از پرندگان احدی نمیماند و چون در این روز حجت اسلام
ظاهر شد و بزرگی اهل بیت آن حضرت بمنصه ظهور رسید مرتبه که سنیان با آن

شقاوت

شقاوت جمیع آنچه مذکور شد از عایشه و ام سلمه و غیرهما روایت کرده اند در جمیع کتب تفاسیر و احادیث
خود پس لازم است تعظیم این روز بغسل و دعا و نماز این سخن علماست که از این حدیث فهمیده اند
و لیکن در حدیث وارد شده است که روز مباهله بلکه مباهله واقع شده است و آنچه این بنده
مییابم آنست که شیخ مفید ابتدا از این سهو کرده است بعد از آن باقی متابعت کرده اند
بلکه سنت است غسل از جهة فعل مباهله چنانکه کلینی روایت نموده است بسند حسن کالصحیح از
ابو مسروق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که عرض نمودم که من با عامه بحث میکنم و دلیل
بر امامت حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم از آیات قرآنی میآورم و همه را
بخدمت حضرت عرض کردم که من حجت بر ایشان تمام میکنم و ایشان جدل میکنند و قبول نمی
کنند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه چنین شود با ایشان مباهله کن عرض نمودم
که بچه عنوان مباهله نمایم حضرت فرمودند که سه روز اصلاح خود بکن یا آنکه در آن سه روز مخالفت
الهی مکنی و گمان دارم که حضرت فرمود که روزه بگیر و غسل بکن و با او بصحرا رو و انگشتان دست
راست را در انگشتان او کن و با او بانصاف سر کن یا آنکه اول خود را مقدم دار و بگو که
اللهم رب السموات السبع و رب الارضین السبع عالم الغیب و الشهادة الرحمن
الرحیم اگر ابو مسروق انکار حقی کند و دعوی باطل پس فرست عذابی از آسمان یا معذب
ساز او را بعذاب الیم و در زمین بعد از آن نفرین برو کن و بگو اگر فلانی انکار حقی کرده است
و دعوی باطل پس بفرست برو عذابی از آسمان یا معذب ساز او را بعذاب الیم پس حضرت
فرمود که البته زمانی نخواهد گذشت که خواهی دید که او ببلایی مبتلا خواهد شد راوی میگوید که چون یافتم
کسی مباهله کردم و ایشان ببلاها مبتلا شدند دیگر هرکه را بمباهله خواندم قبول نکردند و در حدیث
صحیحی وارد شده است وارد شده است که هفتاد مرتبه این دعا و نفرین را بکن و دیگر اخبار
بسیار در این باب وارد شده است و آداب مخفی بود چنانکه صفوانی که استاد شیخ مفید

و معاصر ابن بابویه است و عظیم الشان بود روزی در مجلس ابن حمدان با قاضی موصل بر
سر امامت علی بن ابی طالب سخن در آمد و هر چند صفوانی دلایل میگفت او مکابره میکرد تا آنکه
صفوانی با او گفت که با تو مباهله میکنیم قرار دادند که فردا مباهله کنند روز دیگر مباهله کردند و دست
در دست یکدیگر کردند و مقرر بود که هر روز قاضی بخانهٔ امیر ابن حمدان حاضر میشد آن روز و روز دیگر
نیامد امیر گفت که احوال قاضی را خبر بگیرند خبر گیرنده رفت و برگشت و گفت که قاضی همان ساعت که از اینجا
برخواست تب کرد و آن دستی که بمباهله دراز کرده بود باد کرده و سیاه شده است
و روزی دیگر قاضی بجهنم واصل شد پادشاهان آل بویه او را طلبیدند و بسیار نزد ایشان معتبر شد
و حکایت میرزا مخدوم شریفی در مجلس شاه اسمعیل ثانی و مباهله نمودن میر مرتضی با او و اخراج او
در روز بیست و سیم مباهله از ایران مشهور است پس ظاهر شد که غسل از برای مباهله این غسل است والله تعالی اعلم
دیگر غسل استسقا واجب است و کیفیت نماز استسقا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و غسل شب
اول ماه رمضان مستحب است و غسل شب بیست و یکم و شب بیست و سیم سنت است از آنکه
مگر و صدوق [illegible] ترک کرده است و در کلینی و تهذیب هست پس سنتی که آمده
قدر در یکی از این دو شب هست و در کلینی و تهذیب بلفظ جمع واقع شده است و ظاهر آن است
که مراد شب اول و این دو شب باشد و محتمل است که مراد شب نوزدهم و این دو شب باشد
و بظهور که گذشته باشد چون سماعا از آنحضرت مکرر شنیده بوده و ممکن است که بر سبیل تغلیب بلفظ
جمع وارد شده باشد و چون شب قدر بهتر از هزار شب است اما در اینجا نسخهٔ صدوق
و غسل روز عید فطر و عید اضحی سنتی است که هرگز ندیده‌ام که کسی ترک این دو غسل کند و در اینجا
نیز سنت از علم صدوق ترک شده است و غسل استخاره مستحب است و جمعی از علما گفته‌اند که مراد
از این استخاره‌ای چند است که بعد از این مذکور خواهد شد و لیکن سهو کرده‌اند بلکه ظاهر حدیث
مطلق استخاره است و استخاره‌ای که غسل در آن وارد شده است مؤید عموم است و لا اقل در اینجا

که باشد

که باشد و مبالغه بیشتر باشد ان شاء الله در باب استخارات مفصل مذکور خواهد شد
و این خبر سماعه موثق کالصحیح است باصطلاح متأخرین و تا غایت ندیده‌ام که کسی در این حدیث
سخنی گفته باشد بلکه همه اصحاب آن را قبول نموده و بآن عمل کرده‌اند و مؤید آنکه فضلا که در این
حدیث وارد شده است احادیث صحیحه وارد شده است از آنجمله در حدیث صحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که در چهارده موضع غسل هست غسل جنابت و غسل
جنب و غسل کسی که غسل داده باشد میت را و غسل جمعه و عید فطر و عید اضحی و روز عرفه و غسل احرام و دخول
کعبه و دخول مدینه و دخول حرم و زیارت و شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم ماه رمضان
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که غسل کن در روز
عید قربان و عید فطر و جمعه و هر گاه غسل میت داده باشی چون لازم دار و دست میت از غالبا
لهذا اکثر روایات باین عنوان وارد شده است و جمعی از اصحاب توهم کرده‌اند که مراد از
طهارت غسل میت است مع هذا در چند حدیث غسل میت وارد شده است و این عبارت هم وارد
شده است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که غسل
از جنابت است و غسل جمعه است و عیدین و روز عرفه و سر شب ماه رمضان و از جهت دخول حرم
و از جهت دخول کعبه و دخول مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جهت غسل دادن میت یعنی غسل مس
میت و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه چند روایت وارد شده است که شبهای
و در ماه رمضان غسل بکنید و در روایتی وارد شده است که ده آخر ماه را هر شب غسل کنید
و شب بیست و سیم دو غسل بکنید یکی غسل در اول شب و یکی در آخر شب و ایضا در کتاب اقبال
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل کرده است که هر که شب اول و نیمه و آخر ماه رجب
غسل کند از گناهان بیرون می‌آید مثل روزی که از مادر متولد شده باشد و اکثر علما ذکر کرده‌اند
غسل بیست و هفتم رجب را چون شب مبعث است و حدیثی در آن بنظر رسیده است البته علما

دیده‌اند غسل عید غدیر مجمع علیه است و در روایت علی بن الحسین از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است و روایت ابو بصیر از آنحضرت صلوات الله علیه در غسل
نیمه شعبان وارد شده است و غسل شب عید فطر در روایت حسن بن راشد از آنحضرت
صلوات الله علیه وارد شده است و در روایات نمازهای حاجت و استخاره و اعمال آنها
در اواخر کتاب صلوة خواهد آمد و در روایات غسل از جهت افعال حج در کتاب حج نیز خواهد آمد
با روایات غسل از جهت دخول مکه و غیر آن ان شاء الله تعالی وقال رجل للصادق صلوات الله
علیه ان لی جیرانا ولهم جوار یتغنین ویضربن بالعود فربما دخلت
المخرج فاطیل الجلوس استماعا منی لهن فقال له الصادق صلوات الله علیه
لا تفعل فقال والله ما هو شیء آتیه برجلی وانما هو سماع اسمعه باذنی فقال
له الصادق صلوات الله علیه تالله انت اما سمعت الله عز وجل یقول
ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا فقال الرجل
کانی لم اسمع بهذه الآیة من کتاب الله عز وجل من عربی ولا عجمی لا جرم
انی قد ترکتها وانی استغفر الله فقال له الصادق علیه السلام قم فاغتسل
وصل ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوء حالک
لو مت علی ذلک استغفر الله واسئله التوبة من کل ما یکره فانه
لا یکره الا القبیح والقبیح دعه لاهله فان لکل اهلا جمعی از علما نقل کرده‌اند
این حدیث را و حکم کرده‌اند بانکه مرسلست ولیکن مرسل صدوق مثل مسند است و بعضی ازینها
ما طاب ثراه با علما غوغا داشته که عجب از ایشان که کلینی این حدیث را بعنوان سند
موثق ذکر کرده است و او نیز اشتباه کرده است بلکه باصطلاح متاخرین صحیح علی الاسناد
چون کلینی بی واسطه از حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است علی بن ابراهیم از

از هرون بن مسلم از مسعدة بن زیاد از آنحضرت صلوات الله علیه که گفت مسعده که من در
خدمت آنحضرت بودم که شخصی گفت پدر و مادرم فدای تو باد و بدرستی که مرا همسایه چند هست
و ایشان کنیزکان دارند و خوشخوانی و سرود میکنند و عود مینوازند و من بسیار هست
که داخل خلا میشوم و نشستن را طول میدهم که صدای آن زنان و عود ایشان را بشنوم حضرت
صلوات الله علیه فرمودند که دیگر چنین مکن آن مرد گفت که والله من نزد کنیزکان نمیروم که
ایشان را ببینم گوشم خود صدای ایشان میشنوم چه ضرر دارد حضرت صلوات الله علیه فرمودند
که دیگر چنین مکن مگر نشنیده در کلینی و بعضی از نسخ فقیه تالله انت یعنی تو مردی که بخدای
بس وضدا باشی مگر نشنیده که حق سبحانه و تعالی میفرماید و در بعضی از نسخ فقیه تب
یعنی از برای خدا توبه کن و در بعضی یا لله است که از روی تعجب باشد چنانکه متعارف که
عجم میگوید خدایا ببین که چه میگوید مگر نشنیده که حق تعالی در قرآن مجید میفرماید که بدرستی در روز
که فردای قیامت از گوش شما و چشم شما و دلها همه سوال خواهند کرد که چرا چیزی چند را که گفته
بودم مشنوید چون سازها و سرودها شنیدید و همچنین هرچه غیبت است شنیدن بود
غیبت مومنان و بهتان بر ایشان و سخنان بد و بیهوده و چرا نشنیدید و آنچه از واجبات
شنیدن از سخنان خدا و رسول و ائمه هدی و سخنان علمای دینی الله و داد مظلومان
نصایح ناصحان و خیرخواهان و امثال اینها را چرا نشنیدید و همچنین چون حق سبحانه و تعالی بخشیده
شما چشم به تو عطا کرده بود و فرموده بود که فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی ای صاحبان
بصر و بصیرت عبرت بگیرید بانکه تفکر کنید در هر ذره از ذرات موجودات و بدانید که آنرا
خالقی دارد که آنرا از کتم عدم بیرون آورده و وجود در آورده و در هر ذره آثار صنع و قدرت و
علم و حکمت خود جا داده و بدانید که امثال شما با این عقل ضعیفی که دارید نمیخواهید که شما را
و هند بانکه کاری را بد کرده اید باعث کرده اید چون نسبت توان داد بخدا وند

که همه کمالات بالفعل اوست بلکه هر کمالی داده اوست پس باید نسبت مدهید که چیزی را
عبث آفریده است و هزاران حکمت در خلق آن جای نداده باشد و همچنین مدانید
که با آنکه افاضه جود و وجود بر هر ذره از ذرات کند محالست که او را بقا باشد چه قلب حقایق
محالست و ممکنات بعین حقیقت اوست و عدم لازمه ذات او و بدون تاثیر واجب الوجود
بالذات ممتنع الوجود است و بدانید که حکمی سیما خلایق ذوی العقول را داع نشد که
چنین نهاده اند و چند روزی از جهة تحصیل کمالات درین خراب آباد دنیا فرستاده و
هر روزی چیزی با بدار اسباب انعام ابدی ببرد و عنقریب نوبت با یکیک رسیده است
و از خصوص چشم چیزها طلب نموده اند که بجا آورد با نگریستن در علوم دینیه از قرآن و حدیث و
دعا کند و چشم از دیدن زنان نامحرم و مردان از روی شهوت نگاه دارد و در امور دنیا
و زینتهای آن نیندازد و چنانکه گذشت اند در باب حقوق و غیره مذکور خواهد شد و دل که بمنزله پادشاه
در بدن عزت او را بدارید و او را از زنگ تعلقات مکدر مگردانید و چون عرش اعظم حق سبحانه
و تعالی است او را از قاذورات جهل و بخل و کبر و عجب و حسد و عداوت مؤمنان و کینه و مکر و
ریا و امثال اینها پاک گردانید و باضداد اینها از علم و جود و تواضع و خود را خوار داشتن
و دیگری را بر خود تفضیل دادن و دوستی با مؤمنان کردن و خیرخواه ایشان بودن و اخلاص
از برای خدا بودن و امثال اینها از صفات کمال زینت دهید و بیارایید تا قابل محبت
و معرفت الهی شود پس آن مرد گفت که گویا من نشنیده بودم این آیه را از کتاب
الهی نه از عربی و نه از عجمی حالا که شنیدم ناچار ترک نمودم و توبه میکنم که دیگر نکنم و طلب مغفرت
از حق سبحانه و تعالی میکنم که از تقصیرات گذشته درگذرد پس حضرت فرمود که برخیز
و غسل کن و هرچه بخاطرت رسد از نماز بکن یعنی آنقدر رکعت و هرچه بیشتر بهتر پس تو در مستی
که اقامت داشتی بر گناه عظیم بسیار بدی چه بد بود حال تو اگر بر آنحال میمردی استغفار

و توبه کن

و توبه کن و از حق سبحانه و تعالی طلب کن که توبه ترا قبول کند از جمیع بدیها بدرستی که هرچه را
حق سبحانه و تعالی نهی کرده است البته قبیح است و بد را از برای بدان بگذار که هر خیری بخوبان و
بدان سزاوارند اینها سزاوار کفار است نه شیعیان اثنی عشری چون اینها خوبانند و خیر
ایشان بهر که هست کافی اند و چون کفار بجهنم میروند اگر عذاب ایشان عظیم باشد که ایشان
چون خود باختیار خود عذاب با خود خواسته اند بخلاف شیعیان که ایشان اهل بهشتند
حیف باشد که ایشان از بواسطه چنین چیزها معذب الهی کنند و کسی توهم نکند که ایشان بد سرشته
خوبست بلکه مراد آنست که ایشان بد میکنند البته حیف نباشد که شما مثل ایشان باشید
و فی الحقیقه این یک سبیل است بر بدی اینها که خوبان اینها را الهی کنند و حیف نباشد که شما
شباهت بدان داشته باشید و مصدق این حدیث را از جهة شستن غسل
توبه ذکر کرده است و لیکن درین حدیث اشارات بسیار هست بحرمت غنا و سرودی
که در ملاهی میباشد و در حرمت آن نزد علمای شیعه خلافی نیست و همچنین عود و هر سازی را
که از چوب میسازند عود و میگویند مثل طنبور بزرگ و کوچک و کمانچه و غیر آن و مشهور میان علما
شیعه هست که غنا و عود از جمله گناهان صغیره اند و لیکن چون بواسطه هر دو گاهی مینموده اند
حضرت آنرا کبیره شمرده است چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که صغیره بسبب
اصرار بر آن بلکه کبیره میشود و دیگر ظاهر میشود که جاهل معذور نیست چون باعتقاد آنشخص گناه
نبود و مع هذا حضرت فرمودند که چه حال تو بد بود اگر بر آنحال میمردی دیگر علما ذکر کرده اند
که غسل توبه بعد از توبه است چون جایز نیست تاخیر توبه باجماع علما و از جمله چیزهایی
و ذکر کرده اند که هر غسلی که از جهة زمان است بعد از دخول آن زمان است و هرچه از جهة فعلیست
پیش از فعل است و از آن استثنا کرده اند غسل دیدن مصلوب را و غسل کشتن وزغ را
و غسل ترک کسوف را اگرچه میتوان گفت که غسل درینجا از جهة نماز قضا و همچنین غسل توبه ظاهر حدیث

آنست که بواسطه نماز نیست که بعد از آن میکنند و در غسل سابق فی الحقیقه از برای فعل نیست
بلکه بسبب فضلت دیگر اکثر علما ذکر کرده اند که اگر کافر مسلمان شود سنت است او را غسل توبه
کردن از جهة این حدیث و علتی که حضرت فرموده اند که تو مداومت داشتی بر گناهی عظیم
و کفر نیز از اعظم گناهانست باین وجه که هر گاه بواسطه توبه بر اصرار صغیره غسل باید کرد در کبایر
و اعظم آنها که شرکست بطریق اولی و ظاهر حدیث آنست که درینجا یک توبه که عبارت
از پشیمانیست اول کرد و غسل فرموده که بکند و نماز بکند و استغفاری دیگر بکند و از حق
سبحانه و تعالی طلب نماید قبول توبه را پس غسل از جهة این افعال است نه از جهة توبه و
فرق است میان توبه و استغفار توبه پشیمانیست از گذشته و عزم بر آنکه دیگر نکند
و استغفار طلب آمرزش است و سوال توبه سوال قبول توبه است و محتملست که غرض حضرت
صلوات الله علیه این باشد که پشیمانی او از همین فعل بود حضرت فرموده اند که توبه از جمیع گناهان
بکن و دغدغه نیست در آنکه توبه از جمیع گناهان واجبست و لیکن خلافست میان علما که
آیا توبه از بعضی دون بعضی صحیحست یا نه بعضی گفته اند که تبعیض توبه صحیح نیست زیرا که توبه
عبادتست و مشروط بنیت قربتست و اگر کسی از جهة رضای الهی توبه کند چه خصوصیت باین
گناه دارد بلکه همه گناهان خلاف رضای الهیست پس کاشف بفعل می آید که کسی که توبه از آن
بعضی کرده است بواسطه مطلبی از مطالب خود کرده است مثل آنکه شخصی توبه از شراب
میکند و مال یتیم را میخورد چون در شراب مفسده هاست اقلا جریمه حاکم باید بی اعتباری در نظرها
و در مال یتیم اینها نیست پس در واقع تایب نیست و شکی نیست که غالبا چنین است
و در بن کسی نزاع ندارد و نزاع در اینست که اگر شخصی بنفس اماره بر نخواند آمد که همه معاصیرا
ترک کند هیچ شک نیست که هر چه معصیت کمتر باشد عقوبت الهی کمتر خواهد بود و پس
بر ایشان لازم می آید که بگویند با شراب بخور یا ترک مال یتیم مکن و این معنی بالبدیهه باطلست

بعضی

دیگر چه

دیگر چه خصوصیت دارد و بترک معاصی فعل طاعات نیز چنین است پس میباید که گفت شخصی را
که نماز میکند هیچ نبوده که یا نماز را ترک کن یا هیچ برو و این باجماع باطلست پس حق
آنست که تبعیض توبه صحیح است و بآن مقدار که از جهة رضای الهی ترک معاصی میکند
ثواب دارد و بر تقدیری که ثواب نداشته باشد البته او را بسبب ترک شراب
عقاب نخواهند کرد و اگر بخورد البته عقاب خواهند کرد و جمعی ازین حدیث استدلال
کرده اند که تبعیض صحیح نیست چون حضرت صلوات الله علیه فرموده اند که از همه گناهان توبه
کن و این استدلال بچند وجه باطلست زیرا که کسی گفته است که توبه از همه واجب نیست بحث
بر سر گذشته است و بعضی عکس گفته اند که چون آن شخص اظهار ندامت کرد بر شنیدن
ساز و نوا حضرت آنرا قبول فرمودند و فرمودند که توبه از همه نیز بکن و این استدلال نیز ضعیفست
زیرا که از حدیث در نمی آید که حضرت قبول توبه آنرا بلکه ممکنست که حضرت این را
فرموده باشند تا بیان فرمایند که تبعیض صحیح نیست و حق آنست که حدیث دلالت بر هیچ طرف
ندارد بلکه دلالت برین دارد که توبه از همه گناهان واجبست و شیخ بهاء الدین محمد
طاب ثراه میفرموده اند که اما فاما توبه واجبست پس اگر کسی یک گناه کبیره بکند و یک
دقیقه بگذرد و توبه نکند دو کبیره کرده است یکی اصل گناه و دیگر ترک توبه از کبیره و کبیره است
و چون بدقیقه سیم میرسد چهار کبیره میشود و در دقیقه چهارم هشت کبیره میشود و در
دقیقه پنجم شانزده کبیره میشود و علی هذا القیاس مضاعف میشود و چون یک شبانروز
بگذرد در اعداد از عدد ریگ بیابان و برگ درختان و موی چهارپایان و ستارگان
آسمان از همه بیشتر میشود بلکه دقایق روزها باعتبار مضاعف از همه بیشتر است بلکه
ما بین آسمان و زمین از اطراف که همه پانصد ساله راهست مملو از ریگ بیابان فرض کنند
این عدد بران زیادتی دارد و همه را مضاعف گردانی و آنرا حساب میتوان کرد و این را

و این را حساب نمیتوان کرد و هرگاه بدقایق حساب کنند چنین میشود و یقیناً
در هر ثانیه بلکه عاشره مکلف بتوبه زیرا که توبه محض پشیمانی است و اگر کسی خواهد که
حساب گناهان همه روزه خود را بکند نمیتواند کرد و فهمی که همه در مضاعفه باشد بغیر
از حق سبحانه و تعالی کسی حساب آنرا نمیتواند کرد و محال نظر بفضل الهی کن که اگر شخصی مدت العمر در
معصیت باشد بمجرد یک پشیمانی از همه در میگذرد و جمعی که پشیمانی ایشان کامل باشد فاولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات یعنی این جماعت را بفضل خود بدل میسازد گناهان
ایشان را بالحسنات یعنی که از نامه عمل ایشان گناهان غیر متناهی محو میشود و بعوض هر گناهی
اضعاف آن از حسنات نوشته میشود خصوصاً جمعی که توبه ایشان بسبب توبه دیگران
باشد بلکه نسبت با جماعت باعتبار هر نفسی غیر متناهی از حسنات نوشته میشود و حساب
نعمتهای الهی بر بندگان با ضعاف مضاعفه از این بیشتر است لهذا حق سبحانه و تعالی فرموده
است که وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار یعنی اگر خواهید که در
مقام تعداد نعم الهی در آیید احصای آن نمیتوانید کردن بدرستی که آدمی بسیار ظلم کننده
بر نفس خود که شکر نعمت چنین معبودی را بجا نمی آورد که باز از جهت شکر نعمتهای غیر متناهی
از نعمت من بر و مضاعف گردد و بسیار کافر نعمت است که هر چند با و احسان میکنیم نعمت منعم
و اگر فهمید آن نعمت را نسبت بدیگران میدهد و اگر نسبت بمن دهد در برابر آنها مخالفت
و کفران نعمت میکند و بسط این کلام را در شرح صحیفه کاملة خواهید یافت ان شاء الله تعالی والغسل
کله سنة ما خلا غسل الجنابة یعنی همه افراد غسل سنت است بغیر از غسل
جنابت یعنی وجوب غسل جنابت از قرآن مجید است که حق سبحانه و تعالی بر سبیل اقرار بر
از بندگان طلبیده است و باقی اغسال خواه واجب مثل غسل حیض و نفاس و استحاضه و غسل
مس میت و خواه سنت مثل باقی اغسال که مذکور شد از سنت سید المرسلین صلی الله

علیه

علیه و آله ظاهر شده است و برین مضمون احادیث بسیار وارد شده است
و قال لا یجزی الغسل من الجنابة عن الوضوء لانهما فرضان اجتمعا فاکبرهما
یجزی عن اصغرهما و من اغتسل لغیر جنابة فلیبدأ بالوضوء ثم یغتسل و لا یجزی
الغسل عن الوضوء لان الغسل سنة و الوضوء فریضة و لا یجزی سنة عن
فرض یعنی که غسل جنابت از وضو کافیست زیرا که غسل جنابت و وضو هر دو واجبند و هر دو
از قرآن ظاهر شده است پس آنچه بزرگتر است که غسل است از کوچکتر که وضوست مجزیست
و کسی که غسلهای دیگر کند غیر غسل جنابت پس باید که ابتدا بوضو کند و بعد از آن غسل کند
و مجزی نیست او را غسل از وضو زیرا که آن غسل سنت است و وضو فرض است و مجزی نیست
سنتی از فرض این مضمون را در روایات ندیده ام و ظاهر اینست که صدوق روایتی
دیده باشد و محتمل است که صدوق خود استنباط از روایات کرده باشد و گفته بعد از وقوع و علی ای
حال شکی نیست در اکثر در غسل جنابت احتیاج بوضو نیست چون احادیث صحیحه بلکه متواتره
وارد شده است در اکثر احتیاج بوضو نیست و وضو با غسل جنابت در حدیثی وارد شده است
آن حدیث باصطلاح متأخرین صحیح نیست و شیخ طوسی حمل کرده است آنرا بر استحباب و آن نیز
وجهی ندارد زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که وضو با غسل جنابت بدعت است
و حمل بر تقیه ظاهرتر است و اکثر علمای ما نقل اجماع کرده اند بر آنکه بدعت است و خلاف در غیر
غسل جنابت است اکثر علما واجب میدانند از جمله مرسله ابن ابی عمیر از شخصی از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که در هر غسلی پیش از آن وضو هست مگر غسل جنابت و حق این است که وضو
هست و لیکن بر سبیل استحباب چون در روایت صحیح وارد شده است که کدام وضو
طهارتش بیشتر از غسل است و کدام وضو پاک کننده تر است از غسل و احادیث بسیار
وارد شده است که غسل حیض و غسل جنابت یکیست و احادیث متواتره وارد شده است

کفته باشد ظ

در کیفیت غسل حیض و نفاس و استحاضه سخن نیست و در هیچ حدیثی وارد نشده است
که وضو بسازد و لیکن واجب نباشد و سنت باشد از جهت حدیث سابق بلکه احادیث
معتبره وارد شده است که در غسل مستحبه نیز وضو نیست و حدیثی که وارد شده است
که در غسل جمعه وضو هست محمول بر استحباب است و احوط آنست که با غیر غسل جنابت خواه واجب
و خواه سنت وضو بسازد والله تعالی یعلم

باب صفة غسل الجنابة

قال ابی رضی الله عنه رسالته الیّ اذا اردت الغسل من الجنابة فاجتهد ان
تبول لیخرج ما بقی فی احلیلک من المنی ثم اغسل یدیک ثلثا من قبل ان تدخلهما
الاناء وان لم یکن بهما قذر فان ادخلتهما الاناء وبهما قذر فاهرق ذلک الماء
وان لم یکن بهما قذر فلیس به بأس وان کان اصاب جسدک منی
فاغسله عن بدنک ثم استنج واغسل وانق فرجک ثم ضع علی رأسک
ثلث اکف من ماء ومیّز الشعر بانامِلک حتی یبلغ الماء الی اصل الشعر کله
وتناول الاناء بیدک وصبّه علی رأسک وبدنک مرتین وامرر یدک علی
بدنک کله.

باب کیفیت غسل جنابت پدرم در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده است که
هرگاه خواهی غسل جنابت کنی پس سعی کن که اول بول کنی تا بیرون آید باقی مانده منی از ذکر تو
پس دو دستها را بشوی پیش از آنکه داخل ظرف کنی اگرچه نجس نباشد و اگر دستها
داخل ظرف کنی و نجس شد آن آب را بریز چون کمتر از کر باشد بملاقات نجاست
نجس میشود و اگر دستها نجس نباشد و داخل ظرف کنی باکی نیست و لیکن ترک سنت
کرده خواهی بود و اگر بدنت منی رسیده باشد پس بشوی منی را از بدنت و استنجا کن اگر
بول کرده باشی غیر آن از تو واقع شده است و فرجت را بشو تا پاک شود از منی پس سه کف
آب بر سر بریز و به انگشتان موها را از هم جدا کن تا آب به بن موها برسد و آب به تمامت

کن

کن و بر سر و بدنت دو بار بریز و دست را بر تمام بدنت بمال که آب بهمه جا برسد و این مضمون
در روایات صحیحه وارد شده است خصوصا در حدیث صحیح زراره و حدیث صحیح محمد بن مسلم
و حدیث صحیح بزنطی که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و امام جعفر صادق و امام علی بن
موسی الرضا صلوات الله علیهم وارد شده است الا آنچه ذکر کرده است در آخر که بر سر و بدنت دو بار
بریز در احادیث معتبره وارد نشده است و صدوق در امالی نیز چنین ذکر کرده است و ظاهر اخبار آنست
که آن سه مرتبه آب که گفتی بر سر که اول میریزد از جهت تمهید مقدمه غسل است که در وقت غسل آب بهتر
برسد و بنا برین ظاهر میشود که واجب است ترتیب سر بر بدن با آنکه اما ترتیب سر بر بدن
نزد علمای شیعه و احادیث صحیحه بران دلالت دارد و اما تقدیم جانب راست بر جانب چپ از
اخبار بیرون نمی آید و ظاهرا ابن بابویه و بسیاری از علما باحادیث عمل نموده اند و قایل بترتیب
نیستند و در حدیث کالصحیح زراره وارد شده است که بحضرت عرض نمودم که جنب چگونه
غسل میکند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر دستش نجس نباشد دست را در آب کند و
فرجش را بشوید و یک کف آب بعد از آن سه کف آب بر سر ریزد بعد از آن دو کف را بر دوش
راست ریزد و دو کف بر دوش چپ پس هر عضوی که آب بر آن عضو روان میشود طاهر است
و اکثر علما از این حدیث بیرون آورده اند ترتیب را و لفظ واو بنا بر مذهب اصح دلالت بر ترتیب
ندارد و لفظ ثم که بر منکب ایمن داخل شده است دلالت بر تقدم سر میکند بر بدن و بر تقدیم
که اول آب بر دوش راست باید ریخت در نمی آید که جانب راست را بشوید اولا پس ممکنست
که مراد این باشد که دو کف آب بر دوش راست ریزد و دو کف بر دوش چپ و بعد از آن
آب بر همه جا از طرفین جاری سازد و هیچ شکی نیست که ترتیب احوط است در همه جا
با آنکه نصف را با جانب راست بشوید و نصف را با جانب چپ وخلّل اذنیک باصبعک
وکلّ ما اصابه الماء فقد طهر فانظر ان لا یبقی شعرة من رأسک ولحیتک

الا وتدخل الماء تحتها ومن ترك شعرة من الجنابة لم يغسلها متعمدا فهو في النار
وتخليل کن کوشهاي خود را بانکشتان خود یعني آنچه از کوشها پیداست واجب است
شستن آن حتی چینهای کوشها را چنان کند که آب بانجا برسد و چون بکف آب بر
پیچهاي آن آب بکوش او نرود و بانکشتان آن آب را بهمه جا میرساند بعنوان
جریان و همچنین پیچ ناف که اگر در میان کل بشد یا در میان آب چنانکه گذشت و هر جا
آب میرسد پاک میشود یعنی بعنوان جریان چنانکه این معني در عبارات احادیث صحیحه بسیار واقع است
فما جرى عليه الماء فقد طهر یعنی هر چه را آب بعنوان جریان باو میرسد پاک میکند و شیخ محمد بن
ابن بابویه در اینجا معنی دیگر است و آن مبالغه است در رسانیدن آب بجمیع بدن بقرینه آنکه
گفته است که ملاحظه تمام بکن که نگذاري یک مو از سر و ریش مگر آنکه آب بزیر آن برسانی و
هر که مقدار سر موئی را از بدن بواسطه غسل جنابت عمدا نشوید آن شخص در آتش جهنم خواهد رفت
و همین عبارت در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است و مراد
از شعره مقدار آنست از بدن چنانکه اکثر علما گفته اند و نقل اجماع کرده اند بر آنکه شستن آن
واجب است و شستن مو واجب نیست و ظاهر این حدیث وجوبست و احوط آنست
که موها نیز شوید و ممکنست که اعتقاد ابن بابویه این باشد که رسیدن آب کافیست اگر چه بعنوان
جریان نباشد چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که رسانیدن کافیست و اگر چه روغن
مالی باشد ولیکن علما حمل کرده اند آنرا بانکه جریان باشد چون احادیث بسیار وارد شده است
که هر چه را آب بآن جاري میشود طاهر میشود و احوط آنست که اگر گوشش یا بینی سوراخ داشته
باشند آب بمیان سوراخ برساند و جمعی از علما واجب میدانند و اگر سوراخ فراخ باشد
دغدغه در آن نیست که بباید آب بآن برسد و در سوراخ تنگ خلافست اظهر عدم وجوبست
و احوط رسانیدنست و همچنین احوط رسانیدن آبست بزیر ناخنها و اگر چرک داشته باشد

احوط آنست

احوط آنست که ناخنها را بگیرد و یا چرک را بیرون آورد و گذشت در تخلیل و غیر آنچه ضرور بود
ذکر آن ومن ترك البول على اثر الجنابة اوشك ان يتردد بقية الماء في بدنه
فيورثه الداء الذي لا دواء له وکسي که ترک کند بول کردن را عقب انزال مني نزدیک است
که آن مني که در مجری مانده است در بدن او حرکت کند و بسبب آن دردي بهم رسد که
دوا نداشته باشد پس چنانکه فایده اخروي دارد و سبب اگر دن از جنابت بول فایده دنیوی
نیز دارد و این مضمون حدیث ومي آید احادیث در فایده اخروی ومن اجنب فاحب ان يتمضمض
ويستنشق في غسل الجنابة فليفعل وليس ذلك بواجب لان الغسل على ما ظهر
لا على ما بطن وکسي که خواهد مضمضه و استنشاق در غسل جنابت بکند پس بکند اما واجب
نیست زیرا که غسل بر ظاهر بدن واجبست نه بر باطن بدن بدانکه اخبار صحیحه دارد در خصوص
که امر فرموده اند بمضمضه و استنشاق و چون خوف توهم وجوب بهم بود اخبار ب
عنوان نیز وارد شده است تا بدانند که واجب نیست و اظهر آنست که در مثل این اخبار
غرض ائمه هدی صلوات الله علیهم رد بر سنیان بوده است که جمعی از ایشان هر دو را واجب میدانسته اند
والله تعالى يعلم غير ان الرجل اذا اراد ان ياكل او يشرب قبل الغسل لم يجز
له الا ان يغسل يديه ويتمضمض ويستنشق فانه ان اكل او شرب قبل ان يغتسل
ذلك خيف عليه البرص لیکن اگر جنب خواهد که چیزي بخورد یا بیاشامد پیش از غسل جایز
نیست مگر آنکه دستها را بشوید و مضمضه و استنشاق بکند که اگر کسي اینها را نکند و بخورد
و بیاشامد خوف آنست که پیس شود و بر مضمون حدیث کالصحیح زراره از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که فرمود که هر گاه جنب خواهد که چیزي بخورد و بیاشامد
دست بشوید و مضمضه بکند و روي خود را بشوید و بخورد و بیاشامد و دیگر روایت سکونی وارد
شده است ولیکن در آن استنشاق و عدم جواز نیست ظاهرا مراد صدوق هم کراهت باشد

و در حدیث صحیح وارد شده است که جایز است او را خوردن و اگر دست بشوید بهتر است
و اگر وضو بسازد بهتر است و در حدیث کالصحیح وارد شده است که جنب میتواند خوردن
و آشامیدن و قرآن خواندن و ذکر الهی کردن و اینها موید کراهتست و شاید که بصدوق
حدیثی رسیده باشد و لیکن خلاف ظاهر است و همین عبارت را در امالی از کلام خود ذکر
کرده است و ظاهر الکلام پدرش تمام شد چون پدرش در رساله حدیث کم می آورده
و روی ان الاکل علی الجنابة یورث الفقر و روایت کرده است حسین بن زید
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نهی
فرمودند که جنب در حال جنابت چیزی بخورد و فرمودند که سبب فقر است یعنی محرومیم
و آن احتیاج بخلق است و فقری که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بآن افتخار نموده
و آن فنای فی الله است که بنده رضای خود را در رضای الهی کند یعنی مطلبی بغیر از رضای
الهی نداشته باشد و محتملست که هر دو چیز باشد و آن نسبت باکثر خلایق سیاهی رویست در
دنیا و عقبی و نظر بکمل کمالست چون در مقام صبر و شکر و رضا اند و موید معنی اخیر در اخبار
صحیحه وارد شده است که ملکی بخدمت آنحضرت صلوات الله علیه و آله آمد و کلیدهای خزاین
زمین را از جهة آنحضرت آورد و گفت که حق سبحانه و تعالی اینها را فرستاده است و فرموده است
که اگر قبول کنی از رتبه تو چیزی کم نخواهیم کرد حضرت قبول نفرمودند و فقر را اختیار نمودند بر غنا
و قال عبد الله بن علی الحلبی سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه عن
الرجل اینبغی له ان ینام و هو جنب فقال یکره ذلک حتی یتوضأ
و روایت کرده است عبد الله بشش سند صحیح و باسانید بسیار دیگر از او که گفت
سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا خوبست که جنب بخوابد
و حضرت فرمودند که تا وضو نسازد خوب نیست و در صحیحه عبد الرحمن از آنحضرت

صلوات الله

صلوات الله علیه نهی از خواب وارد شده است پیش از غسل و محمولست بر کراهت از
جهة صحیحه سعید اعرج که حضرت فرمودند که مرد و زن هر دو خواب میتوانند کرد و در موثقه
سماعه مثل این وارد شده است پس ظاهر شد که خواب پیش از وضو و غسل مکروهست
و اگر وضو بسازد کراهت سبک میشود و اگر غسل کنند بالکلیه زایل میشود و فی حدیث
آخر انا انام علی ذلک حتی اصبح و ذلک انی ارید ان اعود و در حدیث دیگر وارد
شده است از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که گاه هست که من بر جنابت میخوابم
بی غسل و وضو تا صبح از جهة آنکه اراده دارم که مرتبه دیگر جماع کنم پس این حدیث تخصیص آن اخبار
کرده که کراهت وقتی است که اراده جماع نداشته باشد و الا جایز است بی کراهت و این
عبارت محتملست که از صدوق باشد و در میان اخبار عبید الله در آورده باشد و محتملست که از
عبید الله باشد و مرادش این باشد که من مرتبه دیگر از حضرت شنیدم که این تقیید فرمودند
و لیکن صدوق از ابن ولید نقل کرده است که گفت این عبارت محمد بن ابی عمیر است که راوی این
حدیث است و او در میان در آورده است و بنابرین اظهر آنست که ابن ابی عمیر در کتاب جامع خود
داخل کرده است حدیثی را که از عبید الله باو رسیده بود در کتاب دیگر و احتمال دارد که از
دیگری باو رسیده باشد و بنابرین هر احتمال حدیث از صحت بیرون نمیرود چون مراسیل
ابن ابی عمیر حکم مسانید دارد و الله تعالی یعلم و قال عن ابیه صلوات الله علیهما
اذا کان الرجل جنبا لم یاکل و لم یشرب حتی یتوضأ و قال انی اکره الجنابة حین
تصفر الشمس و حین تطلع و هی صفراء و عبید الله میگوید که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه از پدرش حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرد که فرمودند که هرگاه
شخصی جنب باشد نخورد و نیاشامد تا وضو نسازد و گفت که من کراهت دارم از جماع کردن
در وقتی که آفتاب زرد شود و نزد غروب و همچنین بهنگامی که یک نیزه میماند زرد میشود با غبار

نجارات جو و همچنین در وقتی که آفتاب طالع میشود و در روست تا یک نیزه بلند شود
جماع مکروهست قال الحلبي وسألته عن الرجل يغتسل بغير ازار حيث لا يراه
احد قال لا بأس عبید الله گفت که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه سؤال کردم از شخصی که برهنه غسل کند یا آنکه برهنه باشد در جایی که هیچکس او را نبیند حضرت
فرمودند که باکی نیست و احادیث بسیار وارد شده است که برهنه غسل کردن مکروهست
و خواهد آمد و لا بأس منافات بکراهت ندارد بلکه اشعاری بکراهت دارد و چنانکه شنیده در
ذکری ذکر کرده است و محتملست که درین مسئله محال باشد بنابر مجال جواب داده باشد زیرا
که چنین بنیاد شد اقلام و ملک که بر دست راست و دست چپ نشسته می بینند قطع نظر
از فرشتگان و جنیان که در هوا ساکنند لیکن بعید است بلکه ظاهر مثل آنست که مراد
ساتر ناظر محترم است از آدمیان که اگر ایشان یا طفل صغیری که تمیز نداشته باشد یا حیوانی
باشد قصوری ندارد و در حمل سؤال او نیست وقال وسئل عن الرجل يصيب المرأة
فلا ينزل أعليه غسل قال كان علي صلوات الله عليه يقول اذا مس
الختان الختان فقد وجب الغسل وكان علي صلوات الله عليه يقول
كيف لا يوجب الغسل والحد يجب فيه وقال يجب عليه المهر والغسل
و عبید الله گفت که شخصی از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کرد از شخصی که جماع کند با زنی
و انزال منی نشود آیا غسل بر او واجبست حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه ختنه گاه به ختنه گاه رسید غسل واجب میشود و
فرمودند که بمجرد همین مهر واجب میشود و تمام با فرار میگیرد و تمام غسل نیز واجب میشود و این
سخن وقتی بود که میان مهاجرین و انصار بر سر این مسئله نزاع شد انصار میگفتند که ما از
حضرت شنیده ایم که الماء من الماء یعنی آب غسل از آب منی است و مهاجران میگفتند

که حضرت

که حضرت فرمودند که چون ختنه گاه به ختنه گاه رسید غسل واجب میشود و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه رو به انصار کردند و فرمودند که آیا واجب میسازید بسبب
جماع مهر و رجم را و واجب نمیسازید بر او یکصاع آب را پس عمر گفت که سخن سخن مهاجرانست
و متوجه قول انصار نشوید و این کلام قیاسی است بحسب ظاهر و چون مدار ایشان بر قیاس
بود حضرت رد سخن ایشان موافق یافت باطل ایشان نمود و ممکنست که در خصوص این ماده
میان این احکام تلازم بوده باشد و حضرت صلوات الله علیه موافق واقع فرموده باشند و قیاس از
آن جهة باطلست که غیر معصوم علم بعلت ندارند و از ظن خود استنباط مینمایند با آنکه مثلا میگویند
که شراب حرام است و حرمتش از آنجهة نیست که روانست والا میبایست هر مایعی حرام باشد
و از جهة رنگش نیست والا میبایست هر چه این رنگ داشته باشد حرام باشد و همچنین مزه
و سایر صفات پس ظاهر شد که علت حرمت آن نیست الا آنکه مست کننده است پس
هر چه مست کننده باشد حرام است و همچنین نجس است و نجاستش از جهة آن صفات نیست
پس میباید که از جهة اسکار باشد و وجه بطلانش اینست که شاید صفتی چند باشد در انگور که با هم
یا مجموع این صفات یا آنکه از انگور حاصل شده است سبب حرمت یا نجاست باشد پس قیاس
شراب خرما و شکر و غیر آن بر آن باطل باشد اما اگر معصوم داند که علت حرمت شراب اسکار است
و همان علت در جاهای دیگر سبب حرمت است این قیاس فقهی نخواهد بود بلکه قیاس منطقی است
و در قوه اینست که گوییم که زید در ضرب زید فاعل است و هر فاعل مرفوع است پس عمرو
نیز در ضرب عمرو مرفوع باشد بهمان قیاس و این قیاس باطل نیست زیرا که علم داریم با آنکه هر
فاعلی مرفوع است بخلاف قیاس فقهی که علم نداریم با آنکه هر مسکری حرام و نجس است و این
سخن بر طریق مثال مذکور شد الا احادیث شیعه و سنیان متواترست که هر مسکری
حرام است و مع هذا اکثر علمای اهل بدعت و ضلالت که خود را سنی ساخته اند با اهل سنت

وجماعت حلال میدانند و غرض از بیان این تحقیق آنست که توهم نشود که در امثال این
سخنان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم قیاس فرموده اند یا راه قیاس داده ام
و اکثر علما جواب این را داده اند و در جواب این اشکال خلافی هست که آیا جایز است که معصوم
کسی را باطل یا باطل کند جمع کثیر منع کرده اند و گفته اند که حق سبحانه و تعالی از برای دفع باطل حق را نور
ساخته است و معصوم عالمست بجمیع حقایق پس او را ممکن است که دفع باطل بحق نماید و در صورت
امکان خلافی نیست که جایز نیست بی شبهت با مثال او ممکن است که جایز نباشد هر گاه حق
آن مسئله را ندانیم و اگر دانیم تأثیرش را ندانیم و ظاهرا این حال نیک نیست و در صحت جواب
ثانی و در اول سخن هست والله تعالی یعلم وسئل صلوات الله علیه عن الرجل یصیب
المرأة فیما دون ذلک أعلیهما غسل ان هو انزل ولم تنزل هی قال لیس علیها
غسل وان لم ینزل هو فلیس علیه غسل و از حلبی گفت و شیخ صحیحا از و روایت
کرده است که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند از شخصی که با زن خود نزدیکی کند
در غیر فرج آیا بر زن غسل هست اگر مرد انزال کرده باشد و زن انزال نکرده باشد حضرت
صلوات الله علیه فرمودند که چون زن انزال نکرده است غسل بر وی واجب نیست و اگر مرد
نیز انزال نکرده بر وی نیز غسل نمیبود و بعضی از علما از امثال این حدیث از احادیث صحیحه بسیار است
استدلال کرده اند بر آنکه در وطی دبر زن اگر منی نیاید غسل واجب نیست و لیکن صحیح
نیست در این مطلب زیرا که ظاهر ما دون غیر وطی است و از طرف دیگر نیز احادیث صحیحه
وارد شده است که هر گاه مرد با زن وطی کند و داخل کند ذکر را غسل واجب میشود و اکثر
علما گفته اند که داخل کند شامل قبل و دبر است و این نیز صریح نیست چون ممکنست که دخول
محمول بر متعارف باشد و از طرف متعارف است و آنچه صریح است در وطی دبر حدیث
مرسلست که در یکی وارد شده است که غسل کند و در دیگری وارد شده است که غسل واجب

نیست

نیست و جمع میان این دو حدیث باین عنوان کرد که غسل سنت باشد و بعضی از حدیث
پیشتر استدلال کرده اند بر وجوب غسل چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند
که چگونه غسل واجب نشود و حال آنکه حد واجب است و در مجامعه رجم واجب است پس غسل نیز
واجب باشد و چون اکثر آنرا حمل بر تقیه کرده اند استدلال مشکلست حاصل آنکه دلیلی تمام
نیست بر وجوب غسل در جماع در دبر زن یا مرد یا حیوان بدون انزال منی و لیکن چون
اکثر علما بر وجوب غسل اند اگر نعوذ بالله چنین چیزی واقع شود احوط غسلست و وضو بعد از غسل
پیش از آن و احوط آنست که هر جا وضو را با غسل جمع کنند اول وضو بسازند و دیگر غسل
چون در احادیث صحیحه وارد شده است که وضو بعد از غسل بدعت است وسئل صلوات الله
علیه عن الرجل یغتسل ثم یجد بعد ذلک بللا وقد کان بال قبل ان یغتسل
قال لیتوضأ وان لم یکن بال قبل الغسل فلیعد الغسل و حلبی گفت که از آنحضرت
سؤال کردند از شخصی که غسل کند و بعد از آن تری ببیند و پیش از غسل بول کرده باشد حضرت فرمودند
که وضو بسازد و اگر پیش از غسل بول نکرده باشد غسل را اعاده کند و ترتیب این آنچه کلینی از حلبی
روایت کرده است و این مضمون را در حدیث موثق سماعه روایت کرده است و شیخ در حدیث
صحیح محمد بن مسلم و در حدیث کالصحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است و وضو را حمل کرده اند بر آنکه
استبرا از بول نکرده باشد و اکثر علما چنین گفته اند که اگر بول و استبرا کرده باشد و تری ببیند اعتبار
ندارد و اگر بول کرده است و استبرا نکرده است وضو میسازد و چون پیش از غسل استبرای منی
بول کردنست و استبرای بول افشردن کرده است ظاهر آنست که بقیه بول باشد که در مجری
مانده است و اگر هیچ یک نکرده است غسل را اعاده میکند چون ظاهر آنست که بقیه منی است
که در مجری مانده بوده است و اگر بول نکرده باشد و استبرا کرده باشد اگر بولش می آمده است
و نفشرده است غسل را اعاده میکند و اگر بول ممکن نبوده باشد هیچ یک را اعاده نمیکند

[margin: و اگر بول کرده باشد و استبرا نکرده باشد اگر بولش می آمده و نفشرده است]

و این تفصیل جمع بین الاخبار کرده‌اند اکثر اصحاب وَرُوِیَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ اِنْ کَانَ
قَدْ رَأَى بَلَلاً وَلَمْ یَکُنْ بَالَ فَلْیَتَوَضَّأْ وَلَا یَغْتَسِلْ اِنَّمَا ذَلِکَ مِنَ الْحَبَائِلِ قَالَ
مُصَنِّفُ هَذَا الْکِتَابِ رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ اِعَادَةُ الْغُسْلِ اَصْلٌ وَالْخَبَرُ الثَّانِی
رُخْصَةٌ و در حدیث دیگر واقع شده که اگر تری ببیند و بول نکرده باشد باید که وضو
بسازد و غسل نکند زیرا که این آب از رگهای پشت است چنین میگوید تصنیف کننده این کتاب
من لا یحضره الفقیه رحمت خدا شامل حال او باد که آنچه در حدیث صحیح حلبی و محمد بن مسلم وارد است
که اعادهٔ غسل باید کرد اصلیست که بآن عمل می‌باید کرد و خبر دوم که گفته است غسل نکند و وضو بسازد
بر سبیل رخصت است یعنی اگر متعذر یا متعسر باشد غسل وضو قایم مقام غسلست و محتمل است
که مراد این باشد که هر جا وارد شده است که غسل کند بر سبیل اولویت و فضیلت است
و حدیث دوم بیان جواز ترک غسلست لیکن حدیثی که صدوق نقل کرده است در کتب حدیث
باین عنوان ندیده‌ام و اشبه اخبار بآنچه صدوق ذکر کرده است حدیث حسن بن جمیل بن دراج است
که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی جنب شود و
فراموش کند بول را تا غسل کند و بعد از غسل آبی ببیند آیا مرتبه دیگر غسل میکند حضرت فرمودند
نه رگهای پشت فشرده شده است و این آب آمده است و در این حدیث و در حدیث
دیگر ضعیف که قریب باین است حضرت فرموده‌اند که حق سبحانه و تعالی غسل مرتبه دیگر را از او
وضع نموده است چون بول را فراموش کرده است و هر دو حدیث مشتملند بر نسیان
و حدیث دیگر که نسیان ندارد و شیخ حمل بر نسیان کرده است و جمع شیخ بهتر است
از جمع صدوق زیرا که در هیچ چهار حدیث وضو نیست و آنکه صدوق ذکر کرده است که
این آب از حبایل است قرینه آنست که وضو نباید کرد و در هر جا که حضرات صلوات الله
علیهم این عبارت را می‌آورند از جهت نفی وضو می‌آورند و بر تقدیری که لفظ وضو سهو از نساخ نشده

باشد

باشد البته محمول بر استحباب باید کرد و ممکنست جمع بین الاخبار باین عنوان که احادیث اعادهٔ
غسل محمول بر استحباب باشد بنا بر آنکه یقین در طهارت حاصل است و شک در
حدث حکم بطهارت باید کرد و اکثر علما که عمل باحادیث اعادهٔ غسل کرده‌اند که دو حدیث
و دو حدیث کالصحیح وارد و ظاهر حال نیز آنست که هرگاه بول نکرده باشند بقیه منی باشد
که در مجری مانده و آمده است تغلیب ظاهر بر اصل نموده‌اند و هیچ شک نیست که
عمل بمشهور نمودن اولی است و احوط آنست که با این غسل وضو نیز احتیاطا بسازد و عمل بهمه
احادیث و اقوال کرده باشد والله تعالی یعلم و احوط آنست که تا بول نکند غسل نکند مگر آنکه
انزال نکرده باشد و ادخال حشفه شده باشد و لیکن اما اگر زن بعد از غسل تری
ببیند اعادهٔ غسل نمیکند زیرا که ممکنست که منی آمده منی مرد باشد و بر مضمون حدیث
صحیح و دو کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و این در صورتیست
که مرد با او جماع کرده باشد اما اگر محتلم شده باشد و بول نکرده باشد و بعد از غسل تری ببیند احوط
آنست که اعادهٔ غسل بکند با وضو یا احتیاطا وَسُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ یَنَامُ ثُمَّ یَسْتَیْقِظُ فَیَمَسُّ
ذَکَرَهُ فَیَرَى بَلَلاً وَلَمْ یَرَ فِی مَنَامِهِ شَیْئاً اَیَغْتَسِلُ قَالَ لَا اِنَّمَا الْغُسْلُ مِنَ الْمَاءِ
الْاَکْبَرِ و حلبی گفت که از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کردند که هرگاه شخصی بخواب رود و
بیدار شود و دست بذکرش مالد و تری ببیند و در خواب چیزی ندیده باشد
یعنی جایی که بسبب آن محتلم نشده باشد آیا غسل میکند حضرت فرمودند که نیست
غسل مگر از آب بزرگ که آن منی است و غالب اینست که اگر در خواب چیزی می‌بیند
از مانند دست بازی مذی می‌آید و گاه هست که در خواب با ذکر خود بازی میکند و
مذی می‌آید غسل واجب نیست و اگر علامات منی باشد از جستن و سستی بدن و
غلظت آب و بوی منی غسل واجبست و بر مضمون روایات صحیحه چند وارد شده

و تخلیه و دران میت مگر آنکه بیمار باشد که در احادیث صحیحه وارد شده است که در
جستن شرط منیست و اگر بیمار محتلم شود مني او بشدت بیرون نمی آید اما سستي بدن که در احتلام
بیمار واقع میشود قریب بمردن است و آن علامت کافیست وعن المرأة تری في المنام
الرجل قال ان انزلت فعلیها الغسل وان لم تنزل فلیس علیها غسل و کلیني
که از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از زنیکه در خواب می بیند آنچه را مرد در خواب
می بیند باآنکه می بیند که کسي با او جماع میکند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر انزال مني
کند غسل بران زن واجبست و اگر انزال نکند غسل بر او واجب نیست و بهمین عبارت را کلیني بسند
صحیح از حلبي روایت کرده است و بمضمون در احادیث صحیحه و حسنه و قویه قریب بتواتر
وارد شده است و در چند حدیث صحیح وارد شده است که در احتلام زن غسل واجب نیست
و در حدیث صحیحي وارد شده است که این مسئله را بزنان مگویید که غسل بر ایشان واجب است
بسبب احتلام که سبب این میشود که هر روز بحمام روند بهانه آنکه محتلم شده ایم یا بخشه با مردان
زنا کنند و بهانه احتلام بحمام روند و چون این اخبار مخالف اجماع مسلمانانست و مخالف
اخبار متواتره از عامه و خاصه است لازم است تأویل آنها بآنکه حضرت صلوات الله علیه در
واقع حکم کرده باشند بآنکه راوي را گمان مني بوده است و حضرت صلوات الله علیه میدانسته اند
که مذي است نه مني چنین فرموده باشند و محتملست که چون احتلام زنان نادر است بنابرین واجب
نباشد این حکم را بایشان گفتن خصوصا هرگاه متهم باشند بعدم صلاح و اگر بپرسند واجبست
گفتن و اگر زني محتلم شود و غسل کند اگر وضو با احتیاط بسازد بهتر خواهد بود اگرچه ظاهر در
کار نباشد والله تعالی یعلم قال الحلبي وحدثني من سمعه یقول اذا ارتمس
الجنب في الماء ارتماسة با اذا ارتمس الجنب ارتماسة چنانکه در بعضي از نسخ
بود واحدة اجزأه ذلك من غسله حلبي گفت که حدیث کرد مرا کسي که از آنحضرت

صلوات الله

صلوات الله علیه شنیدم که میفرمودند که هرگاه جنب سر در آب فرو برد یعني بزودي یک
دفعه عرفیه صادق آید باآنکه یک مرتبه سر فرو بردن کافیست اگرچه سه مرتبه بهتر است سر فرو بردن
از غسل او کافیست و عبارت کلیني و شیخ اذا ارتمس الجنب ارتماسة اجزأته و
معني یکیست و منافاتي نیست میان این حدیث حلبي زیرا که ممکن است که اول حدیث را
از راوي آنحضرت صلی الله علیه و آله شنیده باشد و بعد از آن از حضرت صلوات الله
علیه و شیخ بسند صحیح از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است که فرمودند که اگر شخصي یکمرتبه سر در آب فرو برد مجزیست او را از غسل هر چند
دست ببدن خود نمالد و شکی نیست که غسل ارتماسي صحیح است اگرچه ظاهر اخبار آنست
که اصل در غسل ترتیبي است و شیخ مفید علیه الرحمه مکروه میدانند در ماندن حوض و غدیر رود
غسل ارتماسي کردن اگرچه زیاده از کر باشد چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم حدیث غسل ترتیبي میکرده اند و در حدیث صحیحي وارد
است که محمد بن اسمعیل بخدمت حضرت ابو الحسن علي بن موسی الرضا صلوات الله علیه نوشت
که گودالي که آب باران در آنجا جمع میشود و مردمان از آنجا استنجا میکنند و در آنجا غسل میکنند
چونست حضرت فرمودند در جواب کتابت که تا طاهر نشود از چنین آبي وضو نسازد و این
حدیث را شیخ از جهت شیخ مفید دلیل ساخته است و بحسب ظاهر دلالت ندارد و ظاهر حسن آنست
که چون چنین آبي کثیف میباشد مکروه است وضو تا طاهر نشود و چون گذشت که مکروه است
وضو از آب گندیده ومن اجنب في یوم او لیلة مرارا اجزأه غسل واحد
الا ان یکون یجنب بعد الغسل او یحتلم فان احتلم فلا یجامع حتی یغتسل
من الاحتلام و مصنف میگوید که کسي در روزي یا شبي چند مرتبه جنب شود کافیست او را
یک غسل مگر آنکه غسل بکند و بعد از آن جنب شود یا محتلم شود که دیگر غسل واجب است پس اگر

محتلم شود و مکروه است جماع تا غسل کند از احتلام و بعد از غسل جماع کراهت ندارد چنانکه
خواهد آمد در مکروهات در اواخر کتاب نکاح ولا بأس بأن یقرأ الجنب القرآن کله
ما خلا العزائم التي یسجد فیها وهي سجدة لقمن وحم السجدة والنجم وسورة اقرأ
باسم ربك و بدانکه جنب همه قرآن را بخواند بغیر از چهار سوره عزیمه که در آن سجده واجبست
و آن سجده لقمان است یعنی پهلوی سوره لقمان که الم تنزیل است و حم سجده است که موسوم است بسوره
فصلت و سوره والنجم است و سوره اقرأ باسم ربك اما اگر قرآن میتواند خواند همه را و بر جواز او
احادیث صحیحه و حسنه و موثقه بسیار بران دلالت دارد و از انجمله صحیحه عبید الله بن علی حلبی
که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حایض و نفسا و جنب و کسی که در او کدام
باشد قرآن میتوانند خواند همه را و هرچه خواهند حضرت فرمودند که هر قدر خواهند میتوانند خواند
و جمعی از اصحاب زیاده از هفت آیه را مکروه میدانند و زیاده از هفتاد آیه را اشد کراهت میدانند
نسبت بجنب از جهة حدیث موثق سماعه باین معنی که اگر ممکن باشد غسل کند و قرآن بخواند و ثوابش
بیشتر خواهد بود و بعضی حرام میدانند مطلقا و بعضی هفت آیه را مکروه میدانند و زیاده را حرام و قابل
بوجه است زیرا که احادیث جواز قریب بتواترست و آنچه صدوق گفته است موافق احادیث
است و اما آنکه سجده در این چهار سوره واجبست احادیث آن نیز قریب بتواترست و اکثر صحیح
است و اما آنکه سوره سجده را حرامست خواندن بر جنب حدیث صحیح و کالصحیح وارد است از زراره
و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که حایض و جنب قرآن میتوانند هرچه
خواهند بغیر از سجده را و ذکر حق سبحانه و تعالی میکنند در همه احوال و در حدیث کالصحیح نیز از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که حایض و جنب هرچه خواهند میتوانند خواند از قرآن بغیر سجده را
و اکثر علما حمل کرده اند سجده را بسوره سجده و اکثر ایشان نقل اجماع کرده اند که حرامست بر ایشان
سوره عزایم حتی بسم الله بقصد یکی از این سوره و عمده این اجماع است و اگر نه احادیث را حمل

برآیه

برآیه سجده نیز میتوان کرد و الله تعالی یعلم ومن کان جنبا او علی غیر وضوء
فلا یمس القرآن و جایز له ان یمس الورق او یقلب له الورق غیره و هو
یذکر الله عز و جل و کسی که جنب باشد یا بی وضو باشد پس مس قرآن نکند بعضوی از
بدنش که حیات در ان حلول کرده باشد و جایز است که مس کاغذ کند یا دیگری ورق را بگرداند
و او بخواند و ذکر حق سبحانه و تعالی بکند اما آنکه جنب مس کتابت قرآن نمیتواند کرد و قول اکثر مسلمانانست
و جمعی کثیر از علما اجماع کرده اند و ظاهر آیه کریمه انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون
تنزیل من رب العالمین نیز دلالت دارد و حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است که این
کتابیکه بشما فرستاده ایم مجموعه ایست از علوم الهیه که بزرگوارست و ثبت است در کتابی محفوظ
از تغیر و تبدل که آن لوح محفوظ است و مس نمیکنند آنرا مگر مطهران از حدث و خبث و
بتدریج نازل میشود از پروردگار عالمیان چون حق سبحانه و تعالی این آیه را در وصف
قرآن فرستاده است و مقدم و مؤخر لا یمسه الا المطهرون در وصف قرآن است و ظاهر اینست
که این جمله نیز وصف قرآن باشد مع هذا لفظ مس مناسب قرآن است و لفظ مطهر بیشتر
تطهیر است که در اکثر مواضع آنرا استعمال میکنند یعنی در طهارت حدث و خبث و جمعی گفته اند
که صفت کتاب مکنونست چون آن نزدیکترست و مراد از مس آنست که بمعانی و حقایق آن
نمیرسند مگر فرشتگان که مطهرند از جمیع معاصی و گمان اینست که خلاف ظاهرست زیرا
که مجازست و میگویند که فلانی مس بریی نمیکند اما در کلام عرب متعارف نیست مع هذا معلوم
نیست که ملائکه معانی قرآن را چنانکه مشتمل است بر جمیع علوم الهیه توانند فهمید با آنکه حصر مناسب
نیست و یقین است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام اعلمند از جمیع
عالمیان و دیگر مناسبت ندارد که در مقام تعریف اشتمال او بر علوم باعتبار لفظ قرآن گفتن
آنکه مس معانی آن نمیکنند مگر فرشتگان بلکه بر تقدیر علمیت فرشتگان این لفظ استعارت است

چنانکه بر خبیر بعضی مخفی نیست و اگر احتمال رود و باری بنی وائمه صلوات الله علیهم اثبات
که مراد از مطهر آن ایشان باشند ولیکن لفظ مس نا متعارفست و بنا بر این احتمال ارجاع ضمیر
بقرآن انسب است چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که جمیع علوم در قرآن است
پس کتاب مکنون بعلوم آن نیز در قرآن خواهد بود و مجملا اگر کسی تدبر کند خواهد یافت که بجهتهای
اکثر علما بمنع از مس نموده است مع هذا حدیثی قوی کالصحیح ابراهیم بن عبد الحمید که از اصحاب
اصول اربعمائه است مرویست از حضرت موسی کاظم صلوات الله علیه که مصحف را مس مکن بی وضو
و در جنابت و مس خط آن مکن و بر خود میاویز زیرا که حق سبحانه و تعالی میفرماید که لا یمسه الا
المطهرون و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که از آن حضرت سؤال کردند از تعویذی که حایض با خود داشته باشد حضرت صلوات الله علیه
فرمودند که باکی نیست و فرمودند که قرآن میتواند خواند و میتواند نوشت اما دست بنوشته آن
نمیتواند گذاشت و کلینی گفته است که در روایتی وارد شده است که نمیتواند نوشت و در
حدیث صحیح روایت کرده است از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابوبصیر که گفت سؤال
کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از کسی که قرآن را از روی مصحف بخواند و بی وضو
باشد حضرت فرمودند که باکی نیست ولیکن مس نوشته قرآن نکند و این حدیث اگرچه
در سندش حسین هست و او واقفی است و ثقه است بگفته شیخ طوسی ولیکن شیخ
مفید توثیق او کرده است و گفته است که او روایت کرده است نص بر امامت حضرت امام
امام رضا صلوات الله علیه را و علی ای حال چون حدیث صحیح است از حماد و اجماع شده است
که هر حدیثی که از حماد صحیح شود صحیح است مع هذا کلینی حکم بصحت هر حدیث کرده است و شیخ
نیز حدیث صحیح از حماد روایت کرده است از حریز که کتاب او همه از اصول است از کسی که او را
خبر داده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت با اسمعیل پسرش

فرمود

فرمود که ای فرزند قرآن بخوان گفت وضو ندارم حضرت فرمودند که دست بنوشته
آن مگذار و مس ورق بکن و بخوان و در حسن کالصحیح روایت کرده است از محمد بن
مسلم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که جنب و حایض قرآن را میگشایند
از عقب جامه که دستشان بمصحف نرسد و هر چه میخواهند از قرآن میخوانند مگر سجده‌ها
و داخل مسجد میشوند بعنوان گذشتن و نمی‌نشینند در مسجد و نزدیک مسجد الحرام و مسجد رسول الله
صلی الله علیه و آله نمیشوند و مؤید این اخبار است صحیحه علی بن جعفر که سؤال کردند از برادرش صلوات الله علیه
که اگر شخصی بی وضو باشد میتواند قرآن را بر تخته یا کاغذ بنویسد حضرت فرمودند که نه و شیخ
بهاء الدین محمد رحمه الله میگفت که جمیع حیثیت لبس است در حرمت مس از دو وجه یکی آنکه
ظاهرش آنست که نهی از نوشتن آنست که غالبا لازم دارد دست را و هم بهر گاه که نوشتن حرام
باشد دست مالیدن بطریق اولی و در بهر وجه بحث از روات ولیکن میتواند بود و بنا بر قانون
علما که امر از برای وجوبست و نهی از جهت حرمت میباید که نسبت بغیر طاهر حرام باشد مس ولیکن
نزد این ضعیف قدر مشترک اظهر است پس در چنین جایی البته میباید که بی وضو و جنب و حایض
نگذارند مس قرآن و هر جزوی از اجزای قرآن بهر باشد و از جهت تعظیم قرآن مس نکنند
و مظنون حرمت است ولیکن معلوم نیست که احکام الهی بظن ثابت شود مگر ظنی که قریب بعلم باشد
که اطلاق علم بر آن کنند و در اینجا این مرتبه نرسیده است و دیگر خلافست در مس تفسیر قرآن
و ترجمه قرآن و احادیثی که در تفسیر قرآن وارد شده است بلکه مطلق احادیث بنا بر مذهب
اهل بیت سلام الله علیهم که اخبار ایشان تفسیر کلام الهیست و احتیاط ظاهر است ولیکن عرفا
اینها را قرآن نمیگویند والله تعالی یعلم ولا یجوز للحائض والجنب ان یدخلا المسجد
الا مجتازین ولهما ان یأخذا منه ولیس لهما ان یضعا فیه شیئا لان
ما فیه لا یقدران علی اخذه من غیره وهما قادران علی وضع ما معهما

في عبوره

و جایز نیست حایض و جنب را که داخل مسجد شوند مگر بعنوان گذشتن که از دری در آیند
و از دری دیگر بیرون روند یا از همان بشرط عدم توقف بنابر مذهب جمعی از علماء و هر دو از مسجد
چیزهای خود را برمیتوانند داشت و نمیتوانند که چیزی را در مسجد بگذارند چون آنچه از ثیاب ایشان
محتلم شوند مثلا در مسجد آن چیز را نمیتوانند که از خارج مسجد بردارند غالبا مثل لباس و کفش
و سایر چیزها که با ایشان بوده است اما آنچه در دست دارند میتوانند که در مسجد بگذارند غالبا در
جایی دیگر بگذارند اما اگر با در این حالت احتلام یا آمدن حیض در در مسجد باشد چون نمیتوانند بیرون
رفتن و برداشتن احوط آنست که بیرون روند و بردارند یا کسی ایشان را باشد که او بردارد
و مال ایشان تلف نشود بهتر آنست که خود بردارند و اگر آنچه در دست دارند مثلا قرآنی باشد
که وقف مسجد باشد و واقف شرط کرده باشد که از مسجد بیرون نبرند نمیتوانند که در مسجد
بگذارند و بنابرین قید غالب کردیم و اگر احوط و اولی گفتیم از آنجهت است که ظاهر نیست که آنچه
حضرت فرموده است تقیید حکم است با علت حکم مثلا علت حرمت شراب زوال عقل است
و چون زوال عقل است از آن علت حکم کلی شده که یک قطره نیز حرام است و اما در چیزهایی که مست
کننده است مثل جزو او الحکم در ینجا تعلیلات با یکدیگر یعنی قدری که مست کند از آن حرام است مطلقا
و ظاهرا در ینجا از قبیل اول باشد چون احادیث بسیار درین باب وارد شده است که حضرت
صلوات الله علیهم مطلقا فرموده اند حتی این حدیث که زراره و محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند حضرت مطلق فرموده اند زراره پرسید که چرا حایض و جنب
که میتوانند بر داشت و نمیتوانند گذاشت حضرت این وجه را فرموده اند و در حدیث صحیح عبد الله
بن سنان مطلق است که میتوانند برداشت و نمیتوانند گذاشت و در حدیث صحیح زراره و محمد
بن مسلم که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که از آنحضرت پرسیدند که حایض
و جنب داخل مسجد میتوانند شد یا نه حضرت فرمودند که حایض و جنب داخل مسجد نمیتوانند شد مگر بعنوان

گذشتن

گذشتن چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا
و ظاهر امر او این باشد که نزدیک مواضع صلوة مشوید در حال جنابت مگر بعنوان عبور تا وقتی
که غسل کنید چون سابقش اینست که لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا
تَقُولُونَ یعنی نزدیک مشوید بمواضع نماز که مساجد باشد در وقتی که مست باشید از جهة
نماز کردن تا بدانید که چه میگویید و محتملست که لا تقربوا الصلوة اعم از صلوة و مواضع صلوة باشد
و در جزو اول صلوة مراد باشد و در ثانی مواضع صلوة و قرینه مجاز الا عابری سبیل است
و خواهد آمد که مراد از مستی اعم از نشوه اوایل مستی است و اگر مست خواب باشند یا مست
هواهای نفسانی باشند بقرینه آنکه تا بدانید که چه میگویید چون با خداوند خود مناجات
میکنید و وجوه بسیار در تفسیر این آیه گفته اند ولیکن آنچه در احادیث ائمه اهل بیت است
اینست که مذکور شد و الله تعالی یعلم و مستثنی است از مساجد مسجد الحرام و مسجد رسول صلی الله
علیه و آله آنچه در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مسجد بوده است که در آنجا
داخل نمیتوانند شد مطلقا و اگر محتلم شوند در آن دو مسجد واجبست که تیمم کنند از جهة بیرون آمدن
و برین مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و بعضی نیز بعد ازین مذکور خواهد شد
در بحث تیمم و مساجد و بعضی از علما ملحق ساخته اند بمساجد مشاهد مشرفه ائمه معصومین صلوات الله
علیهم را و در حدیث صحیح از بکر بن محمد وارد است که از مدینه در آمدیم بقصد خانه حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیهم دیدیم که ابو بصیر از بازار بیرون آمد و ملحق شد بما و او جنب بود
و ما نمیدانستیم تا داخل خانه حضرت شدیم پس حضرت رو با ابو بصیر کردند و گفتند ای ابو محمد
نمیدانی که سزاوار نیست جنب را که داخل خانه انبیا شود پس ابو بصیر برگشت و ما داخل
شدیم وَإِذَا أَرَادَتِ الْمَرْأَةُ أَنْ تَغْتَسِلَ مِنَ الْجَنَابَةِ فَأَصَابَهَا حَيْضٌ فَلْتَتْرُكِ
الْغُسْلَ إِلَى أَنْ تَطْهُرَ فَإِذَا طَهُرَتِ اغْتَسَلَتْ غُسْلًا وَاحِدًا لِلْجَنَابَةِ وَالْحَيْضِ ٥

وهرگاه زنی خواهد که غسل جنابت کند حایض شود پس باید که ترک کند غسل را تا وقتی که از حیض
پاک شود و چون طاهر شود یک غسل بکند از جهت جنابت و حیض و عبارت بعضی فقها
رضویست و بر این مضمون صحیحه عبد الله بن سنان و حسن کالصحیح کاهلی و موثقات کالصحیحه
سعید بن یسار و زراره و ابو بصیر و حجاج بن خشاب وارد شده است و ظاهر این اخبار
آنست که غسل جنابت واجب لغیره است و اگر لنفسه واجب میبود هر آینه میبایست که در حالت
حیض غسل جنابت بکند و بعد از پاک شدن غسل حیض بکند و لیکن ممکنست که فی نفسه واجب باشد
و تأخیر آن جایز باشد و مؤید این احتمالات حدیث موثق سماعه که چون همین سؤال کرد از حضرت
حضرت فرمود که اگر خواهد غسل کند و اگر خواهد صبر کند تا پاک شود و یک غسل از برای هر دو
بکند و از مجموع این اخبار ظاهر میشود که اگر یک غسل بکند و قصد هر دو کند مجزیست ابتدا از
حدیث هشتم ظاهر میشود که اگر بقصد جنابت کند از حیض مجزی باشد و اگر بقصد حیض کند از جنابت
مجزی نباشد پس احوط آنست که قصد هر دو بکند اگر یک غسل کند و اگر نه اول غسل جنابت بکند
و بعد از آن غسل حیض احتیاطا بکند والله تعالی یعلم اگرچه اظهر آنست که هر یک از دیگری مجزیست
چنانکه گذشت در حدیث زراره و ایضا جمیل از بعضی از اصحاب از احدهما صلوات الله علیهما روایت
کرده است ولا باس بان یختضب الجنب وان یجنب وهو مختضب وان یحتجم ویذکر الله
ویتنور ویذبح ویلبس الخاتم و باکی نیست که جنب خواه مرد باشد و خواه زن خضاب
کند و رنگ ببندد بر ریش و سر و دست و پا و کل بدن بعد از نوره یا در وقتی که خضاب
بسته باشد جماع کند و باکی نیست که جنب حجامت کند یا ذکر خدا کند یا نوره بکشد یا حیوانی را
ذبح کند یا انگشتری بپوشد اگرچه اسم خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم بر آن نقش باشد
اما خضاب پس اخبار وارد شده است که جنب خضاب نکند و خضاب بسته جنب نشود
و وارد شده است که وقتی که رنگ بردارد جماع میتوان کرد و اخبار باین عنوان نیز

وارد شده است که باکی نیست پس ظاهر میشود که نهی محمول بر کراهت است و در خبر سکونی وارد
شده است که باکی نیست که حجامت کند و نوره بکشد و ذبح کند و احادیث ذکر الهی در
مبحث الخلا گذشت و اما لبس خاتم اگر دست نوشته آن را رساند ضرری ندارد و در موثقه عمار
وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که مس نکند جنب درهم و دیناری را
که اسم حق سبحانه و تعالی بر او باشد و در موثق کالصحیح از ابو ایوب وارد است که از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که داخل خلا میشوم و در دستم انگشتری است که
بر او مکتوبست اسمی از اسماء الهی حضرت فرمودند که نه و اگر در دست باشد جماع ممکن و محمولست
بر کراهت و احوط آنست که پیش از غسل روغن بر بدن نمالد چون نهی واقع شده است
و هر زینت که از جهت باشد که مانع میشود از رسیدن آب بشره و اگر مالیده باشد احوط آنست
که سعی کند تا بالکلیه زایل شود تا عین روغن و اگر اندک چربی بماند که مانع نباشد ضرر ندارد
وینام فی المسجد ویمر فیه و باکی نیست که جنب در مسجد خواب کند یا بگذرد و در آن شیخ کلینی
بسند صحیح روایت کرده است از محمد بن قاسم که پرسیدم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال نمودم
که جنب خواب میکند در مسجد حضرت فرمودند که وضو بسازد و باکی نیست که خواب رود یا بگذرد
در مسجد چون ظاهر اخبار صحیحه دلالت دارد که لبث در مساجد حرام است تاویل میتوان کرد این حدیث را
که صورتست که مراد راوی این باشد که آیا خواب در مسجد میتوان کرد و حال آنکه سبب است که محتلم
میشود و جنب وار میشود پس نباید خوابید تا این مفسده لازم نیاید حضرت در جواب فرموده باشند
که اگر در وقت خواب وضو بسازد او در طهارت هر چند محتلم شده باشد و مانند جنب در مسجد
مفسده نیست در رنگ کردن او شعور بوده است و درین صورت او را شعور نیست نه جایز است او را
در مسجد چون در رنگ نیست ضرر ندارد و اما ظاهر کلام صدوق آنست که جایز میداند که جنب بخواب
رود در مسجد و حمل میتوان کرد بر آنکه جایز است خواب رفتن هرگاه خواهد از مسجد بیرون رفتن

باآنکه دشمنی در بیرون باشد یا درهای مسجد را بسته باشند و نتوان گشودن و محتملست که
صدوق را اعتقاد این باشد که چون در اکثر احادیث نهی وارد شده است از نشستن در مساجد
و خواب نشستن نیست پس خواب ضرر ندارد و احتمال بعیدی هست که ینام فیه حال باشد
یعنی میتواند خواب کردن در حال مرور یا آنکه بر دوشش کسی باشد و بخواب رود او را بیرون برد
و بسیار است که جمعی در راه رفتن بخواب میروند مثل شاطران چون عادت کرده اند و حمل بر ضرورت
اولی است والله تعالی یعلم. و یجنب اول اللیل و ینام الی آخره و جنب میتواند شد در اول
شب و بخواب رود تا آخر شب و پیش گذشت که کراهت خواب جنب مگر آنکه وضو سازد
یا قصد جماع مرتبه دیگر داشته باشد و این عبارت را حمل بر آن صورت میتوان کرد و بر
بیان جواز نیز حمل میتوان نمود و در حدیث صحیح از عبدالرحمن بن ابی عبدالله منقولست که سؤال
کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی با اهل خود جماع کرده باشد آیا
بخواب میتواند رفت حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی در خواب قبض روح بنده میکند و
هرکس که اجل او رسیده است نگاه میدارد روح او را و هرگاه نرسیده است روح او را با بدن
باز میفرستد پس ممکن است که برنگردد و آخر جنب از دنیا رفته باشد خوب نیست باید که چون از
جماع فارغ شود غسل کند و در روایت از آنحضرت صلوات الله علیه از آبای خود از حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیهم که فرمودند که کسی که جنب باشد بخواب نرود مگر با وضو بخواب رود و اگر آب
بهم نرسد تیمم کند بخاک و بدرستی که چون مؤمن بخواب میرود ملائکه روح او را بعالم قدس میبرند
و رحمت الهی شامل حال او میشود و حق سبحانه و تعالی برو برکت میفرماید بانواع فیوض قدسیه پس
اگر اجلش رسیده باشد او را در رحمتهای خاصه خود و یا در گنجهای رحمت خود جا میدهد
و اگر اجلش نرسیده است او را باز میفرستد با فرشتگان مقرب خود که او را در بدن
جای دهند. و من اجنب فی ارض و لم یجد الا الماء الجامد و لا یخلص الی

الصعید صلی بالمسح ثم لا یعود الی الارض التی یوبق فیها دینه و کسی که جنب
شود در زمینی که نیابد در آن زمین مگر آب بسته مانند برف و یخ و دستش بخاک نرسد
پس باید که نماز کند بمسح و دیگر برنگردد بچنین زمینی که دین او را باطل کند ظاهر مضمون
حدیث صحیح محمد بن مسلم است بنحوی که فهمیده است و حدیث این است که گفت سؤال کردم
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جنب شود در سفری و نیابد مگر برف را
یا یخ را حضرت فرمودند که بمنزله ضرورتست در جاهای دیگر که حق سبحانه و تعالی واسع گردانیده
است تیمم کند و من خوب نمیدانم که بچنین زمینی دیگر بیاید که دینش را باطل کند و ظاهر حدیث
آنست که آب نمییابد و خاک نمییابد و چون سبب تیمم است باختیار خود خوب نیست که بچنین
زمینی بیاید که تیممش باید کرد و مؤید این معنی است خبر صحیح محمد بن مسلم از یکی از امام محمد باقر یا
امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که از آنحضرت پرسیدند از شخصی که چند ماه در شهرها میماند
که در آنجا آب نیست یعنی حمام نیست بواسطه چرانیدن شتران و صلاح حال شتران حضرت فرمودند
که نه و محمولست بر کراهت چون اخبار صحیحه مستفیضه وارد شده است که جایز است و خاک احد
الطهورین است که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است و لیکن چون لفظ هلاک دین واقع شده
صدوق حمل کرده است بر آنکه خاک یا سنگ نیز بهم نرسد و تیمم از برف کند و چون مضطرب است
صحیح است و دیگر بچنین زمینی نیاید مع هذا بسند کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال
کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی جنب شود در سفری که نیابد
مگر برف حضرت فرمودند که مساوی است که غسل کند از برف یا از آب نهر اگر خوف
هلاک نباشد و برف را که بر بدن مالد آب شود چنانکه در حدیث کالصحیح از علی بن جعفر
منقولست که سؤال کردم از برادرم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که جنب باشد
یا بی وضو و آب بهم نرسد و برف بهم رسد و خاک کدام یک افضل است یا تیمم کند

با برف ابر رو بمالد حضرت فرمودند که اگر برف تر کند سر و بدنش را آن فضلت و اگر نه تیمم
به آن غسل کردن تیمم کند و احوط آنست که بچنین زمینی نرود و اگر برود البته چنین خواهد کرد
و اگر خاک و سنگ بهم نرسد و اگر گرد جامه و نمدزین بهم رسد اگرچه غباری باشد تیمم
میکند و اگر آنهم نباشد تیمم ببرف میکند و احتیاطا وقتی که آب بهم رسد یا خاک و سنگ
آن نماز را اعاده میکند و مصنف رحمه الله تعالی بعلم و مجملست که هلاک دین باعتبار جماع کردن باشد در
همچنین جایی که آب بهم نرسد چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی بعد از این در باب تیمم

وقال أبي رحمه الله في رسالته إلي لا بأس بتبعيض الغسل تغسل
يديك وفرجك ورأسك وتؤخر غسل جسدك إلى وقت الصلوة ثم
تغسل جسدك إذا أردت ذلك و پدرم در رساله که بمن نوشته بود ذکر
کرده که باکی نیست که در غسل موالات نباشد بآنکه دستها را که سنت است شستن پیش از
غسل بشوئی سه بار و ازاله نجاسات از فرج خود بکنی و سر را بشوئی و شستن بدن را تاخیر کنی تا وقت
نماز و در وقت نماز بدن را بشوئی یعنی اگر خواهی که بی موالات واقع سازی جایز است
و شکی نیست در آنکه با موالات بهتر است چنانکه در احادیث متواتره از رسول خدا و ائمه
هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که ایشان بی فاصله غسل میکردند و آنچه پدرش ذکر
کرده است مضمون حدیث صحیحی است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جایز میدانست که جنب در بامداد سر خود را
بشوید و بدنش را در وقت نماز ظهر بشوید و از این کلام نیز ظاهر میشود که صدوقان قایلند بعدم ترجیح
میان جانبها است بر چپ نیستند چنانکه ظاهر احادیث است و اگرچه ترتیب احوط است
تا مخالفت علما کرده نباشد موالات اولی است تا از وغدغه حدث در اثنای غسل نیز
خلاص شده باشد چنانکه گفته است فإن أحدثت حدثا من بول أو غائط أو ريح

بعد

بعد ما غسلت رأسك من قبل أن تغسل جسدك فأعد الغسل من أوله
پس اگر حدثی از تو صادر شود مثل بول یا غایط یا باد بعد از آنکه سر را شسته باشی پیش
از آنکه بدنت را بشوئی پس اعاده کن غسل را از سر و ظاهرش آنست که علی بن بابویه این
عبارت را و سایر عبارات را که بر پدرش نوشته است از کتاب فقه رضوی برداشته
باشد بلکه اکثر عبارات که صدوق از خود میگوید از آن کتاب برداشته باشد و این کتاب
در قم ظاهر شد و نزد ما هست و نسخه صدر قاضی میر حسین طاب ثراه و قریب بهزار سال قبل
از این از روی آن کتاب نوشته بود و چند جا خط حضرت امام رضا صلوات الله علیه
بر آنجا بوده که من اشاره کرده ام بآن و صورت خط حضرت را قاضی نوشته بود و من
نیز نوشتم و از صحت آن نسخه با نسخه من الحضرة المقدسة ظن قوی بهم میرسد که علی بن بابویه
و محمد بن علی بوده علم داشته اند بآنکه این کتاب تصنیف آن حضرت که گفته است صدوق
که میان من و خدا حجتست و چون سهوی واقع شده بنده را تا اینجا ملاحظه کردم و از اینجا آخر
ان شاء الله تعالی اشاره بآن خواهیم کرد و بعضی از علما ذکر کرده اند که در امالی ابن بابویه این حدیث
هست و امالی بسیار نزد ما هست و بعضی را بر صدوق خوانده اند و اجازات فضلا بر آن
هست و در هیچ یک از اینها ندیدیم بنا بر این علما خلافی عظیم در این مسئله دارند بعضی اعاده غسل را
واجب میدانند بنا بر این کلام و بعضی غسل را صحیح میدانند و وضو را واجب نمیدانند بنا
بر آنکه حدث اصغر ناقض غسل نیست و حدث بعد از طهارت صغری آنست و ندیده ایم که حدث
در اثنای غسل ضرر داشته باشد و اکثر علما غسل را صحیح میدانند بنا بر آنکه اگر بعد از غسل حدث
واقع شود طهارت معنوی باطل میشود و وضو واجبست اجماعا پس اگر در اثنای غسل باشد
بطریق اولی ناقض خواهد بود و این قول خالی از قوتی نیست و لیکن احوط آنست که بعد از
جماع کند غسل را از سر گیرد و وضو سازد و بعضی گفته اند احوط آنست که همین غسل را تمام کند و بعد

و بعد از آن غسل را اعاده کند و وضو بسازد و آخوند مولانا احمد اردبیلی گفته است که
احوط آنست که مرتبهٔ دیگر جماع کند تا بیقین غسل جنابت بر ذمه‌اش لازم شود و ظاهرا اینقدر مبالغه در کار نیست
از سر گرفتن غسل و وضو ساختن کافیست والله تعالی یعلم فان بدأت بغسل جسدک قبل
الرأس فأعد الغسل علی جسدک بعد غسل رأسک پس اگر ابتدا کنی بشستن بدن
پیش از شستن سر پس اعاده کن شستن بدن را بعد از شستن سر بقول آنکه در ترتیب
وضو گذشت و این عبارت نیز عبارت فقه رضویست و بر مضمون حدیث حسن کالصحیح زراره
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و دلالت میکند بر اشتراط
ترتیب میان سر و بدن و اما تقدیم جانب راست بر جانب چپ حدیثی صریح ندارد و در گذشت
و موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون غسل جنابت کنی این دعا را
بخوان که اللهم طهر قلبی و تقبل سعیی و اجعل ما عندک خیرا لی اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی
من المتطهرین و کلینی این دعا را روایت کرده است که اللهم طهر قلبی و زک عملی و تقبل
سعیی و اجعل ما عندک خیرا لی و اگر هر دو را بخواند بهتر است و اگر این جمله زک عملی را داخل
کند در دعای اول بعد از طهر قلبی ظاهرا اجمل هر دو روایت کرده خواهد بود و ترجمه‌اش
اینست که خداوندا دل مرا از هر بدی پاک گردان و چنانکه ظاهر تو ظاهر را پاک میکردانم تو باطن را
پاک گردان از ریا و حسد و کینهٔ مومنان و کبر و عجب و سایر صفات رذیله و بسبب این
تطهیر اعمال مرا پاکیزه گردان چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که انما یتقبل الله من المتقین
یعنی حق سبحانه و تعالی قبول میکند عبادات را مگر از کسانی که پرهیزکار باشند از هر بدی و هیچ شک
نیست که بدیهای دل بدتر است از بدیهای بدن بلکه بدیهای دل موثر است در بدیهای بدن
و یا آنکه چون صفات رذیله را بیرون کردی بعوض آنها صفات حسنه را داخل کن چون
ریا بیرون رود و اخلاص در آید که کارهای من همگی موافق رضای تو باشد و چون حسد بیرون رود

شفقت بر خلق الله داخل شود و چون کینه بدر رود محبت دوستان خدا داخل شود و کبر
بیرون رود و تواضع با خدا و خلق داخل شود و عجب بیرون رود و خود را از همه کس زبون تر
دانستن داخل شود و محبت غیر خدا بیرون رود و محبت الهی داخل شود و بر این قیاس و قبول
کن سعی مرا در طاعت و عبادت تو هر چند لایق درگاه تو نیست و چنان کن که آنچه نزد تو است
از ثواب غیر متناهی بهتر باشد نزد من و از برای من از سعی در امور باطلهٔ دنیای فانی و خداوندا
چنانکه ظاهر مرا از حدث پاک کردی بغسل باطنم را از گناهان پاک گردان بتوبه و انابت و
بگردان مرا از پاکیزگان از گناهان خود و از جمیع الواث بشریت تا فانی فی الله شده باقی بالله شوم و قابل
مناجات و قرب تو مرا حاصل گردد که توانم بندگی کردن که اقلا لایق من باشد چون گفتن
که بندگی من لایق درگاه تو باشد و اگر کسی این دعا و امثال این از دعاها را بخواند و معنی آنرا اندک
و مجملی داند که چون هادیان راه الهی ما را باین هدایت کرده اند البته آنچه بهتر است از برای ما طلبیده اند
ظاهرا همان فایده میدهد بلکه اگر نداند که این الفاظ دعاست و طلب خیر است بلکه چون فرموده اند
میخواند ظاهرا بفضل الهی کار خود میکند و اگر چه لایق چنان آنست که چون در هر حرکت و سکونی
ایشان از تنبیهات و اشارات ایشان غافل نباشند تا بسبب هر یک از آنها بابی از ابواب
فیوض الهی بر ایشان مفتوح گردد و چنانکه انشاء الله مذکور خواهد شد در کتاب صلوة که حضرات
فرموده اند که نماز را چهار هزار در است و جزم است که شامل اینها ابواب صلوة باشد

باب غسل الحیض والنفاس

حیض در لغت بمعنی سیلانست و در عرف شرع خونیست
که رحم زن در اوان بلوغ او دفع میکند تا عادت میشود و در او فایده چند حق سبحانه و تعالی از جهت آن
غذای فرزند مقرر ساخته است تا در رحم است غذای او از آن خونست و چون متولد شد آن خون را
شیر میکرداند تا وقتی که شروع در غذا کرده است و چون طفل غذای او غالب شد بر شیر باز
بعنوان سابق در اوقات عادت می‌آید در ماههای جابجا بحسب قوت مزاجهای زنان از ده روز

تا ده روز و چون از ده درگذشت مي‌افتد خون بر طرف ميشود و در سن پنجاه سالگي يا شصت سالگي منقطع
كه خواهد آمد و چون وضع حمل ميشود و بقيه خوني كه در رحم مانده است رحم آنرا دفع ميكند و آن خونرا
نفاس ميگويند بكسر نون و زن را نفسا بضم نون و فتح فا و اگر خون حيض از عادت متجاوز در
گذشت آنرا استحاضه ميگويند و في الحقيقه آن خوني است كه بسبب مرض رحم دفع ميشود يا آنكه
هنوز وقت نگرفته باشد مثل خوني كه پيش از نه سالگي از زنان مي‌آيد يا آنكه وقتش زايل شده
است مثل خوني كه بعد از نااميدي از حمل است در پنجاه يا شصت سالگي و يا بسبب سوء
المزاجي كه در اوقات امكان حمل بهم ميرسد مثل آنكه از نه تا سن يأس برخلاف عادت آيد
بتفصيلي كه مذكور خواهد شد قال الصادق صلوات الله عليه اول دم وقع على
وجه الارض دم حواء حين حاضت بطرق متكثره وارد شده است كه يهودان از حضرت
سيد المرسلين و هر يك از ائمه معصومين صلوات الله عليهم سؤال ميپرسيدند از انجمله ميپرسيدند كه
كدام خونست كه اول بر زمين ريخت حضرات صلوات الله عليهم ميفرمودند كه اما باعتقاد شما اول خون
هابيل است كه قابيل او را شهيد كرد و اما باعتقاد ما اول آن خونست كه حوا حايض شد ٥
وقال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه ان الحيض للنساء نجاسة رماهن الله
عز وجل بها وقد كن النساء في زمن نوح عليه السلام انما تحيض المرأة
في كل سنة او في السنة حيضة حتى خرج نسوة من حجابهن او حجالهن
او مخازنهن او محاريبهن على اختلاف النسخ وكن سبعمائة امرأة فانطلقن فلبسن
المعصفرات من الثياب وتحلين وتعطرن ثم خرجن من بين الرجال فتفرقن
في البلاد فجلسن مع الرجال وشهدن الاعياد معهم وجلسن في صفوفهم
فرماهن الله عز وجل بالحيض عند ذلك في كل شهر يعني اولئك النسوة
باعيانهن فسالت دماؤهن فاخرجن من بين الرجال فكن يحضن في كل شهر

حيضة

حيضة فشغلهن الله تعالى بالحيض لشهوتهن قال وكان غيرهن
من النساء اللواتي لم يفعلن مثل ما فعلن يحضن في كل سنة حيضة قال فتزوج
بنو اللاتي يحضن في كل شهر حيضة بنات اللاتي يحضن في كل سنة حيضة
فامتزج القوم فحضن بنات هؤلاء في كل شهر حيضة فكثر اولاد اللاتي
يحضن في كل شهر حيضة لاستقامة الحيض وقل اولاد اللاتي يحضن
في السنة حيضة لفساد الدم قال فكثر نسل هؤلاء وقل نسل اولئك روايت
كرده است صدوق بسند حسن كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه كه خون حيض
نجاستي است كه حق سبحانه وتعالى زنانرا بآن مبتلا كرده است و چنين كه زنان در زمان حضرت
نوح عليه السلام در هر سالي يكمرتبه حايض مي‌شدند تا آنكه جمعي از زنان از محل ستر و حجاب يا حجال
عبادات خود بيرون آمدند و ايشان هفتصد زن بودند كه كار ايشان اين شد كه جامه‌هاي
گلي مانند نارنجي و آل مي‌پوشيدند و زينتها ميكردند و بوي خوش ميكردند و مردمان با ايشان
رغبت ميكردند تا آنكه از آن شهر بيرون رفتند و در شهرها متفرق شدند و با مردمان مي‌نشستند
و در عيدها با ايشان حاضر ميشدند و در صفهاي ايشان جاي ميكردند مجملا فاحشه شدند حق
سبحانه وتعالى ايشانرا ابتلا ساخت كه در هر ماهي يكبار حايض مي‌شدند همان زنان
بعينه پس بسيار كه در ميان مردان نشسته بودند و حايض ميشدند و فرش ايشانرا
نجس ميكردند مردان كه اين معني را مشاهده نمودند ايشانرا از ميان خود بيرون كردند
و آن زنان معتاد شدند بآنكه هر ماه يكمرتبه حيضشان مي‌آمد و آن شهوت كه و ميلي كه داشتند
بمردان شكست و كم شد اما آن زناني كه غير ايشان بودند عادتشان اين بود كه هر سالي يكمرتبه
حايض ميشدند پس با يكديگر وصلت كردند و مخلوط شدند تا آنكه اولاد ايشان بسيار شدند
و نسل آن جماعتي كه هر سال يكمرتبه حايض مي‌شدند كم شد باعتبار آنكه خون ميشد در رحم و آن

جمعی که هر ماه حایض می شدند باعتبار استقامت و عدم فساد بسیار شدند و آنکه
در زمان حضرت نوح چنین بودند ظاهرا بدعای حضرت نوح بود که بر قوم خود کرد که ایشان
فرزند بهم رسند تا تبر کرد و مسلمانان نیز و نسل ایشان نیز در کمی شد و چون خون جمع شده
شهوت زیاده کردند تا عاقبت حق سبحانه و تعالی هر را بعادت اصلی برد و حکمت که تا زنان
حضرت نوح در هر سالی یکمرتبه حایض میشده باشند و چون بدعای آن حضرت عالم هلاک
شدند و حکمت اقتضا کرد که توالد و تناسل بیشتر باشند چنان شد که آن زنان را
بخود گذاشت تا چنین کردند و چنین شد والله تعالی یعلم و قال النبی صلی الله علیه
و آله ان فاطمة صلوات الله علیها لیست کاحد منکن انما لاتری دما
فی حیض و لا نفاس کالحوریة فرمودند که حضرت فاطمه مثل شما زنان نیست زیرا
که او خون حیض و نفاس نمی بیند مانند حوریان بهشت و این یعنی از خواص آنحضرت بود نسبت
باین امت یا اعم و همین در اخبار بسیار وارد شده است و در بعضی اخبار وارد شده است
که از جهة آنحضرت را فاطمه میگویند که حق سبحانه و تعالی آتش جهنم را بر دوستان آنحضرت
حرام کرده است و خواهد آمد بعد از این در اوصاف آن حضرت احادیث که در کتاب
انساب است ذکر فضایل آنحضرت صلوات الله علیها و سئل الصادق صلوات الله
علیه عن قول الله عز و جل لهم فیها ازواج مطهرة قال الازواج المطهرة
اللاتی لا یحضن و لا یحدثن چون ذکر کرد که حضرت فاطمه صلوات الله علیها مثل حوری
است وصف حوران را بیان کرد که از آنحضرت صلوات الله علیه سوال کردند از تفسیر
قول خداوند عز و جل که فرموده است که مومنان را در بهشت خواهد بود زنان پاکیزه حضرت
فرمود که پاکیزه اند از خون حیض و از احداثی که در دنیا از بنی آدم بیرون می آید مثل بول
و غایط و منی و باد و ظاهرا این یک فرد پاکیزگی ایشان است زیرا که حضرت امام حسن

عسکری صلوات الله علیه فرمودند که پاکیزه اند و حق سبحانه و تعالی پاک کرده است ایشان را
از جمیع صفات ردیه که زنان را میباشد از حسد و بغض و عداوت و کبر و کفران حق
شوهر چنانکه خواهد آمد و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته الی اعلم ان اقل الحیض
ثلثة ایام و اکثرها عشرة ایام و پدرم در رساله که بسوی من نوشته بود بیان
کرده که بدانکه کمترین زمان حیض سه روز است که از آن کمتر نمیباشد و بر این مضمون احادیث صحیحه
وارد شده است و اجماع علما شیعه است و کسی خلاف این نکرده است و در حدیث صحیح وارد
شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بیشتر آنچه میباشد از حیض
هشت روز است و کمتر آنچه میباشد سه روز است و ظاهر امراد آنحضرت آنست که اکثر زنان
حیض ایشان هشت روز میباشد چنانکه تجربه واقع چنین است و آنکه سه روز باشد بسیار
نادر است لهذا حضرت نفرمودند که اکثر حیض این مقدار است و خلاف این معنی ازین عبارت
مفهوم نمیشود و تعجب دارم که اکثر فضلا تاویلات بعید کرده اند و باین معنی منتقل نشده اند
فان رات المرأة ثلثة ایام و ما زاد الی عشرة ایام فهو حیض پس اگر زنی سه روز
پی در پی ببیند و دیگر ببیند تا ده روز هر چه ببیند حیض است چون اقل حیض که سه روز است
هر گاه دید که ظاهر شد که این خون حیض است پس بعد از آن خواه متصل ببیند و خواه منفصل
هر حیض است حتی روزها که در آن خون ندیده است هم حیض است بشرط آنکه بر ده روز
بایستد مثلا اگر سه روز خون او بیاید و روز دهم بیاید و بند شود کل این ده روز حیض است
و اگر نماز و روزه کرده باشد ظاهر میشود که عبث کرده است و ده روز روزه را قضا میکند
و همچنین اگر سه روز ببیند و روز پنجم یا هشتم یا نهم را ببیند و بند شود سه روز اول با روز
آخر و میان هر حیض است و اگر خون از ده روز در گذرد و اگر صاحب عادت باشد عادتش
حیض است و باقی استحاضه بشرط آنکه خون آخرهم یک لحظه باشد در عادت بیاید مثلا

اگر عادت زن هفت روز باشد و سه روز را ببیند و آخر روز هشتم یک لحظه ببیند و خون
از ده روز در گذرد هفت را حیض حساب میکند و باقی را استحاضه اما اگر در صورت روز
هشتم خون را نبیند همان سه روز اول حیض است و هر چه خون دیده است پاک است و نماز و روزه میکند
و آنچه خون دیده است از هشتم تا هر چه ببیند عمل استحاضه بجای آورد و نماز و روزه را میکند و این
عبارت مصنف مضمون عبارت فقهاست که هر خونی که ممکن باشد که حیض باشد حیض است و در این مضمون احادیث
صحیحه وارد شده است و خلافی نیست در میان علما وَعَلَيْهَا أَنْ تَتْرُكَ الصَّلوٰةَ و بر او واجب است
که ترک کند نماز را بلکه روزه را که آنرا قضا میکند پس گویا آنرا ترک نکرده است
بعد از این نیز خواهد آمد و اینکه نماز و روزه بر او حرام است احادیث متواتره وارد شده است و
قول جمیع علمای مسلمانست وَلَا تَدْخُلُ الْمَسْجِدَ إِلَّا أَنْ تَكُونَ مُجْتَازَةً و زن حائض داخل
هیچ مسجد نمیتواند شد مگر بعنوان گذشتن مانند جنب مگر مسجد الحرام و مسجد نبی که مطلقا داخل آنها
نمیتواند شد چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است و بعضی خواهد آمد حاصل آنکه در اکثر احکام حائض
مثل جنب است نه بعنوان قیاس بلکه باعتبار احادیث و همچنین در کیفیت غسل و در رفع حدث
و از مس و قرآن خواهد آمد ان شاء الله تعالی وَيَجِبُ عَلَيْهَا عِنْدَ حُضُورِ كُلِّ صَلوٰةٍ أَنْ
تَتَوَضَّأَ وُضُوءَ الصَّلوٰةِ وَتَجْلِسَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَتَذْكُرَ اللهَ بِمِقْدَارِ صَلوٰتِهَا كُلَّ يَوْمٍ
و واجب بر حائض نزد حضور وقت هر نمازی که وضو بسازد بنحوی که از برای نماز وضو
میسازند و رو بقبله بنشیند و ذکر حق سبحانه و تعالی کند بمقدار نمازش در هر روز تا پاک شود
و ظاهر امر صدوق از وجوب استحباب موکد است و در این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه
بسیار وارد شده است و همه بلفظ امر است یا بمعنی امر و این عبارت فقه رضویست صلوات الله
علیه با عبارت آینده و ما حل لزوجها یأتیها و اولی آنست که نیت قربت واقع سازد فَإِنْ
رَأَتِ الدَّمَ يَوْمًا أَوْ يَوْمَيْنِ فَلَيْسَ ذٰلِكَ مِنَ الْحَيْضِ مَا لَمْ تَرَ الدَّمَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ مُتَوَالِيَاتٍ

وعلیها

وَعَلَيْهَا أَنْ تَقْضِيَ الصَّلوٰةَ الَّتِي تَرَكَتْهَا فِي الْيَوْمِ أَوِ الْيَوْمَيْنِ پس اگر زنی یک روز
یا دو روز خون ببیند پس آن از حیض نیست اما روزه در هر دو ببیند و بر او واجب است که
قضا کند نمازی را که ترک کرده است در آن یکروز یا دو روز چون سابقا مذکور شد که اقل
حیض سه روز است پس اگر یکروز یا دو روز ببیند و منقطع شود البته کاشف می آید که حیض
نبوده است و نماز را که ترک کرده است قضا میکند و در این خلافی نیست اما اگر سه روز را در عرض
ده روز ببیند در این خلافست مشهور میان علما آنست که حیض نیست و در حدیث مرسلی
وارد شده است که حیض است و این فرض بسیار نادر است و اگر کسی احتیاط کند در آنکه
در آن سه روز جمع کند میان عمل استحاضه و حیض بهتر است والله تعالی یعلم فَإِنْ رَأَتِ
الدَّمَ أَكْثَرَ مِنْ عَشَرَةِ أَيَّامٍ فَلْتَقْعُدْ عَنِ الصَّلوٰةِ عَشَرَةَ أَيَّامٍ وَتَغْتَسِلْ يَوْمَ حَادِي
عَشَرَ وَتَحْتَشِي فَإِنْ لَمْ يَثْقُبِ الدَّمُ الْكُرْسُفَ صَلَّتْ صَلوٰتَهَا كُلَّ صَلوٰةٍ بِوُضُوءٍ وَإِنْ
ثَقَبَ الدَّمُ الْكُرْسُفَ وَلَمْ يَسِلْ صَلَّتْ صَلوٰةَ اللَّيْلِ وَصَلوٰةَ الْغَدَاةِ بِغُسْلٍ وَسَائِرَ
الصَّلَوَاتِ بِوُضُوءٍ وَإِنْ ثَقَبَ الدَّمُ الْكُرْسُفَ وَسَالَ صَلَّتْ صَلوٰةَ اللَّيْلِ وَصَلوٰةَ الْغَدَاةِ
بِغُسْلٍ وَالظُّهْرَ وَالْعَصْرَ بِغُسْلٍ تُؤَخِّرُ الظُّهْرَ قَلِيلًا وَتُعَجِّلُ الْعَصْرَ وَتُصَلِّي الْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ
الْآخِرَةَ بِغُسْلٍ وَاحِدٍ تُؤَخِّرُ الْمَغْرِبَ قَلِيلًا وَتُعَجِّلُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ إِلَى أَيَّامِ حَيْضِهَا
تَرَكَتِ الصَّلوٰةَ وَمَتَى اغْتَسَلَتْ عَلَى مَا وَصَفْتُ حَلَّ لِزَوْجِهَا أَنْ يَأْتِيَهَا پس اگر خون
از ده روز در گذرد پس ده روزش حیض است و ترک نماز میکند در آن روز و اگر زن
در صورتیکه صاحب عادت نباشد چون صاحب عادت گذشت که عادتش را حیض حساب میکند
و باقی را استحاضه و روز یازدهم از وقتی که خون آمده است غسل انقطاع حیض میکند و در خشتها
پارچه پنبه میکند پس اگر خون استحاضه قلیله باشد بآنکه از آن طرف پنبه ظاهر نشود هر نمازی را
یک وضو میکند و در خشتها میشوید و پنبه تازه میگذارد و اگر خون سوراخ کند پنبه را بآنکه

از بن رو ظاهر شود و سیلان نکند که از خرقه بگذرد و بگیرد همه خرقه که بر آن بالا بسته است
آلوده کند این استحاضه متوسطه است از جهت نماز شب و نماز صبح یک غسل میکند با شستن فرج
و تغییر پنبه و خرقه و باقی نمازها را هر یک بیک وضو میکند با اعمال سابقه و اگر غلبه کند خون از
پنبه و سیلان کند که از خرقه نیز درگذرد نماز شب و نماز صبح را بیک غسل میکند و نماز ظهر و
عصر را بیک غسل میکند بآنکه ظهر را تاخیر میکند اندکی و عصر را تعجیل میکند اندکی و نماز شام و خفتن را
نیز بیک غسل بآنکه اندکی شام را تاخیر کند و اندکی خفتن را تعجیل میکند و باین نحو عمل میکند تا ایام
حیضش مثلا اگر اول ماه خون دیده بود و ده روز را عمل حیض میکرد و بیست روز یا نوزده روز
اگر ماه سی کم یک واشود عمل استحاضه میکند تا ماه را به بیند و دیگر عمل حیض میکند همچنین صاحب
عادت اگر عادتش هفت روز بوده باشد بیست و سه روز یا بیست و دو روز را عمل استحاضه
میکند چون اول ماه رسید نماز نمیکند و عمل حیض میکند و هر مستحاضه که غسلها را بجای آورد
بر نحوی که گذشت جایز است که شوهرش او را جماع کند اما آنچه ذکر کرده است از آنکه
استحاضه سه حالت دارد قول مشهور است میان اصحاب و جمعی گفته‌اند که در صورت دوم نیز
سه غسل میکند و این قول از حیثیت اخبار صحیحه اظهر و احوط است و آنچه گفته است که هر گاه غسل را
بکند وطی زن بر او حلال میشود اکثر علما بر آنند و بعضی شرط کرده‌اند سایر واجبات را از وضو
و تغییر خرقه و قطنه و غسل فرج و این احوط است و دیگر آنکه علی بن بابویه وضو را برای نماز
در متوسطه و کثیره با غسل ذکر نکرده است و صدوق در مبحث غسل جنابت ذکر کرده و ظاهر کلامش
آنست که سنت داند و محتملست که اکتفا بگفته سابق کرده باشد و صدوق واجب داند و پدرش
واجب نداند و گفته پدرش اظهر است چون اخبار متواتره در غسل وارد شده است و در هیچ جا
وضو را ذکر ننموده‌اند و دیگر تغییر قطنه و خرقه و غسل فرج را ذکر نکرده و اکثر علما ذکر کرده‌اند و جمعی نقل
اجماع کرده‌اند و ظاهر نیست که اگر از جهت هر نماز تکرار کند کافی باشد چنانکه در باب وضو

در حدیث

در حدیث صحیح گذشت و آنکه هر دو نماز را بیک غسل میتوان کرد وقتی است که باهم بگذارند
پس اگر هر نمازی را در وقت خود گذارد از برای هر نماز غسل و باقی واجبات ضرور خواهد
بود بلکه جمعی از علما گفته‌اند که تفریق بهتر است والله تعالی یعلم **واقل الطهر عشرة ایام واکثره لا
حد له** و کمتر فاصله میان دو حیض ده روز است و بیشتر طهر را حدی نیست و در بعضی از
احادیث صحیحه و کالصحیح وارد شده است و اکثر بر آنند و قولی شده است که اگر سه روز
در جمله ده روز به بیند آن سه روز حیض است و ما بین طهر است و همچنین حدیث ابوبصیر
خواهد آمد و مصنف باین عمل کرده است و در اینجا نیز لازم می‌آید که طهر کمتر از ده روز باشد و
صدوق تخصیص میدهد این احادیث را بآن حدیث و اگر ایام حیض را درین دو جا عمل بر حیض
کند بهتر است و اگر عمل بمشهور کند نیز جایز است والله تعالی یعلم **والحایض تغتسل بتسعة ارطال
من ماء بالرطل المدنی** و حایض غسل میکند به نه رطل مدنی و ظاهرش مرادش استحباب
چنانکه در جنب یک صاع سنت است بدانکه روایتی قوی کالصحیح وارد شده است که حایض
غسل میکند به نه رطل از آب و اکثر علما حمل کرده‌اند بر رطل عراقی بقرینه احادیث بسیار که گفته‌اند
که غسل جنابت و غسل حیض مثل یکدیگرند و در غسل جنابت احادیث بسیار وارد شده است
که یک صاع سنت است و فایده درین نیست که صاعی نه رطل عراقی است ولیکن چون صدوق اعتبار
بلد معصوم میکند چنانکه در گذشت و در اینجا نیز رطل را تعبیر برطل مدینه کرده است و ملاحظه نموده است
که چون بایست زن حایض از خون حیض نجس است آب بیشتر میباید از جهت ازاله نجاست بنا
بر این نه رطل مدینه گفته که یک صاع و نیم باشد و شک نیست که نه رطل بر سبیل استحباب است
زیرا که احادیث صحیحه وارد شده است که مثل دهن کافیست یا جریان و آن باندکی از آب
حاصل میشود و اگر کسی دانا باشد و غالب اوقات زنان بر او مثل این چیزها را پاک میتوان
کرد و بعد از این در باب غسل میت خواهد آمد مکاتبه صفار که حضرت عرض نموده است که آیا

که جنب را آب غسل میدهند قدری دارد چنانکه حدیث وارد شده است که جنب غسل میکند بشش
رطل و حایض بنه رطل حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه در جواب نوشته‌اند که
جنابه هشت با شست تا پاک شود و ظاهر حدیث اینست که نه رطل مدینه مراد باشد چون شش
رطل البته مدینه مراد است و اگر آنچه نوشته بود موافق واقع بود البته حضرت میفرمودند که
غلط بنوشته است هر دو یک حکم دارد و حدیثی حسن وارد شده است که از حضرت پرسیدند
که حایض را چه مقدار آب کافیست حضرت فرمودند که یک فرق و آن شانزده رطل است
و شیخ حمل بر استحباب کرده است پس ظاهر شد که حایض مثل جنب نیست که آب غسلش
باشد بهتر است وَإِذَا رَأَتِ الْمَرْأَةُ الصُّفْرَةَ فِي أَيَّامِ الْحَيْضِ فَهُوَ حَيْضٌ وَإِنْ رَأَتْ
فِي أَيَّامِ الطُّهْرِ فَهُوَ طُهْرٌ و هرگاه زن در ایام عادت حیض خون زرد ببیند خون حیض خواهد
بود و اگر در ایام استحاضه ببیند استحاضه خواهد بود و این عبارت مضمون حدیث صحیح زراره
است و مؤید این نیز احادیث بسیار است و در احادیث بسیار وارد شده است که خون
حیض سرخی است که بسیاهی مایلست و خون حیض حار است و خون استحاضه بارد و شخصی که حرارت
غالبست و زرد است بزردی مایلست و خون حیض غلیظ است و اگر شخصی برودت غالب باشد شاید
نشود و خون استحاضه چنین است و این صفات غالبی است و در وقتی فایده دارد که خون در ایام
عادت مستقره نباشد اما اگر عادتش ده روز باشد در اول ماه و این ده روز همه زرد باشد
و با روایا بعضی چنین باشد حکم میکنند که حیض است و اگر بعد از ده روز خون سیاه حار متعفن ببیند
حکم میکنند که استحاضه است اما اگر ده روز خون سیاه ببیند بعد از عادت و در عادت خون
زرد و در اینجا خلافست اکثر عادت را اعتبار کرده‌اند و بعضی صفات را و احوط آنست که در
ده روز عمل هر دو کنند یا آنکه غسلهای استحاضه را بجا آورد و نماز کند و روزه بگیرد و داخل مساجد
نشود و سوره‌های عزیمه نخواند و سایر متروکات حیض را ترک نماید و واجبات استحاضه را بجا آورد

کرمول او در وقت
بیرون آمدن سوزشی دارد
و خون استحاضه

ورُوِيَ

وَرُوِيَ فِي الْمَرْأَةِ تَرَى الصُّفْرَةَ أَنَّهُ إِنْ كَانَ ذَلِكَ قَبْلَ الْحَيْضِ بِيَوْمَيْنِ فَهُوَ مِنَ
الْحَيْضِ وَإِنْ كَانَ بَعْدَ الْحَيْضِ بِيَوْمَيْنِ فَلَيْسَ مِنَ الْحَيْضِ و در روایات
موثقه ابوبصیر و قویه اسمعیل جعفی و علی بن ابی حمزه و معویه بن حکیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد است در زنی که خون زردی ببیند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر این خون
پیش از عادت دیده است بدو روز از حیض است و اگر دو روز بعد از عادت دیده است
از حیض نیست و ظاهر اصحاب عمل باین اخبار نموده است و تخصیص اخبار متقدمه باین اخبار کرده
و مشهور میان علما آنست که اگر بر ده روز منقطع شود همه حیض است و الّا عادت حیض است
و ما بقی استحاضه و ممکنست تاویل این اخبار باینکه عادت نه روز یا ده روز باشد و چون عادت
پیش و پس میشود پس خون اول را البته عمل حیض میکند و چون از ده روز تجاوز میکند
ما بعد را استحاضه حساب میکند و باین نحو عمل نمودن بهتر است از طرح چهار خبر که کلینی حکم بصحت همه
کرده باشد و بعد از صدوق و پدرش وَغُسْلُ الْجَنَابَةِ وَالْحَيْضِ وَاحِدٌ و غسل حیض و
جنابت در کیفیت مساویند بهر عنوانکه در جنابت مذکور است از ترتیب و جاری ساختن
آب بر اعضا و آنچه در آنجا ذکر رفت از وضو و موالات و غیر آنها بر هم مساویند و بر این مضمون
دو حدیث کالصحیح وارد است از حلبی و ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وَلَا
يَجُوزُ لِلْحَائِضِ أَنْ تَخْتَضِبَ لِأَنَّهُ يُخَافُ عَلَيْهَا مِنَ الشَّيْطَانِ و جایز نیست حایض را که
خضاب دست و پا کند زیرا که خوف این است که شیطان بر شوهرش دست یابد چون
زن را بازینت ببیند و با او جماع کند یا آنکه او را بوسوسه جماع اندازد و بشوهرش گوید که پاک
شده‌ام و شوهرش جماع کند با او و شوهر بی گناه باشد و او بجهنم رود و بر این مضمون حدیث
موثق ابوبصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که از آنحضرت
پرسیدند که آیا حایض خضاب میتواند کرد حضرت فرمودند که نه خوف این هست که شیطان

بر دوست یا هر با اعتبار خضاب و حدیث موثق دیگر نیز وارد شده است بر نهی لیکن
دو حدیث صحیح و دو کالصحیح بر جواز وارد شده است پس نهی را بر کراهت حمل میباید کرد
و عبارت صدوق را نیز حمل بر کراهت میباید کرد تا مخالف احادیث نکرده باشد و سأل
سلمان الفارسي رحمة الله عليه أمير المؤمنين صلوات الله عليه عن
رزق الولد في بطن أمه فقال إن الله تبارك وتعالى حبس عليه الحيضة
فجعلها رزقه في بطن أمه بسند قوي صدوق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است که سلمان از حضرت صلی الله علیه و آله سؤال کرد که فرزند در شکم مادر روزی
او چه چیز است حضرت صلوات الله علیه فرمود که الله تبارک و تعالی حیض مادر را حبس کرده
و روزی او میسازد در شکم مادر از راه ناف و حکمت آنکه در آنکه ماده آدمی را از منی گردانیده است
و نه ماه غذای او را خون حیض ساخته و نارنده است همیشه مصاحب بول و غایط و خون و صفرا
و بلغم و سودا گردانیده است آنست که تکبر را از او دور گرداند و با این حالات بیچاره‌ی
آدم دعوی الوهیت میکند و صدوق در حدیث معتبر از عبد الله بن الفضل الهاشمی روایت
کرده است که عرض نمودم بخدمت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از چه سبب حق سبحانه
و تعالی ارواح را در ابدان در آورد بعد از آنکه در ملکوت اعلی در مرتبه اعلی بودند پس حضرت
فرمود که چون حق سبحانه و تعالی از حال ایشان دانسته که اگر ایشان را در آن شرف و رفعت
بگذارد بدعوی ربوبیت مبتلا میشدند اگر ایشان را پس بقدرت کامله و حکمت بالغه ایشان را
مقدر ساخت که در بدنها در آورد و همه را محتاج یکدیگر گردانید و بعضی را بلند مرتبگی و بعضی را کفایت
مهمات زیردستان خود بکنند و زیردستان نیز کفایت مهمات بلند مرتبگان بکنند
و پیغمبران بایشان فرستاد و هر یک را بعبادات با هر کرامت و نمود که حجت خود را
بر ایشان تمام گرداند و گاهی ایشان را بشارتهای دلنواز در مقام شوق بنده که و دل از آنرا

و گاهی

و گاهی بتخویفات جان گداز ایشان را در مقام تواضع و تضرع بنده که خداوند خود میدارند و پیغمبرها
از جهة ایشان در دنیا و بعضی مقرر فرمود و جزاها و مثوبات در این نشأه و آن نشأه مقرر ساخت
تا ایشان را بانچه بهتر است راغب گردانند و از بدیها باز دارد و ایشان را مبتلا ساخت هر یک را
بعنوانی در کسب معاش و هزار گونه احتیاج هر یک را در هر حالی دادند تا بدانند که بندگانند
محتاج بخداوند و بیچارگانند در تحت تصرف و تدبیر ذو الجلال و الاکرام تا رو کنند به بندگی پروردگار
خود و در هر آینه بدرگاه او روند از جهة هر حاجتی تا بسبب اینها مستحق نعمتهای ابدی و بهشتهای
جاودانی شوند و از هر بدی خلاص شوند در دنیا و آخرت ای برادر فضل حق سبحانه و تعالی ملاحظه
بندگان خود را بهتر از ایشان میدانند و بهتر از ایشان میکنند یعنی که هر یعنی بلند مرتبگی و تفوق
بر دیگران آرزو میکنند تا آنکه دعوی امامت بناحق میکنند که نمود دعوی ربوبیت است تا آنکه
از خودی یابند انواع نقص و عجز و خواری و بیچارگی و دردها و الم‌ها و مرگ که بر همه غالبست و بر همه قاهر است
ای برادر فضل حق سبحانه و تعالی ملاحظه میکند تا بندگان کمتر آنچه اصلح است بحال ایشان و او را اصلاح
میکند و لیکن ایشان ستم بر خود میکنند و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
وارد است که فرمودند که عجب دارم از فرزند آدم اول نطفه ایست نجس و آخرش مردار است
مردار و در میان هر دو حال ظرف نجاسات و با این احوال تکبر میکند و از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که میان سلمان و شخصی گفتگو شد آن مرد گفت که مرا میشناسی و خود را
میشناسی و مشهور آنست که آن شخص عمر بود سلمان گفت بلی اول من و تو نطفه بودیم مردار و آخر
من و تو مردار خواهیم بود دیگر اعتبار و چون روز قیامت شود و ترازوهای عمل بر پا شود هر که
ترازوی حسناتش سبک باشد او لئیم و بد خواهد بود و هر که سنگین باشد میزان اعمالش او
او کریم و نیکو خواهد بود و الحبلى إذا رأت الدم تركت الصلوة فإن الحبلى ربما قذفت
الدم وذلك إذا رأت وما كثيرا أحمر فإن كان قليلا أصفر فلتغتسل وليس عليها

الا الوضوء و زن آبستن هرگاه خون بسیار به پینه نماز نمیکند از جهة آنکه گاه هست که از غذای
طفل زیادتی آید و دفع میکند زاید را بشرط آنکه خون بسیار به چیزی که مزج باشد بصفت خون
حیض پس اگر اندک باشد و زرد باشد باید که وضو بسازد و نماز کند که آن خون استحاضه خواهد
بود و چون ذکر کرد که خون حیض غذای ولد است پس ظاهر آنست که نباید حیض در حمل چنانکه ظاهر
آنست که نمی آید و همچنین تا شیر میدهد چون خون شیر میشود لهذا بیان کرد که گاه هست که بچه
از غذا زیادتی آید رحم دفع آن میکند و درین باب احادیث بسیار وارد شده است چنانکه
در حدیث صحیح و پنج حدیث کالصحیح وارد شده است که حیض با حمل جمع میشود و یک حدیث صحیح و
یک ضعیف وارد شده است که جمع نمیشود و جمع بین الاخبار از اخبار ظاهر میشود که اگر خون بسیار باشد
و بصفت حیض باشد و در عادت آن زن یا قریب بعادت بیاید و اقلا سه روز حیض است و خبر
صحیحی که وارد شده است بر عدم جمع چنین وارد شده است که هرگاه که بیند خون یا دوده که بیاید حیض
نیست پس آنچه صدوق گفته است صحیح است ولیکن انسب آنست که آن شرط را نیز ذکر کند که در
عادت یا قریب بعادت بیاید چون این شرط در حدیث صحیح عالی السند معمول اصحاب وارد شده است
والحایض اذا طهرت فعلیها ان تقضی الصوم ولیس علیها ان تقضی الصلوة
و حایض هرگاه طاهر شود و خون بند شود پس بر او واجب است که قضای روزه بکند و بر او نیست
که قضای نماز بکند و درین باب روایات متواتره وارد شده است بلکه از ضروریات دین است که اگر
کسی انکار این کند کافر است و خوارج قایلند بوجوب قضای نماز و ایشان داخل مسلمانان نمیشند
بلکه بدترین کفارند وفی ذلک علتان احدیهما لیعلم الناس ان السنة لا تقاس
والاخری لان الصوم انما هو فی السنة شهر والصلوة فی کل یوم ولیلة فاوجب الله
عز وجل علیها قضاء الصوم ولم یوجب علیها قضاء الصلوة لذلک و در اکثر حایض
قضای روزه میکند و قضای نماز نمیکند دو علت یکی آنکه مردمان بدانند که سنت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله

صلی الله علیه و آله را کسی قیاس نمیتواند و دیگر آنکه چون روزه در سالی یکبار واجب میشود
پس اشکالی ندارد که زنان در سالی شش هفت روز را قضا کنند و نماز در هر شبانروزی
واجب است پس هر چهار ماه و در سالی قضا کردن در نهایت صعوبت بود بنابرین حق
سبحانه و تعالی قضای روزه را واجب گردانید و قضای نماز را واجب گردانید
چنانکه کلینی روایت کرده است از حسن بن راشد که گفت عرض نمودم بحضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه که حایض نماز را قضا میکند حضرت فرمودند که نه گفتم که روزه را
قضا میکند گفت بلی گفتم چرا چنین مقرر شده است حضرت فرمودند که اول کسی که قیاس
کرد شیطان بود و پس ظاهرش آنست که چون راوی از علت حکم پرسید حضرت فرمودند
که راه این باز نمیکنید که علت احکام پرسیدن عاقبت منجر بقیاس میشود و قیاس کار شیطان است
نه حق سبحانه و تعالی از آنجهة قرار داده است که قیاس نکنند و علت ثانیه را ابو بصیر از حضرت
پرسید و حضرت جواب قلت و کثرت داد و ظاهرا چون در طبع حسن بن راشد میل
بقیاس بود حضرت او را جواب نفرمودند و چون مطلع از ابو بصیر جمع بود علت فرمودند
و ممکنست که حدیثی دیگر بعد وقت رسیده باشد اگرچه بعید است و بر تقدیری که در حدیث
باشد جمع میان این دو علت که بحسب ظاهر با هم منافات دارند چنین میباید کرد که آدمی عاجز است
از رسیدن بعلل احکام الهی بسیار باشد که او چنین فهمد که چیزی علت است و در واقع غیر آن علت
باشد چنانکه در احادیث بسیار واقع است که حضرت صادق صلوات الله علیه با ابو حنیفه
لعنه الله میفرمایند که ای ابو حنیفه شنیده ام که تو قیاس میکنی و میخواهی علتهای احکام الهی را بعقل
خود بیابی بگو که چرا حق سبحانه و تعالی در سر تو چهار آب قرار داده است یکی را شیرین کرده است و آن آب
دهان است و آب چشم را شور کرده است و آب بینی را مزه کرده است و آب گوش را
تلخ کرده است ابو حنیفه گفت نمیدانم ابن ابی لیلی عرض نمود که یابن رسول الله شما بفرمایید

حضرت فرمودند که جدّ او مرا پدرم از پدرش از جدّش از رسول خدا صلی الله علیه و آله
که حق سبحانه و تعالی آب دهان را شیرین کرده تا لذت غذاها را باین جا بدهد و گوش را تلخ
تا تشویش و فرو رود و چون حق سبحانه و تعالی چشمها را از پیه آفریده و پیه که میگدازد میکند و اگر نمکش
نباشد نمیکند و پس آب چشم را شور کرده است تا حفظ آن پیه چشم کند و آب دماغ را
سرد گردانیده تا هوائی که بنفس او را میکشد سرد شود و حفظ مغز سر کند و اگر این آب نباشد
مغز سر گداخته و بزیر آید و آب گوش را تلخ گردانیده است تا اگر کرمی خواهد که بسر رود هرگاه
بآب تلخ رسد بمیرد و بالا نرود و مسایل بسیار از و پرسیدند و او جواب هیچیک را
نداد پس حضرت فرمودند که زنهار قیاس مکن که اوّل کسی که قیاس کرد شیطان بود و باین
نحو که گفت اصل من از آتش است و اصل آدم از خاک و آتش بهتر است از خاک پس میباید
که فرع آتش که منم نیز بهتر باشد و حال آنکه شیطان غلط کرد از وجوه بسیار یکی آنکه آدم باعتبار
روح مجردی که در بدن او جا داده بودند زیادتی داشت نه بواسطه بدن مع هذا از وجوه بسیار خاک
بهتر از آتش است و دیگر حضرت فرمودند که نماز بهتر است یا روزه ابو حنیفه گفت نماز حضرت فرمودند
که مناسب عقل تو چنانست که حایض نماز را قضا کند که بهتر است حاصل آنکه عقل مستقل نیست پس حضرت
فرمودند که ای نعمان زنهار که قیاس مکن که پدرم از پدرش از جدّش از رسول خدا صلی الله علیه
و آله روایت کردند که آنحضرت فرمودند که هر که قیاس کند حکمی را از احکام حق سبحانه و تعالی او را با
شیطان بجهنم خواهد برد زیرا که اوّل کسی که قیاس کرد او بود و بدرستی که بنای دین الهی بر قیاس
و رای نیست و دمیری در حیوة الحیوان این حدیث را در مذمت ابو حنیفه آورده است از این
طول لا طایل تر و هیچ شک نیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از اصول دین تا
فروع دین چیزی سؤال میکردند حضرت منتظر وحی میبودند تا جبرئیل هر چه بگوید آنحضرت جواب
گفتانید و شک نیست که عقل ناس از امثال ما هر روز غلطها در امور معاش خود میکند با آنکه تجربه

درین کار است

درین کار است چون برای خود باحکام الهیة تواند رسیدن ولا یجوز ان یحضر
الجنب والحایض عند التلقین لان الملائکة تتاذی بهما ولا باس بان یلیا
غسله و یصلیا علیه ولا ینزلا قبره فان حضرا و لم یجدا من ذلک بدّا فلیخرجا اذا قرب
خروج نفسه و جایز نیست که حایض و جنب نزد تلقین محتضر حاضر شوند زیرا که
ملائکه از بودن ایشان متاذی میشوند و باکی نیست که او را غسل دهند و نماز کنند و در قبر داخل
نشوند که در اینجا نیز فرشتگان از جهة سؤال میت می آیند پس اگر جنب و حایض در وقت
مردن حاضر باشند و بودن ایشان ضرور باشد وقت رفتن میت که نزدیک شود ایشان بیرون
روند تا فرشتگان که از جهة قبض روح می آیند متاذی نشوند و این مضمون بعنوان نهی واقع
شده است در هر روایت و بعنوان عدم جواز واقع نشده است حتی در فقه رضوی که عین
در اینجا واقع است نهی بعبارت مذکوره و این استنباطات مگر آنکه مرادش اعم از حرمت
و کراهت باشد چون هر دو را شامل کند در آنکه مباح نیست شده و این نیز خلاف متعارفست ۵
وقال الصادق صلوات الله علیه المرأة اذا بلغت خمسین سنة لم تر حمرة
الا ان تکون امرأة من قریش و هو حد المرأة التی تیأس من الحیض ۵
و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه زنی سال او پنجاه شود بعد از آن حیض نمی بیند
مگر آنکه زنی باشد از قریش تا اینجا عبارت روایت صحیحه ابن ابی عمیر است از بعضی از
اصحاب ما از آنحضرت و ما بقی کلام مصنفست و این حد نا امیدی زنان است از
حیض و در روایت حسن کالصحیح بلکه صحیح چنانکه اکثر گفته اند از عبد الرحمن بن حجاج وارد شده است
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ابتدای نا امیدی زنان از حیض
وقتی است که پنجاه سال تمام شود و در مرسله بزنطی نیز وارد شده است که حد یأس از
حیض پنجاه سالست و کلینی رحمه الله بعد از آن ذکر کرده است که در روایتی واقع شده

که شصت سال است پس ظاهر میشود که شصت نسبت بقریش باشد و پنجاه در غیر
قریش و جمعی نبطی را ملحق بقریش ساخته اند که ایشان نیز در شصت سالگی یائسه میشوند و
روایتی نقل کرده اند که در دو وارد شده است و اکثر علما ذکر کرده اند که آن روایت را
ندیده ایم و ظاهر نیست که چون خون حیض و ولادت آن زنان را تا شصت سال دیده
بوده اند حکم کرده باشند و قریشی زنیست که از جانب پدر یا مادر نیز با جماعتی نسبش بنضر
بن کنانه رسد و الیوم آنچه معروفست از نسب ایشان علوی اند که نسب ایشان
بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه میرسد بلکه اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها
و بس خصوصا درین بلاد و نبطی جمعی اند که در ما بین بغداد و بصره در صحرا ساکن بوده اند
والیوم در جزایر و جوازر و بحرین و قطیف و لحسا و حویزه و شوشتر و آنحدود هستند و ظاهر است
که اکثر ولادات ایشان بلکه غیر ایشان هرگاه تا شصت سال رسد که زاینده حیض حساب خواهند
کرد بلکه اگر در زمان عادت خود خون بیشان بصفت حیض آید حیض خواهد بود و میشنویم که
نادری از زنان سادات تا شصت خون بایشان میآید و اکثر در پنجاه قطع میشود ٥
وَالْمَرْأَةُ إِذَا حَاضَتْ أَوَّلَ حَيْضِهَا فَدَامَ دَمُهَا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ وَهِيَ لَا تَعْرِفُ أَيَّامَ
أَقْرَائِهَا فَأَقْرَاؤُهَا مِثْلُ أَقْرَاءِ نِسَائِهَا وَإِنْ كُنَّ نِسَاؤُهَا مُخْتَلِفَاتٍ فَأَكْثَرُ جُلُوسِهَا
عَشَرَةُ أَيَّامٍ و زنیکه حایض شود اول مرتبه و سه ماه خون او همیشه آید و عادتی او را حاصل
نشده باشد و خونش تمیزی نداشته باشد که معلوم شود که ایام حیض او چند است پس ایام
حیض او یا ایام طهر او مثل ایام حیض زنان خویشان اوست یا مثل طهر ایشان زیرا که چون
طهر معلوم میشود حیض نیز بتبعیت معلوم میشود و بر عکس و اگر خویشان او مختلف باشند
پس اکثر ایام حیض او ده روز است یعنی از سه تا ده اختیار دارد و ممکنست که مختار باشد
میان سه و شش و هفت و ده باعتبار روایات و این حدیث را شیخان از سماعه

روایت

روایت کرده اند با زیادتی وَأَقَلُّهُ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ یعنی مختلف نمیشود و اکثر علما این خبر را سند
این مسئله آورده اند که یکماه سه و یکماه ده و از عبارت بیرون نمی آید بلکه ظاهرش تخییر است
از سه تا ده و مؤیدیست حدیث کالصحیح زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه که فرموده اند که واجبست بر مستحاضه که نظر ببعضی از زنان خود کند و آن مقدار از آن
که آنها حیض می بینند آن مقدار را حیض حساب کند و بعد از آن زمان یکروز استظهار کند
یعنی عمل حیض کند و بعد از آن عمل استحاضه کند و ظاهرا نساخ لفظ باقرائها را باقرانها سهوا
نوشته اند و جمعی از فضلا باین حدیث استدلال کرده اند که عمل بعادت همسالان
خود میشود اگر در صورتیکه خویشان نداشته باشد یا مختلف باشند و مبتدا خویشان
نداشته باشد یا مختلف باشند یکماه ده روز حیض حساب میکنند و بعد از آن سه روز
و همینی موافق اصول و قواعد ایشان است و حدیثی که دلالت بر تخییر میکند بعض موثقات است
و کلینی و صدوق حکم بصحت آن کرده اند و بهترین اخبار درین باب حدیث کالصحیح یونس است
که از جماعتی کثیر از استادان خود روایت کرده است که ایشان از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه سؤال نمودند از حال حایض پس حضرت فرمودند که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله سه سنت گذاشته اند که همه مشکلات را در آن بیان فرمودند و مجملش آنست که
یک سنت از برای صاحب عادت مقرر ساخته اند که اگر خون از ده روز تجاوز کند عادتش را
حیض حساب میکند و ما بقی را استحاضه و دوم از جهت مضطربه است که سابقا عادتی داشته
و آنرا فراموش کرده است حضرت فرمودند که عمل بتمیز کند اگر شرایط تمیز بوده باشد
یا آنکه خونش مختلف باشد یعنی بعضی سیاه باشد یا سرخ و بعضی زرد باشد یا کدر که غیر آن
رنگ باشد مجملا هرچه رنگش بیشتر است آن حیض است و آنچه کمتر است استحاضه است
پس اگر بعضی سیاه باشد و بعضی سرخ سیاه حیض است و سرخ استحاضه و یا بعضی غلیظ

غلیظ باشد و بعضی تنک اگرچه هر دو سرخ باشند غلیظ حیض است و رقیق استحاضه
و یا بعضی بدبو باشد مثل بول سگ و اردو بعضی بی‌بو باشد مثل بول کسی که برودت
بر او غالب باشد بدبو دانسته بو حیض است و بی‌بو استحاضه بشرط آنکه به صفت حیض
باشند از سه روز کمتر نباشد و از ده روز بیشتر نباشد و بعضی شرط کرده‌اند که ایام استحاضه
کمتر از ده روز نباشد تا اقل طهر میان دو حیض بوده باشد و سنت سیم حال مبتدأ است که
همیشه خونش آید حضرت فرموده‌اند که هر ماه شش روز یا هفت روز را حیض حساب کند
و باقی را استحاضه و چون احادیث دیگر در این باب وارد شده است اکثر علما ضابطه
باین عنوان مقرر ساخته‌اند که اگر خون به ده روز بایستد همه حیض است و اگر از ده روز تجاوز
کند صاحب عادت عادتش را حیض حساب میکند و مابقی را استحاضه و مبتدأ و مضطربه رجوع
بتمیز میکنند پس اگر تمیز نباشد یا باشد و شرطهایش نباشد مبتدأ رجوع بخویشان میکند و اگر نباشند
یا مختلف باشند رجوع بروایات میکند و آنچه از روایات دلالت دارد نسبت بمبتدأ است
که رجوع بشش روز یا هفت روز از سه روز تا ده روز هرچه خواهد حیض حساب کند و در مضطربه
حدیثی بخاطر ندارم که بوده باشد که عمل باین روایت کند ولیکن جمعی از علما دعوی اجماع کرده‌اند بر آنچه
مذکور شد و اگر مضطربه تمیز نداشته باشد عمل باحتیاط کند بهتر است باینکه همیشه عمل استحاضه کند
و هر سال ده روز یا یازده روز را قضا کند و اگر ترک حیض را نیز کند بهتر است تا حق سبحانه و تعالی
او را شفا دهد و اگر خون از عادت تجاوز کند یک روز یا دو روز یا سه روز عمل حیض میتواند کرد بشرط
آنکه از ده روز نگذرد و اگر مثلا عادت ده روز باشد البته غسل میکند و هرچه خون آید عمل
استحاضه میکند و اگر عادتش نه روز باشد یک روز دیگر استظهار میکند و اگر عادتش
سه روز باشد و بعد از عادت خون چند یک روز را واجب است که عمل حیض کند و در دو
روز دیگر مخیر است و بعضی گفته‌اند که تا ده روز عمل حیض میتواند کرد و پس اگر ده روز درگذرد

عادت را حیض حساب میکند و نماز و روزه که ترک کرده است قضا میکند و بهتر آنست
که زیاده از یک روز عمل حیض نکند و بر این مضامین احادیث صحیحه وارد شده است والله تعالی
یعلم والقرء هو جمع الدم بین الحیضتین وهو الطهر لان المرأة تقرء الدم ای
تجمعه فی ایام طهرها ثم تدفعه فی ایام حیضها و قرء یعنی حق سبحانه و تعالی فرموده است
که مطلقات عده دارند سه قرء را و طهر است یعنی سه طهر زیرا که قرء در لغت عرب بمعنی جمع
است و در اینجا جمع شدن خون است در میان دو حیض زیرا که زن در ایام طهر خون در رحم
او جمع میشود و در ایام حیض دفع میشود و این سخن انسب آن بود که در طلاق مذکور شود و
ظاهرا غرض علامه نیز همین است که آنچه حضرت فرموده است که اقراء او مثل اقراء خویشان او است
در اینجا نیز مراد طهارت است و مذکور شد که لازم است میان دو طهر و ظاهرا اینجا بمعنی حیض باشد و شک
نیست که قرء در لغت عرب و احادیث بهر دو معنی آمده است و در عده احادیث صحیحه
وارد شده است که مراد از آن طهر است و خواهد آمد در بحث عده طلاق و امثال این استعمالات
مناسب مقام نیست ولیکن از جهت رد بر عامه ذکر کرده است که ظاهر سازد که قرء بمعنی طهر آمده
است از آنکه بمعنی حیض شده یا در معنی طهر حقیقت است و در معنی حیض مجاز است و مجاز بهتر است
از اشتراک والله تعالی یعلم والمرأة التی تطهر من حیضها عند العصر فلیس علیها
ان تصلی الظهر انما تصلی الصلوة التی تطهر عندها و زنی که پاک شود از حیض
در وقت عصر پس واجب نیست که نماز ظهر را بکند همان نمازی را میکند که در وقت آن پاک
شده است و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و این احتمال
احتمال دارد که مراد از آن وقت مخصوص باشد مثل آنکه وقتی پاک شود که بمقدار زمان
غسل باشد و یک نماز که نماز عصر یا عشا را میکند و نماز ظهر و مغرب ساقط است و احتمال دارد
که مراد از این وقت فضیلت و اختیار باشد مثل آنکه چهار قدم از ظهر که بگذرد یا سرخی مغرب

که از این شود پاک شود و در این صورت نماز عصر و عشا را میکذارد و احادیث بسیار
بر هر یک از این دو معنی وارد شده است و شیخ جمع کرده است باینکه در صورت
اخیر نماز ظهر و مغرب سنت است و احوط آنست که اول نماز ظهر را بکند و بعد از آن
نماز عصر را و همچنین اول نماز شام را بکند و دیگر حدیث را و متى رأت الطهر في وقت
صلوة فأخرت الغسل حتى يدخل وقت صلوة أخرى فإن كانت فرّطت
فيها فعليها قضاء تلك الصلوة وإن لم تفرّط فإنما كانت في تهيئة ذلك
حتى دخل وقت صلوة أخرى فليس عليها القضاء وإنما تصلّي الصلوة التي
لم تفرّط دخل وقتها و هرگاه پاک شود از خون حیض باینکه بند شود و در وقت نماز
و تاخیر کند غسل را تا وقت نماز دیگر داخل شود پس اگر در نماز اول تقصیر کرده است
بر او واجبست که قضا کند آن نماز را و اگر تقصیر نکرده باشد و در مقدمات آن سعی کند مثل آنکه
آب باید خرید یا گرم باید کرد یا بحمام باید رفت و مشغول این کارها باشد تا وقت نماز
دیگر داخل شود پس قضای آن نماز واجب نیست و همین نمازی که وقتش داخل شده است
بجای آورد و همین عبارت صحیحه عبید بن زراره است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است و احتمالی که حدیث سابق داشت این عبارت نیز دارد که
مراد آنحضرت آخر وقت باشد یا وقت فضیلت و بر هر احتمالی احادیث معتبره وارد شده
است و احوط آنست که اگر چهار قدم از زوال بگذرد و تقصیر ظهر را اول بجا آورد و بعد از آن
عصر را تا وقتی که بغروب بمقدار چهار رکعت نماز بماند عصر را بجا آورد و پس اگر تقصیر کرده باشد
ظهر را قضا کند و الا فلا فإن صلّت المرأة من الظهر ركعتين ثمّ رأت الدم
قامت من مجلسها وليس عليها إذا طهرت قضاء الركعتين فإن كانت
في صلوة المغرب وقد صلّت منها ركعتين قامت من مجلسها فإذا

طهرت

طهرت قضت الركعة شیخان این مضمون را بسند حسن از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه روایت کرده اند و شیخ در موثق کالصحیح نیز از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کرده اند که اگر زنی دو رکعت نماز ظهر بکند و خون حیضش بیاید برخیزد و از جانمازش
تمام شد یا اگر در مسجد باشد برخیزد و بیرون آید و در وقتی که پاک شود قضای این دو رکعت
بر او لازم نیست و اگر در نماز شام باشد و دو رکعت کرده باشد قطع نماز بکند و از جا برخیزد و چون پاک
شود یک رکعت شام را قضا کند و جمعی از قدما باین حدیث عمل نموده اند و ممکن است که وجهش این
باشد که چون دو رکعت نماز ظهر اصل نماز است که حق سبحانه و تعالی واجب ساخته است و آن را
بجا آورده گویا نماز گذارده است و آن دو رکعتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیاد کرده است
اگرچه واجب است ولیکن در احکام اختلاف دارند چنانکه خواهد آمد در صحیحه زراره بخلاف رکعت
آخر شام که اگرچه آن را حضرت صلی الله علیه زیاد کرده اند اما آن را در سفر و حضر بحال خود گذاشته و
از احکام دو رکعت اول دارد و لهذا شک در آن سبب بطلان نماز است پس بعد از پاک
شدن همان رکعت را بجا آورد و ممکن است که لازم باشد که آن رکعت را در ضمن سه رکعت
بجا آورد یعنی باید که نماز شام را قضا کند چنانکه اگر کسی روز اعتکاف در ذمه اش باشد واجبست
که دو روز دیگر از باب مقدمه با آن ضم کند و اکثر علما عمل باین حدیث نکرده اند و تاویل کرده اند
که این در صورتیست که نماز ظهر را در اول وقت بجا آورده باشد و هرگاه در آن اثنا خون ببیند
کاشف می آید که نماز ظهر واجب نبوده است و نماز شام را بعد از گذشتن مقدار یک رکعت شروع
کرده باشد و کاشف آید که مقدار سه رکعت داشته است و تقصیر کرده است که آن را در اول وقت
بجا نیاورده است پس قضا میکند آن رکعت را در ضمن سه رکعت والله تعالی یعلم و احوط آنست
که اگر از وقت مقدار نماز را دریافته باشد قضا کند و اگر از آخر وقت مقدار یک رکعت دریافته
باشد با زمان طهارت ادا کند و اگر تقصیر کند قضا کند و احوط در یک رکعت شام آنست که یک

رکعت را اوّل بجا آورد و بعد از آن نماز شامی احتیاطاً بجا آورد و اذا کانت فی
الصلوة فظنّت انّها قد حاضت ادخلت یدها و مسّت الموضع فان رأت
الدم انصرفت و ان لم تر شیئاً اتمّت صلوتها عمار ساباطی در موثق روایت کرده
است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه زنی در نماز باشد و گمان کند که
حایض شده است دست خود را بر آن موضع بمالد و ملاحظه کند که اگر خون در آمده است
نماز را قطع کند و اگر خون نه بیند نماز را تمام کند و ظاهر اینست که این از جهة اطمینان قلب و جوب
باشد و محتملست که واجب باشد ملاحظه که مبادا نماز را در حیض بجا آورده باشد خصوصاً هرگاه که در
اوقات عادت باشد و سئل موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن رجل اشتری
جاریة فلبثت عنده اشهراً لم تطمث و لیس ذلک من کبر و ذکر البایع انّه
لیس بها حبل هل یجوز ان ینکح فی الفرج فقال انّ الطمث قد تحبسه الریح
من غیر حبل فلا بأس بان یمسّها فی الفرج و از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدند
که اگر شخصی کنیزکی بخرد و چند ماه پیش او بماند و حایض نشود و حیض نیامدن بسبب پیری
نباشد بلکه کنیزک جوان باشد و زنان چون ملاحظه کردند گفتند که حامله نیست آیا جایز است
مالک را که با او جماع کند در فرج با آنکه محتملست که حامله باشد و خلافست در حامله که از زنا نباشد
که او را بعد از چهار ماه و ده روز حرامست وطی و بعد از آن جایز است پس حضرت
فرمودند که چون جزم بحمل نیست زیرا که ممکنست که بادی سبب حبس حیض شده باشد و حامله نباشد
پس باکی نیست که او را جماع کند در فرج و این حدیث بسند صحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست و تتمهٔ این حدیث اینست که گفتم که اگر حامله باشد از آن منتفع میتوان شد
حضرت فرمودند که بلی در غیر فرج و اذا احتبس علی المرأة حیضها اشهراً فلا یجوز
ان تسقی دواء الطمث من یومها لانّ النطفة اذا وقعت فی الرحم تصیر

الی علقة

الی علقة ثمّ الی مضغة ثمّ الی ما شاء الله و انّ النطفة اذا وقعت فی غیر الرحم لم یخلق
منها شیء فاذا ارتفع طمثها اشهراً و جاوز وقتها الذی کانت تطمث فیه لم تسق
دواءً کلینی بسند صحیح از رفاعه روایت کرده است که بخدمت حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه عرض نمودم که گاه هست کنیز میخریم و حیضش بند شده است بسبب
فساد خون یا باد در رحم و از جهة او را دوا میدهیم همان روز حایض میشود آیا جایز است با آنکه
محتملست که حامله باشد و لیکن من علم بحمل او ندارم حضرت فرمودند که چنین مکن عرض نمودم
که این خون یکماهست که بند شده است و بر تقدیری که حامله باشد نطفه منی است چنانچه
و ما عزل نطفه میکنیم و منی را بیرون فرج میریزیم اینهم مثل آنست صدوق اینها را از حدیث انداخته
و جواب حضرت را ذکر کرده است که این هر دو نطفه هم شبیه اند اگرچه قیاس باطلست درینجا فرق
هست زیرا که نطفه که در رحم افتاد علقه میشود و بمنزلهٔ خون بسته و دیگر مضغه میشود و پاره گوشتی با آنچه
خدا خواهد که استخوان میشود و صورت بندی در آن میشود و دیگر گوشت بر روی استخوان
بهم میرسد و دیگر روح در آن دمیده میشود و اگر نطفه در غیر رحم ریخته میشود در صورت عزل
چیزی از آن خلق نمیشود پس فرق ظاهرست میان این دو نطفه پس هرگاه یکماه بگذرد و دو ماه از
حیض بگذرد دوا نمیتوان داد زیرا که ممکنست که حامله باشد و فرزند ساقط شود و بمنزلهٔ قتل نفس است
و اذا اشتری الرجل جاریة مدرکة و لم تحض عنده حتی مضی لذلک ستّة اشهر و لیس
بها حبل فان کان مثلها تحیض و لم یکن ذلک من کبر فهذا عیب تردّ به کلینی و شیخ
بسند صحیح از داود بن فرقد روایت کرده اند که سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه که هرگاه شخصی کنیزک بالغه را بخرد و شش ماه بگذرد نزد او که حایض نشود و حامله نباشد حضرت
فرمودند که اگر در سنّی است که زنان در آن سن حایض میشوند و پیر و صغیره نباشد و همچنین بعد از
نسالی بسیار است که تا پانزده سال حایض نمیشود و چنین نیز نباشد این عیبی است که کنیز را با عیب

باین عیب بعد از حیض پس بهانه دادن که زر خود را بگیرد و این مسئله در کتاب بیع انشاء الله
و خواهد آمد که بعضی که برخلاف طبایع صحیحه باشد عیب است تا آنکه اگر موی پشت زهار نداشته
باشد رد میتوان کرد و کسی نگوید که کنیز ترکی را از جهة خدمت میخرند هرچند حایض نشود بهتر است
زیرا که عیب فی نفسه عیب است هرچند نسبت بآن شخصی که برو فروخته باشیم عیب نباشد
وَلَيْسَ عَلَى الْحَائِضِ إِذَا طَهُرَتْ أَنْ تَغْسِلَ ثِيَابَهَا الَّتِي لَبِسَتْهَا فِي طَمْثِهَا وَإِنْ عَرِقَتْ
فِيهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَصَابَهَا شَيْءٌ مِنَ الدَّمِ فَتَغْسِلُ ذَلِكَ مِنْهَا و بر حایض واجب نیست
که بعد از حیض بشوید جامه‌ها را که در حالت حیض پوشیده باشد یا در آن عرق کرده باشد
مگر آنکه در خون نجس شده باشد که همان موضع نجس را میشوید و درین باب احادیث صحیحه
کالصحیح وارد شده است و بعضی از آنها گذشت فَإِنْ أَصَابَ ثَوْبَهَا دَمُ الْحَيْضِ فَغَسَلَتْهُ
فَلَمْ يَذْهَبْ أَثَرُهُ فَصَبَغَتْهُ بِمِشْقٍ حَتَّى يَخْتَلِطَ وَيَذْهَبَ پس اگر خون حیض بجامه حایض
رسیده باشد و هرچند بشوید اثر رنگش او برود جامه را بگل سرخ رنگ کند تا رنگها مخلوط شود
و آن اثر زایل شود و بعضی از خون پیدا نباشد و محتملست که چون از گل سرخ بشویند آن اثر بالکلیه
زایل شود و بعضی از جهة رفع وسواس است و اگر نه اثر خون پاک است و بمضمون روایت
موثق کالصحیح وقوی کالصحیح وارد شده است و مع هذا صدوق فتوی بحکم همین معنی کرده اند
و علما بر عمل کرده اند وَإِنِ انْقَطَعَ الْحَيْضُ مِنَ الْمَرْأَةِ فَخَضَبَتْ رَأْسَهَا بِالْحِنَّاءِ فَإِنَّهُ
يَعُودُ إِلَيْهَا الْحَيْضُ و اگر خون حیض منقطع شود از زنی و آن زن حنا بر سر بندد خون
حیض عود خواهد کرد روایت کرده است کلینی بسند قوی از محمد بن اسمعیل بن بزیع و ظاهر آنست
که صدوق از کتاب او برداشته باشد و طریق صدوق باو صحیح است گفت که عرض نمودم
بخدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که کنیزکی دارم و حیضش بند
شده است پس حضرت فرمودند که حنا بر سر بندد که حیضش بحال خود خواهد آمد پس از آن

گفتم

گفتم که حنا بست و حیضش بحال خود آمد وَلَا بَأْسَ أَنْ تَصُبَّ الْحَائِضُ الْمَاءَ عَلَى
يَدِ الْمُتَوَضِّي وَتُنَاوِلَهُ الْخُمْرَةَ و باکی نیست که حایض آب بر دست کسی کند که خواهد وضو
بشوید یا سجاده را باو بدهد چنانکه روایت بسند صحیح از معویة بن عمار که سوال کردم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا از دست حایض آب میتوان گرفت حضرت
فرمودند که بعضی از زنان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آب بر دست حضرت میریختند
و آن زن حایض بود و سجاده صغیره را بآنحضرت میداد و در حدیث دیگر وارد شده است
که آنحضرت صلی الله علیه و آله از یکی از زنان خود سجاده را طلب فرمودند آن زن گفت که
من حایضم حضرت فرمودند که دستت حایض نیست بده غرض آنست که معاشرت با زن حایض
میتوان کرد و مثل یهود و مجوس از ایشان اجتناب نمیباید کرد و چیزی که حرام است جماع است
چنانکه میگوید که وَلَا يَجُوزُ مُجَامَعَةُ الْمَرْأَةِ فِي حَيْضِهَا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَهَى عَنْ
ذَلِكَ فَقَالَ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ يَعْنِي بِذَلِكَ الْغُسْلَ مِنَ الْحَيْضِ و جایز
نیست جماع کردن زن در حالتی که حایض باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی از جماع نهی فرموده است
که نزدیکی با زنان مکنید بجماع تا غسل کنند و آیه ترجمه‌اش اینست که یا محمد سوال میکنند ترا از خون
حیض چون در جاهلیت از زنان حایض اجتناب مینمودند مانند یهود و مجوس از آنحضرت سوال
نمودند که بچه عنوان با حایض بسر کنیم حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که بگو یا محمد که این خون حیض
نجس است و طبایع از آن نفرت دارند پس شما از مجامعت ایشان دوری کنید و نزدیکی
بجماع با ایشان مکنید تا پاک شوند بنابر قرائت تخفیف یا تا غسل کنند بنابر قرائت تشدید
یا جمع بین القرائتین کنند در حکم که تا پاک شدن وطی حرام باشد و بعد از آن تا غسل کردن مکروه باشد
اگرچه از احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم ظاهر میشود که قرآن بر یک قرائت
نازل شده است و این اختلاف از راویان بهم رسیده است و لیکن تجویز نموده اند که عمل بقرائت

مشهور کنیم تا وقتی که حضرت صاحب الامر خروج فرمایند صلوات الله علیه وجمعی از علما قرائت
تشدید را مقدم میدارند از جهة آنکه مراد از آن البته غسل است و بعد از آن نیز فرموده است سبحانه
وتعالی فرموده است که چون زنان حایض غسل کنند پس جماع کنید ایشان را چنانکه حق سبحانه و تعالی
شما را بآن امر کرده است یعنی بازنانی که حلال شما باشند نه حرام یا جماع را بقصد حظ نفس
از معاصی کنید یا قصد فرزند داشته باشید یا در وقت جماع بسم الله بگوئید یا با طهارت
باشید وجمعی قرائت تخفیف را مقدم میدارند و قرائت تشدید را حمل بر آن میکنند که مراد
از اطهار طهارت بخشم مجازا وحمل بر وجه بهتر است که تا پاک شدن حرام باشد و تا غسل کردن مکروه
باشد بکراهت شدیده و تا فرج خود را شستن مکروه باشد بکراهت سبک چنانکه گذشت است
فان کان الرجل شبقا وقد طهرت المراة واراد ان یجامعها قبل الغسل امرها
ان تغسل فرجها ثم یجامعها پس اگر مردی بسیار خواهان جماع باشد و زن پاک شده
باشد و خواهد که با او جماع کند پیش از غسل امر کند زن را که فرجش را بشوید و بعد از آن با او
جماع کند مضمون این حدیث الکلینی بسند صحیح و بسند قوی و شیخ بسند کالصحیح روایت
کرده اند و چند خبر کالصحیح نقل کرده است که جماع نمیتوان کرد تا غسل کند وحمل بر کراهت کرده اند
وجمع میتوان کرد که جایز نباشد هرگاه این هم شرط مفقود باشد یعنی اگر شبق باشد و هم
اگر فرجش را نشوید ولیکن هم حدیث کالصحیح روایت کرده است که جماع میتوان کرد و بعد از
غسل بهتر است پس ظاهر شد که جایز است وطی با کراهت و در ان دو صورت کراهت
کمتر میشود و محملست که مکروه نباشد خصوصا وقتی که آب بهم نرسد و از ترک جماع خوف ضرر
یا وقوع در زنا داشته باشد و احوط آنست که در ضرورت تیمم کند زن تا پاک و غسل باشد
چنانکه عمار ساباطی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسید که هرگاه زن تیمم بدل
از غسل حیض کند حلال میشود بر شوهر حضرت فرمودند که بلی و کلینی در حدیث کالصحیح روایت

کرده است

کرده است که از حضرت صلوات الله علیه پرسیدند که زن حایض را بعد از حیض و قبل از
غسل جماع میتوان کرد هرگاه آب نباشد که غسل کند حضرت فرمودند که هرگاه فرجش را
بشوید و تیمم کند باکی نیست وجماع میتوان کرد و اشعاری بکراهت دارد در صورتیکه شبق
نباشد و خوف ضرر یا وقوع در زنا نداشته باشد والا کراهت نخواهد داشت چنانکه در
حدیث کالصحیح از اسحق بن عمار مرویست که سوال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه که هرگاه شخصی زنش با او باشد در سفر و آب نیابد جماع میتواند کرد حضرت فرمودند که
مرا خوش نمی آید که جماع کند مگر آنکه شبق باشد یا خوف داشته باشد بر خود از ترک جماع
که مریض شود یا بزنا افتد و غرض از این تطویل این بود که ظاهر شود که مبالغه جمعی در منع کرده اند
از عدم تتبع است ومتی جامعها وهی حایض فی اول الحیض فعلیه ان
یتصدق بدینار فان کان فی وسطه فنصف دینار وان کان آخره فربع دینار
و هرگاه جماع کند زن حایض را در اول حیض پس بروست(?) که یک دینار تصدق کند و اگر در میان
حیض باشد نیم دینار تصدق کند و اگر در آخر حیض باشد چهار یک دینار تصدق نماید و شیخ این
مضمون را بعنوان مرسلی از داود بن فرقد روایت کرده است و ظاهرا صدوق از کتاب او
برداشته است و طریق صدوق بکتاب او صحیح است و شیخ از کتاب محمد بن احمد بن یحیی برداشته
است و بعیدست که صدوق از آن کتاب برداشته باشد چون بنا بر گفته ابن ولید عمل بحدیثی که
که در کتاب او عن رجل باشد نمیباید کرد و این خبر عن رجل است و صدوق مخالفت ابن ولید
هیچ نکرده است و علی ای حال ظاهرا کفاره سنت بوده باشد چون روایات مختلفه در کفاره سنت وارد
شده است بار روایاتی که دلالت بر عدم وجوب میکند از آنجمله کلینی بسند صحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که اگر وطی در نصف اول است تصدق کند بر هفت
نفر و در نصف آخر پیش از غسل چیزی نیست و در حدیث کالصحیح یک دینار است و در حدیث

کالصحیح طعام ده مسکین است و شیخ این دو حدیث را متفرق ساخته است بر سه حالت و در
حدیث کالصحیح و حدیث قوی وارد شده است که چیزی نیست و استغفار کند و اینها را حمل
کرده است بر آنکه چیزی نداشته باشد یا جاهل یا ناسیا وطی کرده باشد چنانکه در تتمه حدیث داود
بن فرقد وارد شده است که عرض کردم بحضرت که اگر چیزی نداشته باشد و کفاره نتواند داد و در
فقه رضوی بتفصیل وارد شده است چنانکه عبارت متن است وَرُوِيَ اَنَّهُ اِذَا جَامَعَهَا وَهِيَ حَائِضٌ
تَصَدَّقَ عَلَى مِسْكِينٍ بِقَدْرِ شِبَعِهِ و در موثق کالصحیح از عبید الله حلبی از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه مرویست که هرگاه مردی جماع کند با حائض تصدق کند بر درویشی آنقدر که سیر
شود و از نقل این حدیث ظاهر میشود که صدوق اول را واجب نمیداند و اگر نمیگفت که واجب است
احتمال دارد که مجوّز داند میان آنچه گذشت و میان تصدق بر یک مسکین و احوط آنست که اشرفی
سکه دار تمام عیار بدهد و در نصف دینار اگر نصف صحیحی بهم رسد فبها و الا متوافق کنند و
نصف را یا ربع را بدهند و بنا بر آنکه واجب باشد قیمتش اگرچه میتوان نقره بدهد صحیح نیست و اشرفی را
بیک کس و بیشتر میتوان داد که در میان خود قسمت کنند و اگر کفاره اطعام کنند میباید که نان
سفره حاضر سازد بقدر آنچه ده کس سیر شوند یا گندم نان زیاده آید احتیاطا یا بهر مسکینی یک مد
گندم یا جو بوزن قدیم بدهد احتیاطا وَمَنْ جَامَعَ اَمَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ تَصَدَّقَ بِثَلَاثَةِ
اَمْدَادٍ مِنْ طَعَامٍ و کسی که جماع کند با کنیز خود و کنیز حائض باشد تصدق کند به سه مد از گندم یا جو
و گندم بهتر است و احوط و این عبارت فقه رضویست و شیخ بسند کالصحیح روایت کرده است
که تصدق کند بر ده مسکین و استغفار کند و ابن ادریس گفته است هَذَا اِذَا اَتَاهَا فِي الْفَرْجِ فَاِنْ
اَتَاهَا مِنْ دُونِ الْفَرْجِ فَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ و این کفاره وقتی لازم است که جماع کند در
فرج زن که اگر زدیکی کند در غیر فرج بر او چیزی لازم نیست چنانکه در احادیث بسیار کالصحیح
وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که از حائض چه حلال

منقع میتوانند شد حضرت فرمودند که میان رانها و در محل سوراخ نکند و محمول است بر کراهت
و احوط آنست که اگر وطی در دبر کند کفاره بدهد بنحوی که در وطی قبل مذکور شد چون اکثر احادیث
کفاره جماع است مطلقا اگرچه مطلق منصرف میشود بمتعارف که آن قبل است والله تعالی یعلم
وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ جَامَعَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْذُومًا
اَوْ اَبْرَصَ فَلَا يَلُومَنَّ اِلَّا نَفْسَهُ و در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد آمد
که فرمودند که هرکه با زن خود جماع کند و او حائض باشد پس اگر فرزندی حامل شود و خوره
یا پیسی داشته باشد پس ملامت نکند مگر خود را یعنی خود سبب شده است که فرزندش خوره
یا برص بهم رسانیده است نعوذ بالله منهما وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
عَنِ الْمُشَوَّهِينَ فِي خَلْقِهِمْ فَقَالَ هُمُ الَّذِينَ يَاْتِي آبَاؤُهُمْ نِسَاءَهُمْ فِي الطَّمْثِ و از آن
حضرت صلوات الله علیه پرسیدند که چه سبب است که جمعی بدشکل خلقت ایشان اگر پدر
و مادر سفید و فرزند سیاه میباشد یا عضوی از اعضای ایشان سیاه یا پیس میباشد
یا خوره میدارند و امثال اینها از عیوب حضرت فرمودند که اینها جمعی اند که پدران ایشان
با مادران ایشان در حیض جماع کرده اند و اینها از آنجهت معیوب شده اند پس ظاهر شد که
هرچه را حق سبحانه و تعالی حرام کرده است رعایت حال بندگان خود کرده است و مخالفت الهی
سبب حسرت در دنیا و عقبی و این مضمون را کلینی در قوی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه روایت کرده است و صدوق در علل بسند قوی روایت کرده است وَقَالَ الصَّادِقُ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَا يُبْغِضُنَا اِلَّا مَنْ خَبُثَتْ وِلَادَتُهُ اَوْ حَمَلَتْ بِهِ اُمُّهُ
فِي طَمْثِهَا اَوْ فِي حَيْضِهَا و بروایات متکثره از جابر بن عبدالله انصاری و زید بن
ثابت و غیرهما از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
که همه فرمودند که دشمن ما نیست مگر کسی که ولد الزنا باشد یا ولد الحیض که مادرش در حیض آبستن

شده باشد و جابر همیشه در کوچهای انصار رو با و میگردید که اگر خواهید که بدانید فرزندان خود را
که حلال زاده اند یا حرام زاده بپرسید از ایشان که محبت علی دارند یا دشمنی اگر دوست آن
حضرت باشند بدانید که حلال زاده اند و اگر دشمن باشند فکری در مادران بکنید که البته
زنا کرده اند و احادیث بسیار وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که هر که
نظر بدل خود کند و محبت اهل البیت را در دل خود بیابد شکر کند که حق سبحانه و تعالی را بر اول
نعمتها که آن حلال زادگیست و در کتاب نکاح نیز خواهد آمد وتستبرأ الامة اذا اشتریت
بحیضة ومن اشتری امة فدخل بها قبل ان یستبرئها فقد زنا بالبره
و هر گاه کنیزی را بخرد واجب است که او را استبرا نماید بیک حیض که اگر یک حیض بیاید ازو ظاهر
میشود که حامله نیست و او را وطی میتوان کرد و کسی که کنیزی بخرد و با او دخول کند پیش از استبرا
پس خیانت کرده که بمال خود زنا کرده است و زنا بمال خود حرام است و لیکن مثل زنا بمال دیگران
نیست و احادیث استبرای کنیزان در کتاب نکاح خواهد آمد ان شاء الله تعالی و مصنف از جهت لفظ
حیض درینجا ذکر کرده است واذا ارادت المرأة الغسل من الحیض فعلیها ان تستبرئ
والاستبراء ان تدخل قطنة فان کان هناک دم خرج ولو مثل راس الذباب
فان خرج لم تغتسل وان لم یخرج اغتسلت و هر گاه زن خواهد که غسل حیض کند بر او لازم
که استبرا کند یعنی ملاحظه کند که خون ایستاده است یا نه و استبرا آنست که پنبه بردارد و اگر در رحم
خونی مانده است که باید در آید در پنبه ظاهر میشود و اگر چه مثل سر مگسی باشد پس اگر بیرون آید خون
غسل نکند و هنوز حایض است و اگر چیزی در پنبه ظاهر نشود غسل کند که پاک شده است و این
مضمون صحیحه محمد بن مسلم است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و بعد ازین دیگر روایات
که اگر بعد از استبرا و غسل زردی ببیند آن استحاضه است از جهة آن وضو بسازد و کذلک
که اگر خون بند نشود اگر مبتداه است و ابتدای حیض اوست تا ده روز صبر میکند و غسل حیض میکند

واگر صاحب

واگر صاحب عادت یک روز یا دو روز صبر میکند و بعد از آن عمل استحاضه میکند و در بعضی از
روایات صحیحه وارد شده است که سه روز استظهار میتواند کرد و در بعضی تا ده روز و ظاهر
آنست که زیاده از دو روز عمل حیض نکند بشرط آنکه عادتش ده روز نباشد و روزی که عمل حیض از او
روز نکند روزه را ادا کند هکذا ذکره ابی رحمه الله هم عبارت فقه رضویست واذا
رأت الصفرة والشیء او والنتن فعلیها ان تلصق بطنها بالحائط وترفع رجلها
الیسری کما تری الکلب اذا بال وتدخل قطنة فان خرج فیها دم فهی حایض وان لم
یخرج فلیست بحایض و هر گاه زن زردی ببیند یا چیزی از قبیل آن مانند کدورت
که بصفت خون حیض نباشد یا نتن و بد بوئی ببیند چنانکه در بعضی از نسخ است و نسخه اول ظاهر است
و موافق تهذیب است پس بر او لازم است که شکم خود را بدیوار بچسباند و پای چپ را بردارد
چنانکه سگ در وقت بول کردن بر میدارد و پنبه را داخل فرج کند پس اگر خونی بر آن ظاهر شود
حایض است و اگر خون در پنبه نیاید حایض نیست و این مضمون موثقه کالصحیح سماعه است از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه و فرق میان این مسئله و مسئله سابق آنست که در سابق از حیض پاک شده
بود ملاحظه میشود که پاک شده است یا نه و این مسئله بنیاد که حایض است یا نه یا آنکه قطرها از
زرد و کدری میبیند و چنین ظاهر میشود از صدوق که بر داشتن مخصوص الچپ است و حال آنکه چنین نیست
بلکه احادیث بسیار در صورت اول نیز وارد شده است که شکم خود را بدیوار بچسباند و پای چپ
خود را بر دارد و کسی از پشت آن زن زور کند تا اگر چیزی باشد ظاهر شود و اگر در هر دو صورت
این عمل را زور کرده شود بهتر است و سبب شفاست وان اشتبه علیها دم الحیض ودم
القرحة فربما کان فی فرجها قرحة فعلیها ان تستلقی علی قفاها وتدخل اصبعها
فان خرج الدم من الجانب الایمن فهو من القرحة وان خرج الدم من الجانب
الایسر فهو من الحیض واگر بر زن مشتبه شود خون حیض و خون جراحت رحم چون

بسیار است که در اندرون فرج دمل بهم می‌رسد پس بر آن زن لازم است که بر پشت
بخوابد و انگشت خود را داخل کند در فرج خود پس اگر خون از جانب راست زن بیرون
آید آن خون دمل است و اگر از جانب چپ برآید خون حیض است این کلام مضمون حدیث
ابان است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و موافق است با نسخهٔ نهایهٔ شیخ و تهذیب
در نسخها که نزد ما است و سید ابن طاوس ذکر کرده است که نسخهٔ قدیمهٔ تهذیب موافق
کلینی است که بر عکس این است که اگر از جانب راست است از حیض است و اگر از جانب چپ است از
قرحه است و این سهو از نساخ جدیدهٔ تهذیب است و بعضی از اصحاب مبالغهٔ عظیم درین باب
دارند که جانب چپ را از علامات حیض شمرده‌اند با آنکه درین روایت در صورت اشتباه
واقع شده است بلکه ابان از حضرت صلوات الله علیه سؤال کرده است که دختری از
ما قرحه در اندرونش بهم رسیده است و خون روان می‌آید و نمی‌دانیم که خون حیض است یا قرحه
و همین نحو در فقه رضوی است و بعد از آن حضرت فرموده‌اند که اگر از جانب چپ خون
آید از حیض است و بعضی ترجیح نسخهٔ تهذیب داده‌اند که چون شیخ اعلم است و افضل از کلینی نسخهٔ
او مقدم است و بر تقدیر اعلمیت اضبطیت درین باب عمده است و هر که اندک تتبعی دارد می‌داند
که کلینی اضبط از جمیع علمای ما است که آثار ایشان بما رسیده است و درینجا گناه هیچ یک نیست بلکه ظاهر
آنست که نسخهٔ کلینی نزد شیخ بوده است چنین بوده است بقرینهٔ این کتاب که اکثر از کافی است
و اگر درین نسخه چنین بود جا داشت که سهو را نسبت بشیخ دهند و اظهر آنست که سهو از نساخ
شده است و علی ای حال عمل بچنین حدیثی مشکل است و در چنین مسئله رجوع باحادیث دیگر
اولی است بلکه اگر تمیزی از خون بوده باشد یا صاحب عادت باشد بآن عمل کند و الا عمل باحتیاط
کند در فعل عبادات و ترک حیض والله تعالی یعلم وَإِنِ افْتَضَّهَا زَوْجُهَا وَلَمْ يَرْقَ
دَمُهَا وَلَا تَدْرِي دَمُ الْحَيْضِ هُوَ أَمْ دَمُ الْعُذْرَةِ فَعَلَيْهَا أَنْ تُدْخِلَ قُطْنَةً فَإِنْ خَرَجَتْ

الْقُطْنَةُ

قطنة فان خرجت

الْقُطْنَةُ مُطَوَّقَةً بِالدَّمِ فَهُوَ مِنَ الْعُذْرَةِ وَإِنْ خَرَجَتْ مُنْغَمِسَةً فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ
و اگر شوهر بکارت زنش را ببرد و خونش بند نشود و نداند که آنچه می‌آید خون حیض است
یا خون بکارت پس بر او لازم است که پنبه داخل فرج کند و لحظه صبر کند و بیرون آورد
پس اگر خون طوق زده باشد بر پنبه خون بکارت است چون پرده دریده است از
اطراف آن خون می‌آید و اگر پنبه پر خون شود و مطوق نباشد خون حیض است و بمضمون
این احادیث صحیحه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و امام موسی کاظم سلام الله علیه وارد
شده است و کسی خلاف نکرده است وَدَمُ الْعُذْرَةِ لَا يَجُوزُ الشُّفْرَيْنِ و خون بکارت
از لبهای فرج در نمی‌گذرد و این عبارت جزو حدیث نیست و لیکن در فقه رضوی این عبارت
واقع شده است و در واقع خون بکارت کم می‌باشد و خون حیض بسیار در غالب اوقات
وَدَمُ الْحَيْضِ حَارٌّ تَخْرُجُ بِحَرَارَةٍ شَدِيدَةٍ وَدَمُ الِاسْتِحَاضَةِ بَارِدٌ يَسِيلُ مِنْهَا
وَهِيَ لَا تَعْلَمُ و خون حیض گرم است و بسیار با گرمی در می‌آید یعنی سوزشی دارد و غلظت
و سیاهی یا سرخی مایل بسیاهی نیز دارد در غالب اوقات و خون استحاضه سرد است
و از زن می‌آید که او خبردار نمی‌شود و تنکی و زردی یا کدورت نیز دارد و گذشت که فایده
در صورتی است که محتاج تمیز باشد و همچنین گذشت که اگر در ایام عادت زرد یا کدره بیند حیض است
و اگر در غیر عادت بیند و از انتهای خون اول تا ابتدای این خون ده روز نگذشته
باشد استحاضه است هر چند تر و تازه و سیاه باشد و اگر ده روز گذشته باشد و این خون
بیاید اگر سه روز بیاید این خون نیز حیض خواهد بود و اگر کمتر از سه روز بند شود استحاضه خواهد
بود و بمضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و اما عبارت عبارت
فقه رضویست كَذَلِكَ ذَكَرَهُ أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ فِي رِسَالَتِهِ إِلَيَّ همچنین ذکر کرده است
پدرم در رساله که بمن نوشته بود یعنی از اعلم ان اقل الحیض تا اینجا از رسالهٔ پدرم بود و [illegible]

پیشتر گذشته بوده ولیکن چون طول بهم رسانید لازم بود که اشاره کنیم به آن وقانون متأخرین
در چنین جاها انتهی است یا مستثنی کلام ایشان وَاِذا رَأَتِ الدَّمَ خَمْسَةَ اَیّامٍ وَالطُّهرَ خَمسَةَ
اَیّامٍ اَو رَأَتِ الدَّمَ اَربَعَةَ اَیّامٍ وَالطُّهرَ سِتَّةَ اَیّامٍ فَاِذا رَأَتِ الدَّمَ لَم تُصَلِّ وَاِذا رَأَتِ
الطُّهرَ صَلَّت تَفعَلُ ذٰلِكَ ما بَینَها وَبَینَ ثَلاثینَ یَوماً فَاِذا مَضَت ثَلاثُونَ یَوماً
ثُمَّ رَأَت دَماً صَبیباً اِغتَسَلَت وَاستَثفَرَت وَاحتَشَت بِالکُرسُفِ فی وَقتِ کُلِّ
صَلوةٍ وَاِذا رَأَت صُفرَةً تَوَضَّأَت و هرگاه زن پنج روز خون ببیند و پنج روز پاکی یا چهار روز
خون ببیند و شش روز پاکی پس هرگاه خون ببیند نماز نکند و هرگاه طهر ببیند نماز کند و همچنین میکند
تا سی روز بگذرد و اگر خون بسیار ببیند در وقت هر نماز غسل میکند و پنبه بر میدارد و بر بالای آن
خرقه را محکم بر می بندد که خون تعدی نکند و اگر بعد از سی روز زردی ببیند استحاضه قلیله است
از برای هر نمازی وضو میسازد و چون این حدیث موثق یونس بن یعقوب است که از ابو بصیر از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و یونس نیز قریب به این از آنحضرت روایت
کرده است و چون این دو حدیث صحیح باصطلاح قدما صحیح است همه شان شده باین عمل کرده اند و ظاهر حدیث است
که این حکم نسبت بمبتدأه واقع شده است مخففاً و مضطربه چون عادتی ندارد و تا نگاه هر چه بصفت حیض
ببیند حیض حساب میکند و هر چه خون نبیند یا بصفت استحاضه ببیند عبادت میکند تا شاید که گاه
عادتی بهم رساند یا خونش بصفت شود و چون مرض است که بر خلاف عادت زنان واقع شده است
و بعد از ماه بقانون متعارف عمل میکند که رجوع بتمیز کند اگر تمیز داشته باشد با شرایط والا
رجوع بروایات خواهد کرد و موافق قوانین متأخرین میباید که اول هرگاه سه روز یا چهار روز
خون ببیند عمل حیض کند البته و بعد از آن اگر خون ببیند اگر چه بصفت استحاضه باشد
حیض حساب کند تا ده روز مگر آنکه خونش بایستد که طاهر است و نماز میکند و اگر مثلا در اول سه روز
ببیند و بعد از آن سه روز نبیند و بعد از آن سه روز ببیند کاشف می آید که همه حیض

بوده است

بوده است و بعد از ده روز یا بعد از انقطاع خون تا ده روز هر چند خون ببیند و بصفت
حیض باشد استحاضه خواهد بود و بعد از آن اگر سه روز خون ببیند یا بیشتر حیض خواهد بود
و همچنین اگر خون زرد ببیند تا ده روز عمل حیض میکند تا عادتش بهم رسد یا مرضش برطرف
شود و ممکنست که تأویل این حدیث نیز برین وجه بکنیم که هرگاه اول سه روز یا بیشتر خون ببیند
ببیند حیض است و اگر خون نبیند سه روز چنانکه ظاهر حدیث است میباید عبادت کند شاید
که پاک شده باشد موافق اخبار دیگر نیز و دیگر که خون ببیند چون در ده است عمل حیض میکند البته
و همچنین عمل میکند در جایی که اقل طهر در میان نگذرد و بعد از بیست روز باز چنین میکند که سه روز را
حیض حساب میکند تا باخر آنچه مذکور شد و خلاف ظاهری که هست در ضرورت و حرج است یکی آنکه
حضرت فرموده است که آن سه روزی که طهر بوده است کاشف آمد که حیض بوده است و این
سهلست چون بسیار است که بیشتر بسایل فاضل گفته اند و دیگر بفهم او میگذارند و هم قید امکان
حیض نشده است و این را نیز ممکن است که برجوع بعلم سایل کرده شده باشد یا آنکه چون معلوم نیست که حال
این زن چون خواهد شد اول امر به کثمل بحیض کرد و ممکنست که همین حیض او باشد و ده روز دیگر
از این حیض بگذرد و حیض او باشد و همچنین در حیض ثانیه ممکن است که انتهای حیض اول باشد و از اینجا ده روز
حساب باشد پس در هر خونی که احتمال حیض هست حق سبحانه و تعالی بر تخفیف داده است چون ضبط
این قاعده بفضلا نمیشد کرد و زنان بیچاره چون توانند کرد خصوصا هرگاه که در اوایل بلوغ باشد
و ممکنست که قایل بتخییر شویم که مخیر باشد میان این عمل یا رجوع بقاعده کلیه و این حکم بر سبیل رخصت
باشد و این اظهر است پس هرگاه مخیر باشد طریقه که بیشتر قدماء است و همه بآن عمل کرده اند اولی خواهد
بود با امکان والله تعالی یعلم وَالمَرأَةُ الحائِضُ اِذا رَأَتِ الطُّهرَ فِی السَّفَرِ وَلَیسَ مَعَها
ماءٌ یَکفیها لِغُسلِها وَحَضَرَتِ الصَّلوةُ فَاِن کانَ مَعَها مِنَ الماءِ قَدرُ ما تَغسِلُ بِهِ
فَرجَها غَسَلَتهُ وَتَیَمَّمَت وَصَلَّت وَحَلَّ لِزَوجِها اَن یَأتِیَها فی تِلكَ الحالِ اِذا غَسَلَت

فرجهما و تیمّمت وزن حایض هرگاه در سفر باشد و پاک شود و آب آنقدر نداشته
باشد که از برای غسلش کافی باشد یا هوا سرد باشد و غسل نتواند کرد و وقت نماز شود پس اگر
آنقدر آب دارد که فرجش را بشوید تیمم کند و نماز کند و در صورتی که فرجش را شسته
باشد و تیمم کرده باشد شوهرش با او نزدیکی میتواند کرد و این خبر ابو عبیده است که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده و بنده را ظن قریب بعلم حاصلست که این
خبر را کلینی از کتاب حسن بن محبوب برداشته است و سهل بن زیاد که در این طریق است
از مشایخ اجازه است و طریق محمد کلینی بکتاب حسن بسیار است پس حدیث صحیح باشد و در این
بنده ظن متاخم علم دارم که صدوق نیز از آن کتاب نقل کرده است و از تتبع مرا علم عادی بهم رسیده
است ان شاء الله ترا نیز حاصل خواهد شد بشرط آنکه تتبعی اگر ما بعث اسلاف را از خاطر بیرون کنی
و الا آن شبهه است که معارضه با حق الیقین میکنید چنانکه در ماده سنیان که … از آن شبهه است
و این شرطیست که سید مرتضی در تواتر کرده است در جواب علمای سنیان که با او بحث کرده اند
که چرا از احادیث غدیر خم و منزله و سفینه و ثقلین ما را علم حاصل نمیشود و شما دعوی علم میکنید
سید فرمودند که ما را شبهه سابقه در نفس نبود و علم بهم رسید و شما را شبهه ذهن محبت ابا
و اسلاف در خاطر جا کرده است اگر جبرئیل بیاید و الله چند یقینا خواهید گفت که از کجا که جبرئیل است
و اگر شیطان مصور شود بصورت خود کس و بگوید که مذهب شما حق است خواهید گفت که آنهم
جبرئیلست ولا یجوز للنساء ان ینظرن الی انفسهن فی الحیض لانهن قد نهین
عن ذلک و جایز نیست زنان را که نظر بفرج خود بدارند در حالت حیض از جهه استبرا زیرا
که ایشان را نهی کرده اند از نظر کردن بفرج دیگران و شیخ ما بهاء الدین محمد قدس سره
نظر را تشدید میخوانده اند و میگفت مراد اینست که جایز نیست زنان را در حالت حیض که
زینت کنند خود را که باعث نظر شوهران شود بایشان و شیطان راه یابد در جماع ایشان

زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله زنان را از زینت در حیض منع کرده و لیکن محمد بن
یعقوب کلینی رضی الله عنه روایت کرده است بسند صحیح از ابو حمزه از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که بآن حضرت رسید که جماعتی از زنان در میان شب چراغ میطلبند و زنان را
میگویند که اندرون فرج ایشان را ببینند که پاک شده اند یا نه و حضرت منع نمودند که بدعت است
و میفرمودند که چنین نمیکردند در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و در حسن
کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت نهی مینمودند
زنان را که نظر بفرج خود کنند یا مباشر جمعی را که نظر بفرج ایشان کنند در شب و میفرمودند
که گاه هست زرد میباشد خون حیض و گاه هست تیره میباشد خاکستری که در شب تشخیص نمیتوان
کرد بلکه تشخیص آن بپنبه میباید کرد و تعبیر ظاهر میشود و مع هذا … ضرورتی نظر بفرج دیگران کردن
حرامست و این دو حدیث را کلینی در باب استبرا آورده است و اگر نشده و نیز بخوانیم که معنی نیز مراد
و اگر مخفف نیز بخوانیم از باب ولا تقتلوا انفسکم است که مراد نفس دیگر است مجاز از باب
افعال تفضیل النسب است و لیکن بمعنی مذکور وسأل عبید الله بن علی الحلبی اباعبدالله
صلوات الله علیه عن الحایض ما یحل لزوجها منها قال تتزر بازار الی
الرکبتین وتخرج سرتها ثم له ما فوق الازار وذکر عن ابیه صلوات الله
علیهما ان میمونة کانت تقول ان النبی صلی الله علیه وآله کان یامرنی
اذا کنت حایضا ان اتزر بثوب ثم اضطجع معه فی الفراش و باسانید صحیحه
روایت کرده است حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آنحضرت
سوال کرد که از حایض چه چیز حلالست بر شوهرش حضرت فرمودند که لنگی می بندد
از زانو تا ناف و ناف ش را بیرون میکند و بالای ازار از وست یعنی از طرفین شمل ساق و سینه
یا دست بربالای لنگ میتواند گذاشت و در زیر آن نمیتواند برد و آن حضرت صلوات الله

از پدرش صلوات الله علیه که میمونه زوجهٔ حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میگفت که آن
حضرت میفرمودند در وقتی که من حایض میبودم که لنگی میبستم و با آنحضرت بخوابم و باین حدیث
سید مرتضی رحمه الله قایل شده است و جایز میداند تمتع بردن از حایض را از ناف تا زانو
مگر از فوق لنگ و چند حدیث دیگر موثق کالصحیح باین مضمون وارد شده است و حمل بر کراهت
کرده اند از جهت احادیث بسیاری که گذشت که غیر قبل حلال است و محتملست که تقیة
وارد شده باشد چون موافق اکثر عامه است و قرینهٔ تقیه حکایت میمونه است و هر جا
که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم استشهاد می آورند بگفته ازواج نبی باخبار ایشان
و ظاهرش تقیه است و اگر نه قول ایشان قول الله است چه حاجت بنقل دیگری دارد
قال کانت نساء النبی صلی الله علیه و آله لا یقضین الصلوة اذا حضن
و لکن یتحشین حین یدخل وقت الصلوة و یتوضین ثم یجلسن قریبا من المسجد
فیذکرن الله عز و جل یعنی میگوید که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که زنان حضرت
وقتی که حایض میشدند نماز نمیکردند ولیکن فرج خود را از پنبه پر میکردند در وقت هر نمازی وضو
میساختند و نزدیک مسجدی می نشستند و ذکر حق سبحانه و تعالی میکردند و این معنی گذشت
و قرب مسجد از این جهت بود که خانهای ایشان متصل بود بمسجد و نزدیک می نشستند تا عادت دخول
مسجد را نیز فراموش نکنند با آنکه در استحاضه نیز قریب بمسجد می آمدند و سجده را در مسجد میکردند
و موضع خون بیرون مسجد میبود چنانکه در اخبار صحیح وارد شده است و قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فی امراة ادعت انها حاضت فی شهر واحد ثلث حیض انه
تسئل نسوة من بطانتها هل کان حیضها فیما مضی علی ما ادعت فان شهدن
صدقت و الا فهی کاذبة و بسند صحیح از عبد الله بن مغیره از سکونی از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه

زنی

زنی ادعا کند که در یکماه سه حیض دیده ام و عده ام سر آمده است آیا میشنوند از و حضرت
صلوات الله علیه فرمودند که از زنانی که با آن زن معاشرت باطنی دارند سوال میکنند که آیا
پیش از این هم چنین می آمده است حیض او که در یکماه سه بار حیض دیده باشد اگر زنان شهادت
بدهند و تصدیق او بکنند و اگر نه دروغ میگوید و این حدیث بحسب ظاهر مخالف ظاهر آیت
که حق سبحانه و تعالی فرموده است که و لا یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن یعنی کتمان نکنند زنان
چیزی را که حق سبحانه و تعالی در رحمهای ایشان آفریده است و اگر سخن ایشان مسموع نباشد
نهی از کتمان بحسب ظاهر بی فایده است و همچنین در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
وارد شده است که عده و حیض متعلق است بزنان و گفتهٔ ایشان در آن مسموع است
و ادعای ایشان مصدقست پس حمل میباید کرد که مستحب است تفحص در صورتی که آن زن متهم
باشد بکذب و محتملست که حضرت موافق واقع فرموده باشند که او کاذبست و نفرمودند که مکذب است
یا مصدق نیست پس ممکنست که کاذب باشد و ما را تصدیق باید کرد و مثل فواحش که علم عادی
هست که ایشان عده نمیدارند اگر گویند که ما عده میداریم تصدیق میباید کرد و همچنین اگر مردی
زنی در یک طاف ببینیم و بگوید که زن منست و علم عادی بکذب او داشته باشیم بحسب ظاهر شرع
تصدیق میباید کرد بلکه اگر ادعا کنند ما را جایز نیست لعن بر مسلمانان بردن هر چند بحسب واقع
چنین باشد والله تعالی یعلم و سأل عمار بن موسی الساباطی اباعبدالله صلوات الله
علیه عن الحایض تغتسل و علی جسدها الزعفران لم یذهب به الماء قال
لا بأس به و عن المرأة تغتسل و قد امتشطت بقرامل و لم تنقض شعرها
کم یجزیها من الماء قال مثل الذی یشرب شعرها و هو ثلث حفنات علی رأسها
و حفنتان علی الیمین و حفنتان علی الیسار ثم تمر یدها علی جسدها کله
و بسند موثق منقولست که عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال نمود از حایض یعنی

که غسل کند و بر بدنش زعفران باشد و آب آن را برده باشد حضرت فرمودند که باکی
نیست و سؤال کرد از زنی که غسل کند و موی سرش را گیسوها فرو بسته باشد و خواهد که
باز نکند چه مقدار آب آن را کافیست حضرت صلوات الله علیه فرمودند که آن قدر آب بس است
که بجوز موی او که بزیر آن برسد و آن سه کف آبست که بر سر ریزد و دو کف بر دست
راست و دو کف بر دست چپ و بعد از آن دست بهمه بدن بمالد تا آب بهمه جا برسد
و حفنه را اطلاق میکنند بر یک کف و بر دو کف و ظاهرا درینجا مراد دو کف باشد اما زعفران را
حمل کرده اند که محض رنگی باشد چنانکه متعارف نیز همین است و اگر جسمی داشته باشد
بحیثیتی نباشد که آبی که باینجا رسد مضاف شود و اما اگر اول آب برسد و زمانی که
مضاف شود ظاهرا ضرر نداشته باشد و لیکن احوط اجتنابست و مؤید اینست حدیث
صحیحی که از ابراهیم بن ابی محمود وارد است که گفت بحضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم
که هرگاه شخصی جنب شود و زعفران بر سر و بدنش باشد و بوی خوش و چیزهای چسبنده
مثل لادن و چیزهای خوشبو که موی سر و ریشش را بدان معطر سازند و چون غسل میکند
میباید که اثر زعفران و بوی در بدنش مانده است حضرت فرمودند که باکی نیست
اما خلوق که زعفران دارد ظاهرش آنست که آب به بدن میرسد و اما چیزهایی که چسبنده
باشد مثل غالیه اگر چه چسبنده است و لیکن متعارفست که موها را بآن معطر میسازند و
شستن مو واجب نیست بلکه میباید آب بزیر مو برسد و اما گشودن موی زنان
جهت آنست که آب بزیر آن میباید برساند چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که سابقا گیسو بافتن مثل این زمان نبود و چه جا
از پیش سر و چه جا از عقب سر میبافتند که آب بزیر مو نمیرسید و الحال که گیسوی
بسیار بر سر میبافند مبالغه نمایند که آب بزیر مو برسد و مثل این احادیث که صحیح

وارد است و اما تقدیم جانب راست بر چپ که درین حدیث وارد شده است بعضی
استدلال کرده اند بر ترتیب و دلالت ندارد زیرا که واو دلالت بر ترتیب ندارد
مع هذا حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون آب بهر طرف بریزد و بعد از آن
دست بهمه بدن بمالد اگر ترتیب لازم بود میبایست که اول دست بر جانب
راست بمالد و بعد از آنکه آب بر جانب چپ بریزد دست بر آن بمالد پس
دلالتش بر عدم ترتیب اظهر است وَكَانَ بَعْضُ نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ تُرَجِّلُ شَعْرَهَا وَتَغْسِلُ رَأْسَهَا وَهِيَ حَائِضٌ و چنین بود که بعضی از زنان آن
حضرت صلی الله علیه و آله سر را شانه میکردند و سرای شستند در حالت حیض و ظاهر
آنست که حضرت دیده باشند و منع نکرده باشند یا حضرت او را فرموده باشند که چنین کنند
چون حضرت با ایشان میخوابیده اگر زینت کردن ایشان خوب نباشد زیرا که نظافت
مطلقا مطلوبست همیشه چنانکه اخبار بسیار درین باب وارد شده است و در طرق
عامه احادیث بسیار نقل کرده اند باین عنوان با ذکر ضمیر که مراد اینست که بعضی از زنان
سر آنحضرت را می شستند و شانه میکردند و محتملست که درینجا نساخ غلط کرده باشند و الله تعالی
یعلم وَإِذَا وَلَدَتِ الْمَرْأَةُ قَعَدَتْ عَنِ الصَّلَاةِ عَشَرَةَ أَيَّامٍ إِلَّا أَنْ تَطْهُرَ قَبْلَ
ذَلِكَ فَإِنِ اسْتَمَرَّ بِهَا الدَّمُ تَرَكَتِ الصَّلَاةَ مَا بَيْنَهَا وَبَيْنَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً لِأَنَّ
أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ نُفِسَتْ بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَأَمَرَهَا رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ تَقْعُدَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً و هرگاه زنی بزاید و خون آید
ده روز ترک نماز میکند مگر آنکه خونش بند شود پیش از ده روز که بعد از آن نماز میکند
پس اگر خونش مستمر شود یعنی از ده روز در گذرد ترک نماز میکند تا هیجده روز اگر
خونش آید زیرا که اسماء بنت عمیس در حج وداع محمد را زایید پس حضرت امر فرمود او را

که هجده روز ترک نماز کند و نفاس حساب کند بدانکه جمعی از علما اکثر نفاس را هجده روز
میدانند و جمعی عادت حیض را اعتبار میکنند و اگر عادت نداشته باشد و مبتدا باشد
هجده روز و بعضی صاحب عادت را عادت و مبتدا را ده روز و اقوال و احادیث
بسیار درین باب وارد شده است احوط آنست که عادت حیض را حساب
حیض کند و بعد از آن تا ده روز استظهاری میتواند کرد چنانکه در حیض استظهار
میکند و بعد از ده روز اگر خون بسیار بصفت حیض بیند تا هجده روز مخیر است
میان عبادت و ترک آن و آن باقی ایام استظهار نفاس است و اگر ما بعد عادت را
بعد از استظهار یک روز یا دو روز عمل مستحاضه بجا آورد نهایت احتیاط است
عمل بهمه اقوال و روایات کرده خواهد بود و بعضی از علما تا بیست و یک روز قایل شده اند که
سه روز بعد از هجده روز استظهار او باشد و قول بیشتر از علمای شیعه مختار است
و در فقه رضوی هست که در روایت واقع است یعنی از آبای ما صلوات الله علیهم که نفسا
هجده روز ترک نماز میکند و روایت بیست و سه روز نیز مروی است و روایت ده
روز و سه روز از جهت استظهار و به هر یک از این روایات عمل میتواند نمود و از روی تسلیم
و از عامه اقوال بسیار نقل کرده اند از سی و چهل و پنجاه و شصت و از طرق ما نیز روایات
وارد شده است و علمای ما حمل کرده اند همه را بر تقیه و جمعی نیز قایل اند که این اخبار فتوی بیرون
داده در حال تقیه والله تعالی یعلم وقد روی انه صار حد قعود النفساء عن الصلوة
ثمانیة عشر یوما لان اقل الحیض ثلثة ایام واوسطه خمسة ایام فجعل الله
عز وجل للنفساء اقل الحیض واوسطه واکثره وصدوق بسند قوی از حنان
بن سدیر روایت کرده است که بآنحضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که چون مقرر است
ظاهر آنحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه باشد که چرا زنی که زاینده است هجده روز ترک

نماز میکند

نماز میکند حضرت فرمودند که چون اقل حیض سه روز است و اکثرش ده روز است
و اوسطش پنج روز است حق سبحانه و تعالی از جهت او اقل و اوسط و اکثر را مقرر ساخت
والاخبار التی رویت فی قعودها اربعین یوما وما زاد الی ان تطهر
معلولة کلها وردت للتقیة لا یفتی بها الا اهل الخلاف و اخباری
که اصحاب ما روایت کرده اند که چهل روز ترک نماز میکند یا زیاده که پنجاه روز باشد
تا آنکه طاهر شود و این خبری دیگر است معلول است و علتی دارد که چنین روایت شده است
که آن نقلها ضعیف است باعتبار تقیه که عمل بآن نمیتوان کرد و فتوی بآن اخبار
نمیتوان داد مگر سنیان اگر از ما بپرسند و آنچه از عامه مشهور است قول ابو حنیفه
و احمد بن حنبل و جمعی دیگر چهل روز است و قول شافعی و مالک و احمد در روایتی دیگر شصت
روز است و از مالک قول بهفتاد نیز روایت کرده اند و قول حسن بصری پنجاه روز است
و شیخ بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که اگر نفسا خونش بند نشود سی روز چهل روز تا پنجاه روز ترک نماز میکند و مراد
که مراد حضرت اخبار از حال سنیان باشد که ایشان چنین میکنند و در روایت موثق
چهل روز وارد شده است و در روایت ضعیفی وارد شده است که حدی ندارد یعنی
تا پاک شود و در روایت ضعیفی چهل تا پنجاه روز وارد شده است و شک نیست در آنکه
محمول است این روایات بر تقیه چون روایات متواتره بر خلاف اینها وارد شده است
وروی عمار بن موسی الساباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال
سألته عن امرأة اصابها الطلق الیوم والیومین واکثر من ذلک تری صفرة
او دما کیف تصنع بالصلوة قال تصلی ما لم تلد فان غلبها الوجع صلت
اذا برئت و بسند موثق سؤال کرد عمار از آنحضرت صلوات الله علیه از نفسائی که یک روز

یا ده روز در روز زائیدن داشته باشد یا بیشتر و زردی یا خون بیند نماز را چنانچه حضرت
فرموده که نماز نمیکند تا زائیده است و اگر وجع بر او غلبه کند و نماز را کند تا شروع وقتی که
شود قضا کند چون خلافی نیست ظاهرا میان علمای که نفاس با ولادت جدا شد یا بعد از آن
و هر چه پیش از ولادت است اگر زرد باشد استحاضه است و اگر سیاه یا سرخ باشد و سه روز
نشود آن نیز استحاضه است و اگر سه روز بشود و بصفت حیض باشد و در ایام حیض قرب
آن باشد ظاهرا حیض باشد چنانکه گذشت که حیض با حمل جمع میشود و جمعی در اینجا شرط کرده اند
که میباید اقل طهر بهم رسد میان حیض و نفاس چون نفاس حکم حیض دارد و چون این
زن با در بود حضرت حکم فرموده که نماز نمیکند و ممکنست که حکم حضرت صلوات الله علیه از جهة
باشد که شرایط فوق نیز با و در است و اگر خونی آید پیش از آنکه روز یا ده روز نمی آید و حق تعالی
یعلم

باب التیمم

قال الله عز و جل و ان کنتم مرضی او علی سفر
او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا
طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن
یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون یعنی این است در بیان تیمم و احکام آن
حق جل و علا میفرماید بعد از بیان وضو و غسل که مذکور شد و اگر بوده باشید بیمار یا مسافر
آمده باشد کسی از شما که از زمین گود که بوسط بول و غایط رفته باشید و گاه است که از آنها دست
بهم رسانید و یا بادی جدا میشود که حدث اصغر از شما واقع شده است یا جماع کرده باشید
با زنان و نیابید آب را پس تیمم کنید یا قصد کنید صعید خوب را و مشهور در اخبار دست آنست
که مراد از صعید وجه الارض است که شامل سنگ باشد و بعضی گفته اند که مراد از آن خاک است
و مراد از طیب آنست که نجس و مغصوب نباشد و علی المشهور پس چون دست بصعید زده
مسح کنید بعضی از روهای خود را که پیشانی باشد یا جبین ها و طرف پیشانی و بعضی از

دستهای خود را

دستهای خود را از صعید و حق سبحانه و تعالی تیمم را بدل از وضو و غسل مقرر فرموده از
جهة آنکه نمیخواهد که کار را بر شما تنگ کند و لیکن میخواهد که پاک کند شما را از احداث
و از گناهان بسبب طاعت و میخواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند بتخفیف عبادات با آنکه
بدل از طهارت آبی طهارت خاکی مقرر فرمود که شما شکر خداوند خود را بکردن عبادات
و ترک مناهی بجا آورید این بود مجملی از ترجمه آیه و باقی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
و قال زرارة قلت لابی جعفر صلوات الله علیه الا تخبرنی من این علمت
و قلت ان المسح ببعض الراس و بعض الرجلین فضحک و قال یا زرارة قاله رسول الله
صلی الله علیه و آله و نزل به الکتاب من الله عز و جل قال او یقول فاغسلوا
وجوهکم فعرفنا ان الوجه کله ینبغی ان یغسل ثم قال و ایدیکم الی المرافق فوصل
الیدین الی المرفقین بالوجه فعرفنا انه ینبغی لهما ان یغسلا الی المرفقین ثم فصل
بین الکلام فقال و امسحوا برؤسکم فعرفنا حین قال برؤسکم ان المسح ببعض الراس
لمکان الباء ثم وصل الرجلین بالراس کما وصل الیدین بالوجه فقال و ارجلکم
الی الکعبین فعرفنا حین وصلهما بالراس ان المسح علی بعضهما ثم فسر ذلک رسول الله
صلی الله علیه و آله للناس فضیعوه ثم قال فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا
فامسحوا بوجوهکم فلما ان وضع الوضوء عمن لم یجد الماء اثبت بعض الغسل
مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها و ایدیکم منه ای من ذلک التیمم لانه علم
ان ذلک اجمع لا یجری علی الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکف
و لا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و الحرج الضیق ه
و بسند صحیح زراره گفت که بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا
خبر نمیدهی مرا که از کجا دانستی و گفتی که از کجا میدانی و میگوئی تا مباحثه با خصمان کنم دانم جواب

ایشان را نتوانم گفت اگر از من پرسند که چرا مسح بعضی از سر و بعضی از پاها را میباید کرد حضرت
خندید و فرمودند محتملست که نخندیدن از زیرکی ادب او باشد یا از آنکه بعد ازین خواست
فرمود که او را تعجب در آورد که با آنکه در قرآن هست و زراره قاری و مفسر بود نمیدانست
گفت ای زراره رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است و ما از آنحضرت داریم و کتاب
الهی بآن معنی نازل شده است و ما میدانیم زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بشوئید رویهای
خود را دانستیم که کل رو را میباید شست و در عرف غیر این معنی را نمیفهمند پس فرمود که دستهای
خود را تا مرفقها و آن بند ذراع و بازو است بشوئید پس وصل فرمود بواو عاطفه دستها را
بر رو و رو را کل میباید شست دانستیم که دستهای تا مرفقین را نیز تمام میباید شست پس حق تعالی
تغییر اسلوب فرمود یعنی دیگر باره با بر مغسول در آورد و فرمود که مسح کنید بعضی از سرهای خود را
پس چون با در آورد دانستیم که مراد آلهی مسح بعضی از سر است بعد از آن عطف فرمود
پاها را جایکه عطف فرموده دستها را بر رو و گفت و پاها را تا کعبین پس دانستیم که بعضی از
پاها را مسح میباید کشید با آنکه آیه دلالتش ظاهر بود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله قولاً
و فعلاً از جهة مردمان بیان فرمود و ایشان ضایع کردند آنرا دیگر فرمود که اگر آب نیابید
تیمم کنید صعید طیب را یعنی قصد آن کنید یا از آن تیمم کنید پس مسح کنید بعضی از رویهای خود را
پس چون حق سبحانه و تعالی وضو را ساقط ساخت از کسی که آب نیابد بعضی از مواضع غسل را
مسح فرمود چون شش موضع بود سه مغسول که رو و دستها بود و سه ممسوح که سر و پاها بود
سه مغسول را متعرض شد که بعضی از آنها را مسح کشید زیرا که لفظ با بر وجوهکم در آورد و ایدیکم را
بر وجوه عطف فرمود که منه یعنی مسح کشید از آنچه قصد آن کرده بود و دیدار صعید طیب یعنی
تبعیضی در آورد یعنی بعضی از آن خاک را بر رو و دستها بمالید چون میدانست که
دستی که بر خاک زنند خاکش تمام رو نمیرسد زیرا که خاک بر بعضی از دست

برسر ظ

بچسبد

بچسبد و بر بعضی نچسبد دیگر فرمود که خداوند عالمیان نمیخواهد که بر شما کار را تنگ
کند این نیز موید تبعیض مسحهاست در وضو و تیمم پس ظاهر شد که حق سبحانه و تعالی در چهار جا
اشاره فرموده است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز که وضو و تیمم ساختند
چنین کردند اما وضوی آنحضرت گذشت و اما تیمم را پس عنقریب این ذکر میکنیم ٥

وَقَالَ زُرَارَةُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ لِعَمَّارٍ فِي سَفَرٍ لَهُ يَا عَمَّارُ بَلَغَنَا أَنَّكَ أَجْنَبْتَ فَكَيْفَ صَنَعْتَ قَالَ
تَمَرَّغْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي التُّرَابِ قَالَ فَقَالَ لَهُ كَذَلِكَ يَتَمَرَّغُ الْحِمَارُ أَفَلَا صَنَعْتَ كَذَا
ثُمَّ أَهْوَى بِيَدَيْهِ إِلَى الْأَرْضِ فَوَضَعَهُمَا عَلَى الصَّعِيدِ ثُمَّ مَسَحَ جَبِينَيْهِ بِأَصَابِعِهِ وَكَفَّيْهِ
إِحْدَاهُمَا بِالْأُخْرَى ثُمَّ لَمْ يُعِدْ ذَلِكَ و بسند صحیح از زراره منقولست که حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بعمار فرمودند در سفری
که ای عمار شنیدم که جنب شدی چه کردی گفت یا رسول الله در خاک غلطیدم حضرت فرمودند
مانند الاغ در خاک غلطیدی یعنی قیاس کار رو نیست چرا از من نپرسیدی چرا چنین نکردی پس حضرت رسول
یا حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بنابر احتمالی دست را بزیر آوردند و بر صعید که خاک است
یا زمین که گذشت زدند بعد از آن پیشانی را با دو طرف آن از ابتدای رستنگاه جبینیه با انگشتان خود
مسح کردند و دستها را هر یک بر دیگری مالیدند و دیگر دست بر خاک نزدند و بچینه کفها
فرمودند بدانکه حکایت عمار در طریق سنی متواتر است و هیچکس در تواتر آن شک
ندارد و سنیان در صحاح خود بطرق متکثره از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که عمر اعتقاد به تیمم
نداشت و میگفت که اگر آب نیابیم نماز نمیکنیم و در مجلس عمر عمار حکایت خود را گفت عمر او را
تهدید نمود و عمار گفت اگر بگوئی من حکایت خود را جای نقل نکنم و همین معنی کافیست در کفر عمر و کفر
سنیان که تمام علمای ایشان که شخصی که منکر قرآن باشد و باتفاق مسلمانان کافر است او را امام دانسته اند

دستاب

واگر خواهی رجوع بصحاح سته کن در باب تیمم فانّهم انّی یؤفکون ولیکن با اینها عناد
عمر است حق بجانب ایشان است کسی که سیده نساء العالمین فاطمه زهرا را با محسن فرزند
رسول خدا شهید کند و قصور نداشته باشد انکار قرآن سهل خواهد بود و کسی که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله را گوید که این مردک هذیان میگوید و در جمیع صحاح سته
متواتر ازو نقل کنند و منافی اسلام او نباشد اینها سهل خواهد بود اولئک علیهم لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین فاذا تیمم الرجل للوضوء ضرب بیدیه علی الارض
مرّة واحدة ثم نفضهما و مسح بهما جبینیه و حاجبیه و مسح علی ظهر کفیه
و اذا کان التیمم للجنابة ضرب بیدیه علی الارض مرة واحدة ثم نفضهما و مسح بهما جبینیه
و حاجبیه ثم ضرب بیدیه علی الارض مرة اخری و مسح علی ظهر یدیه فوق الکف
قلیلاً و یبدأ بمسح الیمنی قبل الیسری پس هر گاه شخصی خواهد که تیمم بدل از وضو کند هر
دو دستها را یکمرتبه بر زمین زند و خاک آن را بیفشاند و بهر دو دست مسح بر دو طرف پیشانی
کند با ابروها و پشت هر دو دست را مسح کند و اگر بدل از غسل جنابت باشد هر دو دست را
یکمرتبه بر زمین زند پس هر دو دست را بیفشاند و پهلوهای پیشانی را با ابروها مسح کند پس دستها را
مرتبه دیگر بر زمین زند و پشت دستها را مسح کند بالای دست اندکی و ابتدا کند بمسح
دست راست پیش از دست چپ اما آنچه صدوق ذکر کرده است از زدن دست بر
زمین یکمرتبه که بهتر است و در احادیث صحیحه بسیار بلفظ ضرب واقع شده است
و در احادیث صحیح و کالصحیح بلفظ وضع واقع شده است جمعی ضرب را سنت میدانند
و جمعی وضع را که مطلق است حمل بر مقید میکنند و ضرب را واجب میدانند و اظهر آن است
و احوط ضرب است والله تعالی یعلم و اما آنچه ذکر کرده است که مسح جبینین را بکشد موافق ظاهر خبر
زراره است و موافق حسنه زراره و حسنه عمرو بن ابی المقدام است که در هر سه حدیث واقع

شده است

شده است و ممکن است که مراد از جبینین جبهه باشد یا جبینین و در موثقه کالصحیح زراره مسح
جبهه واقع شده است علما هر دو را با هم جمع کرده اند و در صحیحه زراره و صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه
اسمعیل بن همام و صحیحه داود بن نعمان و کالصحیح کاهلی و غیر اینها از اخبار بسیار مسح رو واقع
شده است و اکثر علما حمل کرده اند مسح رو را بر پیشانی و جبینها و محقق رحمه الله مسح باقی رو را
سنت میدانند و علی ای حال چون واجب نیست ترک آن اولی است چون مخالف
ظاهر آیه است و موافق عامه و صدوق در امالی ذکر کرده است که رو را مسح کند و گفته است
که در روایتی واقع شده است که جبینها و ابروها را مسح کند و عمل مشایخ ما بر این است و ارد
ابروها بما نرسیده است مسنداً مگر در فقه رضوی و اما مسح پشت دستها پس احادیث
بسیار از طرق خاصه و عامه بر این وارد شده است و مراد از این بند دست است
که اندکی بالای کف است تا سر انگشتان و بعضی از علما اکتفا بسر انگشتان کرده اند و بعضی گفته اند
که از مرفق مسح میکنند طرفین دست را و هر دو قول مخالف ظاهر آیه است و بر قول اخیر حدیث
صحیح وارد است و لیکن محمول بر تقیه است و بعضی سنت میدانند و کردن اولی است و اما
آنچه گفته است که بعد از زدن دست را بیفشاند افشاندن دستها در احادیث صحیح و کالصحیح
وارد شده است و منافات با ظاهر آیه ندارد و بر تقدیری که لازم باشد که چیزی از خاک
بر دست بچسبد سنت است افشاندن زیادتی آن که سبب آن نشود که رو بدنما شود
و اما جمعی کثیر کرده اند از اصحاب در فرق میان تیمم بدل از وضو و تیمم بدل از غسل که بدل از
وضو یکمرتبه دست بر زمین زند و از برای غسل دو مرتبه و حدیث صریحی که دلالت کند برین معنی
ندیده ام و حدیث زراره و محمد بن مسلم را که مستند آن ساخته اند هر دو دلالت بر تفصیل
مطلب ندارند و احادیث صحیحه در غسل وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم یکمرتبه دست بر زمین زده اند مثل صحیحه زراره که گذشت از برای بدل از غسل و غیر آن

و احادیث مطلقه واقع شده است که یکمرتبه دست بزن و احادیث دو مرتبه نیز مطلق
واقع شده است و حدیث صحیح سه مرتبه نیز واقع شده است و حدیث صحیح چهار مرتبه نیز
واقع شده است و جمعی از علما یکمرتبه را واجب میدانند و زیاده را سنت و جمعی تخییر قائلند
و خالی از قوت نیست و احوط آنست که از برای هر یک از وضو و غسل دو تیمم بکنند یکی
یک ضربه و یکی دو ضربه والله تعالی یعلم وَسَأَلَ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ عَلِيٍّ الْحَلَبِيُّ أَبَا عَبْدِ اللهِ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الرَّجُلِ إِذَا أَجْنَبَ وَلَمْ يَجِدِ الْمَاءَ قَالَ يَتَيَمَّمُ بِالصَّعِيدِ
فَإِذَا وَجَدَ الْمَاءَ فَلْيَغْتَسِلْ وَلَا يُعِيدُ الصَّلَاةَ وَعَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالرَّكِيَّةِ وَلَيْسَ مَعَهُ
دَلْوٌ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ الرَّكِيَّةَ إِنَّ رَبَّ الْمَاءِ هُوَ رَبُّ الْأَرْضِ فَلْيَتَيَمَّمْ وَ
عَنِ الرَّجُلِ يُجْنِبُ وَمَعَهُ قَدْرُ مَا يَكْفِيهِ مِنَ الْمَاءِ لِوُضُوءِ الصَّلَاةِ أَيَتَوَضَّأُ
بِالْمَاءِ أَوْ يَتَيَمَّمُ قَالَ لَا بَلْ يَتَيَمَّمُ أَلَا تَرَى أَنَّهُ إِنَّمَا جُعِلَ عَلَيْهِ نِصْفُ الْوُضُوءِ و باسانید
صحیحه مرویست که سؤال کرد حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جنب شود
و نیابد آب را حضرت فرمودند که تیمم میکند از زمین پس چون بیابد آب را پس غسل کند
و اعاده نکند نماز را و دیگر حلبی از آنحضرت سؤال کرد از شخصی که بچاهی برسد و دلو نداشته
باشد حضرت فرمودند که واجب نیست برو که داخل چاه شود بدرستی که آن خداوندی
که آب را از جهة وضو و غسل طهور ساخته است خاک را نیز قرار داده است و هرگاه که دست بآب نرسد
باید که تیمم کند و بچاه نرود و دیگر حلبی از آنحضرت سؤال کرد از شخصی که جنب شود و با او آن
مقدار آب باشد که از برای وضو کافی باشد آیا بآب وضو سازد یا تیمم کند حضرت فرمودند
که بلکه تیمم کند نمی بینی که حق سبحانه و تعالی بر او واجب ساخته است نصف وضو را یعنی حکم کرده است
که دو عضوی را که در وضو میشست مسح کند پس اگر جمع کند میان وضو و تیمم جمع میان
عوض و معوض کرده است و اگر وضوی تنها بسازد خلاف گفته الهی کرده است چون حق تعالی

تیمم طلبیده است و او وضو ساخته است بدانکه در سؤال اول مطلق جنب را فرمودند که تیمم کند
و اعاده نماز نکند و مخالفت دارد بحسب ظاهر با احادیثی که واقع شده است که اگر محتلم باشد
تیمم میکند و اگر باختیار خود جنب شده باشد غسل میکند و هر چند ضرر باو برسد مگر آنکه خوف
تلف نفس داشته باشد که در صورت تیمم میکند و نماز را قضا خواهد کرد بعد از غسل
پس جمع بینهما باین نحو میتوان کرد که این حدیث و امثال این حدیث را از احادیث
صحیحه حمل بر جواز کنیم و احادیث غسل و اعاده نماز را حمل بر استحباب کنیم چنانکه اکثر علما کرده اند
و این اظهر است و ممکن است که این حدیث را حمل بر محتلم کنیم و ظاهرا صدوق چنین کرده باشد
اگر چه ممکنست که صدوق نیز احادیث آینده را حمل بر استحباب کرده باشد و اما در سؤال دوم که
حضرت فرمودند که داخل چاه نشود اکثر علما حمل کرده اند بر آنکه در دخول چاه خوف ضرر باشد
و جمعی حمل کرده اند بر آنکه چاه از جمعی باشد که چون جنب غسل میکند نجس میشود و بنشستن نیز و عیبناک
کردن دو لو ندارد و جمعی دیگر که وارد شوند و آب کشند آب نجس را استعمال خواهند کرد خواه
صاحبان چاه و خواه غیر ایشان پس نهی حضرت باین اعتبار خواهد بود و اظهر آنست که چاه نجس نمیشود
و لیکن ممکنست که اگر چاه صاحبی داشته باشد بی رضای او غسل در آن چاه نتوان کرد چنانکه در صحیحه
عبدالله بن ابی یعفور وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که
هرگاه جنب باشی و دلوی بهم نرسد و همچنین چیزی که توانی بآن آب از چاه برداشتن نداشته
باشی تیمم بصعید بدرستی که خداوندی که آب را قرار داده خاک را نیز قرار داده است و در صورت
نیافتن آب و داخل چاه مشو و آب چاه را بر مردمان فاسد مکن و ممکن است که در مطلق چاه چنین باشد
اگر چه صاحبی نداشته باشد چون سبب نفرت مردم میشود و حضرت فرمود هرگاه بنشستن منی و بول یا غایط
باشد چنانکه ظاهر حدیث بر آن دلالت میکند و اظهر آنست که غرض حضرت صلوات الله علیه آنست
که این مقدار کار را بر مردمان تنگ کرده اند که باید بچاه در رفتن بلکه اندک عسری که باشد

تیمم نمیتوان کرد زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که فلم تجدوا ماء فتیمموا یعنی آب نیابید
و نفرمود که آب یافت نشود و فرق است میان وجدان و وجود و مناط تیمم عدم وجدان است
پس اگر آب باشد و فروشنده ثمن آن زیاده خواسته باشد یا قدرت بر شراء نداشته باشد و خوف ضرر باشد در جدا
شدن از رفقا خواه خوف ضرر در نفس یا در مال یا خوف تشنگی خود یا جمعی که متعلق
او باشند بلکه اگر خوف هلاک مؤمنی باشد چون در احادیث صحیحه خوف عطش مطلق واقع
شده است و جمعی از علما گفته اند که اگر خوف هلاک حیوانی محترم باشد تیمم میکند چنانکه در راه
معظمه و این بسیار مشکل است اما اگر خوف هلاک شتر او باشد البته تیمم میکند چون هلاک شتر
سبب هلاک او است اگر شتر دیگر بهم نرسد یا ثمن آن یا اجرت کرایه نداشته باشد یا خوف
خروج وقت نماز باشد یا آنکه مثلا هوا سرد باشد و باید بحمام رفتن و تا حمام رفتن آفتاب طالع شود تیمم
میباید کرد و بی دغدغه اگر چه بعضی از علما در این صورت گفته اند که غسل و نماز را قضا کند اما اشتباه
کرده اند وجدان را بوجود و الله تعالی یعلم دیگر آنکه در امثال این حدیث از احادیث متواتره که
حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم این عبارت فرموده اند که خداوند آب و خاک یکی است
کنایه است بر عمر بن الخطاب و اتباع آن سگ لعنهم الله چون آن ملعون هرچه موافق عقل خودش بود
رو میکرد و غرضش اظهار نفی نبوت آنحضرت صلوات الله علیه و آله بود و منافقان تصدیق آن
ملعون میکردند و حضرات میفرمایند که فرقی نیست میان وضو و تیمم در آنکه عقول ضعیفه آن بی سر
ظاهر است که دستهارا تا مرفق شستن و مسح سر و پاها کردن بحسب ظاهر سبب نظیف و پاکیزگی میشود
بلکه محض تعبد و بندگیست بحسب ظاهر و در واقع علتها دارد که عقول ضعیفه آن بی سر نرسد بلکه همین وجهت
که آن ملعون بجای مسح پاها غسل را مقرر ساخت که فایده داشته باشد در پاکیزگی پاها چون مسح
بحسب عقل خودش فایده نداشت غرض آنکه از اشارات و تنبیهات غافل نباشید اما سؤال آنکه
که آب وضو داشته باشد حضرت فرموده اند که تیمم کند و وضو نسازد و دلالت میکند بر آنکه وضو بدل غسل

جنابت نباشد که اگر وضو واجب یا سنت میبود میبایست که وضو بسازد و تیمم نکند و لهذا
حضرت ازجهة رد بر سنیان علت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تیمم طلبیده است که نصف
و بر این مضمون احادیث صحیحه از محمد بن مسلم و جمیل بن دراج و حسین بن ابی العلاء و غیرهم وارد
شده است و مطلوب عمده در رد بر سنیان است که وضو را با غسل جنابت واجب میدانند
ومتى اصاب المتيمم الماء و رجا ان يقدر على ماء آخر و ظن انه يقدر عليه كلما
اراده فعسر عليه ذلك فان نظره الى الماء ينقض تيممه وعليه ان يعيد
التيمم و هر گاه شخصی تیمم داشته باشد و آب برسد و وضو یا غسل نکند امید آنکه آب دیگر
رسید و گمان کند که هر وقت که خواهد آب را خواهد یافت و عاقبت بجائی رسید که
دشوار شد بر او یافتن آب پس چون بآب رسیده بود و متمکن شده بود از استعمال
آب تیممش شکست و واجب است که اعاده کند تیمم را از جهة این نماز و این کلام صحیحه زراره است
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و دلالت میکند بر آنکه تیمم شکسته میشود بمجرد رسیدن
بآب با تمکن از استعمال آن و اشعاری دارد لفظ شکستن با لفظ اعاده که اگر تیمم بدل از
غسل کرده باشد بعد که تیمم میکند باز بدل از غسل میکند نه بدل از وضو چنانکه جمعی گفته اند
و احادیث صحیحه متقدمه رد قول ایشان میکند که حضرت مطلقا فرموده اند که تیمم کند و وضو نسازد
و قول این جماعت از استنباط ناشی شده است که گفته اند که تیمم بدل از غسل بمنزله غسل است
و هر گاه ناقض غسل بفعل آید مثل جنابت تیمم را مرتبه دیگر بقصد غسل میسازد و اگر ناقض وضو
بفعل آید تیمم را بدل از وضو میسازد و روایتی ندیده ام که دلالت بر مطلب ایشان کند
و اگر کسی خواهد که مخالفت ایشان نکرده باشد احتیاطا تیممی بدل از وضو بعد از تیمم بدل از غسل
بجا آورد فان اصاب الماء وقد دخل في الصلوة فلينصرف وليتوضأ ما لم يركع
فان كان قد ركع فليمض في صلوته فان التيمم احد الطهورين تمت صحيحة زراره است

که از حضرت صلوات الله علیه سؤال کرده که اگر کسی جامه آب را در وقتی که داخل نماز شده است
حضرت فرمودند که قطع کند نماز را و وضو بسازد و نماز را از سر گیرد ما دام که برکوع نرفته
باشد پس اگر برکوع رفته باشد همان نماز را تمام کند زیرا که تیمم یکی از دو مطهر است که حق سبحانه
وتعالی قرار داده است یعنی مطهر آب قرار داده است که آن وضو و غسل است و مطهر
خاک نیز مقرر فرموده است که آن تیمم است و بر مضمون قویه نیز وارد شده است و در روایتی
نیز قویه کالصحیح بصحیح وارد شده است از محمد بن حمران از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که اگر آب بهم رسد بعد از دخول در نماز نماز را تمام کند و ممکنست حمل این روایت بر بعد
از رکوع و اکثر علما عمل باین روایت کرده اند و روایت سابقه را حمل بر استحباب کرده اند و ممکنست که حمل کنیم
روایت ابن حمران را بر صورتی که تیمم را در آخر وقت واقع ساخته باشد که اگر وضو بسازد کل نماز یا بعضی
از آن در خارج وقت بفعل آید و در صورت واجب باشد اتمام و در بقاء وقت حمل کنیم بر استحباب
چنانکه روایت ابن حمران اشعاری باین معنی دارد زیرا که حضرت بعد از امر باتمام فرمودند که بدرستی
سزاوار نیست که کسی تیمم کند مگر در آخر وقت و ظاهر آنچه حال شک نیست که با بقای وقت در این
صورت وضو ساختن و نماز را از سر گرفتن اولی و احوط است و عمل بر نیت والله تعالی یعلم

وَمَنْ تَیَمَّمَ ثُمَّ أَصَابَ الْمَاءَ فَعَلَیْهِ الْغُسْلُ إِنْ کَانَ جُنُبًا وَالْوُضُوءُ إِنْ لَمْ یَکُنْ جُنُبًا
فَإِنْ أَصَابَ الْمَاءَ فَقَدْ صَلَّى بِتَیَمُّمٍ وَهُوَ فِي وَقْتٍ فَقَدْ تَمَّتْ صَلَوتُهُ وَلَا إِعَادَةَ عَلَیْهِ

و کسی که تیمم کند و چون خواهد که شروع در نماز کند آب بهم رسد میباید که غسل کند اگر جنب باشد
و وضو بسازد اگر وضو نداشته باشد و نماز کند بشرطی که وقت در رود و در این خلافی نیست
میانه مسلمانان و اگر بعد از آنکه نماز را کرده باشد بتیمم آب بهم رسد و وقت باقی باشد
نمازی که کرده است صحیح است و اعاده آن نماز واجب نیست و در این مسئله خلافست در میان
علما جمعی که واجب میدانند که میباید تیمم در آخر وقت باشد اعاده آن نماز را واجب میدانسته اند

بلکه اگر

بلکه اگر آب بهم رسد نیز اعاده را واجب میدانند چون نماز در آخر وقت واقع نشده است
و جمعی که رعایت آخر وقت را سنت میدانند اعاده نماز را سنت میدانند و بر عدم اعاده
نماز مطلقا و در وقت حدیث صحیح و احادیث کالصحیح وارد شده است و حدیث صحیح
کالصحیح نیز وارد شده است بر اعاده و محمولست بر استحباب و احادیث صحیحه نیز وارد شده
است که تیمم را در آخر وقت واقع سازد و محمولست بر استحباب زیرا که احادیث وارد
شده است بر جواز تیمم در وسعت وقت و احوط آنست که اگر در وسعت وقت تیمم کند اگر آب
بهم رسد آن نماز را اعاده کند با بقاء وقت وَقَالَ زُرَارَةُ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قُلْنَا لِأَبِي
جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ رَجُلٌ لَمْ یُصِبْ مَاءً وَحَضَرَتِ الصَّلوةُ فَتَیَمَّمَ وَصَلَّى رَکْعَتَیْنِ
ثُمَّ أَصَابَ الْمَاءَ أَیَنْقُضُ الرَّکْعَتَیْنِ أَوْ یَقْطَعُهُمَا وَیَتَوَضَّأُ ثُمَّ یُصَلِّي قَالَ لَا وَلَکِنَّهُ یَمْضِي فِي
صَلَوتِهِ فَیُتِمُّهَا وَلَا یَنْقُضُهَا لِمَکَانِ الْمَاءِ لِأَنَّهُ دَخَلَهَا عَلَى طُهْرٍ بِتَیَمُّمٍ و بسند صحیح روایت
از زراره و محمد بن مسلم که گفتند عرض کردیم بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که اگر
شخصی را آب بهم نرسد و وقت نماز شود و تیمم کند و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن
آب بهم رسد آیا آن دو رکعت نماز شکسته میشود یا میباید که قطع نماز بیطلی کند و وضو بسازد
و نماز کند حضرت فرمودند که هیچ یک را نشکند بلکه نماز را تمام میکند و بواسطه وجود آب نماز را بر هم نزند
زیرا که با طهارت تیمم داخل نماز شده است و کسی گوید که همین علت جاریست در مسئله سابقه که
آب را پیش از رکوع دریابد زیرا که بر تقدیری که این عبارت عام باشد مخصوص میشود بآن خبر بلکه
ظاهر میشود که این جزو علتست نه علت تامه بلکه علت وجدان آبست بعد از رکوع و این حدیث
نیز دلالت ظاهری دارد بر جواز تیمم در فراخی وقت و اگر در صورت نماز را تمام کند و آب برطرف
شود ظاهر آنست که تیممش صحیح است و بواسطه نماز دیگر تیمم نباید کرد زیرا که اگر چه آب بهم رسید
اما متمکن نبود از غسل از استعمال آب و منع شرعی مثل منع عقلیست بلکه اقوی والله تعالی یعلم

وقال زرارة قلت له دخلها وهو متيمم فصلى ركعة ثم احدث فاصاب ماء قال
يخرج ويتوضأ ثم يبني على ما مضى من صلوته التي صلى بالتيمم و بسند صحيح زراره روايت
كرده است كه بحضرت صلوات الله عليه عرض نمودم كه هرگاه شخصي با تيمم يك ركعت نماز بگزارد و حدثي
صادر شود و آب بهم رسد حضرت فرمودند كه وضو بسازد و بنا مي نهد بران ركعتي كه با تيمم
كرده است و بقيه را با وضو تمام ميكند و همين حديث را شيخ بسند صحيح ديگر از زراره و محمد بن مسلم
روايت كرده است و جمعي از علما باين حديث عمل نموده اند و جمعي حمل كرده اند حدث را بانكه آن نسيانا
واقع شده باشد و بعضي گفته اند كه مراد از احداث آمدن باران است چنانكه در قاموس است كه احداث
آمدن باران بسيار است و چون باران بسيار كاه است كه باندك زماني از ان غديرها بهم ميرسد
ميگويد كه پيش از ان باراني و اثر آن نبود و تا يك ركعت نماز كرد و فورا ابر بهم رسيد و باران آمد
و قرينه برين آنكه متفرع ساخته بران كه فاصاب ماء يعني پس آب بهم رسيد و احداث بمعني
مفاجاة نيز آمده است و اين معني نيز مناسب است كه آب نبود و ناگاه چيزي واقع شد كه آب
بهم رسيد بانكه قافله رسيد يا شخصي كه گمان نمي شد بطلب آب رفته بود و در اثناي نماز واقع
آمدن او و اين دو معني اگرچه اندكي خلاف ظاهر است وليكن بهتر است از تاويلات سابقه و ظاهر
حديث زراره و مويد همين معني است حديث كالصحيح زراره كه گفت سوال كردم از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله عليه از شخصي كه يك ركعت نماز با تيمم كرد پس شخصي ناگاه پيدا شد و مشك
آب آورد حضرت فرمودند كه ترك نماز نميكند و وضو ميسازد و بنا بران يك ركعت كه گذشته
نماز را تمام ميكند و في التحقيق اين دو حديث زراره و غير آن دو حديث ديگر او ميكند و در حديث
قوي وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه در شخصي كه با تيمم نماز كند و
نهري روان شود از برابرش و يك ركعت نماز كرده باشد حضرت فرمودند كه غسل كند و نماز را
از سر گيرد و اگر نماز را تمام كرده باشد اعاده نميكند و بنابرين ظاهر شد كه اگر پيش از نماز آب

بهم

بهم رسد وضو ميسازد و همچنين بعد از شروع و پيش از ركوع و بعد از تمام ركعت
وضو ميسازد و بنا مي نهد و ممكن است كه مخير باشد ميان بنا و از سر گرفتن اگرچه بنا بهتر است
و بعد از دو ركعت تمام ميكند چون اصل نماز را كرده است و همچنين بعد از تمام و اگر كسي را
ممكن باشد بنا نهادن بانكه استدبار قبله نشود و سخن نگويد احوط آنست كه وضو بسازد و بنا نهد
و بعد از ان احتياطا نماز را اعاده كند تا عمل بهمه اقوال كرده باشد والله تعالي يعلم وسال
عمار الساباطي ابا عبد الله صلوات الله عليه عن التيمم من الوضوء و من الجنابة
و من الحيض للنساء سواء فقال نعم و بسند موثق سوال كرد از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله عليه از تيمم بدل از وضو و بدل از غسل جنابت و بدل از غسل حيض زنان آيا مساويند حضرت
فرمودند كه بلي و مويد اين خبر است حديث كالصحيح ليث مرادي كه تيمم جنب و حايض مساويند و بحسب
ظاهر دلالت ميكند بر آنكه هر كيفيت كه اند با دو ضربه و دلالت نميكند بر آنكه از براي غير جنابت
يك تيمم كافيست چنانكه احاديث بسيار گذشت كه جنابت و حيض يكسانند و ليكن مشهور
ميان علما آنست كه از براي وضو يك ضربت و از براي غسل جنابت دو ضربت و از براي ساير
اغسال دو تيمم است يكي بدل از غسل دو ضربه و ديگري بدل از وضو يك ضربه و حديثي صريح نيست در نفي
و ليكن چون اكثر علما تيمم را بدل از وضو و غسل ميدانند و در ساير اغسال وضو را واجب ميدانند
پس لازم مي آيد كه دو تيمم كنند و بنا بران اين دو حديث را تاويل ميكنند بانكه در كيفيت يا
در وجوب مساويند و بنا بر آنچه سابقا ذكر كرديم كه با ساير اغسال وضو واجب نيست يك
تيمم لازم خواهد بود بلكه اين دو حديث نيز دلالت ميكنند بر آنكه با غسل وضو واجب نيست و احوط
آنست كه تيممي بدل از وضو نيز بسازد و بقصد القربه اگر مطلوب شارع باشد فبها و الا عبث باشد
تا مخالفت اين جمع نيز نكرده باشد والله تعالي يعلم و سال محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله
عليه عن الرجل يكون به القروح و الجراحات يجنب فقال لا باس بان

بان یتیمم ولا یغتسل همین حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح روایت کرده اند از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که در بدن او دملها و جراحتها باشد و جنب شود حضرت فرمودند که باکی نیست که تیمم کند و غسل نکند و عبارت شیخان چنین است که لا بأس بان لا یغتسل یتیمم یعنی باکی نیست که غسل نکند بلکه تیمم میکند یعنی واجب است که تیمم کند و بنا بر نسخه متن مفهوم میشود که هر دو جایز است و در متن که نساخ کرده است و موید نسخه شیخین است صحیحه داود بن سرحان از آنحضرت صلوات الله علیه در شخصی که جنب شود و در بدن او جراحتها و دملها باشد یا خوف هلاک داشته باشد از سرما حضرت فرمودند که غسل نکند و تیمم بکند و همچنین حدیث کالصحیح محمد بن مسلم که حضرت فرمودند که تیمم کند و همچنین صحیحه بزنطی از حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مثل حدیث داود بن سرحان پس ظاهر این است که تیمم واجب باشد و این در صورتیست که خوف ضرر باشد و جبیره نتوان کردن و اگر ممکن باشد جبیره اولی جبیره است یا آنکه غیر زخم را بشوید و بر خرقه که بر روی زخم است مسح کند و این حدیث را حمل میتوان کرد بر صورتی که جبیره تواند کرد و مخیر باشد میان غسل با جبیره و تیمم و ظاهر آنست که محمد بن مسلم مختلف شنیده باشد پس حدیث امر به تیمم در صورتی باشد که غسل کردن با جبیره ضرر داشته باشد و حدیث متن در صورتیست که ضرر نداشته باشد و ظاهر این احادیث نیز دلالت میکند بر آنکه اگر عمدا جنب شده باشد تیمم میکند وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الْمَبْطُونُ عَلَيْهِ وَالْكَسِيرُ يُيَمَّمَانِ وَلَا يُغَسَّلَانِ و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که شخصی که شکم روی داشته باشد یا عضوی از اعضای او شکسته باشد ایشان را امر بتیمم میکنند و امر بغسل نمیکنند و یا تیمم میدهند هرگاه عاجز باشند یعنی شخصی دست خود را بر زمین میزند و بر رو و دستهای ایشان میمالد این روایت را کلینی مرسلا روایت کرده است و لیکن مرسلات صدوق حکم مسانید دارند و موید است حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت

از آنکه خود نتوانند که دست ایشان را آنکس بر زمین زند و بر رو و دستهای ایشان بکشد و اگر از این نیز عاجز باشند

صلوات الله علیه که فرمودند که تیمم میدهند مجدور را که کسی که آبله داشته باشد و شخصی را که شکسته باشد هرگاه جنب شوند بتفصیل سابق و شیخ بعنوان صحیح روایت کرده است و در مبطون لازم است که حمل کنند بر آنکه ضرر با و رسد و همچنین در کسیر هرگاه جبیره نتوان کرد و یا آنکه مثلا از بلندی افتاده باشد که استخوانهای پهلویش شکسته باشد وَقِيلَ لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ فُلَانًا أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ وَهُوَ مَجْدُورٌ فَغَسَّلُوهُ فَمَاتَ فَقَالَ قَتَلُوهُ أَلَّا سَأَلُوا أَلَّا يَمَّمُوهُ إِنَّ شِفَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ و عرض نمودند بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فلان شخص جنب شده بود و آبله داشت او را غسل دادند و مرد حضرت فرمودند که جماعتی که او را غسل دادند با فتوی دادند بغسل او را کشتند چرا سؤال نکردند چرا تیممش ندادند بدرستی که دوای درد جهل و نادانی پرسیدنست و در بعضی از نسخ بعین مهمله است یعنی گمراهی و تحیر و معنی قریب است باول و لیکن محدثان ضبط کرده اند این لفظ را بعین بی نقطه و غین با نقطه سهو نساخ است و این حدیث را کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است در جماعتی که از آنحضرت سؤال کردند و در عقب این حدیث ذکر کرده است که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سؤال نمودند وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنْ مَجْدُورٍ أَصَابَتْهُ جَنَابَةٌ فَقَالَ إِنْ كَانَ أَجْنَبَ هُوَ فَلْيَغْتَسِلْ وَإِنْ كَانَ احْتَلَمَ فَلْيَتَيَمَّمْ و از آنحضرت صلوات الله علیه سؤال نمودند از آبله زده که جنب شده باشد پس حضرت فرمودند که اگر باختیار خود جماع کرده باشد غسل بکند و اگر محتلم شده باشد بی اختیار پس تیمم کند و این حدیث را شیخان مرسلا از آنحضرت روایت کرده اند و مضمون این حدیث را شیخ با سانید صحیحه روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه و مجملش آنست که جایز است جماع کردن در جایی که هوا سرد باشد یا کوفتی داشته باشد که استعمال آب مشکل باشد و لیکن میباید غسل کند هر چند مشقت کشد مادام که خوف تلف نفس نباشد وَالْجُنُبُ إِذَا خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْبَرْدِ يَتَيَمَّمُ اما اگر در

صلوات الله علیه

صورت خوف هلاک داشته باشد بسبب سرما تیمم کند و بعد از این خواهد آمد که قضا کند و اکثر
علما این احادیث را حمل بر استحباب کرده اند در صورتیکه خوف هلاک نباشد اما اگر
بحسب عادت خود داند که بیمار میشود و احتمال دهد که منجر بهلاک شود و ظاهر آنست که تیمم نیز جایز باشد
بلکه در صورتی سنت خواهد بود که محض سرما خوردن باشد و عادت داشته باشد که بیمار نشود
اگرچه برخلاف عادت بیمار شود و چنانکه احادیث بسیار وارد شده است بر جواز تیمم اگرچه
ظاهر صدوق و غیر او از مفیدین همه را حمل بر تحکم کرده اند و لیکن بعید است بسیار و سأله
معوية بن ميسرة عن الرجل يكون في السفر فلا يجد الماء فيتيمم و يصلي ثم يأتي الماء و عليه
شيء من الوقت أيمضي على صلوته أم يتوضأ و يعيد الصلوة قال يمضي على صلوته فان
رب الماء هو رب التراب و بسند كالصحيح معاويه سؤال كرد از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه از شخصی که در سفر باشد و آب بهم نرسد و تیمم کند و نماز کند بعد از آن آب
رسد و داند که از وقت مانده باشد آیا نمازی که کرده است صحیح است یا وضو میسازد و نماز را اعاده
میکند حضرت فرمودند که نمازش صحیح است بدرستی که آن خداوندی که پروردگار آب است
پروردگار خاک است یعنی هر دو مساوی است و وضو و تیمم محض نسبت بکی است و همین مضمون در حدیث
زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و در حدیث کالصحیح یعقوب بن سالم و کالصحیح لیث
مرادی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و دلالت میکند بر
جواز تیمم با فراخی وقت و در حدیث صحیح یعقوب بن یقطین از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه وارد شده است که آنحضرت فرمودند که اگر آب بهم رسد و وقت نماز باقی باشد اعاده
کند نماز را و اگر وقت در رفته باشد اعاده لازم نیست و حمل کرده اند اعاده را بر استحباب و دلالت
میکند بر جواز تیمم با سعت وقت و اتى ابوذر رحمة الله عليه النبي صلى الله عليه و آله
فقال يا رسول الله هلكت جامعت على غير ماء قال فامر النبي صلى الله عليه و آله

بمحمل فاستترنا به و بماء فاغتسلت انا و هي ثم قال يا اباذر يكفيك الصعيد عشر سنين
و بسند موثق روایت کرده است سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آبای
بزرگوار خودش صلوات الله علیهم که ابوذر رحمه الله بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
آمد و گفت یا رسول الله هلاک شدم که جماع کردم و آب نداشتم ابوذر گفت که حضرت رسول الله
فرمودند که کجاوه را آوردند و من و زنم در عقب آن یا در میان آن رفتیم و خود را بان مستور
ساختیم که کسی نظر بما نکند و حضرت فرمودند که آبی آوردند و من و زوجه ام بآن غسل کردیم پس
حضرت فرمودند که ای ابوذر صعید که خاک است یا زمین ترا کافیست ده سال اگر آب بهم نرسد
و غرض آنحضرت صلعم این بود که رد قول او کنند که هلاک شدم یعنی هلاک نمیشود کسی که بآن
عمل چون حق سبحانه و تعالی خاک را مقرر ساخته است بدل از آب و بعضی گفته اند که مراد آنست
که اگر یک تیمم بکنی تا ده سال بآن نماز میتوان کرد و از روی مبالغه و تمثیل بعید است با عدم مناسبت
بمقام و الله تعالی یعلم و اذا اجنب الرجل في سفر و معه ماء قدر ما يتوضأ به تيمم و لم يتوضأ
الا ان يعلم انه يدرك الماء قبل ان يفوته وقت الصلوة و هرگاه جنب شود شخصی
در سفر و بقدر وضو آب داشته باشد تیمم کند و وضو نسازد و چنانکه احادیث صحیحه بر آن دلالت
میکند بی معارضی مگر آنکه علم داشته باشد که پیش از فوت وقت نماز آب بهم میرسد که در این
صورت تیمم نمیکند و صبر میکند تا قریب بآنکه وقت نماز فوت شود و اگر بهم رسید چنانکه علم داشت
غسل میکند و الا تیمم میکند و بدانکه خلافست در این مسئله که تیمم را در فراخی وقت میتوان کرد یا نه
جمعی کثیر از علما قایلند که میتوان کرد اگرچه امید داشته باشد زوال عذر را پیش از خروج وقت
و بعضی گفته اند که مطلقا در سعت وقت نمیتوان کرد و هرچند امید زوال عذر نباشد مثل آنکه مرضی داشته
باشد که بحسب عادت مستبعد باشد زوال مرض پیش از خروج وقت و بعضی بتفصیل قایل اند باینکه اگر
عذر مرجو الزوال است مثل آنکه دردسری عارض شده است که ممکن است بحسب عادت که در آخر وقت

بطرف شود و یا آب نداشته باشد و ممکن باشد که بآب برسد یا باران بیاید درینصورت
واجبست تاخیر تا قریب باخر وقت آن مقدار که طهارت کند بآب یا بخاک و نماز کند پس
اگر عذر زایل شود وضو یا غسل کند والا تیمم وظاهر مذهب صدوق قول اول است زیرا که گفته است
که اگر علم داشته باشد بزوال عذر و درینصورت ظاهرا خلافی نباشد که تاخیر واجب است و اخبار
که مذکور شد سابقا نیز دلالت برین میکرد و با اخبار دیگر و در حدیث صحیح محمد بن مسلم وارد است
که گفت از حضرت شنیدم که میفرمودند که هرگاه آب یافت نشود و خواهی که تیمم کنی تیمم را در
آخر وقت انداز اگر آب یافت نشود خاک خواهد بود و قریب باینست حدیث کالصحیح زراره
وغیر آن و از امثال این خبر بعضی استدلال کرده اند که چون حضرت فرمودند که تاخیر کن تاخیر
واجبست بنا بر آنکه امر از برای وجوبست و بعضی از تتمه حدیث قایل بتفصیل شده اند چون حضرت
فرمودند که اگر آب بهم نرسد خاک خواهد بود که تاخیر از جهة آنست که امید یافت شدن آب
هست و مع هذا اگر بتفصیل قایل شوند جمع بین الاخبار نیز کرده خواهند بود و لیکن بعد از آن دیگر جمع کردن
بهتر است با آنکه امر بتاخیر را حمل بر استحباب کنند و اگر امر از برای وجوب باشد خصوصا و امر
طهوری ندارد خصوصا با معارضات بسیار که آن احادیث متعدد است که با امکان وجود آب
نماز کرده بودند و آب بهم رسید و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نماز صحیح است و اعاده نمیباید
کرد و پس اظهر آنست که امید زوال عذر باشد تاخیر سنت است والا سنت نیست و نماز را در
اول وقت میتوان کرد و لیکن از جهة خروج از خلاف جمعی اگر تاخیر کند بهتر است ما دام که حرج نشود در
مثل نماز شام و خفتن که تاخیر آن تا نصف شب نهایت مشقت دارد و اگر فضلا ضبط آن میتوانند
کرد چه جای عوام و شریعت سمحه سهله اقتضای این حرج نمیکند خصوصا در اموری که همه کس بآن
احتیاج داشته باشند پس اگر در غیر مرجو الزوال نماز را در اول وقت کند ظاهر است بهتر باشد
و در مرجو الزوال آنقدر تاخیر کند که ظن بهم رسد که عذر زایل نخواهد شد والله تعالی یعلم

واما طلب آب صدوق ذکر کرده و اکثر علما عمل بحدیث قوی السکونی کرده اند از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرمودند
که میباید مسافر طلب کند در زمین ناهموار یک تیر پرتاب و در زمین هموار دو تیر پرتاب و بیش
ازین طلب در کار نیست و علما ذکر کرده اند که مراد از تیر پرتاب آنست که تیر و کمان و اندازنده
وسط باشند و مخفی نماند که دلیلست کلام نیز میرسد و در حدیث حسن کالصحیح زراره از حضرت امام محمد باقر
یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد است که آنحضرت فرمودند که هرگاه مسافر آب نیابد
باید که طلب آب کند تا قریب باخر وقت پس وقتی که خوف داشته باشد که نماز فوت شود
اگر از آن وقت تاخیر نماید پس تیمم کند و نماز را در آخر وقت بجا آورد پس اگر بعد از آن
آب بهم رسد نمازی را که با تیمم کرده است قضا نمیکند و وضو میسازد از جهة نماز آینده و اکثر
علما حمل کرده اند این حدیث را بر استحباب و بعضی فرق کرده اند میان طلب اول و این طلب یا گفته
طلب اول در وقتی است که خواهد نماز کند پیشتر از آن از چهار جانب خود طلب نماید هر جانبی
یک تیر پرتاب یا دو تیر پرتاب و این طلب در وقتی است که در راه است از قافله تخلف نمیکنند
که دارند و میدهند یا میفروشند و انتظار میبرد که شاید که بقافله برسند یا باینها برسند یا باران نیز
بیاید و مراد این نیست که از هر طرفی که فرسخ یا زیاده راه بروند و در حدیث صحیح از داود رقی منقولست
که گفت بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که من بسفر میروم و وقت نماز حاضر میشود
و آب ندارم و میگویند که آب نزدیکست و وقت نماز با هیبت آیا از دست راست و دست
چپ طلب آب بکنم حضرت فرمودند که طلب آب مکن و لیکن تیمم کن زیرا که میترسم که از یاران
خود جدا افتی و راه را گم کنی و درنده ات بخورد و در حدیث موثقی وارد شده است که راوی
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کرد که آیا طلب کنم آب را از دست راست
و دست چپ حضرت فرمودند که طلب مکن در دست راست و دست چپ و نه در چاه

بآنکه در چاه روی اگر آب در راه باشد و طلب آب زود الا تیمم کن و موید اینست حدیث قوی
یعقوب بن سالم که گفت سؤال کردم از آنحضرت صلوات الله علیه که هرگاه شخصی آب نداشته
باشد و آب در دست راست راه یا دست چپ باشد دورتر پرتاب یا نه آن حضرت فرمود
کامر نمیکنم او را که خود را در مهلکه اندازد و دزدی یا درنده باو ضرر رساند و ظاهر نیست که بنظر صدوق
این احادیث و امثال این احادیث باشد که ذکر طلب نکرده است و اکثر علما این اخبار و امثال
اینها را حمل کرده اند بر صورتیکه خوف ضرر داشته باشد چنانکه از حدیث اول و سیم ظاهر میشود
و هیچ شک نیست که اگر اندک خوفی باشد طلب ساقط است و با عدم خوف احوط عمل بمشهور است
بلکه نهایت احتیاط عمل بحدیث زراره است که تا وقت تنگ نشده است طلب کند والله تعالی یعلم
وسأل عبد الرحمن بن ابی نجران ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن
ثلث نفر کانوا فی سفر احدهم جنب والثانی میت والثالث علی غیر وضوء و
حضرت الصلوة و معهم من الماء قدر ما یکفی احدهم من یاخذ الماء و کیف یصنعون
فقال یغتسل الجنب و یدفن المیت بتیمم و یتیمم الذی هو علی غیر وضوء لان الغسل
من الجنابة فریضة و غسل المیت سنة والتیمم للاخر جایز و بسند صحیح منقولست که سؤال
کرد عبد الرحمن از آنحضرت صلوات الله علیه که هرگاه سه کس در سفری باشند و یکی جنب باشد و دیگری مرده
باشد و سیم بی وضو باشد و با ایشان آنقدر آب باشد که یکی از ایشان را کافی باشد کدام آب را بردارد
از ایشان و چه میکنند پس حضرت فرمودند که جنب غسل میکند و میت را تیمم میدهند و دفن میکنند
و آنکسی که وضو ندارد تیمم میکند زیرا که غسل جنابت فریضه است که وجوب آن از قرآن ظاهر
شده است و رفع حدث اکبر میکند و غسل میت سنت است یعنی وجوب آن از رسول خدا
صلی الله علیه و آله شده است نه از قرآن و تیمم از جهة دیگری که محدث است بحدث اصغر جایز است
هر چند وجوب آن از قرآن ظاهر شده است اما رفع حدث اکبر اهم است از رفع حدث اصغر

و موید اینست

و موید اینست سه خبر دیگر که روایت کرده است شیخ که جنب را بر میت مقدم میدارند و
حدیث مرسلی نقل کرده است که میت را مقدم میدارند و محمولست بر آنکه آب مال میت باشد
و اخبار دیگر را حمل کرده اند بر آنکه آب مباح رسند یا شخصی بذل کرده باشد بهر که محتاج تر باشد
شرعا و حدیث متن را شیخ روایت کرده است بسند صحیح از عبد الرحمن بن ابی نجران از مردی
که او حدیث کرده بود که از ابو الحسن صلوات الله علیه روایت کرده بود و ظاهر اینکه حدیث
باشد و از قلم ناسخ عن رجل افتاده باشد بقرینه آنکه اصحاب رجال نقل کرده اند روایت او را
از موسی بن جعفر صلوات الله علیهما بلکه نقل کرده اند که او راوی ابی الحسن علی بن موسی الرضا و جواد
صلوات الله علیهما است و محتملست که خود از حضرت شنیده باشد و بواسطه نیز شنیده باشد
و لیکن بعید است والله تعالی یعلم و صدوق بسند حسن کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات الله
علیه روایت کرده است که جنب را مقدم میدارند چون غسل جنابت فریضه است و غسل میت سنت
وسأل محمد بن حمران النهدی و جمیل بن دراج ابا عبد الله صلوات الله علیه عن
امام قوم اصابته جنابة فی السفر و لیس معه من الماء ما یکفیه للغسل ایتوضأ
بعضهم و یصلی بهم فقال لا و لکن یتیمم الجنب و یصلی بهم فان الله عز و جل جعل
التراب طهورا کما جعل الماء طهورا و بسند صحیح از محمد بن حمران و بسند صحیح از جمیل منقولست که گفتند
که عرض کردیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پیشنماز جمعی که جنب شود در سفر
و آن مقدار آب نداشته باشد که از جهة غسل کافی باشد و ماموران آب داشته باشند آیا
میتوانند که یکی از ایشان وضو بسازد و پیشنمازی ایشان کند چون کراهت دارد که شخصی که
تیمم داشته باشد پیشنمازی جمعی کند که وضو داشته باشند حضرت فرمودند که نه بلکه جنب تیمم میکند
و پیشنمازی ایشان میکند زیرا که حق سبحانه و تعالی خاک را مطهر گردانیده است چنانکه آب را مطهر
گردانیده است و بر مضمون احادیث کالصحیح دیگر وارد شده است و در نماز جماعت

خواهد آمد و امثال این عبارت که اطلاق طهور بر مطهر کرده اند متواتر است و همچنین قریب
بتواتر است که خاک مطهر است و ظاهر میشود که تیمم از جهة هر عبادتی که شرط او طهارت
باشد جایز است مثل مس کتابت قرآن و قرائت عزایم و دخول مسجدین و لبث در غیر
آن و ازین عبارات بسیار ظاهر میشود که مطهر است و آب مطلق و خاک و آب
مضاف مطهر نیست چنانکه در حدیث معتبر ابو بصیر وارد شد که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمود که مطهر منحصر است در آب و صعید و ازین حدیث ظاهر میشود که مراد
از صعید خاک باشد اما گذشت احادیث بسیار که بلفظ ارض واقع شده است و آن شامل
سنگ و خاک است و در حدیث کالصحیح سکونی وارد شده است از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه که تیمم از زمین گچ و آهک میتوان کرد اگر نپخته باشند اگر چه ظاهر حدیث
اعم است و مشهور نیست که تیمم بگچ پخته توان کرد چون استحاله از اسم زمین بدر رفته است بخلاف
آهک و احوط آنست که تیمم از هر دو نکنند و حضرت فرمودند که تیمم از خاکستر نمیتوان کردن
چون اصل آن شجر است و اکثر علمای ما جایز نمیدانند تیمم را از معادن چون آنرا زمین نمیگویند
و قوی شده است که جایز است و لیکن ضعیف است و اگر ممزوج شود معدن بخاک پس اگر مستهلک
شود که اصلا ظاهر نباشد تجویز کرده اند و اگر ظاهر باشد جایز نیست و همچنین بر گاه و گل تیمم
نمیتوان کرد چون گاه از زمین نیست و بهتر آنست که تیمم از زمینهای پاکیزه کنند و از زمینهائی
که راه رو باشد نکنند چون جمعی از مفسرین تفسیر طیب بآن کرده اند و مشهور آنست که نجس نباشد
و مغصوب نباشد و بهتر آنست که تا ممکن باشد تیمم بخاک کند و اگر نباشد تیمم بسنگ کند والله
تعالی یعلم و نیز رد است بر عمر بن الخطاب علیه لعاین الله و الملائکة و الناس اجمعین و بر تابعان
آن ملعون که همه جا رد کرده است قول خدا و رسول را صریحا و این سگان تأویل کرده اند که اجتهاد
کرده است و غرض از ذکر اینها آنست که بینا شوی باقوال حضرات ائمه معصومین صلوات الله

علیهم

علیهم و بدانکه چون کلام ایشان کلام الهیست در هر عبارتی مطالب بسیار مستنبط
میشود و تا بمرتبه میرسد که اینکس را یقین حاصل میشود که اینها مراد ایشان است و جمعی از متأخرین
علما غافل شده اند وَسَأَلَ عَبْدُ اللهِ بْنُ سِنَانٍ أَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
عَنِ الرَّجُلِ تُصِيبُهُ الْجَنَابَةُ فِي اللَّيْلَةِ الْبَارِدَةِ وَيَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ التَّلَفَ إِنِ اغْتَسَلَ
فَقَالَ يَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي فَإِذَا أَمِنَ مِنَ الْبَرْدِ اغْتَسَلَ وَأَعَادَ الصَّلَوةَ و بسند صحیح منقولست
که سؤال کرد عبد الله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه شخصی جنب شود باختیار
خود در شبی که سرد باشد و ترسد که اگر غسل کند هلاک شود حضرت فرمودند که تیمم میکند و نماز میکند
و وقتی که از سرما ایمن میشود غسل میکند و نماز را اعاده میکند بدانکه کلینی این حدیث را بسند
صحیح از جعفر بن بشیر روایت کرده است و او از شخصی از حضرت او و شیخ نیز مثل او روایت کرده است
و ایضا روایت کرده است از جعفر بن بشیر از عبد الله بن سنان یا غیر او از حضرت و ممکنست
که او غیره از قلم نساخ افتاده باشد یا جعفر که از عبد الله بن سنان شنیده بود و شک کرده است
و ابن ابی عمیر که راوی عبد الله است درین کتاب او شک نداشته باشد بلکه همین سند تأیید
آن میکند که جعفر از عبد الله شنیده بوده است و چون اندک وسوسه داشته است یکبار
عمن حدثنی گفته است و یکبار عن عبد الله بن سنان او غیره گفته است از نهایت احتیاطی که
داشته است و لیکن سقوط از نساخ اظهر است چون ظاهر است که کتاب عبد الله را داشته اند
و علی ای حال چون اکثر علما اعاده را حمل بر استحباب کرده اند چون در حدیث صحیح از عبد الله
بن سنان و حدیث صحیح از محمد بن مسلم و احادیث صحیحه از عیص بن القسم از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت فرمودند که هرگاه جنب تیمم کرده باشد و نماز
کرده باشد و نماز کرده باشد و بعد از آن آب بهم رسد اعاده نماز نمیکند بر سبیلی که خداوند
آب و خاک یکیست و او احد الطهورین را بجا آورده است چنانکه ابن مسلم روایت کرده است

یا کافیست آنچه کرده است بروایت ابن سنان یا غسل میکند و اعادهٔ نماز نمیکند چنانکه
عیص روایت کرده است اگرچه شیخ این احادیث را حمل بر محتلم کرده است لیکن بعید است
و اگر اعاده کند احتیاطاً بهتر خواهد بود والله تعالی یعلم وَاِذَا كَانَ الرَّجُلُ فِي حَالٍ لَا يَقْدِرُ
اِلَّا عَلَى الطِّينِ يَتَيَمَّمُ بِهِ فَاِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اَوْلَى بِالْعُذْرِ اِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُ ثَوْبٌ
جَافٌّ وَلَا لِبْدٌ يَقْدِرُ عَلَى اَنْ يَنْفُضَهُ وَيَتَيَمَّمَ بِهِ و هر گاه شخصی در موضعی باشد که خاک
نباشد مگر گل پس تیمم میکند بآن زیرا که حق سبحانه و تعالی اولاست باینکه عذر بندگان
خود را قبول میکند و اولویت از جهت آنست که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است مع هذا
عذر از جانب اوست هر گاه با آن شخص جامهٔ خشکی نباشد و نمدی نباشد که آنرا بتکاند و
از آن غبار تیمم کند و این مضمون صحیحهٔ ابوبصیر است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه و دلالت میکند بر آنکه غبار مقدم است بر گل و دلالت میکند بر تقدم غبار صحیحهٔ رفاعه
و کالصحیحهٔ زراره از حضرت امام جعفر صادق صه و حسنه کالصحیحهٔ عبدالله بن المغیره و در صحیحهٔ زراره
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که در صورت اضطرار از نمد زین و پالان
تیمم میکند و در حدیثی دیگر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد شده است که هر گاه آب
و خاک را نیابد تیمم از گل میکند و این اخبار منافات با اخبار سابقه ندارد و لیکن ظاهر قوی
زراره تقدیم گل است بر خاک تأویل کرده اند که اگر گلی باشد که سخت باشد مقدم است بر غبار و اگر از
نمد زین غباری جمع شود از تکانیدن (غبارش) مقدم است بر گل روان و اگر غبار قلیلی داشته باشد که جمع
نشود چیزی از آن و گل روان باشد ظاهر اخبار تقدم غبار است و اگر ممکن باشد که گل را خشک کند
البته مقدم است بر غبار والله تعالی یعلم وَمَنْ كَانَ فِي وَسَطِ زِحَامٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَوْ يَوْمَ
عَرَفَةَ وَلَمْ يَسْتَطِعِ الْخُرُوجَ مِنَ الْمَسْجِدِ مِنْ كَثْرَةِ النَّاسِ يَتَيَمَّمُ وَيُصَلِّي مَعَهُمْ وَيُعِيدُ اِذَا انْصَرَفَ
و کسی که در مجامع انبوه روز جمعه یا روز عرفه باشد و نتواند بسبب کثرت مردمان که از مسجد بیرون

رود و وضو بسازد و چون حدیثی از رضا وارد شده است تیمم کند و با ایشان نماز کند و چون فارغ
شود اعاده کند و در بسیاری از نسخ ولم یعد است که اعاده در کار نیست و این حدیث را
شیخ بسند موثق کالصحیح از سکونی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه از پدرش از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و عبارت تهذیب و غیر آن از کتب
فقها و بعید از اضعف است و اکثر علما اعادهٔ نماز را حمل بر استحباب کرده اند چون سبب تیمم
عذر است حاصل است و محتملست که بنا برین نسخه اعاده و وضو مراد باشد از جهت عبادات دیگر
چون آب موجود است و خوف فوات نماز جمعه و ظهر عرفه با معصوم که حضرت امیرالمؤ(منین است)
بود تیمم کرد و چون عذر بر طرف شد تیمم حکمش بر طرف شد یا با اعتبار وجود آب
منتقض شد و محتملست بنا بر نسخهٔ لم یعد که صدوق مذهب خود را ذکر کرده باشد که اعادهٔ نماز
لازم نیست تا ظاهر سازد که اعاده که درین حدیث واقع شده است اعادهٔ وضوست نماز
یا نماز است علی الاستحباب و لیکن طریقهٔ صدوق نیست و ظاهر از نساخ شده است و اصل صحیح
و اعادهٔ نماز مستحب است و اعادهٔ وضو واجب والله تعالی یعلم وَمَنْ تَيَمَّمَ وَكَانَ مَعَهُ
مَاءٌ فَنَسِيَ فَتَيَمَّمَ (وَصَلَّى) ثُمَّ ذَكَرَ قَبْلَ اَنْ يَخْرُجَ الْوَقْتُ فَلْيُعِدِ الْوُضُوءَ وَالصَّلَاةَ و کسی که تیمم کند
و آب داشته باشد و فراموش کرده باشد که آب دارد و بآن تیمم نماز کند و پیش از
خروج وقت بخاطرش آید که آب دارد پس وضو بسازد و نماز را اعاده کند چون تقصیر
کرده است در طلب آب و این حدیث کالصحیح عبدالله بن سنان است از ابوبصیر و چون کتاب
عبدالله نزد صدوق بوده ظاهرش آنست که از آنجا برداشته باشد و طریق صدوق
باو صحیح است و علما نیز عمل باین کرده اند و ظاهر میشود که طلب آب پیش از نماز در کار باشد
وَمَنِ احْتَلَمَ فِي مَسْجِدٍ مِنَ الْمَسَاجِدِ خَرَجَ مِنْهُ وَاغْتَسَلَ اِلَّا اَنْ يَكُونَ احْتِلَامُهُ
فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَوْ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاِنِ احْتَلَمَ فِي هَذَيْنِ

المسجدین تیمّم و خرج ولم یمرّ فیهما الا متیمّما و بسند صحیح منقولست از عبیده از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه که هر که محتلم شود در یکی از مساجد بیرون آید و غسل کند مگر آنکه در مسجد الحرام
یا مسجد سید المرسلین صلی الله علیه و آله محتلم شود که اگر در یکی ازین دو مسجد محتلم شود تیمم کند و بیرون
آید و راه نرود درین دو مسجد مگر آنکه با تیمم باشد و همین مضمون از آنحضرت منقولست و در عبارت
تغییری واقع شده است و در معنی تغییری نیست و خلافی نیست میان علمای ما در آنکه جنب
و حائض داخل مسجدین نمیتوانند شد و در تیمم از جهت بیرون آمدن اکثر علما آنرا واجب میدانند
و ابن حمزه سنت میداند و جزم باحد الطرفین مشکلست و قصد قربت کافیست و فروع
بسیار درین مسئله گفته اند و چون نادر است ذکر آنها فایده ندارد باب
غسل الجمعة و دخول الحمام و آدابه و ما جاء فی التنظیف و الزینة بابیست در بیان
غسل روز جمعه و داخل شدن در حمام و آداب آن از محرمات و واجبات و مستحبات و در اخباری
که وارد شده است در پاکیزه ساختن بدن بتراشیدن و نوره کشیدن و غیر آن و در بیان
زینت کردن بخضاب و غیر آن قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کان یؤمن
بالله و الیوم الآخر فلا یدخل الحمام الا بمئزر روایت کرده است کلینی بسند حسن کالصحیح
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که ایمان بخداوند عالمیان و بروز قیامت
دارد پس باید که داخل حمام نشود مگر با لنگ و مثال این عبارت در احادیث بسیار واقع
شده است و ظاهرش آنست که شخصی که چنین کند ایمان بخدا و روز قیامت ندانسته باشد
چون حق سبحانه و تعالی حرام کرده است که عورتین خود را بنامحرم بنمایند و غالب اوقات در حمام
نامحرم میباشد که اگر مثلا در حمام کسی نباشد و یا زنان او یا کنیزان او یا اطفال غیر ممیز باشند حرام
نخواهد بود و همچنین اگر دستی بر پیش و دستی بر پشت گذارد که کسی عورتین او را نبیند حرام نخواهد
بود و این حدیث و امثال این بنابرین وارد شده است که اکثر مردمان دران زمان

بلنگ بحمام میرفتند چنانکه از اخبار بسیار ظاهر میشود و محتملست که مراد از حدیث اعم از حرمت و کراهت
باشد یا آنکه اگر نامحرم در حمام نباشد نیز سنت باشد با لنگ رفتن و مکروه باشد بی لنگ رفتن
چنانکه از اخبار دیگر ظاهر میشود و نهی صلی الله علیه و آله عن الغسل تحت السماء الا
بمئزر و نهی عن دخول الانهار الا بمئزر و قال ان للماء اهلا و سکانا و حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از غسل کردن در زیر آسمان مگر با لنگ و نهی
فرمودند از داخل شدن در نهرها مگر با لنگ و فرمودند که آب را اهلی چند هستند و ساکنانی
چند میباشند دران و صدوق باسناد متعدده ذکر کرده است این مجموع را درین کتاب و
غیر آن بلفظ کره یعنی حضرت را خوش نمی آید و ازینها کراهت دانسته شد اگرچه کره در احادیث
اعم است از حرمت و کراهت چنانکه خواهد آمد و لیکن درینجا بمعنی کراهتست همچنانکه نهی نیز در هر دو
استعمال فرموده اند و نهی اینجا نیز بمعنی کراهتست و ظاهر آنست که صدوق نقل بالمعنی کرده است اگرچه
محتملست که باین عبارت نیز باو رسیده باشد و مراد از زیر آسمان آنست که سقفی نباشد اگر همه لیکن
باشد که بر سر او میدارند و ظاهر حدیث اگرچه نهرها وارد شده است و لیکن علتی که حضرت فرموده اند
که آب را اهل و ساکنان هست شامل آب حوض و غیر آن هست اولی آنست که در هیچ آبی بی
لنگ داخل نشود و در اخبار وارد شده است که اهل و سکان آب ملائکه و جنیانند و در حدیثی
وارد شده است که اگر در فضائی غسل کند احتیاطی بکند که مبادا کسی پیدا شود و نظرش بعورت
او افتد یا آنکه لنگ به بندد یا چیزی را حایل سازد چنانکه گذشت در حدیث ابوذر رضی الله عنه
نیز منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نهی فرمودند از داخل شدن آب بی لنگ
و منقولست که بخدمت آنحضرت صلوات الله علیه عرض نمودند که سعید بن عبد الملک با کنیزان
خود بحمام میرود حضرت فرمودند که باکی نیست اگر همه لنگ داشته باشند و مثل خران نباشند
که همه بعورت یکدیگر نظر کنند و در حدیث کالصحیح وارد شده است از ابو بصیر که گفت بخدمت

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا برهنه غسل میتواند کرد حضرت فرمودند
که هرگاه نظر بعورت او نیفتد باکی نیست و این حدیث دلالت میکند که نهی سابق محمول است
بر کراهت وَغُسْلُ یَوْمِ الْجُمُعَةِ واجِبٌ عَلَی الرِّجالِ وَالنِّساءِ فِی السَّفَرِ وَالْحَضَرِ اِلّا اَنَّهُ
رُخِّصَ لِلنِّساءِ فِی السَّفَرِ لِقِلَّةِ الْماءِ وغسل روز جمعه واجبست بر مردان و زنان در سفر
و حضر مگر آنکه زنان را رخصت داده اند که در سفر غسل نکنند از جهة کمی آب در سفر و این عبارت
دو احتمال دارد یکی آنکه در سفر چون غالب اوقات آب کم میباشد زنان ترک میتوانند
کرد اگرچه آب بسیار باشد و یکی آنکه اگر آب کم باشد مرخص اند و اول اظهر است زیرا که با
کمی آب مردان نیز مرخص اند چنانکه در حدیث زراره واقع است که گفت از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه سؤال کردم از غسل جمعه حضرت فرمودند که سنت است در سفر و حضر مگر آنکه بترسد
بر نفس خود ترسیدن از سرما یعنی خوف هلاک داشته باشد و در دو حدیث صحیح وارد است از آنحضرت
که غسل روز جمعه بر مردان و زنان لازم است در حضر و بر مردان لازم است در سفر و بر زنان لازم
نیست در سفر و عبارت مصنف مضمون حدیث موثق سماعه است که گذشت و ظاهرش آنست
که صدوق غسل جمعه را واجب میداند چنانکه در امالی تصریح بآن کرده است و در حدیث صحیح زراره
که در نماز جمعه مذکور خواهد شد با احادیث بسیار از حسن و موثق و قوی بلفظ وجوب وارد شده
و احادیث بسیار قویه صحیحه و حسنه وارد شده است که غسل جمعه سنت است و جمع میانه این
اخبار میتوان کرد بآنکه سنت است یعنی وجوبش از قرآن مجید ظاهر نشده است بلکه از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر شده است و لیکن بمعنی وارد شده است که سنت
است و واجب نیست بنابرین اکثر علما حمل کرده اند وجوب را بر استحباب مؤکد چنانکه در
بسیار جا استعمال وجوب بر سنت کرده اند با اصل برائت ذمه و احتیاط آنست
که عمدا اگر ممکن ترک نکنند و نیت قربت کنند چون الله اعلم بحالست بآنکه حق سبحانه و تعالی

طلبیده است اینکه فرمان الهی بجا می آورد و دلیلی ظاهر نیست که نیت وجوب را یا ندب را
باید کرد و بر تقدیری که باید چنین جایی باجماع علما واجب نیست و اگر نه تکلیف ما لا یطاق لازم
می آید و بعضی از فضلا دغدغه کرده اند که در بعضی صورت تردید در نیت لازم می آید زیرا که نیت
قربت باین عاید میشود که اگر واجب باشد واجب باشد و الا سنت و تردید در نیت جایز نیست
پس میباید که دو غسل بکنند یکی بقصد وجوب و یکی بقصد سنت و اشتباه کرده اند در چند وجه
یکی آنکه تردید در منویست نه تردید در نیت زیرا که تردید در نیت آنست که جزم نداشته باشد
بکردن و نکردن آن و در این صورت جزم بفعل دارد و لیکن کیفیت فعل را جازم نیست دوم آنکه بر تقدیری
که تردید در نیت باشد بی دغدغه صحیح است چون متعذر است جزم بآن سیم آنکه نیت وجوب و ندب
هر دو محال است از دو وجه یکی آنکه نیت جزم است و هرگاه جزم بهیچ یک نداشته باشد چه یک را
نیت کرده است و دوم آنکه اجتماع ضدین لازم می آید پس گویا جزم بوجوب و جزم بندب هر دو دارد
و این محالست و جمعی در غسل دیگر با این دو غسل ضم میکنند یکی بقصد قربت چنانکه اول مذکور شد و دوم بقصد
رجحان مطلق یعنی میدانیم که شارع میخواهد وجوبا یا استحبابا و سیم بقصد آنکه اگر واجب باشد واجب
و اگر سنت باشد سنت و در اینجا نیز اشتباه کرده اند که معنی و مفاد هر دو یکی است توهم مغایرت
کرده اند و هر یک ازین سه بد نیست اما جمع اینها با وجوب و ندب همان محذور سابق لازم می آید
پس گویا گفته است که میدانم که واجب است و میدانم که سنت است و نمیدانم که واجب یا سنت
و یکی از فضلای محدثین ذکر کرده است که چون در حدیث لفظ واجب و سنت وارد شده است
مخیر است میان آنکه قصد وجوب کند یا سنت و این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه محمد بن یعقوب
کلینی گفته است که در جایی که تعارض شود میان دو حدیث مکلف مخیر است میان آنکه قصد واجب
کند یا سنت و لیکن این در صورتیست که جمع نتوان کرد و دیگر آنکه واجب قصد میکنم یا سنت
قصد میکنم آن واجب و سنتی که شارع خواسته و همینی بقربت بر میگردد و آنچه ملا مدظله اول ذکر کرده

از آن فاضل معنی اخیر بود و آن نیز اشتباه است و از قربت کریخته در قربت افتاده است
و این همه اشتباهات از آن است که توهم کرده اند که نیت خطور بالبست و سابقا محقق شد
که نیت نه لفظ است و نه معنی که در خاطر کذرد بلکه آن معنی قصدیست که داعی است مکلف را بر فعل
والله تعالی یعلم ‌ وَمَن کان فی سفرٍ و وَجَدَ الماءَ یومَ الخمیسِ وخشی أن لا یجده یوم الجمعة
فلا بأس بأن یغتسل یوم الخمیس للجمعة فان وجد الماء یوم الجمعة اغتسل وان لم
یجد أجزأه فقد روی الحسن بن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما فی البادیة
ونحن نرید بغداد فقال لنا یوم الخمیس اغتسلا الیوم لغدٍ یوم الجمعة فان
الماء غداً بها قلیل قال فاغتسلنا یوم الخمیس للجمعة ‌ و کسی که در سفری باشد و روز
پنجشنبه آب را بیابد و ترسد که در روز جمعه آب نیابد پس باکی نیست که روز پنجشنبه غسل روز
جمعه را بعنوان تقدیم بکند پس اگر روز جمعه آب بیابد غسل کند و اگر نیابد آن غسل او را کافی است
پس چنین که روایت کرده است حسن پسر حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از مادرش
و از مادر احمد پسر حضرت که هر دو زن حضرت بودند گفتند که ما با حضرت بودیم در صحرا در وقتی
که متوجه بغداد بودیم پس روز پنجشنبه حضرت فرمودند ما را که امروز غسل کنید غسل جمعه را از جهت فردا
که در منزل فردا خواهیم رسید آب کم است و حسب الامر حضرت روز پنجشنبه غسل جمعه را کردیم و این
حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح از احمد بن محمد روایت کرده اند از حسین بن موسی از مادرش
و از ام احمد دختر حضرت که کنیتش ام احمد است و ظاهرا غلط از نساخ این کتاب شده است و
محتملست که غلط از نساخ کافی باشد و علی ای حال دلالت میکند بر استحباب تقدیم با خوف کمی
آب و دلالت میکند بر آنکه زنان نیز در سفر غسل میکنند و رخصتی که واقع شده است بر سبیل حرج
نرکست اما آنکه اگر آب بهم رسد اعاده باید کرد این حدیث دلالت ندارد و مگر حدیث
دیگر باو رسیده باشد یا از عمومات استنباط کرده باشد و شیخ بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله علیه

صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت باصحاب خود فرمودند که در منزل فردا آب
نیست امروز غسل جمعه بکنید پس ما غسل جمعه را در روز پنجشنبه کردیم و علما عمل باین کرده اند ٥
وغسل یوم الجمعة سنة واجبة ویجوز من طلوع الفجر یوم الجمعة الی قرب
الزوال وافضل ذلک ما قرب من الزوال ‌ و غسل روز جمعه طریقه حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله است که بر همه کس لازم کردانیده است بتفویض یا بامر الهی و وجوبش از قرآن
ظاهر نشده است و جایز است که آن غسل آورند از ابتدای طلوع صبح صادق روز جمعه تا
قریب بظهر آن مقدار که بعد از غسل ظهر شود و چون اول وقت ظهر میباید که مشغول نماز جمعه یا ظهر شوند
و افضل وقتها آن وقتی است که نزدیک بزوال باشد و این مضمون از اخبار صحیحه و کالصحیحه از زراره و
فضیل و غیر آن ظاهر میشود از آنجمله در حدیث صحیح از زراره و فضیل منقولست که گفتند که ما
عرض نمودیم که اگر کسی بعد از صبح غسل جمعه بکند کافی است حضرت صلوات الله علیه فرمودند
که ترک مکن غسل روز جمعه را که سنت است و باید که از غسل فارغ شوی پیش از ظهر که چون اول
ظهر باشد مشغول نماز شوی و فرمودند که غسل روز جمعه واجبست پس حضرت اول فرمودند که سنت است
و بعد از آن فرمودند که واجبست ظاهرش آنست که مراد حضرت صه سنت واجبه باشد
و محتملست که مراد از واجب مبالغه استحباب باشد و در حدیث اول فرمودند که بعد از صبح
میتوان کرد و در حدیث دوم فرمودند که قریب بزوال بکن از هر دو بیرون آمد که از صبح تا قریب
بزوال میتوان کرد و قریب بزوال بهتر است و اکثر متاخرین تعمیم کرده اند این عبارت را
در وقت و تقدیم و قضا با آنکه چون در تقدیم بهتر است و اول وقت قضا و همچنین هر چه با آخر
و اول نزدیکتر باشد بهتر خواهد بود و لیکن مشکلست استخراج این معنی از این عبارت و حدیث
بعد از این خواهد آمد که فایده غسل جمعه آنست که پاکیزه باشند که سبب آزار مردم
نباشند در تقدیم و ادا فایده دارد نه در قضا و لیکن در فقه رضوی باین عنوانست که بدانکه

غسل جمعه سنت و ثابت ترک مکن آنرا در سفر و حضر و اگر غسل کنی بعد از طلوع مجزیست و هر چند
نزدیکتر باشد بزوال افضلست و ظاهرا متقدمین جزم داشته اند که این کتاب از حضرت است
و این عبارت را در کتب خود ذکر کرده اند و متاخرین متابعت متقدمین کرده اند والله
تعالی یعلم ومن نسی او فاته لعلة فلیغتسل بعد العصر او یوم السبت و کسی که
غسل جمعه را فراموش کند یا از و فوت شود بواسطه سببی از اشغال ضروریه پس باید که
بعد از عصر یا روز شنبه قضا کند در حدیث موثق کالصحیح وارد شده است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند اگر کسی را غسل جمعه فوت شود تا شب بجا می آورد
و اگر فوت شود از و در روز جمعه در روز شنبه غسل میکند و در روایت موثقه سماعه آنست که
اگر او را فوت شود در اول روز غسل جمعه قضا میکند غسل را در آخر روز و اگر آب نیابد روز شنبه
قضا میکند و در حدیث صحیح حماد از حریز از بعضی اصحاب از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
وارد است که ناچار است از غسل روز جمعه در حضر و سفر پس اگر کسی فراموش کند روز دیگر بجا آورد
و ظاهر این اخبار آنست که قضا را روز جمعه یا روز شنبه بجا آورد و در شب شنبه حدیثی وارد
نشده است صریحا و همچنین در شب جمعه و محتملست که مراد از یوم شبانه روز باشد و لیکن باحتمال
مشکلست حکم کردن در احکام الهی و لیکن اکثر علما در مستحبات بهمین اکتفا مینمایند که بعضی از علما گفته
باشند و هر چیست که بگفته قدما عمل توان نمود و چون ایشان ارباب نصوص اند و بی نصی حکم
بر چیزی نمیکنند اما متاخران که باستنباط عمل میکنند مشکلست اعتماد نمودن چنانکه در این مسئله
ذکر کرده اند که هرگاه روز پنجشنبه غسل توان کرد و در شب جمعه بطریق اولی میتوان کردن و
عبارت فایده غسل جمعه که می آید و ظاهر است که عبارت سابق عموم ندارد و شاید که خصوصیت
روز را مدخلی باشد و همچنین در قضا با آنکه فایده ظاهر نیست در ان مگر تعبدا و لیکن عبارت فقه
عموم دارد که گذشت و در ان کتاب هست که قضای غسل جمعه را در عرض هفته میتوان کرد والله تعالی یعلم

ویجزئ

ویجزئ الغسل للجمعة کما یکون للرواح والوضوء فیه قبل الغسل یعنی اگر در شنبه
غسل جمعه کند مجزیست از غسل جمعه همچنانکه بعد از ظهر مجزیست یعنی وقتش از صبح است تا زوال
و هر گاه قضا شود و در قوت است که در عصر بکنند یا در شنبه قضا کنند و علی ای حال وضو پیش از غسلست
و این حل بنا بر آنست که رواح را براء و حای بی نقطه بخوانند چنانکه در بعضی از نسخ است
و در بعضی از نسخ للزواج است بزای و جیم و بنا برین معنی آنست که غسل جمعه در کیفیت مثل غسل جنابت
است و در غسل جمعه ناچار است از وضوی پیش از غسل چنانکه سابقا گذشت که در هر غسلی
وضوئی هست مگر غسل جنابت و بنا برین نسخه محتملست که مراد این باشد که اگر در روز جمعه
جنب باشد یک غسل از برای هر کافیست و لیکن وضو در صورت می باید بخلاف آنکه از جهت
رفع جنابت محض کند و یا آنکه اگر بقصد جمعه کند از جنابت مجزیست و نسخه اول اظهر است
ویقول المغتسل للجمعة اللهم طهرنی وطهر قلبی وانق علی واجر علی لسانی
محبة منک و کسی که غسل جمعه کند بگوید این دعا را بر سبیل استحباب و ترجمه اش آنست که
خداوندا مرا پاک گردان از گناهان و دل مرا پاک گردان از بدیها مانند ریا و عجب
و حسد و عداوت مومنان و امثال اینها بلکه از ریا و کبر و غیر خودست و کینه دل مرا پاک گردان
که کینه مومنان در دل من نباشد و در بعضی از نسخ بعوض علی علیه است یعنی غسل مرا خالص گردان
از جهة رضای خود ذات و جاری ساز بر زبان من چیزی که سبب محبت تست یعنی مشغول
ذکر و قرآن و سخنان خیر گردان که سبب آن شود که تو مرا دوست داری یا من ترا دوست
دارم یا هر دو وقال الصادق صلوات الله علیه من اغتسل للجمعة فقال اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل
محمد واجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین کان طهرا من الجمعة الی الجمعة
و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که غسل جمعه کند و این دعا بخواند بعد از غسل یا بعد از شروع

دران آن غسل سبب پاکی او شود از گناهان از آن جمعه تا جمعه سابق یا لاحق یا هر دو و اگر تا جمعه
آینده گیریم محتملست که مراد این باشد که اگر گناهی ازو صادر شود این غسل کفاره آن باشد و اظهر آنست
که غسل جمعه سبب عصمت او باشد که گناه ازو صادر نشود و یا چیزی که سبب بعد او از جناب
اقدس الهی که حد تنهای مقبولست ازو بفعل نیاید یا هر دو مراد باشد و ترجمه دعا اینست که
گواهی میدهم که نیست کسی که سزاوار بندگی باشد مگر ذات مقدس خداوندی که واجب
الوجود بالذاتست و مستجمع جمیع کمالاتست و او در ذات و صفات یگانه است که صفات او
عین ذات اوست و او را شریکی در خداوندی و غیر آن نیست و گواهی میدهم که محمد بنده
اوست و رسول و فرستاده اوست بجمیع خلایق خداوندا صلوات فرست بر محمد
و آل محمد که ائمه معصومین اند یا فاطمه زهرا و بگردان مرا از جمله توبه کنندگان و بگردان مرا
از جمله پاکیزگان از غدتهای ظاهری و باطنی که آن جمیع گناهانست یا مکروهات بلکه مباحات
نیز و شیخ در حدیث موثق عمار روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که فرمودند که چون غسل جمعه کنی این دعا را بخوان اللّهمّ طهّر قلبي من كلّ آفة تمحق ديني وتبطل
عملي اللّهمّ اجعلني من التوّابين واجعلني من المتطهّرين و ترجمه اش اینست که خداوندا پاک
گردان دل مرا از هر آفتی که دین مرا باطل کند و تو عمل مرا بسبب آن باطل کنی و آن جمیع امراض
قلب است از حسد و عداوت و ریا و کبر و کینه و غیر آن و کلینی از آنحضرت صلوات الله
روایت کرده است قویا با شیخ که در غسل جمعه این دعا را بخوانند که اللّهمّ طهّر قلبي من كلّ
آفة تمحق بها ديني وتبطل عملي پس اگر همه را بخوانند بهتر است وقال الصادق صلوات الله
عليه غسل يوم الجمعة طهور وكفّارة لما بينهما من الذنوب من الجمعة
الى الجمعة و حضرت فرمودند که غسل جمعه مطهر و کفاره است گناهانی را که از جمعه تا جمعه
از بنده صادر میشود و ظاهرش آنست که کفاره بیان مطهر باشد و محتملست که کفاره گناهان

جمعه

جمعه گذشته باشد و مطهر هفته آینده باشد که ازو بدی صادر نشود و یا کفاره کبایر باشد
و مطهر از صغایر یا تطهیر باعتبار قابلیت قرب باشد و کفاره از صغایر و کبایر و ظاهر عبارت
آنست که من الجمعة الى الجمعة بیان لما بینهما باشد یا که لما بینهما مبهمی باشد که من الجمعة متعلق به آن
باشد یا لف و نشر مرتب یا مشوش باشد باعتبار طهور و کفاره نسبت بسابق باشد
و دیگر بلاحق والله تعالی یعلم و محدثان روایت نموده اند باسانید بسیار از اصبغ
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وقتی که میخواستند که سرزنش کنند شخصی را میفرمودند
که تو عاجزتری و بی توفیقتری از کسی که ترک غسل جمعه میکرد و در پاکیزگی میبود تا جمعه دیگر پس چه
مقدار بی توفیق باشد که بسبب اندک تقصیری خود را از چنین ثوابی محروم کرده است
وقال الصادق صلوات الله عليه في علّة غسل يوم الجمعة انّ الانصار كانت
تعمل في نواضحها واموالها فاذا كان يوم الجمعة حضروا المسجد فتأذّى الناس
بارواح اباطهم واجسادهم فامرهم رسول الله صلّى الله عليه وآله بالغسل فجرت
بذلك السنّة و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند در سبب غسل روز جمعه که انصار کار میکردند
با بکشیدن از جهة باغات و باعمال دیگر که سبب عرق بسیار ایشان بود و چون روز
جمعه میشد در مسجد حاضر میشدند از جهة نماز جمعه و مردمان از گند زیر بغل ایشان و از عرقهای
بدنهای ایشان در تعب بودند پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله ایشان را امر فرمودند
که غسل کنند و سنت جاری شد در همه کس یعنی اصل مشروعیت از جهة تنظیف شد پس اگر کسی
پاکیزه باشد نسبت باو نیز سنت خواهد بود و چون مدار علتهای احکام بر غالبست و نادر تابع
غالبست و این حدیث بسند قوی منقولست در تهذیب و غیره وروي انّ الله تبارك
وتعالى اتمّ صلوة الفريضة بصلوة النافلة واتمّ صيام الفريضة بصيام النافلة
واتمّ الوضوء بغسل يوم الجمعة و روایت کرده اند شیخان بسند صحیح از حسین بن

خاله که گفت عرض نمودم بحضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که چه سبب است در واجب
بودن غسل روز جمعه حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تمام میفرماید نمازهای واجب را بنمازهای
سنت و تمام میفرماید روزهٔ واجب را بروزه سنت و تمام میفرماید وضو را بغسل روز جمعه در
کافی و وضوی ناقص را و در تهذیب وضوی فریضه را و در هر دو هست این تتمه که هرچه را در آن
باشد از سهو یا تقصیر یا نسیان یعنی اگر سهوی در نماز واقع شده باشد نمازهای سنت که یعنی
چهار رکعت هر را بر فریضه است قایم مقام آن میشود و همچنین حق سبحانه و تعالی هر بار روزه
واجب از روزهٔ سنت معوض ساخته است و آن روزه شعبان است تمام یا هر ماهی سه روز
که از ده ماه یکماه میشود که تدارک نقص و نسیان و تقصیرات روزهٔ واجب کند و همچنین
غسل جمعه متمم تقصیرات وضوها گردانیده و این مضمون در روایات دیگر وارد شده است
و خواهد آمد و مناسب مذهب صدوق این بود که حدیث را تمام نقل کند چون مشتملست بر لفظ
وجوب ولیکن چون اتمام صلوة و صیام بنافله شده است قرینه استحباب غسل جمعه است
بنابرین وجوب را نقل نکرد وروى يحيى بن سعيد الاهوازي عن احمد بن محمد بن
ابي نصر عن محمد بن حمران قال قال الصادق جعفر بن محمد صلوات الله عليهما اذا
دخلت الحمام فقل في الوقت الذي تنزع فيه ثيابك اللهم انزع عني ربقة
النفاق وثبتني على الايمان واذا دخلت البيت الاول فقل اللهم اني اعوذ
بك من شر نفسي واستعيذ بك من اذاه فاذا دخلت البيت الثاني فقل
اللهم اذهب عني الرجس النجس وطهر جسدي وقلبي وخذ من الماء الحار وضعه
على هامتك وصب منه على رجليك وان امكن ان تبلع منه جرعة
فافعل فانه ينقي المثانة والبث في البيت الثاني ساعة فاذا دخلت البيت الثالث
فقل نعوذ بالله من النار ونسأله الجنة ترددها الى وقت خروجك

من البيت الحار واياك وشرب الماء البارد والفقاع في الحمام فانه يفسد
المعدة ولا تصبن عليك الماء البارد فانه يضعف البدن وصب الماء
البارد على قدميك اذا خرجت فانه يسل الداء من جسدك فاذا لبست
ثيابك فقل اللهم البسني التقوى وجنبني الردى فاذا فعلت ذلك امنت
من كل داء روایت کرده است صدوق در امالی بسند قوی کالصحیح از یحیی از زنطی از
محمد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون داخل حمام شوی و خواهی که جامها را
بکنی این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست خداوندا بکن و دور کن از من ربقه نفاق را و ربقه
حلقه ایست از ریسمان که در گردن حیوانات میکنند که نگریزند و درینجا کنایه است از اسباب
و لوازم نفاق مثل خلف وعده و دروغ و خیانت بلکه مطلق مخالفت الهی مشعرست بعدم ایمان
صحیح و کامل و چون در وقت دخول حمام جامها را میکند که خود را از نجاسات و کثافات
پاک کند این دعا مناسب است پس میگوید که خداوندا من ظاهر خود را میتوانم پاک کردن
تو باطن مرا از نفاق پاک کن تا ایمان من صحیح شود و از من چیزی که خلاف رضای تست صادر
نشود و همچنین در جمیع دعوات این حدیث این رعایتها شده است از آن غافل مباش
و مرا ثابت قدم بدار بر ایمان صحیح و کامل تا از من هیچ بدی صادر نشود و هر خوبی را بجا آورم
و چون داخل خانه اول حمام شوی بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا پناه بتو می
آورم از شر نفس اماره خود و پناه بتو می اورم که مرا حفظ کنی از آزار حمام پس چون داخل
خانه دویم شوی بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا دور کن از من رجس
نجس را که شیطان رجیم است و پاک کن بدنم را از بدیهای نجاسات و کثافات و سیئات
و دلم را پاک کن از بدیهای دل که گذشت و از آب گرم قدری بردار و بر سر بریز و قدری
بر پاهایت بریز و اگر ممکن باشد که یک جرعه آب بخوری بخور که پاک میکند بول دان را

و درنگ کن اندکی در خانهٔ دویم تا مرتبه مرتبه از سر دو خانه گرمابه داخل شوی پس چون داخل خانهٔ سیم
شوی که گرمابه است این دعا را بخوان که من و سایر مؤمنین پناه بخداوند عالمیان می‌آوریم
از شر آتش جهنم و همه سؤال میکنیم از و بهشت را و این دعا را مکرر میخوانی تا از گرم خانه بیرون آئی
و زنهار که آب سرد در حمام مخور و زنهار که فقاع مخور که معده را فاسد میکند و آب سرد بر خود
مریز که بدن را ضعیف میکند و چون از حمام بیرون آئی آب سرد بر پاها بریز که درد و مرض
را از بدنت بیرون میبرد و چون جامه‌ها را بپوشی این دعا را بخوان که ترجمه‌اش اینست که
خداوندا تقوی و پرهیزکاری را لباس و پوشش من کن و مرا دور دار از هر چه سبب هلاکت
از کبایر و صغایر پس هرگاه این اعمال را بجا آوری ایمن میشوی از هر دردی و چون تفکر و تدبر
نمائی در افعال و ادعیه و مناسبات آن خواهی یافت که نفس حدیث دلیل صحت آنست و اگر
واقع شده است که فقاع را مخور ممکنست که مراد فقاع حلال باشد که چند دانهٔ خرما در آب شور
می‌اندازند و شوری او را تخفیف میدهد چنانکه گذشت یا اعم از حلال و حرام باشد و غرض این باشد
که باری در حمام بخورند که با حرمت خوردن ضرر نیز دارد از برای بدن و هرچند کم خورند بهتر است
والله تعالی یعلم ولا بأس بقراءة القرآن في الحمام ما لم ترد به الصوت إذا كان عليك
مئزر و باکی نیست در خواندن قرآن در حمام مادام که غرضت صدا نباشد هرگاه لنگ
داشته باشی چون غالب اوقات برهنه میبوده‌اند و لنگ نمی‌بسته‌اند بنابرین نهی از خواندن
قرآن نظر بایشان واقع شده است که بسبب خواندن مردمان متوجه ایشان میشده‌اند
و نظر بعورت ایشان میکرده‌اند و همچنین جمعی که خوش آوازند همین که داخل میشوند ایشان را
میل بغنا و سرود میشده است و الحال نیز چنین است چنانکه مشهور است که حمام ساز بزرگست و قرآن
میخوانده‌اند بعنوان حرمتی و سرود منع واقع شده است و هرگاه این هر دو وجه نباشد خواندن
قرآن در حمام خوبست چنانکه در حدیث صحیح از علی بن یقطین و حدیث صحیح از محمد بن اسمعیل بن بزیع

وارد است

وارد است که از حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام رضا صلوات الله علیهما سؤال کردند که
شخصی که در حمام قرآن بخواند یا جماع کند چونست فرمودند که باکی نیست و در حدیث حسن
کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست
که شخصی در حمام قرآن بخواند هرگاه غرضش رضای الهی باشد و غرضش این نباشد که ببینند
که خوش میخواند و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که از آنحضرت سؤال کردم
از خواندن قرآن در حمام حضرت فرمودند که اگر لنگ بسته باشی اگر خواهی کل قرآن را
بخوان و عبارت متن عبارت محمد رضویست وسأل محمد بن مسلم أبا جعفر صلوات الله
عليه فقال أكان أمير المؤمنين صلوات الله عليه ينهى عن قراءة القرآن في الحمام
فقال لا إنما نهى أن يقرأ الرجل وهو عريان فإذا كان عليه إزار فلا بأس
و بسند صحیح روایت کرده است کلینی از محمد که سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
که آیا حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نهی میفرمودند از خواندن قرآن در حمام حضرت فرمودند
که نه بدرستی که حضرت نهی میفرمودند مگر برهنه را پس اگر لنگ بسته باشد باکی نیست و بسند
ابن بابویه محمد بن مسلم جابانی دارد و آنرا مضمر دارد و چون از کتاب او نقل کرده است و کتاب او
اشهر من الشمس بوده مثل جوهرش که از ارکان اربعه است مع هذا همیشه مکرر بادری هر حدیثی که
صدوق از او روایت کرده است باین سند شیخ یا کلینی بسند صحیح روایت کرده‌اند همان
حدیث را بعینه مگر با اختلاف سهلی مثل تغییر مسألت بسال چنانکه مذکور شد و این اختلاف سبب
تغییر معنی نیست و صدوق بسیار چنین کرده است و اگر صحیح نقل میکرد بهتر بود و ظاهر غرضش
اینست که جزم دارد در سؤال و شک ندارد و بنابرین بعنوان شهادت نقل میکند که گویا
صدوق در وقت سؤال ایشان حاضر بوده است و ممکنست که این جزم بنا بر آن باشد که شاید
کتب را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم تقریر فرموده باشند وقال علي بن يقطين

لموسى بن جعفر صلوات الله عليه اقرأ في الحمام وانكح فيه قال لا بأس و بسند
صحيح روايت كرده است صدوق و كليني از علي كه گفت بخدمت حضرت امام موسى كاظم صلوات الله
عليه عرض نمودم كه مرا جايز است كه در حمام قرآن بخوانم با خلوت كنم با زوجه خود در حمام و جماع كنم
او را يا كنيز از آن حضرت فرمودند كه باكي نيست و آنكه حضرت تقييد نمودند بازار و عدم عرض
صورت بنا برين است كه جلالت علي بن يقطين از آن عظيم بود كه بر تقدير جواز برهنه بحمام رود
يا خواهند كه كند ويجب على الرجل أن يغض بصره ويستر فرجه من أن ينظر إليه
و واجب است بر مرد كه چشم را بپوشد از نظر كردن بعورت مردان و زنان نامحرم و واجب است
و واجب است كه فرج خود را بپوشاند از آنكه كسي نظر بآن كند از مردان و زنان نامحرم مثل زوجه
و كنيز غير مزوجه كه اگر كنيز خود را بشوهر داده باشد يا تحليل ديگري كرده باشد حكم اجنبيه دارد و در زن
خلافي نيست كه واجب است ستر ذكر و خصيتين و دبر مردان را و زنان را كل بدن عورت است مگر رو و دستها
و پاها و رو على الخلاف بشرطي كه از روي لذت نباشد و الا حرام است بي دغدغه اگر چه نظر باشد
و تفصيل در كتاب نكاح خواهد آمد وسئل الصادق صلوات الله عليه عن قول الله
عز و جل قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك أزكى
لهم فقال كل ما كان في كتاب الله عز و جل من ذكر حفظ الفرج فهو من الزنا
إلا في هذا الموضع فإنه الحفظ من أن ينظر إليه و بسند صحيح روايت كرده است
صدوق كه از آنحضرت صلوات الله عليه پرسيدند تفسير آيه كه حق سبحانه و تعالى زنان و مردان را
امر فرموده است كه بگو يا محمد مردان مؤمن را كه چشمهاي خود را بپوشند و فرجهاي خود را
حفظ نمايند كه اين همه از جهة ايشان طهارت است پس حضرت فرمودند كه هر جا كه حق سبحانه
و تعالى امر فرموده است كه حفظ فرج نمايند آن از زناست يعني زنا نكنند الا درين موضع كه مراد
از حفظ حفظ فرج است از نظر كردن بآن يعني چنان كنند كه كسي نظر بفرج ايشان نكند و

وظاهرش آنست

وظاهرش آنست كه چشم پوشانيدن نيز مخصوص باشد وليكن چون تصريح بآن نشده است
اولي آنست كه آنرا بر عموم خود گذارند چنانكه عامه و خاصه نقل كرده اند كه اين آيه بجهة آن
و روايت كرده است كليني در حسن كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه كه جواني از انصار
بزني برخورد و نظر بآن داشت مي آمد و چون گذشت نظر بآن داشت و از عقب او ميرفت
كه ناگاه استخواني يا شيشه در ديواري بود كه روي او بآن خورد و روي او را شكافت او
خبر از خود نداشت تا آنكه آن زن ناپديد شد ديد كه جامه و سينه اش همه خونين شده متنبه شد
كه البته اين بلا از جهة آن عمل بود با خود گفت كه والله كه من بخدمت حضرت سيد المرسلين صلى الله
عليه و آله ميروم و عرض حال خود بآن حضرت ميكنم تا مرا آنچه بايد بكند از حد يا تعزير پس چون بخدمت
حضرت آمد حضرت فرمودند كه اين زخم از چه سبب در روي تو بهم رسيده است
حال خود را عرض نمود پس جبرئيل اين آيه را آورد كه قل للمؤمنين پس بنا برين تفسير آيه چنين
خواهد بود كه يا محمد بگو مؤمنان را كه چشم خود را بپوشانند از نظر كردن بزنان و بعورت
مردان و همچنين زنان چشمهاي خود را بپوشانند از نظر كردن بمردان و از نظر كردن
بفرج زنان و هر دو حفظ نمايند فرجهاي خود را از نظر كردن نامحرمان بآن و بعد ازين نيز خواهد
آمد باسانيد صحيح و حسن كالصحيح كه مراد از آيه حفظ فرج است از نظر بآن وروي عن الصادق
صلوات الله عليه أنه قال إنما أكره النظر إلى عورة المسلم فأما النظر إلى
عورة من ليس بمسلم مثل النظر إلى عورة الحمار اين مضمون را روايت كرده است
كليني بسند حسن كالصحيح از آنحضرت صلوات الله عليه كه آنچه بد است نظر كردن بعورت مسلمانست
و اما كردن بعورت كفار مثل نظر كردن بعورت الاغ است بدانكه حق سبحانه و تعالى فرموده
است كه يا بني آدم قد أنزلنا عليكم لباسا يواري سوآتكم يعني اي فرزندان آدم بتحقيق
از جهة شما پوششي فرستاديم كه بپوشاند چيزهاي قبيح شما را و مراد از آن عورت است

باتفاق علما واین حکم عام است نسبت بمؤمنان وکافران وهمچنین احادیث بسیار
وارد شده است واما خطابی که در آیه سابق بمؤمنان واقع شده است بنابرین است
که ایشان از تکالیف الهی منتفع میشوند نه غیر ایشان بنابرین در اکثر آیات خطاب بالناس است
وعموما همه را حق سبحانه وتعالی خطاب فرموده است در چند جا مثل قول الهی یا ایها الناس
اعبدوا ربکم الذی خلقکم یعنی ای مردمان عبادت کنید پروردگار خود را که شما را
آفریده است و ابوحنیفه ملعون از آنکه حق سبحانه وتعالی مؤمنان را خطاب کرده است با دلیل عقلی
موافق عقل خوش گفته است که کفار مخاطب نیستند زیرا که هر عبادتی که ایشان می کنند
در حال کفر باطلست چون شرط عبادت اسلام است پس تکلیف مالایطاق است تکلیف ایشان بفروع
وجوابش اینست که ایشان قادرند که مسلمان شوند وعبادت را بجا آورند مثل محدث که مکلف است
بعبادت ومع هذا با حدث نماز نمیتواند کردن ولیکن ممکنست او را ازاله حدث وبنابر جهل شوم او
میبایدکه محدث نیز مکلف نباشد با آنکه ابوحنیفه قایل است بتکلیف مالایطاق چون بنده را
فاعل فعل خود نمیداند وفعل بنده را از حق سبحانه وتعالی میداند وجواب بهلول او را مشهور است
پس ممکنست که این حدیث تقیة وارد شده باشد وعلی ای حال ظاهر اینست در آنکه اگر سبب شهوت
باشد حرمت از کفار نیز همچنانکه اگر ملعونی با الاغ جمع شود واز معنی حظ داشته باشد ونظر کردن
بفرج آن سبب وطی او شود نظر کردن از باب مقدمه حرام خواهد بود واحادیث عام وارد
شده است که حضرت لعنت فرموده است آن کسی را که نظر کند بعورت دیگران وآن کسی را که عورت
خود را باز گذارد که دیگران نظر بآن کنند وعلامه در منتهی نقل خلاف کرده است حتی از
صدوق ونخواسته است که این مذهب را نسبت بصدوق دهد مبادا سبب طعن سنیان
شود بر شیعیان والله تعالی یعلم وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه نعم
البیت الحمام یذکر فیه النار ویذهب بالدرن وقال صلوات الله علیه

بئس

بئس البیت الحمام یهتک الستر ویبدی العورة ونعم البیت الحمام یذکر حر النار
وآنحضرت صلوات الله علیه میفرمودند که نیکو خانه ایست حمام که بیاد می آورد آتش جهنم را و
چرک بدن را میبرد وآن کس پاکیزه میشود وباز حضرت فرمودند که بد خانه ایست حمام از جهت
که برهنه بحمام میروند ونظر بعورت یکدیگر میکنند وحیا برطرف میشود وحال آنکه حیا از ایمان است
وحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز فرمودند که بد خانه ایست حمام که پرده حیا را میدرد
وعورت آنکس را ظاهر میسازد ونیکو خانه ایست که بیاد می آورد گرمی آتش جهنم را وحاصل
هر دو حدیث آنست که حمام خوبی دارد وبدی دارد واگر بدیش را برطرف سازند بآنکه لنگ
ببندند ومردمان را نیز برین دارند که لنگ ببندند یا ملاحظه تمام بکنند که نظرشان بعورت
کسی نیفتد همه خوبی خواهد بود ولیکن کلینی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که نیکو خانه ایست حمام مذکر جهنم است وچرک را
میبرد وعمر علیه اللعنة گفت که بد خانه ایست حمام ظاهر میسازد عورت را ومیدرد پرده ستر وحیا را
پس حضرت فرمودند که سنیان فرموده حضرت نسبت بعمر داده اند وگفته عمر را نسبت
بحضرت امیر المؤمنین ع داده اند وشیخ طوسی بسند کالصحیح روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه با عمر بحمام رفتند عمر گفت که بد خانه ایست حمام که در آنجا غنا وخوانندگی بسیار
میکنند وحیا کم میشود پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که نیکو خانه ایست حمام آنکس را
پاک وپاکیزه میکند از جهت عبادت الهی ومذکر آتش جهنم است وحضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله
نیز فرمودند که نیکو موضعیست حمام پس حاصل این اخبار این شد که حضرت سید المرسلین وحضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیهما مدح حمام کرده اند نه مذمت وفی الحقیقه حمام بدی ندارد اگر جماعتی
در حمام بد کنند حمام بد نمیشود وهمچنانکه در مساجد نیز که جمع میشوند اگر مردمان دروغ وغیبت میکنند مسجد بد
نمیشود وآن جماعت بد میکنند پس ظاهر میشود که حدیثی که صدوق روایت کرده است بر تقدیر صحت از روی

نقیه وارد شده است والله تعالی یعلم ومن الآداب أن لا یدخل الرجل ولده معه
الحمام فینظر الی عورته وازجمله آداب مستحبه آنست که آدمی فرزند خود را با خود بحمام نبرد
که مبادا نظرش بعورت او افتد یعنی مبادا فرزند بناگاه نظر بعورت پدر کند یا پدر از
روی غفلت نظرش بعورت فرزند افتد بعد از این خواهد آمد در وصیت کبیره رسول صلی الله
علیه وآله که از جمله حقوق پدر بر فرزند آنست که با پدر بحمام نرود وکلینی از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که پدر و مادر نظر بعورت فرزند نمیتوانند
کرد و فرزند نظر بعورت پدر نمیتواند کرد و حضرت فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه وآله لعنت
کرده است آنکسی را که در حمام نظر بعورت کسی کند که لنگ نداشته باشد و آنکس را که لنگ ندارد و
که مردم نظر بعورت او کنند نیز لعنت کرده است پس ظاهر شد که این نهی باعتبار این بوده است
که بی لنگ بحمام میرفته اند که اگر همه لنگ داشته باشند کراهت ندارد واگرچه بهتر آنست که اگر ممکن
باشد با پدر بحمام نروند تا حشمت پدر از نظر پسر کم نشود چنانکه از وصیت ظاهر میشود والله تعالی یعلم
وقال رسول الله صلی الله علیه وآله من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یبعث
بحلیلته الی الحمام وبسند حسن کالصحیح وموثق کالصحیح وغیر آن از حضرت صلی الله علیه وآله
منقولست که هر که ایمان بخداوند عالمیان و بروز قیامت دارد پس باید که حلال خود را بحمام نفرستد
وظاهر او در صورتیست که زن متهم باشد ببدی که خوف آن باشد که چون بهانه حمام بیرون رود
بزنا رود یا مکروه باشد رخصت دادن در بلاد حاره که در خانهای خود غسل میتوانند کرد و در امثال
این بلاد عبث رخصت دادن خوب نباشد چنانکه بعضی از زنان هر چند متهم نباشند بزنا لکن
بعبث هر روز بحمام روند و اقلا مردان قد و بالای ایشان را می بینند و اگر کسی را ممکن باشد که در خانه خود
حمام بسازد هیچ شک نیست که بهتر است و اما در مثل هواهای سرد که خوف هلاک ایشان باشد
وغسل بر ایشان واجب باشد یا بسیار کثیف شده باشند وقدرت بر حمام بلکه بر آب گرم کردن

هم نداشته

هم نداشته باشند شک نیست که جایز است بلکه واجب که ایشان را رخصت حمام بدهند
ومحتملست که همین عذر کافی باشد در جواز تیمم زنان را که بحمام نروند ولیکن بخاطر ندارم که کسی از علما
تجویز کرده باشند والله تعالی یعلم وقال صلوات الله علیه وآله من اطاع امرأته اکبه الله
تعالی علی منخریه فی النار فقیل وما تلک الطاعة فقال تدعوه الی النیاحات والعرسات
والحمامات والثیاب الرقاق فیجیبها ودر وصیت کبیره از آنحضرت صلی الله علیه وآله مرویست
که وصیت بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده اند و در حدیث قوی از سکونی از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز منقولست که حضرت فرمودند که هر که طاعت کند زن خود را
حق سبحانه و تعالی او را سرنگون بعقدم بینی در جهنم اندازد و چون خواری در آن بیشتر است که او را برو کشند
که بینی او بر خاک کشیده شود از حضرت رسول صلی الله علیه وآله پرسیدند که چه فرمان برداریست
که بسبب این نوع عذاب میشود پس حضرت فرمودند که آنست که زن طلب کند از شوهر خود
رخصت رفتن بعزاها وعروسیها وحمامها و جامهای باریک و شوهر او را رخصت دهد و از برای
او جامه تنگ بیاورد وظاهر مراد این باشد که هر حمامی که خواهد برود و در عزا و عروسی تماشا
رود و چادر بدن نما خواهد که بدنش در زیر چادر نمایان باشد چنانکه بسیاری از زنان بی عصمت
چنین میکنند هر چند غلط جمع باشند که زنا نکنند مع هذا زنانی که این مقدار عصمت ندارند عاقبت بزنا گرفتار
میشوند پس اگر بقدر ضرورت بجائی که با ایشان نزدیکتر باشد بروند یا بعزا و عروسی خویشان
نزدیک روند یا جامهای تنگ و نفیس را در خانه از جهت شوهر بپوشند ظاهر امر رخصت داشته باشد
والله تعالی یعلم وسأل ابو بصیر ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یدع غسل
یوم الجمعة ناسیا او متعمدا فقال اذا کان ناسیا فقد تمت صلوته وان
کان متعمدا فلیستغفر الله ولا یعد وبسند موثق منقولست که ابو بصیر از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمود از شخصی که ترک کند غسل جمعه را از روی نسیان یا عمدا

باید کرد حضرت فرمودند که اگر فراموش کرده است نمازش تمامست و اگر عمدا ترک
نموده است پس استغفار کند و طلب آمرزش کند که حق سبحانه و تعالی از تقصیر او درگذرد و
دیگر ترک نکند و همین حدیث را شیخ بسند حسن از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت
کرده است و ظاهر بهره وجوب غسل جمعه است و دلالت میکند بر آنکه غسل جمعه را در تمامی نماز
دخلی هست و لیکن اکثر علما تاویل کرده اند که استغفار در مکروهات بلکه در مباحات نیز میباشد
و تمامی غیر صحت است بلکه کمال نماز در غسل است و احتیاط آنست که مهما امکن ترک نکنند چنانکه
گذشت و خواهد آمد وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَا تَتَّكِ فِي الْحَمَّامِ فَإِنَّهُ يُذِيبُ
شَحْمَ الْكُلْيَتَيْنِ وَلَا تُسَرِّحْ فِي الْحَمَّامِ فَإِنَّهُ يُرَقِّقُ الشَّعْرَ وَلَا تَغْسِلْ رَأْسَكَ بِالطِّينِ فَإِنَّهُ
يُسَمِّجُ الْوَجْهَ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ يُذْهِبُ بِالْغَيْرَةِ وَلَا تَدَلَّكْ بِالْخَزَفِ فَإِنَّهُ يُورِثُ
الْبَرَصَ وَلَا تَمْسَحْ وَجْهَكَ بِالْإِزَارِ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وحضرت صلوات الله علیه
فرمودند که تکیه مکن در حمام یعنی بدن خود را بزمین حمام مرسان خواه بعنوان پهلو خوابیدن باشد
و خواه بر پشت خوابیدن چنانکه تصریح بآن واقع شده است در حدیث کالصحیح که میبرد پیه گرده
را بنابر نسخهٔ یذیب پیه گرده را و گداختن آن سبب لاغر شدن بدنست و سر شانه مکن در حمام
که موارا تنک میکند یعنی موی سر و موی ریش را میریزاند و تنک میشوند و سر را بگل مشو که رو را
ناخوش میکند و در حدیثی دیگر که کلینی آنرا روایت کرده است بدل سماجت وجه آنست که سر را
بگل شستن غیرت را میبرد و سفال را بر بدن و پا ممال که پیسی می آورد و در حدیثی دیگر خدام
و خوره می آورد و لنگ را بر رو ممال که آب رو را میبرد و ظاهر نیست که کیسه بر رو کشیدن نیز
خوب نباشد و بهتر آنست که بواسطهٔ ازالهٔ چرک چیزی بر رو نمالد و چون از حمام بیرون آید
رو را خشک نکند وَرُوِيَ أَنَّ ذَلِكَ الطِّينَ مِصْرَ وَخَزَفَ الشَّامِ و در روایتی وارد
شده است که این گل مصر و گل مطر است و خزف مکره سفال شام است و کلینی رضی الله عنه

بسند حسن از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه روایت کرده است
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که سر را مشوئید بگل مصر که غیرت را میبرد و دیوثی
بار می آورد و این حدیث دلالت میکند که گل مصر کراهتش بیشتر باشد نه آنکه کراهت منحصر
در آن باشد چنانکه در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که
سخن حمام برآمد حضرت فرمودند که زنهار که سفال بر بدن ممالید که بدن را کهنه یا مجروح میکند بر شما
باد که خرقه بمالید و از آنجمله است کیسه و در حدیث معتبر کالصحیح از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه وارد شده است که در حمام بر پشت مخوابید که پیه گرده را میگدازد و سفال بر پاها مالید
که جذام و خوره می آورد و هم چنانکه اگر سفال حمام باشد کراهتش بیشتر است چنانکه در حدیث
قوی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد شده است که هر که از حمام سفالی بردارد و ظاهرا
آجر نیز داخل است و بدن خود را بآن بمالد و پیس شود پس ملامت نکند مگر خود را و کسی که از غساله حمام غسل کند
و خوره هم رساند پس ملامت نکند مگر خود را شخصی گفت که اهل مدینه میگویند که غساله غسل از زنا
شفای درد چشم است حضرت فرمودند که دروغ میگویند آنچه را که جنب از حرام چه از آن غسل کرده باشد
و زناکار غسل کرده باشد و دشمن اهل بیت غسل کرده باشد که از همه بدتر است و از جمیع کفار بدتر
در چنین آب شفای درد چشم میباشد شفای درد چشم خواندن الحمد و معوذتین و آیة الکرسی
و بخور کردن بقسط و چدوار و کندر است و بنده درین هر روز باینها مداوا کردم کوفت چشم
من زایل شد والحمد لله رب العالمين وَالسِّوَاكُ فِي الْحَمَّامِ يُورِثُ وَبَاءَ الْأَسْنَانِ
و گذشت در مبحث مسواک که مسواک کردن در حمام مورث ریختن دندانها است چون رطوبتی
حاصل میشود اعضا را و ظاهر نیست که بسیار آن مضر باشد و ترک آن اولی است وَلَا يَجُوزُ
التَّطَهُّرُ وَالْغُسْلُ بِغُسَالَةِ الْحَمَّامِ و جایز نیست وضو ساختن و غسل کردن از غساله حمام روایت
کرده است صدوق بسند موثق کالصحیح از عبدالله بن ابی یعفور که نزاعی واقع شد میان

من و زراره در کندن موی زیر بغل و تراشیدن آن کدام یک بهتر است من میگفتم که
کندن بهتر است از تراشیدن و نوره کذاشتن از هر دو بهتر است با هم آمدیم بدر خانه
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و طلب رخصت دخول خانه کردیم گفتند که حضرت تشریف
بحمام برده اند پس بحمام رفتیم دیدیم که حضرت بیرون آمدند و زیر بغل را نوره کشیده بودند
من بزراره گفتم که فعل حضرت کافیست در بیان افضلیت نوره زراره گفت که شاید مانعی از
کندن بوده باشد حضرت رو بما کرد که از چه جهة آمده اید گفتم که من میگویم که تراشیدن
بهتر است از کندن و نوره کذاشتن از هر دو فضلت و زراره میگوید که کندن بهتر است
حضرت فرمودند که تو درست میگوئی و زراره خطا کرده است پس حضرت بما فرمودند که
نوره بکشید ما گفتیم که سه روز شده است که نوره کشیده ایم حضرت فرمودند که دیگر بکشید
زیرا که نوره طهورست و پاکیزه میکند بدن را پس نوره کشیدیم پس حضرت فرمودند که
ای پسر ابی یعفور باد کبر گفتم فدای تو گردم باد ده تا باد کیرم حضرت فرمودند که زنهار که در حمام
بر پهلو مخوابید که پیه گردها را میگدازد و بر پشت مخوابید که درد پهلو می آورد و آن مرضی است
که در اندرون بهم میرسد و زنهار که شانه در حمام مکن که موها را تنک میکند و زنهار که مسواک
مکن که دندانها را میریزد و زنهار که سر را بگل مشوی که روی را ناخوش میکند و زنهار که لنگ را
بر سر و رو ممال که آب رو را میبرد و زنهار که از غساله حمام غسل مکن که در آن جمع شده است
غساله یهودی و نصرانی و مجوسی و دشمنان اهل بیت و او بدتر از اینهاست زیرا که حق سبحانه
و تعالی نجس تر از سگ نیافریده است و ناصبی از سگ نجس تر است و کلینی بسند صحیح
روایت کرده است از شخصی از بنی هاشم که گفت بخدمت حضرت ابوالحسن صلوات الله
علیه رفتم و گفتم چه میفرمائید در حمام حضرت فرمودند که با لنگ داخل حمام شو و چشم خود را
حفظ کن که بعورت کسی نیندازی و از غساله حمام غسل مکن که در حمام غسل از زنا میکنند و ولد الزنا

غسل میکند

غسل میکند و دشمنان اهل بیت غسل میکنند که بدتر از آن جماعتند و پیشتر مذکور شد در جمع
بین الاخبار که امثال این اخبار را حمل بر کراهت میباید کرد یا در صورتیکه دانیم که ناصبی در آنجا
غسل کرده است و محتملست که حکم حضرت باعتبار آن زمان بوده باشد چون اکثر آن زمان
دشمن اهل البیت بوده اند و صدوق آب غساله را پاک میداند و غسل را جایز نمیداند
و امثال این اخبار ظاهرش نجاست آبست مگر آنکه حمل کنند بر آنکه علم بغسل ناصبی بهم برسد
غالبا و چون ظن ملاقات آنها هست غسل نتوان کرد و این وجوه از جهة بیان غسل نکردن
باشد نه وجه نجاست و بمعنی طاهر تر است والله تعالی یعلم وَقالَ الصّادِقُ صلوات الله
عَلَيْهِ لِيَتَزَيَّنْ اَحَدُكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَيَغْتَسِلْ وَيَتَطَيَّبْ وَيُسَرِّحْ وَيَلْبَسْ اَنْظَفَ
ثِيابِهِ وَلْيَتَهَيَّأْ لِلْجُمُعَةِ وَلْيَكُنْ عَلَيْهِ فِي ذلِكَ الْيَوْمِ السَّكِينَةُ وَالْوَقارُ وَلْيُحْسِنْ عِبادَةَ
رَبِّهِ وَلْيَفْعَلِ الْخَيْرَ مَا اسْتَطاعَ فَاِنَّ اللهَ جَلَّ ذِكْرُهُ يَطَّلِعُ عَلَى الْاَرْضِ لِيُضاعِفَ
الْحَسَناتِ و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از هشام بن الحکم که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که میباید هر یک از شما شیعیان در روز جمعه زینت کنید و در
کلینی و او زینت با آنکه یغتسل تا آخر بیان زینت باشد و بنابر و او تخصیص بعد از تعمیم خواهد
بود از جهة زیادتی اهتمام با آنکه غسل جمعه بکند و بوی خوش بکار فرماید و شانه بکند و پاکیزه
ترین جامها را بپوشد و از جهة نماز جمعه خود را مهیا سازد بپاکیزگی و باید که بر هر یک از شما
سکینه دل و وقار تن باشد با آنکه دل بیاد الهی باشد و بدن بآرام متوجه نماز شود و عبادت
پروردگار خود را نیکو بجا آورد و هر چه مقدور باشد او را از کارهای خیر البته ترک نکند بدرستی
که حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و مرحمت نظر باهل زمین میفرماید یعنی فیوض مقدسه خاصه را
فایض میگرداند بر مواد قابله پس چنان کنید که خود را در معرض قابلیت آنها در آورید
تا حسنات شما را مضاعف گرداند بفیوض قدسیه دنیوی با مراتب عالیه اخروی و در

روایتی وارد شده است که هر یک را اعضا و مثل آن در نامهٔ عمل بنده می‌نویسند و این
حدیث را باعتبار غسل و غیر آن از تهیه در اینجا ذکر کرد و چون زینت مطلوبست پس سر تراشیدن
و کیسه بکشید و ناخن بگیرید و شارب بگیرید و جمیع مراتب زینت که خواهد آمد داخلست امّا
بر نسخهٔ کوا و هست که ظاهرست و امّا اگر واو نباشد همان زینت مطلق مراد است
و امّا آنچه مذکور شده است افراد آن است و الله تعالی یعلم و قال ابو الحسن موسی بن
جعفر صلوات الله علیهما لا تدخل الحمام علی الریق و لا تدخلوه حتی تطعموا شیئاً
و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که ناشتا داخل حمام شوید تا اندک چیزی بخورید و
اندک خوبست و پر بودن معده نیز بد است چنانکه در حدیث حسن وارد شده است از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که داخل مشو در حمام مگر آنکه در معده چیزی باشد
که معده مضطرب نشود از جهة گرسنگی تا آنکه صفرا در معده ریزد و این اندک خوردن از جهة قوت
بدن بهترست و اگر شکم پر باشد داخل حمام شود و در حدیث قوی از آنحضرت منقول است
که هر گاه حضرت ارادهٔ حمام داشتند اندک چیزی تناول میفرمودند شخصی گفت که مردمان میگویند
که ناشتا بهتر است حضرت فرمودند که نه چنین است بلکه چیزی پیشتر میباید خورد تا صفرا را فرو
نشاند و حرارت اندرون را ساکن گرداند و قال بعضهم خرج الصادق صلوات الله
علیه من الحمام فلبس و تعمّم قال فما ترکت العمامة عند خروجی من الحمام فی الشتاء
و الصیف و بعضی از اصحاب گفت که آن سیف بن عمیره است چنانکه کلینی در صحیح از او
روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حمام بیرون آمد پس جامه
پوشیدند و عمامه بر سر مبارک گذاشتند و نساخ از حدیث این فقره را انداخته اند
که فقال لی اذا خرجت من الحمام فتعمّم یعنی حضرت بمن فرمودند که هر گاه از حمام بیرون
آئی عمامه بر سر گذار سیف گفت که حسب الامر حضرت من ترک نکردم عمامه را در وقت

بیرون

بیرون آمدن از حمام در زمستان و تابستان و ظاهر مطلوب این باشد که سر برهنه
بیرون نباید که سده میشود و بهتر آنست که اگر همه آنقدر باشد که یکمرتبه بر دور سر پیچیده شود باشد
و اقل عمامه همین است و اگر چه بر کلاه نیز اطلاق میکنند و قال موسی بن جعفر صلوات الله
علیهما الحمام یوم و یوم لا یکثر اللحم و ادمانه کل یوم یذیب شحم الکلیتین و آنحضرت
صلوات الله علیه فرمودند که حمام یکروز نه یکروز گوشت بدن را زیاده میکند و هر روز بحمام رفتن
پیه گردها را میگدازد و این حدیث را کلینی صحیحا از آنحضرت روایت کرده است و در صحیح از
سلیمان جعفری روایت کرده است که بیمار شدم تا بمرتبه که گوشت بدنم تمام رفت پس
بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه رفتم حضرت فرمودند که میخواهی که گوشت بدنت
بحالت خود آید گفتم بلی حضرت فرمودند که یکروز نه یکروز بحمام رو که گوشت بدنت بحالت اولی
خواهد آمد و زنهار که هر روز بحمام مرو که منجر بسل میشود و کان الصادق صلوات الله علیه یطلی
فی الحمام فاذا بلغ موضع العورة قال للذی یطلی تنح ثم یطلی هو ذلک الموضع و منقول است
که حضرت صلوات الله علیه نوره میکشیدند در حمام پس چون قریب بعورت میشد با شخصی که
نوره بر بدن آنحضرت میمالید میفرمود که دور شو حضرت خود عورت خود را نوره میکشیدند و قریب
باین روایت کرده است شیخ در قوی از آنحضرت صلوات الله علیه و روایت کرده است
و روایت کرده است کلینی از بشیر نبال که گفت سوال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه از حمام حضرت فرمودند که ارادهٔ حمام داری گفت بلی پس حضرت فرمودند که حمام را گرم
پس داخل حمام شدند و لنگی بستند که از ناف تا زانو را پوشید پس حمامی را فرمودند که
نوره کشید بیرون لنگ را از بالا و پایین بعد از آن حضرت فرمودند که بیرون روید پس
حضرت بقیه را نوره کشیدند و فرمودند که چنین کن و این حدیث بطریقه ایشان اقربست و
آن حدیث را نیز باین حمل میباید کرد و من اطلی فلا بأس ان یطلی الستر عنه لان النورة

ستره وکسي که نوره بر عورت خود کشد باکي نيست که لنگ نداشته باشد زيرا
که نوره ساتر عورت است روايت کرده است کليني مرسلا که حضرت امام محمد باقر صلوات الله
عليه مي فرمودند که هر که ايمان بخدا و روز قيامت دارد پس بايد که داخل حمام نشود بي لنگ
راوي گفت که حضرت صلوات الله عليه روزي داخل حمام شد و نوره کشيدند پس چون
نوره کمال بهم رسانيد حضرت لنگ را انداخت پس يکي از آزاد کردهاي حضرت عرض نمود
که پدر و مادرم فداي تو باد شما هميشه مبالغه مي فرموديد در بستن لنگ و حال انداختيد بسبب چيست
حضرت فرمودند که نمي بيني که نوره عورت را تمام فرو گرفته است و ظاهر اين خبر و خبر آينده آنست
که حجم عورت نباشد وليکن بر تقدير وقوع اينمعني حمل مي بايد کرد بر آنکه عورت و ميان رانها را
نوره بسياري بر ان بالا ماليده باشند که حجم نيز پيدا نباشد يا از جهت بيان جواز فرموده باشند

ودخل الصادق صلوات الله عليه الحمام فقال له صاحب الحمام نخليه لك فقال
لا ان المؤمن خفيف المؤنة وحضرت صلوات الله عليه داخل شدند حمامي عرض نمود
که رخصت ميدهيد که مردمان را بيرون کنيم تا خلوت شود از جهت شما حضرت فرمودند که مرد بهشتي
که مؤمن کارهاي او سبک است يعني کار را بر مردمان دشوار نمي بايد کرد و کليني اين حديث را
در قوي کالصحيح روايت کرده است و در آخرش اينست که قال لا حاجة لي في ذلك المؤمن
اخف من ذلك يعني حضرت صلوات الله عليه فرمودند که نه بدرستي که مرا احتياجي باين
نيست مؤمن ازين سبکتر است يعني خلوت کردن طريقه جباران است نه طريقه مؤمنان ه

وروى عبدالله بن الرافقي قال دخلت حماما بالمدينة فاذا شيخ كبير وهو
قيم الحمام فقلت يا شيخ لمن هذا الحمام فقال لابي جعفر محمد بن علي صلوات الله
عليهما فقلت اكان يدخله فقال نعم فقلت كيف كان يصنع قال كان يدخل فيبدأ
فيطلي عانته وما يليها ثم يلف ازاره على اطراف احليله فيدعوني فاطلي سائر

جسده

جسده فقلت له يوما من الايام الذي تكره ان اراه قد رايته قال كلا ان النورة
سترة وصدوق بسند قوي روايت کرده است از عبدالله رافقي چنانکه در کافي بود از
که گفت داخل شدم در حمامي در مدينه مشرفه ديدم که مرد پيري حمامي بود گفتم اي پير مرد اين حمام از
کيست گفت از حضرت امام محمد باقر است پس گفتم که آيا حضرت خود تشريف مي آورند باين
حمام گفت بلي گفتم چه کار ميکند گفت که آنحضرت داخل ميشود و ابتدا ميکنند و پشت زهارش
را نوره ميکشد و آنچه در حوالي آنست پس لنگش را بر اطراف ذکرش مي پيچد و اين
اظهر است و در کافي چنين است که ثم يلف على طرف احليله يعني سر ذکرش را چيزي مي پيچيد
و اين اظهر است پس مرا مي طلبد و من باقي بدنش را نوره ميکشم پس از روزي روزها گفتم
که آنچه تو نميخواهي که من آنرا ببينم ديدم حضرت فرمود که حاشا که ديده باشي بدرستي که
نوره او را پوشيده است و ظاهر اين حديث آنست که حجم ختين را ديده باشد و اگر صدوق
چنين حديثي را جزم کرده است محال است با آنکه راوي آن مرد پير حمامي را نمي شناخت که
صادق است يا کاذب چنانکه از حديث ظاهر ميشود و دور نيست که در آخر دانسته باشد که
راست گوست يا کتاب او را بر يکي از حضرات عرض نموده باشند و حضرت تصحيح فرموده
باشند لهذا اين حديث را ابن ابي عمير روايت کرده است و تا بر او ظاهر نشده باشد حقيقت حديث
او نقل نميکند والله تعالى يعلم و بر تقدير صحت تاويلش آنست که ران حضرت را ديده باشد
در زير نوره و حضرت بيشتر مبالغه فرموده باشند در پوشيدن آن وقال

عبدالرحمن بن مسلم المعروف بسعدان كنت في الحمام في البيت الاوسط
فدخل ابوالحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليه وعليه ازار فوق النورة
فقال السلم عليكم فرددت عليه السلام ودخلت البيت الذي فيه الحوض
فاغتسلت وخرجت وفي هذا اطلاق في التسليم في الحمام لمن عليه مئزر والنبي

الوارد عن التسلیم فیه هو لمن لا میزر علیه و بسند صحیح منقولست از سعدان او
از اصحاب اصولست گفت من در حمام بودم در خانه وسط پس حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه داخل شد و لنگی بر بالای نوره بسته بود و گفت السلام علیکم من جواب سلام دادم
و داخل شدم در خانه که حوض در انجا بود و پس غسل کردم و بیرون آمدم و ازین حدیث
ظاهر میشود که جایزاست سلام کردن بر کسی را که در حمام لنگ بسته باشد و نهیی که
وارد شده از سلام نسبت بکسی است که لنگ نداشته باشد و چون سلام کند مردم متوجه او شوند
که جواب او بگویند و نظر ایشان بعورت او افتد و احادیث نهی بسیارست از انجمله روایت
کرده است صدوق بسندی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که سلام
مکنید بر یهودی و بر مجوسی و بر نصرانی و بر بت پرستان و بر شارب الخمر و بر کسی که نرد یا شطرنج
بازی کند و بر مخنث و بر شاعری که هجو کند نسبت زنان مؤمنات و بر کسی نماز کند زیرا
که نماز کننده جواب نمیتواند داد پس سلام نباید کرد و چون سلام سنت است و جواب سلام
واجبست و بر کسی که سود خواره باشد و بر کسی که در آب خانه باشد و بر کسی که در حمام باشد و بر فاسقی
که علانیه فسق کند و کراهت در نماز ظاهرا تقیه وارد شده است یا در حالت تقیه یا که سلام
بر شیعه کند که نماز کند و سنیان حاضر باشند و از ترس ایشان جواب نتواند داد
یا بر کسی که مسئله نداند و جواب ندهد و خوف بطلان نمازش باشد یا بوسواس افتد از کثرت
شرایطی که دارد که اگر سلام صحیح بر عالمی کند که تقیه نباشد ظاهرا ضرر نداشته باشد و همچنین
سلام بر کسی که در خلا باشد کراهتش ازین جهت است و سلام در حمام باعتبار عریان
بودنست بنحوی که صدوق تاویل کرده است و احتمال تقیه نیز دارد و وجه است بیان
امثال این اخبار و آنچه صدوق ذکر کرده است زیرا که در [illegible] است از سلام بر کسی
که در حمام باشد پس ممکنست که صدوق حمل کند حدیث سعد را برانکه سعدان البته لنگ

نداشته

داشته است که حضرت برو سلام کرده است هر چند که در خبر مذکور نیست اما از جهة
بین الاخبار بران حمل میکند و ممکنست که حمل کلام صدوق برین کنیم اما بسیار خلاف ظاهرست
و روی حنان بن سدیر عن ابیه قال قال دخلت انا و ابی و جدی و عمی حماما
فی المدینة فاذا رجل فی بیت المسلخ فقال لنا ممن القوم فقلنا من اهل العراق
فقال و ای العراق فقلنا الکوفیون فقال مرحبا بکم یا اهل الکوفة و اهلا انتم الشعار
دون الدثار ثم قال و ما یمنعکم من الازار فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال
عورة المؤمن علی المؤمن حرام قال فبعث عمی الی کرباسة فشققها باربعة ثم اخذ کل
واحد منا واحدا ثم دخلنا فیها فلما کنا فی البیت الحار صمد لجدی فقال یا کهل ما
یمنعک من الخضاب فقال له جدی ادرکت من هو خیر منی و منک لا یختضب
فقال و من ذلک الذی هو خیر منی فقال ادرکت علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه و لا یختضب فنکس راسه و تصاب عرقا و قال صدقت و بررت ثم قال
یا کهل ان تختضب فان رسول الله صلی الله علیه و آله قد خضب و هو خیر من علی
صلوات الله علیه و ان تترک فلک بعلی صلوات الله علیه اسوة قال فلما
خرجنا من الحمام سألنا عن الرجل فی المسلخ فاذا هو علی بن الحسین و معه ابنه
محمد بن علی صلوات الله علیهم و فی هذا الخبر اطلاق للامام ان یدخل ولده معه
الحمام دون من لیس بامام و ذلک ان الامام معصوم فی صغره و کبره لا یقع
منه النظر الی عورة فی حمام و لا فی غیره و روایت کرده است بسند موثق حنان
پسر سدیر صراف از پدرش که گفت داخل شدم من و پدرم و جدم و عمم در حمامی در مدینه
منوره پس در خانه رخت کن شخصی را دیدیم که بما گفت که شما از کدام طایفه اید ما گفتیم که از
اهل عراقیم پس او گفت که از کدام عراق کوفه یا بصره ما گفتیم که از کوفه ایم پس حضرت صلوات الله علیه

فرمود که خوش آمدید و صفا آوردید و بحسب لغت بجای فراخ و باهل خود آمدید شما بر این
تهنیت جامه بالاپوش یعنی ازار خواهم داد پوشید نه از این جانب و این شفقتهای حضرت از جهت بود که
چون ایشان را نصیحت فرماید بلنگ بستن اطاعت کنند پس حضرت فرمودند که چه چیز
مانع شما است از لنگ بستن بدرستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است
که دیدن عورت مؤمن بر مؤمن حرام است سدیر گفت که عمّ و نسا و دکرباسی آوردیم
و چهار حصه کردیم و هر یک یک حصه را بستیم و بحمام رفتیم پس چون در خانه گرم نشستیم حضرت
متوجه جدّ من شد و فرمود که ای شیخی که ریشت سیاه و سفید است چرا رنگ نمی بندی جدّم گفت
که من بصحبت کسی رسیده ام که بهتر از من و تو بود و خضاب نمیکرد پس حضرت فرمودند که کیست
آنکسی که بهتر از منست گفت بصحبت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه رسیده ام و آنحضرت خضاب نمیکرد
پس حضرت سر بزیر انداخت و عرق میریخت از رو و فرمود که راست گفتی و نیکو گفتی پس حضرت
فرمود که ای کهل یعنی ای ریش دو موی اگر خضاب کنی و ریشت را رنگ کنی متابعت حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله کرده خواهی بود و آن نیز بدعت نیست سدیر میگوید که چون از حمام
بیرون آمدیم در رخت کن احوال آن شخص را پرسیدیم که کیست ظاهر شد که حضرت سید الساجدین
بود و پسرش حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه با آنحضرت بود صدوق میگوید که از این خبر
ظاهر میشود که جایز است امام را که فرزندان خود را با خود بحمام برد و کسی را که امام نباشد زیرا
که امام معصوم است از گناهان صغیره و کبیره در طفولیت و رجولیت و نظر او بعورت هیچکس نمی افتد
نه در حمام و نه در غیر حمام مراد آنکه صدوق گفت که سنت است که پدر فرزند خود را با خود بحمام نبرد
و از اینجا ظاهر میشود که باعتقاد او جایز نیست غیر معصوم را و حق آنست که با لنگ مطلب است با آنکه
از حدیث ظاهر میشود که حضرت در رخت کن با حضرت بود و اصلا ظاهر نشد که در حمام
با حضرت بوده باشد دیگر آنکه صدوق غافلست از آنکه سدیر و پدر و جدش هر سه در حمام بودند

و حضرت منع ایشان نکرد دیگر آنکه صدوق گوید که حضرت غیب نمیدانست و بر تقدیری
که غیب میداند فراست که داشتند باجماع و اخبار متواتره و از فراست بود که پیش از
برهنه شدن حضرت یافت که میخواهند برهنه داخل شوند شروع در گرمی فرمودند چون توان
گفت که از اول تا آخر حمام نفهمیدند که پدر و پسرند و وجه عدم خضاب حضرت امیر المؤمنین این
بود که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده بود که محاسنت از خونت خضاب
خواهد شد حضرت انتظار شهادت میکشید که سخن حضرت راست شود چنانکه کلینی در حدیث
صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خضاب فرمودند و مانع نبود حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه را مگر گفته حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که رنگ خواهد شد
محاسنت از خون سرت و حضرت امام حسین و امام محمد باقر صلوات الله علیهما نیز خضاب میکردند
و قریب باینست حدیث دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه و فواید این حدیث بسیار است
و باندک تأملی ظاهر میشود وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الْفَخِذُ لَيْسَ مِنَ الْعَوْرَةِ
و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که ران از عورت نیست و آنچه گذشت
در حدیث بشیر نبال که حضرت از ناف تا زانو را پوشیدند محمولست بر استحباب زیرا که کلینی
و شیخ روایت کرده اند در قوی از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که عورت قبل و دبر است
و دبر پوشیده میشود از نشستگاه پس هر گاه که ذکر و خصیتین را بپوشانی ستر عورت کرده
و در حدیث صحیح از حریز از امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که از آن حضرت پرسیدند
که در وقت آب ریختن بر بدن برهنه میتواند شد که عورتش ظاهر شود یا عورت کسی را
ببیند حضرت فرمودند که پدرم را بدمی آمد از همه کس که بعورت دیگری نظر کند وَقَالَ
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ النُّورَةُ طَهُورٌ و در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت

صلوات الله علیه منقولست که نوره طهورست یعنی پاک کننده است از موی چرک و گناهان
و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما القوا الشعر عنکم فانه نجس و کلینی
روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه که مو را از بدن خود دفع کنید که سبب حسن
شمایلست و مراد از مو غیر یکقبضه ریش است و ابرو و همین عبارت را شیخ بسند صحیح از
ابان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و قال الصادق
صلوات الله علیه من اراد ان یتنور فلیاخذ من النورة و یجعله علی طرف
انفه و یقول اللهم ارحم سلیمن بن داود کما امر بالنورة فانه لا تحرقه
النورة ان شاء الله تعالی و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که خواهد که
نوره بکشد پس اندکی از نوره بردارد و در کاغذ و قشقه و جعل پس بو بیاز آزاد بر
بینی گذارد و بگوید که خداوندا رحمت فرست بر سلیمان بن داود چنانکه امر کرد بنوره کشیدن
و مشهورست که پیشتر نوره بود حضرت سلیمان از جهت بلقیس ساخت و جاری شد پس کسی
که این کار بکند نوره او را نسوزاند اگر حق سبحانه و تعالی خواهد و مجربست و قد روی من
جلس و هو متنور خیف علیه الفتق و در روایتی از حضرات صلوات الله علیهم
وارد شده است که هر که نوره کشد و بنشیند خوف این هست که او را فتق حاصل شود که
دریده شود پرده و روده‌ها در خصیه ریزد و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه
احب للمؤمن ان یطلی فی کل خمسة عشر یوما و بسند قوی از آنحضرت منقولست
که فرمودند که من دوست دارم از جهت مؤمن که در هر پانزده روز یکمرتبه نوره بکشد اقلاه
و قال الصادق صلوات الله علیه السنة فی النورة فی کل خمسة عشر یوما
فان اتت علیک عشرون یوما و لیس عندک فاستقرض علی الله عز و جل
بسند صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که سنت است که هر پانزده روز یکبار نوره بکشند

پس اگر بیست روز بگذرد و نداشته باشی بهای نوره را پس قرض کن بر حق سبحانه و تعالی
یعنی قرضی است که ادای آن بر آلهیت تعالی شانه و در خصال ابن بابویه هست که هر که
چهل روز بر او بگذرد و نوره نکشد پس او مؤمن و مسلمان نیست و او را نزد حق سبحانه و تعالی
کرامتی و عزتی نیست و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کان یؤمن بالله
و الیوم الآخر لا یترک عانته فوق اربعین یوما و لا یحل لامرأة تؤمن بالله
و الیوم الآخر ان تدع ذلک منها فوق عشرین یوما و بروایت سکونی از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که هر که ایمان بخدا و بروز قیامت دارد و از مردان پس ترک نکند
نوره پشت زهارش را زیاده از چهل روز و اینها نهایت زمان است و الا هر چند زود
تر است بهتر است چنانکه در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد الله منقولست که گفت در خدمت
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه داخل حمام شدم حضرت فرمودند که نوره بکش گفتم چند روز است
که نوره کشیده‌ام حضرت فرمودند که نوره بکش که نوره طهورست یعنی پاکیزه میکند بدن را
از موی چرک و گناهان بمغفرت سابق و توفیق لاحق و ازین باب احادیث بسیار وارد
شده است و در روایت حذیفه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هر جمعه پشت زهار و پایین تنه را میکشیدند و اولی
آنست که در وقت نوره کشیدن این دعا را بخواند که کلینی بسند معتبر از سدیر از حضرت
علی بن الحسین صلوات الله علیهما روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که هر که در وقت
نوره کشیدن این دعا بخواند حق سبحانه و تعالی او را مطهر گرداند از چرکینهای دنیوی و صفات
رذیله و پاک کند او را از گناهان و بدل از هر موئی که ببرد موئی کرامت فرماید که هرگز
گناه نکند و بعدد هر موئی که در بدن اوست ملکی بیافرینند که تسبیح الهی کند تا روز قیامت
و هر تسبیحی از تسبیحهای ایشان برابر باشد با هزار تسبیح اهل زمین و دعا این است

اللهم طیّب ما طهر منی وطهّر ما طاب منی وابدلنی شعراً طاهراً لا یعصیک اللهم انی تطهّرت
ابتغاء سنة المرسلین وابتغاء رضوانک ومغفرتک فحرّم شعری وبشری علی النار وطهّر خَلقی
وزکّ عملی واجعلنی ممن یلقاک علی الحنیفیة السمحة السهلة ملة ابراهیم خلیلک ودین محمد
حبیبک ورسولک عاملاً بشرایعک تابعاً لسنة نبیک صلی الله علیه وآله آخذاً به متأدّباً
بحسن تأدیبک وتأدیب رسولک صلی الله علیه وآله وتأدیب اولیائک الذین غذوتهم
بأدبک وزرعت الحکمة فی صدورهم وجعلتهم معادن لعلمک صلواتک علیهم ترجمه
اش اینست که خداوندا خوب گردان و یا خوشبو ساز با انوار معارف و طاعات و عبادات
عضوهای مرا که طاهر شده است از من بطهارت ظاهری از احداث و نجاسات و بطهارت باطنی از
گناهان و مکروهات و طاهر گردان آنچه را طیب و نیکو شده است از من و آن روح و عقل و قلبست
و قوی که لشکرهای روح اند بلکه هر عضوی از اعضای ظاهر و باطن مرا از گناهان و هرچه ناملایمست
مطهر گردان با آنکه همگی مشغول بغیر تو یا بغیر چیزی که رضای تو در آن باشد نشوند و خداوندا بدل
کن از این موی مویی که عصیان تو نکند یا ما در آن مو مخالفت و عصیان تو نکنیم خداوندا
غرض من از این نوره کشیدن متابعت پیغمبران مرسلست از پیغمبرانی که بعد از حضرت
سلیمان آمدند خصوصاً سید و عظیم ایشان ها و غرضم رضای تست که از من خشنود شوی
و از گناهان من درگذری و بیامرزی همه را پس حرام گردان موی مرا و اعضای مرا بر آتش
جهنم و طاهر گردان ظاهر مرا از هر ناشایستی و نیکو گردان خلق مرا با آنکه متخلق گردانی مرا بخلق
انبیا و اوصیای خود و اعمال مرا پاکیزه ساز از آنکه از جهة غیر تو بجا آورم یا قبول کن و بگردان
مرا از کسانی که چون از دنیا بروم بر ملت حضرت ابراهیم که خلیل تست که آن نزع شرک
جلی و خفی است بروم چون بنای اخلاص از آنحضرت بروجه اکمل شد اگرچه در واقع در جمیع کمالات
تابع سید المرسلین است صلی الله علیه وآله و بر دین حبیب تو که مرتبه محبت و محبوبیت

را با علی مراتب کمال رسانیده و رسانیده است بر جمیع خلایق و چنان کن که عمل کنم بجمیع شرایع
و احکامی که آنحضرت از تو بخلق رسانیده است و تابع سنت پیغمبر تو باشم صلی الله علیه وآله و دوست
در دهن متابعت او زنم و چنان کن که مرا باحسن وجوه بآداب خود مؤدب داری و متخلق باخلاق
خود کنی و متخلق باخلاق رسولت گردانی و چنان کن که باخلاق و آداب ائمه معصومین گردم زیرا که تو
توانی و ایشان را واجب الاطاعة عالمیان گردانیده و متأدب و متخلق گردم بآداب
آن جمعی که ایشان را تربیت کرده بآداب و اخلاق خود و علوم حقیقیه و معارف لدنیه را در سینهای
ایشان زراعت نموده و ایشان را معدنهای علوم و اسرار خود گردانیده صلوات تو باد
بر ایشان چنانکه با ایشان کرده ما را نیز بهره از خوان بی دریغ ایشان کرامت کن و چون تفکر
کنی درین دعا خواهی یافت که مشتملست بر جمیع مطالب دنیویه و اخرویه و ظاهریه و باطنیه و مبیّن
که در وقت دعا متوجه جناب اقدس او باشد و بتضرع و زاری این مراتب را طلب نماید که اینها از ابواب
چهار هزار گانه نمازاتست که خواهد آمد و عجب از صدوق که اکثر احادیث نوره را از کلینی نقل کرده
و چنین گنجی از گنجهای الهی را غافل شده است که ذکر کند وقال رسول الله صلی الله
علیه وآله احلقوا شعر الابط للذکر والانثی و آنحضرت صلوات الله علیه وآله فرمو
موده که بتراشید موی زیر بغل را خواه مردان و خواه زنان که سنت است برهمه کس و در بعضی
از نسخ بجای الابط البطن است که تراشیدن موی شکم باشد وکان الصادق صلوات الله
علیه یطلی ابطیه فی الحمام ویقول نتف الابط یضعف المنکبین ویوهی ویضعف
البصر و مقرر بود که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نوره میکشیدند زیر بغلها را در
حمام و میفرمودند که کندن زیر بغل ضعیف میگرداند دوشها را و ضعیف میگرداند چشم را
اما آنکه نوره میکشیدند در حمام در روایت صحیح از هشام و حفص وارد شده است و همچنین در
روایات بسیار و اما آنکه کندن ضعیف میکند در روایت سعدان و ابو کهمش واقع

شده است و اما آنکه بعد از ضعیف میکند در موثقه علی بن ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد شده است جمیعا وقال صلوات الله علیه حلقه افضل من نتفه
وطلیه افضل من حلقه و در موثق کالصحیح وطریقی دیگر از عبد الله بن ابی یعفور از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که تراشیدن موی زیر بغل بهتر است
از کندن آن و نوره کشیدن بهتر است از تراشیدن آن وقال علی صلوات الله
علیه نتف الابط ینفی الرائحة المکروهة وهو طهور وسنة مما امر به الطیب
علیه وآله السلام روایت کرده است صدوق بسند صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
که کندن موی زیر بغل پاک میکند و در خصال ینفی الرائحة المنکرة است که دور میکند بوهای بد را
چون بیشتر کند بغل از کثرت مو بهم میرسد و این کندن پاک کننده است از گناهان و سنت
حضرت است و از آن چیزهائیست که پاکیزه ترین عالمیان صلی الله علیه وآله بآن امر فرموده است
و در بعضی نسخ صحاست و در حدیث صحیح گذشت که کندن زیر بغل از سنن حنیفیه است و ظاهرا
مراد از آن ازاله مو باشد و ممکن است که ثواب کندن عظیم باشد و تراشیدن اعظم باشد و
نوره کشیدن از همه بیشتر باشد وقال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یطولن
احدکم شعر ابطیه فان الشیطان یتخذه مخبأ یستتر به و کلینی روایت
سکونی از آنحضرت صلی الله علیه وآله روایت کرده است که فرمودند که زنهار که هیچ یک از شما نگذارند
که موی زیر بغل ایشان دراز شود که شیطان آنجا را پناه میکند و در آنجا پنهان میشود
چون هر جا کثافت بیشتر است شیطان از آن محظوظ تر است و تاویل کرده اند
بانکه بسبب ترک سنت آنحضرت شیطان تسلطش بر آن شخص بیشتر میشود و بخلاف
متابعت که هر چند بیشتر کند شیطان دورتر میشود والله تعالی یعلم والجنب لا باس
بان یطلی فان النورة تزیده نظافة وروایت کرده است شیخ بسند صحیح از ابن

از ابن عمیر از سالم که میخواستیم عرضه بحضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه نویسیم و عرض
نمائیم که جنب نوره میتواند کشید حضرت صلوات الله علیه پیش از آنکه بنویسیم نوشتند که
نوره سبب زیادتی پاکیزگی جنب است بد نیست ولیکن اگر خضاب بسته باشند
مرد و زن جماع نکنند وظاهر این مطلب نیز داشته است که حضرت فرموده اند و اولی آنست
که بعد از نوره آثار آن را پاک کند تا دغدغه رسیدن آب بزیر آن و دغدغه
نجاست زیر آن برطرف شود و بعد از آن غسل کند و از حدیث سابق ظاهر شد
که اینها ضرر ندارد ولیکن مرسل بود و احتیاط اولی است والله تعالی یعلم وقال الصادق
صلوات الله علیه قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ینبغی للرجل ان
یتوقی النورة یوم الاربعاء فانه یوم نحس مستمر وصدوق از ابو بصیر و محمد بن
مسلم بسندی قوی روایت کرده است که فرمودند که سزاوار آنست که اجتناب کنند از
نوره کشیدن در روز چهارشنبه که روز شومی است که تمام آن مستمر است همیشه
بوده است و خواهد بود و در احادیث بسیار وارد شده است که روز نحس مستمر که حق سبحانه
وتعالی در قرآن یاد کرده است چهارشنبه آخر ماه است و در کتاب حج خواهد آمد که ملاحظه
چهارشنبه طریقه اهل طیره است و از این امت برطرف شده است چنانکه در وضو گذشت
ویجوز النورة فی سایر الایام یعنی روز چهارشنبه بد است و در باقی روزها جایز است
چون امر بنوره شده است و وقتی از جهة آن مقرر نساخته اند پس در همه روزی جایز باشد
وروی انها فی یوم الجمعة یورث البرص و در روایتی واقع شده است که نوره در
روز جمعه سبب پیسی است و کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است که بآن حضرت عرض نمودند که بعضی از مردمان گمان دارند که نوره در روز جمعه
مکروه است حضرت فرمودند که نه چنین است کدام مطهر در روز جمعه نظیف تر است از نوره

و از این حدیث ظاهر میشود که آن حدیث بر تقدیر صحت محمولست بر تقیه والله تعالی یعلم
و روی الریان بن الصلت عمن اخبره عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال
من تنور یوم الجمعة فاصابه البرص فلا یلومن الا نفسه و بسند حسن از ریان
قمی منقولست از کسی که او را خبر داده است و نمیداند که کیست از حضرت ابی الحسن موسی یا
رضا صلوات الله علیهما که فرمودند که هر که نوره کشد در روز جمعه و باو رسد پیسی پس ملامت
نکند مگر خود را چون خود سبب آن شده است و محتملست که تقیه وارد شده باشد و ظاهر آنست که روز
پنجشنبه کشیدن اولی باشد که داخل تهیه روز جمعه باشد چنانکه در حدیث صحیح گذشت
و لا باس بان یتدلک الرجل فی الحمام بالسویق و الدقیق و النخالة و لا باس
بان یتدلک بالدقیق الملتوت بالزیت و لیس فیما ینفع البدن اسراف
انما الاسراف فیما اتلف المال و اضر بالبدن و باید دانست که شخصی ازاله چرک بدن کند
در حمام بآرد بو داده و بآرد و سبوس و باکی نیست که دور کند چرک بدن را بآردی که بروغن
زیت آلوده باشند و نیست در چیزی که نفع کند بدن را اسرافی بلکه نیست اسراف مگر در چیزی
که مال را تلف کند و ضرر ببدن رساند آنچه ظاهر میشود از احادیث آنست که متعارف بوده
که بدن را کیسه نمیکشیدند از جهت رفع چرک چون ضرر ببدن میرسد بلکه بسبوس و آرد و امثال
اینها بدن را میشستند و گاهی آرد را مخلوط بروغن زیت و امثال آن میکردهاند که اگر چرک
را ببرد و روغن بخورد بدن داده شود و بنابرین سوال میکردهاند که مبادا اینها اسراف
باشد و حق سبحانه و تعالی فرموده است که او دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و فرموده
است که اسراف کنندگان برادران شیاطین اند و غیر آن از اخبار متواتره در مذمت
اسراف حضرت فرموده است که چون اینها ببدن نفع میرسانند اسراف نیست بلکه اسراف
در چیزی چند است که مال تلف شود و ضرر ببدن رسد از آنجمله روایت کرده است کلینی

در صحیح از هشام بن الحکم که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سوال کردم که اگر شخصی نوره
کشد و روغن زیت را بر خود مالد خوبست حضرت فرمودند که باکی نیست و در حسن
کالصحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه سوال کردم از شخصی که نوره کشد و از جهت آن آرد را مخلوط بزیت سازد و بعد از
نوره بر بدن مالد تا بوی نوره را از و ببرد خوبست حضرت فرمودند که باکی نیست و باز
عبد الرحمن روایت کرده است که دیدم که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه آرد را
با روغن زیت مخلوط ساخته بر بدن میمالید من گفتم که سنیان این را خوب نمیدانند حضرت
فرمودند که باکی نیست و در حدیث کالصحیح قوی روایت کرده است که از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه پرسیدند از مالیدن آرد بر بدن بعد از نوره حضرت فرمودند
که باکی نیست گفتم گمان میکنند مردمان اهل سنت که این اسرافست حضرت فرمودند که هر چه اصلاح
بدن میکند در آن اسراف نیست بسیار است که من میگویم آرد نخود پخته را مخلوط میسازند بزیت
و من بر بدن میمالم عمده اسراف آنست که مال تلف شود و ضرر ببدن رسد و قریب باین
روایت کرده است از ابان بن تغلب از آنحضرت صلوات الله علیه و آنچه از این روایات
ظاهر میشود آنست که هر چه ضرر ببدن رساند اسرافست و در هر چه نفع ببدن رساند اسراف نیست و
اما چیزی که نفع نرساند و ضرر نرساند مثل تنباکو که درین زمان شایع شده است ساکت
عنه است بدانکه اسراف بر دو قسم است یکی آنکه نسبت باشخاص مختلف میشود و مثل طعامهای
نفیس نسبت بجمعی که داشته باشند اسراف نیست و نسبت بکاسبی که قدر کسب او
زیاده از نان او نباشد اسرافست بحسب ظاهر چون بسبب این میشود که قرض کند و مال
مردم در ذمت او بماند و بعضی را که دارند و نسبت بایشان این بعنده نیست ضرر ندارد
و همچنین پوششهای نفیس و اسبهای نفیس بلکه اگر کاسب مذکور الاغی نگاه دارد که او را

ضرور نباشد اسراف است چون ممکن بود که جمعی از این در هم شوند اما اگر خوف غرق شدن
کشتی باشد و صد هزار تومان را در آب اندازد بواسطهٔ سبک شدن کشتی جایز است
بلکه واجب و در حدیث صحیح از داود رقی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که فرمودند که میانه رو بودن که اسراف نکند و بر خود تنگ نگیرد امریست
که حق سبحانه و تعالی آن را دوست میدارد و اسراف امریست که حق سبحانه و تعالی آن را دشمن
میدارد و تا آنکه هسته خرما را انداختن اسراف است چون بکار می آید از جهة خوردن شتر یا سوختن
تا آنکه آب ته کوزه را ریختن اسراف است هر چند کثیف باشد چون ممکن است که کثافت ته نشیند و
از آن منتفع شوند و حیوانات از آن منتفع میتوانند شد با کثافت و امثال این اخبار بسیار است
و در اخبار زکات و تجارت خواهد آمد پس احوط در تنباکو آنست که اگر کسی هیچ منتفع
نشود و اگر بسبب اصلاح دماغ شود اگر چه بسبب عادت باشد ظاهرا بد نباشد والله تعالی یعلم
وقال رسول الله صلی الله علیه وآله من اطلی واختضب بالحناء آمنه الله
عز وجل من ثلث خصال الجذام والبرص والآکلة الی طلیة مثلها وحضرت
صلوات الله علیه فرمودند که هر که نوره بکشد و بعد از آن خضاب بر بدن بمالد حق سبحانه و تعالی
او را ایمن گرداند از سه خصلت یکی جذام که معروف است دویم پیسی سیم خوره تا نوره دیگر
که نوره کشد بهمین عنوان که بعد از نوره خضاب کند و کلینی همین حدیث را روایت کرده
است بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه و صدوق بسند کالصحیح روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق (رضا) صلوات الله علیه که هر گاه بعد از فارغ شدن از نوره حنا بمالد
از سر تا پا حق سبحانه و تعالی او را ایمن کند از جنون و جذام و پیسی وقال الصادق صلوات الله
علیه الحناء علی اثر النورة امان من الجذام والبرص یعنی حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که حنا بر بدن مالیدن عقب نوره سبب ایمنی است از خوره و پیسی وروی

ان

ان من اطلی فتدلک بالحناء من قرنه الی قدمه نفی الله عنه الفقر و روایت
بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که نوره کشد و بعد از آن حنا
بر بدن بمالد از سر تا پا حق سبحانه و تعالی فقر و احتیاج از او دور گرداند که محتاج خلق نشود یا آنکه او را غنی
گرداند و روایت کرده است کلینی و شیخ از احمد بن عبدوس که من دیدم که حضرت امام
محمد تقی صلوات الله علیه که از حمام بیرون آمدند و از سر تا پا مثل گل سرخ شده بودند از حناء
وقال رسول الله صلی الله علیه وآله اختضبوا بالحناء فانه یجلو البصر وینبت
الشعر ویطیب الریح ویسکن الزوجة وبسند کالصحیح روایت کرده است کلینی از آنحضرت
صلوات الله علیه که خضاب کنید بحنا که سبب جلا و روشنی چشم است و سبب روییدن
موست و بو را خوش میکند و زوجه را ساکن و مطمئن میکند یعنی اگر شوهرش جوانست
که چون موی سفیدی بیند مغموم میشود و ظاهرا مراد از خضاب رنگ کردن ریش و سر است
بلکه غالب ریش بوده است و مطلق منصرف بغالب میشود وقال الصادق صلوات الله
علیه الحناء یذهب بالسهک ویزید فی ماء الوجه ویطیب النکهة ویحسن الولد
و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که حنا بوی بد را که از عرق حاصل میشود میبرد و آب رو را زیاده
میکند و دهن را خوشبو میکند و فرزند خوش صورت میکند و این حدیث را شیخان بسند
قوی روایت کرده اند از آنحضرت صلوات الله علیه ولا بأس ان یمس الرجل الخلوق
فی الحمام ویمسح یده من شقاق یداویه ولا یستحب ادمانه ولا ان یری
اثره علیه و باکی نیست که شخصی خلوق را در حمام بکار برد و بمالد یا بدست بمالد از جهة ترکیدن
دست که مداوا کند تا بن و خوب نیست مداومت بر آن یا آنکه اثر زردی آن بر دست بماند
و خلوق بوی خوشی بوده است که زعفران داشته است با چیزهای دیگر خوشبوی و بر بدن
میمالیده اند و بر دست میمالیده اند و بدن و دست را زرد میکرده اند و در حدیث کالصحیح

و حسن کالصحیح این مضمون واقع شده است از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه و آنکه در حمام فرموده اند از آنجهت است که رنگ آن نماند یا اگر بماند قلیلی
باند بواسطهٔ مداوا کنند نه بواسطهٔ زردی و گاه گاهی کنند نه همیشه و در حدیث وارد است
که خلوق کردن بد نیست اما میباید که پیش از خواب ازالهٔ آن بکنند که شب بسر نباید برد با خلوق
و در حدیث موثق کالصحیح از زراره وارد است که گفت سوال کردم از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه از خلوق کردن حضرت فرمودند که باکی نیست و لیکن دوست نمیدارم
که مداومت کنی بران و در احادیث بسیار وارد شده است از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که باکی نیست خلوق کردن و لیکن
شب بروز نیاورد با خلوق وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الخضاب
هدی الی محمد صلی الله علیه وآله وهو من السنة و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند
که حق سبحانه و تعالی خضاب را هدیه فرستاد بسوی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله و
خضاب از جملهٔ سنتهای آن حضرت است که بران مداومت مینمودند و هر جا که خضاب مذکور
میشود شامل رنگ ریش است خواه بحنا یا وسمه یا کتم و امثال آن و شامل است گل بدن را
حنا مالیدن بعد از نوره و موی سر را رنگ کردن اگر مو گذاشته باشد و همچنین موی
ابرو و شامل است حنا گذاشتن زنان دست و پا را و محتملست که شامل حنای دست و پای
مردان نیز باشد و لیکن حدیثی وارد نشده است بخصوص و از مشایخ شنیده ایم که [illegible]
سنت کردن و اگر از جملهٔ مباحات داند ضرر ندارد و جمعی از علما گفته اند که حرام است چون
زینت زنانست بهتر آنست که اگر خواهند دست رنگین شود عقب نوره حنا بگذارند و اگر
بسیار رنگین نشود بهتر است والله تعالی وقال الصادق صلوات الله علیه لا بأس
بالخضاب کله و آنحضرت فرمودند که باکی نیست بهر رنگی خضاب کردن هر چند حنا بهتر است و لیکن

بانواع

بانواع رنگها خوبست و حنا از همه بهتر است چنانکه در حدیث صحیح از عبدالله بن سنان وارد است
که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردم از وسمه حضرت فرمودند که باکی
نیست آن پیران ریش سفید را و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه دیدم که مصطکی میخاییدند پس حضرت فرمودند که ای محمد وسمه دندانهای مرا
ضعیف کرده است این مصطکی را میخایم تا سخت شود و سست شده بود دندانهای حضرت از
بطلا بسته بودند ودخل الحسن بن الجهم علی ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله
علیهما وقد اختضب بالسواد فقال ان فی الخضاب اجراً والخضاب والتهیئة مما
یزید الله عز وجل به فی عفة النساء ولقد ترک نساء العفة بترک ازواجهن
التهیئة فقال له بلغنا ان الحناء یزید فی الشیب فقال الشیب یزید فی کل یوم
و بسند حسن کالصحیح منقولست از حسن که داخل شدم بر حضرت و آن حضرت محاسن مبارک را
خضاب سیاهی فرموده بودند پس حضرت فرمودند که در خضاب اجر عظیم است و خضاب
کردن و خود را نیکو داشتن از جملهٔ چیزهائیست که حق سبحانه و تعالی بآن زیاده میکند عفت و صلاح
زنان را و بتحقیق که بسیاری از زنان ترک صلاح و عفت نمودند از جهت آنکه شوهرهای ایشان
ترک زینت نمودند پس حسن عرض نمود که شنیده ایم که حنا سبب زیادتی سفیدی مو است
و مو را سفید میکند یا سبب زیادتی پیریست حضرت فرمودند که چه چیز پیری را زیاد میکند پیری
هر روز زیاد میشود و بنا بر آنکه حسن گفته باشد که سبب سفیدی ریش است محتملست که حضرت فرموده
باشند که سفیدی ریش هر روز زیاد میشود و یا مرادش پیری باشد و غرض حضرت این باشد
که سفیدی ضرر ندارد و پیری ضرر دارد و پیری هر روز زیاد میشود پس ترک نباید کرد سنت کردن
بواسطهٔ امثال اینها و از این حدیث ظاهر میشود که سنت باشد مردان را زینت کردن از جهت زنان
و درین مضمون احادیث متواتره وارد شده است وسأل محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله

عليه عن الخضاب فقال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يختضب وهذا
شعره عندنا وبسند كالصحيح منقولست كه سوال نمود از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
عليه از خضاب حضرت فرمودند كه حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله خضاب ميفرمودند واما رنگ
موي آن حضرت از دمارت وممكنست كه حضرت از ينجهة حفظ نموده باشند يا از جهة تيمن وتبرك
نگاه داشته باشند وخواهد آمد كه سنتست دفن مو وامثال اين ممكن است كه مستثنى باشد
وروي انه صلى الله عليه وآله كان في راسه ولحيته سبع عشرة شيبة
و در روايتي وارد شده است كه در سر ومحاسن مبارك آنحضرت هفده تار موي سفيد بهم رسيده
بود وميفرمودند كه شيبتني هود والواقعة والمرسلات واذا السماء انشقت يعني مرا پير كرد
هيبت عذاب الهي كه درين سورها واقع شده است و در انوقت دير سفيد مي شده است
مو ودرين اوقات نادر است كه در شصت سالگي اكثر محاسن سفيد نشود وكان النبي صلى الله
عليه وآله والحسين بن علي وابو جعفر محمد بن علي صلوات الله عليهم يختضبون
بالكتم وبسند حسن كالصحيح وارد شده است از حلبي كه گفت سوال كردم از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله عليه از رنگ كردن موي پس حضرت فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلى الله
عليه وآله وحضرت سيد الشهدا وحضرت امام محمد باقر صلوات الله عليهم خضاب ميفرمودند بكتم
وكتم گياهيست كه ريش را بآن رنگ ميكرده اند وسياه ميشده است مانند وسمه وبعضي
گفته اند كه وسمه است وبرين مضمون احاديث بسيار وارد شده است وكان علي
بن الحسين صلوات الله عليه يختضب بالحناء والكتم وحضرت سيد الساجدين
صلوات الله عليه خضاب ميفرمودند بحنا وكتم يعني هر دو را بيكديگر مخلوط ميساختند ومي بستند
يا آنكه گاهي حنا وگاهي كتم مي بستند چنانكه در اخبار صحيح وارد شده است وقال الصادق
صلوات الله عليه الخضاب بالسواد انس للنساء ومهابة للعدو وبسند

قوي از عمر بن يزيد منقولست كه آنحضرت صلوات الله عليه فرمودند كه خضاب كردن بسياهي
سبب انس زنانست كه گمان نكنند كه شوهران ايشان جوانند وسبب ترسيدن دشمنانست
بهمين سبب وقال صلوات الله عليه في قول الله عز وجل واعدوا لهم ما استطعتم
من قوة قال منه الخضاب بالسواد وحضرت امام جعفر صادق صلوات الله
عليه فرمودند در تفسير قول خداوند عالميان كه فرموده است كه تهيه واستعداد كنيد از جهة
دفع كفار آنچه را استطاعت داريد از چيزها كه سبب قوت شماست واز الجمله است
نگاه داشتن اسب وآلات حرب چون شمشير وزره ونيزه وخود بلكه اسب دوانيدن
وشتر دوانيدن وتيراندازي كردن وشمشير بازي ونيزه بازي وگرو بستن بر اينها
حضرت فرمودند كه از الجمله است ريش را بخضاب سياه كردن تا سبب خوف
كفار شود كه شما را جوان پندارند هر چند پير باشيد وان رجلا دخل على رسول الله
صلى الله عليه وآله وقد اصفر لحيته فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله
وقال ما احسن هذا ثم دخل عليه بعد هذا وقد اقنى بالحناء فتبسم
رسول الله صلى الله عليه وآله وقال هذا احسن من ذاك ثم دخل عليه
بعد ذلك وقد خضب بالسواد فضحك اليه وقال هذا احسن من
ذاك وذاك وبدرستي كه مردي داخل شد بر حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وآله
وريش را از حنا زرد كرده بود حضرت ص فرمودند كه چه خوبست اين رنگ پس بعد از آن
بر آنحضرت داخل شد وريش را بحنا سرخ كرده بود پس حضرت تبسم فرمودند كه اين
بهتر از آنست كه پيشتر كرده بودي پس مرتبه ديگر بر آنحضرت داخل شد وريش را بخضاب
سياه كرده بود حضرت خنديدند وفرمودند كه اين از هر دو بهتر است كه سابق كرده بودي
وقال الصادق صلوات الله عليه لا ينبغي للمرأة ان تعطل نفسها ولو ان

تعلق قلادة في عنقها ولا ينبغي لها ان تدع يدها من الخضاب ولو ان تمسحها
بالحناء مسحا وان كانت مسنّة و بسند صحيح روايت از داود بن سرحان از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و بسند صحيح روايتست از محمد بن مسلم از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله عليه که فرمودند که سزاوار نيست زن را که خود را زينت نکند بلکه مستحبست
که زينت کند اگر همه گردن بندي در گردن داشته باشد و سزاوار نيست او را که ترک کند
رنگ دستش را اگرچه حنا بر دست بمالد اگرچه هرچند زن سال دار باشد و روايات
صحيحه درين باب وارد شده است که ان شاء الله در کتاب نکاح مذکور خواهد شد وقال
ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه ان الاظافير اذا اصابتها النورة غيّرتها
حتى انها تشبه اظافير الموتى فلا بأس بتغييرها روايت کرده است کليني بسند
قوي از حکم بن عتيبه که ديدم حضرت امام محمد باقر را صلوات الله عليه که حنا بر داشته بودند و بر ناخنهاي
خود گذاشته بودند پس حضرت فرمودند که اي حکم چه ميگوئي در رنگ کردن ناخن پس من
گفتم که چه ميتوانم گفت و حال آنکه تو ميکني و فعل تو حجتست و پيش ما جوانان اين کار را ميکنند پس
حضرت فرمودند که اي حکم هر گاه نوره بناخنها رسيد آنرا تغيير ميدهد و شبيه ميشود بناخنهاي
مردگان پس آنرا تغيير دهد بحنا تا بد نمودن آن زايل شود وقد خضب الائمة صلوات
الله عليهم بالوسمة بتحقيق که ائمه معصومين صلوات الله عليهم خضاب کرده اند بوسمه در
احاديث صحيحه کالصحيحه وارد شده است که حضرت امام حسين و حضرت امام محمد باقر صلوات الله
عليهما خضاب بوسمه ميفرمودند و در حديث صحيح و کالصحيح وارد است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله
عليه زني داشتند که خاطر او را بسيار ميخواستند و آن زن مبالغه مينمود در خضاب حضرت و حضرت
از جهة او محاسن مبارک را بوسمه سياه ميکردند و در حديث صحيح حسن کالصحيح از معوية بن
عمار منقولست که گفت مگر حضرت امام محمد باقر را ديدم که محاسن مبارک را بحنا سرخ کرده بودند

والخضاب

والخضاب بالصفرة خضاب الايمان والاقناء خضاب الاسلام وبالسواد اسلام
وايمان ونور وخضاب کردن بزردي خضاب ايمان است و سرخ کردن خضاب
اسلام است و سياه کردن اسلام و ايمان و نور است و ظاهر از نساخ سهوي شده است
چنانکه صدوق در ثواب الاعمال نقل کرده است که حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله
فرمودند که خضاب بزرد کردن خضاب اسلام است و خضاب بسرخ کردن خضاب
ايمان است و همين انسب است با حديثي که گذشت و محتملست که حديثي باو رسيده باشد
چنين وليکن بعيد است و کليني نيز روايت کرده است بسند قوي از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله عليه که شخصي بخدمت حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله آمد حضرت
ديد که موي سفيد در ريش او بهم رسيده است پس حضرت فرمودند که هر که يک موي سفيد در محاسن
او بهم رسد آن مو نوري خواهد بود او را در روز قيامت آن مرد رفت و خضاب بحنا کرد چون
بخدمت حضرت آمد حضرت فرمودند که نور است و اسلام آن مرد رفت و خضاب
سياهي کرد حضرت صلوات الله عليه فرمودند که نور است و اسلام است و ايمان و سبب
محبت زنان است و سبب خوف دشمنان است و ظاهر از ين حديث نيز چيزي از نساخ
افتاده باشد والله تعالى يعلم وقال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي صلوات الله
عليه يا علي نفقة درهم في الخضاب افضل من الف درهم في غيره في سبيل الله عز وجل
وفيه اربع عشرة خصلة يطرد الريح من الاذنين ويجلو البصر ويلين الخياشيم ويطيب
النكهة ويشدّ اللثة ويذهب بالضنا ويقل وسوسة الشيطان وتفرح به
الملئكة ويستبشر به المؤمن ويغيظ الكافر وهو زينة وطيب ويستحيي منه
منكر ونكير وهو براءة له في قبره و بسند قوي که بعد ازين در وصيت کبيره خواهد گفت
و بسندي قوي کليني ذکر کرده است و خود در خصال روايت کرده است که حضرت سيد المرسلين

صلی الله علیه وآله در خصال بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند و در سندی دیگر از
حضرت منقولست که یک درهم در خضاب صرف نمودن بهتر است از هزار درهم که در راههای
دیگر صرف نماید از راههای خداوند عالمیان و در خضاب چهارده خوبی هست آنکه باد را
از گوشها دفع میکند و چشم را جلا میدهد و دماغ را نرم میکند که خشک نشود و دهان را
خوشبو میسازد و چهای دندانها را سخت میکند و لاغری را میبرد و در بعضی از نسخ بجای صنان
است بصاد مهمله و دو نون است چنانکه بعد ازین نیز صنانست یعنی گند زیر بغل را
میبرد و در خصال و ثواب الاعمال نیز هر دو نسخه هست در هر دو حدیث و در کافی که نزد ما است
غشیانست یعنی خبث نفس و بدی او را زایل میکند و وسوسه شیطان را کم میکند و فرشتگان
از آن خوشحال میشوند و مؤمنان شگفته میشوند و کفار را بخشم می آورد و این زینت است
و بوی خوش است و منکر و نکیر را شرم می آید که از و سوال کنند یا او را عذاب کنند و سبب
بیزاریست در قبر از عذاب الهی و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
وارد شده است که فرمودند که زنهار که ترک خضاب مکنید بعد از آنکه خضاب کرده باشید
که سبب فقر است با آنکه بسیار بدهیات نیز میشوند و اکثر اوقات محاسن هفت رنگ
میشود چنانکه مشهور است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
منقولست که فرمودند که در خضاب سه خصلت سبب خوف دشمنان است و سبب محبت
زنان است و سبب زیادتی قوت جماع است و احادیث درین باب بسیار است از برین
اکتفا شد و در طرق عامه نیز احادیث بسیار هست از زبیر و ابی هریره که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه وآله فرمودند که موی سفید را بخضاب تغییر دهید و شبیه یهود و نصاری مباشید
و احادیث بسیار در صحاح ایشان هست که ابو بکر و عمر خضاب کردند و انس بن مالک
میگفت که موی سفید حضرت قلیلی بود و بمرتبه نرسیده بود که خضاب باید کرد و بنابرین

آنحضرت

آنحضرت خضاب نکرد ولیکن امر بخضاب فرمودند و مع هذا اکثر عامه تشنیع شیعه میکنند بر خضاب
مثل بسیاری از سنن که خواهد آمد که ایشان علی رغم شیعه ترک کرده اند و تصریح بآن
کرده اند و قاتلهم الله انی یؤفکون وقال الصادق صلوات الله علیه انی لاحلق فی کل
جمعة فیما بین الطلیة الی الطلیة و بسند قوی کالصحیح منقولست از آنحضرت صلوات الله
علیه که فرمودند که من سر میتراشم در هر جمعه در میان دو نوره یعنی در هر پانزده روز یکبار نوره میکشم
و در هر هفته یکبار سر میتراشم و بنابر کراهت نوره در جمعه ممکنست که مراد از لفظ جمعه هفته باشد
و ممکنست که مراد روز جمعه باشد و میان حقیقی نباشد ولیکن ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه
نوره در جمعه میکشیده اند و مکروه نیست والله تعالی یعلم وقال رسول الله صلی الله علیه
وآله للرجل احلق فانه یزید فی جمالك و آنحضرت صلوات الله علیه بشخصی فرمودند که
سر تراش که حسنت زیاده میشود و روایت کرده است کلینی در صحیح از عبد الله بن سنان
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که عرض نمودم بآنحضرت که چه میفرمایید در گذاشتن
موی سر پس حضرت فرمودند که اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله مشعر
بودند کلینی گفته است یعنی الظم یعنی موی سر را میتراشیدند که همزه اشعر همزه سلب باشد
و ظاهر خبر اینست که مو میگذاشتند و ممکنست که از روی تقیه چنین فرموده باشند یا اصحاب
مخالف حضرت صلوات الله علیه وآله میکرده باشند و در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن ابی نجران
منقولست که حجام مرا حجامت کرد و پشت گردنم را که موضع حجامت بود تراشید پس
حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه مرا دیدند و فرمودند که این چه جراحت است
که بعضی از سر را تراشیده و باقی را گذاشته برو سرت را بتراش و احادیث دیگر درین
باب خواهد آمد وقال الصادق صلوات الله علیه حلق الراس لا حج ولا عمرة
مثلة لاعدائکم وجمال لکم و منقولست که حضرت فرمودند که سر تراشیدن در غیر

حج و عمره قبیح است مثل گوش و بینی بریدن نسبت بدشمنان شما و سبب زینت شماست
و در حدیث کالصحیح از بزنطی منقولست که بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم
که اصحاب ما روایت میکنند که سر تراشیدن در غیر حج و عمره قبیح است حضرت فرمودند که
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وقتی که مناسک حج بجای آوردند و متوجه مدینه مشرفه
میشدند در اثنای راه راه را میگردانیدند و بقریه سایه میرفتند و سر میتراشیدند و جمع
میکردند تا آنکه داخل مدینه شده سر تراشیدند پس اگر بد میبود حضرت اینقدر مبالغه در آن چگونه میکردند
و در حدیثی دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت پرسیدند
که مردمان میگویند که سر تراشیدن قبیح است حضرت فرمودند که سبب عزت و بزرگواری
ماست و مثله قبیح است نظر بدشمنان ما ومعنی هذا فی قول النبی صلی الله علیه وآله
حین وصف الخوارج فقال انهم یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة وعلامتهم
التسبیت وهو الحلق وترک التدهن ومعنی آنکه مثله است نسبت بدشمنان شما از
قول حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله ظاهر میشود که چون آنحضرت صفت خوارج را فرمودند
که ایشان از دین بدر میروند چنانکه تیر از نشانه و علامت ایشان التسبیت است و در بعضی از
نسخ التسبید است و هر دو بمعنی سر تراشیدنست و علامت دیگر آنکه روغن نمیمالند پس ظاهر است
که سر تراشیدن ایشان شده و قبیح است که حضرت آنرا صفت ایشان فرموده اند و اگر نه
خصوصیتی بایشان ندارد بلکه همه مسلمانان سر میتراشند و محتملست که قباحت باعتبار ترک
روغن مالیدن باشد لهذا صاحب نهایه احتمال داده است که مراد از التسبید ترک روغن مالیدن
باشد و بخاری در بسیار جایها احادیث خوارج را ذکر کرده است و این علامت را ذکر کرده است
و ذکر کرده است که خوارج خروج خواهند کرد بر بهترین خلایق و گفته است که خروج ایشان
بر علی بن ابی طالب بود و نمیدانم که چه تفاوتست که سنیان ایشان را خوارج میگویند

و اصحاب عایشه و طلحه و زبیر و معویه و عمرو عاص را نمیگویند با آنکه ذکر کرده اند که عبادت و
تقوی ایشان صد مرتبه از اینها بیشتر بود و با آنکه احادیث متواتره نقل کرده اند که
عمار بن یاسر را حضرت سید المرسلین فرمود که فئهٔ باغیه او را شهید خواهند کرد و لشکر معویه
او را شهید کردند و در همه کتابها حکایت کلاب حوأب را بر عایشه در وقتی که خروج
کرده بود بر بهترین خلایق ولیکن چون کور و کر شده اند خود نقل میکنند همه را و مخالفت
بهترین خلایق را واجب میدانند اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین وقال
الصادق صلوات الله علیه اخذ الشعر من الانف یحسن الوجه وکلینی نیز روایت
کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه که گرفتن موی از بینی خواه بغوان کندن و خواه
بغوان چیدن سبب حسن رویست محتملست که مراد حسن ظاهر باشد چون بسیار بدنماست
اگر موی بینی بلند شود یا آنکه چون بکنند سبب حسن معنوی شود که مؤمنان از دیدن او مسرور شوند
چنانکه نماز شب سبب حسن رو میشود و ممکنست که هر دو مراد باشد در اینجا و امثال اینجا
وقال الصادق صلوات الله علیه غسل الرأس بالخطمی فی کل جمعة ینفی الفقر ویزید فی
الرزق وکلینی بسند موثق کالصحیح روایت کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه که در
هر جمعه سر خود را شستن بخطمی خواه برگ و خواه تخم و بهر دو بهتر است ایمنی است از پیسی و دیوانگی
وقال صلوات الله علیه غسل الرأس بالخطمی نشرة و در خبری دیگر قوی کالصحیح روایت
کرده است از آنحضرت صلوات الله علیه که در هر جمعه سر خود را شستن بخطمی بمنزله تعویذ است و حفظ
میکند از شر جن و انس همچنانکه در نوره نیز بسند معتبر وارد شده است که نشره است و بسند
معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در ده چیز نشره است که
سبب خوشحالی و سرور است راه رفتن سوار شدن سر آب فرو بردن و نظر بسبزه
کردن و خوردن و آشامیدن و جماع کردن و مسواک کردن و سر بخطمی شستن و نظر بر روی

زن صاحب جمال کردن و بام وان خوب صحبت داشتن غم را میبرد و خوشحالی می آورد
و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه غسل الرأس بالخطمی یذهب بالدرن و
ینفی الاقذار و بسند کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که شستن سر بخطمی رفع
چرک میکند و کوفت چشم را دفع میکند یا فضلات زایده سر را از چشم و غیر آن دفع میکند
و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که شارب را بگیرد و ناخن را بگیرد
و سر را بشوید بخطمی در هر جمعه چنانست که بنده آزاد کرده باشد و فرمودند که سر را بخطمی شستن سبب
ایمنی است از صداع و از فقر و سر را پاک میکند از امراض و در حدیث موثق از حضرت امام
موسی کاظم صلوات الله علیه وارد است که شستن سر بخطمی روزی را می آورد و ان رسول الله
صلی الله علیه و آله اغتم فامره جبرئیل علیه السلام فغسل رأسه بالسدر و کان
ذلک من سدرة المنتهی و مرویست بسندی قوی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مغموم شدند باعتبار قلت مؤمنین و کثرت کفار حضرت
جبرئیل علیه السلام از سدرة المنتهی سدری آورد حضرت سر خود را بآن سدر شستند غم
حضرت زایل شد و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه غسل الرأس بالسدر
یجلب الرزق جلبا و بسند موثق از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که شستن سر
بسدر روزی را میکشد کشیدنی نیکو و قال الصادق صلوات الله علیه اغسلوا
رؤسکم بورق السدر فانه قدسه کل ملک مقرب و کل نبی مرسل و من غسل
رأسه بورق السدر صرف الله عنه وسوسة الشیطان سبعین یوما
و من صرف الله عنه وسوسة الشیطان سبعین یوما لم یعص و من لم یعص
دخل الجنة و بسندی کالصحیح منقولست از آنحضرت صلوات الله علیه که فرمودند که سر خود را
به برگ سدر بشوئید که دعا کرده اند سدر را پاکی و خوبی هر فرشته مقربی و هر نبی مرسلی

وهرکه سر خود را ببرگ سدر بشوید حق سبحانه و تعالی دفع کند از و وسوسه شیطان را هفتاد روز
و هر که از حق سبحانه و تعالی دفع کند از و وسوسه شیطان را هفتاد روز معصیت نخواهد کرد و هر که معصیت
نکند داخل بهشت میشود و من غسل رأسه بورق السدر صرف الله عنه وسوسة
الشیطان و هر که سر خود را ببرگ سدر بشوید حق سبحانه و تعالی از و دور کند وسوسه شیطان را
که او را بمعصیت نیندازد و ظاهرا این جمله از قلم نساخ سهو شده است و زیاد نوشته اند چون
صدوق و کلینی اخبار سابقه را ذکر کرده بودند و این را ذکر نکرده اند والله تعالی یعلم و من
غسل رجلیه بعد خروجه من الحمام فلا بأس و ان لم یغسلهما فلا بأس
و کسی که پاهای خود را بشوید بعد از بیرون آمدن از حمام باکی نیست و اگر پاها را نشوید نیز باکی
نیست یعنی غساله حمام پاکست و زمین حمام که غساله در آن ریخته میشود پاکست هر چند از آن آب
غساله وضو و غسل توان کرد و در معنی که پاکست احادیث صحیحه وارد شده است و بیشتر اشاره
بآن شد و همچنین در آب حمام که در قلتین باشد و کر یا زیاده باشد غسل میتوان کرد و آنچه نهی
در آن وارد شده است آب قلیل است که بآن غسل کنند و از بدن بریزد و اکثر علما آن نهی را
نیز حمل بر کراهت کرده اند یا در صورتی که ازاله منی بآن کرده باشند و احوط اجتناب است از آب
و اولی اجتناب است از آب کثیر نیز اگر ممکن باشد چون در حدیث صحیح بر نهی وارد شده است والله تعالی
یعلم و خرج الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما من الحمام فقال له رجل
طاب استحمامک فقال یا لکع و ما تصنع بالاست ههنا فقال طاب حمامک
قال اذا طاب الحمام فما راحة البدن قال فطاب حمیمک فقال ویحک اما علمت
ان الحمیم العرق فقال له کیف اقول فقال قل طاب ما طهر منک و طهر ما طاب منک
و آنحضرت صلوات الله علیه از حمام بیرون آمدند شخصی بحضرت عرض نمود که پاک باد طلب حمام تو
پس حضرت فرمودند که ای احمق لفظ است چه لفظی است چون موضوع است از برای دبر

پس گویا گفته که در حمام تو خوب بود با آنکه است از برای طلبت اگر وقت رفتن بحمام میگفتی وجهی داشت بعد از بیرون آمدن از حمام وجهی ندارد پس آن مرد گفت که حمام تو نیکو باد حضرت فرمودند که هرگاه حمام نیکو باشد پس چه فایده میدهد بدن و حال آنکه مطلوب از حمام راحت بدنست پس او گفت طیب باد حمیم تو یعنی آب گرم حضرت فرمودند که نمیدانی که حمیم یعنی عرق آمده است و چه فایده دارد که عرق خوب باشد هر چند او قصد نکرده باشد عرق را لیکن آداب آنست که لفظ مشترکی گفته نشود که لغوا آن احتمال معنی ناخوش داشته باشد پس او گفت که پس من چه چیز بگویم حضرت فرمودند که بگو که حق سبحانه و تعالی طیب و نیکو و خوشبو سازد بعبادات و طاعات و حقایق و معارف عضوها را که هر چه طیب و پاکیزه است از تو بترک مخالفات الهی و طاهر و پاکیزه سازد از جمیع بدیها و مکروهات اعضای ترا که طیب و نیکوست از تو از دل و روح و عقل بلکه عضوهای طاهره را که طاهر است از مخالفات طیب گرداند بعبادات و طاعات پس ظاهر شد که این هر کلمه که از معدن وحی صادر شده است مشتملست بر طلب جمیع کمالات صوری و معنوی وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ إِذَا قَالَ لَكَ أَخُوكَ وَقَدْ خَرَجْتَ مِنَ الْحَمَّامِ طَابَ حَمَّامُكَ فَقُلْ لَهُ أَنْعَمَ اللهُ بَالَكَ صدوق بسند کالصحیح روایت کرده است از ابو بصیر و محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آبای خود سلام الله علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه تعلیم اصحاب خود فرمودند در یک مجلس چهارصد مسئله از آنچه مؤمن را بکار می آید در دین و دنیا و علما همه این کتاب را گرفته اند و حق آنست که متن کتاب دلیل صحت آنست و کلینی و صدوق اکثر آن کتاب را متفرق ساخته اند در کافی و این کتاب و غیر این از کتب صدوق از آنجمله اینست که حضرت فرمودند که هرگاه برادر مؤمنت بگوید بتو در وقتی که از حمام بیرون آمده باشی طاب حمامک و حمیمک یعنی حمام و آب گرمت نیکو باد تو در جواب بگو که حق سبحانه و تعالی خاطر ترا نیکو گرداند که چیزی در دل

تو در نیابد با همیشه خوشحال باشی و این حدیث بحسب ظاهر منافاتی با حدیث سابق دارد پس جمع باین نحو میتوان کرد که در آنجا حضرت فرمودند که چنین نگوید بلکه فرمودند که اگر چنین بگوید تو در جواب چنین بگو زیرا که جواب تحیت هر کس را میباید گفت پس اگر سلامی نادرست بکند جواب او میباید داد اگر همه نادرست باشد مع هذا در جواب اشعاری هست بنادرستی تحیت زیرا که انعم الله بالک اشعاری دارد بآنکه حق سبحانه و تعالی عقلت را کامل کند که بدانی که نحو تحیت چه باید کرد و چنین تحیتها نکنی و اظهر آنست که همه کس بیک نحو مکلف نمیشند چون راوی سابق قابل تربیت بود حضرت او را تربیت فرمودند و با همه کس همه کس نمیتوانند این نحو گفتگو کنند و مؤید این آنکه کلینی روایت کرده است از عبد الله بن سنان که با جمعی از حمام بیرون آمده بودیم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رسیدیم حضرت فرمودند که از کجا می آیید گفتیم از حمام فرمودند که أَنْقَى اللهُ جَمِيعاً غُسْلَكُمْ یعنی حق سبحانه و تعالی غسل شما را یعنی یا جسد شما را بغتح که شستن باشد یا غسل شما را بکسر که آب غسل باشد پاکیزه کند یا آنکه هر یک از اینها سبب تطهیر شما باشد از گناهان و هر چه ناشایست است و آنچه سبب توفیق شما باشد در طاعات و عبادات که آنست کناد پس ما در جواب گفتیم که فدای تو گردیم ندانستیم که چه در جواب بگوییم در خدمت حضرت آمدیم با آنحضرت صلوات الله علیه بحمام تشریف بردند و ما نشستیم تا حضرت بیرون آمد ما گفتیم که انقی الله غسلکم حضرت فرمودند که طهرکم الله پس حق این جماعت در مرتبه وسط بود و فرمودند این نحو تلقین فرمودند و مرتبه اول اعلا بود و دو مرتبه وسطا و فی والله تعالی یعلم وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّاءُ ثَلَاثَةٌ وَالدَّوَاءُ ثَلَاثَةٌ فَأَمَّا الدَّاءُ فَالدَّمُ وَالْمِرَّةُ وَالْبَلْغَمُ فَدَوَاءُ الدَّمِ الْحِجَامَةُ وَدَوَاءُ الْبَلْغَمِ الْحَمَّامُ وَدَوَاءُ الْمِرَّةِ الْمَشْيُ و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که عمده دردها و مرضها سه است و عمده دواها نیز سه است اما درد پس از زیادتی خون و بلغم و مره است که آن صفرا و سودا است پس دوای خون حجامت و دوای زیادتی بلغم حمام است که بعرق دفع میشود و دوای صفرا و سودا اطلاب

و سهل که میدوانند اینکس را به بیت الخلا و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد است که عمده دواها چهار است حجامت و سعوط که چکانیدن در دماغ است و حقنه است
وقی و در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد شده است که علامتهای خون
چهار است خاریدن بدن و دملهای ریزه و پینکی زدن و گردیدن سر و در حدیث صحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که سه چیز فربه میکند آدمی را و سه چیز لاغر میکند
اما آنچه فربه کند مداومت بر حمام یعنی بکرّه زیاده چنانکه گذشت و بوییدن بوی خوش است
و جامهای نرم پوشیدن و اما آنچه لاغر میکند مداومت بر خوردن تخم مرغ است و ماهی
و طلع که شکوفه خرماست و قال الصادق صلوات الله علیه ثلث یهدمن البدن
وربما قتلن اکل القدید الغاب و دخول الحمام علی البطنة و نکاح العجوز و روی
الغشیان علی الامتلاء و حضرت فرمودند که سه چیز است که بد از هم میپاشد و بسیار است
که میکشند خوردن گوشتی که خشک کرده باشند و بو کرده باشد و داخل شدن حمام است با امتلاء و جماع
کردن زن پیر و در روایتی واقع شده است که چهارم جماع کردن است با امتلاء و پر بودن معده و روی
هشام بن سالم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال تقلیم الاظفار یوم الجمعة
یؤمن من الجذام و الجنون و البرص و العمی فان لم تحتج فحکها حکا و در صحیح از هشام منقولست
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ناخنها گرفتن در روز جمعه ایمن میگرداند از
مرض خوره و دیوانگی و پیسی و کوری و اگر محتاج بگرفتن نباشی مقراض یا کارد را بر آن بمال که از
ناخنها بخراشد و ریزها بریزد و صدوق در تتمه این حدیث ذکر کرده است که حضرت صلی
فرمودند که هر که ناخنها بگیرد و شارب بگیرد در هر جمعه و بگوید در ابتدای گرفتن بسم الله و
علی سنة محمد و آل محمد حق سبحانه و تعالی بعدد هر ریزه ناخنی آزاد کردن بنده از فرزندان
اسمعیل در نامه اعمال او مینویسد و فی خبر آخر فان لم تحتج فامر علیه السکین او المقراض

و در روایتی

و در روایتی دیگر وارد شده است بهمان عنوان و در آخر فرموده است حضرت که اگر محتاج
بگرفتن نباشی بانکه در آن نزدیکی گرفته باشی پس بمال بر آن کارد یا مقراض را و ظاهرا
مراد اعم است از آنکه ریزه بریزد یا نه و بهتر آنست که عمل کنند بر آن حدیث و احادیث دیگر
که بلفظ حک واقع شده است چنانکه در حدیث حسن منقولست از عبد الله اسدی که نزد عبد الله
بن حسن رفتم و گفتم مرا تعلیم کن دعائی در زیادتی روزی گفت بگو اللهم تول امری و لا
تول امری غیرک یعنی خداوندا تو متوجه کار من شو کار مرا بغیر خود مگذار پس بخدمت
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم حضرت فرمودند که میخواهی که ترا تعلیم کنم
چیزی که نافع تر باشد در طلب روزی هر جمعه ناخنها و شارب را بگیر و اگر چه بتراشی ناخنها را و در
حدیث قوی از عبد الله بن هلال منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمودند
که در جمعه از شارب و ناخنها بگیر و اگر چیزی نداشته باشد بتراش تا بتو نرسد دیوانگی
و خوره و پیسی و روی عبد الرحیم القصیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه
قال من اخذ اظفاره و شاربه فی کل جمعة و قال حین یاخذه بسم الله و بالله
و علی سنة محمد و آل محمد صلوات الله علیهم لم یسقط منه قلامة و لا جزازة الا
کتب الله عز و جل له بها عتق نسمة و لم یمرض الا مرضه الذی یموت فیه و بسند
کالصحیح از عبد الرحیم کوتاه قد منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که
که هر که در هر جمعه از ناخنها و شارب بگیرد و در وقت گرفتن این دعا را بخواند که ترجمه‌اش
این است که ناخن میگیرم بیاوری نام حق سبحانه و تعالی و بعون الهی و بر سنت محمد و آل محمد
که رحمتهای الهی بر ایشان باد و هر گاه چنین کند نریزد از او ریزه ناخنی یا ریزه موئی مگر آنکه
حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهة او بعدد هر ریزه یک بنده آزاد کردن و بیمار نشود مگر
به بیماری اجلی که مقدر شده است که در آن اجل بمیرد و ظاهر این اخبار اینست که خود بگیرد و

و دور نیست که اگر شارب او را دلاک بگیرد او دعا را بخواند او همان ثواب را داشته
باشد ولیکن اولی آنست که خود آینه بر دارد و چون روی خود را در ان ببیند این دعا بخواند
که در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که الحمد لله الذی خلقنی فاحسن
خلقی وصورنی فاحسن صورتی وزان منی ما شان من غیری واکرمنی بالاسلام یعنی جمیع
ثناها و کمالات مخصوص ذات مقدس خداوندیست که همه کمالات از ذات و از وست آن
خداوندی که مرا آفریده است و خلق و اندام مرا صحیح گردانیده است و صورت داده است مرا و صورت
مرا نیکو گردانیده است و زینت داده است مرا آنچه در دیگران بد زینت گردانیده است یا آنکه چیزی را
معیوب گردانیده است و مرا غیر معیوب و گرامی داشته است مرا باسلام که مسلمانم ساخته است
او و فرمودند که میباید از جهت برادران مؤمن خود را زینت کنید وقتی که به برادری نزد شما آیند چنانچه
رعایت غریبان میکنید رعایت برادران مؤمن بکنید چنانچه تجبب متعارف اینکه چیزی دستار و پیراهن
بند و چاقشور و امثال اینها نزد اهل دنیا میروند و در خانه نیز چه اینها بیرون نمی آید از جهت ایشان
از جهت برادران مؤمن نیز این رعایتها بکنید تا سبب محبت ایشان شود و در حدیث کالصحیح از
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله منقولست که خداوند عالمیان بهشت را واجب گردانیده است
از جهت جوانی که بسیار نظر در آینه کند و حمد الهی بسیار کند و میباید که چون نظر بآینه کند پس اگر خوش
صورت باشد با خود عتاب کند که روا نباشد که حق سبحانه وتعالی صورت ترا چنین آفریده باشد و تو
سیرت خود را موافق صورت خود نگاه نداشتی بلکه سیرت را بخوی کرده که اگر ظاهر شود
نهایت نفرت از ان خواهی داشت و اگر صورتش نیکو نباشد با خود بگوید که قبیح تر از تو بسیارند
الحمد لله که مثل آنها نیستی و چون صورتت قبیح است سعی کن تا سیرت خود را نیکو کنی تا جمع
میان دو قبیح کرده باشی وروی فی خبر آخر انه من یقلم اظفاره یوم الجمعة یبدأ
بخنصره من الید الیسری ویختم بخنصره من الید الیمنی و در حسن کالصحیح از ابو بصیر روایتست

در خبری

در خبری دیگر در کیفیت گرفتن که هر که در روز جمعه ناخنها را بگیرد و باید که ابتدا بانگشت کوچک دست
چپ کند و انتها بانگشت کوچک دست راست و صدوق از پدرش روایت کرده است
این کیفیت را با دعای سابق هر گاه در روز جمعه بجا آورد و ثواب سابق داشته باشد و در
روایت ابن ابی عمیر نیست که در روز جمعه چنین کند بلکه مطلق است و مشهور است و از مشایخ شنیده ایم
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بترتیب خوابس او خب میگرفته اند یا آنکه یک در میان
میگذاشته اند اول از خنصر دست چپ دیگر وسطی دیگر ابهام دیگر بنصر بعد از خنصر دست راست
دیگر سبابه دست راست دیگر ابهام دیگر وسطی دیگر خنصر دست راست دیگر سبابه دست چپ
دیگر بنصر دست چپ و اگر در غیر جمعه گیرد این ترتیب بهتر است و اگر مطلقا تخییر قایل باشند
بر نیست والله تعالی یعلم وقال الصادق صلوات الله علیه اخذ الشارب من الجمعة
الی الجمعة امان من الجذام و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که گرفتن
شارب در هر جمعه سبب ایمنی است از خوره تا جمعه دیگر پس اگر کسی برین مداومت نماید همیشه
ایمن خواهد بود و احادیث در همین معنی گذشت وقال الحسین بن ابی العلاء للصادق صلوات الله
علیه ما ثواب من اخذ من شاربه وقلم اظفاره فی کل جمعة قال لا یزال مطهرا
الی الجمعة الاخری و بسند قوی منقولست از حسین و در کافی حسین روایت کرده است از ابو بصیر
که او بحضرت عرض نمود که چه ثواب دارد کسی که از شارب بگیرد و ناخنها بگیرد در هر جمعه
حضرت فرمودند که پاکیزه خواهد بود و خداوند عالمیان حفظ خواهد کرد او را تا جمعه دیگر که
معصیت نکند و اگر نکند حق سبحانه وتعالی خواهد آمرزید بفضل خود و در حدیث کالصحیح از
آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که ناخن گرفتن دفع میکند دردی را که از همه دردها
عظیم تر است و روزی را فراخ میکند و در حدیث موثق کالصحیح از آنحضرت منقولست که ناخن
گرفتن و شارب گرفتن در هر جمعه سبب ایمنی است از پیسی و دیوانگی وقال رسول الله

صلی الله علیه وآله لا یطولن احدکم شاربه فان الشیطان یتخذه مخبأ یستتر به

و بروایت سکونی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که زنهار که هیچ یک

از شما شارب خود را نگذارد که دراز شود زیرا که هرچند دراز میشود شیطان در زیر او مخفی میشود

و بر او مسلط میشود و چون خاصیت متابعت حضرت صلی الله علیه وآله آنست که ملائکه دفع شیاطین

از ایشان میکنند و هرگاه مخالفت آنحضرت کنند ملائکه دفع ایشان نمیکنند و شیاطین مسلط

میشوند و ظاهر نیست که تعبیر از معنی باین عبارت فرموده باشند در همه جا والله تعالی یعلم

و عبارت را مجنا بجیم و نون مشدده خوانده اند و بجا و با و همزه و هر دو نزدیک بهم است که محل

پنهان شدن است وقال الصادق صلوات الله علیه من قلم اظفاره یوم الجمعة

لم تشعث انامله و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که ناخنهای در روز جمعه

بگیرد بندهای انگشتانش نریزد و ریشه نکند و مشهور معنی ثانی است اگر چه در بسیاری از نسخ

لم تتشعث بسین مهمله واقع است و آن ریشه کردن انگشتانست و در روایت سکونی

از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله منقولست که هر که ناخنهای خود را در روز جمعه بگیرد حق تعالی

از بندهای انگشتان او بیرون کند درد را و داخل کند دوا را وقال الصادق

صلوات الله علیه من قص اظفاره یوم الخمیس وترک واحدة لیوم الجمعة

نفی الله عنه الفقر و در قوی کالصحیح از آنحضرت منقولست که هر که ناخنها را در روز پنجشنبه

بگیرد و یکی را بگذارد از جهة روز جمعه حق سبحانه و تعالی از و دور کند فقر را که محتاج خلق نشود یا

چیز نشود که سبب احتیاج است بمخلوق و هر چند فقر فخر سید المرسلین است اما استعاذه از آن

واقع شده است در احادیث بسیار و سببش آنست که اکثر مردم بسبب عدم صبر در بلاها

و مخالفت الهی می نمایند و نسبت بکمل کمالست مثل سایر بلاها که مخصوص است بانبیا و اولیا و اوساط

و قوت ایشان بر صبر و ما را امر کرده اند که از حق سبحانه و تعالی غیر خود را طلب کنیم در غایت

وقال عبد الله بن ابی یعفور للصادق صلوات الله علیه جعلت فداک یقال

ما استنزل الرزق بشیء مثل التعقیب فیما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس فقال اجل

ولکن اخبرک بخیر من ذلک اخذ الشارب وتقلیم الاظفار یوم الجمعة و در صحیح از

آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که عبد الله عرض نمود که فدای تو گردم مشهور است که هیچ چیز

سبب فرود آوردن روزی بسوی خود نیست مثل آنکه در عقب نماز صبح مشغول ذکر و قرآن

و دعا باشند تا طلوع آفتاب حضرت فرمودند که بلی سبب فراخی روزی هست ولیکن

ترا خبر دهم بچیزی که سببیتش مر فراخی روزی را بیشتر باشد و آن شارب و ناخنها گرفتن

است در روز جمعه و برین مضمون احادیث بسیار وارد شده است و ظاهر نیست که مطلوب

این باشد که غرض از تعقیب و نماز شب و امثال آنها که سبب روزیست بقصد تحصیل روزی

واقع نسازد بلکه خالص از برای الهی باشد و احتمال اینها را سبب سازد اگر خلوص در اینها

نباشد سهل است اگر چه محتملست که اینها نیز وقتی سبب روزی باشند که بنده اینها را

خالص از برای رضای الهی واقع سازد و قرینه آنکه بسیار است که سبب نمیشود و آن از

جهة عدم خلوص باشد و ایضا ممکنست که اینها وقتی سبب باشد که کارهائی که سبب منع

رزق است مثل دروغ و بسیاری از معاصی که خواهد آمد از و صادر نشود و اکثر عالمیان

از جهة فقر مبتلا اند که آن اعمال از ایشان صادر میشود و مثالش همچنین است که هرگاه آدمی اندک

کوفتی داشته باشد و علاجش گزک تبریدی باشد و طبیب بگوید که اگر بزرقطونا

بخوری کوفت تو زایل میشود و او بخورد و بعد از آن صد درم عسل بخورد پس اگر بهتر

نشود نه از آنست که بزرقطونا تاثیر نکرده است و این ظاهر است و اگر کسی و اگر خود را

از معاصی نگاه دارد و همان بس است از جهة روزی بحساب چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده

است که و من یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب یعنی هر که از حق سبحانه و تعالی

تبرّک شد و مخالفت او کند حق سبحانه و تعالی از جهت او مقرر میسازد خلاصی از بلاها را و او را روزی
میدهد از جایی که گمان نداشته باشد و نه هست که با وجود عدم شرایط هیچ تاثیر نداشته باشد
همان تاثیر خود را میکند اگرچه تاثیر کامل نباشد وتقليم الاظفار يوم الخميس يدفع الرمد
و گرفتن ناخنها در روز پنجشنبه دفع میکند درد چشم را در حدیث صحیح از خلف واقع
شده است که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه در خراسان مرا دید که
درد چشم دارم حضرت فرمودند که ترا دلالت کنم بچیزی که اگر آنرا بکنی درد چشم نکشی گفتم
بفرمایید حضرت فرمودند که هر پنجشنبه ناخنها را بگیر من چنان کردم و از آن روز تا حال درد چشم
نکشیدم و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که هر که در هر پنجشنبه
ناخنها بگیرد درد چشم نکشد وقال ابو جعفر صلوات الله عليه من اظفاره كل (اخذ ٣)
خميس لم يرمد ولده و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که روز پنجشنبه
ناخنهای خود را بگیرد فرزندانش درد چشم نکشند و استبعادی ندارد که بالخاصیة سبب
این معنی باشد یا آنکه بسبب متابعت این معنی بتفضل الهی بیابد چون مسبب الاسباب اوست
وقال رسول الله صلى الله عليه وآله من قلم اظفاره يوم السبت ويوم الخميس و
اخذ من شاربه عوفي من وجع الضرس ووجع العين و بروایت سکونی از حضرت
صلوات الله علیه منقولست که هر که ناخنها را در روز شنبه و پنجشنبه بگیرد و در ثواب الاعمال یا پنجشنبه
بگیرد و از شارب بگیرد یعنی در یکی از این دو روز حق سبحانه و تعالی او را عافیت کرامت کند
از درد دندان و درد چشم یعنی اگر داشته باشد شفا یابد و اگر نداشته باشد مبتلا
باینها نشود وقال موسى بن بكر للصادق صلوات الله عليه ان اصحابنا
يقولون انما اخذ الشارب والاظفار يوم الجمعة فقال سبحان الله خذها
ان شئت يوم الجمعة وان شئت في ساير الايام وقال ص قصها اذا طالت

دموی

و موسی عرض نمود بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که استادان ما میگویند که شارب
و ناخنها را نمیباید گرفت مگر در روز جمعه حضرت فرمودند سبحان الله از روی تعجب
یا آنکه خدا را منزه میدانند از آنکه چنین فرموده باشد بلکه واجب کرده است که در روز
جمعه باشد هر وقت که خواهی بگیر میخواهی در روز جمعه بگیر و میخواهی در روزهای دیگر بگیر و حضرت
فرمودند که هرگاه دراز شود بگیر و این حدیث بر تقدیر وقوع منافات با احادیث
متواتره ندارد و بلکه بیان میکند اوامری را که در آن اخبار واقع شده است که بر سبیل استحباب است
نه بر سبیل وجوب و چون راوی اظهار کرد که ایشان لازم میدانند که در روز جمعه
باشد لازم بود که مبالغه فرمایند در عدم وجوب باین عبارت زیرا که ایشان این
توهم را از امثال عبارات سابقه کرده بودند پس اگر اندک مساهله در جواب میفرمودند
سبب رسوخ اعتقاد باطل ایشان میشد چنانکه خواهد آمد بسیاری از امثال این و احوط
آنست که نگذارند که ناخنهای دست و پا دراز شوند اگر بگیرند البته در وقت وضو و غسل چنان
کنند که چرکی نماند در زیر ناخنها که دغدغه وجوب میشود و در حدیث کالصحیح از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سبب ناخن گرفتن آنست که چرک در زیر
آن بهم میرسد اگر دراز شود و شیاطین در چنین جاها جا میکنند و سبب فراموشی میشود
و قریب باین معنی در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است
و اولی آنست که ناخن را بدندان نگیرد که اخبار بسیار وارد شده است در نهی از آن و
اگر سبب نسیان است وقال رسول الله صلى الله عليه وآله للرجال قصوا
اظافيركم وللنساء اتركن من اظافيركن فانه ازين لكن و بروایت سکونی از حضرت
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند مردان را که ناخنهای خود را بگیرند و بزنان فرمودند
که اندکی از ناخنهای خود را بگذارید که از برای زینت شما بهترست یعنی چنانکه مردان را از آنست

چرک ناخن زنان را سنت میت نه آنکه در اصل بگیرند از جهت آنکه اگر بگیرند قبیح میشود
البته و قال الصادق صلوات الله علیه یدفن الرجل اظافیره و شعره اذا اخذ
منها و هی سنة و حضرت فرمودند که هرگاه ناخنها و موها بگیرند سنت است که آنها را دفن
کنند و این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده است که از آنحضرت سوال کردند تفسیر این آیه را که حق سبحانه و تعالی فرموده است
که الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا یعنی آیا نگردانیدیم زمین را محل دفن زندگان شما و
مردگان شما حضرت فرمودند که از آنجمله است دفن مو و ناخن یعنی چنان کرده است حق سبحانه و تعالی
که بعضی از اجزای زندگان نیز در آنجا مدفون گردد و چون مفسران برای خود تفسیر میکنند تجوزات
بسیار درین آیه کرده اند و یروی ان من السنة دفن الشعر و الظفر و الدم و در روایتی
واقع شده است که از جمله سنتهاست دفن مو و ناخن و خون و بنابرین خون نیز داخل خواهد بود
در آیه بلکه هر جزوی که از زنده جدا شود مثل دندان و دستها و پاها که بریده شود و آن شخص زنده
باشد چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وارد است که حضرت فرمودند
که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمودند ما را بدفن کردن چهار چیز مو و دندان و ناخن و خون
و سئل ابو الحسن الرضا صلوات الله علیه عن قول الله عز و جل خذوا زینتکم
عند کل مسجد قال من ذلک التمشط عند کل صلوة روایت کرده است کلینی در حسن
کالصحیح از عبد الله بن مغیره که از ابو الحسن ع سوال کردند از تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده
است که زینت خود را بردارید و خود را آراسته سازید نزد هر مسجدی حضرت فرمودند که از آنجمله
است شانه کردن نزد هر نمازی و صدوق در قوی کالصحیح روایت کرده است از عبد الرحمن
بن حجاج از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در تفسیر این آیه حضرت فرمودند که شانه
بدرستی که شانه کردن روزی را فراخ میگرداند و موها را نیکو میسازد و حاجتها که دارد زود بر آورد

میشود و آب پشت که منی است زیاده میشود و بلغم را قطع میکند پس ممکن است که مراد
از مسجد در آیه نماز باشد چون مشتملست نماز بر سجده یا آنکه مقصد بیمی باشد یا مراد این باشد
که هر بار که بمسجد روید شانه بکنید و هر زینتی که از شارع بما رسیده است در آیه داخلست
مثل مسواک کردن و جامهای پاکیزه پوشیدن و بوی خوش کردن و در جمعها و
و عیدها جامهای نفیس پوشیدن و سایر چیزها که خواهد آمد و ممکنست که همیشه در وقت
نماز سنت باشد جامهای نفیس پوشیدن و در نمازهای حاجت وارد شده است که
جامهای کهنه بپوشند آن مستثنی باشد چنانکه کلینی و صدوق در حدیث معتبر کالصحیح از ابو بصیر
و محمد بن مسلم روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمودند که جامهای پاکیزه غم و اندوه را میبرد و طهور است از برای
نماز و کلینی روایت کرده است در صحیح از حماد بن عثمان که نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
حاضر بودم که شخصی بحضرت عرض نمود که شما میفرمایید که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه جامهای
کهنه میپوشیدند و پیراهنی را بچهار درهم میخریدند و می پوشیدند و امثال اینها و ما میبینیم که شما
جامهای نفیس می پوشید حضرت فرمودند که در آن زمانی که حضرت امیر المومنین چنین میکردند
بد نمی نمود و امروز بد نماست و بهترین پوششها پوشش اهل آن زمان است و لیکن چون قائم
آل محمد صلوات الله علیهم خروج خواهد کرد بسیرت حضرت امیر المومنین سر خواهند کرد و امثال
این از احادیث متواتره وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که زینت
میکرده اند و با آن زینت نماز میکرده اند و این آیه را میخوانده اند که ترجمه اش اینست که بگو
یا محمد که کیست آنکه حرام کرده است زینتهای الهی را که از جهة بندگان آفریده است و روزیهای
طیب و نیکو را بگو که ما همه را از برای مومنان آفریده ایم و احادیث بسیار وارد
شده است که بهترین پوششها پنبه است و آن لباس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

و بهترین آن جامهای سفید است و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم جامهای خز
میپوشیده اند و بقیمت اعلا میخریده اند تا چهل تومان قیمت آن میشده است بعضی اوقات
و در بحث لباس خواهد آمد و احکام لباس در آنجا مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وقال
الصادق صلوات الله علیه مشط الرأس یذهب بالوباء ومشط اللحیة
یشد الاضراس و حضرت فرمودند که شانه کردن سر دفع وبا میکند و شانه کردن
ریش سخت میکند دندانهای آسیا را کلینی در قوی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
روایت کرده است که فرمودند که جامهای پاکیزه دشمنان را کور میگرداند و روغن مالیدن
فقر را و چرکنی را زایل میکند و سر را شانه کردن وبا را میبرد گفتم وبا کدامست حضرت فرمودند
که تبست و ریش را شانه کردن دندانهای آسیا را محکم میکند وقال الصادق
قد اسلک
ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما اذا سرحت لحیتک فامر المشط علی
صدرک فانه یذهب بالغم والوباء و بسند قوی کلینی از آنحضرت صلوات الله
روایت کرده است که هرگاه ریش و سر را شانه کنی پس بمال شانه را بسینه است
که دفع میکند غم و وبا را و گذشت که وبا تب است و ظاهر آنکه اگر بر بالای جامه بر سینه بمالد بفعل
بیاید وقال الصادق صلوات الله علیه من سرح لحیته سبعین مرة وعدها
مرة مرة لم یقربه الشیطان اربعین یوما و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که هر که ریش خود را هفتاد مرتبه شانه کند که حساب کند یکیک را شیطان
چهل روز نزدیک او نیاید و ظاهر آنست که شرط با خلاص باشد ولا بأس بامشاط العاج
والمکاحل والمداهن و باکی نیست از شانهائی که از استخوان فیل ساخته باشند و همچنین
سرمه دانها و روغن دانها که از استخوان فیل ساخته باشند هرچند فیل از مسوخ است لیکن
مسوخ نجس نیستند یا آنکه خصوص استخوان فیل مستثنی باشد که کراهت نیز ندارد و آن

مضمون حدیث کالصحیح است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند
از روغن دانها و شانهای استخوان فیل حضرت فرمودند که باکی نیست وقال موسی
بن جعفر صلوات الله علیه لا تمتشطوا بالعاج فانه یذهب بالوباء و کلینی در
قوی کالصحیح از حسن بن عاصم روایت کرده است که داخل شدم بر آنحضرت دیدم که آن
حضرت شانه از استخوان فیل داشتند و بآن شانه میکردند پس گفتم فدای تو گردم جماعتی
در کوفه هستند که میگویند حلال نیست شانه کردن بعاج حضرت فرمود که چرا حلال نباشد
و حال آنکه پدرم را یک شانه بود یا دو شانه از استخوان فیل پس فرمودند که شانه کنید بعاج
که دفع وبا میکند و تردید از راویست که نمیداند که حضرت یک شانه فرمودند یا دو شانه و در
حدیث قوی از موسی بن بکیر مرویست که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم را صلوات الله علیه
که شانه میکردند بشانه عاج و من آن شانه را از جهة حضرت خریده بودم و در حدیث قوی کالصحیح
از عبد الله بن سلیمان منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سوال کردم از استخوان
فیل حضرت فرمودند که باکی نیست و من شانه از آن دارم وقال الصادق صلوات الله علیه
المشط یذهب بالوباء وهو الضعف وقال الله عز وجل ولا تنیا فی ذکری ای
لا تضعفا و بسند قوی کالصحیح از آنحضرت منقول است که شانه کردن وبا را میبرد و آن
تبست و در روایت برقی از استادان خود ونا بنون شنیده است یعنی ضعف را میبرد و استشهاد
بآیه کرده است که حق سبحانه و تعالی فرموده است بموسی و هرون که در ذکر ضعیف مباشید و
سستی مکنید پس ونا بمعنی ضعف است و محتملست که برقی اجتهاد کرده باشد که ونا ظاهر
تر است و بهر تقدیر نفس متقدم است و اگر باین عنوان نیز روایت کرده باشد منافات ندارد
که هر دو را ببرد و در حدیث کالصحیح از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما وارد است که
آنحضرت فرمودند که شانه کردن وبا را میبرد و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

شانه داشتند در مسجد که چون از نماز فارغ میشدند محاسن مبارک را شانه میکردند و ممکنست
که پیشتر از نماز شانه کرده باشند و در مسجد نیز میکرده باشند و از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله منقولست که فرمودند که بسیار شانه کردن موی سر و بار ا میبرد و روزی را
فراخ میکند و قوت جماع را زیاده میکند و از محمد بن خالد برقی منقولست که بسیار
شانه کردن بلغم را تخفیف میدهد و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
ثَلٰثٌ مَنْ عَرَفَهُنَّ لَمْ یَدَعْهُنَّ جَزُّ الشَّعْرِ وَ تَشْمِیرُ الثَّوْبِ وَ نِکَاحُ الْإِمَاءِ و بسند
صحیح روایت کرده است معمر بن خلاد از ابو الحسن صلوات الله علیه و ظاهر ابو الحسن امام رضاست
و سهو واقع شده است که آنحضرت فرمودند که سه چیز است که هر که لذت یا ثواب آنرا
داند آنها را ترک نخواهد کرد یکی کم کردن مو از سر و ریش و شارب و بعضی دیگر جامه
را بر زدن که بر زمین نکشد و سیم جماع کنیزان بعنوان خامه کردن بدانکه چون تکبر و خیلا
در میان عالمیان شایع بود خصوصا در میان عرب و جامهای دراز می پوشیدند
که بر خاک میکشید حق سبحانه و تعالی حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله مخاطب
ساخت و مرا دامت بود که فرمود وَ ثِیَابَکَ فَطَهِّرْ در احادیث صحیحه از طرق ما وارد
شده است و اکثر مفسران نیز چنین تفسیر کرده اند که فَشَمِّرْ یعنی جامهای خود را بر
گردان بدامن بر زدن و این نیز احتمال دارد یکی آنکه جامه را از خاک بر دار بر
یا طرف آنرا بر کمر بند کن که بر زمین نکشد و دویم آنکه کوتاه ساز با کمر از کعب
در نگذرد و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه نظر کرد بشخصی که پیراهنی دراز پوشیده بود و بر زمین میکشید حضرت فرمودند
که این جامه طاهر نیست و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وصیت فرمودند مردی از

مردی از بنی تمیم را که زنهار لنگ و پیراهن را دراز مکن که بر زمین کشد که این صفت
متکبرانست و خداوند عالمیان دوست نمیدارد تکبر را و در حدیث کالصحیح از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که آنحضرت جوانی را دیدند که لنگش دراز بود
حضرت فرمودند که ای جوان لنگ را از خاک بردار که سبب بقای جامه است
که زود کهنه نمیشود و سبب نقا و پاکیزگیست که بتکبر مبتلا نمیشوی و در حدیث کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که شخصی را دیدند که جامه اش را بر زمین
میکشید حضرت فرمودند که خوشم نمی آید که شخصی شبیه بزنان باشد و قال الصادق
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ اِسْتَأْصِلْ شَعْرَکَ یَقِلُّ دَرَنُهُ وَ دَوَابُّهُ
وَ وَسَخُهُ وَ یَغْلُظُ رَقَبَتُکَ وَ یَجْلُو بَصَرَکَ وَ یَسْتَرِیحُ بَدَنُکَ و در حدیث موثق
کالصحیح از آنحضرت منقولست که با سحق بن عمار فرمودند که موی سرت را بر طرف ساز که چون
بار تراشیدن تا چرک و کثافت و شپش نمیشد در آن و چرکینهائی که لازمه موی گذاشتن است
زایل شود و گردنت کنده شود و روشنی چشمت زیاده شود و بدنت استراحت
کند و در روایتی دیگر از اسحق بن عمار وارد است که با آنحضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که
بسیار است که موی پشت سرم بسیار میشود و من مغموم میشوم حضرت فرمودند که ای
اسحق نمیدانی که موی پشت سر را تراشیدن غم را زایل میکند و قال رسول الله
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مَنِ اتَّخَذَ شَعْراً فَلْیُحْسِنْ وِلَایَتَهُ أَوْ لِیَجُزَّهُ و در
روایت سکونی وارد است که آنحضرت صلی فرمودند که هر که موی سر را بگذارد و میباید که آنرا
تربیت نیکو کند بشانه کردن و دفع شپش کردن و روغن مالیدن هفته دو بار
و امثال آن یا تراشد بدانکه در زمان جاهلیت موی سر میگذاشتند و اگر کسی گناهی
میکرد که میبایست او را عقوبتی کنند بتراز گذاشتن موی سر شان امتیاز تراشیدند و چون

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میخواست که این را بر طرف سازد و مقرر فرمودند که در حج
و عمره سر را بتراشند و واجب گردانیدند که مبادا سبب نفرت ایشان شود از اسلام و خود
همیشه نمی تراشیدند تا در نظر ایشان قبیح نماید و اکثر اوقات آن حضرت چهار انگشت موی میگذاشتند
تا چون نوبت بحضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم رسید ایشان نمی تراشیدند و جمعی که ایمان
حقیقی داشتند متابعت میکردند و دیگران که نمی تراشیدند ایشان را مبالغه میفرمودند که ترتیب
مو کنند و احادیث شانه کردن گذشت و همچنین شستن موی سر بخطمی و سدر اگر چه
نباشد تا آب شستن نیز نیکوست چنانکه بسند قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقول است که شستن سر از اندوه چرک میکند از سر و ازالهٔ مرضهای چشم را نیز میکند و ظاهر
احادیث این بود که سر را بگل مکروه باشد شستن و اعتقاد صدوق این بود که کراهت مخصوص
گل مصر است و بهتر آنست که بخطمی بشویند یا بآرد بوداده و غیر بوداده و سبوس و غیر آن است
بدن و سر را روغن مالیدن خصوصا روغن بنفشه مادام که نفخه نکند و خصوصا در شب چنانکه در حدیث
صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که شب روغن مالیدن بهمه
عروق میدود و در پوست جا میکند و رو را سفید میکند و در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه که فرمودند که روغن بدن را نرم میکند و ترطیب دماغ میکند با آنکه مغز سر را زیاد میکند و راه
آب را باز میکند که فضلات از چشم و بینی و گوش دفع شود و کثافت بدن را دفع میکند
و رو را شکفته میکند و در روایتی کالصحیح غم را میبرد و در حدیث کالصحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که اول که خواهی که روغن بمالی بر میان سر بگذار کف دست
با روغن را و این دعا را بخوان که اللّٰهُمَّ إنّي أسْئَلُكَ الزَّيْنَ وَالزِّينَةَ وَالمَحَبَّةَ وَأعُوذُ
بِكَ مِنَ الشَّيْنِ وَالشَّنَآنِ وَالمَقْتِ یعنی خداوندا از تو سوال میکنم که خوش اندام و با
زینت باشم و ترا دوست دارم و تو مرا دوست داری و مؤمنان مرا دوست دارند

و من ایشان را دوست دارم و پناه بتو میبرم از آنکه قبیح منظر باشم یا شوم در دنیا و عقبی
و پناه بتو میبرم از دشمنی تو و از دشمنی من مؤمنان را و دشمنی ایشان مرا و از عذاب تو در دنیا
و عقبی و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که
بهترین روغنهای شما روغن بنفشه است و بنفشه در میان روغنها مثل شیعیان ماست
در میان مردمان که از طرف شما چیزی باینجانب نمی آورند که نزد ما بهتر از روغن بنفشه باشد
و در قوی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است که بنفشه در میان روغنها مثل ائمه
معصومین است صلوات الله علیهم نسبت بمردمان و فرمودند که زیادتی بنفشه بر روغنها مثل زیادتی دین اسلام است
بر سایر دینها و نیکو روغنی است روغن بنفشه مرضهای سر و چشم را دفع میکند پس آنرا بر سر و
بدن بمالید و فرمودند که روغن بنفشه در تابستان خنک است و در زمستان گرم و دماغ را قوت
میدهد و اگر بر ابرو مالند درد سر را بر طرف میکند و اگر تب زوری آورد روغن بنفشه
آنرا فرو می نشاند مجملا فضیلت آن در اخبار بسیار وارد شده است و مکروه است که اثر
آن بر رو ظاهر باشد که براق نشود که شبیه بزنان شوند در همه روغنها و سنت است که چون از
حمام بیرون آیند بخور کنند بوهای خوش خصوصا بعود و در حدیث کالصحیح از حسن بن جهم
منقول است که دیدم که حضرت ابوالحسن (ع) بیرون آمدند و بوی بخور از آن حضرت می آمد و در حدیث
حسن کالصحیح از مرازم منقول است که در خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است
که بحمام رفتیم و چون حضرت از حمام بیرون آمدند و بر تخت کن قرار گرفتند عود سوزی آوردم
و بخور فرمودند که مرازم را بخور کنید پس من عرض کردم که اگر کسی خواهد حظ خود را از این بر میتواند
داشت حضرت فرمودند که بلی و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقول است که هر که قدرت داشته باشد خوبست که جامهای خود را بخور کند و اگر موی
گذارد سنت است که بروغن خوشبو سر را خوشبو سازد مثل غالیه چنانکه در حدیث صحیح منقول است

از معمر بن خالد که حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه مرا فرمودند که روغنی بسازم
که مشک و عنبر دران کنم پس فرمودند که در کاغذی بنویسم آیة الکرسی و الحمد و قل اعوذ برب
و قل اعوذ برب الناس و آیات دیگر ازین باب که از جهة حرز منقولست مثل آیة سخره و سوره
قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را و این کاغذ را در میان غلاف شیشه و شیشه بگذارم
پس آنچه فرموده بودند بجا آوردم و بخدمت حضرت بردم حضرت ازان روغن محاسن
مبارک را چرب میکردند و من میدیدم و منقولست که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فرمودند
که غالیه ساختند که تخمیناً چهل تومان خرج او شد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که در شبی سرد حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه متوجه مسجد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله بودند و جبه خز و ردای خز و عمامهٔ خز پوشیده بودند و خود را بغالیه معطر ساخته بودند که یکی از
شیعیان آنحضرت بآنحضرت رسید و گفت فدای تو گردم درچنین شبی با این زینت بکجا میروید
حضرت فرمودند که بمسجد جدم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله میروم بطلب خواستگاری حور العین
از خداوند عالمیان و در روایات دیگر وارد شده است که آنحضرت بدن مبارکش ضعیف بود و
بواسطهٔ دفع سرما جامهٔ خز میپوشیدند چون کرم است عمده آن بود که بیان جواز کنند چون دران
زمان صوفیه و سنیان در مذمت زینت میکوشیدند حضرات ائمه معصومین زینتها میکردند
تا ظاهر سازند که زینت جایزاست و حرام نیست و در حدیث صحیح وارد شده است که علی بن جعفر گفت
که سوال کردم از برادرم موسی بن جعفر عم که مشک در روغن جایزست کردن حضرت فرمودند که
من میکنم و باکی نیست و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مشکدانی داشتند که چون وضو میساختند بادست تر ازان
مشک بکار میبردند و چون حضرت از منزل بیرون می آمدند همه کس ازان بوی میدانست که
حضرت تشریف می آورند و غرض ازدست تر مالیدن بیان طهارت مشک باشد که توهم

نشود که چون اصل آن خونست نجس است زیرا که باستحاله پاک شده است و دیگر دغدغه نکنند
که غالب اوقات آهوی خطا ناف می اندازد و کفار می آورند زیرا که چون از مسلمانان میگیرند
پاکست و خوردنش حلالست چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است که دلالت بر طهارت
میکند و در بعضی از اخبار وارد است که مشک را در طعام میتوان کرد با آنکه اصل در اشیا حلیت است
چنانکه احادیث دران باب خواهد آمد و در احادیث متواتره وارد شده است که بوی
خوش کردن از اخلاق پیغمبران است و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله
علیه وارد است که سنت است که هر روز بوی خوش کنند و اگر نداشته باشند یک روز نه
یک روز بکنند و اگر نداشته باشند هر جمعه ترک نکنند و در حدیث است از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که دو رکعت نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد رکعت نماز بی بوی خوش
و حضرت فرمودند که در بوی خوش اسراف نیست و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
آنچه در بوی خوش صرف مینمودند بیشتر بود از آنچه در طعام صرف مینمودند و دیگر
منقولست در اخبار که الصحیح بسیار که اگر کسی بوی خوش از جهة کسی بیاورد رد
نمیباید کرد مگر بعنوان رشوه باشد که قبول آن کرده است چنانکه خواهد آمد وقال عم
الشعر الحسن من کسوة الله عز و جل فاکرموه ظاهرا از حدیث سکونی باشد
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که موی خوب از پوششهای الهیست
که خداوند عالمیان در آدم پوشانیده است پس آنرا عزت بدارید و ظاهرا مراد
ازان موی ریش است یا سر اگر بگذارید عزت بدارید بترتیبی که مذکور شد و ظاهرا
دغدغه نباشد در آنکه تراشیدن موی سر بهتر باشد و بر تقدیر صحت این حدیث حمل
بر تقیه نمودن اظهر است والله تعالی یعلم وقال الصادق صلوات الله علیه من اتخذ
شعرا فلم یفرقه فرقه الله بمنشار من نار و آنحضرت عم فرمودند که هر که موی سر بگذارد

وآنرا نشکافد بدو حصه که میان سر ظاهر شود حق سبحانه و تعالی او را بدو حصه کند بارهٔ از آتش
و پیشتر گذشت که هر زینت که از جهة سر مسح باشد چون سر باید که مسح بر بشره واقع
شود و یا بر موی مخصوص باین که بکشیدن از حد مقدم سر بیرون نرود و چون شکافته میشود
بعضی از سر را مسح میتوان کرد و بعضی از موی آن از طرفین که آنچه بر آن مسح کشیده میشود
از چهار طرف از حد پیش سر بیرون نمیرود و اکثر علما حمل بر مبالغه و کراهت کرده اند
و اینقدر مبالغه در کلام شارع متعارف نیست والله تعالی یعلم وکان شعر رسول الله
صلی الله علیه وآله وفرة لم یبلغ الفرق وموی سر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وفره بود و آن مقداریست از مو که بنرمهٔ گوش رسد و بآن مرتبه نبود که توان شکافتن
او را یعنی وفره کامل نیز نبود و ظاهر آنست که قریب بدو انگشتی بوده باشد و ممکن است از مقصود
که در وقت مسح دست بیان او کنند یا ممکنست که هر چه مقدم بوده باشد بیک انگشت نیز تا پیش
که اندکی از رستنگاه بالاتر بقدر موهم که مسح کنند صحیح باشد که بکشیدن از حد مقدم بدر نرود و چون
در حدیث کالصحیح باعتقاد علما و صحیح باعتقاد بنده وارد شده است از بقباق که گفت از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردم از شخصی که موی وفره داشته باشد آیا آنرا میشکافد
یا بحال خود میگذارد حضرت فرمودند که میشکافد و ممکنست که مراد شکافتن حال مسح باشد چون مشکلست
همیشه او را نشکافتن و ظاهر اگر آنرا بروغن چرب کنند و سعی نماید در شکافتن شکافته شود
ولیکن چون بسیار مشکلست فرق نمیکرده اند چنانکه در حدیث کالصحیح از ایوب بن هرون
منقولست که بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله موی سر را میشکافتند حضرت فرمودند که نه زیرا که موی سر آنحضرت وقتی که دراز
میشد تا نرمهٔ گوش آنحضرت میرسید و در حدیث کالصحیح از عمرو بن ثابت منقولست که بخدمت
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا فرق و شکافتن از سنت است

کفتم

گفتم سنیان را اعتقاد اینست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله فرق کردند حضرت
فرمودند که آن حضرت فرق ننمودند و هیچیک از پیغمبران مو را نمیگذاشتند که بلند
شود تا فرق توان کرد و از حدیث کالصحیح از آنحضرت ص ظاهر میشود که مویها که گذاشتند
که فرق فرمودند در وقتی بود که مصدود شدند در حدیبیه و میدانستند بسبب رؤیای صادقه
که سال دیگر داخل مسجد الحرام خواهند شد موها گذاشتند که بعد از دخول سر تراشند و در این عرض
سال فرق فرمودند پس آنکه فرمودند سنت است باعتبار آن حالت بود و پس هر که
ممنوع شود و مو بگذارد و فرق کند و اینکه سنت نیست وقتی است که آن حالت واقع
نباشد پس ظاهر شد که مو گذاشتن مطلوب نیست و اگر بگذارد و فرق کند و تربیت کند
و اگر سنت خواهد میباید که بتراشد والله تعالی یعلم وقال رسول الله صلی الله علیه
وآله حفّوا الشوارب واعفوا اللحی ولا تشبّهوا بالیهود و آنحضرت ص فرمودند که پشت
لب بالا را بچینید و ریشها را دراز کنید و شبیه یهودان مشوید که بر عکس میکنند سبیل
میگذارند و ریش میتراشند و ظاهرا در آن وقت یهودان چنین میکرده اند و چون حال نمیخواهند
که از مسلمانان امتیاز نداشته باشند بطور مسلمانان اند ونظر رسول الله صلی الله
علیه وآله الی رجل طویل اللحیة فقال ما کان هذا لو هیّأ من لحیته فبلغ
الرجل ذلک فهیّأ من لحیته بین اللحیتین ثم دخل علی النبی صلی الله علیه وآله
فلما رآه قال هکذا فافعلوا وکلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله نظر بشخصی کردند که ریش بلندی داشت حضرت
فرمودند که چه میشد اگر این مرد اصلاحی میکرد تا کوتاه میشد چون این خبر بآن مرد رسید ریش
خود را اصلاح کرد و میانه ریش کوتاه و ریش دراز پس چون بحضرت داخل شد حضرت فرمودند که همه
چنین کنید وقال رسول الله صلی الله علیه وآله ان المجوس جزّوا لحاهم

وَوَفِّرُوا شَوَارِبَهُم وَاِنَّا نَحْنُ نَجُزُّ الشَّوَارِبَ وَنُعْفِي اللِّحَا وَهِيَ الْفِطْرَةُ و آنحضرت صلوات الله
علیه فرمودند که بتحقیق که گبران ریش را میچیدند و سبیلها را بزرگ میکردند و ما مسلمان
شاربها را میچینیم و ریش را دراز میکذاریم و این فطرت اسلام است یا از سنتهای حضرت
ابراهیم است صلوات الله علیه وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَا زَادَ
مِنَ اللِّحْيَةِ عَنِ الْقَبْضَةِ فَهُوَ فِي النَّارِ و بسند کالصحیح از آنحضرت منقولست که هر چه از ریش زیاده
از یکقبضه است پس آن زیاده در آتش خواهد بود و آتش که در زیادتی افتاد در همه جا
سرایت میکند با مطلوب میت از شارع اگر یقبضه مطلوبیت بگذارند مواخذ خواهند بود
وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ رَأَيْتُ اَبَا جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَأْخُذُ مِنْ لِحْيَتِهِ فَقَالَ
دَوِّرْهَا و در کافی و للحجام یأخذ من لحیته و بسند کالصحیح از محمد منقولست که حضرت امام محمد
باقر را دیدم که مصلح اصلاح محاسن مبارک آنحضرت میکرد و حضرت باو فرمود که محاسن را مدور
کن یعنی طولانی نباشد و این نیز دلالت بر چهار انگشت میکند تخمینا چون زیاده بر آن طولانی
میشود و دلالت میکند بر آنکه اگر دیگری اصلاح کند و لیکن دلالت نمیکند صریحا که مصلح شارب را
میگرفت وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ تَقْبِضُ بِيَدِكَ عَلَى لِحْيَتِكَ وَتَجُزُّ
مَا فَضَلَ و بسند کالصحیح از آنحضرت منقولست که فرمودند که بدست خود ریش خود را
میگیری و زیادتی را میچینی و ظاهر قبضه آنست که از ابتدای ریش از اطراف باید گرفت
و چون عامه را مطلوب افتاده است زیادتی از انتهای استخوانهای لحیین که ونداهنا بر آنست
میگیرند و کاشش باین نیز اکتفا میکردند و در حدیث کالصحیح از سدیر صیرفی منقولست که حضرت
امام محمد باقر را دیدم که از هر طرف محاسن را میگرفتند و محاسن را فربه میکردند با آنکه از زیر آن
نمیگرفتند و منافی این میت حدیث حسن یا ثابت که من آن حضرت را ندیدم که سبک میکردند
محاسن مبارک خود را زیرا که حمل میکنیم سبکی را بر زیاده گرفتن از قبضه از اطراف و اما

شارب پس ظاهر هر دو حدیث نبوی صلعم که از پیش گذشت آنست که کل موی لب
بالا با سبیلها گرفته شود و در حدیث کالصحیح از عبد الله بن عثمان منقولست که من دیدم
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شارب را تمام میگرفتند تا محل روئیدن مو و در حدیث
نیکوئی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مرویست که سنت آنست که شارب را از
بگیرند تا لب بالا تمام ظاهر شود و محل روئیدن مو برسد و از این حدیث ظاهر میشود که آب
خوردن را باید گرفت و پس مو در لغت شارب را بر آنچه اطلاق میکنند و بر پشت لب بالا
اطلاق میکنند و بر مجموع اینها با سبیلها اطلاق میکنند پس آنچه معلوم است استحباب آن
چیدن آنچیز است و زیادتی را اگر کوتاه کنند ضرر ندارد و اما کوتاه کردن ریش پس
اگر قدری بماند که اطلاق ریش بر آن کنند چندان مشروع نکرده است ولیکن ترک
سنت کرده است چون سنت قبضه است و ظاهر از زیادتی بر آن زکی باشد و از هر خبر
نبوی صلعم ظاهر میشود که چیدن ریش بعنوان موی چیدن یا تراشیدن آن بد باشد و احتمال
حرمت و کراهت هر دو دارد و اگر چه ظاهر اکثر علما حرمت است چون امر را از برای وجوب میدانند
و شهید رحمه الله ذکر کرده است حرمت تراشیدن ریش را بی خلاف و کلینی رضی الله
عنه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که جماعتی بودند که ریش را
میتراشیدند و شاربها را میچ میدادند پس حق سبحانه و تعالی ایشان را بار ماهی و کلینی حکم
بصحت حدیث کرده است پس از این حدیث ظاهر شد که سبیل را نیز شارب میگویند
و احتیاط در دین ترک هر دو است والله تعالی یعلم وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ الشَّيْبُ فِي مُقَدَّمِ الرَّأْسِ يُمْنٌ وَفِي الْعَارِضَيْنِ سَخَاءٌ وَفِي الذَّوَائِبِ شَجَاعَةٌ وَ
فِي الْقَفَا شُؤْمٌ و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلعم منقولست که موی سفید در پیش سر
مبارکست و دلالت بر خوبی میکند یعنی اول مرتبه اگر ظاهر شد و در هر دو طرف ریش

نزدیک بگوش اگر ظاهر شد دلالت بر سخاوت و کرم میکند و در هر طرف سر اگر ظاهر
شود دلالت بر شجاعت میکند و از پشت سر اگر ظاهر شود شوم است و دلالت بر بدی
دارد که آن شخص ببلایی مبتلا شود وقال الصادق صلوات الله علیه اول من
شاب ابراهیم الخلیل علیه السلام وانه ثنی لحیته فرای طاقة بیضاء فقال
یا جبرئیل ما هذا فقال هذا وقار فقال ابراهیم اللهم زدنی وقارا
و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اول کسی
که موی سفید در محاسن او بهم رسید حضرت ابراهیم خلیل و حضرت آلهی بود علیه السلام
که روزی محاسن را میل داد ببالا یک تای موی سفید در آن دید پس گفت ای جبرئیل این
سفید چه چیز است جبرئیل گفت این وقار است پس ابراهیم گفت خداوندا زیاده کن وقار را
و وقار هموار است که از جا بدر نیاید که همیشه باید آلهی باشند و فکر مرگ کنند چون موی
سفید قاصد مرگ است و مشهور اینست که چون حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل بسیار شبیه
بودند بیکدیگر و اکثر مردم ایشان را از هم فرق نمیکردند حق سبحانه و تعالی ایشان را موی سفید
داد تا از یکدیگر ممتاز شوند و بروایت سکونی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست
که اول کسی که موی سفید بهم رسانید آنحضرت بود و گفت خداوندا این چه چیز است حق سبحانه
و تعالی فرمود که این نور است و توقیر و تعظیم که حق سبحانه و تعالی آن شخص را بزرگ کرده
است و امر بتعظیم او کرده است ابراهیم گفت پروردگارا توقیرم را زیاده کن وقال
صلوات الله علیه وآله من شاب شیبة فی الاسلام کانت له نورا یوم
القیمة و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وارد شده است
و نیز از جمله چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که فرمودند که هر که یک موی
از او در مسلمانی سفید بهم رسد آن موی سفید نوری خواهد بود از جهت او در تاریکی قیامت

وقال رسول الله صلی الله علیه وآله الشیب نور فلا تنتفوه و آنحضرت فرمودند
که موی سفید نور است پس آنرا مکنید و این حدیث نیز در چهار صد کلمه است وکان
علی صلوات الله علیه لا یری بجز الشیب بأسا ویکره نتفه و در روایت سکونی وارد است
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه میفرمودند که حضرت امیر المؤمنین باک نمیدیدند
که کسی بچیند موی سفید را و کراهت داشتند از کندن آن والنهی عن نتف الشیب
نهی کراهیة لا نهی تحریم لان الصادق صلوات الله علیه یقول لا بأس بجز الشمط
ونتفه وجزه احب الی من نتفه فاخبارهم صلوات الله علیهم لا تختلف فی
حالة واحدة لان مخرجها من عند الله تعالی ذکره وانما تختلف بحسب اختلاف
الاحوال پس از لفظ کراهت ظاهر شد که نهی که از آنحضرت صادر شده بود که موی سفید را
مکنید نهی کراهت است نه نهی حرمت و اگرچه کراهت را بمعنی حرمت اطلاق میکنند لیکن در
اینجا بمعنی کراهت است زیرا که در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد
شده است که فرمودند که باک نیست بچیدن موی سفید و کندن آن و چیدن نزد من
محبوبتر است از کندن پس اخبار ایشان که ائمه هدی اند که درود آلهی بر ایشان
باد مختلف نمیشود در یک حالت مثل کندن موی سفید را یکی از ائمه صلوات الله بگوید حرام است و یکی
بگوید که مکروه است بلکه ممکن است که یکی نهی کند و یکی بگوید که مکروه است یا حرام است و
بیان آن نهی باشد چون نهی از جهت کراهت و حرمت هر دو می آید مثل اینجا زیرا که ائمه
هر چه میگویند از جناب اقدس آلهی میگویند که از وحی بحضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله بایشان رسیده است و در علم آلهی اختلاف نمیباشد بلی ممکنست که مختلف شود
بحسب اختلاف احوال مثلا بگویند که میته حرام است حال غیر ضرورت یا در جائی که تقیه
باشد بگویند که پارا بشویند و در غیر تقیه بگویند که پارا مسح کشید و مثال اینها که اشتباه

در هر موضعی آنچه انسب است مذکور خواهد شد پس ظاهر شد که کندن موی سفید کراهتش
بیشتر است از چیدن وچیدن نیز مکروه است و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان
و در حدیث کالصحیح از ابو بصیر وغیر او منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که فرمودند که از جمله تعظیم الهی است تعظیم مسلمانی که یک موی سفید در اندام او باشد و در احادیث
کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وارد شده است که هر که تعظیم کند شخصی را
که یکموی سفید در اندام او بهم رسیده باشد حق سبحانه وتعالی او را از فزع وخوف ایمن گرداند در
روز قیامت و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که
فرمودند که از جمله تعظیم الهی است تعظیم مؤمنی که موی سفید داشته باشد و هر که مؤمنی را تعظیم
کند تعظیم الهی کرده است و هر که سبک سازد مؤمنی را که یکموی سفید داشته باشد حق سبحانه
وتعالی برو مسلط گرداند کسی را که او را سبک سازد پیش از مردن او و احادیث در تعظیم پیران
بسیار است وقال الصادق صلوات الله علیه اربع من اخلاق الانبیاء علیهم السلام
التطیب والتنظیف بالموسی وحلق الجسد بالنورة وکثرة الطروقة وحضرت فرمودند
که چهار چیز است که از سنت وطریقه پیغمبران است بوی خوش کردن وبا ستره بدن را
یا سر را پاک کردن و بدن را بنوره تراشیدن وبسیار جماع کردن وظاهرا سهوی شده
که مناسب آنست که تراشیدن با ستره باشد وپاک کردن بنوره وممکن است که
مجازا واقع شده باشد و در حدیث صحیح از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه
وارد شده است که سه چیز است که از اخلاق حضرات انبیاست بوی خوش کردن ومو را
از بدن دور کردن یا شارب را نیز گرفتن وبسیار جماع کردن واین حدیث شامل
آن چهار هست و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است
که چهار چیز از اخلاق پیغمبرانست بوی خوش کردن وبسیار جماع کردن ومسواک کردن

وخضاب بستن ریش وسر واحادیث متواتره وارد شده است درین چهار که طریقه
انبیاست وقال الصادق صلوات الله علیه قلموا اظفارکم یوم الثلثاء
واستحموا یوم الاربعاء واصیبوا من الحجامة حاجتکم یوم الخمیس وتطیبوا
باطیب طیبکم یوم الجمعة سلیمان جعفری از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله
علیه روایت کرده است وسند صدوق بکتاب او صحیح است که حضرت فرمودند که در روز
سه شنبه ناخنها را بگیرید و در روز چهارشنبه بحمام روید واگر محتاج بحجامت باشید در روز
پنجشنبه حجامت کنید وبوی خوش کنید بهترین بوهای خوش در روز جمعه واین حدیث
دلالت میکند بر آنکه در سه شنبه نیز ناخن گرفتن خوبست همچنانکه در پنجشنبه وجمعه وشنبه
خوبست وهر زینت که هفته دو مرتبه ناخن گرفتن بهتر باشد در جمعه وسه شنبه واگر کسی
اشغال عبادتش بسیار باشد در روز پنجشنبه بگیرد وبهتر است واگر در جمعه او را فراموش شود
در شنبه بگیرد و در احادیث کالصحیح وارد شده است که حجامت در آخر روز سه شنبه
خوبست و در روز سه شنبه خوبست و در روز چهارشنبه نیز خوبست بقصد مخالفت
اصحاب طیره که چهارشنبه را شوم میدانند بعد از خواندن آیة الکرسی و دیگر وارد
شده است که هر روز که خون زیادتی کند حجامت کن وآیة الکرسی بخوان وهر روزی
که خواهی حجامت کن وظاهر امراد از حجامت خون رفتن باشد خواه بعنوان حجامت
یا زرو یا فصد وچون دران اوقات حجامت بیشتر شایع بود و در واقع ضرر پیش
کمتر است ونفعش بیشتر وبنابرین فصد کم واقع شده است در اخبار واگر در روز چهارشنبه
آخر ماه خون نگیرند بهتر است اگر از چهارشنبه آخر ترسند واما بوی خوش کردن
همه روز سنت است واگر میسر نباشد یکروز نه یکروز والا روز جمعه البته مستحب موکد است
وبعضی از احادیث در بوی خوش کردن گذشت انشاء الله بیشتر نیز خواهد آمد در بحث

جمعه انشاء الله تعالى باب غسل الميت بابى است در بيان غسل ميت
و ساير احكام متقدمه بر غسل و متاخره از ان حتى آنكه نماز ميت را درين باب ذكر كرده است
واكثر در باب صلوة ذكر ميكنند و چون متعارف نزد محدثان كه درين باب احكام
بيمار را ذكر ميكنند ناچار است از ذكر بعضى از اخبار واگرچه مصنف متفرقة ذكر بعضى از آنها
درين كتاب كرده است از انجمله رئيس المحدثين وثقة الاسلام والمعظم بين الخاص والعام
محمد بن يعقوب الكليني الرازي در حديث صحيح روايت كرده است از عبد الله بن سنان
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه روزى حضرت سيد الانبياء والمرسلين صلى الله
عليه وآله رو بجانب آسمان فرمودند وتبسمى كردند از انحضرت سوال كردند كه يا رسول الله
سر بالا كردن وتبسم فرمودن چه بود حضرت فرمودند كه تعجب نمودم از آنكه دو فرشته
از آسمان بزمين آمدند وطلب مينمودند بنده مؤمن را در جاى نمازش كه هميشه در آنجا
نماز ميكرد وتا اعمال شب و روز او را بنويسند او را در جايگاه نمازش نيافتند پس
برگشتند وبجاى خود رفتند وگفتند خداوندا رفتيم كه اعمال بنده ترا بنويسيم ديديم كه
بيمار است برگشتيم پس حق سبحانه وتعالى فرمود كه همان اعمالى كه ميكرد در حالت صحت
در نامه عمل او بنويسيد از خوبيها مادام كه در بند منست چون من او را بيمار كرده ام و
مانع اعمال او شده ام بر من لازم است كه مزد دهم او را كه كرده بگذارم وقبول كنم و در صحيفه كامله
حضرت سيد الساجدين اين مضمون را در دعاى مرض بفصاحت وبلاغتى بيان فرموده اند
كه فوق آن تصور نتوان كرد واز حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وآله منقولست كه چون
مؤمن بضعف پيرى مبتلا شود حق سبحانه وتعالى امر ميفرمايد فرشتگان را كه بنويسند اعمال
او را كه هر عملى از اعمال خير كه اين بنده در حالت صحت وجوانى ميكرده است در نامه عمل
او بنويسند وهمچنين در حالت مرض ميفرمايد كه هر عملى كه در حالت صحت ميكرد در نامه

عملش

عملش بنويسند ودر حديث كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد است
كه ملكين كه موكلند بر بنده در وقت هر شامى كه باسمان ميروند حق سبحانه وتعالى ميفرمايد
كه چه خبر نوشتيد از جهة بنده مؤمن من در بيمارى او ايشان گويند كه شكايت نوشتيم
چون هر كه بر و وارد ميشد ميگفت به بيمارى مبتلا شده ام كه هيچ كس بآن مبتلا نشده است
ومثال اين پس خداوند عالميان فرمايد كه انصاف نباشد كه خود بنده را در زندان بيمارى
كرده باشم ومنع كنم او را از شكايت بنويسيد از جهة بنده من هر عملى از اعمال خير كه در حالت
صحت ميكرد وهيچ گناه بر و منويسيد تا در حبس منست چون من او را حبس كرده ام
واز اين باب احاديث معتبره بسيار وارد شده است وانشاء الله تعالى در شرح صحيفه كامله مذكور
خواهد شد ودر حديث حسن كالصحيح وقوى كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه وارد است
كه بيدار بودن يكشب از جهة بيمارى يا درد دندان يا درد چشم ديگران نزد حق سبحانه وتعالى فضيلت
واجرش عظيم تر است از عبادت يكساله كه شب و روز مشغول عبادت باشد واز انحضرت صلوات الله
عليه منقولست كه يكشب تب برابر است با عبادت يكساله و دو شب تب برابر است با عبادت
دو ساله وسه شب تب برابر است با عبادت هفتاد ساله و در روايتى كالصحيح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله عليه منقولست كه يكشب تب كفاره گناهان گذشته وآينده است وظاهرا نسبت
باشخاص واحوال مختلف شود چنانكه در روايت كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
عليه وارد شده است كه هر كه يكشب بيمار باشد وآن بيمارى را نعمت الهى داند وشكر آن نعمت
بجا آورد چنانست كه شصت سال عبادت الهى كرده باشد ودر حسن كالصحيح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله عليه ودر قوى كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه
وارد است كه فرمودند كه هر كه سه روز بيمارى بكشد وآنرا بپوشاند وبكسى نگويد بيمارى را
خود را حق سبحانه وتعالى بدل كند او را گوشتى بهتر از آن گوشت كه ميبرد بسبب مرض

و خونی بهتر و پوستی بهتر و مویی بهتر کرامت فرماید که در آنها گناه نکرده باشد و در
حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است
که خداوند عالمیان میفرماید که هر که یک شب بیمار شود و بجمعی که بعیادت او می آیند شکایت
مرض خود را نکند گوشت و خون و پوستی بهتر او را عطا کنم پس اگر او را ببرم بجوار رحمت
خود برم و اگر شفا دهم گناهان او را عفو کنم و شفا دهم و در حدیث حسن کالصحیح از جمیل از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که اگر کسی بگوید که امروز تب دارم و دوش
خواب نکردم شکایت نیست چه راست گفته باشد و شکایت آنست که بگوید ببلایی مبتلا
شده ام که هیچکس بآن مبتلا نشده است یا بیماری که بمن رسیده بهیچکس نرسیده است
و در حدیث صحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما منقولست که
آنحضرت فرمودند که هر یک از شما که بیمار شوید برادران مؤمن خود را اعلام کنید تا شما را
عیادت کنند که هر مؤمنی را اقلا یک دعای مستجاب هست شاید که آن نصیب شما شود و
در حدیث حسن کالصحیح باعتقاد علما و اکثر ایشان باعتقاد بنده صحیح است و لیکن بقانون متاخرین
این نحو ذکر میکنیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سزاوار آنست که هر یک
از شما که بیمار شوید برادران مؤمن را اعلام کنید که بیمار شده اید تا ایشان بعیادت شما بیایند
تا ایشان ثواب یابند و شما نیز ثواب بیابید که سبب ثواب ایشان شده اید و
بسبب همین در نامه عمل شما حسنه می نویسند و ده درجه بلند میکنند و ده گناه محو میکنند
و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که چون بعیادت مؤمنان روید از ایشان سؤال
کنید که از جهت شما دعا کنند که دعای بیماران مثل دعای فرشتگانست و چون در مرض گناه
نمی نویسند و مستجابست البته و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که هر که عیادت کند بیمار را در اول روز حق سبحانه و تعالی از

عقب

عقب او بفرستند هفتاد هزار فرشته و از جهت او استغفار کنند تا شام و اگر در شام
بعیادت بیمار رود هفتاد هزار فرشته مشایعت او کنند و استغفار کنند از جهت او تا صبح
و چون نزد بیمار بنشیند رحمت الهی او را فرا گیرد و گناهان او آمرزیده شود و درجات
او عالی شود و در حدیث صحیح از صفوان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند که هر گاه شخصی بعیادت مسلمانی رود حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته
مقرر سازد که فرا گیرند خانه او را و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر گویند خداوند عالمیان را
تا روز قیامت و نصف این ثوابها از جهت آنکسی است که بعیادت بیمار رفته است و این
هفتاد هزار غیر آن هفتاد هزار سابقست بحسب ظاهر و در چند حدیث کالصحیح از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد است که حق سبحانه و تعالی
هفتاد هزار فرشته میفرستد که از جهت او استغفار کنند از صبح تا شام و از شام تا صبح و از عیادت
تا آن ساعت فردا و رحمت الهی او را فرا گیرد و در بهشت او را خریفی بدهند پرسیدند از حضرت
که خریف چه چیز است حضرت فرمودند که آنقدر جا بدهند که چهل سال راه سوار تند رو باشد
و در چند حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که هر که مؤمنی را
بمحض رضای الهی عیادت کند حق سبحانه و تعالی فرشته را مقرر سازد که تا در قبر باشد او را عیادت
کند و از جهت او طلب آمرزش کند تا روز قیامت و احادیث در این باب بسیار است
با آنکه عیادت بیمار زیارت مؤمن است و بیمار خشنود میشود و حق برادری را بجا آورده
و با بیمار مهربانی کرده است و مصافحه و معانقه بجا می آورد و اگر حاجتی دارد حاجت او را برمی
آورد و غم او را زایل میکند و بیمار پرستی میکند و سایر چیزهایی که هر یک ثوابهای غیر متناهی
دارد که اگر از هر یک شمه مذکور شود بجاست از آنجمله در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله منقولست که آنحضرت فرمودند که هر که بزیارت برادر مؤمنش رود

بخانهٔ او حق سبحانه و تعالی میفرماید که مهمان منی و بزیارت من آمدی بر من واجبست که مهمانی
تو کنم و بهشت را واجب کردانیده‌ام از جهة تو بواسطهٔ محبتی که داری و اظهار کردی بر برادر مؤمنت
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که هر که بزیارت برادر
مؤمن رود در منزل او که باشد از جهة رضای الهی چنان باشد که زیارت خدا کرده است یعنی بخانهٔ خدا
رفته است و بر حق سبحانه و تعالی لازم است که گرامی دارد کسی را که بزیارت او رود و یا آنکه
چون از جهة رضای الهی رفته است گویا خدا را زیارت کرده است چنانکه در متعارفات
هر که تعظیم بندهٔ شخصی میکند تعظیم آن شخص کرده است و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه وارد شده است که هر که زیارت برادر مؤمن خالصاً لله کند حق سبحانه و تعالی او را ندا فرماید
که ای بندهٔ زیارت کننده بندهٔ من خوشا حال تو و گوارا باد بهشت از برای تو و در
حدیث صحیحی وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی را بهشتی هست
که از جهة مقربان خود ساخته است و داخل نمیشود در آن بهشت مگر سه کس اول کسی که اقرار
کند بحق اگر چه حق بجانب خصم او باشد و دوم کسی که زیارت برادر مؤمن کند محض رضای
الهی و سیم کسی که برادر مؤمن را بر خود مقدم دارد در همه چیز لله تعالی و در حدیث حسن
کالصحیح و موثق کالصحیح و قوی کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و حضرت امام
محمد باقر صلوات الله وارد است که فرمودند که هر که زیارت کند برادر مؤمن را از جهة رضای الهی نه
از جهت غیر او و غرضش ثواب الهی و مراتب عالیه باشد حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار
فرشته موکل کردانند از آن وقتی که از خانه بیرون می‌آید تا بخانه میرود که همه میگویند خوشا
حال تو و خوشا بهشت از برای تو از برای خود در بهشت مهیا ساختی منزلها و چه قسم منزلها
و شما زیارت کنندگان خداوندید و لشکر پروردگارید پس پرسیدند از حضرت
که هر چند راه دور باشد فرشتگان می‌آیند حضرت فرمودند که بلی اگر چه یکساله راه باشد

زیرا که حق سبحانه و تعالی بخشنده است و فرشتگان بسیارند مشایعت میکنند او را
تا بمنزل خود آید و امثال اینها از احادیث در فضیلت زیارت مؤمن بسیار است و از مجموع
ظاهر میشود که آنچه بکار می‌آید آنست که خالص از برای حق سبحانه و تعالی باشد و از بسیاری
ازین اخبار و غیر اینها از احادیث متواتره ظاهر میشود که قصد ثواب منافات با اخلاص
ندارد و ظاهرا این نسبت بعوام است و نسبت بخواص مضر است چنانکه گذشت و خواهد
آمد و در حدیث صحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هر گاه دو مؤمن ملاقات
کنند یکدیگر را و مصافحه کنند که دست یکدیگر را بگیرند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و رحمت
بایشان کند و گناهان از روی ایشان بریزد تا از یکدیگر جدا شوند و در حدیث صحیح از حضرت
صلوات الله علیه منقولست که مصافحهٔ مؤمن بهتر است از مصافحهٔ فرشتگان و در حدیث حسن
کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که کسی وصف عظمت
الهی نمیتواند کرد و چگونه وصف توان کرد او را و حال آنکه خود فرموده است که و ما قدروا الله
حق قدره یعنی کسی نرسیده است بذات مقدس و صفات مقدسهٔ او که عین ذات مقدس
اوست چنانکه حق معرفت اوست و هر چه تصور کنی از بزرگی الهی او از آن بزرگتر است و
همچنین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را وصف نمیتوان کرد و چگونه وصف توان
کرد بنده‌ای را که او را از هفت حجاب گذرانیدند و ظاهرش هفت آسمان است و خواهد
آمد حجب معنویه در تکبیر احرام و طاعت او را در زمین بمنزلهٔ طاعت خود کردانید که من
یطع الرسول فقد اطاع الله و فرموده که و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر چه را
پیغمبر من بگوید شما بآن عمل کنید و آنچه را نهی کند ترک کنید و هر که طاعت او کند اطاعت
من کرده است و هر که عصیان او کند عصیان من کرده است و با او تفویض نمودم که هر چه او گوید
بآن عمل کنید و دیگر ما که ائمهٔ معصومینیم وصف ما را نمیتوان کردن و چگونه وصف توان

کرد جمعی را که حق سبحانه و تعالی مطلق رجس و شک را از ایشان برداشته است و دیگر مومن را
وصف نمیتوان کرد و چگونه وصف توان کرد مومن را و حال آنکه چون برادر مومن خود را ببیند
و با او مصافحه میکند تا در مصافحه اند نظر شفقت و رحمت الهی بسوی ایشان هست و
گناهان از روی ایشان میریزد چنانکه برگ از درختان و بر این مضمون احادیث
صحیحه و کالصحیحه وارد است و دلالت بر تعویض میکند و خواهد آمد ان شاء الله در مبحث نماز
نیز و در احادیث حسنه کالصحیح و قویه کالصحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما وارد شده است که در وقت مصافحه فشردن دست یکدیگر را مطلوبست و همین که از هم
جدا شوند اگرچه دور درختی گردند باز مصافحه سنت است و چون بهم رسند اول سلام کنند
و بعد از آن مصافحه کنند و چون از یکدیگر جدا شوند بگویند که غفر الله لکم و لوالدیکم و هرگاه
که محبت او برادر مومنش بیشتر است نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر است و در وقتی که باهم خلوت
میکنند فرشتگان نویسنده عمل ایشان دور میروند که شاید ایشان را سری باشد که نخواهند
که ما بدانیم اگرچه عالم السر و الخفیات میدانند و مصافحه کینه کهنه را میبرد و در حال جنابت نیز مصافحه
مطلوبست و ظاهرا از نماز نیز سنت باشد باهم و مرد و زن محرم را سنت است و نامحرم را
از زیر جامه مطلوبست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
عرض نمودند که مرد مصافحه میتواند کرد زن نامحرم را حضرت فرمودند که نه مگر از زیر جامه و در امثال
آن که دستش بدست او نرسد و حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه از سماعه منقولست که پرسیدم از حضرت که مرد با زن مصافحه میتواند کرد حضرت
فرمودند که حلال نیست مرد را که مصافحه کند با زنی مگر زنی که محرم او باشد و نتواند او را نکاح کند
مثل خواهر یا دختر خواهر یا مانند اینها از محارم اما زنی را که تواند خواست با او مصافحه نکند مگر
عقب جامه و نفشارد دست او را و این در صورتی است که خوف تلذذ و ریبه نباشد

که دران

که دران صورت البته حرام است و احادیث دیگر وارد شده است که در کتاب
نکاح خواهد آمد و در حدیث موثق کالصحیح از اسحق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد است که هرگاه دو مومن یکدیگر را ملاقات کنند و دست در
گردن یکدیگر کنند رحمت الهی ایشان را فرو میگیرد و اگر هم را در بغل گیرند و قصد ایشان
رضای الهی باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیوی نداشته باشند خطاب میرسد
بایشان که گناهان شما آمرزیده شد من بعد عمل را از سر گیرید و کار بد مکنید و چون شروع
در گفتگو میکنند فرشتگان به یکدیگر میگویند که دور شوید شاید که ایشان را سری باشد که حق سبحانه و تعالی
بر ایشان پوشانیده باشد آن را گفتم فدای تو گردم پس در آن وقت بر ایشان ملائکه نمی نویسند
و حال آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده کان سخنی نمیگویند مگر آنکه نزد او ناظری حاضر هست
پس حضرت آهی بر دل از سینه کشیدند و گریه افتادند تا آنکه محاسن مبارک آنحضرت تر
شد و فرمودند که ای اسحق غرض الهی از دور کردن فرشتگان تعظیم مومنست و اگر ایشان
نشنوند و ننویسند خداوندی که عالم السر و الخفیات است میداند و بر ایشان حفظ مینماید و در
حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است
که هر مومنی که بزیارت برادر مومن خود رود و حق برادر مومن را داند حق سبحانه و تعالی بنویسد
از جهت او بعدد هر گامی یک حسنه و محو کند یک گناه و بلند گرداند یک درجه او را و چون
در خانه او را بزند درهای آسمان جهت او گشوده شود و چون یکدیگر را ملاقات کنند و مصافحه
کنند و دست در گردن یکدیگر کنند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و رحمت فرماید
و فخر نماید بایشان با فرشتگان و فرماید که نظر کنید باین دو بنده من که بزیارت یکدیگر
کردند و باهم محبت نمودند از جهت رضای من و بر من لازم است که ایشان را باتش دوزخ
عذاب نکنم بعد از این کاری که ایشان کردند پس چون از یکدیگر جدا شوند مشایعت

کنند و فرشتگان زیارت کننده را بعدد هر نفس و گامی که برداشته است و بعدد
هر سخنی که با او کرده است و این فرشتگان او را حفظ نمایند از بلاهای دنیا و مهلکهای
روز قیامت تا شب آینده و اگر درین میان بمیرد او را حساب نکنند و اگر آن مؤمنی
که بزیارت او آمده است این مؤمن حق زیارت کننده خود را بداند و تعظیم او بکند
از استقبال و مشایعت و ضیافت و غیر اینها هر ثوابی که بزایر کرامت کردند بمزور نیز
کرامت خواهند کرد و ظاهرا دست بر دن کردن و بغل گرفتن وقتی است که بعید
عهدی شده باشد و مدتی گذشته باشد که هم را ندیده باشند خصوصا اگر از حج یا از زیارات
ائمه هدی صلوات الله علیهم برگشته باشند چنانکه در تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
موجود است که آنحضرت از آبای بزرگوار خود از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
روایت کرده است و عامه نیز روایت کرده اند در صحاح خود که چون حضرت جعفر طیار از حبشه
می آمدند در روز فتح خیبر با آنحضرت رسیدند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و
دوازده گام استقبال او فرمودند و دست در گردن او کردند و میان هر دو چشم او را
بوسیدند و گریستند از خوشحالی و فرمودند که نمیدانم بکدام یک ازین دو نعمت خوشحال باشم
آیا بآمدن تو ای جعفر یا بفتحی که حق سبحانه و تعالی مرا کرامت فرمود بر دست برادرت و باز گریستند
از خوشحالی و در باب سفر حج و غیر آن نیز خواهد آمد و ازین خبر و اخبار دیگر نیز ظاهر میشود که مؤمنان
پیشانی هم را ببوسند و بر رو نیز وارد شده است و لب را نبوسند مگر لب زن و
طفل صغیر را و در حدیث حسن کالصحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که فرمودند که نمیتوان بوسید سر کسی را و دست کسی را الا سر و دست حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله یا کسی که مقصود از و حضرت رسول الله باشد مثل ائمه معصومین باجماع علما و مثل
سادات باعتبار انتساب خویشی و فرزندی آنحضرت و مثل علماء صالحین باعتبار وراثت



آنحضرت بر احتمالی که خالی از قوتی نیست پس اگر دست ایشان را ببوسند این قصد کنند
که دست ایشان را میبوسیم باعتبار انتساب ایشان بآنحضرت صلعم و دور نیست که
صلحا را توان دست بوسید باعتبار متابعت ایشان آنحضرت و اگر دست غیر معصوم را
نبوسند بهتر است چنانکه در حدیث قوی کالصحیح وارد است از علی بن مزید که داخل
شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و دست آنحضرت را بوسیدم
حضرت فرمودند که بدرستی که خوب نیست دست بوسیدن مگر نبی یا وصی نبی را
و در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که آنحضرت فرمودند
که هر که مؤمنی را خوشحال گرداند پس بتحقیق که مرا خوشحال گردانیده است و هر که مرا مسرور
گرداند حق سبحانه و تعالی را مسرور گردانیده است یا معنی که سرور حضرت سرور خداست و از
برای خداست یا آنکه حق سبحانه و تعالی ثواب غیر متناهی باو کرامت کند که ثمره سرورست
و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حق سبحانه
و تعالی وحی کرد بحضرت داود علیه السلام که بسیار است که بنده از بندگان حسنه نزد من آورد
و من بهشت را برو مباح میکنم که در هر جای بهشت که خواهد ساکن شود و در حدیث صحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که بهترین اعمال نزد حق سبحانه و تعالی خوشحالی است که
بدل مؤمنی برسانی بآنکه او را سیر گردانی یا غم او را برطرف سازی یا دین او را ادا نمائی
و در حدیث حسن وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حق تعالی
مؤمن را از قبر بیرون آورد صورت مثالی پیش پیش او رود و چون مؤمن بهولی از
هولهای قیامت رسد آن مثال او را گوید که مترس و اندوهناک مباش و بشارت باد ترا
بسرور و خوشحالی و کرامتهای الهی تا او را در مقام حساب بدارند و حق سبحانه و تعالی او را حساب
کند حساب آسان و امر کند او را به بهشت رفتن و متوجه بهشت شود و مثال پیش پیش او باشد

پس مؤمن بآن مثال گوید که تو چه شخصی بودی که با من از قبر بیرون آمدی و همیشه
مرا بشارت میدادی بخوشحالی و کرامت الهی تا آنکه عاقبت بهشت رسیدم بگو تو کیستی
گوید من سرور و خوشحالیم که در دار دنیا برادر مؤمنت را بآن خوشحال ساختی حق سبحانه و تعالی
مرا از آن آفریده است تا ترا خوشحال گردانم و در حدیث قوی کالصحیح از ابان بن تغلب
و کالصحیح از حکم بن مسکین نیز از آنحضرت صلوات الله علیه قریب باین وارد شده است
و بعد ازین در کتاب تجارت نیز خواهد آمد و احادیث ثواب قضای حاجت مؤمنان
در کتاب حج خواهد آمد و در اخبار کالصحاح از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله
وارد است که خلایق عیال حق سبحانه و تعالی اند پس محبوبترین خلایق نزد حق سبحانه و تعالی کسی است
که نفع بعیال الهی بیشتر رساند و از آنحضرت صلعم پرسیدند که محبوبترین خلایق نزد حق سبحانه و تعالی
کیست حضرت فرمودند که هر که نفع او بمردم بیشتر رسد و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که
هر که غم مسلمانان ندارد او مسلمان نیست و هر گاه فریاد رسی خواهد و کسی بشنود و فریاد او را
و مدد او نکند مسلمان نیست و فرمودند و فرمودند که هر که بلای آید یا آتشی را از مسلمانان دفع کند
بهشت او را واجب شود و آنحضرت صلعم فرمودند که بهترین عابدان کسی است که کینه مسلمانان
نداشته باشد و خیرخواه مسلمانان باشد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که بر تو باد که از برای خدا خیرخواه خلایق باشی که در روز قیامت ثواب هیچ عملی باین ثواب
نمیرسد و در حدیث صحیح از حضرت کلام الله الناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما منقولست
که فرمودند که مؤمن با مؤمن مانند اعضای یک بدنند که هر یک زینت دیگریست و بکار دیگری
می آید و اگر عضوی بدرد آید باقی اعضا نیز الم آن را می یابند و روحهای ایشان از یک طینت
مخلوق شده و بدرستی که روح مؤمن بجناب اقدس الهی ربطش بیشتر از شعاع آفتاب است بآفتاب
و در حدیث صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که مؤمن برادر مؤمنست چشم اوست

و دلیل و راهنمای اوست و او را خیانت نمیکند و ظلم نمیکند و بدخواه او نیست و خلف
وعدهٔ او نمیکند و در حدیث صحیح از آنحضرت منقولست که مسلمانان برادران یکدیگرند
برادران خود را ظلم نمیکنند و او را در بلاها نمیگذارند بلکه مدد میکنند و در حدیث صحیح از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که جمعی از مسلمانان بسفری رفتند و راه را گم کردند
و تشنگی بر ایشان غلبه کرد و بزیر سایه درختان قرار گرفتند دیدند که مرد پیری سفید پوش
نزد ایشان آمد و گفت برخیزید این آبست و باکی نیست بر شما ایشان برخواستند
و آب خوردند و سیراب شدند و باو گفتند که تو کیستی که حق سبحانه و تعالی ترا رحمت
کند او گفت که من از جنیانم که با حضرت سید المرسلین بیعت کرده ام و از آنحضرت صلوات الله
علیه و آله شنیده ام که مؤمن برادر مؤمنست و چشم اوست و راهنمای اوست پس روا
نباشد که من بحال شما مطلع شوم و بگذارم که هلاک شوید و در حدیث صحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه وارد شده که بر مؤمنان لازمست که سعی بسیار کنند در اتحاد و آمد و رفت
و مدد یکدیگر کردن بر مهربانی و احسان کردن بمال خود بر محتاجان و همه با هم مهربانی کردن
تا چنان باشند که حق سبحانه و تعالی شما را بآن امر فرموده است که رحماء بینهم همه بر هم رحمت
کنند و هرچه را نخواهند که اعانت ایشان کنند غم آن داشته باشند که از جانب
دیگر جهت ایشان سعی کنند چنانکه انصار در زمان حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله
سر میکردند با مهاجران اهل مکه و غیر ایشان و حق سبحانه و تعالی مدح ایشان را فرموده است
که و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة یعنی دیگران را بر خود مقدم میدارند هر چند خود
بآن احتیاج داشته باشند و در احادیث صحیحه از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده
که آنحضرت باصحاب خود مکرر میفرمودند که از حق سبحانه و تعالی بترسید و همه برادران باشید
و با یکدیگر نیکی کنید و با هم دوستی کنید از جهة رضای الهی و با هم نزدیکی کنید

دیگر بیکدیگر رحم کنید و زیارت یکدیگر کنید و هم را ملاقات کنید و احادیث ما را بیکدیگر
نقل کنید و مذهب تشیع را زنده کنید بآن و در حدیث صحیح از عیسی بن ابی منصور که
من و عبد الله بن ابی یعفور و عبد الله بن طلحه در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه بودیم که حضرت رو بعبد الله بن ابی یعفور کردند و عرض نمودند که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرمودند که شش خصلت است که هرکه این شش خصلت در و بوده باشد
فردای قیامت از جمله صاحبان دست راست عرش باشد که حق سبحانه و تعالی مدح ایشان را
در قرآن مجید کرده است عبد الله گفت فدای تو گردم آن شش خصلت کدام است
حضرت فرمودند که آنست که از برای برادر مسلمان خود دوست دارد چیزی را که از
جهة عزیزترین اهل خود دوست میدارد و نخواهد از جهة برادر مسلمان خود چیزی را که نخواهد
از جهة عزیزترین اهل خود و آنچه شرط دوستی است بجا آورد پس عبد الله بگریه افتاد و
گفت چگونه کند حضرت فرمودند که ای پسر ابی یعفور هرگاه خیرخواه ایشان است تا میتواند
در دفع غم ایشان بکوشد و اگر خوشحال باشند او خوشحال خواهد بود و اگر اندوهناک
باشند او اندوهناک خواهد بود و اگر چیزی داشته باشد یا فرجی که غم او را بآن برطرف
کند بکند و اگر نه از جهة او دعا کند که این شش خصلت تعلق بشما دارد و سه چیز خصلت تعلق بما پس

سه چیز

چون حضرت صلوات الله علیه سه چیز ایشان را فرموده بودند فرمودند که سه چیز ما آنست که فضیلت
ما را بر عالمیان بدانند که مستلزم معرفت امامتست و دویم آنکه از عقب ما بیایند یعنی متابعت
ما کنند و سیوم انتظار کشیدن عاقبت ما را که حق سبحانه و تعالی ایشان را وعده فرموده است
پس جمعی که چنین باشند نزد انبیا و اوصیا خواهند بود و جمعی که رتبهٔ ایشان از جماعت
پست تر باشد از نور ایشان روشنی یابند و امّا آن جماعتی که از دست راست عرش
خواهند بود اگر جمعی که از ایشان پست ترند رتبهٔ آنها را ببینند زندگانی ایشان گوارا باشد

بر ایشان

بر ایشان از بسیاری فضل ایشان پس عبد الله گفت که چرا ایشان را نه بینند
و حال آنکه ایشان از دست راست عرش خواهند بود حضرت فرمودند که
ای پسر ابی یعفور ایشان بسبب انواری که حق سبحانه و تعالی بایشان کرامت
کرده است محجوب باشند نشنیده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرموده است که حق سبحانه و تعالی را خلقی چند هست که ایشان در دست راست
عرش باشند و دست راست انبیا و اوصیا گندوی ایشان از برف سفیدتر باشد
و از آفتاب چاشت روشن تر و پرسند خلایق که ایشان کیستند با ایشان گویند
که اینها جمعی اند که با یکدیگر محبت کرده اند بجلال الله که حق سبحانه و تعالی بایشان داده بود و امّا
وعده عاقبت ایشان درین آیه است که وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض یعنی حق سبحانه و تعالی وعده داده است جماعتی را از شما که ایمان بخدا و رسول آورده اند
و اعمال صالح کرده اند که ایشان را خلیفه خود سازد در زمین و تمکین دهد از برای ایشان آن
دینی را که خود از جهة ایشان راضی شده است و مبدل سازد ایشان را بدل از خوف
ایمنی که همگی عبادت من کنند و هیچ شرک نیاورند و احادیث متواتره از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین وارد است که این در زمان خروج قایم آل محمد
صلوات الله علیهم خواهد بود چون تا زمان آنحضرت خوف مسلمانان از کفار
زایل نشده است تا حال و نخواهد شد و خلافی نیست در میان شیعه و سنّی
که مهدی خروج خواهد کرد و در صحاح ایشان نیز متواتر است و آنکه بلفظ جمع نیز واقع شده
است بنابر آنست که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم همه زنده خواهند شد
و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه با اولیاء الله که در خدمت حضرتند جهاد خواهند
فرمود و ائمه هدی در اطراف عالم هدایت عالمیان خواهند کرد و حق سبحانه و تعالی در آیه دیگر

فرموده است که ویوم نبعث من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون
یعنی روزی باشد که ما برانگیزانیم از هر امتی طایفه را از جمعی که آیات ما را باور نداشته‌اند
و زشتکاران عذاب ایشان را احاطه کرده باشند و نزد شیعه خلافی نیست در آنکه
مراد ازین روز روزیست که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خروج فرماید چون
روز قیامت همه کس محشور خواهند شد و در رجعت صغری جمعی از مؤمنان را حشر خواهند
کرد که در دار دنیا انتظار خروج آنحضرت را کشیده باشند و جمعی از کفار را حشر نمایند
که در مقام قتل و قمع ائمه معصومین صلوات الله علیهم بوده باشند و یا خواص شیعیان را
آزار داده باشند و احادیث متواتره در رجعت واقع شده است و قدمای
علمای شیعه هر یک کتابی علیحده در رجعت تصنیف کرده‌اند و اگر کسی تعداد آنها را
خواهد رجوع کند بفهرست شیخ الطایفه و فهرست شیخ نجاشی که در ضمن کتابهای
علمای شیعه و محدثین شیعه در بسیاری هست که له کتاب فی الرجعة وله کتاب فی المتعة
با آنکه در قرآن مجید حکایت رجعت عزیر و ارمیا و مبعوث گردانیدن قوم ایشان هست
چنانکه فرموده است الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال
لهم الله موتوا ثم احیاهم و دیگر حکایت هفتاد کسی که با حضرت موسی بکوه طور رفته بودند و طلب
رویت الهی کردند و حق سبحانه و تعالی صاعقه فرستاد که همه سوختند و حضرت موسی دعا
کرد تا همه زنده شدند و در صحاح سته روایت کرده‌اند بطرق بسیار که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرمودند که هرچه در بنی اسرائیل واقع شده است در امت من واقع خواهد
شد و این حدیث درین کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و انکار رجعت صغری
مثل انکار رجعت کبری است که کفار میکردند و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که هیچ بندگی حق سبحانه و تعالی بهتر از

اداء حق برادر مؤمن نیست و در حدیث موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که از جملهٔ حقوق برادر مسلمان بر برادر مسلمان آنست
که چون باو برسد سلام کند و چون بیمار شود بعیادت او برود و چون غایب
باشد خیرخواهی او بجا آورد و چون عطسه کند تسمیت او بکند و چون او را بضیافت
بطلبد اجابت او بکند و چون بمیرد بجنازهٔ او حاضر شود و بطرق قویه کالصحیح از معلی
بن خنیس از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه قال قلت له ما حق المسلم
علی المسلم منقولست که گفتم حق مؤمن بر مؤمن کدامست حضرت فرمودند که هفت
حق واجبست که هر یک واجبست که اگر یکی از آنها را ضایع گرداند از دوستی حق سبحانه
و تعالی یا از حفظ و حمایت و طاعت او بیرون میرود گفتم فدای تو گردم آنها کدام است
حضرت فرمودند که بر تو میترسم که این حقوق را ضایع گردانی و حفظ نکنی و بدانی و بآن عمل
نکنی من گفتم که قوتی نیست کسی را بر کاری مگر بقوت و عون الهی حضرت فرمودند که سهلتر
آن اینست که از برای او دوست داری آنچه از برای خود دوست میداری و نخواهی از
جهة او آنچه نخواهی از جهة خود و حق دوم آنست که او را از خود آزرده نکنی و متابعت خشنودی
او کنی و امر او را اطاعت کنی و حق سیم آنکه او را یاوری کنی بجان و مال و زبان و دست
و پا و حق چهارم آنکه تو چشم او باشی یعنی در دیدن عیبها از جهة اصلاح و رفع آن
و دلیل و راهنمای او باشی و آیینه او باشی که باو نمایی خوب و بد او را و حق پنجم آنکه تو سیر نباشی
و او گرسنه و سیراب نشوی در وقتی که او تشنه باشد بلکه قدری بخوری و باقی را باو دهی
و تو پوشیده نباشی و او برهنه و حق ششم آنکه اگر ترا کنیزی باشد خدمتکار و برادر ترا
نباشد پس واجبست که او را بفرستی که جامه‌اش را بشوید و طعام او را بپزد و فرش
خواب او را بیندازد و برچیند و حق هفتم آنست که قسم او را درست کنی که اگر ترا

بضیافت و غیر آن بخواند اجابت کنی و اگر بیمار شود عیادت او کنی و اگر بمیرد بجنازه اش
حاضر شوی و اگر یابی که حاجتی بود دارد حاجتش را بر آوری و نگذاری که آنرا از تو طلب کند
بلکه پیش دستی کنی در بر آوردن حاجتهاو پس هرگاه چنین کنی دوستی خود را بدوستی
او وصل کرده و دوستی او را بدوستی حق سبحانه و تعالی یعنی شروط محبت مومن که از
جمله شروط محبت الهی است بجا آورده خواهی بود و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که مومن را بر مومن هفت حق واجب هست که حق سبحانه و تعالی آنها را
واجب کرده است و مومن را از آن سوال خواهد کرد اول آنکه در برابر تعظیم او کنی و دوستی او را
در دل خود نگاه داری و در مال او را با خود برابر کنی یا اعانت کنی او را بمال خود و از
برای او همان خواهی که از برای خود میخواهی و غیبت او را بر خود حرام کنی یعنی نکنی و نشنوی
و در مرض بعیادت او بروی و تشییع جنازه او بکنی و بعد از مردن او نگویی مگر خیر او را
و در حدیث حسن کالصحیح یا صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که
حق مسلمان بر مسلمان آنست که او سیر نباشد و برادرش گرسنه باشد و او سیر آب
نشود و برادرش تشنه باشد و پوشیده نباشد و برادر مومنش برهنه باشد
پس چه عظیم است حق مسلمان بر برادر مسلمانش و حضرت فرمودند که دوست دار
از جهة برادر مسلمان آنچه دوست میداری از جهة خود ذات و اگر احتیاجی داشته باشی از و
سوال کن و اگر او سوال کند بده و از خوبی با و دلگیر مشو و او نیز ملال نگیرد از خوبی کردن
با تو و یار او باش که او معین و یاور تست و اگر غایب شود حفظ او کن در غیبتش
یعنی حرف بد او را مشنو و اعانت بازماندگان او بکن و اگر از سفر بیاید بزیارت
او برو و تعظیم و اکرام او بکن که او از تست و تو از ویی پس اگر از تو آزرده باشد از و جدا
مشو تا آزردگی را از خاطرش بیرون کنی و اگر با و خوبی برسد حمد الهی بکن و اگر مبتلا شود

ببلایی مددش کن و اگر در سختی گرفتار شود او را یاری کن و اگر شخصی به برادر مومنش بگوید
اف دوستی را قطع کرده است و اگر برادرش بگوید دشمن منی یکی از این دو کافر شده زیرا
که اگر راست گفته است آنکه دشمن است در حکم کافر است و اگر دروغ گفته است این
کافر شده است که افترا بر و بسته است و اگر او را متهم سازد ایمان در دل او گداخته
میشود چنانکه نمک در آب میگدازد و راوی گفت که شخصی از آنحضرت نقل کرد
که فرمودند که نور مومن روشنی میدهد اهل آسمان را چنانکه ستارهای آسمان
روشنایی میدهند اهل زمین را و حضرت فرمودند که مومن دوست حق سبحانه
و تعالی است و خدا او را یاور است و هرچه خیر اوست پیش او می آورد و مومن
نمیگوید بر حق سبحانه و تعالی مگر آنچه را حق است و از غیر او نمیترسد و امثال این اخبار
زیاده از حد و حصر است و بعد از این نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی و اما شروط عیادت
پس سنت است که بسیار ننشینند پیش بیمار چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که عیادت بقدر فواق شتر است
و آن چنانست که چون پاره از شیر میدوشند چند دقیقه صبر میکنند تا شیر به پستان
می آید تا بمقدار زمان دوشیدن شتر است و آن نیز نزدیک بآنست و این
زیادتی محتملست که از حضرت باشد یا از راوی که نمیدانند که حضرت کدام یک را فرموده
و بهر حالی محتملست که مراد این مقدار باشد یا کنایه از قلت باشد چنانکه در حدیث
قوی کالصحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند
که از عیادت کنندگان بیمار کسی اجرش بیشتر است نزد حق سبحانه و تعالی که
چون عیادت کند زود برخیزد مگر آنکه بیمار خواهد که او بنشیند والتماس کند
و فرمودند که از تمامی عیادت آنست که کسی که عیادت کند یکی از دستهای خود را

بر دست دیگر گذارد یا پیشانی خود و ظاهرا غرض ازین اظهار آزردگیست اما
درین بلا و اگر کسی چنین کند خوف بیمار زیاد میشود خصوصا هرگاه عیادت
کننده طبیب باشد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است
که تمامی عیادت بیمار آنست که دست بر ذراع او که آرنج است بگذاری و زود
برخیزی بدرستی که عیادت احمق بر بیمار سخت تر است از بیماری که دارد و حکایت
کری که بعیادت بیمار رفت مشهور است و در حدیث دیگر از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که تمامی عیادت آنست که دست خود را بر بیمار گذاری و فرمودند
که عیادت نیست در درد چشم و در کمتر از سه روز عیادت نیست ظاهرا در اول
بیماری مراد باشد که بعد از سه روز بعیادت رود و بعد از آن هر روز سنت است
و چون مدتی بگذرد روز دیگر و روز نه دیگر رو سنت است و چون بسیار طول بهم رساند
بیمار را با عیال خود میباید گذاشت و ترک عیادت میباید کرد و منقولست که جمعی
از آزاد کردهای حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بعیادت آزاد کرده آنحضرت
میرفتند در اثنای راه بآنحضرت رسیدند پس حضرت بایشان فرمود که کجا میروید
گفتند بعیادت فلان میرویم حضرت فرمودند که بایستید ایستادند پس حضرت
فرمودند که هیچ یک از شما سیبی یا بهی یا نارنجی یا پاره از بوی خوش یا پاره
از عود بخور با خود دارید ایشان گفتند چیزی با خود نداریم حضرت فرمودند که نمیدانید
که بیمار خوشحال میشود که چیزی از اینها و امثال اینها از جهة او ببرند و سنت است که حمد از
جهة شفای بیمار بخوانند چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت (امام جعفر صادق) صلوات الله علیه وارد است
که اگر سورهٔ حمد را هفتاد بار بر مرده بخوانم و زنده شود تعجبی نیست در آن و فرمودند که نخواندم
سورهٔ حمد را هفتاد مرتبه بر هیچ دردی مگر آنکه ساکن شد و این بنده زیاده از

هزار بیماری که اکثر را گمان داشتند که محتضر است حتی اطبا عیادت نمودم و هفتاد
حمد خواندم و حق سبحانه و تعالی شفا داد بیک مرتبه حمد با توجه نیز حق سبحانه و تعالی شفا داده
است و اگر بیماری سهل است بنده بیک مرتبه اکتفا میکنم و اگر وسط است هفت مرتبه
میخوانم و حدیث هفت مظنون منست و الحال یقین ندارم و همچنین چهل مرتبه میخوانم
و وقتی که شدید تر باشد هفتاد مرتبه میخوانم و حصر تجربه نمیتوانم کرد و عموم حدیث اول شامل
همه هست اگرچه حدیث نباشد والله تعالی یعلم و از جمله مجربات دعای گندم است
که در حدیث صحیح از داود بن زربی وارد شده است که گفت در مدینه بیمار شدم بیماری
سخت و خبر کوفت من بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رسید بمن نوشتند
که خبر بمن رسید یک صاع از گندم بخر و آن یکمن تبریز است و چهارده مثقال صیرفی و ربع مثقال
و بر پشت بخواب و گندم را بر سینه‌ات بریز تا متفرق شود و بگو اللهم انی اسئلک
باسمک الذی اذا سئلک به المضطر کشفت ما به من ضر و مکنت له فی الارض
وجعلته خلیفتک علی خلقک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعافینی من علتی بعد از ان
درست بنشین و گندم را از دور خود جمع کن و همین دعا را بخوان و چهار حصه
کن و هر مدی را بمسکینی بده و این دعا را بخوان و در وقت دادن بمسکین داود گفت
که چنین کردم و گویا که دست و پای من بسته بودند گشاده شد و بسیار کسی کردند
و شفا یافتند و بنده محمد تقی حصر نمیتوانم کرد آنچه را باین عمل شفا یافته‌اند و چون بسیار میباید
که هرچه فرموده‌اند بکنند از آنجمله خریدن گندم است بهتر آنست که بخرند هرچند گندم داشته
باشند و یکصاع بخرند و زیاده و کم نباشد و بیمار بخرد و دیگری بخرد و خود بر سینه خود بریزد
با امکان و خود گندم را جمع کند و خود چهار قسمت صحیح کند و خود دعا بخواند در وقت
ریختن و در وقت قسمت کردن نیز دعا بخواند و بهتر آنست که خود بمسکین دهد و در وقت

دادن دعا بخواند و اگر خود نتواند تلقینش کنند که بخواند و اگر بیهوش باشد دیگران بر سر او بخوانند
خوانند اما معنی دعا اینست که خداوندا بدرستی که من ترا سوال میکنم بحق اسم اعظمی که هر گاه
مضطری ترا بآن اسم خواند که اولش حضرت ایوب علی نبینا و علیه السلام بود و چون خواند
شفقت و محنت او را برطرف کردی و او را تمکین دادی در زمین بنبوت و او را خلیفه
خود کرده بندی چون پیغمبران خلیفهای الهی اند سوال میکنم که صلوات بر محمد و آل محمد فرستی
و مرا عافیت و شفا دهی ازین بیماری و در حدیث صحیح از زراره از احدهما منقولست که فرمودند
که هر گاه به بیماری داخل شوی این دعا را هفت مرتبه بخوان که اُعیذک بالله العظیم رب
العرش العظیم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار یعنی ترا در پناه خداوند عظیم که او پروردگار
عرش بزرگوار است در می آورم یعنی از حق سبحانه و تعالی طلب میکنم که ترا در پناه خود
در آورد از شر هر رگی که خونش زیاده باشد و از شر گرمی آتش جهنم یا اعم از آن و از آتش
تب سوزان و در حدیث صحیح از هشام بن سالم منقولست که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که این دعا را بر بیمار بخوان یا منزل الشفاء و مذهب الداء انزل
علی ما بی من داء شفاء یعنی ای خداوندی که شفا از تو میفرستی و درد از تو برطرف میکنی شفائی
بدرد من فرست و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که دست خود را بر موضع درد گذار
و این دعا را سه مرتبه بخوان اللهم انی اسئلک بحق القرآن العظیم الذی نزل به الروح الامین
و هو عندک فی ام الکتاب علی حکیم ان تشفینی بشفائک و تداوینی بدوائک و تعافینی
من بلائک و تصلی علی محمد و آله و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که هر گاه کسی بیمار باشد این دعا را بخواند بسم الله و بالله و محمد رسول الله
اعوذ بعزة الله و اعوذ بقدرة الله علی ما یشاء من شر ما اجد و ما احذر و نیز فرمودند که
بیمار بخواند که اللهم انی اسئلک تعجیل عافیتک و صبرا علی بلیتک و خروجا الی رحمتک

دیگر از جهت درد زانو فرمودند که چون از نماز فارغ شوی این دعا بخوان یا اجود من اعطی
و یا خیر من سئل و یا ارحم من استرحم ارحم ضعفی و قلة حیلتی و اعفنی من وجعی راوی گفت
که تا خواندم شفا یافتم و بسند موثق از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر گاه
شخصی را ببینی که ببلائی مبتلا شده است این دعا را بخوان و چنان مکن که او بشنود
الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علیک و علی کثیر من خلقه و از جهت هر بیماری
و دردی این دعا منقولست و مجربست که اللهم بجاه محمد و آله الطاهرین اشفنی
و عافنی و دعاها بسیار خصوصا دعای منقوله از اهل بیت صلوات الله علیهم و در صحیفه
کامله هم دعای کامل از جهت خصوص مرض واقع شده است و لیکن چون خواستیم که خالی نباشد
این کتاب از آن قلیلی مذکور شد از مجربات قال الصادق صلوات الله علیه
ان رسول الله صلی الله علیه و آله دخل علی رجل من بنی هاشم و هو فی النزع
فقال له قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله
رب السموات السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن
و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین فقالها فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله الحمد لله الذی استنقذه من النار کلینی بسند
صحیح از حلبی روایت کرده است و سند صدوق بحلبی صحیح است که حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حاضر شدند
بر شخصی از فرزندان هاشم و او در جان کندن بود حضرت فرمودند که بگو کلمات
فرج را پس آن مرد گفت حضرت فرمودند که الحمد لله یعنی جمیع ثناها مخصوص خداوندیست که
او را خلاصی داد از آتش جهنم و اما ترجمه کلمات فرج اینست که نیست معبودی که سزاوار
پرستش باشد مگر ذات واجب الوجودی که مستجمع جمیع کمالات و صفات کمالیه

او عین ذات مقدسهٔ اوست و حلیم است که عاصیان را بر عصیان زود نگیرد و کریم است
یعنی خوبیهای ذاتی او راست و بس و یا آنکه احسان و انعام او جمیع عالمیان را
فرو گرفته است و ظاهرا هر دو معنی مراد است نیست خداوندی بجز خداوند عالمیان
که بلندمرتبه است یا آنکه واجب الذات است و وجود محض است و قدرت محض است
یا رفعتش از آن بلندتر است که عقول کل بذات مقدسش او تواند رسید و بزرگوار
و عظیم الشأن است باعتبار قدرت کامله که هر چه اراده فرماید چنان میشود و یا آنکه عظمت ذات
و صفات و افعال او از آن بالاتر است که عقول انبیا و اوصیا بآن تواند رسید منزه
و پاک میدانم خداوند عالمیان را از هر چه لایق بذات و صفات و افعال او نیست آنخداوندی
که آفریننده و تربیت کننده هفت آسمان و هفت زمین است پس از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه منقول است که این زمین زمین آسمان اول است و پشت آسمان اول
زمین آسمان دوم است و همچنین تا باسمان هفتم و بعضی گفته اند که مراد هفت اقلیم است
چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که دنیا هفت اقلیم است
یاجوج و ماجوج و روم و چین و زنگی و قوم موسی و اقلیمهای بابل که هفت اقلیم مشهورات
میان منجمین و محتملست که هفت اقلیم متعارف مراد باشد و ظاهر حدیث زینب عطاره
آنست که زمین مثل آسمان هفت طبقه است و پروردگار آنچه در آسمانها و زمینهاست از فرشتگان
و جنیان و کواکب و نباتات و حیوانات بلکه جمادات نیز و آنچه در میان اینهاست
از هوا و بخار و زمهریر و کرهٔ نار و ملکه و جن و پرندگان و آنچه در زیر زمینهاست از گاو و
ماهی و ثری بنا بر آنکه و ما تحت الثری باشد و اکثر نسخ ندارد و آن خداوندی که پروردگار عرش
عظیم است و مشهور میان علما آنست که عرش فلک نهم است و کرسی فلک هشتم است و گاه
هست که فلک نهم را کرسی میگویند نیز و عرش را اطلاق میکنند بر علم الهی و بر دل

هفت آسمان فلک قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل و اما هفت زمین صح

مؤمنان

مؤمنان بکل و بر جمیع مکونات چون مظهر اسمای الهی و مظهر صفات کمالیهٔ الهی اند و سلام و رحمت
الهی بر پیغمبران باد که فرستادهٔ الهی اند بخلق یا پیغمبرانی که دینی با کتابی داشته اند و آنها سیصد و
سیزده پیغمبرند و قصد همه کردن اولی است و عبارت سلام علی المرسلین در این حدیث
و احادیث دیگر که محمد بن یعقوب کلینی ذکر کرده است در این باب و در باب قنوت
نیست و ممکنست که در کتاب حلبی بوده باشد و از رواة افتاده باشد ولیکن در فقه
رضوی هست و در تلقین میت بعید نیست که از جهة صدوق زیاد کرده باشد و جمیع حمدها
و ثناها مخصوص خداوندیست که آفریننده و پرورش دهندهٔ عالمیان است و در حدیث
حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند
که هر گاه به بینید که شخصی جان میکند تلقین کنید او را یعنی بگوئید تا بگوید اگر تواند و اگر نه
نزد او بخوانید کلمات فرج را و عبادت سابق را ذکر کردند و باین اعتبار کلمات فرج
میگویند او را که نسبت بمحتضر فرج میدهد و ظاهرا در هر غمی و المی نفعست و محتضر کمتر از آنست
و هذه الکلمات هی کلمات الفرج و این کلمات کلماتی است که از جهه هر فرجی نافع است
یا مسمی است بکلمات فرج چنانکه در حدیث زراره وارد شده است و گذشت و کلینی از
قداح روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه میفرمودند که هرگاه
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه تلقین میفرمودند هر یکی از اهل خانه خود را که نزدیک
بمردن میرسید حضرت بعد از تلقین کلمات فرج میفرمودند که خاطر جمع دار که دیگر
بر تو غمی نیست و قال ابو جعفر صلوات الله علیه انکم تلقنون موتاکم لا اله
الا الله عند الموت و نحن نلقن موتانا محمد رسول الله و در حدیث حسن کالصحیح
از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و در حسن کالصحیح از حفص بختری از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که شما مردگان خود را یعنی کسانی

که نزدیک مرگ شده باشند از شما تلقین میکنید که کلمهٔ لا اله الا الله بگویند و ما مردگان
خود را تلقین میکنیم که کلمهٔ محمد رسول الله بگویند محتملست که خطاب با سنیان باشد
که ایشان کلمهٔ توحید میکنند و بس حضرت فرمودند که ما رسالت را هم میکنیم با شهادتین
باشد چون در تشهد و کلمهٔ اسلام و اذان و غیر آن مقرونند بیکدیگر با آنکه خطاب
با شیعیان باشد و مراد این باشد که ما را که اهل البیتیم تلقین برسالت ضرور است میکنیم که اگر کلمهٔ
توحید لازم ندارد اهل خانهٔ ما همیشه متکلمند بکلمهٔ توحید احتیاج ندارند که ایشان را تلقین
بآن کنند و تلقین برسالت ضرورت میکنیم با آنکه کلمهٔ توحید لازم ندارد رسالت را
چون بسیار هستند که اعتقاد بیگانگی الهی دارند اما هر که اعتقاد برسالت محمد صلی الله علیه
و آله دارد البته اعتقاد بیگانگی الهی دارد و چون عمدهٔ رسالت آنحضرت توحید است و فرمودند
که اُمِرتُ ان اُقاتِلَ النّاسَ حتّی یقولوا لا اله الا الله و باز از آنجهت که زیادتی قرب
سبب غفلت میشود و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جد اهل البیت است و زیادتی
قرب ایشان را غافل ساخته است از آنکه بدانند که ایشان را از آن سوال خواهند کرد
چنانکه خواهد آمد در تلقین فاطمه بنت اسد که چون ملکین از خدا و رسول پرسیدند جواب گفت
و چون از امام پرسیدند متفکر شد حضرت سید المرسلین صلعم فرمودند که ابنک ابنک
با آنکه کلمهٔ رسالت مستلزم همه اعتقادات هست و از آنجمله اعتقاد بامامت ائمهٔ معصومین
صلوات الله علیهم و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لقّنوا موتاکم لا اله
الا الله فانّ من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنّة و در حدیث موثق و
احادیث قویه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند
که تلقین کنید مردگان خود را بکلمهٔ توحید که هر که آخر کلام او کلمهٔ توحید باشد داخل
بهشت میشود و این بعد از تلقین بشهادتین و ائمهٔ معصومین است چون وارد شده است

که اول

که اول تلقین کبیر کنند و بعد از آن کلمهٔ توحید را بگویند تا بروند و محتملست که از روی
تقیه وارد شده باشد چون راویان این اخبار همه سنیان اند و در حدیث حسن
کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه
حاضر شوید نزد شخصی که قریب بمردن باشد تلقین کنید او را باشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و انّ محمدا عبده و رسوله یعنی تا آخر چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که چون وقت رفتن میشود شیطان از لشکر خود کسی را موکل میسازد
که او را تکلیف کند بکفر و بشک اندازد او را در دینش تا وقتی که جان بدر رود پس چون
حاضر شوید در وقت رفتن تلقین کنید او را بکلمات فرج و شهادتین و اقرار بائمهٔ
معصومین را مکرر کنند بر او تا بمیرد و حدیث عکرمه نیز خواهد آمد و شیخان در صحیح
از عبد الله بن محمد روایت کرده اند که شخصی از اهل بیت من بیمار شد پس بعیادت
او رفتم با او گفتم ای پسر برادر من ترا حاجتی بر من هست اگر بگویم قبول خواهی کرد گفت
بلی گفتم بگو اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له پس شهادت داد پس گفتم
بگو و انّ محمدا رسول الله پس شهادت برسالت داد پس گفتم که این نفع نمیکند ترا
تا یقین بخدا و بیگانگی او نداشته باشی و یقین بمحمد و رسالت او نداشته باشی گفت
یقین دارم گفتم بگو اشهد انّ علیا وصیه و هو الخلیفة من بعده و الامام المفترض
الطاعة من بعده یعنی گواهی میدهم که علی وصی رسول خدا است و خلیفهٔ آنحضرت
بعد از او و امامیست که طاعت او بر همه خلایق واجبست بعد از رسول خدا
صلی الله علیه و آله پس شهادت داد پس گفتم که این نفع ندارد تا یقین نداشته باشی
گفت یقین دارم پس ائمهٔ معصومین را صلوات الله علیهم یک یک میگفتم و او اقرار میکرد
و میگفت یقین دارم پس اندک زمانی شد که او برحمت خدا واصل شد پس اهل

او جزع عظیم کردند و من از ایشان غایب شدم و بعد از آن نزد ایشان آمدم
دیدم که همه خوشحالند گفتم شما را چه شد و زنش را گفتم که از این صبر از کجا بهم رسید آن زن
گفت که والله که بواسطه مردن او بمصیبتی عظیم گرفتار شدیم و بهره و خوشحالی ما از جهة خوابیست
که دیشب دیدم گفت آمرزده را دیدم زنده و سلامت گفتم فلانی گفت بلی گفتم تو نمردی
گفت بلی مردم و لیکن نجات یافتم بکلماتی که تلقین کرد مرا ابان عبد الله حضرمی و اگر تلقین او نمیبود
از جمله هالکان خواهم بود و در حدیث کالصحیح از معویة بن وهب منقولست که گفت ما
بیرون رفتیم بقصد مکه و با ما مردی پیری صوفی عابدی بود و لیکن سنی بود و نماز را تمام میکرد در راه
با او پسر برادرش بود و او شیعه بود آن مرد پیر بیمار شد من به پسر برادرش گفتم کاش
درین وقت مذهب حق را بر او عرض میکردی امید هست که حق سبحانه و تعالی او را نجات
دهد اصحاب ما همه گفتند بگذارید تا بمیرد شاید عبادات او را نفع دهد که بسیار خوش
سلوک است پسر برادرش بهر گزد و با او گفت ای عم مردمان بعد از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله همه مرتد شدند مگر جماعتی قلیل و حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بعد از رسول خدا خلیفه و واجب الاتباع بود و امامت حق او بود
که غصب کردند آن مرد پیر آهی کشید و نعره زد و گفت من برین دینم و مرد پس
ما داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و علی بن سری این حکایت
را بخدمت آن حضرت عرض نمود حضرت فرمودند که او شخصی است از اهل بهشت
علی بن سری عرض نمود که او مذهب حق را یک لحظه داشت حضرت فرمودند که دیگر
چه چیز از و میخواهید والله که داخل بهشت شد و قال الصادق صلوات الله علیه
اعقل ما یکون المؤمن عند موته و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که عاقلترین
اوقات مؤمن حالت موتست که حق سبحانه و تعالی بآن حجت بر بنده تمام میکند که اگر

تلقین

تلقین او کند اعتقادات خود را بعهد و اگر شیاطین خواهند او را از دین بدر برند جواب
ایشان تواند گفت و اگر حقوق خدا یا خلق در ذمت او باشد وصیت کند و احتمال
دارد که از قبیل بعضی سنن باشد چنانکه می آید و لیکن بعید است و احادیث در بعضی
اول خواهد آمد و قال الصادق صلوات الله علیه اعتقل لسان رجل من اهل
المدینة علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله فی مرضه الذی مات فیه
فدخل علیه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له قل لا اله الا الله فلم
یقدر علیه فاعاد علیه رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یقدر
علیه و عند راس الرجل امرأة فقال لها الهذا الرجل ام فقالت نعم
یا رسول الله انا امه فقال لها افراضیة انت عنه ام لا فقالت بل ساخطة
فقال لها رسول الله ص فانی احب ان ترضی عنه فقالت قد رضیت عنه
لرضاک یا رسول الله فقال له قل لا اله الا الله فقال له قل یا من یقبل الیسیر
و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر انک انت العفو الغفور
فقال لها فقال له ما ذا تری فقال اری اسودین قد دخلا علی فقال
اعدها فاعادها فقال ما تری فقال تباعدا و دخل ابیضان منی الآن
یاخذان بنفسی فمات من ساعته از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که در
عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله زبان شخصی بند شد در بیماری که در آن بیماری
از دنیا رفت پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او آمد و فرمود که بگو لا اله
الا الله قدرت بر گفتن نداشت پس حضرت سه مرتبه دیگر فرمودند که بگو لا اله الا الله
نتوانست گفتن و بالای سر آن مرد زنی بود حضرت بآن زن فرمودند که آیا این مرد را
مادر هست آن زن گفت بلی یا رسول الله من مادر اویم حضرت فرمودند که از و خشنودی

هل

يافته زن گفت كه از او ناخشنودم پس حضرت رسول خدا صلعم فرمودند كه من دوست
ميدارم كه تو از او خشنود شوي مادر گفت از جهة خشنودي تو يا رسول الله خشنود
شدم پس حضرت آن مرد گفت كه بگو لا اله الا الله او گفت لا اله الا الله پس حضرت
فرمود كه بگو يا من يقبل تا آخر دعا كه ترجمه‌اش اينست كه اي خداوندي كه اندكي از طاعات
بنده گان را قبول ميكني و بسياري از گناهان را عفو ميكني عبادت اندك مرا قبول
مرا قبول كن و گناهان بسيار مرا عفو كن بدرستي كه تو خداوندي كه عفو ميكني و مي آمرزي
پس چون اين دعا را خواند حضرت فرمودند كه چه مي بيني گفت دو سياه مي بينم كه داخل شدند
بر من حضرت فرمود كه مرتبه ديگر اين دعا را بخوان پس خواند حضرت فرمودند كه چه مي بيني گفت
آن دو سياه از من دور شدند و دو سفيد داخل شدند و دو سياه بيرون شدند و دو
سفيد الحال نزديك شدند و قبض روح من ميكنند پس همان ساعت مرد و كليني بسند كالصحيح
روايت كرده است از آنحضرت صلعم قريب باين و آنچه صدوق ذكر كرده است زياديها دارد در
دعا و حكايات و در روايت حديث دلالت ميكند برانكه عقوق مادر سبب سختي جان كندنست
و دلالت ميكند بر استحباب تلقين لا اله الا الله و استحباب تلقين اين دعا چنانكه در حديث
كافي هست كه حضرت صادق صلعم فرمودند كه چون حاضر شويد در وقت حضور موت شخصي اين
دعا را تلقين او كنيد كه بخواند و دلالت ميكند كه فرشتگاني كه قبض روح ميكنند نزد فساق
بصورت مهيب مي آيند با جمعي از ايشان كه با هيبت اند مي آيند بخلاف صلحا و حكمت كه از
جهة تخفيف عذاب چنين آيند و همچنين سختيهاي جان كندن از جهة تخفيف عذاب باشد
چنانكه اخبار متواتره با ظواهر آيات بران دلالت ميكند چنانكه حق سبحانه و تعالى فرموده است
كه هر مصيبتي كه بشما ميرسد بسبب كردهاي شماست و حق سبحانه و تعالى از بسياري عفو ميفرمايد
و در حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد است كه حضرت

سيد المرسلين صلى الله عليه و آله فرمودند كه خداوند عالميان جل جلاله ميفرمايد كه هر بنده كه قابليت
الطاف من دارد و ميخواهم كه او را داخل بهشت كنم مبتلا ميسازم او را در بدنش اگر كفاره
گناهان شد فبها و اگر نشد جان كندن را بر او سخت ميكنم تا چون از دنيا برود هيچ گناه
برو نمانده باشد پس او را به بهشت ميبرم و هر بنده كه كارهاي بد كرده است آنمقدار
كه از قابليت الطاف من افتاده است و ميخواهم او را بجهنم برم و كاري چند كرده است از
خوبيها بدنش را صحيح ميگردانم اگر جزاي عملش شد و اگر نه او را ايمن ميگردانم از سلاطين
كه باو ضرري نرسانند پس اگر جزاي عملش شد و الا روزي را بر او فراخ ميگردانم اگر جزاي
عمل او شد و اگر نه جان كندن را بر وي آسان ميگردانم تا چون نزد من آيد او را حسنه
نمانده باشد پس او را بجهنم برم و باين مضمون احاديث كالصحيح وارد شده است از
حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسى كاظم و حضرت امام ابو الحسن
علي بن موسى الرضا صلوات الله عليهم وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَن
تَوْجِيهِ الْمَيِّتِ فَقَالَ اسْتَقْبِلْ بِبَاطِنِ قَدَمَيْهِ الْقِبْلَةَ و در حديث موثق كالصحيح از
معويه بن عمار منقولست و چون اين حديث را از كتاب او نقل كرده است و سند صدوق
باو صحيح است ظاهرش صحت حديث است كه از آنحضرت سوال كرد معويه بن عمار از
روي ميت را بقبله كردن بچه عنوان بكنند و در كافي و تهذيب لفظ توجيه ميت
پس حضرت فرمودند كه شكم پاهاي او را بقبله كن و مشايخ محدثان و فقها اين
حديث را در احتضار ميت ذكر كرده اند و در لفظ حديث چيزي نيست كه دلالت
بر احتضار كند و تعميم ميتوان كرد و آنرا كه شامل همه احوال باشد تا دفن و ليكن استدلال
نميتوان كرد چون عموم مجاز لازم مي آيد چون در وقت احتضار ميت بر او اطلاق
كردن مجاز است اگر چه در احاديث شايع است چنانكه گذشت و در حديث

حسن کالصحیح از آنحضرت ص منقولست که در روی میت بقبله کردن منقولست که
روی او را بقبله میباید کرد و این حدیث نیز مثل سابق است و در حدیث صحیح و
حسن کالصحیح از سلیمان بن خالد منقولست که حضرت امام جعفر صادق ص فرمودند
که هرگاه شخصی از شما بمیرد رو بقبله چیزی بر رو بپوشانید و همچنین وقتی که او را غسل میدهید
در موضعی که غسل دهند گویی بکنید در برابر قبله که آب غسل آن گود رود و شکم و پایهای
او را و روی او را بقبله کنید و این حدیث نیز مثل هم حدیث سابق است که از جهة احتضار
نقل کرده اند و صریح نیست و ظاهرش آنست که بعد از مردن تا وقت دفن باید
که پایهای میت بقبله باشد و در حدیث صحیح از یعقوب بن یقطین مرویست که از
حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا سوال کردم که میت را در وقت غسل چگونه بخوابانند
روی او را بقبله کنند یا بر دست راست بخوابانند و روی او بجانب قبله باشد
حضرت فرمودند که هر نحوی که آسان باشد و چون میت را غسل داده اند دیگر میباید که
بدست راست بخوابانند پس ممکنست که این حدیث محمل احادیث سابقه باشد
که بیان کنند که مراد از سه حدیث سابق تا فارغ شدن از غسل باشد و ممکنست که در
مابعد غسل مخیر باشند میان هر دو شق و این اظهر است اگرچه اول اولی است والله تعالی
یعلم وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه دخل رسول الله صلی الله
علیه وآله علی رجل من ولد عبد المطلب وهو فی السوق وقد وجه لغیر
القبلة فقال وجهوه الی القبلة فانکم اذا فعلتم ذلک اقبلت علیه الملائکة
واقبل الله عز وجل علیه بوجهه فلم یزل کذلک حتی یقبض و صدوق بسند
موثق از زید پسر امام زین العابدین صلوات الله علیه روایت کرده است از پدران
خود از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آنحضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین

صلی الله علیه وآله داخل شدند بر مردی از فرزندان عبد المطلب و او در جان کندن
بود و روی او بجانب قبله نبود حضرت فرمودند که روی او را بقبله کنید که اگر چنین
کنید فرشتگان متوجه او می شوند و حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و رحمت رو
باو میدارد تا قبض روح او کنند و این حدیث صحیح است و در رجحان استقبال
در حال احتضار و این حدیث قرینه آنست که احادیث سابقه شامل حال احتضار
نیز بوده باشد ولیکن وجوب یا استحباب ظاهر نمیشود خصوصا هرگاه بیان ثواب
کنند چون غالبا در واجبات ذکر وعید میکنند و در مستحبات ذکر وعد
و چون اکثر علما بر وجوبند احوط آنست که ولی میت میت را بگردانند بسوی قبله
و اگر ولی نداشته باشد بر همه کس لازم است که او را بگردانند و اگر یک شخص بجا
آورد از گردن دیگران ساقط میشود و همچنین بقیه احکام میت از واجبات و مندوبات
آن کفائیست چنانکه خواهد آمد وقال الصادق صلوات الله علیه ما من احد
یحضره الموت الا وکل به ابلیس من شیاطینه من یأمره بالکفر ویشککه فی
دینه حتی تخرج نفسه فاذا حضرتم موتاکم فلقنوهم شهادة ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله صلی الله علیه وآله حتی یموتوا و از آنحضرت صلوات الله علیه
منقولست که فرمودند که البته هرکه وقت مرگش میشود شیطان بزرگی از لشکرهای
خود که آن شیاطین فرزندان اویند موکل میسازد یا ساخته است کسی را که او محتضر را
امر کند بکفر یا بشک اندازد در دینش بوسوسهای باطلش تا وقتی که جان او بدر رود پس
چون حاضر شوید بر سر شخصی که محتضر باشد تلقین کنید او را شهادتین تا شیطان دست
نیابد چون هرگاه مشغول اذکار میشود بفکر باطل نمی افتد یا آنکه خاصیت شهادتین آنست
که شیاطین از و دور میشوند و این نوع شیاطین را عدیله میگویند که اینها وسوسه میکنند

تا از دین حق عدول کنند و دعا ر عدیله تعبیر است خواندن چون مشهور است از حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و دعای اعتقاد نیز مناسب است والله تعالی یعلم
وقال رسول الله صلی الله علیه وآله فی آخر خطبة خطبها من تاب قبل موته
بسنة تاب الله علیه ثم قال وان السنة لکثیرة ومن تاب قبل موته بشهر
تاب الله علیه ثم قال وان الشهر لکثیر ومن تاب قبل موته بیوم تاب الله علیه
ثم قال وان یوما لکثیر من تاب قبل موته بساعة تاب الله علیه ثم قال وان
الساعة لکثیرة ومن تاب وقد بلغت نفسه هذه واهوی بیده الی حلقه
تاب الله علیه و آنحضرت صلوات الله علیه در آخر خطبه که فرموده اند در آخران خطبه
فرمودند که هرکه توبه کند پیش از مردن بیکسال حق سبحانه وتعالی توبه او را قبول میکند
بعد از آن فرمودند که یکسال بسیار است هرکه توبه کند پیش از مردن بیکماه
حق سبحانه وتعالی توبه او را قبول میکند دیگر فرمودند که یکماه بسیار است هرکه توبه کند
پیش از مردنش بیکروز حق جل وعلا توبه او را قبول میفرماید پس فرمودند که یکروز
بسیار است هرکه توبه کند پیش از موت بیکساعت حق جل وعلا توبه او را قبول
میفرماید و این خطبه را صدوق از طرق عامه روایت کرده است در عقاب الاعمال
وخصوص این جمله را کلینی وصدوق بطرق کالصحیح روایت کرده اند و در همه هست
بعد از ماه که فرمودند که ماه بسیار است هرکه توبه کند پیش از مرگش بیکهفته
حق سبحانه وتعالی توبه او را قبول میفرماید پس فرمودند که یکهفته بسیار است
هرکه توبه کند پیش از مردن بیکروز وظاهر از نساخ افتاده باشد و در نسخهای
غیر این موضع واو وس تاب نیست و در اینجا نسخ مختلفت اکثر دارد و معنی متغیر میشود
زیرا که اگر واو باشد محمول بر افضلیت است بترتیب مذکور یعنی توبه کامل آنست که

بعد از توبه بیکسال تدارک کند واقلا بیکماه واقلا بیکهفته واقلا بیکروز واقلا بیکساعت
تدارک کند اگرچه بوصیت باشد که حقوق خدا وخلق را از گردن خود بیندازد و بنا بر نسخ
که واو نباشد هم احتمال دارد و یکی آنچه مذکور شد و دیگر آنکه حکمهای سابق منسوخ شده
باشد بلاحق یا بعنوان تفویض یا بعنوانی که جبرئیل مرتبه مرتبه چنین فرموده باشد و حضرت
از جانب او یا بالهام یا بتلقین روح القدس فرموده باشند وظاهر اول صحیح تر است
والله تعالی یعلم وغرض صدوق از ذکر این حدیث در اینجا آنست که تلقین کنند
محتضر را بتوبه که اهم چیزهاست و نیکو منفطن شده است واگر غافل شد لهذا از یعنی
وحدیث ابن وهب گذشت وحدیث عکرمه می آید و دلالت بتوبه دارد و در حسن
کالصحیح از بکیر بن اعین از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیهما منقولست که حضرت آدم علیه السلام مناجات کرد که خداوندا شیطان را بر من مسلط
کرده و او را در رگ و ریشه بنی آدم راه داده در برابر آن از جهة فرزندانم چیزی مقرر ساز
حق سبحانه وتعالی فرمود که ای آدم از جهت تو این را مقرر ساختم که فرزندان تو هر یک
که اراده گناهی کنند ملکه بر ایشان ننویسند و اگر بجا آورند آن را یکی بنویسند و هر که
از فرزندان تو اراده عمل خیری بکنند اگر آن را بجا نیاورند یک حسنه در نامه اعمال ایشان
بنویسند و اگر بجا بیاورند یکی را ده بنویسند آدم گفت خداوندا زیاده کن حق سبحانه
وتعالی فرمود مقرر ساختم که هر کس بدی بکند و استغفار کند او را بیامرزم آدم گفت
خداوندا بیش از این میخواهم حق سبحانه وتعالی فرمود که توبه را از جهت ایشان مقرر ساختم
و وقت آن را واسع کردانیدم تا جان بلب ایشان رسد حضرت آدم گفت خداوندا
بس است مرا یعنی یا ذریت من و در احادیث صحیحه متواتره وارد شده است
از رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه هدی صلوات الله علیهم این مضمون و در احادیث

متواتره صحیحه وارد شده است که گناه را تا هفت ساعت نمی نویسند شاید پشیمان
شود و اگر پشیمان شد نمی نویسند و در حدیث صحیح فضیل است که اگر بگوید پیش از هفت
ساعت أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ بر او نمی نویسند و اگر هفت ساعت
بگذرد و از عقب آن حسنه یا استغفاری نکند ملک دست راست بملک دست
چپ میگوید که بنویس ای بی شقی محروم و در چند حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع
وارد شده است که بعد از گناه هفت ساعت مهلت میدهند اگر سه مرتبه بگوید
أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ نمی نویسند و استغفارات
دیگر وارد شده است و ظاهرا این عبارت بهتر باشد و مطلق پشیمانی کافی باشد با جزم
بآنکه بعد از آن نکند و اگر چه نکند یا استغفار کند بهر عبارتی که باشد و بهترین عبارات
دعاهائیست که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم
وارد شده است خصوصا دعای توبه صحیفه کامله که در آنجا طریق مکالمه با جناب اقدس
الهی را بیان فرموده اند حضرت سید الساجدین بالهام حق سبحانه و تعالی و ظاهر است
که مخلوق بدون تائید الهی چنین گفتگو نمیتواند کرد وَسُئِلَ الصَّادِقُ صلوات الله
عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ قَالَ ذٰلِكَ إِذَا عَايَنَ أَمْرَ الْآخِرَةِ
و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند از معنی قول خداوند بزرگوار
عظیم الشان که فرموده است و نیست توبه از برای آنجماعتی که گناهان کنند تا
وقتی که مرگ حاضر شود گویند که الحال توبه کردیم با آنکه مخالفت دارد احادیث با
ظاهر آیه بلکه عمومات آیات توبه نیز حضرت فرمودند که مخالفت ندارد و مراد از

از

از وقت حضور مرگ آنست که ملک الموت را ببیند یا بهشت یا دوزخ را در وقت
مردن باو نمایند در آن وقت توبه مقبول و صحیح نیست چون آنجا لازم می آید که بجبر توبه کرده
و آن قبیح است عقلا و از تفسیر این آیه ظاهر میشود که آنکه حق سبحانه و تعالی قبل از این فرموده است
که ترجمه اش این است که قبول کردن توبه بر حق سبحانه و تعالی لازم نیست مگر توبه جمعی را که
گناهان از روی جهل و نادانی کرده باشند و بزودی توبه کنند یعنی پیش از دیدن امور
آخرت یا پیش از آنکه از بسیاری گناهان دل ایشان سیاه شود که اراده توبه بخاطر
ایشان نرسد پس این جماعت را حق سبحانه و تعالی قبول میکند توبه ایشان را و حق سبحانه
و تعالی داناست که توبه کرا قبول میباید کرد و حکیم است که توبه همه کس را قبول نمیکند بلکه توبه جاهلان را
قبول میفرماید پس ظاهر شد که تا امور آخرت را نه بیند جاهلست اگر چه شیخ ابو علی باشد
یا شیخ بایزید و مؤید این است حدیث صحیح از جمیل که گفت از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله شنیدم که فرمودند که هر گاه جان بحلق رسد توبه عالم مقبول نیست یعنی در آن
وقت عالم میشود و یا اگر عالم شود که امور آخرت را ببیند پس حضرت این آیه را خواندند
که إِنَّمَا التَّوْبَةُ إلی که ترجمه اش بالحال گذشت و از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که
فرمودند که هر گناهی که بنده میکند از روی جهالت و نادانی میکند و اگر چه عالم باشد
جاهلست چون خود را در معرض مخالفت و استحقاق عذاب الهی آورده است یعنی
که حق سبحانه و تعالی حکایت فرموده است قول یوسف را که ببرادران خود گفت که
آیا میدانید که چه کردید با یوسف و برادرش بنیامین در وقتی که جاهل بودید پس ایشان را
جاهل نامید چون خود را در معرض مخالفت و عقوبت الهی در آورده بودند و ممکن است که
مراد از آیه توبه کامل باشد چنانکه از حدیث سابق ظاهر شد که هر که پیش از مرگ بیکسال توبه
کند حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول میکند و لیکن چون روایات بعنوان سابق

بنده

وارد شده است متعین است که آنرا ذکر کنند در تأویل والله تعالی اعلم و أتی رسول الله
صلی الله علیه و آله رجل من اهل البادیة له جسم و جمال فقال یا رسول الله
اخبرنی عن قول الله عز و جل الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی
الحیوة الدنیا و فی الآخرة فقال اما قوله لهم البشری فی الحیوة الدنیا فهی الرؤیا
الحسنة یراها المؤمن فیبشر بها فی دنیاه و اما قول الله عز و جل و فی الآخرة
فانما بشارة المؤمن عند الموت یبشر بها عند موته ان الله قد غفر
لک و لمن یحملک الی قبرک شخصی از صحرانشینان که خوش هیأت و خوش صورت
بود بنزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله مرا خبر ده
از تفسیر قول الهی که ترجمه اش اینست که آن جماعتی که ایمان بخدا و رسول و ائمه هدی آوردند
و از حق سبحانه و تعالی خایفند و مخالفت الهی نمیکنند در ترک واجبات و فعل محرمات یا
در ترک واجبات و مستحبات و در فعل محرمات و مکروهات ایشانرا بشارتست
در زندگانی دنیا و در آخرت پس حضرت فرمودند که اما بشارت در زندگانی
دنیا پس آن بشارت خوابهای خوبست که مؤمنان می بینند و در آن خوابها ایشانرا
بشارت میدهند که شما به بهشت خواهید رفت و از جهنم خلاص خواهید شد یا حضرات
رسول خدا و ائمه هدی را در واقعه می بینند و ایشان ایشانرا بشارت بهشت میدهند
یا آنکه چون بسیار در خواب می بینند حضرات را امیدوار میشوند بنجات و بهشت و اما آنکه
حق سبحانه و تعالی فرموده است که ایشانرا در آخرت بشارت میدهند پس آن
بشارتیست که مؤمن را میدهند در وقت مرگ که حق سبحانه و تعالی ترا آمرزید و کسانی
را که ترا بر دارند و بقبر رسانند آمرزید اما جزو اول را کلینی از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه روایت کرده است بسند موثق کالصحیح و در حدیث صحیح از

از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مرویست که هر صباح حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله میفرمودند باصحاب خود که آیا بشارتی دارید یعنی خوابی
خوب دیده اید که سبب خوشحالی باشد و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است که رأی مؤمن و رؤیای مؤمن جزویست از هفتاد جزو
از نبوت و از طرق عامه نیز احادیث بسیار در صحاح ایشان مذکور است که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این معنی را فرموده اند هم مبشرات و هم جزویست
نبوت و قبل ازین که آن تفسیر است حق سبحانه و تعالی فرموده است که الا ان اولیاء الله
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی آیا چنین نیست که بتحقیق و درستی و راستی که دوستان
حق سبحانه و تعالی را خوفی بر ایشان نیست نه در دنیا و نه در عقبی و ایشان اندوهناک نخواهند
شد بعد از موت و اکثر مفسرین بر آنند که آیه سابق متمم این آیه است و بنابرین
بشارت برؤیای صادقه مخصوص اولیاء الله است و این معنی مجربست که رؤیای
دوستان الهی تخلف نمیکند بلکه تعبیر ندارد زیرا که ایشان همه چیز را چنانکه هست می بینند
باعتبار ربطی که بسبب محبت الهی ایشانرا با جناب اقدس الهی بهم رسیده است و آینه
روح و سر و خفی ایشان چنان میشود که انوار لاهوتیه و جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه در آن
منعکس میشود و بسبب محبت الهی محبوب الهی شده اند چنانکه فرموده است تعالی شأنه
یحبهم و یحبونه دیگر فرموده است که و الذین آمنوا اشد حباً لله و در حدیث کالصحیح
بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت سید الانبیاء
و المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر که حق سبحانه و تعالی را شناخت و بزرگواری
و عظمت او را دانست منع میکند زبان را از کلامی که غیر ذکر الهی باشد و باز میدارد شکم را از خوردن
مگر بقدر ضرورت و تعب می اندازد خود را بروزه روزها و عبادت شبها همه

گفتند پدرها و ما درهای ما فدای تو باد یا رسول الله این جماعت اولیا الله اند و تحقیق که اولیا الله
این صفت دارند که اگر خاموش باشند خاموشی ایشان همگی فکر است در صفات
و افعال و عظمت و جلال الهی و اگر سخن میگویند سخن گفتن ایشان همه ذکر الهی است و اگر
نظر بجائی می اندازند نظر ایشان همگی عبرتست که در هر چه نظر میکنند خدا می بینند یا بیتر
چنانکه منقولست از افواه اولیا که هر یک از مقام خود خبر داده اند که نظر نکردم در چیزی
مگر آنکه حق سبحانه و تعالی را بعد از آن دیدم چنانکه هر ذره از ذرات عالم دلیل علم است
و قدرت و ارادت و کمالاتی که بغیر از عقول انبیا و اولیا بآن کمالات کسی را راه نیست
و جمعی گفته اند که نظر نکردم در چیزی مگر آنکه حق سبحانه و تعالی را با آن دیدم یا پیش از آن دیدم
یا او را دیدم و پس دیگر از آن دیدم و اگر اولیا الله سخن گویند سخنان ایشان همه حکمت
و در اصطلاح حدیث هر چه از جانب الهی فایض میشود آن را حکمت میگویند چون ایشان فانی
فی الله شده اند باقی بالله شده اند و اگر راه روند بهر جا که روند نفعهای عظیم از ایشان
بخلایق رسد اگر نه اجلی باشد که حق سبحانه و تعالی از جهت ایشان مقرر ساخته است
قرار نگیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان یک چشم زدن از شوق ثواب
الهی و خوف عقاب الهی و ظاهر است که ثواب ایشان وصال است
و عقاب ایشان هجران است و از حضرت قبلة العارفین و المحبین علی بن الحسین سلام الله
و صلواته علیهما منقولست که اولیا الله جمعی اند که ادا کنند فرایضی را که حق سبحانه و
تعالی مقرر ساخته است و عمل کنند بسنتهای سید الانبیا صلی الله علیه و آله و ورع و پرهیز
کاری داشته باشند از محرمات الهی و ترک کرده باشند دنیا و ما فیها را
و محبت ایشان منحصر باشد در حق سبحانه و تعالی با دوستان او و کسب حلال بقدر ضرورت
و قصد ایشان زینت و بسیاری دنیا نباشد و حقوق واجب الهی را بمستحقین برسانند

پس این جماعتند که حق سبحانه و تعالی برکت میدهد در آنچه کسب کرده اند و ثنا بنده آنچه
از جهة خود پیش میفرستند و پاره از اوصاف دوستان گذشت و دیگر خواهد
آمد و غرض آنست که بشارت مخصوص ایشان است و رتبه محبان عظیم است و خوابهای
مؤمنان بحسب قرب ایشان و بعد ایشان اختلاف عظیم دارد و در حدیث
حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که رؤیا بر سه قسمت
یکی بشارتیست از جانب الهی مؤمنان را و دیگر ترسی است و تخویف از جانب شیطان
و دیگر خوابهای پریشان است که اکثر اوقات بسبب غذاهای فاسده خیالات
فاسده خیالات باطله بهم میرسد و از بقیه فکرهای روز نیز هم میباشد و صدوق از معوی
بن عمار روایت کرده است و سندش صحیح میباشد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه که فرمودند که بندگان الهی وقتی که بخواب میروند روح ایشان بآسمان میرود
هر چه را در آسمان می بینند حق است و هر چه را در هوا ها می بینند خواب پریشان است
و بدرستی که ارواح لشکرها اند با یکدیگر که مجتمع شده پس روحی که با روحی در
عالم ارواح الفت بهم رسانیده اند در بدنها با هم الفت دارند و هر چه از ایشان با هم
الفت بهم نرسانیدند در آن عالم درین عالم نیز الفت بهم نمیرسانند پس چون
روح بآسمان میرود الفت و بغض در آنجا بهم میرسانند اگر الفت بهم رسانیدند
با هم در آنجا در زمین هم را می شناسند و هر چه در آنجا بهم الفت نرسانیدند
در اینجا الفت ندارند و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که
از آنحضرت سوال کردند که بسیار است که در خواب می بینیم و چنانکه در خواب
دیده ایم در بیداری بهمان نحو واقع میشود و بسیار است که خواب می بینیم و اثری
از آن ظاهر نمیشود پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون مؤمن بخواب میرود

روح او حرکت میکند بجانب آسمان پس هرچه را در آسمان می بیند زود
و نشستگاهی که تقدیر و تدبیر ایشان با ایشان هست آن حق است و واقع میشود
و هرچه را در زمین می بیند آن خواب پریشان است راوی گوید که من گفتم که روح
مومن باسمان میرود حضرت فرمودند بلی من گفتم که هیچ در بدن نمیماند حضرت
فرمودند که اگر نماند بمیرد گفتم پس چگونه میرود حضرت فرمودند که نمی بینی که آفتاب در
آسمانست و شعاعش در زمین است همچنین روح در بدنست و حرکتش در آسمانست
و ازین حدیث ظاهر میشود که رفتن بعنوان مجاز واقع شده است در احادیث و ظاهرش
آنست که روح مجرد باشد و تعلقی ببدن داشته باشد مانند تعلق عاشق بمعشوق و چون
در وقت خواب تعلقش کم میشود و از بدن ربطش بعالم علوی که خانه و مأوای اصلی اوست
بهم میرسد و در عالم خبرها می بیند و آنچه بتجربه یافته ام آنست که آدمی هرچه ربطش بیشتر است
در عالم رؤیا که عالم مثال است از آن بیشتر می بیند و جمعی که اولیاء الله اند چون ربط
ایشان با جناب اقدس الهی بیش از همه چیز است خواب ایشان غلط نمیشود و
خوابهای ایشان است بحسب ربط تا آنکه بسیار است که کفار نیز هرگاه ریاضت
میکشند و ترک تعلقات میکنند ایشان نیز از عالم سفلیات خبرها میدهند و درست
میشود بلکه چنان میشود که در بیداری نیز خبرهای صحیح میدهند چون بیداری ایشان
در قطع تعلقات حکم خواب دارد و اما از عالم علویات خبری ندارند و اگر قصد ایشان
رضای الهی باشد حق سبحانه و تعالی البته حق را بایشان مینماید چنانکه فرموده است
که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی آن جماعتی که در راه ما مجاهده مینمایند
از جهة رضای ما البته هدایت میکنیم ایشان را براههای قرب خود و اظهر من الشمس است
که مراد الهی ازین جهاد جهاد دشمنان دین نیست بلکه جهاد با نفس و شیطانست چنانکه

دراين

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که لشکری بجنگ دشمنان دین فرستاده بودند
چون برگشتند حضرت فرمودند که مرحبا جمعی را که جهاد اصغر را بجا آوردند ولیکن جهاد
اکبر بر ایشان مانده است گفتند یا رسول الله جهاد اکبر کدام است حضرت فرمودند
که آن جهاد نفس است پس فرمودند که بهترین جهادها جهاد نفسی است که در میان دو
پهلوی اوست و آن مخالفت و منع نفس است از جمیع آرزوهای او و چنانکه حق سبحانه
و تعالی فرموده است که اما کسی که از عقوبت الهی بترسد یا از عظمت او و نهی کند نفس خود را
از آرزوهای او پس بهشت جا و مأوای اوست و آیات و احادیث درین
باب بسیار است بعضی از آنها را در شرح صحیفه کامله ذکر کرده ام بآن رجوع نمایند و اما بشارت
در آخرت چنانکه در حدیث مذکور است ظاهر آنست که بعد از مرگ است چنانکه خواهد آمد و ممکنست
که هر دو بشارت باشد یکی نزد مرگ چنانکه درین حدیث است و یکی بعد از آن چنانکه بعد ازین
خواهد آمد و مناسب این مقام در تفسیر همین آیه وارد شده احادیث که بعد ازین مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی و قال الصادق صلوات الله علیه قیل لملک الموت علیه
السلام کیف تقبض الارواح و بعضها فی المغرب و بعضها فی المشرق فی ساعة واحدة
فقال ادعوها فتجیبنی قال فقال ملک الموت ان الدنیا بین یدی کالقصعة
بین یدی احدکم یتناول منها ما شاء و الدنیا عندی کالدرهم فی کف احدکم
یقلبه کیف شاء و منقولست این مضمون بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه که
بملک الموت علیه السلام گفتند که تو چگونه قبض روح چندین کس میکنی در یک ساعت و یک زمان
با آنکه بعضی از آنها در مغرب زمین است و بعضی در مشرق زمین پس ملک الموت گفت
که میخوانم ایشان را و ایشان اطاعت میکنند و بعد از آن ملک گفت که کل دنیا

نزد من بمنزلهٔ کاسه ایست که در برابر یکی از شما باشد و از هر جای آن که خواهد لقمه بر میدارد
و جمیع آن نیز نزد من بمنزلهٔ شاهی است که در دست یکی از شما باشد و بهر نحو که خواهد آنرا
بگرداند یعنی نزد شما دنیا بزرگ مینماید و نزد من صغیر است و ملک الموت اگر
مجرد باشد چنانکه بعضی گفته اند تصرف در آسمانها و زمینها سهل است و اگر جسم
لطیف باشد چنانکه اکثر علما بر آنند و ظواهر آیات و احادیث بر آن دلالت
میکند نیز سهل است با آنکه چندین هزار دست داشته باشد و بهر دستی قبض روح
کسی را کند اگر روح جسم باشد مثل ملک و اگر مجرد باشد چنانکه مذهب اکثر علمای
محققین است اشاره کافیست چنانکه اول گفت که میخوانم ایشانرا و ایشان اجابت
میکنند و در صورت آن نحو میشود که ملک امر کند آنرا با آنکه قطع تعلق از جسم
یا بروح نمایند مراتب عالیه که از جهة او مقرر شده است او قطع تعلق از این جسم کند
مثل آنکه شخصی پیش زنی عاشق باشد و زنی بسیار مقبول تر را به بیند عاشق او شود
چنانکه بعد ازین خواهد آمد وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ مَا يَخْرُجُ مُؤْمِنٌ
مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا بِرِضًى مِنْهُ وَذٰلِكَ أَنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَكْشِفُ لَهُ الْغِطَاءَ
حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى مَكَانِهِ مِنَ الْجَنَّةِ وَمَا أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُ فِيهَا وَيُنْصَبُ لَهُ الدُّنْيَا
كَأَحْسَنِ مَا كَانَتْ لَهُ ثُمَّ يُخَيَّرُ فَيَخْتَارُ مَا عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَقُولُ مَا أَصْنَعُ
بِالدُّنْيَا وَبَلَائِهَا فَلَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ كَلِمَاتِ الْفَرَجِ و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند
که هیچ مؤمنی از دار دنیا بیرون نمیرود مگر برضا و خشنودی او زیرا که حق سبحانه و تعالی
از جهة او مهیا ساخته است و دنیا را پرده را از پیش چشم او بر میدارد تا جای
خود را در بهشت به بیند و به بیند حور و غلمان و سایر چیزهائی را که حق سبحانه و تعالی
از جهة او مهیا ساخته است و دنیا را نیز در نظر او در آورند به بهترین حالتی که دنیا را میباشد

ازبرای کسی مثل ملک سلیمانی اگر داشته باشد و بنا بر نسخه که اگر داشته باشد یعنی مینماید دنیا را
با و با حسن حالاتی که آن مؤمن را در دنیا بوده است یک وقتی بعد از آن او را
مخیر میسازند که اگر میخواهی که در دنیا باشی ترا در دنیا احسن حالات دنیا خواهد بود
و اگر این مراتب را میخواهی بگو پس او گوید که کار من می آید دنیائی که اگر ملک سلیمانی
باشد بلاها دارد و محنتها لازم او است پس تلقین کنید مردگان خود را در وقت
مرگ ایشان بکلمات فرج تا ایشان زودتر ازین محنت کدهٔ دنیا خلاصی یابند و بآن
مراتب عالیه برسند یا اگر چون کلمات فرج را میگوید درجات او عالیتر میشود
وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْبَاقِرُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ لَوْ أَدْرَكْتُ عِكْرِمَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ لَنَفَعْتُهُ
فَقِيلَ لِلصَّادِقِ صَ بِمَا ذَا كَانَ يَنْفَعُهُ قَالَ كَانَ يُلَقِّنُهُ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ و در حدیث
حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که
اگر من عکرمه را در وقت مرگ در می یافتم که مرده بود دیا و نفع میرسانیدم پس از حضرت
امام جعفر صادق ع پرسیدند که حضرت امام محمد باقر چه نفع میتوانستند رسانید و میرسانیدند
حضرت فرمودند که اگر میرسیدند و او زنده میبود او را تلقین میفرمودند باعتقادات
شما و اگر میگفت در آنوقت نجات مییافت و در حدیث کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام
محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که ابو بصیر گفت که ما جمعی در خدمت آنحضرت بودیم و حمران
را در زراره نیز در آنجا بود که ناگاه یکی از آزادکردهای حضرت آمد و بخدمت آنحضرت
عرض نمود که عکرمه محتضر است و او آزادکردهٔ عبد الله بن عباس بود و اعتقاد خارجیان
داشت اما اعتقاد بسیار بحضرت امام محمد باقر داشت و همیشه تردد در خدمت آنحضرت
داشت و چون حق محبت داشت با حضرت فرمودند بما که شما باشید تا من برگردم
ما گفتیم چنین باشد پس حضرت فرمودند و بنزد وی رجوع نمودند و فرمودند که اگر من

عکرمه را در می یافتیم پیش از آنکه جان بحلق او رسد هر آینه تعلیم میکردم او را کلماتی که از آن
منتفع میشد ولیکن وقتی رسیدیم که کار او شده بود یعنی امور آخرت را دیده بود
و عقلش زایل شده بود و زبانش بند شده بود پس ابوبصیر گفت که من عرض نمودم
که فدای تو گردم آن کلمات کدام کلماتست که خارجی را که بدتر از همه کفار است نفع میبخشید
حضرت فرمودند که والله که آن کلمات اعتقاد واقعی است که شما دارید پس چون بمحتضر
رسید تلقین ایشان کنید که شهادتین بگویند و امامت ائمه معصومین را نیز تلقین ایشان
کنید که بگویند بدانکه چون اصحاب نهروان کشته شدند از ایشان نه کس که بجهند
و نه مذهب که نگذاشته شد که هر یک از ایشان را مذهب خاصی است و همه اعتقاد بخلافت شیخین
دارند و با حضرت امیر المومنین بدند که حضرت یک گناه صغیره از و صادر شد که
هر که یک گناه صغیره میکند کافر میشود و گناه آنحضرت باعتقاد آن ملاعین این بود
که حضرت چرا بحکمین راضی شدند با آنکه در جنگ صفین وقتی که کار بر معاویه تنگ
شد و نزدیک رسید که شکست خورند عمرو عاص علیه اللعنه بمعویه علیه اللعنه گفت
که اصحاب علی احمق اند این مکر بر ایشان میزنیم که قرآنها را بر نیزها میکنیم و فریاد میکنیم
که ما را با شما جنگی نیست ما با شما عمل میکنیم بانچه در قرآنست چون چنین کردند اکثر
از جنگ باز داشته شد و بخدمت حضرت آمدند که ایشان مسلمانند و ما مسلمان
و ایشان ما را بکتاب خدا میخوانند ما چگونه با ایشان جنگ کنیم حضرت فرمودند که
والله که این مکر عمرو عاص است ایشان قرآن چه میدانند من بامر الهی که در قرآنست
صریحا که فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله جنگ میکنم و دیگر آیات و احادیث
بر ایشان خواند فایده نکرد و گفتند مالک اشتر را بگو که دست از جنگ بکشد و اگر نه
ترا گرفته بمعویه میدهیم مجملا همین ملاعین سبب جنگ حکمین شدند و گفتند از طرف

من بروم معویه گفت که کی طرف علی میتواند شد و از همه اعلمست حضرت فرمودند که عبد الله
عباس میباید که فرستند او نیز از علمیت و فضل علمیت ابوموسی اشعری را بفرستید چون ایشان حکمیت
او را امید داشتند و از طرف ملاعین عمرو عاص آن شد که شد و در جمیع تواریخ و کتب سیر
مذکور و مسطور است و چون این ملاعین دانستند که اینها مکر عمرو عاص بود شروع بمجادله
کردند با حضرت که ما اگر بد کردیم تو چرا بگفته ما عمل کردی تا عاقبت جنگ کردند و همه کشته
شدند الا نه کس و هر یک از ایشان بطرفی رفتند و الحال خوارج عمان اباضیه اند که امید
هست که بدولت قاهره مدفوع گردند و اگر عکرمه کافر ذکی میبود احتمال نجات نسبت
باو میرفت ولیکن از جمیع کفار بدتر بود و چنین کسی قابل توفیق نبود و لهذا حضرت
صلوات الله علیه نرسید و غرض آن حضرت علی الظاهر این بود که مردم امیدوار شوند از
و فرض محالست که اگر بر فرض محال او برگشت ناجی میبود و تمام گنجایش بیش ازین نداشت
و تفصیل اینها را از مجالس المومنین طلب نمایند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که والله که اگر شخصی مدت عمر بت پرستی کرده باشد و وقت
رفتن شیعه شود آتش طمع در بدن او نمیکند هرگز بمقدار ذره یعنی هیچ عذاب و درد نمیکشد
و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان موت الفجاءة تخفیف علی المومن و اخذة
اسف علی الکافر و بسند کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه و آله منقولست که فرمودند
که مردن ناگاه نسبت بمومنان سبکبار شدنست و نسبت بکفار گرفتنی است که بسبب
غضب و الم ایشان است و در بعضی از نسخ بجای علی عن است چنانکه در کافی است و بجای
اخذة اسف راحة و اسف است که معنی چنین باشد که مردن فجاءه سبکباریست از
گناهان و راحت دنیویست مومن را و سبب تاسف خوردن کفار است که کاش
مدتی بیماری میکشیدیم ممکن بود که توبه کنیم و همچنین است نسبت بفساق اما

و هر چند بنا کو بشر و نمودند که
خوارج مبالغه بیشتر کردند تا عاقبت
بمکر عمرو عاص

مؤمن صالح همیشه کارهای خود را درست کرده است با خداوند خود و مشتاق لقای
الهی است و ظاهرا آنچه در صلت صحیح است چنانکه در کافی است و نسخهٔ دیگر تصحیف
نساخ است و از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما
منقولست که هر کس پیش از چهاردهم بمیرد فجاءة مرده است چون بیماریها در کمتر
ازین شفا می یابند و شب چهاردهم بحران اعظم است و محل خطرات است پس میباید
که البته وصیت بکنند و همچنین بعد از چهاردهم نیز مبالغه بیشتر است اگر در چهاردهم
عرق صحت نکنند و بهتر آنست که همین که تب کنند وصیت کنند و کاملتر آنست
که مؤمن هر شب وصیت او در زیر سرش باشد مبادا ناگاه برود و حسرت خورد
در آن نشأه که چرا وصیت نکردم و در روایت موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که پیش از زمان حضرت ابراهیم صلوات الله علیه مردمان
فجاءة میمردند حضرت دعا کرد که الهی از برای مرگ مرضی بوده تا بفکر مرگ افتند و تهیهٔ
خود بکارهای خیر و وصیتها بکنند و سبب صبر بازماندگان و تسلی ایشان بشود و چون
در بیماری مرتبه مرتبه احتمال مرگ بیشتر میشود و خبرها کشیده میشود و مرگ آسان میشود
پس حق سبحانه و تعالی تب را فرستاد و دیگر دردها را فرستاد و قال الصادق
صلوات الله علیه الموت کفارة ذنب کل مؤمن و آنحضرت ع فرمودند
که مرگ کفاره گناه هر مؤمنی است و تخفیف میدهد گناهان را یا بالکلیه مغفور میشود بحسب
مراتب اشخاص گناهان و در احادیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه وارد است که فرمودند که تب قاصد مرگست و زندان الهی است در زمین و گرمی
و شدت آتش از جهنم است و نصیب مؤمن از آتش جهنم همین تب است اگر مؤمن صالح باشد
و از و صغایر واقع شده باشد بیدغدغه بیماری کفارهٔ آن هست و اگر فاسق باشد گناهانش

هشتم

بسبب تب

بسبب تب و درد و سایر مرضها تخفیف مییابد و اگر چیزی میماند در جان کندن
تخفیف مییابد و اگر بماند غالب اوقات در برزخ که قبر است سبک میشود و اگر
چیزی بماند در صحرای قیامت بالکلیه مغفور میشود تا بجهنم نرود و احادیث بر مضمون
زیاده از حد و حصر است و ظاهر احادیث متواتره که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله فرمودند که امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک طایفه از ایشان ناجی
خواهد بود و باقی هالک اشعاری برین دارد چه اگر شیعه اثنا عشری بجهنم روند فرقی
نخواهد بود میان این طایفه و سایر طوایف چنانکه سید المحققین ابن طاوس و غیر او از
محدثین و علمای شیعه درین باب کتابها تصنیف کرده اند و لیکن عذاب قبر پنجاه هزار
سال قیامت سهل نیست و این اسباب سهل است عمده رحمت الهیست و بسببی یا شفاعت
حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین ع که امید واری عظیم بایشانست و خواهد آمد در باب
تعزیه انشاء الله تعالی و قال صلوات الله علیه ان بین الدنیا و الآخرة الف عقبة
اهونها و ایسرها الموت و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که
هر سختی که در میان دنیا و آخرت که روز قیامت باشد یا بهشت و دوزخ هزار عقبه
و کردنکاهست سهلتر و آسانترین آنها مرگست با آنکه منقولست که از حضرت خلیل الله
و حضرت کلیم الله صلوات الله علیهما پرسیدند بعد از مرگ که مرگ را چگونه یافتید
ایشان گفتند که آنرا یافتیم مانند گوسفندی که زنده پوست آنرا بکنند و در حدیث کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق ع وارد است که حضرت عیسی بن مریم بنزد قبر یحیی بن زکریا
سلام الله علیهم آمد و دعا کرد تا حق سبحانه و تعالی او را زنده کرد و پس زنده شد و از قبر
بیرون آمد حضرت یحیی گفت از من چه میخواهی عیسی گفت میخواهم که مونس من باشی چنانکه
بودی سابقا یحیی علیه السلام گفت یا عیسی هنوز سختی و گرمی مرگ از من ساکن نشده است

میخواهی که بازم ابدنیا آوری و مرتبه دیگر سختی مرگ را بکشم پس او باز بقبر خود رفت و ظاهرا
سختی باعتبار تعلقات است و چون تعلق بهم رسیده بود مفارقت روح مشکل بود لهذا
باسانی مرد و بقبر رفت و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
وارد است که جمعی از جوانان پادشاه زادگان بنی اسرائیل چند سال مشغول عبادت بودند و مقرر
بود که پادشاه زادگان مشغول عبادت میشدند و بعد از ان متوجه سیاحت شدند قلندر
وار از جهة آنکه در هر شهری عبرتها حاصل کنند پس رسیدند بقبری در کنار راهی که آن قبر مندرس
شده بود با یکدیگر گفتند بیایید تا دعا کنیم الحال با حق سبحانه و تعالی صاحب این قبر را زنده
کند و ما از وی بپرسیم که مزه مرگ را چگونه یافته است پس این دعا کردند انت الهنا
یا ربنا لیس لنا اله غیرک والبدیع الدائم غیر الغافل الحی الذی لا یموت لک فی کل
یوم شأن تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک پس شخصی از ان قبر
بیرون آمد که موی سر و ریشش سفید بود و خاک از سر خود میریخت و چشم او متوجه آسمان
بود پس با ایشان گفت بمن چه کار داشتید گفتند میخواهیم که از تو بپرسیم که مزه مرگ را
چگونه یافتید پس گفت که من نود و نه سال است که مرده ام و الم و مشقت مرگ از من نرفته
است ایشان گفتند که چون مردی در آن وقت سر و ریشت سفید بود گفت نه و لیکن
چون صدا شنیدم که بیرون آی استخوانهای خاک شده جمع شد و روح در ان
جا کرد و من گمان کردم که روز قیامت بیرون آمدم و چشم بجانب آسمان داشتم که چگونه
از هم خواهد پاشید از این ترس موی سر و ریشم سفید شد و ترجمه دعا این است که تو خداوند
مایی ای پروردگار ما بغیر از تو خداوندی نیست تویی که اشیا را بعد از عدم موجود گردانیدی
و خود همیشه بودی و غافل نیستی از احوال و افعال خلایق و زنده که ترا مرگ نیست و
ترا هر روز کاریست از ایجاد خلایق و میرانیدن و روزی دادن و تربیت

کردن

کردن دانایی که همه چیز را میدانی بی آنکه کسی تعلیم تو کرده باشد خداوندا بقدرت خود این
مرده را زنده گردان اما بهزار عقبه پس آنچه معلوم است زنده کردن و سوال کردن
است از اعتقادات که نکیر و منکر سوال میکنند چنانکه خواهد آمد و اما سوال از اعمال
پس اکثر اخبار دلالت میکنند بر آنکه سوال از آنها نخواهند کرد و اما ظاهرا ثواب
و عقاب خواهد بود پس ممکنست که باعتبار هر عملی از اعمال خیر ثوابی باشد و بر ترک آن
عقوبتی باشد و همچنین بر عکس در اعمال شر پس ممکنست که عقاب ازینها و المها باشد
که از ترک اعمال خیر و فعل اعمال شر او را حاصل میشود یا اعم از عقبات مکروهات و صعوبات
کبیره و هیچ شک نیست که غمی که مؤمن را حاصل خواهد شد بواسطه ترک بسیاری از حسنات
زیاده از جفای جان کندنست و ممکنست که عقبات تعلقات دنیوی باشد که بسبب
قطع آن برگ در غم باشد زیرا که جفای مرگ عمده جدا شدن از مألوفات و محبوبات است
و نفس ناطقه را تعلقات بسیار بهم رسیده است بسبب الفت با بدنها نمی بینی که هر چند
شخصی بی تعلق باشد اگر دزدی از و نعلینی ببرد بسبب آن او را غمی حاصل میشود و هر چند اگر
کوزه در خانه داشته باشد و اگر انگشتی را از کسی قطع کنند تا زنده است در غم است
و مرگ عبارت از نیست که چشمها را کور کنند و گوشها را کر کنند و شامه اش را
زایل کنند و گویایی او را برطرف سازند و بعد از ان این اعضا را یک یک ببرند
بسبب هر یک از اینها نهایت غم او را حاصل میشود و مرگ عبارت از همه قطع همه
اعضاست و عبارت از گرفتن زنان و فرزندان و اموال و اسباب و برادران
و خویشان و آشنایان همه است مگر کسانی که بحکم موتوا قبل ان تموتوا قطع جمیع
تعلقات کرده باشند از صحبت با ایشان ضرری نمیرسد اما اول در معنی عقبه اظهر است
و اینها غیر مرگست پس عقبات از عقوبات است و خلافی نیست در آنکه عذاب قبر

حق است وسؤال رومان که در صحیفهٔ کامله و در حدیث مشهور سلمان فارسی واقع است که او
سؤال از یک یک اعمال میکند و خبر میدهد که بسبب این اعمال مستحق این ثوابها هستی
و خلافی که هست درینست که آیا عذاب قبر جسمانیست یا روحانی و خلافست که معاد روحانی
حق است یا نه و معاد روحانی عبارتست از بقای روح بعد از مفارقت بدن جمعی کثیر
از متکلمین از معتزله و غیر ایشان اعتقاد ایشان آنست که نفس ناطقه خونست یا بخار
لطیف است که از جگر و دل بهم رسد که حیوانات نیز دارند و مثال این از مزخرفات بسیار
گفته اند و آنچه مقتضی است از آیات و اخبار متواتره آنست که روح بعد از خراب بدن
باقیست و آن یا جسمیست لطیف مانند ملکه و یا روحیست مجرد که تعلق ببدن دارد و مکانی
نیست و این مذهب محققین است و این معنی اظهر است از دلایل عقلیه و نقلیه و نه چنین است
که دلایل این مذهب افادهٔ یقین کند که اگر کسی این اعتقاد نداشته باشد مؤاخذ باشد
و اظهر آنست که ضغطهٔ قبر که خواهد آمد جسمانی است و ما بقی روحانی است باین معنی که چون
اعمال بد کرده است هر یک بصورتی متصور میشود از صورتهای درندگان و گزندگان و در
عالم برزخ با او خواهند بود و همچنین صفات رذیله مثل بخل و حسد و کینه و کبر و عجب
و امثال اینها بصورتهای قبیحه که اقبح از آن نباشد میشوند و اگر صفات حسنه و اعمال حسنه
داشته باشد آنها بصورتهای خوب میشوند و درین خلافست که عین آن صفات
و اعمال باین صورتها میشوند یا حق سبحانه و تعالی بسبب آن اعمال این صورتها را می
آفریند و باین مسلک ظاهر اخبار و روایات بر معنی اول دلالت میکند و اهل کشف نیز
چنین یافته اند و تجربه نیز شاهد است برین معنی نمی بینی که هر صفتی که بر آدمی غالبست در عالم
خواب چیزی را می بیند که آن صفت برو غالب باشد مثلا هرگاه حرص برو غالب باشد
موش را در خواب بیشتر از حیوانات دیگر می بیند و اگر درندگی برو غالب باشد مثلا

هرگاه

هرگاه درندگی برو غالب باشد سگ و شغال آنرا می بیند و اگر علم برو غالب باشد
آب و شیر را می بیند و اگر بجناب اقدس الهی مربوط باشد انوار قدسیه را مشاهده
میکند و هرگاه آدمی ملاحظه نماید رذیله و حسنه و اعمال قبیحه و حسنه زیاده از هزار میشود و دور
نیست که هزار کنایه از کثرت باشد یا اصولش هزار باشد و فروعش را حساب نمیتوان
کرد و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه إنّ الشیطان لیأتی الرجل
من أولیائنا عند موته عن یمینه و عن شماله لیضلّه عمّا هو علیه فیأبی الله
عزّ و جلّ له ذلک و ذلک قول الله عزّ و جلّ یثبّت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که شیطان
می آید نزد هر یک از دوستان و شیعیان ما نزد مرگ او از دست راست و از دست
چپ یعنی بهر وسیله و بهر وجهی که او را از راه دین بدر برد و حق سبحانه و تعالی نمیگذارد او را
و اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ترجمه اش که الله تعالی ثابت قدم میدارد
بر اعتقادات حقه آن جماعتی را که ایمان آورده اند که آن اعتقادات حقه است در زندگانی
دنیا و در آخرت و ظاهر این حدیث آنست که مراد از آخرت وقت مرگست که شیاطین
عدیله می آیند که مؤمن را از دین برگردانند و لیکن حق سبحانه و تعالی نمیگذارد و لیکن اکثر
مفسرین عامه و خاصه چنین تفسیر کرده اند که در زندگانی دنیا تا وقت مرگست و در آخرت
قبر است چنانکه اخبار معتبره درین باب وارد شده است پس تأویل میباید کرد که مراد ثابت
داشتن در دنیاست تا وقت مرگ و بعضی از احادیث مزبوره در سؤال قبر خواهد آمد
ان شاء الله تعالی و قال الصادق صلوات الله علیه فی المیّت تدمع عیناه عند
الموت انّ ذلک عند معاینة رسول الله صلّی الله علیه و آله فیری ما
یسرّه ثمّ قال أما تری الرجل یری ما یسرّه و ما یحبّ فتدمع عیناه و یضحک

و در حديث حسن كالصحيح از آنحضرت صلوات الله عليه منقولست در بيت كه چشمهاي
او آب ريزد فرمودند كه آن در وقتي است كه مي بيند حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه
بعنوان بشاشت و خوشحالي آب از ديده اش مي آيد پس حضرت فرمودند كه نه
مي بيني كه هر كه چيزي را به بيند كه از ديدن آن چيز مسرور شود يا محبوب خود را به بيند آب
از ديده اش مي آيد و ميخندد پس آن گريه خوشحالي است وقال الصادق صلوات الله
عليه اذا رايت المؤمن قد شخص ببصره بصره وسالت عينه اليسرى ورشح
جبينه وتقلصت شفتاه وانتشر منخراه فاي ذلك رايت فحسبك به وسعوت
بطرف منكسره كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه هرگاه مؤمن را بيني
كه چشمش باز شود و بهم نزند و آب از چشم چپ او روان شود و عرق از پيشاني او بريزد يا
پيشاني او در عرق فرو رفته و لبهاي او بهم كشيده شود و بيني او كشيده شود پس هر يك
از اينها را كه از او به بيني ترا بس است در علامت رفتن از جهت كشيدن پاي او بقبله
و خواندن قرآن نزد او و تلقين او كردن و در آنكه جنب و حايض را از پيش او بيرون
كنند و در آنكه بدانيد كه وقت آمدن حضرت رسول خدا و ائمه هدى صلوات الله
عليهم است اما اگر مشتبه شود و مرگش با اينها جزم نميتوان كردن كه مرده است و بسيار است
كه در سكته بعضي ازين حالات بهم رسد وقال ابو جعفر صلوات الله عليه ان آية
المؤمن اذا حضره الموت ان يبيض وجهه اشد من بياض لونه ويرشح
جبينه ويسيل من عينيه كهيئة الدموع فيكون ذلك آية خروج روحه
وان الكافر تخرج روحه سلا من شدقه كزبد البعير كما تخرج نفس الحمار
و ابو حمزه ثمالي از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه و آله شنيد كه فرمودند كه علامت
احتضار مؤمن آنست كه روي او سفيد ميشود زياده از سفيدي كه داشت يا از سفيدي

ساير بدنش و طرف پيشاني او بعرق مي افتد و از چشمهاي او آب روان ميشود
مانند آب گريه پس اينها علامت آنست كه روح او بدر ميرود و روح كافر از
اطراف دهانش بيرون ميرود يا سيل ميكند و از اطراف دهانش بيرون ميكشند مثل
كف دهان شتر همچنان كه جان در از گوشش بيرون ميرود و در كافي او كما يخرج
نفس البعير است يعني راوي شك دارد كه حضرت اين عبارت را فرمود كه كزبد البعير
يا فرمود كما يخرج نفس البعير و ظاهرا نساخ همزه را انداخته اند و خر را بدل شتر آورده اند
و روي ان آخر طعم يجده الانسان عند موته طعم العنب و در روايتي وارد شده
است كه آخرين مزه كه آدمي ميابد در وقت مردن مزه انگور است كه در دهان خود
ميابد محتملست كه بالخاصيه چنين باشد يا آنكه انگور بهشت از جهة او بياورند يا حق سبحانه و تعالى
دهان او را شيرين ميكند چون بنده هرگاه بنده ميخرد دهانش را شيرين ميكند
و در وقت رفتن از بند كه همه كس غلام شده بنده خاص حق سبحانه و تعالى
ميشود دهانش را شيرين ميكند تا برحمت او اميدوار شود والله تعالى يعلم وسئل رسول الله
صلى الله عليه و آله كيف يتوفى ملك الموت المؤمن فقال ان ملك الموت ليقف
من المؤمن عند موته موقف العبد الذليل من المولى فيقوم هو واصحابه لا
يدنوا منه حتى يبدأ بالتسليم ويبشره بالجنة و از حضرت سيد المرسلين صلى الله
عليه و آله پرسيدند كه ملك الموت در وقت مردن مؤمن نزد او مي ايستد چنانكه
بنده ذليل نزد آقاي خود بايستد پس از قبل او مي ايستند خود و اصحابش و
نزديك او نمي آيند تا اولا ابتدا ميكند بسلام و او را بشارت ميدهد ببهشت و بعد
از آن بادب نزد او مي آيد و جاي او را با او مينمايد و او را مخير ميسازد و چون مشغول
جاي خود ميشود قبض روح او ميكند وقال امير المؤمنين صلوات الله عليه

بالتسليم

إنّ المؤمن إذا حضره الموت وثّقه ملك الموت ولولا ذلك لم يستقرّ و روایت
سکونی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که چون وقت مردن مؤمن میشود ملک الموت
او را محکم می بندد تا حرکت نکند و اگر نه این باشد او قرار نگیرد و دور نیست که محکم بستن او
عبارت از بشارت نمودن جا باشد که بسبب آن قرار بگیرد و پس گویا او را بسته
است یا نسبت باشخاص مؤمنان مختلف باشد بعضی که از صلحا و اتقیا باشند نحو سابق
با ایشان سر کنند و فساق و فجار را ببندند و قرینه آنکه در کلینی بجای المؤمن المیت واقع است
و بنابرین حمل میتوان کرد بر غیر مؤمن از منافقان و کفار و ظاهرا سهو از نساخ شده باشد
وما من احد يحضره الموت الّا مثّل له النبيّ صلى الله عليه وآله والحجج صلوات الله
عليهم حتى يراهم فان كان مؤمنا يراهم بحيث يحبّ وان كان غير مؤمن يراهم
بحيث يكره و هر کس که مرگ او را حاضر میشود البته حضرت رسول خدا و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین که حق سبحانه و تعالی حجت خود را بر خلق تمام کرده است تا
ایشان بعنوان مثال و جسد مثالی در برابر او در می آیند پس اگر مؤمن صالح است
ایشان را بر نحوی که دوست میدارد می بیند یعنی بصورتهای خوب می بیند و ایشان او را
بشارت میدهند ببهشت و اگر مؤمن نباشد می بیند ایشان را بعنوانی که دشمن او باشند
و بشارت بجهنم و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
آنحضرت فرمودند که چون جان شما بحلق میرسد چشم شما روشن میشود یعنی از دیدن حضرات
صلوات الله علیهم و آن اشاره است باین آیه قال الله تبارک و تعالی فلولا اذا بلغت
الحلقوم وانتم حينئذ تنظرون ونحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون بدانکه این آیه
از متشابهات آیات قرآنیست و تأویل آن را بغیر از خدا و رسول و اهل بیت صلوات الله
علیهم کسی نمیدانند و اخبار بسیار در تأویل این آیه اشارةً و تصریحاً واقع شده است

[illegible]

و ترجمه اش اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که چرا وقتی که جان بحلق شما میرسد
و شما در آنوقت نظر میکنید بمیت جان را برنمیگردانید ببدن اگر قدرت دارید
و حال آنکه ما نزدیکتریم بمیت از شما ولیکن شما نمی بینید و ظاهر آیه خطاب است با حضار محتضر
آنجماعتی که نزد آن شخص که میمیرد نشسته اند پس حاصل معنی این میشود که شما را اختیاری میت
در حیات و موت احدی و همه بدست واحد قهار است جل شانه اما اشارات پس
ممکن است که از لفظ و نحن اقرب باشد که ما اقربیم باو از شما یعنی خلفای ما باو اقربند که
مراد ازان رسول خدا و ائمه هدی و ملئکه باشند صلوات الله علیهم یعنی نه شما را اختیاری
هست که میت نمیرد و نه خبری هست که ما با ایشان در چه کاریم و عدم اختیار که ظاهر است
و عدم خبر از چند وجه است یکی حضور حضرات بعنوان رحمت با مؤمنان و بعنوان غضب
با غیر ایشان و دیگر بودن جای مؤمن را باو نما از شوق جان میدهد دیگر خطاب مستطاب
حضرت رب الارباب که يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية
مرضية فادخلي في عبادي وادخلي جنتي دیگر فرستادن ملئکه رحمت از جهة مؤمنان
و غضب از جهة بدان و غیر اینها که از اخبار بسیار ظاهر میشود و پس بنابرین تغییر حدیث
سابق که حضرت فرمودند که چشم شما روشن میشود و جمیع اینها خواهد بود و هر یک ازینها
ممکنست که مراد باشد اما جمیع اظهر است و احتمال بعض بنابر آن است که حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم با هر کسی در خور عقل او سخن فرموده اند و او را بنحوی بشارت
داده اند چنانکه صدوق نقل کرده است وقال الصادق صلوات الله عليه
اذا بلغت النفس الحلقوم اُري مكانه من الجنة فيقول ردوني الى الدنيا
حتى اخبر اهلي بما ارى فيقال له ليس الى ذلك سبيل و در کافی بسند صحیح از ابو بصیر از
آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که ابو بصیر گفت که آیه سابق را خواندم و تغییر آن از

مراد این ظ

صحیح

از حضرت طلبیدم و صندوق تغییری داده است اما ضرر ندارد که در تحقیق استدلال آیه بود
خبر بهره کرده باشد اما بنحوی که وارد شده بود نقل کردن اولی است پس حضرت
فرمودند که چون جان بحلق میرسد جای او را در بهشت باو مینمایند و او میگوید که مرا بدنیا
برگردانید تا خبر دهم اهل خود را بآنچه می بینم پس باو میگویند که هرگاه شخصی از امور
آخرت چیزی را دید دیگر راهی نیست او را برگشتن بدنیا پس از ذکر این آیه درین مقام
بسوي
با این تفسیر محتملست که مراد صندوق این باشد که با دیدن حضرات دیدن مراتب بهشت
نیز خواهد بود یا آنکه چون جای خود را می بیند حضرات را نیز خواهد دید و یا آنکه این آیه را حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم بهر دو معنی تفسیر کرده اند و میان هر دو منافاتی نیست و محتملست
که هم جای او را بنمایند و هم حضرات را به بینند و ممکنست که مراد حضرت صادق علیه السلام این
باشد که ائمه هدی صلوات الله علیهم جای او را باو مینمایند و او که خواهد که اهل خود را خبر کند بهر دو معنی خبر
کند یکی دیدن ایشان و دوم جای او در بهشت چنانکه در حدیث کالصحیح بل
الصحیح عندی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که چون جان هر یک را از شما
بحلق میرسد باو بشارت میدهند که خاطر جمع دار از آن خائف و ترسان بودی
ایمن شدی از آن و میگویند باو که رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا پیش
تو میروند یعنی ما ترا بمراتب عالیه برسانند و در حدیث کالصحیح از سدیر صیرفی منقولست
که بخدمت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که فدای تو گردم یا ابن رسول الله
آیا قبض روح مؤمن را باکراه میکنند که او راضی نباشد حضرت فرمودند که نه والله بدرستی
که چون ملک الموت از جهت قبض روح مؤمن می آید مؤمن جزع میکند و میترسد
پس ملک الموت میگوید که ای دوست خدا جزع مکن که بحق آن خداوندی که محمد را صلی الله
علیه و آله برسالت بخلق فرستاده که من بر تو مهربان ترم از پدر مهربان تو اگر حاضر میبود ترا

چشمان

چشمان خود را بگشا و ببین پس ممثل شود از جهة او حضرات سید المرسلین و امیر المؤمنین و
فاطمه زهرا و باقی حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم پس باو گویند که تو رفیق اینها
خواهی بود و یک یک را باو بشناسانند دیگر نظر کند به بیند که منادی ندا میکند
از جانب حضرت رب العزت و میگوید که یا ایتها النفس المطمئنة ای روحی
که قرار تو با محمد و اهل بیت او خواهد بود چنانکه محبت ایشان در دل تو جا کرده است
برو از این دنیای فانی بسوی پروردگار خود و خشنود باش از ولایت
و محبت اهل بیت و حق سبحانه و تعالی از ثواب غیر متناهی خواهد رسانید پس
داخل شو ای روح در زمره بندگان خاص مقرب که محمد است و اهل بیت او و داخل
شو در جنت من پس چون این خطاب بمؤمن میرسد هیچ چیز نزد او محبوبتر از این نیست
که قبض روح او کنند و برسد بآن منادی و بهشت رود و در خدمت حضرات ائمه
صلوات الله علیهم و ازین حدیث ظاهر میشود که این خطاب خطابست از حضرت رب
الارباب در وقت رفتن مؤمن است و در حدیث معتبر از آنحضرت وارد شده است
که این خطاب با حضرت امام حسین است صلوات الله علیه و منافات ندارد که خطاب با هر
کس باشد حتی بازندگان نیز چنانکه ظاهر آیه عموم دارد و اهل کشف و مشاهده آنا فآنا بگوش
هوش این خطاب را میشنوند و فی الحقیقه ایشان در عین مرگ اختیاری میشنوند که
بآن مامورند و از اخبار متواتره ظاهر میشود که قرآن را ظهری هست تا هفت بطن و در بعضی
از اخبار تا هفتاد بطن و لیکن از بطن قرآن کسی خبر ندارد مگر ائمه معصومین صلوات الله
علیهم و اولیاء الله را نیز بهره داده اند و لیکن از برکات هدایات و ارشادات ائمه هدی
و لیکن چون ولایت معنی است که بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی بر آن اطلاع ندارد و اعتقاد
نمیتوان کرد بر آن مگر باشارات و تنبیهاتی که از عبارت مستفاد شود و مثلا در همین آیه

جمعی گفته اند که حق سبحانه و تعالی را اشارات بسیار هست با دوستان خود که مستنبط
و مستفاد میشود از الفاظ آیه مثل خطاب یا و بمطمئنة یعنی قرار گرفته بذکر آلهی چون حق
سبحانه و تعالی فرموده است که الا بذکر الله تطمئن القلوب و هر دو آیه اشاره دارد
بر آنکه میباید قرار نفوس بذکر آلهی باشد و استغراقی دارد و بر آنکه تا بمرتبه محبت آلهی
نرسد قرار نمییابد و مضطرب است و اینها مجرب است و دیگر خطاب ارجعی الی ربک
یعنی بازگشت کن بپروردگار خود اشاره دارد بآنکه نفس ناطقه پیش از خلق ابدان
سالها باجناب قدس آلهی مربوط بوده است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده
است که حق سبحانه و تعالی ارواح را پیش از خلق اجساد بدو هزار سال آفریده بود و در آن
عالم باجناب اقدس آلهی و با ارواح مثل خودش ربطها بود و پس خطاب میرسد
که چرا جای خود را و محل قرار خود را فراموش کرده پس آنا فآنا گویا هست و مخاطبست
زیرا که کلام آلهی همیشه کلام آلهیست و در هر زمانی با هر کس خطاب میکنند و دیگر الی ربک
اشاره دارد بآنکه ای بنده همیشه من تربیت ترا در دار دنیا با هزار مخالفت کرده ام
اگر در مقام موافقت در آئی ترا فرو نخواهم گذاشت و دیگر اشاره است بآنکه من آنقدر تربیت
تو کرده ام و میکنم که جا دارد که تو هم گمان کنی که پرورش من مخصوص تست دیگر در کلمه راضیة
مرضیة اشاره است بآنکه میباید رجوع تو بپروردگارت از روی خشنودی باشد
و این ممکن نیست تا بمرتبه محبت و عشق نرسند پس گویا طلب عشق کرده است و گویا چون
عاشق میشود معشوق خواهد شد و فانی خواهد شد از جمیع ارادت خود و باقی خواهد شد بخدا و نیز
خود و متخلق خواهد شد باخلاق خداوند تا قابل خطاب فادخلی فی عبادی شود و اشاره است
بآنکه بندگان خاص من ایشان بندگان منند و غیر ایشان بنده نفس و شیطانند
و چون کمالات سابقه بهم رسانند داخل میشوند در سلک مقربانی که فی مقعد صدق

در افاده است بسیار و محتاج جهت
بسیار الا الله دیگر اشاره است بآنکه

عند ملیک مقتدر راه اند و هم نشین او میشوند یعنی همیشه با محبت آلهی اند و لحظه از یاد حق
غافل نمیشوند و این مرتبه اعلی مراتب جنانست و بهشت مقربان است و لهذا خطاب فرموده
که و ادخلی جنتی و اضافه بخود نمودن با آنکه همه خیر از وست اشاره است بآنکه جنت حقیقی
اینست و ازین اشارات اشارات دیگر مستفاد میشود که حصر نمیتوان کردن و این
نحو اشارات و تنبیهات در هر آیه و حدیثی هست و ما یعقلها الا العالمون و این اشارات را
نمییابند مگر عالمان حقیقی که اولیاء الله اند و گاه گاهی متوجه بعضی از اشارات میشوم
تا بنده غافل نشود و نباشد از جماعتی که حق سبحانه و تعالی مذمت ایشان کرده است
چه قرآن مجید مشحون است از مذمت کسانی که تدبر نمی نمایند و از مدح متدبران
و متفکران امید که حق سبحانه و تعالی همه را ازین خواب غفلت بیدار کند و در حدیث
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون بنده محتضر
شد و زبانش بند شد حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم می آیند
پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر دست راست او می نشینند و حضرات
امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر دست چپ او و پس حضرت رسول
خدا می فرمایند باو که آنچه را امید داشتی آن از مراتب عالیه بهشت الحال بآن خواهی
رسید و آنچه از آن ترسان بودی از عذاب آلهی ایمنی و خاطر جمع دار که حق سبحانه و تعالی
ترا بخشید پس جای او را در بهشت باو مینمایند و باو میگویند که این منزل تست
در بهشت اگر میخواهی ترا باز گردانیم بدنیا و ترا در دنیا بدهند طلا و نقره آنقدر که
خواهی او گوید که مرا بدنیا هیچ احتیاجی نیست پس در ان محل روی او سفید میشود و پیشانی
او در عرق می افتد و لبهاش درهم کشیده میشود و از چشم چپش آب روان میشود و پس
هر یک ازین علامات را که ببینی بس است در دانستن حضور ایشان صلوات الله علیهم

یا در حضور مرگ پس چون جان از بدن بیرون رود مرتبهٔ دیگر دنیا و آخرت را
بر او عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس چون غسلش میدهند حضرات ع
و دعا میکنند که حق سبحانه و تعالی او را از گناهان پاک کند یاد میکنند و در غسل و گردانیدن
او از دو پشت چپ بدتر است و بر عکس چون او را کفن کنند و در تابوت
گذارند و متوجه قبر شوند روح او پیش پیش تابوت رود و ارواح مؤمنان استقبال
او کنند و بر او سلام کنند و بشارت دهند او را بآنچه حق سبحانه و تعالی از جهة
او مهیا ساخته است از نعمتهای بهشت پس چون او را در قبر گذارند و قبر را پر کنند روح
را در بدن او درمی آورند تا رانهای او پس از اعتقادات او سؤال میکنند پس اگر
خدا و رسول و ائمهٔ معصومین را صلوات الله علیهم اعتقاد و امامت داشته باشد و جواب
ملکین بگوید در بهشت را بر روی او بگشایند تا همیشه از نسیم بهشت و بوهای خوش
آن و روشنائی آن باو رسد پس گفتم فدای تو گردم ضغطه و فشار قبر چه شد
که بیان نفرمودید حضرت فرمودند که هیهات مؤمنان را فشار قبر نمیرسد
و الله که هر جزوی از زمین که مؤمن بر آن راه رفته باشد بر جزوی دیگر فخر میکند و میگوید که
مؤمن بر من راه رفت و بر تو نرفت و زمین قبر مؤمن میگوید که و الله که من ترا
دوست میداشتم در وقتی که تو بر پشت من راه میرفتی الحال که در من داخل شدی
خواهی دید که با تو چها خواهم کرد از خوبیها تا چشم کار کند بهشت را چند تا قبرش را فراخ
گردانند ثمّ فتح و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که میفرمودند که و الله که عبادت شما شیعیان را قبول میکنند و الله که شما را می آمرزند و پس
و خفای شما تا وقتی است که جان بحلق رسد دیگر شروع میشود در فرح و خوشحالی و چشم
روشنی بمرتبه که همه کس آرزوی منزلت شما کنند و چون جان بحلق میرسد و میت محتضر

محفوف میشود و حاضر میشوند حضرات رسول الله و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت پس
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می آید
و میگوید که این شخص از محبان ما بود و اهل بیت را دوست میداشت پس یا رسول الله
شما او را دوست دارید و حضرت رسول خدا بجبرئیل میفرماید که ای جبرئیل این شخص
دوستدار خدا و رسول و اهل بیت رسول بود پس تو او را دوست دار و جبرئیل بملک
الموت گوید که این شخص دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت رسول صلی الله علیهم
پس تو او را دوست دار و با او رفق کن پس ملک الموت پیش او آید و گوید که
ای بندهٔ خدا خود را بسبب اعتقادات خوب آزاد کرده از آتش جهنم اما آنچه از آن
خوف داشتی از عذاب الهی حق سبحانه و تعالی از تو بخشید و آنچه امید داشتی از رحمت
الهی بآن رسیدی بشارت باد ترا که محشور خواهی بود با حضرات رسول خدا و ائمهٔ هدی
صلوات الله علیهم پس جان او را از بدن بآسانی بیرون آورد و پس جامهٔ بهشتی با بوی خوش
بهشت که با خود آورده باشد او را بآن بپوشانند و او را بوی خوش کنند و بعد از آن
حلهٔ زردی از حلههای بهشت در او پوشانند پس چون او را بقبر برند از نسیم و بوهای بهشت
باو رسد و قبر او را یکماهه راه از پیش رو و دست راست و دست چپ فراخ گردانند
و قبر عبارتست از عالمی که روح در آنجا خواهد بود و بیان آن در ضمن اخبار خواهد شد پس باو
گویند که بخواب مانند شخصی که داماد شده باشد بر بسترهای نفیس و خوابیدن عبارتست
از استراحت بدن در قبر و استراحت روح در عالم مثال و باو گویند که بشارت
باد ترا براحت و نسیم بهشت و باغستانهای با نعمت غیر متناهی بهشت که داخل آن خواهی
شد و خداوند عالمیان از تو خشنود است پس هر وقت که خواهد بزیارت ائمهٔ
معصومین صلوات الله علیهم میرود و در مراتب عالیهٔ ایشان و در خدمت ایشان میخورد

از طعامهای ایشان و شرابهای ایشان و در خدمت ایشان صحبت میدارد تا آنکه خروج
فرماید مهدی صاحب الزمان پس چون حضرت خروج کند گروه گروه از شیعیان باز زنده
میکنند و لبیک اللهم لبیک گویان بخدمت آن حضرت می آیند پس در ان محل سنیان
بشک می افتند که آنچه شیعه میگفتند احتمال دارد که راست باشد و مذاهب فاسده همه بر طرف
خواهد شد اما شیعیان چنین که مذکور شد بسیار کنند پس صبر میکنند که انجا یعنی
که بصبری یا میکنند بعنوان خروج یا برگشتن از دین هلاک کنند و ناجی جمعی اند که تقیا و دار
بوجود آنحضرت و از حق سبحانه و تعالی سوال میکنند که نزدیک کرداند ظهور آنحضرت را و اشاره
باین معنی دارد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المومنین صلوات الله علیه میفرمودند
که یا علی وعده ما و تو در وادی السلام است که بهشت باشد یا نجف اشرف که خواهد آمد و حضرت
صادق صلوات الله علیه که چون محتضر میشود کافر که غیر اثنی عشری باشد حضرات رسول خدا و امیر المومنین
و جبرئیل و ملک الموت سلام الله علیهم حاضر میشوند پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه
پیش می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دشمنی با اهل بیت میکرد تو او را دشمن دار و
جبرئیل میگوید که ای ملک الموت این شخص دشمن خدا و رسول و اهل بیت بوده است تو
او را دشمن دار و جان او را بسختی بگیر پس ملک الموت پیش آید و گوید که ای بنده
خدا آیا خود را خلاصی دادی از آتش جهنم بمحبت اهل بیت آیا برات ایمنی از عذاب الهی
گرفتی بسبب محبت ایشان آیا چنگ در دامان متابعت ایشان زدی تا بسبب
آن داخل بهشت شوی او گوید که نه پس ملک الموت گوید بشارت باد ترا ای دشمن
خدا بغضب و عذاب الهی و آتش جهنم اما آنچه از ان ترسان بودی با آن رسیدی پس بسختی
تمام جان او را بیرون آورد پس صد شیطان موکل سازند بر روح او که همه آب دهان
بر روی او اندازند و روح او در عذاب باشد پس چون او را در قبر آورند دری از درهای

جهنم بر روی او کشایند که گند جهنمیان و زبانه آتش در قبر او در آید و در این عذاب
باشد تا روز قیامت و در موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که
چون جان بحلق رسد فرشته می آید و میگوید که ای فلان امید از حیات بر دار
و خاطر جمع دار که عذاب الهی بتو نمیرسد یا از محنت دنیا فارغ شدی و در موثق
کالصحیح از آنحضرت منقولست که فرمودند که چون جان بسینه میرسد می بیند عقبه
اسدی گفت گفتم چه چیز می بیند فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می بیند
که منم رسول الله بشارت باد ترا پس حضرت فرمودند که دیگر امیر المومنین صلوات الله
علیه را می بیند و حضرت میفرماید که منم علی بن ابی طالب که تو او را دوست میداشتی
آمده ایم که ترا نفع برسانیم و از محنتها نگاه داری کنیم که بتو رسد عقبه گفت گفتم
که آیا ممکنست کسی حضرات را ببیند و باز بدنیا آید که شفا یابد از ان مرض حضرت فرمودند که نمیشود
همین که می بیند ایشان را میرود از این دنیا و این بشارت الهی سبحانه و تعالی در قرآن مجید
یاد فرموده است که آن جماعتی که ایمان آورده اند و پرهیزکارند ایشان را بشارت میدهند
در زندگانی دنیا و در آخرت و مبدل نمیشود و تغییر نمییابد کلمات الهی در وعدها یعنی هر وعده
که کرده است چنان میشود و پیش گذشت که جایی او را در بهشت باو مینمایند و منافات
ندارد که آن بشارت مشتمل بر همه باشد و قریب باین اخبار بحسب معانی احادیث بسیار وارد
شده است برین اکتفا شد اگرچه طول بهم رسانید و لیکن ضرور بود چون معاد از
ارکان دین است و سُئِلَ الصادق صلوات الله علیه عن قول الله عزّ و جلّ
الله یتوفّی الانفس حین موتها و عن قول الله عزّ و جلّ قل یتوفّیکم ملک الموت
الذی وکّل بکم و عن قول الله عزّ و جلّ الذین تتوفّیهم الملائکة طیبین الذین
تتوفّیهم الملائکة ظالمی انفسهم و عن قول الله عزّ و جلّ توفّته رسلنا و عن قول الله

عزّ وجلّ ولو ترى إذ يتوفّى الذين كفروا الملائكة وقد يموت في الساعة الواحدة
في جميع الآفاق ما لا يحصيه إلّا الله عزّ وجلّ فكيف هذا فقال إنّ الله تبارك وتعالى
جعل لملك الموت أعوانا من الملائكة يقبضون الأرواح بمنزلة صاحب الشرطة له أعوان
من الإنس يبعثهم في حوائجه فتتوفّاهم ملك الموت من الملائكة مع ما يقبض هو
ويتوفّاهم الله عزّ وجلّ من ملك الموت ومنقولست که از آنحضرت صلوات الله علیه
پرسیدند که حق سبحانه وتعالی فرموده که الله تعالی قبض ارواح میکند در وقت مردن ایشان
وجای دیگر میفرماید که بگو یا محمد که قبض روح شما میکند فرشته که موکلست از جهة موت شما که آن
عزرائیلست ومسمّی است بملک الموت وجای دیگر فرموده است در تعریف مدح خوبان
که آنجمعی که قبض ارواح ایشان میکنند ملائکه در حالتی که ایشان طیب وپاکیزه اند از بدیها و از
بخوبیها و در مذمّت بدان فرموده است که آنجماعتی که فرشتگان قبض ارواح ایشان میکنند
در حالتی که ستم کنندگان بودند بر نفسهای خود بسبب معصیت و دیگر جای فرموده است
که قبض روح میّت میکنند رسولان ما وجای دیگر فرموده است که اگر ببینی که فرشتگان قبض
روح کافران میکنند بچه عنوان میکنند هر آینه تعجب کنی پس جمع بین الآیات چون میشود
ومع هذا ملک الموت تنها قبض ارواح کند چگونه ممکنست وحال آنکه در یک ساعت در اطراف
عالم آنقدر میمیرند که حساب آنها را نمیتواند کردن بغیر از حق سبحانه وتعالی پس حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که حق سبحانه وتعالی از جهة ملک الموت مددکاران مقرر ساخته است از
فرشتگان که ایشان قبض ارواح میکنند مانند سردار لشکر با سرداران و پهلوانان لشکر
با حکام که نوکران ومددکاران از آدمیان دارند که بواسطه کارهای خود بجاها میفرستند
همچنین ملک الموت این فرشتگان را میفرستد وایشان قبض روح بسیار کس میکنند
وبقبض ملک الموت میدهند غیر آنچه خود قبض روح ایشان میکنند وهمه را بقبض الهی میدهد

ملک الموت

ملک الموت وظاهر این خبر آنست که قبض بهمه متحقق میشود وممکنست که مراد این باشد
که چون بفرموده الهیست گویا حق سبحانه وتعالی قبض کرده است وهمچنین بملک الموت
واین مجاز شایع است چنانکه هرگاه پادشاه ووزیرش حکم کند که قصری از جهة او بسازند
ووزیر بنایان را بدارد که بسازند نسبت بهمه میدهند که او ساخته است در بنا حقیقة وبه
پادشاه ووزیر مجازا وقال الصادق صلوات الله عليه إنّ وليّ عليّ صلوات الله عليه
يراه في ثلاثة مواطن حيث يسرّه عند الموت وعند الصراط وعند الحوض وبأسانيد
متواتره از حضرت امام محمد باقر وجعفر صادق وحضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم منقولست که دوست حضرت امیر المؤمنین آنحضرت را در سه موضع میبیند بعنوانیکه مسرور
شود بشفاعت ونجات یکی در وقت مردن که احادیث دیگر نیز گذشت ودوم
نزد صراط که حضرت بجهنم خطاب فرماید که این از منست وآن از تو ودوستان آنحضرت
مثل برق از صراط عبور کنند ودیگر نزد حوض کوثر که ساقی آن حوض حضرتست وباقی
ائمه معصومین صلوات الله علیهم واحادیث متواتره از عامه وخاصه وارد شده است
که دشمنان آنحضرت را از آن آب بهره نیست و در حدیث کالصحیح از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله منقولست که فرمودند که والله که هر کس که دشمنی من بمیرد البته مرا خواهد
دید بعنوانی که محبوب او نباشد وحضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت
وحضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله نیز حاضر شود و دوست را است او بشارت حضرت
امیر المؤمنین و در حدیث کالصحیح منقولست از عبد الله بن ابی یعفور که خطاب جهنی با من
معامل بود وعداوت آل محمد صلوات الله داشت وهم صحبت با نجده خارجی داشت وبیمار شد
بعیادت او رفتم از جهة معامله که با او داشتم واز جهة تقیه دیدم که در بیهوشی حرکت وسکرات
مرا با تو چکار است یا علی پس خبر دادم حضرت امام جعفر صادق را به آنچه دیده بودم حضرت

فرمود که بحق پروردگار کعبه که علی را دیده است برب کعبه که او را دیده است بخداوند کعبه که
او را دیده است و از ابو سعید خدری از طرق عامه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی
فرمودند که هر کسی که حق سبحانه و تعالی دوستی اهل بیت من او را روزی کرده باشد پس او را
خیر دنیا و آخرت داده است و کسی شک نکند در آنکه او از اهل بهشت است بدرستیکه
که در دوستی اهل بیت من بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت اما ده دنیا
اول ترک دنیا و محبت دنیاست دویم حرص است بر علم سیم پرهیزکاریست چهارم رغبت
در عبادت پنجم توبه است پیش از مرگ ششم توفیق نماز شب است که برغبت تمام
کند هفتم ناامیدیست از آنچه در دست مردمانست هشتم حفظ کردن اوامر و نواهی الهیست
بآنکه اوامر را بجا آورد و نواهی را ترک کند نهم دشمنی دنیاست دهم سخاوت و کرمست و اما ده
در آخرت پس اول دیوان او را و نامه عمل او را نگشایند دویم ترازوی عمل از جهت
او نصب نکنند سیم نامه عمل او را بدست راستش دهند چهارم از جهت او بنویسند برات
از آتش دوزخ پنجم روی او سفید باشد در آن روز ششم حلهای بهشت را در او پوشانند
هفتم او را شفاعت دهند در صد کس از اهل بیت او هشتم حق سبحانه و تعالی بنظر رحمت
باو نظر کند نهم تاجی از تاجهای بهشت بر سر او گذارند دهم آنکه داخل بهشت شود بی حساب پس
خوشا حال دوستان اهل بیت من و چون چنین جنابست که حق سبحانه و تعالی محبت ایشان
را مزد رسالت آنحضرت کرده است با آنکه هیچ پیغمبری را مزد بر رسالت کرامت
نفرموده است مگر آنحضرت را و باز از طرق ایشان از جابر بن عبد الله انصاری منقولست
که روزی در خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودم که ناگاه رو بجانب
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند و فرمودند که میخواهی ترا بشارت دهم
یا ابا الحسن حضرت فرمودند بلی یا رسول الله حضرت فرمودند که اینک جبرئیل از جانب

از جانب خداوند جلیل آمده است و میگوید که حق سبحانه و تعالی شیعیان و دوستان ترا
ده خصلت کرامت کرده است اول آسانی مرگ دویم انس در وحشت قبر که فرشتگان
بزیارت او آیند سیم نور در ظلمت قبر و قیامت چهارم ایمنی از ترس عظیم روز
قیامت پنجم عدالت نزد میزان بآنکه میزان حسناتش سنگین باشد یا سنجند عمل
او را ششم گذشتن از صراط مثل برق هفتم خلاصی از جهنم هشتم داخل شدن در
بهشت پیش از همه کس نهم آنکه نور ایشان سعی کند در پیش ایشان و از دست
راست ایشان یعنی منور باشند و ایضا صدوق از طرق صحاح عامه نقل کرده است از عبد الله
بن عمر بن الخطاب و بچند سند از طرق ایشان و دیده ام از عمر بن الخطاب که گفت سؤال
کردیم از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از حال و رتبه علی بن ابی طالب ع پس حضرت
غضبناک شدند و فرمودند که چه بر این داشته است جمعی را که سخن گویند از حال کسی که
منزلت و مرتبه او نزد حق سبحانه و تعالی مثل منزلت و مرتبه منست بغیر از نبوت آیا نه چنین است
که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد حق سبحانه و تعالی
از او خشنود است و هر که خدا از او خشنود است جای او در بهشت است آیا نه چنین است
که هر که علی را دوست دارد از دنیا بیرون نرود تا او را از شراب کوثر آب بدهند
و میوه درخت طوبی را بخورد و جای خود را در بهشت ببیند آیا نه چنین است که هر که علی را
دوست دارد حق سبحانه و تعالی نماز و روزه و عبادات شب او را قبول میکند
و دعای او را مستجاب کرده آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد فرشتگان
از جهت او استغفار کنند و هشت در بهشت را از جهت او بگشایند که از هر دری که خواهد
داخل بهشت شود آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی سکرات
مرگ را بر وی آسان کرده و قبر او را باغی گرداند از باغستانهای بهشت آیا نه چنین است که

هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی نامهٔ عمل او را بدست راست او دهد و او را حساب
کند حساب آسانی آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی
بعدد هر رگی که در بدن اوست او را حوری کرامت فرماید و او را شفیع گرداند در
بهشت و کس از اهل بیت او و بعدد هر موئی که در بدن اوست او را در
بهشت شهری کرامت کند آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه
و تعالی ملک الموت را نزد او فرستد چنانکه نزد پیغمبران میفرستند و رفع کند از و هول
منکر و نکیر را و قبر او را گشاده راه فراخ گرداند و روز قیامت روی او را سفید گرداند و
حشر او با حمزه سید الشهدا باشد آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حضرت حق
سبحانه و تعالی او را در روز قیامت در سایهٔ عرش خود در آورد و با صدیقان و صالحان
دارد و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن گرداند آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق
سبحانه و تعالی حکمت را در دل او در آورد و بر زبان او جاری گرداند و درهای رحمت را
بر روی او بگشاید آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد ملکی از زیر عرش او را ندا کند
که ای بنده عمل را از سر گیر که حق سبحانه و تعالی گناهان تو همه را آمرزید آیا نه چنین است که هر که علی را
دوست دارد او را در آسمانها بخوانند که اسیر الهیست در زمین و حق سبحانه و تعالی باو مباهات
فرماید با اهل آسمانها و حاملان عرش خود آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد در صحرای محشر
حاضر شود و روی او مثل ماه شب چهارده باشد آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد
حق سبحانه و تعالی تاج پادشاهی بر سر او گذارد و حلهٔ عزت و کرامت بر او پوشاند آیا نه چنین است
که هر که علی را دوست دارد بنویسند از جهت او برائتی از آتش دوزخ و گذشتن از صراط
و ایمنی از آتش دوزخ و نامهٔ عمل او را نگشایند و ترازوی عمل از جهت او نصب نکنند و او را
گویند که داخل بهشت شو بی حساب آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد و بر

دوستی

و بر دوستی آنحضرت بمیرد فرشتگان او را مصافحه کنند و پیغمبران او را زیارت کنند
و هر حاجتی که داشته باشد حق سبحانه و تعالی آنرا برآورد آیا نه چنین است که هر که آل
محمد را دوست دارد ایمن باشد از حساب و میزان و صراط آیا نه چنین است که هر که
آل محمد را دوست دارد من ضامن اویم که داخل بهشت شود با پیغمبران آیا نه چنین است
که هر که آل محمد را دشمن دارد در روز قیامت بر پیشانی او نوشته باشد که از رحمت الهی
ناامید است آیا نه چنین است که هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است آیا نه چنین است
که هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد بوی بهشت را نمیشنود و این حدیث را اگرچه عامه روایت
کرده اند و امثال این از طرق ایشان از حد حصر بیرون است لیکن همه مضامین در اخبار
متواتره وارد است و صدوق در کتب خود نقل کرده است و چون میخواستم که کتاب بمدح آنحضرت مزین
شود چند حدیثی ذکر شد استیفای آن در تفسیر قرآن خواهد آمد انشاء الله تعالی و ملک
الموتِ یَدفعُ الشیطانَ عن المحافظِ علی الصلوةِ و یلقّنه شهادةَ اَن لا اله الّا الله
و اَنّ محمداً رسولُ الله فی تلک الحالةِ العظیمةِ و ملک الموت دفع میکند شیطان را
از کسی که محافظت نموده است نمازها را بآنکه در وقت خود با شرایط و ارکان بجا آورده باشد
و تلقین میکند ملک الموت او را که بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
در چنان حالتی عظیم که او را به چند تلقین کنند او را تا هول و ترس او کم شود و در حدیث
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که داخل شد حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر شخصی از اصحاب خود و جان میکند پس حضرت فرمودند
که ای ملک الموت رفق کن بصاحب من که او مؤمن است ملک گفت یا رسول الله
خشنود باش که من بهر مؤمنی رفق میکنم و بدان یا محمد که من قبض روح فرزند آدم میکنم و اهلش
جزع میکنند من در گوشهٔ از خانهٔ ایشان می ایستم و میگویم این چه جزع است که میکنید

والله که پیش از حالش قبض روح نکرده ام و در قبض روح او گناهی ندارم اگر راضی باشید
و صبر کنید اجر عظیم خواهید داشت و اگر جزع کنید گناه کرده اید و بار گناه بر پشت خود
سنگین کرده اید و بدانید که ما را بسوی شما بازگشت خواهد بود و دیگر بازگشت خواهم
بود پس شما حذر کنید و حذر کنید از مخالفت الهی بدرستی که هر خانه که هست در شرق
زمین و مغرب زمین خواه خانهای گل و خواه خانهای موی صحرانشینان که البته هر روز پنج مرتبه
تفحص احوال ایشان میکنم و من داناترم بکوچک و بزرگ ایشان از ایشان بحال خود ایشان
و اگر خواهم که قبض روح پشه کنم قدرت بران ندارم تا پروردگار مرا بان امر نفرماید
پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که در اوقات نماز تفحص میکند پس اگر مداومت
بر نماز ها دارند که در وقتهای آن بجا آورند ملک الموت او را در وقت مردن تلقین میکند
بشهادتین و شیطان را از و دور میکند و قریب باین مرویست از جابر از حضرت امام محمد
باقر صلوات الله علیه و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است
که فرمودند که خداوند عالمیان امر میکند ملک الموت را که بهترین نحوی قبض روح بنده مؤمن
کند و اگر طولی بهم رساند بواسطه آنست که بر او آسان شود و جاهل را گمان آنست که جان کندن
بر او سخت شده است و جمعی که مغضوب الهی اند و آنها غیر مؤمنانند ملک الموت را
میفرماید که جان او را بسختی بیرون آورد چنانکه بشما رسیده است مانند سیخی که از نمد تر بیرون
آورند جان او را بیرون می آورند بزودی و سختی و مردمان را گمان آنست که جان
کندن بر او آسان شده است باعتبار زودی و هیچ شک نیست که عمده جهات بارد جهت
و چون روح مؤمنان جای خود را در بهشت می بینند و حضرات رسول خدا و ائمه هدی را
صلوات الله علیهم مشاهده مینمایند و غیر آن از آنچه گذشت بر ایشان جان دادن بسهولت
میسر میشود هر چند مدتی بیهوش باشند و پا زنند و بسیار دیده ام که در جان کندن بسیار صعب

بوده اند و سخن میگفته اند و صحبت میداشته اند و وصیت میکرده اند و صعوبت آن
مثل درد دندان تا تب بوده است پس توهم نشود که صعوبت و سهولت اینها
بلکه آنهاست که گذشت و اگر در واقع صعوبتی باشد از جهة پاک شدن ایشان است
از گناهان و سهولت بر کفار از جهة جزا دادن مر اعمال خیر را که کرده اند چنانکه گذشت
و روایت کرده است صدوق از مفضل بن عمر که حضرت فرمودند که ای مفضل زنهار
که خود را آلوده گناهان مکن و شیعیان ما را از گناهان حذر فرما چون گناهان و جزای
آنها بشما زودتر است از دیگران بدرستی که بشما جفا میرسد از سلاطین و نیست آنها مگر
از گناهان شما و بیماریها بشما میرسد و نیست مگر بسبب گناهان شما و روزی از ایشان
محبوس میشود و نیست مگر بسبب معاصی و جان کندن بر ایشان سخت میشود و نیست
مگر بواسطه سیئات ایشان تا آنکه جمعی که حاضر شدند میگویند که مرگ برو دشوار است
بسیار یعنی حضرت یافتند که من مغموم شدم بسبب این سخنان خصوصا آنکه بر شما
میگیرند بیشتر از دیگران فرمودند که ای مفضل میدانی که چرا چنین است گفتم فدای تو گردم
نمیدانم حضرت فرمودند که والله از آنجهت است که شما را بسبب گناهان مواخذه نخواهند
نمود و رفع گناهان شما را در دنیا میکنند باین بلاها تا کفاره گناهان شما باشد و در حدیث
معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه وارد است که از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه پرسیدند که وصف فرمائید از برای ما مرگ را حضرت فرمودند که
مرگ نسبت بمؤمنان مانند بهترین بوهای خوش است که ببوید و بخواب رود و تعب و
المها از و زایل شود همه و از جهة کفار مانند گزیدن افعی است و نیش زدن عقربها است و سخت تر
شخصی عرض کرد که جمعی میگویند که مرگ دشوار است از آنکه پاره پاره کنند بدو نیم یا بمقراض ببرند
او را پاره پاره کنند یا او را سنگ باران کنند یا میل آسیا بر حدقه کسی گذارند که

که بر آن بگرود حضرت فرمودند که چنین است نظر ببعضی از فساق و کفار سختیهای عظیم میکشند
در جان کندن و یقین که جای جان کندن ایشان از اینها سخت تر است زیرا که جان
کندن از عذاب آخرت است و اینها از عذابهای دنیاست پس عرض نمودند که بسیار است
که می بینیم که کفار بسهولت جان میدهند و صحبت میدارند و میخندند و سخن میگویند و
میروند و جمعی از مؤمنان نیز چنین میروند و از مؤمنان و کافران سختیهای عظیم میکشند در سکرات
مرگ حضرت فرمودند که هر راحتی که بمؤمنان میرسد اول ثواب ایشانست و هر
سختی که بایشان میرسد کفارهٔ گناهان ایشانست تا آنکه پاک و پاکیزه باشند و مستحق
ثواب ابدی شده باشند و چیزی از گناهان بر ایشان نمانده باشد و هر سهولت
و آسانی که بکفار میرسد از آنجهت است که کارهای خیر کرده اند حق سبحانه و تعالی
مزد ایشانرا در دنیا بایشان میرساند تا چون بمیرند از جهة ایشان نمانده باشد
بغیر از اسباب عذاب چیزی و هر سختی که بایشان میرسد مقدمهٔ عذاب آخرت است
بعد از آنکه حسنات ایشانرا در دنیا بایشان رسانیده اند و این از آنجهة است
که حق سبحانه و تعالی عادلست و ظلم نمیکند باز از آن حضرت پرسیدند که طاعون از چه
وجه واقع میشود حضرت فرمودند که نظر بجمعی عذابست و نظر بجمعی رحمت است عرض
نمودند که چون میشود که یک چیز هم عذاب باشد و هم رحمت حضرت فرمودند که نمی بینید
که آتش جهنم عذابست بر کفار و بر خازنان جهنم از فرشتگان که با کفارند رحمتست و
لذت ایشان در آنست که در آنجا اطاعت الهی بجا می آورند وقال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه ان العبد اذا کان فی آخر یوم من الدنیا و اول یوم من الآخرة
مثل له ماله و ولده و عمله فیلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت علیک حریصا
شحیحا فما ذا عندک فیقول خذ منی کفنک فیلتفت الی ولده فیقول والله انی

کنت

کنت لکم محبا و انی علیکم محامیا فما ذا عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک
و نواریک فیها فیلتفت الی عمله فیقول والله انک کنت علی ثقیلا و انی کنت
فیک زاهدا فما ذا عندک فیقول انا قرینک فی قبرک و یوم حشرک حتی اعرض
انا و انت علی ربک باسانید قویه کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند
که چون بنده در روز آخر دنیا و روز اول آخرت باشد در برابر او ممثل میشود مال او و
فرزندان او و عمل صالح او پس رو بمال میکند که والله که من حرص داشتم در طلب تو و بخیل می در دنیام
و صرف نمیکردم ترا و عمر عزیز را در طلب تو و حفظ تو بسر آوردم بحال که میروم چه همراهی
میکنی با من پس مال بزبان حال یا مقال میگوید که کفن را از من بردار که همراهی دیگر از
من نمی آید پس رو بفرزندان خود میکند و میگوید که والله من محبت شما بودم و همیشه
حفظ و حمایت شما میکردم چه چیز نزد شما هست از جهة من ایشان میگویند که از ما این می آید
که ترا بقبر رسانیم و دفن کنیم پس رو بجانب عمل صالح میکند و میگوید که والله که تو
بر من گران بودی و من ترک ترا و محبت تو نداشتم تو هر چه همراهی میکنی با من او
میگوید من قرین و مصاحب توام در قبر تو و در روزی که محشور خواهی شد و از قبر
بیرون می آئی با توام تا عرض کرده شوم من و تو بر پروردگار تو بدانکه این کلام احتمال
دارد یکی آنکه بر سبیل مجاز باشد و کنایه باشد از آنکه مال و فرزند بکار آخرت نمی آید
مگر آنکه مال را در راه خدا صرف کند یا وصیت کند که صرف راه خدا کنند و در این صورت
داخل اعمال خواهد بود و همچنین فرزندان فی انفسهم بکار او نمی آیند مگر آنکه صالح باشند
و از جهة او دعا و خیرات کنند و این نیز داخل اعمال خیر است که از او خواهد ماند چنانکه
خواهد آمد در باب وصایا پس چیزی که بکار آخرت می آید که سبب رفاهیت عالم
برزخ است تا ابد الآباد عمل صالح است پس باید که آدمی در آن بکوشد و اظهر آنست

که ممثل میشوند چنانکه در عالم خواب ممثل میشوند و این عالم مثال واسطه ایست میان عالم جسمانیات
و روحانیات و شکی در وجود آن نیست چنانکه تجربه ظاهر است و بسیار است که
میت در حالت احتضار فریاد میکند که مالهای مرا چرا میسوزانید و فرزندان مرا
چرا میکشید یا میسوزانید و درین وقت و درین اوقات جمعی نقل کردند که یکی از عمال
در حالت احتضار فریاد میکرد که آتش در انگشتان من افتاده است آب
بیاورید آب میبردند از جهت او و دست در آب گذاشته فریاد میکرد که این
آب آتش را فرو نمی‌نشاند آبی دیگر بیاورید و فریاد میکرد تا رفت و لیکن اکثر ایشان
حمل بر این میکنند که بیهوده میگوید بتبعیت عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب چنانکه
گذشت حق سبحانه و تعالی همه را از خواب غفلت بیدار کند تا آنکه حقایق اشیا را کماهی
ببینند و بدانند و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مات یوم الجمعة
او لیلة الجمعة رفع الله عنه عذاب القبر و از آنحضرت صلعم منقولست که هر که در
روز جمعه یا شب جمعه بمیرد حق سبحانه و تعالی عذاب قبر را از او بر دارد و امثال این احادیث
مخصص عمومات ضغطه است و یکی از فضلا گفته که عذاب قبر حق است اجماعا مگر کسی را که
تلقین کرده باشند و غافل شده است از امثال این اخبار صحیحه و قال الصادق صلوات الله
علیه من مات ما بین زوال الشمس من یوم الخمیس الی زوال الشمس من یوم
الجمعة امن من ضغطة القبر منقولست از ابان بن تغلب از آن حضرت صلعم که فرمود
که هر که بمیرد از زوال آفتاب از روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از ضغطه قبر ایمن باشد و این حدیث
سابق مخالفت ندارد زیرا که دلالت این حدیث بر عدم مغفرت بعد از ظهر بمفهوم لقب
ضعیفست و دلالت حدیث سابق بر مغفرت بمنطوقست و هیچ شک نیست که
منطوق مقدم است بر مفهوم و مفهوم اگر حجت باشد مثل مفهوم شرط بر مذهب اکثر [illegible]

تخصیص

تخصیص ندارد سیما در فضایل و مستحبات سیما در اسباب مغفرت و رحمت
الهی چون بمحض تفضلست درینجا و مطلقا بنده را در آن دخلی نیست و خود فرموده است
تعالی شانه که سبقت رحمتی غضبی یعنی رحمت من بر غضب من پیشی دارد و قال
ابو جعفر صلوات الله علیه لیلة الجمعة لیلة غراء و یومها یوم ازهر و لیس
علی وجه الارض یوم تغرب فیه الشمس اکثر معتقا من النار من یوم الجمعة
و من مات یوم الجمعة کتب له براءة من عذاب القبر و من مات یوم الجمعة
اعتق من النار و شیخان بسند صحیح از جابر روایت کرده اند که سوال کردم
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از روز جمعه و شب جمعه پس آنحضرت
فرمودند که شب جمعه شبی است نورانی و روزش روزیست منور و نیست بر روی
زمین روزی که آفتاب در آن روز فرو رود که حق سبحانه و تعالی در آن روز بیشتر
از روز جمعه از آتش دوزخ آزاد کند و در کافی و تهذیب بجای معتقا معافی است
و در هر دو چنین است که من مات یوم الجمعة عارفا بحق اهل البیت کتب الله له براءة
من عذاب القبر و من مات لیلة الجمعة اعتق من النار و حذفها و تغییر شب بروز
ممکنست که از نساخ باشد یا حدیثی دیگر باشد و در هر دو واو در اول این کلام نیست
و نبودنش بهتر است که بیان سابق باشد یعنی هر که در روز جمعه بمیرد و عارف
باشد بحق اهل البیت یعنی شیعه اثنا عشری باشد حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهة او برائت
یعنی بیزاری و خلاصی از آتش دوزخ و بیزاری از عذاب قبر و هر که در شب جمعه بمیرد
او را از آتش دوزخ آزاد کند یعنی جمیع گناهانش را بیامرزند و حدیث اصبغ بن نباتة
در نماز جمعه خواهد آمد و قال الصادق صلوات الله علیه ما من میت تحضره
الوفاة الا رد الله عز و جل علیه من بصره و سمعه و عقله للوصیة

أو نارٍ كأ وهي الراحة التي يقال لها راحة الموت و در حديث صحيح و حسن
كالصحيح از حماد بن عثمان و ابو الصباح و غيرهما منقولست كه آنحضرت صلعم فرمودند كه هيچ كه
مردن او را نزديك ميشود البته حق سبحانه و تعالى باو باز ميدهد از بصيرت و شنوايى
و عقل آنقدري كه بآن تواند وصيت كردن تا حجت برو تمام شود كه وصيت بكند يا
نكند اگر بكند ثواب داشته باشد و اگر نكند حجت برو تمام باشد و نتواند گفت كه
مرا شعوري نبود كه نكردم و اين حالت راحتي است كه حق سبحانه و تعالى مقرر ساخته است
كه بعد از بحران ميباشد كه مرض را با صحت جنگ عظيم واقع ميشود پس اگر مرض
غلبه كرد مزاج دست از معارضه و مجادله باز ميدارد و او را شعوري بهم ميرسد و
اين حالت را راحت مرگ مينامند و نزد عجم ميگويند كه خانه روشن ميكند و جاي اين
حديث در وصيت است و صدوق در آنجا همين حديث را ذكر كرده است با ندك
تغييري وليكن در ينجا نيز ذكر كرد كه در حالت احتضار چنانكه تلقين شهادتين و غيرهما مطلوبست
تذكير وصيت نيز خوبست واذا عسر على الانسان في حالة النزع يده او رجله
او رأسه فلا يمنع من ذلك كما يفعل جهال الناس و هر گاه آدمي در حالت
نزع دستها يا پاها يا سر را حركت دهد او را منع نميبايد كرد و ازين حركت كردن چنانكه
جاهلان عادت ميكنند فاذا اشتد عليه نزع روحه حول الى مصلاه الذي
كان يصلي فيه او عليه و در حسن كالصحيح از زراره منقولست كه گفت هرگاه
جان كندن بر ميت دشوار شود او را نقل كنند بسوي محل نمازش كه در آن جا
نماز ميكرده است در خانه و اگر نداشته باشد جاي خاصي جاي نماز را در زير او اندازند
تا جان كندن برو آسان شود و در حديث صحيح و حسن كالصحيح از حضرت سيد الساجدين
صلوات الله عليه منقولست كه فرمودند كه بتحقيق كه ابو سعيد خدري كه از صحابه حضرت

رسول الله بود صلى الله عليه و آله و در متابعت حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه راسخ
قدم بود تا از دنيا رفت سه روز جان ميكند پس اهل او او را غسل دادند و او را بمصلاي
او بردند همان ساعت مرد و در حديث كالصحيح وارد است همين نحو وليكن در آنجا هست كه
او گفت مرا بمصلاي من بريد و در حديث صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه
منقولست كه فرمودند كه هرگاه جان كندن بر ميت دشوار شود او را نزديك برند
بمصلايي كه در آنجا نماز ميكرده است و ظاهر از نزديك بردن در صورتيست كه مصلاي او مسجد منتقل
نخانه باشد يا مسجد خانه باشد و خوف نجس شدن مسجد باشد چنانكه غالب احوال بيمار اينست
و اگر نجس نباشد خوف آن هست كه چون بميرد نجس كند و در حديث صحيح از سليمان جعفري
منقولست كه گفت ديدم حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه كه به پسرش قاسم فرمودند
كه اي فرزند برخيز و برو نزد سر برادرت سوره والصافات را بخوان تا آخر پس او
خواند تا چون باين آيه رسيد كه اهم اشد خلقا ام من خلقنا آنجوان برحمت الهي واصل
شد پس چون چادر شب برو كشيدند و بيرون رفتند يعقوب بن جعفر
رو بحضرت كرد و گفت پيش ما چنين مقرر بود كه نزد ميت سوره يس والقرآن
الحكيم ميخوانديم و شما امر فرموديد بخواندن سوره والصافات حضرت فرمودند كه اي
فرزند اين سوره را نزد هر كس كه بنزع مبتلا باشد اگر بخوانند البته حق سبحانه
و تعالى بزودي او را از آن غم راحت ميدهد و ظاهر نيست كه بعد از مردن خواندن
سوره يس خوب باشد و ازين اخبار ظاهر شد كه اگر جان كندن دشوار باشد
نقل كنند و سوره يس را بخوانند و جمعي از علما استنباط نموده اند كه هرگاه
نقل و سوره شدت را برطرف كند پس اگر پيشتر از شدت بخوانند نخواهد گذاشت
كه شدت بهم رسد و نميغي در سوره خوبست چون از جهة هر مكروهي نافع است

اما در نقل مشکلست خصوصاً با آنکه صدوق گفته است که وَلا یَمَسُّ فی تِلْکَ الحالَةِ یعنی
در آنحالت زن دست باو نرساند مبادا سبب این شود که آزاری باو برسد
که سبب مردن شود و او قاتل باشد چنانکه متعارفست میان عوام که شربت شهادت
میدهند مثل شربت عسل که زودتر شهید شود و هیچ شک نیست که اگر چنین شربتها را
در حالت جان کندن بکشد او قاتلست و نقل و خواندن سوره اگرچه چنین است
و لیکن از جانب شارع رخصت شده است و چیزها را قیاس باینها نمیتوان کردن چون
قیاس باطل است و گذشت فَاِذا قَضی نَحْبَهُ فَیَجِبُ اَنْ یُقالَ اِنّا لِلّهِ وَاِنّا
اِلَیْهِ راجِعُونَ و چون مدت خود را برآورد یعنی بمیرد واجبست که بگویند کلمه
استرجاع را و ترجمه اش اینست که بتحقیق که ما بنده و مملوک خداایم هرچه میکند
خوبست و ما همه را بازگشت بسوی او خواهد بود یعنی همه خواهیم مرد اگر پیش و پسی شود
سهلست و آنکه بعنوان وجوب گفته است ظاهر امر اوست استحباب مؤکد باشد
و محتملست که گمان کرده باشد که چون حق سبحانه و تعالی این کلمه را در قرآن یاد کرده است
البته واجبست یا چون رضا بقضا واجبست و این کلمه دلالت بر آن دارد و فردی از افراد
واجب تخییری باشد یا حدیثی باو رسیده باشد که دلالت بر وجوب کند و اول
اظهر است و حدیث ثواب این کلمه خواهد آمد اگرچه آیه کریمه وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ الی کافیست که
ترجمه اش اینست که هر آینه با شما معامله آزماینده کان خواهیم کرد که اگر طاعت کنید
و صبر کنید و راضی باشید شما را ثواب جزیل کرامت کنیم و آن آزمایش یا بآنکه
از گرسنگی بروزه گرفتن یا ببلای قحط مبتلا شدن و بآنکه از کمی اموال بزکات و
خمس و سایر واجبات و مندوبات یا بغصب و نهب و دزدی که ایشان را
باز گذاشته است که هرچه خواهند باختیار خود کنند و بآنکه از نقص جانها بجهاد رفتن

وبعضها

و بعضها ناقص شدن و جمعی که بمنزله جان اند بکشته شدن یا خود کشته شدن چون
انگشت با بقای روح و بآنکه از نقص میوه ها بزکات یا بتصدقات یا بآفات یا
برفتن فرزندان که میوه قلوب اند و یا محمد بشارت ده آنجماعتی را که چون بایشان
رسد مصیبتی بگویند که اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ ما از خداایم و بازگشت ما بسوی
اوست همه را جزای کامل خواهد داد و این جماعت که متکلم باین کلمه شوند و متحقق بمعنی آن از
اعتراف بعبودیت و حشر و نشر و ثواب و عقاب و صبر و رضا و تسلیم بر ایشان است
صلوات الهی از رحمتهای غیر متناهی اخروی و رحمت و برکات دنیوی و ذکر خیر ایشان
یا بر عکس و اول اظهر است باعتبار جمعیت صلوات و افراد رحمت چون نعمتهای دنیوی نظر
برحمتهای اخروی قلیلست و اینجماعتند که هدایت یافته اند برضا و تسلیم و غیرهما و اگر کسی نیکو
تدبر کند در الفاظ آیه و معانی و اشارات و دقایق آن خواهد دانست که همین
آیه معجزه ایست از معجزات قرآنی و هر آیه چنین است باندک تدبری و چون صدوق
اخبار را بعد از این ذکر کرده است در آنجا انسب است ذکر اخبار وَسُئِلَ الصّادِقُ
صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْهِ لِاَیِّ عِلَّةٍ یُغَسَّلُ المَیِّتُ قالَ تَخْرُجُ مِنْهُ النُّطْفَةُ الَّتی خُلِقَ مِنْها
تَخْرُجُ مِنْ عَیْنَیْهِ اَوْ مِنْ فیهِ و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند
که از چه سبب است که میت را غسل میدهند حضرت فرمودند که چون نطفه که از آن مخلوق
شده است از او بیرون می آید پس گویا جنب میشود و آن نطفه از چشمهای
او بیرون می آید یا از دهانش و بر مضمون احادیث کالصحیحه بسیار وارد شده است
و مستبعد نیست که بعضی از آن نطفه در اجزای چشم یا دهان یا بقیه اعضای او مانده باشد
بحفظ الهی و در آنوقت بیرون آید و ممکنست که مراد از آن روح حیوانی باشد که چون بیرون
میرود بدن میته و نجس میشود و چون غسل میدهند او را پاک میشود و قابل آن میشود که نماز

بروتوان کرد پس گویا جنب شده است وَمَا یَخْرُجُ اَحَدٌ مِنَ الدُّنْیَا حَتّٰی یَرٰی
مَکَانَهُ مِنَ الْجَنَّةِ اَوْ مِنَ النَّارِ و هیچ روحی از بدن بیرون نمیرود تا آنکه جای
خود را می بیند از بهشت یا دوزخ و احادیث گذشت وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلَیْهِ مَنْ مَاتَ فِي اَحَدِ الْحَرَمَیْنِ اٰمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الْاَکْبَرِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که بمیرد در یکی از مکه یا مدینه یا در حرم هر دو
ایمن خواهد بود در روز قیامت از فزع و ترسی که از همه فزعها بزرگتر است و آن جمیع
فزعهای روز قیامت است یا بعضی از آن مثل گذشتن بر صراط که خایف خواهد بود که در جهنم
خواهد افتاد و یا خواهد گذشت یا در وقت پریدن نامها یا در وقت میزان یا در وقت
حساب یا در وقت عرض بر جناب اقدس عزیز قهار و این حدیث نیز بسند کالصحیح
منقولست و در حدیث حسن کالصحیح منقولست که هر که در وقت رفتن یا برگشتن در راه
مکه بمیرد از فزع اکبر روز قیامت ایمن شود و شامل حرمین نیز هست و در تحت مجی نیز خواهد
آمد وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ الْمَرْاَةُ اِذَا مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا لَمْ یَنْشُرْ لَهَا
دِیْوَانٌ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و آنحضرت فرمودند که هر گاه زنی در زائیدن تا انتهای نفاسش
بمیرد روز قیامت نامهٔ اعمال او را نگشایند و بی حساب به بهشت رود وَقَالَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلَیْهِ مَوْتُ الْغَرِیْبِ شَهَادَةٌ و آنحضرت فرمودند که هر که در غربت بمیرد شهید مرده
و از دنیا بیرون رفته باشد و احادیث درین باب در کتاب حج خواهد آمد وَقَالَ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ فِي قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَکْسِبُ
غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِاَيِّ اَرْضٍ تَمُوْتُ فَقَالَ مِنْ قَدَمٍ اِلٰی قَدَمٍ و از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش اینست
که هیچ نفسی نمیداند که فردا چه خواهد کرد و یک احتمال آنست که نداند که خواهد بود یا آنکه دل

بدست مقلب القلوبست بسیار است که امروز اراده دارد که فردا کاری بکند
و حق سبحانه و تعالی مصلحت او در آن کار نمیداند رای او را بر میگرداند یا هر دو معنی مراد باشد
و هیچ نفسی نمیداند که در کدام زمین خواهد مرد یعنی اجلش را نمیداند که کی خواهد بود و حتی
آنکه ممکنست که از قدمی که بر میدارد که بجای دیگر گذارد و محتملست که نگذاشته بمیرد پس هر گاه
آدمی در معرفت اجل خود چنین است تاخیر نباید کرد کارهای خیر را خصوصا توبه و انابت را
وَقَالَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَکَتْ عَلَیْهِ بِقَاعُ الْاَرْضِ الَّتِي کَانَ
یَعْبُدُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فِیْهَا وَالْبَابُ الَّذِي کَانَ یَصْعَدُ مِنْهُ عَمَلُهُ وَمَوْضِعُ سُجُوْدِهِ
و آنحضرت صلی الله علیه فرمودند که هر گاه مومن بمیرد بر او میگریند گوشهای زمین که عبادت
حق سبحانه و تعالی در آنجا میکرده است و آن در آسمانی که از آن در عمل او را بالا میبردند و فرشتگان
و موضع سجودش و کلینی در حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت کرده
است که هر گاه مومن فوت شود میگریند بر او فرشتگان و بقعهای زمینی که در آنجاها
عبادت الهی میکرده است و درهای آسمانها که عمل او را از آن درها بالا میبردند و در اسلام رخنه
میشود که هیچ چیز آن رخنه را نتواند گرفت زیرا که مومنان حصارهای اسلامند چنانکه
بارو حصار شهر است و مانع است از آمدن دشمنان بشهر همچنین مومنان وجود ایشان
سبب دفع بلاهای صوری و معنویست خصوصا علمای ایشان چنانکه گذشت و گریستن زمین
و آسمان ممکنست که بر سبیل حقیقت باشد و ابهار الشعوری باشد که ما ندانیم یا کنایه باشد
از آنکه وجود ایشان سبب بقای عالم است پس هر گاه ایشان کم میشوند سبب خراب
عالمست پس گویا ایشان بر حال خود میگریند والله تعالی یعلم وَقَالَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلَیْهِ مَنْ عَدَّ غَدًا مِنْ اَجَلِهِ فَقَدْ اَسَاءَ صُحْبَةَ الْمَوْتِ و در موثق کالصحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که هر که فردا را از عمر خود داند بد مصاحبت کرده است

بامرگ بلکه شرطش آنست که هر روز را آخر عمر خود داند و در تهیهٔ استعداد مرگ باشد
بلکه هر نمازی که کند وداع کند نماز را که معلوم نیست که دیگر نماز توانم کرد و بلکه هر نفس را همیشه
متکلم بکلمهٔ لا اله الا الله باشد که اگر فجاءةً مرگ برسد آخر کلام او این کلمه باشد و داخل
بهشت شود و دَخَلَ رسولُ الله صلّی الله علیه وآله علی خدیجة وهی لما بها فقال
لها بالرغم منّا ما نری بکِ یا خدیجة فاذا قدمتِ علی ضرائرکِ فاقرئیهنّ
السلام فقالت مَن هُنّ یا رسول الله قال مریم ابنة عمران وکلثم اخت موسی
وآسیة امرأة فرعون قالت بالرفاء یا رسول الله و آنحضرت صلی الله علیه وآله داخل
بر خدیجه صلوات الله علیها و خدیجه در کار خود بود یعنی در حال احتضار پس حضرت فرمود که بر
باد مرگ تو از ما یعنی مرگت را نمی‌خواهیم اما چون راهیست که همه را در پیش است چون بروی
خود رسی سلام مرا بایشان رسان خدیجه گفت آنها کیستند حضرت فرمودند که مریم دختر
عمران وکلثم خواهر موسی وآسیه زن فرعون خدیجه گفت مبارک باد یا رسول الله متعارف
عرب بود که میگفتند بالرفاء والبنین یعنی مبارک باد بر فاهیت و پسران که حق سبحانه و تعالی
کرامت کند و حضرت ازین کلمه منع فرمودند چنانکه خواهد آمد پس ممکنست که این گفتن خدیجه
قبل از نهی حضرت بوده باشد وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ضمنت لستة الجنة
رجلٌ خرج بصدقةٍ فمات فله الجنة ورجل خرج یعود مریضا فمات فله الجنة و
رجل خرج مجاهدا فی سبیل الله فمات فله الجنة ورجل خرج حاجا فمات فله
الجنة ورجل خرج الی الجمعة فمات فله الجنة ورجل خرج فی جنازة رجل
مسلم فمات فله الجنة و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که شش را ضامنم که بهشت
روند اول شخصی که صدقهٔ واجب یا سنت را بیرون برد که بمستحق آن برساند و بمیرد پس
او راست بهشت بضمان من دوم شخصی است که بعیادت بیماری رود و بمیرد پس بهشت

اورا

اورا واجب است بهشت سیوم شخصی است که از خانه بیرون رود از جهت جهاد در راه
خدای عز وجل و بمیرد پس بهشت اورا واجب است چهارم شخصی است که از جهت حج یا عمره
احرام بیرون رود و بمیرد بهشت اورا واجب است پنجم شخصی است که از جهت نماز جمعه بیرون
رود و بمیرد بهشت اورا واجب میشود ششم شخصی است که بتشییع جنازهٔ مسلمانی
بیرون رود و بمیرد بهشت اورا واجب است و مؤید این حدیث قول حق سبحانه و تعالی
که هر که از خانهٔ خود بیرون رود بقصد هجرت بخدا و رسول پس ادراک کند اورا مرگ
پس محقق که مزد او بر خداست جل جلاله و ظاهرا درین داخلست هر بیرون رفتنی که بقصد
رضای الهی باشد بمتابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وممکنست که این فعال
شش گانه اگرچه بقصد قربت نباشد سبب دخول بهشت باشند ولیکن بعید است
چون همه عبادتست و عبادت مشروطست بنیت والله تعالی یعلم وقال رسول الله
صلی الله علیه وآله لا الفین منکم رجلا مات له میت لیلا فانتظر به الصبح
ولا رجلا مات له میت نهارا فانتظر به اللیل لا تنتظروا بموتاکم طلوع الشمس ولا
غروبها عجلوا بهم الی مضاجعهم یرحمکم الله فقال الناس وانت یا رسول الله یرحمک الله
و ازجابر روایتست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که آنحضرت صلی الله
علیه وآله فرمودند که نمیابید که شما را بیابم که چنین کنید یعنی چنین مکنید و در بعضی از
نسخ بقافست و آن بتصحیفست اگرچه معنی آن نیز باین برمیگردد یعنی ملاقات نکنم
شما را که چنین کنید که شخصی میت او در شب مرده باشد انتظار روز کشد و
نه شخصی که میت او در روز مرده باشد و انتظار شب کشد انتظار مکشید از جهت
مردگان خود طلوع آفتاب را و نه غروب آفتاب را یعنی تا درآید یا فرو رود که گویا
معنی اول باشد یا آنکه ملاحظه مکنید که درین هر دو وقت نماز مکروهست پس صبر

کنند که نکنند و بلکه رفته بر کراهت نماز میت سنتی است چنانکه خواهد آمد در اخبار کثیره
و زود برسانید مردگان خود را بجوابگاه ایشان تا حق سبحانه و تعالی شما را رحمت
کند مردمان گفتند که حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کند که راه رحمت الهی را بما نمودی
و بنمایی و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمودند که هرگاه شخصی از شما بمیرد در اول روز پس میباید که خواب قیلوله را در قبر
بکند یعنی پیش از پیشین او را دفن کنند بدانکه مشهور میان علما آنست که این
ادام از جهة استحبابست مگر وقتی که خوف مثله باشد که از ماندن متغیر شود و بد بو
شود که در این صورت واجبست و مبالغه در بلاد حاره بیشتر است که اگر در بعضی از
بلاد اندکی بماند کرم در روی افتد و اگر یک روز بماند همه کرم میشود و نقل بمشاهد مشرفه وقتی منظور است
که بد بو نشود و بعضا از ایشان نباشند و کرم نخیزد و آن بسیار نادر است مگر در زمستان
باشد و راه نزدیک باشد شاید که چنین نشود و پس احوط آنست که اگر نقل کنند بعد از آن
کنند که خشک شود یا استخوان شود و اگر نقل نکنند خبر شیعیان حضرات با حضرات است
هر جا که مدفون شوند چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی و قال ابو جعفر صلوات الله علیه
کان فیما ناجی موسی بن عمران علیه السلام ربه ان قال یا رب ما بلغ من عیادة
المریض من الاجر قال اوکل به ملکا یعوده فی قبره الی محشره قال یا رب
لمن غسل الموتی قال اغسله من ذنوبه کیوم ولدته امه و بسند معتبر
از آنحضرت صلوات الله علیه که از جمله مناجاتی که حضرت موسی کرد با خداوند جل و عز
این بود که گفت پروردگارا چه مرتبه میرسد ثواب عیادت بیمار حق سبحانه و تعالی
فرمود که ملکی را موکل میگردانم که عیادت او کند تا وقتی که در صحرای محشر حاضر شود گفت پروردگارا
ثواب غسل دادن میت چه چیز است خطاب رسید که او را میشویم از گناهان و پاک میکنم

و بهم را از روز مثل روزی که از مادر متولد شده باشد و قال صلوات الله علیه
من غسل میتا مؤمنا فادی فیه الامانة غفر الله له قیل و کیف یؤدی فیه
الامانة قال لا یخبر بما یری و منقولست بسند موثق کالصحیح از سعید بن طریف از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه که هر که غسل دهد میت مؤمنی را و ادای امانت بکند حق
سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد پرسیدند که چگونه ادای امانت بکند حضرت
فرمودند که آنچه ببیند از میت کسی را خبر نکند با آنچه دیده است مثلا اگر فضلات بسیار
از و بیرون آید یا بدنش عیبی داشته باشد که مخفی بوده است مثل خدام و برص و امثال
اینها بکسی نگوید و حدّه الی ان یدفن المیت و زمان خبر نکردن تا وقتی است که میت را
دفن کنند و این عبارت صدوق در آن حدیث سابق ذکر کرده است و همچنین
شیخان و شاید صدوق در حدیثی دیده باشد و بنابر آنکه جزو حدیث باشد هم احتمال دارد
که حد عدم اخبار و هم حد عیوب که اگر در قبر ظاهر شود و او بگوید ادای امانت کرده است
یعنی امانت غسل و احتمال دیگر آنکه بتخفیف خوانده شود یعنی ادای امانت آنست که آنچه را
او تنها دیده باشد نگوید اگر دیگری با او دیده باشد و بگوید ضرر ندارد و این تقیید بر
هر احتمالی بوجه است زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که حرمت میت مؤمن
مثل حرمت زنده است و اظهار عیوب در زنده غیبت محرم است پس در مرده نیز چنین
باشد و الله تعالی یعلم و قال الصادق صلوات الله علیه ایما مؤمن غسل مؤمنا
فقال اذا قلبه اللهم ان هذا بدن عبدک المؤمن و قد اخرجت روحه
منه و فرقت بینهما فعفوک عفوک عفوک الا غفر الله له ذنوب سنة الا الکبائر
و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند و در کلینی این حدیث از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است بسندی کالموثق که فرمودند

وهر جا که میان شیعه و سنی خلاف هست در انجا اولی الناس وارد شده است
تا چو شیعیان عمل کنند و هرچه دران اختلاف میت در انجا وارد نشده است
وجمعی بقیاس بطریق اولی عمل کرده اند وجمعی باجماع دست زده اند و بعضی از عدم قدرت
ناشی شده است و در هر جا که مذکور شده است اشاره بان خواهد شد واو یامره
الولي بذلك در فقه رضوی هست کما قال الله تعالی والمؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء
بعض یعنی مومنان مردان و مومنات زنان اولیاء یکدیگرند و حق سبحانه و تعالی
فرموده است که واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض في کتاب الله و خویشان بعضی اولی اند
بعضی پس اگر بهر دو اولویت جمع شود نور علی نور است و اگر نتوانند میکنند شیعه را که غسل دهد
آن شیعه فی الحقیقه باولویت خود غسل میدهد نه بنیابت ولي وارث ورنهار که در هر چه ذکر
میکنیم تعصب جاهلیت را بر کنار گذار و تدبر کن اگر محقق شود آن عمل کن والا آنچه داری
عمل خواهی نمود و تا ماهر نشود کسی در کیفیت گفتگوهای ائمه معصومین صلوات الله علیهم
حق را نمییابد حق سبحانه و تعالی همه را بینا کند بحق محمد و آله الطاهرین وقال الصادق
صلوات الله علیه من غسل میتا فستره وکتم خرج من الذنوب کیوم ولدته امه
و آنحضرت فرمودند که هر که غسل دهد میتی را و بپوشاند عورت او را و مخفی دارد عیوب او را
داشته باشد از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده است بدانکه خلاف است
در انکه نظر کردن بعورت میت حرام است و پوشانیدن عورت سنت است چون ممکن است
که در وقت غسل چشم خود را بر هم گذارد یا بملاحظه باشد که نظرش بعورت او نیفتد
و چون این فرض متعذر است لنگی بر بندند بر میت در وقت غسل و اگر احادیث وارد
شده است که با پیراهن او را غسل دهند و علما ذکر کرده اند که در اینجا عمر و فرمودن در کار میت
چون احادیث بسیار وارد شده است که او را با پیراهن غسل دهند و در کجا وارد شده

که هر مؤمنی که غسل دهد مؤمنی را و چون او را گردانند از جهت غسل دادن در اثنای غسل بگوید که
که خداوندا این بدن بنده مؤمن تست و تو روح را از ان بیرون برده و جدائی انداخته
میان روح و بدن پس خداوندا عفوت را شامل حال او گردان در قبر و دیگر عفوت را
شامل حال او گردان در بهشت یا تکرار از جهت مبالغه باشد و در کافی دو مرتبه است که بگوید
این سخن را مگر آنکه حق سبحانه و تعالی گناهان یکساله شوینده را بیامرزد مگر گناهان کبیره را
وقال الصادق صلوات الله علیه ما من مؤمن فیقول وهو یغسله رب عفوك
عفوك الا عفی الله و در حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر مؤمنی
که غسل دهد میت مؤمنی را و در وقت غسل دادن بگوید پروردگارا عفوت را شامل حال او
گردان و دیگر عفوت را شامل حال او گردان مگر آنکه حق سبحانه و تعالی گناهان شوینده را
بیامرزد و محتملست که مراد عفو از میت باشد و آن بعیدست و هر یک سبیل بدلست محتملست
و ظاهر از برای میت احتیاج بگفتن نباشد چون فرموده اند که دعا کنید البته مستجاب میکنند
و خواهد آمد وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه یغسل المیت اولی الناس به
او من یامره الولي بذلك بسند موثق کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که غسل میدهد میت را ولی او که عبارتست از کسی
که بالفعل از و میراث برد تا اینجا شیخ ذکر کرده است یا کسی که ولی او را امر کند بغسل
دادن باینمعنی که بی رخصت وارث کسی غسل نمیتواند داد و اگر ولی باز گذارد یا حاضر
نباشد یا نباشد بر همه مردمان واجبست و یکی که غسل دهد از دیگران ساقط
میشود و کسی خلاف کرده است درین و در جمیع احکام میت که بر ولی واجب و اولویت
آنچه بخاطر این ضعیف میرسد آنست که مراد از ولی شیعه اثنی عشریست پس اگر در
میان ورثه مؤمن باشد او اولی است والا شیعیان اولی اند و احتیاج بوارث

که پیراهن او را بفشارید و اگر در کار میبود بیفکنید و این در صورتیست که بآب قلیل غسل دهند
و اگر در آب کر باشد هیچ شک نیست که عصر در کار نیست چنانکه گذشت
وكتب محمد بن الحسن الصفار الى من ماء والحايض بتسعة ارطال فهل للميت حد
من الماء الذي يغسل به فوقع صلوات الله عليه حد غسل الميت يغسل حتى يطهر
ان شاء الله تعالى وهذا التوقيع في جملة توقيعاته عندي بخطه صلوات الله عليه
في صحيفة و در صحیح منقولست از محمد بن حسن که گفت من بحضرت امام حسن عسکری
صلوات الله علیه عریضه نوشتم که چه مقدار آب میباید که میت را بآن غسل دهند
چنانکه از ائمه هدی صلوات الله علیهم بما رسیده است که جنب غسل میکند بشش رطل برطل مدینه
که نه رطل عراقی باشد و حایض غسل میکند بنه رطل آب و ظاهرش مع میت چنانکه علی بن بابویه گفت
سابقا پس آیا از جهة غسل میت حدی از آب مقرر هست که او را بآن مقدار غسل دهند
که زیاد و کم نباشد پس آنحضرت صلوات الله علیه فرمانی نوشتند که حد آب غسل میت آن مقدار است
که او را غسل دهند تا پاک شود از نجاست عینی بازاله آن و از نجاست حکمی بغسل و نیز فرمودند
ان شاء الله تعالى یعنی اگر حق سبحانه و تعالى خواهد و توفیق دهد چنین خواهی کرد و اظهر آنست
که در اینجا ان شاء الله تبرکا مذکور شده است و همچنین در فرمانهای حضرات ائمه معصومین
علیهم هر جا که شرطیت معنی ظاهری ندارد و از روی تیمن و تبرک میفرمایند تا همه کس تأسی کنند
بایشان و عبرت گیرند که هرگاه پیشوایان راه الهی در امور حقه واقعه ان شاء الله گویند
پس در امور آینده که بدون مشیت الهی صورت پذیر نیست چگونه ترک آن توان
کرد و حال آنکه حق سبحانه و تعالى میفرماید که مگو هیچ کاری را که فردا خواهم کرد تا ان شاء الله
نگویی و اگر فراموش شود و بخاطر آید ان شاء الله را بگو چنانکه در حدیث معتبر وارد است
که تا چهل روز میتوان گفت و تفصیل آن در باب یمین خواهد آمد ان شاء الله تعالى

و صدوق میگوید که این فرمان حضرت با سایر فرامین که بصفار فرستاده بود نزد آن
حضرت صلوات الله علیه مجموع در صحیفه ایست نزد من و صدوق بنا مات میکند بآن
مکاتیب و جمعی از قدما بر مکاتیب را ضعیف میدانند که خط بخط شبیه میباشد
پس محتملست که خط حضرت نباشد و مع هذا رجوع بنفس خود که میکنند میدانند که
در مکاتبی که اصحاب ایشان بایشان مینوشتند اگر کاغذی بیاورد بسیار است
که ایشان را بسبب انضمام قراین سابقه و لاحقه علم بهم میرسد و چون علم بهم رسید
جمعی را که واسطه مکاتیب ایشان بمنزله معصوم بوده باشند و در اکثر مکاتیب معجزات
ایشان هست که از مغیبات خبر میداده اند و از ما فی الضمیر ایشان اخبار میفرموده اند و
قطع نظر از همه اگر صفار گوید که من از حضرت شنیده ام بآن عمل میکنند و هرگاه او گوید که
من علم دارم که کلام معصوم است چون عمل نتوان کرد و با آنکه احتمالات بسیار در اخبار
ثقات هست که شاید نفهمیده باشند مراد حضرت را یا سهو کرده باشند یا تقیه کرده
باشند یا عمدا دروغ گفته باشند چون معصوم نیستند که این احتمالات در اخبار ایشان
نرود و از همه رسوا تر آنکه اگر مکاتیب موافق اصول و قواعد ایشان باشد البته عمل میکنند
و این احتمالات را راه نمیدهند و اگر مخالف نقل ضعیف نادان ایشان باشد طرح و رد
میکنند و گویا ندیده اند اخبار متواتره رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم در تفسیر آیه بل كذبوا بما لم يحيطوا
بعلمه که هرچه عقل شما بآن نرسد رد مکنید و بسا باشد که ما گفته باشیم و شما بنادانی رد
کرده باشید و رد کلام ما رد کلام الهی است و دیگر گفته اند که حدیث ما صعب و دشوار است
و همه کس تحمل آن نمیتواند کرد و تحمل آن نمیکنند مگر نبی مرسلی یا ملک مقربی یا مؤمنی
که خدای حق سبحانه و تعالى ایمان را در دل او جای داده است و سهوهای ایشان بعضی بر تو
ظاهر خواهد شد در ضمن مسائلی که مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالى و این حدیث را

حمل کرده اند بر آنکه حدثی واجب ندارد آب غسل میت چون احادیث متواتره
وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که از ایشان پرسیدند که آیا حدی دارد
آب غسل میت فرمودند که حضرت سید المرسلین بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیهما فرمودند که یا علی چون بمیرم شش مشک از چاه غرس آب بکش و مرا غسل ده
و کفن کن و چون از غسل و کفن من فارغ شوی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان پس هر چه
میخواهی از من بپرس و هر چه بپرسی از من البته جواب خواهم داد و در حدیث کالصحیح
وارد شده است که حضرت صلوات الله علیه هفت مشک فرمودند که بکش و ممکن است
که این مقدار آب از خصایص آن حضرت صلوات الله علیه و آله باشد یا مراد از مشک
مشکهای کوچک باشد والله تعالی یعلم وقال ابو جعفر صلوات الله علیه لا یسخن
الماء للمیت و در حدیث موثق کالصحیح بل الصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر
وارد است که فرمودند که از جهة غسل میت آب را گرم نمی باید کرد و در حدیث کالصحیح
بل الصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که آب گرم نزد میت نبرند و از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که نمی باید آب غسل میت را
گرم کنند که تفأل بآتش است و حمیم جهنم وروی فی حدیث آخر الا ان یکون
شتاءً باردا فتوقی المیت مما توقی منه نفسک و در حدیثی دیگر وارد شده است
که آب گرم نمی باید کرد مگر آنکه زمستان سردی باشد که در این صورت حفظ میکنی میت
را از سرما چنانکه حفظ نفس خود میکنی از سرما و این حدیث را مسند ندیده ام و در فقه
رضوی همین عبارت واقع است و لیکن نقل کرده اند اجماع اصحاب را بر این حکم و از این حدیث
و احادیث بسیار ظاهر میشود که میت حکم حی دارد در عدم اضرار و از بسیاری از
اخبار ظاهر میشود که او متضرر میشود و بعضی گفته اند که روح فی الجمله تعلقی به بدن مرده دارد

چنانکه هر گاه خانه کسی را خراب کرده باشند و آنکس بخانه دیگر رفته باشد فی الجمله تعلقی بخانه
خراب خود دارد و اگر کسی در تخریب آن بکوشد صاحب آن خانه مغموم میشود
و ممکن است که لازم باشد احترام آن بدنی که سالها در آن عبادت الهی کرده باشند
چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که حرمت بدن مرده حکم حرمت بدن
زنده دارد و خواهد آمد و ظاهر امر هر دو حق است والله تعالی یعلم و شیخ مفید علیه الرحمه ذکر
کرده است که در وقت ضرورت که گرم کنند اندکی گرم کنند آن مقدار که ضرورت
بآن مندفع شود و در فقه رضوی نیز واقعست بعد از عبارت سابقه که آبی که گرم میکنند
بسیار گرم نباشد بلکه ملول باشد و عبارت این حدیث احتمال دیگر دارد که مراد
حضرت این باشد که در هوای سرد گرم میتوان کرد تا ضرر بمیت و غاسل هر دو نرسد
یعنی میباید گرم کنی تا حفظ نفس میت کنی چنانکه میباید که حفظ نفس خود کنی که سرما ضرر بتو
و او نرساند و بر بعید نیست و اگر چه منافی اول ظاهر است وقال الصادق صلوات الله
علیه لا تدعن میتک وحده فان الشیطان یعبث به فی جوفه و آنحضرت
فرمودند که زنهار که میت را تنها مگذارید که شیطان با او بازی میکند و فرو میبرد
در اندرون او و قریب باین نقل کرده اند شیخان در حدیث کالصحیح و عبث
شیطان را عقل نمیفهمد و امثال این حدیث را تصدیق میباید کرد و کیفیت آن کار
نمیباید داشت و بعضی گفته اند که مراد از شیطان مار است که اگر تنها باشد
از راه حلق باندرون او میرود یا شیطان مار را بر این میدارد که برود باندرون
او و همچنین گربه را بر این میدارد که عضوی را از او ضایع کند و همچنین سایر
حیوانات را زیرا که تا آدمی زنده است هیچ حیوانی جرأت نمیکند که نزد او آید
و چون مرد همه حیوانات بر او دست مییابند والله تعالی یعلم وسأل علی بن

جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن المیّت یغسّل فی الفضاء
فقال لا بأس وان ستر بستر فهو احبّ الیّ و باسانید صحیحه مرویست از
علی بن جعفر که گفت سوال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه
که آیا میّت را در فضای غیر مسقّف غسل میتوان داد حضرت فرمودند که باکی نیست
واگر حایلی باشد میان او و آسمان پس آن محبوبتر است نزد من و همین
مضمون در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که آنحضرت کراهت میداشت در غسل میّت که میان میّت و آسمان حایلی نباشد
مثل سقف خانه یا خیمه و چون این حدیث مفسّر آن حدیث است لازم است که تفسیر آن
برین نحو کرده شود و قطع نظر ازین حدیث ظاهرش همین است ولیکن احتمال دارد
که مراد حایل میان مردمان و میّت باشد یا آنکه پرده ببندد یا عورت میّت را
بپوشانند و محتملست که هر دو مراد باشد و اظهر است و از برای معنی ثانی احادیث
اول
بسیار هست چنانکه خواهد آمد انشاء الله تعالی وسأل عبد الله بن سنان ابا
عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل أیصلح له ان ینظر الی امرأته حین
تموت او یغسّلها ان لم یکن عندها من یغسّلها والمرأة هل تنظر الی مثل
ذلک من زوجها حین یموت فقال لا بأس بذلک انّما یفعل ذلک
اهل المرأة کراهیة ان ینظر زوجها الی شیء یکرهونه منها و باسانید صحیحه
منقولست از ابن سنان که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که آیا جایز است مرد را نظر بزن خود کند بعد از مرگ او و یا اگر زنی نباشد
که او را غسل دهد شوهر او او را غسل میتواند داد و همچنین زن نظر بشوهر خود میتواند
کرد بعد از مرگ او حضرت فرمودند که باکی نیست درینها این ممانعت را

کسان زن میکنند که مبادا شوهر زن نظر بچیزی کند که ایشان از آن کراهت داشته باشند
مثل نظر بعورت یا عیوب مخفیهٔ زن و امثال آن و ظاهر حدیث دلالت میکند
که هر یک از زن و شوهر یکدیگر را غسل میتوانند داد مطلقا اگرچه سوال در صورتیست که زن
نباشد امّا جواب عامّ است و مدار بر عموم جواب است و احادیث دیگر خواهد آمد
وسئل صلوات الله علیه عن فاطمة صلوات الله علیها من غسّلها فقال غسّلها
امیر المؤمنین صلوات الله علیه لانّها کانت صدّیقة لم یکن لیغسّلها الّا صدّیق
و باسانید معتبره منقولست از مفضّل بن عمر که سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه از آنکه حضرت فاطمهٔ زهرا را که غسل داد حضرت فرمودند که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را غسل دادند و فرمودند که حضرت فاطمه معصومه بود و معصوم را غسل نمیدهد
مگر معصوم و در وقت فوت آنحضرت معصومی نبود که او را غسل دهد مگر حضرت امیر المؤمنین
و حسنین صلوات الله علیهم و حضرت اولی بود بآنحضرت از ایشان نیز بعد از آن
فرمودند که حضرت مریم را غسل نداد مگر حضرت عیسی از آنجهة که مذکور شد و صدّیق در
لغت یعنی کثیر الصدق که بسیار راستگو باشد یا بسیار تصدیق نبی کند یا هر چه
گوید بفعل او مصدّق قول او باشد امّا در عرف حدیث یعنی معصوم است و احادیث بسیار
وارد شده است که معصوم را غسل نمیدهد مگر معصوم و حضرت امام موسی کاظم که در بغداد
شهید شدند حضرت امام رضا از مدینه بواسطهٔ غسل آنحضرت بطی الارض آمدند و آنحضرت را
غسل دادند و همچنین حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه از جهة غسل حضرت امام رضا از مدینه
مشرّف بطی الارض آمدند بخراسان صلوات الله علیهم اجمعین باب
المسّ و در بعضی از نسخ هست و در بعضی بجای آن واو است یعنی بابیست در بیان
غسل مسّ میّت ومن مسّ قطعة من جسد اکیل السبع فعلیه الغسل

إن كان فيما مسّ عظم وما لم يكن فيه عظم فلا غسل عليه في مسّه و هر كه بسايد
و برساند بدن خود را بپاره از بدن شخصی كه حيوان درنده او را خورده باشد پس
اگر آنچه دست رسانیده استخوان داشته باشد بر او غسل واجبست و هر چه را استخوان
نداشته باشد در مس آن چیزی لازم نیست و اكثر علما باین عمل كرده اند و گفته اند كه هر
عضوی از اعضای آدمی را كه مس كند و استخوان داشته باشد غسل واجبست خواه
آن عضو از مرده جدا شده باشد و خواه از زنده اگر آن عضو را غسل نداده باشند
چون روایتی كه درین باب وارد شده است كه صحیح است از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه كه فرموده اند كه اگر قطعه از شخصی جدا شود آن میته است پس اگر
استخوان داشته باشد غسل می باید كرد و اگر استخوان نداشته باشد غسل در كار نیست
و عبارت روایت اعم است از آنكه از مرده جدا شده باشد و این عبارت
صدوق عبارت فقه رضویست با عبارت ما بعد این پس اولی و احوط غسل است
با هم و هو والله تعالی یعلم ومن مسّ ميتة فعليه أن يغسل يده وليس عليه
الغسل إنما يجب ذلك في الإنسان وحده   و كسی كه مس كند میته غیر آدمی را اگر
نفس سایله داشته باشد پس بر او لازم است كه دست خود را بشوید و غسل بر او واجب
نیست مگر در آدمی تنها اما آنكه غسل واجب نیست پس بر آن دلالت میكند احادیث
صحیحه و اجماع علما و اما آنكه دست خود را میشوید پس اگر ملاقات برطوبت باشد
بر آن احادیث دلالت میكند و اگر بیبوست باشد جمعی از علما گفته اند كه دست
خود را میشوید و ظاهر كلام صدوق نیز اعم است ولیكن در حدیث علی بن جعفر كه ملاقات
سگ مرده و حمار مرده نجس نمیكند پس این عبارت را با حدیثی كه درین باب واقع
شده است حمل بر ملاقات برطوبت می باید كرد یا حمل بر استحباب در ملاقات بیبوست

والله تعالی یعلم ومن مسّ ميتاً قبل الغسل بحرارته فلا غسل عليه وإن مسّه
بعد ما يبرد فعليه الغسل ومن مسّه بعد ما يغسل فليس عليه غسل
و كسی كه مس كند میت آدمی را پیش از غسل و هنوز گرم باشد و سرد نشده باشد بر او غسل واجب
نیست و اگر بعد از سرد شدن و پیش از غسل مس كند غسل بر او هست و اگر بعد از
غسل دادن مس كند بر او غسل نیست و برین مضمون دلالت میكند احادیث صحیحه متواتره
و خلافی نیست میان علما درین مضمون ولیكن خلاف شده است در آنكه غسل مس میت بعد
از سرد شدن و پیش از غسل دادن واجبست یا سنت اكثر علما بر آنند كه واجبست چون
احادیث بلفظ امر وارد شده است و معارضی ندارد و سید مرتضی رضی الله عنه سنت
میداند چون اوامر حدیث نزد او مشتركست میان واجب و سنت هر گاه وجوب
ثابت نشود حمل بر استحباب می باید كرد چون طلب معلوم است و وجوب معلوم نیست
و سخن سید متین است در آنكه دلالت بر وجوب معلوم نیست ولیكن هر گاه دلالت
بر وجوب معلوم نباشد حمل بر استحباب كردن را بنده خوب نمیدانم بلكه بحسب ظاهر
تناقض است بین القولین كه گویند نمیدانیم و میدانیم بلكه همین قدر میدانیم كه
مطلوب شارع است پس باید كه بهر عنوانی كه میدانیم بجا آوریم و قصد قربت كنیم و
احتیاطاً وضو با آن غسل هم كنیم والله تعالی یعلم وقال أبو جعفر الباقر صلوات الله
عليه مسّ الميت عند موته وبعد غسله والقبلة ليس بها بأس و بسند صحیح بمار
از محمد بن مسلم از آنحضرت صلوات منقولست كه فرمودند كه مس كردن میت و بوسیدن
نزد مردن خواه نمرده باشد و خواه مرده باشد و گرم باشد باكی نیست در هر دو حال و همچنین
بعد از غسل باكی نیست نه حرمت دارد و نه غسل واجبست و برین مضمون دلالت
میكند صحیحه عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه كه حضرت

سيد المرسلين صلى الله عليه وآله عثمن بن مظعون را بعد از مردن بوسيد و او
بمنزله برادر مادري آنحضرت بود و چون پسر ام ايمن است و او مربيه آنحضرت بود در
حديث صحيح از اسمعيل بن جابر منقولست كه من بخدمت حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله عليه رفتم در وقتي كه اسمعيل پسر بزرگ حضرت فوت شده بود و آن حضرت
او را مي بوسيد من عرض كردم كه فداي تو گردم آيا نه چنين است كه مس ميت بعد از
مرگ خوب نيست و اگر مس كنند غسل ميبايد كرد حضرت فرمودند كه تا ميت گرم باشد
باكي نيست آن در وقتي است كه سرد شده باشد يعني غسل مس ميت با غسل و بوسيدن وَمَنْ
أَصَابَ ثَوْبُهُ جَسَدَ الْمَيِّتِ فَعَلَيْهِ أَنْ يَغْسِلَ مَا أَصَابَ الثَّوْبَ مِنْهُ و كسي كه جامه
او ببدن مرده آدمي رسد يعني پيش از غسل و بعد از سرد شدن پس بر او است كه بشويد
آنجائي را از جامه كه ببدن ميت رسيده است و بر آنچه صدوق ذكر كرده است دلالت ميكند
حديث حسن كالصحيح حلبي و كالصحيح ابراهيم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه
و ظاهر اين دو حديث اعم است از آنكه ملاقات برطوبت باشد يا به يبوست و در ملاقات
برطوبت دغدغه نيست كه ميبايد شستن و جمعي اين دو حديث را حمل بر آن كرده اند و
جمعي قايل شده اند كه در ملاقات به يبوست شستن واجب است مطلقا خواه مرده آدمي
باشد و خواه غير آدمي و جمعي كه از آنجمله صدوق است بتفصيل قايل شده اند كه در آدمي غسل
واجبست و در غير آدمي شستن در كار نيست و اين قول خالي از قوت نيست و باحتياط
اقربست والله تعالى يعلم و بنابرين نجاست جامه حكمي خواهد بود باين معني كه نا شسته نماز
در آنجا نميتوان كرد اما اگر آن جامه ملاقات كند جائي ديگر را برطوبت آن جا را نميبايد
شست چنانكه اكثر علما گفته اند وليكن بهتر آنست كه آنجا را نيز بشويند اگر چه شستن
اظهر است والله تعالى يعلم وَغَاسِلُ الْمَيِّتِ يَبْدَأُ بِكَفَنِهِ فَيَقْطَعُهُ يَبْدَأُ بِالنَّمَطِ

فَيَبْسُطُهُ وَيَبْسُطُ عَلَيْهِ شَيْئاً مِنَ الذَّرِيرَةِ وَيَبْسُطُ الْإِزَارَ عَلَى الْحِبَرَةِ وَيَنْثُرُ عَلَيْهِ
شَيْئاً مِنَ الذَّرِيرَةِ وَيَبْسُطُ الْقَمِيصَ عَلَى الْإِزَارِ وَيَنْثُرُ عَلَيْهِ شَيْئاً مِنَ الذَّرِيرَةِ
و كسي كه غسل ميدهد ميت را اول كفن ميت را مهيا ميكند تا چون از غسل فارغ شود او را در
كفن گذارد و مبادا در ميانه چيزي از ميت بيرون آيد پس اول نمط را پهن ميكند و آن جامه
ايست كه از يمن مي آورده اند و خط خط بوده است بنحو تفصيل راه راه و اين نمط زنها
را مشهور از جهة زن زياد ميكنند و در اينجا نيز ممكنست كه مراد اين باشد كه اگر زن باشد زيرا
كه نام زن و مرد نبرده است با آنكه حديثي كه دلالت كند بر استحباب آن صريحا نديده ام
و محتملست كه صدوق مستحب داند از براي مرد و زن چنانكه ظاهر عبارتست و بر بالاي
آن پهن ميكند حبره را و آن نيز جامه ايست نفيس كه در يمن ميبافته اند از قبيل قطني كه زرد
ما ميباشد و ميپاشد بر رو ذريره را اندكي و چند حديث موثق وارد شده است
و حقيقتش معلوم نيست و اختلاف بسيار در تفسير آن هست و مشهور آنست كه قصب الذريره
است و آنرا از هند مي آورند و يبوست و خوشبوئي دارد و شكل كافور و مناسبت دارد
بميت كه اعضاي او را بهم آورد تا چيزي از و بيرون نيايد و ديگر سرتاسري را پهن ميكند بر بالاي
حبره و اندكي از ذريره بران ميپاشد و ديگر پهن ميكند پيراهن را بر بالاي سرتاسري و اندكي از ذريره
بران ميپاشد و در بعضي از نسخ اين زيادتي هست كه بعد از آن لنگ را پهن ميكند
و اندكي از ذريره بران ميپاشد و ظاهر اين زيادتي از نساخ باشد و بر تقديري كه باشد مراد
در آن پيچ است چنانكه خواهد آمد وَيَأْخُذُ جَرِيدَتَيْنِ مِنَ النَّخْلِ خَضْرَاوَيْنِ رَطْبَتَيْنِ طُولُ
كُلِّ وَاحِدَةٍ قَدْرُ عَظْمِ الذِّرَاعِ وَإِنْ كَانَتْ قَدْرَ ذِرَاعٍ أَوْ شِبْرٍ فَلَا بَأْسَ و دو [illegible]
جريده از درخت خرما كه تر باشد و خشك نباشد كه درازي هر يك بقدر استخوان
دست باشد كه از وجب اندكي درازتر است و اگر بقدر ذراع باشد كه دو وجب است

تخمینا یا یک وجب باشد بلکه میت و اصل در جریده آنست که شیخ مفید و شیخ طوسی
رضی الله عنهما روایت کرده اند مرسلا که چون حضرت آدم را از بهشت بیرون کردند
و بزمین آوردند او را وحشتی داد پس دعا کرد که خداوندا مرا انسی ده بچیزی از درختان
بهشت پس حق سبحانه و تعالی درخت خرما را از بهشت فرستاد و تا حضرت آدم
در دنیا بود بآن انس داشت و چون قریب بموت رسید بفرزندان خود گفت
که من در حالت حیات باین درخت انس داشتم و امید دارم که بعد از وفات
نیز بآن انس داشته باشم پس چون بمیرم از شاخ درخت خرما شاخی بردارید
و دو حصه کنید و با من گذارید در میان کفنهای من پس فرزندان آدم باین عمل نمودند
و پیغمبران بآن عمل مینمودند تا آنکه در زمان جاهلیت مندرس شد پس حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء احیا آن سنت نمودند و آن سنتی است
که بر همه کس لازمست که متابعت آن سنت کنند و مرویست که حق سبحانه و تعالی نخل را
از نخاله طینت آدم آفریده است و از این جهت است که او را عمه آدمی میگویند چون لفظ نخله مؤنث
است و اما آنکه میباید که تر باشد پس بواسطه علتی است که در احادیث وارد
شده است که تا تر است او را عذاب نمیکنند و مرویست بسند قوی از حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه که از آنحضرت سوال نمودند که اگر شاخ خشک را لف
کنند در جریده خوبست که با او در قبر گذارند حضرت فرمودند که خشک جایز نیست
و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که
مستحب است که با میت بوده باشد در قبر او جریده تری الجز اما قدر ذراع و شبر در
روایات واقع شده است و قدر عظم ذراع در فقه رضویست که صدوق از آن اخبار بر داشته است
و اکثر علما بآن عمل نموده اند و یکتب علی قمیصه و ازاره و حبرته و الجریدتین فلان

یشهد

یشهد ان لا اله الا الله و مینویسند بر پیراهن و ازار و حبره یعنی و جریدتین اسم
میت را که فلان گواهی میدهد که نیست خداوندی بغیر از خداوند عالمیان و در حدیث
قوی از ابو کهمس مرویست که گفت من حاضر بودم در مردن اسمعیل بن جعفر صلوات الله
علیه و حضرت امام جعفر صلوات الله علیه نشسته بودند پس فوت شد اسمعیل حضرت
فرمودند تا دهنش را بستند و چشمش را برهم گذاشتند و چادر شبی بر روی او کشیدند
پس فرمودند که کارسازی او بکنند از غسل و حنوط و غیر آن پس چون فارغ شدند
از آنها حضرت کفنش را طلبیدند و در گوشه کفن نوشتند که اسمعیل یشهد ان لا اله
الا الله و آنکه صدوق فرموده است خوبست چون همه کفن است مگر جریدتین و
البته حدیثی باو رسیده خواهد بود و اکثر علما افزوده اند شهادت رسالت و اقرار
بائمه معصومین صلوات الله علیهم را و گفته اند که بتربت حضرت امام حسین صلوات الله
علیه بنویسند و میباید که بایشان حدیثی رسیده باشد البته و در حدیثی وارد است
از حضرت امام حسین که جوشن صغیر و کبیر را بنویسند بر کفن و عمل بآن میتوان کرد
و بهتر آنست که بر محاذی عورت و پایین تنه نویسند مبادا نجس شود و یلفهما
جمیعا و سئل الصادق صلوات الله علیه عن علة جریدة فقال انه یتجافی عنه
العذاب ما دامت رطبة و بعد از آن کفنها را بر میت می پیچد و در حسنه
فضلا منقولست که از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدند از علت گذاشتن جریدتین
با میت حضرت فرمودند که تا این چوب ترست میت را عذاب نمیکنند و دیگر وارد
آمد و مر رسول الله صلی الله علیه و آله علی قبر یعذب صاحبه فدعا بجریدة
فشقها بنصفین فجعل واحدة عند راسه و الاخری عند رجلیه و عامه و خاصه روایت
کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشتند بر قبری که عذاب میکردند

صاحب آن قبر را پس حضرت طلبیدند شاخ خرمائی و بدو نصف کردند و یکی از آنها را
نزد سر میت فرو کردند بقبر و یکی را نزد پاهای قبر بایست وَرُوِيَ أَنَّ صَاحِبَ الْقَبْرِ
كَانَ قَيْسُ بْنُ قَمْطَةَ الْأَنْصَارِيِّ وَرُوِيَ قَيْسُ بْنُ قَمِيرٍ وَأَنَّهُ قِيلَ لَهُ صلعم لِمَ وَضَعْتَهُمَا فَقَالَ
إِنَّهُ يُخَفَّفُ عَنْهُ الْعَذَابُ مَا كَانَتَا خَضْرَاوَيْنِ و در روایتی وارد شده است که صاحب
این قبر معذب قیس بن قهد و بفتح قاف انصاری و در روایت دیگر قیس بن قمیر
بود و از حضرت سید المرسلین صلعم سوال کردند که از جهت چه این جریدها را درین قبر
فرو کردید حضرت صلعم فرمودند که بسبب آنکه جریدتین عذاب قبر را از صاحب قبر سبک
میگردانند تا تر اند و ممکنست که هر دو واقع باشد چنانکه در صحیح بخاری و سایر صحاح ستّه
وارد است از عبد الله بن عباس که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشتند
بدو قبر که آنها را عذاب میکردند پس حضرت فرمودند که این هر دو کس را عذاب میکنند
و بواسطه گناه کبیره نیست یکی از اینها عورت خود را در وقت بول نمی پوشانید یا ملاحظه
از بول نمیکرد و اما دیگر پس سبب عذاب او اینست که سخن چینی بود پس حضرت
جریده تری برداشتند و بدو حصه کردند طولا و احتمال عرض نیز دارد و فرو کردند هر حصه را
در یک قبر پس صحابه گفتند که یا رسول الله چرا چنین کردید حضرت فرمودند که امید
هست که عذاب ایشان سبک شود تا اینها خشک نشده باشند و امثال
این از احادیث در کتب صحاح عامه بسیار است و مع هذا ملاعین اهل سنت و جماعت
بلکه اهل بدعت و ضلالت تشنیع شیعه میکنند بر جریدتین چنانکه ملاحده تشنیع مسلمانان
میکنند بر بسیاری از شرایع که علتهای آن مخفی است وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ عَنِ الْجَرِيدَةِ تُوضَعُ فِي الْقَبْرِ فَقَالَ لَا بَأْسَ و بسند موثق از عبد الرحمن بن ابی عبد الله
پرسیدم از آنحضرت صلوات الله علیه که جریده را در قبر میتوان گذاشت حضرت فرمودند

که با

که با کفن میت یَعْنِي إِذَا لَمْ تُوجَدْ إِلَّا بَعْدَ حَمْلِ الْمَيِّتِ إِلَى قَبْرِهِ أَوْ يَحْضُرُهُ مَنْ يَتَّقِيهِ
فَلَا يُمْكِنُهُ وَضْعُهُمَا عَلَى مَا رُوِيَ فَيَجْعَلُهَا مَعَهُ حَيْثُ أَمْكَنَ چون این حدیث بحسب
ظاهر مخالفت با احادیث بسیار دارد که میباید جریده را در وقت کفن بگذارند و
بنحو خاص بگذارند این حدیث را تاویل میکنند که مراد حضرت از گذاشتن در قبر وقتی است
که یافت نشود جریده مگر بعد از آنکه میت را در قبر سپرده باشند یا در وقت
کفن کردن کسی در آنجا حاضر باشد که از و تقیه باید کردن و ممکن نباشد که بران نحوی که در
روایت واقع شده است بگذارند پس درین صورت با او میگذارند به هر نحو که ممکن
باشد چنانکه در روایتست که بآنحضرت ص عرض نمودند که فدای تو گردم بسیار است
که جمعی حاضرند که من از ایشان خوف دارم و ممکن نیست که جریده را بنحوی که روایت بما
رسیده است بگذاریم حضرت فرمودند که با او بگذار به هر نحوی که ممکن باشد پس اگر در قبر
بگذاری مجزیست و چون این حدیث وارد شده است تاویل مصنف بد نیست
بلکه عین خبر است بحسب معنی و ممکنست که مراد از خبر اول این باشد که جایز است که
جریده را در جایی که در قبر باشد بنحوی که منقولست بگذارد و با آنکه ممکنش باشد در بیرون
گذاشتن حضرت ص فرموده باشند که با کفن میت و اگرچه در وقت کفن بهتر باشد چنانکه
از لفظ با کفن میت نیز مفهوم میشود که ترکش اولی است وَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ إِلَى أَبِي
الْحَسَنِ الثَّالِثِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الرَّجُلُ يَمُوتُ فِي بِلَادٍ لَيْسَ فِيهَا نَخْلٌ فَهَلْ
يَجُوزُ مَكَانَ الْجَرِيدَةِ غَيْرُ النَّخْلِ فَإِنَّهُ قَدْ رُوِيَ عَنْ آبَائِكُمْ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَنَّهُ يَتَجَافَى
عَنْهُ الْعَذَابُ مَا دَامَتِ الْجَرِيدَتَانِ رَطْبَتَيْنِ وَأَنَّهَا تَنْفَعُ الْكَافِرَ وَالْمُؤْمِنَ فَأَجَابَ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَجُوزُ مِنْ شَجَرٍ آخَرَ رَطْبٍ و بسند کالصحیح از علی بن بلال منقولست که
گفت عریضه بخدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نوشتم که هر گاه شخصی بمیرد در شهری

درخت

چند که در آنجا خرما نباشد آیا جایز است بدل از شاخ درخت خرما از درختان دیگر و حال
آنکه از پدران بزرگوار شما بما رسیده است که عذاب از مرده برمیشود مادام که جریدتین تر باشند
و این نیز بما رسیده است که جریده نفع میکند کافر و مؤمن را پس حضرت در جواب نوشتند
که جایز است از درختی دیگر که تر باشد و در کافی و تهذیب چنین است که حضرت نوشتند
که جایز است هرگاه جریده بهم نرسد و جریده فضیلت و روایات در آن وارد
شده است و در روایتی دیگر وارد شده است که ما گفتیم بحضرت که حق سبحانه و تعالی
ما را فدای تو کرداند اگر قدرت بر جریده نداشته باشیم چکنیم حضرت فرمودند که چوب
سدر بگذارید پرسیدند که اگر سدر بهم نرسد حضرت فرمودند که چوب بید
بگذارید و در روایتی دیگر که شیخان آنرا روایت کرده‌اند آمده است که اگر جریده بهم نرسد
بدل از آن چوب انار بگذارند و از این روایت ظاهر میشود که چوب انار مقدم باشد
بر بید ومتى حضر غسل الميت قوم مخالفون وجب ان يقع الاجتهاد في
ان يغسل غسل المؤمن ويخفى الجريدة عنهم و هرگاه حاضر شوند در حالت غسل میت
جمعی از مخالفان واجب است که سعی نمایند در آنکه میت مؤمن را مانند مؤمن غسل دهند و جریده را
از ایشان مخفی کنند چون در غسل شریک وارند شیعیان واما کل سنیان اعتقاد
بجریده ندارند علی رغم شیعه اگرچه احادیث ایشان مشحونست از اخبار جریده و در
حدیث وارد شده است از ایوب بن نوح که احمد بن قاسم کتابتی نوشت بخدمت
حضرت امام علی النقی صلوات الله علیه و سوال کرده بود که هرگاه بمیرد مؤمنی و غاسل خواهد
که او را بشوید و جماعتی از سنیان در آنجا حاضر باشند آیا او را مانند سنیان
غسل بدهد و عمامه نکند و جریدتین با او نگذارد و حضرت نوشتند که غسل را مانند شیعیان
بدهد هرچند سنیان حاضر باشند واما جریده را سعی نماید که مخفی با او گذارد که آنها نبینند

و در مخفی ساختن جریده حدیث از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز وارد شده
است و احادیث وجوب تقیه در هر چیزی شامل آن نیز هست و در غسل اگر
خوف باشد تقیه واجبست والله تعالی اعلم وروي عن يحيى بن عبادة المكي انه قال
سمعت سفيان الثوري يسأل ابا جعفر صلوات الله عليه عن التخضير فقال ان
رجلا من الانصار هلك فاوذن رسول الله صلى الله عليه وآله بموته فقال
لمن يليه من قرابته خضروا صاحبكم فما اقل المخضرين يوم القيمة قال وما التخضير
فقال جريدة خضراء توضع من اصل اليدين الى الترقوة وبسند موثق و قوی از یحیی بن
عباده منقولست و کتاب معتمد اصحاب است که گفت شنیدم که سفیان ثوری که از
علما و زهاد و محدثین عامه است و لیکن اعتقاد بسیار بحضرت امام محمد باقر و حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیهما داشت از حضرت امام محمد باقر سوال کرد از تخضیری که
که در احادیث عامه وارد شده است باز در شیعه معمولست کدام است و سنت
چه چیز است حضرت فرمودند که شخصی از انصار فوت شد و آنحضرت را صلی الله علیه
وآله خبر کردند که فلانی فوت شد پس جمعی از خویشان او که در آنجا حاضر بودند یا اولیای که
ولی او بود از جمله خویشان او فرمودند که تخضیر کنید مرده خود را که فردای قیامت چه کم
خواهند بود جمعی که ایشان را تخضیر کرده باشند سفیان گفت که تخضیر چه چیز است حضرت
فرمودند که شاخ خرماییست که سبز باشد میگذارند از بیخ دستها که ابط باشد تا گلو
کردن و این یک نحو است از وضع جریده و نحو دیگری آید و همین حدیث را عامه از یحیی بن
روایت کرده‌اند باسانید خود و بسند کالصحیح از یحیی بن عباده منقولست از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که جریده تازه بر میدارند که یک ذراع دست
باشد و آن از مرفق است تا سر انگشتان و میگذارند و بدست مبارک اشاره بموضع

آن فرمودند از پیش گوی گردن تا دست میت و در میان جامهای میت میگذارند
یعنی به بدن میت نمیرسانند بلکه در میان پیراهن و سر تا سری یا میان سر تا سری و جریده
میگذارند و راوی یحیی نقل کرد که چون بخدمت حضرت رفتم و آنچه از یحیی شنیده بودم بآن
حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم حضرت فرمودند که چنین است و من یحیی را گفته
بودم و همین را نیز عامه از یحیی روایت کرده اند و ظاهرا یحیی شیعه است مثل اعمش و
بحسب ظاهر هردو از علمای عامه اند وَسَأَلَ الْحَسَنُ بْنُ زِيَادٍ أَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ عَنِ الْجَرِيدَةِ الَّتِي تَكُونُ مَعَ الْمَيِّتِ فَقَالَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ و صدوق بسند
قوی و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از ابن مسکان و قبل از زراره و صفوان و هر دو
از اهل اجماع‌اند از حسن صیقل که گفت سوال کردم از آنحضرت صلوات الله علیه از جریده که با میت
میگذارند حضرت فرمودند که نفع میدهد مؤمن و کافر را و ظاهرا در کافر سبب تخفیف عذاب
او شود و مراد از کافر غیر اثنی عشری است و در کافی چنین است که حضرت فرمودند که جریده
نفع میدهد مؤمن و کافر را و ممکن است که نفع کافر نظر بجمعی باشد از کفار که جریده را با میت
خود میگذارند که سبب هدایت ایشان شود بایمان و ازین بالاتر نمیباشد زیرا که دعای
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جهت کفار نافع نباشد و جریده از جهت ایشان نافع
باشد و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از حریز و فضیل و عبدالرحمن بن ابی عبدالله که
بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودند که از جهت چه چیز جریده را با میت
میگذارند حضرت فرمودند که عذاب از و برمیشود تا جریده تر و تازه است وَقَالَ
زُرَارَةُ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَرَأَيْتَ الْمَيِّتَ إِذَا مَاتَ لِمَ تُجْعَلُ
مَعَهُ الْجَرِيدَةُ فَقَالَ يَتَجَافَى عَنْهُ الْعَذَابُ وَالْحِسَابُ مَا دَامَ الْعُودُ رَطْبًا إِنَّمَا
الْحِسَابُ وَالْعَذَابُ كُلُّهُ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ قَدْرَ مَا يُدْخَلُ الْقَبْرَ

وَيَرْجِعُ الْقَوْمُ وَإِنَّمَا جُعِلَتِ السَّعَفَتَانِ لِذَلِكَ فَلَا يُصِيبُهُ عَذَابٌ وَلَا حِسَابٌ
بَعْدَ جُفُوفِهِمَا إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى و بسند صحیح و حسن کالصحیح از زراره منقولست که
عرض نمودم بخدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که مرا خبر ده که چرا جریده با میت
میگذارند حضرت فرمودند که تا دور شود عذاب قبر ازو و سوال قبر مادام که آن جریده
رطوبت داشته باشد بدرستی و راستی که حساب و عذاب همه در روز دفن است
در یکساعت آن قدر زمان که او را دفن کنند و جمعی که آمده بودند باز گردند و آن
وقت آمدن نکیر و منکر و سوال ایشان است و او را از اعتقادات و ضغطهٔ قبر و حق سبحانه
و تعالی تفضلی که بشیعیان فرموده است جریدتین را از جهت مقرر ساخته است که سبز باشد
و تا سبز باشد با و عذاب نرسد پس در وقتی که وقت عذابست اینها تر و تازه‌اند
و عذاب نمیکنند و بعد از خشک شدن قضا نمیکند حق سبحانه و تعالی آنچه فوت شده است
او را از حساب و عذاب انشاء الله و این انشاء الله تبرکیست یا نسبت بشیعیان
که مشیت الهی نسبت بایشان عدم عذابست و اما نسبت بغیر ایشان حکمت که عذاب
کند و این نفعی است که بکافر میرسد که تا خشک شدن او را عذاب نکنند و الله تعالی
یعلم وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ تَنَوَّقُوا فِي الْأَكْفَانِ فَإِنَّهُمْ يُبْعَثُونَ بِهَا و بسند
صحیح از ابن سنان و کالصحیح از سالم از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سعی کنید
در نفاست کفن که روز قیامت درین کفنها مبعوث خواهند شد و بنا برین خطاب
بوارثست و در کافی و تهذیب فَإِنَّكُمْ تُبْعَثُونَ بِهَا است یعنی کفنی از جهت خود مهیا
کنید که نفیس باشد که فردا در آن کفن مبعوث خواهید شد و ممکنست که در هر صورت
نیز خطاب باولیا باشد و زینت موتی زینت ایشان باشد و در چند حدیث وارد
شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که کفنش با او باشد

در خانهٔ اش اورا از جملهٔ غافلان بنویسند و هرچند نظر بکفن میکند حق سبحانه و تعالی
اورا ثواب کرامت میفرماید و بدانکه در خبری چند وارد شده است از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در تفسیر این آیه کما
بدأکم تعودون یعنی چنانکه حق سبحانه و تعالی شمارا اولا ایجاد کرد و ثانیا اعاده خواهد فرمود
فرمودند که مراد آنست که محشور خواهید شد برهنه و پا برهنه و ایشان پوشیده
محلوق خواهند شد والله تعالی یعلم و قال صلوات الله علیه اجیدوا اکفان موتاکم
فانها زینتهم و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
فرمودند که نیکو کنید کفنهای مردگان خودرا که این کفنها زینت ایشان است محتملست که مراد
زینت روز قیامت باشد تا موافق حدیث سابق باشد و محتملست که مراد این باشد که عزت
ایشان میباید داشت پس اگر عزیزی را کفن کرباس زبون بپوشانند اورا در نظرها
خوار کرده اند و ظاهرا هر دو مراد باشد و لهذا بردیمنی و نمط زیاده میکنند و خواهد آمد در حدیث
موثق از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت فرمودند که پدرم مرا وصیت
کرد در وقت رفتن که یا جعفر مرا کفن کن در فلان جامه و فلان جامه و بردیمانی بخر و نفیس بخر
بدرستی که مردگان مباهات و مفاخرت مینمایند بایکدیگر بنفاست کفنهای خود و تمامه
معنی سابق درینجا نیز مراد است بحسب ظاهر و کل واحد از آنها محتملست والله تعالی یعلم
و قال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا کفنت المیت فان استطعت ان یکون فی
کفنه ثوب کان یصلی فیه نظیفا فافعل فانه یستحب ان یکفن فیما کان یصلی فیه
و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون خواهی
که میت را کفن کنی اگر توانی چنان کن که اقلا یک جامه از سه جامه سرتاسری یا پیراهن پاکیزه باشد
و در آنجا نماز کرده باشد که مستحب است که میت را کفن کنند در جامه که در آنجا

نماز کرده باشد

نماز میکرده باشد و محتملست که عبارت یصلی فیه را در هر دو جا مجهول بخوانند و لهذا احادیث
بسیار وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم از ایشان طلب
مینمودند جامهٔ کفن را و ایشان جامه احسان میفرمودند و میگفتند درینجا نماز کرده ایم
چنانکه حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه پیراهن بدعبل خزاعی دادند و
فرمودند درین پیراهن هزار شب نماز کرده ام هر شبی هزار رکعت و اگر هر دو باشد
بهتر است چنانکه روایت کرده است سهل بن یسع در حسن از حضرت ابو الحسن علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیه که گفت سؤال کردم از جامهایی که در آن نماز کند شخصی و روزه گیرد
آیا کفن میتواند کرد حضرت فرمودند که من چنین کفن را دوست میدارم که پیراهن را
چنین کنند که در آن نماز کرده باشند و کفن کنند راوی گفت که آیا در سه جامه کفن میتوانم
کرد که چنین باشند یا همه سرتاسری باشد حضرت فرمودند که باکی نیست اما پیراهن نزد من
بهتر است و دیگر اخبار خواهد آمد ان شاء الله تعالی و لا یجوز ان یکفن المیت فی کتان
و لا ابریسم و لکن فی القطن و جایز نیست که میت را کفن کنند بکتان و نه با بریشم
و لیکن کفن میباید که از پنبه باشد ظاهر کلام صدوق حرمت کفنست در ابریشم
خالص و خلافی بخاطر ندارم بلکه اجماع کرده اند در حرمت و همچنین ظاهر کلامش آنست
که حرامست کفن کردن بکتان و مشهور کراهت است و ممکنست که حمل کنند کلام اورا بر کراهت
شدیده پس بنابرین لا یجوز را اعم از حرمت و کراهت میباید گرفت و هیچ شکی
نیست که پنبه سفید بهتر است مگر در حبره و نمط که هیچ شک نیست که مخلوط با بریشم کراهت
ندارد و خواهد آمد که رنگین نیز خوبست و قال الصادق صلوات الله علیه الکتان
لبنی اسرائیل یکفنون به و القطن لامة محمد صلی الله علیه و آله و در حدیث کالصحیح
از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بنی اسرائیل کفن بکتان میکردند و محمّو

ایشان بود و کفن کردن به پنبه مخصوص امت محمد است صلی الله علیه و آله و اکثر علما
این حدیث را حمل بر کراهت کرده اند و احوط آنست که کفن بکتان نکنند چنانکه
در حدیث قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که حضرت فرمودند
که کفن مکنند در کتان و اولی آنست که کفن غیر حبره و نمط سعید نباشد چنانکه در حدیث
موثق کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است و بسند
کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که جامهای پنبه
بپوشید که پوشش حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و پوشش ماست
وَسُئِلَ اَبُو الْحَسَنِ الثَّالِثُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنْ ثِيَابٍ تُعْمَلُ بِالْبَصْرَةِ عَلَى عَمَلِ الْعَصْبِ
الْيَمَانِيِّ مِنْ قَزٍّ وَقُطْنٍ هَلْ يَصْلُحُ اَنْ يُكَفَّنَ فِيهَا الْمَوْتَى فَقَالَ اِذَا كَانَ الْقُطْنُ اَكْثَرَ مِنَ الْقَزِّ
فَلَا بَأْسَ و بسند صحیح منقولست که سؤال کردند از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه
از جامهائی که در بصره میبافند شبیه به جامهای یمنی از ابریشم یا کج و پنبه آیا جایز است که مردگان را
بآن کفن کنند حضرت فرمودند که هرگاه پنبه بیشتر از کج یا ابریشم باشد باکی نیست
و ازین حدیث استدلال کرده اند بر آنکه کفن از حریر محض نمیتوان کرد و کسی خلاف نکرده است
در استحباب این زیرا که کم از این نیز اگر خلیط باشد که حریر محض نگویند کافیست
و احادیث نیز دلالت بر آن دارد چنانکه در بحث لباس مصلی نیز مذکور خواهد شد
ان شاء الله و ظاهرش آنست که برد یمانی نیز میتواند بود که حریر محض باشد و در حدیث
سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد است که فرمودند که نیکو
کفنی است حُلّه و بسیار نیکو قربانی است قوچ شاخدار ظاهرا مراد از حله برد یمانی است
ولیکن وقتی حله میگویند که دو جامه باشد اول لنگی که بر کمر می بندند و لنگی که بر دوش
می اندازند و ازین حدیث ظاهر میشود که کج حکم ابریشم داشته باشد چنانکه مشهور است

میان علما و لیکن ممکنست که مراد از قز درینجا ابریشم باشد و روایت کرده است
کلینی در حدیث کالصحیح از عباس بن موسی از پدرش صلوات الله علیه که گفت
از او سؤال کردم از ابریشم و کج حضرت فرمودند که هر دو مساویست و در عبارت
قدحی هست که کلینی ذکر کرده است و احتیاط در اجتناب است از کج محض اما اگر اندک
خلیطی داشته باشد که مستهلک نباشد ظاهرا جایز باشد پوشیدن چنانکه در حدیث
صحیح بزنطی وارد است که حسن بن قیاما سؤال کرد از حضرت ابی الحسن علی بن موسی
الرضا صلوات الله علیهما از جامه که پودش ابریشم و پنبه باشد و ابریشم بیش از
نصف باشد آیا در آن نماز میتوان کرد حضرت فرمودند که پدرم حضرت امام موسی
کاظم چند جبه چنین داشتند و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست در
جامه که در آن حریر باشد یعنی ابریشم حضرت فرمودند هرگاه چیزی دیگر با آن مخلوط باشد
باکی نیست وَسُئِلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى مِنْ كِسْوَةِ
الْكَعْبَةِ شَيْئًا فَقَضَى بِبَعْضِهِ حَاجَتَهُ وَبَقِيَ بَعْضُهُ فِي يَدِهِ هَلْ يَصْلُحُ بَيْعُهُ فَقَالَ
يَبِيعُ مَا اَرَادَ وَيَهَبُ مَا لَمْ يُرِدْهُ وَيَسْتَنْفِعُ بِهِ وَيَطْلُبُ بَرَكَتَهُ قِيلَ اَيُكَفَّنُ بِهِ
الْمَيِّتُ قَالَ لَا و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که پرسیده
از شخصی که بخرد از جامه کعبه چیزی را و بعضی از آن حاجتش بر آید و بعضی از آن در دست او
بماند میتواند آنرا فروختن حضرت فرمودند که هر چه را خواهد بفروشد بیع کند و هر چه را
که نخواهد بفروشد میتواند بخشید و نفع از آن میتواند برد و طلب میکند برکت آنرا
یعنی تیمنا و تبرکا انتفاعات از آن میتواند برد و پرسیدند از آنحضرت که آیا بآن کفن
میتوان کرد میت را حضرت فرمودند که نه و ظاهرش آنست که از جهت سؤال
کرده باشد که چون وقف است بر خانه کعبه نتوان فروختن و خریدن آنرا و ممکنست

که بقصد استنقاذ و استخلاص کرده باشد از جبه و جوشن امنیت که فی الحقیقه آن وقف
کرده است چنین وقف کرده است که یکسال جامه باشد و بعد از ان از جامه
کعبه باشد و اگر کفن نمیتوان کرد ظاهرش آنست که چون حریر محض است نتوان
کفن کردن و در حدیث صحیح از عبد الملک بن عتبه وارد است که گفت سوال کردم
از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه از شخصی که از جامه کعبه چیزی خریده باشد آیا
کفن میتواند کرد حضرت فرمودند که نه و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
منقولست مثل سابق وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَنْبَغِي اَنْ يَكُونَ الْقَمِيصُ
لِلْمَيِّتِ غَيْرَ مَكْفُوفٍ وَلَا مُزَرَّدًا اَوْ وَلَا مَزْرُورٍ چنانکه در بعضی از نسخ است و در کافی و
تهذیب است و از آنحضرت منقولست که سزاوار آنست که پیراهن میت سجاف
نداشته باشد و تکمه و بند نیز نداشته باشد بنا بر نسخه اصل و بنا بر نسخه دیگر بند تکمه نداشته
باشد و بر مضمون حدیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه و حضرت امام رضا و غیرهما صلوات الله علیهم اجمعین
وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الْقَمِيصُ اَيُكَفَّنُ فِيهِ فَقَالَ
اِقْطَعْ اَزْرَارَهُ قُلْتُ وَكُمَّهُ قَالَ لَا اِنَّمَا ذٰلِكَ اِذَا قُطِعَ لَهُ وَهُوَ جَدِيدٌ لَمْ يُجْعَلْ
لَهُ الْكِمَامُ فَاَمَّا اِذَا كَانَ ثَوْبًا لَبِيسًا فَلَا يُقْطَعُ مِنْهُ اِلَّا الْاَزْرَارُ و در قوی منقولست
که از آنحضرت سوال کردند از شخصی که پیراهنی دارد آیا در ان پیراهن او را کفن
میتوان کرد حضرت فرمودند که بندها و تکمهای او را قطع کن گفتم آستین را
نیز قطع کنم حضرت فرمود که نه آستین وقتی میباید باشد که پیراهنی تازه از جهت میت
برند اما اگر جامه باشد که پوشیده باشد پس نمیکنند از ان مگر بندها را و تکمها
و آستینها را بحال خود میگذارند و علما عمل باین کرده اند فَاِذَا فَرَغَ غَاسِلُ الْمَيِّتِ

من امر

مِنْ اَمْرِ الْكَفَنِ وَضَعَ الْمَيِّتَ عَلَى الْمُغْتَسَلِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَيَنْزِعُ الْقَمِيصَ مِنْ فَوْقِ
اِلَى سُرَّتِهِ وَيَتْرُكُهُ اِلَّا اَنْ يَفْرُغَ مِنْ غُسْلِهِ لِيَسْتُرَ بِهِ عَوْرَتَهُ فَاِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ قَمِيصٌ
اُلْقِيَ عَلَى عَوْرَتِهِ مَا يَسْتُرُهَا بِهِ وَيُلَيِّنُ اَصَابِعَهُ بِرِفْقٍ فَاِنْ تَصَعَّبَتْ عَلَيْهِ تَرَكَهَا وَيَمْسَحُ
يَدَهُ عَلَى بَطْنِهِ مَسْحًا رَفِيقًا ثُمَّ يَبْدَأُ بِيَدَيْهِ فَيَغْسِلُهُمَا بِثَلٰثِ حَمِيدِيَّاتٍ بِمَاءِ السِّدْرِ
ثُمَّ يَلُفُّ عَلَى يَدِهِ الْيُسْرَى خِرْقَةً يَجْعَلُ عَلَيْهَا شَيْئًا مِنَ الْحُرُضِ وَهُوَ الْاُشْنَانُ وَيُدْخِلُ
يَدَهُ تَحْتَ الثَّوْبِ وَيَصُبُّ عَلَيْهِ غَيْرُهُ الْمَاءَ مِنْ فَوْقِ اِلَى سُرَّتِهِ وَيَغْسِلُ قُبُلَهُ
وَدُبُرَهُ وَلَا يَقْطَعُ الْمَاءَ عَنْهُ ثُمَّ يَغْسِلُ رَاْسَهُ وَلِحْيَتَهُ بِرَغْوَةِ السِّدْرِ وَيُتْبِعُهُ
بِثَلٰثِ حَمِيدِيَّاتٍ وَلَا يُقْعِدُهُ ثُمَّ يَقْلِبُهُ اِلَى جَانِبِهِ الْاَيْسَرِ لِيَبْدُوَ لَهُ الْاَيْمَنُ وَ
يَمُدُّ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى جَنْبِهِ الْاَيْمَنِ اِلَى حَيْثُ بَلَغَتْ ثُمَّ يَغْسِلُهُ بِثَلٰثِ حَمِيدِيَّاتٍ
مِنْ قَرْنِهِ اِلَى قَدَمِهِ وَلَا يَقْطَعُ الْمَاءَ عَنْهُ ثُمَّ يَقْلِبُهُ اِلَى جَانِبِهِ الْاَيْمَنِ لِيَبْدُوَ لَهُ
الْاَيْسَرُ وَيَمُدُّ يَدَهُ الْيُسْرَى اِلَى جَنْبِهِ الْاَيْسَرِ اِلَى حَيْثُ بَلَغَتْ ثُمَّ يَغْسِلُهُ بِثَلٰثِ
حَمِيدِيَّاتٍ مِنْ قَرْنِهِ اِلَى قَدَمِهِ وَلَا يَقْطَعُ الْمَاءَ عَنْهُ ثُمَّ يَقْلِبُهُ عَلَى ظَهْرِهِ وَيَمْسَحُ بَطْنَهُ
مَسْحًا رَفِيقًا وَيَغْسِلُهُ مَرَّةً اُخْرَى بِمَاءٍ وَشَيْءٍ مِنْ جُلَالِ الْكَافُورِ مِثْلَ الْغَسْلَةِ الْاُولَى ثُمَّ
يُخَضْخِضُ الْاِنَاءَ الَّتِي فِيهَا الْمَاءُ وَيَغْسِلُهُ الثَّالِثَةَ بِمَاءٍ قَرَاحٍ وَلَا يَمْسَحُ بَطْنَهُ ثَالِثَةً
وَ[يَقُولُ] عِنْدَ غُسْلِهِ اَللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ فَاِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ عَفَى اللهُ عَنْهُ و اکثر عبارات
غریبه بلکه همه مکرر با دری از فقه رضویست و بعضی از عبارات که در احادیث دیگر وارد
شده است زیاد کرده است پس چون فارغ شود از مهیا ساختن کفن پیش از غسل
میت را بگذارد بر جایی که او را بر ان غسل میدهد مثل تختی یا بلندی که سرازیر باشد و رو
بقبله بخوابانند بآنکه پای میت بقبله باشد و دستهای میت را از پیراهنش بیرون آورد
و پیراهن را از بالا بزیر آورد تا بناف و بر میت بگذارد و تا از غسل او فارغ شود تا آنکه

پیراهن عورت او را بپوشانند پس اگر پیراهن نداشته باشد خرقه بر عورتش میاندازد
یا لنگی بهبندد بر او که عورتش را بپوشد و نرم کند انگشتان میت را برفق و
همواری و اگر خشک باشد و نتواند نرم کردن بحال خود گذارد و دست بر شکمش مالد
هموار پس ابتدا کند بشستن دستهای میت و هر دو را بشوید بسه سبو آب
یا سه ابریق حمیدی و ظاهرا در زمان حضرت امام رضا صلوات الله علیه و در زمان صدوق
سبو یا ابریق بزرگی بوده است که استاد فخاری حمید نام آنرا ساخته بوده است
و باسم او شهرت کرده بوده است و غرضش در غسل میت آب بسیار ریختن است تا نقیها
زایل کند و دستها را اولا بآب سدر بشوید بعد از آن خرقه بر دست چپ کند
مثل کیسه که چون عورتین میت را بشوید دستش بعورت میت نرسد و بر آن خرقه
اشنان بگذارد و دست چپ را بزیر پیراهن برد و دیگری آب ریزد از بالای
ناف تا بزیر پیراهن رود و او باشنان عورتین او را پاک بشوید که اگر در بیماری نجس
شده باشد و نجاست در آنجا خشک شده باشد بسبب اشنان پاک
شود پس سر و ریش میت را بکف سدر بشوید و بعد از آن سر و گردن میت را
سه سبو آب بریزد که هر سبوئی آبش همه سر و گردن برسد و میت خوابیده
باشد و او را نشانند پس بگردانند میت را بجانب چپ تا ظاهر شود جانب راست
او و دست خود را بر پهلوی راست او نهاده اند در وقتی که آب میریزد دیگری بسه
سبوی آب برو ریزد از سر تا پا هر چند بیشتر سر را شسته است مرتبه دیگر در ضمن
شستن بدن از طرفین آنرا میشوید استحبابا و آب را ازو قطع نکند اشخصی که آب
میریزد و غاسل دست میمالد تا آب بهمه جا برسد حتی عورتین که دست را بآنجا
میرساند با خرقه که دستش بآن نرسد پس میت را میگردانند بجانب راست

تا ظاهر شود جانب چپ او و دست چپ را از پهلوی چپ میدوانند تا بعورتین از زیر
پیراهن و آن دیگری آب میریزد و جانب چپ را نیز به سه سبو میشوید از سر تا پا و
ممکن است که مراد انتهای سر باشد ولیکن اول ظاهرتر است و آب را قطع نمیکند
ازو بآنکه یکبار نریزد بلکه مرتبه مرتبه آب را از سر گرفته تا پا میرسانند و او دست میمالد پس
میت را به پشت میخوابانند و دستی بر شکمش میمالد هموار که اگر از فضلات چیزی باشد
بیرون آید و مرتبه دیگر او را غسل میدهد بآب و اندکی از کافور جو دانه و در فقه رضوی
جو دانه میت داخل آن آب میکند و غسل میدهد او را بنحوی که بآب سدر غسل
داده شده بآنکه اول سر و گردنش را میشوید و دیگر جانب راست را و دیگر جانب چپ را
بعد از آن آب را بظرف میکند و حرکت میدهد آنرا تا از سدر و کافور پاک شود
و چیزی در آن نماند و مرتبه سیم غسل میدهد او را بآب خالص که سدر و کافور نداشته باشد
درین مرتبه دست بر شکمش نمیمالد و در وقت غسل میگوید اللهم عفوک عفوک
هر کسی که چنین کند حق سبحانه و تعالی عفو میکند ازو و باین تفصیل و قریب باین احادیث
وارد شده است از انجمله حدیث یونس است که کلینی روایت کرده است از علی
بن ابراهیم از پدرش و او از استادانش که اگر چه نام نبرده است ایشان را اما
اصحاب رجال حکم بصحت احادیث یونس کرده اند بآنکه کتب یونس نزد کلینی
و صدوق بوده است و جزم داشته اند که کتاب اوست و او از ائمه معصومین روایت
کرده است که ملاقات ایشان کرده است و بخدمت ایشان رسیده است
بآنکه کتاب یونس را بخدمت امام حسن عسکری عرض نمودند حضرت همه را ملاحظه
نمودند و فرمودند که حق سبحانه و تعالی او را بعدد هر حرفی نوری کرامت کناد دیگر
کتاب کالعلیت و آن کتاب نیز نزد صدوق بوده است اگر چه در سندش

محمد بن سنان هست و او بر تقدیری که خوب نباشد از مشایخ اجازهٔ کتاب است و لهذا
ندیدم احدی از علما را که قدحی درین هر دو حدیث طویل کرده باشند با آنکه سویدند با احادیث
صحیحه و کالصحیحه مثل صحیحهٔ عبد الله بن سکان و صحیحهٔ عبد الله بن سنان و حلبی و غیرهم و چیزی
که در آنها نیست سبوی حمیدیست و آن سهلست چون در آن زمان معروف بوده است
بر زیکه ذکر کرده است و امّا تفصیل آن پس آنچه گفته اند که میّت را رو بقبله کنند احادیث
گذشت و در حدیث یونس و کاهلی هر دو هست بر سبیل امر و بنا برین خلافست
که وجوبست یا سنّت احوط آنست که آن را ترک نکنند البته و خلافی نیست که پاهای
میّت بقبله باشد مثل محتضر و این نیز خوبست و اگر تخت را در میان آب توان گذاشت
بهتر است دیگر پوشانیدن عورتست به پیراهن و الّا بخرقه و بر آن دلالت میکند صحیحهٔ
ابن سکان و غیر آن از احادیث بسیار دیگر نرم کردن انگشتان است برفق و در حدیث
کاهلی دلالت بر آن دارد و در حدیث دیگر از طلحة بن زید وارد است که نفشار مفصلی از
مفاصل میّت را و محمولست بر خلاف رفق دیگر دست بر شکم میّت مالیدنست برفق
پیش از هر غسل اوّل پس آن مذکور است در حدیث یونس و کاهلی و خلافی در آن
نیست که مستحب است و اکثر استثنا کرده اند زن حامله را و مستند آن
حدیث انس بن مالکست و رفقی که در هر دو حدیث هست احتیاج باستثنا ندارد
والله تعالی یعلم و شستن دستهای میّت تا نصف ذراع پیش از غسل در حدیث
یونس واقع است و در حدیث حسن کالصحیح حلبی تا بند دستست و هر دو خوبست
اگرچه تا نصف ذراع بهتر است چون مشتملست بر هر دو و دیگر خرقه بر دست گذاشتن
که دست بعورتین نرسد در صحیحهٔ ابن سکان و کالصحیحهٔ حلبی و غیر آن وارد است و
امّا شستن عورتین بسدر و اشنان در حدیث کاهلی وارد است و در اخبار

دیگر

دیگر شستن بآب سدر است و اینها سنت است باتفاق علما و در نیّت غسل
میّت خلافست مشهور میان علما آنست که واجب نیست و احوط آنست که
آنکسی که میّت را میگرداند نیّت بکند آنکه آب میریزد نیز نیّت کند باین عنوان که
قصد کنند که این میّت را غسل میدهیم بآب سدر و کافور و قراح از جهت رضای الهی و غسل
سدر را بدهد و در وقت غسل کافور قصد آن کنند لله تعالی و همچنین در قراح
و جمع نیّت در غسل از جهت آنست که اکثر علما هر سه را یک غسل میدانند و جمعی غسل
پس بنا برین باین نحو نیّت کردن از خلاف بیرون می آید و امّا آنکه میّت را
سه غسل میدهند بسدر و کافور و قراح پس دلالت میکند بر آن روایات صحیحه و کالصحیحه
بسیار و کسی خلاف نکرده است مگر سلّار و قول او ضعیف است و همچنین خلافی نیست
در ترتیب میان غسلها و ترتیب در میان اعضا و از بعضی نقل کرده اند که ترتیب مستحبست
و این قول نیز ضعیف است بلکه هر حدیثی که وارد است در غسل ترتیب نیز در آن هست
مگر نادری و آنکه ذکر کرده است که از سر تا پا بشوید در جانب راست و چپ در حدیث
کاهلی واقع شده است و در حدیث یونس از نصف سر تا پا واقع شده است
ظاهر اسبابش آنست که چون در غسل میّت مطلوبست تطهیر بدن مهما امکن لهذا
شستن شکم و نصف شکم واقع شده است و گذشت پس هر چند سر
پیشتر شسته شده است اگر در وقت شستن بدن نیز شسته شود پاکیزه
تر خواهد بود و محتملست که مراد از قرن منتهای سر باشد امّا نصف سر صریح است
در آنکه آنچه را شسته است دیگر شستن بهتر است و امّا آنکه واقع شده است که
میّت را نشانند در اخبار بسیار واقع شده است و در بعضی که واقع شده است
که او را بنشانند محمولست بر تقیّه اگرچه ظاهرا مخالفت ندارد بعد از تأمّل در آن

حدیثی است که شیخ در صحیح روایت کرده است از یعقوب که گفت سوال کردم
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از غسل میت حضرت فرمودند که او را
بنشان و هموار دست بر شکمش مال پس او را پاک کن از فرود شکم
یعنی از فضلاتی که برون آمده است پس او را بر پهلو بخوابانید و ابتدا بیکی
بجانب راست او و میشوئی او را آب و اشنان پس آب کافور پس آب
خالص میشوئی و او را در کفن میگذاری و ظاهر است که نشانیدن اول از جهت
که سبب خروج فضلات شود تا در حالت غسل چیزی بیرون نیاید و نشانیدنی
که نهی از آن وارد شده است نشانیدن در حالت غسل است پس احتیاج نیست که حمل
بر تقیه کنند بلی مخالفتی که وارد این است که در غسل اول بجای سدر اشنان واقع شده
است و میتوان حمل کردن بر اشنانی که فرج را بآن میشویند یا در صورتی که سدر بهم نرسد
یا با سدر فهم کنند چون غسل سدر از جهت تنظیف میت معتبر است چنانکه از اخبار ظاهر
میشود و الله تعالی یعلم و اما دست مالیدن غاسل باطراف از جهت که او میشوید
و دیگری علی الاتصال آب میریزد میباید که دست بمالد از یکطرف بزیر بغلها و از
طرفی دیگر بعورتین تا آب بهمه جا برسد و اما آنکه کافور جلال گفته است صدوق و شیخ
مفید و شیخ طوسی در نهایه گفته اند که واجب است که غسل و حنوط میت بکافور درشت
دانه باشد و شیخ ابویعلی در شرح نهایه بدرش ذکر کرده است که کافور صمغ
درختی است که هرچه از آن درخت میریزد و درشت دانه است آنرا نمی پزند و
آنرا کافور خام میگویند و هرچه ریزه است و بخاک مخلوط میشود آنرا می پزند
تا از خاک ممتاز شود این کافور در حنوط مجزی نیست و در اخباری که وارد شده
این قید نیست حتی در فقه رضوی بنابرین اکثر شرط نکرده اند که خام باشد و بعضی

ذکر کرده اند که چون این درخت در بلاد کفار است و کفار میپزند نجس میشود و بعضی
گفته اند که با شیر خوک میپزند و جمعی از تجار نیز میگویند چنین است ولیکن شرعا
این قسم شهادات مسموع نیست و افعال مسلمین محمول بر صحت است و اصل در اشیا
طهارتست و در نجاست علم میباید و ازین بابست اخبار تجار در بلغار و سمور و سنجاب
و سایر پوستها که از بلاد کفر می آورند و همچنین نیل و شکر و مندیل و سایر بافتهای هند
که تجار خبر میدهند که جمیع اینها را کفار ملاقات برطوبت میکنند پس اگر تاجری خود گوید
که نجس است این مندیل یا این ظرف نیست که اجتناب لازم باشد در آنچه از دست او
میگیریم اما شهادت او بر دیگران مسموع نیست مگر آنکه بخصوص جامه شخصی دو عادل شهادت
دهند درینجا خلافست و احوط اجتنابست و اما آنکه ظروف را باید شست که آب قراح
سدر و کافور نداشته باشد در حدیث یونس وارد شده است جمعی قایلند که از جهت
که خالص باشد و جمعی گفته اند که در آب قراح لازم نیست که سدر و کافور داشته باشد
چنانکه در دو غسل اول لازم است پس اگر داشته باشد ضرر ندارد و هیچ شک نیست
که نداشتن احوط است و اما سدر و کافور پس مسمی کافیست چنانکه ظاهر روایاتست
و بعضی گفته اند که اقلا هفت برگ سدر میباید و در کثرت نیز ظاهر کلام جمعی آنست که
اگر آب مضاف شود ضرر ندارد و جمعی ذکر کرده اند که شرطست که مضاف نشود چنانکه
در اخبار وارد شده است که سدر را بکوبند و در ظرف آب کنند و دست برنند
تا بکف آید کف آنرا جدا کنند از جهت شستن سر و ریش که پیش از غسل میشوید
و شک نیست که این احوط است اگرچه قول اول خالی از قوت نیست و الله تعالی یعلم
وَالکَافُورُ السَّابِعُ لِلمَیِّتِ ثَلٰثَةَ عَشَرَ دِرهَمًا وَثُلثٌ وَالعِلَّةُ فِي ذٰلِكَ اَنَّ جَبرَئِیلَ
عَلَیهِ السَّلامُ اَتَی النَّبِيَّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ ثَلٰثَةَ اَثلاثٍ ثُلثًا لَهُ وَثُلثًا لِعَلِيٍّ

وَثُلُثٌ لِفَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا وکافور کامل از جهة حنوط میت سیزده درم
وثلثی است که هفت مثقال صیرفی باشد و سبب اینمقدار آنست که حضرت جبرئیل
علیه السلام یک اوقیه کافور بهشت از جهة حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله آورد
و اوقیه چهل درم بود و پس حضرت آنرا سه حصه فرمودند ثلث آنرا از جهة خود مقرر ساختند
وثلثی را بحضرت امیر المؤمنین وثلثی را بحضرت فاطمه صلوات الله علیهما دادند پس
چون تاسی بایشان مطلوبست اکمل آنست که هر کس اینمقدار حنوط کند و این روایت
را کلینی و صدوق و شیخ ذکر کرده اند مرسلا و کلینی ذکر کرده است که سیزده درهم و ثلث است
اکثر آن و در فقه رضوی مذکور است که حنوط کن میت را بسیزده درهم وثلثی از کافور پس
اگر این مقدار بهم نرسد بچهار درهم کافور حنوط کند و اگر این نیز مقدور نباشد پس یکمثقال کمتر
نباشد کسی که آنرا بیابد فَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى وَزْنِ ثَلٰثَةَ عَشَرَ دِرْهَماً وَثُلُثٍ كَافُوراً
حَنَّطَ الْمَيِّتَ بِوَزْنِ أَرْبَعَةِ مَثَاقِيلَ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ فَمِثْقَالٌ لَا أَقَلَّ مِنْهُ لِمَنْ وَجَدَهُ
پس کسی که قادر نباشد بر وزن سیزده درهم و ثلث از کافور حنوط کند باید حنوط
کند میت را بچهار مثقال شرعی که سه مثقال صیرفی باشد پس اگر برین قادر نباشد
یکمثقال حنوط کند و کمتر نکند اگر داشته باشد والا هر چه باشد کافی است و کلینی روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که اقل آنچه مجزیست از برای میت
یکمثقال است و در روایت کاهلی و حسین بن مختار از آنحضرت صادر شده است که وسط آن
چهار مثقال است و ظاهر آنست که کلینی از کتاب هر دو نقل کرده باشد و شیخ بسندی
قوی از کاهلی و حسین بن مختار روایت کرده است بنحو سابق و حدیثی که کلینی ذکر کرده
است از سهل از ابن نجران یکمثقال است و شیخ این حدیث را یکمثقال و نیم ذکر کرده
است و سهوی از نساخ شده است در زیادتی چون همگی اصحاب یکمثقال ذکر کرده اند

و حکمت که در حدیث باشد و یکمثقال و نیم مقدم باشد بر یکمثقال والله تعالی یعلم و احوط
آنست که از یکمثقال و نیم شرعی کمتر نباشد اگر چه از اخبار بسیار ظاهر میشود که تسمیه
کافور کافیست در حنوط و غسل چنانچه اکثر اصحاب بآن قایلند و در موثقه عمار از جهة غسل
نیم حبه کافور واقع است و در حدیث یونس چند حبه و در حدیث مغیره وارد است
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت سید المرسلین را غسل دادند بنیم مثقال
کافور و یکمثقال مشک و در غسل ظاهر آنکه بهتر باشد با او اضافه شود والله تعالی یعلم
وَحُنُوطُ الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ سَوَاءٌ غَيْرَ أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ تُجَمَّرَ أَوْ يُتْبَعَ بِمِجْمَرَةٍ وَلٰكِنْ تُجَمَّرُ الْكَفَنُ
و حنوط مرد و زن مثل یکدیگرند و لیکن در بوی خوش میت مکروه است که میت را خوشبو
سازند بچیزی که در آتش کنند مثل عود و کشته با عود و بخور از عقب میت ببرند چون
تفال آتش جهنم است و لیکن کفن را خوشبو میتوان کرد بدود عود و امثال آن بدانکه در
حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند
که چون خواهی حنوط کنی میت را پس کافور حنوط را بمواضع سجود میت که آن پیشانی است
و دستها و زانوها و سر انگشت مهین پاها و بمال بر محل بندهای میت و بر سر او و بر ریش
و سینه او حنوط را و فرمودند که حنوط مرد و زن مساویست و فرمودند که مکروهست که
از عقب او مجمره ببرند و تعبیری که صدوق زیادتی را داده است ضرر بمعنی و لفظ رسانیده
است چنانکه بتامل ظاهر میشود و در حدیث قوی کالصحیح وارد شده است که
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله نهی فرمودند از آنکه مجمره از عقب میت ببرند و
در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که آتش
نزدیک مردگان خود مبرید یعنی دخنه بعود و امثال آن مکنید و در حدیث صحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که با کفن میت [illegible] کردن

بعود کفن میت را و سزاوار آنست که هرکس قدرت داشته باشد جامهای خود را
خوشبو سازد و ظاهر استند صدوق این حدیث و علما حمل کرده اند این حدیث را
بر تقیه یا بیان جواز و قرینهٔ تقیه ظاهر است در جزو اخیر حدیث که حال زنده را با حال مرده
برابر کرده است چنانکه سنیان میکنند ولیکن حضرت نبوی فرموده اند که شیعیان
مینهند و احادیث بسیار وارد شده است که بجمر کفن میت نکنند و احادیث بسیار
وارد شده است که خوشبوی میت منحصر است در کافور و ذریره وَيُجْعَلُ الْكَافُورُ
عَلَى بَصَرِهِ وَأَنْفِهِ وَفِي مَسَامِعِهِ وَفِيهِ وَيَدَيْهِ وَرُكْبَتَيْهِ وَمَفَاصِلِهِ كُلِّهَا وَعَلَى
أَثَرِ السُّجُودِ مِنْهُ فَإِنْ بَقِيَ مِنْهُ شَيْءٌ جُعِلَ عَلَى صَدْرِهِ وحنوط میت باین عنوانست
که کافور را بر چشم میت و بینی او و گوشهای او و دهان او و بر کف دستهای او و زانوهای
او و بر جمیع بندهای او و بر اثر سجود او بمالند و اگر چیزی باقی ماند بر سینهٔ او بریزند و مشهور
میان علما آنست که آنچه واجبست از حنوط همین مساجد سبعه است چون در جمیع اخبار حنوط
مساجد هست و باقی را حمل بر استحباب کرده اند مگر در گوش و چشم که حمل بر کراهت کرده اند
و در حدیث موثق عبد الرحمن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که کافور را
بر مواضع سجود او بمال بر جمیع بندهای او از سر تا پا و سر و گردن و دوشها و مرفقها و بر هر بندی
از بندهای دستها و پاهای او بگذارند و نزدیک گوش او نه نهند و در حدیث کالصحیح
بل الصحیح عثمان نوا وارد است که کافور را نزدیک گوش او مبر البته و در حدیث صحیح
عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که عرض نمودم
که چگونه حنوط کنم میت را حضرت فرمودند که در دهان و گوشها و مواضع سجده او از
پیشانی و دستها و زانوها میگذاری و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که کافور را بر مواضع سجده میگذاری و بر گلو گردن و کف پاها

وجاي

وجای بند نعلین و بر زانوها و کفهای دست و پیشانی و گلو گردن میگذاری و در موثق
عمار وارد است که بگذار کافور را در گوشهای میت و در مواضع سجود او و دهان او و در
حدیث صحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که چون میت را خشک
کنی کافور را بر آثار سجود او و بندهای او مسح کن و بگذار در دهان او و گوشهای او و سر
و ریش و سینه و فرج او از حنوط اندکی و فرمودند که حنوط مرد و زن مساویست و در حدیث
موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که چون کفن کنی
میت را بپاش بر همه جا اندکی از ذریره و کافور و اندکی کافور بر گوشها و مساجد
سبعهٔ او میگذاری و اندکی بر پشت دستها میگذاری و در فقه رضوی مذکور است
که چون حنوط کنی ابتدا کن به پیشانی میت و بندهای او را همه و اگر چیزی زیاد آید
بر سینه و کفهای دست بریز و در روایتی وارد شده است که کافور در دهن و گوشها
و چشم و سر و ریش او بمال و همچنین منگ را و بر سینه و فرج او بریزد و مرد و زن
مساویند ولیکن مکروهست که میت را بعود و غیر آن از دودها خوشبو سازند یا عود
سوز از عقب او ببرند ولیکن اگر کفن را بعود خوشبو سازند باکی نیست اینست اخباری
که درین باب وارد است و عمده مخالفت در گوشهاست و چشم و بینی و شیخ
حمل کرده است که آنجا نهی وارد شده است مراد نهی ازین است که در اندرون گوش
و چشم و بینی گذارند و آنجا که امر است محمولست که بر ظاهر آنها گذارند و اظهر آنست که
امر را حمل بر تقیه کنند زیرا که عامه بر آنند که میباید که چون کافور عضا را بهم می آورد انسب
اینست که درینجاها تا ازینجا چیزی بیرون نیاید و این غلط است زیرا که از چشم و گوش منافذ
نیست که چیزی بیرون آید پس قیاس ایشان بمواضعی دیگر قیاس باطل است و مع الفارق زیرا
که علت احکام مخفی است والله تعالی یعلم فَإِذَا فَرَغَ الْغَاسِلُ مِنَ الْغَسْلَةِ الثَّالِثَةِ فَلْيَغْسِلْ

يَدَيْهِ مِنَ الْمِرْفَقَيْنِ إِلَى الْأَصَابِعِ پس چون غاسل فارغ شود از شستن سيم كه آن آب
قراح است پس سنت است كه دستها را از مرفق تا سر انگشتان بشويد و اين مضمون در
موثقهٔ عمار وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و در حديث يونس
وارد شده است كه بعد از شستن سدر و كافور هر يك دستها را تا مرفق بشويد و در
صحيحهٔ يعقوب بن يقطين از حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه وارد است كه دستها را
تا كتف بشويد و اين اولى است و اولى آنست كه سه بار بشويد چنانكه ابن يقطين روايت كرده
جمع كرده است اكثر اخبار را و بآن عمل كرده است و بر نيت و در غير مساجد سبعه بلكه در همه قصد
قربت كافى است وَأَلْقِ عَلَى الْمَيِّتِ ثَوْبًا يُنَشِّفُ بِهِ الْمَاءَ عَنْهُ و چون از غسل فارغ شود
سنت است كه بدن ميت را بجامه خشك كند تا كفن تر نشود و اين مضمون در حديث حسن
كالصحيح حلبى و حديث يونس و غير آن وارد است كه بجامه پاكيزه طاهر او را خشك كنند ٥
وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَدْخُلَ الْمَاءُ الَّذِي يَنْصَبُّ عَنِ الْمَيِّتِ مِنْ غُسْلِهِ فِي بِئْرِ كَنِيفٍ وَلٰكِنْ
ذٰلِكَ فِي بَلَالِيعَ أَوْ حَفِيرَةٍ و جايز نيست كه آب غساله كه از بدن ميت ريخته ميشود در چاه
بول و غايط رود و ميبايد كه در چاه ميان خانه رود و يا گوى از جهت آن بكنند كه در آن فرو رود
در حديث صحيح از محمد بن الحسن الصفار وارد است كه عرضه بخدمت حضرت امام حسن عسكرى صلوات الله
عليه نوشت كه آيا جايز است كه ميت را غسل دهند و آبى كه از و ميريزد در كنيف رود يا
و جوى نماز را در كنيف ريزند حضرت در فرمان خود فرمودند كه چنان كنند كه داخل
بالوعه شود و در حديث صحيح سليمان بن خالد وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
عليه كه چون ميت را غسل دهيد گوى بكنيد و در برابر قبله كه آب غساله كه سرازير شود با آن
گو ريزد و از اين عبارت ظاهر ميشود كه ميبايد تخته كه ميت را بر آن ميگذارند سرازير باشد
كه آب بجانب پاها آيد و از آنجا بگودال رود و چون اين حديث وارد شده است

صدوق

صدوق حمل بر تخيير كرده است چنانكه در فقه رضويست بلكه از فَإِذَا فَرَغَ أَوْ حَفِيرَةٍ عبارت
آنست و در ما بعد صدوق تعبير نموده است بلا يجوز و در اينجا و لا يقلمن اظافيره است تا آخر
چنانكه در اخبار ديگر است اما آنچه ظاهر ميشود از حديث اول آنست كه اگر خواهند كه بچاه
رود بهتر آنست كه بچاه ميان خانه رود پس گودال كندن مقدم باشد بر آن و اگر
دست بهم نرسد در بالوعه رود و الله تعالى يعلم وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُقَلَّمَ أَظَافِيرُهُ وَلَا يُجَزَّ
شَارِبُهُ وَلَا شَيْئًا مِنْ شَعْرِهِ فَإِنْ سَقَطَ مِنْهُ شَيْءٌ جُعِلَ مَعَهُ فِي أَكْفَانِهِ و جايز نيست
كه ناخنهاى ميت را بگيرند و جايز نيست كه شارب او را و نه چيزى از موى او را بچينند پس
اگر چيزى از اينها جدا شود با او بگذارند در ميان كفنهاى ميت اما نهى از گرفتن ناخن و موى
ميت مطلقا پس در روايت حسن كالصحيح و در روايت موثق كالصحيح و در
قوى كالصحيح وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه و حضرت امام جعفر صادق
و در بعضى از اين روايات بلفظ كره واقع است بنابرين جمعى قايل بكراهت شده اند
و احوط ترك است و اما گذاشتن آنها را كه جدا شده است در كفن پس در حسن كالصحيح
وارد شده است و علما قايلند بوجوب آن و هيچ شك نيست كه احوط است چون بمنزله
اجزاء ميت است و دفن ميت با جميع اجزاء واجب است ثُمَّ يَغْتَسِلُ الْغَاسِلُ يَبْدَأُ بِالْوُضُوءِ
ثُمَّ يَغْتَسِلُ ثُمَّ يَضَعُ الْمَيِّتَ فِي أَكْفَانِهِ وَيَجْعَلُ الْجَرِيدَتَيْنِ مَعَهُ إِحْدَاهُمَا مِنْ عِنْدِ
التَّرْقُوَةِ يُلْصِقُهَا بِجِلْدِهِ وَيَمُدُّ عَلَيْهِ قَمِيصَهُ مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ وَالْجَرِيدَةُ الْأُخْرَى عِنْدَ
وَرِكِهِ مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْسَرِ مَا بَيْنَ الْقَمِيصِ وَالْإِزَارِ ثُمَّ يَلُفُّهُ فِي إِزَارِهِ وَحِبَرَتِهِ وَيَبْدَأُ
بِالشِّقِّ الْأَيْسَرِ فَيَمُدُّهُ عَلَى الْأَيْمَنِ عَلَى الْأَيْسَرِ وَإِنْ شَاءَ لَمْ يَجْعَلِ الْحِبَرَةَ مَعَهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ
قَبْرَهُ فَيُلْقِيهِ عَلَيْهِ وَيُعَمِّمُهُ عِمَّةَ الْأَعْرَابِيِّ وَيُلْقِي طَرَفَيِ الْعِمَامَةِ عَلَى صَدْرِهِ پس
غاسل ابتدا ميكند بوضو واجبا بنا بر مذهب بعضى و مستحبا بنا بر مذهب بعضى

وضوئیست که با غسل مسّ است غیر جنابت و چون غاسل که میّت را میگرداند دست
بر بدن میّت میگذارد و غالبا غسل مسّ میّت برو واجبست و وضو پیش از غسل
میکند و بعد از آن غسل میکند و در بسیاری از اخبار وارد است که این را پیش از کفن
میکند پس حمل بر تخییر میباید کرد و در فقه رضوی امر کرده است بوضو پیش از غسل
و در آنجا مذکور است که در هر غسلی وضو میکند پیش از غسل مگر غسل جنابت و دیگر آنکه
که اگر فراموش کنی غسل مسّ میّت را و نماز کنی پس چون بیاد تو آید غسل کن و نماز را
اعاده کن و از جهت آنست که اصحاب غسل مسّ میّت را شرط میدانند در صحت صلوة و قدما
دیگر کرده اند و متاخران متابعت ایشان کرده اند و اخباری که در غسل مسّ وارد شده
است بلفظ امر واقع شده است و معارضی صحیح ندارد و بنابرین علما قایل بوجوب غسل
شده اند و شیخ اعظم مولانا عبدالله میفرمودند که بر تقدیر وجوب اشتراط طهارت و
ازین خبر ظاهر نمیشود والله تعالی یعلم و بعضی از علما گفته اند که این غسل سنت است از جهت
کفن کردن هرچند مسّ میّت کرده باشد و این قول ضعیف است پس میّت را
از آب بیرون می آورد و در میان کفنها که پهن کرده است میگذارد و دو چوب خرما را
با او میگذارد و از جانب پوست او از جانب راست میّت و پیراهن را در سر او در
می آورد و بر بدن او میکشد و جریده دیگر را از ران او میگذارد یکی از جانب
میان پیراهن و سرتاسری و این نحو گذاشتن جریدتین در خبری صریحا ندیده ام و در فقه
رضوی قریب بآنست و مثل خبر یونس است الا و قدر ذراع که در آنجا مذکور ذراع است و در
حدیث یونس وارد است که دو قطعه از جریده سبز که یک ذراع قد او باشد
برمیداری و یکی میان زانوهای میّت میگذاری که نصف آن از جانب ساق باشد
و نصف آن بجانب ران باشد و دیگری در زیر بغل راست میگذارند و در حدیث حسن کالصحیح

منقولست که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که جریده یک وجبست یکی را از
پیش گوگردن میگذارند متصل ببدن میّت تا بهر جا برسد و دیگری را
در جانب چپ میگذارند بر بالای پیراهن از پیش گوگردن تا بهر جا برسد
و این طریق مشهور است و حدیثش اصح است و در حدیث حسن کالصحیح از
جمیل منقولست که از حضرت صلوات الله علیه پرسیدم از جریده که زیر کفنها میگذارند
یا بالای کفنها حضرت فرمودند که بالای پیراهن میگذارد از پایین کمر از جانب
راست و ظاهر این در صورتیست که یک جریده بگذارند و آن نیز خوبست اگرچه
دو جریده بهتر است چنانکه در حدیث کالصحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که جریده سبزی برمیدارند که از زیر بغل تا ترقوه که گوگردنست میگذارند و در حدیث
کالصحیح نیز از آنحضرت وارد است که جریده تری برمیدارند بقدر ذراعی و میگذارند از پیش
گردن تا دست و در حدیث کالصحیح از آنحضرت وارد است که یکی را از جانب راست
میگذارند و یکی را از جانب چپ و پیشتر گذشت که اگر ممکن باشد که بجوی بگذارند که
در روایت وارد شده است بعنوان مردی بگذارند و الا بهر عنوان که باشد بگذارند
اگرچه در قبر گذارند و اگر ممکن نباشد وقتی که مردمان در آنجا نباشند در قبر او فرو برند چنانکه
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بعد از دفن در قبر فرو بردند پس ظاهر شد
که آنچه مشهور است بهتر است از حیثیت سند حدیث و بهتر نیست که اگر یکی دیگر در میان زانوها
گذارند بهتر باشد تا عمل بهمه احادیث کرده باشد والله تعالی یعلم و بعد از آن که پیراهن را
پوشانند سرتاسری را و جامه یمنی را بر او پوشانند و اول جانب چپ را بجانب راست آورند
و بعد از آن جانب راست بجانب چپ برخلاف زندگان در جامه پوشیدن
و در فقه رضوی باین عنوانست که صدوق گفته است و علما همه ذکر کرده اند تبعیت

صدوق و اگر خواهد میتواند که چهره را بر رو بپوشاند تا آنکه او را در قبر گذارد و بر روی او کشد
مانند لحاف و در حدیث صحیح از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق
منقولست که فرمودند که بر دو بینی از میت نمی پیچند و لیکن بر روی او می اندازند و چون
میت را در قبر میگذارند اول برد را در قبر پهن میکنند تا روی میت و پهلوی او بالای آن
باشد و مثل این در حدیث ابن سنان و ابان از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست
و لیکن در آن واقع است که در زیر پهلوی میت میگذارند و محتملست که آن نیز جایز باشد
چنانکه در فقه رضویست و هر سه عنوان خوبست و صدوق حمل بر تخییر کرده است در همه صورت
و اگر جامه دیگر را میکشند از بر دو بینی بهتر است جمعا بین الاخبار و ممکن است حمل این حدیث
بر تقیه والله تعالی یعلم و سنت است که عمامه بر سر میت بپیچند که حنک داشته باشد و مانند
اعرابی او را عمامه نکنند و هر طرف عمامه را بر روی سینه میت میگذارند اما اصل عمامه
از جهت میت پس آن از خصایص شیعه است و احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه در آن
وارد شده است که بر سر او بپیچند و ظاهرا عمامه متحقق میشود با آنکه بر سر پیچیده شود یکبار و هر دو طرف
آنرا بیندازند و حنک کردن سنتی دیگر است چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد شده
است و ظاهرا عمامه اعرابی آنست که بی حنک باشد و ممکنست که مراد از آن متقنعه باشد
که بدویان بر سر میکنند و آن عمامه ایشان است چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که حضرت فرمودند که چون عمامه کنی میت را چون
بدویان عمامه مکن راوی گفت چگونه کنم حضرت فرمود که میان عمامه را بگیر و بر دور سر او
بگردان و دو طرف آنرا بر سینه او انداز و احادیث بسیار وارد شده است که
میان آنرا بگیر و ظاهرا مراد آنست که بر سرش مپیچ که یک طره داشته باشد بلکه بقدر
طره بگذار و بپیچ و چون در این حدیث وصف عمامه فرمودند حنک را ذکر نکردند ظاهر

آنست که عمامه اعرابی طره ندارد و مانند عمامه نیست والحال آنرا لچک میگویند
و چون شبیه است بمقنعه زنان و چون امتیاز مرد و زن در حیات بعمامه و
مقنعه است در ممات نیز میباید که امتیاز بآن نحو باشد و احادیث عمامه در بحث
ثیاب مصلی خواهد شد ان شاء الله تعالی و سنت است که عمامه نفیس باشد و در حدیث
صحیح ابن سنان واقع است که طره عمامه بر پای میت اندازد و ظاهر آنست که آن
مقدار بلند باشد که بر پا افتد و محتملست که مراد جانب پا باشد یعنی از پس نه از
پس و پیش مانند زندگان و در حدیث یونس آنست که طره راست را بجانب
چپ اندازد و چپ را بر راست بر روی سینه و در حدیث صحیحی وارد است که هر دو طرف را
بر پشت اندازد و همه خوبست اگر چه عمل بخبر یونس بهتر است و مشهورتر والله تعالی یعلم ٥
وَقَبْلَ أَنْ يُلْبِسَهُ قَمِيصَهُ يَأْخُذُ شَيْئاً مِنَ الْقُطْنِ وَيَنْثُرُ عَلَيْهِ ذَرِيرَةً وَيَحْشُوا
بِهِ دُبُرَهُ وَيَجْعَلُ مِنَ الْقُطْنِ شَيْئاً عَلَى قُبُلِهِ وَيَضُمُّ رِجْلَيْهِ جَمِيعاً وَيَشُدُّ فَخِذَيْهِ إِلَى وَرِكَيْهِ
بِالْمِئْزَرِ شَدّاً جَيِّداً لِئَلَّا يَخْرُجَ مِنْهُ شَيْءٌ و پیش از آنکه پیراهن را بمیت بپوشانند پاره
از پنبه بر میدارند و ذریره بر رو میپاشند و آنرا داخل دبر او میکنند که مبادا از فضلات
چیزی بیرون آید و پاره از پنبه بر عورت پیش او میگذارند و پاهای میت را
بهم می آورد و لنگی بر رانهای او می پیچد تا نشستنگاه پیچیده شود سخت نیکو که مبادا
چیزی از او بیرون آید و این مجموع عبارت فقه رضویست و همین مضمون در احادیث بسیار
وارد شده است و مراد از میزر اینجا لنگ است و صدوق باین عبارت اشاره
کرده است بآنکه لنگ که در حدیث عمار وارد شده است ظاهر است که مراد از آن
همین خرقه است و در حدیث یونس وارد است که چون میت را غسل دادی او را خشک
کن بجامه طاهری و پنبه بردار و اندک حنوط که ذریره باشد یا کافور یا هر دو چنانکه هر

پر هو وارد شده است در اخبار بران بپاشش و بر پشش و پس میت بگذار
و دبرش را از پنبه پر کن تا چیزی بیرون نیاید و بردار خرقهٔ درازی را که عرضش یک
وجب باشد و سر آنرا بر کمر میت ببندد یا گره خرقهٔ دیگر طولانی بر سر او بدوزند که بآن کمر او را ببندند
یا بشکافند سر خرقه را آن مقدار که توان بر کمر بستن و سر دیگر آنرا از میان رانهای
میت بیرون می‌آورد که عورتین را فرا گیرد با پنبه که بر هر دو گذاشته‌اند و این سر را از
کمربند بیرون می‌آورد بجانب راست و از انجا می‌پیچد چهار مرتبه چنانکه در حدیث دیگر است
و غرض ازین پیچیدن آنست که رانها را بهم آورد تا دبر مستحکم شود و چیزی بیرون نیاید
و میباید که خرقه دراز باشد که از کمر تا زانو ما پیچیده شود و این سر را در میان آنچه پیچیده است
بند کند که باز نشود و بدانکه صدوق ذکر کرده وضوی میت را و دران خلافست بعضی نزد آن
میدانند و نه سنت و بعضی واجب میدانند باعتبار حدیث سابق که در هر
غسلی وضوهست الا غسل جنابت و بعضی سنت میدانند باعتبار این حدیث
و حدیث صحیح حریز که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که
میت را ابتدا کنند بشستن فرج او پس وضو دهند او را وضوی نماز الخبر و در
حدیثی دیگر از آنحضرت وارد شده است بهمین نحو و اظهر استحبابست چون احادیث
صحیحه گذشت که کدام وضو پاک کننده تر است از غسل و از جهة آنکه احادیث بسیار
وارد شده است در کیفیت احکام میت که غسل هست و وضو نیست دران و اگر واجب
میبود بیان میفرمودند والله تعالی یعلم و چون وضو دهند سنت است که پیش از
غسل دهند چون احادیث بسیار وارد شده که وضو را پیش از غسل واقع
سازند و بعد از غسل بدعت و در حدیثی که دلالت بر وضو دارد وضو را پیش از
غسل فرموده اند فَاِذَا فَرَغَ مِنْ تَکْفِینِهِ حَنَّطَهُ بِمَا ذَکَرْنَاهُ مِنَ الْکَافُورِ ثُمَّ یُحْمَلُ

علی

عَلٰی سَرِیرِهِ وَ یُحْمَلُ اِلٰی حُفْرَةِ قَبْرِهِ پس چون از کفن میت فارغ شود حنوط کند میت را
بنحوی که ذکر کردیم از کافور در مقدار و مواضع و غیر آن پس او را در تابوت گذارند
و بجانب قبر برند و ظاهر آنست که نماز را در حوالی قبر بگذارند و اظهر آنست که سهو واقع شده
است در نماز یا غرض اینست که تعجیل کنند بعد از غسل و کفن مبادا چیزی بیرون
آید و نماز را بطهور گذاشته باشد وَلَا یَجُوزُ اَنْ یُقَالَ اُرْفُقُوا بِهِ اَوْ تَرَحَّمُوا عَلَیْهِ
اَوْ یَضْرِبَ اَحَدٌ یَدَهُ عَلٰی فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِیبَةِ فَیَحْبِطَ اَجْرُهُ و جایز نیست که بگویند کسی میت
با رحم کنید برو که دیر تر او را دفن کنید که بیچاره است چون درینجا ذکر کرده است بنحوی
که در فقه رضویست الا در عبارت لا یجوز بدان اینکه باعتبار آنکه مطلوب تعجیل تجهیز است یا مطلقا
در صورتی که مقصود ازین گفتن استخفاف میت باشد یا اعم چون دلالت دارد بر چند قصه
کنند با آنکه رتبهٔ مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است یا آنکه کسی دست بر ران خود زند نزد
مصیبت که اجرش ضایع میشود و صدوق در قوی از عبد الله بن الفضل از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که سه کسند که نمیدانم
که کدام یک گناهش عظیم تر است اول کسی که در جنازه غیر یاران خود بی ردا برود دوم کسی
که دست بر ران خود زند نزد مصیبت سیم کسی که بگوید رفق کنید با او و ترحم کنید برو که
مصیبت زده است با آنکه مصیبت برو واقع نشده است و بر دیگری واقع شده است
و در قوی از سکونی وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند
که سه کسند که نمیدانم که کدام یک از ایشان گناه ایشان بیشتر است اول کسی که با جنازه
بی ردا برود دوم کسی که بگوید با او رفق کنید یا بگوید که از جهة او استغفار کنید خداوند
عالمیان شما را بیامرزد و ازین هر دو خبر ظاهر میشود که شخصی که مصیبت برو واقع نشده باشد
نمیباید که اظهار مصیبت زدگی کند و نمیباید کسی بر چنین شخصی رحم کند و صدوق بآن نحو

فهمیده است که اولا تغییر شده چون تغییر عبارت داده است واین خبر را شیخ
الطائفه نقل کرده است وتصحیف در اینجا شده است که ارفقوا را بدل کرده است بقعقوا
وعلامه ذکر کرده است که قعقوا منافات دارد با تعجیل تجهیز ذکر کرده است که مکروهست که در
عقب جنازه که بگویند استغفروا له وجمعی از عامه نیز گفته اند که مکروهست وهمچنین سلم
سلمکم الله ووجه کراهت اینست که تشریع است وجمعی از عامه وضع کرده اند این عبارات را
را مثل نماز ضحی بلکه میباید بگوید آنچه را منقولست از اهل البیت وآن خواهد آمد ومحتملست که این
نهی نیز تقیه وارد شده است چون مذهب جمعی کثیر کراهت است والله تعالی یعلم ودر
حدیث موثق از عمار منقولست که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که اگر کسی جنازه را خواهد که بردارد چه دعا بخواند حضرت فرمودند که بگوید بسم الله
وَبِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ واز حضرت علی بن
الحسین ومحمد بن علی صلوات الله علیهما منقولست که چون جنازه را میدیدند میخواندند
که اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ بنابرین ممکنست که حضرت صلوات الله علیه
تقیه فرموده باشند یا آنکه عبارت ایشان را نقل فرموده باشد ومراد حضرت آن
شخصی باشد که ردا را در جنازه غیر انداخته باشد والله تعالی یعلم فَإِنْ خَرَجَ مِنْهُ
شَيْءٌ بَعْدَ الْغُسْلِ فَلَا يُعَادُ غُسْلُهُ لَكِنْ يُغْسَلُ مَا أَصَابَ الْكَفَنَ إِلَى أَنْ يُوضَعَ
فِي لَحْدِهِ لَمْ يُغْسَلْ كَفَنُهُ مَا أَصَابَهُ الشَّيْءُ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ وَيُمَدُّ أَحَدُ الثَّوْبَيْنِ
عَلَى الْآخَرِ پس اگر از میت نجاستی ظاهر شود بعد از غسل غسل را اعاده نمیباید
کرد ولیکن نجاستی که بکفن رسیده است میباید شست تا وقتی که در لحد گذارند
میت را پس اگر نجاستی از او ظاهر شود در لحد کفن او را نمیشویند ولیکن مقراض
میکنند آنجائی را که نجاست بآن رسیده است ومیکشند یکی از دو جامه را بر دیگری

تا بدن میت پوشیده شود واین مجموع عبارت فقه رضویست بدانکه درین باب
احادیث مطلقه وارد شده است از انجمله حدیث موثق کالصحیح از روح بن عبد الرحیم
وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر از میت
چیزی ظاهر شود بعد از غسل آنرا بشوی واعاده غسل مکن وقریب باین روایت
کرده است کلینی در قوی وشیخ در قوی کالصحیح از کاهلی وحسین از آنحضرت صلوات الله
علیه ودر دو حدیث صحیح وقوی کالصحیح از کاهلی از آنحضرت وارد شده است که هرگاه
از بینی میت خون درآید یا نجاستی از او ظاهر شود بعد از غسل وبجامه یا کفن رسد
آنرا مقراض کنند ودر دو حدیث صحیح وحسن کالصحیح از ابن ابی عمیر از بسیاری
از استادان او از آنحضرت صلوات الله علیه وارد شده است که اگر بعد از
کفن کردن نجاستی بکفن رسد مقراض کنند آنرا وظاهر جمع بین الاخبار آنست که میباید
قایل شدن بتخییر یا آنکه اگر شستن ممکن باشد چون شقی بشویند والا مقراض کنند واگر
بسیار باشد بشویند ولیکن صدوق جمع باین عنوان کرده است که شستن پیش از دفن است
ومقراض بعد از دفن واکثر علما متابعت کرده اند یا آنکه البته باین تفصیل حدیثی باو رسیده است
وحدیثش فقه رضویست وعمل باین بد نیست واگر مطلقا شستن ممکن احوط شستن است
واگرچه در قبر باشد باآنکه گشت وآفتابه را در قبر برند وبشویند والا مقراض کنند ۵
وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ كَفَّنَ مُؤْمِنًا فَكَأَنَّمَا ضَمِنَ كِسْوَتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ
وَمَنْ حَفَرَ لِمُؤْمِنٍ قَبْرًا فَكَأَنَّمَا بَوَّأَهُ بَيْتًا مُوَافِقًا إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ودر حسن کالصحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که هر که کفن کند میتی را چنانست که ضامن پوشش او
شده است تا روز قیامت وهر که قبری از جهة مؤمنی بکند چنانست که او را جائی
داده است در خانه موافق رضای او تا روز قیامت وهیچ شک نیست که حرمت

مؤمن مرده مثل زنده است و تا روز قیامت پوشش او کفن و خانهٔ او قبر است و ثواب
پوشانیدن مؤمن و جای دادن او در خانه بی‌نهایت است چنانکه خواهد آمد ان شاء الله
تعالی بدانکه ظاهر آنست که خلافی نیست میان علما در آنکه کفن دادن میت را سنت است
و اگر او کفن داشته باشد کفن کردن او واجب کفائی است و در دفن اگر قبر کنده
باشد واجب است دفن او در آنجا کردن و الا بر همه کس واجب است کفایهٔ که بقدری قبر او را
بکنند که بوی او بیرون نیاید و از ضرر درندگان ایمن باشد و اگر جائی باشد که خوف آن
باشد که شیر او را بیرون آورد ظاهرا لازم باشد که قبر او را آنقدر عمیق کنند به نحوی که
شیر او را نتواند بیرون آوردن و زیاده بر این مقدار سنت است چنانکه خواهد آمد فَاِذَا الْجُنُبُ
اِذَا مَاتَ غُسِّلَ غُسْلاً وَاحِداً يُجْزِي عَنْهُ لِجَنَابَتِهِ وَلِغُسْلِ الْمَيِّتِ لِاَنَّهُمَا حُرْمَتَانِ اجْتَمَعَتَا
فِي حُرْمَةٍ وَاحِدَةٍ و جنب هرگاه بمیرد او را یک غسل میدهند و آن غسل کافیست از جهت رفع حدث
جنابت و از جهت غسل میت زیرا که هر دو چیز صاحب حرمت که در یکجا جمع شده اند چون
اگر جنب باشد شخصی نماز و طواف و مس کتابت قرآن و دخول در مسجدین و لبث در غیر
آن بر او حرامست و چون مرد نماز بر او نمیتوان کرد تا او را غسل ندهند همین که غسل میت او را
میدهند هر دو حدث مرتفع میشود و با آنکه گذشت که در اخبار بسیار وارد شده است
که غسل میت از جهت و جنابت کسی که از آن مخلوق شده است بیرون می‌آید پس بنابر این
کسی است که هر مرتبه جماع کرده باشد یا صد مرتبه یک غسل کافیست باجماع و این عبارت
مضمون حدیث صحیح و حسن کالصحیح زراره است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
و ظاهر این قسم استدلال از جهت رد است بر عامه که ایشان دو غسل لازم میدانند
حضرت میفرمایند که اگر دو سبب غسل بهم رسیده باشد تداخل میباشد چنانکه در اغسال دیگر
بآن قایل اند و الا غسل جنابت تکلیف زندگانست و چون مرد این تکلیف از او ساقط

میشود و در حدیث صحیح عیص و حسن کالصحیح ابو بصیر و موثق علی نیز وارد شده است
که یک غسل میدهد او را و خلافی در این مسئله در میان علمای ما نیست بلکه عامه نیز متفق اند
الا حسن بصری که قایلست بدو غسل و در روایات از عیص وارد شده است
که یک غسل میدهد او را و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اول او را
غسل جنابت میدهند و دیگر غسل میت و اکثر اصحاب حمل بر استحباب کرده اند
احتمال تقیه نیز دارد و چون حسن در آن زمان معتبر بود و خلفای بنی امیه اعتقاد باو داشتند
وَسَأَلَ اَبُو الْجَارُودِ اَبَا جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الرَّجُلِ يُتَوَفَّى اَيُقَلَّمُ اَظَافِيرُهُ
وَيُنْتَفُ اِبْطَاهُ وَتُحْلَقُ عَانَتُهُ اِنْ طَالَتْ بِهِ مِنَ الْمَرَضِ فَقَالَ لَا و سؤال کرد ابو الجارود
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که بمیرد آیا ناخنهای او را میتوان گرفت
و موی زیر بغل او را میتوان کند و پشت زهار او را میتوان تراشید اگر اینها
بسبب بیماری دراز شده باشد حضرت فرمودند که نه و این مضمون گذشت
در احادیث معتبره و این حدیث باعتبار ابو جارود اگرچه ضعیف است ولیکن
چون اصحاب احادیث از او در زمان حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
که عادل بود شنیده بودند و در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که زید خروج کرد او زیدی شد و جارودیه زیدیه تابع اویند بنابر این احادیث
سابق او را از جهت تایید نقل میکنند بلکه فی نفسه نیز معتبر است و کتاب او از
اصول است و در چنین جائی که احادیث دیگر بوده باشد ضرر ندارد و لازم
امثال او نقل کردن وَاِذَا اَسْقَطَتِ الْمَرْاَةُ وَكَانَ السِّقْطُ تَامّاً غُسِّلَ وَحُنِّطَ وَ
كُفِّنَ وَدُفِنَ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ تَامّاً فَلَا غُسْلَ عَلَيْهِ وَيُدْفَنُ بِدَمِهِ وَحَدُّ تَمَامِهِ اِذَا
اَتَى عَلَيْهِ اَرْبَعَةُ اَشْهُرٍ و اگر زنی بچه بیندازد و آن سقط خلقتش تمام شده باشد

غسل میدهند اورا و حنوط بکافور میکنند و کفن بسه جامه میکنند و دفن میکنند و اگر تمام نشده باشد غسل
نیست و با آن خون اورا دفن میکنند و حد تمامی او آنست که چهار ماهه شده
باشد و آن وقتی است که روح حیوانی بهم میرساند و نفس ناطقه بآن تعلق میگیرد
در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست
که از آنحضرت پرسیدند که هر گاه خلقت سقط تمام شده باشد غسل و کفن و دفن
بر او واجبست که نسبت باو بجا آورند حضرت فرمودند که همه بر او واجبست
و در حدیث کالصحیح از زراره وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه سقط چهار ماهه باشد اورا غسل میدهند و در
حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که سقط را با خونش
در همان موضع که می افتد دفن میکنند و در حدیث قوی وارد شده است که چون
سقط چهار ماهه شود اورا غسل میدهند پس جمع میانه اخبار مقتضی آنست که آنچه
وارد شده است که با خون دفن میکنند آنست که چهار ماه نداشته باشد
و ظاهر آنکه فرمودند که با خون دفن کنند آنست که احتیاج بشستن نداشته باشد
نه آنکه در میان خون نفاس اورا دفن میکنند و اکثر علما گفته اند که اورا در خرقه می پیچند و دفن
میکنند و شکی نیست که این احوط است و عبارت صدوق در عبارت
فقه رضویست وَالْكَفَنُ الْمَفْرُوضُ ثَلَاثَةٌ قَمِيصٌ وَإِزَارٌ وَلِفَافَةٌ سِوَى الْعِمَامَةِ
وَالْخِرْقَةِ فَلَا تُعَدَّانِ مِنَ الْكَفَنِ فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَزِيدَ لِفَافَتَيْنِ حَتَّى يَبْلُغَ الْعَدَدُ
خَمْسَةَ أَثْوَابٍ فَلَا بَأْسَ وکفن واجب سه قطعه است پیراهنست و لنگ و سرتا
سری دیگر زیاده کنند تا پنج جامه شود با کفن میت و مراد صدوق از ازار لنگ
است و ممکنست که مراد از آن سرتاسری باشد که بدل از حبره میکنند و بنا

برین دو سرتاسری که با اینها جمع میشود دو حلت و یکی بدل از حبره و یکی بدل از نمط با دو سرتاسری
زاید را سنت است که اگر حبره و نمط بهم رسد حبره و نمط کنند و الا پنبه کنند و بنا
بر آنکه مراد از ازار لنگ باشد سه سرتاسری خواهد بود و چنانکه گفت نمط و حبره و لفافه
و پیراهن کنند میت را و آنچه از اخبار صحیحه ظاهر میشود آنست که ناچار است
میت را از سه جامه غیر عمامه و خرقه ران پیچ و جایز است که سه سرتاسری باشد و اگر
بدل یکی قمیص باشد بهتر است و بدل از سرتاسری اگر حبره باشد بهتر است چنانکه عبارت
شیخ مفید برین دلالت دارد و اگر بدل یک سرتاسری لنگ کنند نیز جایز است
از آنجمله در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مذکور است که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله سه جامه کفن کردند یکی برد یمنی سرخ و دو جامه سفید
صحاری که از بلاد عمانست و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر
منقولست که از آنحضرت پرسیدند زراره و محمد بن مسلم که عمامه میت از جمله کفن است
حضرت فرمودند که نه و کفن واجب سه قطعه است و ثوبی تمام لااقل که جمیع بدنش را
بپوشاند تا پنج جامه و زیاده برین بدعتست و عمامه سنت است و مراد از ثوبی تمام
آنست که سه جامه واجب است که اقلا یکی از آن جامه بدنرا بپوشاند و خوبست و
اگر دو جامه سرتاسری باشد و یکی پیراهن بهتر است و دو سرتاسری دیگر زیاد میتوان
کرد و یک سرتاسری و لنگ نیز زیاد میتوان کرد که پنج عدد میشوند و در بعضی از
نسخ تهذیب بجای واو او واقع است و بسبب آن بعضی از علما قایل شده اند
که یک سرتاسری کافی است و این قول شاذ است و از عدم تتبع اخبار و غفلت
بسیار از شیخ طوسی رحمه الله ناشی شده است با آنکه همین روایت در کلینی بواو
است و اغلاط شیخ زیاده از حد است که اگر نه حمل کنیم که از نساخ واقع شده است

اعتماد نمیتوان نمود بر نقل او و لیکن اکثر او ثقات اکثر از شیخ بسبب کثرت
تصنیف و اعتماد بر خط غلطی از و واقع شود و همان خبر را از کلینی و من لا یحضر حتی استبصار
تصحیح میتوان کرد و بتوفیق الله تعالی همه را اگر ده ام در روضة المتقین چنانکه جایی اشتباه
نمانده است مگر نادری و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان وارد است
که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که چگونه
کفن کنم حضرت فرمودند که خرقه از جهة ران پیچ میباید گفتم پس بعد از آن لنگ
حضرت فرمودند که آن داخل حساب میت لنگ را نیز از جهة می بندند
تا حفظ کند مثل ران پیچ تا چیزی بیرون نیاید و پنبه در آنجا بسیار گذاشتن
بهتر از لنگ است دیگر پیراهنی که سجاف و تکمه نداشته باشد و عمامه الخبر و در
حسن کالصحیح از حلبی از آنحضرت منقولست که فرمودند که پدرم در وصیت نامه
نوشتند که او را کفن کنم در سه جامه یکی ردائی که یمنی بود و در نماز جمعه می پوشیدند و
سرتاسری دیگر و پیراهنی پس به پدرم گفتم که چرا مینویسی گفت میترسم که مردم
بر تو زور آورند و مبالغه کنند که چهار جامه یا پنج جامه کفن کن تو توانی گفت که این
وصیت پدرم است و مخالفت او نمیتوانم کرد و عمامه کفن میت را و عمامه داخل کفن نیست
بلکه کفن چیزیست که کل یا اکثر بدن را فراگیرد مثل پیراهن و عبارت حضرت یعنی دیگر
دارد که غرض آنست که وصیت علامت امامت است همین که نوشتم شهرت
میکند و همه کس دانا میشود بامامت تو و حجت بر خلق تمام میشود و در حدیث
حسن کالصحیح تصریح باین معنی شده است بعد از وصیت بکفن و غیر آن و در موثق
کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که کفن کردم
پدرم را در دو جامه شطوی سفید که در آن احرام می بستند و در پیراهنی که نماز در آن میکردند

و در پیراهنی که نماز در آن میکردند و در بردی که آنرا خریده بودند بچهل مثقال طلا و در
عمامه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه که اگر امروز میبود قیمتش چهارصد
مثقال طلا میبود و در حدیث حسن کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که در کفن فرمودند که خرقه بردار که رانهای میت را بآن بهم آوری و
بپیچی مستحکم که مبادا چیزی بیرون آید و هرچه پنبه در دبر او میکنی بهتر است پس
کفن میکنی به پیراهنی و سرتاسری و بردی که همه بدن را فراگیرد و مذکور است در مقبوله
یونس که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرمودند که حبره را پهن کن و سرتاسری را
پهن کن و بعد از آن پیراهن را پهن کن و عمامه و ران پیچ را فرمودند که گذشت
و در حدیث کالصحیح معویه بن وهب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
منقولست که فرمودند که میت را در پنج جامه کفن میباید کرد و پیراهنی که تکمه و بند
نداشته باشد یا ببندد آنرا اگر داشته باشد و سرتاسری و خرقه ران را مستحکم ببندد
و بردی که او را در آن بپیچند و زیادتی آنرا بر سینه اش اندازند و در حدیث صحیح از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که مرد را در سه جامه کفن میکنند و
زن اگر بزرگ باشد در پنج جامه پیراهن و ران پیچ و مقنعه و دو لفافه و در حدیث
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که میت را در جامه
کفن میکنند بغیر از ران پیچ و عمامه و احادیث کفن حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله خواهد آمد پس از این اخبار متواتره ظاهر شد که لنگ داخل کفن نیست
و آن نیز بمنزله ران پیچ است چنانکه در صحیحه ابن سنان تصریح بآن واقع شده و همان
عبارت در فقه رضوی مذکور است و در موثقه عمار وارد شده است و محمولست
بر ران پیچ یا ران پیچ دیگر است و چون میگویند بر غایت خواهی دانست که آنچه کرده اند

بعضی از عدم تدبر ناشی شده است و جمعی که بعد از ایشان آمدند اعتماد بر یافت
گذشتگان کردند و خود تدبر ننمودند و چون واجبست بیان حق گاهی بطول میکشد
والله تعالی یعلم وَكُفِّنَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي ثَلٰثَةِ اَثْوَابٍ فِي بُرْدَتَيْنِ ظَفَرِيَّتَيْنِ
مِنْ ثِيَابِ الْيَمَنِ وَثَوْبٍ كُرْسُفٍ وَهُوَ ثَوْبُ قُطْنٍ و آنحضرت را صلی الله علیه و
آله کفن کردند در سه جامه که دو جامه آن را در شهر ظفار بافته بودند از شهرهای یمن و در یک
جامه پنبه و ظاهر آنست که جامه پنبه را پیراهن آن حضرت کردند و دو سرتاسری را برد
کرده باشند و چون آن حضرت معصوم بود محتاج بران هیچ نبودند و همچنین ممکن
بود که آنچه گذشت در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آن
حضرت را کفن کردند در دو جامه صحاری عمانی سفید و برد یمنی و کلینی نیز از امام
چنین روایت کرده است و شیخ در موثق کالصحیح از عمار از آنحضرت روایت کرده است
که سوال کردم از آنچه میت را بآن کفن میکنند حضرت فرمودند که سه جامه است و
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را کفن کردند در سه جامه دو جامه صحاری و جامه حبره
و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که حضرت رسول الله را صلی الله علیه و آله
در سه جامه کفن کردند دو جامه صحاری و یکی یمنی و سند حدیث متین بنظر رسید تا حال
و لیکن در فقه رضوی همین عبارتست و تاویل میتوان کرد که چون صحار از عمان است
و آن نزدیکست بیمن اطلاق یمن بران کرده باشند و ثوب حبره از پنبه باشد لیکن بعید است
وَرُوِيَ اَنَّهُ حُنِّطَ بِمِثْقَالِ مِسْكٍ سِوَى الْكَافُورِ روایت کرده است شیخ
بسندی که مجهولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله را حنوط کردند بیک مثقال مشک بغیر از حنوط بکافور و احادیث بسیار
وارد شده است در آنکه میت را خوشبو نسازند پس این خبر بر تقدیر صحت

بغیر از کافور و ذریره و بخصوص
مشک نیز وارد شده است
که میت را خوشبو سازند

محمولست

محمولست بر آنکه از خصایص آن حضرت بوده باشد و حمل بر تقیه اظهر است چون ظاهر
آنست که راوی خبر از عامه باشد و در فقه رضوی مذکور است که مشک را بالای کفن
بگذارند تا ورشتکان از و محظوظ شوند و تنفر ننمایند و این وجهی است در جمع بین
الاخبار والله تعالی یعلم وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ كَتَبَ اَبِي فِي وَصِيَّتِهِ
اَنْ اُكَفِّنَهُ فِي ثَلٰثَةِ اَثْوَابٍ اَحَدُهَا بُرْدٌ لَهُ حِبَرَةٌ كَانَ يُصَلِّي فِيهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ
وَثَوْبٌ آخَرُ وَقَمِيصٌ و از حلبی منقولست و طریق صدوق باو صحیح است و طریق کلینی
باو حسن کالصحیح است که آن حضرت فرمودند که پدرم در وصیت نامه نوشت
که او را کفن کنم در سه جامه یکی بردی یمانی که داشتند و در روز جمعه با آن نماز میکردند و جامه
دیگر که ظاهرا سرتاسری باشد چنانکه اخبار در آن گذشت و در پیراهنی وَسُئِلَ
مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ اَيُكَفَّنُ فِي ثَلٰثَةِ اَثْوَابٍ بِغَيْرِ
قَمِيصٍ قَالَ لَا بَأْسَ بِذٰلِكَ وَالْقَمِيصُ اَحَبُّ اِلَيَّ و بسند حسن از سهل بن الیسع منقولست
که سوال نمودم از آنحضرت صلوات الله علیه که مردی که مرده باشد او را کفن میتوان کرد در
سه جامه سرتاسری بی پیراهن حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر یکی از آن سه جامه
پیراهن باشد محبوبتر است نزد من از آنکه همه سرتاسری باشد و از مجموع این اخبار ظاهر
شد آنچه پیش مذکور شد وَسَأَلَ عَمَّارُ بْنُ مُوسَى السَّابَاطِيُّ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ عَنِ الْمَرْأَةِ اِذَا مَاتَتْ فِي نِفَاسِهَا كَيْفَ تُغَسَّلُ قَالَ مِثْلَ مَا
تُغَسَّلُ الطَّاهِرَةُ وَكَذٰلِكَ الْحَائِضُ وَكَذٰلِكَ الْجُنُبُ اِنَّمَا تُغَسَّلُ غُسْلًا وَاحِدًا
و در موثق از عمار منقولست که سوال کرد از آنحضرت صلوات الله علیه از زنی که در
نفاس بمیرد چگونه او را غسل دهند حضرت فرمودند که چنانکه زن پاک را
غسل میدهند و همچنین حایض و همچنین جنب هر گاه بمیرند یک غسل میدهند و

واحادیث جنب گذشت اندکی پیشتر وظاهر اینجا زن جنب مراد باشد چون
جنب را بر مرد و زن اطلاق میکنند وَسُئِلَ اَبُو الْحَسَنِ الثَّالِثُ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ
هَلْ يُقَرَّبُ اِلَى الْمَيِّتِ الْمِسْكُ وَالْبَخُورُ قَالَ نَعَمْ واز حضرت امام علی نقی صلوات الله
علیه پرسیدند که آیا مشک و بخور را نزدیک میت میبرند حضرت فرمودند
که بلی و چون احادیث گذشت که میت و کفن او را دخان نکنند این حدیث را
حمل بر این میکنیم که بخور را از جهت حاضران کنند که ایشان بوی میت را نشنوند
هرگاه بو کرده باشد و ممکنست که مشک نیز داخل بخور باشد چنانکه در حدیث
موثق از غیاث از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پدرش منقولست
که آنحضرت خوشبو میساختند بخور میت را بعودی که در آن مشک بود و گاه بود
که بر تابوت میگذاشتند و گاه بود نمیگذاشتند و حضرت را خوش نمی آمد که
مجمره را از عقب میت برند و محمولست بر آنکه در هوای میت بخور کنند و مشهور میان
علما حمل بر تقیه است چنانکه گذشت و میتوان حمل کردن بر آنکه مشک را بر بالای
کفن گذارند چنانکه در فقه رضوی مذکور است وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ
عَلَيْهِ الْمَرْأَةُ اِذَا مَاتَتْ نُفَسَاءَ وَكَثُرَ دَمُهَا اُدْخِلَتْ اِلَى السُّرَّةِ فِي الْاَدَمِ اَوْ مِثْلِ
الْاَدَمِ وَتُنَظَّفُ ثُمَّ تُحْشَى الْقُبُلُ وَالدُّبُرُ ثُمَّ تُكَفَّنُ بَعْدَ ذٰلِكَ واز آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست بسند قوی کالصحیح که هرگاه زنی در نفاس بمیرد
خونش بند نشود از بسیاری آن آن زن را داخل میکنند تا ناف در
پوستی یا مثل پوست و او را پاکیزه میکنند پس قبل و دبرش را پر میکنند
پس کفن میکنند او را بعد از آن این عبارت هر احتمال دارد یکی آنکه بعد از غسل
فرجش را پر از پنبه میکنند تا ایمن چنانکه در حدیث دیگر وارد است و زیر جامه

از قبیل زیر جامه کشتی گیران از جهت او مهیا میکنند و پاماش را در اندرون آن میکنند
که اگر خون از پنبه بگذرد و از پوست نگذرد و کفن را نجس نکند و احتمال دیگر عبارت
آنست که علی سبیل القلب باشد یعنی آنکه ریزه بلغار و امثال آن از کل رست و آنکه
در فرج او پر کنند که اینها مانع اند از آمدن خون والله تعالی یعلم وَسُئِلَ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ
عَلَيْهِ عَنِ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ مَعَ رِجَالٍ لَيْسَ فِيهِمْ ذُو مَحْرَمٍ هَلْ يُغَسِّلُونَهَا وَعَلَيْهَا ثِيَابُهَا
فَقَالَ صلى اِذًا يَدْخُلُ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ وَلٰكِنْ يُغَسِّلُونَ كَفَّيْهَا وبسند صحیح و قوی کالصحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت سوال کردند
از زنی که بمیرد و مردان با او باشند و زنی نباشد و مرد محرمی نباشد آیا مردان اجنبی
آن زن را غسل میتوانند داد و جامه پوشیده که نظر ایشان به بدن او نیفتد پس حضرت
فرمودند که اگر در صورت آن زن را غسل دهند عاری عظیم بر آن قبیله داخل میشود
و حق سبحانه و تعالی بآن راضی نیست ولیکن سرهای دست آن زن را میشویند و آن
نیز بر سبیل استحبابست چون اخبار بسیار وارد شده است از صحیح و کالصحیح که او را
با جامهها دفن میکنند و غسل نمیدهند و او را شستن مختلف واقع شده است در بعضی
دستها واقع شده است و در بعضی شستن مواضع تیمم واقع شده است یعنی اول
کف دست او را بشویند دیگر روی او را دیگر پشت دستهای او را و در بعضی مواضع
وضو وارد شده است و در بعضی تیمم وارد شده است و اختلاف قرینه استحبابست
و در دو روایت وارد شده است که او را غسل میدهند جامه پوشیده و
هر دو خالی از ضعف نیست و شیخ حمل کرده است بر استحباب و حمل بر تقیه اظهر است
و علی ای حال شکی نیست که غسل دادن واجب نیست پس او را با جامهها دفن
کردن اولی است که دست باو نرسانند چنانکه در روایات صحیحه و کالصحیحه

بر آن دلالت دارد والله تعالی یعلم وَسَأَلَهُ عَبْدُ اللهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ
فِي السَّفَرِ مَعَ النِّسَاءِ وَلَيْسَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ كَيْفَ يَصْنَعْنَ بِهِ قَالَ يَلْفُفْنَهُ لَفّاً فِي
ثِيَابِهِ وَيَدْفِنَّهُ وَلَا يُغَسِّلْنَهُ و بسند صحیح از عبدالله منقولست که گفت سؤال
کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که بمیرد در سفر با زنان و
با ایشان مردی نباشد که او را غسل دهد چه کنند زنان با او حضرت فرمودند
که می‌پیچند او را در جامه‌های او و دفن میکنند او را و غسل نمیدهند او را و بر همین مضمون دلالت
احادیث صحیحه مثل صحیحه کنانی و صحیحه حلبی و غیرهما وَسَأَلَهُ الْحَلَبِيُّ عَنِ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ
فِي السَّفَرِ وَلَيْسَ مَعَهَا ذُو مَحْرَمٍ وَنِسَاءٌ فَقَالَ تُدْفَنُ كَمَا هِيَ بِثِيَابِهَا وَالرَّجُلُ يَمُوتُ
وَلَيْسَ مَعَهُ إِلَّا النِّسَاءُ وَلَيْسَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ يُدْفَنُ كَمَا هُوَ بِثِيَابِهِ و در صحیح از حلبی
مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از زنی
که در سفر بمیرد و نباشد محرمی و نه زنان که او را غسل دهند حضرت فرمودند که او را
با جامه‌های او دفن میکنند و مردی که بمیرد و نباشد با او مگر زنان و با ایشان مردی
نباشد که او را غسل دهد دفن میکنند او را با آن جامه‌ها و محرم در حدیث شیخ هست
و در اینجا مراد است بقرینه سابق و احادیث دیگر وَسَأَلَهُ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ أَبُو النُّمَيْرِ مَوْلَى الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ فَقَالَ حَدِّثْنِي عَنِ الصَّبِيِّ إِلَى كَمْ تُغَسِّلُهُ
النِّسَاءُ فَقَالَ إِلَى ثَلَاثِ سِنِينَ و در قوی کالصحیح از ابونمیر آزاد کرده حارث
منقولست که گفت عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که خبر دهید که کودک را تا چند سال زنان غسل میتوانند داد حضرت فرمودند
که تا سه سال و علما حمل کرده‌اند که تا سه سال برهنه غسل میتوانند داد چون محرمند و
بعورت اطفال نظر میتوانند کرد تا سه سال و بعد از آن جایز نیست واحوط

آنست

آنست که بعد از سه سال اگر مرد باشد زن او را غسل ندهد و اگر زن باشد جامه پوشیده
او را غسل بدهد تا بلوغ و بعد از بلوغ با جامه‌ها دفن کنند چنانکه گذشت و در حدیث
موثق از عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت سؤال
کردند از صبی که زن او را غسل میتواند داد حضرت فرمودند که اطفال را زنان غسل میدهند
و پرسیدند از صبیه هرگاه زنی نباشد که او را غسل دهد حضرت فرمودند که مردان
محرم او را غسل میدهند وَسُئِلَ شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي جَامِعِهِ فِي
الْجَارِيَةِ تَمُوتُ مَعَ الرِّجَالِ فِي السَّفَرِ قَالَ إِذَا كَانَتِ ابْنَةَ أَكْثَرَ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ أَوْ
سِتٍّ دُفِنَتْ وَلَمْ تُغَسَّلْ وَإِذَا كَانَتِ ابْنَةَ أَقَلَّ مِنْ خَمْسِ سِنِينَ غُسِّلَتْ وَذَكَرَ
عَنِ الْحَلَبِيِّ حَدِيثاً فِي مَعْنَاهُ عَنِ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ و ذکر کرده است
استاد ما محمد بن حسن که حق سبحانه و تعالی از و خشنود باد در کتاب خود از کتب او که مسمی
بجامع است در دختری که بمیرد با مردان در سفر که او گفت یا حضرت فرموده است که اگر
زیاده از پنج سال یا شش سال باشد او را دفن میکنند و غسل نمیدهند و اگر سالش کمتر از پنج
سال باشد او را غسل میدهند مردان و احوط آنست که برهنه غسل ندهند اگرچه شیخ خود
آخر حدیث را ذکر کرده است که یعنی برهنه غسل میتوان داد و این معنی یا از شیخ است
یا از محمد بن احمد بن یحیی است که این حدیث را از کتاب او مرسلا روایت کرده است
و ابن ولید که در کتاب خود این عبارت را ذکر کرده است حدیثی بهمین مضمون از حلبی
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز ذکر کرده است مسندا یا مرسلا و بر تقدیر
ارسال ظاهرش صحت حدیث است چون سند ابن ولید بحلبی صحیح است بچند سند
ولیکن چون لفظ برهنه در حدیث وارد نشده است اولی آنست که پیراهن پوشیده
او را غسل دهند والله تعالی یعلم وَسَأَلَهُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْصُورُ بْنُ حَازِمٍ

عن الرجل يسافر مع امرأته فتموت أيغسلها قال نعم وأمه وأخته ونحوهما يلقي على عورتهما خرقة ويغسلها وبسند صحيح از منصور منقولست که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که با زن خود بسفر رود و آن زن بمیرد آیا آن زن را غسل میتواند داد حضرت فرمودند که بلی و مادر و خواهر و امثال اینها از محارم را غسل میتواند داد مثل دختر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر خود را و می اندازد بر عورت ایشان هر یک از اینها خرقه و او را غسل میدهد بدانکه ظاهر این حدیث دلالت میکند که زوجه و سایر محارم غسل میتوانند داد برهنه بغیر از عورت که میباید بپوشانند و برین مضمون احادیث معتبره دلالت میکند و لیکن اکثر علما در محارم قایلند که جامه پوشیده آنها را غسل میتوانند داد و در زوجه پوشیدن عورت کافیست و احوط آنست که زوجه را پوشیده غسل بدهد چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است اگر چه اظهر آنست که محمولست بر استحباب و همچنین اولی آنست که تا مماثل باشد از زن و مرد غیر مماثل غسل ندهد چنانکه در اخبار معتبره وارد شده است و جمعی واجب میدانند اما بعیدست چون احادیث جواز صحیح است و مطلق است و مرجح نیز هست والله تعالی یعلم وسأله صلوات الله علیه سماعة بن مهران عن رجل مات وليس عنده الا النساء فقال تغسله امرأة ذات محرم منه وتصب النساء عليها الماء ولا تخلع ثوبه وان كانت امرأة ماتت مع رجال وليس معهم امرأة ولا محرم لها فلتدفن كما هي في ثيابها فان كان معها ذو محرم لها غسلها من فوق ثيابها وبسند موثق کالصحیح منقولست که سماعه گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مردی که مرده باشد و نباشد نزد او مگر زنان پس حضرت فرمودند که غسل میدهد او را زنی که محرم او باشد و زنان دیگر

علیه د

آب بر دست آن زن بریزند و جامه او را یعنی پیراهن او را نمیکند و اگر زنی بمیرد با مردان و با ایشان زنی و مرد محرمی نباشد آن زن را با جامههای او دفن میکنند و اگر مرد محرمی باشد او را پیراهن پوشیده غسل میدهد و برین مضمون احادیث صحیحه وارد شده است وسأله عمار بن موسى الساباطي عن الصبية ماتت ولا تصاب امرأة تغسلها قال يغسلها اولى الناس بها من الرجال وسأله عن الرجل المسلم يموت في السفر وليس معه رجل مسلم ومعه رجال نصارى وعمته وخالته مسلمتان كيف يصنع في غسله قال تغسله عمته وخالته في قميصه ولا يقربه النصارى وعن المرأة تموت في السفر وليس معها امرأة مسلمة ومعها عمها وخالها مسلمان قال يغسلانها ولا تقربها النصرانية غير انه يكون عليها درع فيصب الماء من فوق الدرع وسأله عن النصراني يكون في السفر وهو مع المسلمين فيموت قال لا يغسله مسلم ولا يدفنه ولا كرامة ولا يقوم على قبره وان كان اباه وبسند موثق از عمار منقولست که گفت سوال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از دختر نابالغی که بمیرد و زنی بهم نرسد که او را غسل دهد حضرت فرمودند که غسل میدهد او را اولیاء او از مردان یعنی محارم او از پدر و برادر و عم و خال مثلا و دیگر از آنحضرت سوال کردند که هرگاه مردی مسلمان در سفر بمیرد و نباشد با او مرد مسلمان و مردان نصرانی عیسوی مذهب باشند و عمه و خاله مسلمان نیز باشند که غسل او بدهد حضرت فرمودند که عمه و خاله او او را غسل میدهند پیراهن پوشیده و نصرانی نزدیک او نیز و دیگر سوال کردند از زنی که بمیرد در سفری و نباشد با او زن مسلمانی و زنان نصرانیه باشند و عمو و خالوی مسلمان باشند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که عمو و خالو

اورا غسل میدهد و زن نصرانیه نزدیک او میرود ولیکن میباید که آن زن با پیراهن باشد
و آب را از بالای پیراهن بر او بریزند و دیگر سوال کردند از آنحضرت صلوات الله
علیه که هرگاه در سفری نصرانی با مسلمانان باشد و بمیرد چکنند حضرت فرمود
که او را مسلمانی غسل نمیدهد و دفن نمیکند و او را غرقی میت نزد حق سبحانه و تعالی
و نزد مؤمنان که با او اینها کنند و اگر کفار او را دفن کنند مسلمان بر سر قبر او نمیرود
که دعا کند اگرچه پدرش باشد وسَأَلَهُ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ فَقَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ
مَا تَقُولُ فِي الْمَرْأَةِ تَكُونُ فِي السَّفَرِ مَعَ الرِّجَالِ لَيْسَ فِيهِمْ لَهَا ذُو مَحْرَمٍ وَلَا مَعَهُمْ امْرَأَةٌ
فَتَمُوتُ الْمَرْأَةُ مَا يُصْنَعُ بِهَا قَالَ يُغْسَلُ مِنْهَا مَا أَوْجَبَ اللهُ عَلَيْهِ التَّيَمُّمَ وَلَا يُمَسُّ
وَلَا يُكْشَفُ لَهَا شَيْءٌ مِنْ مَحَاسِنِهَا الَّتِي أَمَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِسَتْرِهَا فَقَالَ لَهُ كَيْفَ
يُصْنَعُ بِهَا قَالَ يُغْسَلُ بَاطِنُ كَفَّيْهَا ثُمَّ يُغْسَلُ وَجْهُهَا ثُمَّ يُغْسَلُ ظَهْرُ كَفَّيْهَا و بسند کالصحیح
از مفضل منقولست که عرض نمودم که فدای تو گردم چه میفرمائی در زنی که در سفر فوت شود
و با او مردان باشند و محرمی و زنی نباشد چه کنند با او حضرت فرمودند که مواضع تیمم
او را میشویند و دست نمیرسانند و باز نمیکنند چیزی از محاسن او را که حق سبحانه
و تعالی امر کرده است بپوشانیدن آنها مثل گردن و سینه و هر چیزی غیر از رو و دستها
و پایها تا ساق چنانکه خواهد آمد پس مفضل گفت چگونه بشویند حضرت فرمودند
که شکم دستها را میشویند که در وقت تیمم بخاک میزنند و رو را میشویند
تمام تا پیشانی را پس پشت دستها را میشویند و این عنوان بزرگی فرموده است
از او و مستحب چنانکه گذشت و اگر این غسل را بجا آورند و تیمم بدهند او را سه مرتبه
از سدر و کافور و قراح احوط است والله تعالی یعلم وسَأَلَهُ عَمَّارُ بْنُ مُوسَى السَّابَاطِيُّ
عَنْ رَجُلٍ مَاتَ وَلَيْسَ مَعَهُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ وَلَا امْرَأَةٌ مُسْلِمَةٌ مِنْ ذَوِي قَرَابَتِهِ

وَمَعَهُ رِجَالٌ نَصَارَى وَنِسَاءٌ مُسْلِمَاتٌ لَيْسَ بَيْنَهُنَّ وَبَيْنَهُ قَرَابَةٌ قَالَ
يَغْتَسِلُ النَّصْرَانِيُّ ثُمَّ يُغَسِّلُهُ فَقَدِ اضْطُرَّ وَسَأَلَهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ تَمُوتُ وَلَيْسَ
مَعَهَا امْرَأَةٌ مُسْلِمَةٌ وَلَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ مِنْ ذَوِي قَرَابَتِهَا وَمَعَهَا نَصْرَانِيَّةٌ وَرِجَالٌ
مُسْلِمُونَ قَالَ تَغْتَسِلُ النَّصْرَانِيَّةُ ثُمَّ تُغَسِّلُهَا و بسند موثق منقولست که عمار از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کرد از مردی که بمیرد و نباشد با او مردی
مسلمان و نه زن مسلمان که از خویشان او باشد و با او باشند مردان
نصرانی و زنان مسلمان که میان او و ایشان خویشی نباشد حضرت فرمودند
که اول نصرانی غسل میکند تا بدنش از نجاسات عینیه مثل خمر و خنزیر که ملاقات
با آنها کرده است پاک شود و بعد از آن مسلمان را غسل میدهد چون مضطر اند و دیگر
از آنحضرت سوال کرد از زن مسلمانی که بمیرد و با او نباشد زن مسلمانی و نه مرد مسلمان
از خویشان او و با او باشد زن نصرانیه و مردان مسلمان حضرت فرمودند که زن
نصرانیه اول غسل میکند و بعد از آن زن مسلمان را غسل میدهد و مؤید این خبر است
خبر موثق از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که جمعی بخدمت حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله آمدند و عرض کردند که زنی در این سفر با ما بود و فوت
شد و محرمی نداشت حضرت فرمودند که چه کردید گفتند آب بر او ریختیم حضرت
فرمودند که زنی از اهل کتاب نبود که او را غسل دهد گفتند نه حضرت فرمودند که چرا
او را تیمم ندادید و عمل باین دو حدیث کرده اند اکثر علما ولیکن گفته اند که نزد ضرورت
مطلق کافر غسل میتواند داد و این دو حدیث دلالت میکند بر آنکه اهل کتاب
که یهود و نصاری و مجوس باشند غسل میتوانند داد نه مطلق کافر و محقق در معتبر تأمل
نموده است در عمل باین دو خبر که چون راوی هر دو فطحی مذهبند مشکلست عمل باین با آنکه

زیاده از صد جا عمل بحدیث عمار و امثال او کرده است و گفته است که اشکالی دیگر
آنکه غسل عبادتست و نیت در کار است جوابش آنکه ظاهر نیست که درین غسل
نیت در کار باشد و بر تقدیر اشتراط نیت علما ذکر کرده اند که زنان مسلمه نیت
میکنند و دیگر آنکه کافر نجس است و غسل سبب زیادتی نجاست میشود و این ظاهر
نیست که اهل کتاب نجس باشند چنانکه گذشت و می آید و نجاست عارضی بغسل
ایشان زایل میشود و ضعف خبر منجبر است بشهرت بین الاصحاب با آنکه همین حکم در فقه
رضوی هست والله تعالی یعلم وَخَمْسَةٌ یُنْتَظَرُ بِهِمْ ثَلٰثَةَ اَیّامٍ اِلّا اَنْ یَتَغَیَّرُوا
اَلْغَرِیقُ وَالْمَصْعُوقُ وَالْمَبْطُونُ وَالْمَهْدُومُ وَالْمُدَخَّنُ و در حدیث صحیح از اسمعیل
بن عبد الخالق مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که پنج
کسند که سه روز انتظار ایشان میباید کشید که مبادا سکته کرده باشند و مرده
باشند مگر آنکه متغیر شوند و بوی بد از ایشان ظاهر شود که آن دلیل قطعی است بر مردن
و سایر علامتها که ذکر کرده اند ظنی است و عمل بآن مشکلست و آن پنج کس کسی است
که غرق شده باشد یا صاعقه او را زده باشد یا بعلت اسهال رفته باشد
یا خانه بر سر او فرود آمده باشد یا دود زده باشد و ممکن است که مصعوق شامل کسی باشد
که بیهوش شده باشد بغش کردن چنانکه درین بلاد بسیار است و بسیار
کس دیدیم که غش کرده بود و در تابوت گذاشته بغسل گاه بردند و زنده بود
اما اگر سه روز بگذرد جزما میمیرد والبته بو میکند و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که مصعوق بهر دو معنی علی الظاهر و غریق را
سه روز صبر میکنند مگر آنکه پیشتر متغیر شوند و در حدیث موثق کالصحیح از اسحق بن عمار
وارد است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردم

از غرق شده آیا او را غسل میدهند حضرت فرمودند که بلی و احتیاط نیز میباید
کرد گفتم که چگونه احتیاط کنم حضرت فرمودند که سه روز دفن نمیباید کرد و همچنین
صاحب صاعقه را بهر دو معنی زیرا که بسیار است که گمان میکنند که او مرده است
و نمرده است و از علی بن ابی حمزه منقولست که یک سال در مکه معظمه صاعقه و برق بسیار
بهم رسید و مردم بسیار بسبب آن مردند پس من بخدمت حضرت امام موسی کاظم
صلوات الله علیه رفتم حضرت خود فرمودند پیش از آنکه من سوال کنم که میباید غریق و مصعوق را
سه روز دفن نکنند مگر آنکه بو کنند که آن دلیل مردنست گفتم فدای تو گردم از
گفته شما چنین ظاهر میشود که بسیار کس را زنده بگور کرده باشند حضرت فرمودند که
بلی بسیار کس را زنده دفن کردند که نمردند مگر در قبور خود و از حضرت امیر المؤمنین صا
بروایت سکونی منقولست که غریق را غسل میباید داد و در موثق عمار وارد است که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که غریق را دفن نمیکنند تا متغیر شود و بدانند
که مرده است بعد از آن غسل میدهند و دفن میکنند و مصعوق را دو روز صبر میکنند
و بعد از آن کفن میکنند و دفن میکنند و ضرر نیست که دو روز متغیر شود البته اگر مرده
باشد و با بهوش آید اگر سکته کرده باشد اما سه روز البته صبر میباید کرد احتیاطا
و ازین اخبار ظاهر میشود که غسل عبادتست نه ازاله نجاست و بس و اگر نه غریق را
دیگر غسل نمیبایست دادن و محتملست که از جهت ترتیب باشد و شستن بسدر و کافور
چون ضرورت نشده است از آن جهت اعاده باید کرد و لیکن حضرت مطلقا امر باعاده
فرموده است اگر چه بسدر و کافور نگذاشته باشند و همین مضمون در فقه رضوی
مذکور است و لیکن غریق و مصعوق و مدخن مذکور است چون غالب اینها اند والله
تعالی یعلم وَالْمَجْدُورُ اِذا ماتَ یُصَبُّ الْماءُ عَلَیْهِ صَبًّا اِذا خِیفَ اَنْ

يَسْقُطُ مِنْ جِلْدِهِ شَيْءٌ عِنْدَ الْمَسِّ وَكَذَلِكَ الْكَسِيرُ وَالْمُحْتَرِقُ وَالَّذِي بِهِ الْقُرُوحُ
و کسی که آبله داشته باشد و بمیرد آب بر و میریزند هرگاه خوف آن باشد که اگر دست
بمالند چیزی از پوست او جدا شود و همچنین کسی که عضای او شکسته باشد یا سوخته باشد
یا جراحتها و دملها داشته باشد و برین مضمون حدیث کالصحیح از ضریس منقولست
و در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که از آن
حضرت پرسیدند از شخصی که سوخته باشد باتش حضرت ایشان را امر فرمودند
که آب بر و بریزند و نماز کنند و در حدیث دیگر منقولست که عرض نمودند
بآنحضرت صلوات الله علیه که شخصی از ما آبله دارد و مرده است اگر او را غسل
دهیم از هم میپاشد حضرت فرمودند که تیمم دهید او را و این اخبار اگرچه خالی از ضعف
نیست لکن عمومات شامل اینها هست و اینها مؤید اند با آنکه در فقه رضوی نیز هست
با ما بعد آن که اگر در کشتی مرده باشد پاهای او را سنگین میکنند و در دریا اندازند
والله تعالی یعلم وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ فِي
الْبَحْرِ غُسِّلَ وَحُنِّطَ وَكُفِّنَ ثُمَّ يُوثَقُ فِي رِجْلِهِ حَجَرٌ وَيُرْمَى بِهِ فِي الْمَاءِ و در روایت
وهب بن وهب از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هرگاه شخصی در دریا در
کشتی بمیرد او را غسل میدهند و حنوط میکنند و کفن میکنند و سنگی در پای او می بندند
و در دریا می اندازند و بعضی ذکر کرده اند که اگر سنگی در بالاتنه او نیز ببندند و زود بقعر
سر دهند که فرو رود با امکان لازم است و برین مضمون که در حدیث است حدیث
کالصحیح دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است اما با این عبارت
که سنگین میکنند و در حدیث دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که اینها را
میکنند مشروط باینکه کنار مقدور نباشد یا اگر بیندازند خوف نبش آن باشد که بکنند

با از هم بپاشد وَقَدْ رُوِيَ أَنَّهُ يُجْعَلُ فِي خَابِيَةٍ وَيُوكَأُ رَأْسُهَا وَيُرْمَى بِهَا
فِي الْمَاءِ هَذَا كُلُّهُ إِذَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الشَّطِّ وتحقیق که در روایتی وارد شده است که آن
حدیث صحیح ایوب بن حر است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
سوال کردند که هرگاه شخصی بمیرد در کشتی در دریا با وی چه کنند حضرت فرمودند که در
میان خمی میگذارند و سرش را می بندند که جانوری داخل او نشود و در آب
می اندازند صدوق ذکر کرده است که این هر دو حکم در صورتیست که قدرت بر کنار
نداشته باشند والا میباید که بکنار برند و دفن کنند و در حدیث مرسلی این شرط
بود در حکم اول که مذکور شد و اکثر علما حمل بر تخییر کرده اند و جمعی گفته اند که اگر خم ممکن باشد
و توان خرید اگرچه بزر بسیار باشد هرگاه داشته باشند آن مقدم است زیرا
که مهما امکن واجبست حفظ بدن میت از آنکه سباع آن را نخورند و سباع دریا بیشتر از
خشکی است و اگر ممکن نباشد سنگین میکنند و در آب می اندازند و هیچ شک نیست
که عمل باین قول بهتر است والله تعالی یعلم وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
الْمَرْجُومُ وَالْمَرْجُومَةُ يُغَسَّلَانِ وَيُحَنَّطَانِ وَيُلْبَسَانِ الْكَفَنَ قَبْلَ ذَلِكَ ثُمَّ يُرْجَمَانِ
وَيُصَلَّى عَلَيْهِمَا وَالْمُقْتَصُّ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ ذَلِكَ يُغَسَّلُ وَيُحَنَّطُ وَيُلْبَسُ الْكَفَنَ ثُمَّ يُقَادُ
وَيُصَلَّى عَلَيْهِ بچند سند از مسمع منقولست این حدیث و چون ظاهر آنست که مصنف
از کتاب او بر داشته است ضعف طرق ضرر ندارد و او از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه روایت کرده است که گفت حضرت فرمودند که مردی را که خواهند
که سنگسار کنند و زنی را که خواهند سنگسار کنند غسل میدهند و حنوط میکنند و کفن
میپوشانند پیش از کشتن بعد از آن سنگباران میکنند و بعد از آن
بر ایشان نماز میکنند و کسی که کسی را کشته باشد و او را خواهند که بعوض آن شخص

بکشند بهمین عنوان غسل میدهند وحنوط میکنند وکفن در وی می پوشانند وکردنش را
میزنند واول اظهر است وکمان ندارم که کسی خلاف کرده باشد درین مسئله
واکر پیش از کشتن نکرده باشند بعد از کشتن واجب است بر اجماع و
عبارت مصنف صریح است که نماز بعد از کشتن است اما این عبارت تم تعداد
در کافی وتهذیب نیست وظاهر فقه رضوی با مصنف است وعبارت ما بعد
عبارت فقه رضویست وَاِذَا کَانَ الْمَیِّتُ مَصْلُوبًا اُنْزِلَ عَنِ الْخَشَبَةِ بَعْدَ
ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ وَغُسِّلَ وَدُفِنَ وَلَا یَجُوزُ صَلْبُهٗ اَکْثَرَ مِنْ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ وبطرق متعدد
از سکونی منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله که هر گاه شخصی را از
حلق کشیده باشند که راه زده کرده باشد بعد از سه روز او را از دار بزیر آورند
وغسل میدهند ونماز میکنند ودفن میکنند وجایز نیست که زیاده از سه روز او را
در دار بگذارند واین سه روز از جهة عبرت دیگران مقرر شده است چنانکه خواهد
آمد در کتاب حدود انشاء الله تعالی ودر حدیث صحیح از ابو هاشم منقولست که
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سوال کردم از مصلوب پس حضرت
فرمودند که آیا نمیدانی که حضرت صادق صلوات الله علیه نماز کرد بر زید بن علی
ابو هاشم گفت میدانم ولیکن کیفیتش را نمیفهمم وظاهر ا شنیده باشد و نفهمیده
باشد حضرت فرمودند که من بیان کنم از جهة تو اکر روی مصلوب بقبله باشد
پس محاذی کتف راست میت بایست ومیل بدست چپ قبله کن واکر
پشت او بقبله باشد محاذی دوش چپ او بایست ومیل بدست چپ
قبله کن که میان مشرق ومغرب قبله است واکر دوش چپ او بقبله باشد
محاذی دوش راست بایست واکر دوش راستش بقبله باشد محاذی دوش

چپ او بایست وبهر نحو که او منحرف شود تو میل بجانب دوش او وقبله کن وباید که
روی تو از میان مشرق ومغرب بیرون نرود واستقبال واستدبار مکن البته ابو هاشم
گفت که فهمیدم انشاء الله فهمیدم وَسَاَلَ عَلِیُّ بْنُ جَعْفَرٍ اَخَاهُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلَیْهِمَا عَنِ الرَّجُلِ یَاکُلُهُ السَّبُعُ اَوِ الطَّیْرُ فَتَبْقیٰ عِظَامُهُ بِغَیْرِ لَحْمٍ کَیْفَ یُصْنَعُ بِهٖ قَالَ
یُغَسَّلُ وَیُکَفَّنُ وَیُصَلّٰی عَلَیْهِ وَیُدْفَنُ وبسند صحیح منقولست که سوال کرد علی از
برادرش صلوات الله علیه از شخصی که او را شیر یا درنده دیگر خورده باشد یا مرغان گوشت
او را خورده باشند واستخوانهای او مانده باشد بی گوشت با او چکنند حضرت
فرمودند که آنرا غسل میدهند وکفن میکنند ونماز بر آن میکنند ودفن میکنند ودر حکم
میت که اگر همه استخوانها مانده باشد این حکم دارد وبعد از این احادیث
درین باب خواهد آمد ودر فقه رضوی هست وَفِی خَبَرٍ آخَرَ اَنَّ عَلِیًّا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ
لَمْ یُغَسِّلْ عَمَّارَ بْنَ یَاسِرٍ وَلَا هَاشِمَ بْنَ عُتْبَةَ وَهُوَ الْمِرْقَالُ وَدَفَنَهُمَا فِی ثِیَابِهِمَا بِدِمَائِهِمَا
وَلَمْ یُصَلِّ عَلَیْهِمَا ودر خبری دیگر که آن خبر مسعدة بن صدقه عامی است وارد است که
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه غسل نداد عمار بن یاسر را ونه هاشم بن عتبه را
که او را مرقال میگویند باعتبار آنکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در جنگ
صفین او را علمدار کرده ودر جنگ بسیار تند وتلخ بود او را باین اعتبار مرقال
نامیدند وحضرت ایشانرا با جامهای خونین دفن کردند وبر ایشان نماز کردند و
اکثر عامه بر آنند که نماز بر شهید واجب نیست چون نماز از جهة مغفرت است
واو مغفور است واین قول باطل است زیرا که همچنانکه از جهت مغفرت میباشد
از جهة علو درجات میباشد با آنکه آنها که نماز بر او میکنند نیز مغفور میشوند وبدانکه این عبارت
ودر خبر آخر ظاهرا سهو واقع شده باشد زیرا که مناسبتی نیست میان خبر اول وثانی

چرا ط

تا باین عبارت گفته شود و توجیه میتوان کرد که هرگاه بر استخوان تنها احکام میت جاری
باشد بر شهید نماز نتوان کرد علی ای حال ظاهر کلام علمای شیعه اینست که خلافی
میان ایشان که شهید را خواه در معرکه شهید شده باشد یا نه نماز بر او واجبست
ولیکن اکثر اخبار قتیل در معرکه که او را کشته دریابند و رمقی نداشته باشد از حیات
خالیست از صلوه و ممکنست که از جهت تقیه تصریح نفرموده باشند و حدیث نفی صلوه چون
خبر مسعده است و بس علی الظاهر هکذا روی لکنّ الاصل أن لا یترک احدٌ
من الامّة اذا مات بغیر صلوة صدوق میگوید که این روایت چنین وارد شده
است لیکن اصل باعتبار عمومات اخبار آنست که هیچ یک از امت حضرت سید المرسلین
را صلی الله علیه و آله بی نماز نگذارند و خلافیکه شده است در نماز سنیان باین اعتبار است
که آیا ایشان از امت آنحضرت هستند یا نه زیرا که مطلق امت مراد نیست چون یهود
و نصاری و سایر کفار امت دعوت هستند و حضرت همه را بدین اسلام
دعوت فرموده است و خلافی نیست در آنکه خوارج و نواصب و غلاة و مرتد و مجسمه قایل
بجسم کثیف با آنکه داخل امتند اما باعتبار انکار ضروری دین آنحضرت صلی الله علیه و آله
از دین بدر رفته اند و منافقان این زمان ایشانند و اما بقیه سنیان و شیعیان
بد مذهب مثل زیدی و واقفی و امثال اینها خلافست و شیخ مفید علیه الرحمه ذکر کرده است
که جایز نیست شیعه اثنی عشری را که غسل دهد مخالف حق را هر که باشد و جایز نیست
نماز کردن بر ایشان مگر از جهت تقیه و در نماز بر او لعن خواهد کرد چنانکه می آید و حق آنست
که در تقیه نیز نماز روا داشته است بلکه می ایستد و صورت نماز را بفعل می آورد
و لعن میکند و شیخ طوسی ذکر کرده است در شرح کلام مفید که وجه سخن مفید آنست که مخالف
اثنی عشری کافر نعمه و نماز بر کافر جایز نیست بیدغدغه و حدیث نظر این گذشت

دو انهرا کر

و خواهد آمد و این استدلال در کار نبود چون اخبار بخصوصها در نماز وارد شده است
چنانکه ذکر کرده است و روی ابو مریم الانصاری صلوات الله علیه انّه
قال الشهید اذا کان به رمق غسل و کفن و حنط و صلّی علیه و ان لم یکن به
رمق کفّن فی اثوابه و در روایت بسند موثق کالصحیح بل الصحیح از ابو مریم از حضرت
صلوات الله علیه که فرمودند که هرگاه بشهید رسند و بقیه حیات چیزی مانده باشد
خواه در معرکه بمیرد و خواه در غیر معرکه او را غسل میدهند و کفن میکنند و حنوط میکنند و نماز
میکنند بر او و اگر وقتی رسیدند که رمقی نمانده و واصل شده است در آن جا همانجا
که دارد دفن میکنند اگر خونین شده باشد و سأله ابان بن تغلب عن الرجل
یقتل فی سبیل الله أیغسل و یکفن و یحنط و یصلّی علیه فقال یدفن کما هو
فی ثیابه بدمه الّا ان یکون به رمق ثم مات فانه یغسل و یکفن و یحنط و یصلّی
علیه لانّ رسول الله صلی الله علیه و آله صلّی علی حمزة و کفنه و حنطه لانه
کان جُرِّد و سند ابان اگرچه درین کتاب جهالتی دارد اما کلینی بسند صحیح روایت
کرده است از ابان بن تغلب بتای دو نقطه و غین نقطه دار که او گفت سوال کردم
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که کشته شود در راه خدا که
جهاد مشروع باشد اگرچه در زمان غیبت باشد و کفار بر مسلمانان آیند چون
دفع ایشان واجبست آن نیز داخلست پرسید که آیا غسل میدهند و کفن میکنند
و حنوط میکنند او را حضرت فرمودند که با آن جامههای خونین دفن میکنند مگر اگر رمقی
داشته باشد پس اگر باو رسند و رمقی از حیات او مانده باشد و بمیرد او را
غسل میدهند و کفن میکنند و حنوط میکنند و نماز بر او میکنند لانّ در اینجا سهو نساخ است
و در کافی و تهذیب انّ است و آن بهتر است و اگر وانّ باشد بهتر و بدرستی

که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز بر حمزه کردند و کفن کردند و حنوط کردند او را
از جهت آنکه او را برهنه کرده بودند کفار و این بمنزلهٔ دفع اعتراضی است که بر
کلام آنحضرت صا ظاهرا می آمد که کسی بگوید که چون حمزه سید الشهدا را دریافتند
او شهید شده بود پس چرا حضرت او را کفن و حنوط کردند حضرت جواب
فرموده اند که چون نماز تابع کفن است علی الظاهر من الاخبار با آنکه چون حمزه را برهنه
کرده بودند با جامهای خود دفن نمیتوانست کردن حضرت او را کفن از جهت کردند
و حنوط فرمودند و اگر جامه میداشت کفن و حنوط نمیفرمودند و بنا بر آنچه از اخبار
ظاهر میشود قید صلوة است فتدبر و در روایت حسن کالصحیح از اسمعیل بن جابر و زراره
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که گفته عرض کردیم که چگونه شهید را
با خونش دفن میکنند حضرت فرمودند که بلی با جامهای خونین دفن میکنند و او را حنوط
نمیکنند و غسل نمیدهند و بهمان عنوان که هست دفن میکنند پس حضرت فرمودند
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عمش را که حمزه بود دفن فرمودند با جامهای
خودش یعنی جامهای رسول یا بعضی از جامهای او که مانده بود با خونش و حضرت
ردای خود را کفن او فرمودند و پاهای او رسید حضرت علف اذخر طلبیدند و پاهای
او را پوشانیدند و هفتاد نماز یعنی دعا بر او کردند و هفتاد تکبیر بر او گفتند و وجه
تکبیر خواهد آمد و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که فرمودند که هر که شهید شود در راه خدا او را با جامهای او دفن میکنند
و غسل نمیدهند او را مگر آنکه مسلمانان او را دریابند و رمقی داشته باشد و بعد از آن
بمیرد که در این صورت او را غسل میدهند و کفن میکنند و حنوط میکنند بدرستی که رسول
خدا صلی الله علیه و آله حمزه را با جامهای او دفن کرد و غسل نداد و لیکن بر او نماز گذارد

و دیگر اخبار خواهد آمد و غرض از ذکر این اخبار اشتباه اکثر علماست در آنکه مطلقا
گفته اند که این حکم از برای شهید در معرکه و امام است و احادیث همگی مقیدات برمق
و مقید نیست با امام صلوات الله علیه چنانکه در فقه رضوی است که مدار بر رمق است
و اگر رمق نداشته باشد نماز مذکور نیست وَاسْتُشْهِدَ حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي عَامِرٍ الرَّاهِب
بِأُحُدٍ فَلَمْ يَأْمُرِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِغُسْلِهِ وَقَالَ رَأَيْتُ الْمَلٰئِكَةَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
تَغْسِلُ حَنْظَلَةَ بِمَاءِ الْمُزْنِ فِي صِحَافٍ مِنْ فِضَّةٍ فَكَانَ يُسَمَّى غَسِيلَ الْمَلَائِكَةِ و در حسن
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حنظله پسر ابو عامر
راهب شام که منافقان پدرش را از شام آوردند و مسجد ضرار را از جهت او ساختند
تا بهانه داشته باشند و در آن مسجد با هم بسر آورند شاید تفرقه میان اصحاب آن
حضرت بهم رسانند حق سبحانه و تعالی آیه وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا
بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ را فرستاد و حضرت [illegible] آن مسجد را سوزانیدند پسرش حنظله
بشرف اسلام و ایمان مشرف شد و عبد الله بن ابی که سردار منافقان بود دختر
خود را نامزد او کرده بود و در جنگ احد او با منافقان مدینه که سیصد نفر بودند از
جهاد تخلف کردند و حنظله را عروسی دختر نزدیک شده بود و از حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله رخصت دامادی گرفت حضرت او را رخصت داد صبح که بر خواست
بخاطرش رسید که روا باشد که حضرت در غزو و شدت و تو در عروس و عشرت
باشی پیش از آنکه غسل جنابت کند سلاح بر داشت که متوجه جنگ شود دختر
با او گفت بکجا میروی گفت بجنگ گفت بخدا قسم که دو کس را گواه بگیر که با من
نزدیکی کرده مبادا از تو فرزندی حاصل شود و مردمان سخنها گویند گفت چرا گفت
گمان ندارم که دیگر ترا ببینم و دیشب بخواب دیدم که در آسمان گشوده شد و تو

و غسل آسمان شدی او خوشحال شد و روانه شد وقتی رسید که جنگ در گرفته بود و دررا
با بوسفیان رسانید و نیزه حواله او کرد و ابوسفیان از اسب افتاد و فریاد کرد
که منم ابوسفیان و حنظله قصد کشتن من دارد و کفار او را در میان گرفتند و از ایشان
چند کس کشت و عاقبت شهید شد پس حضرت صلی الله علیه و آله امر
بغسل او نکردند و فرمودند که من فرشتگان را می بینم در میان آسمان و زمین
که حنظله را غسل میدهند بآبی در نهایت سفیدی و پاکیزگی در کاسهای نقره پس او را
نامیدند بغسیل ملائکه یعنی غسل داده فرشتگان و حضرت فرمودند که چون جنب
شده بود و غسل نکرده بود فرشتگان او را غسل دادند و جمعی از علما بسبب
این حدیث قایلند که جنب را غسل جنابت میباید داد و این استدلال باطلست
زیرا که اگر میبایست حضرت او را غسل میدادند و غسل ملائکه غسل دیگر است وَقَالَ
اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ یُنْزَعُ مِنَ الشَّهِیدِ الْفَرْوُ وَالْخُفُّ وَالْقَلَنْسُوَةُ
وَالْعِمَامَةُ وَالْمِنْطَقَةُ وَالسَّرَاوِیلُ اِلَّا اَنْ یَکُونَ اَصَابَهُ دَمٌ فَاِنْ اَصَابَهُ دَمٌ تُرِکَ
وَلَا یُتْرَکُ عَلَیْهِ شَیْءٌ مَعْقُودٌ اِلَّا حُلَّ و بسند موثق از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که میکنند از شهید پوستین و موزه و کلاه و عمامه
و کمربند و زیر جامه را مگر آنکه بزیر جامه رسیده باشد خون یا بهر یک از اینها را جمعی
که اکثر علما عمل باین احتمال کرده اند و مشکلست پس اگر با بن زیر جامه یا بهر یک خون
رسیده باشد باز میکند از ند آنرا و هر چه بسته باشد بر شهید از بند ما همه را
میکشایند و همین مضمون در فقه رضوی هست و ظاهرش هر یکست و جمعی از
علما خیال کرده اند که وجه کندن اینها از میت آنست که اینها در غالب اوقات
پوست میباشند پس نتوان کردن پوست و این خیال بی وجه است چون

عمامه و جفت و زیر جامه و بر تقدیری که در زیر جامه خشک پوست متعارف باشد در عمامه
متعارف نیست وَالْمُحْرِمُ اِذَا مَاتَ غُسِّلَ وَکُفِّنَ وَدُفِنَ وَعُمِلَ بِهِ مَا یُعْمَلُ بِالْمُحِلِّ
اِلَّا اَنَّهُ لَا یُقَرَّبُ الْکَافُورُ و محرم هر گاه بمیرد غسل میدهند او را بسدر و قراح و غسل
کافور نمیدهند و کفن میکنند او را و دفن میکنند و هر چه با محل میکنند با محرم میکنند ولیکن
کافور نزدیک او نمیبرند و حنوطش نمیکنند و روی او را و سر او را می پوشانند هر چند
محرم سر را نمیپوشاند و فرقی که هست همین در بوی خوش است و بر این مضمون حدیث
صحیح عبد الرحمن و محمد بن مسلم و موثق کالصحیح ابو مریم و سماعه و حدیث کالصحیح عمار بن اسحق بن عمار
و ابن ابی حمزه دلالت میکند بی معارض و بی خلاف میان اصحاب و عبارت
عبارت فقه رضویست مگر درین عبارت که الا انه لا یقرب الیه الکافور و این
عبارت بهترست و ظاهرا تغییر از نساخ است وَقَتِیلُ الْمَعْرَکَةِ فِی غَیْرِ طَاعَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
یُغَسَّلُ کَمَا یُغَسَّلُ الْمَیِّتُ وَیُضَمُّ رَأْسُهُ اِلَی عُنُقِهِ وَیُغَسَّلُ مَعَ الْبَدَنِ و کسی که در
معرکه جنگی کشته شده باشد که آن جنگ بامر نموده حق سبحانه و تعالی نباشد او را غسل
میدهند چنانکه میت را غسل میدهند و سر را بگردن میکذارند اگر از بدن جدا شده
باشد و با بدن غسل میباید داد و بر این مضمون حدیثی وارد شده است و عبارت فقه
رضوی قریبست باین و قطع نظر از حدیث عمومات غسل شامل آن هست و چیزی
که بیرون میرود و قتیل معرکه امام است بنا بر مذهب اکثر و قتیل جهاد مشروع است اگر
بر سند و رمقی نداشته باشد بنا بر مذهب مشهور در اخبار و باقی دیگر حکم میت
دارد و جمیع احکام و معارف الحال که زخم را میدوزند و همچنین اگر سر از بدن جدا
شده باشد سر را ببدن میدوزند و ظاهر ابد نباشد چون نهی از شارع رسیده است
بما و رسیده است احادیث که هر چیزی جایز است تا نهی شما برسد وَاِذَا مَاتَتْ

المرأة وهي حامل وولدها يتحرك في بطنها شق بطنها من الجانب الايسر و
اخرج الولد وهر گاه زن حامله بميرد و فرزند در شكمش زنده باشد ميشكافند شكم
او را از جانب چپ و فرزند را بيرون مي آورند و اين مضمون در حديث صحيح و موثق
كالصحيح از حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه وارد شده است و همچنين در قوي
كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد شده است و در هيچ يك
ازين اخبار نيست كه از جانب چپ بشكافند وليكن چون صدوق ذكر كرده است
بنا بر آنست كه اين عبارت و عبارات ما بعد اين عبارات فقه رضويست بنا بر اين
علما نيز متابعت او كرده اند و بد نيست چون بحسب اين احاديث از هر طرف كه ميتوان
شكافت طرف چپ بهتر خواهد بود و در حديث ابن اذينه وارد است كه چون
بشكافند و فرزند را بيرون آورند شكم را بدوزند و عمل باين نيز احوط است كه مبادا آنچه
در شكم بيرون آيد و مثله شود وان مات الولد في جوفها ولم يخرج وهي حية
ادخل الانسان يده في فرجها وقطع الولد بيده واخرجه واگر فرزند در شكم زن بميرد
و بيرون نيايد و زن زنده باشد آدمي دست خود را در فرج زن كند و بچه را پاره
پاره كند بدست و بيرون آورد و مضمون اين روايت اينست كه اگر زنان توانند
اين كار كردن ايشان مقدمند و اگر زن صاحب تجربه نباشد مرد صاحب تجربه
اين كار بكند و روايت اگر چه ضعفي دارد وليكن ضعفش منجبر است بشهرت بين الاصحاب
و شهرت باعتبار فقه رضوي بوده است على الظاهر كه قدما داشته اند و بآن عمل ميكرده اند
و ظاهرا وجه عدم اين بوده است كه چون حضرت امام رضا صلوات الله عليه اين كتاب را
از جهة اهل خراسان تاليف فرموده اند و چون صدوق بخراسان رفت از علماء خراسان گرفته
بوده است و برو خوانده بودند و بكوفه رسيده بود كه بهتر ازين شهرت كند چون اكثر محدثين

ما در كوفه بوده اند وليكن چون صدوق بعراق رفت اكثر محدثين عراق پيش او و در صحن
درس خواندند و اجازات گرفتند و جمعي كه اعتماد عظيم باو داشتند عمل بكتب او نموده اند
چون تدبر ميكنيم اكثر خبرهائي كه مشهور است ازين جهة است اگر چه حديثي در آن نرسيده است
يا صحيح نيست آنچه رسيده است و باعتبار همين بوده است كه چون درين كتاب
بوده است و يقين ميدانسته اند كه تاليف آن حضرت صلوات الله عليه عمل كرده اند
والله تعالى يعلم با اينكه احاديث مطلقه در طبابت وارد شده است مثل حديث صحيح
ابو حمزه ثمالي كه روايت كرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه كه از آنحضرت
سوال كردم از زن مسلماني كه ببلائي مبتلا شود در بدنش مثل شكستني يا جراحتي در جائي
كه نظر بآنجا نتوان كرد مثل فرج و مردان معالجه آن را بهتر از زنان توانند كرد آيا جايز است
مردان را كه نظر بآنجا كنند و هر گاه مضطر شوند حضرت فرمودند كه هر گاه مضطر شوند جايز است
كه معالجه كنند و به بينند و ديگر احاديث كه خواهد آمد وروي انه لما قبض ابو جعفر
الباقر صلوات الله عليه لم يزل ابو عبد الله صلوات الله عليه يأمر بالسراج
في البيت الذي كان يسكنه حتى قبض صلوات الله عليه ثم امر ابو الحسن موسى بن
جعفر صلوات الله عليهما بمثل ذلك في بيت ابي عبد الله صلوات الله عليه
حتى اخرج به الى العراق ثم لا ادري ما كان و شيخان در قوي روايت كرده اند
كه چون حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه رحلت از دنيا واصل شدند حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله عليه امر ميفرمودند كه هميشه چراغ بسوزد يعني در شبها در آن منزلي
كه حضرت ساكن بودند تا وقتي كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه آن
عالم را بنور وجود خود منور كرده بودند بعد از آن حضرت امام موسى كاظم صلوات الله
عليه امر فرمودند كه هميشه در منزل سكنى آنحضرت چراغ بسوزد تا وقتي كه هرون الرشيد

لعاین الله والعذاب الشدید آنحضرت را ببغداد بردو دیگر کسی ندانست که چه شد
وجمعی که از اصحاب باین حدیث استدلال کرده اند که اگر میت در شب بمیرد
چراغ نزد او روشن کنند تا صبح واین استدلال بی وجه است بلکه ظاهرش آنست
که این حکم مخصوص خانهای حضرات ائمه معصومین باشد چون تعظیم خانه و مدفن ایشان
از شعایر و علامات دین است و اگر در مدفن ایشان چراغ سوزد اگر مدفن مسکن
ایشان باشد مثل عسکریین صلوات الله علیهما خوبست و اما در باقی اماکن شرفه
باین حدیث استدلال نمیتوان کرد بلکه بعمومات تعظیم ایشان استدلال اخرست
والله تعالی یعلم ومن کان جنبا واراد ان یغسل المیت فلیتوضأ وضوء الصلوة
ثم یغسله ومن اراد الجماع بعد غسل المیت فلیتوضأ ثم یجامع وکسی که جنب باشد
وخواهد که میت را غسل دهد مستحب است که وضو بسازد بنحو وضوی نماز وبعد از آن میت را
غسل دهد وکسی که بعد از غسل میت اراده جماع کند باید که وضو بسازد مستحبا
وبعد از آن جماع کند واین مضمون وارد است در حدیث حسن کالصحیح از شهاب بن
عبد ربه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وچون ظاهرش آنست که از کتاب
شهاب برداشته است حدیث صحیح خواهد بود وچون طریق ابن بابویه بکتاب شهاب
صحیح است با آنکه در فقه رضوی هست بهمین عبارت والله تعالی یعلم ودر تتمه این حدیث
که مجزی است یک غسل از برای مس میت وجنابت چنانکه گذشت اخبار دیگر
وان غسل میتا فخرج منه دم کثیر لا ینقطع فانه یجعل علیه الطین الحر فانه
ینقطع وکسی که غسل دهد میتی را وخون بسیار از او آید ومنقطع نشود گل رست را
بر او میگذارند خون بند میشود ولیکن هر گاه گل بماند نجس خواهد بود مگر آنکه آن را انداز دو
فرج کنند که ظاهر اگر پاک باشد کافی است ویا بعد از آنکه بند شود گل را

بشویند و ظاهر از اخبار سفید بهتر باشد ودر زخمها مجرب است وسأل سلیمان بن
خالد ابا عبد الله صلوات الله علیه ایغتسل من غسل المیت قال نعم قال
فمن ادخله القبر قال لا انما مس الثیاب وبسند حسن کالصحیح از سلیمان منقول است
که او سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا غسل مس میت
میکند کسی که غسل میت داده را حضرت فرمودند که بلی گفت که پس کسی که اورا در قبر داخل
میکند بر او غسل هست حضرت فرمودند که نه او مس نمیکند مگر جامه را یعنی چه جای
پرسیدن دارد اگر مس بدن میکرد جا داشت که بپرسی یا آنکه اگر داخل
قبر کنند غسل نداده یا آنکه آب نداشته باشد والاول اظهر است وبرین مضمون وارد است
صحیحه عبد الله بن سنان وحسن کالصحیح حریز وغیرهما واز امثال این اخبار متواتره
ظاهر میشود که غاسل میت آن کسی است که میت را میگرداند واو متعارف است که مس
میت میکند نه آن کسی که آب بر رو میریزد و پس نیت را متعلب باید که بکنند وجمعی
گفته اند که بر آب ریزنده نیت واجب است واحوط آنست که هر دو بکنند
وقال الصادق صلوات الله علیه لما مات اسمعیل امرت به وهو
مسجی ان یکشف عن وجهه فقبلت ایضا جبهته وذقنه ونحره ثم امرت
به فغطی ثم قلت اکشفوا عنه فقبلت ایضا جبهته وذقنه ونحره ثم امرتهم
فغطوه ثم امرت به فغسل ثم دخلت علیه وقد کفن فقلت اکشفوا عن وجهه
فقبلت جبهته وذقنه ونحره وعوذته ثم قلت ادرجوه فقیل له بای شیء
عوذته فقال بالقرآن وحضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون اسمعیل داد
پسر بزرگتر حضرت بود وفات کرد در وقتی که چادر شب بر روی او کشیده بودند
امر کردم که روی او را باز کنند پس پیشانی وذقن وگردن او را بوسیدم پس

گفتم که اورا پوشانیدند بجا در شب و پوشانیدند دیگر گفتم که جا در شب را بر دارید پس
مرتبهٔ دیگر پیشانی و زنخ و گلو گردن اورا بوسیدم دیگر گفتم که پوشیدند اورا پس
گفتم که غسل دادند اورا و داخل شدم و کفنش کرده بودند گفتم روی اورا بگشایند
پس بوسیدم پیشانی و ذقن و گردن اورا و اورا در پناه الهی در آوردم پس گفتم
که تعبیر شش کنار آرید پس بحضرت عرض کردند که بچه چیز اورا تعویذ کردید حضرت فرمودند
که بقرآن پس سور قرآنی خواندم مثل چهار قل و آیة الکرسی و فایدهٔ تعویذ آنکه از عذاب
قبر ایمن گردد چنانکه خواهد آمد و این بوسیدنها ممکنست که از لوازم بشریت باشد و منافات
با عصمت ندارد و یا بواسطهٔ بیان جواز کرده باشند بلکه ممکنست که مستحب باشد چنانکه [illegible]
در حال حیات مطلوبست و خواهد آمد و ممکنست که فعل آنحضرت صلوات الله علیه از
جهة اظهار موت اسمعیل باشد تا جمعی نگویند که او نمرده است و مخفی است و او امام است
چنانکه همه کس را این گمان بود و با وجود اینها جمعی را اعتقاد آنست که اسمعیل بعد از حضرت
فوت شد و اورا امام میدانند مثل اسمعیلیه که در اطراف عالم منتشر اند و ولد اورا هر که باشد
امام میدانند و از اطراف از جهة آنکه بالفعل هست آلاف و الوف خمس می آورند با آنکه
میدانند که اکثر اینها صرف شراب و فسوق میشود همان اعتقاد دارند والله تعالی یعلم
وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
قَبَّلَ عُثْمَانَ بْنَ مَظْعُوْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بَعْدَ مَوْتِهِ و بسند موثق کالصحیح از آن
حضرت صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عثمان
بن مظعون را بعد از موت او بوسیدند و او از اکابر صحابهٔ کبار آنحضرت بود و بمنزلهٔ
برادر حضرت بود چون مادر او ام ایمن دایهٔ حضرت بود که تربیت آنحضرت را
کرده است و حضرت فرمودند که ام ایمن از اهل بهشت است و بوسیدن او

اظهار

اظهار محبت است با برادر مؤمن چنانکه در حال حیات مطلوبست و گذشت که عثمان در بقیع است و جمعی از اهل مدینه میگفتند که آنچه مشهور است که قبر عثمان بن عفان است قبر عثمان
بن مظعونست و اگر کسی در آنجا زیارت ابن مظعون مقصودش باشد هر دو ثواب خواهد داشت
یکی ثواب تقیه و دیگر زیارت برادر مؤمن و میگفتند که در همه کتب سیر و تواریخ و
احادیث منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اورا دفن نکردند چون
حضرت اورا کافر میدانستند و سید مرتضی با ایشان بحث کرده است که اعتقاد
بامامت عثمان با اعتقاد امامت علی بن ابی طالب جمع نمیشود بالبدیهه

باب

الصَّلٰوةِ عَلَى الْمَيِّتِ قَالَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ تَبِعَ جَنَازَةً كُتِبَ اللهُ
لَهُ اَرْبَعَةُ قَرَارِيْطَ قِيْرَاطٌ لِاتِّبَاعِهِ اِيَّاهَا وَقِيْرَاطٌ لِلصَّلٰوةِ عَلَيْهَا وَقِيْرَاطٌ لِلْاِنْتِظَارِ
حَتّٰى يُفْرَغَ مِنْ دَفْنِهَا وَقِيْرَاطٌ لِلتَّعْزِيَةِ بسند موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که هر که از عقب جنازه برود حق سبحانه و تعالی از جهة او چهار حصه از ثواب
بنویسد یک حصه بسبب متابعتی که جنازه را کرده است و یک قیراط از جهة نماز بر او و یک
حصه از جهة انتظار کشیدن تا از دفن او فارغ شوند و یک حصه از جهة تعزیه یعنی صبر فرمودن
صاحب مصیبت و قیراط بیست و یک مثقال و تعبیر از آن بقیراط از جهة آنست که
قطرهٔ از رحمت الهی عالمی را بس است و خواهد آمد که اگرچه نظر برحمت غیر متناهی
او آنچه میدهد به بنده بمنزلهٔ قیراط است و لیکن نظر به بنده مثل کوه احد است
که حوصلهٔ او تاب ندارد و غرض از بیان این چهار آنست که تصور نکنند که نماز میت
عبادتست و بس بلکه هر یک از اینها عبادتست اما همراهی جنازه فوایدش بسیار است
اوّل تعظیم میت که اگر شخصی بسوی رود تعظیم آن شخص آنست که همراهی کنند با او
بقدر محبت پس میت خوار شده است فایدهٔ دویم تعظیم مصیبت زدگان [illegible]

که بدل ایشان میرسد که چه مصیبت ایشان میکشند سیم فایده که آنکس میرسد که مشایعت جنازه
کرده است با آنکه تفکر در رفتن کند و فکر کند که عنقریب او نیز خواهد رفت تفکر کند
که اگر میت دنیا و ما فیها داشته باشد و از و قبول کنند هر آینه همه را خواهد داد که
یکروز دیگر در دنیا باشد و تلافی ما فات بکند پس خود را چنان تصور کند که میت
بوده و این آرزو کرده و باو داده اند آنچه مسئول است و دیگر عبرت بگیرد که بیچاره این همه نعیمها
کشید و عاقبت دست خالی میرود و هیچ کس و هیچ چیز باو فایده نمیدهد و غطها
العیاس و اما آنچه بواسطهٔ نماز است پس دعا از جهت برادر مؤمن کرده است و هر
یک مطلب که از جهت او میطلبد صد هزار مثل آن باو میدهند چنانکه خواهد آمد و اما انتظار
کشیدن تا او را دفن کنند سبب سرور و تسلی او میشود و باعث ثبات
اجر تنها حاصل میشود و اما تسلیه و صبر فرمودن مصیبت زدکان بمواعظ و ادعیه و نصایح
شافیه فرو می‌نشاند غم و اندوه ایشان را و بهترین حقوق مؤمنان بر یکدیگر این حق است
که غم ایشان را از خاطر ایشان بدر برد و اگر سخن نگوید اصل دیدن او مؤمنان را
سبب زدودن غم ایشان میشود و غرض آنکه هیچ خیر نزد حق سبحانه و تعالی ضایع
نمیشود و میباید در هر یک از این امور غرضش رضای الهی باشد و آنچه کند از سبیل
عادت نکند چنانکه اکثر خلایق کار ایشان این است که اگر بجنازه حاضر میشوند که فلان
کس مرد و فلانی آمد ما نیز برویم تا تلافی بکنیم یا با ما میرویم تا آنها نیز بیایند همه اینها را
میکنند و ضایع میکنند که ثوابی نداشته باشند و محتملست که بتفضل الهی این ثوابها را
بی نیت نیز بدهد پس اگر با نیت باشد بقدر نیت مضاعف میشود و حسرت ابدی
بر ترک آن خواهد بود و حق سبحانه و تعالی همه را از خواب غفلت بیدار کند تا هر یک را
در حرکت و سکون نیت تنها باشد بجاه محمد و آله الطاهرین و قال ابو جعفر صلوات الله

عَلَیهِ مَن مَشی مَعَ جَنازَةٍ حَتّی یُصَلّی عَلَیها ثُمَّ رَجَعَ کانَ لَهُ قیراطٌ وَ اِذا مَشی مَعَها
حَتّی یُدفَنَ کانَ لَهُ قیراطانِ وَ القیراطُ مِثلُ اُحُدٍ و بسند قوی کالصحیح بل الصحیح عندی
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که با جنازه پیاده برود و تا نماز برو
کنند و بر کردد او را یک قیراط اجر است و اگر پیاده برود تا دفن کنند او را دو قیراط
ثوابست که قیراطی مثل کوه احد است و بحسب ظاهر منافاتی با حدیث سابق دارد و در
واقع منافات ندارد بچند وجه یکی آنکه بیان هر کار او را فرمودند یکی رفتن و هم انتظار
با آنکه حتی یصلی را بمجهول نیز میتوان خواند و ثواب صلوة را بظهور کذاشتند و تعزیه را بیان
نفرمودند و ثواب این هر چیز که در نظر مردم کم بود بیان فرمودند وجهی دیگر آنکه غرض بیان
اینست درین حدیث که انتظار کشیدن تا دفن ثوابش مثل آمدن و نماز کردنست
چنانکه اکثر نماز را که میکنند بر میکردند تو هم آنکه ثواب همین است و بفعل آمد حضرت فرمودند
که مثل آن ثواب درین طرف هست زیرا که در آن طرف مشی است و نماز درین طرف
انتظار است و تعزیه اگر چه سخن نگوید دیدن مصیبت زدکان پیش از دفن و بعد از دفن
سبب تسلی و صبر ایشان میشود و با آنکه لازم نیست که قیراطان مساوی باشند بلکه ممکن است
که حصهٔ آخر ثوابش بیشتر باشد و غرض از بیان رفع تناقض و تضاد در اخبار آنست که
توهم نشود که بسبب این تضاد بحسب ظاهر رد حدیث کنند که معصوم نگفته است چنانکه
عادت جمعی از جهله است با آنکه ممکنست که اختلاف بحسب اشخاص باشد و بحسب نیات
باشد و بحسب میت باشد از خوبی و بدی او و بحسب اصحاب میت باشد از خوبی و بدی
و تأثر و عدم تأثر و خواهش ایشان و غیر آن از وجوه بسیار و الله تعالی یعلم ٥
وَ قالَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ مَن تَبِعَ جَنازَةَ امرِئٍ مُسلِمٍ اُعطِیَ یَومَ القِیٰمَةِ اَربَعَ
شَفاعاتٍ وَ لَم یَقُل شَیئاً اِلّا قالَ المَلَکُ وَ لَکَ مِثلُ ذٰلِکَ و بسند موثق کالصحیح

از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که از عقب تابوت مردی
مسلمان برود بجهة مشایعت و بالسبب چهار چیز سابق چهار شفاعت در روز قیامت
باو دهند باینکه بگویند که چهار کس را که میخواهی شفاعت کن پس اگر هزار مرتبه بجنازه حاضر
باشد در روز قیامت شفاعت چهار هزار کس خواهد کرد و نگوید چیزی از دعا از جهة میت
مگر آنکه ملکی موکلست که بگوید که حق سبحانه و تعالی دعای ترا در حق او قبول کرد و ترا نیز مثل آن کرامت
فرمود و احادیث بسیار است تا سه بار هفتصد هزار زاید بر صد هزار باو عطا کنند خواهد آمد ان شاء الله
تعالی پس هر چند دعای مغفرت از جهة میت و دعای صبر از جهة مصیبت زدگان بیشتر
میکند از جهة خود تحصیل ثواب و اجر کرده است باهمان مطالب اضعافا مضاعفة
وقال الصادق صلوات الله علیه من اخذ بجوانب السریر الاربع غفر الله له اربعین
کبیرة و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که تربیع کند باینکه چهار
گوشه تابوت را بردارد حق سبحانه و تعالی چهل گناه کبیره او را بیامرزد و محتملست که دست
رسانیدن کافی باشد و بهر عنوان که بردارد کافی باشد از جهة حصول این ثواب
و ممکنست که مراد برداشتن بنحو خاص باشد چنانکه می آید و علما ذکر کرده اند که تربیع مستحب
بچهار معنی یکی آنکه چهار کس تابوت را بردارند دوم آنکه این کس چهار گوشه او را بردارد بهر
عنوان که باشد سیم و چهارم کیفیت خاص است که وارد شده است که می آید
وقال صلوات الله علیه من شیع جنازة مؤمن حتی یدفن فی قبره وکل الله
به سبعین ملکا من المشیعین یشیعونه ویستغفرون له اذا خرج من
قبره الی الموقف و بسند قوی کالصحیح بل الصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که هر که مشایعت کند جنازه مؤمنی را تا آنکه او را دفن
کنند در قبرش حق سبحانه و تعالی مقرر فرماید که چون از قبر بیرون آید هفتاد فرشته

که کار

که کار ایشان تشییع است مشایعت و همراهی او کنند و او را باعزاز و اکرام در موقف
که انبیا و اوصیا و ملائکه صلوات الله علیهم حاضرند برسانند که از فزع و خوف قیامت
ایمن باشد و در امالی بسند صحیح منقولست که هفتاد هزار فرشته است و ظاهرا لفظ
هزار از نساخ افتاده است و این ثواب نیز هست با ثوابهای سابق و لاحق و همچنین
در هر فعلی که ثوابهای مختلف واقع شده باشد و ممکنست که بحسب اشخاص مختلف
باشد و هر کسی را نوعی از ثواب دهند و لیکن بعید است و مخالف سعت رحمت
و سبقت رحمت اوست تعالی شانه بر غضب او جل جلاله وقال صلوات الله
علیه اول ما یتحف به المؤمن فی قبره ان یغفر لمن تبع جنازته و بسند
قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اول
تحفه و هدیه و خوشحالی که بمؤمن در قبر او میرسد اینست که باو میگویند که حق سبحانه و تعالی
آمرزید هر کس را که از عقب جنازه تو آمده بود و بسبب این بشارت او را سروری عظیم
پیدا شود وقال ابو جعفر علیه صلوات الله اذا دخل المؤمن قبره نودی
الا ان اول حبائک الجنة الا و اول حباء من تبعک المغفرة و بسند حسن
کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که چون مؤمن داخل قبر میشود
ندائی از حضرت رب العزة میرسد که بتحقیق که اول بخششی که کرامت کردیم ترا
بهشت است و اول عطائی که کرامت فرمودیم تابعان جنازه ترا آمرزش
گناهان ایشان است وقال ابو جعفر صلوات الله علیه من حمل اخاه
المیت بجوانب السریر الاربع محی الله عنه اربعین کبیرة من الکبائر
و در حسن کالصحیح و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
فرمودند که هر که بردارد جنازه برادر مؤمن مرده را و عبارت برادر مرده در کافی

وتهذیب نیست از چهار جانب حق سبحانه و تعالی چهل گناه کبیره او را بیامرزد و در بعضی
کتاب من الکبائر نیست یعنی از کبایری که در نامهٔ عملش نوشته‌اند چهل کبیره را محو
کنند و از خاطر ملکین نیز محو شود و این حدیث نیز احتمال دارد که مراد مطلق چهار
گوشه برداشتن باشد یا بنحو خاص و اظهر در جمع آنست که اگر بنحو خاص بردارد همه
گناهان آمرزیده شود چنانکه می‌آید وَالسُّنَّةُ اَنْ تَحْمِلَ السَّرِیرَ مِنْ جَوَانِبِ
الْاَرْبَعِ وَمَا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ تَطَوُّعٌ و این ظاهرا تتمهٔ حدیث سابق باشد
چون از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست یعنی و سنت مؤکد
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بران مداومت مینمودند میت که تابوت را
از چهار گوشه بردارند بعد از آن هر چه بردارند از جملهٔ مستحبات و سنت را
ترک نمیباید کرد و تطوع را اختیار دارد وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ
مَنْ اَخَذَ بِقَوَائِمِ السَّرِیرِ غَفَرَ اللهُ لَهُ خَمْسًا وَعِشْرِینَ كَبِیرَةً وَاِذَا رَبَّعَ خَرَجَ مِنَ الذُّنُوبِ
و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که چهار گوشه
تابوت را بگیرد حق سبحانه و تعالی بیست و پنج گناه کبیره او را بیامرزد و اگر تربیع کند
بنحو خاص از گناهان بیرون آید و در کافی و امالی بقایمة السریر است یعنی یک پایه
تابوت را و ظاهرا سهو از نساخ شده باشد و بنابرین هر گاه از جهة یک پایه بیست و
پنج گناه کبیره را بیامرزند از جهة مجموع قلا صد کبیره میباید آمرزیده شود و اما حق سبحانه و تعالی
بفضل خود همه گناهان صغیره و کبیره را می‌آمرزد و میتواند بود که نسبت بجمعی چنین باشد
که نیت ایشان خالص باشد لله تعالی وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ لِاِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ
اِذَا حَمَلْتَ جَوَانِبَ السَّرِیرِ سَرِیرِ الْمَیِّتِ خَرَجْتَ مِنَ الذُّنُوبِ كَمَا وَلَدَتْكَ
اُمُّكَ و بسند موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

باسحق فرمودند که هر گاه برداری چهار جانب سریر میت را از گناهان بیرون
می‌آئی چنانکه از مادر متولد شده باشی و این محتملست که از جهة برداشتن خاص باشد
یا از جهة خواص و ظاهرا صدوق اعتقاد بمنقول نداشته که ذکر نکرده است و حدیث
حسین بن سعید که می‌آید دلالت میکند بر آنکه بهر نحوی که خواهد بردارد و آن از
جهة بیان عدم وجوبست یا بیان اقل مراتب استحباب و اگر منظور این باشد که اخبار
کیفیت خاصه خالی از ضعفی نیست محمد بن یعقوب کلینی هر گاه حکم بصحت آن کرده باشد
کافیست سیما در امور مستحبه با آنکه مدار او بر کلینی است و ظاهرا سهو شده باشد که ذکر
نکرده است از انجمله در حدیث کالصحیح بل حسن کالصحیح از علی بن یقطین از حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سنت در برداشتن جنازه آنست
که از پیش روی تابوت که از جانب سر است بیائی و جانب چپ تابوت را بدست
راست بگیری که دست راست میت است و بگردی برو تا آنکه بعد از آن پای چپ تابوت
که پای راست میت بر آنست بگیری و از پشت سر تابوت آمده پای راست تابوت که
محاذی پای چپ میت است بگیری و بگوشهٔ چهارم که دست راست تابوتست از
جانب چپ خود برداری و در یصورت همه جا رعایت میت و رعایت حامل شده
است که دست راست همه را مقدم داشته‌اند اما دست چپ تابوت مقدم شده
است و بهمه عنوانست حدیث دیگر از آنحضرت صلوات الله علیه و در حدیث کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که در برداشتن تابوت
ابتدا بکن از جانب راست پس از پیش سر تابوت می‌آئی تا بجانب تا به پیش
می‌آئی و میگردی برو مانند آسیا و ظاهر این حدیث آنست که دست راست
تابوت را اول بردارد که دست چپ میت است از جانب چپ خود و دیگری

راست تابوت و دیگر پای چپ تابوت و دیگر دست چپ تابوت بدست راست
خود عکس اول و عبارت فقه رضویست و هرگاه خواهی که تربیع کنی پس جانب راست را
بجانب راست بردار و میگردی از پیش سر تا جانب چپ را بجانب چپ برداری
و این عبارت محتملست که جانب راست تابوت باشد و در برداشتن منحرف بردارد
یا جانب راست میت باشد مثل اول و ممکنست که این حدیث را حمل کنیم بر آن و حدیث
که مراد جانب میت یا جانب راست خود باشد و لیکن بعیدست و مجرّبست
میان مردم و اگر بهر عنوان بردارد بهتر خواهد بود بی غدغه و فرقی که هست میان شیعه
و سنّی آنست که شیعه از پشت سر میروند و سنیان از پیش رو وَقَالَ
اَبُوجَعْفَر صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اِنَّ الْمَشْیَ خَلْفَ الْجَنَازَةِ اَفْضَلُ مِنَ الْمَشْیِ
مِنْ بَیْنِ یَدَیْهَا وَلَا بَأْسَ اَنْ مَشَیْتَ بَیْنَ یَدَیْهَا و بسند موثق کالصحیح از اسحق بن
عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که پیاده رفتن پشت سر
تابوت بهترست از پیاده رفتن پیش تابوت و باکی نیست که پیش پیش تابوت
بروی و این حدیث در کافی و تهذیب از اسحق از صادق صلوات الله علیه منقولست
و صدوق از باقر صلوات روایت کرده است ممکنست که از سهو نساخ باشد یا حدیث دیگر
باشد یا بنا بر آن باشد که حدیث صادق هم حدیث باقرست صلوات الله علیهما
و در مقدمه گذشت که جایزست احادیث هر یک از ائمه معصومین صلوات الله
علیهم را از دیگری روایت کنند چون بمنزله یک نفس اند و علوم ایشان یک علمست
خصوصا لاحق را از سابق وَکَتَبَ الْحُسَیْنُ بْنُ سَعِیدٍ اِلَی اَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَیْهِ یَسْئَلُهُ عَنْ سَرِیرِ الْمَیِّتِ یُحْمَلُ اَلَهُ جَانِبٌ یَبْدَأُ بِهِ فِی الْحَمْلِ مِنْ جَوَانِبِهِ
الْاَرْبَعَةِ اَوْ مَا خَفَّ عَلَی الرَّجُلِ یَحْمِلُ مِنْ اَیِّ الْجَوَانِبِ شَاءَ فَکَتَبَ مِنْ اَیِّهَا شَاءَ

و بسند صحیح منقولست که حسین بخدمت آنحضرت صلوات الله علیه در عریضه عرض نمود
که آیا تابوت را که بر میدارند از جانبی ابتدا می باید کرد در برداشتن از چهار جانب
او یا از هر جانبی که آسان باشد بر میدارد از هر جانبی که خواهد حضرت فرمودند در
جواب عریضه که از هر جانب که خواهد و جمع بین الاخبار باین عنوانست که ثواب
میت و حمل بر تقیه با اتفاقا اظهرست خصوصا در مکاتیب حضرت امام رضا تا آخر ائمه
تقیه بیشتر بوده است و اتفاقا که مبادا شیعیان را باین کیفیت بشناسند و بایشان
ضرر رسانند بسیار میشود والله تعالی یعلم وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَیْهِ عَنِ الْجَنَازَةِ یُخْرَجُ مَعَهَا بِالنَّارِ فَقَالَ اِنَّ ابْنَةَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ اُخْرِجَ بِهَا لَیْلاً وَمَعَهَا مَصَابِیحُ و از آنحضرت صلوات الله علیه سوال
کردند که آتش با جنازه میتوان برد حضرت فرمودند که دختر حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله یعنی رقیه که عثمن او را شهید کرد شب او را بیرون بردند و چراغ
داشتند حضرت تجویز چراغ شب فرمودند و در روز مجمره بردن و غیر آن بر آتش
و گذشت که فال بدست آتش و در جاهلیت بوده است والحال نیز شایع است
اگر چه تخفیف یافته است و اسراف است چراغ در روز بی غدغه و کلینی در حدیث
کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است روایتی
طولانی که مجمل آن اینست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هدر کرد خون مغیرة
بن ابی العاص را و عثمان او را در خانه خود جا داد و جبرئیل علیه السلام خبر آورد که مغیره
در خانه عثمانست تا آنکه حضرت رسول الله امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را
با جمعی فرستاد و او را در بیرون مدینه بکشتن فرستادند عثمان علیه اللعنه رقیه را بسیار
زد و رقیه بخدمت حضرت فرستاد که مرا کشت بفریاد من رس حضرت رسول الله

صلی الله علیه وآله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را طلبید و فرمود که شمشیر بردار
و برو و دختر پیغمبر را از آنجا در آور حضرت شمشیر کشیده رفت و رقیه را آنجا
حضرت آورد و چون حضرت را نظر باو افتاد و او میگریست حضرت نیز بسیار گریست
و پشت و پهلوی خود را بآنحضرت نمود و حضرت فرمود که ترا کشته است خدا او
عالمیان او را بکشد و بعد از سه روز برحمت الهی واصل شد پس حضرت رسول
فاطمه را با زنان مؤمنان فرستاد که برو نماز گزاردند و او را دفن کردند حضرت
صلی الله علیه وآله دران واقعه سه مرتبه لعنت کرد عثمان را علیه لعاین الله والملائکة
والناس اجمعین و عمر علیه لعاین الله سیدة نساء العالمین را شهید کرد بلکه
هر ظلمی که بر اهل بیت واقع شد همه در گردن این سه سگ بود که اساس ظلم را
بر اهل بیت ایشان گذاشتند چنانکه احادیث متواتره بر مضمون وارد است
و صحاح سته مشحونست از آن کسی که تعصب را در گذارد می بیند و آنکه اکثر ایشان
نمی بینند از آنجهه است که تعصب چشمهای ایشان را کور کرده است و روی
محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما قال سألته عن المشي مع
الجنازة فقال بين يديها وعن يمينها وعن شمالها وخلفها وبسند صحیح از
محمد از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت کرده است
که پرسیدم از راه رفتن با جنازه حضرت فرمودند که از پیش رو و از دست راست
و از دست چپ و از پشت سر جنازه همه خوبست یا خوبست که از چهار جانب
بروند و اول اظهر است و این حدیث بیان جواز است منافات ندارد با آنکه
در عقب بهتر باشد و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
وارد است که هر که خواهد که براهی رود که فرشتگان نویسندگان عمل میروند باید

که از دست راست و دست چپ تابوت برود و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقولست که از عقب جنازه رفتن بهتر است و در هم حدیث کالصحیح وارد است
که پیش پیش جنازه مخالفان حق مروید که ملائکه عذاب باستقبال ایشان با انواع عذاب
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که شخصی از
انصار از اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله فوت شده بود و آنحضرت
پیاده در جنازه او میرفتند بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله سوار نمیشوید حضرت فرمودند
که مرا خوش نمی آید که سوار شوم و ملائکه پیاده باشند و حضرت سوار نشدند و حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله جماعتی را دیدند که سوار شده اند حضرت فرمودند که شرم ندارند این جماعت
که برادر مؤمن ایشان در چنین حال باشد و ایشان سوار باشند یعنی میباید که پیاده باشند
و از تشییع و تربیع و غیر آن بهره مند شوند با آنکه در سواری تکبری هست و در پیاده رفتن تواضع
اینها در صورتیست که قدرت داشته باشد و با مانع کراهت ندارد و بسند [illegible] و روی
عبد الله بن سنان عن الصادق صلوات الله عليه انه قال لما مات آدم صلوات الله
عليه فبلغ الى الصلوة عليه فقال هبة الله عليه السلام لجبرئيل عليه السلام تقدم
يا رسول الله فصل على نبي الله فقال جبرئيل عليه السلام ان الله عز وجل امرنا بالسجود لابيك
فلسنا نتقدم ابرار ولده وانت من ابرهم فتقدم فكبر عليه خمسا عدة الصلوات
التي فرضها الله عز وجل على امة محمد صلى الله عليه وآله وهي السنة الجارية
في ولده الى يوم القيمة وبسند صحیح از عبد الله منقولست که حضرت صلوات الله
علیه فرمودند که چون حضرت آدم علیه السلام فوت شدند و تجهیز و تکفین او کردند وقت
نماز رسید حضرت هبة الله شیث بحضرت جبرئیل گفتند که پیش بایست و نماز کن
بر رسول الله آدم پس جبرئیل گفت که حق سبحانه و تعالی ما را امر کرد که سجده کنیم از جهت پدر

تعظیماً له پس ما هرگز تقدم نمیکنیم بر نیکوکاران فرزندان او و تو از نیکوکارترین ایشانی
پس حضرت شیث پیش ایستاد و پنج تکبیر برآدم گفت بعدد نمازهایی که حق سبحانه
وتعالی واجب ساخته است بر امت محمد صلی الله علیه وآله و چون شیث بر آدم کرد پنج
تکبیر سنتی شد باقی در فرزندان آدم تا روز قیامت و فواید این حدیث بسیار است
یکی از فضیلت انسان بر ملائکه و آن اجماع شیعه است و احادیث بر فضیلت انبیا و اوصیا
صلوات الله علیهم بر فرشتگان متواتر است دیگر آنکه پیشنماز میباید افضل باشد دیگر تقدم
مفضول بر فاضل قبیح است دیگر آنکه حق سبحانه وتعالی آنچه اصلح است میکند و در واقع حضرت
آدم فضیلت داشت بر ملائکه که حق سبحانه وتعالی امر کرد نه آنست که اشاعره میگویند که حسن

بسجود داد

و قبح شرعیست دیگر آنکه نماز میت پنج تکبیر بوده است از زمان آدم تا حال و سنیان یکی را
انداخته‌اند دیگر آنکه ظاهرش آنست که همین پنج تکبیر واجب باشد و بس اگرچه محتملست که غرض
بیان عدد تکبیر باشد و منافات ندارد که دعا واجب باشد با آنچه از زمان آدم تا حال
واجب بوده باشد همین باشد و حضرت ادعیه را افزوده باشد والله تعالی یعلم ٥
وَكَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا صَلَّى عَلَى مَيِّتٍ كَبَّرَ فَتَشَهَّدَ ثُمَّ كَبَّرَ فَصَلَّى
عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ثُمَّ كَبَّرَ وَدَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ كَبَّرَ الرَّابِعَةَ وَدَعَا لِلْمَيِّتِ ثُمَّ كَبَّرَ
وَانْصَرَفَ فَلَمَّا نَهَاهُ اللهُ عَنِ الصَّلَوةِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ فَكَبَّرَ وَتَشَهَّدَ ثُمَّ كَبَّرَ فَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ
وَآلِهِ ثُمَّ كَبَّرَ وَدَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ كَبَّرَ الرَّابِعَةَ وَانْصَرَفَ وَلَمْ يَدْعُ لِلْمَيِّتِ در حسن کالصحیح از
ابن ابی عمیر از محمد بن مهاجر ثقه منقولست از مادرش ام سلمه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله بر میتی نماز میگزاردند تکبیر میگفتند
و شهادتین میخواندند دیگر تکبیر میگفتند و صلوات بر رسول و آل صلی الله علیهم میفرستادند و دعا بر ایشان
میکردند با بر میت دیگر تکبیر میگفتند و دعا از برای مؤمنین و مؤمنات میکردند دیگر تکبیر چهارم

بگفتند

میگفتند و دعا از جهة میت میکردند دیگر تکبیر میگفتند و فارغ میشدند پس چون حق سبحانه وتعالی
او را نهی فرمود از دعا بر منافقان چون نماز بر ایشان میکرد تکبیر میگفت و تشهد میخواند
دیگر تکبیر میگفت و صلوات بر نبی و آل او میفرستاد دیگر تکبیر میگفت و دعا از برای مؤمنین و مؤمنات
میکرد و دیگر تکبیر چهارم میگفت و فارغ میشد و دعا از جهة میت نمیکرد و این حدیث
اگرچه ام سلمه حالش نزد ما معلوم نیست اما اگر ثقه نمیبود محمد بن مهاجر و ابن ابی عمیر
از او روایت نمیکردند و علما اعتماد نمیکردند خصوصا ابن بابویه و در حسن کالصحیح بل صحیح از
حماد بن عثمان و هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله بر جمعی پنج تکبیر میگفتند و بر جمعی چهار تکبیر میگفتند و چون
چهار تکبیر میگفتند متهم میشد میت بآنکه منافق است و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله نماز بر میتی گزاردند
و پنج تکبیر گفتند و بر دیگری نماز گزاردند و چهار تکبیر گفتند اما آنرا که پنج تکبیر گفتند در تکبیر اول حمد الهی
و تمجید او کردند و در تکبیر دویم دعا از جهة رسول الله کردند و در تکبیر سیوم دعا از جهة مؤمنین و
مؤمنات کردند و در تکبیر چهارم دعا از برای میت و در تکبیر پنجم فارغ شدند و اما آنرا
که چهار تکبیر گفتند در تکبیر اول تحمید و تمجید الهی کردند و در تکبیر دویم دعا از برای خود و اهل بیت
خود کردند و در تکبیر سیوم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات کردند و در تکبیر چهارم فارغ
شدند و دعا نکردند چون منافق بود و حق اینست که در نماز میت دعای خاصی نیست
چنانکه در اخبار صحیحه و کالصحیحه وارد شده است و خواهد آمد ان شاء الله تعالی ٥ وَمَنْ صَلَّى
عَلَى مَيِّتٍ فَلْيَقِفْ عِنْدَ رَأْسِهِ بِحَيْثُ إِنْ هَبَّتِ الرِّيحُ فَرَفَعَتْ ثَوْبَهُ أَصَابَ
الْجَنَازَةَ وکسی که نماز کند بر میتی پس باید که نزد سر او بایستد و اندک دور باشد بحیثیتی
که اگر بادی بوزد و جامه او را بردارد بجنازه خورد جامه اش یعنی بسیار نزدیک

نزدیک نباشد و بسیار دور نباشد اما آنچه صدوق ذکر کرده است که نزد تربت
بایستد مراد امام جماعت است و این خلاف مشهور است و اما قرب میت در حدیثی
وارد شده است و جزو اول نیز در حدیثی وارد شده است و ان شاء الله بعد ازین ذکر
خواهد کرد و احادیث را در آنجا ذکر خواهیم کرد ان شاء الله تعالی و یکبر و یقول اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق
بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و ممکن است که صدوق حدیثی باین عنوان دیده باشد
و در فقه رضوی باین عنوان واقع است با بعضی از تغیرات که مذکور خواهد شد
اما در دعای اول که بعد از شهادتین است و ان الموت حق و الجنة حق
و النار حق و البعث حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
و بعد از تکبیر دوم اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل
محمد افضل ما صلیت و بارکت و رحمت و ترحمت و سلمت علی ابراهیم و آل ابراهیم
فی العالمین انک حمید مجید و ترجمه اش این است که گواهی میدهم یعنی علم یقینی دارم که
نیست کسی که او را عبادت جایز باشد مگر الله که واجب الوجود بالذات است و مستجمع جمیع
کمالات است و اوست مستحق عبادت حال گویم که او یگانه است من جمیع الوجوه که صفات
او عین ذات اوست و وجودش عین ذات اوست بلکه ذات او وجود است
و وجوب وجود عبارت از تأکد وجود اوست و او را درین معانی شریک نیست
بلکه وحدت او این معنی دارد که بی نظیر و بی مثل و بی همتاست و در ذات او تبعض و تکثر
نیست و هرچه غیر اوست ذاتی دارد و وجودی دارد و یگانه و صفات ایشان غیر
ذات ایشان است و شهادت میدهم و علم دارم که محمد بنده اوست و مخلوق او
و فرستاده اوست بخلق و او را براستی و حقیت فرستاده است که بشارت دهنده

مومنان باشد بثواب و بیم کننده کافران و فاسقان باشد بعذاب الهی پیش
روز قیامت که بعد از او پیغمبری نخواهد بود و یا زمان او نزدیک است بقیامت ۵
و یکبر الثالثة و یقول اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد و بارک
علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک
حمید مجید و تکبیر سیم را بگوید و این دعا را بخواند که ترجمه اش این است که خداوندا
صلوات فرست بر محمد و آل محمد که ائمه معصومین اند و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین
سادات و علما و صلحا بالتبع داخل باشند و صلوات هر یک بنوعی دیگر باشد
اما صلوات آنحضرت رواج دین و مذهب و کثرت اتباع که عالم همه بدین آنحضرت
و آل او در آیند و چنانکه نزد حق سبحانه و تعالی در اقصی مراتب کمال است دین او نیز ظاهر
و هویدا شود و در عالم که هر احدی بزرگی و جلالت و عظمت ایشان را دانسته مهتدی شود
و باقصی مراتب کمال خود برسد و فی الحقیقه دعا راجع بامت میشود و همچنین در آخرت
او را شفاعت کبری کرامت فرمای نه هر که با اسلام از دنیا رفته باشد و قابلیت شفاعت
داشته باشد آنحضرت شفاعت فرماید او را چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است
که من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعنی که شفاعت میتواند کرد بی اذن الهی و شفاعت
میتوانند کرد مگر کسی را که حق سبحانه و تعالی از دین او راضی باشد که شیعه اثنی عشری
باشد و لهذا در صحاح سته قریب به پنجاه حدیث منقول است در شان صحابه که من بر سر
حوض کوثر باشم و امت خود را آب دهم آبی که هر که از آن آب بخورد دیگر تشنه نشود
مگر اکثر اصحاب بلکه همه مگر قلیلی مانند همل نعم یعنی شتر پس مانده از گله گریزان یا گوسفند
پس مانده از گوسفندان و گروه گروه از اصحاب من که متوجه آن حوض شوند ایشان را
ربایند و بجهنم برند و من گویم الهی اینها اصحابکهای من اند الهی اینها اصحابکهای منند

بمن گویند یا محمد نمیدانی که بعد از تو چها کردند ایشان بکفر اصلی برگشتند و من گویم سحقا سحقا لمن بدل بعدی
دور شوند از من و من بیزارم از ایشان و در اخبار متواتره اهل بیت وارد شده است که همه مرتد
شدند مگر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و بعد از ارتداد قریب به پنجاه کس
برگشتند مثل ابو الهیثم بن التیهان و جابر انصاری و سهل بن حنیف و ابو ایوب و عبادة
بن الصامت و خزیمة بن ثابت و ابو سعید خدری و امثال ایشان که روایات وارد
شده است در رجوع ایشان و فضل بن شاذان ایشان را ذکر کرده است چنانکه حق سبحانه
و تعالی فرموده است که اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود همه بکفر بر خواهید گشت و برگشتند بنها دست
خودشان در صحاح ایشان و حکمت که وارحم محمداً و آل محمدٍ اشارت به آن حضرت و شیعیان
ایمه معصومین صلوات الله علیهم باشد و رفعت درجات ایشان و از انجمله شفاعت
شیعیان بسیار از ایشان در مثل طایفه ربیعه و مضر که در احادیث شیعه متواترات
و سنیان در اویس قرنی ذکر کرده اند از عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب که در سال
حج عمر بجستجوی اویس رفت و خرقه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را در وی پوشانید
و بشارت شفاعتش در مثل ربیعه و مضر که دو طایفه اند در عربان بادیه که حصر عدد ایشان نتوان
کرد از کثرت داد و خود نقل کرده اند که در جنگ صفین برکاب نبی حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه مشرف شد و بشهادت فایز شد در آن جنگ و جمعی از علمای شیعه و سنی
ذکر کرده اند که چون هیچ شک نیست که حق سبحانه و تعالی رتبه آن حضرت را بمرتبه رسانیده
که قابلیت زیادتی ندارد و چنانکه اشاره بآن دارد قول الهی فَکانَ قابَ قَوسَینِ اَو اَدنی
و این حدیث نیز متواتر است که حق سبحانه و تعالی فرمود لَولاکَ لَما خَلَقتُ الاَفلاکَ
و در طرق شیعه متواتر و از طرق اهل سنت نیز در اخبار بسیار لولاکما است که خطاب بمحمد و علی
صلوات الله علیهما باشد و در طرق شیعه متواتر ایضا لولاکم که خطاب بآن حضرت و انوار اطهار

ایمه

ایمه معصومین صلوات الله علیهم فرموده باشد که اگر شما نبودید نه آسمان می آفریدم و
نه زمین و نه آفتاب و نه ماه و نه هیچ چیز پس چون غرض از ایجاد ایشانند مطلقا
پس هر چه حق سبحانه و تعالی آفریده الی ابد الآبد هر مطلوب از خلق همه ایشانند پس حق
سبحانه و تعالی لازم کرده است که در هر طلبی اول صلوات بر آن حضرت و آل او بفرستند
تا برکت ایشان و از جهت ایشان و بشفاعت کبرای ایشان آن مطلوب حاصل گردد
بلکه شفاعت کبری همین است و از انجمله محقق دوانی در زوراء شرح و بسط این معنی داده است
و چون حق سبحانه و تعالی امر بصلوات بر آن حضرت فرموده در آیه کریمه و در احادیث متواتره
در صحاح سته و نزد شیعه وارد شده است که صحابه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
سوال کردند که کیفیت سلام بر تو را یا رسول الله دانستیم چگونه بر تو صلوات بفرستیم
فرمود که بگویید اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَعَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیتَ عَلی اِبراهیمَ وَعَلی آلِ اِبراهیمَ
وَبارِک عَلی مُحَمَّدٍ وَعَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَما بارَکتَ عَلی اِبراهیمَ وَعَلی آلِ اِبراهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ ه
و در طرق شیعه لفظ علی نیست میان محمد و آل محمد و محققان طرفین ذکر کرده اند که چون حق سبحانه
و تعالی صلوات بر محمد را بحسب ظاهر آیه فرمود و حضرت آل را اضافه نمود این اشاره است بآنکه
صلوات بر آن حضرت بدون صلوات بر آل آن حضرت صلوات نیست و احادیث صحیحه وارد است
بر آنکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که صلوات فرستد بر من و صلوات
نفرستد بر آل من بوی بهشت را نخواهد شنید با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه می آید
و حکمت که صلوات بر آن حضرت سبب سرور آن حضرت شود و سبب آنکه گوینده صلوات
مستحق بهشت میشود و این لذت از صلوات آن حضرت باشد چنانکه احادیث بسیار
وارد است بر آنکه آن حضرت خوشحال میشود و احادیث متواتره وارد شده است که
هر که یکمرتبه صلوات بر من فرستد من ده مرتبه بر او صلوات فرستم و حق سبحانه و تعالی

هزار مرتبه صلوات بر و فرستند و هزار صف از فرشتگان هزار مرتبه صلوات بر و بفرستند
و احادیث صحیحه وارد شده است که هر که در هر حاجتی که داشته باشد اول صلوات بفرستد
حق سبحانه و تعالی کفایت میفرماید مهمات دنیا و آخرت او را و هر دعایی که مقرون بصلوات
نباشد آن دعا را باسمان نمیبرند و مستجاب نمیشود و احادیث بسیار وارد شده است
که هر که اسم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نزد او مذکور شود و صلوات نفرستند
راه بهشت را خطا کرده است و براه جهنم رفته است و خود را از رحمت الهی محروم کرده است
و احادیث صلوات در کتاب صلوة مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اما برکت که
درین دعا و در صلوات واقع شده است ممکنست که مراد ازان زیادتی است آنحضرت باشد
و زیادتی اولاد و کمالات امت آنحضرت صلعم و جمعی گفته اند که ما را امر نموده اند باین عبارات
و مجمل میدانیم که گفتن این خوبست و از جهة آنحضرت خوبی دارد و ما نمیدانیم که آن خوبی چه چیز است
لهذا الحمد لله که گذاشته ایم همه را که آنچه حق سبحانه و تعالی میداند چنان میفرماید و ما را باین گفتها ثواب
عظیم حاصل میشود و الله تعالی یعلم و اما آنچه وارد شده است در صلوات که صلوات و رحمت و برکت
بآنحضرت فرست مثل بهترین صلواتی که بر حضرت ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده و قاعده
کلیه آنست که مشبه به میباید که اقوی از مشبه باشد و درینجا بر عکس است وجوه بسیار
در جواب این بحث گفته اند یکی آنکه درینجا مطلوب تشبیه در اصل صلوات است نه در کیفیت
آن پس گویا بنده میگوید که چون صلوات بر حضرت خلیل و آل او فرستاده بر آنحضرت
حبیب فرستادن اولی است بصلوات چون کونین را از جهة آن حضرت آفریده
و فی الحقیقه خلیل و آلش فرع حبیب و آل اویند و این وجه در معنی خوبست که لفظ افضل
نباشد و هم آنکه چون آل خلیل بسیار اند و پیغمبران صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بودند و اکثر
ایشان از اولاد آنحضرت اند پس استبعادی ندارد که مجموع ایشان زیاده باشند

باشند هر چند حضرت از کل واحد ایشان بهتر باشد و بر تقدیر فضیلت آنحضرت از
مجموع چنانکه حق است تشبیه در کثرت و کمیت شده است نه در کیفیت پس ممکنست
که صد هزاران هزاران هزار صلوات بر ایشان فرستاده باشد و ما آن عدد را طلب
کنیم اگر چه کل واحد این اعداد بهتر از مجموع آنها باشد و بهترین وجوه آنست
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آل آنحضرت داخلند در آل ابراهیم چون فرزندان
آنحضرت اند پس یقین است که صلواتی که بر ایشان و بر سایر انبیا و اولیا از اولاد آنحضرت
باشد اقوی خواهد بود از صلواتی که بر آنحضرت و آل او تنها باشد ما از حق سبحانه و تعالی
آن مجموع را از جهة حضرت سید المرسلین و از جهة هر یک از آل آنحضرت که حضرات ائمه
معصومین اند با حضرت فاطمه زهرا طلب میکنیم صلوات الله علیهم اجمعین انک حمید مجید
بدرستی که تو مستحق جمیع ستایشهائی و عظمت و بزرگواری مخصوص تست بسبب اختصاص تو بجمیع کمالات
پس تو میتوانی چنین صلواتی بر آنحضرت فرستاد چون آنحضرت و آل آنحضرت را در اعلی
مراتب خوبیهای ذاتی و صفاتی آفریده صلوات الله علیهم اجمعین و ظاهرا درین عبارت سهوی
از نساخ واقع شده است و مناسب آنست که جمله و بارک علی محمد و آل محمد مقدم باشد
بر جمله وَارْحَمْ مُحَمَّداً وَآلَ مُحَمَّدٍ بقرینه كَاَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ و در همه جا بر این ترتیب است
هم در دعاها و هم در احادیث و هم در فقه رضوی که ظاهرا اصل این جزء است
و زیاد و کم کرده است باعتبار اخباری دیگر و ممکنست که خبری دیگر باشد و الله تعالی
یعلم وَيُكَبِّرُ الثَّالِثَةَ وَيَقُولُ اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَ
الْمُسْلِمَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ و تکبیر سیم میگوید و میگوید این دعا را که
ترجمه اش اینست که خداوندا بیامرز گناهان مردان مؤمن و زنان مؤمن را و مردان
مسلمان و زنان مسلمان را زنده گان ایشان را و مردگان ایشان را و مرا

اختصاص

از مؤمن شیعیان اثنی عشری صالحند که گناهان کبیره نکنند و اصرار بر گناهان صغیره نداشته
باشند و مراد از مسلمان شیعه اثنی عشری غیر عادلست چنانکه خواهد آمد که دعای سنیان
لعنت است بر ایشان و ایشان کافرند و منافق و محتملست که مراد عکس باشد
چنانکه اکثر متکلمین بر آنند که مؤمن کسی است که اعتقاد او صحیح باشد و اثنی
عشری باشد اگرچه فاسق باشد و مسلمان آنست که منقاد شریعت مقدسه
باشد یا اگر عادل باشد و ممکنست که هر دو بیک معنی باشد حق سبحانه و تعالی فرموده
است که اِنَّ الدِّینَ عِندَ اللهِ الاِسلامُ یعنی دین حق نزد حق سبحانه و تعالی اسلام است
و باجماع علما این بمعنی ایمان است و بنا برین محتملست که دعا از جهة شیعیان باشد
در هر دو خواه عادل و خواه فاسق و محتملست که مراد از هر دو عادل باشد چنانکه در احادیث
صحیحه وارد شده است که مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او
سالم باشند و ضرر نرسد مطلقا بمسلمانان و مؤمن کسی است که مؤمنان از
دست و زبان او ایمن باشند و این مؤمنان باشد بر اموال ایشان و تعبیر اول انسب
است باکثر احادیث و تعابیر دیگر نیز در احادیث وارد شده است و حق
آنست که ایمان و اسلام مشترکند میان این معانی همه والله تعالی یعلم و بخصوص این
عبارت احادیث وارد شده است در دعای تعقیب و در حدیث صحیح از حضرت
ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما وارد است که فرمودند که هر که باین عنوان
دعا کند از جهة مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات احیای ایشان و اموات
حق سبحانه و تعالی بعدد هر مؤمن و مؤمنه حسنه در نامه اعمال او بنویسد از زمان
آدم تا روز قیامت و بعدد هر یک از ایشان ملکی موکل سازد که از جهة او دعا کنند
و در موثق کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که

هر که هر روز بیست و پنج مرتبه این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی از جهة او بعدد هر مؤمنی
که خواهد بود تا روز قیامت حسنه بنویسد و سیئه محو کند و درجه بلند گرداند و احادیث
درین باب بسیارست و بعضی از آن نیز خواهد آمد ان شاء الله تعالی و در تتمه این دعا گفته است
در فقه رضوی تابِع بَینَنا وَ بَینَهُم بِالخَیراتِ اِنَّکَ مُجیبُ الدَّعَواتِ وَ وَلِیُّ الحَسَناتِ یا
اَرحَمَ الرّاحِمینَ محدثان چنین تفسیر کرده اند که خداوندا ما را تابع ایشان گردان در
خیرات که ما خوب کنیم و تو بما احسان کنی چنانکه با ایشان کردی و محتملست که مراد
این باشد که پی در پی فرست خیرات خود را بر ایشان و بر ما بر ایشان برحمت
و بر ما بتوفیق و هدایت بدرستی که تو اجابت کننده دعاهائی و خداوندی که همه خوبیها
از تست ای بخشنده ترین بخشندگان وَ یُکَبِّرُ الرّابِعَةَ وَ یَقُولُ اللّهُمَّ عَبدُکَ
وَ ابنُ عَبدِکَ وَ ابنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَ اَنتَ خَیرُ مَنزُولٍ بِهِ اللّهُمَّ اِنّا لا نَعلَمُ
مِنهُ اِلّا خَیراً وَ اَنتَ اَعلَمُ بِهِ مِنّا اللّهُمَّ اِن کانَ مُحسِناً فَزِد فی اِحسانِهِ وَ اِن
کانَ مُسیئاً فَتَجاوَز عَنهُ وَ اغفِر لَهُ اللّهُمَّ اجعَلهُ عِندَکَ فی اَعلی عِلِّیّینَ وَ اخلُف
عَلی اَهلِهِ فِی الغابِرینَ وَ ارحَمهُ بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ ثُمَّ یُکَبِّرُ الخامِسَةَ و در فقه رضوی
بعد از خمسه اینست که وَ اغفِر لَنا وَ لَهُ اللّهُمَّ احشُرهُ مَعَ مَن یَتَوَلّاهُ وَ یُحِبُّهُ وَ ابعِدهُ مِمَّن
یَتَبَرَّأُ وَ یُبغِضُهُ اللّهُمَّ اَلحِقهُ بِنَبِیِّکَ وَ عَرِّف بَینَهُ وَ بَینَهُ وَ ارحَمنا اِذا تَوَفَّیتَنا یا اِلهَ العالَمینَ
و چون تکبیر پنجم بگوید بخواند رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا
عَذابَ النّارِ و تکبیر چهارم را بگوید و این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که خداوندا
بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز تو برحمت تو نازل شده است و در فقه رضوی
نَزَلَ بِساحَتِکَ یعنی در فضای رحمت تو نازل شده است و بدرگاه تو آمده است
و تو بهترین کسانی که بدرگاه او نزول کنند از نعمای که بدرگاه ایشان میروند بواسطه

عطا خداوندا بدرستی که ما علم نداریم و نمیدانیم از او مگر خوبی را که از ان ایمانست و از قبیح
اعمال اگرچه بد باشد علم نداریم زیرا که ممکن است که تو بخشیده باشی بسبب سکرات
مرگ چنانکه گذشت و تو داناتری باحوال او از ما خداوندا اگر نیکوکار بوده است
پس زیاده کن در احسان خود باو چنانکه در دنیا احسان باو کردی که نیکوکار
بود و اگر گناه کار بوده است ~~پس زیاده کن در احسان خود باو چنانکه در دنیا احسان~~
تو از گناهان او درگذر و او را بیامرز خداوندا و بگردان روح او را با جای او را در بالاترین مراتب
بهشت و تو بعوض او باش در باز ماندگان او و تدارک احوال ایشان و رحم کن او را
برحمتهای خاصه خود ای بخشنده ترین بخشندگان و ببار رنجه فقه رضوی و بیامرز مارا
و او را خداوندا حشر کن او را با جمعی که او ایشان را امام خود میدانسته و دوست میداشته ایشان را
و حشر کن او را از آنهائی که او بیزار است از ایشان و دشمنی داشت با ایشان خداوندا ملحق
ساز به پیغمبرش ما را و آشنائی ده میان او و پیغمبرش و ببخشا مارا و فیقی که مارا از دنیا
ای خداوند عالمیان پروردگارا عطا کن مارا در دنیا حسنه و خوبی که همه اعمال صالحه و رزق
صالح و عطا کن ما را در آخرت بهشت و حور العین و همه ما را در پناه خود درآور از عذاب جهنم
و به تحقیق دعای پنجم از نماز گذارده است پس تکبیر پنجم بگوید بدانکه در شعار فا مبیح است که
با بزرگان تو بگویند بلکه شما بگویند و او را بمنزله جمعی گرفته لفظ جمع می آورند در کلام
عرب و عجم و لیکن چون وحدت مخصوص ذات مقدس اوست و اوست که واحد
من جمیع الوجوه است و هر واحدی غیر او کثیر است بکثرتهای مختلف پس اگر لفظ جمع بیاورند
توهم تعدد و تکثر بهم میرسد و این نقص است بلکه محال است نسبت بذات مقدس او
بنابرین بلفظ جمع واقع نشده و غالب آنست که اگر حق سبحانه و تعالی بفرماید که ما چنین
کردیم مراد انبیا و اوصیا و فرشتگانند که کوه ایشان گوه حق سبحانه و تعالی است

چنانکه

چنانکه فرموده است که إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ یعنی رجوع و بازگشت خلایق بسوی ما خواهد
بود و حساب بر ماست که ما حساب ایشان میکنیم در احادیث معتبره وارد
شده است که مراد انبیا و اوصیا اند و ازین تحقیق غافل مباش که ندیده ام نه در تفاسیر
و نه در کلام علما بلکه از تفضل الهیست ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
الْعَظِيمِ و دیگر بدانکه اظهر آنست که از برای نماز بر مؤمن پنج تکبیر ضرور است و دعای
خاصی واجب نیست بلکه هر دعائی خوبست و اگر همه دعاها در هر تکبیری بخواند بهتر است
و ظاهرا اگر اکتفا به پنج تکبیر کنند کافی باشد خصوصا کسی که اقتدا کرده باشد
و اگرچه اقتدا در نماز میت مثل اقتدای غیر این نماز نیست و در غیر این نماز مقتدی
قرائت نمیکند مگر جهریه را که نشنود هیچ چیز را حتی همهمه را و درین نماز اگر شنود
نیز دعا خواندن بهتر است و اگر جمع کند میان دعاها بیکی از احادیث منقوله بهتر است
در جمع
بشرط زیاد کردن آنچه نداشته باشد چون اکثر روایات منقوله مشتمل بر سه دعاست
و در حدیث صحیح از زراره و محمد بن مسلم وارد است که هر دو از امام محمد باقر صلوات الله
روایت کرده اند که در نماز میت قرائت قرآن نیست و دعای مقرری نیست بلکه
هر دعائی که بخاطرت رسد خوبست و سزاوارترین کسانی که از جهة او دعا کنند
مؤمن است و اولی آنست که ابتدا کنند بصلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم
و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از ابو ولاد منقولست که گفت سوال کردم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تکبیر بر میت حضرت فرمودند که پنج تکبیر است
و چون تکبیر اول را گفتی میگوئی که أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ هَٰذَا الْمُسَجَّىٰ قُدَّامَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَقَدْ
قَبَضْتَ رُوحَهُ إِلَيْكَ وَقَدِ احْتَاجَ إِلَىٰ رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِ اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ

من ظاهره الا خيرا وانت اعلم بسريرته اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه
وان كان مسيئا فتجاوز عن سيئاته وميخوانى بعد از هر تكبيرى اين دعا را ميخوانى
وظاهر اين حديث وصريح حديث موثق عمار دلالت ميكند بر آنكه بعد از تكبير پنجم
دعا نيز خوبست واحاديث بسيار دلالت ميكند بر آنكه بعد از ان دعا نيست
يعني لازم نيست و در حديث حسن كالصحيح منقولست از حلبى كه حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله عليه فرمودند كه تكبير ميگوئى و شهادتين ميخوانى و بعد از ان ميگوئى
انا لله وانا اليه راجعون الحمد لله رب العالمين رب الموت والحيوة صل على محمد
واهل بيته جزى الله عنا محمدا خير الجزاء بما صنع بامته وبما بلغ من رسالات ربه پس ميگوئى
اللهم عبدك بن عبدك بن امتك ناصيته بيدك خلا من الدنيا واحتاج الى
رحمتك وانت غني عن عذابه اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا وانت اعلم به اللهم انا لا نعلم
منه الا خيرا وانت اعلم ان كان محسنا فزد في احسانه وتقبل منه وان كان مسيئا
فاغفر له ذنبه وارحمه وتجاوز عنه برحمتك اللهم الحقه بنبيك وثبته بالقول الثابت
في الحيوة الدنيا وفي الآخرة اللهم اسلك بنا وبه سبيل الهدى واهدنا واياه صراطك
المستقيم اللهم عفوك عفوك پس هر تكبيرى كه ميگوئى اين دعا را ميخوانى تا فارغ
ميشوى از پنج تكبير و باين نحو نيز در فقه رضوى است و اين عبارت ظاهرش آنست كه
در تكبيرات باقى از اللهم عبدك بن عبدك بن امتك لا اعلم منه الا خيرا وانت اعلم
تا باخر ميخوانند و احتمال همه دارد و در حديث حسن كالصحيح از زراره منقولست كه حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله عليه در نماز بر ميت فرمودند كه تكبير ميگوئى و صلوات بر محمد
و آل او صلوات الله عليهم ميفرستى و ميگوئى اللهم عبدك بن عبدك بن
امتك لا اعلم منه الا خيرا وانت اعلم به منا اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه

وتقبل منه وان كان مسيئا فاغفر له ذنبه وافسح له في قبره واجعله من رفقاء محمد
صلى الله عليه وآله پس تكبير دوم ميگوئى وميخوانى اللهم ان كان زاكيا فزكه وان كان
خاطئا فاغفر له پس تكبير سيم ميگوئى اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده پس تكبير چهارم
ميگوئى وميخوانى اللهم اكتبه عندك في عليين واخلف على عقبه في الغابرين واجعله
من رفقاء محمد وآله صلى الله عليه وآله پس تكبير پنجم بگو و فارغ شو و باين عنوان نيز در فقه
رضوى مذكور است و از حديث موثق كالصحيح سماعه ظاهر ميشود كه در تكبير اول چهار دعا را
ميخوانده اند و در هر تكبير ديگر دعا از جهة ميت ميخوانده اند و قريب باين است موثقه عمار ساباطي و
ظاهر حديث زراره و حلبي نيز دلالت برين ميكنند واحاديث متواتر از ائمه معصومين
صلوات الله عليهم وارد شده است كه نماز ميت پنج تكبير است پس اگر چنان
كند كه بعد از هر تكبيرى شهادتين بگويد و صلوات بفرستد و دعا از جهة مومنين
ومومنات بكند و دعا از جهة ميت بكند بهمه احاديث عمل كرده است واگر همه دعاها را
جمع كند و در هر تكبيرى بخواند بهتر خواهد بود اگر منفرد باشد و اگر بجماعت نماز كند تخفيف
در دعا اولى است والله تعالى يعلم ولا يبرح من مكانه حتى ترى الجنازة على
ايدي الرجال و چون از نماز فارغ شود از جاى خود بجاى ديگر نرود تا ببيند جنازه را
بر دستهاى مردان و اين مضمون حديث موثقى است كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله
عليه فرموده است كه چون حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه نماز بر ميت ميكذارد هم
از جاى خود حركت نميكردند تا جنازه را بر دستهاى مردان نميديدند و چون ظاهر
خبر در فعل حضرت واقع شده است ممكنست كه مخصوص امام جماعت باشد و چون
تاسى بافعال ايشان بايد كرد بهتر آنست كه همه بجاى خود باشند مگر چهار كس كه جنازه را
بر دارند و در حديث كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد

وارد شده است که بعد از نماز اندکی توقف میکنند و بجای نمیروند تا جنازه را بردارند از
برابر او و عبارت متن عبارت فقه رضویست وَالعِلَّةُ الَّتِي مِن أَجلِهَا يُكَبَّرُ عَلَى
المَيِّتِ خَمسُ تَكبِيرَاتٍ أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَرَضَ عَلَى النَّاسِ خَمسَ فَرَائِضَ الصَّلوةَ
وَالزَّكوةَ وَالصَّومَ وَالحَجَّ وَالوَلَايَةَ فَجَعَلَ لِلمَيِّتِ عَن كُلِّ فَرِيضَةٍ تَكبِيرَةً و علتی که باعث
بر آنست که بر میت پنج تکبیر میگویند آنست که حق سبحانه و تعالی پنج چیز را بر خلایق واجب
کردانیده است و ستونهای دین کردانیده است و آن نماز و زکاة و روزه
و حج و اعتقاد بامامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم است پس حق سبحانه و تعالی مقرر فرمود
که بدل از هر فریضه تکبیری بر میت بگویند و چون منافقان زمان حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله از ولایت که اهل بیت او بهره مند نشدند حضرت بر ایشان چهار تکبیر میفرمود و
همچنین منافقان بعد از ان حضرت و آن غیر اثنی عشری اند هر که باشد اگرچه یک امام
را انکار کنند مثل فطحیه یا بعضی از ائمه را اعتقاد نداشته باشند مثل واقفیه ایشان را چهار
تکبیر میباید گفت و در تکبیر پنجم مخیرند که بگویند و لعنت کنند یا نگویند و بر این مضمون
احادیث متواتره وارد شده است و سنیان کیفیت نماز بر منافقان را از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و بدان عمل میکنند و اگر شیعه بر سنیان
نماز کنند مخیرند که چهار تکبیر گویند و بعد از تکبیر چهارم بر ایشان لعنت کنند و
تفصیلش می آید و یُروَى أَنَّ العِلَّةَ فِي ذَلِكَ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلَى النَّاسِ
خَمسَ صَلَوَاتٍ فَجَعَلَ لِلمَيِّتِ مِن كُلِّ صَلوةٍ تَكبِيرَةً و در روایات صحیحه و کالصحیحه از
ائمه هدی صلوات الله علیهم واقع است که فرمودند که حق سبحانه و تعالی بر مردمان پنج
نماز واجب کردانیده است و از برای میت بدل از هر نمازی تکبیری مقرر ساخته است
یا از هر نمازی تکبیری از جهت میت برداشته مقرر ساخته است و بنابرین احتمال عوض

ساخته است و بنابرین احتمال ظاهر آنست که تکبیرات احرام را برداشته اند پس ظاهر میشود
که پنج تکبیر همه رکن باشند و بترک یکی از آنها سهواً نماز باطل شود و بنابر احتمال اول نیز همین
ظاهر میشود و چون اگر یکی ترک شود چنان خواهد بود که یک نماز را نکرده باشند قطع
نظر از این استنباط چون احادیث متواتره وارد شده است که نماز میت پنج تکبیر است
پس اگر یکی کم شود نماز میت نخواهد بود اگرچه سهواً باشد والله تعالی یعلم و در حدیث حسن
کالصحیح وارد است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که همین ظاهر حدیث و باطنش
و این حسن سابق است و از جهت آنست که شما که ولایت را قبول کرده اید پنج تکبیر میگوئید و
مخالفان شما چهار تکبیر میگویند وَمَن صَلَّى عَلَى المَرأَةِ وَقَفَ عِندَ صَدرِهَا و زنی که نماز
کنند بر زن محاذی سینه او می ایستند و پیشتر گفت که در نماز بر میت امام محاذی میت
می ایستد پس ظاهر میشود که مرادش از ان عبارت مرد است و در حدیث حسن کالصحیح از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که نماز بر زن کند در برابر میان
زن نایستد بلکه محاذی سینه او بایستد و هر که نماز بر مرد کند باید که محاذی میان
او بایستد و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله محاذی ناف مرد می ایستادند و در حدیث قوی کالصحیح
وارد شده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه
نماز کنی بر زن محاذی سر بایست و چون نماز بر مرد کنی محاذی سینه او بایست و در
حدیث موثق کالصحیح از سماعه مرویست که از آنحضرت صلوات الله علیه سوال کردم
که هر گاه جنازهای مردان و زنان جمع شود چه کنند حضرت فرمودند که مرد را مقدم
میدارند قریب بامام و زن را پس تر میگذارند اندکی نزد پاهای مرد و امام
محاذی سر میت می ایستد و بر هر دو نماز میکنند و محتملست که مراد از میت زن باشد

و بر تقدیری که مراد مرد باشد در صورت اجتماع چنین وارد شده و در صورت انفراد احادیث
سابقه وارد شده است و صدوق در کتاب خصال بسند قوی ذکر کرده است
از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در احکام زنان که حکم زنان مخالف
حکم مردانست و در آخر آن خبر حکم کرده است که اگر نماز بر زن کنند محاذی سینه
او بایستند و بر مرد که نماز کنند محاذی سر او بایستند و ظاهرا جزو خبر باشد چه محتملست
که بعد از ذکر خبر سابق از اخبار دیگر خصایص زنرا ذکر کرده باشد تا هفتاد و دو
خصلت و کلام صدوق باشد و علی ای حال صدوق تا خبری ندیده باشد نمیگوید
و در فقه رضوی مذکور است که چون نماز کنی بر مؤمنی پس بایست نزد سینه او
یا وسط او و ازین خبر ظاهر میشود که در مرد مخیر است میان سر و سینه او والله تعالی
یعلم و اما آنچه صدوق گفته است کسی این عمل نکرده است و ظاهرا همه جایز است و اول
اولی است والله تعالی یعلم وَلَیْسَ فِی الصَّلٰوةِ عَلَی الْمَیِّتِ تَسْلِیمٌ اِلَّا فِی حَالِ التَّقِیَّةِ ٥
و در نماز بر میت سلام نیست مگر در حالت تقیه بدانکه اکثر سنیان در تکبیر اول سوره
حمد میخوانند و بعد از تکبیر چهارم سلام میگویند و در احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار
واقع شده است که در نماز میت قرائت نیست و سلام نیست و در چند حدیث
قرائت و سلام وارد شده است و محمول بر تقیه است بی دغدغه و ابن بابویه عمل بانها
نیز کرده است در حال تقیه و این نحو جمع بهتر است اگرچه بعضی علما نیز باین بر میگردد و لیکن
این نحو اقرب است بادب و آداب والله تعالی یعلم وَکَبَّرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ عَلٰی حَمْزَةَ سَبْعِینَ تَکْبِیرَةً وَکَبَّرَ عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ عَلٰی سَهْلِ بْنِ
حُنَیْفٍ خَمْساً وَعِشْرِینَ تَکْبِیرَةً وَقَالَ اَبُوجَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ کَانَ یُکَبِّرُ خَمْساً
خَمْساً کَانَ اِذَا اَدْرَکَهُ النَّاسُ قَالُوا یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَمْ نُدْرِکِ الصَّلٰوةَ عَلٰی سَهْلِ بْنِ

حنیف

حُنَیْفٍ فَیَضَعُهُ فَیُکَبِّرُ عَلَیْهِ خَمْساً حَتَّی انْتَهَی اِلَی قَبْرِهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ و بسند قوی
از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله هفتاد تکبیر بر حمزه گفتند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بر سهل بن حنیف انصاری پنج تکبیر گفتند و حضرت ابو جعفر صلوات الله علیه فرمودند
که حضرت پنج مرتبه برو نماز گذاردند هر نمازی پنج تکبیر هر چند جمعی میرسیدند و میگفتند
یا امیر المؤمنین ما بنماز او نرسیدیم حضرت میفرمودند که جنازه را میگذاشتند و مرتبه
دیگر با آن جماعت نماز میگذاردند تا چون بقبر رسید پنج مرتبه برو نماز گذارده بودند و در
حدیث کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بر حمزه هفتاد تکبیر گفتند و هفتاد دعا کردند بر حمزه و در حدیث
صحیح و حسن کالصحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پنج تکبیر بر سهل بن حنیف گفتند و او در جنگ
بدر حاضر بود و دیگر ساعتی رفتند و پنج تکبیر گفتند تا آنکه بیست و پنج تکبیر تمام شد و در حدیث
موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز کردند بر جنازه و چون فارغ شدند جمعی دیگر آمدند
و گفتند ما بنمازش نرسیدیم حضرت فرمودند که بر یک جنازه دو مرتبه نماز نمیتوان
کرد دعا کنید از جهة او و خوبی او را بگوئید و قریب باین است روایت وهب
بن وهب از صادق صلوات الله علیه و ازین اخبار ظاهر میشود که اعاده جایز
باشد و بسبب اختلاف اخبار بعضی گفته اند که اعاده مکروه است و آنکه حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین اعاده فرمودند شاید
که باعتبار منقبتی چند بوده باشد خصوص حمزه و سهل را که از جهت کراهت استثنا

باشد چنانکه در حدیث حلبی گذشت که حضرت فرمودند که او بدری بود و در حدیث
حسن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون حضرت
امیرالمومنین صلوات الله علیه پنج مرتبه نماز بر سهل بن حنیف کردند فرمودند که او از اهل
بدر بود و از اهل عقبه بود که با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در عقبهٔ مدین در مکهٔ
معظمه بیعت کردند در یکمرتبه هفتاد کس بودند و در یکمرتبه هفتاد کس و در روایتی هست
که مرتبهٔ پیش از این هم شش نفر از انصار بیعت نمودند و در مرتبهٔ آخر حضرت را تکلیف
نمودند که اگر بمدینهٔ مشرفه تشریف ارزانی داری ما همه جان و مال خود را در راه تو داریم
و حضرت بعد از آن متوجه مدینه شدند و از این حدیث ظاهر میشود که سهل در بیعت
عقبه بوده است اما ظاهر میشود که در یک بیعت بوده است یا هر دو بیعت اما از آخر
حدیث ظاهر میشود که در هر دو بیعت حاضر بوده است و حضرت فرمودند که در جنگ
احد نیز حاضر بود و از جملهٔ دوازده نقیب بود که حضرت ایشان را اختیار فرمودند و بعد از بیعت
اهل مدینهٔ مشرفه فرستادند پس او پنج منقبت بود و حضرت از جهت هر منقبتی یکمرتبه نماز
بر او گذاردند پس ممکنست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز بر حمزه چهارده نماز
گذارده باشند بواسطهٔ چهارده منقبتی که حضرت دانند و ما ندانیم و در حدیث عمرو بن
شمر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست در سهل مثل حدیث حلبی که حضرت فرمودند
که او بدری بود اما در حدیث موثق عمار ساباطی و حدیث موثق یونس بن یعقوب
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که میت را دفن کرده باشند
نماز بر او میتوان کرد کسی که نماز بر او نکرده باشد هر چند دیگران نماز کرده باشند
بر او و بنا برین احادیث نهی را حمل بر کراهت کرده اند و ظاهر آنکه محمول بر تقیه باشد
چون مذهب اکثر عامه کراهت است و بعضی بر حرمت اند و راوی هر خبر نهی نیز از اهل

سنت است پس اگر امام باشد اعاده او خوبست و غیر او اگر کسی نماز نکرده باشد کردن
خوبست و اگر کرده باشد بهتر نکردنست و اگر بکند گناه ندارد و الله تعالی یعلم ٥

وَمَنْ كَبَّرَ عَلَى جِنَازَةٍ تَكْبِيرَةً اَوْ تَكْبِيرَتَيْنِ فَوُضِعَتْ جِنَازَةٌ اُخْرَى مَعَهَا فَاِنْ شَاءَ كَبَّرَ
الْآنَ عَلَيْهِمَا خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَاِنْ شَاءَ فَرَغَ مِنَ الْاُولَى وَاسْتَاْنَفَ الصَّلٰوةَ
عَلَى الثَّانِيَةِ وکسی که تکبیر گفته باشد بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و جنازهٔ دیگر را
بیاورند پس اگر خواهد الحال پنج تکبیر بر هر دو بگوید یعنی نماز اول را قطع کند
و اگر خواهد نماز اول را تمام کند و نماز دیگر از سر گیرد بر میت دویم و این حکم مستند است بحدیث
صحیح علی بن جعفر است که روایت کرده است از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله
علیهما که گفت از آنحضرت سوال کردم از قومی که یک تکبیر یا دو تکبیر بر جنازه گفته باشند
که جنازهٔ دیگر بیاورند چه کنند حضرت فرمودند که اگر خواهند جنازهٔ اول را بگذارند
تا فارغ شوند از تکبیر بر جنازهٔ اخیره و اگر خواهند اولی را بردارند و تمام کنند تکبیرات
باقی را بر اخیره و آنچه ظاهر این حدیث آنست که حضرت میفرمایند که چون جنازهٔ دویم را
آورند قصد دویم نیز خواهد کرد با اولی و در هر تکبیری دعای هر دو را خواهد خواند اگر قائل باشیم
که هر تکبیری دعای خاصی دارد و اگر جمیع دعا را در هر تکبیری خوانند یا هر دعائی در هر تکبیری صحیح باشد
چنانکه گذشت که این حق است همان دعاها را از برای هر دو خواهد خواند تا پنج تکبیر اول
تمام شود در این صورت اگر میخواهند جنازه اولی را بر میدارند و نماز گذارندگان بقیه تکبیرات
جنازهٔ ثانیه را تمام خواهند کرد با دعاها یا بدون دعا بر مذهب کسانی که دعا را واجب نمیدانند و ظاهر
این حدیث هم اینست که محض تکبیر است و اگر خواهند جنازهٔ اولی را میگذارند تا تکبیرات بر دویم
تمام شود و بعد از آن هر دو را بردارند و برین نحو عمل میتوان کرد هفتاد تکبیر بر حمزه که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله اول متوجه نماز بر حمزه شده باشند و صحابه یک یک از شهدا را آورده

وباو گذارند تا آنکه چون نماز بر آخر شهدا تمام شده باشد حضرت هفتاد تکبیر بر حمزه گفته باشند
و درین صورت اگر چه نماز بر دیگران کرده باشند اما چون نمازها بهم متصل بوده است
آن جمعی که نماز ایشان تمام شده بوده است بهره از نماز دیگران داشته اند
چنانکه در صحیفهٔ رضویه که بطرق متکثره از آنحضرت صلوات الله علیه نقل کرده اند و آنحضرت
از آبای بزرگوار خود روایت کرده است از حضرت امام حسین صلوات الله
علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله پنج تکبیر بر حمزه گفتند و شهدا را می آوردند و حضرت بر هر یک پنج تکبیر میگفتند و حمزه
را بر نمیداشتند تا هفتاد تکبیر بر حمزه تمام شد و بعید نیست که در چنین صورتی زیادتی تکبیر
و دعا منظور نداشته باشد چنانکه ظاهر این حدیث صحیح است و چون اولا صدوق این
حدیث را بنابر فقه رضوی حمل کرده است چنانکه آن قریب است بعبارت متن و
مفاد هر دو یکیست علما متابعت او کرده اند با آنکه لزومی ندارد بلکه ممکنست که هر دو نحو
خوب باشد پس علما که حمل حدیث علی بن جعفر را باین عنوان کرده اند خوب کرده اند
و نظر در معنی حدیث نکرده بودند تا زمان شیخ سعید شهید محمد بن مکی رضی الله عنه و شهید
این معنی را یافت و متاخران متابعت شهید کردند و رومیان شهید را در زمان
تیمور بشرف شهادت مشرف ساختند و حق سبحانه و تعالی نگذاشت که خون شهید بخوابد تیمور را
بر ایشان مسلط کرد تا باندک زمانی زیاده از صد هزار کس ایشان را بدرک اسفل [illegible]
اگر چه قصد تیمور در کشتن شامیان طلب خون حضرت امام حسین بود صلوات الله
علیه منافات ندارد که باعث این طلب شیخ شهید باشد و از تاریخ روم ظاهر میشود که
امیر تیمور شیعه بوده است و از نفایح الملوک که خود از جهت فرزندان خود نوشته است
تشیعش ظاهر میشود والله تعالی یعلم وَمَنْ صَلّیٰ عَلیٰ جَنازَةٍ وَکانَتْ مَقْلوبَةً فَلْیُسَوِّها

وَلْیُعِدِ الصَّلوٰةَ عَلَیْها و کسی که نماز کند بر جنازه و ظاهر شود که گذشته بوده است از وضع
شرعی بآنکه سر او افتاده باشد یا بر بجانب دست چپ باشد و یا بجانب دست راست
پس میباید که او را درست بگذارند و مرتبه دیگر بر او نماز بگذارند و در حدیث عمار وارد است
که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که اگر بر میتی نماز کرده باشند و
بعد از آن ظاهر شود که گذشته است یا بجانب سر حضرت فرمودند که درست میکنند
و نماز را اعاده میکنند و اگر چه میت را از آنجا برداشته باشند تا دفن نکرده باشند
و اگر دفن کرده باشند نماز بر او میکنند بعد از دفن بر او و در این خلافی نیست که میباید سر میت
بجانب دست راست امام باشد و بر پشت خوابانیده باشند و رو که روی او
باسمان باشد و دلیلش آنکه از زمان حضرت سید المرسلین تا انتهای غیبت صغری که ازمنهٔ
ائمه معصومین صلوات الله علیهم بود چنین میکردند و اگر واجب نمیبود تجویز خلاف این مینمودند
و هیچ شک نیست که باین نحو برائت ذمت حاصل میشود و در غیر این نحو علم ببرائت
حاصل نمیشود و این دلایل اگر چه افادهٔ علم بلکه ظن قریب بعلم میکنند و ممکنست بگوییم که اگر واجب
نبود بیان میکردند و همچنانکه مداومت بر واجبات میکردند بر مستحبات نیز مداومت
مینمودند شک نیست در آنکه این نحو احوط است اما آنکه سر بجانب دست راست باشد
در حدیث عمار که گذشت و در صحیح حلبی و غیر آن وارد است و خلافی نیست در آن و اگر
میت را بر پهلو بخوابانند که روی او بقبله باشد ظاهر کلام علما جمیعا آن است که آن نماز باطل است
و اعاده میباید کرد و هیچ شک نیست که ترکش اولی است بلکه این نحو بدعت است و
عبارت متن عبارت فقه رضویست و عمومی دارد که بهر نحو باشد هرگاه مخالف
وضع معهود باشد نماز را اعاده میکنند چنانکه کافهٔ علما ذکر کرده اند و شیخ طوسی در صحیح
از عبدالله بن مغیره روایت کرده است که گفت هرگاه روی میت را بقبله کنی

چنان کن که روی و پاهای او بقبله باشد و او را بپهلو خوابانند چنانکه بستان میکنند در احتضار
و غسل و غیر آن اما ابو بصیر امر میکرد که بپهلو بخوابانند او را و ظاهر احادیث نماز نزد ادخال
داخل بوده است و عبد الله بن مغیره میگوید که خبر داد مرا از مذهب ابو بصیر علی بن
حمزه و ممکنست که سهو از علی کرده باشد وَ رَوَی الْحَلَبِیُّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلَیْهِ اَنَّهُ قَالَ اِذَا اَدْرَکَ الرَّجُلُ التَّکْبِیرَةَ وَ التَّکْبِیرَتَیْنِ مِنَ الصَّلٰوةِ عَلَی الْمَیِّتِ
فَلْیَقْضِ مَا بَقِیَ مُتَتَابِعًا و باسانید صحیحه از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی در اثنای نماز برسد و یک تکبیر یا دو تکبیر را
با امام دریابد در نماز بر میت نماز تمام تکبیرات را بجا می آورد پی در پی یعنی بی دعا و در
حدیث صحیح از عیص منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
سوال کردم که هر گاه شخصی یک تکبیر را دریابد با امام حضرت فرمودند که باقی را تمام میکند
و مثل این در حدیث زید شحام از آنحضرت منقولست و در حدیث قوی از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر گاه کسی با امام یک تکبیر یا دو تکبیر را دریابد باقی را
تمام میکند و با جنازه راه میرود و پس اگر تمام نکرده باشند نزد قبر تکبیر میگوید و اگر داخل
قبر کرده باشند تکبیر بر قبر میگوید و جمعی از علما جمع بین کلام چنین کرده اند که اگر ممکن باشد
که اول مرتبه دعا را بجا آورد با دعا بخوانند و الا اکتفا بتکبیر میکنند و اگر بعضی را نتوانند که با دعا بخوانند
میخوانند و در حدیث موثق وارد شده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه میفرمودند که قضا نمیباید کرد آنچه را فوت شود از تکبیر بر جنازه و شیخ حمل کرده است
بر آنکه با دعا قضا نمیکند بلکه متتابعا قضا میکند و حمل بر تقیه میتوان کرد چون جمعی از عامه
بر عدم قضا اند و جمع میتوان کرد که قضا نمیکند باعتبار آنکه وقتش گذشته است بلکه
ادا است و این بهتر نیست از تقیه و الله تعالی یعلم وَ رَوَی عُمَرُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ

صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اَنَّهُ قَالَ اِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ فَحَضَرَ جَنَازَتَهُ اَرْبَعُونَ رَجُلًا
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالُوا اللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَیْرًا وَ اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنَّا قَالَ اللّٰهُ
تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَدْ اَجَزْتُ شَهَادَاتِکُمْ وَ غَفَرْتُ لَهُ مَا عَلِمْتُ مِمَّا لَا تَعْلَمُونَ ۵
و بسند صحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه مومنی بمیرد
و در جنازه او حاضر شوند چهل مرد مومن و بگویند در نماز بر او یا مطلقا خواه در نماز و غیر نماز
خواه در
که خداوندا ما از او ندانستیم مگر خوبی را و دانا تری بحال او از ما حق سبحانه و تعالی فرماید
که من قبول کردم گواهیهای شما را بر خوبی او و آمرزیدم آنچه را من میدانستم از بدیهای
او از آنچه شما آنرا نمیدانستید و ظاهر حدیث آنست که آن شخص بحسب ظاهر بد نباشد
و محتملست که با علم ببدیهای او در حال حیات این عبارت را که حق سبحانه و تعالی
مقرر ساخته است که در نماز هر کس بگویند هر چند مخالف ایشان باشد حق سبحانه
و تعالی بفضل خود شهادت حساب فرماید و او را بیامرزد با آنکه شاهد علم ندارد که بدی
او را حق سبحانه و تعالی نیامرزیده است و علم ظاهری که بایمان او دارد کافیست در این
شهادت و در حدیث صحیح از سعد بن طریف از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه وارد است که فرمودند که در بنی اسرائیل عابدی بود که حضرت داود از عبادت او
خوشحال بود و او را خوب میدانست حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بحضرت داود که
او را خوب مدان پس آن عابد مرد و خبر مرگ او را بداود رسانیدند حضرت داود
فرمود که بروید و او را دفن کنید پس بنی اسرائیلیان را خوش نیامد و گفتند که چرا بجنازه
عابد حاضر نمیشود پس چون او را غسل دادند پنجاه کس برخاستند و شهادت دادند
که ما از او ندانستیم مگر خوبی را و چون نماز بر او کردند پنجاه کس دیگر برخاستند و گفتند
بخشش خدا گواهی میدهیم که از او ندانستیم مگر خوبی را و چون او را دفن کردند پنجاه کس

برخواستند و همین شهادت را دادند پس خطاب بحضرت داود رسید که چرا
بجنازهٔ او حاضر نشدی داود گفت که از جهة آنچه مرا اطلاع ساختی از آنکه او مرائی
است پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد که چنین بود و لیکن جمعی از علما و عباد شهادت بر خوبی
او دادند که ما ندیدانیم از او مگر خوبی را پس شهادت ایشان را قبول کردم و از آنچه میدانستم
در گذشتم و از اینجهة است که مستحب است اعلام مؤمنان بموت مؤمن تا شهادت
دهند بر خوبی او و ثواب نیز بیابند و استغفار از جهة او بکنند چنانکه در حدیث صحیح
منقولست از ذریح که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در
در خبر دادن مردمان را اعلام کردن حضرت فرمودند که بلی و در حدیث صحیح از ابو ولاد و عبد الله
بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار آنست
که ورثهٔ میت مؤمنان را اعلام کنند که برادر ایشان مرده است تا بجنازهٔ او حاضر شوند و نماز
کنند بر او و طلب مغفرت کنند از جهة او تا ایشان ثواب یابند و میت آمرزیده
شود و ایشان که اعلام کرده اند نیز مثاب شوند چون سبب ثواب مؤمنان و
مغفرت میت شده اند و از آنحضرت نیز منقولست که البته مردمان را خبر کنند و متعارف
در کربلا و نجف چنین است که مؤذن بالای منار میرود و اخبار میکند و بدینت تا زود تر
حاضر شوند که منافات بتعجیل بر داشتن نداشته باشد وَسَأَلَهُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ
اَلْفَضْلُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ هَلْ یُصَلِّیْ عَلَی الْمَیِّتِ فِی الْمَسْجِدِ قَالَ نَعَمْ و در صحیح از فضل منقولست
که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا نماز بر میت را
در مسجد میتوان کرد حضرت فرمودند که بلی و چند حدیث کالصحیح دیگر بمضمون وارد است
و در حدیثی قوی از ابی بکر علوی منقولست که من در مسجد بودم که جنازه را آوردند و من خواستم
که بر او نماز گذارم که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه آمدند و مرفق خود را بر سینه من

گذاشتند و مرا بیرون بردند تا از مسجد بیرون بردند و فرمودند که نماز میت را در مسجد نمیباید کرد
و اگر علما عمل باین حدیث کرده اند و احادیث سابقه را حمل بر جواز کرده اند و بعضی عمل باخبار
سابقه کرده اند چون صحیح و کالصحیح اند و حدیث ابو بکر ضعیف است و جمع میتوان کرد که
اگر متعارف باشد که در مسجد کنند و اجتماع مؤمنان در آنجا بیشتر بهم رسد مسجد اولی
باشد و اگر موضع معتاد از جهة نماز جائی دیگر باشد که چون مردم را اعلام کنند آنجا
حاضر شوند با خوف تلویث مسجد باشد در خارج اولی باشد و در زمان حضرت در اخلاف
متعارف ایشان مستبعد نیست که از اینجهة باشد که میت خارجی باشد و حضرت
بهانه از جهة خروج خود داده معنی را اگر شنیده باشند والله تعالی یعلم و خلافی نیست در آنکه در مسجد جایز است
خلاف در فضیلت است وَسَأَلَهُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اَبُوْ بَصِیْرٍ عَنِ الْمَرْاَةِ تَمُوْتُ مَنْ
اَحَقُّ بِالصَّلٰوةِ عَلَیْهَا قَالَ زَوْجُهَا فَقَالَ لَهُ اَلزَّوْجُ اَحَقُّ مِنَ الْاَبِ وَالْوَلَدِ وَالْاَخِ قَالَ
نَعَمْ و بسند موثق و اسانید معتبره کالصحیح از ابو بصیر منقولست که سؤال کردم از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هرگاه زنی بمیرد کیست که سزاوار تر است بنماز کردن
بر آن زن حضرت فرمودند که شوهرش احق است باو پس ابو بصیر پرسید که شوهرش
احق است از پدر و فرزند و برادرش حضرت فرمودند بلی و در روایت دیگر بلی او احق
است و غسل او را نیز میتواند داد یا در غسل نیز او احق است و در حدیث صحیح و قوی از
آنحضرت صلوات الله علیه مرویست که اگر شوهر و برادر باشند برادر احق است از شوهر
و علما حمل کرده اند بر تقیه و ممکن است که محمول باشد در صورتی که شوهر سنی باشد یا قابل
امامت در نماز نباشد و برادر باشد و در حدیث حسن کالصحیح منقولست که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نماز میکند بر جنازه او نزدیکترین مردمان بمیت یا او
امر میکند هر که را خواهد و علما گفته اند که هر او از اولی او اولی بمیراث میت است یعنی

وارث چنانکه حق سبحانه وتعالی فرموده است که اولوا الارحام بعضی اولی اند ببعضی در
میراث ومحتملست که اولویت درین نیز مراد باشد چنانکه حق سبحانه وتعالی فرموده است
که وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ یعنی مردان مؤمن وزنان مؤمنه بعضی اولی اند
ببعضی از غیر مؤمن ومؤمنه وبعد ازین نیز خواهد آمد احادیثی که ظاهرش اولویت
در دین است وعلی ای حال شکی نیست که اگر زن شیعه باشد وشوهر سنی باشد
شوهر سنی امامت نمیتواند کرد ودغدغه درین است که آیا ولایت دارد که هرکرا
خواهد از شیعیان رخصت امامت دهد یا نه اظهر آنست که ولایت ندارد کافر بر
مسلمان والله تعالی یعلم وازین حدیث ظاهر میشود که ورثه بالفعل میت اولی اند
از دیگران وشوهر اولی است از همه کس واگر پدر وپسر باشد پدر اولی است از پسر
چون ولایت دارد بر پسر اما اگر جد میت باشد وپسر میت پسر اولی است
چون در خصوص جد میراث نمیبرد وعلما فروع بسیار استنباط کرده اند مثل اگر
مردان وارث اولی اند از زنان وبعضی گفته اند مردان بمردان اولویت دارند
وزنان بزنان وبرادر پدر مادری اولی است از برادر پدری ومادری تنها اما اولویت
برادر پدری از آنجهت است که برادر پدری با برادر پدر مادری میراث نمیبرد وبرادر
مادری مقدم است چون او هم نسبت دارد ومادری یک نسبت ومثال
این ترجیحات واستنباطات کرده اند وبدون نص مشکلست این ترجیحات
والله تعالی یعلم وچون نماز میت واجب کفائیست وبر همه کس واجب است
علما حمل کرده اند اولویت را بر امامت نه مطلقا وَقَالَ أَبِي رَحِمَهُ اللهُ فِي
رِسَالَتِهِ إِلَيَّ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالصَّلَوٰةِ عَلَى الْمَيِّتِ مَنْ يُقَدِّمُهُ وَلِيُّ
الْمَيِّتِ فَإِنْ كَانَ فِي الْقَوْمِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِالصَّلَوٰةِ عَلَيْهِ إِذَا

قدمه

قَدَّمَهُ وَلِيُّ الْمَيِّتِ فَإِنْ تَقَدَّمَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُقَدِّمَهُ وَلِيُّ الْمَيِّتِ فَهُوَ غَاصِبٌ
وپدرم که رحمت الهی بر او باد در رساله که بمن نوشته است گفته است که بدان
ای پسرک من که اولی مردمان بپیش نمازی میت کسی است که ولی او را مقدم دارد
پس اگر در میان جماعت حضار شخصی از بنی هاشم باشد او سزاوارتر است بنماز کردن
بر میت بشرطی که وارث او را مقدم دارد پس اگر او امامت کند بی آنکه ولی
او را مقدم دارد غاصب خواهد بود که حق ولی میت را غصب کرده است اما تقدم
هر که ولی او را مقدم کند گذشت واما استحباب تقدیم بنی هاشم بعضی گفته اند
که مراد علی بن بابویه امام اصلست چون این عبارت که او نقل کرده است بعینها عبارت
حدیث سکونی است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است
که هرگاه حاضر شود سلطانی از سلاطین الهی پس او احق است بنماز کردن بر میت
اگر ولی میت او را مقدم دارد والا پس او غاصب است یعنی ولی که دیگری را مقدم
داشته است ومحتملست که مراد علی بن بابویه این باشد که حدیث اینمعنی دارد که سلطان
هاشمی باشد امام اصل باشد احتیاج باذن ولی نیست واطلاق غصب بر امام زمان
جایز نیست چنانکه در حدیث موثق طلحة بن زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که هرگاه امام حاضر شود وجنازه پس او احق است از همه مردمان
بنماز کردن بر میت وبعضی نقل کرده اند که حدیث مرسلی وارد شده است که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله فرموده است که قریش را مقدم دارید وبر قریش تقدم
مجوئید وبر تقدیر صحت حدیث ظاهرش امامت کبری است چنانکه آنحضرت صلوات الله
علیه وآله فرمودند که الْأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ وعلی ای حال شرط است که شرایط امامت
در او باشد واگر نه جایز نیست تقدم او باجماع وعبارت عبارت فقه رضویست

متن مه

وگفتهای علما بنابر آنست که این کتاب را ندیده بودند از جانب ابن بابویه اینها گفته‌اند
و بنابر کتاب عمل بر ظاهر عبارتست و اگر کسی گوید که اگر این کتاب از حضرت
باشد متیقن نیست جواب اینست که همه اخبار یقینی نیست مگر نادری که متواتر
باشد و شهادت صدوق بعمل اصحاب بآن موجب ظن قویست که ایشان تا
یقین بآن نداشته باشند چون توانند گفت که میان من و خدا حجتست و اگر
کسی گوید که شاید این عبارات از آن کتاب نباشد اما اتفاقا موافق شده باشد
جواب اینست که همچنین اتفاقی که اقلا در هزار جا موافق باشند هرگز نشده است و علی
ای حال جزم ایشان بصحت این اخبار بمنزله آنست که ایشان گفته باشند که ما
از معصوم شنیده‌ایم و ظاهرا همین کافی باشد خصوصا با عمل اصحاب با موافقت اخبار
دیگر با آنکه بیش از آن که بشنوند که چنین کتابی هست عمل بگفته صدوق مینمودند هرگاه
فهم شود این کتاب نور علی نور خواهد بود والله تعالی یعلم وقال الصادق صلوات الله
علیه اذا فاتتك الصلوة علی المیت حتی یدفن فلا باس بالصلوة علیه
وقد دفن ومنقولست در صحیح از عبدالله بن مسکان از مالک که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که هرگاه فوت شود از تو نماز کردن بر میت تا او را دفن
کنند پس باکی نیست که بعد از دفن بر او نماز گزارند و در حدیث صحیح از
آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که باکی نیست که نماز کنند بر میت بعد
از دفن او وکان رسول الله صلی الله علیه وآله اذا فاتته الصلوة علی
المیت صلی علی قبره ومنقولست که داب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
این بود که هرگاه فوت میشد از آنحضرت نماز بر میت آنحضرت نماز بر قبر میت
میکردند و احادیث قریب باین وارد است که نماز میتوان کرد و حدیث

نماز گذ

نماز گذشت که ظاهرش این بود که بعد از دفن نماز نمیتوان کرد و بالازم نیست و چند
حدیث دیگر وارد شده است قریب باین و در جمع بین الاخبار اقوال بسیار است
یکی آنکه تا یک شبانه روز میتوان کرد و بعد از آن نماز نمیتوان کرد و بعضی تا سه شبانه روز
گفته‌اند و بعضی گفته‌اند که تا از هم نپاشیده باشد نماز میتوان کرد و بعد از آن نمیتوان
و برین تحدیدات خبری وارد نشده و اگر وارد شده باشد بما نرسیده است
و بعضی تاویل کرده‌اند نماز را بدعا و بمضمون حدیث حسن و قوی وارد شده است
که صلوة بعد از دفن دعاست که از جهت میت میکنند و بعضی گفته‌اند که اگر نماز بر میت
نکرده باشند نماز میتوان کرد و الا فلا و بعضی گفته‌اند که هر که نماز نکرده باشد نماز میتواند
کرد اگر چه نماز بر او کرده باشند و این هر قول خالی از وجهی نیست اما حدیثی وارد نشده است
که دلالت بر وجوب نماز کند و احوط آنست که اگر نماز بر میت نکرده باشند نمازی
احتیاطا بکنند و اگر بر او نماز کرده باشند کسی که خواهد که نماز کند بهتر آنست که دعا بکند بنماز
و اگر دعای نماز میت را بخواند بهتر است و ظاهر حدیث مالک که صدوق روایت کرده
اینست که هر که نماز نکرده باشد نماز میتواند کرد اگر چه نماز بر او کرده باشند والله تعالی یعلم ٥
وسال الیسع بن عبدالله القمی اباعبدالله صلوات الله علیه عن الرجل یصلی
علی الجنازة وحده قال نعم قلت فاثنان یصلیان علیها قال نعم ولکن یقوم الآخر
خلف الآخر ولا یقوم بجنبه وسوال کرد یسع از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه از شخصی که تنها باشد نماز بر جنازه میتواند کرد حضرت فرمودند که بلی گفتم که دو
کس بر جنازه نماز میکنند حضرت فرمودند که بلی و لیکن یکی از ایشان در عقب
دیگری می ایستد اگر اقتدا باو کرده باشد و در پهلوی او نمی ایستد مثل سایر نمازها که اگر
یک کس اقتدا کند پهلوی امام می ایستد و این سوال از آنجهت کرده است که جمعی از

عامه میگویند که کمترین عدد در نماز میت پنج کس است و کمتر از پنج کس بر میت نماز جماعت
نمیتوانند کرد و چون اقل جمع است با آنکه خود با گواه از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله نقل کرده‌اند که دو کس و زیاده جماعتند و علما ذکر کرده‌اند که هر گاه یک کس در
عقب امام می ایستد پس اگر بیشتر باشند بطریق اولی در عقب امام می ایستند و در روایات
زنان نیز قرینه است چون وارد شده است که زنان در یک صف می ایستند و
همچنین برهنگان و امام در پیش ایشان نمی ایستد و این مضمون در فقه رضوی منقولست
و ظاهرا صدوق این خبر را از کتاب یسع برداشته باشد و او ثقه است هر چند
طریق خود را در فهرست بیسع ذکر نکرده است و کلینی نیز ذکر کرده است همین خبر را
و حکم بصحت آن کرده‌اند اگر چه سندش باصطلاح متاخرین جهالتی دارد با آنکه ظاهر
آنست که مستحب باشد و در مستحبات مساهله میکنند چون حدیث صحیح و حسن کالصحیح
وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که بشنود ثوابی را
بر خیری از اعمال و آنرا بجا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را میدهد و اگر چه در واقع
غلط باشد و حضرت آنرا نفرموده باشند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که باو رسد خبری که حق سبحانه و تعالی
بر عملی ثوابی مقرر ساخته است و آن عمل را بقصد آن ثواب بجا آورد حق سبحانه و تعالی
آن ثواب را باو میدهد اگر چه در واقع چنان نباشد و عامه نیز این حدیث را
نقل کرده‌اند و جمعی از اصحاب گفته‌اند که بنا برین این معنی متفق علیه باشد بین
الفریقین و جمعی نقل اجماع نیز بر این معنی کرده‌اند و محقق دوانی بحث کرده است که علما در
مستحبات عمل بحدیث ضعیف کرده‌اند و میکنند و چه فرق است میان واجب
و سنت هر دو حکم شرع‌اند و جواب داده‌اند که ما عمل بحدیث صحیح کرده‌ایم نه بضعیف

ولیکن

ولیکن آنچه ظاهر میشود از طریقه قدما آنست که ایشان عمل بحدیث ضعیف نمیکرده‌اند مطلقا و
امثال این اخبار پیش ایشان صحیح است باصطلاح ایشان والله تعالی یعلم وقال جابر
قال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا لم یحضر الرجل المیت تقدمت المرأة وسطهن
وقام النسوة عن یمینها وشمالها وهی وسطهن تکبر حتی تفرغ من الصلوة و این سند
قوی از جابر منقولست بلکه چون صدوق از کتاب جابر روایت کرده است و جابر ثقه است
حدیث صحیح است و مشایخ اجازه جهالت و ضعف ایشان در کتابهای متواتره ضرر
ندارد و لهذا صدوق و کلینی حکم بصحت حدیث جابر کرده‌اند و کتاب او از اصول اربعمائه است
که جمیع مشایخ اعتماد بر او دارند و جمعی که از جابر روایت کرده‌اند ضعف اکثر ایشان
باعتبار غلو حال ایشان است چنانکه از تتبع باقدام با آنکه مدار متقدمین بر کتب بوده است
چنانکه از کتب رجال ظاهر است و صدوق نیز در اول کتاب ذکر کرده است و جابر میگوید
که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی بمیرد در جائی که مردان نباشند
و زنان حاضر باشند یک زن که اهلیت امامت داشته باشد امامت میکند و زنان
از دست راست و دست چپ او می ایستند و امام در میان ایشان می ایستد
و تکبیر میگوید و ایشان نیز تکبیر میگویند تا از نماز فارغ شوند و از این حدیث و دیگر احادیث
این باب ظاهر میشود که اگر مردان نباشند ایشان اولی اند اما جایز است که با وجود مردان
زنان بر میت زن نماز کنند چنانکه در چند خبر وارد شده است که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه صلوات الله علیها را فرستادند با زنان مسلمانان که نماز بر
خواهر خود کردند و پیش گذشت و آنکه حضرت او را فرستادند با وجود آنکه شوهر داشت
که عثمان بود از آنجهت بود که تا ظاهر سازد حضرت که عثمان منافق است و مسلمان نیست
و حدیث زینب نیز وارد شده است که حضرت فاطمه در جنازه او حاضر شدند با زنان

مهاجر و انصار با آنکه پدر بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد و بنا
بر قول جمعی از علما که رقیه و زینب دختران خدیجه بوده اند از شوهری دیگر پس حضرت
فاطمه صلوات الله علیها وارثه و ولیه خواهند بود و بر تقدیر وراثت نیز حضرت رسول
اولی بوده اند و اولویت خود را بحضرت فاطمه ع گذاشته باشند والله تعالی یعلم وقال الحسن
بن زیاد الصیقل سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه کیف تصلی النساء
علی الجنائز اذا لم یکن معهن رجل فقال یقمن جمیعا فی صف واحد ولا تتقدمهن
امرأة قیل ففی صلوة مکتوبة ایؤم بعضهن بعضا قال نعم و در قوی کالصحیح منقولست
که حسن بن زیاد صیقل گفت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند
که چگونه نماز میکنند زنان بر جنازه هرگاه مردی با ایشان نباشد حضرت فرمودند که همه
در یک صف می ایستند و زنی پیش نمی رود و شخصی مردان عرض نمودند که در نمازهای واجب
دیگر زنان پیشنمازی میتوانند کرد حضرت فرمودند که بلی و احادیث صحیحه نیز درین
باب وارد شده است و در نماز جماعت خواهد آمد ان شاء الله تعالی وقال رسول الله
صلی الله علیه و آله صلوا علی المرجوم من امتی و علی القاتل نفسه من امتی ولا
تدعوا احدا من امتی بغیر صلوة و بسند قوی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وارد
که فرمودند که نماز کنید بر کسانی که ایشان را سنگسار کرده باشند از امت من و بر
کسی که خود را کشته باشد از امت من و مگذارید احدی از امت مرا بی نماز و در
حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که
نماز کن بر هر که بمیرد از اهل قبله و حساب او را با خدا گذار و قریب باین از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند سنیان و مع هذا جمعی کثیر از
عامه میگویند که نماز نمیتوان کرد بر کسی که در حد کشته شده باشد یا کسی که خود را

کشته باشد وسأل هشام بن سالم اباعبد الله صلوات الله علیه عن شارب الخمر
والزانی والسارق یصلی علیهم اذا ماتوا فقال نعم و بسند صحیح از هشام منقولست
که سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شارب الخمر و زناکاره و دزد اگر
بمیرند نماز بر ایشان میتوان کرد یا نمیباید کرد حضرت فرمودند که بلی و خلافی نیست در آنکه
هر که از اهل اجابت باشد یعنی اثنی عشری باشد نماز بر او واجب است اگر چه فاسق
باشد و کبایر کرده باشد و خلافی نیست در آنکه بر کسی که از غیر ملت اسلام باشد یا بحسب ظاهر
از مسلمانان باشد و در واقع کافر باشد یا انکار کرده باشد ضروری از ضروریات دین را
مثل خارجی که بر امام زمان خروج کرده باشد یا مذهب خوارج داشته باشد و غلاة که جمعی
ائمه هدی را یا یکی از ایشان را صلوات الله علیهم خدا دانند و همچنین مرتد و مجسمه بجسم کثیف
نماز نمیتوان کرد و خلافی که هست در غیر اینهاست از فرق باطله و حق آنست که نماز بر ایشان
واجب نیست چون بحسب واقع کافرند و جایز است نماز کردن و لعنت کردن در
تکبیر چهارم چنانکه خواهد آمد و احادیث بسیار وارد شده است که شارب الخمر را بجنازه
او حاضر مشوید و بسیاری از اصحاب کبایر را نیز وارد شده است که نماز بر ایشان مکنید
چنانکه خواهد آمد حتی اگر شخصی دو دینار قرض گذاشته بود حضرت بر او نماز نکردند تا شخصی ضامن
آن شد حضرت نماز کردند همه محمولست بر مبالغه و آنکه بنا بر فسوق ایشان مبالغه
بسیار واقع شده است در نماز بر ایشان آن مبالغه که در صلحا واقع شده است و
فی الحقیقه از جهة این مبالغات واقع شده است تا عبرت دیگران شود و اما اگر کسی نباشد
که بر ایشان نماز کند البته نماز واجبست کردن بر ایشان بر همه کس که خبر دار شده باشند و
اگر همه نماز نکنند همه مواخذ خواهند بود باجماع علما وقال عمار بن موسی الساباطی قلت لابی
عبد الله صلوات الله علیه ما تقول فی قوم کانوا فی سفر لهم یمشون علی ساحل

الْبَحْرِ فَإِذَا هُمْ بِرَجُلٍ مَيِّتٍ عُرْيَانٍ قَدْ لَفَظَهُ الْبَحْرُ وَهُمْ عُرَاةٌ لَيْسَ مَعَهُمْ إِلَّا إِزَارٌ فَكَيْفَ
يُصَلُّونَ عَلَيْهِ وَهُوَ عُرْيَانٌ وَلَيْسَ مَعَهُمْ فَضْلُ ثَوْبٍ يُكَفِّنُونَهُ بِهِ قَالَ يُحْفَرُ لَهُ وَيُوضَعُ
فِي لَحْدِهِ وَيُوضَعُ اللَّبِنُ عَلَى عَوْرَتِهِ لِيَسْتُرَ عَوْرَتَهُ بِاللَّبِنِ وَبِالْحَجَرِ ثُمَّ يُصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ
يُدْفَنُ و به سند موثق از عمار منقولست که عرض نمودم بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که چه میگوئید در قومی که در سفری باشند و در کافی فی سفر لهم و این عبارت بهتر است
که در کنار دریا میرفتند که ناگاه دیدند که مرده برهنه را دریا بکنار انداخته بود و ایشان نیز
برهنه باشند و بغیر از لنگی که ساتر عورت ایشان باشد جامه نداشته باشند پس چگونه
بر او ایشان نماز گذارند و حال آنکه میت برهنه است و ایشان جامه زیادتی ندارند که میت
را با آن جامه کفن کنند و در کافی بجای کاف فا و لام است یعنی بچه نحو او را با آن جامه حضرت
فرمودند که قبری از جهة او میکنند و میت را در لحد میگذارند و خشتی بر عورت او میگذارند
تا عورت او پوشیده شود بخشت و سنگ و در بعضی از نسخ فیستر عورته است
و معنی این نزدیک است بآن یعنی پس عورت او را بسنگ و خشت میپوشانند و نماز
بر او میکنند و بعد از آن دفن میکنند بآنکه خاک بر رو میریزند تا قبر پر شود و مراد آنکه خلافی نیست
که غسل میت مقدم است بر کفن و کفن مقدم است بر نماز و نماز مقدم است بر دفن و
غسل میت بمنزله ازاله نجاست است که مصلی میکند از جهة نماز خود و کفن بمنزله ساتر عورت
و همچنانکه نماز گذارنده در حالت اختیار نمازش صحیح نیست تا ازاله نجاست کند و ستر
عورت نکند میت نیز نماز بر او صحیح نیست تا او را غسل ندهند و کفن نکنند و چون ساتر
ندارد و ستر مهما امکن واجب است اگرچه بخشت باشد و چون ساتر میت میباید که
جمیع بدنش را بپوشانند که اگر در وقت نماز روی میت باز باشد مثلا نماز صحیح نیست
علی الظاهر پس فرمودند که او را در قبر گذارند و عورت که اهم است بخشت و سنگ

پوشانند

پوشانند و باقی بدن بقبر پوشیده میشود تا نماز صحیح باشد و چون واجبست که دفن بعد از
نماز باشد اول نماز میکنند و بعد از آن خاک بر رو میکنند و این مضمون از حضرت امام رضا
صلوات الله علیه منقولست و بعد از آن از حضرت پرسیدند که بعد از دفن نماز بر او
میتوان کرد حضرت فرمودند که نه اگر جایز میبود هرآینه نماز جایز باشد از جهة حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله در همه وقتی پس نماز نمیتوان کرد بر مدفون و نیز بر عریان
و تتمه حدیث ساباطی نیز قریب باین است و چون تحقیق این مطلوب شد ظاهر میشود که
بحثها و تقییدها که کرده اند بی وجه است والله تعالی یعلم وَرَوَى إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ عَنِ
الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا إِنَّ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَجَدَ
قِطَعاً مِنْ مَيِّتٍ فَجُمِعَتْ ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهَا ثُمَّ دُفِنَتْ و به سند موثق کالصحیح از حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسیدند
در اثنای سفر بپارهای چند از آدم پس حضرت فرمودند که همه را جمع کردند و بر آن نماز
کردند و بعد از آن دفن کردند و محمولست بر آنکه همه بدن بوده باشد و اگرچه محض
استخوان باشد یا در آن پارها سینه بوده باشد چنانکه گذشت و خواهد آمد و غسل و
کفن را ذکر نکرده اند زیرا که نماز لازم دارد همه را چنانکه گذشت الحال وَرَوَى
الْفُضَيْلُ بْنُ عُثْمَانَ الْأَعْوَرُ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا فِي الرَّجُلِ
يُقْتَلُ فَيُوجَدُ رَأْسُهُ فِي قَبِيلَةٍ وَوَسَطُهُ وَصَدْرُهُ وَيَدَاهُ فِي قَبِيلَةٍ وَالْبَاقِي
مِنْهُ فِي قَبِيلَةٍ فَقَالَ دِيَتُهُ عَلَى مَنْ وُجِدَ فِي قَبِيلَتِهِ صَدْرُهُ وَيَدَاهُ وَالصَّلَاةُ
عَلَيْهِ و روایت کرده است فضل و فضیلش نیز میگویند و اعور یعنی یک چشم
در صحیح از حضرتین صلوات الله علیهما در شخصی که کشته شود و سر او را در قبیله بیابند
و میان او و سینه او و دستهای او را در قبیله دیگر بیابند و باقی او را در قبیله دیگر

بیابند حضرت فرمودند که دیت خونبهای او بران جماعتی است که سینه و دستهای
او را نزد قبیله ایشان یافته اند و نماز نیز بر سینه و دستهاست اما دیت
خواهد آمد که اگر لوث که قرینه است بهم رسد مدعیان خون بآن قرینه پنجاه سوگند
میخورند و دیت میگیرند و اما نماز بر سینه است و دستها را مدخلی نیست در
نماز ولیکن چون واقعه چنین بود و سایل واقعه را گفت حضرت بنابر گفته او فرمود
چون در روایت صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت
سوال کردند از شخصی که او را شیر بخورد یا درنده دیگر یا بمیرد و مرغان گوشت او را
بخورند و استخوان بی گوشت بماند چه باید کرد حضرت فرمودند که او را غسل میدهند
و کفن میکنند و نماز برو میکنند و او را دفن میکنند و اگر میتی را دو نصف کرده باشند
بران نصفی نماز میکنند که دل میت دران نصف است و آن سینه است که محل قلبست
و بهمین عنوان منقولست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما
و جزو اول صحیحه علی بن جعفر گذشت و جزو ثانی مجهولست که مذکور شد و درین حدیث
و کلینی در قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که هرگاه شخصی را دو نیم کرده باشند نماز بران نصفی میکنند که دل در آنجاست و این در صورتی
است که یک نیمه دیگر حاضر نباشد که اگر باشد بر همه نماز میکنند و ازین روایات
ظاهر میشود که بر نصفی که دران نصف دل باشد نماز باید کرد یا سینه و دستها که دلالت
میکنند بر آنکه سینه حکم میت دارد در جمیع احکام و همچنین جمعی کثیر از علما گفته اند که اگر
دل فقط باشد حکم میت دارد و در جمیع احکام چون حضرت مناط احکام را بر دل
گذاشته است و این ظهوری ندارد که باید دل باشد بلکه محتملست که مراد این باشد که
موضعی که دران دل میباشد تا موافق حدیث فضل باشد و بر تقدیری که صریح باشد

ظاهرش آنست که سینه با دل این حکم دارد نه دل فقط و مثال این دلالات مناسب
بطریقه شیعه ندارد بلکه طریقه سنیانست و اگر جمعی از علمای ما مثل علامه این نحو استدلالات
میکنند مطلوب ایشان رد بر عامه است الزاما نه اعتقادا زیرا که همگی در کتب اصولیه
و استدلالیه نفی این استنباطات کرده اند بدلایل شتی و جمعی متابعت ایشان
کرده اند و جمعی بحث بر ایشان کرده اند و هر دو طایفه غافلند از طریقه مطلوبه ایشان
فتامل وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اِذَا وُجِدَ الرَّجُلُ قَتِيلاً فَاِنْ وُجِدَ
لَهُ عُضْوٌ مِنْ اَعْضَائِهِ تَامّاً صُلِّيَ عَلَى ذَلِكَ الْعُضْوِ وَدُفِنَ وَاِنْ لَمْ يُوجَدْ لَهُ
عُضْوٌ تَامٌّ لَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِ وَدُفِنَ و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست
که هرگاه شخصی را کشته بیابند پس اگر عضوی از اعضای او تمام باشد بران عضو نماز
میکنند و دفن میکنند و اگر عضوی تمام نباشد نماز نمیکنند برو و آنرا دفن میکنند
و این حدیث را جمعی تاویل کرده اند بآنکه عضو تام سینه و دل است که محل علوم و اعتقاداتست
جمعا بین الاخبار و بعضی حمل بر استحباب کرده اند و این اظهر است و احوط آنست که اگر
سر یا دست یا پا و امثال این از اعضایی که استخوان داشته باشد بیابند غسل بدهند و
کفن کنند و نماز کنند و دفن کنند بقصد احتیاط که اگر واجب یا سنت باشد
فبها و الا لغوی باشد والله تعالی یعلم وَاِذَا وُسِّطَ الرَّجُلُ بِنِصْفَيْنِ صُلِّيَ عَلَى النِّصْفِ
الَّذِي فِيهِ الْقَلْبُ و در حدیث صحیح خالد قلانسی و در حدیث صحیح علی بن جعفر و غیر آن
از ائمه معصومین حضرات باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم منقولست که هرگاه شخصی را
دو نیم کرده باشند نماز میکنند بران نصفی که دران دل باشد و حکمش مذکور شد سابقا
وَاِنْ لَمْ يُوجَدْ مِنْهُ اِلَّا الرَّاْسُ لَمْ يُصَلَّ عَلَيْهِ و اگر یافت نشود مگر سر میت نماز
بران نمیکنند کلینی در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که حضرت

امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کشته میت شود و بغیر از گوشت نباشد و استخوان
نداشته باشد بر و نماز نمیکنند و اگر استخوان یا گوشت باشد بر ان نماز میکنند و علما
حمل کرده اند بر همه استخوانها باشد چنانکه ظاهر صحیحهٔ علی بن جعفر و صحیحهٔ خالد است یا استخوان
سینه فقط باشد چون سینه حکم کل دارد و کلینی بعد ازین حدیث ذکر کرده است
که قال و روی وظاهر کلام زنطی باشد که این حدیث را از و روایت کرده است
از جمیل از محمد بن مسلم و محتملست که از کلام جمیل باشد و علی ای حال خوبست و ترجمه اش
اینست که گفت روایتی وارد شده است که نماز بر میت نمیباید کرد هر گاه از بدن
جدا شده باشد یعنی واجب نیست اگر حدیث سابق را بحال خود گذاریم و اگر آن حدیث را
تاویل کنیم که عضو تمام سینه و دلست این حدیث را بحال خود میباید گذاشتن
والله تعالی یعلم و موید این خبرست حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
که فرمودند که نماز نمیباید کرد بر عضوی از اعضا به تنهائی مثل پا و سر و دست و اگر بدن تنها باشد
نماز میباید کرد هر چند بر و دست و پا نداشته باشد و ازین حدیث ظاهر میشود که دست
دخل ندارد وَرَوَى زُرَارَةُ وَعُبَيْدُ اللهِ بْنُ عَلِيٍّ الْحَلَبِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّلوٰةِ عَلَى الصَّبِيِّ مَتَى يُصَلَّى عَلَيْهِ فَقَالَ إِذَا عَقَلَ الصَّلوٰةَ
قُلْتُ مَتَى تَجِبُ الصَّلوٰةُ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا كَانَ ابْنَ سِتِّ سِنِينَ وَالصِّيَامُ إِذَا
أَطَاقَهُ و باسانید صحیحه از زراره و عبید الله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که از آنحضرت پرسیدند از نماز بر طفل که چه وقت نماز بر و میکنند حضرت فرمودند
که هر گاه نماز را بفهمد و تمیز داشته باشد که واجب و سنت و شرط و رکن را از یکدیگر فرق
تواند کرد یا وقت بنوعی که گفتیم که کی نماز بر و واجب میشود یعنی لازم است که او را نماز
بدارند حضرت فرمودند که هر گاه شش ساله باشد و او را بروزه میباید داشت هر وقت

که طا

که طاقت داشته باشد و اگر جزو ثانی حدیث را بیان جزو حدیث اول میدانند که بیان
عقل الصلوٰة باشد که اگر شش ساله نفهمد نماز را چگونه بر و واجب باشد و لیکن اجماع است
که واجب یعنی ضرور نیست بلکه با وجوب بر ولی که در شش سالگی او را بنماز بدارد و قولی بوجوب
این نیز دیده ام و یا یعنی سنت موکد است بر ولی که او را امر کنند بنماز تا عادت
کند بآن و لیکن چون در حدیث صحیح زراره واقع شده است تفسیر عقل الصلوٰة را
بشش سالگی البته لازم است که واجب را حمل بر لازم و مستحب موکد کنیم و چون طاقت اطفال
در روزه گرفتن بحسب مزاجها و هواها مختلف میباشد حضرت بنای آنرا بر طاقت
ایشان گذاشت یعنی بمقداری که بر ایشان مشکل نباشد بسیار و محتملست که طفل را نیز
ثوابی باشد چنانکه ولی را هست و ظاهر این حدیث نیز دلالت میکند بر ان و در محل
خود خواهد آمد و آنکه مشهور است که ایشان اهلیت خطاب ندارند پس تکلیف معقول
و ثواب بر تکلیف است محل است اگر کسی قایل باستحقاق شود و لیکن ممکنست که
حق سبحانه و تعالی از روی تفضل کرامت فرماید با آنکه اگر تمیز داشته باشد باستحقاق نیز
ممکن است والله تعالی یعلم وَمَنْ حَضَرَ مَعَ قَوْمٍ يُصَلُّونَ عَلَى طِفْلٍ فَلْيَقُلِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ
لِأَبَوَيْهِ وَلَنَا فَرَطاً و کسی که حاضر شود با جمعی که نماز بر طفلی کنند پس باید که بگوید که خداوندا
این طفل را از جهت ما فرط گردان یعنی پیش رو ما باشد که از جهت ما ثوابی مهیا کند چون فوت این طفل
و صبر بر ان موجب ثواب عظیم است یا موجب اجر جزیل است اگر صبر کنند و آنچه مصطلح
علماست آنست که هر فعلی که بنده باختیار خود کند از جهت فرموده الهی سبب ثواب است و
آن نفعیست که دایم باشد و مقارن تعظیم و اجلال باشد و چون صبر فعل اینکس است سبب
آن ثواب عجایب حاصل میشود و چون فوت طفل بی اختیار است موجب اجر است
و لیکن بعد ازین می آید که حق سبحانه و تعالی در مردن فرزند بهشت میدهد خواه صبر کنند

و خواه بکنند و این از تفضل آمیت و موافق اصطلاح علماست در کتاب عتیق حدیثی می آید که
دلالت برین تفصیل میکند و در حدیث موثق از زید بن علی از آبای او از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیهم منقولست در نماز بر طفل که میگویند اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ لِأَبَوَيْهِ وَلَنَا سَلَفاً
وَفَرَطاً وَأَجْراً و شیخ مفید ذکر کرده است که اگر نماز بر طفل کنند بعد از تکبیر چهارم این دعا
بخوانند اللَّهُمَّ هَذَا الطِّفْلُ كَمَا خَلَقْتَهُ قَادِراً وَقَبَضْتَهُ طَاهِراً فَاجْعَلْهُ لِأَبَوَيْهِ نُوراً وَارْزُقْنَا
أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُ یعنی خداوندا چنانکه این طفل را بقدرت کامله خود آفریدی
و او را اگر فتی پاک و پاکیزه که مرتکب معصیت نشده بود پس بگردان او را از جهة پدر
و مادرش نوری در دنیا بزیادتی ایمان و کمالات و در تاریکی قبر و قیامت بسبب
روشنائی ایشان باشد و ما را از ثواب او بهره مند گردان و ما را و فتنه دنیا مکردان
بعد از دیدن مرگ که او یا چنان مکن که معصیتی کنیم و این عبارت هم خوبست
و از عبارت صدوق ظاهر میشود که عقیده او داشته که نماز کردن بر اطفال زیرا که گفته است که اگر
حاضر شوی یعنی نماز مکن و این دعا را تقیة بخوان و محتملست که مرادش مراد شیخ مفید باشد
و لیکن عبارت مصنف همه رضویست و در انجا چنین است که بدانکه بر طفل نماز نمیتوان
کردن تا نماز را نیت کند پس اگر حاضر شوی با قومی که بر طفل نماز کذارند پس بگو که اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ
لِأَبَوَيْهِ وَلَنَا ذُخْراً وَمَزِيداً وَفَرَطاً وَأَجْراً و این عبارت صریح است که نماز بر طفل نیست
و دعا را با آن جماعت میخوانند و صورت نماز را بجا می آورد چنانکه ظاهر کلام مفید و بت
و خواهد آمد اخبار درین باب و الله تعالی یعلم وَصَلَّى أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
عَلَى ابْنٍ لَهُ صَبِيٍّ صَغِيرٍ لَهُ ثَلَاثُ سِنِينَ ثُمَّ قَالَ لَوْلَا أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ
إِنَّ بَنِي هَاشِمٍ لَا يُصَلُّونَ عَلَى الصِّغَارِ مِنْ أَوْلَادِهِمْ مَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ و حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه نماز گزاردند بر فرزند صغیری از آنحضرت که او را سال بود .

و بعد ازان فرمودند که اگر نه این بود که مردمان تشنیع میکردند که بنی هاشم نماز بر اولاد خود
خود نمیکنند من نماز نمیکردم بر او و این ملاحظه یا از آنجهت که شهرت کند که ایشان اولاد
صغار خود را مسلمان نمیدانند یا شهرت کند که مخالفت مذهب عامه میکنند و بنی امیه
بایشان ضرر رسانند چون عامه نماز میکنند بر مطلق اطفال خود و آنچه صدوق ذکر کرده
است مضمون چند حدیث است از آنجمله بسند صحیح از زراره منقولست که پسری از حضرت امام
محمد باقر فوت شد پس چون خبر فوت او را بآنحضرت دادند حضرت فرمودند تا او را
غسل دادند و کفن کردند و حضرت با او متوجه شدند بمقبره و نماز بر او کردند و سجاده حضرت را
انداختند و حضرت بر بالای سجاده ایستادند از جهة نماز و دیگر بر قبر او ایستادند تا از
دفن او فارغ شدند پس حضرت برگشتند و من در خدمت حضرت برگشتم
و با آن حضرت می آمدم رو بمن کردند و گفتند بر مثل این طفل نماز نیست و آن طفل سه ساله
بود و فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرمودند که امثال این طفل را
دفن کنند و نماز نمیکردند و لیکن چون سنیان میکنند من تقیه کردم و نماز گزاردم بعد ازان
پرسیدم که پس چه وقت بر او واجب میشود حضرت فرمودند که هرگاه نماز را بفهمد
و شش ساله شود و پس پرسیدم که حال اطفال چگونه است در ان نشأه حضرت فرمودند
که حق سبحانه و تعالی اعلم است بآنکه ایشان چه خواهند کرد و تحقیق این سخن خواهد آمد
و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرزندی
داشتند حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و نامش عبد الله بود و تازه از شیر باز
شده بود و براه افتاده بود و حضرت را غلامی داشت که زینت آن طفل میکرد من
بطفل گفتم که این کیست که در پهلوی تست طفل گفت که آزاد کرده حضرت است آن
غلام از روی خوش طبعی گفت من آزاد کرده تو نیستم آن طفل گفت که از برای

در جنات

نوبد است که مولای من بنشینی آن ملعون خنجری بر شکم آن طفل زد بنحوی که او شهید
شد و آن طفل را در تابوتی گذاشتند که از لیف خرما بافته بودند و بجانب قبرستان
بقیع بردند پس حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بیرون آمدند و جبه خز زردی پوشیده
بودند و عمامه خز زردی و ردای خز زردی و تکیه بر من کرده بودند چون حضرت فربه بودند
و دشوار بود ایشان را که بی تکیه بر کسی بجایی روند و مردمان می آمدند و تسلیتی میدادند بر
فرزند زاده آنحضرت چنانکه در کافی هست که ابن ابنه است و در تهذیب انواده است یعنی
تسلیتی میدادند و میگفتند که این ملعون غلام چه کاری کرد که چنین طفلی را شهید کرد پس
چون حضرت ببقیع رسیدند پیش ایستادند و چهار تکبیر بران طفل گفتند تقیه و فرمودند که
او را دفن کردند پس حضرت دست مرا گرفتند و بگوشه بردند و فرمودند که در زمان حضرت
سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و اولادهما مقرر نبود که نماز بر اطفال کنند
و حضرت امیر المؤمنین میفرمودند که اطفال را مخفی کنند و نماز بر ایشان نکنند و غرض
از مخفی ساختن آنکه مبادا حمل کرده باشند و حکمت که بواسطه نماز کردن مخفی دفن میکرده باشند
چون ابو بکر و عمر بدعت نماز را گذاشته بودند و حضرت ممنوع بوده است که اظهار
مخالفت آن سگها کنند چون مخالفان اتباع ایشان با حضرت میبودند همیشه لهذا آن
حضرت فرمودند که من از جهت نماز برین طفل کردم که اهل مدینه نگویند که ایشان
نماز بر اطفال خود نمیکنند و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از علی بن عبد الله که گفت
شنیدم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که فرمودند که چون ابراهیم فرزند
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند دران روز سه سنت جاری شد
یکی آنکه دران روز آفتاب گرفت پس مردمان میگفتند که بواسطه مردن ابراهیم شد
که آفتاب گرفت پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر منبر رفتند و حمد و ثنای

الهی بجا آوردند و فرمودند که ای گروه مردمان بدانید که آفتاب و ماه دو آیتند از آیات
الهی که دلالت بر وجود و وحدت و علم و اراده و قدرت الهی میکنند و بامر الهی جاری و
مسخرند و اطاعت فرمان او میکنند و منکسف نمیشوند از جهت مردن کسی و نه از جهت زندگی
کسی پس چون چنین بهم رسد یا یکی از ایشان بگیرد نماز کنید پس حضرت از منبر فرود
آمدند و نماز کسوف را با مردمان گذاردند پس چون سلام دادند فرمودند که یا علی برخیز
و کار سازی ابراهیم بکن پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخاستند و
ابراهیم را غسل دادند و حنوط کردند و کفن کردند و بیرون بردند ابراهیم را و حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز رفتند تا او را بقبر رسانیدند پس صحابه گفتند که حضرت
فراموش کردند که نماز بر او گذارند بسبب جزعی که حضرت را دست داده بود
پس حضرت برخاستند و فرمودند که ایها الناس جبرئیل آمده است و گفته که شما را
بمن گفت که شما گمان برده اید بمن که فراموش کرده ام نماز بر فرزندم را بسبب جزع چنین
است که شما گمان کرده اید و لیکن خداوند لطیف خبیر بر شما پنج نماز واجب گردانیده است
و بعد و هر نمازی یک تکبیر از جهت مردمان شما مقرر ساخته است و مرا امر کرده است که نماز نکنم
مگر بر کسی که نماز کرده باشد پس حضرت فرمودند که یا علی بقبر درآی و فرزندم را در لحد
بخوابان پس حضرت رفتند و ابراهیم را در لحد جا دادند پس دیگر بار صحابه گفتند که
چون حضرت بقبر رفتند جایز نیست که کسی در قبر فرزند خود رود پس حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه فرمودند که ایها الناس بر شما حرام نیست که در قبر فرزندان درآیید و لیکن
از آن میترسم که چون روی فرزند خود را در قبر بگشاید شیطان دست یابد و جزعی
بکنید که اجر شما ضایع گردد پس برگشتند از بقیع و بسند قوی از هشام منقولست
که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که سنیان بر ما اعتراض میکنند

دارند و میگویند که شما میگوئید که نماز بر طفل نمیتوان کرد چون نماز نکرده است پس سخن شما بعینه
که نماز بر کسی میباید کرد که نماز کرده باشد ما میگوئیم که بلی پس میگویند که اگر یهودی
یا نصرانی مسلمان شود و همان ساعت بمیرد پس بر شما لازم می آید که نماز برو نباید کرد
و حال آنکه شما قایلید که نماز برو میباید کرد چه جواب بگوئیم حضرت فرمودند که بگوئید
که اگر این شخص که مسلمان شده است افترا بندد بر کسی او را چه میباید کرد
البته خواهند گفت که حد برو واجبست پس چون این جواب بگویند که این طفلی که نماز
نکرده است اگر افترا بندد بر کسی آیا حد برو واجبست خواهند گفت که نه پس خواهید
گفت که نماز بر کسی میباید کرد که نماز و حد برو واجب باشد و نماز نمیباید کرد بر کسی
که نماز و حد هر دو برو واجب نباشد بدانکه ظاهر این خبر آنست که حضرت میخواهند بیان
فرمایند که عبارتی که وارد است که نماز بر کسی میباید کرد که نماز کرده باشد اینست که اهل
تکلیف نماز باشد خواه نماز کرده باشد یا نکرده باشد و چون معنی دقیق بود حضرت
حد و را ذکر کردند که او بفهمد و این حدیث دلالت میکند بر آنکه پیش از بلوغ نماز
واجب نباشد و از شش سال تا بلوغ سنت باشد و این حدیث با احادیث
سابقه دلالت میکند که پیش از شش سال بدعت باشد پس اخباری که وارد شده
است در آنکه اگر متولد شود حیا نماز برو هست محمول خواهد بود بر تقیه و اکثر علما حمل کرده
اند این اخبار را بر نفی وجوب و بنا بر مذهب مشهور تا شش سال سنت است و بعد از
شش سال واجب و گویا این احادیث را ندیده بوده اند و چون چنین اشتباهی
شده است لازم بود نقل این اخبار و اخباری دیگر که دلالت بر مطلوب میکند
مثل صحیحه علی بن جعفر که گفت سوال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله
علیه که آیا نماز بر میت طفل میتوان کرد اگر پنج سال داشته باشد حضرت فرمودند که

هرگاه نماز را بفهمد نماز برو میتوان کرد و در حدیث صحیح زراره گذشت که همین نماز در شش
سالگی است و در موثق از عمار وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه سوال کردند از طفلی که قلم برو جاری نشده باشد آیا نماز برو میتوان کرد حضرت
فرمودند که نماز بر مرد و زن وقتی واجبست که قلم بر ایشان جاری شود و ظاهر وقت
بلوغ است و در حدیث صحیح از علی بن یقطین وارد شده است که گفت سوال کردم
از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که طفل چند ساله که شود نماز برو میتوان کرد
حضرت فرمودند که در هر حالی نماز هست مگر آنکه ناتمام متولد شود یعنی مرده چنانکه در
حدیث صحیح از عبدالله بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند که نماز نمیباید کرد بر طفلی که مرده از مادر متولد شده باشد و صدا از او ظاهر
نشود که دلالت بر حیات او کند و او را میراث نمیدهند نه از دیت پدر و نه از
غیر آن و اگر فریاد کند نماز برو بگذار و او را میراث بده و بهمین مضمونست حدیث
سکونی و در حدیث دیگر منقولست از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما موافق
حدیث ابن یقطین و همه محمولست بر تقیه یا اتقا که غرض حضرت این باشد که نماز بر طفل
بکنند مبادا که ضرری بایشان رسد چنانکه حضرت کردند و در حدیث کالصحیح از قدامة
بن زائده که مجهول الحال است منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه شنیدم که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز بر ابراهیم فرزند خود
کردند و پنج تکبیر بر او گفت و این حدیث غریبست و ممکنست بر تقدیر صحت که تقیه
فرموده باشند بعنوان استفهام انکاری یعنی شما سنیان چنین میگوئید و غلط
است و این نحو از تقیه بسیار است که خواهد آمد و ظاهرا اتقا بیشتر واقع شده
باشد احادیث از تقیه چون حضرات ائمه معصومین علم بحیات و ممات و وقت

آن داشتند و احتیاج بتقیه داشتند چنانکه راوی بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله
علیه عرض میکند که شما اظهار امامت علانیه میکنید و از شمشیر هرون الرشید علیه اللعنة
والعذاب الشدید خون میچکد حضرت میفرمایند که خاطر جمع دار که از هرون بمن
ضرری نمیرسد و اگر از هرون بمن ضرر رسد امام نیستم همچنانکه حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله را از ابوجهل میترسانیدند که در مقام قتل تست یا رسول الله حضرت
میفرمودند که اگر ابوجهل مرا بکشد من پیغمبر نیستم و کسی که خواهد تفصیل این معنی را نظر
کند بعیون اخبار الرضا صلوات الله علیه که حضرت تقیه نفرمودند در بسیاری از جاها
و اگر تقیه بر ایشان واجب میبود ترک آن نمیکردند و احادیث از طرق عامه و
خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه قاتل خود را میدانستند
و ساعت شهادت خود را میدانستند و فرزندان حضرت مبالغه میکردند در آنکه
حضرت در آن صبح در خانه نماز گزارند و حضرت قبول نفرمودند و چون بعضی از اخبار را
بیان میکنیم باقی را اگر خواهید رسید در محال خود خواهید دانست انشاء الله تعالی وَ سُئِلَ
مَتیٰ تَجِبُ الصَّلوٰةُ عَلَیْهِ فَقَالَ اِذَا عَقَلَ الصَّلوٰةَ وَ کَانَ ابْنَ سِتِّ سِنِیْنَ ٥
و در حدیث صحیح از زراره منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سوال کرد
که چه وقت نماز بر طفل واجب میشود حضرت فرمودند که هرگاه نماز را بفهمد و شش سالش
تمام شود و چون غالباً اوقات در شش سالگی میتوان فهمانید که خداوندی دارد
او فرموده است که نماز بکنند تا به بهشت روند و اگر نکنند بجهنم میروند و بهشت چنین جایی است
والحمد لله رب العالمین که بنده در چهار سالگی همه اینها را میدانستم و نماز شب میکردم
در مسجد صفا و نماز صبح را بجماعت میکردم و اطفال را نصیحت میکردم بآیه و حدیث بتعلیم
پدرم رحمه الله تعالی و غرض آنست که حق سبحانه و تعالی مرتبه مرتبه عقل اطفال را زیاده میکند

و درسن

و درسن شش غالباً قابل تعلم هستند و لیکن پدرهای بیسعادت خود تحصیل کرده اند
آنچه را میباید و تحصیل چیزی چند کرده اند که نمیباید آنها را بیاد اطفال خود میدهند و حجت
الهی بر خلایق تمام است و تقصیر از ایشانست و صدوق ذکر کرده است برداشتن
دستها را از در تکبیرات خمس بر میت جمعی از علما بر آنند که در تکبیر اول دست بر
میدارند و بس و اکثر علما بر آنند که در هر تکبیری سنت است دست برداشتن تا
برابر گوش که سر انگشت محاذی گوش باشد و کف دست وقتی که بالا رود رو بقبله
باشد و در حدیث صحیح وارد شده است از عبد الرحمن عرزمی که گفت من نماز بمیت کردم
در پشت سر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و دیدم که حضرت پنج تکبیر
گفتند در هر تکبیری دستها را برداشتند و همین مضمون در حدیث قوی از محمد بن عبد الله
بن خالد منقولست و در حدیث کالصحیح از یونس منقولست که گفت از حضرت ابی الحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما سوال کردم و گفتم فدای تو گردم بدرستی که سنیان
در تکبیر اول نماز میت دست بر میدارند و بعد از آن دست بر نمیدارند آیا من هم
سنیان یکمرتبه دست بر دارم یا در هر تکبیری دست بر دارم حضرت فرمودند که
بکن که ضرر بتو نمیرسد بتوجه ما و اظهار شعار ایمان نیز کرده خواهی بود و از اینجا نیز ظاهر میشود
که در اخباری که یکمرتبه واقع شده است از جهة تقیه است که مبادا ضرر بایشان رسد با
آنکه راوی حدیث یکمرتبه غیاث بن ابراهیم است و او سنی است و ظاهرا اسمعیل بن اسحق
نیز چنین باشد چنانکه در روایت فعل حضرت امیر المؤمنین را کرده اند که حضرت صلوات الله
علیه در تکبیر اول دست بر میداشت و بس پس ممکنست بر تقدیر وقوع که حضرت
تقیه فرموده باشند چون بیشتر آن سگان این بدعت را گذاشته بودند و حضرت
از اکثر اصحابش خایف بوده باشد چنانکه خواهد آمد که حضرت امیر المؤمنین اراده فرمودند

که بدعت عمر را در نماز تراویح که در جمیع صحاح ایشان هست که عمر گذاشته است برطرف کند
و حضرت امام حسن عسکری را فرستاد که بدعت ترک کنید همگی فریاد برآوردند
که واعمراه حضرت فرمودند که هر چه خواهند بکنند و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیه فرمودند در خطبهٔ طویله که اگر من بدعتهایی را که گذاشته اند برطرف کنم هر آینه همه از
من متفرق خواهند شد مگر قلیلی که مرا شناخته اند و فضیلت مرا از کتاب خدا و سنت
و یکی از آنها تکبیر میت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پنج تکبیر بر
مؤمن مقرر ساخته و بر منافق چهار و ایشان بواسطهٔ نفاقی که داشتند چهار را اصل
میکنند در مؤمن و منافق اگرچه یک علامت نفاق چهار تکبیر است و در حسنهٔ زرارة
و محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال الصلوة علی المستضعف
والذی لا یعرف مذهبه یصلی علی النبی صلی الله علیه و آله و یدعو للمؤمنین
والمؤمنات و یقال اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم
و یقال فی الصلوة علی من لا یعرف مذهبه اللهم ان هذه النفس انت
احییتها وانت امتها اللهم ولها ما تولت واحشرها مع من احبت
و بسند صحیح از زراره و کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه فرمودند که نماز بر مستضعف و بر کسی که مذهب او را ندانند صلوات بر نبی
و آل او صلی الله علیه و آله و دعا بکنند از برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه و بعد از آن
میگویند در نماز مستضعف بار خدایا که خداوندا بیامرز کسانی را که توبه کرده باشند از مذهب
و بدیها و متابعت کرده باشند راه ترا که آن مذهب حق است و اهل صالح و ایشان را
نگاه دار از عذاب جهنم و در نماز بر کسی که مذهبش را ندانند میگویند بعد از صلوات
و استغفار از برای مؤمنین و مؤمنات یا با ما قبل هر چه گذشته است باهمین دعا را

که خداوندا این نفس را تو زنده گردانیدی در شکم مادر و تو میرانیدی او را خداوندا والی او
گردان با آنچه تولا کرده است با آن یعنی اگر شیعه است حضرات ائمه معصومین را شفیع
او گردان و اگر سنی است عمر و برادرانش را تا با ایشان بجهنم رود یا او را بمذهب
او گذار از خوب و بد و حشر کن او را با هر که او محبت او دارد و مراد از مستضعف جمعی اند
که حق را نمیدانند از سنیان و شیعیان اثنی عشری و باندک حسابی یا کلامی از مذهب
خود برمیگردند و امامی میشوند و باز اگر حسابی یا کلامی از سنیان بشنوند سنی میشوند
و این معنی را مشاهده نمودیم در اکثر سنیان بصره که در شبی اراده کردیم در راه کعبه که چون
شخصی فوت شده بود از جهة او استیجار حجی کنیم قریب بصد کس آمدند و لعنت کردند
بر ثلثه و چون همراه اراده امام را پرسیدیم بغیر از علی کسی را نمیدانستند تا آنکه بعضی از اخوان
مؤمنین مرا منع کرد که در راه مکه همچنین تقیه میکنی و حال آنکه متوجه آنجایی بعد از آن از آنجا
بجمیع خود در فهم و ظاهر بود که همه سنی بودند و در اخبار معتبرهٔ حسنه کالصحیح از ائمهٔ هدی صلوات الله
علیهم وارد شده است که فرمودند که مستضعفین جمعی اند که عقل صحیحی ندارند و عقول ایشان
مثل عقول اطفالست نه در کفر ثابت قدمند و نه با ایمان هدایت یافته اند چنانکه حق تعالی
فرموده که الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین لا یستطیعون
حیلة ولا یهتدون سبیلا و ترجمه اش اینست که مگر ضعفاء العقول از مردان و زنان
که در کفر ثابت قدم نیستند و هدایتی با ایمان نیافته اند و احادیث صحیحه وارد است
در آنکه هر کس منع نمیکند که مردمان در دینها اختلاف دارند و این جماعت میگویند که
آنها باطلند و بجهنم میروند و بر عکس این جماعت مستضعف نیستند و عقل ایشان اقتضا
میکند که تفحص حق بکنند و اما ضعفاء العقول اثنی عشری پس ایشان از مستضعف
نمیگویند هر چند دلیل بر حقیت مذهب خود را ندانند و برین مضمون نیز احادیث بسیار

وارد شده است و مراد از کسی که مذهبش را ندانند اینست که هرگاه شخصی در میان اهل سنت
فوت شود و ندانیم که شیعه است یا نه مجهول الحال است اما اگر کسی در امثال این بلاد فوت شود
او مجهول نیست بلکه او را دعای مؤمنان میکنیم و اگر شیعه و سنی در هم مرده باشند و خود هیچ
کس را ندانیم که شیعه کدام است و سنی کدام همه را غسل و حنوط و کفن میکنند و یک نماز بر ایشان
میکنند و همین دعای مجهول الحال را میخوانند و اگر خواهد دعای مؤمنان را میخواند و پس
دعا از برای مؤمنان میکند و اگر خواهد دعای مؤمنان را میخواند و دعای مستضعفان را از جهة ایشان
و دعای منافقان را از جهة ایشان میخواند با همه اخبار عمل کرده باشد و روی صفوان بن مهران
الجمال عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال مات رجل من المنافقین فخرج
الحسین بن علی صلوات الله علیهما یمشی فلقی مولی له فقال له الی این تذهب فقال
افر من جنازة هذا المنافق ان اصلی علیه فقال له الحسین صلوات الله علیه
قم الی جنبی فما سمعتنی اقول فقل مثله قال فرفع یدیه وقال اللهم اخز عبدك من
عبادك وبلادك اللهم اصله اشد نارك اللهم اذقه حر عذابك فانه کان یوالی
اعدائك ویعادی اولیائك ویبغض اهل بیت نبیك و روایت کرده است [illegible]
بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که شخصی از ناصبان
یعنی دشمنان اهل بیت سید المرسلین صلی الله علیه وآله فوت شد پس حضرت سید الشهدا
بجنازه آن ملعون بیرون رفتند و میرفتند که بخدمت حضرت رسید آزاد کرده آنحضرت
یا یکی از شیعیان آنحضرت حضرت با او فرمودند که کجا میروی آن شخص گفت از جنازه این منافق
میگریزم که مبادا حاضر باشم و نماز باید کرد پس حضرت امام حسین سلام الله علیه فرمودند که
پهلوی من بایست هرچه بشنوی که من میگویم تو هم از آن بگوی پس حضرت دستها برداشتند
و دلالت میکند که در تکبیر چهارم دست برداشتن خوب باشد و گفتند خداوندا خوار

گردان این

گردان این بنده را در میان بندگانت و در همه شهرهای خودت خداوندا او را در آتش جهنم
گردان سخت ترین آتشی در گرمی خداوندا بچشان او را گرمی عذابت و ظاهر اینست
در اینجا از کتاب شده است و آنچه در کلینی و تهذیب و سایر ادعیه است این عبارت است
که اللهم اصله حر نارك اللهم اذقه اشد عذابك یعنی که او دوستی میکرد با دشمنان
تو و دشمنی میکرد با دوستان تو و دشمن بود اهل بیت پیغمبر را صلوات الله علیهم و احادیث
صحیحه وارد شده است که این آیه در شان ناصبی است که عداوت اهل بیت داشته
باشند عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة یعنی عبادت میکنند و دشمنی با اهل بیت رسول من
دارد و آتش افروز آتشی خواهد بود که گرمی او را تصور نتوان کرد و در احادیث متواتره
وارد شده است که اگر جمیع پیغمبران و جمیع اوصیاء پیغمبران و جمیع ملائکه مقربان شفاعت کنند
یکی ناصبی را حق سبحانه وتعالی شفاعت هیچ یک را قبول نخواهد کرد و این سخن بر تقدیر فرض محال است
و در احادیث متواتره وارد شده است که دشمنان اهل البیت بوی بهشت نمیشنوند
و در احادیث بسیار وارد شده است که ناصبی نماز کند یا زنا کند مساویست و در
احادیث بسیار وارد شده است که ناصبی کسی است که دشمن شیعه باشد از جهت
تشیع بلکه همین دشمنی که اهل البیت را یا یکی از ایشان را امام ندانند کافیست از برای خلود
در جهنم و در احادیث متواتره وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیهم فرموده اند که اگر کسی هزار سال یا مدت عمر دنیا در حطیم که مابین رکن و مقام ابراهیم است
عبادت کند که شبها بر پا ایستد و روزها روزه گیرد حق سبحانه وتعالی از او قبول نکند
والبته او را بجهنم برد و دایم در عذاب جهنم باشد و احتمال نجات در مستضعفین هست بتفضل
الهی نه باستحقاق باعتبار بعضی از اخبار و اکثر علمای شیعه بلکه نقل اجماع نیز کرده اند که غیر
اثنی عشری کافر است هر که باشد و مستحق خلود نار اند و احادیث متواتره بر مضمون

وارد است وچون کسی ملاحظهٔ صحیح بخاری نماید بیقین بهم میرساند که ابوبکر وعمر وعثمان
دشمن اهل بیت بوده اند ولیکن چون حق سبحانه وتعالی ایشان را کور کردانیده است
نمی یابند وهمین حدیث فدک کافیست در کفر ایشان که بخاری آن حدیث را طولانی
ذکر کرده است زیاده بر ده موضع یکجا باعتبار سلوک با سیدهٔ نساء عالمیان ویکجا
باعتبار سلوک با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم وهر یک از این حکایات
را بسندهای مختلف در موضعهای مختلفه ذکر کرده است با آنکه آن ملعون شدید العداوه
اخبار مدح ایشان را در مواضع مختلفه ذکر کرده است وآنکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بهترین خلایق است وآنکه حضرت فاطمه سیدهٔ نساء عالمیانست ودر احادیث
هر جا که منافق میگویند غیر مستضعف را میخواهند وگاه هست که مراد از ان ناصبی است ودر نماز

اثنی عشری را

میت که منافق میگویند غیر مستضعف را میخواهند اگرچه ظاهرا عداوت نداشته باشد با
اهل بیت واحادیث بسیار صحیح وکالصحیح وارد شده است در نماز منافق ومستضعف
ودر نماز منافق همین لعن وارد شده است ومطلقا تکبیر ودعاهای دیگر وارد نشده است
وچون ضرور بوده است تقیهٔ حضرات ائمه صلوات الله علیهم می ایستاده اند ولعن میکرده اند
واحوط آنست که اگر کسی مبتلا شود وچنین کند که صورت نماز را بفعل آورد ومشغول لعن شود
واحادیث مستضعف اکثرش نحویست که صدوق ذکر کرده است واز آیه که حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم خوانده اند که اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا ظاهر میشود که دعا
برایشان مشروط است بتوبهٔ ایشان در وقت مرگ چون ممکن است که توبه کرده باشند
وما ندانیم واشعاری دارد بآنکه اگر توبه نکرده باشند برایشان نفرین باشد بعدم مغفرت
ودخول در عذاب جحیم والله تبارک وتعالی یعلم وَرَوی عُبَیْدُ اللهِ بْنُ عَلِیٍّ
الْحَلَبِیّ عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ اَنَّهُ قالَ اِذا صَلَّیْتَ عَلی عَدُوِّ اللهِ عَزَّ

وَجَلَّ فَقُلِ اللّهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ اِلّا اَنَّهُ عَدُوٌّ لَكَ وَلِرَسُولِكَ اللّهُمَّ
فَاحْشُ قَبْرَهُ نارًا وَاحْشُ جَوْفَهُ نارًا وَعَجِّلْهُ اِلَی النّارِ فَاِنَّهُ كانَ یُوالِی
اَعْدائَكَ وَیُعادِی اَوْلِیائَكَ وَیُبْغِضُ اَهْلَ بَیْتِ نَبِیِّكَ اللّهُمَّ ضَیِّقْ عَلَیْهِ
قَبْرَهُ فَاِذا رُفِعَ فَقُلِ اللّهُمَّ لا تَرْفَعْهُ وَلا تُزَكِّهِ وَاِنْ كانَ مُسْتَضْعَفًا
فَقُلِ اللّهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَكَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ وَاِذا كُنْتَ
لا تَدْرِی ما حالُهُ فَقُلِ اللّهُمَّ اِنْ كانَ یُحِبُّ الْخَیْرَ وَاَهْلَهُ فَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ
وَتَجاوَزْ عَنْهُ وَاِنْ كانَ الْمُسْتَضْعَفُ مِنْكَ بِسَبِیلٍ فَاسْتَغْفِرْ لَهُ عَلی وَجْهِ
الشَّفاعَةِ مِنْكَ لا عَلی وَجْهِ الْوِلایَةِ وباسانید صحیحه از عبید الله منقول است
از حضرت امام ابی عبد الله علیه السلام که فرمودند که هرگاه نماز کنی یاد دعا ونفرین کنی

جعفر بن محمد

بر دشمن آلهی وآن کسی است که عداوت با اهل بیت داشته باشد چون احادیث
متواتره وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله که دشمن تو یا علی
دشمن منست ودشمن من دشمن خداست پس این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست
که خداوندا نمیدانیم از حال او مگر آنکه دشمن تست ودشمن رسول تست خداوندا قبر او را
پر از آتش گردان واندرونش را پر از آتش گردان واو را بزودی به آتش
برسان بدرستی که او دوستی میکرد با دشمنان تو ودشمنی میکرد با دوستان تو
که ائمه معصومینند صلوات الله علیهم اجمعین وشیعیان ایشان وبغض اهل بیت
رسولت را در دل میداشت خداوندا قبر او را بر وتنگ گردان وجنازه را چون
بردارند بگو خداوندا او را رفعت مده یا روح او را به بالا مبر واو را بنیکویی یاد
مکن واگر میت مستضعف باشد واعتقادش ضعیف باشد بگو خداوندا بیامرز
کسانی را که ایمان بتو وبرسولت وباهل بیت رسولت داشته باشند

ولیشانرا از عذاب جهنم نگاه دار و اگر حال میت ادانی بگو خداوندا اگر این شخص دوست
میداشت ایمانرا و اهل ایمانرا یعنی کسانیرا که ایمان بایشان میباید داشت که رسول
خدا و ائمه هدی اند صلوات الله علیهم یا شیعیان ایشان پس بیامرز او را و رحم
کن برو و از گناهان او درگذر و اگر مستضعف را با تو ربطی باشد مثل خویشی و
الفت همسایگی پس طلب مغفرت کن از جهة او بر وجه شفاعت نه بر وجه دوستی
چون دوستی خلاف مذهب حرام است پس با او دشمن میباید بود و استغفار
میباید کرد از جهة او بعنوان شفاعت که خداوندا عقلش ضعیف بود و بیچاره ا
اگر قابلیت مغفرت دارد بیامرز والا تو میدانی اما کسانی که شعوری داشته باشند
مثل علمای اهل سنت ایشان داخل منافقانند و شفاعت ایشان جایز نیست
و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند
که چون عبد الله بن ابی که سر منافقان اهل مدینه بود بجهنم رفت و پسرش مومن بود
و بخدمت حضرت آمد و گفت یا رسول الله من میدانم که پدرم از اهل جهنم است ولیکن
اگر تو بجنازه او حاضر نشوی ننگ و عاری عظیم خواهد بود ما را حضرت بجنازه او حاضر
شد پس عمر گفت یا رسول الله آیا حق سبحانه و تعالی ترا نهی نکرده است که بر قبر منافقان
نایستی حضرت خاموش شدند دیگر آن سردار منافقان که همین عبارت را اعاده
کرد حضرت فرمودند که وای بر تو تو چه میدانی که من چه گفتم خداوندا اندرونش را
پر از آتش کن و قبرش را پر از آتش کن پس حضرت صادق صلوات الله
علیه فرمودند که عمر باعث شد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اظهار کردند
چیزی را که نمیخواستند اظهار کنند یعنی از جهة خاطر پسرش و حاصل جواب این شد
که حق سبحانه و تعالی مرا نهی کرده است از طلب مغفرت نه از حضور و لعنت چنانکه

حضرت

فرموده است

فرموده است که وَلا تُصَلِّ الآیة یعنی دعا مکن هرگز بر احدی از کفار و منافقین و بر قبر
ایشان مایست که استغفار کنی که اگر هفتاد مرتبه استغفار کنی حق سبحانه و تعالی
ایشانرا نمی آمرزد و عامه نیز این حدیث را در صحاح خود ذکر کرده اند و همیشه کار
آن ملعون ایذای آنحضرت بود که چون پیغمبر نباشی و حال آنکه خود نقل میکنی که خدا
چنین گفت و خود مخالفت میکنی و قاضی عضد در حکایت دوات و قلم جوابی گفته
است از جهة عمر که آنچه عمر گفت از نسبت هذیان بحضرت سید المرسلین و نگذاشت
که حضرت چیزی بنویسد که مردمان هرگز گمراه نشوند که اینها سهل است همیشه کار عمر
همچنین بود و راست گفته است که همیشه چنین بود و جوابش باین رضی میکرد که عمر
در آن وقت کافر نشد همیشه کافر بوده است و راست گفته است و سعد بن عبد الله
نیز روایت کرده است که بخدمت حضرت امام حسن عسکری رفتم و حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیهما در دامن آنحضرت نشسته بودند و چون مسایل خود را بعرض
حضرت رسانیدم حضرت فرمودند که فرزندم صاحب نجابت و درسن دو سالگی
بود مسایل خود را از او بپرس پس من هر چه پرسیدم جواب فرمودند پس حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه فرمود که چرا مسئله ناصبی را نپرسیدی و آنچنان بود
که یکی از نواصب که همیشه با او بحثها در امامت میکردم بمن گفت که شما شیعیان
همه چیزهای باطل میگوئید که بطلانش بدیهی است از آنجمله میگوئید که ابوبکر و عمر هرگز مسلمان
نبودند و ایشان منافق بودند با آنکه ایشان در مکه مسلمان شدند و نفاق وقتی
بهم رسید و من از جواب او عاجز شده بودم حضرت فرمودند که چرا در جواب
آن ناصبی نگفتی که ایشان طمعاً مسلمان شدند بجهة آنکه چون از یهود و نصاری
شنیده بودند که پیغمبر آخر الزمان عالمگیر خواهد شد گفتند که اظهار اسلام کنیم

شاید از استیلا مارا بهره باشد پس اسلام مکر منافات باتفاق ایشان ندارد
و حکایت طولانی است مجملی که مطلوب بود مذکور شد وَکَانَ عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَیْهِ اِذَا صَلّٰی عَلَی الْمَرْاَةِ وَالرَّجُلِ قَدَّمَ الْمَرْاَةَ وَاَخَّرَ الرَّجُلَ وَاِذَا صَلّٰی عَلَی الْعَبْدِ
وَالْحُرِّ قَدَّمَ الْعَبْدَ وَاَخَّرَ الْحُرَّ وَاِذَا صَلّٰی عَلَی الْکَبِیْرِ وَالصَّغِیْرِ قَدَّمَ وَاَخَّرَ
الْکَبِیْرَ و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
همیشه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که بر میت نماز میکردند و جنازها جمع میشد و بر همه
یکنماز میکردند اگر مرد و زن بودند زن را مقدم میداشتند بجانب قبله و مرد را موخر
میداشتند از زن و برابر آنحضرت بود و هرگاه نماز بر بنده و آزاد میکردند آزاد نزد
امام بود و بنده در عقب او بجانب قبله و هرگاه نماز بر بزرگ و طفل میکردند طفل را مقدم
میداشتند بجانب قبله و بالغ را موخر میداشتند بجانب خود و آنچه مذکور شد در حل
حدیث موید آن احادیث بسیار وارد شده است از آنجمله در حدیث صحیح از محمد
بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما وارد شده است که سوال کردم از آنحضرت که بر مردان
و زنان چگونه نماز باید کرد حضرت فرمودند که مردان بجانب امام باشند مقدم بر زنان و
همه را در عقب یکدیگر صف میکنند با آنکه اگر ده مرد باشند و ده زن صف مردان را
پی در پی یکدیگر میگذارند و دیگر زنان را از عقب مردان یک صف میکنند و ممکن است که مراد
از صف ضمنی باشد که در حدیث عمار واقع شده است و در دو حدیث کالصحیح از حضرت
امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است قریب
بحدیث محمد بن مسلم که مردان بجانب امام باشند و زنان بجانب قبله و مردان را
مقدم میدارند چنانکه در کتاب حضرت امیرالمؤمنین است صلوات الله علیه و در حدیث
موثق از عمار ساباطی وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند

که اگر دو مرده یا سه مرده باشند چگونه نماز بر ایشان میکنند حضرت فرمودند که اگر زیاده
یا ده یا بیشتر باشند بر همه یکنماز میکنند و پنج تکبیر میگویند چنانکه بر یک میت نماز میکنند و
چون یکنماز کردند گویا بر همه فرد فرد نماز کرده اند و باین نحو میگذارند که اول میتی را
میگذارند و سر میت دیگر را محاذی نشستگاه میت اول میگذارند و سر میت سیم را
محاذی نشستگاه میت دویم میگذارند بهمین نحو تا بآخر و چون این دو صف را
درست کند امام در میان دو صف می ایستد و پنج تکبیر میگوید چنانکه بر میت واحد نماز
میگذارد پس دیگر پرسیدند که اگر مردان و زنان جمع شوند چه باید کرد حضرت فرمودند
که صف مردان را بهمین سابق درست میکنند و بعد از آن سر زن را محاذی نشستگاه
مرد آخر میگذارند و سر زن دیگر را محاذی نشستگاه زن اول میگذارند تا زنان نیز
بنحو مردان تمام شود پس در میان صف مردان می ایستد و یکنماز بر همه میکند و این حدیث
را باین عنوان کلینی رضی الله عنه روایت کرده است و شیخ در تهذیب و استبصار
ذکر کرده است در ترتیب زنان که سر زن دویم را محاذی سر زن اول میگذارند
و اکثر علما بقانونی که دارند که نظر بکتاب دیگر نمیکنند عمل بروایت شیخ کرده اند و ظاهرا
شیخ از کافی برداشته است و احتمال دارد که از کتاب محمد بن احمد اشعری برداشته
باشد چنانکه ظاهر آنست که کلینی نیز از آنجا برداشته باشد و هرگاه منقول عنه یکی باشد
شک نیست که کلینی اثبت است و اعتماد بر روش او بر همه کس است چنانکه بر
متتبع ظهورش کالشمس فی رابعة النهار است و در جمع مردان با زنان در حدیث
صحیح از عبید الله حلبی منقولست که از حضرت سوال کردم که بر مرد و زن نماز میتوان
کرد حضرت فرمودند که مرد در برابر زن باشد بجانب قبله و سر زن پیش
نشستگاه مرد باشد از جانب چپ او یعنی میت مرد چون بر پشت خوابیده باشد

و سر زن محاذی دست چپ امام باشد و سر مرد بجانب دست راست امام باشد
و این نحو دو رخصت که بهتر باشد چون زنان بر پشت سر امام می افتند اما محاذی
مأمومین خواهند بود و از این حیثیت پیش بودن ایشان اولی خواهد بود
و از این حدیث ظاهر میشود که میباید میت بر پشت خوابیده باشد و سر او محاذی
جانب راست امام باشد و حدیث عمار که پیش گذشت و همچنین ظاهر اخبار بسیار
دلالت میکند بر استقبال میت باین عنوان که بر پشت خوابیده باشد و سر
او محاذی دست راست امام باشد و در حدیث صحیح از زراره و حلبی منقولست که
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند در امر مرد و زن بجنازه
و در حدیث که جمع شوند چگونه بر ایشان نماز گزارند حضرت فرمودند که مرد در پیش
امام است و زن بعد از او و در حدیث موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه
منقولست در جنازهٔ مردان و اطفال و زنان که فرمودند که مردان در پیش امام
باشند و بعد از ان اطفال و بعد از ایشان زنان در پیش قبله و جمعی از علما اطفال را
بعد از زنان میگذارند چون زنان اشرفند باعتبار آنکه مکلفند و بعضی اطفال شش ساله
را که نماز بر ایشان واجبست باعتقاد ایشان مقدم میدارند بر زنان و پیش از
شش ساله را مؤخر میدارند ولیکن چون نص وارد است استنباط باطلست
مع هذا ظاهر نیست که پیش و پس باعتبار اشرفیت باشد و بر تقدیر تسلیم شاید رعایت
ستر زنان اولی باشد و حدیث متن دلالت کرد بر آنکه هر دو که از قبیل
هم باشند تقدم دارند بانکه مردان بر زنان و آزاد بر بنده و کبیر بر صغیر و دو
احتمال داشت یکی تقدم بجانب قبله و دیگر تقدم بجانب امام اما اگر همه جمع شوند
بغیر از حدیث موثق حدیثی دیگر بخاطر ندارم ولیکن جمعی از علما خنثی را مقدم میدارند

ارزن

بر زن و در عبد و خنثی و دو میت که مجهز باشند چون هر یک شرفی دارند و هر دو
مقدمند بر زن و دو میت که مقدم باشند بر صبی و علاوه نیست که این تقدیمها بر
سبیل استحباب چنانکه خواهد آمد وَرَوی هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ لَا بَأْسَ بِأَنْ يُقَدَّمَ الرَّجُلُ أَوْ تُؤَخَّرَ الْمَرْأَةُ وَتُقَدَّمَ
الْمَرْأَةُ وَيُؤَخَّرَ الرَّجُلُ يَعْنِي فِي الصَّلوٰةِ عَلَى الْمَيِّتِ و باسانید صحیحه و حسنه از هشام منقولست
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که باکی نیست که مقدم دارند مرد را بجانب
امام یا قبله و تأخیر کنند زن را از امام یا قبله و مقدم دارند زن را بهر دو معنی و مؤخر دارند
مرد را بهر دو معنی یعنی در نماز میت و محتمل یعنی ظاهر کلام هشام باشد چون شیخ طوسی
این حدیث را صحیحا روایت کرده است از کتاب علی بن بابویه و احتمال غیر او از
رواة نیز هست و اکثر علما این حدیث را دلیل عدم وجوب ساخته اند و ظاهر این حدیث
آنست که مستحب هم نباشد چون اگر تقدیم مرد سنت باشد بنحوی که از احادیث
صحیحه ظاهر شد مناسب این بود که بگویند باکی نیست بتقدیم زن و تأخیر مرد و در این
صورت ظاهر میشد عدم وجوب و استحباب باقی میبود اما این عبارت بحسب
ظاهر دلالت میکند که هر دو مساوی باشند بلکه تقدیم مرد مرجوح باشد و ممکنست که
مراد این باشد که استحباب بهر دو نحو متحقق میشود با آنکه مرد را بجانب قبله گذارند
و رعایت شرف قبله کنند و بر عکس رعایت اشرفیت قرب امام و ستر زن
و نیت مختلف شود و ممکن است که نسخه او تقدم المرأة باشد چنانکه در بعضی از نسخ
فقیه و همست و بنابرین راوی شک دارد که حضرت این عبارت را گفته است
یا آن عبارت را و ممکنست که در واقع باید که مرد بجانب قبله باشد و زن بجانب
امام چنانکه صریح صحیح حلبی و ظاهر حدیث حضرت امیر المؤمنین و ظاهر موثقه عبد الرحمن

بن ابی عبد الله که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از جنازهای
مردان وزنان هرگاه جمع شوند حضرت فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین
وارد شده است که مرد را مقدم میدارند وظاهر تقدیم آنست که بجانب قبله باشد
وچون این حکم مخالف مذهب سنیان است چون همه ایشان مرد را بجانب
امام میگذارند مگر حسن بصری که او مرد را بجانب قبله میگذارد وبنابرین حضرت فرمودند
که در کتاب علی چنین است پس بنابرین اخبار سابقه محمول بر تقیه باشد واین نحو
که میخواهی چنین بگذار نیز نحویست از تقیه که مماشاتی با عامه واقع میشود واگر همین را نهی
میشوند که بگویند مذهب ایشان بالکلیه باطلست خصوصا هرگاه حسن بصری که
از صحابه حضرت امیر المؤمنین است با ما باشد آنچه از جمع بین الاخبار ظاهر میشود اینست
ومشهور استحباب تقدم مرد است بجانب امام وچون این امر وجوبی نیست سهل است
والله تعالی یعلم والحمد لله رب العالمین که درین بلاد کم واقع میشود که چنین اجتماعی
واقع شود ولیکن در بلاد روم شایع است طاعون واین قسم اجتماعات در
طاعون دست بهم میدهد وَاَفْضَلُ الْمَوَاضِعِ فِي الصَّلٰوةِ عَلَى الْمَيِّتِ الصَّفُّ الْآخِرُ
وَالْعِلَّةُ فِي ذٰلِكَ اَنَّ النِّسَاءَ كُنَّ يَخْتَلِطْنَ بِالرِّجَالِ فِي الصَّلٰوةِ عَلَى الْجَنَائِزِ
فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَفْضَلُ الْمَوَاضِعِ فِي الصَّلٰوةِ عَلَى الْمَيِّتِ الصَّفُّ الْآخِرُ
فَبَقِيَ فَضْلُهُ عَلَى مَا ذَكَرَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وبهترین جاها در نماز میت صف
آخر است وعلتش اینست که مردان مخلوط میشدند بزنان در نماز جنازه پس حضرت
صلی الله علیه وآله فرمودند که بهترین صفها در نماز میت صف آخر است پس
زنان بصف آخر رفتند پس چون بر زبان مبارک آنحضرت چنین جاری
شد که مطلق فرمودند هرچند از جهة زنان فرمودند فضیلتش مطلق ماند باآنکه

جبرئیل گفت که حضرت حق سبحانه وتعالی چنین مقرر ساخت وباعجب نوعی که بآنحضرت
شده بود چنین شد وممکنست که در ان وقت حق سبحانه وتعالی بر زبان آنحضرت
چنین جاری ساخته باشد وحضرت میدانست که از جانب حق سبحانه وتعالی شده است
فضل آن را مطلق گذاشت وممکنست که فضیلتش نسبت بزنان مانده باشد واین
علت بیان فضیلت صف آخر باشد نسبت بایشان ولیکن در کافی وتهذیب و
علل این حدیث منقولست از سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله فرمودند که بهترین صفها در نماز صف پیش است وبهترین
صفها در جنازها صف آخر است پرسیدند که یا رسول الله چرا چنین شده است حضرت
فرمودند که از جهة مستور بودن زنان چنین شده است وظاهر است که صدوق همین
حدیث باشد که در علل ذکر کرده است وجز اول حدیث با علت عبارت فقیه است
ودر آنجا علت را ذکر نکرده است وبعضی از علما در جمع حدیث وحدیث هشام بن سالم
عکس آنچه مذکور شد حل کرده اند باآنکه مراد از حدیث هشام این باشد که با کی میت مرد را
مقدم دارند که پیشنماز باشد هرچند وارث زنان باشند وزنان را مؤخر دارند
وبرعکس اگر ولی مرد باشد زن را مقدم دارند چنانکه در نماز بر دختر حضرت سید المرسلین
گذشت که باآنکه ولایت از حضرت بود بحضرت فاطمه صلوات الله علیها داد وخود را
مؤخر کردند ودر حدیث سکونی عکس آنچه مذکور شد که حضرت فرمودند که صف
تابوتهای زنان پس باشد تا مستور باشند نه صف نمازگزارندگان واین هم
خلاف ظاهر است خصوصا اول واین تأویل بنابران کرده اند که رفع اشکالهای
سابق بشود واشکالهای دیگر بهم میرسد با ارتکاب خلاف ظاهر بسیار وتأویلی که
کرده شد بسیار برخلاف ظاهر نیست والله تعالی یعلم وَاِذَا دُعِيَ الرَّجُلُ اِلَى

ولیمة والی جنازة اجاب الی الجنازة لانها تذکر امر الآخرة ویدع الولیمة
فانها تذکر الدنیا و هرگاه شخصی را شخصی دعوت کند بضیافتی از ضیافات مستحبه یا
مطلق ضیافت و شخصی دیگر او را بواسطه امور میت بخواند از غسل و کفن و دفن اجابت
رفتن بجنازه کند زیرا که جنازه مذکر احوال آخرتست و ولیمه مذکر امور دنیاست مثل
عروسی و خانه نو خریدن و امثال اینها که خواهد آمد قطع نظر از آنکه واجب کفاییست
و از اینجا ظاهر میشود که اگر جمعی متوجه امور میت شوند لازم نباشد رفتن دیگران و درین
مسئله خلافی هست بعضی اعتقاد آنست که تا علم شرعی بهم نرسانند که جمیع واجبات را
کرده اند از دیگران که شنیده اند موت را ساقط نمیشود و بعضی کافی میدانند
که ظن داشته باشند که این جمعی که میروند قیام باین امور خواهند کرد و دغدغه عظیم میشود
اما چیزی که سبب عدم لزوم باشد آنست که اگر کسی خبر دهد بموت شخصی علم بموت آن شخص
بهم نمیرسد و ممکنست که این حدیث را حمل بر آن کنیم که چون ثابت نشده است میتواند
بضیافت رفتن و لیکن رفتن بجنازه اولی است و اکثر اوقات علم عادی بهم میرسد
با انضمام قراین و خود را فریب میدهند درین حیلها و شکی نیست که رفتن بجنازه
احوط و اولی است و این مضمون حدیث سکونیست و علما همه عمل کرده اند باین حدیث
چون مؤید بمثل احادیث بسیار است و خواهد آمد و قال النبی صلی الله علیه و آله
اذا دعیتم الی الجنائز فاسرعوا و اذا دعیتم الی العرائس فابطئوا و منقولست که
آنحضرت ما فرمودند که هرگاه شما را بتجهیز میت یا بتشییع جنازه بخوانند زود بروید
یعنی چیزی را مانع آن مسازید و بروید مبادا تا رفتن شما او را برداشته باشند و
هرگاه شما را بعروسیها بخوانند دیر بروید یعنی تا ممکن باشد عذر بخواهید چون غالب
اوقات زینتها میکنند و ایشان ندارند مجملا علت سابقه گذشت که مذکر امر دنیاست

وجناز

وجنازه مذکر احوال مردن و ما بعد الموتست و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته
الیّ لا تصل علی الجنازة بنعل حذو و لا تجعل میتین علی جنازة و قال اذا
صلّی رجلان علی جنازة قام احدهما خلف الامام و لم یقم بیمینه و قال
اذا اجتمع جنازة رجل و امرأة و غلام و مملوک فقدم المرأة الی القبلة و اجعل
المملوک بعدها و اجعل الغلام مما یلی الامام و یقف الامام خلف الرجل فیصلی
علیهم جمیعا صلوة واحدة و پدرم که حق سبحانه و تعالی از او خشنود باشد در رساله
که بمن نوشته بود ذکر کرده بود که نماز مکن در کفش عجمی یعنی در نعل عربی که پشت پا را
نپوشاند خوبست و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
وارد شده است که بکفش عجمی نماز نکنند و بپای میت موزه پوشیدن و با موزه نماز
جنازه کردن و اکثر علما گفته اند پا برهنه بهتر است تا سبب خشوع شود و دعای او مستجاب
گردد و دو میت را در یک تابوت مگذار و در مکاتبه صحیحه صفار واقع است که نوشتم
بخدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه که آیا جایز است دو میت را در یک
جنازه بردارند در جایی که ضرور شود و مردم نباشند و مرد و زن را در یک تابوت
برمیتوان داشتن و یکنماز بر هر دو کردن حضرت فرمودند که مرد و زن را در یک
تابوت بر نمیتوان داشت و این حدیث اشعاری دارد که اگر ضرورت نباشد
نمیتوان کرد و اگر چه در کلام سایلست اما تقریر حضرت حجت است و ظاهرا حدیثی باو
رسیده باشد که مکروهست و این حدیث دلالت میکند که کراهت مرد و زن
بیشتر باشد و احوط آنست که باهم برندارند و دیگر نوشته بود که هرگاه دو کس
نماز کنند بر جنازه یکی در عقب دیگری بایستند و در دست راست او نه ایستد مثل
نمازهای دیگر که در آنها در دست راست می ایستد ماموم استحبابا و حدیث تشییع

درین باب گذشت و صدوق در حدیث قوی از جابر از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه یا امام محمد باقر صلوات الله علیه نیز روایت کرده است در جملهٔ هفتاد و سه
خصلت احکام خاصهٔ زنان که با مردان شریک نیستند دران احکام و در فقه رضوی
مذکور است از و قال اِذا صَلّی تا صلوةٌ واحدةٌ و در انجا بجنب است و خلف
الرجل فی وسط است و چون صدوق اعتقاد بوسط ندارد انداخته است فی وسطها را
و در بعضی از نسخ و لم یقم بجنبه عوض بجنبه واقع است یعنی در پهلوی او نایستد و مراد
راست است چنانکه خواهد آمد و گفته بود که هرگاه جمع شود جنازهٔ مردی و زنی و پسر
بالغی یا قریب ببلوغی و بندهٔ پس زن را بجانب قبله پیشتر از همه بگذار و بنده را
بعد ازان بگذار و پسر را بعد ازو و مرد را بعد از پسر قریب بامام و امام از عقب
مرد بایستد و بر همه یک نماز کند و گذشت وَ سَأَلَ یُونُسُ بنُ یَعْقُوبَ اَبا
عَبْدِ اللهِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ عَنِ الْجَنازَةِ یُصَلّی عَلَیْها عَلی غَیْرِ وُضُوءٍ فَقالَ نَعَمْ
اِنَّما هُوَ تَکْبیرٌ وَ تَسْبیحٌ وَ تَحْمیدٌ وَ تَهْلیلٌ کَما تُکَبِّرُ وَ تُسَبِّحُ فی بَیْتِکَ و در
حدیث قوی مرویست و شیخان در موثق کالصحیح روایت کرده اند از
یونس که سوال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا بی وضو نماز میت
میتوان کرد حضرت فرمودند که بلی نماز میت بمنزلهٔ تکبیر است یا مشتملست بر تکبیر و
تسبیح و تحمید و تهلیل چنانکه تکبیر و تسبیح میگوئی در خانهٔ خودت و در کافی و
تهذیب هست علی غیرِ وُضُوءٍ یعنی بی وضو کردن جایز است و این نماز بمنزلهٔ ذکر است
وازین حدیث ظاهر میشود که نماز حقیقی نیست و اگر پوست غیر ماکول اللحم پوشیده
باشد یا جامه اش نجس باشد نماز میتواند کرد بر میت و بعضی گفته اند که شاید این
علت از جهت عدم وضو باشد و بس و احوط این قولست اگرچه اول اظهر است ۵

و فی خبرٍ آخرَ اَنَّهُ یَتَیَمَّمُ اِنْ اَحَبَّ و در حدیثی دیگر واقع است که اگر خواهد تیمم کند
و این حدیث را ندیده ام باین عنوان بلکه احادیث وارد شده است که تیمم میکند
مثل حدیث حسن کالصحیح که مرویست از حلبی که گفت از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه سوال کردند از شخصی که دریابد جنازه را و وضو نداشته باشد و
اگر میرود که وضو بسازد نمازش فوت میشود و مردم نماز میکنند و دیگر نماز نمیتوانند
کرد حضرت فرمودند که تیمم میکند و نماز میکند و در حدیث کالصحیح از عبد الحمید منقولست
که بخدمت حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عرض نمودم که جنازه حاضر میشود
و من وضو ندارم اگر میروم که وضو بسازم نماز فوت میشود آیا میتوانم که بی وضو
نماز گزارم حضرت فرمودند که با طهارت باشد محبوب تر است بسوی من و در
حدیث موثق از سماعه منقولست که گفت از آنحضرت سوال کردم از شخصی که جنازه
برو بگذرد و بی وضو باشد چه کند حضرت فرمودند که دست خود را بر دیوار خشت
میزند و تیمم میکند و ظاهرا تیمم مستحب باشد زیرا که در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست
از یکی از صادقین صلوات الله علیهما که از آنحضرت سوال کردم که هرگاه شخصی بجنازه
رسد و بی وضو باشد حضرت فرمودند که با ایشان تکبیر بگوید اگرچه حمل بر تعذر
تیمم میتوان کرد ولیکن چون حضرت تیمم را نفرمودند دلیل عدم وجوبست و روی
مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ اَبی جَعْفَرٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ اَنَّ الْحائِضَ تُصَلّی عَلَی الْجَنازَةِ
وَلا تَصُفُّ مَعَهُمْ و بسند قوی کالصحیح و شیخان در حسن کالصحیح از محمد بن مسلم
روایت کرده اند که گفت سوال کردم از آنحضرت که حایض نماز جنازه میتواند
کرد حضرت فرمودند که بلی ولیکن جدا بایستند و با مردان نایستند و بهمین عنوان ن
در موثق کالصحیح از عبد الرحمن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست

وَفِي رِوَايَةِ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ فِي الطَّامِثِ
إِذَا حَضَرَتِ الْجَنَازَةَ تَيَمَّمُ وَتُصَلِّي عَلَيْهَا وَتَقُومُ وَحْدَهَا بَارِزَةً مِنَ الصَّفِّ
يعني أَنَّهَا تَقِفُ نَاحِيَةً وَلَا تَخْتَلِطُ بِالرِّجَالِ وَالْجُنُبُ إِذَا قُدِّمَ لِلصَّلَوٰةِ عَلَى
الْجَنَازَةِ تَيَمَّمَ وَصَلَّى عَلَيْهَا و در روایت موثق كالصحيح از سماعه از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حایض هرگاه بجنازه حاضر شود تیمم میکند و نماز
میت میکند ولیکن جدا می ایستد از صف به تنهائی و ظاهر احادیث سماعه همین است
و باقی از صدوق است که میگوید مقصود حضرت درین حدیث آنست که دوش نمی ایستد
و مخلوط نمیشود با مردان چون این حدیث مطلق است و احادیث سابقه مقید است
این حدیث را حمل بران احادیث میباید کرد و لیکن اکثر علما این حدیث را بر اطلاق
خود گذاشته اند و گفته اند که اگر زنان بر جنازه نماز کنند حایض از ایشان نیز جدا میشود و در
صفی جدا می ایستد اگر حایض با نفساء دیگر بوده باشد با او می ایستد و الا تنهائی می ایستد
بلکه علما احادیث سابقه را نیز حمل برین کرده اند و ضمیر مذکر را در معهم حمل بر تغلیب کرده اند
که اگر زنان و مردان نیز باشند حایض جدا می ایستد از همه و شک نیست که هر دو محتمل
هست اگرچه قول علما ظاهرتر است در حدیث سماعه و منافات میان احادیث نیست
چون سنت است که در صف مردان نایستند و در صف زنان نیز نایستند و
این نحو عمل کردن احوط است در عمل نه در فتوی و صدوق گفته است که هرگاه جنب را
مقدم دارند که امامت کند بر جنازه تیمم کند و امامت کند و این مضمون فقه رضوی نیست
و لیکن در آنجا مذکور است که تیمم کند یا وضو بسازد و در حسنه كالصحيح وارد شده
است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حایض نماز بر جنازه میکند
زیرا که در نماز جنازه رکوع و سجود نیست و جنب تیمم میکند و نماز بر جنازه میکند و در حدیث

كالصحيح نیز وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند
که حایض نماز بر جنازه میکند حضرت فرمودند که بلی و با ایشان نمی ایستد و جنب نماز
بر جنازه میکند وَإِذَا حُمِلَ الْمَيِّتُ إِلَى قَبْرِهِ فَلَا يُفَاجَأُ بِهِ الْقَبْرُ لِأَنَّ لِلْقَبْرِ أَهْوَالًا عَظِيمَةً
وَيَتَعَوَّذُ حَامِلُهُ بِاللهِ مِنْ هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَيَضَعُهُ قُرْبَ شَفِيرِ الْقَبْرِ وَيَصْبِرُ عَلَيْهِ
هُنَيْئَةً ثُمَّ يُقَدِّمُهُ قَلِيلًا وَيَصْبِرُ عَلَيْهِ هُنَيْئَةً لِيَأْخُذَ أُهْبَتَهُ ثُمَّ يُقَدِّمُهُ
إِلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ و صدوق در علل ذکر کرده است بعد از حدیث محمد بن عجلان که
خواهد آمد و روی فی حدیث آخر یعنی در حدیثی دیگر وارد شده است که چون میت را
بنزدیک قبر آوری پس ناگاه او را داخل قبر مکن و بنا بر حدیث پس کار را برو
گران و سنگین مکن که فی الحال او را در قبر درآوری بدرستی که قبر را ترسهای عظیم
هست و میباید که شخصی که میت را داخل قبر میکند او را در پناه حق سبحانه و تعالی درآورد
از هول آنچه مشرف بران است از احوال عالم آن نشأه و بعضی مطلع را بکسر خوانده اند
یعنی ترس آنکه حق سبحانه و تعالی بر اسرار او مطلع بوده است و فرشتگان نیز بسیاری از
عمل او اطلاع داشته اند و در قبر رسوا خواهد شد و مطلع بفتح شامل همه هست و چون
بنزدیک قبر میرساند جنازه را بر زمین میگذارد و اندک زمانی صبر میکند دیگر اندکی
پیشتر میبرد و اندک زمانی صبر میکند تا استعداد دخول را بگیرد چنانکه بسیار است
که شخصی را بنزد ظالمی قهار میبرند از خوف لال میشود و اندک زمانی که صبر کرد و مرتبه
مرتبه میبرد و در و نمینماید و هرچند روح از بدن مفارقت کرده است و روح حیوانی
مرده است اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از بدن بالکلیه زایل نشده است
و خوف ضغطه قبر و سوال منکر و نکیر و رومان فتان قبور و عذاب برزخ هست
چنانکه گذشت با آنکه از جهت دیگران نیز عبرت است که تفکر کنند که چنین واقعه در پیش دارند

کان
بران

دیگر بیشتر میبرند تا کنار قبر و در حدیث حسن از یونس منقولست که گفت حدیثی از
حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه شنیده ام که در هر خانه که بخاطرم میرسد
آن خانه با وسعتش بر من تنگ میشود و آن آنست که فرمودند که چون میت را
بکنار قبر بری ساعتی او را مهلت ده تا مستعد سوال منکر و نکیر گردد و در حدیث صحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سزاوار آنست که میت را
نزدیک قبر اندک زمانی بگذارند و بعد از آن بقبر درآورند و سنت است که هر که
داخل قبر شود سر را برهنه کند و پا را برهنه کند و بندهای بسته را بگشاید و ردا را
از دوش بیندازد و مصنف در کتب دیگر اینها را ذکر کرده است که واجبست و در اینجا
سهو کرده است و در حدیث حسن کالصحیح و صحیح از علی بن یقطین منقولست از حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که داخل قبر مشو با عمامه و کلاه و کفش و
طیلسان که جامه بارانی است و بالاپوشیست مثل بارانی و بندها را بگشا که اینها
سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله جاری شده است و پناه بگیرد بخداوند
عالمیان از شر شیطان و بعد از آن سوره حمد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب
الفلق و قل هو الله احد و آیة الکرسی را بخواند و اگر تواند روی میت را بگشاید و خد را
او را بخاک گذارد و تلقین کند میت را بشهادتین و اقرار بائمه معصومین را بخاطرش
بیاورد که متذکر باشد و در وقت سوال منکر و نکیر جواب ایشان تواند گفت و
در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که سزاوار
نیست احدی را که داخل قبر شود با نعلین و موزه و عمامه و ردا و کلاه و دیگر فرمودند که
داخل قبر مشو با عمامه و کلاه و ردا و کفش و بندها را بگشا پرسیدند که با موزه میتوان
رفت در قبر حضرت فرمودند که اگر ضرورت یا تقیه باشد میتوان پوشید و [illegible]

دیگر بمضمون وارد شده است و بعضی خواهد آمد وَیُدخِلُهُ القَبرَ مَن یَأمُرُهُ
وَلِیُّ المَیِّتِ اِن شَفعاً وَاِن شاءَ وِتراً در حدیث صحیح از زراره منقولست که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که چند کس را داخل قبر میباید کرد حضرت فرمودند
که اختیار با ولی میت است یعنی وارث اگر خواهد جفت داخل کند و اگر خواهد طاق
و در حدیث اول طاق است و فایده تقدیم آنست که هر چه را اول میگویند آن بهتر است
و این عبارت فقه رضویست با دعائی که بلا فاصله مذکور خواهد شد و غرض از داخل
ولی آنست که ولی شخصی را داخل قبر کند که عالم باشد بمسایل و قراءت و تلقین میت و اگر
شیعه باشد و اگر قبر فراخ باشد زیاده کس بهتر است که مدد کنند که بهمواری او را در قبر
درآورند یکی سر را بگیرد و یکی سینه را و یکی پایین تنه را و اگر سه نگنجد دو کس و یک کس نیز
کافیست هر گاه مدد از خارج قبر باو رسد و در اخبار کالصحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه وارد شده است که پسر داخل قبر پدر میتواند شد اما پدر داخل
قبر پسر نمیتواند شد مبادا تاب نیاورد و کاری بکند که اجرش ضایع شود وَیَقُولُ
عِندَ النَّظَرِ اِلَی القَبرِ اَللّٰهُمَّ اجعَلهَا رَوضَةً مِن رِیاضِ الجَنَّةِ وَلا تَجعَلهَا
حُفرَةً مِن حُفَرِ النِّیرانِ و چون نظرش بقبر افتد این دعا را بخواند و ترجمه اش
اینست که خداوندا بگردان این حفره را یا قبر را و تانیث ضمیر باعتبار روضه است
باغی از باغهای بهشت و مگردان این حفره را گودی از گودهای دوزخ چنانکه مرویست
از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله که قبر مومن روضه ایست از ریاض بهشت
و قبر کافر گودیست از گودهای دوزخ و مراد از قبر عالم برزخ است و آن ما بین دنیا و
آخرتست و ممکنست که اجزای بدن میت را شعوری باشد و نهایت سرور و بهجت یا
الم داشته باشد و مانند ایم چنانکه هر گاه شخصی در خواب باشد در بهترین جاها خوابهای

است

النادب

موحش می بیند و او در نهایت الم است و ما خبر نداریم بلکه در بیداری قولنج و درد
دندان دارد و ما خبر نداریم مستبعد نیست که در هر جزوی حق سبحانه و تعالی دردها و آ
ده و کسی بر آن مطلع نباشد وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ حَدُّ الْقَبْرِ اِلَى
التَّرْقُوَةِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ اِلَى الثَّدْيَيْنِ وَقَالَ بَعْضُهُمْ قَامَةَ الرَّجُلِ حَتَّى يُمَدَّ الثَّوْبُ
عَلَى رَأْسِ مَنْ فِي الْقَبْرِ وَاَمَّا اللَّحْدُ فَاِنَّهُ يُوَسَّعُ بِقَدْرِ مَا يُمْكِنُ الْجُلُوسُ فِيهِ
و بسند صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از مشایخ او منقولست که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که حد قبر تا چنبر گردنست نسبت با آدمی که قامت وسط داشته
باشد و بعضی گفته اند که تا پستانهاست و بعضی گفته اند که قدر قامت مردیست بمقداری
که اگر جامه بر سر قبر کشند سر پیدا نباشد و اما لحد را چنان میباید کندن که ممکن باشد در آنجا
نشستن و این عبارت محتملست که حضرت آنرا فرموده باشند و مراد این باشد
که سنیان از برای خود این گفتگوها میکنند اما آنچه حق است و حضرت سید المرسلین صلعم
فرموده است آنست که من گفتم و این نحو کلام وقتی از ایشان صادر میشود که سنی حاضر
باشد چنانکه اکثر اوقات جمعی کثیر از سنیان بواسطه شنیدن حدیث در مجلس ایشان
میبوده اند و احتمال دارد که سخن ابن ابی عمیر باشد که راوی او بنحوی که از و شنیده است
نقل کرده است و علی ای حال ظاهرش آنست که آن دو قول باطل باشد و ممکن است
که مراد راوی از بعض معصوم باشد یعنی احادیث باین دو نحو نیز واقع شده است
و بنابرین خلاف حدیث یا باعتبار آنست که اول مرتبه پستان است
و وسط تا چنبر گردنست و نهایتش تا قامت یا اختلاف باعتبار زمینهاست
در سستی و سختی چون غرض از دفن دو چیز است یکی آنکه بوی میت ظاهر نشود که
سبب نفرت مردم شود از میت و دویم آنکه درندگان او را نخورند و اگر زمین سخت

باشد یا درنده کم باشد کو کردن بسیار در کار نیست و اگر زمین سست باشد لازم است
و الله تعالی یعلم و لحد آنست که از پهلوی قبر از جانب قبله قبر را کو میکنند و باندرون
میروند از زمین از جانب قبله که آسان باشد خشت چیدن که خاک بر میت
ریخته نشود و لحد سنت است و اگر میت فربه و زمین سست باشد و نتوان لحد
کندن شق میکنند قبر را یعنی آنکه از میان قبر کو میکنند بقدری که چون میت را در آنجا
گذارند آجر بزرگ بر بالای او بیندازند که خاک باندرون قبر نرود و در حدیث
کالصحیح وارد است که از جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله لحد کندند و از
جهت حضرت امام محمد باقر علیه السلام شق کردند بنابر وصیت آنحضرت چون آنحضرت
فربه بودند و سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که قبر را بیشتر از سه گز دست بزیر نروند
و غالب آنست که تا گردن سه گز باشد متوسط القامه را که شش وجب باشد و هر
یک وجب که مجموع قامت هفت شبر باشد و خواهد آمد که مدار قامت بر هفت
شبر است وَقَدْ رُوِيَ عَنْ اَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الْاِطْلَاقُ
فِي اَنْ يُفْرَشَ الْقَبْرُ بِالسَّاجِ وَيُطْبَقَ عَلَى الْمَيِّتِ السَّاجُ و بسند کالصحیح از حضرت
امام علی نقی صلوات الله علیه منقولست که آنحضرت فرمودند که فرش کنند قبر را بچوب
ساج که از قبیل چوب شمشاد است و همچنین بعوض خشت و آجر در لحد و شق چوب
ساج بیندازند و لیکن تجویز حضرت بنابر ضرورت واقع شده است نه مطلقا زیرا
که علی بن بلال عرضه بخدمت آنحضرت نوشت که بسیار است که مردم ما میمیرند و
زمینهای ما نم دارد چون در شط فرات واقع است آیا جایز است که فرش قبر را
بساج کنند یا پوشش لحد را بساج کنند حضرت فرمودند بخط مبارک خود که جایز است

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خشت چیدند بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و از
حضرت پرسیدند که اگر آجر بچینند ضرر دارد بمیت حضرت فرمودند که نه و از این حدیث
ظاهر میشود که خشت بهتر است و آجر جایز است وَلِكُلِّ شَيْءٍ بَابٌ وَبَابُ
الْقَبْرِ عِنْدَ رِجْلَيِ الْمَيِّتِ و در حدیث موثق عمار است که روایت کرده است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر چیزی را دریست و در قبر
از پیش پاهای میت است و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست
که هر خانه را دریست و در قبر از پیش پاهای میت است پس بنا برین در وقت
داخل شدن و بیرون آمدن از پیش پا سنت است که داخل شود و بیرون آید
چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که خانها را از درهای آن داخل شوید و مبالغه
بیشتر است در وقت بیرون آمدن که البته از پیش پا بیرون آید و از طرف
دیگر بیرون نیاید چنانکه در روایت قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
وارد شده است که هر که داخل قبر شود بیرون نیاید مگر از پیش پاهای میت و گفته
گفته اند که در وقت داخل شدن هنوز میت را بقبر نبرده اند و در وقت بیرون
آمدن خاک میریزد اگر بر پای میت ریخته شود بهتر از آنست که بر سر و روی
میت ریخته شود وَالْمَرْأَةُ تُؤْخَذُ بِالْعَرْضِ مِنْ قِبَلِ اللَّحْدِ وَيَقِفُ زَوْجُهَا
فِي مَوْضِعٍ يَتَنَاوَلُ وَرِكَهَا وَيُؤْخَذُ الرَّجُلُ مِنْ قِبَلِ رِجْلَيْهِ يُسَلُّ سَلًّا و زن را
بعرض میگیرند از پیش لحد که پیش قبله است و سر زن بر نمیکنند مثل شوهر پیش نزدیک
ران او می ایستد که زن را بگیرد و شخصی دیگر بالای سر میت را بگیرد و مرد را از پیش پای
قبر داخل میکنند باین نحو که از تابوت بهمواری بیرون می آورند و سر او را بزیر میکنند مثل

روزی که داخل دنیا شده است از شکم مادر و این عبارت عبارت فقه رضویست و مضمون
حدیث موثق زید بن علی است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و در حدیثی از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز وارد است و عمل اصحاب بر اینست و در حدیث قوی بلکه
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد است که زن را در قبر در نیاورد مگر کسی که در حال
حیات محرم او بوده است و در حدیث قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که شوهر اولی است بزن خود تا او را بقبر در آورد و در حدیث کالصحیح جابر
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و حدیث موثق وارد است که شوهر نزد ران
می ایستد که او را بقبر در آورد و کسی درین خلاف نکرده است در آنکه آیا واجب است که
محرم زن را دفن کند یا سنت و اولی آنست که محرم باشد و اگر چه زنان باشند
ایشان دفن کنند والام دبر صالح والاجوان صالح والام دبر غیر صالح یا خصی چنانکه
علما ذکر کرده اند والله تعالی یعلم وَقَالَ أَبِي رَحِمَهُ اللهُ فِي رِسَالَتِهِ إِلَيَّ إِذَا دَخَلْتَ
الْقَبْرَ فَاقْرَأْ أُمَّ الْكِتَابِ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ فَإِذَا تَنَاوَلْتَ الْمَيِّتَ فَقُلْ بِسْمِ اللهِ
وَبِاللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ ضَعْهُ وَخَدَّهُ عَلَى التُّرَابِ
وَقُلِ اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَصَعِّدْ إِلَيْكَ رُوحَهُ وَلَقِّهِ مِنْكَ
رِضْوَانًا و پدرم رحمه الله در رساله که بمن نوشته و فرستاده بود ذکر کرده بود که
چون داخل قبر شوی که میتی را بقبر در آوری پس بخوان سوره حمد را که مسمی است بام
الکتاب یعنی اصل قرآنست و هر چه حق سبحانه و تعالی در جمیع قرآن ذکر کرده است درین
سوره بآن اشاره فرموده است یا همه درین سوره هست ولیکن بغیر از ائمه معصومین
کسی بر آن اطلاع ندارد چنانکه در احادیث وارد شده است و تفصیلش ان شاء الله
در تفسیر قرآن مذکور خواهد شد و معوذتین را بخوان که آن سوره قل اعوذ برب الفلق

فیلحده علی یمینه مستقبل القبلة وحل عقد کفنه و وضع

و قل اعوذ برب الناس است و از جهة او را معوذتین میگویند که این دو سوره قاری
و حامل خود را در پناه الهی در می‌آورند از بلای دنیا و آخرت و آیة الکرسی ایخوان
و باین اعتبار او را آیة الکرسی میگویند که حق سبحانه و تعالی در آن آیه وصف کرسی کرده است
و تفصیل آنرا در شرح صحیفه کامله بیان کرده‌ام و تا و هو العلی العظیم از آیة الکرسی است و هم
جا اطلاق میکنند همین قدر میخواهند و هرگاه مراد از آن تا هم فیها خالدون است بیان میکنند
پس چون میت را بگیری که داخل قبر کنی بگو که استعانت و یاوری میجویم از خداوند عالمیان
یا از اسم الهی و استعانت میجویم از ذات مقدس او یا معنیش اینست که استعانت میجویم
از او و چگونه نجویم که همه کارها بلکه وجود و حیات و بقای من با وست و دفن میکنم میت را
بنحوی که در ملت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است و فرموده اوست پس
میت را در لحد بخوابان بر دست راست او و بقبله و بندهای کفن او را بگشا و پیش روی
او را بر خاک گذار و بگو خداوندا دور کن زمین را از پهلوهای او که ضغط و فشار قبر
برو واقع نشود یا بدن او را و نیز راحت بدار و روح او را با علی علیین برو خشنودی
خود را باستقبال او فرست و جمیع آنچه علی ذکر کرده است در فقه رضوی مذکور است
و ظاهرش اینست که این سورها را پیش از داخل میت در قبر میخوانند و احادیث
بسیار دلالت میکند بر آنکه اینها را بعد از دخول و خوابانیدن میخوانند پس اولی
آنست که در هر دو وقت بخواند و آنکه گفته است که بر دست راست بخوابانند میت را
اجماعیست بلکه کالضروری است و قولی نقل کرده اند بر آنکه سنت است ظاهرا مراد
آنشخص نیز وجوبیست که از سنت ظاهر شده است چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که براء بن معرور انصاری در مدینه مشرف
بود و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در مکه معظمه تشریف داشتند و چون براء

محتضر شد وصیت نمود که در قبر روی او را بجانب آنحضرت و بجانب کعبه کنند پس چنان
کردند و این سنت را حضرت جاری ساختند و وصیت نمود بثلث مالش و حق سبحانه
و تعالی در قرآن فرستاد و جاری شد و هیچ شک نیست که مراد از سنت
واجب لازم است نه بمعنی مستحب والله تعالی یعلم و در حدیث قوی کالصحیح بطرق متعدده از
محمد بن عجلان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون میت را نزدیک
قبر آوری فی الحال او را بقبر مبر که کار برو دشوار و گران شود بلکه در سه کرت نزدیک بر تا خودش
بجای خود آید و بعد از آن او را داخل لحد کن و اگر تقیه نباشد روی او را بخاک
گذار بعد از آنکه کفن را از روی او دور کرده باشی و باید که اولی محرم باو که شیعه باشد
یا وارث شیعه نزدیک سر او باشد و پناه بخدا برد از شر شیطان و سوره فاتحه
و معوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی را بخواند پس تلقین کند او را باسامی ائمه معصومین
صلوات الله علیهم بعد از نهادن و بهمین مضمون روایت کالصحیح از محمد بن عطیه منقول است
اگرچه گمان اینست که سهو القلم است و ابن عجلانست و در حدیث حسن کالصحیح حلبی بلکه
صحیح چون ظاهر است که این احادیث در کتاب ابن ابی عمیر بوده است و کتب ابن
ابی عمیر کالشمس پیش ایشان مشهور بوده است و هرچه را کلینی بسند حسن روایت کرده است
از کتاب حلبی باعتبار ابراهیم بن هاشم صدوق و شیخ باسانید صحیحه روایت
میکنند و ندیده ام که احدی از علما عمل بامثال این حدیث نکرده باشد چون ظاهر است
که ابراهیم بن هاشم ~~صدوق و شیخ باسانید~~ این کتب را بقم آورد و پیشتر از آن حسین بن
سعید و علی بن جعفر و غیرهما از اعیان علما آورده بودند لهذا اهم تلقی بقبول کردند و از و
روایت کردند و پسرش علی بن ابراهیم که از جمله ثقات معتمدین است بیشتر از پدر روایت
میکند و محمد بن یعقوب کلینی که اعظم ثقات و محدثین اهل ایمان و اسلام است بیشتر از و

روایت میکنند بلکه اگر سهل بن زیاد روایت کند ضرر ندارد چون سهل نیز همین کتب را
بقم آورده بود و بخدمت حضرات جواد و هادی و عسکری رسیده بود و از ایشان
صلوات الله علیهم با و مکاتیب بسیار رسیده و مظنون آنست که از جمله اصحاب اسرار حضرات است
و اگر گاهی از اسرار بیان میکرده جمعی نفهمیده حمل بر غلوی او کردند و احمد بن محمد بن عیسی او را
از قم بیرون کرد با جمعی و آخر پشیمان شد و با التماس بسیار بعضی را بر گردانید و چون
کلینی رحمه الله بخدمت جمعی کثیر از اصحاب سهل رسیده بود که یکی از ایشان ثقه عظیم الشان
علی بن محمد خال کلینی است دیگر ثقه عظیم الشان محمد بن الحسن صفار دیگر ثقه عظیم الشان محمد بن
جعفر اسدی که از ابواب حضرت صاحب الزمان است صلوات الله علیه دیگر محمد بن عقیل
کلینی و غیرهم و همه خوبهای سهل را میدانسته‌اند همین معتمد کلینی است و درین مدت مدید چیزی
از سهل ندیدم که دلالت بر غلو یا ارتفاع داشته باشد با آنکه شیخ طوسی توثیقش کرده است
و مع هذا از مشایخ اجازه کتب معتبره مشهوره است مثل کتب بزنطی و ابن ابی عمیر و حماد و
صفوان و حسین بن سعید و امثال این از اصول و مصنفات که مرا ازین تتبع یقین بهم
رسیده است که حدیث او ضعیف نیست و در رتبه کمتر از ابن عیسی نیست اگر بهتر از و نباشد
و جمعی که اصلا تتبع ندارند همین که یکی ازین جمع در طریق اند اگر پنجاه حدیث باشد همه را طرح میکنند
و این ضعیف نیز باعتبار تألیف قلوب همراهی با متأخرین کرده ام و هر جا که صحیح میگویم
باعتقاد من صحیح است مثل حدیثی که عده سابقه از سهل روایت کرده باشند و او از ثقات
روایت کرده باشد تا معصوم صحیح میدانم و داب قدما که از رجال سخن میگویند این بوده است
که در راویان ائمه سخن میگفته اند نه بعد از آن زیرا که کتب رواة نزد ایشان بوده است
کاری براوی آنها نمیداشته اند مگر از جهت اتصال سند و لهذا شیخ هرگز سخنی در قدح
رواة نمیگوید مثل قاسم بن محمد جوهری که حسین بن سعید از او بسیار روایت کرده است

با آنکه واقفی است و مدح و توثیق ندارد و این خبار برین است که او راوی نبوده است
بلکه کتب مشایخ او که همه مشهور بوده است بحسین بن سعید اجازه آنها را داده بود و کتب
متواتره نزد حسین بن سعید بود و اسم او بجهت اتصال سند میبرد و بر آنچه از تتبع با فهم
بعضی از آنها اتفاق ثبت محقق شیخ حسن بن شیخ زین الدین رحمهما الله تعالی مطلع شده
است اگر چه سهو کرده است تحقیق خود را و اکثر احادیث صحیحه را از مرتبه صحت انداخته است
و چون حق سبحانه و تعالی بفضل خود چنان کرد که از مدت پنجاه سال زیاده است که
همیشه متتبع اخبار خاصه و عامه کرده ام بعد از تلمذ بسیار در خدمت فضلا محققین رحمهم الله حق
سبحانه و تعالی بحسب وعده وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا این ضعیف را هدایت
نموده است و چون کم شد کم بسیار مشکلست فهمانیدن این معانی و بدون تتبع فهمیدنش
متعذر است یا متعسر اما امید هست که بعد ازین جمعی کثیر مرتبه مرتبه هدایت یابند بفضل الله
تعالی مجملا حلبی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون میت را
خواهی که بقبر در آوری تابوت را نزد پای قبر بگذار و میت را از آنجا بیرون آور و سر او را
پیش کن و بقبر در آور و آیة الکرسی بخوان و بگو بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَ أَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ و آن دعائی را که در نماز
خواندی یک مرتبه آنجا بخوان از اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِناً فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ وَ إِنْ كَانَ مُسِيئاً
فَاغْفِرْ لَهُ وَ ارْحَمْهُ وَ تَجَاوَزْ عَنْهُ و هر چه توانی از جهت میت طلب مغفرت بکن پس حضرت
فرمودند که حضرت سید الساجدین صلی الله علیه و آله وقتی که میتی را در قبر میبردند میگفتند
که اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنْ جَنْبَيْهِ وَ صَاعِدْ عَمَلَهُ وَ لَقِّهِ مِنْكَ رِضْوَاناً و در حدیث حسن کالصحیح
از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که چون میت را در لحد
گذاری بگو بِسْمِ اللهِ وَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَبْدُكَ ابْنُ عَبْدِكَ

نزل بک وانت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره والحقه بنبیه اللهم انا لا نعلم
منه الا خیرا وانت اعلم به و چون خشت چینی بر و بگو که اللهم صل وحدته وانس وحشته
واسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه عن رحمة من سواک و چون از قبر برون آیی
بگو انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین
واخلف علی عقبه فی الغابرین یا رب العالمین و در حدیث صحیح از سماعه منقولست که
عرض کردم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چگویم وقتی که میتی از شیعیان را
بقبر برم حضرت فرمودند که بگو اللهم عبدک فلان و بجای فلان اسم میت را بگو وابن
عبدک نزل بک وانت خیر منزول به قد احتاج الی رحمتک اللهم ولا نعلم منه الا
خیرا وانت اعلم بسریرته ونحن الشهداء بعلانیته اللهم فجاف الارض عن جنبیه ولقنه حجته
واجعل هذا الیوم خیر یوم اتی علیه واجعل هذا البیت خیر بیت نزل فیه وصیره الی خیر مما کان
فیه ووسع له فی مدخله وآنس وحشته واغفر ذنبه ولا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده
و در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت منقولست که چون میت را داخل قبر کنی بند کفن را
از پیش روی میت یعنی روی او را باز کن و در حدیث صحیح از ابو حمزه منقولست که گفتم
با حدهما صلوات الله علیهما که آیا بندهای کفن را میگشایند حضرت فرمودند که بلی و روی او را
باز میکنند و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون
میت را در قبر میگذارند کفن را شق میکنند یعنی میدرند چنانکه جمعی بظاهر حدیث عمل نموده اند
که میباید از پیش سر میت بدرند و ظاهرا مراد دور کردن کفن است از روی میت چنانکه
در اخبار صحیحه وارد شده است و الله تعالی یعلم و روی سالم بن مکرم عن ابی عبد الله
صلوات الله علیه انه قال یجعل له وسادة من تراب ویجعل خلف ظهره مدرة
لئلا یستلقی و بسند کالصحیح از سالم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

فرمودند

فرمودند که بالشی از خاک میسازند از برای میت که سرش را بر زیر نهند و بر پشت او
کلوخی میگذارند که به پشت نیفتد ویحل عقد کفنه ویکشف عن وجهه ثم یدعی
له ویقال اللهم عبدک وابن عبدک وابن امتک نزل بک وانت خیر
منزول به اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته والحقه بنبیه وقه شر منکر
ونکیر و بندهای کفن را میگشایند چنانکه احادیث بسیار در آن واقع شده است
و بعضی گذشت و روی او را باز میکنند و گذشت پس این دعا را میخوانند که خداوندا
بنده تو و غلام زاده تو و کنیز زاده تو و اگر زن باشد اشاره است باآنکه اسباب رحمت
و قابلیت رحمت او بسیار است و اگر نباشد باز اشاره است باآنکه کسی است که عفو او
لازم است باعتبار کثرت و مذلت و در اول بمنزله چند کس است که هر یک قابلیت رحمت
دارند دیگر آنکه بدرگاه تو آمده است و کسی از این درگاه محروم برنگشته است و دیگر آنکه
زیادی نسبت بکسانی که بدرگاه ایشان میروند باآنکه غیر تو نیز از منعمان امید تو نگیرند
چه احتمال دارد که تو نا امید کنی او را چون این همه اسباب رحمت دارد خداوندا قبرش را
فراخ گردان یعنی در عالم برزخ مغموم نباشد و چون منکر و نکیر از او سوال کنند تو تلقین او کن
اعتقادات حقه را تا او جواب ایشان تواند گفت و محشور ساز او را با پیغمبرش که
بهترین خلایق است و نگاه دار او را از عذاب منکر و نکیر ثم تدخل یدک الیمنی
تحت منکبه الایمن وتضع یدک الیسری علی منکبه الایسر وتحرکه تحریکا
شدیدا وتقول یا فلان بن فلان الله ربک ومحمد نبیک والاسلام دینک و
علی ولیک وامامک وتسمی الائمة صلوات الله علیهم واحدا واحدا الی آخرهم
ائمتک ائمة هدی ابرار ثم تعید علیه التلقین مرة اخری فاذا وضعت
علیه اللبن فقل اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته وآمن

دانند

دَوْعَتَهُ وَاَسْكِنْ اِلَيْهِ مِنْ رَحْمَتِكَ رَحْمَةً يَسْتَغْنِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ
سِوَاكَ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ كَانَ يَتَوَلَّاهُ پس دست راست خود را داخل میکنی
در زیر دوش راست او که بر زمین است و دست چپ خود را بر دوش چپ او
میگذاری و حرکت میدهی او را حرکتی سخت و میگویی اسم او را و پدر او را اسمع یا محمد
بن علی و این تلقین را میگویی که ترجمه اش اینست و بفارسی نیز میتوان گفت و میت
که از دنیا رفت همه زبانی را خصوصا عربی را میفهمد که خداوند عالمیان پروردگار
و خداوند تست و محمد پیغمبر تست و ختم صلوات او است و اسلام دین تست
و علی امام تست و پیشوای تست وَالْحَسَنُ وَلِيُّكَ وَاِمَامُكَ و نام با خر ائمه و
حضرت صاحب الامر را نام میبری و بگو وَالْحُجَّةُ وَلِيُّكَ وَاِمَامُكَ امامان تو پیشوایان تو اند
که ترا براه خیر هدایت کرده اند با عالمیان و نیکوکارانند که هرگز بدی از ایشان صادر
نشده است پس اعاده میکنی تلقین را بر دو مرتبه دیگر و بهتر آنست که باین نحو اعاده کنند
که ای محمد بن علی هرگاه ملکین بیایند و از تو سوال کنند که خداوند تو کیست و پیغمبر تو کیست و دین
تو چه دینست و کتاب تو چه کتابست و امام تو کیست پس مترس و در جواب ایشان
بگو که الله تعالی خداوند و پروردگار منست و محمد رسول منست تا آخر که تلقین حقیقی کرده باشد
پس چون خشت بر لحد میچینی بگو که خداوندا رحم کن بر غریبی او خداوندا تنهایی او را موصول ساز
برحمت تا تنها نباشد یا برحمت خود حوران و غلمان را پیش او فرست یا او را پیش ایشان
فرست تا تنها نباشد یا اعمال صالح او را بصورتهای نیکو کن و انس ده وحشت او را که
مذکور شد با همیشه بیاد تو باشد تا وحشتش زایل شود و ترسش را که از عذاب تو دارد
ایمن گردان و از رحمت خود باو ساکن ساز رحمتی عظیم که مستغنی شود بسبب آن رحمت از رحمت
غیر تو و حشر کن او را با کسانی که او اعتقاد بامامت ایشان دارد از ائمه معصومین صلوات الله

علیهم اجمعین و این مجموع عبارت فقه رضویست وَمَتَى زُرْتَ قَبْرَهُ فَادْعُ لَهُ
بِهَذَا الدُّعَاءِ وَاَنْتَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ يَدَاكَ عَلَى الْقَبْرِ فَاِذَا خَرَجْتَ مِنَ الْقَبْرِ
فَقُلْ وَاَنْتَ تَنْفُضُ يَدَيْكَ مِنَ التُّرَابِ اِنَّا لِلّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ ثُمَّ احْثُ
التُّرَابَ عَلَيْهِ بِظَهْرِ كَفَّيْكَ ثَلَثَ مَرَّاتٍ وَقُلِ اللَّهُمَّ اِيمَانًا بِكَ وَتَصْدِيقًا
بِكِتَابِكَ هَذَا مَا وَعَدَنَا اللّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللّهُ وَرَسُولُهُ فَاِنَّهُ
مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ وَقَالَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ كَتَبَ اللّهُ لَهُ بِكُلِّ ذَرَّةٍ حَسَنَةً
و هرگاه قبر او را زیارت کنی رو بقبله کن و هر دو دست را بر قبر گذار و این دعا را بخوان
پس چون از قبر بیرون آیی این دعا را بخوان پس چون از قبر بیرون آیی خاک دستها را
بیفشان و بگو بدرستی که ما همه مملوک و بنده خداوندیم و بازگشت ما بسوی او خواهد بود
پس به پشت دستها سه مرتبه خاک بقبر ریز و بگو در وقت ریختن خاک خداوندا
این کارها میکنیم چون ایمان بتو داریم و باور داریم کتاب ترا در عذاب قبر اگرچه آن تنها
و همچنین حشر و نشر این مردن و سایر امور آخرت چیزی چند است که وعده داده اند
ما را خداوند عالمیان و رسول او و راست گفته اند خدا و رسول بدرستی که هر که خاک
بر قبر ریزد و این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی بعدد هر ذره از خاک که در قبر میریزد حسنه
در نامه عمل او مینویسد و این مجموع نیز عبارت فقه رضویست و خبر خاک ریختن را
سکونی روایت کرده است تا آخر دعا و گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین
فرمودند که هر که خاک بریزد و این دعا را بخواند بعدد هر ذره حق سبحانه و تعالی
او را حسنه کرامت فرماید فَاِذَا سُوِّيَ قَبْرُهُ فَصُبَّ عَلَى قَبْرِهِ الْمَاءَ وَتَجْعَلُ الْقَبْرَ
اَمَامَكَ وَاَنْتَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ وَتَبْدَأُ بِصَبِّ الْمَاءِ مِنْ عِنْدِ رَأْسِهِ

وتدرّه علی قبره من اربعة جوانبه حتی ترجع الی الرأس فان فضل من
الماء شیء فصبّه علی وسط القبر ثم ضع یدک علی القبر وادع للمیت واستغفر له
پس چون قبر درست شود و پر شود پس آب بریز بر قبر میت در حالتی که رو بقبله
داشته باشی و ابتدا کن بریختن آب از پیش سر قبر و بگردان آب را تا چهار
جانب قبر آب بریزی تا باز بجانب سر آیی پس اگر از آب چیزی زیاد آید آن را
بر میان قبر بریز پس دست خود را بر قبر گذار و دعا کن از برای میت و طلب مغفرت از خدا
او کن و این مجموع عبارت فقه رضویست تا وادع للمیت که در آنجا دعای سابق را ذکر کرده
اما تفصیل این اجمال پس در حدیث صحیح از ابی بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
فرمودند که چون میت را از پیش پای قبر سرازیر داخل کنی در قبر پس بگو بسم الله وبالله
وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک و چون در لحد گذاری
دست خود را در گوش میت گذاری و بگو الله ربک والاسلام دینک ومحمد
نبیک والقرآن کتابک وعلی امامک یعنی تا آخر چون تقیه میفرموده اند و سنیان
چون علی را امام میدانند مضایقه در آن نداشته اند بنابرین در بعضی از احادیث تلقین
همین نام آنحضرت است و بس و شیعیان فهمیده اند که تا آخر و در صحیح و حسن کالصحیح از زراره منقولست
که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که چون میت را در لحد گذاری آیة الکرسی بخوان
و دست خود را بر دوش او زن یعنی از پایین چون دوش چپ در بالاست و بگو ای
فلان رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وآله نبیا وبعلی
صلوات الله علیه اماما و تمام میکند تا باخر و در حدیث کالصحیح از محفوظ منقولست
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون خواهی که میت را دفن کنی
باید که هر که عاقلتر است از اهالی که در قبر اند که میت را داخل کنند و نزد سر میت باشد مراد

رست

از اهل

از اهل شیعه است که مردم را بشناسد و مناسب مقام تلقین کند آهسته یا بلند
اگر سنی حاضر نباشد بلند بگوید والا آهسته چنانکه کسی نفهمد و مشغول دعا شود و بعنوان تلقین
و تلقین را آهسته بگوید و سنیان توهم کنند که او دعا میکند و طرف راست روی
میت را بکشد یا بخاک گذارد و دهن خود را نزدیک گوش میت برد و بگوید
سه مرتبه اسمع افهم پس بگوید که الله ربک ومحمد نبیک والاسلام دینک و
فلان امامک یعنی تا آخر و سه مرتبه اعاده کن تلقین را و در موثق کالصحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که چون میت را در قبر گذاری بگو اللهم عبدک بن عبدک
وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به و چون میت را از تابوت در
آوری از پیش پای قبر و سرازیر شود بگو بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله صلی الله
علیه وآله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته وثبته بالقول
الثابت وقنا وایاه عذاب القبر و چون قبر را از خاک کنی تا برابر شود زمین بگو
اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد روحه الی ارواح المؤمنین فی علیین والحقه بالصالحین
و در حدیث موثق کالصحیح از اسحق بن عمار منقولست که شنیدم از امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که فرمودند که چون داخل قبر شوی از جهة میت بگو بسم الله وبالله و
علی ملة رسول الله صلی الله علیه وآله پس میت را هموار سرازیر بقبر در آور پس چون در قبر
گذاری بندهای کفن را بگشا چون سر و پا را بسته اند و بگو اللهم یا رب عبدک بن
عبدک نزل بک وانت خیر منزول به اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه
وان کان مسیئا فتجاوز عنه والحقه بنبیه محمد صلی الله علیه وآله وصالح شیعته واهدنا
وایاه الی صراط مستقیم اللهم عفوک عفوک پس دست چپ را بر بازوی
چپ میت گذار و او را حرکت ده حرکتی سخت پس بگو یا فلان بن

فلان اذا سئلت فقل الله ربي و محمد نبيي و الاسلام ديني و القرآن كتابي و
علي امامي پس یک یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را میگوئی تا باخر پس مرتبه
دیگر تلقین را اعاده میکنی و میگوئی ای فلان آیا فهمیدی پس حضرت صلوات الله علیه
فرمودند که او جواب میدهد و میگوید بلی فهمیدم پس میگوید ثبتک الله بالقول
الثابت هداک الله الی صراط مستقیم عرّف الله بینک و بین اولیائک فی
مستقر من رحمته پس میگوید اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد بروحه الیک
و لقّه منک برهانا اللهم عفوک عفوک پس خشت میچینی و در زمانی آن که گل میریزی
که خاک بقبر زود تا با خشت و گل در کاری این دعا را اگر میخوانی که اللهم صل وحدته
و آنس وحشته و آمن روعته و اسکن الیه من رحمتک رحمة یغنیه بها عن
رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین پس از قبر بیرون می آیی و میگوئی انا
لله و انا الیه راجعون اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین و اخلف علی عقبه فی الغابرین
و عندک نحتسبه یا رب العالمین و احادیث بسیار است با آنکه بسیار
نقل کردم چون هر یک مشتمل بود بر کلمه چند که در دیگری نبود و هر چه مکرر بود ذکر نکردم
و اگر جمع کند میان دعاها بهتر است چون ممکنست که بسبب خصوص هر دعایی نفعی
خاص بداعی و میت برسد که بسبب دیگری نرسد و اما خاک ریختن پس در خبر
کالصحیح وارد شده است که حضرت ابوالحسن صلوات الله علیه بپشت دستها خاک
بر قبر ریختند و در حدیث حسن کالصحیح از داود بن نعمان منقولست که حضرت امام ابوالحسن علیه السلام را
دیدم در جنازه که میفرمودند ما شاء الله لا ما شاء الناس و چون نزدیک قبر رسیدند
بگوشه رفتند و نشستند پس چون میت را در لحد گذاشتند برخاستند و سه کف
خاک در قبر ریختند بهر دو دست و در حسن کالصحیح از ابن اذینه منقولست که گفت

حضرت

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را دیدم که خاک بر میت میریختند و یکساعت
خاک در دست نگه میداشتند و بعد از آن میریختند و زیاده بر سه کف نریختند پس من
سوال کردم که سبب این چیست حضرت فرمودند که نگاه میداشتم و این دعا
میخواندم که ایمانا بک و تصدیقا ببعثک هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله
و رسوله و ما زادنا الا ایمانا و تسلیما و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین میکردند
و سنت برین جاری شد و در حدیث نیکوئی مثل این حدیث که تصدیقا ببعثک
و در فقه رضوی مثل این است و در حدیث کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که با حضرت
امام محمد باقر صلوات الله علیه بودم در جنازه شخصی از شیعیان پس چون او را در قبر
گذاشتند حضرت برخاستند و نزد قبر رفتند از پیش سر و سه کف خاک بر قبر
ریختند پس دست خود را بر قبر پهن کردند که انگشتان گشاده شد و این دعا خواندند
که اللهم جاف الارض عن جنبیه و اصعد الیک روحه و لقّه منک رضوانا و اسکن
قبره من رحمتک ما تغنیه به عن رحمة من سواک و بعد از آن روانه شدند و در حدیث
صحیح منقولست از عبید بن زراره که فرزند شخصی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
فوت شد و حضرت در جنازه او حاضر بودند پس چون او را در لحد گذاشتند پدرش
خواست که خاک در قبر ریزد حضرت دست او را گرفت و گفت خاک بر آن مریز و
هر کس خویش او باشد خاک نریزد بدرستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی
فرمودند از آنکه پدر یا خویشان خاک در قبر ریزند پس ما گفتیم که یا ابن رسول الله شما ما را
نهی میفرمائید از خاک ریختن حضرت فرمودند که هر خویشی را نهی میکنیم از ریختن خاک بر
خویش خود چون بسبب قساوت قلب و سنگدلی میشود و هر که سنگدلست از رحمت
الهی دور است و اما آب ریختن در قبر فی نفسه سنت است و اخبار حسنه و موثقه

کالصحیح دران وارد است وبعنوان دور که مذکور شد در حدیث موثق کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و در آخر حدیث که سنت چنین است
پس ممکنست که احادیث مطلق را حمل بر مقید کنیم وظاهرا در مستحبات لازم نیست
که مطلق را حمل بر مقید کنیم بلکه ثواب مقید بیشتر است ومطلق نیز ثواب دارد و در حدیث
حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه مرویست در ریختن آب بر قبر که تا تری هست
میت را عذاب نمیکنند و در حدیث حسن کالصحیح وصحیح از زراره منقولست که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون از قبر فارغ شوی آب رو بریز و بعد
از آن دستها را در گل فرو بر که انگشتان از هم باز باشند و در حدیث حسن کالصحیح از
زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله اینمعنی را در قبور بنی هاشم واقع میساختند وممکنست که اول در قبور ایشان میکرده
باشند وبعد از آن نسبت بهمه کس یا خصوص حضرت نسبت بغیر بنی هاشم نمیکرده باشند
واین از جمله خصایص حضرت باشد یا بنی هاشم و در حدیث حسن کالصحیح واقع شده
است که قبر را چهار انگشت بلند کن و در موثق کالصحیح وارد شده است که چهار انگشتی که مضموم
باشد نه گشاده بلند کن و در موثق کالصحیح واقع شده است که بقدر چهار انگشت گشوده
بلند کن جمع کرده اند که اقلش چهار انگشت مضموم است واکثرش چهار انگشت گشاده و در
حدیث وارد شده است که دست بر قبر گذاشتن لازم است کسی را که بجنازه میت
حاضر نشده باشد یعنی نسبت باو تاکیدش بیشتر است و در حدیث کالصحیح موثق
وارد شده است که در وقت دست گذاشتن میباید رو بقبله باشد چنانکه در فقه
رضوی مذکور است که درین وقت و هر وقتی که زیارت کنی برادر مؤمن را میباید که دست
بر قبر گذاری و رو بقبله کنی و دعای اللهم ارحم غربته الی که در متن گذشت بخوانی

وَرُوِيَ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللهِ اَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
يَقُولُ مَا عَلَى اَهْلِ الْمَيِّتِ مِنْكُمْ اَنْ يَدْرَؤُا عَنْ مَيِّتِهِمْ لِقَاءَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ فَقُلْتُ
وَكَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ اِذَا اُفْرِدَ الْمَيِّتُ فَلْيَتَخَلَّفْ عِنْدَهُ اَوْلَى النَّاسِ بِهِ فَيَضَعُ
فَاهُ عَلَى رَاْسِهِ ثُمَّ يُنَادِي بِاَعْلَى صَوْتِهِ يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ اَوْ يَا فُلَانَةُ بِنْتَ فُلَانٍ
هَلْ اَنْتَ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي فَارَقْتَنَا عَلَيْهِ مِنْ شَهَادَةِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَاَنَّ عَلِيًّا
اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَاَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَقٌّ
وَاَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَاَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَاَنَّ اللهَ
يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ فَاِذَا قَالَ ذَلِكَ قَالَ مُنْكَرٌ لِنَكِيرٍ اِنْصَرِفْ بِنَا عَنْ هَذَا فَقَدْ
لُقِّنَ حُجَّتَهُ وبطرق متکثره قویه از یحیی بن عبد الله هاشمی منقولست که گفت از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که چه مانع است مر اهل میت شما
که دفع کنند از میت خود ملاقات منکر ونکیر را پس راوی گفت که چه کار کنیم که ملاقات
نشود حضرت فرمودند که این کنند که چون میت تنها شود یعنی شیعان برگردند
پس باید که بماند نزد او کسی که اولیست بمیت از دیگران یعنی وارث شیعه و
دهن خود را نزدیک سر میت برد و فریاد کند باواز بلند واسم او واسم پدرش را
بگوید خواه مرد وخواه زن وبگوید این تلقین را که ترجمه اش اینست که ای فلانی
آیا هستی بران عقیده که ما از تو میدانستیم واز تو جدا شدیم وتو از ما جدا شدی
و در کافی فارقتنا است وهمچنین در تهذیب یعنی تو از ما جدا شدی و رفتی با آن
اعتقاد که آن گواهیست که بغیر از الله سبحانه وتعالی خداوندی نیست حال آنکه
واحد من جمیع الوجوه است و در خداوندی ویگانگی وسایر کمالات او را شریک

نیست و بر شهادت آنکه محمد ص که بندهٔ اوست یعنی اعتقاد بالوهیت او مدارید و رسول اوست
بهترین پیغمبرانست و آنکه علی پادشاه مؤمنانست و بهترین اوصیاء پیغمبرانست و باعتقاد
آنکه هرچه فرموده است محمد حق است و آنکه مردن و لوازم او از سوال منکر و نکیر و
عذاب قبر و بقای روح بعد از فنای بدن حق است و مبعوث شدن و زنده شدن
در قیامت حق است و آنکه قیامت خواهد با لوازمش که آنحضرت از آنها خبر داده است
و قرآن و احادیث معلومهٔ متواتره بر آنها مشتملست شکی در آنها نیست و در آنکه
حق سبحانه و تعالی جمیع مرده کان را زنده میکند و مطیعان را ثواب میدهد بمراتب عالیهٔ
بهشت و کافران را بجهنم میکند همه حق است و موافق واقع است چون پیغمبر مؤید بمعجزات
بسیار فرموده است و حکمت پس حق باشد پس هرگاه که این تلقین را بکنند منکر
و نکیر میگویند که ما را روانه کردند و اعتقادات او را تلقین کردند دیگر ما را کاری نیست
و ما باین عنوان آمده بودیم که اگر او را تلقین نکنند سوال کنیم چون تلقین کردند بایدمان
رفتن و از اینجاست که شهید گفته است سوال قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین
کرده باشند که در آنجا اجماع نیست و خلافی هست چون اصل سوال متواتر است
و سقوط از ملقن باحاد رسیده است و در حدیث کالصحیح از جابر از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که باکی نیست و ضرری نیست بر هیچ یک از
شما که چون میت خود را دفن کنید و قبر را درست کنید و مومنان برگردند یکی
نزد قبر او بگوید یَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ اَنْتَ عَلَی الْعَهْدِ الَّذِي عَهِدْنَاکَ بِهِ مِنْ شَهَادَةِ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاَنَّ عَلِيًّا اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اِمَامُکَ
و یکیک از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم را میگوید تا باخر پس چون این تلقین را کردند
یکی از این دو ملک بدیگری میگوید که بار سوال را از دوش ما برداشتند زیرا که تلقینش

کردند پس برمیگردند از پیش او و داخل نمیشوند که سوال کنند و در فقه رضوی صلوات الله
علیه مذکور است که هرگاه بعد از رفتن مشیعین میت را باواز بلند تلقین کنند از و
سوال نخواهند کرد و در وقت تلقین هر دو دست را بر قبر گذارد و اولی مومنان باو
و تلقین کند و احادیث صحیحه وارد شده است از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا
صلوات الله علیهما که هرکه زیارت برادر مؤمن کند و هفت نوبت انا انزلناه بخواند
حق سبحانه و تعالی هر دو را می آمرزد میت و خواننده را و شیخ طوسی رحمه الله ذکر کرده
است که صحیفه بنویسند و جمعی گواهی دهند بر اعتقاد حق میت و با او در قبر گذارند
با جریدتین و کیفیتش در مصباح مذکور است و سنت است که خاک قبر حضرت امام
حسین صلوات الله علیه نیز در قبر گذارند چنانکه علامه و غیر او روایت کرده اند که
در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فاحشه بود که زنا میکرد و هر فرزندی را
که میزائید در تنور می انداخت و میسوخت چون فوت شد و در قبر گذاشتند او را و قبر را
پر کردند از خاک خاک او را بیرون انداخت و مکرر کردند و زمین او را قبول نکرد
بخدمت حضرت عرض نمودند حضرت فرمودند که زمین کفار را قبول میکند از مادرش
پرسید که دختر تو چه عمل میکرد مادر گفت کردار او را حضرت فرمودند که بواسطهٔ
سوختن بچه است که زمین او را قبول نمیکند پس حضرت فرمودند که تربت
حضرت امام حسین را صلوات الله علیه با او بگذارید چون گذاشتند زمین قبول
کرد و بیرون نینداخت و در فقه رضوی مذکور است که بگذارند با میت در
کفنهای او اندکی از خاک قبر حسین بن علی صلوات الله علیهما و بنابر نیت که
اکثر علما ذکر کرده اند استحباب این را

باب التَّعْزِيَةِ
وَالْجَزَعِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَزِيَارَةِ الْقُبُورِ وَالنَّوْحِ وَالْمَاتَمِ بابی است در بیان

تعزیه یعنی صبر فرمودن اهل میت بنصایح و مواعظ و اقل آن دیدن صاحب
میتست و در جزع کردن و صبر نکردن که مکروهست و در زیارت قبرها که
سنتست و در نوحه کردن که چه مرتبه خوبست و چه مرتبه بدست و در ماتم
که اجتماع زنانست یا اعم از زنان و مردان و طعام پختن همسایگان و خویشان
قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ عَزَّى حَزِيناً كُسِيَ فِي الْمَوْقِفِ حُلَّةً
يُحَبَّرُ بِهَا و بسند قوی کالصحیح از سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از
آبای آنحضرت سلام الله علیهم منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند
که هر که تسلی دهد و صبر فرماید اندوهناکی را اگر چه اندوه او از نقصان مال باشد حق سبحانه
و تعالی در روز قیامت حله جامه از جامهای بهشت در و پوشاند که او مسرور شود و دایم
شده خوشحال گردد و در حدیث کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که
تسلی دهد مصیبت زده را حق سبحانه و تعالی او را ثواب مصیبت زده بدهد بی آنکه
از ثواب او چیزی کم شود و در حسن کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه که هر که غم مؤمنی را بر دارد بهر عنوان که باشد حق سبحانه و تعالی
در روز قیامت غمهای او را زایل کند و چون از قبر بیرون آید خوشحال باشد
و احادیث صحیحه درین باب بسیارست وَرُوِيَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ
أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا يُعَزِّي قَبْلَ الدَّفْنِ وَبَعْدَهُ
و بسند صحیح از هشام بن الحکم منقولست که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم
صلوات الله علیه که تعزیه میفرمودند پیش از دفن و بعد از دفن بمواعظ و نصایح و غیر
آن و این عبارت دو احتمال دارد یکی آنکه گاهی پیش از دفن پرسش میفرمودند
و گاهی بعد از دفن و احتمال دیگر آنکه همیشه هر دو را بفعل می آوردند و این اظهرست

از عبارت وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ التَّعْزِيَةُ الْوَاجِبَةُ بَعْدَ الدَّفْنِ
و در قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که تعزیه و پرسش واجب یعنی سنت
مؤکد بعد از دفنست یعنی این اهم است چون گذشت که هر دو خوبست و در حسن
کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که تعزیه و تسلیه و
صبر فرمودن اهل مصیبت بعد از آنست که میت را دفن کنند و در موثق کالصحیح
قوی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که تعزیه نیست
الا نزد قبر و میباید که برگردند و در آنجا نایستند مبادا میت ایشان را عذاب کنند
و ایشان آواز او را بشنوند و باعث زیادتی غم ایشان شود وَقَالَ الصَّادِقُ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ كَفَاكَ مِنَ التَّعْزِيَةِ أَنْ يَرَاكَ صَاحِبُ الْمُصِيبَةِ و آنحضرت
صلوات الله علیه فرمودند که از پرسش و صبر فرمودن همین بس است که صاحب مصیبت
ترا ببیند و این حدیث را سند بخاطر ندارم ولیکن علما عمل باین کرده اند چون مرسل و
حکم سند دارد و با آنکه غرض از تعزیه بلکه معنی تعزیه تسلی دادنست و در دیدن
تسلی میابند و اگر چه مشغول شدن بایشانست که از خاطرش برود مصیبت و
محزونیت وَأَتَى أَبُو عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ قَوْماً قَدْ أُصِيبُوا بِمُصِيبَةٍ فَقَالَ
جَبَرَ اللهُ وَهْنَكُمْ وَأَحْسَنَ عَزَاكُمْ وَرَحِمَ مُتَوَفَّاكُمْ ثُمَّ انْصَرَفَ
و آنحضرت صلوات الله علیه نزد جمعی آمدند که ایشان را مصیبتی رسیده بود پس حضرت
باین عنوان تعزیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی تدارک کند نقصی را که بشما رسیده است
و عوض بدهد در دنیا و آخرت و شما را اجر جزیل کرامت کناد و مرده شما را
بیامرزد همین را فرمودند و برگشتند و در موثق کالصحیح منقولست از یونس بن
یعقوب که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمودند که نزد

مقصد دوم واورا تعزیه دهیم از جانب حضرت بر فوت پسرش اسمعیل و فرمود
که سلام مرا باو برسان وبگو که ما بمصیبت اسمعیل مبتلا شدیم وصبر کردیم تو نیز صبر کن چنانکه
ما صبر کردیم ما را مرادیست وحق سبحانه وتعالی غیر آنرا میخواهد چون چنین است تسلیم میکنیم
مراد اورا وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ التَّعْزِيَةُ تُورِثُ الْجَنَّةَ در حدیث
موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که تعزیه و پرسش وصبر نمودن بهشت را
لازم دارد که البته بهشت میرود ودر حدیث معتبر وارد است از حضرت سید المرسلین
که هر که اندوهناکی را تسلی دهد حق سبحانه وتعالی اورا عطا کند در روز قیامت دو جامه
از جامهای بهشت ودرین حدیث یحبی بها وارد شده است یعنی عطا کنند اورا دو زینت
که حدیث سکونی نیز یحبی باشد وتصحیف یُحبَرُ نوشته باشند کتاب یا بر عکس ولیکن در نسخ
معتبره بنحو سابق وارد شده است وهر دو خوبست واز حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که حضرت موسی علیه السلام در مناجات بپروردگار گفت الهی چه ثوابست کسی را که زن فرزند
مرده را تسلی دهد وتعزیه کند حق سبحانه وتعالی فرمود که اورا در سایه خود درآورم روزی
که سایه نباشد مگر سایه من یعنی سایه عرش چنانکه در قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که هر که زن بچه مرده را تعزیه کند وتسلی دهد حق سبحانه وتعالی
اورا در سایه عرش خود درآورد روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش او وممکن است
که مراد از اول بلکه ثانی هم سایه حمایت وشفقت مراد باشد در همه جا وسایه عرش جنت
که انبیا واوصیا وملائکه در آنجا خواهند بود از جهة حساب خلایق وَعَزَّى الصَّادِقُ صَلَوَاتُ
اللَّهِ عَلَيْهِ رَجُلاً بِابْنٍ لَهُ فَقَالَ لَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اللَّهُ خَيْرٌ لِابْنِكَ مِنْكَ
وَثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكَ مِنْهُ فَبَلَغَهُ جَزَعُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَادَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ
قَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَفَمَا لَكَ بِهِ أُسْوَةٌ فَقَالَ لَهُ إِنَّهُ

كَانَ مُرَهَّقاً فَقَالَ لَهُ إِنَّ أَمَامَهُ ثَلَاثَ خِصَالٍ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَشَفَاعَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَنْ تَفُوتَهُ وَاحِدَةٌ
مِنْهُنَّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وبسند کالصحیح وصحیح از رفاعه منقولست که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه تعزیه فرمودند شخصی را که پسرش فوت شده بود وباو
گفتند که خداوند عالمیان از برای پسر تو بهتر است از تو واز برای پسرت وثواب الهی
از برای تو بهتر است از پسرت از برای تو واین کلامیست که بالاتر ازین سخن نمی باشد
ولیکن مصیبت زده نمیفهمد امثال اینها را از حکم الٓهیه پس خبر بحضرت رسید بعد ازین
که آن مرد بیتابی میکند حضرت مرتبه دیگر تشریف بردند وباو فرمودند که حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه وآله از دنیا رفتند شما متابعت آنحضرت نمیکنید با آنکه چون آنحضرت
رفتند بدانید که شما را نیز میباید رفت بطریق اولی یا آنکه چون صبر کردیم بر فوت آنحضرت
که حیات عالمیان بود درین نیز صبر بکنید چنانکه احادیث بسیار وارد شده است
که هر کرا مصیبتی برسد پس باید که فکر کند فوت آنحضرت را که مردمان بمصیبتی مبتلا شده اند
تحمل آن مصیبت وبسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله از دنیا رفت اهل البیت صدائی
شنیدند وکسی را ندیدند که میگفت هر نفسی چشنده مرگست وهمه را میباید رفت و
مزد شما را کاملا در روز قیامت بشما خواهند رسانید پس هر کرا دران روز نجات
دهند از جهنم وداخل بهشت شود رستگار است ونیست زندگانی دنیا مگر تمتعی زایل
که مردمان فریفته او شده اند وبدرستی که اگر پیغمبر از شما رفت خدا باقیست ورحمت او
تسلیه میدهد هر مصیبت زده را وتدارک میکند آنچه را از کسی رفته است پس میباید
که اعتماد شما بر خدا باشد وبس وامیدواری شما باو باشد وبس محروم کسی است که از

ثواب خود را محروم کند بجزع و عدم صبر و روایات بسیار باین مضمون وارد شده است
و در روایتی وارد شده است که بعضی گفتند که گوینده این سخنان ملکی بود که از جانب
حق سبحانه و تعالی آمده بود و بعضی گفتند که خضر علیه السلام بود پس آنحضرت صادق
صلوات الله علیه گفت که غمی که دارم اینست که صالح نبود و کارهای بد میکرد و در بعضی از نسخ
فرا اتقیا است چنانکه در ثواب الاعمال است ولیکن در کافی و تهذیب مثل اصل است و
ظاهرا اتقیا تصحیف است و بر تقدیر وقوع بمعنی اولست مجازا چه از مراهق قریب ببلوغ را
میخواهند پس گویا گفته است که جوان و جاهل بود و لازمه آن هرزه کاریست پس حضرت
فرمودند که سه چیز در پیش دارد که با آنها امیدواری تمام است یکی گواهی بوحدانیت
الهی و احادیث بسیار وارد شده است که گوینده این کلمه با شرایط مغفور است
و از انجمله حدیث کالمتواتر بین العامة و الخاصة که چون حضرت امام رضا صلوات الله علیه
بنیشابور رسیدند محدثان آن بلاد همه در در خانه حضرت ایستاده بودند و نقل کرده اند
که دران زمان در اصل نیشابور سیصد هزار محدث بودند از خاصه و عامه که بر بخاری
اجتماع نمودند و آخر بواسطه حسد محدثین آنجا او را در منبر سنگباران کردند و جمعی بعد
تشویش او را از دست آنها خلاص کردند و در شبی او را روانه بغداد ساختند بعد
از آنکه هم مرتبه سابق برین در سمرقند و بخارا نیز او را سنگباران کرده بودند از جهة
آنکه اعتقاد بخاری این بود که کلام الهی حادثست و شافعی و احمد حنبل تابع ابو الحسن اشعری
قرآن را قدیم میدانستند و این اعتقاد باطل در خراسان شایع بود خصوصا نزد
محدثان اهل سنت چون بخاری را مخالف این اعتقاد دیدند با او چنین کردند و در رجال
عامه حکایت بخاری را باین عنوان نقل کرده اند و ذکر کرده اند که در شهر نیشابور میبود
و از آنجا که متوجه سمرقند شد هر بیست هزار محدث بر و جمع شدند و چون فضلای آنجا

بی اعتبار شدند این مکر کردند که در موقفی که بر منبر باشد مسئله حدوث و قدم کلام را
از او پرسیدند و او گفت که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید وصف کرده است قرآن را
بمحدث پس فضلا گفتند که کافر است و شروع در سنگباران کردند و جمعی از مریدان
بعد تشویش او را خلاص کردند و مخفی از آنجا ببخارا آمد و در آنجا نیز سیصد هزار محدث
بر و جمع شدند و عاقبت مثل سمرقند شد و در نیشابور بدستور تا چون ببغداد رسید
اعتبارش کردند مجملا نقل کرده اند که در در خانه حضرت هر بیست هزار فضلای
محدثین اجتماع کرده بودند و چون حضرت از خانه بیرون آمدند در محفه بودند محدثان فریاد
بر آوردند که یا ابن رسول الله از شهر ما بیرون میفرمائی و یک حدیث افاده نمیفرمائی که
مستفید شویم حضرت سر بیرون کردند و فرمودند که شنیدم از پدرم موسی بن
جعفر که فرمود شنیدم از پدرم جعفر بن محمد تا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت
شنیدم از جبرئیل از خداوند عالمیان که فرمود لا اله الا الله حصار منست هر که داخل
شد در حصار من ایمن شد از عذاب من و چون شتر روانه شد حضرت باواز
بلند فرمودند که با شرطهای آن و من از جمله شروط این کلمه ام و هر که قایلست بامامت آن
حضرت قایلست بدوازده امام معصوم پس یک شرط امامت ائمه معصومین است
صلوات الله علیهم اجمعین و شرطی دیگر چنانکه در احادیث کالصحیح و صحیح وارد است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که از روی اخلاص کلمه لا اله الا الله
بگوید البته داخل بهشت شود و اخلاص آنست که این کلمه او را از محرمات الهی باز دارد
و احادیث فضل این کلمه زیاده از آنست که حصر توان کرد و دیگر از آن سه چیز رحمت
الهیست که بر همه کس واجبست که امیدوار رحمت او باشند بلکه از جمله گناهان کبیره
است ناامیدی از رحمت الهی تا آنکه فرموده است که ناامید از رحمت الهی نیستند

مگر کافران سیم شفاعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم و جزو اخیر را ذکر کرده‌اند از جهت ظهور و عدم اغترار شیعیان که مغرور نشوند و آیات
و احادیث شفاعت را حصر نمیتوان کرد پس یکی از اینها که شفاعت ائمه معصومین است
یا هر یک از اینها از وقت نخواهد شد اگر حق سبحانه و تعالی خواهد و اگر از این نیز بنا برین فرموده
که رجا غالب نشود و بمرتبه که مرتکب معاصی شوند باین امیدواری چنانکه حق سبحانه و تعالی
هر جا آیه رحمتی فرستاده است عقیب آن آیه غضبی بیان فرموده است و بر عکس تا
بنده در میان خوف و رجا باشد و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که هر که شما را داند که شیعه اید و دوست دارد بواسطه
تشیع دوست دارد داخل بهشت میشود اگرچه شیعه نباشد و چنین کسی ظاهر شد از آنست
که مستضعفانست و گذشت که احادیث بسیار هست که امیدواری هست در شان ایشان
که بفضل الهی نجات یابند و در حدیث صحیح و کالصحیح از علی بن مهزیار منقولست که شخصی عریضه
بخدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فرستاد که از مردن فرزندم غم بسیار دارم
حضرت نوشتند که نمیدانی که حق سبحانه و تعالی از مال مؤمن و فرزند مؤمن انتخاب
میفرماید هر چه را بهتر است تا ثواب عظیمش کرامت فرماید و منقولست که برادر اشعث
فوت شده بود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعزا پرسش او آمدند و فرمودند که اگر
جزع کنی حق خویشاوندی بجا آورده و اگر صبر کنی حق الهی را ادا کرده با آنکه اگر صبر کنی
میگذرد و نزد خدا و خلق محمودی و اگر جزع کنی میگذرد و نزد خدا و خلق مذمومی پس
اشعث گفت اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ حضرت فرمودند که میدانی چه معنی دارد
گفت تو غایت علوم و منتهای علومی که هر کس را که مشکلی میشود باز گشتن بسوی
تست من چه دانم حضرت فرمودند که اِنّا لِلّهِ اقرار است از بنده بمملوکیت

وانا الیه

وَاِنّا اِلَیهِ راجِعُونَ اقرار است بآنکه عمر او همه کس هلاک خواهند شد وَرَوی اَبُو بَصیر
عَنِ الصّادِقِ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ اَنَّهُ یَنبَغی لِصاحِبِ الجَنازَةِ اَن لا یَلبَسَ رِداءً
وَاَن یَکُونَ فی قَمیصٍ حَتّی یُعرَفَ و در موثق و در قوی کالصحیح منقولست از
ابو بصیر از آنحضرت که فرمودند که سزاوار نیست بصاحب جنازه و ولی میراث و در
کافی صاحب مصیبت آنست که ردا نپوشد چون متعارفست که عرب همه ردا
میپوشند و نزد عجم بالاپوش بمنزله رداست و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله میگفت
بالاپوش رداست و پیش عرب چنین متعارفست و میباید که همین پیراهن پوشیده
باشد تا آنکه صاحب عزا را مؤمنان بشناسند و او را تسلاتی دهند و در حدیث حسن
کالصحیح نیز از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که سزاوار آنست که صاحب مصیبت ردا نپوشد
تا بدانند که او صاحب مصیبت است و در فقه رضوی مذکور است که صاحب مصیبت جنازه را
بر ندارد و خاک در قبر نکند و مستحب است او را که سر برهنه و پا برهنه باشد وَیَنبَغی
لِلجیرانِ اَن یُطعِمُوا عَنهُ ثَلثَةَ اَیّامٍ و سزاوار است بهمسایگان میت آنست که طعام
کنند سه روز از جهت اهل بیت میت و جمعی که به پرسش ایشان می‌آیند چون خود بمصیبت
گرفتارند و ظاهر آنست که تتمه حدیث ابی بصیر باشد چنانکه در کافی است متفرقا و مضمونش در فقه
رضوی مذکورست و احادیث دیگر خواهد آمد وَقالَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ مَلعُونٌ مَلعُونٌ
مَن وَضَعَ رِداءَهُ فی مُصیبَةِ غَیرِهِ و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که
ملعونست و از رحمت الهی دورست در دنیا و آخرت کسی که ردا نپوشد در مصیبت
دیگران و سبب آنست که شریعت و شارع قرار داده است که صاحب مصیبت
ردا نپوشد و یا اظهار حزن و اندوه کردنست بدروغ و یا اظهار جزع کردن
و شکایت است از جناب اقدس الهی بعبث و یا وجهی داشته باشد که ما ندانیم و دو

حديث قوي نيز گذشت در اوايل احكام ميت وَلَمّا قُبِضَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ
عَلِيٍّ قَدْ خَرَجَ مِنَ الدّارِ وَقَدْ شَقَّ قَمِيصَهُ مِنْ خَلْفٍ وَقُدّامٍ و چون وفات كرد حضرت
امام علي نقي باين اعتبار آنحضرت را و حضرت امام حسن بن علي را عسكريين ميناميدند كه سكناي
ايشان در مدينه بود و سر من راي را كه يكي از خلفا از جهة عسكر بنا كرده كه در بغداد جاي ايشان
تنگ بود حاصل كه امام حسن عسكري از خانه بيرون آمدند و پيراهن خود را از پيش و از پس
دريده بودند و كليني در حديث كالصحيح روايت كرده است كه برادر حضرت امام علي نقي فوت
شده بود حضرت از جهة برادر گريبان خود را دريده بود و اين دو حديث دلالت ميكند
برانكه جامه براي پدر و برادر دريدن سنت و در حديث قوي از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله عليه منقولست كه از آنحضرت پرسيدند از شخصي كه جامه خود را بر پدرش يا بر
مادرش يا برادرش يا بر خويش او بدرد پس حضرت فرمودند كه باكي نيست در جامه
دريدن بدرستي كه حضرت موسي عليه السلام جامه دريد بر برادرش حضرت هرون
عليهما السلام و جامه ندرد پدر بر فرزندش و نه شوهر بر زنش و زن جامه ميدرد بر شوهرش
و اگر شوهر جامه بر زن بدرد يا پدر بر فرزند پس كفاره ميبايد داد مثل كفاره قسم و نماز
ايشان خوب نيست تا كفاره بدهند و توبه كنند از انچه كرده اند و اگر زني روي خود را
بخراشد يا موي خود را بچيند يا بكند پس در برين مو بنده آزاد كند يا دو ماه پي در
پي روزه بگيرد يا شصت مسكين را طعام بدهد و اگر رو را بخراشد يا مو را بكند كفاره
قسم ميدهد اگر در خراشيدن خون در آيد و اگر دست بر روي خود زده باشد
ميبايد كه توبه كند و كفاره واجب نيست و تحقيق كه زنان اولاد حضرت فاطمه صلوات الله
عليها جامها دريدند و سيليها بر روي خود زدند از جهة حضرت امام حسين صلوات الله
عليه و بر چنين كسان جامه ميتوان دريد و دست بر روي ميتوان زد و ديگر اخبار

سامره

جزع خواهد آمد بنا برين علما حرام ميدانند اين افعال را مگر بر پدر و برادر و كفاره را كه گذشت
شده است جمعي واجب ميدانند و جمعي سنت و احتياط را ترك نميبايد كرد يا هرگز
چنين كارها نكنند و اگر بكنند كفاره بدهند وَوَضَعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ رِداءَهُ فِي جَنازَةِ سَعْدِ بْنِ مُعاذٍ رَحِمَهُ اللهُ فَسُئِلَ عَنْ ذٰلِكَ فَقالَ إِنِّي
رَأَيْتُ الْمَلائِكَةَ قَدْ وَضَعَتْ أَرْدِيَتَها فَوَضَعْتُ رِدائِي و بسند كالصحيح
بل الصحيح روايت كرده است صدوق از عبد الله بن سنان و طريق او بعبد الله
صحيح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه بخدمت حضرت سيد المرسلين صلى الله
عليه و آله آمدند و عرض نمودند كه سعد بن معاذ برحمت الهي واصل شد و بسيار بزرگ بود
چنانكه از اخبار بسيار ظاهر ميشود پس حضرت با اصحاب برخواستند پس فرمودند
كه او را غسل دادند و كفن كردند و در تابوت گذاشته روانه شدند و حضرت از عقب
جنازه ميرفتند و گاهي دست راست تابوت را ميگرفتند و گاهي دست چپ را يعني در
ابتدا تا او را بقبر رسانيدند پس حضرت داخل قبر شدند و او را در لحد خوابانيدند
و خشت بر و چيدند و ميفرمودند كه سنگ بدهيد تا در زير خشتها را گرفتند پس چون
فارغ شدند بدست خود خاك ريختند در قبر و قبر را پر كردند حضرت سيد المرسلين صلى الله
عليه و آله فرمودند كه من ميدانم كه بدن خاك ميشود و روز بروز در پوسيدن است
ولكن حق سبحانه و تعالى دوست ميدارد كه هر كه كاري كند آنرا خوب بكند پس چون
قبر درست شد مادر سعد در گوشه بود گفت كه ترا با د بهشت از براي تو اي سعد پس
حضرت فرمودند كه اي مادر سعد با اين همه كه ديدي كه كردم جزم مكن بر خدا و ند تعالى
كه البته او را بهشت ميبرد بدرستي كه سعد را اندك فشاري شد از قبر پس حضرت
با اصحاب برگشتند پس گفتند يا رسول الله امروز كاري چند فرموديد بر سعد كه

بهیچکس نکرده بودید بیش از این کی آنکه در جنازه او پا را برهنه کردید و ردا را از دوش
انداختید پس حضرت فرمودند که چون فرشتگان همه پا کفش و ردا بودند من متابعت
ایشان کردم دیگر صحابه گفتند گاهی جانب راست تابوت را میگرفتی و گاهی جانب چپ را
حضرت فرمودند که دست من در دست جبرئیل بود هر جا که دستم را میگذاشت می
گذاشتم دیگر صحابه گفتند که امر کردی که او را غسل دادند و نماز برو کردی و در لحدش
خوابانیدی ومع هذا فرمودی که او را ضغطه و فشار قبر شد حضرت فرمودند که
بلی با خانواده‌اش کج خلقی میکرد حق سبحانه و تعالی باین ضغطه او را پاک کرد و صدوق ذکر
کرده است در خصال که سعد بن معاذ را سه خیر از خوبیها بود که اگر یکی از آنها را کل اهل زمین
میداشتند از جهة فضیلت ایشان کافی بود و صدوق این جزو آخر را در اینجا ذکر کرده تا
دفع دخل کند که حدیث سابق دلالت میکرد که ردا را در جنازه غیر نباید انداخت پس چرا
حضرت صلی الله علیه و آله انداختند جواب گفت که خصوص سعد از این حکم کلی مستثنی است
بامر الهی از جهة تالیف قلوب یهودان و اطمینان مسلمانان و حکایات سعد و خوبیهای
او از کتب سیر و تواریخ و غیر آن ظاهر میشود و خوشا حال جمعی که در زمان آنحضرت از دنیا
رفتند بعنوان شهادت یا غیر آن و بدا حال جمعی که ماندند و فریفته دنیا شدند و دین را
بدنیا فروختند نعوذ بالله من الضلالة بعد الهدایة وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيهِ
لَوْلَا اَنَّ الصَّبْرَ خُلِقَ قَبْلَ الْبَلَاءِ لَتَفَطَّرَ الْمُؤْمِنُ كَمَا تَتَفَطَّرُ الْبَيْضَةُ عَلَى الصَّفَا
و بسند قوی کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که اگر نه آن بود که حق سبحانه
و تعالی صبر را پیش از بلا آفریده بود مطلقا یا نسبت بمؤمن هر آینه مؤمن میشکست مانند
تخم مرغی که بر سنگ سختی خورد چون بلا را حق سبحانه و تعالی از جهة دوستان خود
مقرر ساخته است وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ

كَانَ فِي نُورِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الْاَعْظَمِ مَنْ كَانَ عِصْمَةُ اَمْرِهِ شَهَادَةَ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنِّي رَسُولُ اللهِ وَمَنْ اِذَا اَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ قَالَ اِنَّا لِلّٰهِ
وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَمَنْ اِذَا اَصَابَ خَيْرًا قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَنْ
اِذَا اَصَابَ خَطِيئَةً قَالَ اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ و در صحیح از حضرت سید المر سلین
صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که چهار خصلتست که هر که این چهار خصلت در و باشد
خواهد بود در نوری که اعظم انوار الهیست جل شانه در دنیا و عقبی اما در دنیا چون مشتمل است
بر نور ایمان و رضا بقضا و شکر حق سبحانه و تعالی و بازگشت باو هر ساعتی و اما در عقبی
اعظم جاهای قیامت در نورانیت جاییست که انبیا و اوصیا در زیر عرش حق سبحانه
و تعالی خواهند بود و این نورهای معنوی سبب انوار صوری آن روز خواهد بود چنانکه
آیات و احادیث متواتره بران دلالت دارد و اما آن چهار خیر اول صفت کسی است
که عصمت او و انحفاظ او بشهادت بوجود باری تعالی و وحدت او و بیقین برسالت
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد و این هر یقین لازم دارد یقین بما جاء به النبی را
که اعتقاد یقینی داشته باشد بجمیع آنچه حضرت فرموده است و از انجمله اعتقاد است بائمه
هدی صلوات الله علیهم و حشر و نشر و سایر اموری که آنحضرت خبر داده باشد چنانکه در احادیث
متواتره وارد شده است که شهادتین بی اقرار بائمه معصومین فایده اخروی ندارد بلی این
کلمتین فایده دنیوی داشت نسبت بمنافقانی که بدترین کفار بودند و بسبب کلمتین جان
و مالشان محفوظ بود و دویم هر گاه کسی که مصیبتی باو برسد در مال یا نفس و غیر آن چنانکه حق سبحانه
و تعالی فرموده است که وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ الآیه و گذشت تفسیر آیه کریمه بگوید که ما مملوک و بنده
خداوندیم و خداوند علیم حکیم هر چه نسبت به بندگان خود میفرماید عین مصلحت ایشانست
خواه در تکالیف و خواه در مصائب و چون غرض الهی آنست که ایشان از بسبب اینها

ثواب غیر متناهی دران نشأ کرامت کند میگوید که اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ یعنی ما تربیتی
ور استی که بازگشت ما بسوی او خواهد بود و جزای ما را بر وجه احسن چنانکه فرموده است
خواهد داد و سیم کسی که از حق سبحانه و تعالی باو نعمتی رسد باآنکه همیشه متواتر و متوالی
است بگوید که جمیع ثناها و حمدها مخصوص خداوندیست که آفریننده و روزی دهنده و تربیت
دهندهٔ جمیع عالمیانست و در بعضی از نسخ فقرهٔ رب العالمین نبود اما در خصالی بود که قدیمست
و بیک واسطه از نسخهٔ مصنف نوشته اند و جمعی از مجتهدین و محققین و محدثین بر آن نوشته اند
و اجازات فضلا در آنجا هست چهارم کسی که هرگاه ازو خطائی سر زند فی الحال رجوع
بتوبه و انابه کند پیش از آنکه در نامهٔ عملش نوشته شود وَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
عَلَيْهِ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ فِي الدُّنْيَا فَيَسْتَرْجِعُ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ وَيَصْبِرُ
حِينَ تَفْجَاهُ الْمُصِيبَةُ اِلَّا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ مَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ اِلَّا الْكَبَائِرَ الَّتِي
اَوْجَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا النَّارَ وَكُلَّمَا ذَكَرَ مُصِيبَتَهُ قَالَ اِنَّا لِلّٰهِ فِيمَا
يَسْتَقْبِلُ مِنْ عُمُرِهِ فَاسْتَرْجَعَ عِنْدَهَا وَحَمِدَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَهَا غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ كُلَّ
ذَنْبٍ اكْتَسَبَهُ فِيمَا بَيْنَ الْاِسْتِرْجَاعِ الْاَوَّلِ اِلَى الْاِسْتِرْجَاعِ الْاَخِيرِ اِلَّا
الْكَبَائِرَ مِنَ الذُّنُوبِ و در صحیح و حسن کالصحیح از معروف بن خربوذ مکی از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر مؤمنی که در دنیا بمصیبتی مبتلا
شود و در وقت مصیبت بگوید اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ و چون مصیبت ناگاه باو
برسد صبر کند و بی تابی نکند البته حق سبحانه و تعالی گناهان گذشتهٔ او را همه را بیامرزد
مگر گناهان کبیره که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است جهنم را از برای آن یعنی
مستحق اگر توبه نکند و رحمت الهی شامل حال او نشود و شفاعت احدی دستگیری
نکند و باعث مقتضی آنست که چنین سخن گویند تا کسی جرأت نکند بر گناهان کبیره

هر چند این مصیبت بخاطرش رسد در آینده و کلمهٔ استرجاع را بگوید و حمد الهی بکند
و چون مدتی که گذشت غالبا وفات متعلقان میشود که خبر او در بلا بوده است و صدمه
آن بلا گذشته است حمد الهی مشکل نیست حق سبحانه و تعالی بیامرزد او را هر گناهی که کرده
باشد از گفتن آن کلمه تا گفتن این کلمه مگر کبیره را چنانکه در باب کبایر خواهد آمد تعداد
آن و ممکنست که وصف احترازی باشد و مراد همه کبایر نباشد بلکه مثل شرک و کشتن معصوم
و چیزهائی که گویا نیست اینها مغفور نشود و باقی کبایر مغفور شود و این معنی بحسب عبارت ظاهر
تر است والله تعالی یعلم و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده
است که هر که را حق تعالی ملهم سازد در وقت مصیبت که کلمهٔ استرجاع را بگوید بهشت واجب
میشود از جهت او و در حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که بعد از مدتی
بخاطرش آید مصیبت گذشته و بگوید اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ اَللّٰهُمَّ اْجُرْنِي عَلَى مُصِيبَتِي وَاَخْلِفْ عَلَيَّ اَفْضَلَ مِنْهَا یعنی خداوندا مزد ده
بر آن مصیبت که بر من واقع شد و بهتر از آن بعوض آن کرامت کن مرا همان ثواب
کرامت میفرماید که در صدمهٔ اول باو داده اند از جهت مصیبت وَرَوَى اَبُو بَصِيرٍ
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ اَنَّهُ قَالَ اِنَّ مَلَكًا مُوَكَّلًا
بِالْمَقَابِرِ فَاِذَا انْصَرَفَ اَهْلُ الْمَيِّتِ عَنْ جَنَازَتِهِمْ عَنْ مَيِّتِهِمْ اَخَذَ قَبْضَةً مِنْ
تُرَابٍ فَرَمَى بِهَا فِي اَثَارِهِمْ ثُمَّ قَالَ انْسَوْا مَا رَاَيْتُمْ فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا انْتَفَعَ اَحَدٌ
بِعَيْشٍ و بسند موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که
فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرشته را در قبرستانها مقرر ساخته است که چون
اهل میت از قبر گذشتن برگردند قبضه از خاک برمیدارد و در عقب ایشان
میریزد و میگوید که فراموش کنید آنچه را دیدید پس اگر نه چنین میبود کسی از زندگانی

منتفع نمیشد و ظاهر است که حالت ساعت اول بگرور بماند کسی زنده نمیماند و قال الصادق
صلوات الله علیه مَن اُصیبَ بمُصیبةٍ جَزِعَ علیها أو لم یَجزَع صَبَرَ
علیها أو لم یَصبِر کانَ ثوابُه مِنَ الله عزّ وجلّ و آنحضرت صلوات الله
فرمودند که هر که بمصیبتی مبتلا شود خواه بران مصیبت جزع کند و خواه نکند و خواه صبر کند
و خواه نکند ثوابش نزد حق سبحانه و تعالی بهشت است و مشهور آنست که مراد از
ثواب درینجا اجر است در صورت جزع و بهر دو را ثواب گفته اند بر سبیل تغلیب و یا
بمعنی لغوی مراد است یعنی جزا که شامل ثواب و بهر دو باشد و قال صلوات الله علیه
ثوابُ المؤمنِ مِن وَلَدِه إذا ماتَ الجنّةُ صَبَرَ أو لم یَصبِر و در موثق کالصحیح منقولست
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که ثوابی که بمؤمن میرسد از جهة
مردن فرزندش بهشت است خواه صبر کند و یا نکند و ممکنست که مراد از حدیث سابق
مرگ فرزند باشد و مناسب رحمة واسعهٔ آلهی تعمیم است و اجر مؤمن عظیم است و حق سبحانه
و تعالی بهانه میجوید از برای مغفرت و قال صلوات الله علیه مَن قَدَّمَ وَلَدًا
کانَ خیرًا له مِن سبعینَ یُخَلِّفُهم بعدَه کلُّهم قد رَکِبَ الخیلَ وقاتلَ
فی سبیلِ الله عزّ وجلّ و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست که هر که یک فرزند پیش بفرستد یعنی پیش از مرگ او بمیرد آن فرزند
از جهة او بهتر است از هفتاد فرزند که از عقب او بمانند که همگی بر اسب سوار شوند و جهاد
کنند از جهة رضای آلهی هر چند فرزند صالح که میماند از جهة پدر نافع است اما آن ثواب
کجا و ثواب مصیبت فرزند کجا با صبر کما قال الله تعالی إنّما یُوَفَّی الصّابرونَ أجرَهم بغیرِ حساب
و قال رسولُ الله صلّی الله علیه وآله لا یَدخُلُ الجنّةَ رجلٌ لیسَ له فَرَطٌ فقال
له رجلٌ فمَن لم یُولَد له ولم یُقدِّم ولدًا یا رسولَ الله أوَ لِکُلِّنا فَرَطٌ فقال

نعم إنّ مِن فَرَطِ الرجلِ المسلمِ أخاه فی الله عزّ وجلّ و منقولست که آنحضرت صلوات الله
علیه فرمودند که داخل بهشت نمیشود شخصی که او را پیش رویی نباشد که شفیع او باشد پس
شخصی عرض نمود که پس شخصی که از برای او فرزندی نشده باشد و فرزندی از پیش
نفرستاده باشد یا رسول الله حال او چونست آیا ممکنست که فرطی و پیش رویی غیر
از فرزند باشد حضرت فرمودند که بلی از جملهٔ پیشروان مسلمانان برادر مؤمن است که
مؤمن از فقدان او مغموم میشود و او شفیع است برادر مؤمن خود را و در حدیث صحیح وارد
شده است از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی اختیار میفرماید از فرزندان
مؤمن هر که را نفیس تر است و محبت باو بیشتر دارد تا او را در خور مصیبت ثواب عظیم کرامت
فرماید و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هرگاه حق سبحانه
و تعالی بنده را دوست میدارد محبوبترین فرزندان او را میبرد و دور نیست که از این جهة باشد
که تا در محبت کسی را شریک خداوند نگردانند چنانکه نسبت بحضرت ابراهیم و حضرت یعقوب
سلام الله علیهما واقع شد و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که چون طاهر
فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله خدیجه را
از گریه منع فرمودند خدیجه گفت یا رسول الله بلی گفتم ولیکن آب دیده جمع شد بچشمم حضرت
فرمودند که دوست نمیداری که در روز قیامت فرزند خود را ببینی که در بهشت بر در
ایستاده است و چون نظرش بتو افتد دست ترا بگیرد و داخل بهشت کند
و بجائی که از همه جاهای بهشت پاکیزه تر و نفیس تر باشد در آورد خدیجه گفت که چنین خواهد
بود حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر و کریمتر است که میوهٔ دل
بنده را ببرد و آن بنده صبر کند از جهة رضای آلهی و خداوند خود را شکر کند و حق سبحانه
و تعالی او را عذاب کند و بهمین عنوان حدیثی از آنحضرت منقولست در مردن قاسم

فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وخلافست که طاهر همان قاسم است که طاهر لقب او
باشد چنانکه در طیب و ابراهیم خلافست وقال صلی الله علیه وآله لفاطمة صلوات الله
علیها حین قتل جعفر بن ابی طالب علیه السلام لا تدعی بذل ولا ثکل ولا
حرب وما قلت فیه فقد صدقت ومنقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله که جعفر طیار در وقتی شهید شده بود وحضرت فاطمه را بتعزیه اسما بنت عمیس فرستادند
نهی فرمودند آنحضرت صلوات الله علیها از کلماتی که در جاهلیت میگفتند و فرمودند
خواندن ویل را ترک کن یا ذل بر نسخهٔ دیگر وثکل را ترک کن وحرب را و بر نسخهٔ
حزن را یعنی مگو واویلاه واثکلاه واحرباه واحزناه یا بجای وا یا مگویند چون حضرت
جعفر شهید شده بود ومتعارفست که از جهة کشتهٔ خود این نوحها میکنند حضرت
بیان فرمودند که جعفر در بهشت طیار است این عبارات مناسبت ندارد چون دلالت
بر ذلت وخواری دارد ومعنی اینها اینست که وای بر حال تو وما وای وای بیا که رفت
لت وای ذلت وخواری بیا که وقت لت ونکل آنست که زنی فرزندش مرده باشد
یعنی ای مادر بعزای تو نشسته وای جنگ توچه کارها میکنی و هرچه بگوئی راست گفته
یعنی از خوبیهای او واحتمال دیگر داده اند که هرچه بگوئی راست بگو اما لفظ تاب این معنی
ندارد اما بطرق متعدده وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که یاران خود بگوئید که در نوحه بر موتی سخنان خوب بگویند که چون حضرت سید المرسلین
صلوات الله علیه از دنیا رفتند هاشمیات بخدمت حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمدند
که اورا پرسش کنند و ماتم بدارند حضرت بایشان فرمودند که دعا کنید و ترک کنید
آنچه متعارفست از شمردن کمالات وحالات را در مصیبتها وروی مهران بن محمد
عن الصادق صلوات الله علیه انه قال ان المیت اذا مات بعث الله

حزن

عز وجل ملکا الی اوجع اهله فمسح علی قلبه فانساه لوعة الحزن لولا ذلك
لم تعمر الدنیا وکالصحیح مرویست از آنحضرت صلوات الله علیه که چون شخصی از دنیا
رفت حق سبحانه وتعالی ملکی را میفرستد بنزد هر کس که اندوه او بیشترست تا دست بر
دل او مالد تا فراموش کند از سوز اندوه را واگر نه این باشد دنیا معمور نشود زیرا که
با آن حزن اگر بمانند متوجه دنیا نخواهند شد ونه فرزند اگر زنده بمانند وغالب میمیرند
ودر تقدیری که بمانند متوجه دنیا نخواهند شد وحکمت الهی اقتضا کرده است که دنیا معمور باشد
بغفلت چنانکه منقولست از حضرت سلیمان علیه السلام سه روز شیطان را حبس کرد همه کس
ترک بازارها ودکانها کردند و قبرها از جهة خود کندند و مشغول مردن شدند تا آنکه کسی
حضرت سلیمان علیه السلام بیکر دند زنبیل بافی بود که از آن معاش خود میفرمودند که کسی نخرید
وحضرت چیزی نخوردند تا آنکه جبرئیل علیه السلام وگفت حق سبحانه وتعالی را حکمتها هست در وجود
این ملعون حضرت اورا رها کردند همان ساعت همه متوجه کار و بار خود شدند وحق سبحانه
وتعالی را در مرگ نیز حکمتها هست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وصحیح از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست که در زمان سابق جمعی بنزد پیغمبر خود رفتند واستدعا
نمودند از او که دعا کند که حق سبحانه وتعالی مرگ را از ایشان بردارد پس دعا کرد وحق
سبحانه وتعالی مردن را برداشت تا آنکه بسیار شدند وخانها بر ایشان تنگ شد
ونسل ایشان بسیار شد وچنان بایست که هر کس متوجه احوال پدرش وجدش وجد جدش
ومادرش و پدر مادرش شوند وایشان را بوضا برند وطشتی زیر ایشان
گذارند وازاله نجاسات ایشان کنند ومجملا آنجماعت از کسب وکار خود باز ماندند از جهة
اشتغال بامور ایشان و چون یافتند که بد کرده اند باز بنزد پیغمبر خود آمدند که تا ما پشیمانیم
از این کار که کردیم از حق سبحانه وتعالی طلب کن که ما را بحالت اول برد حق سبحانه وتعالی

اجابت فرموده بحالت اولی برد مجملا اگر کسی را صبری باشد و در جمیع چیزها تفکر کند میباید که
هر چه حق سبحانه و تعالی کرده است عین مصلحت خلایق است وَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ اِذا قُبِضَ وَلَدُ المُؤمِنِ وَاللهُ اَعْلَمُ بِما قالَ العَبْدُ فَیَسْأَلُ المَلٰئِکَةَ
قَبَضْتُمْ وَلَدَ فُلانٍ المُؤمِنِ فَیَقُولُونَ نَعَمْ رَبَّنا فَیَقُولُ فَماذا قالَ عَبْدِیَ المُؤمِنُ
فَیَقُولُونَ حَمِدَکَ رَبَّنا وَاسْتَرْجَعَ فَیَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِبْنُوا لَهُ بَیْتاً فِی الجَنَّةِ
وَسَمُّوهُ بَیْتَ الحَمْدِ و در قوی کالصحیح از سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
منقولست که چون مؤمنی را فرزندش فوت شود با آنکه حق سبحانه و تعالی میداند که بنده
چه گفته است از فرشتگان میپرسد که بنده مؤمن من چه گفت ملائکه میگویند که پروردگارا
حمد کرد ترا و گفت اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ پس حق سبحانه و تعالی فرماید که بنا کنید از
جهة او خانه در بهشت و آن خانه را خانه حمد نامید و در حدیث صحیح از احدهما صلوات الله
علیهما منقولست که حق سبحانه و تعالی را خوش می آید که شخصی فرزندش بمیرد و او شکر
الهی کند و حق سبحانه و تعالی مباهات میفرماید با فرشتگان که مرا چنین بنده هست که
جان او را گرفتم چون فرزند بمنزله جانست و مع هذا شکر میکند وَلَمّا ماتَ اِسْمٰعِیلُ
خَرَجَ الصّادِقُ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ فَتَقَدَّمَ السَّرِیرَ بِلا حِذاءٍ وَلا رِداءٍ و بسند
کالصحیح از حسین بن عثمان ثقه منقولست که چون اسمعیل فرزند حضرت صادق صلوات الله
از دنیا رفت حضرت از خانه بی کفش و ردا بیرون آمدند و پیش پیش تابوت میرفتند
و حضرت را غرض این بود که تعلیم فرمایند اصحاب خود را که میباید صاحب مصیبت چنین بکنند
تا مردمان او را بشناسند و او را پرسش کنند چنانکه گذشت و خواهد آمد که حضرت
نه بسبب غم چنین فرمودند بلکه بواسطه تعلیم وَکانَ عَلِیُّ بْنُ الحُسَیْنِ اِذا رَأیٰ
جَنازَةً قالَ الحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یَجْعَلْنِی مِنَ السَّوادِ المُخْتَرَمِ و در حسن کالصحیح از ابو حمزه منقولست

که حضرت

که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه هر گاه جنازه را میدیدند که رو بروی آنحضرت
می آید میگفتند که جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوندیست که مرا نگردانیده است مرا از شخص هالک
یعنی زنده ام و نمرده ام یا دین من درستست که اگر مرگ بیاید مضایقه ندارم یا مرا در
مسلمانان آفریده است و در میان مسلمانانم که اگر عیاذا بالله در شهر کفار میبودم ممکن بود
که مذهب ایشان داشته باشم و اگر در میان ایشان باشم و بمیرم مسلمانان از
ثواب تجهیز من و من از دعاهای ایشان محروم میبودم یا همه مراد باشد و بنا بر اول
منافات ندارد با احادیثی که وارد شده است از حضرت سید الساجدین و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم که هر که دوست دارد لقای الهی را حق سبحانه و تعالی دوست میدارد لقای
او را و با آنچه خداوند عالمیان فرموده است که اگر دوستان خدائید آرزو کنید مرگ را
اگرچه خطاب بیهودست اما تعلیل دلالت بر عدم اختصاص بایشان دارد و عدم منافات
بچند وجه است یکی آنکه مراد از آیه یهودانند و در ینجا تحدی شده با یهود که اگر یک یهودی
آرزوی مرگ میکرد همه میمردند و این معجزه بود از آنحضرت با آنکه فرمود که ایشان هرگز
آرزوی مرگ نخواهند کرد بواسطه اعمال قبیحه که دارند چنانکه اکثر مفسرین تفسیر کرده اند
و بر تقدیر تسلیم منافات ندارد که آرزوی مرگ داشته باشند و شکر نعمت حیات را
بجا آورند یا آرزوی مرگ داشته باشند مشروط برضای الهی یا در وقت خود چون بنده
میباید در هر وقتی شکر حال خود بکند و شرط بندگی آنست که بنده راضی باشد بداده
الهی اگرچه غیر آن طلبد چنانکه خواهد آمد در حکایت فرزند حضرت صادق و جمعی گفته اند که در
مرض آرزوی مرگ خوبست و اینمعنی ظاهر نیست بلکه بر تقدیر رضای الهی در همه وقت
خوبست بلکه میباید که در زندگی زندگی را خواهد که صرف عبادت و طاعت الهی کند و اگر
حق سبحانه و تعالی مرگ او را خواهد او حیات را نخواهد مجملا کمال آنست که بنده

رضای آلهی را خواهد و احتمال دیگر آنجهت است که در زمان حضرت سید الساجدین و همچنین
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما زمان استیلای بنی امیه بود و اکثر عالمیان کافر بودند
و در منابر و منارات سب اشرف الخلایق میکردند بنابرین این معنی مناسبت دارد و
احتمال دیگر و سیم بر سبیل تعلیم است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هرگاه روبروی جنازهٔ
واقع میشدند یا جنازهٔ را میدیدند این دعا را میخواندند که اللهُ اکبرُ هذا ما وعدنا الله
و رسولُه و صدق الله و رسولُه اللّهمّ زِدنا ایماناً و تسلیماً الحمدُ لله الّذی تعزّز بالقدرة
و قهر العباد بالموت و هر که این دعا را بخواند نماند فرشته مگر آنکه گریه کنند از روی
شفقت بر او و بر آواز حزین او و ترجمهٔ دعا اینست که خداوند عالمیان از آن بزرگتر است
که کسی به بزرگی او تواند رسید یا بزرگواری و عظمت و جلال مخصوص اوست که هر که میخواهد میمیراند
و این مرگ آن خبریست که وعده کرده اند ما را بآن خدا و رسول او و راست گفته اند خدا و
رسول که میباید مرد و بعد از مرگ وقایع بسیار است خداوندا ایمان ما را زیاده گردان
و تسلیم ما را زیاده گردان که گردن نهیم فرمان ترا در همه چیز و خواهان چیزی باشیم که
تو خواهان آنی اگرچه مرگ باشد شکر خداوندی را که عزت و جلالت و عظمت مخصوص اوست
بقدرت کامله که او راست و مقهور ساخته است بندگان را با آنکه مرگ را بر همه مقرر ساخته
است و همه ذلیل او یند و در امثال این دعوات اشارات حسنه هست که باندک
تدبری میتوان فهمید از الجمله حمد بر بزرگی آلهی و ذلت خلق اشاره است با آنکه مقام عبودیت
مقتضی اینست که بنده بزرگی را از جهت خداوند خود خواهد و کمال ذلت را از برای خود خواهد
چون کمال بنده در ذلت و هر چند تذلل نزد خداوند بیشتر میکند عزتش بیشتر
میشود و دیگر این معنی را از برای خود و بس نمیخواهد بلکه از برای جمیع عالمیان میخواهد دیگر اشاره

بلکه

بلکه از آنجهت که عظمت او را باشد و ذلت بنده را آرزوی مرگ کرده است چنانکه عاشق
خواهد که در دست معشوق کشته شود و میباید که عارف در هر اشاره او را تنبیهات بوده
باشد و این اشارات و تنبیهات بنده را الحمد لله میرساند نه اشارات و تنبیهات ابو علی
که بغیر از ضلالت چیزی از آن حاصل نمیشود مگر چند کلمه که از دیگران بر خلاف مسلک خود
ذکر کرده است در مقامات عارفان وَقالَ الصّادِقُ صَلَواتُ اللهِ عَلَيهِ لَمّا ماتَ
اِبراهيمُ بنُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ حَزِنّا
عَلَيكَ يا اِبراهيمُ وَاِنّا لَصابِرُونَ يَحزَنُ القَلبُ وَتَدمَعُ العَينُ وَلا نَقُولُ ما
يُسخِطُ الرَّبَّ و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون ابراهیم فرزند سید المرسلین
صلوات الله علیه و آله فوت شد حضرت فرمودند که ای ابراهیم بر فوت تو اندوهناکیم
و لیکن صبر میکنیم دل اندوه دارد و چشم میگرید و نمیگوئیم چیزی که سبب غضب آلهی باشد
بحسب ظاهر این خبر قوی منافات دارد با آنکه گذشت که حضرت بخدیجه فرمودند که گریه
مکن و لیکن ظاهر آنست که غرض حضرت در آنجا این بود که غم مخور چون فرزند شفیع است
و لهذا خدیجه جواب داد که آب از چشم ریختن از جهة لوازم بشریت و حضرت شفاعت
فرزند را بیان فرمودند و درینجا حضرت میفرمایند که ما بقضای آلهی راضیم و لیکن این گریه
از لوازم بشریت است و تا حزن نباشد ثواب نخواهد بود و محتملست که بر تقدیر صحت حدیث
حضرت گریسته باشند بواسطهٔ فکر امت یا محبت آلهی و چنین ظاهر ساخته باشند که
کار بر امت دشوار نشود که گریه نکنند و مبتلا بابتلاها شوند چنانکه خواهد آمد که گریه نکنند تا شورش
دل فرونشیند و قریب باین ذکر کرده است کلینی در حدیث قوی وَقالَ صَلَواتُ اللهِ
عَلَيهِ اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ حينَ جاءَتهُ وَفاةُ جَعفَرِ بنِ اَبي طالِبٍ وَ
زَيدِ بنِ حارِثَةَ كانَ اِذا دَخَلَ بَيتَهُ كَثُرَ بُكاؤُهُ عَلَيهِما جِدّاً

دیقول کانا یجدّ ثانی و یؤنسانی فذهبا جمیعا و منقولست که حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه فرمودند که چون خبر شهادت جعفر طیار و زید بن حارثه پسر خواندهٔ حضرت
بآنحضرت رسید همین که داخل منزل میشدند بسیار بر ایشان میگریستند و میفرمودند که
ایشان انیس و جلیس من بودند هردو بیکبار رفتند این خبر نیز بر تقدیر صحت مشتمل خبر
سابق است با آنکه درینجا معنی دیگر بود که هردو از بزرگان دین بودند و رفتن ایشان
سبب خلل شد در دین آن خلل که بکسان نگذاشتند که خلافت صوری بر حضرت امیر المؤمنین
علی صلوات الله علیه قرار گیرد و چنانکه در خبر صحیح وارد شده است که از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
شخصی پرسید که یا امیر المؤمنین بنی هاشم را چه شده بود که قریش را گذاشتند تا حق
شمارا غصب نمودند حضرت فرمودند که آنچه عمدهٔ بنی هاشم بودند حمزه و جعفر بودند که شهید
شده بودند و کسی که مانده بود عباس و عقیل بودند و این هردو از مستضعفین بودند
و رسوخی که میبایست نداشتند تا عاقبت کردند آنچه کردند و قال صلوات الله
علیه انّ البلاء والصبر یستبقان الی المؤمن فیأتیه البلاء و هو صبور
وانّ الجزع والبلاء یستبقان الی الکافر فیأتیه البلاء و هو جزوع
و مرویست در حسن کالصحیح از آنحضرت که فرمودند که بلا و صبر هردو متوجه مؤمن میشوند
مانند دو سواری که گرو بسته باشند که کدام یک زودتر خود را میرسانند و پس صبر
زودتر میرسد و چون بلا میرسد مؤمن صاحب صبر است و جزع و بلا میدوند که خود را
بکافر رسانند پس چون بلا میرسد جزع پیشتر رسیده است پس ممکنست که مراد از کافر
کسی باشد که کفران نعمت کند و مراد از مؤمن شاکر باشد یا آنکه کنایه ازین باشد که مؤمن کسی
است که صبر داشته باشد و جزع کار کافرست نمیباید که مؤمنان در جزع شبیه بکفار
باشند و بطرق متعدده قویه کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست

که جزع

که جزع آنست که فریاد کنند و واویلاه گویند و نعره زنند و طپانچه بر روی خود زنند و بر سینهٔ
خود زنند و موی پیش سر را بکنند و کسی که زن نوحه گر بیاورد ترک صبر کرده است
و بیراهه رفته است و کسی که صبر کند و کلمهٔ انّا لله وانّا الیه راجعون بگوید و شکر کند خداوند
خود را برآنچه او کرده است پس بفعل الهی راضی شده است و مزد او بر خداست
و کسی که چنین نکند قضا کار خود را کرده است و او مستحق مذمت از خدا و خلق و اجر
او حبط شده است و همین مضمون در احادیث بسیار واقع شده است و روی عن
الکاهلی قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما انّ امرأتی
واختی وهی امرأة محمد بن مارد تخرجان فی المأتم فانهاهما فقالتا لی ان کان
حراما انتهینا عنه وان لم یکن حراما فلم تمنعنا فیمتنع الناس من قضاء حقوقنا
فقال صلوات الله علیه عن الحقوق تسألنی کان ابی صلوات الله علیه یبعث
امّی وامّ فروة تقضیان حقوق اهل المدینة و در صحیح از کاهلی که شیخ عبد الله بن
یحیی است منقولست که عرض کردم بآنحضرت صلوات الله علیه که زنم و خواهرم که زن محمد
مارد است ایشان در ماتمهای خویشان و غیر ایشان میروند و من ایشان را
نهی میکنم که مروید پس ایشان بمن میگویند که اگر حرامست ما نرویم و اگر حرام نیست پس
چرا ما را منع میکنی تا باعث این شود که اگر کسی بمیرد ایشان بپرسش ما نیایند
پس حضرت فرمودند که از حقوق میپرسی یعنی اگر بعبث روند منع میتوانی کرد اما جمعی
که میآیند در عزا و عروسی پیش شما ایشان از حقوق است پدرم رخصت میدادند مادرم
حمیده و امّ فروه مادرش را که دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و محتملست که حضرت
صادق اصلا زنی یا دختری هم نام مادرش باشد هردو را میفرستادند تا حقوق
اهل مدینه را بجا آورند پس ظاهر شد که بواسطه قضای حقوق رخصت میتوان دادن

بلکه سنت باشد بلکه واجب باشد چنانکه خداوند عالمیان فرموده است وَاِذَا حُیِّیتُمْ
بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوهَا یعنی هرگاه تحیت کنند شمارا پس شما بازای آن تحیت
کنید ایشانرا بهتر از انچه ایشان کرده اند یا بهمان مقدار اقلا و خلافی نیست که سلام
داخل است در تحیت و در تحیات دیگر مثل تواضعات و دیدنهای متعارف و جواب
عطسه و امثال انها بعضی گفته اند که هم تحیت است و رد آن واجب است و این حدیث معتبر
نیز دلالت دارد چون حقوق جمع محلی بلام است و مفید عموم است باتفاق اصولیین با دیگر
احادیث که ازین باب وارد شده است قطع نظر از احادیث عامه زیارت مؤمن
و حق انیست که ازین عبارات جزم بوجوب نمیتوان کرد و این از متشابهات است که میباید
بقصد قربت بجا آورند و ترک نکنند و الله تعالی یعلم و اخبار خواهد آمد درین باب ان شاء الله
تعالی وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ لَا یُسْئَلُ فِی الْقَبْرِ اِلَّا مَنْ مَحَضَ الْاِیمَانَ مَحْضًا
اَوْ مَحَضَ الْکُفْرَ مَحْضًا وَالْبَاقُونَ مُلْهُوٌّ عَنْهُمْ اِلَی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ و بعنوان کالمتواتر
از حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست که فرمودند که سوال نمیکنند
در قبر مگر از کسی که ایمان خالص داشته باشد و آنها شیعیان صالحند یا کفر را خالص
کرده باشد و آنها غیر اثنی عشریند و ما بقی شیعیان فاسقند که ایشانرا باز میگذارند بحال
خود نه ثوابی خواهد بود ایشانرا و نه عذابی و عذاب ایشان عدم ثواب است و حسرت
و بسبب این حسرت از گناهان پاک میشوند و جمعی این عبارت را مخفف خوانده اند بان
معنی که از محض اعتقادات سوال میکنند و محضا را مصدر فعل محذوف میگیرند و لیکن با تکلف
بسیار و لفظ باقون که از برای مذکر ذی عقلست اطلاقش بر اعمال از سیاق بعید
است بلی بمعنی که از اعتقادات بسبب سند احادیث متواتره دران واقع شده
است اما دران احادیث شایع شده است که از اعمال نیز پرسند و عمده اخباری

که دلالت

که دلالت میکند بران این اخبار است و این اخبار ظاهر مثل اشخاصی است که از ایشان
سوال میکنند مع هذا احادیث بسیار وارد شده است که از اعمال نیز میپرسند از انجمله حدیث
صحیحیست که بطرق متکثره مرویست از سعد بن مسیب و او اگرچه بحسب ظاهر از علمای عامه است
اما بحسب باطن اما بحسب باطن از مخصوصان و ثقات سید الساجدین است صلوات الله
علیه و او روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما در هر جمعه موعظه میفرمودند
در مسجد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و جمعی حفظ کردند و جمعی نوشتند میفرمودند
که ای گروه مردمان از خدا بترسید و بدانید که بازگشت شما بسوی او خواهد بود و هر
کس در دار دنیا کار خوبی کرده است همیشه پیش او حاضر خواهد بود و بدی که کرده اند
نیز حاضر خواهد بود و آرزو کنند که آن اعمال از ایشان هزار ساله راه دور باشد و خداوند
عالمیان شمارا از عذاب خود حذر میفرماید که کاری مکنید که موجب عذاب شود وای
بر تو ای فرزند آدم که غافلی از آنچه در پیش داری و از تو غافل نیستند ای فرزند
آدم بدرستی که اجل تو در نهایت سرعت بسوی تو می آید و در طلب تو میدود و
عنقریب است که مدت عمرت بسر آمده است و اجلت رسیده است و ملک
موت قبض روح تو کرده است و ترا تنها در قبر در آورده اند و روح را در بدنت جا
داده اند و ناگاه منکر و نکیر در قبر آمده اند که از تو سوال کنند بدرستی که اول چیزی
که سوال خواهند کرد از حق سبحانه و تعالی است که پروردگار تست که او را در دار
دنیا پرستش میکردی دیگر سوال میکنند از دینی که آن اعتقاد داشتی و از کتابی
که آن را تلاوت مینمودی و از امامی که تولا بایشان داشتی و امام خود میدانستی
بعد ازینها سوال میکنند از مدت عمر که در طاعت صرف کردی یا راه بد پس باید
که امروز که فرصت داری احتیاط خود بکنی و چنان کنی که همه را جواب خوب

باز در معصیت دیگر از مالت میپرسند
که از محل حلال بهم رسانیدی یا از
محل حرام در راه خوب صرف کردی

توانی داد پس اگر شیعهٔ اثنی عشری و پرهیزکاری و بدین خود معرفت داری و شناخت
ائمه هدی کرده خداوند عالمیان حجت ترا بتو میرساند و زبانت را بجواب خوب
ناطق میکند و همه را جواب میگوئی و ملکین ترا بشارت میدهند بهشت و رضای الهی و حوران
خوش صورت و استقبال میکنند ترا و تشنگان بانسیمها و میوهای بهشت و اگر چنین
نباشی زبانت بند میشود و حجتی نخواهی داشت که جواب توانی گفت و بشارت
میدهند ترا بجهنم و باستقبال تو می آیند و تشنگان عذاب با آب حمیم جهنم و زبانهٔ
دیگر
که همیشه در عذاب باشی تا روز قیامت و بدان ای فرزند آدم که بعد از قبر قیامت
خواهد بود که دلها همه سوزان و چشمها همه گریان خواهد بود روزی که همه عالمیان پیشینان
و پسینیان را جمع خواهند کرد روزی که صور را اسرافیل بدمد و مردمان همه از خاک بیرون
آیند و از دهشت آن روز جانها بسینها رسد در نهایت خشم از خود و اعمال خود و روزی
که قبول نکنند سوالت را که مرا بدنیا برگردانید تا تدارک کنم آنچه را کرده باشم و از تو نشنوند
و کسی فدای خود نتواند داد و بر فرض محال که داشته باشند قبول نخواهند کرد و عذر کسی را
نخواهند شنید چون حجت در دار دنیا بر همه تمام شده است و توبهٔ کسی را قبول نخواهند
کرد چون وقت توبه این نشاء است و نخواهد بود مگر جزای حسنات که بخوبان دهند
و مگر جزای سیئات که بدان دهند پس هر مومنی که بسنگینی ذره از اعمال خیر کرده باشد
ثواب آنرا میباید و هر مومنی که بسنگینی ذره از اعمال بد کرده باشد بجزای خود خواهد
رسید پس حذر کنید ای مردمان از گناهان صغیره و کبیره که حق سبحانه و تعالی شما را
ازان نهی فرموده است و حذر فرموده است ازانها در کتاب صادق و بیان ناطق
خود یعنی قرآن مجید و از مکر الهی و عذاب او ایمن مباشید در وقتی که شیطان
ملعون شما را بشهوات باطله دعوت کند بدرستی که حق سبحانه و تعالی فرموده است
ازان نهی

و حذر

و حذر فرموده است ازانها در کتاب صادق و بیان ناطق خود یعنی قرآن مجید و از مکر
الهی و عذاب او ایمن مباش در وقتی که شیطان ملعون شما را بشهوات باطله دعوت
کند بدرستی که حق سبحانه و تعالی میفرماید که متقیان و پرهیزکاران حال ایشان اینست
که چون شیطان در مقام اغوای ایشان درمی آید ایشان متذکر میشوند و بینا میشوند
پس میباید که خوف الهی را شعار و لباس خود کرده باشید و در خاطر در آورید وعدهائی را
که حق سبحانه و تعالی بشما وعده داده است از ثوابهای عظیم چنانکه شما را ترسانیده است
از عذاب الیم الخ و اکثر عبارات این خبر آیات کلام مجید است که حضرت جمع فرموده اند
و در حدیث کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که
میت را از پنج چیز سوال میکنند از اعتقادات خصوصا از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم و
از نماز و روزه و حج و زکات پس ولایت اهل البیت با آن چهار میگوید که هر نقصی که بر آنها
وارد شده باشد تمامی آن بر منست و در حدیث کالصحیح وارد است که حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون مومن داخل قبر میشود نماز از دست راست
او خواهد بود و زکات از دست چپ و احسان پدر و مادر بر سر سایه انداخته باشد
و صبر در کناری باشد پس چون منکر و نکیر داخل قبر میشوند از جهة سوال صبر بنماز و روزه میگوید
که شما مدد کنید و اگر شما عاجز شوید من هر چه باید میکنم و دیگر احادیث خواهد آمد که بر این
معنی دلالت میکند و مذکور شد سابقا که اعمال صالح مصور میشود بصورتهای خوب و اعمال
بد بصورتهای بد و در حدیث کالصحیح از عمر بن یزید منقولست که بحضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه عرض نمودم که من از شما شنیدم که فرمودید که شیعیان ما همه بهشت
میروند هر چند بدکردار باشند حضرت فرمودند که بلی والله همه بهشت میروند گفتم فدای
تو گردم گناهان کبیره بسیار میشود حضرت فرمودند که بشفاعت حضرت سید المرسلین

صلی الله علیه وآله وائمه معصومین صلوات الله علیهم در روز قیامت همه را خواهند
بخشید ولیکن آنچه میترسم بر شما از عذاب برزخ است گفتم برزخ کدامست آن
حضرت فرمودند که اول قبرست تا روز قیامت واحادیث عذاب قبر خصوصا
ضغطه و فشردن قبر متواتر است و همچنین سوال منکر و نکیر متواتر است و آنکه نزد مومنان
بصورتهای خوب می آیند و نزد غیر ایشان بصورتهای مهیب می آیند و آنکه دوستی
ائمه هدی سیما حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه در قبر نفعست بلکه نزد مردن و مبعوث
شدن از قبر و نزد پریدن نامها و نزد حساب و نزد میزان که جان کندن بر ایشان
آسان شود و قبور ایشان واسع و منور باشد و وحشت نداشته باشند و چون
از قبرها مبعوث شوند جامهای بهشت در ایشان پوشانند و نامهای اعمال ایشان را
بدستهای راست ایشان دهند و ایشان را حساب نکنند یا بآسانی حساب کنند و
ترازوی حسنات ایشان بسبب محبت اهل البیت سنگین باشد متواتر است
و این مضمون در احادیث بسیار از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله منقولست
که حضرت امیرالمومنین را صلوات الله علیه باینها بشارت دادند و اکثر از طرق عامه منقولست
و از طرق خاصه متواتر است که شیعیان بجهنم نمیروند و ابن بطریق کتابی تصنیف کرده
است که داشتم و در انجا دویست حدیث نقل کرده بود در همین و در فردوس الاخبار
شیرویه منقولست و در غیر آن از کتب عامه که حضرت سید المرسلین صلوات الله
علیه وآله فرمودند که اگر همه مردمان جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق سبحانه و تعالی
دوزخ را نمی آفرید و در کتب ایشان بطرق متکثره واقع است که دوستی علی بن ابی
طالب حسنه ایست که هیچ سیئه ضرر با او نمیکند و دشمنی آنحضرت سیئه ایست که هیچ حسنه
با او نفع نمیکند و احادیث متواتره وارد است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله

علیهم که دوستی خدا و ائمه خدا بر همه کس واجبست و سبب نجاتست از همه عذابها و حشر
دوستان ایشان با ایشان خواهد بود و فرمودند که اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ یعنی حشر
هر کس با آنکسی خواهد بود که او را محبت دارد و لیکن احادیث بسیار وارد شده است
از حضرت سید المرسلین تا بحضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم که دوستی با گناهان
جمع میشود و حمل کرده اند بر آنکه دوستی کامل جمع نمیشود و دیگر خواهد آمد انشاء الله تعالی
وَسَأَلَهُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ سَمَاعَةُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ زِیَادَةِ الْقُبُورِ وَبِنَاءِ الْمَسَاجِدِ
فِیهَا فَقَالَ اَمَّا زِیَادَةُ الْقُبُورِ فَلَا بَأْسَ بِهَا وَلَا یُبْنیٰ عِنْدَهَا مَسَاجِدُ و سماعه در موثق
از امام جعفر صادق علیه السلام سوال کرد از زیارت قبرهای مومنان و از بنا کردن مسجد
در قبرستان حضرت فرمودند که اما زیارت قبرها پس باکی نیست و خوبست و اما بنای
مساجد در آنجا نکنند چون مکروهست نماز در میان قبرها یا بواسطه آنکه جا را بر مردگان تنگ
نکنند خصوصا هرگاه وقف کرده باشند از جهة آنکه مقبره باشد و شاید وجهی دیگر نیز
داشته باشد و بطرق متعدده قویه کالصحیح منقولست از حضرت امیرالمومنین علیه السلام
که فرمودند که زیارت کنید مردگان خود را که ایشان خوشحال میشوند بسبب زیارت
شما ایشان را قطع نظر از اعمال خیر مثل دعای مغفرت و خواندن قرآن و ثوابش را
بایشان قربت کردن و اگر زیارت پدر و مادر کنید باید که حاجتی که دارید نزد قبور
ایشان از حق سبحانه و تعالی طلب کنید که مستجاب میشود و در حسن کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در زیارت قبور فرمودند که مردگان
انس می یابند از زیارت شما چنانکه در حالت حیات بسبب زیارت خوشحال میشوند
و چون از پیش ایشان بر میگردید ایشان را وحشت بهم میرسد و از اسحق بن
عمار منقولست که بحضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه عرض نمودم که مومن میداند که کیست

آنکه بزیارت او می‌آید حضرت فرمودند که بلی ولیکن نمیباید نماز نزد قبر ایشان است
و چون بر میگردد و پشت بر او خیر پشت میدهد وقال النبي صلى الله عليه وآله لا
تتخذوا قبري قبلة ولا مسجدا فان الله عز وجل لعن اليهود حيث اتخذوا
قبور انبيائهم مساجد و منقولست که حضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که قبر مرا قبله
مگردانید که در آنجا نماز کنید زیرا که حق سبحانه وتعالی یهود را لعنت کرد بسبب آنکه
قبور پیغمبران را مسجد گردانیدند و این حدیث را عامه در صحاح خود ذکر کرده‌اند که
حضرت در مرض موت چنین فرمودند و اینکه فرموده است آنحضرت صلعم که قبر مرا
قبله مکنید یعنی قبر را بمنزله کعبه مکنید که هر جا که باشید رو بقبر من کنید و نماز کنید هر چند بدن
مبارک آنحضرت بهتر از کعبه است نزد حق سبحانه وتعالی ولیکن غرض از استقبال کعبه
تعبد و بندگیست و چون حق سبحانه وتعالی فرموده است که در عبادات و افعال مخصوصه
رو بکعبه کنید اطاعت میباید کرد فرمان او را همچنانکه قرآن مجید بهتر است از کعبه و در نماز
رو بقرآن نمیتوان کرد یا آنکه مراد حضرت این باشد که قبر مرا در قبله مسجد من مگذارید که
مبادا توهم این شود بمرور ایام که سجده بجانب قبر من میباید کرد و قبر مرا مسجد مکنید نیز
این احتمال دارد که محل سجود خود مکنید که بجانب قبر من سجده کنید یا مانند جمعی که سجده
میکنند نزد پادشاهان و بر خاک می‌افتند با قبر من چنان مکنید یا آنکه بر بالای قبر من
مایستید که نماز گذارید یا آنکه قبر مرا ظاهر مسازید که بجانب او نماز کنید هر چند بمنزله
کعبه نگردانید و حکمتش همان باشد که مبادا بمرور ایام توهم شود که بر قبر من سجده میباید کرد
و احتمالش ظاهر نیست چون راوی این خبر عایشه ملعونه کذابه است و در حدیث صحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بر زبانش هرگز کذب گذار نکرده است
باعتقاد مخالف و مؤالف وارد است که سه کس بودند که همیشه بر حضرت سید

المرسلین صلی الله علیه وآله دروغ می‌بستند عایشه و ابوهریره و انس و اکثر احادیث
عامه از این سه کس است و کس چهارم عبدالله بن عمر است که گاهی راست میگفت
و لهذا حضرت او را ذکر نفرمودند و غرض آن ملعونه از وضع این خبر آن بود که از آن
زندیقه روایت کرده‌اند که از جهة دشمنی همیشه با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام داشت
و حضرت مکرر میفرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وصیت کرد آن ملعونه
تکذیب میکرد که حضرت کی وصیت کرد و حال آنکه سر حضرت بر سینه من بود که از دنیا
رفت و وصیتی نکرد و همین بود که گفت که قبر مرا مسجد و قبله مکنید او و ملاعین اهل سنت
و محدثین ایشان این سخنان عایشه را ذکر کرده‌اند در صحاح خود و حکایت دوات و
قلم را ذکر کرده‌اند که در خانه مهمان بسیار بودند که حضرت طلبیدند دوات و قلم را
و عمر علیه اللعنه نگذاشت و گفت این مرد هذیان میگوید کتاب خدا ما را بس است و بخاری
حدیث دوات و قلم را در صحیح خود زیاده از شش جا نقل کرده است مع هذا استبعاد
نفی معقول نیست و خود نقل کرده‌اند که چون ایشان قبول نکردند و دوات و قلم
نیاوردند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را طلب فرمودند و همه را از خانه بیرون
کردند و با آنحضرت سرگوشی بسیار فرمودند و چون از حضرت پرسیدند که آنحضرت
چه فرمودند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله هزار باب از علم تعلیم من کردند که از هر بابی مفتوح میگردد هزار باب پس ذکر
این حدیث که راوی عایشه باشد مناسب نبود و اگر از حضرات ائمه منقول
شده باشد تقیه خواهد بود والله تعالی یعلم وسأل جراح المدائني ابا عبد الله صلوات الله
عليه كيف التسليم على اهل القبور فقال السلام على اهل الديار من المؤمنين
والمسلمين رحم الله المستقدمين منا والمستأخرين وانا ان شاء الله بكم

لاحقون و در قوی کالصحیح منقولست که جراح گفت که از آنحضرت ع سوال کردم که
چگونه سلام میباید کرد بر اهل قبرستان حضرت فرمودند که باین نحو سلام کنید
که سلام و رحمت الهی بر مومنان و مسلمانان این خانها باد که خانهای قبرست و
مراد از مومنان صالحانند و مسلمانان غیر ایشان رحمت کند حق سبحانه و تعالی آنهارا
که از پیش رفته اند و آنهائی را که خواهند رفت با آنهائی که مدتها پیش از این رفته اند
جمعی را که درین زودی رفته اند و ما نیز ان شاء الله بشما خواهیم رسید و ان شاء الله
از روی تیمن و تبرکست و اگرنه همه را میباید رفت و ممکنست که مراد این باشد که چون
مومنان بهشت رفته اند ان شاء الله بواسطه دخول بهشت باشد و لحوق بایشان چه ممکنست
والعیاذ بالله که مومن عاقبت از دین برگردد چنانکه بسیار گشتند از خوبان مثل شیطان
و عابد برصیصا و بلعم باعورا والله تعالی یعلم وَكَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ اِذَا مَرَّ عَلَى الْقُبُورِ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ مِنْ دِيَارِ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَاِنَّا
اِنْشَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ و در صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که آنحضرت
فرمودند که بگوید این عبارت را و تخصیص بمومنین درینجا از آنجهة است که منافقان بیرون
روند و مومنان اینجا اعم است از صالح و طالح چون ایمانرا اطلاقات بسیار است و در
هر جائی مناسب آن مقام مراد است و اگر صدوق این حدیث را از حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده است از آنجهة است که هرچه ائمه معصومین میگویند
از آنحضرتست و یا آنکه حدیثی دیگر است والله تعالی یعلم وَقَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ لَمَّا دَخَلَ الْمَقَابِرَ يَا اَهْلَ التُّرْبَةِ وَيَا اَهْلَ الْغُرْبَةِ اَمَّا الدُّورُ فَقَدْ
سُكِنَتْ وَاَمَّا الْاَزْوَاجُ فَقَدْ نُكِحَتْ وَاَمَّا الْاَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ فَهٰذَا خَبَرُ
مَا عِنْدَنَا فَلَيْتَ شِعْرِي مَا عِنْدَكُمْ ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَى اَصْحَابِهِ وَقَالَ لَوْ

اذن

اُذِنَ لَهُمْ فِي الْجَوَابِ لَقَالُوا اِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى و بسند کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون حضرت امیر المومنین صلوات الله
علیه داخل قبرستان میشدند و در امالی چون مشرف میشد بر قبرستان میفرمودند که
ای اهل خاک که خانه شما خاکست و بدن شما خاک شده است یا خواهد شد وای جماعتی
که بغربت مبتلا شده اید بدانید که خانهای شمارا دیگران ساکن شدند و زنان شمارا
دیگران خواستند و اموال شمارا دیگران قسمت نمودند این خبریست که نزد ماست
کاش ما میدانستیم که نزد شما چه خبر است و در امالی فَمَا خَبَرُ مَا عِنْدَكُمْ یعنی نزد شما چه خبرست
پس حضرت رو باصحاب خود فرمودند و فرمودند که ایشانرا اگر رخصت جواب
میدادند و در امالی رخصت کلام میدادند هر آینه میگفتند چنانکه شما می شنیدید که بهترین
توشها تقویست یعنی متاع این بازار پرهیزکاریست و ما نیاوردیم و شما سعی کنید
در تحصیل آن توشه و ظاهرا غرض حضرت از ین مکالمه آنست که دیگران عبرت
گیرند که آنچه عمر عزیز نفیس را صرف آن میکنند همه درین دنیا خواهد ماند و چیزی که با
ایشان خواهد بود تقوی و اعمال صالح است و چون تقوی پرهیزکاریست از آنچه
خلاف رضای الهیست ترک طاعات خلاف تقویست پس فعل واجبات نیز
داخل تقویست و این تقوی عوام است و تقوی خواص اجتناب است از مکروهات و فعل
مستحبات نیز و تقوی خاص الخاص آنست که لحظه از یاد الهی غافل نشود و لحظه متوجه
غیر آن نشوند و در حدیث صحیح از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست
که همه خوبیها مجتمعست در سه چیز در نظر کردن و خاموش بودن و حرف زدن
پس هر نظری که در آن عبرتی نباشد آن نظر سهوست بلکه میباید در هر نظری عبرتها
گیرد و فایده چشم همین است یکی آنکه همه اشیا دلیل وجود و علم و قدرت و حکمت

الهیست اگر باهل آخرت نظر کند فکر کند که ایشان چگونه در راه خدا سعی کوشیدند و
بمراتب عالیه رسیده اند باخود عتاب و خطاب کند که تو چرا مثل ایشان نمیشوی
واگر باهل دنیا نظر کند عبرت گیرد که این بیچارگان عمر عزیز را در طلب باطل صرف نمودند
و باخود گوید که تو نیز مثل ایشان عمر را بباد میدهی واگر در عقب جنازه روان شود
فکر کند که هیچ چیز نزد این میت مطلوبتر ازین نیست که چند روزی او را بدنیا برگردانند
تا تدارک مافات کند وخود را چنان تصور کند که مرده است و او را بمطلوب خود رسانیده
اند و برگشته است که تدارک کند چنانکه از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست
وعلی هذا القیاس در هر چیزی عبرتهاست و اما سکوت پس بباید که تا خاموش باشد
در فکر چیزی باشد که بکار او آید از آنچه مذکور شد وغیر آن و هر سکوتی که در آن فکری
نباشد غفلتست و هر کلامی که بیاد خدا یا از برای خدا نباشد آن لغو است پس خوشا
حال کسی که نظرهای او همه عبرت باشد و خاموشیهای او همه فکرت باشد و کلام او همه
ذکر الهی باشد و همیشه بر گناهان خود گریان باشد دیگر فرمودند که آدمی را سه دوستست
دوستی که بزبان حال میگوید که همیشه با تو خواهم بود در حیات و ممات و آن عمل صالح است
و دوستی که میگوید من با توام تا تو بمیری و آن مال اوست و دوستی که میگوید من با تو
ام تا کنار قبر و آن فرزندانند وَوَقَفَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْقَتْلَى
بِبَدْرٍ وَقَدْ جَمَعَهُمْ فِي قَلِيبٍ فَقَالَ يَا أَهْلَ الْقَلِيبِ إِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا
رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُكَلِّمُ الْمَوْتَى فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ
لَقَالُوا نَعَمْ وَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى بطرق متکثره قریب بتواتر منقولست که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله کشتهایی را که در جنگ بدر کشته بودند از کفار فرمودند

که در چاهی یا در گودی مانند چاه انداختند و حضرت بر سر آنچاه آمدند و فرمودند که
آنچه حق سبحانه وتعالی وعده داده بود ما را از فتح وظفر الحمد لله همه راست شد چنانکه
منقولست متواتر که حضرت جاهای یکیک را نشان داده بودند که فلانی در اینجا کشته
خواهد شد و فلانی در اینجا آیا آنچه وعده داده بود شما را از مغلوبیت در دنیا و از عذاب
آخرت یافتید که جمعی منافقان که در آنجا حاضر بودند گفتند که حضرت خطاب بمردگان
میکنند و این چه فایده دارد مع هذا چه میفهمند چون مرده اند پس حضرت بنور نبوت
یافتند ونظر بایشان فرمودند و فرمودند که اگر ایشان را رخصت سخن گفتن بدهند
هر آینه خواهند گفت بلی و بدرستی که بهترین توشهها از برای این راه پرهیز
کاریست و این عبارت ظاهرش آنست که خطاب آنحضرت با کفار بوده باشد
و محتملست که خطاب بمؤمنان باشد و بکفار از برای همکنده باشند و مراد از وعده مؤمنان
بهشت باشد اما اخبار دیگر صریح است که خطاب بکفار بوده والله تعالی یعلم وَكَانَتْ
فَاطِمَةُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهَا تَأْتِي قُبُورَ الشُّهَدَاءِ كُلَّ غَدَاةِ سَبْتٍ فَتَأْتِي قَبْرَ
حَمْزَةَ فَتَتَرَحَّمُ وَتَسْتَغْفِرُ لَهُ وبسند قوی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه که حضرت فاطمه صلوات الله علیها هر صباح شنبه بزیارت قبور شهدا می آمدند و بر سر
قبر حمزه می آمدند و طلب رحمت میکردند از خدا و استغفار میکردند از برای او و بسند
حسن کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت فاطمه
صلوات الله علیها هفتاد و پنج روز بعد از حضرت سید کاینات صلی الله علیه وآله زنده
بودند که تبسم وخنده نکردند و هر هفته دو مرتبه بزیارت قبور شهدا میرفتند در روز
دوشنبه و پنجشنبه و میگفتند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله در اینجا ایستاده بودند
در جنگ احد و کفار در اینجا ایستاده بودند و محتملست که در ابتدای حال هفته دو مرتبه

آمده باشند درین هر روز و در اواخر هفته بکمتر آمده باشند در شنبه اما مدت
آنحضرت که هفتاد و پنج روز بوده باشد بعد از وفات حضرت احادیث صحیح و
کالصحیح دیگر وارد شده است در طرق اهل البیت صلوات الله علیهم و اما در صحاح ستة
بطرق منکره از عایشه خارجیه روایت کرده اند که شش ماه بعد از آنحضرت زنده
بودند و اهل خانه اعلمند بآنچه در خانه است و آنچه در خانه واقع میشود و غرض ایشان از
وضع کردن شش ماه آنست که مخفی سازند شهادت محسن و حضرت فاطمه صلوات الله
علیها را و لیکن درین احادیث طولانی که بخاری نقل کرده است طولانی نیز کفر ایشان
بدیهی میشود و انشاء الله تعالی در باب وصیت مذکور خواهد شد و قَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ اِذَا دَخَلْتَ الْجَبَّانَةَ فَقُلِ السَّلَامُ عَلَى اَهْلِ الْجَنَّةِ و آنحضرت صلوات الله
علیه فرمودند که هرگاه داخل شوی در قبرستان پس بگو السلام علی اهل الجنة رحمت الهی
و سلامتی از عذاب الهی بر کسی باد که از اهل بهشت است و مراد از آن شیعه اثنی عشری است
اگر چه فاسق از دنیا رفته باشد چون عاقبت به بهشت خواهد رفت و قَالَ اَبُو الْحَسَنِ
مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا اِذَا دَخَلْتَ الْمَقَابِرَ فَطَاَ الْقُبُورَ فَمَنْ كَانَ
مُؤْمِنًا اِسْتَرْوَحَ اِلَى ذٰلِكَ وَمَنْ كَانَ مُنَافِقًا وَجَدَ اَلَمَهُ و منقولست که
آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون داخل قبرستان شوی ضرر ندارد در راه رفتن
بر بالای قبور زیرا که هر که مؤمنست راحت می یابد از برکت قدم مؤمن و هر که منافقست
یعنی غیر اثنی عشری الم آنرا می یابد و در حدیث موثق کالصحیح منقولست که سوال کرد علی بن
جعفر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا خانه بنا میتوان کرد بر قبرها و میتوان
نشستن بر بالای قبر حضرت فرمودند که خوب نیست بنا کردن و نشستن بر آن
و نیز گچ مالیدن و نه گل مالیدن بر آن و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی کردند از آنکه نماز کنند بر قبرها
یا بنشینند بر آن یا بنا کنند بر آن و در حدیث کالصحیح از آنحضرت منقولست که بنا مکنید بر قبور
و صورت مکشید بر سقف خانها که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را خوش
نمی آمد از اینها و کراهت داشتند از اینها و در حدیث معتبر از آنحضرت صلوات الله علیه وارد
شده است که سوال کردند از آنحضرت که اگر چاهی تنگ باشد و شخصی در آنجا افتد و
بمیرد و ممکن نباشد که او را از آن چاه بیرون آورند آیا دیگر در آنچاه بول و غایط میتوان
کرد حضرت فرمودند که نمیتوان کرد بلکه آنچاه را پر کنند و قبر آن شخص کنند و اگر ممکن شد
که آن شخص را بیرون آورند و اگر چه بکندن چاه باشد او را بیرون آورند و غسل دهند
و دفن کنند چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حرمت مسلمان
مرده مثل حرمت مسلمان زنده است و مثل آنکه بگیرند در احرام یعنی اگر زنده در متوفاة افتد
او را الله واجبست بر همه مسلمانان که سعی کنند و او را بیرون آورند مرده نیز چنین است
و احادیث بسیار وارد شده است که حرمت مرده مثل احرام زنده است و از مجموع
این اخبار ظاهر شد که بر روی قبر راه نتوان رفتن چنانکه جمعی از اصحاب ذکر کرده اند
که مکروهست و در اخبار از طرق اهل البیت خبری صریح درین باب ندیده ام اما از
طرق عامه حدیثی منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از راه
رفتن بر قبور پس ممکنست که از احترام میت راه رفتن مستثنی باشد یا جمع کنند باینکه
اگر بقصد زیارت قبور باشد خوب باشد و اگر عبث باشد بد باشد یا راه رفتن ضرور
نداشته باشد مطلقا و اتقیا اجتناب چنانکه منقولست در حدیث کالصحیح که از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال نمودند که مؤمن را ضغطه قبر میرسد حضرت
فرمودند که هیهات مؤمنانرا از این عذابها چیزی نمیرسد و الله زمینی که مؤمن

بران راه میرود و فخر میکند بر زمینی که بران بر رفته باشد و میگوید که مومن بر من راه
رفته است و زمینی که قبر مومن است بمومن میگوید که من ترا دوست میداشتم در وقتی که
بر پشت من راه میرفتی الحال که داخل من شدی خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر
او را فراخ کند آنمقدار که چشم کار کند و جمعی گفته اند که سنت است که چون بقبرستان
روند پاها را برهنه کنند از جهة احترام مومنین موتی و از جهة شکستگی که اینکس را حاصل شود
و این نیز وجهیست در جمع بین الاخبار والله تعالی یعلم وَرُوِیَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ اَنَّهُ قَالَ
قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ الْمَوْتٰی نَزُورُهُمْ فَقَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَیَعْلَمُونَ
بِنَا اِذَا اَتَیْنَاهُمْ فَقَالَ اِی وَاللهِ اِنَّهُمْ لَیَعْلَمُونَ بِکُمْ وَیَفْرَحُونَ بِکُمْ وَیَسْتَاْنِسُونَ
اِلَیْکُمْ قَالَ قُلْتُ فَاَیَّ شَیْءٍ نَقُولُ اِذَا اَتَیْنَاهُمْ قَالَ قُلِ اللّٰهُمَّ جَافِ الْاَرْضَ عَنْ
جُنُوبِهِمْ وَصَاعِدْ اِلَیْکَ اَرْوَاحَهُمْ وَلَقِّهِمْ مِنْکَ رِضْوَانًا وَاَسْکِنْ اِلَیْهِمْ مِنْ رَحْمَتِکَ
مَا تَصِلُ بِهِ وَحْدَتَهُمْ وَتُونِسُ بِهِ وَحْشَتَهُمْ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
و در کافی بسند صحیح بل الصحیح چنانکه علامه گفته است محمد بن مسلم گفت که عرض نمودم بخدمت حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه که ما بزیارت اموات برویم حضرت فرمودند که بلی گفتم
ایشان میدانند که ما نزد ایشان رفته ایم حضرت فرمودند که آری والله بدرستی که
ایشان میدانند و خوشحال میشوند از رفتن شما بنزد ایشان و انس میگیرند بشما پس
گفتم که چون بزیارت ایشان رویم چه بگوییم حضرت فرمودند که بگو این دعا را
که ترجمه اش اینست که خداوندا زمین را از پهلوهای ایشان دور گردان و ارواح
ایشان را با علی علیین بر و خشنودی خود را باستقبال ایشان فرست و از
ایشان راضی شو و ساکن ساز نزد ایشان از رحمت آنمقدار که بسبب آن تنهایی
ایشان را با آن موصول سازی یعنی رحمت را رفیق و مونس ایشان کن و

بان رحمت وحشت ایشانرا زایل گردان بدرستی که تو بر همه قادر و توانایی و این
عبارت ظاهرش آنست که دعا از برای کل مومنان آن مقبره است اگرچه غرض بعضی
باشد میباید که دیگران را با آن ضم کند تا سبب استجابت دعا شود و در حدیث صحیح
از عمرو منقولست که با حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه رفتم ببقیع که قبرستان مدینه
مشرفه است و رسیدیم بقبر شیعه از اهل کوفه حضرت ایستادند و گفتند که اَللّٰهُمَّ صِلْ
وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَاَسْکِنْ اِلَیْهِ مِنْ رَحْمَتِکَ مَا یَسْتَغْنِی بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاکَ
وَاَلْحِقْهُ بِمَنْ کَانَ یَتَوَلَّاهُ وَقَالَ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ مَا مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ زَارَ
قَبْرَ مُؤْمِنٍ فَقَرَاَ عِنْدَهُ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ سَبْعَ مَرَّاتٍ اِلَّا غَفَرَ اللهُ لَهُ وَلِصَا حب
الْقَبْرِ و باسانید صحیحه از آنحضرت منقولست که هر بنده مومنی که زیارت کند قبر مومنی را
و نزد او بخواند این سوره را هفت مرتبه البته حق سبحانه و تعالی او را بیامرزد و آن
مرده را و در همین حدیث است که احمد بن محمد گفت که با ابراهیم بن هاشم بودم در قبرستان نی
ابراهیم پیش قبری آمد و رو بقبله نشست و دست خود را بر قبر گذاشت و هفت مرتبه
انا انزلناه خواند پس گفت که خبر داد مرا صاحب این قبر که محمد بن اسمعیل است که هر که
و از محمد بن احمد در صحیح منقولست که در فید بودم و آن قلعه ایست در راه مکه معظمه و با علی بن
بلال بر سر قبر محمد بن اسمعیل رفتیم پس علی بن بلال گفت که روایت کرد مرا صاحب این قبر
از حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که فرمودند که هر که بزیارت قبر
برادر مومن رود و دست بر قبر گذارد و هفت مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند از
فزع اکبر قیامت یا روز فزع ایمن شود و تردید از راویست و همین مضمون بسند صحیح
از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست و ازین اخبار استدلال کرده اند که
نزد قبر میت قرآن خواندن سنت است و بهتر است وَسَاَلَ اِسْحٰقُ بْنُ عَمَّارٍ اَبَا الْحَسَنِ

الاول صلوات الله عليه عن المؤمن يزور اهله فقال نعم قال في كم
فقال على قدر فضائلهم منهم من يزور في كل يومين ومنهم من يزور
في كل ثلثة ايام قال ثم رأيت في مجرى كلامه انه يقول ادناهم جمعة
فقال له في اي ساعة قال عند زوال الشمس او قبيل ذلك فيبعث الله معه
ملكا يريه ما يسرّ به ويستر عنه ما يكرهه فيرى سرورا ويرجع الى
قرة عين و در موثق كالصحيح منقولست كه اسحق از حضرت امام موسى كاظم صلوات الله
سؤال كرد از مؤمن مرده كه آيا بزيارت زندهاى اهل خود مى آيد حضرت فرمودند كه بلى
گفت در هر چند روز يكبار مى آيد حضرت فرمودند كه بمقدار فضيلتها كه ايشان دارند بنسبت
آن رخصت ايشان ميدهند هر چند فضيلت بيشتر است رخصت بيشتر ميدهند بعضى از ايشان
هر روز بزيارت اهل خود مى آيند و بعضى در هر دو روز يكبار مى آيند و بعضى در هر سه روز
يكبار اسحق گفت كه در چه وقت ايشان مى آيند حضرت فرمودند كه نزد زوال آفتاب
از خط نصف النهار كه اول پيشين است يا اندكى پيش از زوال مى آيند وحق سبحانه
وتعالى ملكى را با او ميفرستد كه باو نمايد چيزى را كه سبب خوشحالى آن مرده باشد و بپوشاند
ازو آنچه كراهت داشته باشد خواه از امور اخروى باشد مثل عبادات و طاعات
را با او بنمايد و معاصى را ازو بپوشاند وخواه از امور دنيوى باشد مثل رفاهيت و
سرور ايشان را بنمايند وغم والم را مستور ميسازند پس سرور وخوشحالى او را دست
ميدهد و چشم روشن و خوشحال برميگردد وهيچ شك نيست كه مراد ازين حديث
واحاديث ديگر ازين باب آنست كه مردگان بزيارت زندگان مى آيند وليكن
علامه رحمه الله در منتهى ذكر كرده است كه سنت است كه زيارت قبور مكرر بروند و اين
حديث را دليل او آورده اند و نا ... ولى از جهة علامه ميتوان گفت كه هر گاه مردگان بزيارت

زندگان

زندگان مى آيند بطريق اولى ايشان از زيارت مردگان بايد رفت يا چون ايشان
مى آيند باز ديد ايشان ميبايد كرد و محتملست كه غرضش اين باشد كه اين حديث
اگرچه ظاهرش زيارت مرده است حمل ميبايد كرد بر زيارت زندها چون ظاهر حديث
شباهتى بتناسخ دارد واگرچه تناسخ آنست كه روح ببدن جسمانى ديگر تعلق بگيرد
و درينجا تعلق ببدن مثالى گرفته است چنانكه خواهد آمد وظاهرا بواسطه تعجيل در تصنيف
غافل شده و سهو كرده باشد والله تعالى يعلم وروى حفص بن البختري عن
ابي عبد الله صلوات الله عليه ان الكافر يزور اهله فيرى ما يكره
ويستر عنه ما يحب و بسند صحيح و كلينى در حسن كالصحيح بازبا وبى روايت كرده اند
از حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه فرمودند كه مؤمن بزيارت اهل خود مى آيد
و مى بيند آنچه سبب سرور اوست و مستور ميسازند ازو آنچه سبب كراهت اوست
و در ستى كه كافر بزيارت اهل خود مى آيد و مى بيند آنچه سبب الم اوست و مستور ميسازند
ازو آنچه را محبوب اوست بعد از آن حضرت فرمودند كه بعضى در هر هفته يكبار مى آيند و بعضى
بحسب اعمال خوب و بد دير و زود ميشود و چون صدوق جزو اول و آخر را در حديث اسحق
كرده بود ازين حديث آنرا ذكر كرد و در موثق از ابو بصير از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
عليه منقولست كه فرمودند كه هر مؤمن و كافرى كه ميميرند نزد زوال بزيارت اهل خود مى آيند
پس اگر اهل خود را مى بيند كه اعمال صالح ميكنند شكر الهى بجا مى آورد برين نعمت و كافر چون
مى بيند كه اهل او اعمال خير ميكنند او را حسرت عظيم دست ميدهد و از حضرت امام موسى كاظم
صلوات الله عليه منقولست كه از آنحضرت پرسيدند كه ميت بزيارت اهل خود مى آيد حضرت
فرمودند كه بلى گفتم در هر چند گاه يكبار مى آيد حضرت فرمودند كه در هفته و ماه و سال آنچه مى آيند
بمقدار منزلتى كه دارند گفتم در چه صورت مى آيد حضرت فرمودند بصورت مرغى با لطافت

بر دیوار خانهٔ او می‌نشینند و نظر باحوال ایشان میکنند پس اگر حال ایشان بخوبیست
خوشحال میشوند و اگر بدست با پریشانند مغموم و حزین میشوند و در قوی از آنحضرت روایت
کرده است عبدالرحیم که عرض نمودم که مؤمن زیارت اهل خود می‌آید حضرت فرمودند که
بلی از حق سبحانه و تعالی رخصت میگیرد و رخصتش میدهند و دو فرشته با او میفرستند
و او بصورت مرغی می‌آید و بر دیوار خانه می‌نشیند و نظر بایشان میکند و سخن ایشانرا
میشنود پس ظاهر شد از اخبار مستفیضه که آمدن ایشان حق است و اگر عقول ضعیفه
حکمتش را نیابد بسیار چیزها را نمیابد پس نباید طرح نمودن امثال این اخبار را تا داخل
نشود در زمرهٔ جماعتی که حق سبحانه و تعالی فرموده است در مذمت ایشان بَلْ كَذَّبُوا
بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ بلکه ایشان تکذیب نمودند چیزی که علم ایشان بآن
نرسیده و هنوز بایشان نرسیده بود تاویل آن و حقیقت آن از رسول خدا و ائمه هدی
صلوات الله علیهم و احادیث بسیار وارد شده است از رسول خدا و ائمه هدی ع
که حق سبحانه و تعالی دو حق عظیم بر بندگان خود دارد یکی آنکه تا چیزی را ندانند نگویند و دوم
آنکه هر گاه عقل ایشان بآن نرسد طرح آن نکنند و بعد از آن این آیه را خواندند که
أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ و آیهٔ سابقه را یعنی آیا
عهد و پیمان از ایشان نگرفتیم در کتابی که بر ایشان فرستاده‌ایم که نگویند بر خدا
مگر آنچه حق باشد و آنچه یقین داشته باشند که حق سبحانه فرموده است
وَقَالَ صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا بَلَغَنِي
أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَتَاهُ الزَّائِرُ أَنِسَ بِهِ فَإِذَا انْصَرَفَ عَنْهُ اسْتَوْحَشَ فَقَالَ
لَا يَسْتَوْحِشُ و در حسن کالصحیح مرویست که صفوان عرض نمود بخدمت حضرت
امام موسی کاظم صلوات الله علیه که حدیثی بمن رسیده است که مؤمن میت هر گاه کسی

بزیارت او میرود با او انس میگیرد و پس چون برمیگردد صاحب وحشت میشود حضرت
فرمودند که صاحب وحشت نمیشود و بحسب ظاهر منافات با احادیث گذشته دارد
و جمع میتوان کرد که مراد است که غرض صفوان این باشد که بزیارت قبور اگر روند
بهتر است که سبب وحشت میت میشود حضرت فرماید که اگرچه در برگشتن زایر
الجمع
او را وحشتی حاصل میشود اما بسبب زیارت رحمتهای الهی نازل میشود که مشغول
آن میشود و از آن وحشت خلاص میشود وَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يُصْنَعُ
لِلْمَيِّتِ مَأْتَمٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ مَاتَ و در حسن کالصحیح از زراره منقولست و ظاهر آنست
که از کتاب زراره برداشته باشد و سند صدوق بزراره صحیح است پس صحیح باشد
که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که سه روز ماتم میت را میگیرند با آنکه اجتماع
کنند زنان و جمعی از خویشان که آیند تعزیه ایشان کنند و ایشان از شغلی حاصل
گردد و زیاده از سه روز خوب نیست چون غالب اوقات تا سه روز تخفیف میابد
و بعد از سه روز اظهار شکایت از جناب اقدس الهی تعالی شانه وَأَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِثَمَانِمِائَةِ دِرْهَمٍ لِمَأْتَمِهِ وَكَانَ يَرَى ذَلِكَ لِلسُّنَّةِ
لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اتَّخِذُوا لِآلِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ طَعَامًا
فَقَدْ شُغِلُوا و در خبر کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وصیت
فرمودند هشتصد شاهی از جهة ماتم آنحضرت و بمعنی از سنت میدانستند چون
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند در وقتی که خبر شهادت جعفر رسید که
از برای اهل خانهٔ جعفر طعامی مهیا کنید که ایشان بمصیبت گرفتارند و این خبر اخیر
روایت کرده است از زراره با خبر او که وصیت نموده‌اند و این سخنان سخنان
راوی است که این را از جهة سنت میکردند و استدلال بفعل حضرت کردن

همه نحو کلام معصوم نیست بلکه ظاهرش آنست که این را از جهت سنت میکرده‌اند راوی
چنین یافته باشد و درست نیافته است زیرا که وصیت را هیچ مناسبتی نیست با
طعام مهیا کردن بلکه مستحب است که خویشان و همسایگان تهیهٔ طعام ایشان بکنند
که ایشان گرفتار تعزیه‌اند و پختن و تهیهٔ طعام کردن اهل بیت چون خوب نیست
وصیت از آن مستغنی خواهد بود و چون فی الحقیقه از مال اهل بیت واقع نشده است
و ظاهر آنست که فعل حضرت در وصیت از جهت اعلاء دین و گریه کردن مسلمانان
باشد تا ایشان مثاب شوند و ماتم ائمه معصومین صلوات الله علیهم مثل ماتم دیگران
نیست بلکه ماتم گرفتن بعد از سه روز بهتر است و از جهت ایشان بعد از هزار سال نیز
سنت است اگرچه محتملست که این وصیت از جهت سه روز اول باشد اما ظاهرش آنست که
این وصیت از جهت ده سال است چنانکه می‌آید و هشتصد درهم خرج هر سال باشد
وَأَوْصَى أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَنْ يُنْدَبَ فِي الْمَوَاسِمِ عَشْرَ سِنِينَ
و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که پدرم
بمن گفت که از مال من اینقدر وقف کن که تا ده سال در سه روز منی که شیعیان در آنجا
از جهت حج اجتماع میکنند این مال را بجمعی دهد که نوحه بر من کنند و ظاهر اکتفا به ده سال
از آنجهت بود که میدانستند که بعد از آن زمان استیلای بنی عباس خواهد بود و
نیابت کردن بواسطهٔ تقیه وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ الْأَكْلُ
عِنْدَ أَهْلِ الْمُصِيبَةِ مِنْ عَمَلِ أَهْلِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالسُّنَّةُ الْبَعْثُ بِالطَّعَامِ
كَمَا أَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي آلِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا
جَاءَ نَعْيُهُ و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که چیزی خوردن نزد اهل مصیبت
از عمل کفار است که از قبل اسلام متعارف بود و بعد از اسلام سنت حضرت سید المرسلین

چنین جاری شد که خویشان و همسایگان از جهت ایشان طعام بفرستند چنانکه آن
حضرت امر فرمودند که سه روز طعام از جهت خانهٔ جعفر طیار بفرستند وقتی که خبر شهادت
او را آوردند رضی الله عنه پس ظاهر آنست که اگر دعوت کنند رفتن اولی باشد
مگر آنکه یابند که ایشان آزرده میشوند در این صورت رفتن اولیست و خوردن
طعام نیز چنین است که اگر نخورند اولی است مگر آنکه آزرده شوند از نخوردن یا جمعی باشند
که از راههای دور آمده باشند از جهت پرسش و همسایگان و خویشان تهیهٔ طعام
نکرده باشند یا آنچه ایشان کرده باشند بس نباشد در این صورت پختن ایشان ضرر
ندارد و خوردن با جماعت و الله تعالی یعلم وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ لَمَّا قُتِلَ
جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَمَرَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهَا أَنْ تَأْتِيَ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَيْسٍ وَنِسَاءَهَا وَأَنْ
تَصْنَعَ لَهُمْ طَعَامًا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَجَرَتْ بِذَلِكَ السُّنَّةُ و حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه و آله فرمودند که چون جعفر طیار در جنگ موته شهید شد حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها
بروند بنزد زن جعفر اسماء بنت عمیس و سایر زنان او و پرسش ایشان بنمایند
و سه روز پیش ایشان باشند و سه روز از جهت ایشان طعام مهیا کنند و بفرستند
و بعد از آن سنت جاری شد که سه روز طعام بفرستند از جهت اهل مصیبت
و این مضمون در حدیث حسن کالصحیح از حفص و هشام از آنحضرت صلوات الله علیه منقول است
و در حدیث کالصحیح از آنحضرت منقولست که فرمودند سزاوار آنست که همسایگان
میت سه روز طعام مهیا کنند از جهت خود وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُحِدَّ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ إِلَّا الْمَرْأَةُ عَلَى زَوْجِهَا حَتَّى تَنْقَضِيَ

عِدَّتِهَا و در حدیث موثق کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که کسی
ترک زینت نکند از جهت کسی زیاده از سه روز مگر زن که در عزای شوهر خود چهار ماه
و ده روز عده ترک زینتها است میکند چنانکه در باب طلاق خواهد آمد ان شاء الله
وَسُئِلَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنْ أَجْرِ النَّائِحَةِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ قَدْ نِيحَ
عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و از آنحضرت صلوات الله علیه پرسیدند
که مزد نوحه کردن حلالست حضرت فرمودند که باکی نیست بر حضرت سید المرسلین
نوحه کردند و اگر حرام میبود اهل بیت عصمت و طهارت منع مینمودند و حال
آنکه منع نکردند و هرگاه حلال باشد مزد نیز جایز خواهد بود و این حدیث را سند
بخاطر ندارم که دیده باشم و کلینی در حدیث معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که زنهای خود را بگویید که نزد مردگان
خود سخنان خوب بگویند و چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا
رفتند زنان بنی هاشم در عزای آنحضرت حاضر شدند و شروع در نوحه کردند
و کمالات حضرت سید المرسلین را میگفتند چنانکه متعارف عربست که در نوحه چنین
میکرده اند حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمودند که بگذارید تعداد فضائل را
که رسم جاهلیت است بلکه دعا کنید و صلوات فرستید بر آنحضرت صلی الله
علیه و آله که سهوی از کاتب شده باشد و چنین باشد که قد نیح عند رسول الله
و این اظهر است در استدلال بنابرین فرموده باشند که نزد آنحضرت
نوحه کردند و حضرت منع نفرمودند چنانکه خواهد آمد در باب متاجر در حدیث
صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که نوحه بد نیست ام سلمه نوحه
کرد نزد آنحضرت بر یکی از خویشان خود و حضرت منع نفرمودند وَرُوِيَ أَنَّهُ

قال

قَالَ لَا بَأْسَ بِكَسْبِ النَّائِحَةِ إِذَا قَالَتْ صِدْقًا و در روایتی وارد شده است
که باکی نیست در کسب نوحه گری اگر راست گوید و دروغ نگوید چنانکه متعارفست که
دروغ بسیار میگویند نوحه گران تا زنان را بگریه در آورند و دروغ حرامست و در روایت
صحیح وارد شده است که باکی نیست اگر شرط نکند و هرچه دهند بمزد او قبول کند و در خبر
موثق کالصحیح وارد شده است که مکروهست و جواز منافات ندارد با کراهت ٥
وَفِي خَبَرٍ آخَرَ قَالَ تَسْتَحِلُّ بِضَرْبِ إِحْدَى يَدَيْهَا عَلَى الْأُخْرَى و در حدیث حسن
کالصحیح وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند از کسب
نوحه گر حضرت فرمودند که حلال میکند زن نوحه گر مزد خود را بآنکه دست خود را بر دست
دیگر میزند از جهت گریه آوردن زنان پس چون کاری میکند مزد او حلالست
وَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ وَقْعَةِ أُحُدٍ إِلَى الْمَدِينَةِ
سَمِعَ مِنْ كُلِّ دَارٍ قُتِلَ مِنْ أَهْلِهَا قَتِيلٌ نَوْحًا وَبُكَاءً وَلَمْ يَسْمَعْ
مِنْ دَارِ حَمْزَةَ عَمِّهِ فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَكِنَّ حَمْزَةَ لَا بَوَاكِيَ عَلَيْهِ فَآلَى
أَهْلُ الْمَدِينَةِ أَنْ لَا يَنُوحُوا عَلَى مَيِّتٍ وَلَا يَبْكُوهُ حَتَّى يَبْدَؤُوا بِحَمْزَةَ فَيَبْكُوهُ
فَهُمْ إِلَى الْيَوْمِ عَلَى ذَلِكَ و منقولست که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
از جنگ احد برگشته داخل مدینه مشرف شدند چون هفتاد نفر از اصحاب آن حضرت
شهید شده بودند از هر خانه که کسی از ایشان کشته شده بود صدای نوحه و گریه
شنیدند و از خانه عمش حمزه اسد الله صدایی نشنیدند پس حضرت فرمودند
که از همه جا که شهدا می آید گریه دارند و حمزه کسی ندارد و در غربت شهید شده است
کسی بر او گریه نمیکند چون اهل مدینه این سخن را شنیدند همه سوگند خوردند که نوحه نکنند
بر مردگان خود و گریه بر ایشان نکنند تا اول گریه و نوحه بر حمزه کنند و بعد از آن بر مردگان

خود و تا امروز ایشان بر قرص خود هستند و ظاهرا این سخن حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه باشد و احتمال کلام صدوق نیز دارد و لیکن بعید است و
یکی از فضلا ذکر کرده است که ظاهرا از کفته آنحضرت ناشی شده است قصه حمزه هرچند
افزهت اما مومنان کریه میکنند دران قصص بر سید الشهدا کذشت که بر حسین
بن علی میباید نوحه و کریه کردن و تعزیه آنحضرت را همیشه داشتن سیما در دهه اول
محرم که فضیلت آن و احادیثی که دران باب وارد شده است فوق حد و حصر است
ان شاء الله تعالی در باب زیارات مذکور خواهد شد وَقَالَ عُمَرُ بْنُ يَزِيدَ قُلْتُ
لِأَبِي عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ نُصَلِّي عَلَى الْمَيِّتِ فَقَالَ نَعَمْ حَتَّى اَنَّهُ لَيَكُونُ
فِي ضِيقٍ فَيُوَسَّعُ عَلَيْهِ ذَلِكَ الضِّيقُ ثُمَّ يُؤْتَى فَيُقَالُ لَهُ خُفِّفَ عَنْكَ هَذَا
الضِّيقُ بِصَلَوةِ فُلَانٍ أَخِيكَ عَنْكَ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَأُشْرِكُ بَيْنَ رَجُلَيْنِ فِي
رَكْعَتَيْنِ قَالَ نَعَمْ و بسند صحیح و اسانید کالصحیح منقولست از عمر بن یزید که عرض نمودم
بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که ما نماز بدل میت میتوانیم کرد حضرت
فرمودند که بلی تا آنکه بسیار شد که در تنکی و محنتی باشد آن میت و آن نماز را
به نزد او برند یا بنزد او روند فرشتکان و با او کویند که حق سبحانه و تعالی این
تنکی را از تو تخفیف داد یا از تو برداشت بسبب نمازی که فلان برادر مومن جنابت
تو بجا آورد پس عرض نمودم که میتوانم دو کس را شریک کنم در دو رکعت نمازی
که کنم و در بعضی از نسخ فی رکعة یعنی در رکعت یا یک نماز حضرت فرمودند که بلی ظاهر
سوال اول قضا است از میت خواه واجب و خواه قضای نوافل بقرینه لفظ عن
و ظاهر سوال دویم آنست که دو رکعت نماز سنت بکند و ثوابش را با ایشان
تبرع کند یا بنیابت نیز تا آنکه قصد کند دو رکعت نماز نافله از جهت پدر و مادر میکنم

ازبرای

از برای خدا و همه خوبست باعتبار احادیث متواتره که زیاده از سی کس از فضلای
اصحاب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم روایت کرده اند و سید جلیل عظیم الشان
ابن طاوس رساله نوشته است درو و بعضی از علما که این روایات را ندیده اند
کفته اند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى یعنی از برای
آدمی نیست مکر آنچه خود سعی دران کرده باشد و جواب داده اند که این نیز از
سعی آدمیست که ایمان آورده است و ایمان سبب قبول عبادت دیکران شده
است از برای اینکس بفضل الهی با آنکه حصر اضافیست که آدمی اعتماد نکند در حسب
و نسب و امثال اینها و بر تقدیر عموم اکثر عمومات مخصص شده است این نیز عامی است
مخصص با آنکه شکی نیست که رحمت الهی و شفاعت انبیا و اوصیا و مومنان همه خواهد
بود و آنها که تخصیص این عام کرده اند و بعضی کفته اند که استیجار نماز و روزه در شرع
وارد نشده است و تبرع است و جواب کفته اند که چون احادیث متواتره
وارد است بر صحت عبادات دیکران و عمومات اجارات هست بر هر چیزی که
غرض شارع تعلق کرفته باشد بمباشری خاص مثل نماز از غیر در حال حیات یا قسمت
ازواج و امثال آن وکالت و اجاره دران هر دو و در ینجا چنین است که اکر مطلوب
مباشر خاص بود تبرع جایز نمیبود و تبرع جایز است باخبار متواتره پس استیجار جایز باشد
وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ إِنَّ الْمَيِّتَ لَيَفْرَحُ بِالتَّرَحُّمِ عَلَيْهِ وَالْاِسْتِغْفَارِ
لَهُ كَمَا يَفْرَحُ الْحَيُّ بِالْهَدِيَّةِ تُهْدَى إِلَيْهِ بنا بر نسخه فاخر و حدیث عمر بن یزید
است و صحیح است و بنا بر نسخه واو معتمد الامر بن است و علی ای حال این مضمون
در آیات متکثره قطع نظر از اخبار متواتره وارد است که میت خوشحال میشود بسبب
رحمی که دیکران از جهت او کنند چنانکه زنده خوشحال میشود بهدیه که از جهت او بیاورند بلکه

بمراتب بیشتر بهتر است چون سبب نجات از عذاب و دخول جنات است و تشبیه
باعتبار اصل خوشحالیست وَيَجُوزُ لِمَن يَجعَلَ الرَّجُلَ حَجَّتَهُ أَوْ عُمْرَتَهُ أَوْ بَعْضَ
صَلَاتِهِ أَوْ بَعْضَ طَوَافِهِ لِبَعْضِ أَهْلِهِ وَهُوَ مَيِّتٌ فَيَنْتَفِعُ بِهِ حَتَّى أَنَّهُ لَيَكُونُ مَسْخُوطاً
عَلَيْهِ فَيُغْفَرُ لَهُ وَيَكُونُ مُضَيَّقاً عَلَيْهِ فَيُوَسَّعُ لَهُ فَيَعْلَمُ الْمَيِّتُ بِذَلِكَ وَلَوْ أَنَّ
رَجُلاً فَعَلَ ذَلِكَ عَنْ نَاصِبٍ لَخُفِّفَ عَنْهُ وَالْبِرُّ وَالصِّلَةُ وَالْحَجُّ يُجْعَلُ لِلْمَيِّتِ وَالْحَيِّ
وَأَمَّا الصَّلَوةُ فَلَا يَجُوزُ عَنِ الْحَيِّ و جایز است که شخصی حج یا عمره خود را یا بعضی از نماز
خود را یا بعضی از طواف را از جهت بعضی از اهل خود کند که او مرده باشد و از آن نفع میابد
تا آنکه بسیار باشد که آن شخص مستوجب غضب الهی شده باشد و او را بیامرزد یا در
تنگی قبر یا غیر آن مبتلا باشد و بسبب این عبادات برو فراخ کردانند و از
آن شدت و سختی خلاص شود و آن میت را نیز اعلام میکنند که این فرج از برای تو
از جهت عبادت فلانی شد و اگر شخصی اینها را از جهت دشمن اهل بیت کند سبب تخفیف
عذاب او میشود با آنکه از همه کفار بدترند و بعضی گفته اند که اگر پدرش ناصبی باشد نفع میکند
و از جهت غیر پدر نفع نمیکند چنانکه در کتاب حج خواهد آمد و تصدقات یا ثواب بر والدین
و احسان بایشان و احسان بمؤمنان یا ثواب صله رحم را و حج را و همچنین عمره را از
برای مرده کان و زنده کان قرار میتوان داد و ثواب اینها را بایشان قربت
میتواند کرد اما نماز را پس جایز نیست از جهت زنده قرار دهد یا بدل او بکنند بدانکه
ظاهر آنست که اینها کلام صدوق باشد و اگر شرح حدیث موثق کالصحیح اسحق بن عمار است
از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که گفت سوال کردم از آنحضرت از شخصی که حج کند
و حج خود را یا عمره خود را یا بعضی از طوافش را و آنکه نصف یا ثلث مراد باشد یا طواف
عمره یا طواف حج را از برای بعضی از اهل خود قرار دهد و آن شخص در شهر دیگر باشد

خوبست

خوبست حضرت فرمودند که بلی گفتم که از اجر او چیزی کم میشود حضرت فرمودند که نه از
برای او خواهد بود و هم از برای آن شخص که از برای او قرار داده است و ثواب دیگر
دارد که احسان برادر مؤمن کرده است گفتم اگر شخصی که از برای او میکند مرده باشد
آیا این ثواب باو میرسد حضرت فرمودند که بلی تا آنکه گاه باشد که مستوجب
عذاب الهی شده باشد و او را بیامرزند یا در تنگی باشد و برو واسع کردانند
گفتم که میت میداند که این عمل را که کرده است از جهت او حضرت فرمودند که بلی گفتم
اگر چه ناصبی باشد نفع باو میرسد حضرت فرمودند که عذابش سبک میشود و در حدیث
صحیح از محمد بن اسمعیل وارد شده است که عرض نمودم بخدمت حضرت امام رضا صلوات الله
علیه که چند کس را شریک میتوانم کرد در ثواب حج یا حج حضرت فرمودند که هر قدر خواهی
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اگر هزار کس را شریک کردانی در
حج خود حق سبحانه و تعالی هر یک را ثواب حجی میدهد بی آنکه از ثواب تو چیزی کم شود
مجملا ذکر اخبار کثیره سبب طول و ملال میشود و لهذا صدوق چنین گفته است که ما حاصل اخبار را
ذکر کرده است و مجملش آنست که خالی از آن نیست که بنیابت حج یا تشریک یا ثواب را
میدهد اما نیابت پس در حج سنت بی عذر جایز است بدل از زنده و مرده و در حدیث
صحیح درین باب وارد شده است که در کتاب حج مذکور است و در حج واجب
با ضرورتی که امید زوال نباشد مثل پیری که نتواند در محمل نشستن مثلا بی عذر نایب
میتواند گرفت و اگر امید زوال باشد مثل بیماری ظاهرا نایب نتواند گرفتن و چون عذرش
زایل شود اعاده میباید کرد و در زکوة و خمس نایب میتواند گرفتن که شخصی را وکیل
کند که مال او را بمستحق دهد و در جهاد نیز ظاهرا نایب میتواند گرفتن بی ضرورتی و با
ضرورت بی عذر در عبادات بدنیه صرف مثل نماز و روزه در حال حیات

نایب میتواند گرفت مگر نماز طواف را که جزو حج است و از برای حی و میت نایب
میتوان گرفت چنانکه گذشت و اما تشریک پس در حج سنت میتوانند که چند کس یک
کس را بنیابت بفرستند که از جهة ایشان حج سنتی بکند و در حج واجب مشهور آنست
که جایز نیست و در غیر حج مثل نماز و روزه قضا در حیات و ممات تشریک بنیابت
جایز نیست اما در ثواب ظاهرا جایز باشد مثل آنکه قصد کند که نماز صبح یا روزه ماه رمضان را
یا حج واجب را میکنم و پدرم را یا مادرم را در ثواب آن شریک میکنم قربة الی الله اما بهتر آنست
که مثال این عبادات بدنی را در ابتدای فعل شریک نکنند بلکه بعد از فعل شریک کنند
خواه واجبات و خواه مندوبات ولهذا صدوق ذکر کرده است و بعض صلحا پس اگر
بعد از نماز بگوید که خداوندا ثواب نصف نماز خود را بپدر و مادر خود بخشیدم ضرر ندارد
و اگر همه را بخشد نیز ظاهرا ضرر ندارد اما بهتر آنست که در سنتها هر چه خواهد بخشد و در
واجبها همه را بخشد مگر آنکه داند که هر چند همه را می‌بخشد همان ثوابش باقیست بلکه مضاعف
میشود یا قصد میکند که این عبادات من بکاری نمی‌آید چون شرایطی که در عبادات هست
با آن شرایط بفعل نیامده است این را می‌بخشم تا حق سبحانه و تعالی بعوض این عبادات
که بکار نمی‌آید بخشد چون اکرم الاکرمین است و در منصور تها نیز خوبست اما اگر بسبب
استخفاف عبادت باشد بدست اما بخشیدن ثواب عبادت بائمه معصومین
صلوات الله علیهم ظاهرا خوب باشد هر چند ایشان را احتیاج بعبادت ما نباشد خصوصا
در حج خصوصا بحضرت فاطمه صلوات الله علیها بخشیدن که در حدیث صحیح و غیر آن
وارد شده است و خواهد آمد ان شاء الله تعالی و حضرت میفرماید که فایده آن بخشیدن
آنست که محشور شوی روز قیامت با ایشان باشی و فی الحقیقه مثل صلوات است بر ایشان
که ثوابش بما عاید میشود نه بایشان چنانکه گذشت و منقولست که در حدیث صحیح از

عمر بن یزید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه هر شب از جهة فرزندش دو رکعت
نماز میگزاردند و در هر روز دو رکعت از جهة پدر و مادر خود میکردند من گفتم فدای تو گردم
چرا هر شب از برای فرزند نماز میکنید حضرت فرمودند زیرا که فرزند از فرزندست یعنی
شبها با ما میبود و چون شب بخاطر میرسد نماز میکنم که مونس او باشد و حضرت
درین نماز انا انزلناه میخواندند و انا اعطیناک الکوثر و قال صلوات الله علیه
سِتٌّ یلحقن المؤمن بعد وفاته ولدٌ یستغفر له و مصحفٌ یخلفه و غرسٌ
یغرسه و صدقة ماءٍ یجریه و قلیبٌ یحفره و سنّةٌ یؤخذ بها من بعده
و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که شش چیزست
که ثواب آنها بعد از موت بمؤمن میرسد که از فعل او نیست بفضل الهی یکی فرزندی که
طلب مغفرت کند از برای پدر و مادر دیگر مصحفی که از او بماند خواه قرآن و خواه کتب
علمی که هر که تلاوت کند یا خواند ثوابش باو میرسد اگر چه وقف نکرده باشد
دیگر درختی که بنشاند اگر بقصد قربت وقف کرده باشد یا بقصد این کرده باشد
که جمعی منتفع خواهند شد از برای خدا بی دغدغه ثوابش باو میرسد و ظاهر
حدیث مطلق است دیگر آبی که جاری کند از برای خدا مثل کاریزی یا نهری بکند
و وقف کند که مؤمنان از آن نفع یابند و در اینجا قصد قربت میباید باعتبار
لفظ صدقه و اگر وقف کند و قصد قربت نکند خلافست که صحیح است یا نه و بر تقدیر
صحت نفعش باو عاید میشود و اگر وقف نکند و قصدش قربت باشد که از جهة
رضای الهی این کار میکنم که مؤمنان منتفع شوند ظاهرا نفعش باو میرسد و همچنین که
چاهی در راهها بکند که مؤمنان از آنجا منتفع شوند ظاهرا نفعش باو میرسد و ظاهر
حدیث عام است و اگر بقصد قربت نباشد انتفاع مؤمنان نافع است خصوصا که

دعا کنند از جهت او و دیگر سنتی که بآن عمل کنند بعد از و و مراد از سنت جاریست
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اصل آنرا مقرر ساخته باشند یکی فروع
آنرا جاری کند مثلا احادیث بسیار وارد شده است که نفع رسانیدن بخلق خدا
مطلوبست شخصی مدرسه یا رباط یا پل بسازد و دیگران که ببینند رغبت کنند
و بسازند هر چند حضرت مثلا خصوص این عمارات را نفرموده باشند و همچنین هرگاه
در شهری یا دهی نماز شب یا جماعت نکنند و شخصی بیاید و ایشان را بر آن دارد
که بکنند تا قیامت ثواب عبادت آن جماعت باو عاید میشود و جمعی از عامه بسبب
این حدیث تجویز بدعتها کرده اند مثل جماعت در نافله ماه مبارک رمضان و غزالی و غیر او
نقل کرده اند که چون عمر تراویح را قرار داد شبی آمد بمسجد دید که مسجد پر شده است از
نماز گزارندگان گفت نِعمَتِ البِدعَةُ هذه یعنی خوب بدعتی قرار داده ام و لفظ سنت
ضد بدعت است و بطلان این اظهر من الشمس است و خواهد آمد نقل کرده اند که نوشیروان مقرر
ساخته بود که هر که سخنی نیکو بگوید و او بگوید که زه یعنی زهی کلمه خوب چهار هزار درهم
بآن شخص میدهند اتفاقا رسید به پیری که درخت زیتون میکشت نوشیروان گفت
که بابا این درخت بعد از سی سال بار آور میشود مناسب عمر نیست آن مرد گفت
بابا دیگران کشتند ما خوردیم ما هم میکاریم تا دیگران بخورند نوشیروان گفت زه
چهار هزار درهم باو دادند آن مرد گفت که بابا دیدی که درخت ما چون بار داد زود
گفت زه چهار هزار درهم دیگر دادند آن مرد پیر گفت بابا هر درختی سالی یکبار بار میدهد
این درخت در یکسال دو بار داد گفت زه و روانه شد چهار هزار درهم دیگرش دادند
نوشیروان گفت که خزینه ما را خالی میکرد اگر می ایستادیم و اگر می استاد
خزینه دیگر خیرش نشسته همانند نقل کرده اند که چون طاق معروف را ساخت که هنوز هست

در حوالی

در حوالی بغداد و کسی مثل آن نساخته ایلچی از جانب قیصر تحف و هدایا آورده بود
و او را در آن مجلس جا دادند چون نظر بگوشه مجلس کرد دید که بد گونیاست و در میان
این چند کز نیش آمده است در تفکر افتاد که چه سبب داشته باشد نوشیروان
بفراست دریافت گفت فکر بد گونیای عمارت میکنی که سببش چیست گفت بلی پادشاه هم
گفت وجهش اینست که خانه پیرزالی در حوالی خانه ما بود و خواستیم که داخل در باغ نماییم
ایلچی گفت ممکن بود که خانه نفیسی باو داده او را راضی کنید و عمارت بد گونیا نشود
گفت باو گفتیم گفت که همسایگی پادشاه را بملک دنیا نمیفروشم ایلچی گفت که اگر عمارت
بد گونیا ماند اما گونیای صیت عدالت تا قیام قیامت خواهد ماند و منقول است
که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده اند که من متولد شده ام در زمان
پادشاه عادل بلکه وجود آنحضرت باثر کرده بود در عدالت او و مشهور است که حضرت
صلی الله علیه و آله فرموده اند که نوشیروان و حاتم را عذاب نخواهند کرد و استبعادی
ندارد چنانکه در حدیث کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست
که خداوند عالمیان وحی کرد بموسی علی نبینا و علیه السلام که یا موسی مرا بندگانند که چند هستند
که فردای قیامت بهشت را مباح خواهم کرد و ایشان را حاکم خواهم کرد در بهشت که
در هر جایی که خواهند در آنجا قرار گیرند موسی گفت خداوندا این جماعت کیانند
که بهشت را از جهة ایشان مباح میکنی و ایشان را در آن حاکم میگردانی خطاب
رسید که آنها کسانیند که مؤمنی را خوشحال کنند بعد از آن حضرت فرمودند که مؤمنی
در مملکت پادشاه ظالمی بود و از ستم او گریخت و در منزل شخصی از کفار نازل
شد آن کافر او را جا داد و با او مهربانیها کرد و مهمانی کرد پس چون آن کافر
مرد حق سبحانه و تعالی وحی کرد باو که قسم بعزت و جلال من که اگر ممکن میبود ترا

در بهشت جا دهم جا میدادم ولیکن بهشت بر کفار حرامست ولیکن خطاب با آتش
میرسد که با وضرر مرسان و آتش بر او سرد و سلامتست و صباح و شام
روزی او را ملایک باو میرسانند راوی پرسید که از بهشت میبرند حضرت
فرمودند از هر جا که خدا خواهد و ازین باب اخبار بسیار است و از آنجمله در حدیث
کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد است که فرمودند که خداوند
عالمیان میفرماید که منم خداوندی که بغیر از من خداوندی نیست پادشاهان را آفریدم
و دلهای ایشان بدست منست پس هر قومی که اطاعت من کنند و مخالفت
من نکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان میکنم و هر قومی که عصیان من میکنند
دلهای پادشاهان را بر ایشان دشمن میکنم زنهار که اگر پادشاهان با شما بدی کنند نفرین
بر ایشان مکنید بلکه توبه کنید از گناهان تا من دلهای ایشان را بر شما مهربان کنم و در موثق
کالصحیح منقولست که دو طایفه اند از امت من که صلاح ایشان سبب صلاح عالمیان
است و فساد ایشان سبب فساد عالمیان است و آنها امرا و علما اند و در حسن
کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که بشیعیان فرمودند که
ای گروه شیعیان مبادا زنهار که خود را ذلیل مکردانید بترک اطاعت پادشاهان
خود پس اگر پادشاهان عادل باشند از حق سبحانه و تعالی دعا کنید که عمر ایشان را
دراز کند و اگر ظالم باشند از خدا بطلبید که خدا ایشان را خوب کند که خوبی ایشان
در خوبی شماست یعنی شما که خوبید پادشاهان شما خوبند و پادشاه شما که خوبست
خوبی او تاثیر میکند در خوبی شما و بدرستی که پادشاه عادل بمنزله پدر مهربانست پس
هر چه از برای خود خواهید از خوبیها از جهت پادشاه خود آنرا بخواهید و هر چه از برای
خود نمیخواهید از بدیها از برای ایشان مخواهید و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر

صادق

صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که والی مسلمانان باشد و عادل باشد
و در خانهٔ خود را بگشاید که مظلومان دستشان باو برسد و موانع را دور کند که داد خواهان
او برسند و بغور مهم رسد بر حق سبحانه و تعالی واجبست که در روز قیامت ترس را
از و برد و او را داخل بهشت کند و ازین باب نیز احادیث بسیار وارد شده است
و بعضی از آنها خواهد آمد و چون این معنی مجرب شده بود و این اخبار معتبره بود بنا برین
ذکر شد که بر مؤمنان لازم است که همیشه پادشاهان خود را دعای خیر کنند خصوصا پادشاهان
صفویه که حقوق ایشان تالی حقوق سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم
است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که شما همه بر کنار جهنم بودید و حق سبحانه و تعالی
شما را ببرکت رسول و اهل بیتش از جهنم نجات داد و ظاهر است که اکثر عالمیان کافر بودند
و ببرکت ایشان عالمی مؤمن و مسلمان شدند ادام الله تعالی بقاءهم الی قیام صاحب
الزمان بل الی قیام القیمة چنانکه در کتابی از کتب غیبت که بعضی از علما در غیبت حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه تصنیف کرده است و این کتاب قدیمیست که شاید هفتصد سال باشد
که نوشته شده چنانکه از تاریخ آن ظاهر میشود که حدیثی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در آن کتاب هست که حضرت خبر داده است که یکی از فرزندان من خروج خواهد کرد
و عالم بسبب او هدایت یابند و احوال فرزندان او حتی کشتن شاه عباس پسر شاه را
و پادشاهی شاه صفی و پادشاهی شاه صاحبقران ادام الله تعالی ظلاله الی یوم القیام همه از آن
کتاب ظاهر میشود و من رساله نوشتم و آن حدیث را تفصیل دادم و بخدمت شاه جنت
مکان علیین آشیان شاه صفی علیه الرحمة و الرضوان گذرانیدم و در خزینه خواهد
بود و موافق این اخبار است خبر مشهور الناس علی دین ملوکهم پس پادشاهان هر
سنتی که جاری سازند هر کس آن سنت عمل مینماید تا روز قیامت پادشاهان

در ثواب ایشان شریک غالب خواهند بود و باسانید از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه منقولست که از عقب مومن نمیماند چیزی که او را نافع باشد مگر سه چیز
صدقهٔ جاریه که آنرا در حالت زندگانی مقرر ساخته باشد که بعد از مرگ نیز باشد و از جملت
درین باب ساختن مسجدها و رباطها و پلها و حمامات و قنات و آب انبارها و وقف کردن
کتابها و غیر اینها از چیزهایی که نفعش باقی باشد تا روز قیامت دیگر سنت خیر و
هدایت چنانکه مذکور شد یا فرزند صالحی که از جهت او دعا و استغفار کند و در حدیث
صحیح از معویة بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که عرض نمودم
بآنحضرت که چیزی که نفع بمومن رساند بعد از مرگ چه چیز است حضرت فرمودند
که سنت خیری که مردم بعد از موت آن عمل نمایند او را ثواب هر که بآن عمل کند تا
روز قیامت خواهد بود بی آنکه از مزد ایشان چیزی کم شود و صدقهٔ جاریه که بعد از موت
او جاری باشد و فرزند صالحی که دعا کند از جهت پدر و مادر بعد از مرگ ایشان و حج کند
از جهت ایشان و تصدق کند و بنده آزاد کند و نماز کند و روزه گیرد از جهت ایشان
پس گفتم که ایشانرا در حج خود شریک کنم حضرت فرمودند که بلی و بهمین مضمون
در حدیث موثق کالصحیح از هشام بن سالم و موثق کالصحیح از اسحق بن عمار از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است بلکه این مضمون از حضرت سید المرسلین
و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم متواتر بالمعنی است از خاصه و عامه و در صحاح ستّه نیز
احادیث بسیار باین مضمون وارد شده است وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
مَنْ عَمِلَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَنْ مَيِّتٍ عَمَلًا صَالِحًا اُضْعِفَ لَهُ اَجْرُهُ وَنَفَعَ اللهُ
بِهِ الْمَيِّتَ و بطرق متکثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر کس
از مسلمانان که از جهت میتی عمل صالحی از اعمال خیر بجا آورد حق سبحانه و تعالی اجر او را

مضاعف

مضاعف گرداند و میت را از آن منتفع گرداند وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
يَدْخُلُ عَلَى الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ الصَّلوٰةُ وَالصَّوْمُ وَالْحَجُّ وَالصَّدَقَةُ وَالْبِرُّ وَالدُّعَاءُ
وَيُكْتَبُ اَجْرُهُ لِلَّذِي يَفْعَلُهُ وَلِلْمَيِّتِ و بطرق صحیحه و کالصحیحه از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست که داخل میشود در قبر میت نماز و روزه و حج
و تصدقات و خیرات و دعا که از جهت میت بکنند و می نویسند ثواب آنرا از جهت
کسی که آنرا کرده است و از جهت میت وَلَمَّا مَاتَ ذَرُّ بْنُ اَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
وَقَفَ اَبُو ذَرٍّ عَلَى قَبْرِهِ فَمَسَحَ الْقَبْرَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ رَحِمَكَ اللهُ يَا ذَرُّ وَاللهِ اِنْ كُنْتَ
بِي لَبَرًّا وَلَقَدْ قُبِضْتَ وَاِنِّي عَنْكَ لَرَاضٍ وَاللهِ مَا بِي فَقْدُكَ وَمَا عَلَيَّ
مِنْ غَضَاضَةٍ وَمَا لِي اِلَى اَحَدٍ سِوَى اللهِ مِنْ حَاجَةٍ وَلَوْلَا هَوْلُ الْمُطَّلَعِ لَسَرَّنِي
اَنْ اَكُونَ مَكَانَكَ وَلَقَدْ شَغَلَنِي الْحُزْنُ لَكَ عَنِ الْحُزْنِ عَلَيْكَ وَاللهِ مَا
بَكَيْتُ لَكَ وَلٰكِنْ بَكَيْتُ عَلَيْكَ فَلَيْتَ شِعْرِي مَا قُلْتَ وَمَا قِيلَ لَكَ اَللّٰهُمَّ
اِنِّي قَدْ وَهَبْتُ لَهُ مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْهِ مِنْ حَقِّي فَهَبْ لَهُ مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْهِ
مِنْ حَقِّكَ فَاَنْتَ اَحَقُّ بِالْجُودِ مِنِّي وَالْكَرَمِ و چون ذر پسر ابوذر رحمهما الله تعالی
ابوذر بر قبر او ایستاد و دست بر قبر مالید و گفت رحمت کند حق سبحانه و تعالی
ترا ای ذر و الله که تو نسبت بمن نیکوکار بودی و شرط فرزندی را بجا می آوردی و
الحال که ترا از من گرفته اند من از تو خوشنودم و الله که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی
بمن نرسید و مرا احتیاجی بغیر از حق سبحانه و تعالی نیست و اگر نه هول آن عالم باشد از
اهوال عظیمهٔ قبر هر آینه من مسرور میبودم که بجای تو رفته باشم و لیکن میخواهم چند روزی
تلافی ما فات کنم و بتحقیق که اندوه از برای تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو یعنی همگی
در غم آنم که عبادات و طاعاتی که از برای تو نافع است بکنم و این معنی مرا باز داشته است

از آنکه غم موت و جدائی ترا از خود بخورم والله که گریه نکردم از جهة تو که مُرده و از من جدا شدهٔ
ولیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد پس کاش میدانستم
که تو چه گفتی و بتو چه گفتند خداوندا ببخشیدم حقوقی را که بر او واجب کرده بودی از
برای من خداوندا ببخشا حقوق خود را که بر او واجب کرده بودی که تو سزاوارتری بجود و کرم
از من و ازین کلمات مختصره احوال آن بزرگوار ظاهر میشود که رتبهٔ او در زهد بچه مرتبه بوده
است رضی الله عنه و عن اخیه و اگر کسی خواهد که کلمات زهد را مشاهده نماید نظر کند در
خطب نهج البلاغه که مراتب زهد را در اقصی مراتب آن بیان کرده حضرت صلوات الله علیه
و علی اخیه سید الانبیاء و اولاده الطاهرین

باب النوادر

است در ذکر اخبار متفرقه یا شاذه که از برای هر یک از آن وضع بابی نمیتوان کردن
و گاه هست که نادر میگویند بغیر او مراد نفایس اخبار است قَالَ الصَّادِقُ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ مَا مِنْ اَحَدٍ یَمُوتُ اَحَبَّ اِلَی اِبْلِیسَ مِنْ مَوْتِ فَقِیهٍ
باسانید صحیح و کالصحیح از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که مردن هیچکس نزد
شیطان محبوبتر از مردن عالم نیست زیرا که عالم مومنان را بر مخالفت شیطان میدارد
و حفظ دین میکند و مومنان متابعت افعال و اقوال مرضیهٔ او میکنند و در حدیث صحیح از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که فقیه واقعی کسی است که تارک
دنیا و راغب در آخرت باشد و تمسک جسته باشد بسنت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله در اقوال و افعال و اطوار آنحضرت اما علمائی که راغبند در دنیا و تارک
آخرت شیطان از مردن ایشان بسیار مغموم میشود چون ایشان اخوان
شیاطین اند و احادیث صحیحه بمضمون بسیار است متعلق بآنکه علما حصارهای
دین مبین اند و از مردن ایشان در دین رخنه میشود که هیچ چیز آن رخنه را نمیتواند

گرفت

گرفت و بر فوت ایشان آسمان و زمین میگرید و فرشتگان آسمانها گریان میشوند
و ملائکه زمین نوحه میکنند بر ایشان وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اَوَلَمْ یَرَوْا اَنَّا
نَأْتِی الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا فَقَالَ فَقْدُ الْعُلَمَاءِ و از آنحضرت صلوات الله
علیه پرسیدند از قول حق عز و جل که فرموده است و ترجمه اش اینست که آیا نمی بینند که
ما زمین را از اطرافش کم میکنیم حضرت فرمودند که کم کردن زمین بمردن علماست چون علما
سبب بقای زمین و رواج زمین اند بطاعت و عبادت و هدایت و در حدیث کالصحیح
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که پدرم صلوات الله علیه میفرمودند
که نفس من سخاوت دارد در زود مردن و کشته شدن زیرا که این آیه در شان ما
آمده است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما زمین را از اطرافش کم میکنیم و نقصان آن
رفتن علماست و حاصل معنی اینست که چون اهل زمین در بعضی زمان بدترین ازمنه شده اند و
حق سبحانه و تعالی غضب بر اهل زمین میکند بردن ما مضایقه نداریم در رفتن و حاصل
دیگر این حدیث آنست که قول الهی ما را سخاوت میدهد در مردن و کشته شدن و حال
هر دو کمیت و ظاهرش آنست که مراد از علما ائمه هدی باشند بنابرین حدیث
و علوم واقعیه نزد ایشان است و غیر ایشان هر چه علم است و نافع است از ایشان کسب
کرده اند و مع هذا چنین نیست که دانند همچنانکه قرآن مجید قرآن را من حیث اللفظ می دانند
و از معانی و حقایق قرآن خبر ندارند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله
علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی علمی که فرستاده است پس نمیگیرد و لیکن چون
علما میروند علوم را نیز با خود میبرند و والی ایشان میشوند ظالمان که خود گمراهند و دیگران را
نیز گمراه میکنند و خیر و خوبی نیست در چیزی که اصلی نداشته باشد و علوم غیر ایشان
از آرای باطله و ظنون فاسده است وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اَوَلَمْ نُعَمِّرْکُمْ

مایتذکّر فیه من تذکّر قال توبیخ لابن ثمانیة عشر سنة بسند صحیح
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آنحضرت پرسیدند که چه معنی
دارد این آیه که ترجمه اش اینست که آیا آنقدر عمر شما ندادیم که هر که خواهد که متذکر شود متذکر
تواند شد حضرت فرمودند که این آیه سرزنشی است مر کسی را که هجده سال داشته باشد
غرض آنست که راوی گمان کرده است که خطاب و عقاب با پیر است که عمر بسیار کرده باشند
حضرت میفرماید که تقیید آیه بزمان امکان تذکر دلیلست برآنکه پیران مراد نیست و بعد از
بلوغ و عقل در سه سال هر که تحصیل علوم کند فاضل میتواند شد و کسی که عقل خود را کار فرماید
در عرض سال متذکر میتواند شد و این اول مرتبه توبیخ است هرچند عمرش بیشتر شود
توبیخش بیشتر خواهد بود چنانکه در همین حدیث حضرت فرمودند که تا چهل سال آدمی را آن تنگ
نمیگیرند و عقاب و خطاب است و بعد از چهل سال حق سبحانه و تعالی وحی میفرماید بفرشتگان
که من این بنده را عمر دادم چهل سال که عبرت گیرد من بعد کار را بر وی سخت بگیرید و حفظ کنید
و بنویسید بر وی اندک و بسیار او را و صغیر و کبیر او را وسئل عن قول الله عزّ و
جلّ وان من قریة الّا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او معذّبوها قال
هو الفناء بالموت و از آنحضرت صلوات الله علیه سوال کردند از قول حق سبحانه و تعالی
که فرموده است که نیست قریه از شهر و ده مگر آنکه اهل آن قریه را هلاک خواهیم کرد پیش از روز
قیامت یا عذاب خواهیم کرد بعذاب سخت حضرت فرمودند که آن فانی ساختن بمرگ است
ممکنست که حضرت تفسیر هر دو را کرده باشند و اهلاک و تعذیب هر دو نوع موت باشد
بمثل جوع یا قحط یا طاعون یا تغییر حر و قتل باشد و عذاب فرستادن یاجوج و ماجوج و امثال
آن باشد و علاء ای عال غرض این باشد که چون ظاهر آیه عذاب استیصال است آن مراد
نیست بلکه بانواع موت خواهد بود و چون ببرکت دعای آنحضرت حق سبحانه و تعالی

عذاب استیصال را که بر امم سابقه میفرستاد مثل قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام باین
امت نخواهد فرستادن وقال الصادق صلوات الله علیه لیس لکم ان تعزّو نا
ولنا ان نعزّیکم انّما لکم ان تهنّونا لانّکم نشاءوکونا فی المصیبة و آنحضرت صلوات الله
علیه فرمودند که نیست شما را که تسلّی دهید و صبر فرمایید ما را و ما راهست که تعزیه و تسلیه و امر
بصبر نماییم شما را اما اگر حق سبحانه و تعالی نعمتی کرامت فرماید بما شما راهست که تهنیت و مبارکباد
بگویید زیرا که شما شریکید با ما در مصیبت و این جمله دلیل جزو اولست که شما تعزیه ما مکنید زیرا که
در مصیبتی که بما میرسد بشما رسیده است و در مصیبت تعزیه شما میکنیم که شما آزرده مباشید
همیشه دنیا بر دوستان حق سبحانه و تعالی حبس گذشته است و محتملست که مراد تهنیت بر مصیبت
باشد که مراد این باشد که بلا نزد دوستان عطاست و ایشان همیشه آرزومند بلااند پس مصیبت
نعمت است ولیکن چون بوی شماتت می آید شما نخواهید کرد و این معنی اگر چه بعدی دارد اما بعنوانی
که ذکر شد بحسب معنی بعدی ندارد والله تعالی یعلم وسئل ابو الحسن موسی بن جعفر
صلوات الله علیهما عن الرجل یقول لابنه او لابنته بابی انت وامّی أتری بذ لک
بأسا فقال ان کان ابواه حیّین فاری ذلک عقوقا وان کانا
قد ماتا فلا بأس و مرویست از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سوال کردند از شخصی
که به پسر خود یا دختر خود بگوید که پدر و مادرم فدای تو باد این عقوقست حضرت فرمودند که
اگر پدر و مادرش زنده باشند این گفتن عقوقست و در بعضی بذلک است اشعاری
دارد که فی الجمله عقوقی هست و اگر پدر و مادرش مرده اند باکی نیست با پدر انت و امی او بابی
تفدیه وانت بجای کاف است و بحسب معنی اینست که فدای تو میکنم پدر و مادرم را
یعنی از خدا میطلبم که اگر بلایی پیش تو آید پیش پدر و مادرم رود و پیش تو نیاید و همچنین لفظ
بابی انت یعنی افدیک بابی و چون متعارف بوده است هر دو لفظ هر دو را اول

کرده است وجواب حضرت ظاهر است که پدر و مادر زنده را فدا کردن عقوقست اگرچه آنها
راضی باشند چنانکه بسیار است که پدر و مادر بفرزند داده این عبارت که قربانت شوم
میگویند هرچند ایشان گویند فرزند نمیتواند گفت چنانکه در عرف همه کس میگویند که من از سگ
کمترم واگرکسی با دیگری بگوید که تو بگفته خود سگ کمتری تا قبل اهانت است واما خود فدا
چون فدا شده اند محض تواضعیست که میکنند وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
اَلصَّبْرُ صَبْرَانِ فَالصَّبْرُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَاَفْضَلُ مِنْ ذٰلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا
حَرَّمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ فَيَكُونُ لَكَ حَاجِزًا ومرویست که آنحضرت صلوات الله
علیه فرمودند که صبر بر دو قسم است یکی صبر است نزد مصیبتی که به بنده رسد خوبست و
نیکوست وبهتر از آن صبر است نزد چیزی که حق سبحانه وتعالی بر تو حرام کرده باشد
ورضای الهی مانع شود ترا از فعل آن حرام وکلینی این حدیث را بسندی ضعیف از حضرت
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است اما مؤید این بسیار است وهیچ شک
نیست که هردو عظیم است وثواب شان جزیل واز حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
منقولست که صبر بر سه قسم است صبر نزد مصیبت وصبر بر طاعت وصبر بر معصیت پس کسی
که صبر کند بر مصیبت وآن مصیبت را از خود دفع کند بصبر نیکو حق سبحانه وتعالی بنویسد از
جهة او سیصد درجه که از هر درجه تا درجهٔ دیگر مثل میانهٔ آسمان وزمین باشد وکسی که صبر
کند بر طاعت حق سبحانه وتعالی بنویسد از جهة او ششصد درجه که ما بین هر درجه تا درجهٔ
دیگر از منتهای زمین باشد تا عرش وکسی که صبر کند بر معصیت ونکند آنرا حق سبحانه وتعالی
از جهة او بنویسد نهصد درجه که از درجه تا درجهٔ مثل ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای
عرش وآیات واخبار در فضیلت صبر فوق حد وحصر است واحادیث صحیحه وارد
شده است که نسبت صبر با ایمان نسبت سر است ببدن بلکه ایمان نیست مگر بصبر

وقال

وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى تَطَوَّلَ عَلٰى عِبَادِهِ بِثَلٰثٍ اَلْقٰى
عَلَيْهِمُ الرِّيحَ بَعْدَ الرُّوحِ وَلَوْلَا ذٰلِكَ مَا دَفَنَ حَمِيمٌ حَمِيمًا وَاَلْقٰى عَلَيْهِمُ السَّلْوَةَ بَعْدَ الْمُصِيبَةِ
وَلَوْلَا ذٰلِكَ لَانْقَطَعَ النَّسْلُ وَاَلْقٰى عَلٰى هٰذِهِ الْحَبَّةِ الدَّابَّةَ وَلَوْلَا ذٰلِكَ لَكَنَزَهَا
مُلُوكُهُمْ كَمَا يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وبسند حسن کالصحیح از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه وتعالی تفضل بر بندگان
فرموده است یکی بوی بد را که از جهة جسد بعد از مفارقت روح مقرر ساخته واگر نه این
بودی هر آینه هیچ خویشی خویش خود را دفن نمیکرد وحق سبحانه وتعالی صبر کرامت فرموده است
بعد از مصیبت واگر نه این بودی هر آینه نسل منقطع میشد یعنی کدخدا نمیشدند وکدخدائی نمیکردند اگر
صبر نمیبود چون در اول مرتبه حالتی بهم میرسد از موت فرزند که جزم میکند که دیگر با زنان نزدیکی
نخواهد کرد و یا آن مصیبت او را هلاک میکرد چنانکه گذشت وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَيْهِ اِنَّا اَهْلُ بَيْتٍ نَجْزَعُ قَبْلَ الْمُصِيبَةِ فَاِذَا نَزَلَ اَمْرُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ رَضِينَا
بِقَضَائِهِ وَسَلَّمْنَا لِاَمْرِهِ وَلَيْسَ لَنَا اَنْ نَكْرَهَ مَا اَحَبَّ اللهُ واز آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست بطرق متعدده که ما اهل بیتیم که جزع میکنیم بگریه وزاری که شاید بلا نازل نشود و
چون نازل شد بقضای الهی راضی میشویم وگردن مینهیم امر او را ونیست ما را که کراهت
داشته باشیم از چیزی که حق سبحانه وتعالی دوست دارد از برای ما ویقین است که حکیم
علیم آنچه اصلح است میفرماید واین کلام را وقتی فرمودند که فرزند ایشان بیمار بود ونهایت
اهتمام در دعا میفرمودند واصحاب با خود میگفتند که اگر این فرزند برود در آنحضرت
بسیار تأثیر خواهد کرد که خوف این هست که از و منتفع نتوانیم شد بعد از فوت فرزند بیرون
آمدند خوشحال وزینت کرده اصحاب را گمان این شد که البته فرزند صحت یافته از احوال او
پرسیدند حضرت فرمودند که فوت شد ایشان واقعه وظنون خود را عرض نمودند

حضرت این جواب فرمودند و ایضا فرمودند که عافیت نفس خود و فرزندان خود را
میخواهیم بشرط خواستن الهی و چون امر الهی آمد تسلیم میشویم امر او را و نیست ما را که دوست
داریم چیزی را که حق سبحانه و تعالی دوست ندارد از برای ما و قَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ
خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ وَجْدٍ بِمُصِيبَةٍ فَلْيُفِضْ مِنْ دُمُوعِهِ فَإِنَّهُ يَسْكُنُ عَنْهُ
و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که مضمون این حدیث را فرمودند که
هر که بر خود ترسد که عقلش زایل شود یا هلاک شود بسبب حزنی که از مصیبت بهم رسیده
باشد او را پس باید که گریه کند که آن حزن ساکن میشود یا گریه ساکن میگرداند غم و اندوه را
و این معنی مجربست در هر واقعه و بهتر آنست که در آنوقت دعا از برای میت کند یا تضرع کند
در طلب صبر تا هر دو معنی متحقق شود چنانکه از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هرگاه
کسی را قساوت قلب غالب باشد و گریه اش نیاید باید که مردگان خود را یاد کند تا گریه اش
بیاید و احوط آنست که این معنی در اثنای نماز نباشد چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی
وَقَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى لِلصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ أَيُّ شَيْءٍ أَحْلَى مِمَّا خَلَقَ اللهُ
عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الْوَلَدُ الشَّابُّ فَقَالَ أَيُّ شَيْءٍ أَمَرُّ مِمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ فَقْدُهُ
فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ حُجَجُ اللهِ عَلَى خَلْقِهِ و مرویست که ابن ابی لیلی که از قاضیان اهل سنت است
و اسم او محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی است و نقل کرده اند که راستگو بوده است و از این
خبر ظاهر میشود که شیعه است بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که چه
چیز است که از همه چیز که حق سبحانه و تعالی آفریده است شیرین تر و محبوبتر است حضرت فرمودند
که فرزند جوان پس گفت از آنچه خدا آفریده است چه چیز تلختر است حضرت فرمودند که مرگ
او بنا بر اینست که ثوابش بهشت است خواه صبر کند و خواه نکند پس ابن ابی لیلی گفت که
گواهی میدهم که شما اهل بیت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم حجتهای خداوندید بر خلق

او یعنی

او یعنی امامان واجب الاتباعید و قرینه تشیع او آنکه پدرش نیز قاضی کوفه بود و حجاج ج
ملعون او را امر کرد بسب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه او سب نکرد آن ملعون فرمود
که آن قدر او را زدند که دوشهای او سیاه شد وَقَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَا
مِنْ عَبْدٍ يَمْسَحُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ تَرَحُّماً لَهُ إِلَّا أَعْطَاهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِكُلِّ شَعْرَةٍ
نُوراً يَوْمَ الْقِيَمَةِ و بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر بنده
مؤمنی که دست خود را بر سر یتیمی کشد از جهة ترحم بر او البته حق سبحانه و تعالی او را عطا کند
بعدد هر مویی نوری در روز قیامت در صحرای محشر که همه در ظلمتند مگر جمعی که اعمال صالح داشته
باشند نور ایشان از پیش روی ایشان و از دست راست ایشان رود و در روایتی
أَنَّهُ يَكْتُبُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِعَدَدِ كُلِّ شَعْرَةٍ مَرَّتْ عَلَيْهَا يَدُهُ حَسَنَةً و در روایتی
قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که هر مؤمن و مؤمنه که دست خود را بر سر یتیمی گذارد از
روی ترحم بر وی حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهة او بعدد هر مویی که دست او بران گذشته است
حسنه و منافات نیست میان هر دو همین حسنه نور خواهد بود در آن روز وَقَالَ
رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ أَنْكَرَ مِنْكُمْ قَسَاوَةَ قَلْبِهِ فَلْيُدْنِ يَتِيماً
فَيُلَاطِفُهُ وَلْيَمْسَحْ رَأْسَهُ يَلِينُ قَلْبُهُ بِإِذْنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّ لِلْيَتِيمِ حَقّاً ه
و بسند قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمودند که هر که قساوت قلب داشته باشد که گریه اش نیاید و از این معنی راضی نباشد
پس باید که نزدیک خود آورد یتیمی را و با او مهربانی کند و دست بر سر او بمالد که نرم میشود
دل او باذن الهی تعالی شانه بدرستی که یتیم را حقی عظیم هست و چون پاره از آن حق بجا
آورده میشود حق سبحانه و تعالی نیز تفضل میفرماید برقت قلب او وَرُوِيَ أَنَّهُ قَالَ
يُقْعِدُهُ عَلَى خِوَانِهِ وَيَمْسَحُ رَأْسَهُ يَلِينُ قَلْبُهُ و در روایتی دیگر وارد شده است

که آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمودند که هر که یتیم را بر سر خود نشاند و دست بر او
کشد دلش نرم میشود باذن الهی و مناسب آنست که در آنوقت بخاطر آورد بیکسی او را
و امکان آنکه فرزندان او بی پدر شوند وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اِذَا
بَكَى الْيَتِيمُ اهْتَزَّ لَهُ الْعَرْشُ فَيَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنْ هٰذَا الَّذِي اَبْكَى عَبْدِيَ
الَّذِي سَلَبْتُهُ اَبَوَيْهِ فِي صِغَرِهِ فَوَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَارْتِفَاعِي فِي مَكَانِي
لَا يُسْكِتُهُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِلَّا اَوْجَبْتُ لَهُ الْجَنَّةَ وصدوق بسند قوی از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که چون یتیم بگرید در
می آید عرش الهی بلرزه در می آید پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که کیست آن بنده که
بگریه در آورد دلالت بنده مرا که در طفولیت پدر و مادر او را برده‌اند بعزت و عظمت
و بزرگی خود قسم و بحق رفعت و زینت که هر مومنی که این بنده یتیم را ساکت و خاموش سازد
البته بهشت را از جهت او واجب کنم و در فقه رضوی مذکور است که تعزیه یتیمان اینست
که دست بر سر ایشان کشند و حدیث هم را از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله
نقل فرموده‌اند و حدیث آخر را از عالم که حضرت امام جعفر صادق نقل فرموده‌اند صلوات الله
علیهم اجمعین وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ مَنْ قَدَّمَ اَوْلَادًا يَحْتَسِبُهُمْ عِنْدَ اللهِ
حَجَبُوهُ مِنَ النَّارِ و کلینی در قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است
و همچنین صدوق که فرمودند که هر که چند فرزند او بمیرد و صبر کند از برای خدا بر مصیبت این
فرزندان او را مانع شوند از آتش دوزخ و بلفظ سه فرزند از حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله و ابو ذر غفاری نیز منقولست بهمین ثواب و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه وارد شده است که یک فرزندی که از پیش برود بهتر است از هفتاد فرزند
مجاهد در رکاب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و در قوی از آنحضرت صلوات الله

علیه منقولست که هر که دو فرزند از پیش فرستد که بر فوت ایشان صبر کند از برای خدا
ایشان مانع او شوند از آتش جهنم وَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَرِهَ لِي سِتَّ خِصَالٍ وَكَرِهْتُهُنَّ لِلْاَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي
وَاَتْبَاعِهِمْ مِنْ بَعْدِي الْعَبَثَ فِي الصَّلٰوةِ وَالرَّفَثَ فِي الصَّوْمِ وَالْمَنَّ بَعْدَ الصَّدَقَةِ
وَاِتْيَانَ الْمَسَاجِدِ جُنُبًا وَالتَّطَلُّعَ فِي الدُّوْرِ وَالضِّحْكَ بَيْنَ الْقُبُوْرِ و بسند موثق
از آنحضرت صلی الله علیه وآله منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی شش خصلت را کراهت دارد
از برای من شش چیز را و من نیز کراهت دارم این شش چیز را از جهت اوصیای من
از فرزندان من و از برای شیعیان ایشان بعد از من و این کراهت اعم است از حرام
و مکروه و آن عبث است در نماز یا آنکه با دست خود یا ریش خود بازی کند و این مکروهست
بر مذهب مشهور و خواهد آمد در نماز و هم رفث است در روزه و آن سخن فحش و جماع هر دو
آمده است و در اینجا یک گفت که مراد باشد و هر دو و جماع حلال حرام است و لیکن جماع
مفسد صوم است و فحش مفسد نیست بنا بر مشهور و در صوم خواهد آمد سیم منت گذاشتن
بر فقیر بعد از تصدق باو و این مکروهست بر مشهور چهارم داخل شدن مساجد است که
جنب باشد و تفصیلش گذشت که در مسجدین دخول مطلقا حرام است ششم خنده کردن است
در قبرستانها زیرا که قبرستان محل عبرت است و فکر در مردن و خنده ناشی است از
غفلت و غرض از ذکر حدیث در اینجا خنده است وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ
كُلُّ مَا جُعِلَ عَلَى الْقَبْرِ مِنْ غَيْرِ تُرَابِ الْقَبْرِ فَهُوَ ثِقْلٌ عَلَى الْمَيِّتِ و بسند قوی از
سکونی از آنحضرت از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله منقولست که نهی فرمودند
از آنکه غیر خاک قبر را در قبر ریزند که آن سبب گرانی است بر میت و این خبر و اخبار
که گرانی است در کافی و تهذیب نیست و سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

نقل کرده است که قبر را کل ممالیده از کل غیر خاک فرو کذشت که کل مالیده و کچ ممالید و روی
اَنَّ السِّنْدِيَّ بْنَ شَاهَكَ قَالَ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا
أُحِبُّ أَنْ تَدَعَنِي أَنْ أُكَفِّنَكَ فَقَالَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ حَجُّ صَرُورَتِنَا وَمُهُورُ
نِسَائِنَا وَأَكْفَانُنَا مِنْ طُهُورِ أَمْوَالِنَا و مرویست که سندي بن شاهک
علیه لعنة الله والملئکة والناس اجمعین که حضرت امام معصوم را زهر داد بحضرت عرض نمود
که میخواهم بکذاری تا من ترا از مال خود کفن کنم پس حضرت فرمودند که ما اهل بیتیم که حج
اول ما که حجة الاسلام است غالبا و مهرهای زنان ما و کفنهای ما از پاکترین اموال ماست که
بید غدغه باشد آن مال پس بنابر صحت حدیث که صدق و ضامنت سنت است
که زر این سر بی شبهه باشد اما کفن چون جامه ایست که تا محشر جامه است و با آن جامه
ملاقات میکند ملئکه را پس میباید بی شبهه باشد و اما مهر زنان پس تا فرزندان حلال
زاده باشند بید غدغه خصوصا در صورتی که مهر معین باشد چنانکه مقرر بوده است که
حال باشد و نقد والحال نیز نزد عرب چنین متعارف است و هر کاه رضای زن بمال معین
بوده باشد و آن مال بحسب واقع مال غیر باشد پس بمنزله عقد بیع است که ثمن مغصوب
ظاهر شود آن بیع باطل خواهد بود و درینجا بمنزله باطل خواهد بود چون مهر در غیر متعه از ارکان
نکاح نیست و ازین جهت که ائمه معصومین صلوات الله علیهم خمس را در مال بشیعیان
بخشیده اند تا فرزندان ایشان حلال زاده باشند و لهذا همه محبت اهل بیت دارند
و چون سنیان خمس نمیدهند و حضرات بایشان نبخشیده اند فرزندان ایشان
بمنزله حرام زاده اند و لهذا همه دشمنان حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اکرچه بحسب ظاهر اظهار محبت میکنند اما در واقع دشمن اند و لهذا همه بید غدغه کافر
و جمعی که ایشان را پاک میدانند از آن جهت است که چون ما فی الضمیر خود را اظهار نمیکنند مثل

منافقان بحسب ظاهر مسلمان و پاک اند اما بحسب واقع نجس اند و ما مکلفیم بظاهر و جمعی که
ایشان را نجس میدانند از آن جهت است که از کفر معصوم ظاهر شد ما فی الضمیر ایشان چون
منافقانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که ایشان منافقند هر که از آنحضرت
شنیده بود که فلان منافق است بر او واجب بود که از او اجتناب کند و لیکن این
معنی در بود بلکه نفاق منافق از نماز حضرت بر او ظاهر میشد که چهار تکبیر میفرمودند و اما حجة
الاسلام چون واجبست میباید که از مال حلال باشد و اکر از مال حرام باشد در وقتی که
لبیک اللهم لبیک میکوید لا لبیک و لا سعدیک جواب خواهد شنید چنانکه خواهد آمد
ان شاء الله تعالی وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ إِنَّ أَعْدَاءَنَا يَمُوتُونَ بِالطَّا عُونِ
وَأَنْتُمْ تَمُوتُونَ بِعِلَّةِ الْبُطُونِ أَلَا إِنَّهَا عَلَامَةٌ فِيكُمْ يَا مَعْشَرَ الشِّيعَةِ و مرویست
که آنحضرت فرمودند که دشمنان ما اکثر ایشان بسبب طاعون میمیرند چنانکه ظاهر است که
طاعون شایع است در جمیع بلاد روم و تمام شیعیان غالبا بعلت شکمها میمیرند و این نیز
ظاهر است که اکثر امراض این بلاد داخل است با استلا پس فرمودند که این علامت شماست
ای کروه شیعه که ازین علامت شیعه و سنی ظاهر میشود وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَا تُ اللهِ
عَلَيْهِ مَنْ جَدَّدَ قَبْرًا أَوْ مَثَّلَ مِثَالًا فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَاخْتَلَفَ مَشَا يِخُنَا
فِي مَعْنَى هَذَا الْخَبَرِ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ رَحِمَهُ اللهُ هُوَ مَنْ جَدَّدَ بِالْجِيمِ
لَا غَيْرُ وَكَانَ شَيْخُنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
يَحْكِي عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ لَا يَجُوزُ تَجْدِيدُ الْقَبْرِ وَلَا تَطْيِينُ جَمِيعِهِ بَعْدَ مُرُورِ الْأَيَّامِ
عَلَيْهِ وَبَعْدَ مَا طُيِّنَ فِي الْأَوَّلِ وَلَكِنْ إِذَا مَاتَ مَيِّتٌ فَطُيِّنَ قَبْرُهُ فَجَائِزٌ
أَنْ يُرَمَّ سَائِرُ الْقُبُورِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُجَدَّدَ وَذُكِرَ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رَحِمَهُ اللهُ
أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ إِنَّمَا هُوَ مَنْ حَدَّدَ قَبْرًا بِالْحَاءِ غَيْرِ الْمُعْجَمَةِ يَعْنِي بِهِ مَنْ

سنّم قبراً و ذكر عن احمد بن ابي عبد الله البرقي انّه قال انّما هو من جدث
قبراً و تفسير الجدث القبر فلا ندري ما عنى به والذي اذهب اليه انّه جدّد
بالجيم ومعناه نبش قبراً لانّ من نبش قبراً فقد جدّده واحوج الى تجديده فقد
جعله جدثاً محفوراً روایت کرده است احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان از ابو الجارود
از اصبغ بن نباته که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر که تجدید کند قبری را یا
مثالی بکشد یعنی صورتی از صور مجسمه یا اعم از مجسمه و غیر مجسمه بکشد و یا بسازد و یا تخیل اعتقاد
کند که حق سبحانه و تعالی اورا امام و مقتدا کرده باشد یا سه مراد باشد پس از اسلام
بیرون میرود اما آخر که ظاهر است و اما باقی بر تقدیری محمول بر مبالغه است یا اگر از روی
مخالفت معصوم عمداً کند که در این صورت کافر میشود و این حدیث اگرچه باصطلاح متأخرین ضعیف است
اما نزد متقدمین صحیح است چون از کتاب اصبغ بوده است و آن اول کتابی بود که شیعه تصنیف
کردند و از جمله اصول است و مشایخ خلاف کرده‌اند در معنی خبر و لفظ آن اما صفار پس او بجیم خوانده
است و بس و ابن ولید که استاد صدوق است و تلمیذ صفار از استاد خود روایت
کرده است که جایز نیست تجدید و تازه کردن قبر و نه کاه گل مالیدن بر و بعد از آنکه مدتها گذشته
باشد و در اول آنرا کاه گل مالیده باشند چون در عرف میگویند که تازه کرده است قبر را
ولیکن اگر شخصی بمیرد و قبر او را کاه گل بمالند جایز است که قبرهای دیگر را مرمت کنند یا آنکه
تجدید کنند و از نو بسازند و حکمتش آنست که اندراس قبور بسبب رقت
زایرانست و آن سبب مرحمت صاحبان قبور و ابن ولید از استاد دیگرش سعد بن
عبد الله نقل کرده است که او بحاء بی نقطه میخوانده است با آنکه در نسخهٔ او از کتاب اصبغ
نقطه نداشته است یا اگر نقطه داشته ضبط آن کرده بودند که از استاد آن شنیده
باشند و نقطه کتاب را تجویز میکرده‌اند که از سهو ناسخ باشد و بنا برین تجدید بمعنی

تیز کردن یعنی خرپشته ساختن و احادیث از رسول خدا و ائمه صلوات الله علیهم بسیار وارد
شده است که نمیباید که قبر خرپشته باشد بلکه مسطح و چهار گوشه میباید و سنیان از ابو هریره
نقل کرده‌اند که او گفته است در کتاب خود که اگرچه سنت است که مسطح و مربع باشد ولیکن چون
شیعه چنین میکنند سنی علی رغم شیعه مسنم میکنند تا قبر شیعه و سنی از یکدیگر امتیاز
داشته باشد و ابن ولید از برقی نقل کرده است که او من جدث میخوانده است و جدث
بمعنی قبر است و نمیدانیم که مراد او چیست و مرادش ظاهر است که یعنی قبور را قبر کند که نبش قبر
کند که میتی دیگر در آن بگذارد ولیکن قانون قدما بوده است که اگر کسی نام او را نشنوند
بگویند که مراد او چیست و این را شنیده بودند و ابن ولید گفته است که آنچه اعتقاد
منست آنست که جدّد بجیم است و معنی آن نبش قبر است زیرا که کسی که نبش قبر کند او را قبر
کرده است و مارا محتاج گردانیده که آنرا تازه کنیم پس ابن ولید لفظ صفار را اختیار کرده
و معنی برقی را واقول انّ التحديد على المعنى الّذي ذهب اليه محمّد بن الحسن الصفّار
بالحاء غير المعجمة والّذي ذهب اليه سعد بن عبد الله والّذي قاله البرقي من انّه
جدث كلّه داخل في معنى الحديث وانّ من خالف الامام صلوات الله عليه
في التجديد والتسنيم والنبش واستحلّ شيئاً من ذلك فقد خرج من الاسلام
والّذي اقوله في قوله صلوات الله عليه من مثّل مثالاً الّا انّه يعني به من ابدع بدعة
ودعا اليها او وضع ديناً فقد خرج من الاسلام وقولي في ذلك قول ائمّتي
صلوات الله عليهم فان اصبت فمن الله على السنتهم وان اخطأت فمن عند
نفسي صدوق گفته است که من میگویم که تجدید بآن معنی که صفار گفته است و تحدید بحاء مهمله
که سعد خوانده است و جدث که برقی گفته است همه خوبست بسبب واقع چون همه از حیثیت
احادیث دیگر ثابت است و داخلست در معنی این حدیث چون ظن خوب بمشایخ

مقتضی آنست که این معنی را ایشان از معصوم شنیده یا گفته باشند و هر که مخالفت امام کند
از روی عناد در تازه کردن قبر و خر پشته ساختن و شکافتن قبر و یکی از اینها را حلال داند
پس از اسلام بدر رفته است و اعتقاد من آنست که آنحضرت فرموده است که هر که
مثالی بکشد یعنی بدعتی قرار دهد و مردمان را بآن بدعت دعوت کند یا دینی وضع کند از
اسلام بدر میرود و آنچه من میگویم از روی اخباریست که از ائمه هدی صلوات الله علیهم
رسیده است اگر درست کدام حق است که حق سبحانه و تعالی بر زبانهای ایشان جاری
کرده است در ضمن اخبار و اگر خطا کدام از من شده است و احتمال دارد که مرادش این
باشد که چون ائمه هدی صلوات الله علیهم رخصت اجتهاد در حدیث داده اند و اجتهاد احتمال غلط
دارد پس اگر حق کدام ایشان فرموده بودند پس آن حق از گفته ایشان است
بحسب واقع و اگر خطا کرده باشم خطائیست که از من صادر شده است تاویل کلام صدوق
بنحوی که ممکن بود کرده شد و صدوق بمراد خود اعلم است والله تعالی یعلم و شیخ مفید
رضی الله عنه بجا و معجمه خوانده است بمعنی شکافتن قبر که میتی دیگر در ان بگذارند یا بواسطه دزدیدن
کفن و غیر آن و شیخ طوسی رحمه الله گفته است که هر یک ازین معانی محتملست و حق سبحانه و تعالی
اعلم است و کسی که خبر را فرموده است و این معنی حق است پس بنا بر گفته شیخ طوسی از
چنین خبری که این همه احتمال در ورود و مضبوط نباشد عمل نتوان کرد اما در نسخ تهذیب و
غیره چون خبر بعنوان جیم مضبوط است دور نیست که عمل بآن توان کرد که قایل شوند تکرار است
تجدید و اما تسنیم پس ظاهر است که باطل است و احادیث ما در تربیع و مسطح کردن که خلاف
تسنیم است مستفیض است و اما نبش قبور در باب حدود خواهد آمد اخبار صحیحه و کالصحیحه که
دلالت بر حرمت آن دارد وَرُوِيَ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ أَنَّهُ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللهِ
صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الْمَيِّتِ هَلْ يَبْلَى جَسَدُهُ قَالَ نَعَمْ حَتَّى لَا يَبْقَى لَحْمٌ وَلَا عَظْمٌ

إِلَّا طِينَتُهُ الَّتِي خُلِقَ مِنْهَا فَإِنَّهَا لَا تَبْلَى تَبْقَى فِي الْقَبْرِ مُسْتَدِيرَةً حَتَّى يُخْلَقَ كَمَا خُلِقَ أَوَّلَ
مَرَّةٍ و بسند موثق از عمار منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سوال کردند از
میت که آیا بدنش همه خاک میشود که هیچ نماند یا چنان میشود که جزو حیوانی دیگر شود خصوصا
انسان و عاقبت در بدن اول حشر خواهد شد یا بدن ثانی که سوال از شبهه مشهوره باشد
یا اگر نباشد حضرت جوابی فرمودند که دفع شبهه ملاحده بشود یا آنکه فرمودند بلی آنکه نمیماند گوشتی
و استخوانی مگر آن طینتی که از ان مخلوق شده است که آن منی باشد یا خاکی که ملائکه در منی میکنند
چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است که حضرتین صلوات الله علیهما فرمودند که از هر طینتی
که مخلوق شده اند از ان در انجا مدفون خواهند شد و ایضا فرمودند که چون نطفه در رحم جا
میکند حق سبحانه و تعالی ملکی میفرستند و از جائی که در انجا مدفون خواهد شد خاکی بر میدارد و با
آن نطفه مخلوط میگرداند و از ان مخلوق میشود و چون نزدیک مردن میشود میدود تا بآنجا
رود و در آنجا دفن کنند او را و این نطفه در قبر مستدیر است تا چنانکه اول مرتبه او را از ان
خاک آفریدند در حشر نیز از ان خاک خواهند آفرید و حضرت اشاره باین کرده است که مراد الهی
از آیه مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى اینست یعنی شما را از خاک آفریدیم و در
خاک خواهیم برد و مرتبه دیگر از انخاک شما را خواهیم آفرید در حشر و مفسران چند تفسیر کرده اند یکی
آنکه مراد از شما اصل شماست که حضرت آدم باشد یا آنکه آدمی اعظم اجزای او خاکست و هر چه خورد
و جزو بدن او میشود اعظم اجزای آن خاکست و لفظ مستدیره دو احتمال دارد یکی آنکه جزو ضروری
مدور از استخوانها میماند که جزو بدن هیچ حیوانی نمیشود و دویم آنکه سایر است یعنی اگر از ان
خاک کوزه و کاسه و غیر آن ساخته شود آن جزو بحال خود است تا حق سبحانه و تعالی آن جزو را
بزرگ میکند و روح در ان میدمد و چون بحسب موافقت احادیث متواتره حساب و عقاب
و ثواب با روح است و بدن دخل ندارد و هر بدنی که باشد روح معذبست و لیکن چون اکثر

عالمیان نمی‌توانند فهمید یعنی روح را حق سبحانه و تعالی در همین من خبر خواهد فرمود تا کفار را
حجتی نباشد که ما این مخالفت کرده‌ایم چنانکه مقرر ساخته است که اعضا گویند این اعمال را ما کرده‌ایم
و انبیا و اوصیا و ملائکه شهادت بر ایشان دهند که شما کرده‌اید با آنکه کفی بالله شهیدا گواهی
حق سبحانه و تعالی کافیست وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ حَرَّمَ
عِظَامَنَا عَلَى الْاَرْضِ وَحَرَّمَ لُحُومَنَا عَلَى الدُّودِ اَنْ تَطْعَمَ مِنْهَا شَيْئًا و آنحضرت فرموده
که حق سبحانه و تعالی حرام کردانیده است بر زمین که استخوانهای ما را خاک کرداند و حرام کردانیده
بر کرم که در گوشتهای ما افتد و بخورد و حاصل آنست که استخوانهای ما اوصیا یا انبیا و اوصیا
خاک نمی‌شود و کرم در گوشت ما نمی‌افتد وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيٰوتِي خَيْرٌ لَكُمْ وَمَمَاتِي
خَيْرٌ لَكُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ وَكَيْفَ ذٰلِكَ فَقَالَ اَمَّا حَيٰوتِي فَاِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ
يَقُولُ وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيهِمْ وَاَمَّا مُفَارَقَتِي اِيَّاكُمْ فَاِنَّ اَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيَّ
كُلَّ يَوْمٍ فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنٍ اسْتَزَدْتُ اللهَ لَكُمْ وَمَا كَانَ مِنْ قَبِيحٍ اسْتَغْفَرْتُ اللهَ
لَكُمْ قَالُوا وَقَدْ رَمَمْتَ يَا رَسُولَ اللهِ يَعْنُونَ صِرْتَ رَمِيمًا فَقَالَ كَلَّا اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ
وَتَعَالَى حَرَّمَ لُحُومَنَا عَلَى الْاَرْضِ اَنْ تَطْعَمَ مِنْهَا شَيْئًا و کلینی رحمه الله بسند حسن کالصحیح از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
فرمودند که در حیات من خیری عظیم هست از برای شما و در وفات من نیز خیری عظیم هست
گفتند یا رسول الله چگونه چنین است حضرت فرمودند اما در زندگانی من پس حق سبحانه و تعالی
که ذکر او جلیل و عظیم است میفرماید که نخواهد شد که حق سبحانه و تعالی کافران امت را عذاب
کند و حال آنکه تو در میان ایشان باشی و اما در مفارقت من از شما پس میرسند که اعمال
شما در هر روزی بر من عرض میکنند پس هر عملی که خوب باشد از حق سبحانه و تعالی طلب میکنم
زیادتی آن را و توفیقات شما را مضاعف کردانیدن حق سبحانه و تعالی یا هر چه تا اینجا کلینی

نقل کرده است صحابه گفتند یا رسول الله عرض خواهد بود بر تو در وقتی که استخوانهای تو پوسیده
و ریزیده شده باشد یعنون ظاهر کلام صادق باشد صلوات الله علیه که و تفسیر قدرت
میفرماید که قصد ایشان این بود که اگرچه رمیم شده باشی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند که حاشا که استخوان من رمیم شود بدرستی که حق سبحانه و تعالی گوشتهای من
و اهل بیت مرا با انبیا و اوصیا حرام کردانیده است بر زمین که چیزی از آن بخورد و بپوسد
و هرگاه گوشت ما نپوسد استخوان بطریق اولی رمیم نخواهد شد وَرُوِيَ اَنَّ اَعْمَالَ الْعِبَادِ
تُعْرَضُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى الْاَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ كُلَّ يَوْمٍ
اَبْرَارِهَا وَفُجَّارِهَا فَاحْذَرُوهَا وَذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ
وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ و در روایات صحیح و موثق و قویه کالصحیح وارد شده است از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم که اعمال عباد الله از خوب ایشان و بد ایشان عرض میشود هر روز و در اخبار
بسیار هر صبح و شام بر حضرت سید المرسلین و بر ائمه معصومین صلوات الله علیهم پس حذر کنید
که بد مکنید تا پیش ایشان رسوا نشوید و بمعنی اخیر حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است از
روی تهدید که بگو یا محمد با امت خود که هر چه میخواهید بکنید که حق سبحانه و تعالی اعمال شما را می‌بیند
و مؤمنان کامل که ائمه معصومین اند می‌بینند صلوات الله علیهم و دیدن ایشان بعرض فرشتگان است
بر ایشان وَسُئِلَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنِ الْمَصْلُوبِ يُصِيبُهُ عَذَابُ
الْقَبْرِ فَقَالَ اِنَّ رَبَّ الْاَرْضِ هُوَ رَبُّ الْهَوَاءِ فَيُوحِي اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَى الْهَوَاءِ فَيَضْغَطُهُ
اَشَدَّ مِنْ ضَغْطَةِ الْقَبْرِ و در حدیث صحیح و کالصحیح منقولست از حضرت امام رضا و حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که پرسیدند از ایشان که کسی که از حلق کشیده باشند
عذاب قبر باو میرسد حضرتان ص فرمودند که پروردگاری که زمین در فرمان اوست
هوا نیز در فرمان اوست اگر خواهد باو وحی میفرماید که مصلوب را فشاری دهد سخت تر از فشار

قبر با آنکه قطع طریق کرده باشد و آدم کشته باشد مثلاً آنکه هر گرا فشارش دهد سخت تر فشارش
میدهد و در حدیث صحیح وارد است که سوال در وقت ضغطات و در حدیث موثق کالصحیح از
ابو بصیر منقولست که بحضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا کسی باشد که ضغطه قبر با او نرسد
حضرت فرمودند که نادر است پناه میبریم بخدا از ضغطه قبر بدرستی که عثمان ملعون رقیه را شهید کرد
حضرت صلی الله علیه وآله نزد قبر او ایستادند و سر بجانب آسمان کردند و فرمودند که چون
مظلومیت این ضعیفه بخاطرم رسید گریستم و از حق سبحانه وتعالی طلبیدم که او را ایمن بخشد که
ضغطه قبر نمیدید پس حق سبحانه وتعالی او را ایمن بخشید و بعد از ان حکایت ضغطه سعد را فرمودند
که هفتاد هزار فرشته در جنازه او حاضر شده بودند و او را ضغطه شد از بدخلقی که با اهل خود
میکرد و گذشت و احادیث ضغطه و سوال منکر و نکیر و عذاب کفار و راحت مومنان در قبر
بسیار است و مقام گنجایش بیش ازین ندارد وَرَوی عَمّارٌ السّاباطِیُّ عَن اَبی عَبدِ اللهِ
صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ اَنَّهُ قالَ اِن غَسَلتَ رَأسَ المَیِّتِ وَلِحیَتَهُ بِالخِطمِیِّ فَلا بَأسَ وَ
ذَکَرَ هذا فی حَدیثٍ طَویلٍ یَصِفُ فِیهِ غُسلَ المَیِّتِ و بسند موثق از عمار از حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر سر و ریش میت را پیش از غسل سدر و کف
سدر و خطمی بشویند باکی نیست و شستن بخطمی را در حدیث طویلی روایت کرده است که در آنجا
وصف میکنند غسل میت را و آن حدیث در تهذیب هست و مضامین آن گذشت وَقالَ
اَبُو جَعفَرٍ الباقِرُ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ غُسلُ المَیِّتِ مِثلُ غُسلِ الجُنُبِ فَاِن کانَ کَثیرَ الشَّعرِ
فَرُدَّ عَلَیهِ ثَلاثَ مَرّاتٍ و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که
فرمودند که غسل میت مثل غسل جنابت است و اگر موی سر و ریش او بسیار باشد سه مرتبه آب
بر او بریز تا آب به مو برسد جمعی از علما ازین حدیث استدلال کرده اند که در غسل
جنابت ترتیب میان جانب راست و چپ واجبست ولیکن مشکلست چون ظاهر است که

مماثلت عموم نمیدارد و کلیة گاه باشد که داشته باشد و گاه نه و آن را از خارج میتوان فهمید و ممکنست
که مراد این باشد که تحت هر شعری را آب بباید رسانید بقرینه جزو اخیر و در تهذیب بجای
فرد فرد واقع شده است یعنی سه مرتبه آب زیاد کن یا زیاده کن تا سه مرتبه شود و حاصل معنی هر دو
یکی است و پیشتر گذشت که هر عضوی را سه مرتبه سنت است شستن و این حدیث محمول است
بر تأکید استحباب و در فقه رضوی مذکور است که غسل میت مثل غسل جنابت است الا در تعدد شستن
که در غسل سدر دستهای میت را سه بار بشویند تا نصف مرفقین و دیگر فرجش را سه بار بشویند
دیگر سرش را سه بار دیگر جانب راست را سه بار دیگر جانب چپ را سه بار و همچنین در غسل کافور و
همچنین در غسل آب قراح که مجموع چهل و پنج شستن باشد و علما نیز ذکر کرده اند که سنت است وَقالَ
الصّادِقُ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ لا بَأسَ اَن تَجعَلَ المَیِّتَ بَینَ رِجلَیکَ وَاَن تَقُومَ
فَوقَهُ فَتُغَسِّلَهُ اِذا قَلَّبتَهُ یَمیناً وَشِمالاً تَضبِطُهُ بِرِجلَیکَ کَیلا یَسقُطَ لِوَجهِهِ
و بسند قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست که باکی نیست که میت را میان پاهای خود
درآوری و بر بالای او بایستی و غسل دهی در وقتی که او را بدست راست و بدست چپ گردانی
که مبادا برو افتد و در موثق عمار نهی از رکوب بر میت وارد شده است و این حدیث
محمولست بر حالت ضرورت چنانکه ظاهر حدیث است که میان پا میگیری که مبادا برو افتد
که اگر کسی دیگر باشد او نگاه خواهد داشت با آنکه ممکنست که بیان کراهت آن نهی باشد بلکه لا
بَأسَ اشعاری بکراهت دارد و لیکن نقل این خبر بجای آن خبر قرینه اینست که صدوق
مکروه نمیداند وَاِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ مَشیٰ خَلفَ جِنازَةِ رَجُلٍ
مِنَ الاَنصارِ فَقِیلَ لَهُ اَلا تَرکَبُ یا رَسُولَ اللهِ فَقالَ اِنّی لَاَکرَهُ اَن اَرکَبَ وَ
المَلائِکَةُ یَمشُونَ و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه وآله پیاده میرفتند در عقب جنازه شخصی از انصار صحابه گفتند یا رسول
الله

سوار نمیشود حضرت فرمودند که خوشم نمی آید مرا که سوار شوم و ملئکه پیاده روند اما در وقت
برگشتن سوار شدن مکروه نیست در وقت رفتن مکروهست مگر بعذری و قال الصادق
صلوات الله علیه فی آخر حدیث یذکر فیه غسل المیت ایاک ان تحشو مسامعه
شیئا فان خفت ان یظهر من المنخرین شیء فلا علیک ان تصیر ثمة قطنا وان
لم تخف فلا تجعل فیه شیئا و حضرت صادق صلوات الله علیه در آخر حدیثی که در آن حدیث
بیان غسل میت کرده اند و آن حدیث کالصحیح است که لفظ حدیث و در آخر حدیث یونس است و آن
معنی است که زنهار که در گوشهای میت چیزی مگذارید و در حدیث یونس کافور و پنبه
مگذارید پس اگر ترسی که از بینیهای میت خونی بیرون آید چنانکه بسیار است که خون
بیرون می آید پس در این صورت باکی نیست که اندرون را پر از پنبه کنند و اگر خوف بیرون
آمدن خون نباشد چیزی در آنجا مگذار و قال صلوات الله علیه فی آخر حدیث طویل یصف
فیه غسل المیت لا تخلل اظافیره و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در آخر
حدیثی که وصف میکنند غسل میت را که ناخنهای میت را تخلیل مکنید و این نیز در حدیث
کالصحیح است و قال صلوات الله علیه اذا مات لاحدکم میت فسجوه تجاه
القبلة وکذلک اذا غسل یحفر له موضع المغتسل تجاه القبلة و در حدیث صحیح از
امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که هر گاه کسی از شما بمیرد پس پای اورا
بقبله کنید و چادر شبی بر او کشید و همچنین در وقت غسل پای اورا بقبله کنید و نزد
پای او گودی بکنید که غساله غسل آن گودی رود و گذشت اینها هم و قال الصادق صلوات الله
علیه اذا قبضت الروح فهی مظلة فوق الجسد روح المؤمن وغیره ینظر الی کل
شیء یصنع به فاذا کفن و وضع علی السریر وحمل علی اعناق الرجال عادت الروح
الیه و دخلت فیه فیمد له فی بصره فینظر الی موضعه من الجنة او من النار

فینادی باعلی صوته ان کان من اهل الجنة عجلونی وان کان من اهل النار ردو نی
ردونی وهو یعلم کل شیء یصنع به ویسمع الکلام و منقولست از آنحضرت
صلوات الله علیه که هر گاه قبض روح شخصی کنند روح در بالای جسد است خواه روح مؤمن
و خواه غیر مؤمن و نظر میکند بهر چیزی که با بدن او میکنند پس چون اورا کفن کردند و در تابوت
گذاشتند و مردمان برداشتند بر گردنهای خود روح تعلقی ببدن میگیرد و چشمش فراخ
میشود تا آنکه جای خود را در بهشت یا دوزخ می بیند و اگر از اهل بهشت است آواز بلند میگوید که مرا زود
ببرید و اگر از اهل جهنم است فریاد میکند که مرا برگردانید و او میداند هر چه را با او میکنند و سخن
مردم را میشنود و این حدیث غریب است و سند او را و نظیرش را ندیده ام والله تعالی یعلم و
قال صلوات الله علیه ان الارواح فی صفة الاجساد تتسائل و تتعارف
فاذا قدمت الروح علی الارواح تقول دعوها فقد اقبلت من هول عظیم ثم یسألونها
ما فعل فلان وما فعل فلان فان قالت لهم ترکته حیا ارتجوه وان قالت لهم
قد هلک قالوا هوی هوی و در حسن کالصحیح از ابن مسکان از ابی بصیر منقولست که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ارواح بر صفت اجسادند یعنی در قالب مثالی در درختی اند
از درختهای بهشت با یکدیگر گفتگو میکنند و آشنائی بهم میدهند پس هرگاه روحی از بدن
خلاص شده نزد ایشان می آید میگویند ساعتی اورا بگذارید که از هول عظیم خلاص شده است
بعد از آن از او سوال میکنند که فلانی چه شد و فلانی چه شد پس اگر میگوید که زنده گذاشتم
اورا امیدوار میشوند که شاید باینجانب بیاید و از خوبان باشد و اگر میگوید که مرده است
میگویند که او هلاک شده است و بجهنم رفته است اگر خوب میبود اینجا می آمد و کلینی
رضی الله عنه بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
که ابو ولاد گفت فدای تو گردم روایتی بما رسیده است که ارواح مؤمنان در حوصلهای

مرغان سبز است در دور عرش حضرت فرمودند که نه چنین است مؤمن از آن عزیزتر است
نزد حق سبحانه و تعالی که روح او را در چینه‌دان مرغ کند ولیکن در بدنی چند میکند مانند این بدنها
و در حدیث حسن کالصحیح از آنحضرت منقولست که پرسیدند از آنحضرت از ارواح مؤمنان
پس حضرت فرمودند که در حجره‌های بهشتند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میگویند که
پروردگارا روز قیامت را زودی واقع ساز و وعده که بما فرموده بجا آور و آخر ما را ملحق ساز
باول ما و منقولست از یونس بن ظبیان که نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم
که حضرت از من پرسید که سنیان چه میگویند در ارواح مؤمنان من گفتم میگویند که در
حوصلهای مرغان سبزند در قندیلهای زیر عرش پس حضرت فرمودند که سبحان الله
مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی از آن عزیزتر است که روح او را در چینه‌دان مرغ کنند ای
یونس همین که وقت رفتن میرسد حضرت سید المرسلین و اهل بیت معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین و ملائکه مقربین همه حاضر میشوند و چون حق سبحانه و تعالی قبض روح او کرد روح او را
در قالبی جا میدهد بمثل قالب دنیا شبیه بآن و میخورند و می‌آشامند غذاهای روحانی یا
مثالی را پس چون نزد مؤمنان رفته میرود ایشان او را می‌شناسند چون شبیه
است بصورتها و بصورتی که در دنیا داشته است و در حدیث موثق کالصحیح منقول است
که ابو بصیر گفت عرض نمودم بخدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که احادیث باو
رسیده است که ارواح مؤمنان در حوصلهای سبز جا میکنند و در بهشت میچرند و ماوای
ایشان در قنادیل زیر عرش است حضرت فرمودند که نه چنین است اگر در حوصله مرغ باشند
در قندیل نخواهند بود و اگر در قندیل باشند در حوصله مرغ نخواهند بود بلکه در بدنهای مثالی اند
و در روضهای بهشت ماوی دارند و ظاهرا آنکه حضرت رد سخنان عامه فرموده اند بعضی دارد
که ایشان قایلند بآنکه روح تعلق ببدن مرغ گرفته است بلکه تعلق باین هر جا دارد حضرت میفرمایند

روح بهرجا

روح بهرجا تعلق دارد بمنزله بدن او خواهد شد و روح دو بدن نمیدارد بلکه یک بدن میدارد شبیه
ببدن دنیا و قرینه صحت آنکه اکثر اوقات مؤمنان مرده کان را در خواب می‌بینند اگر نه همان
شخص باشد و محض خیال باشد تحقق نخواهد داشت و حال آنکه تحقق دارد و آنچه برین بنده واقع
شده ازین باب زیاده از حد و حصر است و در حدیث کالصحیح از یونس بن یعقوب
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون شخصی از دنیا میرود مؤمنان گذشته نزد
او می‌آیند و از او سوال میکنند از جمعی که ایشان را میشناسند اگر میگوید که زنده اند امیدوار
میشوند و اگر میگوید که مرده اند میگویند که بزیر رفت بزیر رفت که سجین باشد و بعضی از ایشان
بعضی میگویند که اندکی صبر کنید که آرام گیرد و بعد از آن از او پرسش کنید و در حدیث
کالصحیح منقولست از حبه عرنی که در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بظهر کوفه رفتیم که
صحرای نجف است و مسمی است بوادی السلام حضرت در آنجا ایستادند و گویا با جمعی صحبت
میداشتند من آنقدر ایستادم که مانده شدم دیگر مدتی نشستم که تنگ آمدم پس بر
خواستم و ردای خود را بر خود گرفتم و عرض کردم که یا امیر المؤمنین بسیار تعب کشیدید از
ایستادن ساعتی بنشینید پس حضرت فرمودند که با مؤمنان صحبت میداشتم و ایشان را
انس میدادم گفتم یا امیر المؤمنین چنین است که صحبت با مؤمنان میداشتید حضرت فرمودند
که اگر حجاب برخواسته شود از نظر تو ایشان را خواهی دید که حلقه حلقه زده اند و با یکدیگر
صحبت میدارند گفتم که جسمانند یا ارواح حضرت فرمودند که ارواحند و هر مؤمنی که در هر جا
بمیرد خطاب بروح او میرسد که برو در وادی السلام و این بقعه ایست از جنت عدن یعنی
نجف را بهشت عدن خواهند برد یا آنکه اعمال مؤمنان در آنجا سبب دخول جنت عدن است
یعنی بهشتی که ابد الآباد در آنجا باشند و در حدیث قوی از آنحضرت صلوات الله علیه منقولست
که شخصی بآنحضرت عرض نمود که برادرم در بغداد است و میترسم که در آنجا بمیرد حضرت

فرمودند که هر جا که بمیرد باک نیست زیرا که هر مؤمنی که در مغرب بمیرد یا در مشرق البته حق سبحانه
وتعالی روح او را بوادی السلام میرساند گفتم وادی السلام کجاست حضرت فرمودند صحرای
کوفه که نجف اشرف است وجمع بین الاخبار باین عنوان میتوان کرد که مراد از بهشت نجف
اشرف باشد یا گاهی در نجف باشد و گاهی در بهشت یا آنکه چون حضرت در آن زمان
در آنجا تشریف داشتند آنجا جمع میشدند والحال که حضرت در بهشت است ایشان در
خدمت آنحضرتند والله تعالی یعلم و چنانکه احادیث بسیار در ارواح مؤمنان وارد شده
وهمچنین احادیث بسیار در اشقیا وارد شده است و همه دلالت میکنند بر آنکه معاد
روحانی حق است و آن عبارتست از بقای روح بعد از خراب بدن و آیات بسیار
نیز دلالت برین میکند چنانکه در شهدا فرموده است حق سبحانه وتعالی که ترجمه اش
اینست که مپندار که آنهائی که کشته شده اند در راه حق سبحانه وتعالی که ایشان مرده اند بلکه
زنده اند و ایشان را روزی میرسد و خوشحالند از آنچه حق سبحانه وتعالی بایشان
کرامت فرموده است از فضل خود و بشارت میدهند جمعی که بایشان ملحق نشده اند
که خوفی نیست بر ایشان و اندوهناک نخواهند شد و دیگر فرموده است که مؤمن آل
یس میگفت که ای کاش قوم من دانستندی که حق سبحانه وتعالی مرا آمرزیده است و مرا
اکرام و انعام فرموده است و غیر اینها از آیات بسیار و احادیث بیشمار و این ظواهر
همه دلالت ظاهری دارند بر تجرد نفس ناطقه و در حدیث صحیح از ضریس کناسی منقولست
که سوال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که مردم میگویند که آب فرات از بهشت
بیرون می آید چگونه چنین باشد و حال آنکه از جانب مغرب می آید و آبها از چشمها و خانها و رود
داخل او میشود پس حضرت فرمودند که حق سبحانه وتعالی بستانی آفریده است در مغرب
و این آب از آنجا می آید و ارواح مؤمنان بآنجا میروند هر شام و از میوهای آن میخورند

وتنعم

وتنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات میکنند و آشنائی میدهند تا صبح و چون صبح میشود در میان
آسمان و زمین طیار و سیارند و با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند و حق
سبحانه وتعالی در مشرق آتشی آفریده است که مسکن ارواح کفارست و خوردن
ایشان از زقوم است که خوردن اهل جهنم است و آشامیدن ایشان از آب
جوشان آنجاست در شبها و چون صبح طالع میشود میروند برهوت که وادیئ
است در یمن که از آتشهای دنیا گرمتر است و در آنجا باهم ملاقات مینمایند
و آشنائی میدهند و چون شب میشود باز بآتش میروند و حال ایشان
چنین است تا روز قیامت پس گفتم که حال آنجماعتی که اقرار برسول خدا دارند و امام
زمان خود را نمیشناسند و عداوت با اهل بیت ندارند از مستضعفین حال
ایشان چونست حضرت فرمودند که ایشان در قبرهای خواهند بود و ثواب
و عقابی نخواهند داشت و اما مستضعفانی که کارهای خوب کرده اند نسیمی از بهشت
دنیا بایشان میرسد تا روز قیامت و بعد از آن کار ایشان با خداست
اگر میخواهد باستحقاق ایشان را بجهنم میفرستد و اگر میخواهد بتفضل ایشان را
بهشت میبرد و همچنین است حال جمعی که عقل صحیحی نداشته باشند و حال اولاد
سنیان که بحد بلوغ نرسیده باشند و اما سنیانی که مستضعف نباشند
از قبر ایشان راهی خواهد بود بجهنم دنیا که از زبانه آن آتش و دود آن و جوش شرر
جهنم آن بایشان رسد تا قیامت و بعد از آن ایشان را بجهنم برند و در
آتش سوزند و ایشان را گویند که چرا متابعت امام زمان نکردید و حق سبحانه
وتعالی از جهت هدایت شما مقرر کرده بود و اما اطفال شیعیان پس ایشان ملحق
بپدران خود خواهند شد بحسب ظاهر آیات و احادیث متواتره و [illegible]

آمد در کتاب نکاح و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که فرمودند که هر روز قبر بزبان حال میگوید منم خانهٔ غربت منم خانهٔ وحشت منم خانهٔ کرمان
منم که روضه از ریاض بهشتم از جهة مؤمنان و کوی از کوهای جهنم از جهة غیر ایشان
مجملا اخبار ازین باب که دلالت میکند بر ثواب و عذاب قبر فوق حد حصر است
و بسیار خواهد آمد و اما اختلافی که واقع است بحسب اختلاف احوال مؤمنانست و
هرگاه یقین شد که عذاب هست بهر عنوانی که باشد میباید سعی نمایند در رفع آن
و در چگونگی آن اهتمامی نیست مثلا هرگاه شخصی را حبس کنند شبی که فردا او را
بکشند مناسب حال او آنست که او در آن شب تا صبح سعی نماید در استخلاص
خود بدعا و غیر آن و فایده ندارد که فکر کند که آیا گردنم را خواهند زد یا شکم را خواهند درید
یا بحلقم خواهند کشید هرگاه کشته میشود بهر عنوانی که خواهد شد و این فکرها بیهوده است
وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اَوْحَى اِلَى مُوسَى
بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَنْ اَخْرِجْ عِظَامَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مِصْرَ وَوَعَدَهُ
طُلُوعَ الْقَمَرِ فَسَاَلَ عَمَّنْ يَعْلَمُ مَوْضِعَهُ فَقِيلَ لَهُ هٰهُنَا عَجُوزٌ تَعْلَمُ عِلْمَهُ فَبَعَثَ اِلَيْهَا فَاُتِيَ
بِعَجُوزٍ مُقْعَدَةٍ عَمْيَاءَ فَقَالَ اَتَعْرِفِينَ قَبْرَ يُوسُفَ قَالَتْ نَعَمْ قَالَ فَاَخْبِرِينِي بِمَوْضِعِهِ
قَالَتْ لَا اَفْعَلُ حَتَّى تُعْطِيَنِي خِصَالًا تُطْلِقُ رِجْلِي وَتُعِيدُ اِلَيَّ بَصَرِي وَتَرُدُّ اِلَيَّ
شَبَابِي وَتَجْعَلُنِي مَعَكَ فِي الْجَنَّةِ فَكَبُرَ ذٰلِكَ عَلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاَوْحَى اللهُ
عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ اِنَّمَا تُعْطِي عَلَيَّ فَاَعْطِهَا مَا سَاَلَتْ فَفَعَلَ فَدَلَّتْهُ عَلَى قَبْرِ يُوسُفَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَخْرَجَهُ مِنْ شَاطِئِ النِّيلِ فِي صُنْدُوقِ مَرْمَرٍ فَلَمَّا اَخْرَجَهُ طَلَعَ
الْقَمَرُ فَحَمَلَهُ اِلَى الشَّامِ فَلِذٰلِكَ يَحْمِلُ اَهْلُ الْكِتَابِ مَوْتَاهُمْ اِلَى الشَّامِ و باسانید
موثقه کالصحیح از حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیهم منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی کرد بحضرت موسی علیه السلام که استخوانهای
حضرت یوسف را از مصر بیرون بر و وعده فرموده بود که تا آنرا بیرون نیاوری ماه بدر نمی آید
یا وعده کرده بود که بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد وقتی که ماه بیرون آید و ماه دیر بیرون می آمد
و ایشان خایف بودند از اطلاع فرعون از بیرون رفتن ایشان و ظاهر شد که تا استخوانهای
یوسف را بیرون نیاورند ماه بیرون نمی آید و نمیدانستند که قبر یوسف در کجاست گفتند
پیرزالی هست که میداند پس فرستادند و پیرزال را آوردند که زمین گیر شده بود و کور بود حضرت
موسی فرمود که میدانی که قبر یوسف کجاست گفت بلی حضرت فرمودند که نشان ده گفت نشان
نمیدهم تا چند چیز بمن بدهی یکی آنکه پای من روا شود و چشم من بینا شود و جوانی من برگردد
و در بهشت با تو باشم پس اینها بزرگ نمود بر آنحضرت پس خداوند عالمیان وحی کرد بحضرت
موسی که تو اینها را از جانب من میدهی چرا مضایقه میکنی هرچه میخواهد بده حضرت همه را داد
و قبول نمود پس آن پیرزال قبر یوسف را نشان داد پس حضرت موسی بیرون
آورد یوسف را از کنار رود نیل و در صندوق سنگ مرمری بود پس چون او را بیرون
آوردند ماه در آمد و بنی اسرائیل روان شدند و در حدیثی دیده ام که حضرت یوسف وصیت
نامه نوشته بود بموسی علیه السلام که چون بنی اسرائیل را از مصر بیرون بری استخوانهای مرا بشام
ببر اینجهت است که یهود و نصاری مردگان خود را نقل میکنند بشام که ارض مقدس بنی اسرائیلست و
غرض صدوق از نقل این خبر آنست که چون نقل بارض مقدسه خوبست پس خوب باشد که شیعیان
امیرالمؤمنین نقل کنند موتای خود را بارض مقدسهٔ اهل البیت که آن نجف و کربلای معلی و سایر اماکن
شریفه باشد و شکی نیست که این مشاهد مشرفه اشرفند از شام لهذا علمای سلف و خلف نقل موتی باماکن
مشرفه کرده اند مثل سید مرتضی و سید رضی الدین و پدر ایشان رضی الله عنهم که در بغداد دفن کردند
و بعد از آن بکربلای معلی نقل نمودند و شیخ مفید رحمه الله چند سال در خانهٔ خود مدفون بود در بغداد

اورا در مشهد کاظمین قریب بحضرت جواد به پهلوی جعفر بن قولویه دفن نمودند و علامه و پسرش را در نجف
اشرف بعد از نقل دفن نمودند و شیخ طبرسی را از سبزوار بمشهد مقدس رضوی نقل کردند و از متأخرین شیخ نور الدین
علی بن عبد العالی و مولانا عبد الله و شیخ بهاء الدین محمد رضی الله عنهم را نقل نمودند و اکثر علما مستحب میدانند نقل را
و حدیثی مذکوره از مشایخ نقل نموده اند و عمل ایشان برین بوده است و بعد از دفن نیز جمعی تجویز نموده اند و
عمل علما نیز برین بوده است و احادیث متواتره وارد شده است در اکثر مشاهد که روضه ایست از ریاض بهشت و خواهد
آمد و اینها در صورتیست که مجوز است که مثله نشود یعنی بوی بد نکند و معلوم متعفن نشوند یا اعضای جسد از هم نپاشد
و با مثله ظاهرا خلافی نیست که جایز نیست والله تعالی یعلم وَهُوَ یُوسُفُ بْنُ یَعْقُوبَ و ابن یوسف
بن یعقوب است مَا ذَکَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یُوسُفَ فِی الْقُرْآنِ غَیْرَهُ این عبارت صدوق است علی الظاهر
چون در روایات منقوله نبود و بنابرین هم احتمال دارد که اگر لفظ ما موصوله باشد و غیره مرفوع باشد
یعنی نوعی که حق سبحانه و تعالی حکایت او در نموده است غیر این یوسف است و این عجب عبارت اظهرست و میشود
که حدیثی باو رسیده باشد با آنکه درین خبر ابهام بیرون نیست و محتملست که ما نافیه باشد و غیره منصوب باشد
بمفعولیت یعنی حق سبحانه و تعالی در قرآن غیر این یوسف را ذکر نکرده بلکه همان یوسف است و در صورت
رفع نوعی خواهد بود که کسی گرده باشد که این یوسف غیر آن یوسف است وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ
عَلَیْهِ اَکْبَرُ مَا یَکُونُ الْاِنْسَانُ یَوْمَ یُولَدُ وَاَصْغَرُ مَا یَکُونُ یَوْمَ یَمُوتُ و آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند
که بزرگترین حالات آدمی روز ولادت است و کوچکترین حالات او روز وفات اوست و این یا از جهت آنست
که در روز ولادت بیگناه است یا گرفتار تعلقات نشده است یا او را بعزت تمام درین عالم جا میدهند
چنانکه در خبرست که چون قبل از تعلق روح به بدن الفت و با ارواح مقدسه است راضی نمیشود تا آنکه او را تطمیع
میکنند بمراتب و درجات عالیه و در وقت بیرون آمدن نیز از رحم مضایقه مینماید تا او را نیز وعده ها میدهند بخلاف
وقت رفتن که گناهان بسیار دارد و خوف بیشمار و تعلقات بسیار و مع هذا ملک او را بجبر میبرد و کرهی را
که مراتب عالیه ایشان از ایشان نمایند و آنجماعت نیز خوش بودن صغیر اند و حقیر والله تعالی یعلم وَقَالَ

صلوات الله



صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ مَا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ یَقِیناً لَا شَکَّ فِیهِ اَشْبَهَ بِشَکٍّ لَا یَقِینَ فِیهِ مِنَ
الْمَوْتِ و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حق سبحانه و تعالی نیافریده
یقینی را که شکی در و نباشد شبیه تر از مردن بشکی که یقینی در و نیست یعنی با آنکه هیچکس شک در مردن ندارد
و همه کس یقین دارد و در مردن چنان غافل شده اند که گویا شکی است که در و یقینی نیست احدی را یا وهمی ست
که احتمال خلافش نیست و هیچ امری چنین نیست وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ اَوَّلُ مَنْ
جُعِلَ لَهُ النَّعْشُ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمَا و بسند حسن کالصحیح از آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست که اول کسی که از جهة او تابوت بهم رسید و او را در تابوت گذاشتند از مسلمان
حضرت فاطمه زهرا بود صلوات الله علیها دختر محمد صلی الله علیه و آله و در حدیث کالصحیح از آنحضرت
صلوات الله علیه منقولست که اول تابوتی که در اسلام ساختند تابوت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله
علیها بود و چون بیمار شدند بسبب در زدن عمر علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین بر شکم آن
حضرت و ساقط شدن محسن و یافتند که میروند با سماء بنت عمیس فرمودند که ضعیف شده ام و
گوشت بدنم رفته است میخواهم چیزی از برای من بسازی که بدنم را بپوشاند اسما گفت که چون من در
حبشه بودم دیدم که ایشان بهیئات صندوق طولانی چیزی میسازند و صورتش را عرض نمود
بحضرت فاطمه صلوات الله علیها حضرت فرمودند که همچنین چیزی از جهة من بساز تا من پوشیده شوم
و مرا مستور سازی تا حق سبحانه و تعالی ترا مستور سازد از آتش جهنم تم شرح کتاب الطهارة
علی ید احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی النطنزی العاملی فی العشر الآخر من شهر
محرم الحرام سنة خمس وستین بعد الالف حامدا مصلیا

تم بعون الله تعالی و حسن تیسیره نقل تلک النسخة
الشریفة من المنقول علی ید العبد حسین بن ابراهیم
فی شهر رمضان المبارک سنة
ثمان وثمانین بعد الف

